

بانک جامع
حضرت رقیه
علیها السلام


بسم الله الرحمن الرحیم

بانک جامع حضرت رقیه علیهاالسلام

نویسنده:

واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

بانک جامع حضرت رقیه علیهاالسلام

مشخصات کتاب

سرشناسه:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،۱۳۹۱

عنوان و نام پدیدآور:بانک جامع حضرت رقیه علیهاالسلام/ واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان.

مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع: حضرت رقیه علیهاالسلام

ستاره درخشان شام حضرت رقیه دختر امام حسین علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : ربانی خلخالی، علی، - ۱۳۲۵

عنوان و نام پدیدآور : ستاره درخشان شام: حضرت رقیه دختر امام حسین علیهماالسلام/ تالیف علی ربانی خلخالی

مشخصات نشر : قم: مکتب الحسین(ع)، ۱۴۱۸ ه.ق = ۱۳۷۷.

مشخصات ظاهری : ۳۶۷ ص.مصور

شابک : ۹۶۴-۹۱۹۳۳-۲-۴۱۲۰۰۰ریال ؛ ۹۶۴-۹۱۹۳۳-۲-۴۱۲۰۰۰ریال ؛ ۹۶۴-۹۱۹۳۳-۲-۴۱۲۰۰۰ریال ؛ ۹۶۴-۹۱۹۳۳-۲-۴۱۲۰۰۰ریال

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

یادداشت : کتابنامه به‌صورت زیرنویس

موضوع : رقیه‌بنت حسین(س)، - ۶۱ق. -- سرگذشتنامه

رده بندی کنگره : BP۵۲/۲/ر۷ر۲

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۹

شماره کتابشناسی ملی : م۷۷-۱۷۸۴۵

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله ربّ العالمین و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرین و لعنهٔ الله علی اعدائهم و غاصبی حقوقهم و منکری فضائلهم و مناقبهم من الجنّ و الانس اجمعین الی یوم الدین .

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم : (النجوم اءمان لا هل السماء و اءهل بیتی اءمانٌ لاُمتی)(۱)

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : (ستارگان امانند برای اهل آسمان و اهل بیت من امانند برای امتم) .

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : (النجوم اءمان لاـ هل السماء ، و اءهل بیتی اءمان لا هل الا رض ، فإ ذا ذهب اءهل بیتی ذهب اءهل الا رض) . (۲)

ستارگان امانند برای اهل آسمان ، و اهل بیت من امانند برای اهل زمین ، پس زمانی که اهل بیت من از زمین رخت بربندند ، اهل زمین هم نابود خواهند شد .

(حاکم) ، عالم مشهور اهل سنّت ، از طریق (ابن عباس) روایت کرده که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود :

(النجوم امان لا هل الا رض من الغرق ، و اءهل بیتی اءمان لاُمّتی من الاختلاف) . (۳)

ستارگان امانند برای اهل زمین ، از غرق شدن ؛ و اهل بیت من امان امت من از اختلافند .

این روایت را حاکم صحیح دانسته ، و جمعی آن را از وی اخذ کرده و تصحیح او را تثبیت نموده اند .

(صبان) در کتاب (الاسعاف) ، بعد از ذکر این روایت افزوده : احتمال دارد که آیهٔ شریفهٔ (وَ ما کانَ اللهُ لِیُعَذِّبَهُمْ وَ اءَنْتَ فیهِمْ) (۴) (ای پیامبر ، مادامی که تو درمیان ایشان هستی ، خدا عذاب بر ایشان نازل نکند)نیز به این معنی اشاره داشته باشد . اگر چه آیهٔ شریفه راجع به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است ، لکن اهل بیت علیهماالسلام در امان بودن ، قائم مقام آن حضرتند ، زیرا طبق بعضی از احادیث ، اهل بیت علیهماالسلام از او و او از اهل بیت علیهماالسلام است .

نیز حاکم از طریق (ابوموسی اشعری) از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده است که فرمود :

(النجوم اءمان لاـ هل السماء ، و اءهل بیتی اءمان لاـ هل الا رض ، فإ ذا ذهبت النجوم ذهب اءهل السماء و إ ذا ذهب اءهل بیتی ، ذهب اءهل الا رض) :

ستارگان امان اهل آسمان ، و اهل بیت من امان اهل زمینند ، وقتی ستارگان نابود شوند اهل آسمان هم نابود می شوند ، و هنگامی که اهل بیت من از زمین رخت بربندند ، اهل زمین هم نابود خواهند شد .

بر این اساس ، خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در هر کجا و هر زمان که باشند ، ستارگان درخشانی هستند که از آسمان فضیلت نور می پاشند و مسیر هدایت خلق را روشن می سازند .

کتاب حاضر ، که با نام (ستارهٔ درخشان شام ، حضرت رقیه علیهاالسلام دختر امام حسین علیه السلام در برابر شما قرار دارد ، زندگینامه غمبار طفل معصوم و مظلومی است که مطالعهٔ آن هر سنگدلی را منقلب می کند؛ کودکی که با مظلومیّت خود ، در ادامه قیام خونین عاشورا ، ظالمین را برای ابد رسوا ساخته و قبر کوچک او در کنار کاخ سبز معاویه و یزید (لعنهما الله) ، سند جاوید مظلومیّت اهل بیت عصمت و طهارت (سلام الله علیهم اجمعین) ، و افشاگر مظالم خاندان پلید اموی می باشد که قرآن کریم از آنها تعبیر به (شجرهٔ ملعونه) (۵) کرده است .

خوابید در خرابه ، که تا کاخ ظلم را

با نالهٔ یتیمی خود ، زیر و رو کند

برای روشنایی چشم دوستداران اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و کوری دیدگان دشمنان این خاندان ، سخن را به حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زینت می بخشیم :

(معرفهٔ آل محمد براءهٔ من النّار ، و حبّ آل محمد جواز علی الصراط ، والولایهٔ لا ل محمد اءمان من العذاب) (۶)

معرفت و شناخت آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم برائت از آتش است ، و دوست داشتن آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم برگهٔ (عبور) از پل صراط ، و پیروی و فرمانبری از آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم امان از عذاب می باشد .

سبب تاءلیف کتاب

تقریبا سالهای ۵۶-۵۷ شمسی بود که یکی از فرزندانم به شدّت مریض شد ، به گونه ای که احتمال صددرصد می رفت در آینده نقصی در بدنش به وجود آید . پس از مراجعه به دکتر و عمل به دستورات وی ، توسّل به نازدانه حضرت سیّدالشهداء اباعبدالله الحسین علیه السلام ، حضرت رقیّه علیه السلام پیدا کرده و نذر کردم که پس از بهبودی فرزندم ، کتابی درباره زندگانی غمبار آن

نازدانه بنویسم .

الحمدلله به عنایات این ستارهٔ درخشان (محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم) ، فرزندم شفا گرفت و در پی آن ، پس از مطالعات زیاد و یادداشتهای لازم از لابلای کتب تاریخ و حدیث جمع آوری شد .

مع الوصف ، توفیق چاپ آن یادداشتها فراهم نمی شد و بدینگونه مدّت زیادی از تاریخ جمع آوری یادداشتها گذشت ، تا اینکه پس از چاپ جلد اوّل کتاب (چهره درخشان قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام ، شامل زندگانی کامل آن حضرت ، به ضمیمهٔ ۲۴۰ کرامت نسبت به شیعیان ، اهل سُنّت ، مسیحیان ، کلیمیان و زردشتیان)

دوستداران اهل بیت عصمت و طهارت علیهماالسلام از آن کتاب ، روزی همسرم – که خدا او و فرزندانش را از فتن و شرور آخرالزمان حفظ فرماید– تذکّر داد که شما به نذر خودتان درباره حضرت رقیه علیه السلام عمل کنید . این تذکّر ، قبل از محرّم الحرام سال ۱۴۱۸ ه‍ـ . ق . صورت گرفت . شبی تصمیم گرفتم که کتاب را شروع کنم . ولی اندیشهٔ مشکلات و مخارج کار ، باز مانع شده و مرا تا سرحدّ تصمیم مجدّد به انصراف موقّت از شروع کار پیش برد . در عین حال از اینکه کار ، این همه به تاءخیر افتاده و باز هم به عقب می افتاد ، ناراحت بودم ، لذا پس از نماز صبح توسّلی نموده ، سپس برای شروع کار استخاره کردم که مصلحت است که نذر ادا شود یا موقّتا تعطیل گردد .

آیهٔ ۳۱ از سورهٔ حجّ ، هر گونه شکّ و تردید و اضطراب را از دل زدود :

(وَلْیوفُوا نُذُورَهُمْ وَلْیَطَّوَّفُوا بِالْبَیْتِ العَتیقِ)

(و باید که وفا کنند به نذرهای خود ، و باید که طواف کنند به خانهٔ قدیمی خدا که خانهٔ کعبه است) .

همان روز شروع به کار کردم الحمدلله کار به آرامی و خوبی طی شد .

و اینک خدای بزرگ را شاکر و سپاسگزارم که به این کمترین ، توفیق داد که با بضاعت کم ، گوشه ای از زندگینامه جانسوز دُرّ یتیم شام حضرت رقیّه علیهاالسلام را برای دوستان اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام بازگو کرده و پرده ای از مظلومیّت جانگداز آل الله علیهم السلام و مظالم و دشمنان آنان را به تصویر کشم و لله الحمد و له الشکر .

گشت از مرگ جگر گوشه شاه

تا ابد روی شب شام ، سیاه

امید است این اثر بس کوچک ، مورد قبول منجی بزرگ انسانها و منتقم خونهای پاک ریخته شده در راه خدا بویژه خون شهیدان کربلا ، حضرت بقیهٔ الله الا عظم الحجّهٔ بن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف واقع گردد .

یازده شعبان المعظّم ۱۴۱۸ هجری قمری

مطابق ۲۱ آذر ماه ۱۳۷۶ شمسی

سالروز تولد حضرت علی اکبر علیه السلام

قم – حرم اهل بیت علیهم السلام

علی ربّانی خلخالی

بخش اول : حضرت رقیّه علیهاالسلام در اوراق تاریخ

(قدیمترین ماءخذ تاریخی دربارهٔ حضرت رقیّه علیهاالسلام)

۱ مرحوم آیهٔ الله حاج میرزا هاشم خراسانی (متوفّای سال ۱۳۵۲ هجری قمری) در منتخب التواریخ می نویسد :

عالم جلیل ، شیخ محمّد علی شامی که از جملهٔ علما و محصّلین نجف اشرف است به حقیر فرمود : جدّ امّی بلاواسطه من ، جناب

آقا سیّد ابراهیم دمشقی ، که نسبش منتهی می شود به سیّد مرتضی علم الهدی و سن شریفش از نود افزون بوده و بسیار شریف و محترم بودند ، سه دختر داشتند و اولاد ذکور نداشتند .

شبی دختر بزرگ ایشان جناب رقیّه بنت الحسین علیهماالسلام را در خواب دید که فرمود به پدرت بگو به والی بگوید میان قبر و لحد من آب افتاده ، و بدن من در اذیّت است ؛ بیاید و قبر و لحد مرا تعمیر کند .

دخترش به سیّد عرض کرد ، و سیّد از ترس حضرات اهل تسنّن به خواب ترتیب اثری نداد . شب دوّم ، دختر وسطی سیّد باز همین خواب را دید . به پدر گفت ، و او همچنان ترتیب اثری نداد . شب سوم ، دختر کوچکتر سیّد همین خواب را دید و به پدر گفت ، ایضا ترتیب اثری نداد . شب چهارم ، خود سیّد ، مخدّره را در خواب دید که به طریق عتاب فرمودند : (چرا والی را خبردار نکردی ؟ !) .

صبح سیّد نزد والی شام رفت و خوابش را برای والی شام نقل کرد . والی امر کرد علما و صلحای شام ، از سنّی و شیعه ، بروند و غسل کنند و لباسهای نظیف در بر کنند ، آنگاه به دست هر کس قفل درب حرم مقدّس باز شد (۷) همان کس برود و قبر مقدّس او را نبش کند و جسد مطهّرش را بیرون بیاورد تا قبر مطهّر را تعمیر کنند .

بزرگان و صلحای شیعه و سنّی ، در کمال آداب غسل نموده و لباس نظیف در برکردند . قفل به دست هیچ یک باز نشد مگر به دست مرحوم سیّد ابراهیم . بعد هم که به حرم مشرّف شدند ، هر کس کلنگ بر قبر می زد کارگر نمی شد تا آنکه سیّد مزبور کلنگ را گرفت و بر زمین زد و قبر کنده شد . بعد حرم را خلوت کردند و لحد را شکافتند ، دیدند بدن نازنین مخدّره میان لحد قرار دارد ، و کفن آن مخدّرهٔ مکرّمه صحیح و سالم می باشد ، لکن آب زیادی میان لحد جمع شده است .

سیّد بدن شریف مخدّره را از میان لحد بیرون آورده بر روی زانوی خود نهاد و سه روز همین قسم بالای زانوی خود نگه داشت و متّصل گریه می کرد تا آنکه لحد مخدّره را از بنیاد تعمیر کردند . اوقات نماز که می شد سیّد بدن مخدّره را بر بالای شی ء نظیفی می گذاشت و نماز می گزارد . بعد از فراغ باز بر می داشت و بر زانو می نهاد تا آنکه از تعمیر قبر و لحد فارغ شدند . سیّد بدن مخدّره را دفن کرد و از کرامت این مخدّره در این سه روز سیّد نه محتاج به غذا شد و نه محتاج آب و نه محتاج به تجدید وضو . بعد که خواست مخدّره را دفن کند سیّد دعا کرد خداوند پسری به او مرحمت فرمود مسمّی به سیّد مصطفی .

در پایان ، والی تفصیل ماجرا را به سلطان عبدالحمید عثمانی نوشت ، و او هم تولیت زینبیّه و مرقد شریف رقیّه و مرقد شریف امّ کلثوم و سکینه علیهماالسلام را به سیّد واگذار نمود و فعلا هم آقای حاج سیّد عبّاس پسر آقا سیّد مصطفی پسر سیّد ابراهیم سابق الذکر متصدّی تولیت این اماکن شریفه است .

آیهٔ الله حاج میرزا هاشم خراسانی سپس می گوید : گویا این قضیّه در حدود سنهٔ هزار و دویست و هشتاد اتّفاق افتاده است . (۸)

مرحوم آیت الله سیّد هادی خراسانی نیز در کتاب معجزات و کرامات ماجرایی را نقل می کند که مؤ ید قضیّهٔ فوق است . وی می نویسد :

روی پشت بام خوابیده بودیم که ناگهان مار دست یکی از خویشان ما را گزید . وی مدّتی مداوا کرد ولی سود نبخشید . آخر الا مر جوانی به نام سیّد عبدالامیر نزد ما آمد و گفت : کجای دست او را مار گزیده است ؟ چون محل مار زدگی را به او نشان داد ، بلافاصله دستی به آن موضع زد و بکلّی محل درد خوب شد . سپس گفت من نه دعایی دارم و نه دوایی ؛ فقط کرامتی است که از اجداد ما به ما رسیده است : هر سمّی که از زنبور یا عقرب یا مار باشد اگر آب دهان یا انگشت به آن بگذاریم خوب می شود . جهتش نیز این است که جدّ ما ، در شام موقعی که آب به قبر شریف حضرت رقیّه افتاد جسد حضرت رقیّه علیهاالسلام را سه روز روی دست گرفت تا قبر شریف را تعمیر کردند ، و از آنجا این اثر در خود و اولادش نسلا بعد نسل مانده است . (۹)

۲ مرقدی که داستان شگفت فوق در ارتباط با آن رخ داده است ، سابقهٔ بنای آن دست کم به سیصد و اند سال پیش از آن تاریخ

(یعنی حدود ۴ قرن و نیم پیش از زمان حاضر) باز می گردد .

عبدالوهّاب بن احمد شافعی مصری ، مشهور به شعرانی (متوفّی به سال ۳۹۷ ق) ، در کتاب المنن ، باب دهم ، نقل می کند : نزدیک مسجد جامع دمشق ، بقعه و مرقدی وجود دارد که به مرقد حضرت رقیّه علیهاالسلام دختر امام حسین علیه السلام معروف است . بر روی سنگی واقع در درگاه این مرقد ، چنین نوشته است :

هذَا الْبَیْتُ بُقْعَةٌ شُرِّفَتْ بِآلِ النَّبِیّ صلی الله علیه و آله و سلم وَ بِنْتُ الْحُسَیْنِ الشَّهید ، رُقَیَّةُ علیهاالسلام

(این خانه مکانی است که به ورود آل پیامبر صلی الله علیه و آله سلم و دختر امام حسین علیه السلام ، حضرت رقیّه علیهاالسلام شرافت یافته است) . (۱۰)

آیا تاریخ پیش از این زمان (۳۹۷ ق)نیز ردّپایی از رقیّه علیهاالسلام نشان می دهد ؟ بلی :

۳ مورّخ خبیر و ناقد بصیر ، عمادالدین حسن بن علی بن محمّد طبری ، معاصر خواجه نصیرالدین طوسی ، در کتاب پر ارج کامل بهائی نقل می کند که :

زنان خاندان نبوّت در حالت اسیری حال مردانی را که در کربلا شهید شده بودند بر پسران و دختران ایشان پوشیده می داشتند و هر کودکی را وعده می دادند که پدر تو به فلان سفر رفته است باز می آید ، تا ایشان را به خانه یزید آوردند . دخترکی بود چهارساله ، شبی از خواب بیدار شد و گفت : پدر من حسین کجاست ؟ این ساعت او را به خواب دیدم . سخت پریشان بود . زنان و کودکان جمله در گریه افتادند و فغان از ایشان برخاست .

یزید خفته بود ، از خواب بیدار شد و از ماجرا سؤ ال کرد . خبر بردند که ماجرا چنین است . آن لعین در حال گفت : بروند سر پدر را بیاورند و در کنار او نهند . پس آن سر مقدّس را بیاوردند و در کنار آن دختر چهارساله نهادند .

پرسید این چیست ؟ گفتند : سر پدر توست . آن دختر بترسید و فریاد برآورد و رنجور شد و در آن چند روز جان به حق تسلیم کرد (۱۱) .

علاء الدین طبری این کتاب کم نظیر را در سال ۵۶۷ ه - . تاءلیف کرده ، و در نگارش آن از منابع باارزش فراوانی استفاده نموده که متاءسّفانه اغلب آنها به دست ما نرسیده است ؛ برخی در کشاکش روزگار از بین رفته ، و برخی دیگر به دست دشمنان اهل بیت علیهم السلام طعمه حریق شده است .

مرحوم محدّث قمی (۱۲) می نویسد : کتاب کامل بهائی ، نوشته عماد الدین طبری ، شیخ عالم ماهر خبیر متدرّب نحریر متکلّم جلیل محدّث نبیل و فاضل فهّامه ، کتابی پرفایده است که در سنهٔ ۶۷۵ تمام شده و قریب به ۲۱ سال همت شیخ مصروف بر جمع آوری آن بوده ، اگر چه در اثنای آن چند کتاب دیگر تاءلیف کرده است . سپس می افزاید : از وضع آن کتاب معلوم می شود که نُسَخِ اصول و کتب قدمای اصحاب نزد او موجود بوده است . آنگاه اشاره می کند که یکی از آن منابعِ از دست رفته ، کتاب پرارج الحاویهٔ در مثالب معاویه است که تاءلیف قاسم بن محمّد بن احمد ماءمونی ، از علمای اهل سنّت می باشد ، و عماد الدین طبری سرگذشت این دختر سه ساله را از آن کتاب نقل کرده است .

بدینگونه ، سابقه اشاره به ماجرای حضرت رقیّه علیهاالسلام در تاریخ ، به حدود هفت قرن و نیم پیش از زمان ما باز می گردد .

آیا باز هم می توان پیشتر رفت و نامی از رقیّه علیهاالسلام به عنوان دختر امام حسین علیه السلام - در اعماق تاریخ سراغ گرفت ؟ باز هم جواب مثبت است .

۴ ماءخذ کهنتری که در آن ، ضمن شرح جریانات عاشورا ، نامی از حضرت رقیّه علیهاالسلام به میان آمده ، کتاب مشهور لهوف نوشتهٔ محدّث و مورّخ جلیل القدر ، آیهٔ الله سیدبن طاووس (متوفّای ۶۶۴ ه- . ق) است که اطلاع و احاطه بسیار او به متون حدیثی و تاریخی اسلام و شیعه ، ممتاز و چشمگیر است

سید می نویسد : حضرت سیّدالشهداء علیه السلام زمانی که اشعار معروف (یا دهر اُفّ لک من خلیل . . .) را ایراد فرمود و زینب و اهل حرم علیهنّ السلام فریاد به گریه و ناله برداشتند ، حضرت آنان را امر به صبرکرده و فرمود : (یا اختاه یا امّ کلثوم ، و اءنتِ یا زینب ، و اءنتِ یا رقیّهٔ ، و اءنتِ یا فاطمهٔ ، و اءنتِ یا رباب ، اُنْظُرْنَ إ ذا اءنا قُتِلْتُ فلا تشقعن علی جَیْبا و لا تخمشن علیّ وجها ولا تقلن علی هجرا .) (۱۳) یعنی خواهرم ام کلثوم ، و تو ای زینب ، و تو ای رقیّه ، و تو ای فاطمه ، و تو ای رباب ، زمانی که من به قتل رسیدم در مرگم گریبان چاک نزنید و روی نخراشید و کلامی ناروا (که با رضا به قضای الهی ناسازگار است) بر زبان نرانید . مطابق این نقل ، نام حضرت رقیّه بر زبان امام حسین علیه السلام در کربلا جاری شده است .

مؤ یّد این نقل ، مطلبی است که سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی ، متوفّای ۱۲۹۴ه- . در کتاب ینابیع المودّهٔ ص ۳۳۳-۳۳۵ به نقل از مقتل مسمّی به ابومخنف آورده است .

مقتل منسوب به ابومخنف مطابق نقل قندوزی (ینابیع المودّهٔ : ص ۳۴۶ و احقاق الحق : ۱۱/۶۳۳) پس از شرح کیفیّت شهادت طفل شش ماهه می گوید :

ثُم نادی : یا اُم کُلثومَ ، وَ یا سَکینهُ ، و یا رقیهُ ، وَ یا عاتِکَهُ وَیا زینب ؛ یا اءهلَ بَیتی علیکنّ مِنّی السَّلامُ) :

(آنگاه فریاد برآورد : ای اُمّکلثوم ، ای سکینه ، ای رقیّه ، ای عاتکه ، ای زینب ، ای اهل بیت من ، من نیز رفتم ، خداحافظ) . (۱۴)

آیا می توان به همین گونه ، سیرِ تقهقر در تاریخ را ادامه داد و مدرکی قدیمیتر که در آن از رقیّهٔ بنت الحسین علیهما السلام یاد شده باشد ، باز جست ؟

۵ بر آشنایان به تاریخ اسلام و تشیّع ، پوشیده نیست که شیعه ، یک گروه (ستمدیده و غارت زده) است ؛ گروهی است که در طول تاریخ ، بارها و بارها هدف هجوم و تجاوزهای وحشیانه قرار گرفته ، پیشوایان دین و رجال شاخصش شهید گشته ، و آثار علمی و تاریخیش سوزانده شده است (بنگرید به : کتابسوزی مشهور محمود غزنوی در ری به سال ۴۲۳ ق ، کشتار و کتابسوزی طغرل در بغداد عصر شیخ طوسی ، داستان حَسَنَک وزیر و دربدری فردوسی و . . . کشتارها و کتابسوزیهای (جَزّار) حاکم مشهور عثمانی در شامات ، در جنوب لبنان و . . .) .

شیعه ، در گذر از درازنای این تاریخ پردرد و رنج ، اولا مجال ثبت بسیاری از حوادث تاریخی را- چنانکه شاید و باید - نداشته و ثانیا بخشی قابل ملاحظه از آثار و مآخذ تاریخی خویش را (بویژه آن دسته از (اطلاعات مکتوبی) که حاکی از پیشینه مظلومیت کم نظیر شیعه و قساوت و مظالم حکومتهای جور می باشد) از دست داده است و آنچه برایش مانده ، تنها بخشی از آن آثار مکتوب ، همراه با اطلاعاتی است که به گونه شفاهی ، سینه به سینه نقل شده و اکنون در ذهنیّت شیعه ، به صورت (مشهوراتی نه چندان مستند یا مجهول السند) موجود است .

بیجهت نیست که اطلاعات مکتوب و مستند ما درباره سرنوشت شخصیتی چون زینب کبری علیهاالسلام پس از بازگشت به مدینه از شام (با وجود جلالت قدر و نقش بسیار مهم آن حضرت در نهضت عاشورا) بسیار کم و تقریبا در حد صفر است و با چنین وضعی تکلیف دیگران (همچون ام کلثوم و رقیّه علیهماالسلام) دیگر معلوم است .

در چنین شرایطی ، وظیفه محققان تیزبین و فراخ حوصله (که خود را با نوعی گسست و انقطاع تاریخی یا کمبود اطلاع نسبت به جزئیات ، روبرو می بینند)

چیست ؟ راهی که برخی از محقّقان یا محقّق نمایان در این گونه موارد برمی گزینند ، قضاوت عجولانه درباره موضوع ، و احیانا نفیِ اطلاعات و مشهورات موجود به بهانه برخی (استحسانات و استبعاداتِ قابل بحث) یا (عدم ابتنای اطلاعات مزبور بر مستندات قوی) است ، که گاه ژستی از روشنفکری از نیز به همراه دارد . امّا این راه - که طی آن آسان هم بوده و مؤ ونه زیادی نمی برد ، بیشتر به پاک کردن صورت مسئله می ماند تا حلّ معضلات آن .

راه دیگری که ، البته پویندگان آن اندک شمارند و تنها محقّقان پرحوصله و خستگی ناپذیر ، همّت پیمودن آن را دارند ، این است که بکوشیم به جای ردّ و انکارهای عجولانه ، کمر همّت بسته ، به کمک (تتبعی وسیع و تحقیقی ژرف) به اعماق تاریخ فرو رویم و با غور در کتب تاریخ و تفسیر و سیره و حدیث و لغت و حتی دَواوین شعرای آن روزگار ، و دقّت در منطوق و مفهوم و مدلول تطابقی و التزامی محتویات آنها ، بر واقعیات هزارتویِ آن روزگار (احاطه و اشراف) یابیم و به مدد این احاطه و اشراف ، نقاط خالی تاریخ را پرسازیم و جامه چاک چاک و ژنده تاریخ را رفو کنیم و توجه داشته باشیم که :

با توجه به کتابسوزیها ، سانسورها و تفتیش عقایدهای مکرّری که در تاریخ شیعه رخ داده ، اوّلاـ (نیافتن) هرگز دلیل (نبودن) نیست (و به اصطلاح : عدم الوجدان لا یدلّ علی عدم الوجود) . ثانیا نمی توان همه جا به منطق لو کانَ لَبانَ (اگر چیزی بود ، مسلّما آشکار می شد) تمسّک جُست و مشهورات مجهول السند را – عجولانه و شتابزده – انکار کرد . ثالثا نبایستی بسادگی – و صرفا روی برخی استبعادات یا استحسانات ظاهرا موجّه – اطلاعات موجود را رد کرد و از سنخ خرافات و جعلیّات انگاشت . زیرا چه بسا استبعادها یا استحسانهای مزبور ، محصول بی اطلاعی یا غفلت ما از برخی جهات و جوانبِ مکتوم قضیه باشد و با روشن شدن آن جوانب ، تحلیل ما اصولا عوض شده استبعادها جای خود را به پذیرش قضیه (و یا بالعکس) خواهد داد و یا برداشت تازه ای در افق دید ما ظاهر خواهد شد .

رابعا باید توجّه داشت که حتی اطلاعاتی هم که احیانا به صورت خبر واحد یا متکی به منابع غیر معتبر وجود دارد ، لزوما دروغ و خلاف حق نیست و لذا باید همانها را نیز (به جای (انکار عجولانه) با حوصله تمام ، در جریان یک پژوهش و تحقیق وسیع ، مورد بررسی دقیق قرار داد و صحت و سُقمشان را محک زد و احیانا به صورت سر نخ تحقیق از آنها بهره جست ، یا در گردونه (تعارض ادلّه) ، و صف بندی (دلایل معارض) ، آنها را به عنوان مؤ یّد و مُرَجِّح به کار گرفت .

اصولا (نفی و انکار) نیز ، همچون (اثباتِ) هر چیز ، دلیل می خواهد (و آنچه که دلیل نمی خواهد (نمی دانم) است) و حتّی نفی و انکار ، مؤ ونه بیشتری می برد تا اثبات . و فراموش نکنیم که هر چند در عرصه تحقیقات تاریخی ، تجزیه و تحلیلهای عقلی و استبعادها و استحسانهای ذهنی ، جایگاه خاص خود را دارد و نبایستی چیزی را بر خلاف اصول مسلّم عقلی پذیرفت ، امّا در عین حال باید دانست که حرف آخر را در این عرصه ، (تتبّع و تحقیق ژرف و گسترده در اسناد و مدارک مستقیم و غیرمستقیم تاریخی) می زند . (۱۵)

موضوع مورد بحث در کتاب حاضر ، یعنی رقیّهٔ بنت الحسین علیهماالسلام ، نیز از آنچه گفتیم استثنا نیست . به پاره ای از مآخذ کهنِ تاریخیِ دالّ بر وجود آن حضرت ، پیش از این اشاره کردیم . ببینیم آیا علاوه بر نوشتهٔ کامل بهائی ولهوف ، باز هم می توان به مددِ تتبع بیشتر ، ردّپایی کهنتر از حضرت رقیّه علیه السلام جست ؟ خوشبختانه پاسخ مثبت است و مسلّما با تتبع و تحقیق بیشتر مدارک دیگری به دست خواهد آمد . قدیمترین ماءخذی که – بر حسب تتبع ما– در خیل فرزندان رنجدیده و ستم کشیده سالار شهیدان علیه السلام در کربلا از وجود دختری موسوم به رقیّه علیهماالسلام (در کنار سکینه علیهماالسلام) خبر می دهد ، قصیده سوزناک سیف بن عَمیره ، صحابی بزرگ امام صادق علیه السلام است .

۶ سیف بن عَمیره نخعی کوفی ، از اصحاب بزرگوار امام صادق و امام کاظم علیهماالسلام و از راویان برجسته و مشهور شیعه است که رجال شناسان بزرگی چون شیخ طوسی (در فهرست) ، نجاشی (در رجال) ، علامهٔ حلّی (در خلاصه الا قوال) ، ابن داود (در رجال) ، و علامه مجلسی (در وجیزه) به وثاقت وی تصریح کرده اند . این ندیم در فهرست خویش وی را از آن دسته از مشایخ شیعه می شمرد که فقه را از ائمّه علیهم السلام روایت کرده اند . شیخ طوسی در رجال خویش ، وی را صاحب کتابی می داند که در آن از امام صادق علیه السلام نقل روایت کرده است و مرحوم سیّد بحرالعلوم در الفوائد الرجالیّه ، لیستی از راویان شهیر شیعه (همچون محمد بن ابی عمیر و یونس بن عبدالرحمن) را که از وی روایت نقل کرده اند به دست داده است . سیف بن عمیره ،

همچنین از جمله راویان زیارت معروف عاشورا (به نقل از امام باقر علیه السلام) است که قرائت آن در طول سال ، از سنن رایج میان شیعیان می باشد . (۱۶)

باری ، سیف بن عمیره ، در رثای سالار شهیدان علیه السلام چکامه بلند و پرسوزی دارد که با مطلع :

جلّ المصائب بمن اءصبنا فاعذری

یا هذه ، و عن الملامهٔ فاقصری

آغاز می شود ، که حقیقتا سوخته و سوزانده است .

علّامه سیّد محسن امین (۱۷) و به تبع وی شهید سید جواد شبّر (۱۸) (از خطبای فاضل لبنان) به این مطلب اشاره کرده و تنها بیت نخست قصیده را ذکر کرده اند . امّا شیخ فخرالدین طریحی فقیه ، رجالی ، ادیب و لغت شناس برجسته شیعه ، و صاحب مجمع البحرین - درکتاب (المنتخب) (۱۹) (که سوگنامه ای منثور و منظوم در رثای شهدای آل الله بویژه سالار شهیدان علیهم السلام است) کلّ قصیده را آورده است که در بیت ما قبل آخر آن ، شاعر صریحا به هویّت خود اشاره ای دارد؛ آنجا که خطاب به سادات عصر می گوید :

و عُبَیْدُکُمْ سیفٌ فَتَی ابْنُ عَمیرهٔ

عبدٌ لعبد عبید حیدر قنبر

نکته قابل توجّه در ربط با بحث ما ، ابیات زیر از قصیده سیف می باشد که در آن دوبار از حضرت رقیّه علیهاالسلام یاد کرده است :

و سکینه عنها السکینه فارقت

لما ابتدیت بفرقهٔ و تغیّر

و رقیّهٔ رقّ الحسود لضعفها

و غدا لیعذرها الّذی لم یعذر

و لاُمّ کلثوم یجد جدیدها

لثم عقیب دموعها لم یکرر

لم اءنسها وسکینهٔ و رقیهٔ

یبکینه بتحسّر و تزفّر

یدعون اُمّهم البتولهٔ فاطما

دعوی الحزین الواله المتحیّر

یا اُمّنا هذاالحسین مجدّلاٌ

ملقی عفیرا مثل بدر مزهر

فی تربها متعفّرا و مضخما

جثمانه بنجیع دم اءحمر (۲۰)

بخش دوم : شام ؛ جغرافیا ، جمعیت و تاریخ

۱ . جغرافیا

کشور شام ، که امروز سوریه نامیده می شود ، دارای مساحتی به وسعت ۷۲۰۰۰ مایل برابر ۱۱۵۲۰۰ کیلومتر مربع بوده و محدود است از شمال به ترکیه ، از شرق به عراق ، از جنوب به اردن و فلسطین اشغالی ، و از غرب به لبنان و دریای مدیترانه . (۲۱)
سوریه یکی از جذابترین کشورهای عربی است و نام رسمی این کشور (الجمهوریهٔ العربیهٔ السوریهٔ) می باشد .

۲ . جمعیّت

جمعیّت سوریه در سال ۱۹۷۹ م بالغ بر ۸۳۵۰۰۰۰ نفر بوده است (شصت و سومین کشور جهان از نظر جمعیّت)؛ ولی مترجمین سوری وابسته به وزارت ارشاد سوریه اخیرا جمعیّت آن کشور را بالغ بر ۱۲ میلیون نفر معرّفی می کنند .
۸۸ مردم این کشور عرب ، ۳/۶ کرد ، ۸/۲ ارمنی و بقیه ساکنین آن ترک ، آسوری ، و چرکس هستند . ۸۸ مردم آن دارای معتقدات اسلامی (سنّی ، علوی ، دروزی) و ۱۲ مسیحی هستند و زبانهای رایج در آن کشور عبارتند از : عربی (زبان رسمی) ، و کردی که به خط عربی نوشته می شود . زبان فرانسوی و ارمنی نیز رایج است .
پایتخت این کشور شهر دمشق (با ۱۰۹۷۲۰۵ نفر جمعیّت) می باشد .
پرجمعیّت ترین شهرهای سوریه عبارتند از : حَلَب ، حمص ، حماهٔ و لاذقیهٔ . بنادر مهم آن نیز عبارتند از : لاذقیهٔ ، طرطوس ، وبانیاس که در کنار دریای مدیترانه واقع شده است . (۲۲)

۳ . تاریخ

الف – وجه تسمیه شام

شام را بدین جهت شام گویند که طرف شمال قبله قرار گرفته ، و شام شمال را گویند . چنانچه یمن را بدین جهت یمن گفته اند که طرف یمین قبله دوم قرار گرفته است .
وجه تسمیه دیگر آنکه ، بر این سرزمین سام بن نوح حکومت داشته ، بنای آن شهر را او نهاده ، و در نتیجه به اسم او شهرت یافته است . و در لغت سریانی سین و لغت عبرانی و عرب شین خوانده شده است .
برخی گفته اند از شامه به معنی نقط است که مسمی به شام شد ، زیرا زمین آنجا منطقه ای سبز و سیاه و سفید خال خال است که سام بن ارم بن سام بن نوح ساخت و او پنج پسر داشت که هر یک منطقه ای ساخته و آن شهرها به نان آنها شهرت یافت :
۱ . فلسطین ؛ ۲ . حمص ، ۳ . اردن ، ۴ . ایلیا ، که بیت المقدس است ، ۵ . دمشق .

ب – اولاد سام ، و ایالات شام

۱ . فلسطین : سرزمین جرجیس علیه السلام بود و بعد عیسی علیه السلام به اهل همان ناحیه مبعوث شد .
قبر جرجیس در موصل یا رقه یا خوی فلسطین است که هفتاد پیغمبر درآنجا مدفون می باشند .
این پنج منطقه ارض مقدّس است که دعای سمات بر محور آن دور می زند و امروز مورد توجّه یهود و نصاری و مسلمانان قرار دارد . زیرا قبلهٔ اول مسلمین بوده و مشهد رجال بزرگ جهان است . قبور انبیای سلف در این منطقه و آثار تاریخی شهرهای مهم عمالقه ، عاد ، ثمود ، رس ، اهل البیت و غیره در بعلبک و تل سلیمان و . . . در آن موجود می باشد که مهمتر از همه آنها بیت المقدّس و بیت اللحم و خلیل الرحمن است که آثار زنده شش هزار سال پیش و زیارتگاه عموم پیروان ادیان الهی (یهود و نصاری و مسلمین) محسوب می شود .

در سال ۱۳۷۰ ه‍ـ . ق مطابق ۱۳۳۰ ه‍ـ . ش ، که سیاست استعمار برای به دست آوردن آرای بیشتری در سازمان ملل به منطوق فَرِّقْ تَسُدْ (تفرقه بینداز و حکومت کن !) که شیوه غربیان است فلسطین را دو قسمت نمود . قسمت شمالی را به یهود دادند ، و قسمت جنوبی را که قسمت اعظم فلسطین است به عرب که اردن هاشمی امروز را تشکیل می دهد و شهر عمان پایتخت آن از زیباترین شهرهای احداثی امروزی است . در این منطقه آثار تاریخی بیش از فلسطین یهود است زیرا در آنجا فقط اورشلیم معبد اختصاصی یهود است ولی در این منطقه ، بیت المقدّس که مورد توجّه هر سه مذهب زنده جهان است و نیز بیت اللحم و خلیل الرحمن و آثار تاریخی دیگر قرار دارد .

۴ . حمْص : این شهر با عظمت تاریخی را حمص بن سام بنا نمود و آن بین دمشق و حلب است . شهر مزبور یک مکان مقدّس دارد که امیرالمؤ منین علی بن ابی طالب علیه السلام آنجا را زیارت نمود و فرمود بسیاری از صلحا در آنجا مدفون هستند . این مکان مزار عمومی آن شهر است و برخی قبر قنبر غلام علی علیه السلام را آنجا می دانند ولی اصح آن است که قبر قنبر غلام در بغداد است . (۲۳) حمص به نقل البلدان شهر مشهوری است در طرف قبلی دمشق و حلب و به نام حمص بن سام بن نوح است . قبر خالدبن ولید و پسرش عبدالرحمن و عاص بن عثم در آنجاست و نزدیک آنجا قصر خالدبن ولید است و قبور بسیاری از صحابه آنجا می باشد .

این حمص غیر از حمص واقع در اشبیلیه و نیز مصر و خلخال است .

در سفرنامه ناصرخسرو آمده است که : از شام تا حمص پنجاه فرسخ است .

۳ . اردن : اردن نام پسر سام بن نوح بود و طایف یکی از قطعات اردن است که به لطافت آب و هوا معروف و دارای مناظر زیبا می باشد .

حضرت ابراهیم خلیل اول در اردن می زیسته و پس از وحی الهی به شهری که امروز به آن شهر الخلیل گویند رفته و در آنجا مسکن گرفته است .

قریه ناصره مسکن حضرت عیسی علیه السلام بود و کلمه نصاری از ناصره دمشق شده که مسکن پیشوای آنها بوده است . حضرت خضر علیه السلام و حضرت موسی علیه السلام ، در این سرزمین ناصره غذا خوردند و در قرآن مجید از آن با عنوان قریه نام یاد شده است ، آنجا که می فرماید :

(فَانْطَلَقا حَتّی اءتیا اءهل قریةٔ اسْتَطْعَما اءَهْلَها فَاءَبَوْا اءَنْ یضیفوهما فَوَجَدا فیها جِدارا یُریدُ اءَنْ ینقض فاءقامه قالَ لَوْ شِئْتَ لَتَّخَذْتَ عَلَیْهِ اءَجْرا) (۲۴)

یعنی : پس رفتند تا وقتی که آمدند نزدیک اهل دهی (انطاکیه) طلب طعام کردند از اهل آن ده ابا کردند اهل ده از اینکه مهمان کنند موسی و خضر علیهم السلام را؛ ناچار رو به راه نهادند و یافتند در نواحی ده دیواری را که می خواست بیفتد ، خضر آن دیوار را ساخت و با سنگ و گل محکم نمود آن را و رفت . موسی گفت : اگر می خواستی مزدی می گرفتی بر تعمیر آن دیوار چرا مزد نگرفتی ؟ در سوره کهف از ملاقات و همراهی موسی علیه السلام با خضر نبی علیه السلام سخن می گوید که با هم می رفتند تا بدین قریه رسیدند و از مردم آن طعام و غذا خواستند .

ولی آنها به این دو بزرگوار چیزی نفروختند ومهمان نوازی نکردند . مع ذلک هنگامی که می خواستند از شهر بیرون روند چشمشان به دیواری افتاد که کج شده بود . خضر شروع به تعمیر دیوار نمود تا خراب نشود و موسی علیه السلام به وی گفت این مردم از فروختن غذا به شما امتناع کردند ، آنوقت شما دیوار خرابه آنها را راست می کنی ؟ ! خضر علیه السلام گفت این دیوار متعلّق به دو پسر یتیم است و زیر آن گنجی است که اگر خراب شود می برند؛ خواستم باقی بماند تا آن دو کودک بالغ شوند و استیفای حق خود نمایند .

در اردن قبور بسیاری است . از جمله قبر لقمان حکیم ، که در قرآن سوره ای به نام او وجود دارد ، در شهر طبریه واقع است که معروف به حیره طبریه است .

قبور حجر بن عدی ، اویس قرن و بلال حبشی در این منطقه بین اردن و شام است .

۴ . بیت المقدس : شهری که امروز به نام قدس خوانده می شود به دست ایلیا پسر سام بن نوح بنا شده ، و در احادیث آمده است که زمین قدس سرزمین محشر خواهد شد . در این منطقه قبور انبیا و اولیا و بزرگان علما و دانشمندان و اوتاد و بندگان خدا فراوان است .

مشهورترین آن منطقه خلیل الرحمن است که قبر حضرت ابراهیم و پسرش اسحاق و زکریا و یحیی علیهم السلام در آنجاست .

این بنای تاریخی همه از سنگ بنا شده و بیش از شش هزار سال از تاریخ بنای آن می گذرد . مسجد بزرگ و بلند آن به سبک مخصوصی است . قبه و بارگاه انبیا و پیغمبران در آن بوده ، و آثار عتیقه بسیار دارد . مسجد بزرگی اطراف آنها بنا شده و شهر زیبای عالی خوش منظره سبز و حمام آنجا را احاطه کرده است .

مسجد اقصی ، که از مساجد محترم و معظم جهان است ، قبله اول مسلمین و مسجد لیله المعراج و بزرگترین معبد مورد اتفاق سه ملّت یهود و نصاری و اسلام

است . این بارگاه باعظمت دیدنی است نه شنیدنی .

قبور بسیاری از انبیا در این منطقه است . نماز در آنجا ثواب هزار نماز را دارد . این مسجد از بناهای حضرت سلیمان علیه السلام است که پایه های آن از سنگ و فلز گداخته ریخته شده است .

در اخبار آمده است که کثرت اولاد حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام به پاس فداکاری و ذبح فرزندش اسماعیل علیه السلام بود و چون اولاد او زیاد شدند گروهی به عصیان و تمرّد قوانین الهی پرداختند . به حضرت داود علیه السلام خطاب شد که گناهکاران را به سه بلا مبتلا می سازم : سه سال قحطی یا سه ماه جنگ یا سه روز طاعون .

حضرت داود علیه السلام پیام الهی را به ملّت خود ابلاغ کرد . گفتند طاقت قحطی نداریم ، جنگ هم بر ما مشکل است ، ناگزیر برای مرگ حاضر می شویم . گروهی آماده طاعون شده غسل نموده توبه کردند و کفن پوشیده و منتظر نزول عذاب گشتند و بدین منظور با زنان و کودکان به صحرا رفتند . گروهی نیز که به این سخنان به دیده تمسخر و استهزا می نگریستند در شهر ماندند و طاعون آمد همه آنها را از بین برد . جمع انبوهی مردند و هلاک شدند . حضرت داود در همین تل (که خاک بیت المقدس است و همیشه پیغمبران بر فراز آن رفته نماز می خواندند و توبه و انابه و دعا می کردند و دعایشان مستجاب می شد) دعا کرد ، خداوند بلا را از آنها برگردانید . به داود خطاب رسید که در همین محل استجابت دعا مسجدی بسازند . این نقطه خیمه گاه حضرت موسی علیه السلام و صلحای بنی اسرائیل بود .

همه مردم در ساختمان مسجد همّت گماشتند . مردی از صلحای بنی اسرائیل گفت : اینجا ملک من است و اجازه نمی دهم بدون رضای من ساختمان بسازید . گفتند هر چه خواهی به تو می دهیم تا راضی شوی . به داود خبر دادند ، گفت باید رضای او را به دست آورید . او هم قیمت را بالا ـ برد تا به صد گوسفند و صد گاو و صد شتر رسید . باز رضایت نداد ، تا آنکه گفت دیواری اطراف آن بکشید و برابر آن نقره به من بدهید تا راضی شوم . مردم همچنان حاضر شدند که این معامله انجام شود .

چون دید همه حاضرند ، گفت من برای رضای خدا و قربةً الی الله از حق خود می گذرم و هیچ پولی نمی گیرم و با شما همکاری هم می کنم .

بدین ترتیب همگان در ساختمان مسجد اقصی شرکت کردند . حضرت داود علیه السلام شخصا با صلحای بنی اسرائیل سنگهای بزرگی را بلند کرده گرد آوردند . امّا در این اثنا به داود خطاب شد سهم تو از ساختمان مسجد تمام شد ، بگذار سلیمان پسرت این

وظیفه را انجام دهد . داود در سن ۱۲۷ سالگی بود که کار ساختمان مسجد اقصی را آغاز نمود و در سن ۱۴۰ سالگی وفات کرد . سلیمان علیه السلام به وصیّت پدرش در سن ۱۳ سالگی به جای وی نشست و شروع به تکمیل ساختمان مسجد نمود . نیروهای نهان و آشکار جهان ، به او کمک می کردند . قهرمانان جن و انس از معادن دور و نزدیک سنگهای پهن و سفید و سبز می آوردند تا آنکه سلیمان علیه السلام مسجد را ساخت و شهر قدس را به دوازده محلّه ، به نام اسباط بنی اسرائیل ، تقسیم نموده و بنا کرد . وی تا ۵۳ سالگی مشغول تکمیل مسجد بود و بدینگونه چهل سال در زمان او طول کشید تا بنای مسجد پایان یافت .

در آنجا یک قبه از شیشه برای سلیمان ساختند . وی در آن قبّه بر عصای خود تکیه زده و فرمان داده بود هیچ کس بدون اجازه وارد قبّهٔ بلورین او نشود . روزی دید مردی بی اجازه وارد شد . گفت کیستی ؟ جواب داد : اءنا الذی لا اءقبل الرشاءَ وَ لا اءهابَ منَ الملوک ، من آن کسی هستم که رشوه نمی پذیرم و از پادشاهان نمی هراسم ، من ملک الموت هستم ؛ و به همان حال او را قبض روح نمود .

بیت المقدّس و مسجد اقصی از مناطق بسیار جالب و جذّاب جهان اسلام است و آثار طبیعی و صنعتی ، طراوت و فراوانی میوه ها و نعمت ، سرتاسر آن منطقهٔ بابرکت را فرا گرفته است .

۵ . دمشق : دمشق که امروز به آن سوریه می گویند و مرکز آن شام است ، به گفته برخی از مورخین به دست پسر سام بن نوح ساخته شده است . در عین حال برخی نیز بنای این شهر را به غلام ابراهیم خلیل علیه السلام و بعضی دیگر به غلام نمرود بن کنعان نسبت می دهند . در هر حال دمشق دارای صفای هوا و لطافت آب و میوه های فراوان مخصوصا موز و مرکبات و زیتون است . با این وجود ، مردم آن سرزمین در جریان کربلا و اسارت آل الله علیهم السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و خاندان مکرّم او جفا کردند . شاعر می گوید :

ز قرآن شده مستفاد این کلام

مقدّس زمینی بود ارض شام

ولی مردمش را نبیّ و دود

به سرّ و علن بس مذمّت نمود

همانا که ایشان به عصر یزید

نمودند اهانت به شاه شهید

خصوص آن زمان کآل خیر الانام

رسیدند دلخون به شام ظلام

همان مردم از خدا بی خبر

ببستند آذین به بام و به در

دف و چنگ در کوی بنواختند

به عیش و طرب جمله پرداختند

طرب را شد اهل طرب مشتری

ولی تنگدل زهره با مشتری

عطارد فکند از کف خود قلم

بنالید ناهید و شد در الم

این بیان مورخین ، معطوف به خبر معروفی است که مدلول آن چنین است :

چون سیدالشهدا علیه السلام روحی فداه شهید شد همه ممکنات که در حیطه ولایت مطلقه او بودند متغیر شدند و حال طبیعی خود را از دست دادند - و این حالت تاءثر و گریه بر شهادت فرمانروای کل عالم وجود بود - مگر سه شهر که کوفه و بصره و شام بوده است . (۲۵)

اخبار دیگری هم مؤ یّد این حقیقت است . چنانچه در مقاتل معتبر نقل شده روز عاشورا هر سنگی را برمی داشتند مثل این بود که زیر آن خون تازه بوده است . محتشم کاشانی در ترکیب بند مشهور خود می گوید :

باز این چه شورش است که در خلق عالم است ؟ !

باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است ؟ !

باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین

بی نفخ صور خاسته تا عرش اعظم است ؟ !

این صبح تیره باز دمید از کجا ، کزو

کار جهان و خلق جهان جمله درهم است ؟ !

گویا طلوع می کند از مغرب آفتاب

کآشوب در تمامی ذرّات عالم است

گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست

این رستخیز عام که نامش محرّم است

در بارگاه مقدس که جای ملال نیست

سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است

جن و ملک بر آدمیان نوحه می کنند

گویا عزای اشرف اولاد آدم است

خورشید آسمان و زمین ، نور مشرقین

پرورده کنار رسول خدا : حسین علیه السلام

در آن عصر کوفه و بصره زیر فرمان حکومت ابن زیاد ، فرمانده جنگ و قاتل اصلی امام حسین علیه السلام ، بود و شام هم مرکز خلافت یزید مستِ مخمور بی اراده و بی دین شمرده می شد . لذا این شهر یعنی این سه اجتماع به صورت ظاهر تاءثر نداشتند ، بلکه شادمان شدند ، که روز عاشورا یَومٌ تَبَرَّکَتْ بِهِ بنواُمیّه است . (۲۶)

ج - شام در عهد باستان

سوریه (شام) از لحاظ تاریخی تا قبل از قرون جدید شامل کشورهای کنونی سوریه ، لبنان و قسمتهایی از اردن و فلسطین می شد ، و تقسیمات کنونی ، حاصل سیاست تفرقه افکن انگلیس و فرانسه در جنگ اول جهانی است .

در سال ۶۳ میلادی امپراتوری روم بر سوریه دست یافت و از آن تاریخ سوریه تحت تسلّط رومیان قرار گرفت ، تا آنکه در سال ۳۹۵ میلادی پس از تجزیه دولت روم به دو بخش روم شرقی و غربی ، سوریه جزو قلمرو امپراتوری روم شرقی (بیزانس)گردید . ولی بتدریج استیلای بیزانس بر سوریه ضعیف شد ، تا در قرن هفتم به دست قوای اسلام افتاد . (۲۷)

د - شام در تاریخ اسلام

۱ . سفر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به شام

سرزمین شام ، برای مسلمانان سرزمین خاطره ها است . این سرزمین پیوندی خاص با تاریخ اسلام دارد که ریشه های آن به سالهای پیش از فتح دمشق باز می گردد؛ به سالهای نوجوانی و جوانی بنیانگذار اسلام حضرت محمدبن عبدالله صلی الله علیه و اله و سلم ، که همراه عموی خود سفری به این سرزمین کرد .

در آن سالها حضرت محمّد صلی الله علیه و آله جدّ خویش ، عبدالمطلب علیه السلام را از دست داده بود و تحت سرپرستی عموی خود ابوطالب علیه السلام به سر می برد . بازرگانان قریش طبق معمول ، هر سال یک بار به شام سفر می کردند . آن سال ابوطالب نیز با آنان آهنگ سفر کرد و تصمیم گرفت که برادرزاده خود را در مکّه باقی گذارده و کسی را بر حفاظت او بگمارد . ولی هنگام حرکت برنامه او دگرگون شد و تصمیم گرفت برادرزادهٔ خود را نیز که در آن روز بیش از دوازده بهار از سن او نگذشته بود همراه خود به شام ببرد . هنوز کاروان به مقصد نرسیده بود که در نقطه ای به نام (بُصری) حادثه ای پیش آمد و ابوطالب علیه السلام برنامه مسافرت را نیمه کاره رها کرد و به مکّه بازگشت . علّت قطع برنامه سفر این بود که در سرزمین بُصری راهبی به نام بُحَیْری زندگی می کرد و به عللی از کاروان قریش برای اطعام در صومعه خود دعوت کرد . زمانی که قریش از صرف غذا فارغ شدند رو به آنان کرد و گفت : این کودک (حضرت محمّد) متعلّق به کیست ؟ همگی گفتند : او برادرزاده ابوطالب علیه السلام است . وی رو به ابوطالب کرد و گفت : کودک شما آینده درخشانی دارد ، او همان پیامبر موعود تورات و انجیل است و تمام خصوصیّاتی که برای پیامبر پس از مسیح در کتابهای دینی خود خوانده ام بر این کودک منطبق است . او دارای آیینی جاودانی است . او را از چشم دشمن پنهان ساز! اگر ملّت یهود او را ببینند و بشناسند نقشه قتل او را می ریزند . چه بهتر که شما از این نقطه به مکّه برگردید . از این جهت ابوطالب برنامه سفر خود را قطع کرد و بسرعت به مکّه بازگشت . ولی برخی از تاریخ نگاران یادآور می شوند که هدف نهایی کاروان قریش همان نقطه بود که با راهب ملاقات کردند و ابوطالب علیه السلام کارهای بازرگانی خود را بسرعت به پایان رسانید و همراه برادرزاده خود به مکّه بازگشت و از آن پس هرگز به سفر نرفت و حفاظت و سرپرستی برادرزاده را بر همه چیز مقدّم داشت . (۲۸)

۲ . دومین سفر

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یک بار دیگر نیز به این سرزمین سفر کرد و آن زمانی بود که حضرت ۲۵ سال داشت و هنوز در کنار عمویش ابوطالب زندگی می کرد . ابوطالب علیه السلام درصدد بود که برای برادرزاده خویش شغل مناسبی در نظر بگیرد . در آن زمان خدیجه ، دختر خویلد ، زنی شرافتمند و تجارت پیشه بود و دامنه تجارت او به مصر و حبشه کشیده شده بود . ازینرو ابوطالب علیه السلام به برادرزاده خود گفت : خدیجه علیه السلام دنبال مرد امینی می گردد که سرپرستی تجارت او را به عهده گیرد؛ چه بهتر که خود را به وی معرّفی کنی . او پیشنهاد ابوطالب را پذیرفت ولی بر اثر مناعت طبع و همّت بلندی که داشت از اینکه مستقیما چنین پیشنهادی را به خدیجه دهد ، خودداری کرد . اتفاقا خدیجه که از امانت و راستگویی و مکارم اخلاق حضرت محمد صلی الله علیه و آله آگاه بود ، هنگامی که از مذاکرات آنان اطلاع یافت فورا کسی را دنبال حضرت فرستاد و پیشنهاد کرد که با سرمایه وی برای تجارت رهسپار شام شود و اعلام کرد که حاضر است دو برابر آنچه به دیگران می دهد به حضرت بپردازد . لذا حضرت محمد صلی الله علیه و آله این پیشنهاد را پذیرفت و هنگامی که کاروان بازرگانی قریش به سمت شام حرکت کرد ، حضرت در راءس کاروان خدیجه رهسپار شام گردید . خدیجه در این سفر شتر راهواری را در اختیار وکیل خود قرار داد ، و نیز دو غلام را که یکی از آنها (میسره) نام داشت همراه او روانه کرد تا در کارها دستیار وی باشند .

سرانجام کاروان به شام رسید . بازرگانان اجناس خود را فروختند و سود خوبی عاید گردید . حضرت محمّد صلی الله علیه و آله در بازگشت کالاهایی برای فروش از بازار (تهامه) خرید و همراه کاروانیان به مکّه بازگشت . (۲۹)

۳ . پیک اسلام در سرزمین شام

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از نخستین روز بعثت ، آیین خود را آیینی جهانی معرّفی می کرد . چنانکه در بسیاری از آیات قرآن به جهانی بودن اسلام تصریح شده است . از آن جمله می فرماید :

(قُلْ یا اَیُّهَا النّاسُ إِنّی رَسولُ اللهِ إِلَیْکُمْ جَمِیعا) : ای مردم ! من فرستاده خدا به سوی همگی شما هستم . (۳۰)

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از سالهای نخست بعثت ، پیوسته در پی فرصتی بود که به نشر آیین خود در میان ملل جهان بپردازد ، امّا توطئه های مختلف دشمنان اسلام به وی فرصت انجام این کار را نمی داد .

پس از آنکه در سال ششم هجری پیمان صلح حُدیبیّه میان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و قریش بسته شد و فکر رسول خدا از خطر حمله قریش آسوده گردید ، پیامبر تصمیم گرفت زمامداران وقت و رؤ سای کشورهای مختلف آن روز را طی نامه هایی به اسلام دعوت کند و آیین خود را که از دایره یک عقیده ساده گام فراتر نهاده به صورت یک آیین جهانی درآمده بود به ملل جهان آن روز عرضه نماید .

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله شش نفر از ورزیده ترین افراد را طی نامه هایی که رسالت جهانی آن حضرت در آنها منعکس بود به نقاط مختلف روانه کرد . سفیران هدایت دریک روز رهسپار سرزمینهای ایران ، روم ، حبشه ، مصر ، یمامه ، بحرین و حیره شدند . قیصر ، پادشاه روم شرقی ، با خدا پیمان بسته بود که هر گاه در نبرد با ایران پیروز گردد به شکرانه این پیروزی ، از مقر حکومت خود قُسطنطنیه پیاده به زیارت (بیت المقدس) رود . او پس از پیروزی به نذر خود جامه عمل پوشانید و پیاده رهسپار بیت المقدس گردید .

(دحیه کلبی) ماءمور شد نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله را به قیصر برساند . او قبلا سفرهای متعددی به شام داشت و به نقاط مختلف شام کاملاـ آشنا بود . قیافه گیرا ، صورت زیبا و سیرت نیکوی وی شایستگی همه جانبه او را برای انجام این وظیفه خطیر ایجاب می کرد . وی پیش از آنکه شام را به قصد قُسطنطنیه ترک کند در یکی از شهرهای شام یعنی (بُصْری) (۳۱) اطلاع یافت که قیصر عازم بیت المقدس است . لذا فورا با استاندار بُصْری ، به نام حارث بن ابی شمر ، تماس گرفت و ماءموریّت خطیر و پر اهمیّت خود را به او ابلاـغ کرد . واقدی (۳۲) می نویسد : (پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده بود که نامه را به حاکم بُصْری بدهد و او نامه را به قیصر برساند) . شاید این دستور از این نظر صادر شده بود که پیامبر شخصا از مسافرت (قیصر) آگاهی داشت ، و یا اینکه شرایط و امکانات دحیه محدود بوده و مسافرت تا قسطنطنیه خالی از اشکال و مشقّت نبوده است . در هر صورت ، سفیر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با حاکم بُصری تماس گرفت . استاندار ، (عدی بن حاتم) را خواست و او را ماءمور کرد تا همراه سفیر پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی بیت المقدس بروند و پیام و نامه پیامبر را به دست قیصر برسانند .

ملاقات سفیر با قیصر در شهر حمص صورت گرفت . وقتی می خواست به ملاقات قیصر برود ، کارگزاران سلطان به او گفتند که باید در برابر قیصر سر به سجده بگذاری و در غیر این صورت به تو اعتنا نخواهد کرد و نامه تو را نخواهدگرفت . دحیه ، سفیر خردمند پیامبر اسلام ، گفت : (من ، برای کوبیدن این سنّتهای غلط ، رنج این همه راه را بر خود هموار کرده ام . من از طرف صاحب رسالت محمّد صلی الله علیه و آله ماءمورم به قیصر ابلاغ کنم که بشر پرستی باید از میان برود ، و جز خدای یگانه کسی مورد پرستش واقع نگردد . با این ماءموریّت و با این عقیده و اعتقاد ، چگونه می توانم تسلیم نظریّه شما شوم و در برابر غیر خدا سجده کنم ؟) .

منطق نیرومند و نیز صلابت و استقامت سفیر ، مورد اعجاب کارکنان دربار قرار گرفت . یک نفر از درباریان خیر اندیش به دحیه گفت می توانی نامه را روی میز مخصوص قیصر بگذاری و برگردی . کسی جز او دست به نامه های روی میز نمی زند و هر موقع نیز نامه را بخواند ، شما را به حضور خواهد طلبید . دحیه از راهنمایی آن مرد تشکّر کرد و نامه را روی میز قیصر گذارد و بازگشت

. قیصر نامه را گشود .

بسم الله الرحمن الرحیم

من محمّد بن عبدالله الی هر قل عظیم الروم ، سلام علی من اتّبع الهدی اءمّا بعد فإ نّی اءدعوک بدعایهٔ الا سلام اءسلم تسلم یؤ تک الله اءجرک مرّتین فإ ن تولّیت فإ نّما علیک اثم (الاریسین) و یا اءهل الکتاب تعالوا إ لیکلمهٔ سواء بیننا و بینکم الّا نعبد إ لّا الله و لا نشرک به شیئا و لا یتّخذ بعضنا بعضا اءربابا من دون الله فإ ن تولّوا فقولوا باءنّا مسلمون (محمّد رسول الله) .

ابتدای نامه ، که با (بسم الله) شروع شده بود ، توجّه قیصر را به خود جلب کرد و گفت : من از غیر سلیمان تاکنون چنین نامه ای ندیده ام .

سپس مترجم ویژه عربی خود را خواست تا نامه را بخواند و ترجمه کند . او نامه پیامبر را چنین ترجمه کرد :

(نامه ای است) از محمّد فرزند عبدالله به هرقل بزرگ روم . درود بر پیروان هدایت ! من تو را به آیین اسلام دعوت می کنم ، اسلام آور تا در امان باشی ، خداوند به تو پاداش می دهد (پاداش ایمان خود و پاداش ایمان کسانی که زیردست تو هستند) . اگر از آیین اسلام روی گردانی گناه (اریسان) نیز بر توست . ای اهل کتاب ، ما شما را به یک اصل مشترک دعوت می کنیم : به اینکه غیر خدا را نپرستیم ، و کسی را انباز او قرار ندهیم ، و بعضی از ما بعضی دیگر را به خدایی نپذیرد . هرگاه (ای محمّد) صلی الله علیه و آله آنان از آیین حق سر برتافتند بگو گواه باشید که ما مسلمانیم .

۴ . نفوذ اسلام به شام

در سال ۱۴ هجری (برابر با حدود نیمه اول قرن هفتم میلادی) شام جزو قلمرو اسلامی گردید . بدین ترتیب که ، در زمان خلافت ابوبکر ارتش اسلام به فرمان وی به سوی منطقه شام حرکت کرد . پس از درگیریهایی که بین نیروهای اسلام و سپاهیان (هرقل) (هراکلیوس) امپراتور روم شرقی) در اردن و فلسطین رخ داد ، نیروهای روم شکست خورده به سمت دمشق عقب نشینی کردند و شهر دمشق توسّط مسلمانان محاصره گردید . در این هنگام ابوبکر درگذشت (۲۲ جمادی الاخر سال ۱۳ هجری) و عمر به خلافت رسید . سرانجام در تاریخ رجب سال ۱۴ هجری شهر دمشق سقوط کرد و سربازان تحت فرماندهی خالدبن ولید پس از پیمان صلح از دروازهٔ شرقی ، و سربازان تحت فرماندهی ابوعبیدهٔ جرّاح با درگیری نظامی از دروازه ای به نام (باب الجابیه) وارد شهر شدند و ابوعبیده نیز پیمان صلح خالد را تصویب کرد (۳۳) یعقوبی در این زمینه می نویسد :

شهر دمشق شهری است با شکوه و کهن ، که در دوران جاهلیت و اسلام مرکز شام بوده است و آن را در همه جندی های شام (۳۴) در بسیاری از رودخانه ها و آبادی و رودخانه اعظمش که (برَدا) (۳۵) گفته می شود ، نظیری نیست . شهر دمشق در سال ۱۴ هجری و در عهد خلافت عمربن خطاب گشوده شد و (ابوعبیدهٔ بن جراح) آن را پس از یک سال محاصره از دروازه ای به نام (باب الجابیهٔ) به صلح فتح نمود و خالد بن ولید از دروازه دیگرش به نام (باب الشرقی) بدون صلح درآمد و به عمر بن خطاب نوشتند و او هم عمل ابوعبیده را روا داشت . (۳۶)

البته در پیروزی مسلمانان ، آمادگی مردم آن منطقه جهت پذیرش اسلام بی تاءثیر نبود و عواملی مانند نزدیکی مردم آن منطقه از نظر آداب و رسوم به عرب ، رفتار ساده سپاهیان فاتح اسلام با مردم ، مالیاتهای سنگینی که حکومتهای قبلی از آنان می گرفتند ، خستگی مردم از بحثها و جدالهای کلامی و مکتبهای فکری گوناگون که در مسیحیت آن منطقه پدید آمده بود ، مردم آن سامان را از مسیحیت و حکومت رومیان رویگردان ساخته بود . (۳۷)

در هرحال از آن تاریخ به بعد ، منطقهٔ شام به قلمرو اسلامی پیوست و از سال ۴۰ هجری ، که معاویه پس از شهادت امیرالمؤ منین علی علیه السلام زمام امور مسلمانان را در دست گرفت ، تا سال ۱۳۲ هجری (دمشق) پایتخت حکومت بنی امیه بود . در این تاریخ به دنبال سقوط سلسله بنی امیه با انقلاب عباسیان ، که با پشتیبانی شیعیان و ایرانیان موجب به قدرت رسیدن عباسیان گردید ، شام

اعتبار سابق خود را از دست داد و بغداد به عنوان پایتخت انتخاب گردید . (۳۸)

پس از سقوط بنی امیه ، شام ادوار مختلفی را طی کرده است ، که شرح آن نیازمند کتابی دیگر است .

بخش سوم : شجرهٔ ملعونهٔ بنی امیّه

مقدمه

(وَ ما جَعلْنا الرُّؤْیَا الَّتی اءرَیْناکَ إ لّا فِتْنَةً للنّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ (۳۹) فی الْقُرْآنِ وَ نُخَوِّفُهُمْ فَما یَزیدُهُمْ إ لّا طُغْیانا کبیرا)(۴۰)

مفسّرین ، عموما ، در تفسیر آیهٔ شریفه فوق نوشته اند که : رسول اکرم صلی الله علیه و آله در خواب دید میمونها بر منبر وی بالا می رونـد و سـخت متاءثّر گردید . جبرئیل ، پیک الهی ، نازل شد و خواب را چنین تعبیر نمود : بنی اُمیّه بر بنی هاشم غلبه می کنند و از منبر رسول خـدا صـلی الله علیه و آله بالا می رونـد ، آنان شـجره ملعونه هسـتند . روایت شـده که از این تاریـخ به بعد ، دیگر کسـی خنده بر لب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ندید . (۴۱)

نیز از جمله آیـاتی که در ذمّ بنی اُمیّه نازل شـده ، سوره مبارکه قـدر است . مقصود از (الف شـهر) دراین سوره ، طول دوران دولت بنی اُمیّه است که هزار ماه طول کشـید و از برکات و ثواب لیلهٔ القدر محروم بودند و خیر اُخروی یک شب قدر ، از خیر دنیوی هزار ماه ریاست بنی اُمیّه بیشتر است . چنانچه فخر رازی در تفسیر کبیر ، و ابن اثیر در اُسْدُ الغابه ، از حضرت امام مجتبی علیه السلام نقل می کننـد کـه رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله در خـواب بنی اُمیّه را دیـد که پـای بر منـبرش می گذارنـد ، و طبـق روایـتی : چـون بوزینگـان بر آن جست و خیز می کننـد . حضـرت از این صـحنه نـاراحت شـد . پس خـدای بزرگ ، سوره مبـارکه (إ نّا اءنزلناه) را فرسـتاد ، یعنی هزار ماه ملک بنی اُمیّه . قاسم ، که راوی حـدیث است ، گفته است حساب کردیم ، دیـدیم دوران حکومت بنی اُمیّه هزار ماه به طول انجامید . (۴۲)

مسـعودی در مروج الـذهب آورده است که : جمع مـدّت سـلطنت بنی اُمیّه تا زمانی که منقرض شدنـد و خلافت به بنی عبّاس منتقل شد ، بدون کم و زیاد ، هزارماه کامل بوده است .

آیا بنی اُمیّه از قریش بودند ؟ !

در اصل و نسب بنی اُمیّه و پاره ای از افراد مشـهورشان ، سخن بسیار است . در ردّ نسبت بنی اُمیّه به قریش گفته شده است که اُمیّه ، نیای آنان ، بنده ای رومی بود ، عبدالشـمس او را خرید و به رسم عرب در جاهلیّت او را پسـر خود خواند . مؤ یّد این مطلب ، کلام امیرالمؤ منین علی بن ابی طـالب علیه السـلام در یکی از نامه هایش به معاویه است که مرقوم فرمود : (لیس اُمیّـهٔ کهاشم ، و لا حرب کعبد المطلّب ، و لا اءبوسفیان کاءبی طالب ، و لا المهاجر کالطلیق ، و لا الصریح کاللّصیق) .

به تصـریح دانشـمندان ، مانند محمّد عبده مصـری در شـرح نهج البلاغه ، صـریح به کسـی گویند که صـحیح النسب باشد ، ولصـیق کسی است که بیگانه بوده و او را به فامیل و قبیله وی چسبانده باشند .

اُمیّه مرد بـدنامی بود که متعرّض زنـان می شـد و به فحشـا و زنا معروف بود . وی همان کسـی است که چون به ده سال جلای وطن محکوم شد ، از مکّه به شام رفت و در آنجا ده سال ماند و با زن یهودی شوهرداری زنا کرد .

آن زن در بستر شوهرش ، که فردی یهودی بود ، پسری آورد و امیه او را فرزند خود خواند و بر وی نام ذکوان نهاد و او را مکنّی به ابو عمرو ساخت . سـپس زن خودش را در زمان حیات خود به او داد ، و این ذکوان پـدر ابومعیط وجـد عقبه - پـدر ولیـد بن عقبه ، برادر مادری عثمان - است . (۴۳)

خاندان ابوسفیان

در میان کسانی که در مقابل دعوت اسلام به توحید و خداپرستی عناد ورزیده و لجوجانه مخالفت کردند و مقاومت نشان دادند ، ابوسفیان فساد و عناد و اصرارش از همگان بیشتر بود . وی برای جلوگیری از انوار تابناک اسلام تلاش بسیار کرد و در بدر و احد و خندق ، از سران مشرکین ، و در اُحد و خندق سردار لشگر و زعیم سپاه کفر بود .
ابوسفیان و زن و فرزندانش ، هر چه توانستند رسول اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و از شرک و کفر پشتیبانی کردند . در جنگ بدر سه تن از فرزندانش چ معاویه ، حنظله و عمرو - شرکت داشتند . علی علیه السلام حنظله را کشت و عمرو را اسیر کرد ، ولی معاویه گریخت و شدّت فرار وی از جنگ چنان بود که وقتی به مکّه رسید پاهایش ورم کرده بود! (۴۴)

هند جگرخوار!

مادر معاویه در تاریخ به هند جگرخوار مشهور است ، زیرا وی جگر حمزه سیّدالشّهدا ، عموی بزرگوار رسول خدارا صلی الله علیه و آله در جنگ اُحد به علّت دشمنی با آن حضرت به دندان جوید و قطعات جگر را به رشته کشید و بر گردن آویخت ! این زن نیز ، مانند شوهرش ابوسفیان ، با رسول خدا صلی الله علیه و آله و اسلام سخت دشمن بود ، بلکه شاید دشمنی وی شدیدتر بود .

ابوسفیان ، دشمن اسلام و پیامبر (ص)

پدر معاویه ، ابوسفیان است که آزار و دشمنی او نسبت به پیشوای اسلام از آغاز بعثت تا زمان رحلت آن حضرت ، آشکارتر از (کفر ابلیس) است . وی رهبری دشمنان رسول خدا صلی الله علیه و آله از کفّار قریش و مشرکین مکّه ، را برعهده داشت و همیشه پرچم کفر را بر ضدّ نهضت جوان اسلام به دوش می کشید . او در مکّه دامها و نیرنگهای بسیاری را علیه مقام رسالت به کار گرفت ، و زمانی هم که حضرت به مدینه رفت ، بر ضد ایشان ، دست به ایجاد جنگهای مختلفی زد تا از بت پرستی و رذایل اخلاقی دفاع نماید و رسالت الهی پیامبر صلی الله علیه و آله و فضایل اخلاقی یی را که هدف آن حضرت بود ریشه کن سازد . (۴۵) زمخشری ، دانشمند مشهور اهل سنّت ، گوید : ابوسفیان مردی کوتاه قامت و بدشکل بود و هند ، صباح را (که مزدور و اجیر ابوسفیان بوده و از طراوت جوانی برخوردار بود) به نظر خریداری نگاه می کرد و عاقبت نیز نتوانست خودداری کند و لذا او را به سوی خویش خواند و در میان آن دو ارتباط پنهانی برقرار گشت . این روابط نامشروع تا آنجا بالا گرفت که پاره ای از مورخین معتقدند علاوه بر معاویه ، عتبه (فرزند دیگر ابوسفیان) هم در حقیقت از صباح بوده است ! و نیز گفته اند : هند از به دنیا آوردن این طفل در منزل ابوسفیان خشنود نبود ، لهذا سر به بیابانها نهاد و کودک خود ، عتبه ، را در تنهایی به دنیا آورد .

خاندان بنی اُمیّه

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود : عدل و داد ، هنگامی که در میان پیروان من از بین خواهد رفت که مردی به نام یزید از امویان زمامدار مسلمانان گردد . (۴۶)
امویان ، این خاندان رانده شده و منفور ، نه از مهاجرین بودند و نه از انصار .
آنان ثروت مسلمانان را به غارت بردند ، دین سازی کردند ، و مسلمانان را به بردگی گرفتند . (۴۷)
سراسر دوره بنی اُمیّه جز رجعت به عصر جاهلیّت ، و پیروی از کفر و الحاد چیز دیگری نیست (۴۸)
ابوسفیان گفت : پروردگارا ، بار دیگر دوران جاهلیّت را به ما بازگردان و حکومت و خودمختاری تازیان را زنده کن !(۴۹)

نیز گفت : سوگند به خدا ، اگر زنده بمانم حکومت را از دست هاشمیان بیرون خواهم آورد . (۵۰)

پسرش معاویه هم ، پس از تحمیل صلح بر امام حسن مجتبی علیه السلام ، صراحتا گفت : من در راه دین با شما نجنگیدم ، بلکه تنها به این علّت با شما ستیز کردم که بر شما حکومت کنم (۵۱)

هنگامی که عثمان به خلافت رسید ، ابوسفیان بر او وارد شده و اظهار داشت : خلافت را چون (گوی) در دست بنی اُمیّه بچرخان ، که خلافت و رسالت جز سلطنت چیز دیگری نیست و من بهشت و جهنّمی نمی فهمم . (۵۲)

در حدود پنجاه سال پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله ، بیست سال بعد از شهادت امیرالمؤ منین علیه السلام ، و ده سال بعد از شهادت امام حسن مجتبی علیه السلام بود که در نیمه ماه رجب سال شصتم هجرت معاویهٔ بن ابی سفیان از دنیا رفت . معاویه در حدود چهل و دو سال در دمشق امارت و خلافت کرده بود : حدود پنج سال از طرف خلیفه سوم امیر شام بود؛ کمتر از پنج سال هم در زمان خلافت امیرالمؤ منین علی بن ابی طالب علیه السلام و همچنین حدود شش ماه در خلافت امام حسن علیه السلام حکومت شام را در دست داشت . و در این مدت دائما با علی و حسن بن علی علیه السلام در جنگ و ستیز بود . افزون بر این همه ، چیزی کمتر از بیست سال هم خلافت اسلامی را در چنگ داشت و در اواخر عمر خود برای خلافت فرزندش از مردم مسلمان بیعت گرفت .

عثمان و معاویه ، سرسلسله چهارده نفر خلفای سفیانی و مروانی بنی اُمیه هستند که از سال ۴۱ تا سال ۱۳۲ هجری مدت هزارماه حکومت اسلامی را به دست داشتند . (۵۳)

جنایات معاویه بیشمار است : وی با امام حسن علیه السلام صلح کرده و بر خلاف مواد آن عمل کرد . چنانکه بر خلاف تعهداتش شیعیان علی علیه السلام را در فشار شدیدی قرار داد ، و از جمله حجر بن عدی و ۶ نفر از یاران او را کشت . قدرت معاویه به جایی رسیده بود که هرچه می خواست می کرد .

شجره نفرین شده !

رسول خدا فرمود : (إ ذا راءیتم معاویهٔ علی منبری فاقتلوه) (۵۴) یعنی ، وقتی معاویه را بالای منبر من دیدید ، او را بکشید .

روزی پیامبر گرامی ، ابن عبّاس را برای احضار معاویه فرستاد . ابن عبّاس رفت تا معاویه را احضار کند ، دید مشغول غذا خوردن است . در بازگشت عرضه داشت : غذا می خورد . حضرت فرمود : (لا اءشبع الله بَطَنه) (۵۵) یعنی ، خداوند هیچ گاه شکم او را سیر نکند!

در نتیجهٔ نفرین رسول خدا صلی الله علیه و آله ، معاویه هیچ وقت در غذا خوردن سیر نمی شد . وی می گفت : دست کشیدن من از غذا برای سیری از آن نیست ، بلکه از جهت خستگی از خوردن است ! معاویه شراب می خورد و به اسم اسلام حکومت می کرد (۵۶) .

جاریه و معاویه

نام یکی از رؤ سای عشایر عرب ، (جاریه) بود . به طوری که (اقرب الموارد) ، از کتب مشهور لغت ، می گوید : یکی از معانی جاریه ، (الحیّهٔ من جنس الافعی) است . یعنی ، جاریه یک نوع مار از جنس افعی است . جاریه مردی قوی ، صریح اللّهجه و با شخصیّت بود . او و کسانش از حکومت ظالمانه معاویه ناراضی بودند و در دل نسبت به وی کینه و دشمنی داشتند . معاویه که بدبینی او و کسانش را احساس کرده بود تصمیم گرفت روزی در برابر مردم به وی توهین کند و نامش را وسیله تمسخر و تحقیر او قرار دهد . فرصتی پیش آمد و جاریه با معاویه روبرو شد .

معاویه گفت : تو چقـدر نزد قوم و قبیله ات پست و ناچیزی که اسم ترا افعی گـذارده اند . جاریه فورا و بدون تامل گفت : تو چقدر نزد قوم و قبیله ات پست و نـاچیزی که اسم ترا معـاویه گـذارده انـد (معـاویه به معنی سـگ مـاده است !) (۵۷) معـاویه از این جواب سخت ناراحت شد و گفت : بی مادر ، ساکت باش !

جـاریه پاسـخ داد : من مادر دارم که مرا زاییـده است . به خـدا قسم دلهایی که بغض ترا در خود می پرورد ، در سـینه های ماست و شمشـیرهایی که بـا آنها با تو نبرد خواهیم کرد در دسـتهای ماست ؛ تو قادر نیستی به سـتم ما را هلاک کنی و به زور بر ما حکومت نمایی . تو در حکومتت با ما عهـد و پیمانی بسـته ای و ما نیز طبق آن متعهّـد شـده ایم که از تو اطاعت کنیم ؛ اگر تو به پیمانت با ما وفـا کنی ما هم در اطاعت از تو پایـدار خواهیم بود و اگر تخلّف نمایی بـدان که پشت سـر ما مردان نیرومنـد و نیزه های برنـده قرار دارند .

معاویه که از صـراحت گفتار و روح آزاد جاریه خود را سـخت شـکست خورده می دیـد ، گفت : خداونـد مانند ترا در جامعه زیاد نکند!

شریک بن اعور و معاویه

شریک بن اعور ، سید و بزرگ قوم خود بود و در زمان معاویه می زیست . وی شـکل و شمایل بدی داشت . اسمش شریک بود و پدرش نیز اعور نام داشت که به معنی کسی است که یک چشمش معیوب باشد .

در یکی از روزهـایی که معاویه در اوج قـدرت بود ، شـریک بن اعور به مجلس او آمـد . معاویه ، از اسم نامطبوع وی و پـدرش ، و همچنین از قیافه ناخوشایند او ، سوء استفاده کرده و او را به باد تحقیر و اهانت گرفت .

معـاویه گفت : نـام تو شـریک است و برای خـدا شـریکی نیست ، و تو پسـر اعوری و سـالم از اعور بهتر است ، نیز صورت نازیبایی داری و خوشگل بهتر از بدگل است . چگونه قبیله ات کسی چون تو را به سیادت و آقایی خود برگزیده اند ؟

شریک در جواب گفت : به خـدا قسم ، تو معاویه هستی و معاویه سـگی است که عوعو می کند . تو عوعو کردی و نامت را معاویه گذاردنـد . تو فرزنـد حرب و صـخری و زمین همواره از زمین سـنگلاخ بهتر است . با این همه ، چگونه به مقام زمامـداری مسـلمین نایل آمده ای ؟

سخنان شریک بن اعور ، معاویه را شکست داد و معاویه شریک را قسم داد که از مجلس وی خارج شود . (۵۸)

دو سیاست متضاد

فرمـان علی بن ابی طـالب علیه السـلام به لشـکریانش : کوچکـترین خـونی را ، بنـا حق ، بر زمین جـاری نسازیـد . دسـتور معـاویه به لشـگریان : از کشتن زنان و کودکان نیز دست برندارید . (۵۹) معاویه دسـتور داد در بلاد اسـلامی گردش کنند و هر کس را که از هوا خواهان علی علیه السلام است بکشند . ولی علی بن ابی طالب علیه السلام به والیانش می فرمود : با کسی که با تو نجنگد پیکار مکن و بر مسیحیان و یهودیانی که با مسلمانان عهد بسته اند ستم مکن .

گور معاویه کجاست ؟

سید محمد صادق طباطبائی – رجل معروف ایران در عصـر مشـروطه و پهلوی ، و رئیس پیشـین مجلس شورای ملی – در سال ۱۳۳۵ شمسی مسافرتی به سوریه می کند . در آنجا به فکر می افتد ببیند گور معاویه کجاست و چه وضعی دارد ؟

طباطبائی از هر کس می پرسـد گور معاویه کجاست ؟ همه با یک دیـد نفرت آمیز به او پاسخ کوتاهی می دهند و از راهنمایی وی

خودداری می کنند . ولی وی مصرانه این جستجو را دنبال می کند و سرانجام در یکی از محلات پشت شهر تنها یک درشکه چی را می یابد که ، با گرفتن دست مزد مضاعف ، حاضر به بردن طباطبائی سر قبر معاویه می شود . آن هم با این شرط که طباطبائی را به خارج شهر و نزدیکی آرامگاه معاویه ببرد و آنجا او را پیاده کرده و باز گردد و بقیه راه را خود طباطبائی پیاده برود .

بهتر است از این به بعد رشته کلام را به دست خود طباطبائی داده و بدون ذره ای کم و کاست گفته او را بشنویم :

مسافت زیاد نبود ، رسیدیم . حیاط خرابه محقری مشتمل بر دو اطاق کوچک و فضایی در حدود ۲۰ متر بود . سه پله می خورد . پایین رفتیم . وسط حیاط ، حوض کوچک و مخروبه ای با آب گندیده ، که سه مرغابی در آن زندگی می کردند ، وجود داشت . پیرزنی در گوشه حیاط نشسته بود . دوکی در دست (داشت) و مقداری پشم در جلویش بود و نخ می رشت . همین که ما را دید گفت : اینجا چه کار دارید ؟

گفتم : آمده ام قبر معاویه را ببینم ، کجاست .

گفت : معلوم می شود شما عراقی هستید ، برای اینکه از اهل شام کسی اینجا نمی آید ، و با دست یکی از اطاقها را که در چوبی کهنه ای داشت نشان داد . در را باز کردم ، اطاقی بود به مساحت ده دوازده متر که محل دو قبر در آن ظاهر بود : روی یکی از قبرها پارچه سبز رنگ رفته و مندرس افتاده بود و دو شمعدان مسی قدیمی هم رویش گذارده بودند؛ و قبر دیگر ساده و بی پیرایه بود . قدری ایستادم و مانند کسی که فاتحه بخواند مقداری لعن به معاویه و بنی اُمیّه فرستادم و از در بیرون آمدم ! (۶۰)

جواز لعن بر معاویه

عین الا ئمّه روایت می کند که به ده دلیل ، لعن بر معاویه رواست :

۱ . خروج او از اطاعت امیرالمؤ منین علی علیه السلام

۲ . شمشیر کشیدن او بر روی امیرالمؤ منین علی علیه السلام

۳ . غصب کردن حقّ حضرت امیرالمؤ منین علی علیه السلام

۴ . انکار اهل بیت علیه السلام

۵ . خود را مستحق امامت شناختن .

۶ . کتمان فضل امیرالمؤ منین علی علیه السلام

۷ . جسارت به امیرالمؤ منین علی علیه السلام بر سر منبرها .

۸ . بهتان بر آن سرور نهادن به خون عثمان .

۹ . ولایت بر اُمّت را به یزید کافر دادن .

۱۰ قتل حسن بن علی علیه السلام و وصیّت کردن به قتل امام حسین علیه السلام

پس معاویه مستحق لعن باشد ، بی شرط . (۶۱)

امام حسین (ع) یگانه حامی دین اسلام

معاویه لعنهٔ الله علیه در طول خلافت بیست ساله خود پایه های حکومت فرزند فرومایه اش یزید را ، که عصاره فساد و ثمره شوم شجره اموی بود ، محکم و استوار ساخت .

پس از درگذشت معاویه ، مردی روی کارآمد که نه تنها تربیت دینی نداشت ، بلکه با اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله روی کینه توزیهای دوران جاهلیّت و جنگهای بدر و اُحُد و احزاب شدیدا مخالف بود . حکومتی که باید پاسدار رسالت اسلام ، مجری قوانین

و حدود ، نماینده افکار و آرای مسلمانان ، و تجسّم روح جامعه اسلامی باشد ، به دست مرد پلیدی افتاد که آشکارا موضوع رسالت و وحی محمـد صـلی الله علیه و آله را انکـار می کرد و بسان جـدّ خود ، ابوسـفیان ، همه را پنـداری بیش نمی دانست . (۶۲) آیا در چنین اوضاع و احوال ، و با انتشار فساد در حوزه های حکومت اسـلامی ، و نفوذ عناصـر مرتجع که می خواسـتند اوضاع را به دوران جاهلیت بازگرداننـد ، حضـرت حسـین بن علی علیه السـلام که نمونه تقوی و پرهیزگاری و سـمبل آزادی و یگانه حامی دین و یاور پیـامبر صـلی الله علیـه و آله بـود می تـوانست دست بیعت به چنین مردی بدهـد و بر جنایـات و سـتمکاریها و منویّات پلیـد او صـحّه بگذارد ؟

هنگامی که ولید ، اسـتاندار مدینه ، امام علیه السـلام را به اسـتانداری دعوت کرد و نامه یزید را برای او خواند و از حضرت خواست که با یزیـد بیعت کنـد ، وی در پاسـخ گفت : (إ نّا اءهل بیت النبوّهٔ و معدن الرسالهٔ و مختلف الملائکهٔ ، بنا فتح الله) و بنا ختم . . .) (۶۳)

ما خانـدان نبوّت و معـدن رسالتیم و مرکز آمد و رفت فرشـتگان . خدای متعال بنیان دین را به دست مردی از ما خاندان بنیاد نهاد و کار حاکمیّت آن بر جهان را نیز به دست ما به پایان خواهد رساند . و یزید مردی است فاسق و بزهکار ، شرابخوار ، قاتل بی گناهان و متجاهر به فسق ؛ مثل منی با این سوابق درخشان ، با چنین کسی هرگز دست بیعت نمی دهد .

بدینگونه ، امام علیه السـلام با نهضت و قیام سازنده خود ، ماهیت کثیف این حکومت را به مسـلمانان جهان نشان داد وپرده از روی منویات خطرناك آن برداشت . سرانجام نیز با خون سرخ خویش ، احساسات مردم را بر ضد امویان بسیج کرد و چیزی نگذشت که در تمام اقطار اسلامی قیامهایی روی داد که نهایتا منجر به نابودی کامل حکومت امویان گردید .

(۶۴)

در حکومت معـاویه ، مردان شـجاع و نـامی فراوانی از مسـلمین ، چون حجر بن عـدی و رُشَـید هجری ، را به جرم محبّت اهل بیت و ولای علی علیه السـلام کشتند . علاوه بر همه اینها ، معاویه با تمهید مقدماتی ننگین ، سبط اکبر رسول خدا صلی الله علیه و آله یعنی امام دوّم شیعیان جهان حسن بن علی علیه السلام را مسموم و شهید ساخت . (۶۵)

حمایت امام حسین (ع) از مظلوم

شدّت علاقهٔ امام حسـین علیه السـلام به دفاع از مظلوم و حمایت از ستمدیدگان را می توان در داستان ارینب و همسرش ، عبدالله بن سلام ، دریافت که اجمال و فشرده آن را در اینجا متذکّر می شویم :

یزید در زمان ولایت عهدی ، با اینکه همه نوع وسایل شـهوترانی و کامجویی و کامروایی از قبیل پول ، مقام ، کنیزان رقاصه و . . . . را در اختیار داشت ، چشم ناپاك و هرزه اش را به بانوی شوهردار عفیفی دوخته بود .

پـدرش معاویه ، به جای آنکه در برابر این رفتار زشت و ننگین عکس العمل کوبنـده ای نشان دهـد ، با حیله گری و دروغپردازی و فریبکاری ، مقدماتی فراهم ساخت تا آن زن پاکدامن مسـلمان را از خانه شوهر جدا ساخته به بستر گناه آلوده پسرش یزید بکشاند . حسـین بن علی علیه السـلام که از قضیه با خبر شد در برابر این تصمیم زشت ایستاد و نقشه شوم معاویه را نقش بر آب ساخت . وی با اسـتفاده از یکی از قوانین اسـلام زن را به شوهرش ، عبدالله بن سلام ، بازگرداند و دست تعدّی و تجاوز یزید را از سر خانواده ای مسـلمان و پـاکیزه قطع کرد و بـا این کـار همّت و غیرت هاشـمیین را نمایـان سـاخت و علاقه منـدی خود را به حفظ نوامیس جامعه مسـلمان ابراز داشت و این رفتار سـبب شـد که مفاخر آل علی علیه السـلام و دنائت و سـتمگری بنی اُمیّه ، برای همیشه در تاریـخ به یادگار ماند . (۶۶)

وصیّت معاویه به یزید

معاویه ، در مرض وفات خویش ، پسرش یزید را نزد خود خواند و وصیتهایی بدین مضمون به او کرد :
پسرم ، من رنج بار بستن و رفتن بدین سوی و آن سوی را از تو کفایت کردم و کارها را برای تو آسان نمودم و دشمنان را خوار کردم و گردنکشان عرب را برای تو خاضع نمودم و برای تو آن چیز را فراهم نمودم که کسی برای فرزندش فراهم ننمود . پس اهل حجاز را مراعات کن که اصل تواند . هر که از حجاز نزد تو آید او را گرامی دار و هرکه غایب باشد احوال او را بپرس . مردم عراق را مراعات نما و حتی اگر از تو بخواهند که هرروز عاملی را عزل کنی بکن . چه ، عزل یک عامل برای تو آسانتر از آن است که صد هزار شمشیر به روی تو کشیده شود . اهل شام را رعایت کن و آنها را محرم راز خویش قرار ده ؛ اگر از دشمنی بیم داشتی از آنان طلب کمک کن ، و زمانی که به مقصود خویش رسیدی ، آنها را به بلاد شام بازگردان ، چون اگر در غیر بلاد شام بمانند ، اخلاق آنها دگرگون خواهد شد .
من نمی ترسم که در امر خلافت کسی با تو به نزاع برخیزد ، مگر چهار کس از قریش : حسین بن علی علیه السلام ؛ عبدالله بن عمر؛ عبدالله بن زبیر؛ و عبدالرّحمن بن ابی بکر .
۱ . امّا عبدالله بن عمر ، او مردی است که عبادت ، وی را از کار انداخته است و اگر همگان با تو بیعت کنند و کسی غیر او نماند ، او نیز با تو بیعت خواهد کرد؛
۲ . و امّا حسین بن علی علیه السلام ، پس او مردی سبک خیز و تند مزاج است و مردم عراق او را رها نمی کنند تا به خروج وادارش کنند . پس اگر بر تو خروج کرد و تو بر او ظفر یافتی ، از وی درگذر که او خویشاوند ما بوده و بر ما حقّی عظیم دارد و از خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله است ؛
۳ . و امّا عبدالرّحمن بن ابی بکر ، پس هر چه اصحاب بپسندند او متابعت کند و فکر و همّتش جز مصروف زنان و لهو و لعب نیست .
۴ . و امّا آن کسی که مانند شیر بر زانو نشسته آماده فرو جستن بر تو می باشد و مانند روباه ترا بازی می دهد و اگر فرصتی یافت بر تو می جهد ، عبدالله بن زبیر است . اگر با تو چنین کرد و تو بر او ظفر یافتی ، بند از بند وی جداساز و خون کسان خود را تا می توانی حفظ کن . (۶۷)
مرحوم محدّث قمی می فرماید : نام عبدالرحمن این چنین آمده است و صحیح نیست چون عبدالرحمن بن ابی بکر پیش از معاویه درگذشت . (۶۸)

یزید جنایتکار!

پدر یزید : معاویه ، مادرش : (میسون) صحرانشین ، و معلم سرخانه اش : سرجون رومی بود . یزید کینه و دشمنی با بنی هاشم و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و نظایر این گونه امور را از پدر؛ روحیه صحرانشینی (آزادی و لاقیدی افراطی) و پندارهای خرافی جاهلی را از مادر؛ و میگساری و دشمنی با اسلام و مسلمانان را از معلّم مسیحی و رومیش فراگرفت .
به شهادت تاریخ ، یزید هیچگونه شخصیّت و علایق دینی نداشت . وی جوانی بود که حتّی در زمان حیات پدر ، اعتنایی به اصول و قوانین اسلام نمی کرد و کاری جز عیّاشی و بی بند و باری و شهوترانی نمی شناخت . یزید در سه سال حکومت خود ، فجایعی به راه انداخت که از صدر تاریخ اسلام تا آن روز ، با آن همه فتنه ها که در گذشته رخ داده بود ، سابقه نداشت .
درسال اول ، حضرت حسین بن علی علیه السلام را که سبط پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بود با فرزندان و خویشان و یارانش به فجیعترین وضعی کشت و زنان و کودکان و اهل بیت پیغمبر را به همراه سرهای بریده شهدا در شهرها گردانید (۶۹) در سال دوم ،

مـدینه را قتل عام کرد و خون و مال و عرض مردم را سه روز بر لشـکریان خود مباح ساخت . (۷۰) در سال سوم نیز کعبهٔ مقدّسه را خراب کرده و آتش زد . (۷۱)

پس از یزیـد ، آل مروان که تیره دیگری از بنی اُمیّه بودنـد ، زمام حکومت اسـلامی را (به تفصـیلی که در تواریـخ ضـبط شـده) در دست گرفتنـد . حکومت این دسـته ، یـازده نفری ، که نزدیـک به هفتـاد سـال ادامه داشت ، روزگـار تیره و شومی را برای اسـلام و مسـلمین به وجود آورد که در تاریخ کمتر نظیر دارد . در عصر آنان ، جز یک امپراطوری عربی استبدادی ، که نام خلافت اسلامی ! بر آن گذاشته شده بود ، بر جهان اسلام حکومت نمی کرد و در دوره حکومت اینان کار به جایی کشید

که خلیفه وقت که به اصـطلاح جانشـین پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و یگانه حامی دین شمرده می شد ، بی محابا تصمیم گرفت بالای خانه کعبه غرفه ای بسازد تا در موسم حج در آنجا مخصوصا به خوشگذرانی بپردازد!(۷۲)

یزید هوس باز!

زمانی ، ارتش اسـلام در (فرقـدونه) برای حمله به روم به انتظار یزید متوقّف مانده بود . مجاهدین مسـلمان ، از سوء موقعیّت گرفتار قحط و غلا گشته مبتلا به تب غش شده بودند و مرگ مثل برگ خزان آنها را بر زمین می ریخت ، ولی یزید ، سرفرماندهی ! آنها ، در (دیرمران) سـرگرم باده گساری بود! هرچه به او گزارش دادنـد مؤ ثر نیفتاد تا بالا خره موضوع را با پـدرش ، معاویه ، در جریان گذاشـتند . معـاویه او را از واقعه تب و غش اردو در (فرقـدونه) و گرفتـاری آنهـا به قحـط و غلاـ و فقـد خواربـار باخبر ساخت . در جواب نامه پدر ، پیامی به شعر فرستاد که ابیات آن در لشگر منتشر شد . مضمون شعر این بود : مرا چه باک که اردو در فرقدونه در خطر تب قرار داشته و با مرگ دست بگریبان است ؟ ! من در (دیرمران) بر متکاها تکیه زده و ام کلثوم در کنار من است !

ما ان ابالی بما لاقت جموعهم

بفرقدونهٔ ، من حمی و من موم

و إ نّنی اءتّکی الا نماط مرتفقا

بدیر مران ، عندی اُمّ کلثوم !

آری ، لشـگر اسـلام مثـل برگ خزان از گرسـنگی و ناخوشـی پـاریز است و کشـور مثـل خرابه هـا ویران ، و او بر خرابی هر دو می خنـدد! بر روی خرابه های مـدینه و مکّه که (مادر کشور) بودند ترنّم می کردند که حباب های شـراب نمایش هروله حاجیان را می دهـد . اگر آنجا در بمباران مکّه چنـد نفری از هروله باز ماندنـد ، اینجا هزاران حباب است که در وقت غلغل ریختن شـراب به پیاله زیر و بالاـ می رونـد و ورمی جهنـد ، بـا این تفـاوت که باده وقتی از شـیشه در پیاله می ریزد و از مقام خود فرو می آیـد ، صـدهزار حاجی می سازد که به هروله ور می جهند! و با این هزل خود ، نه تنها دین و آیین را مسـخره می کرد ، بلکه کشور و کشورداری را نیز به مسـخره می گرفت . گویی می گفت خورشـیدی که از مشـرق دست سـاقی می تابـد و به مغرب دهان من فرو می رود ، برای مشرق و مغرب کشور کافی است !

شمیسهٔ کرم برجها قعر دنها

و مشرقها الساقی و مغربها فمی

إ ذا نزلت من دنها فی زجاجهٔ

حکت نفرا بین الحطیم و زمزم (۷۳)

زمانی که یزید می خواست شهرهای مقدّس و منازل قدس مانند (مکّه مکرّمه) و (مدینه منوّره) را درهم کوبد و با این شعر و منطق ! شاعرانه تلافی کند ، حتی سران بنی اُمیّه هم مانند عمرو بن سعید بن عاص و ابن زیاد معلوم الحال این ماءموریت را قبول نکردند .

برای جنگ با مدینه ، عمرو بن سعید را مقام فرماندهی داد و او قبول نکرد ، خواست ابن زیاد را روانه کند او هم قبول نکرد و گفت : والله من هرگز (کشتن پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله) و (جنگ با قبلهٔ مسلمین) ، این دو ننگ بزرگ را ، برای رضایت این فاسق ، به خود نمی خرم ، لذا مسلم بن عقبه را فرستاد . (۷۴) آری یزید سربازانی از مردم شام را فراهم آورد و به سرپرستی مسلم بن عقبه سفّاک برای سرکوبی مدینه گسیل داشت . مسلم مردم مدینه را سخت به وحشت افکند و اموالشان را غارت کرد و نوامیس آنان را بر سربازان خود مباح نمود . وی مدینه را (گندیده) نامید ، در حالیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را (پاکیزه) نام نهاده بود و بیش از چهارهزار نفر از ساکنین آن را کشت و از بقیه به این عنوان بیعت گرفت که بردگان یزید باشند . (۷۵)

یزید شرابخوار!

بعد از قتل امام حسین علیه السلام روزی یزید در مجلس شراب نشسته بود و ابن زیاد نیز طرف راست او قرار داشت . وی به ساقی گفت : جام شرابی به من ده که مغز استخوانم را نشئه سازد! سپس فرمان داد که مانند همان جام را به ابن زیاد تقدیم دارد . (۷۶)
یزید شراب را خورد و زیادی آن را بر سر امام حسین علیه السلام ریخت . زن یزید آب و گلاب برگرفت و سر امام علیه السلام را پاک بشست و همان شب فاطمه علیه السلام را به خواب دید که از وی تفقّد می کند . پس یزید دستور داد تا سر امام حسین علیه السلام و اهل بیت و اصحاب او را به دروازه های شهر بردند و بیاویختند . (۷۷)
کار یزید ، شرب خمر و ترک صلاهٔ و بازی با سگان و محاوله و طنبور و نای و وطی مادران و خواهران و دختران بوده است . (۷۸)
پرتو نیکان نگیرد هرکه بنیادش بد است
تربیت ، نااهل را چون گردکان برگنبداست

آلت قمار دیدید بر یزید لعن کنید

فضل بن شاذان گفت : از حضرت امام رضا علیه السلام شنیدم که می فرمود : چون سر مبارک امام حسین علیه السلام را به شام بردند یزیدبن معاویه علیه اللعنهٔ امر کرد سفره خوراک و شراب گستردند (و با بدکیشان مانند خود) شروع کردند شراب خوردن .
چون از شراب فارغ شدند امر کرد سر مبارک نور چشم حضرت فاطمه زهرا را آوردند و در طشتی زیر سریر گذاردند و بر روی آن برگ قمار شطرنج نهادند .
از این جهت قمارباز پیرو یزید است .
آن ملعون ازل و ابد با ندیمان خود بر بساط قمار نشست و امام حسین علیه السلام را با پدر و جد بزرگوارش یاد می کرد و به یاد ایشان استهزاء می نمود . پس هروقت بر حریفش زیادی می کرد شرب را برمی داشت و سه بار به او می داد و زیادی آن را پشت طشت از زمین می ریخت .
(فمن کان من شیعتنا فلیتورّع عن شرب الفقاع واللعب بالشطرنج و من نظر الی الفقاع او الی الشطرنج فلیذکر الحسین علیه السلام و لیلعن یزید و آل یزید (علیه اللعنهٔ) یمحو الله عزّوجلّ بذلک ذنوبه ولو کانت بعدد النجوم) .
پس هرکس از شیعیان ما باشد باید از آشامیدن شراب و بازی کردن با شطرنج پرهیز کند و هرکس به شراب یا به شطرنج بنگرد باید امام حسین علیه السلام را یاد کند و باید حتما یزید و آل یزید را لعنت کند .
در مقابل او جزای آن است که خداوند عزوجل به این عمل گناهان او را از بین می برد اگر چه به شماره ستارگان باشد . (۷۹)

فرزند یزید ، وی را رسوا می سازد!

یزید قبل از مرگش برای پسر خویش ، معاویه از مردم بیعت گرفت ولی پسرش معاویه پس از درگذشت پدر از حکومت کناره گیری نمود . چنانکه در کتاب (النجوم الزاهرهٔ) (۸۰) آمده است ، معاویه بن یزید هنگام کناره گیری از سلطنت خطابه ای ایراد کرد و گفت : ای مردم ، همانا جدّم معاویه در موضوع (خلافت) و حکومت با کسی که شایستگی و سزاواریش در تصدّی مقام خلافت بمراتب از او بیش بود ، یعنی با علی بن ابی طالب ، به کشمکش و نبرد برخاست و به اموری دست بیالود که خود می دانید ، تا بالاخره مرگش فرا رسید و اینک در گور خود گرفتار اشتباهات و پاسخگوی گناهان خویش است .

پس از وی پدرم ، یزید ، عهده دار امر حکومت شد ، در حالیکه هیچ گونه شایستگی این کار را نداشت . وی بر مرکب هوی و هوس نشست ، امّا به همه امیدها نایل نیامد ، چون اجل مهلتش نداد . او نیز در گور ، قرین گناهان و گرفتار سیّئات خویش است .

سپس معاویه سخت به گریه افتاد ، چندانکه قطرات اشک بر گونه هایش سرازیر شد و اظهار داشت : من هرگز عهده دار امر حکومت نشده و وزر و وبال شماها را به گردن نمی گیرم . مادر معاویه ، که از جمله حاضران و مستمعان این خطابه بود ، وقتی آخرین کلمات فرزندش را شنید به او خطاب نمود و گفت : ای کاش تو لکّهٔ حیضی می بودی ! (۸۱) معاویه گفت : کاش لکّهٔ حیض بودم و نسبت مرا به یزید نمی دادند .

معاویه بن یزید را مسموم ساختند زیرا او با آنها همعقیده نبود و شباهتی نداشت ؛ و سرانجام پس از مرگ معاویه حکومت از خاندان بنی سفیان به مروان بن حکم ، سرسلسله مروانیان ، منتقل شد . (۸۲) مسعودی در مروج الذهب گوید : سلطنت معاویه بن یزید بعد از پدرش ۴۰ روز بوده است . (۸۳)

رفتار یزید با سر بریده امام حسین (ع)

ماجرای اقدام یزید مبنی بر آلودن سر مبارک آن حضرت به شراب را قبلا آوردیم . در رساله حاویه آمده است که رکن الاسلام خوارزمی گوید : چون سر امام حسین (ع) را پیش یزید لعین نهادند آن ناپاک ، پای بر سر امام نهاد!

زید بن ارقم حاضر بود ، گفت : (لا تفعل ذلک یا یزید ، فإ نّی راءیت رسول الله یقبّل ذلک الفم) . یعنی ، یزید این کار را نکن ، بدرستی که دیدم رسول خدا این دهن را بوسه می داد ، و امّا پیش چنان است که آن لعین تازیانه گرفته بود و بر لب و دندان امام حسین (ع) می زد . نیز در حاویه آمده است که آن لعین در کنار سر امام حسین (ع) شراب طلب کرد و آن را بیاشامید ، و علما گفته اند که آن لعین مست شد ، بعد از آن روزی بر بام رقص می کرد ، از بام بیفتاد و مست به دوزخ رسید ، چنانکه پدرش مست بمرد و صلیب رومی در گردن انداخته بود . و جمعی گویند که یزید با لشگر به صید رفت ، آهویی پیش او آمد ، به عقب آن آهو رفت ، حق تعالی به زمین خطاب کرد که او را فرو برد : (فَخَسَفْنا بِهِ وَ بِدارِهِ الاْ رض) . (۸۴)

یزید به بوسه گاه رسول الله (ص) چوب می زند!

شیخ صدوق (قدس سرّه) می نویسد : زمانی که سر اباعبدالله الحسین (ع) را در طشت طلا به مجلس یزید آوردند ، یزید لعین با چوب خیزران به لب و دندان حضرت زده و می گفت : حسین ، عجب لب و دندانهای خوبی داری ! کسی که در همان جا حاضر بود گفت : ای یزید چگونه چنین می کنی ! در حالیکه خودم دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله لبهای حسین علیه السلام را می بوسد ؟ !(۸۵)

میان طشت زر خونین گلی بود

کنارش داغدیده بلبلی بود

چه بلبل ، بلبل شیرین زبانی

نه او را لانه ای ، نه آشیانی

ز سنگ کین پر و بالش شکسته

غبار غم به رخسارش نشسته

اگر چه سر فرو در زیر پر داشت

نظر گاهی میان طشت زر داشت

که ناگه دید گلچین ستمگر

گل سرخش نمود از چوب پرپر

خودش را جانب عمّه کشیده

چو غنچه پیرهن بر تن دریده

ببین ای عمّه چوب خیزران را

که خونین کرده این لعل لبان را

بگفتا با دل پرغصّه زینب

مزن چوب ستم ، ظالم بر این لب

مزن ظالم که او شاه جهان است

ترا ای بی مروّت میهمان است

مزن چوب ستم را بر سر او

به پیش دیدگان خواهر او

خدایا داغ زینب تازه گشته

مصیبت بی حد از اندازه گشته

خداوندا ، به زینب کار تنگ است

دل زینب مگر یا رب ز سنگ است

(رضایی) مختصر بنما سخن را

به تن بدرید زینب پیرهن را

سنگباران کردن امام حسین (ع)

ابوریحان بیرونی گوید : ستمهایی که بر حسین بن علی (ع) کردند در هیچ ملّتی با بدترین افراد انجام ندادند . او را با شمشیر و نیزه و سنگباران از پا درآوردند و سپس بر بدنش اسب تاختند . بعضی از این اسبها به مصر رسیدند . گروهی از مردم نعل آنها را کندند و برای تبرّک به درب خانه های خود نصب کردند و این عمل در میان مردم مصر سنّتی شد که بعد از آن ، همه کس در خانه خود نعل نصب می کرد . (۸۶)

روایت شده که خون امام حسین علیه السلام از جوشش نیفتاد تا اینکه مختار بن ابی عبیده ثقفی خروج کرد و به انتقام خون امام حسین علیه السلام هفتاد هزار نفر را کشت . مختار گفت : من برای امام حسین علیه السلام هفتاد هزار نفر را کشتم ؛ به خدا قسم اگر جمیع اهل زمین را هم می کشتم جبران آن ناخنی را که از آن حضرت گرفته شده نمی کرد . (۸۷)

دشمنان اهل بیت (ع) را بشناسیم

دشـمنان اهل بیت رسول (ع) خدا همه حرام زاده اند . چنانکه مرحوم حومانی گفته که نشاشـیبی نسـبش به امویّین می رسـد . باید گفت : اغلب آنهایی که در اعماق قلبشان عداوت و دشـمنی با خاندان رسالت و اهل بیت (ع) عصمت و طهارت دیده می شود ، یا احیانا نفس آنان از شـنیدن شـئون ولایت و امامت و معجزات و کرامات ائمّه علیه السـلام مشـمئز می گردد ، و یا با دستگاه عزاداری سیّدالشّـهدا علیه السـلام سر ناسازگاری دارند ، پس از تحقیق ، انسان اطمینان می کند که آبا و اجدادشان از نواصب و دشمنان اهل بیت بوده و یا در اسلافشان اشخاصی وجود داشته که از طریقه اهل بیت برکنار بوده اند . (۸۸)

قال الصادق علیه السلام : (لایبغضنا الا من خبیث ولادته او حملت به امه فی طمثها یعنی حیضها) (۸۹)

عن اءبی رافع عن علی علیه السـلام قال : (قال رسول الله صـلی الله علیه و آله من لم یحبّ عترتی فهو لا حـدی ثلاث : إ مّا منافق ، و إ مّا الزنیهٔ ، و إ مّا امرؤ حلت به اُمّه فی غیرِ طُهر) .

حرامزادگان را بشناسید!

منشاء عداوت فرزند ابو دلف ، ناصبی مشهور ، با علی علیه السلام از حرامزادگی او بوده است .

قطب الدین اشکوری در (محبوب القلوب) ، علی بن حسین مسعودی در (مروج الذهب) ، عبدالله بن اسعد یمنی در(مرآهٔ الجنان) ، ابن خلّکان اربلی در (وفیات الا عیان) ، و جمعی دیگر- همگی در نقل این حکایت به انـدک اختلافی اتّفاق نموده اند ، که عیسـی بن ابی دلف گفت :

برادرم دلف را از علی بن ابی طـالب (ع) انحرافی در عقیـدت و عـداوتی در ضـمیر بود؛ بلکه گاهگـاه زبـان جسارت دراز نموده به ذیل عصـمت آن حضرت ، مطاعن و مثالب چند اسناد می داد . روزی در مجلس نشسته بود ، در اثنای صحبت یکی از حضّار گفت : در احـادیث نبـویّه وارد است که رسول الله (ص) فرمود : (یـا علی لا ـ یُحبّک إ لّا مؤ من و لا ـ یُبغضـک إ لّا منـافقٍ شَـقیٍّ ولـد زنیهٔ اءوحیضهٔ) . یعنی ، یا علی ، ترا دوست ندارد مگر کسـی که قلبش به نور ایمان منور باشد و نیز ترا دشمن ندارد مگر منافق که نطفه اش از زنا یا حیض باشد .

دلف گفت : این حدیث را نباید پایه و سـندی استوار باشد . چه ، شما همگی پایه غیرت امیر را در حراست از حریم و حفظ ناموس می دانیـد ، که هیـچ فردی را جراءت جسارت نسـبت به حرم امیر نیست ، با این حال دل من مالامال از بغض علی بن ابی طالب (ع) است و در عین حال ، حلال زاده ام .

ام عیسـی گوید : در این گفتگو بودیم که ناگاه امیر وارد مجلس شد و گفت : صـحبتهای شما را شنیدم . در این احادیث هیچ جای تاءمل و تردیدی نیست . سند حدیث و گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله درست است .

به خـدا قسم این دلف ، هم ولـد حیض است و هم ولـد زنا . من پیش از انعقاد نطفه این پسر ، مریض بودم و کسـی را نداشـتم . در منزل خواهرم بستری بودم و خواهرم پرستاری مرا می کرد . وی کنیزی داشت بسیار زیبا که جمالی آراسته داشت . چون من منزل را خلوت یـافتم و شـهوت بر من غلبه کرد ، نتوانسـتم خود را حفـظ کنم و او را به رختخواب کشـیدم . کنیز هر چه گفت مـانع دارم - یعنی حیض می باشم - من اعتنایی نکردم و با او همبستر شـدم . بعـد از چنـدی آثار حمل در وی ظاهر شد ، سـپس خواهرم او را به من بخشید . ای اهل مجلس ، بدانید که این بچه ، هم ولد الزنا و هم نطفه حیض می باشد!

رنگ از چهره دلف پرید و صحت مضمون حدیث روشن گردید . (۹۰)

قبر یزید ، عبرت تاریخ !

(و اءی عبرهٔ لاُولی الاَبصار اءَعظمُ من کون ضریح الحسین علیه السلام حَرَما معظّما و قبرُ یزیدبن معاویهٔ مزبلهٔ) ؟ !

براستی که گور یزید ، برای صاحبان بصیرت مایه عبرت است . چ...اینک ، قبّه و بارگاهی در جهان ، از حرم حضرت امام حسین (ع) بزرگ تر و با جلالتر نیست ، ولی یزید ، که آن روز سلطنت ظاهری را دارا بود ، آثاری از او باقی نمانده و قبر وی زباله خانه است !

در اخبارالدول آمده است که یزید در ماه ربیع الاول سال ۶۴ ه- . ق به مرض ذات الجنب در حوران به درک واصل شد . جنازه اش را به دمشق آوردند و در باب الصغیر دفن کردند ، و قبرش اینک مزبله می باشد . وی در سن ۳۷ سالگی مرد و خلافتش سه سال و نه ماه طول کشید . (۹۱)

همچنین امام حسین (ع) و فرزندانش ، همه برای رضای خدا ، از جان خود گذشتند و از پسران حضرت ، تنها یک علی بن الحسین (ع) بیشتر نماند و او هم در آن زمان مریض بود . ولی خداوند به اولاد آن بزرگوار برکت داد و در دنیا پخش شدند . (۹۲)

داستان حرّه و احراق بیت

ابوالحسن مدائنی روایت کرده که بعد از واقعه حرّه ، از هزار زن بی شوهر فرزند زنا متولّد گردید که ایشان را اولادالحرّه نامیدند ، و به قولی دیگر : از ده هزار زن . و در اخبارالدول آمده است که مهاجمین اموی ، در مدینه با هزار دختر باکره زنا کردند .

آنان که ، آیینی جز آیین یزید نمی دانستند ، دست تعدّی بر اموال و اعراض مسلمانان گشودند و فسق و فساد و زنا را در شهر پیامبر(ص) مباح شمردند ، تا به حدی که نقل شده در مسجد رسول خدا(ص) نیز زنا کردند .

جنایات مزبور ، پس از سرکوبی قیام مردم مدینه بر ضدّ یزید صورت گرفت و علّت قیام مردم نیز ، پخش خبر فاجعه کربلا و نیز گزارشی بود که فرستادگان مدینه از رذایل اخلاق و رفتار یزید در شام به آنان دادند .

ابن جوزی گوید : جماعتی از مدینه به شام رفتند تا رفتار و کردار یزید را ببینند چون بازگشتند ، گفتند : (قدمنا من عند رجلٍ لیس له دینٌ ، یشرب الخمر و یعزف بالطنابیر و یلعب بالکلاب) یعنی از نزد مردی باز می گردیم که ابدا دین ندارد ، شراب می خورد ، طنبور می نوازد و سگ باز است .

(۹۳)

جنایات فجیع یزید ، و فساد عقیده و بد طینتی و ستمگری و خونریزیهای وی ، و تحقیر و توهین او به دین خدا و شعائر و مقدّسات اسلامی ، مشهور تواریخ بوده و بسیاری از مورخین و محدّثین بزرگ اهل سنّت بدان اشاره کرده اند .

یزید و ابن زیاد را بهتر بشناسیم

در کتاب (جواهر المطالب) ، نوشته ابوالبرکات شمس الدین محمّد باغندی ، که نسخه خطی آن در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است ، به نقل از ابن فوطی در تاریخش ، چنین می خوانیم :

یزید میمونی داشت که آن را (ابوقبیس) نامیده بود . وی این میمون را همیشه در کنار خود می گذاشت و از زیادی کاسه شراب خود به او می نوشانید و می گفت : این میمون ، یکی از پیرمردان بنی اسرائیل است که در اثر گناه مسخ شده است . نیز میمون را برگرده خر ماده ای که برای مسابقه اسب دوانی تربیت شده بود ، سوار می کرد و همراه اسبها به مراسم اسب دوانی و مسابقه می فرستاد . یک روز میمون در مسابقه پیش افتاد ، یزید شاد شد و شعری در تشویق آن حیوان سرود! شگفت آورتر آن بود که وقتی آن میمون مرد ، خاطر پادشاه اموی سخت افسرده شد و دستور داد مردار وی را به رسم آدمیان ، کفن و دفن کنند و مردم شام برایش عزاداری نمایند!

سبط ابن جوزی در کتاب (تذکرهٔ الخواص) می نویسد : یزید پس از شهادت امام حسین (ع) ، ابن زیاد را نزد خود فراخواند و به

او بخشش فراوان کرد و هدیه های بسیار داد . وی ابن زیاد را نزد خویش نشاند ، مقام و منزلتش را بالا برد ، و ندیم و همدم خودش نمود . شبی از شبها بساط میگساری گسترده بود و آوازه خوان به رامشگری سرگرم بود . یزید بالبداهه این شعر را سرود : جامی از شراب به من بنوشان که استخوانهای من را سیراب کند ، سپس برگرد و این فاسق ، ابن زیاد ، را از همان جام بنوشان ، همان کسی که راز دار من است ، همان کسی که امین کار من است ، همان کسی که کار من و اساس خلافت من به دست او استوار شده است ، همان کسی که خروج کننده بر من – یعنی حسین بن علی – را کشت ، و دشمنان و حسد ورزان من را نابود و محو ساخت .

ابن عقیل گوید : در بعضی از اشعار یزید ، که به دست ما رسیده ، گواه روشنی بر لزوم لعن و نفرین وی ، بلکه کفر و زندقه او وجود دارد . یزید در برخی از اشعارش آشکارا دم از الحاد زده ، پلیدی سرشت خود را بروز داده و ناراستی باورهای خود را آشکار نموده است . از آن جمله این ابیات است :

ای (علیه) پیش آی و آواز بخوان و آهنگ بنواز ، که همانا من مناجات و راز و نیاز را دوست نمی دارم . بیا و مرا از آن شراب خوشبو سیراب کن ؛ همان شرابی که دختران بی شوهر آن را تهیّه کرده اند . ای زن ، چون من مُردَم ازدواج کن ، و بعد از من درنگ نکرده و عدّه نگاه ندار . می خواهم در روز حشر که به دیدار محمّد(ص) می شتابم شرابی زرد رنگ ، که استخوانهایم را سیراب می کند ، در دست داشته باشم !

آری ، برای امّت اسلامی ننگ بود که کسی چون یزید بر آن حکمفرما باشد و از همین روست که شخصی چون ابوالعلاء معری ، مسلمانان را به علّت تن دادن به بیعت با یزید سرزنش کرده است :

روزگار را می نگرم که هر زشتی یی را مرتکب می شود ، و من پیوسته بر شگفتی و حیرتم افزوده می گردد . آیا این قریش نبود که حسین علیه السلام را به قتل رسانید ، و به حکومت یزید بن معاویه رضایت داد ؟ !

سبط ابن الجوزی می گوید : جد من ، ابوالفرج ، در بغداد بر فراز منبر در حضور دانشمندان و بزرگان یزید را لعن کرد . گروهی از جفاکاران برخاسته مجلس را ترک کردند ، ولی او این آیه قرآن را تلاوت کرد : (اءلا بَعْدا لِمَدْیَنَ کَمَا بَعدَتْ ثَمُودُ) (۹۴) (اهل مدین نابود گردند ، همان گونه که قوم ثمود به هلاکت رسیدند)!

هم او می نویسد : از جدّ من درباره یزید پرسیدند ، گفت : چه می توان گفت درباره مردی که سه سال حکومت کرد و در نخستین سال حکومتش حسین بن علی (ع) را به شهادت رساند ، در سال دوم مدینه را به آشوب کشید ، و در سال سوم خانه خدا را ویران کرد ؟ !

مردم گفتند : آیا می توانیم او را لعن کنیم ؟ پاسخ گفت : بلی او را لعن کنید و بر وی لعنت فرستید .

سبط ابن الجوزی می افزاید : جدّ من ، در کتاب (الرد علی المتعصب العنید) ، نوشته است : در احادیث ما کسانی که یک صدم کارهای زشت یزید را مرتکب شده باشند ، مورد نفرین قرار گرفته اند . از آن جمله روایاتی است که بخاری و مسلم در کتب صحیح خود آورده اند . برای نمونه در حدیثی که ابن مسعود از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند می خوانیم که آن حضرت کسانی را که بر بدن خود نقش و نگار می کوبند ، نفرین فرمودند . ابن عمر نیز نظیر این روایت را ، شخصا از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است . جابر روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله رباخوار و ربا گیرنده را لعنت کردند .

ابن عمر می گوید که شراب از ده جهت حرام و نفرین شده است . این حدیث در مسند احمد بن حنبل ذکر گردیده است . احادیث در این باره بسیار است که همه بر ملعون بودن یزید گواهی می دهند . نکته مهم این است که این گونه کارهای حرام غیر از جنایت هولناک یزید مبنی بر شهادت رساندن پاره تن رسول الله صلی الله علیه و آله حضرت حسین بن علی علیه السلام ، و برادران و خویشان و یاران با وفای اوست . بعلاوه ، یزید مدینه و مکّه – دو شهر مقدس اسلامی – را با خاک یکسان کرد و آشکارا از کفر و

زندقه دم زد . (۹۵)
اللهم الْعَن اول ظالِمٍ ظَلَمَ حَق محمد و آل محمد وَ آخِرَ تابعٍ لَهُ عَلی ذلِکَ اللهم الْعَنِ الْعِصابَهَ التی جاهَدَتِ الْحُسَیْنَ وَ شایَعَتْ وَ بایَعَتْ وَ تابَعَتْ عَلی قَتْلِهِ اللهم العنهم جَمیعا . زیارت عاشورا

یزید ، رسوا و بیچاره شد!

یزیـد ، پس از فاجعه عاشورا ، خیلی زود دانست که مردم از کار او منزجر شـده انـد و آن سـخنان یاوه که در باب خانـدان عصـمت گفته و بـدین وسیله خواسـته بود خون سیّدالشّـهداء(ع) را لوث سـازد ، ره به جایی نبرده است . چگونه او می توانست اتهام کفر و خارجیگری به خاندان پیامبر صـلی الله علیه و آله بندد ، در حالیکه چون دسـتور به کشـتن سـفیر معترض روم داد ، حضار مجلس از سر مقدّس صدایی بلند شنیدند که می فرمود : (لاحول و لا قوّهٔ الا بالله) .
چه کسـی قبل از این دیده یا شنیده بود که سـر بریده ای به زبانی فصیـح ، سخن بگوید ؟ ! آیا زاده میسون می توانست در برابر این اعجاز الهی مقاومت کند ، یا نور خدا را خاموش سازد ؟ ! کلا و حاشا!
انزجار و تنفّر عمومی از جنایات یزیـد تا بـدانجا پیش رفت که هنـد ، همسـر یزید و دختر عمرو بن سـهیل (که قبلا همسـر عبدالله بن عامربن کریز - پسـر دایی عثمان بن عفان - بود و معاویه او را به سـبب علاقه یزیـد به هند وادار به طلاق همسـرش نموده بود) (۹۶) هنگامی که سـر نورانی امام علیه السـلام را بر بالای خانه اش دیـد و مشاهده نمود که چگونه انوار الهی از آن به سوی آسـمان پرتو افشـان است و متـوجّه شـد که چه سـان خـون تـازه از آن بر زمین می چکـد ، از خـود بیخود گشت و عنـان قلبش از هم گسـست و سراسـیمه و بدون حجاب وارد مجلس یزید شد ، در حالیکه فریاد می زد : (سر مطهر پسر دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بر در خانه ماست !!) . یزیـد با مشاهده این صـحنه برخاست و او را پوشاند و به وی گفت : بر حسـین علیه السـلام گریه و زاری کن که او فریادگر بنی هاشم بود ، و ابن زیاد در قتل او عجله به خرج داد . (۹۷)
نیز همین بانو در رؤ یا مشاهـده کرد که مردانی از آسـمان فرود آمدند و گرد سـر حسـین (ع) گردیدند و بر او سـلام کردند . چون بیـدار گشت ، نزد سـر آمـد و دیـد که نـوری در اطراف آن پرتـو افشـان است در پی شـوهرش ، یزیـد ، برآمـد تـا مـاجرا را برای او بازگوید ، امّا وی را در یکی از اتاقهای قصـر یافت که می گرید و می گوید : مرا با حسـین علیه السـلام چه کار بود ؟ ! و معلوم شد که او نیز همان خواب همسرش را دیده است .
آری ، یزیـد بزودی بـا موجی از انزجـار مردم مواجه گشت و دریـافت که همگان سـخن از سـنگدلی و سـتمی بر زبان دارنـد که او برخانـدان پیامبر صـلی الله علیه و آله وارد ساخته است . لـذا چاره ای نیافت ، جز آنکه گناه این کار را به گردن ابن زیاد بیانـدازد تا مردم از بدگویی و دشـنام به او باز ایسـتند . امّا وضع چنان نبود که او بتواند خورشید حقیقت را از دید مردم پنهان سازد ، زیرا او در نـامه طویلی که برای حاکم مـدینه فرسـتاده و طی آن دسـتور داده بود که از همه اهل مـدینه برای وی بیعت بگیرد ، همراه این نامه ، نامه کوچکی هم قرار داشت که در آن ، والی را ملزم ساخته بود که از امام حسـین علیه السـلام هم بیعت سـتاند و اگر از قبول بیعت سرباز زد گردنش را بزنند . (۹۸) غرض یزید از نگارش این نامه کوچک ، آن بود که وی می دانست پیامبر صلی الله علیه و آله وی را خلیفه خود قرار نـداده ، و بیعتش هم مورد اتّفـاق صـلحا و اشـراف امّت نیست ، و چنـانچه آنهـا در زمـان معاویه موافقتی هم ابراز داشته اند ، به علّت تهدید و زور سرنیزه معاویه بوده است .
به هر روی یزید ، گناه قتل سبط پیامبر(ص) را به ابن زیاد نسبت داد تا به خیال خام خویش از ملامت و دشنام مردم در امان بماند ، ولی آفتاب حقیقت ، پنهان نماند و تاریخ ، او را رسوای خاص و عام کرد .

دفاع غزالی از یزید!

امّا بیایید و این امر عجیب و شگفت را در کتاب (احیاء العلوم) (۹۹) ببینید ، که در آنجا ، غزالی آنچنان در تعصب نسبت به بنی اُمیّه پیش رفته که لعن قاتل حسین را حتّی به صورت مجمل و مبهم (لعنهٔ الله علی قاتل الحسین) نیز ممنوع شمرده است ! دلیل او هم آن است که ممکن است وی توبه نموده باشد! در حالیکه اقوال و اعمال یزید تا پایان عمر (نظیر قتل عام مردم مدینه و سنگباران کعبه و اشعاری که سروده است) همگی حاکی از دوام خبث سیره و سریره اوست .

شگفت تر از این آن است که یزید را با وحشی ، قاتل جناب حمزه (شیرخدا و رسول خداصلی الله علیه و آله) ، قیاس کرده و می گوید : وحشی از کفر و قتل توبه کرد و از این رو لعن او جایز نیست ، با وجود آنکه قتل گناه کبیره است که اگر قاتل توبه نکند در معرض خطر عظیمی است .

در حالیکه در اینجا نیز باید گفت که یزید و وحشی قابل قیاس با هم نیستند . وحشی ، زمانی جناب حمزه را کشت که کافر بود و با اسلام آوردن وی هر گناهی که قبلا ـ داشت از پرونده وی سترده گشت ، زیرا اسلام اعمال گذشته را قطع می کند و از بین می برد(الاسلام ، یجبّ ما قبله) ، و با این حال زمانی که با پیامبر صلی الله علیه و آله دیدار کرد ، حضرت به وی فرمود از برابر من دور شو که تو را نبینم . بر خلاف یزید که امام حسین (ع) را زمانی کشت که صورتا مسلمان بود و خود را خلیفه ! پیامبر می نامید . جنایت یزید ، بی گمان ، مایه کفر و ارتداد او گردید ، چرا که وی آن حضرت را- به تصریح اشعار خویش – به عنوان انتقام از رسول خدا صلی الله علیه و آله به واسطه کشته شدن دایی و جدّش در جنگ بدر ، به شهادت رسانید ، چنانکه گوید : (لیت اشیاخی ببدر شهدوا) و نیز : (لعبت هاشم بالملک فلا خبرٌ جاء و لا وحیٌ نزل)!

چگونه غزالی از لعن یزید باز می ایستد ، و حال آنکه علمای بزرگ اهل سنت ، لعن او را جایز شمرده و به خروج او از دین تصریح نموده اند . کما اینکه سخنان یزید نیز مؤ یّد این امر است . فی المثل ، هنگامی که کاروان اسرای خاندان رسالت را در گذرگاه جیرون دید و همانجا صدای کلاغان را نیز شنید ، این شعر را سرود :

لمّا بدت تلک الحمول و اءشرقت

تلک الشموس علی ربی جیرون

نعب الغراب ، فقلت قل اءولا تقل

فقد اقتضیت من الرسول دیونی (۱۰۰)

یعنی ، آن هنگام که آن کاروان پدیدار شد و آن خورشیدها بر بالای تپه های جیرون درخشیدند ، کلاغ بانگ زد . پس به وی گفتم : می خواهی بانگ بزن و می خواهی نزن ، که من دیون خود را از پیامبر(ص) بازپس گرفتم !

از جمع علمای اهل سنت که تصریح به کفر یزید کرده اند می توان قاضی ابویعلی و احمد بن حنبل و ابن جوزی (۱۰۱) و کیاهرسی (۱۰۲) و شیخ محمّد بکری و سعد تفتازانی (۱۰۳) و سبط ابن الجوزی (۱۰۴) را نام برد .

جاحظ می گوید : گناهانی که یزید مرتکب شد ، از کشتن حسین علیه السلام و ترساندن مردم مدینه و خراب کردن کعبه و اسیر کردن دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله و چوب زدن به دندان حسین (ع) ، آیا اینها دلیل قساوت و دشمنی و تیره راءیی و کینه و عناد و نفاق اوست یا نشانگر اخلاص و علاقهٔ وی به پیامبر صلی الله علیه و آله و پاسداری از شریعت و سیره آن بزرگوار ؟ !

سپس می افزاید : به هرحال ، این کارهای او مصداق فسق و گمراهی بوده ، و وی فاسق ملعون است و کسی نیز که از ناسزا گفتن به ملعون جلوگیری کند ملعون می باشد . (۱۰۵)

علامه آلوسی نیز تاءکید دارد که در لعن یزید ، تردید به خود راه مده ، زیرا که او ویژگیهای ناپسند بسیار دارد و در تمامی ایام تکلیفش از ارتکاب گناهان کبیره باز نایستاده است . در پلیدی او همین بس که در مکّه و مدینه ، آن همه جنایت نمود و به کشتن

امام حسین علیه السلام - که برترین درودهای خداوند بر او و جدش باد - رضایت داد و از آن اظهار خوشنودی کرد و به خاندان آن حضرت اهانت نمود . و غالب برگمان من چنان است که این خبیث به رسالت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله ایمان نیاورده بود . به هر حال ، مجموع جنایات یزید درباره ساکنان حرم امن الهی (مکّه) و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و عترت پاک آن بزرگوار ، چه در هنگام حیات حسین بن علی (ع) و چه بعد از ممات ایشان ، و دیگر تبهکاریهای او ، کمتر از این نبود که اوراق قرآن را در میان کثافت افکند . من تصور نمی کنم که امر او بر اغلب مسلمانان مخفی پوشیده بوده باشد ، چیزی که هست مسلمین در آن هنگام مغلوب و مقهور (خلفای جور) بودند و جز شکیبایی کار دیگری از دستشان برنمی آمد ، تا خداوند خود کار خویش را به پایان برد .

اگر کسی هم ، از سر احتیاط ، می ترسد یزید را صریحا لعن کند ، پس چنین بگوید : (خداوند لعنت کند کسی را که به کشتن امام حسین (ع) و یارانش راضی شد و عترت پیامبر را بدون جهت آزرد و حق آنان را غصب کرد) . زیرا به این ترتیب ، باز (یزید) را لعن کرده ، زیرا او به طور اخص مشمول این لعن است . با این گونه لعن هیچ کس جز ابن عربی مالکی و پیروانش مخالفت نکرده اند زیرا آنان بر پایه آنچه از آنان نقل شده ، ظاهرا لعن کسی را که راضی به قتل امام حسین علیه السلام می باشد جایز نمی شمارند ، و به جانم قسم ، این همان گمراهی بزرگی است که نزدیک است بر گمراهی خود یزید بچربد (۱۰۶)

دانشمند گرامی حجّت الاسلام والمسلمین علی دوانی ، در پاورقی کتاب (سیر حدیث در اسلام) ، نوشتهٔ سید احمد میرخانی (صفحه ۳۵۸) درباره محمّد غزالی (متوفای سال ۵۰۵ هجری) چنین می نویسد :

غزالی ظاهرا به واسطه افراط در تصوّف ، چندان اظهار تقدّس و احتیاط می کرده که می گوید : لعن یزید جایز نیست ، چون او یک فرد مسلمان است و ممکن است بعد از واقعه قتل امام حسین (ع) توبه کرده باشد! به قول فغانی ، شاعر سنّی ، خطاب به غزالی :

بر چنین کس نکنی لعنت و ، شرمت بادا

لعن الله یزید و علی آل یزید

حکیم سنایی غزنوی نیز می گوید :

داستان پسر هند مگر نشنیدی

که از او بر سر اولاد پیمبر چه رسید ؟ !

پدر او لب و دندان پیمبر بشکست

مادر او جگر عمّ پیمبر بمکید

خود ، بناحق ، حق داماد پیمبر بگرفت

پسر او سر فرزند پیمبر ببرید

بر چنین قوم چرا لعنت و نفرین نکنم

لعن الله یزیدا و علی آل یزید

آری ، به این گونه کسان باید گفت :

ای که گفتی بر یزید و آل او لعنت مکن

زآنکه شاید حق تعالی کرده باشد رحمتش

آنچه با آل نبی او کرد اگر بخشد خدای

هم ببخشاید ترا گر کرده باشی لعنتش !

آیا سازش نور و ظلمت ممکن است

آیا سازش نور و ظلمت ممکن است (۱۰۷)
رهبر حزب شیطان یزید بن معاویه به خوبی آگاه بود که یک انقلاب و حرکتی از خانه پسر حضرت زهرا و حضرت علی ، امام حسین علیه السلام ، در حال تکون است که بزودی زبانه خواهد کشید و دودمان نحس اموی را خواهد سوزاند .
معاویه برای جلوگیری از انقلاب در حال رشد و خفه کردن آن در نطفه از هر دری درآمد . سلاح زور و زر را به کار برد ، ولی نتیجه نگرفت . عاقبت از در تزویر وارد شد ، و پیشنهاد وصلت و ازدواج با خاندان نبوت را داد ، ولی در این جا هم شکست خورد .

مواقع حسّاس

برای هرکس و یا هرگروه سیاسی و غیر سیاسی مواردی پیش می آید که فوق العاده حساس و خطرناک ، بلکه گاهی سرنوشت ساز است ، و ممکن است مسیر تاریخ ملتی را عوض کند . در این گونه مواقع ، تصمیم گیری درست نشانه عقل و درایت و قاطعیت است ، و غفلت و مسامحه ، و ندیدن عمق قضیه چه بسا باعث از بین رفتن و شکست یک انقلاب باشد .
معاویه برای اینکه جلوی حرکت انقلابی امام حسین علیه السلام را بگیرد با وی بظاهر از در آشتی و دوستی درآمد و پیوند سببی را عامل مؤ ثر در رفع اختلاف میان بنی هاشم و بنی امیه دانست . او انتظار داشت با پیشنهاد وصلت و خواستگاری دختر زینب کبری علیه السلام برای پسرش یزید ، نرمش و انعطافی در روحیه خروشان امام حسین علیه السلام که دائی دختر بود پدید آید ، یا لااقل جلوی انقلاب تا مدتی گرفته شود .
معاویه به حاکم خود مروان در مدینه نامه نوشت و به او دستور داد دختر عبدالله بن جعفر از زینب کبری علیه السلام را برای یزید ولیعهد خود خواستگاری نموده و به عقد او درآورد و افزود که برای تحقق این منظور ، اختیار تام دارد که از نظر مهریه و شرائط دیگر هرچه مناسب دانست تعهد کند و علاوه بر همه اینها ، یک شرط مهم و اساسی را در ضمن عقد بگنجاند و آن : سازش میان بنی هاشم (حزب الله) و بنی امیه (حزب شیطان) و اعلان ترک مخاصمه ، و متارکه دائمی درگیری میان دو گروه .

دسیسه معاویه نقش بر آب شد

مروان حاکم مدینه پس از دریافت نامه معاویه ، راهی خانه عبدالله بن جعفر پدر دختر مورد نظر شد . شاید چنین تصور می کرد که بنی هاشم از این فرصت کاملا استقبال کرده و به وی خیر مقدم می گویند ، و مانند دیگر دنیا پرستان غرق در شادی شده ، این خدمت را فراموش نمی کنند! هر چه بود مجلس رسمیت یافت ، مروان پیشنهاد شیطانی معاویه را که برای بسیاری از اعضای حزب شیطان مهم و فوق العاده به نظر می آمد مطرح کرد . وی خطبه ای بلیغ ایراد نمود و در ضمن آن از دودمان رسالت و خاندان نبوت تمجید فراوان کرد و پس از بیان مهریه و شرط پرداخت تمام قرضهای پدر دختر ، موقعیت سیاسی و خانوادگی یزید بن معاویه را شرح داده و آشتی و سازش میان دو جناح متخاصم بنی هاشم و بنی امیه را در راءس همه شرطها قرار داد و به انتظار پاسخ مثبت نشست .
سکوت مطلق سراسر مجلس را فراگرفته و نفسها در سینه ها حبس شده بود . افراد ظاهر بین و ساده اندیش و کم تجربه از شادی در پوست خویش نمی گنجیدند ، و بعضی در دل خویش می گفتند چه موقعیت خوب و فرصت طلایی است ، باید از آن در راه سازش و ترک مخاصمه استفاده کرد .
اما سالار شهیدان امام حسین علیه السلام که از رموز کار و نقشه های مرموز دشمن آگاه بود ساکت و آرام نشسته و مجلس را

تماشا می کرد و اصلا سخنی نمی گفت ، شاید می خواست افکار دیگران را بفهمد ، و روح انقلابی آنان را بشناسد ، و حزب الله را هم بیازماید ، و استقامت آنان را ارزیابی کند ، اما طولی نکشید که صحنه عوض شد ، امیدها به یاءس تبدیل گشت ، و نقشه شیطانی معاویه نقش برآب شد و بار دیگر رسوا گردید .

عبدالله بن جعفر پدر دختر ، پاسخ گویی به مروان حاکم مدینه و اختیار امر دختر را به امام حسین علیه السلام که آن روز دایی بزرگ دختر و بزرگ بنی هاشم و پیشوای والا مقام بود واگذار کرد .

حسین عزیز بنیان گذار انقلاب خونین و حماسه عاشورای کربلای ۶۱ هجری خطبه زیبایی چون زیبایی خودش خواند و قاطعانه بر خلاف انتظار حضار مجلس سخن گفت و پرده از روی سیاست سیاست بازان برداشت ، و خط فکری هر یک از حزب الله و حزب شیطان را مشخص کرد ، و عنقا را برتر از آن دانست که شکار دام مگسی گردد . حضرت درباره با سه شرط پیشنهادی مروان در ازدواج دختر زینب کبری (ع) چنین فرمود :

– ما خاندان رسالت و نبوّت هرگز مهریه دختران خود را بیشتر از مهر سنّتی مادرمان زهرا(س) قرار نمی دهیم ، همچنین سابقه ندارد که بنی هاشم دیون و بدهیهای مردان را به وسیله زنان پرداخت کرده باشند (اشاره به اینکه بنی امیه بودند که به وسیله زنان ، زندگی خود را تاءمین می کردند ، و قرضهای مردان را از این طریق می پرداختند .)!

اما یزید ، این موقعیت بر شخصیت او نیافزوده علاقمندان به او جز نادانان کسی دیگر نمی باشد .

حق و باطل را هرگز آشتی نباشد

امام حسین (ع) در رابطه با شرط سوم ازدواج (آشتی و سازش بین بنی هاشم و بنی امیه) و صلح میان حق و باطل جمله بسیار ارزنده و سازنده ای فرمود که زیبنده است سرمشق زندگی و برنامه غیرقابل تغییر همه انسانهای آزاده و مسلمانان وارسته باشد :

(إ نّا قوم عادیناکم فی الله و لم نکن نصالحکم للدنیا فلقد اءعیی النسب فکیف السبب) (۱۰۸)

ما خاندان محمد(ص) گروهی هستیم که در راه خشنودی خدا با شما (دشمنان دین) جنگ و پیکار داریم ، هرگز برای دنیا و مصالح آن با شما سازش نخواهیم کرد ، قرابت و فامیلی ناتوان و عاجز مانده که صلح را بر ما تحمیل کند ، چه رسد بر قرابت سببی و ازدواج و وضعیت زناشوئی !

این سخن آخرین پایه امید معاویه و طرفدارانش را فرو ریخت ، و خط فکری و مشی سیاسی حزب الله و طرفدارانش را در برابر حزب شیطان روشن ساخت . علاوه براین امام حسین عملی بسیار جوانمردانه و بزرگانه انجام داد ، بدینگونه که ، در همان مجلس دختر زینب کبری را به یکی از فرزندان بنی هاشم تزویج کرد ، و برای همیشه امید یزید پلید را قطع نمود و باغی را که ارزش خوبی داشت از مال شخصی خود به داماد و عروس هبه کرد . و با این عمل امام ، ظاهر بینان و تنگ نظران خجل و شرمنده از مجلس خارج شده ، و تفاوت شخصیتها را هم شناختند .

این است ویژگی بارز و ممتاز حزب الله ، که با هیچ عنوان و عاملی ، با آنان که خط فکری باطل و انحرافی دارند سازش نمی کنند ، و دست دوستی و آشتی به آنان نمی دهند ، و بر هر فرد حزب اللهی لازم است که حسین وار اندیشند و در پیشنهادهای ارائه شده از طرف دشمن دقت فراوان به کار برند ، و با مسائل چنان برخورد کنند ، که سالار شهیدان ما را آموخت .

خطبهٔ آتشین امام حسین (ع) در مجلس معاویه

سالار جانبازان و رهبر بزرگ انقلاب و حماسه کربلا ، روزی در مجلس معاویه بنا به تقاضای مردم خطبه ای ایراد کرد و حقایقی را برای مسلمانان روشن ساخت . حضرت در این خطبه ، قسمتی از شرایط رهبری و حزب الله را که معاویه خود را بدروغ واجد آن

شرایط می دانست بیان نمود ، و یکی از شرایط را آگاهی رهبر از حقایق قرآن و پیروی از آن دانست .

امام حسین علیه السلام ضمن ایراد خطبه فصیح و بلیغ مردم را به پیروی از رهبری خود دعوت فرمود و وظیفه سنگین مسلمانان در انتخاب رهبر و اطاعت از آن را بازگو کرد :

(نَحْنُ حِزْبُ اللهِ الْغالِبونَ ، وَ عِتْرَةُ رَسوُلِ الله الاقربون ، وَ اهل بَيْتِهِ الطَّيِّبُونَ ، وَ اَحَدُالثَّقَلَيْنِ اللذين جعلنا رَسولُ اللهِ ثانى كِتابِ اللهِ تَبارَكَ وَ تَعالى ، الَّذى فيهِ تَفْصيلُ كُلِّ شَيْءٍ ، لا يَاءْتيهِ الْباطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ ، وَالْمُعَوَّلُ عَلَيْنا فى تَفسيرِهِ ، وَ لا يُبْطينا تَاءْويلَهُ ، بَلْ نَتَّبِعُ حَقائقَهُ فَاءطيعوُنا فان طاعَتَنا مَفْروُضَةٌ ، اءنْ كانَتْ بِطاعَةِ الله مَقْرُونَةٌ) . (۱۰۹)

(ماییم حزب پیروزمند پروردگار و خویشان نزدیک و اهل بیت پاک پیامبر خدا ، و یکی از دو امانت سنگین و گران قیمت که رسول خدا (درحدیث ثقلین) ما را جفت کتاب خدا قرارداد ، قرآنی که بیان و تفصیل هر چیز در آن است ، و هیچ سخن باطل در آن نسبت بگذشته و آینده وجود ندارد ، کتابی که در تفسیر و بیان حقایق آن باید به ما تکیه و اعتماد شود ، و فهم تاءویل آن از ما دور نیست ، و ماییم که دائما پیروی از حقایق قرآن را برنامه کار خود قرار می دهیم ، پس ما را (با چنین خصوصیت) اطاعت کنید ، که اطاعت ما بر شما واجب است . چه ، خدای متعال لزوم اطاعت ما را مقرون به لزوم اطاعت از خود و رسولش قرار داده است) . (۱۱۰)

پیروان معاویه بین ناقه و جمل را ، فرق نمی گذارند!

علی بن حسین مسعودی ، از مورخان و جغرافی شناسان بزرگ اسلام در قرن چهارم ، در کتاب (مروج الذهب) می نویسد : (مردی از اهل کوفه در موقع بازگشتن از صفّین سوار بر شتر به دمشق آمد . یکی از مردم شام با وی درآویخت و گفت : این ناقه که بر وی سواری از آن من است که در جنگ صفین به غارت رفته و در دست تو افتاده است . نزاعشان بالا گرفت و نزد معاویه رفتند . مرد دمشقی پنجاه شاهد آورد که این ناقه مال اوست (در زبان عرب ناقه به شتر ماده گویند) یعنی گواهی دادند این شتر ماده مال این مرد شامی است . معاویه هم به حکم شهادت پنجاه نفر مزبور ، حکم داد که ناقه (یعنی شترماده) مال مرد دمشقی است و فرد عراقی را مجبور کرد که شتر را تحویل وی دهد . مرد عراقی گفت : خدا خیرت دهد! این شتر ناقه نیست جمل است (یعنی ماده نیست ، نر است)! معاویه گفت : حکمی داده ام و برگشت ندارد! بعدها که مردم متفرّق شدند مرد کوفی را خواست و به او گفت : شترت چقدر قیمت داشت ؟ و آنگاه بیش از قیمت شتر به او پرداخته و به او گفت : برای علی علیه السلام خبر ببر که من برای جنگ با وی صدهزار مرد دارم که ناقه را از جمل فرق نمی گذارند! (یعنی اگر به ناقه جمل بگویم و به جمل ناقه ، چون و چرا نمی کنند) .

مسعودی بعد از ذکر این داستان می نویسد : اطاعت مردم از معاویه و نفاذِ حکم وی به جایی رسید که در موقع رفتن به جنگ صفین روز چهارشنبه صلای نماز جمعه در داد و با مردم نماز جمعه خواند و کسی نگفت که امروز چهارشنبه است ، نماز جمعه چرا ؟ !(۱۱۱)

بنی اُمیه معتقد به خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله نبودند

دستگاه بنی امیه در شام ، این همه تبلیغات بر ضد امیرالمؤ منین علی بن ابی طالب علیه السلام کرده اند ، و مردم شام متجاوز از بیست سال لعن و سبّ علی علیه السلام را در منبرها شنیده اند؛ کجا می دانند حق کیست و باطل کدامست ؟ !

فرد شامی که شاید ابدا اسمی از حسنین (ع) نشنیده و شاید یکی از هزاران افتخار بنی هاشم را نمی داند چطور می شود حق را بدو رسانید و او را بیدار کرد ؟ جز اینکه علی بن الحسین (ع) در مرکز خلافت یزید از همان منبری که بر فراز آن پیوسته علیه علی بن ابی طالب (ع) و سایر بنی هاشم تبلیغ شده بود بالا رود و افتخارات علی بن ابی طالب علیه السلام و سایر بنی هاشم را به گوش مردم شام برساند و یزید و معاویه را رسوا کند و اهل شام را بر یزید بشوراند ، تا قصه کشته شدن پدر و برادران او را در کربلا ،

اهـل شـام سالیـان دراز گفتگوی هر مجلس و محفل نماینـد و در نتیجه آثار شوم تبلیغات معاویه بکلی محو و نابود شود و دشـمن با همه سلطه و قدرتی که دارد نتواند حقیقت را وارونه نشان دهد .

پایه تبلیغات سوء اموی در شام را بایـد از اینجا انـدازه گرفت که وقتی امیرالمؤ منین علی بن ابی طالب (ع) در محراب کشـته شـد ، اهل شام تعجّب کرده و می گفتند مگر علی نماز می خوانده که به مسجد آمده و در محراب او را کشته اند ؟ !(۱۱۲)

انتقال خلافت به معاویه و تبدیل آن به سلطنت موروثی

پس از شـهادت امیرالمؤ منین علی (ع) به موجب وصـیت آن حضـرت مردم با حضـرت حسن بن علی علیه السـلام ، که نزد شـیعیان امام دوم می باشد ، بیعت کردند و حضـرت متصدی خلافت شد ، ولی معاویه آرام ننشسـته به سوی عراق که مقرّ خلافت بود لشگر کشید و با امام حسن بن علی (ع) به جنگ پرداخت .

معـاویه با دسیسه های مختلف و دادن پولهای گزاف ، تـدریجا یاران و سـرداران حسن بن علی علیه السـلام را فاسـد کرده به جانب خود کشید و بالاخره حسن بن علی علیه السلام نیز خلافت را به این شرط که پس از درگذشت معاویه ، به وی برگردد و نیز معاویه به شیعیان تعرض نکند ، به او واگذارکرد . (۱۱۳)

در سال چهل هجری معاویه بر خلافت اسـلامی استیلا و بلافاصله به عراق آمده در سخنرانی یی که ایراد کرد به مردم اخطار نمود و گفت : (من با شـما سـر نماز و روزه نمی جنگیدم ، بلکه می خواسـتم بر شما حکومت کنم و به مقصود خود هم رسیدم) (۱۱۴) نیز گفت : (پیمانی که با امام حسن علیه السـلام بستم لغو و زیر پای من است) (۱۱۵) معاویه با این سخن اشاره کرد که سیاست وی از دیـانت جـداست و نسبت به مقررات دینی تعهّـدی نخواهـد داشت و همه نیروی خود را در زنـده نگه داشتن حکومت خود به کار خواهد بست ، و البته روشن است که چنین حکومتی سلطنت و پادشاهی است نه خلافت و جانشینی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله . از همین جـا بود که بعضـی از کسـانی که به حضور وی باریافتنـد به عنوان پادشاهی سـلامش دادنـد (۱۱۶) و خـود نیز در برخی از مجـالس خصوصـی ، از حکومت خود بـا ملک و پادشاهی تعبیر می کرد (۱۱۷) اگر چه در ملاء عام خود را خلیفه می شـمرد و البته پادشاهی که بر پایه زور اسـتوار باشـد وراثت را به دنبال خود دارد . چنانکه بالا خره نیز به نیت خود جامهٔ عمل پوشانید و پسـر خود یزیـد را ، که جوانی بی بنـد و بار بود و کمترین شخصـیت دینی نداشت ، ولی عهد قرار داده به جانشـینی خود برگزید (۱۱۸) و آن همه حوادث ننگین را فراهم ساخت .

معاویه ، با بیان گذشـته خود رسانید که نخواهد گذاشت حسن علیه السـلام پس از وی به خلافت برسد ، یعنی در خصوص خلافت بعـد از خود فکری دیگر دارد و آن همـان بود که حسن را بـا سم شـهید کرد (۱۱۹) و راه را برای فرزنـد خود یزیـد هموار ساخت . معـاویه بـا الغای پیمان نامبرده فهمانیـد که هرگز نخواهـد گـذاشت شـیعیان اهل بیت در محیط امن و آسایش به سر برنـد و کما فی السابق به فعالیتهای دینی خود ادامه دهند ، و همین معنی را نیز عملا پیاده کرد . (۱۲۰)

وی اعلاـم کرد که هرکس در منـاقب اهـل بیت علیه السـلام حـدیثی نقل کنـد هیچگونه مصونیّتی از حیث جان و مال و عِرض خود نخواهد داشت . (۱۲۱) نیز دستور داد هرکه در مدح و منقبت سایر صحابه و خلفا حدیثی بیاورد به وی جایزه ای فراوان دهند . و در نتیجه این دسـتور ، اخبار بسیاری در مناقب صحابه جعل شد . (۱۲۲) همچنین دسـتور داد در همه بلاد اسلامی در روی منابر به علی علیه السـلام ناسـزا گفته شود (و این دسـتور تا زمان عمربن عبـدالعزیز خلیفه اموی ۹۹-۱۱۰ اجرا شـد) . معـاویه به دستیاری عمّال و کارگردانـان خود که جمعی از ایشان صـحابی بودنـد خواصّ شـیعه علی علیه السـلام را کشت و سـر برخی از آنان را به نیزه زده در شهرهـا گردانیـد . وی عموم شـیعیان را در هرجـا بودنـد به ناسـزا و بیزاری از علی تکلیف می کرد و هرکه از این کار خودداری می کرد به قتل می رسید . (۱۲۳)

سخت ترین روزگار برای شیعه

یکی از سخت ترین زمانها برای شیعه در تاریخ تشیّع ، همان زمان حکومت بیست ساله معاویه است که شیعه هیچگونه مصونیّتی نداشت . دو تن از پیشوایان شیعه (امام دوم و امام سوم) که در زمان معاویه بودند کمترین قدرتی برای برگردانیدن اوضاع ناگوار در اختیار نداشتند . حتّی امام سوم شیعه ، که در شش ماه اول سلطنت یزید قیام کرد و با همه یاران و فرزندان خود شهید شد ، در مدت ده سالی که در خلافت معاویه می زیست تمکّن این اقدام را نیز نداشت .

اکثریّت تسنّن این همه کشتارهای ناحق و بی بند و باریها را که به دست برخی از صحابه ، خصوصا معاویه و کارگردانان وی ، انجام یافته است توجیه می کنند که آنان صحابه بودند و به مقتضای احادیثی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیده ، صحابه مجتهدند و معذور ، و خداوند از ایشان راضی است و هر جرم و جنایتی که از ایشان سر بزند معفو است ! ولی شیعه این عذر را نمی پذیرد زیرا :

اولا ـ ، معقول نیست یک رهبر اجتماعی مانند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برای احیای حق و عدالت و آزادی به پا خاسته و جمعی را همعقیده خود گرداند که همه هستی خود را در راه این منظور مقدّس گذاشته ، آن را لباس تحقّق بخشند . سپس وقتی که به منظور خود نایل شد ، یاران خود را نسبت به مردم و قوانین مقدسهٔ خود آزادی مطلق ببخشد و هرگونه حق کشی و تبهکاری و بی بندوباری را از ایشان معفوّ داند ، یعنی با دست و ابزاری که بنایی را برپا کرده با همان دست و ابزار نیز آن را خراب کند!

ثانیا ، این روایات که صحابه را تقدیس ، و اعمال ناروا و غیر مشروع آنان را تصحیح می کند و ایشان را آمرزیده و مصون معرّفی می نماید ، از طریق خود صحابه به ما رسیده و مستند به گفتار ایشان است . و این در حالی است که خود صحابه ، به شهادت تاریخ قطعی ، با همدیگر معامله مصونیت و معذوریت نمی کردند؛ چه ، همان صحابه بودند که بعضا دست به کشتار و سبّ و لعن و رسوا کردن همدیگر می زدند و هرگز کمترین اغماض و مسامحه ای در حق همدیگر روا نمی داشتند .

بنابر آنچه گذشت ، به شهادت عمل خود صحابه ، این روایات صحیح نیستند و اگر هم صحیح باشند مقصود از آنها معنای دیگری غیر از مصونیّت و تقدیس قانونی صحابه است .

فرضا اگر خدای متعال در کلام خود روزی از صحابه در برابر خدمتی که در اجرای فرمان او کرده اند اظهار رضایت فرماید معنی آن (۱۲۴) تقدیر از خصوصِ خدمت مزبور یا خدمات پیش از آن تاریخِ آنان است نه اینکه در آینده می توانند هرگونه نافرمانی که دلشان می خواهد بکنند!

استقرار سلطنت بنی امیه

سال شصت هجری معاویه در گذشت و پسرش یزید طبق بیعتی که پدرش بزور از مردم برای وی گرفته بود زمام حکومت اسلامی را در دست گرفت .

چنانکه گفتیم ، یزید به شهادت تاریخ هیچگونه شخصیت دینی نداشت . جوانی لاابالی بود که حتی در زمان حیات پدر اعتنایی به اصول و قوانین اسلام نداشت و جز عیاشی و بی بند و باری و شهوت رانی چیزی سرش نمی شد . وی در سه سال حکومت خود فجایعی به راه انداخت که در تاریخ ظهور اسلام با آن همه فتنه ها که گذشته بود سابقه نداشت .

پس از یزید هم آل مروان از بنی امیه زمام حکومت اسلامی را به تفصیلی که در تواریخ ضبط شده در دست گرفتند . حکومت این دسته یازده نفری که نزدیک به هفتاد سال ادامه داشت روزگار تیره و شومی برای اسلام و مسلمین به وجود آورد که در جامعه اسلامی جز یک امپراتوری عربی استبدادی که نام خلافت اسلامی بر آن گذاشته شده بود حکومت نمی کرد . در دوره حکومت

اینان حتی کار به جایی کشید که خلیفهٔ وقت ، که جانشین پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و یگانه حامی دین ! شمرده می شد ، بی محابا تصمیم گرفت بالای خانه کعبه غرفه ای بسازد تا در موسم حج در آنجا مخصوصا به خوش گذرانی بپردازد!(۱۲۵)

خلیفه وقت ، قرآن کریم را آماج تیر قرار داد و در شعری که خطاب به قرآن انشا کرد گفت : روز قیامت که پیش خدای خود حضور می یابی بگو خلیفه مرا پاره پاره کرد! (۱۲۶)

البته شیعه ، که اختلاف نظر اساسی اش با اکثریت تسنّن است بر سر دو مسئله خلافت اسلامی و مرجعیت دینی بوده و هست ، در این دوره تاریک روزگاری تلخ و دشوار را می گذرانید ، ولی شیوه بیدادگری و بی بند و باری حکومتهای وقت و قیافه مظلومیت و تقوی و طهارت پیشوایان اهل بیت ، این گروه را روزبه روز در عقاید خود استوارتر می ساخت و مخصوصا شهادت دلخراش حضرت حسین ، پیشوای سوم شیعه ، در توسعه یافتن تشیّع بویژه در مناطق دور از مرکز خلافت مانند عراق و یمن و ایران کمک بسزایی کرد .

گواه این سخن آن است که در زمان امامت پیشوای پنجم شیعه ، که هنوز قرن اول هجری تمام نشده و چهل سال بیشتر از شهادت امام سوم نگذشته بود ، به مناسبت اختلال و ضعفی که در بنیان حکومت اموی پیدا شده بود ، شیعیان از اطراف کشور اسلامی مانند سیل به دور پیشوای پنجم ریخته به اخذ حدیث و تعلّم معارف دینی در محضر وی پرداختند . نیز هنوز قرن اول هجری تمام نشده بود که چندنفر از امرای دولت شهر قم را در ایران بنیاد نهاده و شیعه نشین ساختند (۱۲۷) هر چند در عین حال شیعه به حسب دستور پیشوایان خود در حال تقیّه و بدون تظاهر به مذهب زندگی می کردند . سادات علوی بارها در اثر کثرت فشار بر ضدّ بیدادگریهای حکومت قیام کردند ولی شکست خوردند و بالا خره جان خود را در این راه از کف دادند و حکومت بی پروای وقت در پایمال کردنشان از هیچ کاری فرو گذار نکرد . جسد زید ، فرزند امام سجّاد علیه السلام ، را از قبر بیرون آورده به دار آویختند . سه سال جسد وی بر سر دار بود ، سپس آن را پایین آورده آتش زدند و خاکسترش را به باد دادند . (۱۲۸) دامنه جنایات بنی امیه تا آنجاست که امام چهارم و پنجم نیز به دست بنی امیه مسموم شدند (۱۲۹) چنانکه درگذشت امام دوم و سوم نیز به دست آنان بوده است . فجایع اعمال امویان به حدّی فاش و بی پرده است که اکثریت اهل تسنن با اینکه خلفا را عموما مفترض الطاعه می دانند ، ناگزیر شده اند که آنان را به دو دسته تقسیم کنند .

۱ . خلفای چهارگانه نخستین ، که به نظر آنها پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله عبارت از : ابوبکر و عمر و عثمان و علی علیه السلام (۱۳۰) هستند .

۲ . خلفای غاصب ، که از معاویه شروع می شود و بنی سفیان و بنی مروان را فرا می گیرد .

امویین در دوران حکومت خود ، در اثر بیدادگری و بی بند و باری ، به اندازه ای نفرت عموم را برانگیخته بودند که پس از شکست قطعی آن سلسله از عبّاسیان و کشته شدن آخرین خلیفه آنان ، مروان حمار ، زمانی که دو پسر مروان با جمعی از خانواده خلافت از دارالخلافه شام گریختند به هر جا که روی آوردند پناهشان ندادند ، تا بالاخره پس از سرگردانیهای بسیار که در بیابانهای نوبه و حبشه به محنت و بیچارگی افتادند . و بسیاری از ایشان از گرسنگی و تشنگی تلف شدند ، به جنوب یمن در آمدند ، و به دریوزگی ، خرج راهی از مردم تحصیل کرده در زی حمّالان عازم مکّه شدند و آنجا در میان مردم ناپدید گردیدند . (۱۳۱)

شیعه در قرن دوم هجری

در اواخر ثلث قرن دوم هجری به دنبال انقلابات و جنگهای خونینی که در اثر بیدادگری و بدرفتاریهای بنی امیه مناطق مختلف اسلامی را فراگرفته بود ، دعوتی نیز به نام اهل بیت پیغمبراکرم صلی الله علیه و آله در ناحیه خراسان ایران پیدا شد . متصدّی دعوت ، ابومسلم مَرْوَزی سردار ایرانی بود که برضد خلافت اموی قیام نمود و شروع به پیشرفت کرد تا دولت اموی را برانداخت . (۱۳۲)

این نهضت و انقلاب ، اگر چه از تبلیغات عمیق شیعه سرچشمه می گرفت و کم و بیش عنوان خونخواهی شهدای اهل بیت علیه السلام را داشت و حتی سران نهضت از مردم برای یک مرد پسندیده از اهل بیت (به طور سربسته) بیعت می گرفتند ، با این همه به دستور مستقیم یا اشاره پیشوایان شیعه نبود . به دلیل اینکه وقتی ابومسلم بیعت خلافت را به امام ششم شیعه امامیّه در مدینه عرضه داشت ، وی جدا رد کرد و فرمود : (تو از مردان من نیستی و زمانه نیز زمانه من نیست) . (۱۳۳)

بالا خره بنی عباس به نام اهل بیت خلافت را ربودند (۱۳۴) و در آغاز کار موقّتا به مردم و علویین روی خوش نشان دادند . حتی به نام انتقام شهدای علویین ، بنی امیه را قتل عام کردند و قبور خلفای بنی امیه را شکافته هر چه یافتند آتش زدند . (۱۳۵) ولی دیری نگذشت که آنان نیز شیوهٔ ظالمانهٔ بنی امیه را در پیش گرفتند و در بیدادگری و بی بندوباری دست بنی امیه را از پشت بستند!

یک مغنّی با خواندن دو بیت شهوت انگیز ، امین خلیفه عباسی را سر کیف آورد ، و امین سه میلیون درهم نقره به وی بخشید . مغنّی ، از شادی ، خود را به قدم خلیفه انداخته گفت : یا امیرالمؤ منین ، این همه پول را به من می بخشی ؟ خلیفه در پاسخ گفت : اهمیّتی ندارد ، ما این پول را از یک ناحیه ناشناخته کشور می گیریم !(۱۳۶)

ثروت سرسام آوری که همه ساله از اقطار کشورهای اسلامی به عنوان بیت المال مسلمین به دارالخلافه سرازیر می شد به مصرف هوسرانی و حق کشی خلیفه وقت می رسید . شماره کنیزان پری وش و دختران و پسران زیبا در دربار خلفای عباسی به هزاران می رسید .

وضع شیعه پس از انقراض دولت اموی و روی کار آمدن بنی عباس باز کوچکترین تغییری نکرده بود ، تنها ، دشمنان بیدادگر وی تغییر اسم داده بودند!(۱۳۷)

یزید ، ابتدا مسرور شد ، ولی بعد . . . !

تبلیغات بنی امیه در شام علیه امیرالمؤ منین علیه السلام به اندازه ای بود که مردم آن سامان به غیر از بنی امیّه کسی را جزو اقربا و خویشان رسول الله صلی الله علیه و آله نمی دانستند ، ولی ورود اسرای اهل بیت به شام و بیانات حضرت امام سجّاد علیه السلام در منبر و شوارع دمشق و سخنان زینب کبری علیه السلام در مجلس یزید و تماس گرفتن مردم شام با امام علیه السلام و تحقیق حال از آن حضرت ، پرده از روی کار برداشت و یزید رسوا شد و لذا پس از آن هرگز نتوانست اسرا را در شام نگاه دارد .

تبلیغات خلاف واقع بنی امیه برله خود و علیه اهل بیت علیه السلام یعنی اقربای واقعی رسول الله صلی الله علیه و آله و رسوخ این تبلیغات در اذهان مردم شام ، به اندازه ای شدید بود که در افکار مشایخ دمشق نیز (بنا به نقل (تجارب السلف) جاگیر شده بود و اگر ورود اسرای خاندان رسالت به شام و دمشق وقوع نیافته بود پرده از روی کار برداشته نمی شد . نقل تجارب السلف معتبر است ، و تاریخ مزبور از مآخذ و مصادر محسوب می شود .

در آغاز یزید خیال می کرد چنانچه صورت ظاهر حال هم نشان می داد بر حسین بن علی سیدالشهدا علیه السلام غالب آمده ، سلطنت شومش استقرار می یابد و خود و اعقاب و احفادش مالک الرقاب امم و قهرمان الماء والطین می گردند! ولی نمی دانست که در واقع سیّدالشهدا علیه السلام غالب است (غالبیّهٔ فی صورهٔ المغلوبیّهٔ) و آخر کار یزید بر عکس اول آن است . لذا اندک مدتی نگذشت که از اریکه سلطنت به زمین افتاد و سرنگون گردید و برای ابد رسوا شد . به گونه ای که پس از وی پسرش معاویه بن یزید نیز در بالای منبر در مسجد دمشق رسوایی پدر را نزد عموم اعلام کرد .

یزید در آغاز به اندازه ای از کشتن سیّدالشهدا علیه السلام شاد و مسرور بود که ابن زیاد را نزد خود طلبید و به او انعام و جایزه داد . محدّث قمی (ره) گوید (۱۳۸) : کسی که در افعال یزید و اقوال او نیک بنگرد بر وی آشکار می گردد که چون سر مطهّر حضرت ابی عبدالله علیه السلام و اهل بیت او را آوردند سخت شادمان گشت و آن جسارتها با سر مطهّر کرد و آن سخنان گفت و علی بن الحسین علیه السلام را با سایر خاندان در زندانی کرد که از گرما و سرما محفوظ نبودند تا چهره ایشان پوست انداخت . (۱۳۹) امّا

چون مردم آنها را شناختند .

و بزرگواری ایشان را بدانستند و مظلومی آنها را بدیدند و معلوم گردید که آنان از خاندان رسول صلی الله علیه و آله هستند از کار یزید اظهار کراهت نمودند و او را دشنام دادند و لعن کردند و به اهل بیت روی نمودند و یزید بر آن آگاه شد ، خواست خویشتن را از خون آن حضرت بری نماید ، نسبت قتل را به ابن زیاد داد و او را نفرین کرد و از کشتن آن حضرت اظهار پشیمانی نمود و رفتار خویش را با علی بن الحسین علیه السلام نیکو کرد و آنها را در سرای خاص خویش فرود آورد ، حفظ ملک و پادشاهی را ، تا دل مردم را به سوی خویش جلب کند ، نه آنکه راستی کار ابن زیاد را نپسندیده باشد و از کشتن آن حضرت پشیمان شده باشد .

دلیل بر این امر ، داستانی است که (سبط ابن الجوزی) در (تذکره) روایت کرده است که ، یزید ابن زیاد را نزدیک خود بخواند و مال فراوان به او بخشید و او را تحفه های بزرگ داد و نزدیک خود نشانید و منزلت او را بلند گردانید . نیز او را به اندرون خود برد نزد زنان خود و ندیم کرد و شبی در حال مستی به مطرب گفت : بخوان و خود این ابیات را بالبداهه انشا کرد :

اسقنی شربة تروی مشاشی (۱۴۰)

ثم مل فاسق مثلها ابن زیاد

صاحب السرّ و الا مانة عندی

و لتسدیدی مغنمی و جهادی

قاتل الخارجی اءعنی حسینا

و مبید الا عداء و الحسّاد

ابن اثیر در کامل نقل کرده است که ، ابن زیاد به مسافر بن شریح شکری در راه شام گفت : من حسین را به امر یزید کشتم . یزید به من گفت : یا باید حسین علیه السلام کشته شود و یا باید تو کشته شوی ؛ و من قتل او را اختیار کردم .

پس اظهار پشیمانی یزید از قتل امام حسین علیه السلام از روی حیله و تزویر و سیاست بوده ، چون دیده است این عمل در انظار مردم و افکار عمومی نتیجه بد علیه اش بخشیده خواسته خود را تبرئه کند ، بلکه با آن رویّه ، جلب قلوب نماید و الّا در باطن از قتل آن حضرت مسرور بوده است .

شمر بن ذی الجوشن نیز نماز می خوانده و بعد از نماز می گفته است : خدایا اطاعت از اولی الا مر مرا وادار کرد که ریحانه رسول الله را به قتل برسانم !!(۱۴۱)

(رجوع شود به میزان الاعتدال ذهبی ج ۲ ص ۲۸۰ ط مصر و انیس الموحدین ص ۱۱۵ ط تبریز سال ۲۱۳۹ ق) .

اولی الا مر چه کسانی هستند ؟

قرآن می فرماید : (یا اءیُّهَا الَّذینَ آمَنوُا اءطیعوااللهَ وَ اءطیعوُا الرَّسوُلَ وَ اوُلی الا مْرِ مِنْکُمْ) (۱۴۲) : ای اهل ایمان فرمان خدا و رسول و فرمانداران (از طرف خدا و رسول) را اطاعت کنید ، اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید ، و این کار (رجوع به حکم خدا و رسول) برای شما از هرچه تصوّر کنید بهتر و خوش عاقبت تر خواهد بود .

ابی بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام راجع به این آیه سؤ ال کرد ، حضرت فرمود : این آیه در شاءن علی بن ابی طالب و امام حسن و امام حسین علیه السلام نازل شده است . (۱۴۳)

در حدیث دیگر از ابی بصیر آمده است که امام فرمود : آیه شریفهٔ اولی الا مر دربارهٔ ائمّه اطهار که از نسل علی و فاطمه می باشند نازل گردیده است . (۱۴۴)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است : (لا طاعهٔ لمخلوق فیمعصیهٔ الخالق) : آنجا که کار به معصیت الهی می انجامد ، هیچ

مخلوقی را نبایـد اطاعت کرد . تنهـا علی بن ابی طـالب و یـازده فرزنـد معصـوم وی هسـتند که به نحو مطلق واجب الاطـاعه بوده و خداونـد اطـاعت آنـان راماننـد اطـاعت رسول الله مطلقـا واجب فرموده است . و هرگز خـدای متعال اطاعت اشـخاص غیرمعصوم را واجب نمی کند و در کنار پیامبر قرارشان نمی دهد .

در تفسـیر این آیه ، احادیث فراوانی وارد شده است که بر اساس آنها نبی اکرم در تفسیر اولی الا مر ، فرموده : اوّل آنان علی بن ابی طالب می باشد و سپس تا امام دوازدهم را برشمرده است . (۱۴۵) اولی الا مر یعنی امیر المؤ منین علی علیه السلام (۱۴۶)

معلوم است که اولی الا مر شمر ، عبارت از یزید و ابن زیاد است .

این نیز که یزید اجازه داد اهل بیت در دمشق در دربار خونبار او برای سیدالشـهدا علیه السـلام عزا برپا نمایند ، از راه حیله و سیاست شومش بوده است ، به این امید که در انظار عموم ، بتواند خود را از جنایت فجیع قتل امام تبرئه نماید .

محدث قمی در (نفس المهموم) آورده است (۱۴۷) : در کامل بهائی گوید : زینب علیه السلام نزد یزید فرستاد و رخصت خواست برای برادرش حسـین علیه السـلام مجلس عزا برپای دارد . یزید لعنه الله رخصت داد و آنان را در دارالحجاره فرود آورد . هفت روز به آنجا ماتم داشـتند و هر روز زنان بسـیار نزد ایشان می آمدنـد ، چنـدانکه نزدیک بود مردم در سـرای یزید ریزند و او را بکشـند . مروان آگاه گردید و گفت مصلحت نیست اهل بیت حسین علیه السلام را در این شهر نگاهداری ، برگ سفر بساز و ایشان را سوی حجاز فرست . یزید برگ سفر ایشان بساخت و ایشان را به مدینه روانه کرد . بنابراین روایت ، مروان بدان وقت در شام بود .

بنابر آنچه بیان شـد یزیـد پلیـد دست و پای خود را گم کرده بود و نمی دانست چه حیله ای بیندیشد تا جلوی تنفّر و انزجار مردم را بگیرد و از یورش مردم به دربارش که او را بکشند جلوگیری کند . مروان از نیّات مردم آگاه شده و یزید را از واقع امر آگاه ساخته و او را وادار به حرکت دادن اسـرای اهـل بیت کرده است . حتی هفت روز عزا برپاکردن اهل بیت بر سیّدالشـهدا علیه السـلام بسـیار بعیـد به نظر می رسـد ، بلکه کلی مـدّت مانـدن آنهـا در دمشق هفت روز شـده است . بـا آن هیجان مردم و اضـطراب و تشویش در اذهان آنها ، یزید چطور می توانست اهل بیت را در دمشق بیشتر نگه دارد و تا چهل روز سـر مطهر را در مناره مسـجد جامع آویخته باشـند یا آن سـر انوار اطهر را با اسـرای خانـدان رسالت به مـدینه فرسـتاده باشد . بلکه ملاحظه سـیاست یزید و حیله وی برای جلب قلوب ایجاد می کرده که راءس مطهّر را هر چه زودتر به بدن اطیب برگرداند تا زمینه تحریک افکار عمومی مردم علیه خودش را از بین برده و نظر مساعـد آنها را به خویش جلب نمایـد . و نا گفته نماند که طبری گفته سه روز عزا نگاه داشـتند ، اهل بیت را در اول ورودشـان به دمشق در خانه ویرانی مسـکن داده انـد ، چنانکه در بصائر الـدرجات از حضـرت امام جعفر صادق علیه السـلام روایت کرده که علی بن الحسـین را با همراهان نزد یزید بن معاویه بردند و آنها را در خانه ویران مسکن دادند . یکی از ایشان گفت : ما را در این خانه منزل دادند که سقف فرو افتد و ما را بکشد . پاسبانان به زبان رومی می گفتند : اینها را بنگرید از خراب شدن خانه می ترسـند با آنکه فردا آنها را بیرون می برند و می کشـند . علی بن الحسین علیه السلام فرمود : هیچکس از ما زبان رومی را نیکو نمی دانست جز من .

از این روایت شـریفه اسـتفاده می شود که پاسـبانان دولت بنی امیّه در زنـدان و آنهایی که از سوی یزید بر اسـرای اهل بیت گمارده شـده بوده انـد به زبان رومی تکلّم می نموده انـد ، و ظن قوی آن است که اصـلا رومی بوده اند . چون دولت بنی امیّه با روم مرتبط بود و دولت روم در دربـار بنی امیّه و معـاویه و یزیـد نفوذ داشت . چنـانکه سـر جون بن منصور رومی ، که معرب سـرژیوس (۱۴۸) است ، از زمان معاویه تا دوره عبدالملک تقریبا کاتب و وزیر مشاور در دربار اموی بود و تدبیر قتل سیّدالشـهدا علیه السلام به دست ابن زیاد را او به یزید پیشـنهاد داد . روی همین پیشـنهاد بود که یزید حکومت عراقین بصره و کوفه را یکجا به ابن زیاد واگذار کرد و او را به محاربه سیّدالشـهدا وادار نمود . سـرجون قبلا عهـدی از معاویه اخذ نموده و نگه داشته بود . از آنجا که روابط یزید با ابن زیـاد خوب نبود ، بعـد از مشـاوره یزیـد بـا سـرجون و پیشـنهاد وی که ولایت عراقین را به ابن زیاد بدهـد و به جنگ امام بفرسـتد ،

سرجون آن عهدنامه را به یزید نشان داد و او نیز قبول کرد . به این مطلب شیخ مفید (ره) در ارشاد و دیگران اشاره کرده اند .
ارتباط روم با دربار بنی امیّه ، به علّت تمایل نژادی بنی امیّه به آنها بوده است . معاویه در زمان جنگ صفّین با روم صلح کرد و عظمت اسلام را از نظر آنها انداخت (برای تفصیل مطلب به کتاب (التدوین) مرحوم اعتمادالسلطنه رجوع بشود) و بنی امیّه از نژاد اصیل عربی نبودند (رجوع شود به جنّهٔ الماءوی ص ۳۰۴ ط تبریز) .
نیز از روایت استفاده می شود که امام علیه السلام زبان رومی را بخوبی می دانسته ، چنانکه اعتقاد ما امامیّه بر آن است که امام به تمامی زبانها آشنا بوده و به آنها تکلّم می کند . لغتی پیدا نمی شود که امام به آن جاهل باشد زیرا کسی که به لغتی یا چیزی جاهل باشد ، او را نشاید که امام و خلیفه الهی و حجّت خدا بر مردم باشد .
همچنین از روایت مزبور معلوم می شود که یزید در اول امر ، پس از ورود اهل بیت به شام و زندانی کردن آنها در دمشق ، در خیال کشتن و بکلّی از بین بردن آنها بوده است ، چنانکه این مطلب از گفتگوی پاسبانان زندان ظاهر می شود . ولی بعدا از آن خیال خبیث منصرف شده و علت آن هم توجّه افکارعمومی و بیدار شدن مردم و انقلاب و هیجان آنها و انعکاس قتل سیّدالشهدا علیه السلام در میان مسلمین و بد نتیجه دادن آن برای یزید بوده است که باعث شده از کشتن افراد خاندان رسالت صرف نظر نماید . چنانکه از فرمایش امام سجّاد علیه السلام به یزید نیز استفاده می شود که فرمود : اگر مرا خواهی کشت کسی را ماءمور کن که این زنان و اطفال را به وطن خودشان برساند و یزید پلید گفت که از قتل شما گذشتم و آنها را خود شما خواهید برگردانید ، چنانکه در مقاتل نقل کرده اند . از ملاحظه تمامی اینها معلوم می شود که یزید دیگر نمی توانست اهل بیت را در دمشق نگه دارد .
یزید بس رسوا شده دست از قتل اهل بیت علیه السلام برداشت و خود نیز در اندک مدتی از بین رفت و پسرش معاویهٔ بن یزید در بالای منبر باز رسوایش کرد . (۱۴۹)

ظالمین عبرت بگیرند!

خواننده عزیز ، با نظر عبرت بنگر! معاویه و یزید خودشان را با تبلیغات شومشان اقربای رسول الله صلی الله علیه و آله به خورد مردم شامات داده بودند (چنانچه شواهد آن گذشت) ، اما بعد از یزید پسرش معاویه در بالای منبر در میان جمعیّت انبوه از مردم اقرار کرد که احق به خلافت و قرابت رسول الله صلی الله علیه و آله علی امیرالمؤ منین علیه السلام است . خداوند حقایق را بر زبان او جاری کرد ، و این مطلب در تاریخ به یادگار ماند . شگفت آن است که ، تاریخ از فرزند یزید به پاس حق گویی و پرهیز وی از تعصّب جاهلی به نیک نفسی یاد می کند ، ولی ابن تیمیهٔ حرانی ناصبی پس از سالیان دراز کاسه از آش گرمتر شده واضحات و ضروریّات را انکار می کند و لذا از وی با بدنامی و ضلالت و گمراهی یاد می شود ، زیرا تعصّب جاهلانه و خباثت ذاتی وی او را وادار به طرفداری از یزید پلید کرده است . (۱۵۰)
قهستانی گفته : اگر کسی اراده کند که مقتل امام حسین علیه السلام را بخواند و تاریخ شهادت آن حضرت را ذکر کند سزاوار است اوّل مقتل صحابه را بخواند تا به رافضیها شباهت پیدا نکند!
منظورش آن است که ذاکر مقتل امام حسین اوّل باید مقتل عثمان بن عفّان اموی را بخواند ، در صورتیکه قیاس امام حسین با عثمان روا نیست ،
زیرا عموم صحابه اجماع بر کفر عثمان (۱۵۱) کرده و او را واجب القتل دانستند و در نتیجه او را کشته و حتی در قبرستان مسلمانها نیز نگذاشتند دفن شود بلکه چندنفر جنازه او را برده و در (حش کوکب) دفن کردند . .
نیز به عقیده آقای غزالی ، حجت الاسلام سنّیها ، بر شخص واعظ حرام است که مقتل سیّدالشهدا علیه السلام را بخواند! و آنچه میان صحابه از نزاع و دشمنی و خصومت اتّفاق افتاده تمامی آنها را ندیده و نشنیده انگاشته ، و حقایق تاریخی را مستور نگاه دارد ، و از

واقعیّات چشم بپوشد تا به دامن آلوده عدّه ای از صحابه که به نصّ قرآن مجید از منافقین بوده اند ، گرد و غباری ننشیند! زیرا معاویه ها و عمرو عاص ها و مغیره ها و ابوسفیان ها و امثال آن منافقین ، که از زنادقه بوده اند ، از اعلام دین و بزرگان اسلام محسوب می شوند . امثال اینها از اعلام دین ! هستند و نباید درباره آنها حقایق تاریخی را به زبان آورد و وقایع صحیح را نگاشت تا مبادا حقایق تاریخ خلفای جاهل نیز آشکار شود . (۱۵۲)

در عصر ما هم دیدند که با آن حرفهای پوسیده غزالیها نمی توانند از فهمیدن و دانستن و کنجکاوی در موضوعات تاریخی و فروعات دینی جلوگیری نمایند ، با افکار ساده و سطحی و غرب زده به فلسفه بافی در موضوع امامت و خلافت اسلامی می پردازند . به این امید که با فلسفه تراشی هایی که غالبا جز ادعای بدون دلیل و فتوای بی مدرك و خیال بافی بیشتر نیست ، بتوانند خلافت اشخاص جاهل و امویهای فاسق را توجیه کرده و به خورد جوانان عصر بدهند و آنها را اولی الا مر بشناسانند . ولی هرچه بگویند و بنویسند جوانان عصر حاضر ، این گونه خلفا را که از رویه ملوك جبابره سر مویی قدم به کنار نگذاشته اند و از ستمکاران روزگار محسوبند خلفای الهی و جانشینان رسول گرامی نخواهند شمرد .

فتواهای امثال غزالی و قهستانی نزد ما ابدا ارزش نداشته و مورد اعتبار و اعتنا نیست . زیرا از ضروریّات مذهب اهل بیت و تابعین و شیعیان آنها این است که خواندن مقتل و تاریخ احوال امام حسین علیه السلام در روز عاشورا یا سایر اوقات از افضل قربات می باشد و ترغیب و تحریص شیعه توسط ائمهٔ اهل بیت به این کار خدا پسندانه از حد تواتر گذشته و ضروری و اجماعی میان شیعهٔ امامیّه است .

زیارت قبور مبارکه آن حضرات ، و عزاداری و گریه و زاری در مصائب وارده بر ائمّهٔ اهل بیت خصوصا بر سیّدالشهدا امام حسین از افضل اعمال و از اعظم مستحبّات و از الزم اموری است که بر عموم شیعه محافظت بر آن واجب ، و زنده نگاه داشتن آن لازم است .

در خصوص گریه و بکای بر مصائب سیّدالشهدا و زیارت آن حضرت ، رجوع شود به صحیحترین ، معتبرترین و جامعترین تاءلیف در اخبار و احادیث صحیحه وارده از اهل بیت معصومین : کتاب (کامل الزیارهٔ) نوشتهٔ شیخ ثقه اجل جعفر بن محمّد بن قولویه قمّی قدّس الله روحه که در سال ۱۳۵۶ ه‍ . ق به همّت علامهٔ کبیر آقای امینی صاحب الغدیر قدّس سرّه طبع و نشر شده و بعدا با طبع افست نیز منتشر شده است .

با وجود دستور ائمّهٔ هدی سلام الله علیهم ، چه اعتنایی به فتوای نواصب و خوارج و دشمنان اهل بیت داریم که با عقل ناقص و راءی کاسد خودشان فتوا داده و بر خلاف دین حکم تحریم و تحلیل صادر کرده اند . در صورتی که خاندان رسالت ائمّهٔ اطهار معصوم بوده و هرچه نقل کنند از جدّشان رسول الله به آنها رسیده و لذا اعرف به احکام شرع و اعلم به حلال و حرام و قوانین اسلامند .

باید از آقای غزالی سؤ ال شود که شما با کدام دلیل فتوا داده اید که خواندن مقتل سیّدالشهدا امام حسین و حکایت قضایای کربلا توسّط وعّاظ در شرع حرام است ؟ ! آیا از رسول الله صلی الله علیه و آله به شما خبر رسیده یا از بعضی صحابه که مانند شما اشخاص عادی و غیرمعصوم بوده اند روایتی نقل شده است ؟ ! آیا فتوای امام جعفر صادق علیه السلام قابل اتباع است یا راءی منحوس شما ؟ !اصولا انسان باایمان باید از اقوال خاندان عصمت و طهارت ، که به نص قرآن کریم معصومند و آیه تطهیر در شاءن آنها نازل گشته ، تبعیّت کند یا از قول فردی مثل شما ؟ از آثار فتوای امثال شماهاست که به فرموده امام صادق ، آسمان و زمین برکات خود را قطع می کند . (۱۵۳)

بخش چهارم : شجرهٔ طیّبه

شجرهٔ طیّبه

(إ نّما يُريدُ الله لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اءهلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهيرا)

قرآن کریم : سورهٔ احزاب ، آیهٔ ۳۳

اینک که با شجره ملعونه ، و دو چهره شاخص پلید آن : معاویه و یزید آشنا شدیم ، از باب تُعرف الا شیاء باءضدادها ، خالی از لطف و مناسبت نیست که با شجرهٔ مبارکه طیّبه اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم اجمعین نیز آشنا شویم و بدین منظور برای رعایت اختصار ، و به عنوان نمونه ، برگهایی از پرونده درخشان یکی از برجسته ترین چهره های تابناک این خاندان : پسر عمّ و داماد و وصی پیامبراکرم همسر فاطمه مرضیّه ، ابوالحسنین ، ابوالزینبین و ابوالا ئمّه یعنی اسدالله الغالب علی بن ابیطالب را بگشاییم و شطری از فضایل و مناقب بیشمار آن حضرت را با هم بخوانیم ، تا عمق خسارت جبران ناپذیری را که در اثر جنایات آن شجره ملعونه در حقّ این خاندان طیّبه ، بر عالم اسلام بلکه جهان انسانیّت رفت ، دریابیم و در عصر و مصر خویش ، هشیارانه پاسدار حرمت و فضیلت این خاندان پاک باشیم .

(اءلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللهُ مَثَلا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍطَيِّبَةٍ اءصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فى السَّماءِ تُؤْتى اُكُلُها كُلَّ حينٍ بِإِذْنِ رَبِّها وَ يَضْرِبُ اللهُ الا مْثالَ لِلنّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّروُنَ وَ مَثَلُ كَلِمَةٍخَبيثَةٍ كَشَجَرَةٍخَبيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الا رْضِ مالَها مِنْ قَرارٍ يُثَبِّتُ اللهُ الَّذينَ امَنُوا بِالْقَوْلِ الثّابِتِ فى الْحياةِالدُّنْيا وَ فى الا خِرَةِوَ يُضِلُّ اللهُ الظّالِمينَ وَ يَفْعَلُ اللهُ ما يَشاءُ) .

قرآن کریم : سوره ابراهیم ، آیهٔ ۲۴-۲۷

یعنی : آیا نمی بینید چگونه زد خدا مثلی که گوید : مثل کلمه طیبه پاکیزه که کلمه توحید و کلمه (لاإ له الّا الله) است مَثَل درخت پاکیزه است که ریشه آن محکم است در زمین و شاخه آن در سمت آسمان است . می دهد میوه خود در همه اوقات به اذن پروردگار خود و می زند خدا مثلها را از برای مردم ، شاید ایشان ملتفت شوند .

و مثل کلمه ناپاک که کلمات کفر و ناهنجار است مثل درخت ناپاک است که ریشه آن پهن شود بر روی زمین که نیست از برای آن درخت ثباتی . ثابت می دارد خدا آن کسانی را که ایمان آوردند به عقیده و قول ثابت در زندگی دنیا و آخرت تا در جواب سؤ ال قبر در نمانند . و وا می گذارد خدا ظالمین را در گمراهی و خدا هرچه بخواهد می کند .

کشجرهٔ طیبهٔ

در اخبار اهل بیت شجره طیبه به حضرت رسول و ائمه معصومین تفسیر شده ، و شجره خبیثه به اعدای آنها یعنی بنی امیه ، چنانکه در تفسیر علی بن ابراهیم و تفسیر عیاشی مذکور است .

ولایت امیرالمؤ منین علیه السلام رکن و اساس توحید است

۱ . (رُوِىَ عن اءبى الحسن اءنَّهُ قالَ : ولايَةُ عَلىّ مَكْتوُب ج ۀ جفى جَميعِ صُحُفِ الا نْبياءَ ، وَلَن يَبْعَثَ اللهُ نَبِيّا إ لّا بِنبُوَّةِمحمّد وَ وِلايَةِ وَصِيِّهِ عَلِى (۱۵۴)

از آقا موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده که فرمود :

ولایت و سرپرستی امیرمؤ منان در تمام کتابهای انبیا نوشته شده است و خداوند هرگز پیغمبری را به رسالت مبعوث نساخته است مگر با اقرار به نبوّت و پیامبری حضرت محمّد و ولایت و سرپرستی (و اَوْلی به تصرّف بودن) وصی او حضرت علی علیه السلام

۲ . رُوِىَ عَنْ عَلِىّ بنِ موسى ، عَنْ اءبيه ، عَنْ جَدِّهِ ، عَنْ ج اءبيه ج مُحمّدبنِ علىّ بن الحُسين فى قَوله تَعالى : (فِطرَةَ اللهِ الَّتى فَطَرَالنّاسَ عَلَيْها)(۱۵۵) قال :

هُوَ لاإ لهَ إ لّا اللهُ ، مُحَمَّدَ رَسوُلُ اللهِ ، عَلىّ اءميرُالْمُؤْمِنينَ وَلىُّ الله ، إ لى هاهُناالتوحيدُ . (۱۵۶)

روایت شده از امام بحقّ حضرت علی بن موسی از پدرش از جدّش از امام بحقّ محمّد باقر در تفسیر و بیان معنی قول خداوند متعال : (فِطرَتَ اللهِ الَّتی فَطَرَ النّاسَ عَلَیْها) (سوره روم ، آیهٔ ۳۰) یعنی فطرت خدا آن چنان فطرتی است که خداوند متعال همه مردم را بر آن فطرت خلق نموده است ، که فرمود :

این فطرت خدا عبارت است از لا إله إلّا الله ، مُحَمَّد رَسوُلُ الله ، عَلی امیرُالمؤ منین وَلی الله . بعد فرمود توحید تا اینجاست (یعنی علی امیرالمؤ منین ولیّ الله) . زیرا ولایت رکن توحید است و اگر ولایت ، که رکن و پایه و اساس توحید است ، برداشته شود نه توحید و نه نبوّت هیچکدام باقی نمی مانند .

ولایت امیرالمؤ منین علیه السلام بر هشت درب بهشت نوشته شده

جابر انصاری می گوید : رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود شبی که مرا به آسمان بردند امر شد که بهشت و دوزخ را بر من عرضه نمایند . پس تمام آنها را دیدم ؛ دیدم بهشت و انواع نعمتهای او را و دیدم آتش و اقسام عذابش را؛ و بر هشت درب بهشت نوشته بود : لاإ له إ لّا الله ، محمّد رسول الله ، علی ولی الله . (۱۵۷)

در اطراف عرش نوشته شده : علی امیرالمؤ منین (ع)

مروان بن مسلم از امام صادق علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود : به خط جلی در اطراف عرش نوشته شده است : لاإ له إ لّا الله ، محمّد رسول الله ، علیّ امیرالمؤ منین . (۱۵۸)

عایشه گفت : در امیرالمؤ منین شک نمی کند مگر کافر

عطا می گوید : از عاشیه درباره علی علیه السلام سوال نمودم ، گفت : او بهترین فرد بشر است ؛ شک نمی کند در او مگر فرد کافر . (۱۵۹)

عایشه گفت : طلحه و زبیر وادارم ساختند با امیرالمؤ منین بجنگم

در حدیثی آمده است : بعد از نقل خبر مذکور از عایشه پرسیدند پس چرا با او جنگ کردی ؟

گفت طلحه و زبیر مرا به این کار وادار کردند . (۱۶۰)

هرکس احدی را بر امیرالمؤ منین مقدّم بدارد کافر است

ابن عمر می گوید : رسول خدا فرمود هرکس احدی از اصحاب من را بر علی مقدم بدارد ، آن کس کافر است . (۱۶۱)

این حدیث صراحتا دلالت دارد کسانی که از غیر علی پیروی کردند و دیگران را بر او مقدّم داشتند کافرند ، بنابراین ، افرادی که مقام مولی را غصب نمودند دیگر حالشان معلوم است .

عمر فضایل امیرالمؤ منین علیه السلام را نقل می کند

عمر بن الخطاب می گوید : رسول خدا فرمود فضل و برتری علی بن ابی طالب بر این امّت مثل برتری ماه رمضان است بر بقیّه ماهها ، و برتری علی بر این امّت مثل برتری شب قدر است بر بقیّه شبها ، و برتری علی بر این امّت مثل برتری شب جمعه است بر بقیّه شبها .

پس خوشا به حال کسی که به او ایمان آورده و ولایت او را تصدیق کند ، و واویلا و صد واویلا بر کسی که انکار نماید او را و انکار نماید حق او را ، بر خدا حتم است که روز قیامت آن شخص را از شفاعت محمّد محروم سازد . (۱۶۲)

این حدیث ، از بهترین احادیثی است که بر برتری علی دلالت داشته و صراحت دارد در اینکه وی خلیفه بلافصل رسول خدا است که همان ولایت باشد ، و به طور واضح می رساند که اگر کسی ولایت و خلافت او را منکر شود روز قیامت از شفاعت رسول اکرم محروم خواهد بود .

عجبا! خود عمر که این حدیث را نقل می کند ، ابوبکر را بر کرسی خلافت می نشاند و سپس خود جای او را می گیرد و بعد از خودش هم تشکیل شوری می دهد و حتی برای بعد از مرگش هم راضی نمی شود خلافت نصیب مولی گردد ، فاعتبروا یا اولی الا لباب !

زهد را بایستی از علی (ع) آموخت

راوی می گوید : علی بن ابی طالب را بر منبر دیدم که می فرمود : چه کسی از من شمشیرم را می خرد ؟ من اگر پول یک پیراهن را داشتم ، شمشیر خود را نمی فروختم . مردی از جای برخاست و عرض نمود : ما وجه پیراهن را الان نمی گیریم و به تاءخیر می اندازیم . راوی می گوید : این جریان در حالی رخ داد که تمام دنیای اسلام به جز شام در دست علی بود . (۱۶۳)
علی اول کسی بود که با رسول خدا نماز خواند
سعد بن ابی وقاص درباره حضرت علی می گوید : آیا علی اول کسی نبود که اسلام آورد ؟ آیا اول کسی نبود که با رسول خدا نماز خواند ؟ آیا علی زاهدترین خلق خدا نبود ؟ آیا علی اعلم و داناتر از همه به خدا نبود . (۱۶۴)

علی سیّد دنیا و آخرت است

ابن عبّاس می گوید : رسول خدا به علی نظر کرد و فرمود : یاعلی ، تو سیّد هستی در دنیا و سیّد هستی در آخرت . دوست تو دوست من ، و دوست من دوست خداست ؛ و دشمن تو دشمن من ، و دشمن من دشمن خداست . وای بر کسی که بعد از من به تو بغض بورزد . (۱۶۵)
در اینجا این سؤ ال مطرح می شود که اشخاصی که امیرالمؤ منین را خانه نشین نمودند ، و حق او را غصب کردند ، و درب خانهٔ فاطمه را آتش زدند ، آیا دوست حضرت بودند یا دشمن وی . بلاشك اینها دشمن اویند ، پس دشمن رسول خدا و دشمن خدا می باشند . حال باید دید آیا امکان دارد که دشمنان رسول خدا و دشمنان خدا ، جانشین رسول خدا باشند ؟ ! خود داوری فرمایید .

جدایی از علی (ع) جدایی از خداست

ابوذر می گوید : رسول خدا فرمود : یا علی کسی که از من جدا شود از خدا جدا شده ، و کسی که از تو جدا شود از من جدا شده است . (۱۶۶) باید پرسید کسانی که حضرت علی را خانه نشین نمودند و متصدّی خلافت شدند ، از علی جدا شده اند یا نه ؟ بلااشکال از حضرت علی جدا شدند ، پس آنان از خدا و رسولش نیز جدا شدند ، و کسی که از خدا و رسول خدا جدا باشد ، لیاقت خلافت رسول خدا را ندارد (دقّت نمایید) .
لافتی إ لّا علی
امام محّمد باقر می فرماید : در روز بدر ملکی که به او رضوان می گویند از آسمان ندا درداد : (لا سیف إ لّا ذوالفقار و لا فتی إ لّا علی)(۱۶۷)

جبرئیل در احد ، یار علی بود

سعید بن مسیب می گوید : در روز احد علی شانزده ضربت خورد و در هر ضربتی به زمین افتاد ، و کسی او را بلند نکرد جز جبرئیل (۱۶۸) .

مبارزهٔ علی از اعمال تمام امّت افضل است

راوی می گویـد : رسول خدا فرمود : مبارزه علی بن ابی طالب با عمروبن عبدود در روز خندق افضل است از اعمال امّت من تا روز قیامت . (۱۶۹)

اراده علی تابع اراده خداست

روایت شده است که زن و مردی برای مرافعه و مخاصـمه خدمت حضرت علی آمدند . صدای مرد بر روی زن بلند شد . حضرت به آن مرد فرمود : اخساء (کلمه ای که به سگ خطاب می شود) و آن مرد که از خوارج بود ، فورا سرش مثل سر سگ شد . مردی در آنجا بود ، به آقا عرض نمود : شما با یک صیحه سر این خارجی را مثل سر سگ نمودی ، پس چرا معاویه را دفع نمی کنی ؟ فرمود : اگر بخواهم معـاویه را بـا تختش به اینجـا حاضـر کنم می توانم ، ولکن مـا خزینه داران خـداهستیم ، (البته) نه بر طلا و نقره ، بلکه خزینه دار اسرار تدبیر خدا هستیم ، آیا نمی خوانی (این آیه را) (بَلْ عِبادٌ مُکْرَموُنَ لا یَسْبِقوُنَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْبِاءمْرِهِ یَعْمَلوُنَ) . (۱۷۰)

داوری علی را تماشا کن

عمّار یاسر می گوید : در خدمت امیرالمؤ منین بودم ، یکمرتبه صدای بلندی به گوش رسید که مسجد کوفه را فراگرفت . آقا فرمود : عمّـار ، ذوالفقـار را بیـاور . آوردم . فرمود عمّـار برو این زن را از ظلم این مرد نجات ده و اگر نشـد ، من با ذوالفقار نجاتش دهم . من رفتم دیدم زن و مردی بر سـر یک شتر با هم مخاصـمه دارند . به آن مرد گفتم امیرالمؤ منین علیه السلام ترا از ظلم نسبت به این زن نهی می کند . مرد گفت علی به کار خودش مشغول باشد و دست خود را از خونهایی که در بصره ریخته بشوید . او می خواهد شتر مرا بگیرد ، و به این زن دروغگو بدهـد . برگشـتم که خبر را به آقا برسانم ، دیـدم آقا خارج شده است ، و آثار غضب در روی مبارکش نمایان است . به آن مرد فرمود : شتر این زن را به او بده . آن مرد گفت شتر مال من است . آقا فرمود دروغ گفتی ای لعین . آن مرد گفت : یا علی ، چه کسـی شهادت می دهد که این شتر مال این زن است ؟ آقا فرمود : شاهدی که احدی درکوفه شهادت او را رد نمی کنـد . آن مرد گفت : اگر شاهـدی شـهادت بدهـد و راست بگوید ، شتر را به این زن می دهم . آقا به شتر فرمود : ای شتر تکلّم کن ، تو مال چه کس هستی ؟ شتر با زبان فصیح عرض کرد : یا امیرالمؤ منین و یا خیرالوصیین ، من چندین سال است که مال این زن هستم . آقا به آن زن فرمود شتر خود را بگیر و آن مرد را دو نیمه فرمود . (۱۷۱)

به جای مصطفی خفتی شب تار
که از خواب تو عالم گشت بیدار
علی ای محرم اسرار مکتوم
علی ای حقِّ از حقّ گشته محروم
علی از آفتاب برج تنزیل
علی ای گوهر دریای تاءویل
علی ام الکتاب آفرینش
علی چشم و چراغ اهل بینش
علی اسم رضیّ بی مثال است
علی وجه مُضیی ء ذوالجلال است

علی جَنبُ القویّ حق مطلق

علی راه سَویّ حضرت حق

علی در غیب مطلق ، سرُّ الا سرار

علی در مشهد حق ، نورالا نوار

علی حبل المتین عقل و دین است

امام الا ولین والا خرین است

علی ای پرده دار پرده غیب

برافکن پرده از اسرار لاریب

به دانایی ز کُنه کَوْنْ آگاه

به هنگام توانایی ید الله

بُوَد خال لب او نقطه با

به ظاهر اسم و در باطن مسمّی

خم اَبروی او چوگان کَوْنَیْن

که جز احمد رسد تا قاب قوسین ؟

در اوج عِز ، تعالی و تقدّس

به هنگام تنزّل ، فیض اقدس

جهان بودی سراسر شام دَیجور

نبودی گر در او این آیه نور

در آن ظلمت که این آب حیات است

خلیلِ عشق و خضر عقل ، مات است

گشاید گر زبان ، فصل الخطاب است

فرو بندد چو لب ، علم الکتاب است

به تشریع و به تکوین ، جانْ تنِ اوست

ولیّ اللهِ قائم بالسنن ، اوست

ببخشد در رکوع ، خاتم گدا را

به سجده جان و دل داده خدا را

یَلیِ الخلق ویَلیِ الحقّ در علی جمع

فلک ، پروانهٔ رخسار این شمع

شب إ سرا به خلوتگاه معبود

لسانُ الله علی ، احمد اُذُن بود

کلام اللهِ ناطق شد از آن شب

که حق با لهجه او گفت مطلب

لسان الصدق او در آخرین است

دلیل رَه برای اوّلین است

چه موزونتر بود زآن قد و قامت

که میزان است در روز قیامت

چو قهر حق بلرزاند جهان را

بُوَد لنگر زمین و آسمان را

در این خاک آنچه بنهفته ز اسرار

چو گوید ما لَها ، گردد پدیدار

ز آدم تا مسیحا ، بسته لب را

مگر بگشاید او اسرار ربّ را

نگاهی گر کند آن ماه رخسار

به خورشید فلک ، مانَد ز رفتار!

کسی که نزد آن اءعلی ، علیّ است

همو بر ما سَوی یکسر ولیّ است

تویی صبح ازل ، بنما تنفّس

که تا روشن شود آفاق و انفس

که موسی آنچه را نادیده در طور

ببیند در نجف نورٌ علی نور

توئی در کنج عزلت کنز مخفی

بیا بیرون که هستی تاج هستی

تودر شب ، شاهد غیب الغیوبی

تو در روز ، ستّار العیوبی

تو نورالله انور در نُمودی

ضیاءالله ازهر در وجودی

تو ساقیّ زُلال لا یزالی

جهان فانی ، تو فیض بی زوالی

تو اوّل واردی در روز موعود

تو اوّل شاهدی در یوم مشهود

لوای حمد در دست تو باید

علمداری خدا را ، چون تو شاید

نه تنها پیش تو پشت فلک خم

که آدم تا مسیحا زیر پرچم

اگر بی تو نبودی ناقص آیین

نبود (الیوم اءکملت لکم دین)

تو چون هستی ولیّ عصمهٔ الدین

ندارد دین و آیین بی تو تضمین

به دوش مصطفی چون پا نهادی

قَدَم بر طاقِ اءو اءدنی نهادی

به جای دست حق پا را تو بگذار

که این باشد یدالله را سزاوار

نباشد جز تو ثانی مصطفی را

تویی در انّما ثالث خدا را

چو در روی تو نور خود خدا دید

تو را دید و برای خود پسندید

چون آن سیرت در این صورت قلم زد

تبارک گفت بر خود کاین رقم زد

اگر بر ماسَوی شد مصطفی سَر

بر آن سَر مرتضی شد تاج و افسر

بود فیض مقدّس سایه تو

ز عقل و وهم برتر پایه تو

تو را چون قبله عالم خدا خواست

به یُمنِ مولد تو کعبه را ساخت

خدا را خانه زادی چون تو باید

که لوث لات و عُزّی را زداید

شد از نام خدا نام تو مشتق

ز قید ماسَوی روح تو مطلق

کلید علم حق باشد زبانت

لسانُ الله پنهان در دهانت

سَلُونی گو تو در جای پیمبر

بِکَش روح القدس را زیر منبر

چو بگشایی لب معجز نما را

چون بنمایی کف مشکل گشا را

بَرد آن دم مسیحا را ز سر هوش

کند موسی ید بیضا فراموش

متاع جان چو آوردی به بازار

به مَنْ یَشْری خدایت شد خریدار

به جای مصطفی خفتی شب تار

که ازخواب تو عالم گشت بیدار

زدی بر فرق کفر و شرک ضربت

ز جنّ و انس بردی گوی سبقت

کجا عدل تو آید در عبادت

که ثانی اثنین حقّی در شهادت

بِنِه بر سر تو تاج لافَتی را

به دوش افکن رِدای هَل اتی را

بیا با جلوهٔ طه و یس

نشین بر مسند ختم النبییّن

که آدم تا به خاتم جمله یکسر

نمایان گردد از اندام حیدر

از آن سوزم که بر تخت سلیمان

نشسته دیو و ، آصف زیر فرمان

اقیلونی نشسته بر سر کار

سَلونی لب فرو بسته ز گفتار

گهی بر دوش عقل کل ، سواری

چو خورشیدی که در نصف النهاری

گهی در چنگ دونانی گرفتار

به مانند قمر در عقرب تار

نوای حقّی اندر سوز و در ساز

یَداللّهی گهی بسته ، گهی باز

بر افلاک ار بتابی ، آفتابی

اگر بر خاک خوابی ، بو ترابی

بیا و پرچم حق را برافراز

که حقّ گردد به عدل تو سرافراز

گره بگشا دمی زآن راز پنهان

به تورات و به انجیل و به قرآن

چو بگشایی لب از اسرار تنزیل

فرو ریزد به پایت بال جبریل

به محراب عبادت چون قدم زد

قدم در عرصه مُلک قِدَم زد

همه پیغمبران محو نیازش

ز سوره ی انبیا اندر نمازش

که لرزد عرش او با قلب آرام

شده در ذکر حقّ یکباره ادغام

همه سرگشته او از شوق دیدار

دل از کف داده و داده به دلدار

که ثارالله ناگه بر زمین ریخت

فغان ، شیرازه توحید بگسیخت

چو فرق فَرقَدان شمشیر سایید

قمر مشتقّ شد و بگرفت خورشید

زمین و آسمان اندر تب و تاب

که خون آلوده گشته روی مهتاب

فلک خون در غمش از دیده می سفت

علی فزتُ و ربّ الکعبه می گفت

تعالَی الله از این اعجوبه دهر

خدا را مظهر اندر لطف و در قهر

به شب از ناله اش گوش فلک کر

به روز از پنجه اش خم پشت خیبر

بلرزاند ز هیبت مُلک امکان

ولی خود لرزد از آه یتیمان !

ز جزر و مدّ آن بحر فضایل

خود سرگشته ، پا وامانده در گِل

چه گویم من ز اوصاف کمالش

ببین حق در جمال و در جلالش

چو باشد حیره الکمل صفاتش

خدا می داند و اسرار ذاتش

به حق حق که باشد ظل ممتدّ

ز دیهور و زدیهار و ز سرمد

وحیدم من اگر در جرم و تقصیر

سگی بودم شدم در کوی تو پیر

بر آن خوانی که یک عالَم نشسته

سگی هم در کنارش پا شکسته

تو که قاتل به خوان خود بخوانی

نپندارم که این سگ را برانی (۱۷۲)

بخش پنجم : همراه با کاروان اسرا ، از کوفه تا شام

همراه با کاروان اسرا

پس از قضایای دلخراش کربلا ، بنی اُمیه جنایتکار اُسرای اهل بیت را به عجلهٔ تمام به طرف کوفه حرکت دادند .
پس از توقّف اسرا در کوفه و گزارش ابن زیاد به یزید و صدور فرمان وی مبنی بر حرکت دادن اسرا به سوی شام ، اسباب سفر شام را تهیّه دیدند و اهل بیت سیدالشهدا علیه السلام از راه موصل به طرف شام حرکت دادند .
ابن زیاد زجر بن قیس ، محض بن ابی ثعلبه و شمربن ذی الجوشن را ماءمور نمود که همراه پنج هزار سوار ، اسرا و سرها را به شام برند . روز اول ماه صفر بود که اسرا به شام وارد شدند . اینک حوادث شگفتی که در طول راه رخ داد :

۱ . کنار شط فرات

شمر رئیس قافله بود . امام سجّاد علیه السلام را با غل و زنجیر به شتر بستند و کودکان را با خفّت و خواری روی کجاوه های بی روپوش زنان نشانده و سرهای بریده را بر نیزه ها کرده حرکت نمودند . چون مقداری راه رفتند کنار شط فرات منزل کردند و سرها را پای دیوار خرابه ای گذاشتند و به قمار و لهو و لعب و شرب خمر نشستند . در این بین دیدند دستی از بالای سر مبارک سیّدالشهدا علیه السلام ظاهر شد و با قلم خونین بر دیوار نوشت :
اترجوا اُمّهٔ قتلت حسینا
شفاعهٔ جدّه یوم الحساب ؟ !
آیا مردمی که دست به خون حسین آلوده اند ، توقّع دارند جدّ وی در روز قیامت از آنان شفاعت کند ؟ !
آنها برخاستند که آن دست را بگیرند کسی را نیافتند . باز نشستند و مشغول قمار شدند . دیگر باره آن دست ظاهر شد و این شعر را به رنگ خون نوشت :
فلا والله لیس لهم شفیع
و هم یوم القیامهٔ فی العذاب
نه به خدا قسم ، آنان شفیعی در درگاه الهی نداشته و در روز قیامت گرفتار عذاب خواهند شد .
دویدند دست را بگیرندکه ناپدید شد . باز به عیش خود مشغول شدند که باز این ابیات را از هاتفی شنیدند :
ماذا تقولون إ ذ قال النبیّ لکم
ماذا فعلتم و اءنتم آخر الا مم
بعترتی و باءهلی عند مفتقدی
منهم اُساری و منهم ضرجوا بدمی
چه خواهید گفت زمانی که پیامبر از شما بپرسد که از آخرین امّتها ، این چه کاری بود که پس از رحلت من با اهل بیتم انجام دادید ، برخی را اسیر کردید و برخی را به شهادت رساندید ؟

۲ . تکریت

منزل دوم تکریت بود . در نزدیکی این منزل چندنفر را به شهر فرستادندتا به مردم خبر دهند که از آنها استقبال کنند . اهل شهر تکریت به استقبال اسرای کربلا آمدند . جمعی از نصاری در آن شهر بودند ، گفتند چه خبر است و اینها چه کسانی هستند ؟ گفتند سر حسین را با اسرا می آورند . پرسیدند کدام حسین ؟ گفتند پسر فاطمه ، دخترزاده پیغمبر آخر الزمان . نصاری گفتند اف بر شما

مردم باد که پسر پیغمبر را کشتید! و سپس به کنایس خود برگشتند و ناقوس زدند و به گریه پرداختند و عرض کردند ما از این عمل بیزاریم ، و آنها را سرزنش کردند .

۳ . وادی نخله

از تکریت کوچ کرده به وادی نخله رسیدند . در آنجا صدای ضجّه و نوحه بسیاری را شنیدند که اصحابش را نمی دیدند و یکی می گفت :

مسح النبی جبینه و لو یریق فی الخدود

ابواه من علیا قریش و جدّه خیر الجدود

و دیگری می گفت :

الا یا عین جودی فوق جدّی

فمن یبکی علی الشهداء بعدی

علی رهط تقودهم المنایا

إ لی متجبّر بالملک عبدی

۴ . مرشاد

از وادی نخله به مرشاد رسیدند . زنان و مردان آن شهر به استقبال آمدند و با دیدن قافلهٔ اسیران صدای ضجّه و نالهٔ آنها بلند شد و بیم آن رفت که بر قاتلان سیدالشهدا حمله کنند .

۵ . حران

قافله اسرا به نزدیکی حران رسید . در بالای بلندی منزل یک یهودی به نام یحیی خزائی قرار داشت . وی به استقبال ایشان آمد . و به تماشای سرها پرداخت که چشمش به سر مبارک سیّدالشهدا افتاد . دید لبهای مبارکش می جنبد . پیش رفته گوش فرا داد ، این کلام را شنید : (وَ سَيَعْلَمُ الَّذينَ ظَلَموُا اءَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبوُنَ)(۱۷۳)

یحیی از مشاهده این حال به شگفتی فرو رفته پرسید این سر از آن کیست ؟ گفتند سر حسین بن علی است . پرسید مادرش کیست ؟ گفتند فاطمه دختر رسول خدا . یهودی گفت اگر دین او بر حق نبود این کرامت از او ظاهر نمی شد . یحیی اسلام آورد و عمّامه دق مصری که در سر داشت از سر خود برداشت و آن را قطعه قطعه کرد و به خواتین حرم محترم داد و جامه خزی که پوشیده بود به خدمت امام زین العابدین فرستاد ، همراه هزار درهم که صرف ما یحتاج نمایند .

کسانی که موکّل بر سرها بودند بر او بانگ زدند که مغضوبین خلیفه را اعانت و حمایت می کنی ؟ ! دور شو و گرنه تو را خواهیم کشت ! یحیی با شمشیر از خود دفاع کرد . جنگ درگرفت و پنج تن از آنها را کشت و کشته شد . مقبره یحیی در دروازهٔ حران به مقبره یحیی شهید معروف بوده ، و محل استجابت دعاست .

۶ . نصیبین

چون قافله به نصیبین رسید ، شمر یک نفر را فرستاد تا بگوید امیر شهر را خبر کنند و شهر را زینت کرده مهیای پذیرایی اسرای آل عصمت نمایند . امیر شهر ، منصور بن الیاس بود . زمانی که به استقبال قافله رفتند و لشکر کوفه و شام وارد شهر شدند ، ناگهان

برقی بجست و نیمی از شهر را سوزاند و کلیّه مردمی که در آن قسمت برق زده بودند سوختند . امیر قافله شرمگین و بیمناک از غضب خدا شد و قافله داران بیدرنگ حرکت کردند .

۷ . حوزه فرمانداری سلیمان یا موصل

قافله اسرا را به شهر دیگری که نامش بر ما معلوم نیست بردند . رئیس این شهر سلیمان بن یوسف بود که دو برادر داشت : یکی در جنگ صفّین به دست امیرالمؤ منین کشته شده بود و دیگری شریک حکومت این شهر بود . یک دروازهٔ شهر متعلّق به سلیمان و دروازه دیگر متعلّق به برادرش بود . سلیمان دستور داد سرهای بریده را از دروازه فرمانفرمایی او وارد کنند . همین امر سبب نزاع دو برادر شده جنگ درگرفت وسلیمان در آن جنگ کشته شد . در نتیجه فتنه و غوغای عجیبی رخ داد که موجب توحّش شمر و رفقایش گردید و در اینجا نیز شتابان از شهر بیرون رفتند .

۸ . حلب

در نزدیکی حلب کوهی است که در دامنهٔ آن قریه ای بود که ساکنان آن یهودی بودند و در قلعه و حصاری محکم زندگی می کردند . شغل آنها حریربافی بود و مصنوع آنها و لباس آنها در حجاز و عراق و شام به لطافت شهرت داشت . در دامن کوه کوتوالی بود که عزیزبن هارون نام داشت و رئیس یهود بود . قافله را در دامن کوه که آب و علف فراوان داشت فرود آوردند .

شیرین ، آزادکرده امام حسین علیه السلام

چون شب درآمد ، کنیزکی که نامش شیرین بود نزدیک اسرا آمد ویکی از خانمهای اسیر را که در سابق خدمتگزار او بود شناخت . برخی نوشته اند وی شهربانو بود ولی ظاهرا اشتباه است و شاید رباب بوده باشد .

کنیز که چشمش بر خانم افتاد و لباسهای مندرس و کهنه او را دید شروع به گریستن کرد . سبب گریه او را که پرسیدند گفت : فراموش نمی کنم که روزی حضرت امام حسین علیه السلام در صورت شیرین نگریست و به طور مطایبه به شهربانو فرمود : شیرین عجب روی افروخته ای دارد . شهربانو به گمان آن که امام در شیرین میلی کرده عرض کرد : یابن رسول الله صلی الله علیه و آله من او را به تو بخشیدم .

امام فرمود : من او را در راه خدا آزاد کردم . شهر بانو خلعت بسیار نفیسی به کنیزک پوشانید و او را مرخّص کرد . امام حسین فرمودند : تو کنیزان بسیار آزاد کرده ای و هیچیک را خلعت نداده ای . عرض کرد آنها آزادکرده من بودند و این آزاد کرده شماست ، باید فرقی بین آزاد کرده من و آزاد کرده شما باشد . امام شهربانو را دعا فرمود و شیرین هم در خدمت شهربانو بود تا هنگام رحلت . آن شب که وی لباسهای کهنه خانمهای اسیر را دید ، پریشان خاطرشد ، اجازه گرفته داخل ده شد تا از آنچه اندوخته بود لباس خوب تهیّه کرده و برای خانمها بیاورد . چون به حصار رسید در بسته بود . دق الباب کرد . عزیز ، رئیس قبیله ، پرسید آیا شیرین هستی ؟ گفت : آری . پرسید نام مرا از کجا دانستی ؟

عزیز گفت : من در خواب موسی و هارون را دیدم که سر و پای برهنه با دیده های گریان مصیبت زده بودند . سلام کردم و پرسیدم شما را چه شده که چنین پریشان هستید ؟ ! گفتند امام حسین علیه السلام پسر دختر پیغمبر را کشته اند و سر او را با اهل بیتش به شام می برند و امشب در دامن کوه منزل کرده اند .

عزیز گفت : از موسی پرسیدم مگر شما به حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و پیغمبریش عقیده دارید ؟ گفت : آری او پیغمبر بحق است و خداوند از همهٔ ما درباره او میثاق گرفته و ما همه به او ایمان داریم و هرکس از او اعراض کند ما از او بیزاریم . من گفتم نشانی به من بنما که یقین کنم . فرمود اکنون برو پشت در قلعه ، کنیزکی به نام شیرین وارد می شود ، او آزاد کرده حسین

علیه السلام است ، از او پذیرایی کن و به اتّفاق او نزد سر مقدّس حسین علیه السلام برو و سلام ما را به او برسان و اسلام اختیار کن . این بگفت و از نظر ما غایب شد . آمدم پشت در ، که تو در زدی !

شیرین لباس و خوراک و عطریّات برداشت و عزیز هم هزار درهم به موکّلان اسرا داد که مانع پذیرایی شیرین نشوند تا خدمتی به اهل بیت نمایند . عزیز خود نیز دو هزار دینار خدمت سیّدالساجدین برد و به دست آن حضرت به شرف اسلام مشرّف گردید و از آنجا به نزد سر مقدّس حضرت سیّدالشهدا علیه السلام آمد و گفت : السلام علیک یابن رسول الله ، گواهی می دهم که جد تو رسول خدا و خاتم پیغمبران بود و حضرت موسی به شما سلام رسانیده اند .

سر مقدّس حضرت حسین علیه السلام با کمال صراحت لهجه آواز داد که سلام خدا بر ایشان باد! عزیز عرض کرد : ای آقای بزرگ شهید ، می خواهم مرا شفاعت کنی و نزد جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله از من راضی باشی . پاسخ شنید : که چون مسلمان شدی خدا و رسول از تو خشنود شدند و چون در حق اهل بیت من نیکی کردی جدّ و پدرم و مادرم از تو راضی گردیدند و چون سلام آن دو پیغمبر را به ما رسانیدی من نیز از تو خوشنود شدم . آن گاه حضرت سیّدالساجدین عقد شیرین را به عزیز بست و تمام اهل قلعه مسلمان شدند .

۹ . دیر نصرانی

قافله از آنجا حرکت کرد و به طرف دیر پیش رفت . ابوسعید شامی با فرماندهان قافله رفیق بود . او روایت می کند که روزی در سفر شام به شمر خبر دادند که نصر حزامی لشکری فراهم کرده می خواهد نصف شب بر آنها شبیخون زند و سرهای بریده را بگیرد . در میان رؤ سای لشکر اضطرابی عظیم رخ داد . پس از تبادل افکار قرار شد شب را به دیر پناه ببرند . شمر و یارانش نزدیک دیر آمدند ، کشیش بزرگ بر فراز دیوار آمد و گفت چه می خواهید ؟ شمر گفت ما از لشگر ابن زیادیم و از عراق به شام می رویم . کشیش پرسید برای چه کار می روید ؟

شمر گفت : شخصی بر یزید خروج کرده بود ، یزید لشگری جرار فرستاد که او را کشتند و اینک سرهای او و اصحاب او را با اسرای حرمش نزد یزید می بریم . کشیش گفت سرها را ببینم . نیزه دارها سرها را نزدیک دیوار بلند کردند . چشم کشیش بر سر مبارک سیّدالشهدا افتاد ، دید نوری از آن ساطع بوده و روشنی مخصوصی از آن لامع است . از پرتو انوار آن ، هیبتی بر دل کشیش افتاد ، گفت این دیر گنجایش شما را ندارد ، سرها و اسیران را داخل دیر نمایید و خودتان پشت دیوار بمانید و کشیک بکشید که مبادا دشمن بر شما حمله کند و اگر حمله کردند بتوانید با فراغت دفاع کنید و نگران اسرا و سرها نباشید . شمر این نظریه را پسندید . سرها را در صندوق نهاده قفل کردند و سر حسین را در صندوق مخصوصی همراه اسرا و امام بیمار داخل دیر کردند و خود بیرون ماندند . کشیش بزرگ اسرا را در محل مناسبی جا داد و سرها را در اطاق مخصوصی نهاد . هنگام شب که به آن سرکشی می کرد دید نوری از سر مبارک سیّدالشهدا پرتوافکن است و به آسمان بالا می رود . سپس ناگهان دید سقف اطاق شکافته شد و تختی از نور فرود آمد که یک خانم محترم در وسط آن تخت نشسته و شخصی فریاد می کشد (طرّقوا طرّقوا رؤ وسکم و لا تنظروا) : راه دهید ، راه دهید و سر خود را پایین افکنید .

گوید : چون خوب نگریستم دیدم حوا مادر آدمیان ، هاجر زن ابراهیم و مادر اسماعیل ، راحیل مادر یوسف و نیز مادر موسی ، و آسیه زن فرعون ، و مریم دختر عمران و مادر عیسی ، و زنان پیغمبر آخرالزمان از آن فرود آمدند و سرها را از صندوق بیرون آورده در بر گرفته به سینه چسبانیدند و دائم می بوسیدند و می گریستند و زیارت می کردند و به جای خود می گذاشتند .

ناگاه دیدم غلغله و شورشی بر پا شد و تختی نورانی آمد . گفتند همه چشم برنهید که شفیعه محشر می آید . من بر خود لرزیدم و بیهوش شدم . کسی را نمی دیدم ، امّا می شنیدم که در میان غوغا و خروش یکی می گوید : سلام بر تو ای مظلوم مادر ، ای شهید

مادر ، ای غریب مادر ، ای نور دیده من ، از سرور سینه من ، مادر به فدایت ، غم مخور که داد تو را از کشندگانت خواهم گرفت . پس از آنکه به هوش آمدم کسی را ندیدم .

پیر راهب خود را تطهیر کرده و معطّر نمود ، سپس داخل اطاق شده قفل صندوق را شکست و سر حسین را بیرون آورده و با کافور و مشک و زعفران شست و در کمال احترام او را به طرف قبله ای که عبادت می کرد گذارد و با کمال ادب در مقابل او ایستاد و عرض کرد :

از سَرِ سروران عالم و ای مهترِ بهترین اولاد آدم ، همین قدر می دانم تو از آن جماعتی هستی که خداوند در تورات و انجیل آنان را وصف کرده است ولی به حق خداوندی که ترا چنان قدر و منزلتی داده که مَحرَمان انجمن قدس ربوبی به زیارت تو می آیند ، با من تکلّم کن و به زبان ...IṢبگو کیستی ؟

سر مقدّس سیّدالشهدا علیه السلام به سخن آمد و فرمود :

(اءنا المظلوم و اءنا المغموم و اءنا الْمَهْمُومُ ، اءنا الْمَقْتُولُ بِسَیْفِ الْجَفا ، اءنا المَذْبوُحُ مِنَ القَفا) .

پیر راهب گفت ای سر جانم به فدایت ، از این روشنتر بیان کن ، حسب و نسب خود را بگو . سر بریده با کمال فصاحت به صدای بلند فرمود :

(اءنا ابن محمد المصطفی اءنا ابن علی المرتضی اءنا ابن فاطمة الزهراء اءنا الحسین الشهید المظلوم بکربلا) . پدر روحانی سالخورده کلیسا فریاد و فغان سرداده سر را برداشت و بوسید و بر صورت خود گذاشت و عرض کرد صورت از صورت تو برندارم تا بفرمایی که فردای قیامت شفیع تو خواهم بود .

از سر صدایی شنید که فرمود : بدین اسلام در آی تا تو را شفاعت کنم . راهب گفت : اءشهداءن لاإ له الاالله و اءشهد اءنّ محمّدا رسول الله .

آنگاه پیر روحانی ، شاگردان مکتب کلیسا را جمع کرد و داستان و ماجرای خود از سر شب تا صبح را با آنان در میان نهاد و گفت سعادت در این خانواده است . آن هفتاد نفر همه به اسلام گرویده و در مصیبت حسین علیه السلام گریستند و با لباس عزا خدمت امام زین العابدین علیه السلام رفتند . ناقوسها را شکستند و زنارها را کنار گذاشتند و همه به دست آن حضرت مسلمان شدند و اجازه خواستند که آن قوم قتّال را بکشند و با آنها جنگ کنند . حضرت سجّاد علیه السلام اجازه نداد و فرمود خداوند جبّار منتقم است و خود از آنها انتقام خواهد کشید .

۱۰ . عسقلان

شمر و رفقایش شب در پای دیوار خفتند و صبح سرها و اسرا را گرفته به طرف عسقلان کوچ کردند . امیر آن شهر یعقوب عسقلانی بود که در جنگ کربلا حاضر شده و به پاداش این جنایت ، امارت این شهر را به دست آورده بود . وی دستور داد شهر را آذین بستند و اسباب لهو و طرب به بیرون شهر فرستاد تا بزنند و برقصند . اعیان همکار او در غرفه های مخصوص نشسته سرمست باده و جام و ساغر و ساقی بودند ، که سرهای بریده را وارد کردند و آنان به هم مبارک باد گفتند .

تصادفا تاجری به نام زریر خزاعی در بازار ایستاده بود . دید مردم به هم مبارک باد می گویند و مسرور و شادمانند . گفت چه خبر است که بازار را آذین بسته اید ؟ گفتند شخصی در عراق بر یزید خروج کرده بود ابن زیاد لشگری جرار فرستاد او را کشتند و سرهای او را با اسرایش امروز وارد این شهر می کنند که به شام برند . زریر خزاعی پرسید وی مسلمان بود یا کافر ؟ گفتند از بزرگان اهل اسلام است . پرسید سبب خروجش چه بود ؟ گفتند مدّعی بود که من فرزند رسول خدا هستم و از یزید به خلافت سزاوارتر می باشم . پرسید پدر و مادرش که بود ؟ گفتند نامش حسین علیه السلام ، برادرش حسن علیه السلام ، مادرش فاطمه

علیهاالسلام پدرش علی علیه السلام و جدّش محمّد رسول خدا صلی الله علیه و آله است . زریر چون این سخن بشنید بر خود بلرزید ، و دنیا در چشمش تیره و تار شد . سپس شتابان آمد تا خود را به اسرا رسانید ، چون چشمش به علی بن الحسین علیه السلام افتاد سخت با صدای بلند به گریه افتاد . امام سجّاد علیه السلام فرمود ای مرد چرا گریه می کنی ، مگر نمی بینی اهل این شهر همه در شادی هستند ؟ زریر گفت ای مولای من ، من تاجری غریب هستم ، امروز به این شهر رسیدم . کاش قدمهای من خشک شده و دیدگان من کور گشته بود و شما را بدین حال نمی دیدم . آنگاه امام فرمود مثل اینکه بوی محبّت ما از تو می آید . عرض کرد مرا خدمتی فرما که انجام دهم و به قدر قوّهٔ خود جانفشانی کنم .

امام چهارم فرمود اگر می توانی نزد آن شخصی که سر پدرم را بر نیزه در دست دارد برو و او را تطمیع کن که سرها را از میان اسرا بیرون ببرد تا مردم متوجّه سرها شده به زنان آل محمّد صلی الله علیه و آله کمتر نظر افکنند . زریر نزدیک آن نیزه دار رفت و پنجاه اشرفی بدو داد که سر را پیش قافله ببرد . آن بد کیش پول را گرفته و سر را بیرون برد .

زریر باز حضور حضرت سجّاد علیه السلام آمد و عرض کرد خدمتی دیگر فرما .

امام سجّاد علیه السلام فرمود : اگر لباس و پارچه ای داری بیاور که بر این زنان و کودکان برهنه بپوشانم . زریر شتابان رفت لباس فراوانی آورد و برای هر یک از اسرا لباسی مخصوص تقدیم کرد و برای امام نیز عمّامه ای آورد . ناگهان صدای غوغایی برخاست ، معلوم شد شمر صدا به هلهله و شادی بلندکرده و مردم آن شهر هم با او همکاری می کنند . زریر نزدیک شمر رفت و آب دهان به صورتش انداخت و گفت از خدا شرم نمی کنی که سر پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله را به نیزه زده ای و حرم او را اسیر کرده ای و چنین شادی می کنی ؟ ! سخت او را دشنام داد . شمر گفت او را بگیرید و بکشید . زریر را دستگیر کرده آن قدر زدند که بیهوش افتاد . به گمان آنکه مرده است از بالین او رفتند . نیمه شب زریر به هوش آمد و برخاست خود را به مسجدی که مشهد سلیمان پیغمبر است رسانید و آنجا جماعتی از دوستان آل محمّد صلی الله علیه و آله را دید که سرها را برهنه کرده عزاداری می کنند .

۱۱ . بعلبک

قافله اسرا از عسقلان به طرف بعلبک پیش رفتند . چون شمر ، بنا به رسم معهود ، قبل از ورود قافله مردم را آگاه ساخته بود ، پیر و جوان با ساز و نقاره – طبل زنان و شادی کنان – به استقبال بیرون آمدند . آنان پرچمها را بلند کرده در سایه آن می رقصیدند و اسیران خاندان رسالت را تماشا می کردند ، بدینگونه شش فرسخ از قافله استقبال کردند . حضرت ام کلثوم علیه السلام چون جمعیّت و شادی ایشان را بدین میزان دید دلش به درد آمد و فرمود : خداوند جمعیّت شما را به تفرقه اندازد و کسی را برشما مسلّط کند که همه شما را به قتل برساند . (۱۷۴)

عمادالدین طبری در کامل بهائی (ج ۲ ص ۲۹۲) می نویسد :

ملاعینی که سر امام حسین علیه السلام را از کوفه بیرون آوردند از قبایل عرب خائف بودند که مبادا غوغا کنند و از ایشان بازستانند . پس راهی که به عراق است ترک کردند و بیراهه رفتند . چون به نزدیک قبیله ای رسیدند ، علوفه طلب کردند و گفتند سرهای خارجی همراه داریم . بدین منوال می رفتند تا به بعلبک رسیدند . قاسم بن ربیع که والی آنجا بود گفت : شهر را آذین بستند و با چندهزار دف و نای و چنگ و طبل سر امام حسین علیه السلام را به شهر بردند . چون مردم را معلوم شد که سر امام حسین علیه السلام است ، یک نیمه شهر خروج کردند و اکثر آذینها بسوختند و چند روز فتنه ها پدید آمد .

آن ملاعین که با سر امام حسین علیه السلام بودند پنهان از آنجا بیرون رفتند و به مرزین رسیدند و آن اول شهری است از شهرهای شام . نصر بن عتبه لعین از طرف یزید حاکم آنجا بود ، شادیها کرد و شهر را آذین بست و همه شب به رقص مشغول بودند ، ابری

و برقی پیدا شد و آذینها جمله بسوخت .

بدین ترتیب اسرا را وارد شام کردند .

ورود اسرا به شام

شیخ ابوالحق نوشته است ، در آن حال که سر امام حسین (ع) را در شام می گردانیدند ناگاه سر از بالای نیزه بیافتاد؛ دیواری خمیده شد و آن سر را نگاه داشت و نگذاشت که به زمین افتد . پس در آنجا مسجدی ساخته شد (۱۷۵) که تا به حال موجود است .

نیز نوشته است که اهل شام ازدحام نموده از دروازه ساعات بیرون آمدند و اسیران را دیدند در حالیکه مکشفات الوجوه بودند و سرها بر نیزه ها بود . قسم به خدا اسیرانی خوشروتر از آنها ندیده بودم . پس آنها را آوردند تا به در قصر یزید رسیدند .

مردم به امام زین العابدین علیه السلام نظر می کردند در حالیکه محکم به زنجیرها بسته بود . پس اسیران را در خانه یزید نگاه داشتند و به روایتی تا سه ساعت آنها را معطّل کردند تا از یزید اذن بگیرند و آنها را وارد خانه یزید نمایند . پس خولی وارد شد اذن گرفت و اهل بیت را وارد کردند . (۱۷۶)

عمادالدین طبری نیز می نویسد :

قریب پانصد هزار مرد و زن و امیران ایشان با دفها و طبلها و کوسها و بوقها و دهلها بیرون آمدند و چند هزار مردان و زنان و جوانان رقص کنان و دف و چنگ و رباب زنان استقبال کردند . جمله اهل و لایت دست و پای خضاب کرده و سرمه در چشم کشیده و لباسها پوشیده ، روز چهارشنبه شانزدهم ربیع الا ول به شهر رفتند از کثرت خلق گویی که رستخیز بود .

چون آفتاب برآمد ، ملاعین سرها را به شهر درآوردند . از کثرت خلق به وقت زوال به در خانه یزید لعین رسیدند . یزید لعنه الله تخت مرصّع نهاده بود ، خانه و ایوان آراسته بود و کرسیهای زرّین و سیمین در راست و چپ نهاده . آن جانیان به نزد یزید لعین آمدند . او از آن جنایتکاران احوال پرسید ، آنان در جواب گفتند : ما به دولت امیر ، دمار از خاندان ابو تراب برآوردیم . (۱۷۷)

امان از شام !

در روایت آمده از امام سجّاد علیه السلام پرسیدند : سخت ترین مصائب شما در سفر کربلا کجا بود ؟ در پاسخ ، فرمود : (الشّامُ الشّامُ الشّامُ) ، یا سه بار فرمود : (امان از شام) .

به روایت دیگر ، امام سجّاد علیه السلام به نعمان بن منذر مدائنی فرمود : در شام هفت مصیبت بر ما وارد آوردند که از آغاز اسیری تا آخر ، چنین مصیبتی بر ما وارد نشده بود :

۱ . ستمگران در شام اطراف ما را با شمشیرهای برهنه و نیزه های استوار احاطه کرده بر ما حمله می کردند و کعب نیزه به ما می زدند . آنان ما را در میان جمعیّت بسیار نگهداشتند و ساز و طبل می زدند .

۲ . سرهای شهدا را میان هودجهای زنهای ما قرار دادن و سر عمویم عبّاس علیه السلام را در برابر چشم عمه هایم زینب و امّکلثوم علیه السلام نگهداشتند ، و سر برادرم علی اکبر و پسر عمویم قاسم علیه السلام را در برابر چشم سکینه و فاطمه (خواهرم) می آوردند و با سرها بازی می کردند ، و گاهی سرها به زمین می افتاد و زیر سم ستوران قرار می گرفت .

۳ . زنهای شامی از بالای بامها ، آب و آتش بر سر ما می ریختند . آتش به عمّامه ام افتاد ، ولی چون دستهایم را به گردنم بسته بودند ، نتوانستم آن را خاموش کنم . در نتیجه عمامه ام سوخت و آتش به سرم رسید و سرم را نیز سوزانید .

۴ . از طلوع خورشید تا نزدیک غروب ما را همراه ساز و آواز ، در برابر تماشای مردم در کوچه و بازار گردش دادند و می گفتند : ای مردم ، بکشید اینها را که در اسلام هیچگونه احترامی ندارند .

۵ . ما را به یک ریسمان بستند و با این حال ما را از در خانه یهودی و نصاری عبور دادند ، و به آنها می گفتند : اینها همان افرادی

هستند که پدرانشان ، پدران شما را (در خیبر و . . .) کشتند و خانه های آنها را ویران کردند ، امروز شما انتقام آنها را از اینها بگیرید .

(یا نُعمانُ فَما بقی اءحد منهم الا وَقَدْ اَلقی عَلَیْنا مِنْ التُرابِ وَالا حجارِ وَالا خشاب ما اءرادَ) .

(ای نعمان هیچ کس از آنها نماند مگر اینکه هرچقدر می خواست از خاک و سنگ و چوب به سوی ما افکند) .

۶ . ما را به بازار برده فروشان بردند و خواستند ما را به جای غلام و کنیز بفروشند ولی خداوند این موضوع را برای آنها مقدور نساخت .

۷ . ما را در مکانی جای دادند که سقف نداشت ؛ روزها از گرما و ترس کشته شدن ، همواره در وحشت و اضطراب به سر می بردیم . (۱۷۸)

بخش ششم : رویارویی شجره طیّبه و شجره خبیثه در شام

ادامه نبرد صفیّن و عاشورا ، در کاخ یزید

یزید لعین بزمی آراسته بود تا پیروزی را جشن بگیرد ، کامیابی خود را نشان دهد ، و خاندان وحی را بکوبد؛ ولی چنین نشد . مجلس بزم وی دادگاه محاکمه اش گردید ، و حکم بر علیه او صادر شد!

پیروزی او به شکست تبدیل گردید ، و شهد در کامش شرنگ شد . به جای کوبیدن خاندان وحی ، خود کوبیده شد . آری ، حق در همه جا پیروز است و ناله مظلوم از قدرت ظالم قویتر .

نخستین حکمی که در این محاکمه جهانی ، بر علیه یزید لعین صادر گردید ، از سوی همسرش هند بود . هند ناظر جریانهای مجلس بود . آنچه رخ داده بود دیده و آنچه گفته شده بود شنیده بود .

وی ناگهان خود را به درون مجلس انداخت و از شوهر پرسید : این سر حسین علیه السلام پسر فاطمه علیه السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است ؟ ! یزید لعین گفت : آری ، برو شیون کن و سیاه بپوش ! هند گریه کنان از مجلس بزم شوهر بیرون رفت . این هم شاهکاری از شاهکارهای زینب علیه السلام بود . یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله که در مجلس بزم شرکت داشت ، روی به یزید کرده گفت : تو ، روز رستاخیز خواهی آمد و ابن زیاد شفیع تو خواهد بود؛ این سر نیز خواهد آمد ، در حالیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله شفیع اوست !

یزید ، به جز ابن زیاد ، شفیعان دیگر نیز دارد! پدرش معاویه ، جدّش ابوسفیان ، و دیگران ! قضات دیگری که حکم بر علیه یزید لعین صادر کردند ، اینان بودند : مسلمانان آن روز ، مردم شام که همگی مسلمان نبودند ، آیندگان بشری ، و فرشتگان آسمانها .

این تازه محاکمه فوری یزید لعین است ، و محاکمه بزرگ او در آینده خواهد بود که حضرت زینب علیه السلام از آن خبر داده است . در دادگاهی که قاضی آن خدای و خصم یزید لعین ، رسول خداصلی الله علیه و آله ، و گواهان آن اعضا و جوارح یزید و فرشتگان می باشند؛ فرشتگانی که از سوی خدای ناظر رفتار و کردار بندگان هستند ، و پرونده ای تشکیل می دهند که محال است چیزی در آن فراموش گردد . گواه بالاتر از همه نیز خود خدا می باشد که هر چه کرده و شده در حضورش بوده و خواهد بود .

یزید لعین دستور داد اسیران را از کاخ بیرون بردند و زندانی کردند . زندان آنها جز خرابه ای نبود؛ خرابه ای که ساکنانش را از گزند سرما و سوز گرما محفوظ نمی داشت . دیری نپایید که چهره اسیران پوست انداخته و سوزش بیرون بر آتش درون آنان افزوده گردید . این ، پذیرایی یزید از مهمانان اسیر بود و آن هم ، پذیرایی کوفیان از میهمانان شهید! هر دو گروه میهمان بودند و هردو گروه پذیرایی شدند و چگونه پذیرایی شدند ؟ !

اسارت زینب و شهادت امام حسین علیه السلام با هم رابطه مستقیم دارند؛ اسارت ، فلسفه شهادت را آشکار می سازد ، و نمی گذارد شهید ناشناخته بماند . (۱۷۹)

اهل بیت علیه السلام در کاخ یزید

زنان آل ابی سفیان جملگی به استقبال دختران رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمدند ، بر دستها و پاهای آنها بوسه زدند و نوحه و گریه کردند و سه روز تعزیت داشتند . گویند چون اهل بیت علیه السلام را بدین صفت دیدند لباسهای خویشتن را درآورده و بدیشان دادند . (۱۸۰)

به روایتی ، اهل بیت علیه السلام را وارد قصر یزید لعین نمودند و در آنجا به روایتی مجلسش که به پایان رسید ، امر کرد تا سر مقدّس را به در خانه اش نصب نمودند ، و زنان را به اندرون خانهٔ خود فرستاد .

پس زنان یزید چون اهل بیت را به آن احوال مشاهده نمودند گریستند و زینتهای خود را انداختند و مشغول عزاداری شدند .

گفتگوی شجاعانه عمروبن حسن با یزید کافر

روزی یزید ملعون علی بن الحسین علیه السلام را با عمرو بن حسن احضار کرد ، عمر کودکی بود گفته شده است که یازده سال داشت و به عمر گفت : با این فرزند من خالد کشتی می گیری ؟ عمرو در جواب گفت نه ، به کشتی گرفتن با او حاضر نیستم ولی خنجری به من بده و خنجری به او بده تا با هم بجنگیم یزید شعری خواند :

شنشنهٔ اءعرفها مِنْ اءَخْزِمٍ

هَلْ تَلِدُالْحَیَّةُ إ لّا الحیهٔ

زاخزم همین خوی دارم امیه

که از مار جز مار ناید پدید

و این دو مثل در عربی در مقام تحسین گفته شود و ما به جای آن در مقام تحسین گوئیم شیر را بچه همی ماند بدو . (۱۸۱)

در بعضی نسخ دارد که گفت با پسرم خالد جنگ می کنی عمرو گفت مرا کاردی ده و او را هم کاردی تا جنگ کنیم .

گفتگوی ام کلثوم علیه السلام با خواهر یزید

نیز به روایتی ، زمانی که حرم امام حسین علیه السلام را وارد مجلس یزید کردند ، سر مطهّر امام حسین علیه السلام در پیش روز یزید بود و فاطمه و سکینه علیه السلام گردن می کشیدند تا آن سر را ببینند . یزید گفت زنها را وارد حرم من نمایید . به روایت دیگر چون حرم امام را به خانه یزید بردند زنان یزید لباسها و جامهای بسیار برای آنها آوردند و آنها قبول نفرمودند . نیز به روایتی ، یزید را خواهری موسوم به هنده بود . وی نزد حرم امام حسین علیه السلام آمد و گفت : ام کلثوم خواهر امام حسین علیه السلام کدام یک از شماهایید ؟ ام کلثوم علیه السلام فرمود :

منم دختر امام زکی و تقی امیرالمؤ منین علی بن ابی طالب . علیه السلام

خواهر یزید گفت : شماها ربیعه و ابوجهل و عتبه را کشتید ، لذا این مصیبتها بر شماها وارد شد . آیا فراموش کرده ایم که پدر تو دربدر مردان ما را کشت ؟ ! ام کلثوم علیه السلام فرمود ای دختر هند جگر خوار ، زنان ما مانند زنان شما نیستند که به زنا مشهور باشند و مردان ما مانند مردان شما نیستند که سالها مشغول بت پرستی بودند . آیا جد تو ابوسفیان نبود که لشگرها گردآورد و با پیغمبر خدا جنگ کرد ؟ ! آیا مادر تو هند نبود که نفس خود را بر وحشی بذل کرد و جگر حمزه سیّدالشهدا علیه السلام را بخورد

؟ ! آیا پدر تو معاویه نبود که شمشیر به روی علی بن ابی طالب علیه السلام کشید ؟ ! آیا برادر تو یزید نیست که از روی ظلم برادر مرا که سیّد شباب اهل جنّت و فرزند دختر پیغمبر خدا است و میکائیل و جبرائیل خادم او بودند کشت ؟ ! خواهر یزید لعین چون این سخنان بشنید هیچ جوابی نتوانست بدهد .

گفتگوی حضرت سکینه علیه السلام با دختر یزید

یزید لعین همچنین دختری به نام عاتکه داشت . وی نیز پرسید سکینه علیه السلام دختر امام حسین علیه السلام کدام یک از شمایید ؟ سکینه فرمود : منم دختر آن کسی که او را در عوض کفّار بدر و حنین کشتید . وای بر تو ما را استهزا می کنید و شماتت می نمایید . دختر یزید لعین گفت :

من عاتکه دختر یزیدم ، صاحب عزّت و دولتم ، و اهل حق و دیانتم !! سکینه علیه السلام فرمود : تو کسی هستی که پدر ستمگرت به کشتن آل محمّد صلی الله علیه و آله فخر می کند و مادرت نیز تمکین غلام خود را کرد ، پس بر تو و بر او لعنت خدا باد!

دختر یزید لعین از این پاسخ گویا سنگ بر دهانش خورد و نتوانست هیچ چیزی بگوید . (۱۸۲)

سر بریده امام حسین علیه السلام قرآن می خواند!

قطب راوندی از منهال بن عمرو روایت کرده است که گفت : به خدا قسم در دمشق دیدم که سر مبارک امام حسین علیه السلام را بر سر نیزه کرده بودند و در پیش روی آن حضرت کسی سوره کهف می خواند ، چون به این آیه رسید (اءمْ حَسِبْتَ اءن اءصْحابَ الْکَهْفِ وَالرَّقیم کانوُا مِنْ آیاتِنا عَجَبا)(۱۸۳) : آیا گمان کردی ای پیغمبر صلی الله علیه و آله که داستان (اصحاب کهف) و (اصحاب رقیم) از دلایل قدرت ما چیزی است عجیب ؟ به قدرت خدا سر مقدّس سیّدالشهدا علیه السلام به سخن آمد و به زبان فصیح و گویا گفت : امر من از قصه اصحاب کهف عجیبتر است ؛ و این اشاره است به رجعت آن جناب برای طلب خون خود . (۱۸۴)

امام سجّاد علیه السلام خود را معرفی می کند

مزدوران و جیزه خواران یزید کافر ، اهل حرم و اولاد سیّد پیغمبران را در مسجد جامع دمشق که جای اسیران بود بازداشتند .

در این وقت پیرمردی از اهل شام به نزد اسرا آمد و گفت : الحمدلله که خدا شما را کشت و شهرها را از مردان شما آسوده کرد و یزید را بر شما مسلّط گردانید .

علی بن الحسین امام سجّاد زین العابدین علیه السلام به او فرمود : ای پیرمرد ، آیا قرآن خوانده ای ؟

گفت : بلی .

فرمود : این آیه را خوانده ای : (قُلْ لا اءسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ اءجْرا إ لّا الْمَوَدَّهْ فی الْقُرْبی) (۱۸۵)

یعنی بگو ای پیغمبر من به پاس (رنج) رسالت مزدی از شما نمی خواهم بجز دوستی خویشاوندانم .

علی بن الحسین علیه السلام فرمود : خویشاوندان ، ماییم که خداوند دوستی ما را مزد رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله گردانیده است .

امام باز فرمود : این آیه را خوانده ای : (وَآت ذَالْقُرْبی حقه)(۱۸۶) عرض کرد : بلی . امام سجّاد علیه السلام فرمود : ماییم آنها که خداوند بزرگ پیغمبر خود را امر کرده است که حق ما را عطا کند .

باز فرمود : آیا این آیه را خوانده ای : (وَاعْلَموُا اءنّما غَنِمْتُمْ مِنْ شی فَاءن للهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسوُلِ وَلِذِی الْقُرْبی) (۱۸۷) یعنی بدانید

هرچه سود برید پنج یک آن مخصوص خدا و رسول و خویشاوندان رسول است .

امام سجّاد علیه السلام فرمود : آری ماییم خویشاوندان رسول خدا صلی الله علیه و آله .

فرمود : آیا این آیه را خوانده ای : علیه السلام (اِنَّما یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرجس اءهْلَ الْبَیْتِ وَ یطهرکم تَطْهیرا) (۱۸۸)

پیرمرد گفت : این آیه را خوانده ام . امام سجّاد زین العابدین علیه السلام فرمود : ماییم آن خاندانی که خداوند آیه تطهیر را مخصوص ما نازل فرموده است .

راوی می گوید : پیرمرد ساکت شد و از گفته های خود پشیمان گردید ، و عمامه خود را از سر افکند و رو به آسمان کرد و گفت : خداوندا ، بیزاری می جویم به سوی تو از دشمنان آل محمد صلی الله علیه و آله (۱۸۹) سپس به حضرت امام سجّاد زین العابدین علیه السلام عرض کرد : آیا راه توبه برای من باز است ؟ امام علیه السلام فرمود : آری ، اگر توبه کنی خداوند توبهٔ ترا می پذیرد و تو با ما خواهی بود . عرض کرد : من توبه کارم .

گزارش رفتار این پیرمرد به یزید لعین رسید دستور داد پیر مرد را کشتند . (۱۹۰)

همچنین می گویند : هفتاد کس از مشایخ دمشق به طلاق و عتاق و حج سوگند خوردند که پیغمبر صلی الله علیه و آله را به غیر از یزید خویشی نمی دانستیم ، و همه از امام زین العابدین علیه السلام عذر خواستند و زاری کردند ، و او نیز همه را عفو فرمود . (۱۹۱)

هندو شاه صاحبی نخجوانی در کتاب تجارب السلف که در سال (۴۷۲ ه) آن را به انجام رسانیده ، در پایان سخنان پیرمرد شامی با امام سجّاد علیه السلام چنین می گوید :

به خدا سوگند من هرگز ندانستم (محمد صلی الله علیه و آله) را به غیر از یزید و خویشان او خویشاوندی دیگر هست .

آنگاه بگریست و از امام زین العابدین علیه السلام عذر خواست . (۱۹۲)

یزید چوب مزن !

از حضرت سکینه بنت الحسین علیه السلام نقل شده که فرمودند : من سخت دل تر از یزید ندیدم ، زیرا در حضور ما آن ملعون چوب بر سر بریده پدرم می زد و ما مشاهده می کردیم . لذا علیا مکرمه سکینه بیطاقت شد و با چشم گریان جلوی تخت یزید دوید و فرمود : آخر سر بریده چه گناه دارد ؟ ! یزید ، بیش از این در حضور ما چوب بر این سر بریده مزن ! یزید از جرئت او تعجّب کرد و گفت : تو کیستی ؟ فرمود من سکینه دختر امام حسین علیه السلام می باشم .

یزید گفت چرا دیده تو گریان است

سکینه گفت که این حالت یتیمان است

یزید گفت چرا بنگرم رُخت نیلی

سکینه گفت زبس شمر دون زده سیلی

یزید گفت چرا سرفکنده ای در پیش

سکینه گفت ز داغ پدر شدم دلریش

یزید گفت چرا می زنی به سینه و سر

سکینه گفت ز داغ برادرم اکبر

یزید گفت ز آستین رخت حجاب مکن

سکینه گفت دلم را ز غم کباب مکن

به جای مقنعه ، پوشم به آستین رویم

مباد آنکه تماشا کند کسی رویم (۱۹۳)

چوب خیزران

وقتی که اُسرا را وارد مجلس یزید (حرام زاده) کردند ، حضرت امام زین العابدین علیه السلام خطاب به یزید فرمود : ای یزید ، اگر جدّ ما ، ما را به این حالت دیده و از تو می پرسید که عترت مرا چرا به این حال به مجلس حاضر کرده ای ، چه در جواب می گفتی ؟ ! یزید چون این سخن بشنید امر کرد که غل و قیدها را از پیکر او برداشتند و اذن داد که زنان بنشینند ، و به روایتی ، سوهانی خواست و به دست خودش با آن سوهان آهنی را که بر گردن امام سجّاد علیه السلام بود برید و گفت : می خواهم که کسی دیگر را بر تو منّتی نباشد .

سپس دستور داد تا طشت طلایی حاضر کردند ، و سر امام علیه السلام را در آن گذاشتند .

پس چون زینب سلام الله علیها یزید را دید که چنین کرد ، فریاد یا حسیناه علیه السلام یا حبیب رسول الله صلی الله علیه و آله برآورد و گفت : یا اباعبدالله ، گران است بر ما که تو را به این حال ببینم و گران است بر تو که ما را به این حالت مشاهده نمایی . پس از سخنان زینب کبری علیه السلام دست دراز کرد و روپوش سر را برداشت ، ناگاه نوری از آن سر ساطع شد و به آسمان بلند شد و همه حاضران را مدهوش ساخت . نیز به روایتی ، آن لبها حرکت کرده و شروع به خواندن قرآن نمود ، و گویا این آیهٔ شریفه را خواند : (وَسَیَعْلَمُ الَّذینَ ظَلَموُا اءی مُنْقَلَبٍ ینقلبون) (۱۹۴)

یزید چون دید رسوا می شود و خواست امر را بر حضّار مشتبه سازد چوب خیزرانی را که در دست داشت بر لب و دندان امام حسین علیه السلام زد .

اینجا بود که ابوبرزه اسلمی بلند شد و گفت : یزید چرا می زنی ؟ !

ابوبرزه اسلمی ، به روایتی ، از صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله بود . او مدّتها بودکه در شام منزل داشت و از خانه بیرون نمی آمد و هر قدر معاویه طالب دیدار او می شد او اعتنا نمی کرد ، هرقدر معاویه برایش زر فرستاد قبول نمی کرد ، ولی چون شنید که آل الله را به مجلس یزید آورده اند خود را به مجلس انداخت تا دفع شرّی از آنها نماید . چون این عمل را از یزید مشاهده کرد از جای برخاست و بر عصای خود تکیه داد و گفت : وای بر تو یزید ، با چوب خود به دندانهای امام حسین علیه السلام می زنی ؟ ! و حال آنکه جدّش این دندانها را و دندانهای برادرش را می بوسید و می مکید و می فرمود : (اءنتُما سیّدا شباب اءهل الجنّة ، قاتل الله قاتلکما) .

یزید از شنیدن این سخنان ، غضبناک گردید و امر نمود تا او را کشان کشان از مجلس بیرون بردند و در آن حال چوب بر دندانهای امام حسین علیه السلام را زیادتر کرد که ناگاه کلاغی بر کنگره قصرش شروع کرد به صدا کردن . (۱۹۵)

آن ملعون از شنیدن صدای کلاغ بر خود لرزید و حالش پریشان گردید . به روایت سهل ، در همان حال که سر را در طشت طلا گذاشته ، مندیل دبیقی به رویش افکنده و در پیش روی یزید گذاشتند ، کلاغی شروع به آواز کردن نمود و یزید شعر کُفر آمیزی خواند .

در این حال که از بانگ کلاغ پریشان حال شده بود ، راءس الجالوت که عالم یهودیان بود وارد گردید . او ، که طبیب یزید بود ، از یزید پرسید این سر از آن کیست ؟ گفت : سر خارجی است . گفت : نامش چیست ؟ گفت : حسین . پرسید : او به خلافت از تو سزاوارتر بود ، آیا نمی دانی که میان من و داود پیغمبر چهل جد واسطه است و یهود به این واسطه مرا تعظیم می نمایند و به وجود من تبرّک می جویند؛ و دیروز محمد صلی الله علیه و آله در میان شما پیامبر بزرگواری بود و امروز اولادش را کشتید و حرمش را

اسیر نمودید .

سپس شمشیرش را برداشته به یزید حمله کرد که او را بکشد ، حضّار نگذاشتند او به یزید برسد . پس آن یهودی به طرف سر مطهّر حرکت کرد ، سر را برداشت و بوسید و گفت : خدا لعنت کند کشنده تو را ، و جدّت خصم او باشد . گران است بر من که اول کس نباشم که در راه تو شهید می شود . پس از جانب من به جدّت سلام برسان و بگو که من به رسالت تو اقرار دارم .

یزید گفت : اگر نه این بود که مرا در ناخوشیها به معالجه تو حاجت است ، تو را به بدترین کشتنها می کشتم .

طبیب گفت : قسم به خدا که بعد از این ترا معالجه نخواهم کرد ، مگر به چیزی که مرضهای تو را افزون کند .

در اینجا بود که یزید دستور داد طبیب را گردن زدند . (۱۹۶)

به سر امام حسین (ع) تازیانه زدند

هلال بن معاویه می گوید : مردی را دیدم که سر مقدّس حسین بن علی علیه السلام را به همراه داشت و حمل می نمود . آن سر بریده به سخن آمد و آن مرد را مخاطب قرار داد و فرمود : بین سر و بدن من جدایی انداختی ، خدا بین گوشت تو جدایی بیندازد و تو را آیتی قرار دهد برای مردم . آن مرد تازیانه خود را کشید آن قدر به آن سر زد تا ساکت شد . (۱۹۷)

مرحوم مقرّم می نویسد : موقعی که فرستاده پادشاه روم به یزید پرخاش نمود و عمل جنایت بار او را محکوم ساخت و یزید امر به قتل او داد ، سر مقدّس به صدای بلند به سخن آمد و خواند : لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَإ لّا بِاللهِ . (۱۹۸)

نیز می نویسد : آن سر مقدّس را بر درخت نصب نمودند . مردم دورش جمع شدند دیدند نوری از آن سر ظاهر است و این آیه را می خواند : (۱۹۹) (وَ سَیَعْلَمُ الَّذین ظَلَموُا اءی مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبوُنَ) (۲۰۰) یعنی و به زودی آنان که ظلم کردند خواهند دانست که به کدام مکان باز خواهند گشت ، که آن دوزخ است سلمه بن کهیل شنید که سر مقدّس این آیه را تلاوت می کند : (فَسَیَکْفیکَهُمُ اللهُ وَ هُوَ السَّمیعُ الْعَلیمُ) (۲۰۱) یعنی پس خدا به زودی کفایت کند تو را از شرّ ایشان و اوست دانا و شنوا .

در این زمینه قضایای مشابه دیگری نیز نقل شده که به برخی از آنها ، نظیر داستان یحیی حرّانی قبلا اشاره کردیم .

نصب سر بریده در مسجد شام

یزید پس از جسارتهایی که به سر مقدّس نمود ، دستور داد سر مبارک را در مسجد جامع دمشق نصب کنند ، در همان محلّی که سر شریف یحیی بن زکریّا علیه السلام نصب شد و سر مبارک سه روز در آنجا معلّق بود . (۲۰۲)

حیف است که خون حلق تو ریزد به روی خاک

یحیای من ، اجازه که طشتی بیاورم

زنی از امام حسین علیه السلام دفاع کرد و کشته شد

راوی گوید من در نزد یزید بودم ، زنی را دیدم وارد شد در کمال وقار که نیکوتر از آن زن ندیده بودم . آمد مقابل یزید و پرسید این سر کیست ؟ گفت : سر حسین علیه السلام . آن زن گفت : قسم به خدا که دشوار و گران است بر جدّ و پدر و مادرش که این سرها را به این حال مشاهده نمایند . قسم به خدا که الحال در خواب می دیدم که درهای آسمان گشوده شد و پنج فرشته فرود آمدند ، که به دست آنها قلابهایی از آتش بود ، و می گفتند که از جانب خداوند ماءموریم که خانه یزید را آتش زنیم و بسوزانیم . یزید چون این سخن بشنید به سوی او نگریست و به او گفت : وای برتو ، تو زر خرید من می باشی و نعمت من می خوری و این سخنان می گویی ، قسم به خدا که به بدترین کشتنها تو را بکشم ! آن زن گفت : چه کارکنم که مرا نکشی و از تقصیر من بگذری

؟ یزیـد گفت : بر فراز منبر بالا رو و علی علیه السـلام و فرزندانش را دشـنام ده ! گفت : چنین کنم . پس مردم را جمع کردند و آن زن بر بالای منبر رفت و گفت : ای گروه مردمان ، بدانید یزید مرا امر کرده که علی بن ابی طالب علیه السـلام و فرزندانش را دشنام دهم و حال آنکه علی علیه السـلام در محشـر ساقی کوثر و حامل لوای پیغمبر است و فرزنـدانش حسن و حسـین علیه السـلام آقایان جوانان اهل بهشتند . پس ای مردم ، گوش کنید آنچه را که من می گویم . مردم گوش فرا داشتند تا ببینند که چه می گوید .

زن گفت : آگـاه باشـید که لعنت خـدا و لعنت تمام لعنت کننـدگان بر یزیـد باد و همچنین بر هر کسـی که در قتل امام حسـین علیه السـلام متابعت و مشایعت او را کرده است و صـلوات بر علی و فرزنـدان علی علیه السـلام باد ، از آن روز که خدا دنیا را آفرید تا به امروز ، و بر همین صـلوات زنده ام و می میرم و روز قیامت زنده می شوم . یزید چون این سـخن بشـنید خشـمناك گردید و گفت : کیست که این زن را بکشد ؟ پس ملعونی برخاست و شمشیری به آن زن زد و او را کشت .

به روایتی ، این زن زوجه یزید بود و چون از خواب بیدار شد بر صورت خود سـیلی زد و تمام لباسـهای فاخری که پوشـیده بود پاره کرد و گفت :

سپس با سر برهنه به نزد یزید آمد و گفت ای یزید ، دست از ظلم اولاد فاطمه علیه السلام بردار و آنگاه خواب خود را حکایت کرد .

و این قصّه را ابومخنف به نوعی دیگر ذکر کرده است . (۲۰۳)

حامی امام حسین علیه السلام کشته می شود

منصور بن الیـاس گفت : بیش از هزار آذین بسـتند . آن لعین که سـر امام حسـین علیه السـلام را بر سـر نیزه داشت خواست که وارد شهر شود ، اسب او فرمان نبرد . چنـد اسب برایش آوردنـد فایـده نکرد . سـر امام حسـین علیه السـلام از نیزه بیفتاد . ابراهیم موصـلی آنجـا بود سـر را نیـك احتیاط کرد ، دانست که سـر امام حسـین علیه السـلام است . خلق را ملامت بسـیار کرد و شامیان او را شـهید کردند . (۲۰۴)

سر بریده با امام سجّاد سخن می گوید!

در شـرح وافیه ابی فراس آمده است : موقعی که امام سـجّاد علیه السلام از یزید ملعون خواست سر بریده پدرش را به او نشان دهد و یزید جواب داد ابدا سـر پدرت را نخواهی دید ، سـر مقدّس در طشت بود و دستمالی بر روی سر انداخته بودند ، ناگهان دستمال از سر مقدّس بلند شد و سـر مقدّس شـهید کربلا به سـخن آمد و فرمود : سـلام بر تو ای پسـرم ، سلام بر تو ای علی . سپس امام سجّاد علیه السـلام عرض کرد : بر تو بـاد سـلام و رحمت و برکات خـدا ای پـدر ، مرا در این سن کم یتیم کردی و رفتی و بین من و شـما جدایی افتاد و من به مدینه و حرم جدّم می روم و تو را نزد خداوند ودیعه می گذارم . خدا نگهدارت باشد . (۲۰۵)

سر بریده ، خواهر را امر به صبر می کند!

از بعضـی مقاتل عامّه نقل شده است : زمانی که اهل بیت علیه السلام را وارد شام نمودند علیا مخدّره زینب به شمر ملعون فرمود : ما را از خلوتی عبور دهیـد . آن لعین اعتنا نکرد و چند تازیانه به بی بی زد . علیا مخدّره ناراحت شد و به زمین امر فرمود : فرو ببر او را ، و زمین تا کمر او را فرو برد . صـدای نازنین امام حسـین علیه السـلام بلنـد شد : خواهر ، برای رضای خدا صبرکن . بی بی زینب به زمین امر فرمود : رهایش کن ، و زمین رهایش کرد . (۲۰۶)

چه کسی پیروز شد ؟ !

در خبر است که ابراهیم بن طلحه بن عبدالله چون شنید اسرا را به شهر در می آورند ، به استقبال علی بن الحسین علیه السلام سرعت کرد و از در شناعت و شماتت گفت : ای علی بن الحسین ، چه کسی غالب شد ؟ ! و به روایتی ، این وقت آن حضرت در محملی بود و سر در گریبان فرو می داشت ، پس سر برآورد و فرمود : اگر می خواهی بدانی کدام یک غالب شد ، چون هنگام نماز رسید اذان و اقامه بگوی ! کنایه از آنکه در اذان و اقامه آن کس را که بعد از خدای تعالی جلّ جلاله نام مبارکش را به آواز بلند در محضر جماعت قرائت کنند او جد من محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله است و فرزندان او ابدالا باد قاهر و غالبند و این ابراهیم بن طلحه آن کسی است که در جنگ جمل با لشگر طلحه و زبیر همراه بود . (۲۰۷)

ما امامان زنده ایم !

حارث بن وکیده می گوید : من از کسانی بودم که سر امام حسین بن علی را حمل می کردند ، ناگاه شنیدم آن سر مقدّس قرآن می خواند؛ سوره کهف می خواند . متحیّر شدم که من صدای حسین بن علی علیه السلام را می شنوم ، فرمود : ای پسر وکیده ، آیا نمی دانی ما جماعت امامان زنده ایم و در نزد پروردگار به ما رزق می رسد ؟ با خود گفتم : من این سر را می ربایم . آقا فرمود : تو به این مقصود نمی رسی ، بگذار آنها را ، ریختن آنها خون مرا اعظم از گردانیدن سر من است .

سپس خواند : (فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ اذ الاَغْلالُ فِى اعْناقِهِمْ وَالسلاسل يُسْحَبُونَ) (۲۰۸)

درکتاب مناقب ابن شهر آشوب نقل شده است : زمانی که سر مقدّس شهید کربلا را بر درخت نصب نمودند شنیده شد این آیه را تلاوت می کند : (۲۰۹) (وَ سَيَعْلَمُ الذين ظَلَمُوا اى مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبونَ) . (۲۱۰)

ابن شهر آشوب می گوید : سر بریده امام حسین علیه السلام را در یکی از کوچه های کوفه بیاویختند ، آن سر مبارک این آیه را تلاوت کرد (۲۱۱) : (نَحْنُ نَقُص عَلَيْكَ نَباءهُمْ بِالْحَق إ نَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنوا بربهم وزدناهم هُدى) . خداوند عالم خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله می کند : ما می گوییم برای تو ای پیغمبر صلی الله علیه و آله قصه ایشان را به حقیقت ؛ بدان که ایشان جوانمردانی بودند که ایمان آوردند به پروردگار خود و زیاد کردیم ما هدایت ایشان را .

گفتگوی یزید و امام سجّاد علیه السلام

یزید لعین در یک مجلس به امام سجّاد علیه السلام عرض کرد : ای فرزند حسین ، پدر تو قطع رحم من کرد و بر سر سلطنت من منازعه نمود و رعایت حق من نکرد؛ خدا نیز با او چنین کرد! حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود : ای پسر معاویه و هند ، پیغمبری و پادشاهی پیوسته با ما و اجداد ما بود . پیش از آنکه تو متولّد شوی در روز بدر و احد و احزاب پرچم حضرت رسول صلی الله علیه و آله در دست جد من علی بن ابی طالب علیه السلام قرار داشت و پرچم کافران در دست پدر و جد تو بود . وای بر تو ای یزید ، اگر بدانی که در حق برادران و پدران و عموها و اهل بیت من چه کرده ای و چه خطاهایی مرتکب شده ای ، هر آینه به کوهها می گریزی و بر روی خاکستر می نشینی و فریاد واویلا برمی آوری . آیا شرم نداری که سر پدر من حسین ، فرزند فاطمه و علی علیه السلام و جگر گوشه رسول خدا صلی الله علیه و آله ، بر در دروازه شهر شما آویخته است ، در حالیکه او یادگار حضرت رسالت است . یزید ملعون از سخنان آن حضرت به خشم آمد و به یکی از ملازمان خود حکم کرد که او را به این باغ ببر و گردن بزن و در آنجا دفن کن ! چون آن ملعون حضرت را به باغ برد ، مشغول قبرکندن شد و حضرت نیز به نماز پرداخت . چون از کندن قبر فارغ شد و اراده قتل آن حضرت کرد ، دستی از هوا پیدا شد و بر آن لعین خورد . پس او نعره ای زد و بر رو در افتاد و

جان به خازن جهنّم سپرد . خالد ، پسر یزید ، چون آن حالت را دید نزد پدر پلید خود رفت و آنچه واقع شده بود برای وی نقل کرد . آن لعین حکم کرد که او را در همان قبری که برای حضرت کنده است دفن کنند و حضرت را به مجلس طلبید . (۲۱۲)

یزید دستور قتل امام سجّاد علیه السلام را داد

شیخ مفید و سیّد بن طاووس و دیگران ، به طرق مختلف از فاطمه دختر حضرت امام حسین علیه السلام روایت کرده اند که چون ما را به مجلس یزیـد بردنـد ابتدا بر حال ما رقت کرد . سپس مرد سرخ مویی از اهل شام برخاست و گفت : ای یزید ، این دختر را به من ببخش ، و اشاره به من کرد . من از ترس بر خود لرزیدم و به جامه های عمّه خود زینب علیه السلام چسبیدم . عمّه ام مرا تسکین داد و به آن شامی خطاب کرد که ای ملعون ، تو و یزید هیچیک اختیار چنین امری را ندارید . یزید گفت اگر بخواهم می توانم این کـار را بکنم . زینب علیه السـلام گفت : به خـدا سوگنـد که نمی تـوانی کرد ، مگر آنکه از دین مـا بـدر روی و کفر بـاطن خود را اظهار کنی . آن ملعون در غضب شد و گفت : با من چنین سـخن می گویی ؟ ! پدر و برادر تو از دین بدر رفتند! زینب علیه السـلام گفت : تو و پدر و جد تو اگر مسلمان شده باشید ، به دین خدا و دین پدر و برادر من هدایت یافته اید . آن لعین گفت دروغ گفتی ای دشـمن خـدا . زینب علیه السـلام گفت : تو اکنون پادشاهی و به سـلطنت خود مغرور گردیده ای و آنچه می خواهی می گویی . من دیگر جوابی به تو نمی دهم . پس بار دیگر آن فرد شامی سخن را اعاده کرد . یزید گفت : ساکت شو ، خدا ترا مرگ دهد!
به روایتی دیگر ، ام کلثوم علیه السلام به آن فرد شامی خطاب کرد که ساکت شو ای بدبخت ، خدا زبانت را قطع کند و دیده هایت را کور گرداند و دستهایت را خشک گرداند و بازگشت ترا به سوی آتش جهنّم گرداند ، اولاد انبیا خدمتکار اولاد زنا نمی شوند . هنوز سـخن آن بزرگوار تمام نشده بود که حق تعالی دعای او را مستجاب گردانید : زبان شامی لال ، دیده های او نابینا ، و دستهای او خشـک شـد! پس ام کلثوم گفت الحمـدلله که حق تعالی بهره ای از عقوبتت را در دنیا به تو رسانیـد و این است جزای کسـی که متعرّض حرم حضرت رسالت گردد .
به روایت سیّد بن طـاووس ، در مرتبه دوم فرد شـامی از یزیـد پرسـید که ایشان کیسـتند ؟ یزیـد گفت : آن فاطمه دختر حسـین علیه السـلام است و آن زن زینب دختر علی بن ابی طالب . علیه السلام شامی گفت : حسین پسر فاطمه و علی بن ابی طالب ؟ یزید گفت : بلی . شامی گفت : لعنت خدای بر تو باد ای یزید ، عترت پیغمبر صـلی الله علیه و آله خود را می کشـید و ذریه او را اسیر می کنید ؟ ! به خدا سوگند که من می پنداشتم ایشان اسیران فرنگند . یزید گفت : به خدا سوگند که ترا نیز به ایشان ملحق می کنم ، و حکم کرد که او را گردن زدند . سپس امر کرد اهل بیت رسالت را به زندان بردند . (۲۱۳)

معجزه ای از امام سجّاد علیه السلام در حال اسارت

روزی صیّادی که بچه آهویی در بغل داشت آمـد از کنار خرابه عبور کند ، چشـمش به اسـیران و اطفال افتاد . ایسـتاد و به تماشای کودکان اهل بیت پرداخت . آنان که آهو بره را مشاهده کردند ، به محضر امام زین العابدین علیه السلام آمدند و گفتند ما آهو می خواهیم . حضـرت به صـیاد فرمودند آیا این بچه آهو را می فروشی ؟ عرض کرد بلی ، ولی چون خوش خط و خال و زیباست قصد دارم او را نزد یزیـد ببرم تـا انعـام بسیار بگیرم . حضـرت فرمودنـد هرچه بخواهی در مقابـل این آهو برّه به تو خواهم داد . او تعجّب نمود ، و هنوز چیزی نگفته بود که حضـرت تعدادی از ریگهای جلوی خرابه را برداشـتند و به او دادند . صـیّاد مشاهده کرد آنچه به او داده شده جواهرات پر ارزش و قیمتی است . با خرسندی آهو برّه را تقدیم نمود و رفت .
وی این معجزه را برای دیگران بازگو کرد ، به طوری که در شام منتشـر شد و به گوش یزید لعین رسید . یزید صیّاد را طلبید و از او خواست که جریان را برایش نقل کند ، و چون مشاهده کرد وی شیعه و مُحب حضرت گردیده و موضوع را به صورت یک کرامت

بیان می نماید و قلوب مردم را متوجّه حضرت می کند ، دستور داد صیّاد را بکشند و دفن کنند تا این خبر بیش از آنچه بین اهالی منتشر شده افشا نگردد . ولی فاصله ای چندان نشد که موضوع به عرض امام سجّاد علیه السلام رسید . حضرت به سر قبر صیّاد آمدند ، و با یک اشاره فرمودند ، به اذن خدا از جایت برخیز! بلافاصله قبر شکافته شد و صیّاد از قبر خارج گردید . (۲۱۴)

خطبه زینب کبری

حضرت زینب عقیله بنی هاشم چون جسارت و بی حیائی یزید را تا این حد دید ، و از طرف دیگر جوّ و فضای مجلس را بسیار مناسب دید بپا خاست و فرمود :

الحمد لله رب العالَمینَ وَ صَلَّی اللهُ علی رَسُولِهِ وَ آلِهِ اَجْمَعِینَ ، صَدَقَ اللهُ کَذلِکَ یَقوُلُ (ثم کان عاقبةُ الّذینَ اساؤ ا السؤ ی ان کَذبوا بآیاتِ اللهِ وَ کانوا بها یَسْتَهْزِؤ ونَ) . (۲۱۵)

اضطننت یا یزیدُ حَیْثُ اَخَذتَ عَلَیْنا اَقْطارَ الارض و آفاقَ السماءِ فَاصْبَحْنا نُساقُ کَما تُساقُ الا ساری ان بِنا عَلَی اللهِ هَواناً وَ بِکَ عَلَیهِ کَرامَةً وَ ان ذلِکَ لِعَظم خَطَرِکَ عِنْدَهُ فَشَمخْتَ بِاَنْفِکَ وَ نَظَرْتَ فِی عِطْفِکَ جَذْلانَ مَسْرُورا حَیْثُ رَاَیْتَ الدنیا لَکَ مُسْتَوْثَقَةٌ والاُمُورُ متسقةٔ وَ حِینَ صَفا لَکَ مُلْکُنا وَ سُلْطانُنا ، فَمَهْلا مَهْلا اَنَسِیتَ قَوْلَ اللهِ عَز و جل (وَلا یَحْسَبن الذین کَفَروُا انما نُمْلِی لَهُمْ خَیْرا لاَنْفُسِهِمْ اِنّما نُمْلِی لَهُمْ لِیَزْدادوُا اثما و لهم عَذابٌ مُهِینٌ) . (۲۱۶)

امن العدل یابن الطلقا (۲۱۷) تَخْدیرُکَ حَرائِرَکَ وامائک و سَوقُکَ بَناتِ

رسول اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِوَ آلِهِ وَ سَلم سبایا قد هتکت سُتُور هن و اَبَدَیْتَ وُجوهَهن ، تَحْدوُ بهن الاعْداءُ من بَلَدٍ الی بَلَدٍ یستشر فهن اَهْلُ المناهل وَالمَناقِلِ وَ یتصفح وجوههن القریب وَالْبَعِیدُ والدنی وَالشریف ، لیس معهن مِنْ رجالهن ولی وَ لا مِنْ حماتهن حمی ، وَ کَیْفَ یُرْتَجی مُراقَبَةُ

مَنْ لَفِظَ فُوهُ اکباد (۲۱۸) الازکیاءِ وَ نَبَتَ لَحْمُهُ من دما الشهدا ، وَ کَیْفَ لا یستبطا فی بغضنا اهل البَیْتِ مَنْ نَظَرَ الینا بِالشَنَفِ وَالشَنَآنِ والاحن والاضغان ثم تَقولُ غَیْرَ متاءثم وَ لا مستعظم :

لاَهَلّوا وَاسْتَهَلّوا فرحا

ثم قالوا یا یَزیدُ لا تُشَلْ

مُنْتَحِیاً عَلی ثَنایا اَبِی عَبْدِاللهِ سَیّدِ شَبابِ اَهْلِ الجنة تَنْکُتُها بِمِخْصَرَتِکَ وَکَیفَ لا تَقولُ ذلِکَ وَ قَدْ نَکَاءتِ القُرْحةُ وَاسْتَاءصَلَتِ الشّافَةُ بِإراقَتِکَ دِماءَ ذُرِّیَّةِ مُحَمَّدٍ صَلّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّم وَ نُجوُمَ الاَرْضِ مِنْ آلِ عَبْدِالمُطَّلب ، وَ تَهْتِفُ بِاَشْیاخِکَ زَعَمْتَ اَنَّکَ تُنادِیهِمْ ، فَلَتَرِدَنَّ وَشِیکاً مَوْرِدَهُمْ وَلَتَوَدَّنَّ اَنَّکَ شَلَلْتَ وَ بَکَمْتَ ، وَ لَمْ تَکُنْ قُلْتَ وَ فَعَلْتَ ما فَعَلْتَ .

اللهُمَّ خُذْ بِحَقِّنا وَانْتَقِمْ مِنْ ظالِمِنا وَاحْلُلْ غَضَبَکَ بِمَنْ سَفَکَ دِماءنَا وَ قَتَلَ حُماتَنا ، فَوَاللهِ ما فَرَیتَ إ لّا جِلْدَکَ وَ لا حَزَزْتَ إ لّا لَحْمَکَ وَ لَتَرِدَنَّ عَلی رَسولِ اللهِ بِما تَحَمَّلْتَ مِنْ سَفْکِ دِماءِ ذُرِّیَّتِهِ وَانْتَهَکْتَ مِنْ حُرْمَتِهِ فِی عِتْرَتِهِ و لُحْمَتِهِ حَیْثُ یَجْمَعُ اللهُ شَمْلَهُمْ وَیَلُمَّ شَعْثَهُمْ وَ یَاءْخُذَ بِحَقِّهِمْ(وَ لا تَحْسَبَنَّ الّذینَ قُتِلوا فی سَبیلِ اللهِ اَمْواتا بَلْ اَحْیاءٌ عِنْدَ رَبّهِمْ یُرْزَقونَ)(۲۱۹) وَ کَفی بِاللهِ حاکِماً وَبِمُحَمّدٍ صَلّی اللهُ عَلَیْهِ وآلِهِ وَ سَلّمَ خَصیماً وَ بِجَبْرئیلَ ظَهیراً وَ سَیَعْلَمُ مَنْ سَوّی لَکَ وَ مَکَّنَکَ مِنْ رِقابِ المُسْلِمِینَ ، (بِئْسَ للظالِمینَ بَدَلا وَاَیُّکُمْ شَرٌّ مَکانا وَاَضْعَفُ جُنْدا) . (۲۲۰)

و لَئِنْ جَرَّتْ عَلَیَّ الدَّواهِی مُخاطَبَتَکَ اِنّی لاَسْتَصْغِرُ قَدْرَکَ وَ اَسْتَعْظِمُ تَقْریعَکَ و اَسْتَکْثِرُ تَوْبِیخَکَ ، لکِنَّ العُیُونَ عَبْری وَالصُّدُورَ حَرّی ، اَلا فَالْعَجَبُ کُلُّ العجَبِ لِقَتْلِ حِزْبِ اللهِ النُّجَباءِ بِحِزْبِ الشّیْطانِ الطُّلَقاءِ ، فَهذِهِ الا یْدِی تَنْطِفُ مِنْ دِمائِنا وَالافْواهُ تَتَحلَّبُ مِنْ لُحومِنا وَ تِلکَ الجُثَثُ الطَّواهِرُ الزَّواکِی تَنْتابُها العَواسِلُ وَ تُعفِّرُها اُمَّهاتُ الفَراعِلُ .

وَ لَئِن اَتَّخَذْتَنا مَغْنَما لَتَجِدَ بِنا وَشِیکاً مَغرَماً حِیْنَ لا تَجِدُ الّا ما قَدَّمَتْ یَداکَ (وما رَبُّکَ بِظَلّامِ لِلْعَبِیدِ) (۲۲۱) وَ إ لَی اللهِ الْمُشْتَکی وَ عَلَیْهِ

الْمُعَوَّلُ فَكِدْ كَيْدَكَ وَاسْعَ سَعْيَكَ وَ ناصِبْ جُهْدَكَ فَوَاللهِ لا تَمْحُو ذِكْرَنا وَ لا تُمِيتُ وَحْيَنا وَلا تُدْرِكُ اَمَدَنا وَلا تَرْحَضُ عَنْكَ عارَها ، وَ هَلْ رَاءْيُكَ إِلّا فَنَدٌ وَ اَيّامُكَ إِلّا عَدَدٌ ، وَ جَمْعُكَ إِلّا بَدَدٌ ؟ يَوْمَ يُنادِي المُنادى : (اَلا لَعْنَةُ اللهِ عَلَى الظّالِمينَ) .

وَالْحَمْدُلِلهِ رَبِّ العالَمينَ الّذى خَتَمَ لِاَوَّلنا بالسّعادة وَالْمَغْفرة وَلِاخِرنا بِالشَّهادَ وَالرَّحْمَةِ ، وَ نسْاءَلُ اللهَ اَنْ يُكْمِلَ لَهُمُ الثَّوابَ وَ يوجِبَ لَهُمُ الْمَزيدَ وَ يُحْسِنَ عَلَيْنا الخِلافَةَ اِنَّهُ رَحِيمٌ وَدودٌ ، حَسْبُنَااللهُ وَ نِعْمَ الوَكِيلُ . (۲۲۲)

ترجمه خطبه شریفه زینب کبری علیه السلام :

سپاس خدایی را سزد که پروردگار جهانیان است و درود خدا بر پیامبر و خاندان او بادا خدای تعالی راست گفت که فرمود : عاقبت آنان که کار زشت کردند ، این بود که آیات خدا را تکذیب نموده و آن را به سخره گرفتند . ای یزید ، اکنون که به گمان خویش بر ما سخت گرفته ای و راه اقطار زمین و آفاق آسمان و راه چاره را به روی ما بسته ای ، و ما را همانند اسیران به گردش در آوردی ، می پنداری که خدا تو را عزیز و ما را خوار و ذلیل ساخته است ؟ ! و این پیروزی به خاطر آبروی تو در نزد خداست ؟ ! پس از روی کبر می خرامی و با نظر عجب و تکبر می نگری ! و به خود می بالی خرّم و شادان که دنیا به تو روی آورده ، و کارهای تو را آراسته و حکومت ما را به تو اختصاص داده است !

اندکی آهسته ترا! آیا کلام خدای تعالی را فراموش کرده ای که فرمود : (گمان نکنند آنان که به راه کفر رفتند مهلتی که به آنان دهیم به حال آنان بهتر خواهد بود ، بلکه مهلت برای امتحان می دهیم تا بر سرکشی بیفزایند و آنان را عذابی است خوار و ذلیل کننده .

ای پسر آزاد شده جد بزرگ ما! آیا از عدل است که تو زنان و کنیزان خود را در پرده بنشانی و پرد گیان رسول خدا صلی الله علیه و آله را اسیر کرده و از شهری به شهر دیگر ببری ؟ ! پرده آبروی آنها را بدری و صورت آنان را بگشایی که مردم چشم بدانها دوزند ، و نزدیک و دور و فرومایه و شریف ، چهره آنها را بنگرند ، از مردان آنان کسی به همراهشان نیست ، نه یاور و نه نگهدارنده و نه مددکاری .

چگونه می توان امید بست به دلسوزی و غمگساری کسی که مادرش جگر پاکان را جویده و گوشتش از خون شهیدان روییده ؟ ! و این رفتار از آن کس که پیوسته چشم دشمنی به ما دوخته است بعید نباشد ، و این گناه بزرگ را چیزی نشماری ، و خود را بر این کردار ناپسند و زشت بزهکار نپنداری ، و به اجداد کافر خویش مباهات و تمنّای حضورشان را کنی تا کشتار بی رحمانه تو را ببینند و شاد شوند و از تو تشکّر کنند! و با چوب بر لب و دندان ابی عبدالله سیّد جوانان بهشت می زنی ! و چرا چنین نکنی و نگویی که این جراحت را ناسور کردی و ریشه اش را ریشه کن ساختی و سوختی و خون فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله را که از آل عبدالمطلب و ستارگان روی زمین بودند - ریختی و اکنون گذشتگان خویش را می خوانی .

شکیبایی باید کرد که دیری نگذردکه تو هم به آنان ملحق شوی و آرزو کنی که ای کاش دستت خشک شده بود و زبانت لال و آن سخن را بر زبان نمی آوردی و آن کار زشت را انجام نمی دادی !!

بارالها! حقّ ما را بستان و انتقام ما را از اینان بگیر و بر این ستمکاران که خون ما ریخته اند خشم و عذاب خود را فرو فرست !

به خدا سوگند ای یزید! که پوست خود را شکافتی و گوشت بدن خود را پاره پاره کردی ؛ و رسول خدا را ملاقات خواهی کرد با آن بار سنگینی که بر دوش داری ، خون دودمان آن حضرت را ریختی و پرده حرمت او را دریدی و فرزندان او را به اسیری بردی ، در جایی که خداوند پریشانی آنان را به جمعیّت مبدّل کرده و داد آنها را بستاند ، (و مپندار آنان که در راه خدا کشته شده اند مرده اند بلکه زنده و نزد خدا روزی می خورند) همین بس که خداوند حاکم و محمد صلی الله علیه و آله خصم اوست و جبرئیل پشتیبان اوست و همان کس که راه را برای تو هموار ساخت و تو را بر مسلمین مسلّط کرد بزودی خواهد یافت که پاداش ستمکاران چه بد پاداشی است ، و خواهد دانست که کدام یک از شما بدتر و سپاه کدام یک ناتوانتر است .

اگر مصائب روزگار با من چنین کرد که با تو سخن گویم ، امّا من ارزش تو را ناچیز و سرزنش تو را بزرگ می دانم و تو را بسیار نکوهش می کنم ، چه کنم ؟ ! دیده ها گریان و دلها سوزان است ، بسی جای شگفتی است که حزب خدا به دست حزب شیطان کشته شوند ، و خون ما از پنجه های شما بچکد ، پاره های گوشت بدن ما از دهان شما بیرون بیفتد و آن بدنهای پاک و مطهّر را گرگهای وحشی بیابان دریابند و گذرگاه دام و ددان قرار گیرند!!

آنچه امروز غنیمت می دانی فردا برای تو غرامت است ، و آنچه را از پیش فرستاده ای ، خواهی یافت ، خدا بر بندگان ستم روا ندارد ، به او شکوه می کنم و بر او اعتماد می جویم ، پس هر نیرنگی که داری بکن و هر تلاشی که می توانی بنما و هر کوششی که داری به کار گیر ، به خدا سوگند یاد ما را از دلها و وحی ما را محو نتوانی کرد ، و به جلال ما هرگز نخواهی رسید و لکه ننگ این ستم را از دامن خود نتوانی شست ، راءی و نظر تو بی اعتبار و ناپیدار و زمان دولت تو اندک و جمعیّت تو به پریشانی خواهد کشید ، در آن روز که هاتفی فریاد زند : (اءلا لعنة الله علی القوم الظالمین والحمدلله ربّ العالمین) .

سپاس خدای را که اول ما را به سعادت و آمرزش و آخر ما را به شهادت و رحمت رقم زد و از خدا می خواهم که آنان را اجر جزیل عنایت کند و بر پاداش آنان بیفزایید ، خود او بر ما نیکو خلیفه ای است ، و او مهربان ترین مهربانان است و فقط بر او توکّل می کنیم .

آنگاه یزید رو به شامیان کرد و گفت : نظر شما درباره این اسیران چیست ؟ ایشان را از دم شمشیر بگذرانیم ؟

یکی از ملازمان او گفت : ایشان را بکش .

نعمان بن بشیر (۲۲۳) گفت : ببین اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود با آنان چه می کرد ، همان کن . (۲۲۴)

امام محمّد باقر علیه السلام یزید را رسوا کرد

پس از آنکه اهل بیت علیه السلام را وارد شام کردند ، یزید لعین حضرت امام سجّاد علیه السلام و تمام مخدّرات را که همراه حضرت بودند به مجلس خود طلبید و پس از ایذا و هتک احترامی که به ساحت قدس آن جناب مرتکب گردید به اهل مجلس خود گفت : من دستور دادم مردان اینها را تماما کشتند . و اکنون این زنان و کودکانی که ملاحظه می کنید ، در ریسمان اسارت من گرفتار می باشند ، شما می گویید من با آنان چه کنم ؟ همه گفتند دستور بده تمامی آنها را گردن بزنند تا از نسل علی علیه السلام که دشمن دیرینه تو و پدرت معاویه بودند یک نفر باقی نماند . (۲۲۵)

به محض آنکه اهل مجلس یزید این فتوا را دادند ، امام محمّد باقر علیه السلام که سنین عمر او دو سال و چند ماه و به روایتی پنج سال بیش نبود و جزو اُسرا ایشان را به شام آورده بودند (۲۲۶) برخاست مقابل تخت یزید قرار گرفت و پس از حمد الهی فرمود : یزید ، اگر اجازه دهی من چند کلمه صحبت کنم .

یزید از جرئت آن حضرت تعجّب کرد و گفت : بگو چه می خواهی بگویی ؟ فرمود : اهل مجلس تو از همنشینان فرعون هم بدترند . زیرا فرعون زمانی که با اهل مجلس خود راجع به حضرت موسی و هارون مشورت کرد و گفت با آنان چه کنم ؟ گفتند آنها را به حال خودشان واگذار و متعرّض آنان مشو ، لکن زمانی که تو با اهل مجلس خویش راجع به ما مشورت نمودی ، آنها گفتند تمام ما را گردن بزن ، و در این امر سرّی نهفته است .

یزید گفت : چه سرّی نهفته است ؟ حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود ندمای مجلس فرعون همه حلال زاده بودند ولکن همنشینان تو همه ولدالزنا می باشند . (وَلایقتل الا نبیاء و اءولادهم إ لّا اءولاد الا دعیاء) . یعنی نمی کشد پیغمبران و اولاد پیغمبران را مگر اولاد ولدالزنا . (۲۲۷)

یزید سر به زیر انداخت ، پس دستور داد آنان را از مجلس بیرون برند . (۲۲۸)

فاطمه و سکینه دختران امام حسین علیه السلام که به سر پدر نگاه می کردند دیگر تاب تحمل نداشتند ، فاطمه فریاد کشید : علیه السلام (یا یزید! بَناتُ رَسولِ اللهِ سَبایا ؟ !) (ای یزید! دختران پیامبر را اسیر می کنی ؟) که دیگر بار صدای ناله و گریه حاضران بلند شد و زمزمه های اعتراض از اطراف مجلس به گوش می رسید .

زینب آمد شام را یکباره ویران کرد و رفت

اهل عالم را از کار خویش حیران کرد و رفت

از زمین کربلا تا کوفه و شام بلا

هرکجا بنهاد پا ، فتح نمایان کرد و رفت

با لسان مرتضی از ماجرای نینوا

خطبه ای جانسوز اندر کوفه عنوان کرد و رفت

با کلام جانفزا اثبات دین حق نمود

عالمی را دوستدار اهل ایمان کرد و رفت

فاش می گویم که آن بانوی عظمای دلیر

از بیان خویش دشمن را هراسان کرد و رفت

بر فراز نی چو آن قرآن ناطق را بدید

با عمل آن بی قرین تفسیر قرآن کرد و رفت

در دیار شام برپا کرد از نو انقلاب

سنگر اهل ستم را سست بنیان کرد و رفت

خطبه ای غرّا بیان فرمود در کاخ یزید

کاخ استبداد را از ریشه ویران کرد و رفت

زین خطب اتمام حجّت کرد بر کافردلان

غاصبین را مستحقّ نار و نیران کرد ورفت

از کلام حق پسندش شد حقیقت آشکار

اهل حقّ را شامل الطاف یزدان کرد و رفت

شام غرق عیش و عشرت بود در وقت ورود

وقت رفتن شام را شام غریبان کرد و رفت

دخت شه را بعد مردن در خرابه جای داد

گنج را در گوشهٔ ویرانه پنهان کرد و رفت

زآتش دل بر مزار دختر سلطان دین

در وداع آخرین شمعی فروزان کرد و رفت

با غم دل چونکه می شد وارد بیت الحزن

(سروی) دلخسته را محزون و نالان کرد و رفت

دختر شیر خدا

شام ، روشن از جمال زینب کبراستی
سر به زیرافکن که ناموس خدا اینجاستی
کن تماشا آسمان تابناك شام را
کافتاب برج عصمت از افق پیداستی
آب کرده زهره شیران در این صحرا ، مگر
دختر شیرخدا خفته در این صحراستی
در شجاعت چون حسین و در شکیبایی حسن
در بلاغت چون علی عالی اعلاستی
نغمه مرغ حق از گلزار شام آید به گوش
مرغ حق را نغمه شورانگیز و روح افزاستی
کرد روشن با جمالش آسمان شام را
کز فروغ چهره گویی زهره زهراستی (۲۲۹)

خطبه حضرت سجاد علیه السلام

حضرت علی بن الحسین علیه السلام از یزید درخواست نمود که در روز جمعه به او اجازه دهد در مسجد خطبه بخواند ، یزید رخصت داد؛ چون روز جمعه فرا رسید یزید یکی از خطبای مزدور خود را به منبر فرستاد و دستور داد هرچه تواند به علی و حسین علیه السلام اهانت نماید و در ستایش شیخین و یزید سخن براند ، و آن خطیب چنین کرد .

امام سجّاد علیه السلام از یزید خواست تا به وعده خود وفا نموده و به او رخصت دهد تا خطبه بخواند ، یزید از وعده ای که به امام داده بود پشیمان شد و قبول نکرد . معاویه پسر یزید لعین به پدرش گفت : خطبه این مرد چه تاءثیری دارد ؟ بگذار تا هرچه می خواهد بگوید .

یزید لعین گفت : شما قابلیّتهای این خاندان را نمی دانید ، آنان علم و فصاحت را از هم به ارث می برند ، از آن می ترسم که خطبهٔ او در شهر فتنه برانگیزد و وبال آن گریبانگیر ما گردد . (۲۳۰)

به همین جهت یزید لعین از قبول این پیشنهاد سر باز زد و مردم از یزید لعین مصرانه خواستند تا امام سجّاد علیه السلام نیز به منبر رود .

یزید لعین گفت : اگر او به منبر رود ، فرود نخواهد آمد مگر اینکه من و خاندان ابوسفیان را رسوا کرده باشد!

به یزید لعین گفته شد : این نوجوان چه تواند کرد ؟ !

یزید لعین گفت : او از خاندانی است که در کودکی کامشان را با علم برداشته اند .

بالا خره در اثر پافشاری شامیان ، یزید موافقت کرد که امام به منبر رود .

آنگاه حضرت سجاد علیه السلام به منبر رفته و پس از حمد و ثنای الهی خطبه ای ایراد کرد که همه مردم گریستند و بی قرار شدند . فرمود :

اَیُّها النّاسُ! اُعْطِینا سِتّا وَ فُضِّلِنَا بِسَبْعٍ : اُعْطِینا الْعِلْمَ وَالْحِلْمَ وَالسَماحَةَ وَالفَصاحَةَ وَالشُّجاعَةَ وَالمَحَبَّةَ فِی قُلوبِ الْمُؤْمِنینَ ، وَ فُضِّلِنا بان مِنّا النّبیَّ المُختارَ مُحَمّدا وَ مِنّا الصِدّیقُ وَ مِنَّا الطَّیّارُ وَ مِنّا اَسَدُ اللهِ وَ اَسَدُ رَسولِهِ وَ مِنّا سِبْطا هذِهِ الاُمَّةُ .

مَنْ عَرَفَنِی فَقَدْ عَرَفَنی وَ مَنْ لَمْ یَعْرِفْنِی انباءته بِحَسَبی وَ نَسَبی .

اَیُّها النّاسُ! اَنا اَبْنُ مکـةَ وَ مِنی ، اَنَا اَبْنُ زَمْزَمَ وَالصّفا ، اَنَا اَبْنُ مَنْ حَمَلَ الرُّکْنَ بِاطرافِ الرِّدا ، اَنَا ابْنُ خَیْرِ مَنِ ائتزر وَارْتَدی ، اَنَا اَبْنُ خَیْرُ مَنِ انْتَعَلَ

وَاخْتَفی ، اَنـا ابْنُ خَیْرِ مَنْ طـافَ وَ سَعی ، اَنَا ابْنُ خَیْرِ مَنْ حج وَلَبی ، اَنَا اَبْنُ خَیْرِ مَنْ حُمِلَ عَلَی البُراقِ فِی الهَواء ، اَنَا ابْنُ مَنْ اُسْرِیَ بِهِ مِنَ المَسْجِدِ الحَرامِ اِلی المَسْجِدِ الا قْصی ، اَنَا ابْنُ مَنْ بَلَغَ بِهِ جَبْرَئیلُ اِلی سِدْرَةُ الْمُنْتَهی ، اَنَا ابْنُ مَنْ دَنا فَتَدلّی فَکانَ قابَ قَوْسَیْنِ اَوْاَدْنی ، اَنَا ابْنُ مَنْ صَلّی بِمَلائکَةِ السّماء ، اَنَا ابْنُ مَنْ اَوْحی اِلَیْهِ الجَلِیلُ ما اَوْحی ، اَنَا ابْنُ مُحَمّدٍ الْمُصْطفی ، اَنَا ابْنُ عَلیٍ المُرْتَضی ، اَنَا ابْنُ مَنْ ضَرَبَ خَراطِیمَ الخَلقِ حَتّی قالُوا : لا اله الا الله

اَنَا ابْنُ مَنْ ضَرَبَ بَیْنَ یَدیْ رَسُولِ اللهِ بِسَیْفیْنِ وَ طَعَنَ بِرُمْحَیْنِ وَ هاجَرَ الهِجْرَتَیْنِ وَ بایَعَ البَیْعَتَیْنِ وَ قاتَلَ بِبَدْرٍ وَ حُنَیْنِ وَ لَمْ یَکْفُرْ بِاللهِ طَرْفَةَ عَیْنٍ ، اَنَا ابْنُ صالِحِ المُؤْمِنینَ وَ وارِثِ النّبِیّیْنَ وَقامِعِ المُلْحِدِینَ وَ یَعْسُوبِ الْمُسْلِمینَ وَ نوُرِ المُجاهِدِینَ وَ زَیْنِ العابِدینَ وَ تاجِ البَکّائِینَ وَ اَصْبَرِالصّابِرِینَ وَ اَفْضَلِ القائِمینَ مِنْ آلِ یاسِینَ رَسولِ رَبِّ العَالِمینَ ، اَنَا ابْنُ المُؤَیّدِ بِجَبْرَئیل ، الْمَنْصورِ بِمیکائیل .

اَنـا اَبْنُ المُحـامِی عنْ حَرَم الْمُسْلِمینَ وَ قاتِلِ المارِقینَ وَالنّاکِثِینَ وَالقاسِطِینَ وَالمُجاهِدِ اَعْداءَهُ النّاصِبینَ ، وَ اَفْخَرُ مَنْ مَشی مِنْ قُرَیشٍ اَجْمَعِینَ ، وَ اَوَّلُ مَنْ اَجـابَ وَاسْتَجابَ للهِ وَ لِرَسولِهِ منَ المُؤْمِنِینَ ، وَ اَوّلُ السّابِقینَ ، وَ قاصِمُ المُعْتَدِینَ وَ مُبیدُ المَشْرِکینَ ، وَ سَهْمٌ مِنْ مَرامِی اللهِ عَلَی المُنافِقینَ ، وَ لِسانُ حِکْمَةِ العابِدینَ وَ ناصِرُ دِینِ اللهِ وَ وَلیُّ اَمْرِاللهِ وَ بُسْتانُ حِکْمَةِ اللهِ وَ عَیْبَةُ عِلْمِهِ ، سَمحٌ ، سَخِیٌّ ، بَهِیٌّ ، بَهلُولٌ ، زَکِیٌ ، اَبْطَحِیٌّ ، رَضِیٌّ ، مِقْدامٌ ، هُمامٌ ، صابِرٌ ، صَوّامٌ ، مُهَذَّبٌ؛ قَوّامٌ ، قاطِعُ الاصْلابِ وَ مفرِّقُ الاَحْزابِ ، اَرْبَطُهُمْ عِنانًا وَاثْبَتَهُمْ جِنانـا ، وَ اَمْضـاهُمْ عَزِیمَـةً وَ اَشَـدُّهُمْ شَکِیمَةً ، اسَدٌ باسِلٌ ، یَطْحَنُهُمْ فِی الحُروبِ اِذا ازْدَلفتِ الا سِنّةُ وَ قَرُبَتِ الاَعِنّةُ طَحْنَ الرّحی ، وَ یَذْرَؤُهُمْ فِیها ذَرْوَ الرّیحِ الهَشِیم ،

لَیْثُ الحِجازِ وَ کَبْشُ العِراقِ ، مَکّیٌّ مَدَنیٌّ خیْفیٌّ عَقَبیٌّ بِدْریٌّ اُحُدیٌّ شَجَریٌّ مُهاجِریٌّ .

مِنَ العَرَبِ سَیِّدُها ، وَ مِنَ الوَغی لَیْثُها ، وارِثُ المَشعَرَیْنِ وَ اَبوالسِّبْطَیْنِ : الحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ ، ذاکَ جَدّی عَلیُّ بنُ اَبی طالِبٍ .

ثمّ قالَ : اَنَا ابْنُ فاطِمَةَ الزَّهْراء ، اَنَا ابْنُ سَیّدَةِ النّساءِ .

فَلَمْ یَزَلْ یَقولُ : اَنا اَنا ، حَتّی ضَجَّ النّاسُ بِالبُکاءِ وَالنَّحِیبِ ، وَ خَشِیَ یَزیـدُ اَنْ یَکونَ فِتْنَةً فَاَمَرَ المُؤَذِّنَ فَقَطَعَ الکَلامَ ، فَلَمّا قالَ المُؤَذِّنُ : اللهُ اَکْبَر اللهُ اَکْبَرُ ، قال : عَلِیٌّ : لا شَیء اَکْبَرُ مِنَ اللهِ ، فَلَمّا قال المؤ ذن : اَشْهَدُ ان لااله الا اللهُ ، قالَ عَلِی بن الحُسَیْنِ : شَهِدَ بِها شَعْرِی وَ بَشَرِی وَ لَحْمی وَ دَمی ، فَلَمـا قـالَ المُؤَذِّنُ : اَشْـهَدُ انَّ مُحَمَّدا رَسولُ اللهِ ، اِلْتَفَتَ مِنْ فَوْقِ المِنْبَرِ اِلی یَزیـد فَقالَ : مُحَمّـدٌ هـذا جَدِّی اَمْ جَدُّکَ یا یَزِیدُ ؟ فَاِ نْ زَعَمْتَ اَنَّهُ جَدُّکَ فَقَد کَذِبْتَ وَ کَفَرْتَ وَ اِنْ زَعَمْتَ اَنّهُ جدی فَلِمَ قَتَلْتَ عِتْرَتَهُ ؟

ترجمه خطبه شریفه امام سجّاد علیه السلام

ای مردم ! خداوند به ما شش خصلت عطا فرموده و ما را به هفت ویژگی بر دیگران فضیلت بخشیده است ؛ به ما ارزانی داشت علم ، بردباری ، سخاوت ، فصاحت ، شجاعت و محبّت در قلوب مؤ منین را؛ و ما را بر دیگران برتری داد به اینکه پیامبر بزرگ اسلام ، صدّیق (امیرالمؤ منین علی علیه السلام) ، جعفر طیّار ، شیر خدا و شیر رسول خدا صلی الله علیه و آله (حمزه) ، و امام حسن و امام حسین دو فرزند بزرگوار رسول اکرم علیه السلام را از ما قرار داد . (۲۳۱)

(با این معرفی کوتاه) هرکس مرا شناخت که شناخت ، و برای آنان که مرا نشناختند با معرفی پدران و خاندانم خود را به آنان می شناسانم .

ای مردم ! من فرزند مکّه و منایم ، من فرزند زمزم و صفایم ، من فرزند کسی هستم که حجرالا سود را با ردای خود حمل و در جای خود نصب فرمود ، من فرزند بهترین طواف و سعی کنندگانم ، من فرزند بهترین حج کنندگان و تلبیه گویان هستم ، من فرزند آنم که بر براق سوار شد ، من فرزند پیامبری هستم که در یک شب از مسجدالحرام به مسجد الاقصی سیر کرد . من فرزند آنم که جبرئیل او را به سدره المنتهی برد و به مقام قرب ربوبی و نزدیکترین جایگاه مقام باری تعالی رسید ، من فرزند آنم که با ملائکه

آسمان نمازگزارد ، من فرزند آن پیامبرم که پروردگار بزرگ به او وحی کرد ، من فرزند محمّد مصطفی و علی مرتضایم ، من فرزند کسی هستم که بینی گردنکشان را به خاک مالید تا به کلمه توحید اقرار کردند .

من پسر آن کسی هستم که برابر پیامبر با دو شمشیر و با دو نیزه می رزمید ، و دوبار هجرت و دوبار بیعت کرد ، و در بدر و حنین با کافران جنگید ، و به اندازه چشم بر هم زدنی به خدا کفر نورزید ، من فرزند صالح مؤ منان و وارث انبیا و از بین برنده مشرکان و امیر مسلمانان و فروغ جهادگران و زینت عبادت کنندگان و افتخار گریه کنندگانم ، من فرزند بردبارترین بردباران و افضل نمازگزاران از اهل بیت پیامبر هستم ، من پسر آنم که جبرئیل او را تاءیید و میکائیل او را یاری کرد ، من فرزند آنم که از حرم مسلمانان حمایت فرمود و با مارقین و ناکثین و قاسطین جنگید و با دشمنانش مبارزه کرد ، من فرزند بهترین قریشم ، من پسر اولین کسی هستم از مؤ منین که دعوت خدا و پیامبر را پذیرفت ، من پسر اول سبقت گیرنده ای در ایمان و شکننده کمر متجاوزان و از میان برنده مشرکانم ، من فرزند آنم که به مثابه تیری از تیرهای خدا برای منافقان و زبان حکمت عبّاد خداوند و یاری کننده دین خدا و ولی امر او و بوستان حکمت خدا و حامل علم الهی بود .

او جوانمرد ، سخاوتمند ، نیکو چهره ، جامع خیرها ، سیّد ، بزرگوار ، ابطحی ، راضی به خواست خدا ، پیشگام در مشکلات ، شکیبا ، دائما روزه دار ، پاکیزه از هر آلودگی و بسیار نمازگزار بود .

او رشته اصلاب دشمنان خود را از هم گسیخت و شیرازه احزاب کفر را از هم پاشید .

او دارای قلبی ثابت و قوی و اراده ای محکم و استوار و عزمی راسخ بود و همانند شیری شجاع که وقتی نیزه ها در جنگ به هم در می آمیخت آنها را همانند آسیا خرد و نرم و بسان باد آنها را پراکنده می ساخت .

او شیر حجاز و آقا و بزرگ عراق است که مکّی و مدنی و خیفی و عقبی و بدری و احدی و شجری و مهاجری (۲۳۲) است ، که در همه این صحنه ها حضور داشت .

او سیّد عرب است و شیر میدان نبرد و وارث دو مشعر (۲۳۳) و پدر دو فرزند : حسن و حسین علیه السلام .

آری او ، همان او (که این صفات و ویژگیهای ارزنده مختص اوست) جدّم علی بن ابی طالب علیه السلام است .

آنگاه گفت : من فرزند فاطمه زهرا بانوی بانوان جهانم .

و آنقدر به این حماسه مفاخره آمیز ادامه داد که شیون مردم به گریه بلند شد! یزید بیمناک شد و برای آنکه مبادا انقلابی صورت پذیرد به مؤ ذن دستور داد تا اذان گوید تا بلکه امام سجّاد علیه السلام را به این نیرنگ ساکت کند!!

مؤ ذّن برخاست و اذان را آغاز کرد ، همین که گفت : الله اکبر ، امام سجّاد فرمود : چیزی بزرگتر از خداوند وجود ندارد .

و چون گفت : اشهد إ ن لاإ له إ لّا الله ، امام علیه السلام فرمود : موی و پوست و گوشت و خونم به یکتائی خدا گواهی می دهد .

و هنگامی که گفت : اشهدانّ محمدا رسول الله ، امام علیه السلام به جانب یزید روی کرد و فرمود : این محمد که نامش برده شد ، آیا جدّ من است یا جدّ تو ؟ ! اگر ادّعا کنی که جدّ توست پس دروغ گفتی و کافر شدی ، و اگر جدّ من است چرا خاندان او را کشتی و آنان را از دم شمشیر گذراندی ؟ !

سپس مؤ ذّن بقیه اذان را گفت و یزید پیش آمد و نماز ظهر را گزارد . (۲۳۴)

در نقل دیگری آمده است که : چون مؤ ذّن گفت : اشهد انّ محمدا رسول الله ، امام سجّاد علیه السلام عمامه خویش از سر برگرفت و به مؤ ذّن گفت : تو را بحقّ این محمّد که لحظه ای درنگ کن ، آنگاه روی به یزید کرد و گفت : ای یزید! این پیغمبر ، جدّ من است و یا جدّ تو ؟ ! اگر گویی جدّ من است ، همه می دانند که دروغ ، و اگر جدّ من است پس چرا پدر مرا از روی ستم کشتی و مال او را تاراج کردی و اهل بیت او را به اسارت گرفتی ؟ ! این جملات را گفت و دست برد و گریبان چاک زد و گریست و گفت : بخدا سوگند اگر در جهان کسی باشد که جدّش رسول خداست ، آن منم ، پس چرا این مرد ، پدرم را کشت و ما را مانند

رومیان اسیر کرد ؟ ! آنگاه فرمود : ای یزید! این جنایت را مرتکب شدی و باز می گویی : محمّد صلی الله علیه و آله رسول خداست ؟ ! و روی به قبله می ایستی ؟ ! وای بر تو! در روز قیامت جدّ و پدر من در آن روز دشمن تو هستند .

پس یزیـد فریاد زد که مؤ ذّن اقامه بگویـد! در میان مردم هیاهویی برخاست ؛ بعضـی نماز گزاردنـد و گروهی نماز نخوانده پراکنده شدند . (۲۳۵)

و در نقل دیگر آمده است که امام سجّاد علیه السلام فرمود :

اَنَا ابْنُ الحُسَیْنِ القَتیلِ بِکَرْبَلا ، اَنَا ابنُ عَلیٍّ المُرْتَضـی ، اَنَا ابْنُ مُحَمّدٍ الْمُصْطَفی ، اَنَا ابْنُ فاطِمَةَ الزَّهْراءِ ، اَنَا ابْنُ خَدیجَةَ الْکُبْری ، اَنَا ابْنُ سِدْرَةِ المُنْتَهی ، اءنـا ابْنُ شَجَرَةِ طوبی اَنَـا ابْنُ المُرَمّلِ بِالـدّماءِ ، اَنَا ابْنُ مَنْ بَکی عَلَیهِ الجِنُّ فِی الظَّلْماءِ ، اَنَا ابْنُ مَنْ ناحَ عَلَیهِ الطُّیورُ فِی الهَواءِ . (۲۳۶)

من فرزند حسـین شهید کربلایم ، من فرزند علی مرتضی و فرزند محمّد مصطفی و پسر فاطمه زهرایم ، و فرزند خدیجه کبرایم ، من فرزند سدره المنتهی و شجره طوبایم ، من فرزند آنم که در خون آغشته شد ، و پسر آنم که پریان در ماتم او گریستند ، و من فرزند آنم که پرندگان در ماتم او شیون کردند .

پس از (۲۳۷) خطبه غرّای عقیله بنی هاشم حضرت زینب کبری و خطبه حضرت سیّدالساجدین امام زین العابدین علیه السلام ، مردم ماهیّت یزید کافر ستمکار را شـناختند و شروع کردند به لعن و طعن یزید . یزید خود را بیچاره دید و فهمید که منفور جامعه است ، بـا کمـال بی شـرمی و نـدامت تمام این جنایات را به گردن امرای لشـگر انـداخت تا خود را تبرئه کنـد ولی این ننگ تا قیامت پاک شدنی نبود .

یزید ، جنایت را به گردن امرای لشگر انداخت !

فضاحت فاجعه کربلا به حدّی رسـید که یزید (لعین) امرای لشگر نینوا را احضار نمود . شبث بن ربعی ، مصائب بن وهیبه ، شمر بن ذی الجـوشن ، سـنان بن انس ، خولی بن یزیـد ، قیس بن ربیع و چنـد تن دیگر نزد وی حاضـر شدنـد . وی نخست متوجّه شـبث بن ربعی شد و گفت : تو کشتی حسـین علیه السـلام را ؟ وی چنین پاسخ داد لعنت خدا بر آن کسـی که حسـین علیه السـلام را کشت ، من او را نکشتم .

یزید گفت : پس قاتل حسـین علیه السـلام کیست ؟ ! گفت : مصائب . یزید او را مورد خطاب قرار داده همان سؤ ال را تکرار کرد ، و همان جواب را شـنید . به همان ترتیب همه امرا را مورد پرخاش و سؤ ال قرار داد ، و همه شدیـدا انکار نمودند ، تا نوبت به خولی رسـید . وی در جواب متحیّر مانده بود و همه سرهنگان با حالت وحشت و نگرانی چشم به صورت او دوخته بودند و در فکر جواب قاطع بودند . یک مرتبه همه گفتند قاتل حسین قیس بن ربیع بود .

یزیـد با سـخنان درشت خود به وی حمله کرد و گفت : تو کشتی حسـین را ؟ ! قیس در جواب گفت : من قاتل اصـلی را خوب می شناسم ولی بدون امان از طرف امیر نخواهم گفت . یزید به وی امان داد . سـپس چنین گفت : ای امیر ، قاتل حسـین آن کسی است که پرچم جنگ را برافراشت و سپاه را فوج فوج به جنگ او روانه ساخت . یزید گفت : آن کس کدام است ؟

قیس در جواب وی گفت : ای امیر ، تو کشتی حسین را! یزید از جای برخاست و به سرای خویش رفت و سر حسین را به طشت طلا گـذاشت و در پارچه ای پیچیـد و در حجره مخصوص خود نگاه داشت . پس از آن همی به صورت خود لطمه می زد و می گفت : (مالی و قتل الحسین) : من چه کاری داشتم به کشتن حسین . (۲۳۸)

ملا حسـین کاشـفی در روضه الشـهداء چنین آورده که امام زین العابـدین علیه السـلام از یزید خواست قاتل پدر او را به وی تحویل دهد تا قصاص نماید . قاتلان سیّدالشـهدا همگی این عمل را به گردن دیگری می انداختند تا نوبت به شـمر رسـید ، و او هم یزید را متّهم نمود . (۲۳۹)

قصه زنی از مردم شام

از بحرالمصائب نقل می کنند که در خرابه شام هیجده صغیر و صغیره در میان اسیران بود که به آلام و اسقام مبتلا ، و هر بامداد و شامگاه از جناب زینب سلام الله علیه آب و نان طلب می کردند و از گرسنگی و تشنگی شکایت می نمودند . یک روز یکی از اطفال طلب آب نمود . زنی از اهل شام فورا جام آبی حاضر نمود و به علیا مخدره زینب سلام الله علیه عرض کرد که ای اسیر ، ترا به خدا قسم می دهم که رخصت فرمایی من این طفل را به دست خویش آب دهم ، لان رعایه الا یتام یوجب قضاء الحوائج و حصول المرام ، شاید خدای تعالی حاجت مرا برآورد . علیا مخدره فرمود : حاجت تو چیست و مطلوب تو کیست ؟
عرض کرد من از خدمتکاران فاطمه زهرا سلام الله علیه بودم ، انقلاب روزگار به این دیارم افکند . مدّتی دراز است که از اهل بیت اطهار خبری ندارم و بسیار مشتاقم که یک مرتبه دیگر خدمت خاتون خود علیا مخدره زینب برسم و مولای خود امام حسین را زیارت کنم . شاید خداوند متعال به دعای این طفل حاجت مرا برآورد و بار دیگر دیدهٔ مرا به جمال ایشان روشن بفرماید و بقیه عمر را به خدمت ایشان سپری کنم . زینب سلام الله علیه چون این سخن را شنید ناله از دل و آه سرد از سینه برکشید و گفت ای امه الله حاجت تو برآورده شد . ها اءنا زینب بنت امیرالمؤ منین و هذا راءس الحسین علی باب دار یزید : من زینب دختر امیرالمؤ منینم ، و این نیز سر حسین است که بر درب خانه یزید آویخته است . آن زن با شنیدن این مطلب همانند شخص صاعقه زده مدّتی خیره خیره به علیا مخدّره زینب نظر کرد و سپس ناگهان نعره ای زد و بیهوش بر روی زمین بیفتاد . چون به هوش آمد چنان نعره واحسیناه ، واسیداه ، واااماه ، واغریباه ، و واقتیل اولاد علی از جگر برکشید که آسمان و زمین را منقلب کرد . (۲۴۰)

قصه زنی که نذر کرده بود

نیز در بحر المصائب می خوانیم : یک روز زنی طبقی از طعام آورد و در نزد علیا مخدّره گذارد . آن علیامخدّره فرمود این چه طعامی است ، مگر نمی دانی صدقه بر ما حرام است ؟ عرض کرد ای زن اسیر ، به خدا قسم صدقه نیست ، بلکه نذری است که بر من لازم است و برای هر غریب و اسیر می برم . حضرت زینب فرمود این عهد و نذر چیست ؟ عرض کرد من در ایّام کودکی در مدینه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم و در آنجا به مرضی دچار شدم که اطبا از معالجه آن عاجز آمدند . چون پدر و مادرم از دوستان اهل بیت بودند برای استشفا مرا به دارالشفای امیرالمؤ منین علیه السلام بردند و از بتول عذرا فاطمه زهرا طلب شفا نمودند .
در آن حال حضرت حسین علیه السلام نمودار شد . امیرالمؤ منین علیه السلام فرمود ای فرزند ، دست بر سر این دختر بگذار و از خداوند شفای این دختر را بخواه ! پس دست بر سر من گذاشت و من در همان حال شفا یافتم و از برکت مولایم حسین تاکنون مرضی در خود نیافتم . پس از آن ، گردش لیل و نهار مرا به این دیار افکند و از ملاقات موالیان خود محروم ساخت . لذا بر خود لازم کردم و نذر نمودم که هرگاه اسیر و غریبی را ببینم چندانکه مرا ممکن می شود برای سلامتی آقایم حسین به آنها احسان کنم ، باشد که یک مرتبه دیگر به زیارت ایشان نایل بشوم و جمال ایشان را زیارت کنم .
آن زن چون این سخن را بدین جا رسانید علیا مخدّره زینب صیحه از دل برکشید و فرمود یا امه الله همین قدر بدان که نذرت تمام و کارت به انجام رسید و از حالت انتظار بیرون آمدی . همانا من زینب دختر امیرالمؤ منینم و این اسیران ، اهل بیت رسول خداوند مبین هستند و این هم سر حسین است که بر در خانهٔ یزید منصوب است . آن زن صالحه از شنیدن این کلام جانسوز ، فریاد ناله برآورد و مدّتی از خود بیخود شد . چون به هوش آمد خود را بر روی دست و پای ایشان انداخت و همی بوسید و خروشید و ناله وا سیّداه ، وا اماماه ، و واغریباه به گنبد دوّار رسانید و چنان شور و آشوب برآورد که گفتی واقعه کربلا نمودار شده است . سپس در بقیه عمر خود از ناله و گریه بر حضرت سیّدالشهدا ساکت نگردید تا به جوار حق پیوست . (۲۴۱)

زن یزید به خرابه شام می آید

در اینجا سخن به اختلاف نقل شده است ؛ بعضی می گویند هند ، دختر عبدالله کریز ، زوجه یزید بوده است ، صدای زینب را که در مجلس شنید بی پرده خود را در میان مجلس افکند و یزید عبا بر سر او انداخت . او یزید را چنان مورد ملامت و شنعت قرار داد که یزید به او گفت برو برای حسین گریه کن ! بعضی دیگر نیز می گویند وی به خرابه آمد با یک تفصیلی که در کتب معتبره یافت نمی شود . ولی حقیر شاهدی پیدا کردم که ممکن است آن زن غیر دختر عبدالله کریز باشد والله العالم ، و آن شاهد ، این است که :

در ناسخ التواریخ ، جلد مربوط به خلفا ، در بیان غزوات زمان خلافت عمر ، در وقعه فتح قلعه ابی القدس گوید : دیده بانان برای ابوعبیده جراح ، که سپهسالار لشگر اسلام بود ، خبر آوردند که در مقابل قلعه ابی القدس بازار مهمّی از نصاری تشکیل داده شده که غنایم بسیاری در اوست ، چون دختر سلطان ابی القدس عروسی دارد . اگر لشگری بر سر آنها بتازد غنیمت بسیار به دست مسلمین خواهد افتاد . ابوعبیده ، عبدالله بن جعفر طیّار را که خط عارضش تازه دمیده بود با پانصد سوار فرستاد . بعد نیز خالد بن ولید را به مدد آنها فرستاد تا بالا خره قلعه را فتح کردند و آن دختر را به اسیری گرفتند . عبدالله بن جعفر گفت من از این غنیمت فقط این دختر را طالبم . ابوعبیده گفت من حرفی ندارم ولی باید رخصت از عمر بیاید . رخصت از عمر آمد که عبدالله بن جعفر حق او بیش از اینهاست .

به عنوان غنیمت دختر را به عبدالله دادند . این دختر در خانه عبدالله بن جعفر بود تا معاویه آوازه حسن او را شنید و از عبدالله وی را برای یزید درخواست کرد ، و پول زیادی در مقابلش قرار داد . آن بحرالجود کنیز مزبور را برای معاویه فرستاد و در مقابل آن ، یک درهم نیز از معاویه قبول نکرد (پایان گزیده کلام ناسخ) .

اکنون ممکن است بگوییم آن زن که در خرابه آمده شاید همین دختر باشد طبعا این دختر سالها در خانه عبدالله بن جعفر زیردست علیامخدّره زینب کاملا تربیت شده ، روزگار او را به شام خراب انداخته و از جایی خبر ندارد . یک وقت بر سر زبانها افتاد که یک جماعت از اسیران خارجی به شام آمده اند . این زن درخواست کرد از یزید به دیدن آنها برود .

یزید گفت شب برو . چون شب فرا رسید فرمان کرد تا کرسیی در خانه نصب کردند . برکرسی قرار گرفت و حال رقّت بار آن اسیران او را کاملا متاءثّر گردانید ، سؤ ال کرد بزرگ شما کیست ؟ علیا مخدّره را نشان دادند . گفت ای زن اسیر ، شما از اهل کدام دیارید ؟ فرمود از اهل مدینه . آن زن گفت عرب همه شهرها را مدینه گوید؛ شما از کدام مدینه هستید ؟ فرمود از مدینه رسول خدا صلی الله علیه و آله . آن زن از کرسی فرود آمد و به روی خاک نشست . علیا مخدّره سبب سؤ ال کرد ، گفت به پاس احترام مدینه رسول خدا . ای زن اسیر ، ترا به خدا قسم می دهم آیا هیچ در محله بنی هاشم آمد و شد داشته ای ؟ علیامخدّره فرمود من در محله بنی هاشم بزرگ شده ام . آن زن گفت ای زن اسیر ، قلب مرا مضطرب کردی . ترا به خدا قسم می دهم ، آیا هیچ در خانه آقایم امیرالمؤ منین عبور نموده و هیچ بی بی من علیامخدّره زینب را زیارت کرده ای ؟ حضرت زینب سلام الله علیه دیگر نتوانست خودداری بنماید ، صدای شیون او بلند شد ، فرمود حق داری زینب را نمی شناسی ، من زینبم !

بگفت ای زن ، زدی آتش به جانم

کلامت سوخت مغز استخوانم

اگر تو زینبی ، پس کو حسینت

اگر تو زینبی کو نور عینت

بگفتا تشنه او را سر بریدند

به دشت کربلا در خون کشیدند

جوانانش به مثل شاخ ریحان

مقطّع گشته چون اوراق قرآن

چه گویم من ز عبّاس دلاور

که دست او جدا کردند ز پیکر

هم عبدالله و عون و جعفرش را

به خاک و خون کشیدند اکبرش را

دریغ از قاسم نو کد خدایش

که از خون گشته رنگین دست و پایش

ز فرعون و ز نمرود و ز شداد

ندارد این چنین ظلمی کسی یاد

که تیر کین زند بر شیر خواره

کند حلقوم او را پاره پاره

زدند آتش به خرگاه حسینی

به غارت رفت اموال حسینی

مرا آخر ز سر معجر کشیدند

تن بیمار را در غل کشیدند

حکایت گر ز شام و کوفه دارم

رسد گفتار تا روز شمارم

زینب بزرگ سلام الله علیه فرمود ای زن ، از حسین پرسش می کنی ؟ ! این سر که در خانه یزید منصوب است از آن حسین است . آن زن از استماع این کلمات دنیا در نظرش تیره و تار گردید و آتش در دلش افتاد . مانند شخص دیوانه ، نعره زنان ، بی حجاب ، با گیسوان پریشان ، سر و پای برهنه به بارگاه یزید دوید . فریاد زد از پسر معاویه ، راءس ابن بنت رسول الله منصوب علی باب داری : سر پسر دختر پیغمبر را در خانه من نصب کرده ای با اینکه او ودیعه رسول خداست ، واحسیناه واغریباه وامظلوماه واقتیل اولاد الا دعیاء ، والله یعزّ علی رسول الله و علی امیرالمؤ منین . یزید یکباره دست و پای خود را گم کرد ، دید فرزندان و غلامان و حتی عیالات او بر او شوریدند . از آن پس چنان دنیا بر او تنگ شد و زندگی بر او ناگوار افتاد که می رفت در خانه تاریک و لطمه به صورت می زد و می گفت : (مالی و لحسین بن علی) . لذا چاره ای جز این ندید که خط سیر خود را نسبت به اهل بیت عوض کند ، لذا به عیال خود گفت برو آنان را از خرابه به منزلی نیکو ببر . آن زن به سرعت ، با چشم گریان شیون کنان آمد زیر بغل علیا مخدّره زینب را گرفت و گفت ای سیّده من ، کاش از هر دو چشم کور می شدم و ترا به این حال نمی دیدم . اهل بیت را برداشت و به خانه برد و فریاد کشید ای زنان مروانیه ، ای بنات سفیانیه ، مبادا دیگر خنده کنید! مبادا دیگر شادی بکنید! به خدا قسم اینها خارجی نیستند ، این جماعت اسیران ذریّه رسول خدا و فرزندان فاطمه زهرا و علی مرتضی و آل یس و طه می باشند . (۲۴۲)

خواب حضرت سکینه در دمشق (۲۴۳)

شیخ ابن نما گوید : سکینه سلام الله علیه در دمشق خواب دید که گویی پنج شتر از نور به طرف او آمدند ، و بر هر شتری ، پیرمردی نشسته است و فرشتگان گرد آنها را گرفته اند و خادمی با آنها راه می رود . پس شتران بگذشتند و آن خادم به طرف من آمد و نزدیک من رسید و گفت : ای سکینه ، جدّ تو بر تو سلام می فرستد . گفتم : سلام بر او باد ، ای فرستاده رسول خدا ، تو

کیستی ؟ گفت : خادمی از بهشتم . گفتم : این پیرمردان شترسوار کیستند ؟ گفت : اوّلی آدم صفوه الله است ، دومی ابراهیم خلیل الله ، سومی موسی کلیم الله و چهارمی عیسی روح الله . گفتم : آن که دست بر محاسن دارد و افتان و خیزان است کیست ؟ گفت جدّ تو رسول الله است . گفتم : به کجا خواهند رفت ؟ گفت : سوی پدرت حسین . پس رو به طرف او کرده و دویدم تا آنچه ستمکاران پس از وی با ما کردند با او بگویم . در این میان پنج کجاوه از نور را دیدم که می آیند و در هر کجاوه زنی است . گفتم : این زنان ، کیستند ؟ گفت : اولی حوّا امّالبشر است ، دومی آسیه بنت مزاحم ، سومی مریم بنت عمران ، چهارمی خدیجه بنت خویلد ، و پنجمی نیز که دست بر سر نهاده و افتان و خیزان است جدّه تو فاطمه بنت محمد و مادر پدرت می باشد . گفتم : به خدا قسم ، به او می گویم که با ما چه کردند . پس به او پیوستم و گریان پیش او ایستادم و گفتم : ای مادر ، به خدا حق ما را انکار کردند . ای مادر ، به خدا جمعیّت ما را پریشان ساختند . ای مادر ، به خدا حریم ما را مباح شمردند . ای مادر ، به خدا پدر ما حسین علیه السلام را کشتند . گفت : دیگر مگوی ای سکینه که جگر مرا آتش زدی و بند دلم را پاره کردی . این پیراهن حسین است که با من است و از من جدا نشود تا به لقای پروردگار رسم .

پس از خواب بیدار شدم و خواستم این خواب را پوشیده دارم ، ولی با کسان خودمان گفتم و میان مردم شایع شد . (۲۴۴)

خواب هند زن یزید

از هند ، زوجه یزید ، روایت شده است که گوید : در بستر خفته بودم ، در آسمان را دیدم گشوده شد ، و فرشتگان دسته دسته نزد سر مطهّر امام حسین علیه السلام می آمدند (۲۴۵) و می گفتند السلام علیك یا اءباعبدالله ، السلام علیك یابن رسول الله . در آن میان پاره ابری دیدم که از آسمان فرود آمد ، مردان بسیار بر آن ابر بودند و مردی درخشنده روی مانند ماه در میان آنها بود ، پیش آمد و خم شد و دندانهای ابی عبدالله را بوسید و همی گفت ای فرزند ، ترا کشتند؛ می شود ترا نشناخته باشند ؟ ! از آب نوشیدن ترا منع کردند . ای فرزند ، من جدّ تو پیغمبرم ، و این پدرت علی مرتضی ، و این برادرت حسن ، و این عمّ تو جعفر ، و این عقیل ، و این دو حمزه و عبّاسند و همچنین یك یك خاندان را شمرد . هند گفت : ترسان و هراسان از خواب برجستم ، روشنایی دیدم که از سر حسین می تافت . در طلب یزید شدم و او را در خانه تاریکی یافتم ، روی به دیوارکرده و می گفت : (مالی وَ لِلْحُسَیْن) : مرا با حسین علیه السلام چکار ؟ ! و سخت اندوهگین بود . خواب را به او گفتم ، سر به زیر انداخت . نیز هند می گوید : چون بامداد شد حرم پیغمبر صلی الله علیه و آله را بخواست و پرسید دوست دارید اینجا بمانید یا به مدینه بازگردید ؟ و جائزه ای گرانبها به شما دهم . گفتند اول باید بر حسین علیه السلام عزاداری کنیم . گفت هر چه می خواهید انجام دهید ، پس حجره ها و خانه ها را در دمشق خالی کرد و هر زن قرشیّه و هاشمیّه جامه سیاه پوشید ، و بر حسین شیون و زاری کردند هفت روز علی ما نُقِل .

ابن نما گفت : زنان در مدّت اقامت در دمشق به سوز و ناله زبان گرفته بودند و با آه و زاری شیون می کردند ، و مصیبت آن گرفتاران بزرگ شده بود و جراح زخم آن داغداران از علاج فرو ماند . آنان را در خانه ای جای داده بودند که آنها را از سرما و گرما حفظ نمی کرد ، یعنی پس از پرده نشینی و سایه پروری رخسارشان پوست انداخت . (۲۴۶)

بخش هفتم : امام سجّاد در یک نگاه

امام سجّاد در یک نگاه

علی بن الحسین ، علیه السلام ملقّب به زین العابدین و سجّاد ، فرزند ارشد امام حسین می باشد که از شاه زنان (۲۴۷) دختر یزد گرد شاهنشاه ایران متولد شده است . ایشان تنها پسر امام حسین علیه السلام است که پس از آن حضرت باقی ماند ، زیرا ۳ برادر دیگرش

(علی اکبر ، علی اصغر ، و عبدالله رضیع) در واقعه کربلا به شهادت رسیدند . آن حضرت نیز همراه پدر به کربلا آمد ، ولی چون روی مصلحت الهی سخت بیمار بود و توانایی حمل اسلحه و جنگ را نداشت ، از جهاد و شهادت بازماند . در نتیجه در خیل اسیران به شام اعزام گردید و پس از گذرانیدن دوران اسیری ، به امر یزید برای استمالت افکار عمومی همراه کاروان اسرای اهل بیت به مدینه روانه گردید . بعدها آن حضرت را یک بار دیگر ، و این بار به امر عبدالملك خلیفه سفّاك اموی ، با بند و زنجیر از مدینه به شام جلب کردند که چندی بعد مجدّدا به مدینه بازگشت .

امام چهارم پس از مراجعت به مدینه ، در اثر فشار و اختناق سیاسی شدید حاکم ، انزوا اختیار کرده و مشغول عبادت پروردگار گردید و با کسی جز خواص شیعه مانند(ابوحمزه ثمالی) و (ابوخالد کابلی) و امثال ایشان تماس نمی گرفت . البته خواص ، معارفی را که از آن حضرت اخذ می کردند ، در میان شیعه نشر می دادند و از این راه تشیّع توسعه فراوانی یافت که اثر آن در زمان امامت امام پنجم به ظهور پیوست . (۲۴۸)

ماه ولادت امام سجاد علیه السلام

در تاریخ میلاد حضرت امام سجّاد اختلاف بسیار است و شاید اصحّ اقوال نیمه جمادی الاولی سنه ۳۶ هجری قمری و یا پنجم شعبان سنه ۳۸ هجری بوده است . آن حضرت در مدینه طیّبه دیده به جهان گشود (۲۴۹) که اسم مادر مکرّمه اش را قبلا ذکر کردیم .

شیخ مفید و شیخ طوسی و سید بن طاووس می فرمایند ولادت با سعادت حضرت علی بن الحسین در نیمه جمادی الاولی بود . و در دروس و فصول المهمه است که پنجم ماه شعبان بوده در مناقب و اعلام الوری است که نیمه جمادی الاخره بود و اصح قول اول است . (۲۵۰)

رساله الحقوق و صحیفه سجادیه

از امام زین العابدین کتاب پر محتوای رساله الحقوق به جای مانده است ، که ضرورت دارد جداگانه و با دید علمی و حقوقی مورد دقّت و بررسی قرار گیرد ، و از محتویات عمیق و پربار آن در جهت ساختن مدینهٔ فاضله ، و جامعه ایده آل و مطلوب الهی -انسانی بهره گیری شود . اثر بسیار ارزشمند دیگری که از آن حضرت به یادگار مانده ، صحیفه سجادیه نام دارد که یکی از نابترین و مهمترین گنجینه های معارف اسلامی در قالب دعا و نیایش است .

این کتاب در بین علما و بزرگان به (انجیل اهل بیت) و (زبور آل محمد) ملقّب گردیده است ، چه ، همان طور که انجیل عیسی و زبور داود - علی نبیّنا و آله و علیهم السلام - حاوی علوم و حِکَم الهی و آسمانی می باشند صحیفه سجادیه هم حقایق والایی از معارف اسلامی را در بردارد ، که جهانیان را به سعادت و نیک بختی می رساند .

در بسیاری از اجازات علمای امامیه (چنانکه محدث نوری در کتاب مستدرک الوسائل بیان کرده) صحیفه سجّادیه را (اُخت القرآن) (خواهر قرآن) و نهج البلاغه را (اخ القرآن) (برادر قرآن) وصف کرده اند . زیرا این دو کتاب شریف نیز ، در نهایت امر ، همچون قرآن از منبع علم الهی تراوش کرده و بر زبان مقدس آن دو بزرگوار جاری شده است : قرآن عظیم ، به وحی و املای ذات مقدس الهی ؛ و نهج البلاغه و صحیفه سجادیه ، به الهام خداوندی و تعلیم نَبَوی .

القاب حضرت

مشهورترین کنیه آن حضرت ، ابوالحسن و ابومحمد بوده و القاب مشهور آن حضرت نیز زین العابدین ، سیّدالساجدین و العابدین ، زکی ، امین ، سجّاد ، و ذوالثفنات می باشد .

نقش نگین آن جناب به روایت حضرت امام صادق : (الحمدلله العلی) و به روایت امام محمد باقر(العزّه لله) و (شقی قاتل الحسین بن علی) بود .

نیز امام باقر روایت کرده است که در موضع سجده پدرم ، پینه ها و برآمدگیهای آشکاری وجود داشت بود که در هر سال دو مرتبه آنها را می بریدند ، و در هر مرتبه ثفنه و بر آمدگی پنج موضع سجده را می بریدند . به این سبب آن حضرت را ذوالثفنات می خواندند . (۲۵۱)

آدم بنی الحسین علیه السلام

جمع شدن نجابت عرب و عجم هر دو در او ، به اعتبار پدر و مادر؛ به قول حضرت رسول صلی الله علیه و آله انّ لله من عباده خیرتین فخیرته من العرب قریش و من العجم فارس ، لهذا ملقّب بابن الخیرین شد .

انتشار اولاد رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن حضرت است ، لهذا او را آدم بنی الحسین گویند ، و او اول کسی است که گوشه نشینی و عزلت را اختیار کرد و اول کسی است که به مُهر و تسبیح خاك امام حسین علیه السلام سجده و عبادت کرد و از همه خلایق بیشتر گریست .

وارد شده که رئیس البکّائین چهارند :

آدم ، یعقوب ، یوسف ، امام زین العابدین علیه السلام (۲۵۲)

کجاست زین العابدین علیه السلام

رسول گرامی اسلام فرمود : در روز قیامت منادی ندا می کند که کجاست زین العابدین . پس گویا می بینم که فرزندم علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب در آن هنگام با وقار و آرامش تمام ، صفوف اهل محشر را می شکافد و می آید .

در کشف الغمه می نویسد : سبب ملقّب شدن آن حضرت به (زین العابدین) آن است که شبی آن جناب در محراب عبادت به تهجّد ایستاده بود ، پس شیطان به صورت مار عظیمی ظاهر شد تا آن حضرت را از عبادت حق ، به خود مشغول سازد ، ولی حضرت به او التفاتی نکرد . سپس آمد و انگشت ابهام پای آن حضرت را در دهان گرفت و گزید ، به نحوی که آن حضرت را متاءلّم ساخت ، اما باز ایشان توجهی به شیطان نکرد . زمانی که حضرت از نماز فارغ شد خود دانست که مار مزاحم ، شیطان است ، لذا به او فرمود که : دور شو ای ملعون ! و باز مشغول عبادت شد! در اینجا بود که صدای هاتفی شنیده شد که سه مرتبه خطاب به حضرت ندا در داد : اءنت زین العابدین . تویی زینت عبادت کنندگان .

در نتیجه این لقب در میان مردم ظاهر و مشهور گشت .

سجده برای شکر نعمت

حضرت امام محمد باقر علیه السلام می فرماید : پدرم علی بن الحسین هرگز نعمتی از خدا را یاد نکرد مگر آنکه برای شکر آن نعمت ، خدای را سجده کرد ، چنانکه آیه ای از کتاب خدا را که در آن آیات سجده باشد قرائت نمی نمود مگر آنکه سجده می کرد . نیز هرگاه حقّ تعالی شرّی را از حضرت دفع می کرد که از آن در بیم بود ، یا مکر مکر کننده ای را از او دور می گردانید سجده می کرد ، و هرگاه از نماز واجب فارغ می شد سجده می کرد ، و هرگاه توفیق می یافت که میان دو کس اصلاح کند ، برای شکر این خدمت سجده می کرد . در جمیع مواضع ، سجود آن حضرت به چشم می خورد؛ و به این سبب آن حضرت را سجّاد می گفتند . (۲۵۳)

محتاج به رحمت حق

حدیقه الشیعه نوشته مرحوم آیه الله مقدس اردبیلی ، از طاووس یمانی نقل می کند که می گوید : نیمه شبی داخل حجر اسماعیل شدم ، دیدم که حضرت امام زین العابدین در حال سجده است و کلامی را مدام تکرار می کند . چون گوش کردم ، این دعا بود : الهی عُبَیدکَ بِفنائِکَ ، مسکینکَ بِفنائک ، فقیرُک بِفنائک .

بعد از آن هر زمان که بلاـ و المی و مرضی مرا پیش آمد ، چون نماز گزارده سر به سجده نهادم و این کلمات را گفتم ، مرا خلاصی و فرجی روی داد .

فناء در لغت به معنی فضای در خانه است . یعنی خدایا ، بنده تو و مسکین تو و محتاج تو ، بر درگاه تو ، منتظر نزول رحمت تو است و از تو چشم عفو و احسان دارد . هرکس این کلمات را از روی اخلاص بگوید البته اثر می کند و هر حاجت که دارد برآورده می شود . (۲۵۴)

پانصد درخت خرما

شیخ صدوق از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود : پدرم حضرت علی بن الحسین در هر شبانه روز هزار رکعت نماز می گذارد ، چنانکه امیرالمؤ منین علی بن ابی طالب نیز چنین بود . آن حضرت پانصد درخت خرما در تملّک داشت ، و نزد هر درختی دو رکعت نماز می گذارد .

هنگامی که به نماز می ایستاد رنگ مبارکش تغییر می کرد و حالتش نزد خداوند جلیل مانند بندگان ذلیل بود . اعضای شریفش از خوف خداوند می لرزید ، و نمازش نماز مودع بود ، یعنی مانند آنکه می داند این نماز آخر او است و بعد از آن دیگر امکان انجام نماز برای او رخ نخواهد داد . (۲۵۵)

تو در راه خدا آزادی !

روزی امام سجّاد علیه السلام یکی از غلامان خود را دوبار صدا زد ، ولی او جوابی نداد . چون در مرتبه سوم جواب داد ، حضرت فرمود : آیا صدای مرا نشنیدی ؟ عرض کرد : بلی ، شنیدم . فرمود پس چه شد که جواب مرا ندادی ؟ ! عرض کرد چون از تو ایمن بودم ! فرمود : الحمدلله الذی جعلَ مملوکی یاءمننی . حمد خدای را که مملوک مرا از من ایمن گردانید . (۲۵۶)

نیز روایت شده است که ، زمانی ، جماعتی مهمان حضرت سجّاد بودند . یکی از خدّام کبابی را از تنور بیرون آورده با سیخ به حضور مبارک آورد ، در راه به علت عجله و شتاب غلام ، سیخ کباب از دست او بر سر کودکی از آن حضرت که در زیر نردبان بود افتاد و کودک را هلاک کرد .

آن غلام سخت مضطرب و متحیر شد ، امّا حضرت به وی فرمود : اءنت حر ، تو در راه خدا آزادی . تو این کار را به عمد نکردی . پس امر فرمود که آن کودک را تجهیز کرده دفن نمایند . (۲۵۷)

صاحب مناقب از مدائنی نقل کرده است که : چون سیّد سجّاد علیه السلام نژاد و تبار خویش را بیان کرد ، یزید به یکی از اعوان خود گفت : وی را به بوستان برده و خونش را بریز و همانجا او را به خاک بسپار . ماءمور حضرت را به بوستان برده و به کندن قبر پرداخت در خلال حفر قبر حضرت سجاد نیز به نماز ایستاد . زمانی که خواست آن حضرت را به قتل رساند ، دستی از هوا پیدا شد و بر رخسار او سیلی زد که به روی درافتاد و نعره کشید و بی هوش شد .

خالد فرزند یزید که این کرامات را بدید ، رنگ از رخسارش پریده به سوی پدر شتافت و ماجرا را برای وی نقل کرد . یزید امر کرد شخص مزبور را در همان گودال دفن کنند و امام را نیز رها سازند . (۲۵۸)

وصیّت امام سجّاد (ع) به فرزندش امام محمد باقر (ع)

امام محمد باقر علیه السلام می گوید : در وقتی که پدرم عازم سفر بود ، از وی درخواست کردم مرا وصیتی فرماید . به من فرمود با پنج تن دوستی و مجالست مکن :

۱ . با فاسق و نابکار و فرومایه منشین که ترا به یک لقمه نانی می فروشد .

۲ . با مردم بخیل معاشرت مکن که در روز سخت و محنت یاری تو نمی کند .

۳ . از دروغگو پرهیز کن که او به منزله سراب است و ترا می فریبد دور را نزدیک و نزدیک را دور جلوه می دهد .

۴ . از مردم احمق و نادان کناره گیری کن که چون می خواهند به تو سودی رسانند زیان می رسانند .

۵ . از کسی که قطع رحم کرده نیز گریزان باش که خداوند در چند جای قرآن او را لعن کرده است .

حضرت امام زین العابدین فرمود :

مسکینٌ ابن آدمَ لهُ فی کلّ یومٍ ثلاثُ مصائبَ لا یعتبرُ بواحدهٔ منهن . . .

یعنی ، بیچاره فرزند آدم ، که برای او در هر روزی سه مصیبت است و از هیچ یک از آنها عبرت نمی گیرد ، که اگر عبرت بگیرد امر دنیا بر وی سهل و آسان خواهد شد .

امّا مصیبت اول : کم شدن هر روز است از عمر او؛ همانا اگر در مال او نقصانی پدید آید مغموم می شود ، با آنکه جای درهم رفته درهمی دیگر می آید ، ولی عمر را چیزی برنمی گرداند .

مصیبت دوم : استیفای روزی او است ، پس هرگاه حلال باشد حساب از او کشیده و اگر حرام باشد او را عقاب کنند .

مصیبت سوم : از این بزرگتر است . پرسیدند چیست ؟ فرمود : هیچ روز را شب نمی کند مگر اینکه یک منزل به آخرت نزدیک تر می شود ، ولکن نمی داند که به بهشت وارد می شود یا به برزخ . (۲۵۹)

فرزندان امام چهارم

شیخ مفید و صاحب فصول المهمّه فرموده اند که اولاد حضرت علی بن الحسین علیه السلام از ذکور و اناث پانزده نفرند : امام محمد باقر علیه السلام مکنّی به ابوجعفر که مادرش ام عبدالله ، دختر امام حسن مجتبی بوده ؛ و حسن و حسین ؛ و زید و عمر از ام ولد دیگر؛ و حسین اصغر وعبدالرحمن و سلیمان از ام ولد دیگر؛ و علی این کوچکترین اولاد حضرت علی بن الحسین بوده ، و نیز خدیجه که مادر آن دو ام ولد بوده ، و محمد اصغر که مادرش ام ولد بود ، و فاطمه و علیه و ام کلثوم مادرشان ام ولد بوده .

مرحوم محدّث قمی (ره) می فرماید : که علیّه همان مخدره است که علماء رجال او را در کُتب رجال ذکر کرده اند و گفته اند کتابی جمع فرموده که زراره از او نقل می کند . (۲۶۰)

شهادت

در بیان روز شهادت آن حضرت مابین علما اختلاف بسیار است ، مشهور است که رحلت آن حضرت در یکی از سه روز بوده است : دوازدهم محرّم ، یا هیجدهم ، یا بیست و پنجم از سال ۹۴ یا ۹۵ هجری ، که آن را ز کثرت مردن فقها و علما (سنه الفقهاء) می گفتند .

روایت شده است که حضرت در شب رحلتش آب وضو طلبید ، زمانی که آب برایش آوردند ، فرمود : در این آب میته ای است ، چون ظرف را نزدیک چراغ بردند ، موش مرده ای در آن یافتند . لذا آن را ریخته و آب دیگر برایش آوردند . سپس خبر رحلت خود را داد .

نیز در آن شب مدهوش شد ، و چون به هوش آمد ، سوره (واقعه) و (انا فتحنا) را خواند و فرمود :

(الحمد لله الذی صدقنا وعده و اءورثنا الارض نتبوّء من الجنه حیث نشاء فنعم اجرُ العاملین)

یعنی ، سپاس خداوند را که به وعده خود با ما وفا کرد و زمین را میراث ما قرار داد و در بهشت ، هر جا که بخواهیم ، اقامت می نماییم ، چه نیک است پاداش اهل عمل ؛ سپس در همان دم از دنیا رفت . (۲۶۱)

آن حضرت ، در وقت رحلت ، فرزند عزیز خویش حضرت امام محمدباقر علیه السلام را به سینه چسبانید و این وصیت را که پدر در وقت شهادت به او کرده بود بیان فرمود که : زنهار ، بر کسی که یاوری به غیر از خداوند ندارد ، ستم مکنید!

پس به روایت راوندی این کلمات را تکرار کرد تا از جهان درگذشت :

اللّهم ارحمنی فإ نکَ کریم ، اللّهم الرحمنی فإ نّک رحیم . (۲۶۲)

خدایا به من رحم کن که تو بزرگوار هستی ، خدایا به من رحم کن که تو مهربان هستی .

بعد از رحلت آن حضرت ، تمامی مردم بجز (سعید بن المسیب) بر جنازه آن حضرت حاضر شدند و آن حضرت را به بقیع برده و در نزد عم بزرگوار و مظلومش حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام دفن کردند .

روایت شده که چون جسم مبارک حضرت را برای غسل برهنه ساخته و روی مغتسل نهادند ، بر پشت مبارک ایشان ، از آن انبانهای طعام و سایر چیزهایی که برای فقرا و ارامل و ایتام به دوش کشیده بود اثرها دیدند که مانند زانوی شتر پینه بسته بود .

آن جناب را ناقه ای بود که ۲۲ بار با آن به حج رفته ولی یک تازیانه بر وی نزده بود . بعد از دفن حضرت ، ناقه مزبور از حظیره خود بیرون آمد و نزدیک قبر آن جناب شتافت بی آنکه آن قبر را دیده باشد ، و سینهٔ خود را بر آن قبر گذاشت و فریاد و ناله سرداد و اشک از دیدگان خود فرو ریخت . خبر به حضرت امام محمدباقر دادند ، تشریف آورد و به ناقه فرمود : ساکت شو و برگرد ، خدا برکت دهد . ناقه به جای خود برگشت و بعد از اندک زمانی باز به نزد قبرآمد و شروع به ناله و اضطراب کرد و تا سه روز چنین بود تا هلاک شد . (۲۶۳)

از اخبار معتبره که بر وجه عموم وارد شده ظاهر می شود که آن حضرت را به زهر شهید کردند . ابن بابویه و جمعی را اعتقاد آن است که ولید بن عبدالملک آن حضرت را زهر داده و بعضی هشام بن عبدالملک گفته اند . (۲۶۴)

در مدت عمر شریف آن حضرت نیز اختلاف است و اکثرا ۵۷ سال گفته اند . شیخ کلینی به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت علی بن الحسین در وقت شهادت ۷۵ سال داشت ، و شهادت آن حضرت در سال ۹۵ واقع شده و بعد از امام حسین صلوات الله علیه ۳۵ سال زندگانی کرد . (۲۶۵)

اشعار ذیل ، که منسوب به امام سجاد علیه السلام می باشد ، بیانگر وضع بسیار سخت و جگر سوز مصائب شام است :

اُقادُ ذلیلا فی دمشق کاءننی

من الزنج عبدٌ غاب عنه نصیر

وجدّی رسول الله فی کلّ موطنٍ

و شیخی اءمیر المؤ منین وزیر

یعنی در شهر شام با خواری کشیده می شوم ، چندانکه گویی من برده ای از زنگبار هستم که مولایش از او غایب شده است .

و حال آنکه ، جدّ من رسول خدا صلی الله علیه و آله بر خلق جهان ، و بزرگ فامیل من امیرمؤ منان علی وزیر رسول خدا صلی الله علیه و آله است . (۲۶۶)

سروده شاعر اهل بیت : حبیب چایچیان (حِسان)

بقیع

می لرزد از غیرت زمین ، از قبرزین العابدین

چون گشته لرزان رکن دین ، از قبر زین العابدین

بی سقف و دیوار و در است ، مخروبه ای حزن آور است

شب مرغ شب نالد حزین ، از قبر زین العابدین

ماه و نجوم آسمان ، بی خواب و حیرانند از آن

گویا عزا دارد زمین ، از قبر زین العابدین

بی فرش و بی کاشانه است ، گنجینه ای ویرانه است

خیزد غبار غم ببین ، از قبر زین العابدین

همچون گلی بی باغبان ، یا بوستانی در خزان

خون است قلب ناظرین ، از قبر زین العابدین

شد روح پیغمبر حزین ، زهرا بود زارو غمین

محزون امیرالمؤ منین ، از قبر زین العابدین

آخر چه شد اسلام ما ، آن فرّ و جاه و نام ما

پیداست حال مسلمین ، از قبر زین العابدین

ریزم به رخسار اشک و خون ، آخر نریزم اشک چون ؟ !

دارم (حسان) داغی چنین ، از قبر زین العابدین

بخش هشتم : دست انتقام حق !

دست انتقام حق !

بس تجربه کردیم در این دیر مکافات

با آل علی هر که در افتاد بر افتاد

امیر قطب الدین تیمور گورکانی ، که در کشورگشایی مانند اسکندر بود ، ممالک وسیع و گوناگون را تسخیر کرد و بر کفّار جزیه نهاد . وی در سال ۸۰۳ به شام رفت و در حدود حلب امرای شام با او مقاتله کرده ، مغلوب و مقهور شدند و سرداران به دست او افتاده مقیّد شدند و شهر حلب مفتوح شد . سپس از آنجا لشگر به دمشق کشید و امرای شام را مقتول ساخت و پادشاه مصر سلطان فرخ به مصر گریخت . امیر تیمور به دمشق آمد و اکثر ولایت شام را غارت کرد و آنقدر غنیمت به دست لشگر وی افتاد که از ضبط آن عاجز آمدند و در همین سال فتح شام ، بغداد را نیز به سبب مخالفت قتل عام نمود .

اینک شما ای خوانندهٔ محترم ، این جریان را با دقّت کامل بخوانید :

بعد از تسخیر شام ستم شامیان را گوشزد امیر تیمورکردند . آتش غیرت در کانون سینه اش زبانه کشید . بزرگان شام مطیع شده بودند . به او گوشزد شدکه سلطان شام دختری در پس پرده دارد . امیرتیمور اسباب جشن آراست و شهر شام را آذین بست و آن دختر را خواستگاری نمود . چون اسباب و وسایل آراسته شد ، از هر طرف صلای عیش دردادند و آن دختر را با مَشّاطگان به حمّام بردند و امیر پیشکار خود را طلبید و به وی فرمان داد : ناقهٔ عریان بر درحمّام فرستد و دختر را عریان در شهر بگرداند .

چون مردم شام از این قصّه مطّلع شدند ، بزرگ و کوچک گریبان دریده و به عرض امیرتیمور رساندند که این چه ظلم است روا

می دارید ؟

امیر تیمور به حسرت نگـاهی به ایشان نمود و فرمود : این چه غوغا و فغان و شیون است ؟ ! منظور من ظلم به کسـی نیست ، گمان کردم قانون شـما چنین است که دختر بزرگان را سـر برهنه در بازار می گردانیـد ؟ ! شامیان گفتنـد : کدام بی دین چنین عملی را به ناموس یک مسلمان روا می دارد ؟ !

امیرتیمور گریبان درید و اشک از دیده فرو بارید و گفت : ای نامسلمانان بی حیا و یزید پرستان پر جفا! اولاد کدام پادشاه نجیبتر از اولاـد رسول خـداست ؟ و کـدام بزرگ عزیزتر از دختـر فـاطمه زهراست ، که ایشـان را بر شترهـای برهنه سوار کرده و در بـازارها گرداندید و نخلهایی را که جبرئیل آب داده بود از پا درآوردید ، و خیمه های آنان را سوزاندید .

سپس گفت : ای طایفه بی حمیّت ! با آنکه شـما دیدیـد فرزندان احمد مختار را بناحق شـهید کردند ، زمانی که دختران پیغمبر خدا را به این دیار آوردنـد ، بازارها را آذین بستیـد و به تماشای عترت پیغمبر آمدیـد . افسوس ! افسوس ! که آن روز در جهان نبودم تا آن بی ناموسان را قطع نسل کنم .

ای شامیان ، به خدا فراموش نمی کنم اهل بیت رسول خدا را هنگامی که چون عِقدِ گهر ایشان را به یک ریسمان بسته مانند اسیران روم و فرنگ پیش یزیـد حرام زاده بردیـد . ای شامیان ، آن روز در مجلس یزیـد فرنگی به تعصّب آمـد ، لعنت خـدا بر آبا و اجداد شما باد که حمیّت نکردید . شامیان از سخنان وی سر به زیر افکنده جوابی ندادند .

سپس گفت : ای گروه مرتـد نامقبول و ای دشـمنان خدا و رسول ! برهنگی و اسـیری یک دختر شامی بر شـما گران آمد ، آن وقت اینکه شـما دختران فاطمه را در شام بگردانید بر پیغمبر گران نمی باشد ؟ ! پس به سـر برهنگان و دلاوران اشاره کرد که آن مردم را قتل عام کنند و شام را ویران کرد و به نیران فرستاد ، و شهر شام کنونی در عهد سلاطین متاءخّرین آباد شد . (۲۶۷)

مدح و مصیبت حضرت رقیّه سلام الله علیها

بود و در شهر شام از حسین دختری

آسیه فطرتی ، فاطمه منظری

تالی مریمی ، ثانی هاجری

عفّت کردگار ، عصمت اکبری

لب چو لعل بدخش ، رخ عقیق یمن

او سه ساله ولی عقل چلساله داشت

با چهل ساله عقل روی چون لاله داشت

هاله برده ز رخ ، رخ چو گل ژاله داشت

لاله روی او همچو مه هاله داشت

ژاله آری نکوست ، بر گل نسترن

شد رقیّه ز باب نام دلجوی او

نار طورکلیم ، آتش روی او

همچو خیر النساء ، خصلت و خوی او

کس ندیده است و چون چشم جادوی او

نرگسی در ختا ، آهویی در ختن

گرچه اندر نظر طفل بود و صغیر

گر چه می آمدی از لبش بوی شیر

لیک چون وی ندید چشم گردون پیر

دختری با کمال ، اختری بی نظیر

شوخ و شیرین کلام ، خوب و نیکو سخن

از نجوم زمین تا نجوم سما

دید در هجر او تربیت ماسوی

قره العین شاه ، نور چشم هدا

هم ز امرش روان ، هم ز حکمش بپا

عزم گردون پیر نظم دهر کهن

بر عموها مدام زینت دوش بود

عمّه ها را تمام زیب آغوش بود

خواهران را لبش چشمهٔ نوش بود

خردیش را خرد حلقه در گوش بود

از ظهور ذکا ، وز وفور فتن

بس که نشو و نما با پدر کرده بود

روی دامان او ، از و پرورده بود

بابش اندر سفر همره آورده بود

پیش گفتار او ، بنده پرورده بود

از ازل شیخ و شاب تا ابد مرد و زن

دیده در کودکی ، سرد و گرم جهان

خورده بر ماه رخ سیلی ناکسان

کتف و کرده هدف ، بر سنان سنان

در خرابه چه جغد ساخته آشیان

یا چه یعقوب و در کنج بیت الحزن

از یتیمی فلک کار او ساخته

رنگ و رخساره را از عطش باخته

از فراق پدر گشته چون فاخته

بانگ کوکوی او ، شورش انداخته

در زمین و زمان از بلا و محن

داغ تبخاله را پای وی پایدار

طوق و درگردنش از رسن استوار

وز طپانچه بُدَش ارغوانی عذار

گریه طوفان نوح ، ناله صوت هزار

نه قرارش بجان ، نی توانش به تن

در خرابه سکون ساخته در کرب

شور اَیْنَ اءبی ؟ کار او روز و شب

شامگاهان به رنج ، روزها در تعب

ای عجب ای سپهر از تو ثمّ العجب

تا کجا دون نواز شرمی از خویشتن

قدری انصاف و کن آخر از هرزه گرد

عترت مصطفی وینقدر داغ و درد

شد زنانشان اسیر یا که شد کشته مرد

آخر این بیگناه طفل بیکس چه کرد

تا که شد مبتلا اینقدر در فتن

در خرابه شبی خفته و خواب دید

آفتابی به خواب رفت و مهتاب دید

آنچه از بهر وی بود و نایاب دید

یعنی اندر به خواب طلعت باب دید

جای در شاخ سرو کرده برگ سمن

شاهزاده به شه مدّتی راز داشت

با پدر او بهرراه دمساز داشت

ناگهانش ز خواب بخت بد باز داشت

آن زمان با غمش چرخ و دمساز داشت

گشت و بیدار و ماند شکوه اش در دهن

در سراغ پدر کرد و آن مستمند

باز و چون عندلیب آه و افغان بلند

عرش را همچه فرش در تزلزل فکند

ساخت چون نی بلند ناله از بندو بند

جامه جان ز نو چاک و زد در بدن

زد درآن شب به شام برق آهش علم

سوخت برحال خویش جان اهل حرم

باز اهل حرم ریخت از غم به هم

گشته هریک ز هم چاره جو بهر غم

اُمّ کلثوم را زینب ممتحن

ناله وی رسید چون به گوش یزید

کرد بهرش روان راءس شاه شهید

آن یتیم غریب چون سر شاه دید

زد به سر دست غم وز دل آهی کشید

همچو صامت (۲۶۸) پرید مرغ روحش ز تن

بخش نهم : دُرّ یتیم اهل بیت در شام

فصل اول : شجره خانوادگی حضرت رقیّه علیهاالسلام

شجره خانوادگی

از مقامات معروف و مشهور در دمشق ، مرقد حضرت رقیّه دختر خردسال حضرت ابی عبدالله الحسین است ، که در ششم صفرسال ۶۱ هجری ، در خرابه شام ، از شدّت سوز و گداز در فراق پدر ، جان به جان آفرین سپرد .

فرزندان امام حسین علیه السلام

با ملاحظه کتب و اقوال گوناگون ، مجموع فرزندانی که به آن امام مظلوم نسبت داده شده هشت دختر است ، که فاطمه کبری و فاطمه صغری و زبیده و زینب و سکینه و آن دختر که در خرابه وفات کرد (که بعضی نامش را زبیده و بعضی رقیّه گفته اند) و ام کلثوم و صفیه باشند .

و سیزده پسر : اول علی اکبر ، دوم علی اوسط ، سوم علی اصغر ، چهارم محمّد ، پنجم جعفر ، ششم قاسم ، هفتم عبدالله ، هشتم محسن ، نهم ابراهیم ، دهم حمزه ، یازدهم عمر ، دوازدهم زید ، و سیزدهم عمران بن الحسین علیه السلام .

زیاده بر این نیز نسبت داده اند که قولی بسیار ضعیف است .

مرحوم آیه الله حاج میرزا حبیب الله کاشانی (ره) پس از ذکر مطالب فوق می گوید : اعتقاد مؤ لّف آن است که بر تقدیر صحت ماءخذ ، این تعدّد در اسم بوده نه در مسمّی ، زیرا که آن حضرت به قلّت اولاد معروف بوده است ، پس تواند بود که دو اسم یا زیادتر از اسامی مذکور ، برای یک تن باشد و نیز محتمل است که بعضی از اینها نبیره های آن بزرگوار باشند . چنانکه محتمل است که بعضی از آنها منسوبان او از بنی هاشم باشند . چه ، آن مظلوم ، پدر یتیمان و متکفّل امر ایشان بود (۲۶۹) آن دختری که در خرابه شام از دنیا رحلت فرموده و شاید اسم شریفش رقیّه علیه السلام بوده و از صبایای خود حضرت سیدالشهدا علیه السلام بوده چون مزاری که در خرابه شام است منسوب است به این مخدّره و معروف است به مزار ست رقیّه . (۲۷۰)

تحقیقی کوتاه درباره حضرت رقیّه علیه السلام

کلمهٔ رقیّه ، در اصل از ارتقاء به معنی (صعود به طرف بالا و ترقّی) است .

این نام قبل از اسلام نیز وجود داشته ، مثلا نام یکی از دختران هاشم (جدّ دوم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) رقیّه بوده است ، که عمهٔ پدر رسول خدا رقیّه می شود . (۲۷۱)

نخستین کسی که در اسلام ، این نام را داشت ، یکی از دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله از حضرت خدیجه است .

پس از آن ، یکی از دختران امیرالمؤ منین علی علیه السلام نیز رقیه نام داشت ، که به همسری حضرت مسلم بن عقیل درآمد .

در میان دختران امامان دیگر نیز چندنفر این نام را داشتند ، از جمله یکی از دختران امام حسن مجتبی (۲۷۲) و دو نفر از دختران امام موسی کاظم که به رقیّه و رقیّهٔ صغری خوانده می شدند .

اکثر محدّثان دو دختر به نامهای سکینه و فاطمه برای امام حسین ذکر کرده اند؛ اما علّامه ابن شهر آشوب ، و محمّدبن جریر طبری شیعی ، سه دختر به نامهای سکینه ، فاطمه و زینب را برای آن حضرت برشمرده اند .

در میان محدّثان قدیم ، تنها علی بن عیسی اربلی – صاحب کتاب کشف الغمّه (که این کتاب را در سال ۶۸۷ ه- . ق تاءلیف کرده است) – به نقل از کمال الدین گفته است که امام حسین شش پسر و چهار دختر داشت ؛ ولی او نیز هنگام شمارش دخترها ، سه نفر به نامهای زینب ، سکینه و فاطمه را نام می برد و از چهارمی ذکری به میان نمی آورد .

احتمال دارد که چهارمین دختر ، همین رقیّه بوده باشد .

علامه حائری در کتاب معالی السبطین می نویسد : بعضی مانند محمّدبن طلحهٔ شافعی ودیگران از علمای اهل تسنّن و شیعه می نویسند : (امام حسین دارای ده فرزند ، شش پسر و چهار دختر بوده است) .

سپس می نویسد : دختران او عبارتند از : سکینه ، فاطمه صغری ، فاطمه کبری ، و رقیّه علیهن السلام .

آنگاه در ادامه می افزاید : رقیّه علیه السلام پنج سال یا هفت سال داشت و در شام وفات کرد . مادرش (شاه زنان) دختر یزدجرد بود(یعنی حضرت رقیّه خواهر تنی امام سجّاد بود) . (۲۷۳)

پاسخ به یک سؤ ال

می پرسند : آیا نبودن نام حضرت رقیّه در میان فرزندان امام حسین علیه السلام در کتابها و متون قدیم – مانند : ارشاد مفید ، اعلام الورى ، کشف الغمّه و دلائل الامامه طبری – بر نبودن چنین دختری برای امام حسین علیه السلام دلالت ندارد ؟

پاسخ : با توجّه به مطالب زیر ، پاسخ این سؤ ال روشن می شود :

۱ . در آن عصر ، به دلیل اندک بودن امکانات نگارش از یک سو ، تعدّد فرزندان امامان از سوی دیگر ، و سانسور و اختناق حکومت بنی اُمیّه که سیره نویسان را در کنترل خود داشتند از سوی سوم ، و بالاخره عدم اهتمام به ضبط و ثبت همه امور و جزئیات تاریخ زندگی امامان موجب شده که بسیاری از ماجراهای زندگی آنان در پشت پردهٔ خفا باقی بماند؛ بنابراین ذکرنکردن انها دلیل بر نبود آنها نخواهد شد .

۲ . گاهی بر اثر همنام بودن ، وجود نام رقیّه در یک خاندان موجب اشتباه در تاریخ شده و همین مطلب ، امر را بر تاریخ نویسان اندک آن عصر ، با امکانات محدودی که داشتند ، مشکل می نموده است .

۳ . گاهی بعضی از دختران دو نام داشتند؛ مثلاـ طبق قرائنی که خاطرنشان می شود به احتمال قوی همین حضرت رقیّه را فاطمه صغیره می خواندند ، و شاید همین موضوع ، باعث غفلت از نام اصلی او شده باشد .

۴ . چنانکه قبلا ذکر شد و بعد از این نیز بیان می شود ، بعضی از علمای بزرگ از قدما ، از حضرت رقیّه به عنوان دختر امام حسین یاد کرده اند و شهادت جانسوز او را در خرابه شام شرح داده اند . پس باید نتیجه گرفت که باید کتابها و دلایلی در دسترس آنها بوده باشد که بر اساس آن ، از حضرت رقیّه سخن به میان آورده اند؛ کتابهایی که در دسترس دیگران نبوده است ، و در دسترس ما نیز نیست .

بنابراین ذکر نشدن نام حضرت رقیّه در کتب حدیث قدیم هرگز دلیل نبودن چنین دختری برای امام حسین علیه السلام نخواهد بود ، چنانکه عدم ثبت بسیاری از جزئیات ماجرای عاشورا و حوادث کربلا و پس از کربلا در مورد اسیران ، در کتابهای مربوطه ، دلیل آن نمی شود که بیش از آنچه درباره کربلا و حوادث اسارت آن نوشته شده وجود نداشته است . (۲۷۴)

پدر حضرت رقیّه

پدر بزرگوار حضرت رقیّه علیه السلام ، امام عظیم ، حسین بن علی معروفتر از آن است که نیاز به توصیف و معرّفی داشته باشد .

مادر حضرت رقیه علیه السلام

مادر حضرت رقیه علیه السلام ، مطابق بعضی از نقلها ، (ام اسحاق) نام داشت که قبلا همسر امام حسن علیه السلام بود ، و آن حضرت در وصیت خود به برادرش امام حسین علیه السلام سفارش کرد که با ام اسحاق ازدواج و فضایل بسیاری را برای آن بانو بر شمرد . (۲۷۵)
و به نقلی ، مادر رقیه علیه السلام (ام جعفر قضاعیه) بوده است ولی دلیل مستندی در این باره ، در دسترس نیست . (۲۷۶)
شیخ مفید در کتاب ارشاد ام اسحاق بنت طلحه را مادر فاطمه بنت الحسین علیه السلام معرفی می کند . (۲۷۷)

سن حضرت رقیه علیه السلام

سن مبارک حضرت رقیه علیه السلام هنگام شهادت ، طبق پاره ای از روایتها سه سال ، و مطابق پاره ای دیگر چهار سال بود . برخی نیز پنج سال و هفت سال نقل کرده اند .
در کتاب وقایع الشهور و الایام نوشته علامه بیرجندی آمده است که ، دختر کوچک امام حسین علیه السلام در روز پنجم ماه صفر سال ۶۱ وفات کرد ، چنانکه همین مطلب در کتاب ریاض القدس نیز نقل شده است .

فصل دوم : رقیه علیه السلام در عاشورا

رقیه علیه السلام در عاشورا

در بعضی روایات آمده است : حضرت سکینه علیه السلام در روز عاشورا به خواهر سه ساله ای (که به احتمال قوی همان رقیه علیه السلام باشد) گفت : (بیا دامن پدر را بگیریم و نگذاریم برود کشته بشود) .
امام حسین علیه السلام با شنیدن این سخن بسیار اشک ریخت و آنگاه رقیه علیه السلام صدا زد : (بابا! مانعت نمی شوم . صبر کن تا ترا ببینم) امام حسین علیه السلام او را در آغوش گرفت و لبهای خشکیده اش را بوسید . در این هنگام آن نازدانه ندا در داد که : العطش العطش ، فان الظما قدا احرقنی بابا بسیار تشنه ام ، شدت تشنگی جگرم را آتش زده است . امام حسین علیه السلام به او فرمود (کنار خیمه بنشین تا برای تو آب بیاورم) آنگاه امام حسین علیه السلام برخاست تا به سوی میدان برود ، باز هم رقیه دامن پدر را گرفت و با گریه گفت : یا ابه این تمضی عنا ؟
بابا جان کجا می روی ؟ چرا از ما بریده ای ؟ امام علیه السلام یک بار دیگر او را در آغوش گرفت و آرام کرد و سپس با دلی پر خون از او جدا شد . (۲۷۸)

آخرین دیدار امام حسین (ع) با حضرت رقیه (ع)

وداع امام حسین علیه السلام در روز عاشورا با اهل بیت علیه السلام صحنه ای بسیار جانسوز بود ، ولی آخرین صحنه دلخراش و

جگر سوز ، وداع ایشان با دختری سه ساله بود که ذیلا می خوانید :

هلال بن نافع ، که از سربازان دشمن بود ، می گوید : من پیشاپیش صف ایستاده بودم . دیدم امام حسین علیه السلام ، پس از وداع با اهل بیت خود ، به سوی میدان می آید در این هنگام ناگاه چشمم به دخترکی افتاد که از خیمه بیرون آمد و با گامهای لرزان ، دوان دوان به دنبال امام حسین علیه السلام شتافت و خود را به آن حضرت رسانید . آنگاه دامن آن حضرت را گرفت و صدا زد :

یا ابه ! انظر الی فانی عطشان .

بابا جان ، به من بنگر ، من تشنه ام

شنیدن این سخن کوتاه ولی جگر سوز از زبان کودکی تشنه کام ، مثل آن بود که بر زخمهای دل داغدار امام حسین علیه السلام نمک پاشیده باشند . سخن او آنچنان امام حسین علیه السلام را منقلب ساخت که بی اختیار اشک از دیدگانش جاری شد . با چشمی اشکبار به آن دختر فرمود :

الله یسقیک فانه وکیلی . دخترم ، می دانم تشنه هستی خدا ترا سیراب می کند ، زیرا او وکیل و پناهگاه من است .

هلال می گوید : پرسیدم (این دخترک که بود و چه نسبتی با امام حسین علیه السلام داشت ؟)

به من پاسخ دادند : او رقیه علیه السلام دختر سه ساله امام حسین علیه السلام است . (۲۷۹)

به یاد لب تشنه پدر آب نخورد!

عصر عاشورا که دشمنان برای غارت به خیمه ها ریختند ، در درون خیمه ها مجموعا ۲۳ کودک از اهل بیت علیه السلام را یافتند . به عمر سعد گزارش دادند که این ۲۳ کودک ، بر اثر شدت تشنگی در خطر مرگ هستند .

عمر سعد اجازه داد به آنها آب بدهند . وقتی که نوبت به حضرت رقیه علیه السلام رسید آن حضرت ظرف آب را گرفت و دوان دوان به سوی قتلگاه حرکت کرد .

یکی از سپاهیان دشمن پرسید : کجا می روی ؟ حضرت رقیه علیه السلام فرمود : (بابایم تشنه بود . می خواهم او را پیدا کنم و برایش آب ببرم)

او گفت : آب را خودت بخور . پدرت را با لب تشنه شهید کردند!

حضرت رقیه علیه السلام در حالیکه گریه می کرد ، فرمود : (پس من هم آب نمی آشامم) (۲۸۰)

کودکی دامان پاکش شعله آتش گرفت

گفت با مردی بکن خاموش دامان مرا

دامنش خاموش چون شد ، گفت با مرد عرب

کن تو سیراب از کرم این کام عطشان مرا

آب داد او را ولی گفتا نخواهم خورد آب

تشنه لب کشتند این مردم عزیزان مرا

نیز در کتاب مفاتیح الغیب ابن جوزی آمده است که ، صالح بن عبدالله می گوید : موقعی که خیمه ها را آتش زدند و اهل بیت علیه السلام رو به فرار نهادند ، دختری کوچک به نظرم آمد که گوشه جامه اش آتش گرفته ، سراسیمه می گریست و به اطراف می دوید و اشک می ریخت . مرا به حالت او رحم آمد . به نزد او تاختم تا آتش جامه اش را فرو نشانم . همین که صدای سم اسب مرا شنید اضطرابش بیشتر شد . گفتم : ای دختر ، قصد آزارت ندارم . بناچار با ترس ایستاد . از اسب پیاده شدم و آتش جامه اش را خاموش نمودم و او را دلداری دادم . یکمرتبه فرمود : ای مرد ، لبهایم از شدت عطش کبود شده ، یک جرعه آب به من بده . از

شنیـدن ایـن کلاـم رقـتی تمـام بـه من دست داده ظرفی پر از آب به او دادم . آب را گرفت و آهی کشـید و آهسـته رو به راه نهـاد . پرسـیدم : عزم کجـا داری ؟ فرمود : خواهر کوچکـتری دارم که از من تشـنه تر است . گفتم مـترس ، زمـان منع آب گـذشت ، شـما بنوشـید گفت : ای مرد سوالی دارم ، بابایم حسـین علیه السـلام تشنه بود ، آیا آبش دادند یا نه ! گفتم : ای دختر نه والله ، تا دم آخر می فرمود : (اسقونی شربه من الما) می فرمود : یک شربت آب به من بدهید ، ولی کسی او را آبش نداد بلکه جوابش را هم ندادند .

وقتی که آن دختر این سـخن را از من شـنید ، آب را نیاشامید ، بعضـی از بزرگان می گویند اسم او حضرت رقیه خاتون علیه السلام بوده است . (۲۸۱)

کناره سجاده ، چشم به راه پدر بود

از کتاب سرور المومنین نقل شده است : حضرت رقیه علیه السلام هر بار هنگام نماز ، سجاده پدر را پهن می کرد ، و آن حضرت بر روی آن نماز می خواند . ظهر عاشورا نیز ، طبق عادت ، سجاده پدر را پهن کرد و به انتظار نشست . ولی پس از مدتی ، ناگهان دید شمر وارد خیمه شد .

رقیه علیه السـلام به او گفت : آیا پدرم را ندیدی ؟ شـمر بعد از آنکه آن کودک را در کنار سجاده ، چشم به راه پدر دید ، به غلام خود گفت : این دختر را بزن . غلام به این دسـتور عمل نکرد . شمر خود پیش آمد و چنان سیلی به صورت آن نازدانه زد که عرش خداوند به لرزه در آمد . (۲۸۲)

سیلی مزن به صورتم

ای خصم بدمنش ، مزن تازیانه ام

من از کنار کشته بابا نمی روم

من با علی اکبر و عباس آمده ام

از این دیار ، بیکس و تنها نمی روم

تنها فتاده چنین در بیان و بی کفن

من سوی شام همره سرها نمی روم

سیلی مزن به صورتم ای شمر بی حیا

من بی علی اکبر و لیلا نمی روم (۲۸۳)

قطره ای بودم که در بحر شهادت جا گرفتم

این شهامت را من از جانبازی بابا گرفتم

آن قدر از دوری بابا فغان و ناله کردم

تا در آغوشم سر ببریده بابا گرفتم

من یتیمم صورتم از ضرب سیلی خویش ، آری

لا جرم این ارث را از جده ام زهرا علیه السلام گرفتم

می کشم بار شفاعت را به دوش خویش ، آری

این شجاعت را ز بابا ظهر عاشورا گرفتم . (۲۸۴)

کنار پیکر خونین پدر ، در شب شام غریبان

در کتاب مبکی العیون آمـده است : در شب شام غریبان ، حضـرت زینب علیه السـلام در زیر خیمه نیم سوخته ، انـدکی خوابید . در عالم خواب مادرش حضرت فاطمه زهرا علیه السلام را دید . عرض کرد : مادر جان ، آیا از حال ما خبر داری ؟

حضـرت فاطمه زهرا علیه السـلام فرمود : تاب شـنیدن ندارم . حضـرت زینب علیه السـلام عرض کرد : پس شـکوه ام را به چه کسی بگویم ؟

حضـرت فاطمه زهرا علیه السـلام فرمود : (من خود هنگامی که سـر از بدن فرزندم حسین علیه السلام جدا می کردند ، حاضر بودم . اکنون برخیز و رقیه علیه السلام را پیدا کن)

حضـرت زینب علیه السـلام برخـاست . هر چه صـدا زد ، حضـرت رقیه علیه السـلام را نیـافت . با خواهرش ام کلثوم علیه السـلام در حالیکه گریه می کردنـد و ناله سـر می دادنـد ، از خیمه بیرون آمدنـد و به جسـتجو پرداختنـد ، تا اینکه نزدیک قتلگاه صـدای او را شنیدنـد . آمدنـد کنار بـدنهای پاره پاره ، دیدنـد رقیه علیه السـلام خود را روی پیکر مطهر پدر افکنده ، در حالیکه دسـتهایش را به سینه پدر چسبانیده است درد دل می کند .

حضـرت زینب علیه السـلام او را نـوازش داد . در این وقت سـکینه علیه السـلام نیز آمـد و بـا هم به خیمه بازگشـتند . در مسـیر راه ، سکینه علیه السـلام از رقیه علیه السـلام پرسـید : چگونه پیکر پـدر را جستی ؟ او پاسـخ داد : آن قدر پدر پدر کردم که ناگاه صدای پدرم را شنیدم که فرمود : بیا اینجا ، من در اینجا هستم . (۲۸۵)

فصل سوم : رحلت

رحلت

محـدث خبیر ، مرحوم حاج شـیخ عباس قمی (قدس سـره) از کامل بهائی (ج ۲ ص ۱۷۹) نقل می کنـد که : زنان خاندان نبوت در حالت اسـیری حال مردانی را که در کربلا شـهید شده بودند بر پسران و دختران ایشان پوشیده می داشتند و هر کودکی را وعده می دادنـد که پـدر تو به فلان سـفر رفته است باز می آیـد ، تا ایشان را به خانه یزیـد آوردنـد . دخترکی بود چهار ساله ، شبی از خواب بیـدار شـد و گفت : پـدر من حسـین علیه السـلام کجاست ؟ این ساعت او را به خواب دیـدم . سـخت پریشان بود . زنان و کودکان جمله در گریه افتادنـد و فغـان از ایشان برخاست . یزیـد خفته بود ، از خواب بیـدار شـد و از ماجرا سوال کرد . خبر بردنـد که ماجرا چنین است . آن لعین در حال گفت : بروند سر پدر را بیاورند و در کنار او نهند . پس آن سر مقدس را بیاوردند و درکنار آن دختر چهار ساله نهادنـد . پرسـید این چیست ؟ گفتند : سـر پدر توست . آن دختر بترسـید و فریاد بر آورد و رنجور شد و در آن چند روز جان به حق تسلیم کرد .

سپس محـدث قمی (ره) می فرمایـد : بعضـی این خبر را به وجه ابسط نقل کرده اند و مضـمونش را یکی از اعاظم رحمه الله به نظم در آورده و من در این مقام به همان اشعار اکتفا می کنم . (۲۸۶)

قال رحمه الله :

یکی نو غنچه ای از باغ زهرا

بجست از خواب نوشین بلبل آسا

به افغان از مژه خوناب می ریخت

نه خونابه ، که خون ناب می ریخت

بگفت : ای عمه بابایم کجا رفت ؟

بد این دم دربرم ، دیگر چرا رفت ؟

مرا بگرفته بود این دم در آغوش

همی مالید دستم بر سر و گوش

بناگه گشت غایب از بر من

ببین سوز دل و چشم تر من

حجازی بانوان دل شکسته

به گرداگرد آن کودک نشسته

خرابه جایشان با آن ستمها

بهانه ی طفلشان سربار غمها

ز آه و ناله و از بانگ و افغان

یزید از خواب بر پا شد ، هراسان

بگفتا کاین فغان و ناله از کیست

خروش و گریه و فریاد از چیست ؟

بگفتش از ندیمان کای ستمگر

بود این ناله از آل پیمبر

یکی کودک ز شاه سر بریده

در این ساعت پدر خواب دیده

کنون خواهد پدر از عمه خویش

و زین خواهش جگرها را کند ریش

چو این بشنید آن مردود یزدان

بگفتا چاره کار است آسان

سر بابش برید این دم به سویش

چو بیند سر بر آید آرزویش

همان طشت و همان سر ، قوم گمراه

بیاورند نزد لشگر آه

یکی سر پوش بد بر روی آن سر

نقاب آسا به روی مهر انور

به پیش روی کودک ، سر نهادند

ز نو بر دل ، غم دیگر نهادند

به ناموس خدا آن کودک زار

بگفت : ای عمه دل ریش افگار

چه باشد زیر این مندیل ، مستور

که جز بابا ندارم هیچ منظور

بگفتش دختر سلطان والا

که آن کس را که خواهی ، هست اینجا

چو این بشنید خود برداشت سر پوش

چون جان بگرفت آن سر را در آغوش

بگفت : ای سرور و سالار اسلام

ز قتلت مر مرا روز است چون شام

پدر ، بعد از تو محنتها کشیدم

بیابانها و صحراها دویدم

همی گفتند مان در کوفه و شام

که اینان خارجند از دین اسلام

مرا بعد از تو ای شاه یگانه

پرستاری نبد جز تازیانه

ز کعب نیزه و از ضرب سیلی

تنم چون آسمان گشته است نیلی

بدان سر ، جمله آن جور و ستمها

بیابان گردی و درد و المها

بیان کرد و بگفت : ای شاه محشر

تو بر گو کی بریدت سر ز پیکر

مرا در خردسالی در بدر کرد

اسیر و دستگیر و بی پدر کرد

همی گفت و سر شاهش در آغوش

به ناگه گشت از گفتار خاموش

پرید از این جهان و در جنان شد

در آغوش بتولش آشیان شد

خدیو بانوان دریافت آن حال

که پر زد ز آشیان آن بی پر و بال

به بالینش نشست آن غم رسیده

به گرد او زنان داغدیده

فغان برداشتندی از دل تنگ

به آه و ناله گشتندی هماهنگ

از این غم شد به آل الله اطهار

دوباره کربلا از نو نمودار

بعضی گفته اند و شاید اتفاق افتاده باشد که در شب دفن آن دختر مظلومه اهل بیت اطهار علیه السلام ، جناب ام کلثوم علیه السلام را دیدند که قرار و آرام ندارد و با ناله و ندبه به دور خرابه می گردد و هر چه تسلی می دهند آرام نمی یابد . از علت این بیقراری پرسیدند ، گفت : شب گذشته این مظلومه در سینه من بود ، چون بیدار شدم دیدم که به شدت گریه می کند و آرام نمی گیرد ، از سببش پرسیدم ، گفت : عمه جان ، آیا در این شهر مانند من کسی یتیم و اسیر و دربدر می باشد ؟ عمه جان ، مگر اینها ما را مسلمان نمی دانند ، به چه جهت آب و نان را از ما مضایقه می نمایند و طعام به ما یتیمان نمی دهند ؟ این مصیبت مرا به گریه آورده و طاقت خوابیدن ندارم .

بپیچ ای قلم قصه شهر شام

که شد صبح عالم ز غصه چو شام

تو شیخا نمودی قیامت پدید

به مردم عیان گشته یوم الوعید

ز فرط بکا بر حسین شهید

چو یعقوب شد چشم خلقی سفید (۲۸۷)

ستاره درخشان شام پدر را در خواب می بیند

صاحب (مصباح الحرمین) (۲۸۸) می نویسد : طفل سه ساله امام حسین علیه السلام شبی از شبها پدر را در عالم رویا دید و از دیدارش شاد گردید و در ظل مرحمتش آرمید و فلك ستیزه جو ، این وع استراحت را برای آن صغیره نتوانست ببیند . چون آن محترمه از خواب بیدار شد پدر خود را ندید . شروع به گریه کردن کرد . هر چه اهل بیت علیه السلام او را تسلی دادند آرام نشد . سبب گریه از او پرسیدند ، آن مظلومه در جواب گفت : این ابی ابتونی بوالدی و قره عینی یعنی کجاست پدر من ، بیاورید پدر مرا و نور چشم مرا . پس آن مصیبت زدگان دانستند که آن یتیم پدر را در خواب دیده است ، هر چند تسلی دادند آرام نشد . خود اهل بیت نیز منتظر بهانه برای گریه بودند ، لذا گریه سکوت شب را شکست . همه با آن صغیره هماواز شده مشغول گریه و زاری و ناله شدند . پس موهای خود را پریشان نموده و سیلی بر صورتها می زدند و خاك خرابه را بر سر خود می ریختند ، و صدای گریه ایشان چنان بلند گردید که به گوش یزید پلید کافر رسید .

به روایتی دیگر ، طاهر بن عبدالله دمشقی گوید : من ندیم آن لعین بودم و اکثر شبها برای او صحبت می کردم و او را مشغول می نمودم . شبی نزد آن ملعون بودم و قدری هم از شب گذشته بود ، پس به من گفت : ای طاهر! امشب وحشت بر من غالب است و قلبم در تپش افتاده و دلم از غصه و حزن پر شده ، بسیار اندوه و غصه دارم که حالت نشستن و صحبت کردن ندارم . بیا سر من را در دامن گیر و از افعال ناشایسته و گذشت من صحبت من و طاهر گوید : من سر نحس او را در دامن گرفتم . آن لعین به خواب رفت ، و سر نورانی سیدالشهدا علیه السلام در آن وقت در طشت طلا در مقابل ما بود . چون ساعتی گذشت دیدم که ناگهان پرد گیان حرم محترم امام حسین علیه السلام از خرابه بلند شد . آن لعین در خواب و من در اندوه بودم ، که آیا چه ظلم و ستم بود که یزید بدماب به اولاد بوتراب نمود ؟

به طرف طشت نظر کرده دیدم که از چشمهای امام حسین علیه السلام اشك جاری شده است ، تعجب کردم ، پس دیدم آن سر انور به قدر چهار ذراع گویا بلند شد و لبهای مبارکش به حرکت آمده و آواز اندوهناك و ضعیفی از آن دهان معجز بیان بلند

گردید که می گفت : (اللهم هولا ـ اولادنا و اکبادنا و هولا ـ اصحابنا) یعنی خداوندا ، اینان اولاد و جگر گوشه من هستند و اینها اصحاب منند

طاهر گوید : چون این حال را از آن حضرت مشاهده کردم وحشت و دهشت بر من غلبه کرد . شروع به گریه کردن کردم . به بالای عمارت یزید آمدم که خرابه در پشت آن عمارت بود ، خیال می کردم شاید یکی از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله فوت شده ، که مرگ او باعث این همه ناله وندبه شده است . وقتی بالای قصر رسیدم دیدم تمامی اهل بیت اطهار علیه السلام طفل صغیری را در میان گرفته اند و آن دختر ، خاک بر سر می ریزد و با ناله و فغان می گوید :

(یا عمتی و یا اخت ابی این ابی این ابی) . یعنی : ای عمه ، وای خواهر پدر بزرگوار من ، کجاست پدر من ؟ کجاست پدر من ؟

آنها را صدا زدم و از ایشان پرسیدم که چه پیش آمده که باعث این همه ناله و گریه شده است ؟ گفتند : ای مرد ، طفل صغیر سیدالشهدا علیه السلام پدرش را در خواب دیده ، و اینک بیدار شده و از ما پدر خود را می خواهد ، هر چه به وی تسلی می دهیم آرام نمی گیرد .

طاهر گوید : بعد از مشاهده این احوال دردناک ، پیش یزید برگشتم . دیدم آن بدبخت بیدار شده به طرف آن سر ، سر حسین بن علی علیه السلام نگاه می کند ، و از کثرت وحشت و دهشت و خوف و خشیت ، مانند برگ بید بر خود می لرزد . در آن اثنا سر اطهر آن مولا ـ به طرف یزید متوجه شده فرمود : ای پسر معاویه ، من در حق تو چه بدی کرده بودم که تو با من این ستم و ظلم نمودی و اهل بیتم را در خرابه جا دادی ؟

(ثم توجه الراس الشریف الی الله الخبیر اللطیف و قال : اللهم انتقم منه بما عامل بی و ظلمنی و اهلی (و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون)

یعنی سر مبارک شریف آن حضرت به سوی خداوند خبیر و لطیف توجه نموده و گفت : خداوندا ، از یزید به کیفر رفتاری که با من کرده و به من و اهل بیت من ظلم نموده انتقام بگیر .

وقتی یزید این را شنید بدنش به لرزه در آمد و نزدیک بود که بندهایش از یکدیگر بگسلد .

پس از من سبب گریه اهل بیت علیه السلام را پرسید و سر آن حضرت را به خرابه نزد آن صغیره فرستاد و گفت : سر را نزد آن صغیره بگذارید ، باشد که با دیدن آن تسلی یابد . ملازمان یزید سر حضرت سیدالشهدا علیه السلام را برداشته به در خرابه آمدند . چون اهل بیت دانستند که سر امام حسین علیه السلام را آورده اند ، تماما به استقبال آن سر شتافتند و سر امام حسین علیه السلام را از ایشان گرفته و اساس ماتم را از سر گرفتند ، بویژه زینب کبری علیه السلام که پروانه وار به دور آن شمع محفل نبوت می گردید . پس چون نظر آن صغیره بر سر مبارک افتاد پرسید : (ما هذا الراس ؟) این سر کیست ؟ گفتند : (هذآراس ابیک) این ، سر مبارک پدر توست . پس آن مظلومه آن سر مبارک را از طشت برداشت و در برگرفت و شروع به گریستن نمود و گفت : پدر جان ، کاش من فدای تو می شدم ، کاش قبل از امروز کور و نابینا بودم ، و کاش می مردم و در زیر خاک می بودم و نمی دیدم محاسن مبارک تو به خون خضاب شده است . پس این مظلومه دهان خود را بر دهان پدر بزرگوار خود گذاشت و آن قدر گریست که بیهوش شد .

چون اهل بیت علیه السلام آن صغیره را حرکت دادند ، دیدند که روح مقدسش از دنیا مفارقت کرده و در آشیان قدس در کناره جده اش فاطمه زهرا علیه السلام آرمیده است .

چون آن بی کسان این وضع را دیدند ، صدا به گریه و زاری بلند کردند ، و عزای غم و زاری را تجدید نمودند

آن دختری که در خرابه شام از دنیا رحلت فرموده و شاید اسم شریفش رقیه علیه السلام بوده ، و از صبایای خود حضرت سیدالشهدا علیه السلام بوده چون مزاری که در خرابه شام است منسوب به این مخدره و معروف به مزارست رقیه علیه السلام است . (۲۸۹)

دختر حضرت سیدالشهدا علیه السلام و وفات او در خرابه شام و مکالماتش با حضرت زینب علیه السلام و رحلت او و غسل دادن زینب و ام کلثوم علیه السلام او را و آن کلمات و اخبار که از آن صغیره نوشته اند ، که سنگ را آب و مرغ و ماهی را کباب می کند و معلوم است حالت حضرت زینب علیه السلام چه خواهد بود . نوشته اند آن دختر سه ساله بود بعضی نامش را زینب و بعضی رقیه علیه السلام و بعضی سکینه علیه السلام دانسته اند .

و عده ای نوشته اند به دستور یزید ، عمارتی ساختند و واقعه روز عاشورا و حال شهدا و اسیری اسرا را در آنجا نقش کردند و اهل بیت علیه السلام را به آنجا وارد کردند ، و اگر این خبر مقرون به صدق باشد حالت اهل بیت علیه السلام و محنت ایشان را در مشاهدات این عمارات جز حضرت احدیت نخواهد دانست . (۲۹۰)

زبان حال زینب کبری

از دست من گرفته خرابه رقیه را

من بی رقیه سوی عزیزیان نمی روم

دارم خجالت از پدر تا جدار او

بی طوطی عزیز غزلخوان نمی روم

همره نباشدم من دلخون رقیه را

بی همسفر رقیه گریان نمی روم

جان داد در خرابه ز بس ریخت اشک غم

با دست خالی سوی شهیدان نمی روم

شعر از ناشناس

پس آن دختر سید مختار ، و نبیره ولی کردگار ، در آن خرابه بی چراغ در شب تاریک بر روی خاک و ریگ بماند . علی الصباح به اذن یزید لعنه الله علیه ، آن غریبه را در خرابه دفن کردند .

من منتظر در کنج ویران تا که گویند

باب رقیه ناگهان وارد ز در شد

شمع وجود اندر خرابه جلوه گر شد

در پرتوش پروانه ای بی بال و پر شد

صبح امید کودکی گردید طالع

شام غریبانش در آن ساعت سحر شد

آتش گرفت از عشق طفل بینوایی

خاکستر او سرمه اهل نظر شد

جز جان نداشت از بهر مهمان عزیزش

آن هم فدای مقدم راس پدر شد

می گفت : ای بابا بیا ، روزم سیاه است

جان پدر ، طولانی آخر این سفر شد

من منتظر در کنج ویران تا که گویند

باب رقیه ناگهان وارد ز در شد

بابا بیا جان رقیه بر لب آمد

از ضرب سیلی دیگر از خود بیخبر شد

بابا بیا از کعب نی پا تابه سر شد

نیلی تمام پیکرم پا تا به سر شد

بابا ندارم گوشه ویران غذایی

بابا غذای دخترت خون جگر شد

پرپر شد آن گل پیش چشم باغبانش

روحش به پیش زینب از پیکر بدر شد

بلبل کنار گل کجا خوابیده هرگز

یا از کنار گل کجای جای دگر شد ؟

دردانه شه شد (رضائی) پیش بابا

در ماتم او عالمی زیر و زبر شد

پرچم اسیری

مجنون صفت به دشت و بیابان دویده ام

اکنون به کوی عشق تو جانا رسیده ام

در راه عشق تو شده پایم پر آبله

از بس که روی خار مغیلان دویده ام

تنها نشد ز داغ تو موی سرم سفید

همچون هلال از غم عشقت خمیده ام

دیوانه وار بر سر کویت گر آمدم

منعم مکن که داغ روی داغ دیده ام

من پرچم اسیرم و ، بار غم تو را

از کوفه تا به شام به دوشم کشیده ام

عمرم تمام گشته عزیزم در این سفر

دست از حیات خویش حسینم بریده ام

بس ظلمها که شد به من از خولی و سنان

بس طعنه ها ز مردم نادان شنیده ام

گاهی چو بلبل از غم عشق تو در نوا

گاهی چو جغد گوشه ویران خزیده ام

دیدی به پای تخت یزید از جفای او

چون غنچه ، پیرهن به تن خود دریده ام

گنج تو را به گوشه ویران گذاشتم

چون اشک او فتاد رقیه ز دیده ام

می گفت و می گریست (رضایی) ز سوز دل

اشکم به خاک پای شهیدان چکیده ام

طفل یتیم

مگر طفل یتیمی می کند یاد از پدر امشب

که خواب از شوق در چشمش نیاید تا سحر امشب

پناه آورده در ویرانه امشب طایر قدسی

که از بی آشیانی سر کشد در زیر پر امشب

چه شد ماه بنی هاشم ، چه شد اکبر ، چه شد قاسم ؟

سکینه بی پدر گردید و لیلا بی پسر امشب

شهیدان راه فتاده در میان خاک و خون بینی

یتیمان را میان خیمه زار و خونجگر امشب

به روز قتل شه گر آیه (و اللیل) شد پیدا

ز سر شد آیه (و الشمس) هر سو جلوه گر امشب

نگاهی ای امیر کاروان سوی اسیران کن

که خواهر بی برادر می رود سوی سفر امشب

(رسا) را از در احسان مران ای خسرو خوبان

نثار خاک راهت جان کند با چشم تر امشب

سخن گفتن سر بریده امام حسین علیه السلام

آیه الله العظمی میرزا حبیب الله شریف کاشانی (متوفاتی ۱۳۴۰ هجری قمری) می نویسد :

یکی از زنان شام سنگی برداشت و به سر مقدس امام حسین علیه السلام زد و حضرت از بالای نیزه فرمود : اناالمظلوم . (۲۹۱)

نیز نقل می کند : حضرت زینب کبری علیه السلام توجه به سر برادر نمود ، حضرت به وی فرمود :

یا اختاه اصبری فان الله معنا . یعنی خواهر جان ، صبر کن که خدا با ماست . (۲۹۲)

در سر الاسرار نوشته حاج شیخ عبدالکریم (ص ۳۰۶) ، و نیز منهاج الدموع ص ۳۸۵ و کتاب عوالم (ص ۱۶۹) آمده است که منهال گفت :

سوگند به پرودگار ، دیدم سر امام حسین علیه السلام در شهر شام بالای نیزه مکرر می فرمود : لاحول و لاه قوه الا بالله (۲۹۳)

سر امام حسین علیه السلام با دخترش رقیه سخن می گوید

در کتاب بحر الغرائب ، جلد ۲ ، قریب به این مضامین می نویسد : حارث که یکی از لشگریان یزید بود گفت : یزید دستور داد سه روز اهل بیت علیه السلام را در دم دروازه شام نگاه بدارند تا چراغانی شهر شام کامل شود . حارث می گوید : شب اول من به شکل خواب بودم ، دیدم دختری کوچک بلند و نگاهی کرد . دید لشگر از خستگی راه خوابیده اند و کسی بیدار نیست ، اما فورا از ترسش بازنشست و باز بلند شد و چند قدم آمد به طرف سر امام حسین علیه السلام که بر درختی که نزدیک خرابه دم دروازه شام آویزان بود . آری ، به طرف آن درخت و سر مقدس آمد و از ترس برگشت ، تا چند مرتبه . آخر الامر زیر درخت ایستاد و به سر مقدس امام حسین علیه السلام پایین آمد و در مقابل نازدانه قرار گرفت و رقیه سلام الله علیها گفت : السلام علیک یا ابتاه و امصیبتاه بعد فراقک و اغربتاه بعد شهادتک

بعد دیدم سر مقدس با زبان فصیح فرمود : ای دختر من ، مصیبت تو و رجز و تازیانه و روی خار مغیلان دویدن تو تمام شد ، و اسیریت به پایان رسید . ای نور دیده ، چند شب دیگر به نزد ما خواهی آمد آنچه بر شما وارد شده صبر کن که جز او مزد او شفاعت را در بردارد . حارث می گوید : من خانه ام نزدیک خرابه شام بود ، از اینکه حضرت به او فرموده بود نزد ما خواهی آمد منتظر بودم کی از دنیا می رود ، تا یک شبی شنیدم صدای ناله و فریاد از میان خرابه بلند است ، پرسیدم چه خبر است ؟ گفتند : حضرت رقیه علیه السلام از دنیا رفته است . (۲۹۴)

نیز حجت الاسلام صدر الدین قزوینی در جلد دوم کتاب شریف ثمرات الحیوه ، به سند خود آورده است : حضرت رقیه علیه السلام لب خود را بر لب پدرش امام حسین علیه السلام نهاد و آن حضرت فرمود : الی ، الی ، هلمی فانا لک بالانتظار . یعنی ای نور دیده بیا بیا به سوی من ، که من چشم به راه تو می باشم ، و در اینجا بود که دیدند حضرت رقیه علیه السلام از دنیا رفت . (۲۹۵)

عمه بیا عقده دل واشده

عمه بیا گمشده پیدا شده

روز فراق عمه به سر آمده

نخل امید عمه به برآمده

طایر اقبال ز در آمده

باب من عمه ز سفر آمده

عمه بیا عقده دل واشده

عمه بیا گمشده پیدا شده

پشت سر باب شدم رهسپر

پای پیاده ، من خونین جگر

تا بکشد دست نوازش به سر

آمده دنبال من اینک ، به سر

عمه بیا عقده دل واشده

عمه بیا گمشده پیدا شده

عمه نیارم دل بابا به درد

اشک نریزم ، مشکم آه سرد

بیند اگر حال من از روی زرد

خصم ، نگویم به من عمه چه کرد

عمه بیا عقده دل واشده

عمه بیا گمشده پیدا شده

عمه زند طعنه خرابه ، به طور

خیزد ازین سر بنگر موج نور

چشم بد از محفل ما عمه دور

عمه خرابه شدم بزم حضور

عمه بیا عقده دل واشده

عمه بیا گمشده پیدا شده

قطره اشک عمه چو دریا شده

غنچه غم عمه شکوفا شده

بزم وصال عمه مهیا شده

وه که چه تعبیر ز رویا شده

عمه بیا عقده دل واشده

عمه بیا گمشده پیدا شده

گوشم اگر پاره شد ای عمه جان

عمه ، به بابا ندهم من نشان

پرسد اگر عمه ز معجر ، چه سان

گو بکنم درد دل خود بیان ؟

عمه بیا عقده دل واشده

عمه بیا گمشده پیدا شده

عمه ، به بابا شده ام میزبان

آمده بابا بر من میهمان

نیست به کف تحفه بجز نقد جان

تا بکنم پیشکش اش عمه جان

عمه بیا عقده دل واشده

عمه بیا گمشده پیدا شده

بس که دویدم ز پی قافله

پای من عمه شده پر آبله

عمه ، به بابا نکنم من گله

کامدم این ره همه بی راحله

عمه بیا عقده دل واشده

عمه بیا گمشده پیدا شده

بود مرا عمه به دل آرزو

تا غم دل شرح دهم مو به مو

ریخته من عمه ، شکسته سبو

باز نگردد دگر آبم به جو

عمه بیا عقده دل واشده

عمه بیا گمشده پیدا شده

کرد تهی دل چو غزال حرم

لب ز سخن بست غزل خوان غم

دست قضا نقش دگر زد رقم

شام ، به شومی ، شد از آن متهم

عمه بیا عقده دل واشده

عمه بیا گمشده پیدا شده

جان خود او در ره جانان بداد

خود به سویی ، سر سوی دیگر فتاد

آه کشید عمه - چو دید - از نهاد

گنج خود او کنج خرابه نهاد

عمه بیا عقده دل واشده

عمه بیا گمشده پیدا شده

خرابه شام ، زندان اهل بیت سیدالشهدا علیه السلام

در روایت مرحوم صدوق (ره) از آن خرابه ، تعبیر به محبس (زندان و بازداشتگاه) شده است ، زیرا آنها در آنجا محصور بودند و اجازه نداشتند به جای دیگر بروند . وی می نویسد :

ان یزید امر بنسا الحسین علیه السلام فحبس مع علی بن الحسین فی محبس لایکنهم من حر و لا قر ، حتی تقشرت وجوههن همانا یزید دستور داد که اهل بیت امام حسین علیه السلام را همراه امام سجاد علیه السلام در محلی حبس کردند . آنها در آنجا نه از گرما در امان بودند و نه از سرما ، تا آنکه بر اثر آن صورتهایشان پوست انداخت . (۲۹۶)

معروف این است که حضرت رقیه علیه السلام در همین خانه یا بازداشتگاه به شهادت رسیده است . در مورد مدت توقف اهل بیت علیه السلام در خرابه ، به اختلاف نقل شده ، به طوری که نمی توان برای آن تعیین وقت کرد . هرگاه ورود اهل بیت علیه السلام به شام را طبق گفته مورخان ، آغاز ماه صفر بدانیم و شهادت حضرت رقیه علیه السلام را در پنجم آن ، نتیجه می گیریم که حضرت رقیه علیه السلام خود چهار روز در آن خرابه سر برده است . همچنین در مورد دشواری وضع خرابه ، غیر از آنچه گفته شد ، مطالب دیگری نیز نقل شده است . از جمله اینکه ، دیوار آن خرابه کج شده و در حال خراب شدن بود .

نیز امام سجاد علیه السلام فرمود : هنگامی که ما را به خرابه شام قرار دادند ، در آنجا انواع رنجها را بر ما روا داشتند . روزی دیدم عمه ام ، حضرت زینب علیه السلام دیگی بر روی آتش نهاده است ، گفتم : عمه جان این دیگ چیست ؟ فرمود : کودکان گرسنه اند ، خواستم به آنها وانمود نمایم که برایشان غذا می پزم و بدین وسیله آنان را خاموش سازم .

نیز نقل شده است : آنها مکرر آب و نان از حضرت زینب علیه السلام طلب می کردند ، حتی بعضی از زنان شام ترحم کرده برای آنها آب غذا می آوردند . (۲۹۷)

به این ترتیب می بینم حضرت زینب علیه السلام افزون بر آن همه داغ و رنج اسارت ، در چنین مکانی جای نداشت و سرانجام نیز غریبانه با شهادت جانسوز حضرت رقیه علیه السلام روبرو شد .

اشکی بر تربت رقیه

من رقیه دختر ناکام شاه کربلایم

بلبل شیرین زبان گلشن آل عبایم

میوه باغ رسولم ، پاره قلب بتولم

دست پرورد حسینم ، نور چشم مصطفایم

کعبه صاحبدلانم ، قبله اهل نیازم

مستمندان را پناهم ، دردمندان را دوایم

من یتیمم ، من اسیرم ، کودکی شوریده حالم

طایری بشکسته بالم ، رهروی آزاده پایم

زهره ایوان عصمت ، میوه بستان رحمت

منبع فیض و عنایت ، مطلع نور خدایم

گلبنی از شاخسار قدس و تقوی و فضیلت

کوکبی از آسمان عفت و شرم و حیایم

شعله بر دامان خاک افکنده آه آتشینم

لرزه بر ارکان عرش افتاده از شور و نوایم

گرچه در این شام ویران گشته ام چون گنج پنهان

دستگیر مردم افتاده پای بینوایم

من گلابم بوی گل جویید از من ز آنکه آید

بوی دلجوی حسین از خاک پاک با صفایم

ای (رسا) از آستانش هر چه خواهی آرزو کن

عاجز از اوصاف این گل مانده طبع نارسایم

گفتگوی زن غساله با زینب کبری علیه السلام

در نقل دیگر آمده است : هنگامی که زن غساله ، بدن حضرت رقیه علیه السلام را غسل می داد ، ناگاه دست از غسل کشید و گفت : (سرپرست این اسیران کیست ؟)

حضرت زینب علیه السلام فرمود : چه می خواهی ؟

غساله گفت : این دخترک به چه بیماری مبتلا بوده که بدنش کبود است ؟

حضرت زینب علیه السلام در پاسخ فرمود : (ای زن ، او بیمار نبود ، این کبودیها آثار تازیانه ها و ضربه های دشمنان است) (۲۹۸)

زبان حال حضرت زینب علیه السلام به زن غسل دهنده چنین بود :

بیا تو ای زن غساله از طریق وفا

به این صغیره بده غسل از برای خدا

نگر که از چه رخ او چو کهربا باشد

ز داغ تشنگی دشت کربلا باشد

نگر که زخم به پایش برون بود از حد

به روی خار مغیلان دویده او بی حد

طبق بعضی روایات ، بعد از رحلت حضرت رقیه علیه السلام یزید دستور داد چراغ و تخته غسل را ببرند ، و او را با همان پیراهن کهنه اش کفن کنند .

زنان شام ازدحام کردند و در حالیکه سیاه پوش شده بودند برای بدرقه اهل بیت علیه السلام از خانه ها بیرون آمدند . صدای ناله و گریه آنها از هر سو شنیده می شد و با کمال شرمندگی با اهل بیت علیه السلام وداع نمودند ، و با کاروان اهل بیت علیه السلام پیدا بود ، مردم شام گریه می کردند . (۲۹۹)

زینب کبری علیه السلام از این فرصت استفاده های بسیار کرد . از جلمه اینکه هنگام وداع ، ناگاه سر از هودج بیرون آورد و خطاب به مردم شام فرمود :

(ای اهل شام ، از ما در این خرابه امانتی مانده است ، جان شما و جان این امانت . هرگاه کنار قبرش بروید (او در این دیار غریب است) آبی بر سر مزارش بپاشید و چراغی در کنار قبرش روشن کنید) (۳۰۰)

رفتیم و ماند نزد شما یادگار ما

جان شما و دخترك گلعذار ما

رفتیم و ماند خاطره ای سخت جانگداز

ز این شهر پر بلا ، به دل داغدار ما

ما با رقیه آمده اکنون که می رویم

دیگر رقیه ای نبود در کنار ما

برای حضرت رقیه علیه السلام کفن آورده ام

مداح اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام آقای حاج اسدالله سلیمانی نقل کردند :

از مرحوم حسن ذوالفقاری مداح تهرانی و از شاعر اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام آقای حاج غلامرضا سازگار نقل شده است که گفت : از کسی شنیدم این قضیه را نقل کرده است که ، برای زیارت حضرت رقیه علیه السلام به شام رفته بودم و یك روز در حرم مطهر ایستاده و مشغول زیارت خواندن مجذوب خود کرد . دیدم می خواهد یك تکه پارچه سفید را روی ضریح بیندازد ولی نمی تواند . جلو رفتیم و گفتم : دختر جان ، چه می خواهی بکنی ؟ لبش را گشود ، دیدم آذری زبان است ، با پدر و مادرش آمده است . گفتم : همه برای حضرت رقیه علیه السلام اسباب بازی می آورند ، تو چرا پارچه آورده ای ؟

گفت : پدر و مادرم - و آنها را نشان داد - به من گفتند حضرت رقیه علیه السلام کفن ندارد ، من برای او کفن آورده ام

کنج خرابه شد قفسم ای گل عزیز

نی آب خوردم و نه کسی داد دانه ام

بال و پرم ز سنگ حوادث شکسته شد

از بس که شمر شوم زده تازیانه ام

نیلی ز ضرب سیلی شمر است صورتم

جای طناب بسته به بازو نشانه ام

بابا رقیه را خرابه گذاشتم

باشم خجل ز روی تو باب یگانه ام

جان داد در خرابه بی سقف دخترت

آن کودک یتیم تو آن نازدانه ام

گاهی به روی خوار مغیلان دویده ام

گاهی زدند کعب سنان را به شانه ام

گاهی بهانه تو گرفتم پدر به شام

آتش گرفت عمه ام از این بهانه ام

دیدی کجا کشاند فلک عاقبت مرا

با من چه ها نکرد پدر جان زمانه ام

آتش به کاخ زاده سفیان زدم پدر

با ناله سحر گه و آه شبانه ام

می گفت صبح و شام (رضائی) ز جان و دل

تا زنده ام غلام همین آستانه ام

آمدم ببینم آیا زخمهای پایت خوب شده است یا نه ؟

جناب حجه الاسلام و المسلمین سید عسکر حیدری از طلاب حوزه علمیه زینبیه شام (۳۰۱) نقل کردند :

در سال ۱۳۵۶ شمسی بعد از نماز کنار ضریح با صفای حضرت رقیه علیه السلام منظره عجیبی دیدم .

پیر مردی ترک از اهالی تبریز را دیـدم که به ضـریح مطهر چسبیـده و هی فریاد می زنـد و گریه می کند . مردم هم که این منظره را می دیدند گریه می کردند . یک غوغایی به وجود آمده بود .

پیرمرد بـا زبان ترکی با دختر امام حسین علیه السـلام صـحبت می کرد و اشک می ریخت . چون من ترکی بلـد نبودم به کسـی که زبان ترکی بلد بود گفتم این مرد چه می گوید ؟ گفت او می گوید : رقیه جان ، مدتهاست اسم نوشته ام و چند سال است که آرزو می کردم به شـام بیـایم . تقاضـای من این نیست که بچه ام را شـفا بـدهی یـا وضع دنیوی و مـادیم خوب شود یا در قیامت دسـتم را بگیری . نه ، نه ، برای هیـچ کدام نیامده ام . تنها آمده ام ببینم حالت چه طور است ؟ بدنت خوب شده یا نه ؟ آیا آبله پاهایت خوب شـده ؟ قلبت خوب شـده ؟ برویم ایران ، به تبریز برویم تـا آنجا صـحن شـما را طلا کنم ، جان خود را به شـما فـدا کنم . اینها را می گفت و گریه می کرد و متوسل بود .

به خودم گفتم کاش این عقیده و اخلاص را من می داشتم .

چه خوابی ای خدا بود ؟ نوای نینوا بود

فرشته بهشتم ، ترا کجا بهشتم

چه بود سر نوشتم به خون دل نوشتم

بخواب جاودانه رقیه ام رقیه

به دامنم مکانت گرفته گرد جانت

تمام همرهانت به نقطه دهانت

نگاهها نشانه ، رقیه ام ، رقیه

پدر مگر کجا بودی ؟ به دردت آشنا بود

چه خوابی ای خدا بود ؟ نوای نینوا بود

گرفته ای بهانه ، رقیه ام ، رقیه

ز جمع ما گسستی ، دل همه شکستی

از این قفس برستی ، بر آن چمن نشستی

به خواندن ترانه ، رقیه ام ، رقیه

رقیه اسیرم ، بپا شو ای صغیرم

به دامنت بگیرم ، به پیش تو بمیرم

کجا شدی روانه رقیه ام ، رقیه

ببین قد کمانم ، بر آسمان فغانم

بسوخت استخوانم ، نبود این گمانم

ز گردش زمانه ، رقیه ام ، رقیه

دل حرم کباب است ، به نغمه رباب است

بگویمش ثواب است رقیه ام به خواب است

بپا شوی تو یا نه ؟ رقیه ام ، رقیه

چو بی پدر شدی تو نه در بدر شدی تو

نه خون جگر شدی تو ، که شعله وریشه ی تو

ز سوز تازیانه ، رقیه ام ، رقیه

زیر ضرب تازیانه

ای گل گلزار پیغمبر کجا افتاده ای

از گلستانت چه شد کاین سان جدا افتاده ای

آمد از گلزار یثرب شاخه ای در کربلا

در دمشق از شاخسار کربلا افتاده ای

از مدینه بر سر دوش پدر تا نینوا

در بیابانهای شام از ناقه ها افتاده ای

بر سرت هر دم شبیخون زد نهیب ساربان

زیر ضرب تازیانه از جفا افتاده ای

عمه معصومه ات شیون کنان دنبال تو

بارها ، برخارها ، دیدت زپا افتاده ای

یک زمان در قحط آب ، و یک زمان در منع نان

وز اسیری در هزاران ماجرا افتاده ای

خواب در چشمت نمی رفت از جفای ظالمان

نیمه شب در خواب خوش امشب چرا افتاده ای

چون شدی دلتنگ از زندگی رفتی به خواب

گفتی ای بابا جدا از جمع افتاده ای

ناله ها کردی زهجران گل ای مرغ بهشت

تا که گفتی شهر شام اندر عزا افتاده ای

کاخ می لرزید ، و می لرزید آن جبار مست

گفت در دل طفل را آن سر ، دوا افتاده ای

یا نوایت هم نوا بود آسمانها و زمین

ناگهان دیدند - آوخ - از نوا افتاده ای

از فغان زینب معصومه اندر مرگ تو

ناله های آتشین در هر فضا افتاده ای (۳۰۲)

گنج میثاقم که می باشد مکان ویرانه ام

شمع عهدم ، جمله جانها بود پروانه ام

طالع نیک اختر عشقم به برج اشتیاق

در کف غواص بحر دل در یکدانه ام

طایر لاهوت مسکن ، مرغ علوی آشیان

این منم ، گر عالم ناسوت شد کاشانه ام

بر در میخانه وحدت ز لطف می فروش

باده خوار عشق را من بهترین پیمانه ام

هدهد زرین پر سیمرغ قاف ز فعتم

قرب من بنگر فراز سدره آمد خانه ام

آن ز پا افتاده هجرم که در شام وصال

بر تسلای دلم آمد به سر جانانه ام

جلوه قدس است در باغ جنان آیینه ام

پنجه حور است بر گیسوی مشکین شانه ام

طوطی شیرین زبان شکرستان نهال

باز دست آموز شاهم زینب شاهانه ام

باغ یاسین را ز حسن سرمدی پیرایه ام

دوحه گلزار طاها را بهین ریحانه ام

روی گلگون ز سیلی گشت نیلی از عدو

تا ز کعب نی یک سو افتاد کتف و شانه ام

بر سر خار مغیلان پا فشاریهای من

شد سبب تا عقل هر فرزانه شد دیوانه ام

گفت (فرخ) تا شفاعتخواه او گردم بحشر

آشنای محضر عشقم ، نه من بیگانه ام (۳۰۳)

مجلس عزای حضرت زینب در شام و روضه خواندن ایشان

پیش از این بیان شد که یزید تغییر مسلک داد . به روایت ابی مخنف و دیگران ، وی امام زین العابدین علیه السلام را بین ماندن شام و حرکت به سوی مدینه مخیر نمود . آن حضرت به پاس تکریم علیا مخدره زینب علیه السلام فرمود : بایستی در این باب با عمه ام زینب علیه السلام صحبت کنم ، چون پرستار یتیمان و غمگسار اسیران ، اوست . یزید از این سخن بر خود لرزید . چون آن حضرت با زینب کبری علیه السلام سخن در میان نهاد ، فرمود : هیچ چیز را بر اقامت در جوار جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله اختیار نخواهم کرد ، ولی ای یزید بایستی برای ما خانه ای خالی بنمایی که می خواهیم به مراسم عزاداری بپردازیم ، زیرا از هنگامی که ما را از جسد کشتگان خود جدا نمودند نگذاشته اند که بر کشتگان خود گریه کنیم ، و بایستی هر کس از زنان که می خواهد بر ما وارد بشود کسی او را منع ننماید . یزید از این سخنان بر خود لرزید ، و بسی بیمناک شد ، چون می دانست آن مخدره در آن مجلس ، یزید و سایر بنی امیه را با خاک سیاه برابر نموده و بغض و عداوت او را در قلوب مردم مستقر خواهد کرد و آثار آل محمد صلی الله علیه و آله را تازه خواهد نمود ، و زحمات او و پدرش را که می خواسته اند آثار آل محمد صلی الله علیه و آله را نابود کنند به باد فنا خواهد داد . ولی از اجابت چاره ندید ، فرمان داد تا خانه وسیعی برای آنها تخلیه کردند و منادی ندا کرد : هر زنی می خواهد به سر سلامتی زینب علیه السلام بیابد مانعی ندارد . چون این خبر منتشر شد به روایت عوالم ، زنی از هاشمیه در شام نماند مگر آنکه در مجلس حضرت زینب علیه السلام حاضر گردید .

زنان امویه و بنات مروانیه نیز با زینب و زیور وارد مجلس شدند . اما چون آن منظره رقت آور را مشاهده کردند یکباره زیورهای خود را ریخته و همگی لباس سیاه مصیبت در بر کردند و از زنان شام جمع کثیری به آنها پیوستند و همی ناله و عویل از جگر بر کشیدند و جامه ها بر تن دریدند و خاک مصیبت بر سر ریختند و موی پریشان کرده صورتها بخراشیدند ، چندانکه آشوب محشر برخاست و بانگ وزرای به عرش رسید ، در آن وقت زینب کبری علیه السلام به روایت بحار انشاد این اشعار نمود و قلب عالم را کباب نمود . از مرثیه آن مخدره گفتی قیامتی بر پا شد .

فرمود : ای زنان شام ، بنگرید که این مردم جانی شقی ، با آل علی علیه السلام چگونه معامله کردند و چه به روز اهل بیت مصطفی صلی الله علیه و آله در آوردند ؟ ای زنان شام ، شما این حالت و کیفیت را ملاحظه می نمایید ، اما از هنگامه کربلا و رستخیز روز عاشورا و حالت عطش اطفال و شهادت شهدا و برادرم و حالات قتلگاه بی خبر هستید و نمی دانید که از ستم کوفیان بیوفا و پسر زیاد بیحیا و صدمات طی راه ، بر این زنان داغدار و یتیمان دل افکار و حجت خدا سید سجاد علیه السلام چه گذشت ؟

زنان شام و هاشیمات از مشاهده این حال و استماع این مقال جملگی به ولوله در آمدند . (۳۰۴)

آنان تا مدت هفت روز مشغول ناله و سوگواری بودند و افغان به چرخ کبود رسانیدند .

در بحر المصائب گوید : آن مخدره در آن وقت روی به بقیع آورده و این اشعار را خطاب به مادر قرائت نمود ، چنانکه گفتی آسمان و زمین را متزلزل ساخت . به نظر حقیر ، این اشعار هم زبان حال است که به آن مخدره نسبت داده اند .

ایا ام قد قتل الحسین بکربلا

ایا ام رکنی قد هوی وتزلزلا

ایا ام قد القی حبیبک بالعرا

طریحا ذبیحا بالدما مغسلا

ایا ام نوحی فالکریم علی القنا

یلوح کالبدر المنیر اذا نجلا

و نوحی علی النحر الخضیب و اسکبی

دموعا علی الخد التریب مرملا

در این وقت زنان شام هر یک به تسلی و دلداری اهل بیت پرداختند . (۳۰۵)

بخش دهم : رحلت جانسوز حضرت رقیه (ع) در سروده شاعران

مقدمه

ماجرای رحلت جانسوز حضرت رقیه علیه السلام را ، شاعران بسیاری ، در قالب مثنوی و قصیده و غزل و ترجیع بند ، به نظم در آورده اند که پاره ای از آنها را پیش از این در خلال بخشهای گذشته آوردیم . برخی از شاعران ماجرای رحلت آن نازدانه را ، از آغاز تا پایان به گونه مفصل گزارش کرده اند ، که آن ها را یکجا در این بخش گرد آورده ایم .

اینک این شما شیفتگان خاندان عصمت و طهارت علیه السلام ، و این هم شرح قصه درگذشت جانگداز دردانه ابا عبدالله الحسین علیه السلام در خرابه شام :

۱ . سراینده : عبدالله مخبری فرهمند

روزگار آتش بیداد افروخت

دست کین خیمه و خرگاه تو سوخت

کودکی را که پدر در سفر است

روز و شب دیده حسرت به در است

تا زمانی که بود چشم به راه

دلش آزرده بود خواه نخواه

هر صدایی که ز در می آید

به گمانش که پدر می آید

باز چون دیده ز در برگیر

گرید و دامن مادر گیرد

همه کوشند ز بیگانه و خویش

بهر دلجوی او بیش از پیش

آن یکی خندد و بوسد رویش

آن دگر شانه زند بر مویش

مادرش شهد کند در کامش

گاه با وعده کند آرامش

گاه گوید پدرت در راه است

غم مخور ، عمر سفر کوتاه است

می برندش گهی از خانه به در

تا شود منصرف از فکر پدر

نگذارند دمی تنهایش

سر نپیچند ز خواهشهایش

تا که دوران سفر طی گردد

رفع افسردگی از وی گردد

پدرش آید و گیرد به برش

بکشد دست محبت به سرش

دلش از وصل پدر شاد شود

جانش از قید غم آزاد شود

لیک افسوس به ویرانه شام

کار این سان نپذیرفت انجام

بود در شام میان اسرا

طفلی از هجر پدر نوحه سرا

خردسالی به اسارت در بند

مرغ بشکسته پری پا به کمند

کودکی دستخوش محنت و رنج

جای بگزیده به ویرانه چو گنج

بین اطفال یتیم شه دین

گویی آن دختر ویرانه نشین

بود از جمله اطفال دگر

بیشتر عاشق دیدار پدر

چون خبر از ستم شمر نداشت

پدرش را به سفر می پنداشت

روز و شب دیده به در دوخته بود

دلش از آتش غم سوخته بود

داشت از غصه دوری پدر

سر به زانوی غم و دیده به در

لحظه ای بی پدر آرام نداشت

خبر از فتنه ایام نداشت

دائم از حال پدر می پرسید

علت طول سفر می پرسید

که کجا رفت و چرا رفته و کی

از سفر آید و بینم رخ وی ؟

تا به کی بی سرو سامان باشم

روز و شب سر به گریبان باشم

جای در گوشه ویرانه کنم

آرزوی پدر و خانه کنم ؟

جانم آمد به لب از هجر پدر

آه از این محنت و این طول سفر

بود همواره از این غم بیتاب

تا شبی دید به خلوتگه خواب

کان سفر کرده ز در باز آمد

طایر شوق به پرواز آمد

لحظه ای در دل شب گشت جهان

به مراد دل آن سوخته جان

دید در خواب گل روی پدر

جان به وجد آمدش از بوی پدر

بوسه بر پای پدر زد از شوق

دست بر گردنش افکند چو طوق

جای بگزیده به دامان پدر

جانش آمیخته با جان پدر

با لب بسته حکایتها کرد

ز آنچه بگذشت شکایتها کرد

با پدر ز آنچه به دل داشت نهفت

داستانها به زبان جان گفت

گفت کای پشت فلک پیش تو خم

نشود لطف فراوان تو کم

مهر خود شامل ما فرمودی

بذل احسان بجا فرمودی

باز رو جانب ما آوردی

الله الله که صفا آوردی

بود رسم پدرت نیز بر این

که کند لطف به ویرانه نشین

هیچ دانی که در ایام فراق

چو گذشته است به جمعی مشتاق

بی تو در مانده و بیچاره شدیم

در بیابان همه آواره شدیم

روزگار آتش بیداد افروخت

دست کین خیمه و خرگاه تو سوخت

هستی ما همه یکجا بردند

هر چه دیدند به یغما بردند

همه گشتیم گرفتار و اسیر

گاه در بند و گهی در زنجیر

بعد با یک سفر دور و دراز

شد از غم فصل نوینی آغاز

پیش از این ما چو نمودیم سفر

با تو بودیم و به آن شوکت و فر

کاروان قافله سالاری داشت

مثل عباس علمداری داشت

خیمه و خرگه و اسباب سفر

بود ممتاز و پر از زیور و زر

کودکان جمله در آغوش پدر

همه را سایه مهر تو به سر

لیک این بار چو کردیم سفر

سفری بود پر از خوف و خطر

یک نفر دوست به همراه نبود

محرمی غیر غم و آه نبود

نه پدر بود و نه سالاری بود

نه برادر نه علمداری بود

طی ره بیکس و تنها بودیم

مورد کینه اعدا بودیم

دوری راه و مشقات سفر بود از طاقت ما افزونتر

بر همه بود خور و خواب حرام

تا رسیدیم به ویرانه شام

یا مرو ای پدر این بار سفر

یا مرا نیز به همراه ببر

که اگر بی تو بمانم این بار

به فراق تو شوم باز دچار

زین همه غم نتوانم جان برد

از فراق تو دگر خواهم مرد

خود به خواب اندر و ، طالع بیدار

بود از وصل پدر برخوردار

لیک بس زود ، شد آن وجد وصال

باز تبدیل به اندوه و ملال

یعنی آن خواب به پایان آمد

باز غم آمد و هجران آمد

چشم بگشود چو شهزاد ز خواب

آرزوها همه شد نقش بر آب

کرد بر دور و بر خویش نظر

تا ببیند مه رخسار پدر

لیک هر قدر فزونتر طلبید

اثر از گمشده خویش ندید

شهد امید به کامش خون شد

گشت نومید و غمش افزون شد

عاقبت باز در آن نیمه شب

ملتجی گشت به بانو زینب

که دگر باز چه آمد به سرم

بار دیگر به کجا شد پدرم

دیدم او را ز سفر آمده بود

به کجا باز عزیمت فرمود

لحظه ای پیش که آمد پدرم

جای بر سینه خود داد سرم

گفت با من که تو چون جان منی

ساعتی بعد تو مهمان منی

با چنان مرحمت و لطف و نوید

چه ز ما دید که رخ برتابید

ای پدر زود ز ما سیر شدی

چه خطا رفت که دلگیر شدی

روی برتافتی از محفل ما

باز خون شد ز فراقت دل ما

از کفم دامن خود باز مگیر

میسندم به کف هجر اسیر

دگر از رفته شکایت نکنم

قصه خویش حکایت نکنم

نگذارم که تو افسرده شوی

از من و گفته ام آزرده شوی

رحم بنمای به تنهایی ما

گر خطا رفت ببخشای و بیا

زینب آن مخزن صبر و اسرار

گشت از قصه آن طفل فگار

آب بیانات غم افزا چو شنید

معنی گفته شه را فهمید

دید کان کودک بی صبر و قرار

می کشد رخت به دعوتگه یار

اهل بیت از اثر آن تب و تاب

راه بردند به کیفیت خواب

هر چه کردند که در آن دل شب

گیرد آرام و فرو بندد لب

اشک از دیده نریزد این سان

قصه خویش نیارد به زبان

هیچ تسکین نپذیرفت آن حال

سعی بیهوده شد و امر محال

وعده و پند و تمنا و نوید

هر چه کردند نیفتاد مفید

عاقبت صبر و توان از همه برد

همه را دست غم خویش سپرد

حال آن کودک گم کرده پدر

در یتیمان دگر کرد اثر

داغها تازه شد و درد فزون

اشکها شد همه تبدیل به خون

ناله ای گشت ز ویرانه بلند

که طنین در همه افلاک فکند

آن کهن جایگه بی در و بام

که در آن آل علی داشت مقام

بود با بار گه کفر و ستم

چون شب و روز ، به نزدیکی هم

گشت بیدار از آن ناله یزید

متعجب شد و موجب پرسید

خادمی جانب ویرانه شتافت

زان غمین واقعه آگاهی یافت

خبر آورد که زآن خیل اسیر

یکی از جمله اطفال صغیر

که ندارد خبر از قتل پدر

روز و شب دوخته دیدار به در

به امیدی که پدر باز آید

آن سفر کرده ز در باز آید

همچو آن تشنه پی برده به آب

دیده رخسار پدر را در خواب

بعد از آن خواب چو برداشته سر

روبرو گشته به فقدان پدر

حالیا وصل پدر می جوید

قصه با دیده تر می گوید

همه را در غم او دل شده خون

اختیار از کفشان رفته برون

هر که را می نگری غمزده است

صحن ویرانه چو ماتمکده است

لیک چون بر المش درمان نیست

تسلیت دادن او آسان نیست

بیم آن است که آن کودک زار

با چنین درد نپاید بسیار

شرح این قصه چو بشنید یزید

فکر بی سابقه ای اندیشید

گفت کاین درد نه بی درمان است

بلکه بس چاره آن آسان است

بعد بر طشت زر افکند نظر

گفت از این چه علاجی بهتر

درد او گر غم هجر پدر است

شربت وصل در این طشت زر است

بدهیدش که از آن نوش کند

تا غم خویش فراموش کند

پس به دستور وی آنگه به طبق

جای دادند سر حجت حق

دید کز پرتو آن روی چو مهر

گشته دامان طبق رشک سپهر

گفت با خویش که این مهر منیر

با چنین جلوه شود عالمگیر

عاقبت جلوه این بدر نمام

بدرد پرده رسوایی شام

بهتر آن است که این مطلع نور

سازم از دیده مردم مستور

راز پوشیده هویدا نکنم

مشت رسوایی خود وا نکنم

خواست چون نور خدا را پنهان

گفت سر پوش نهادند بر آن

به گمانی که به روی خورشید

با کفی خاک توان پرده کشید

غافل از آنکه حجاب و سرپوش

نور حق را ننماید خاموش

این نه شمعی است که خاموش شود

یا حدیثی که فراموش شود

تا که بنیاد جهان بر سر پاست

هر شبی صبح شود عاشوراست

بعد آن گنج گرانمایه حق

یافت چون زینب سر پوش و طبق

گفت کاین هدیه بی سابقه را

بفرستید برای اسرا

لحظه ای بعد به دلخواه یزید

شعله شمع به پروانه رسید

چون نهادند طبق را به زمین

نزد آن کودک ویرانه نشین

به گمانی که به وی داور شام

زیر سر پوش فرستاده طعام

گشت آزرده ، سپس با دل ریش

گفت با عمه مظلومه خویش

که مرا رنج فراق پدرم

دارد از هستی خود بی خبرم

در دلم خواهش و سودایی نیست

جز پدر هیچ تمنایی نیست

کرده چشم تر و خون جگرم

بی نیاز از طلب ما حضرم

نه مرا هست به دنیا هوسی

نه بجز وصل پدر ملتمسی

بر من این خواب و خور و آب و طعام

بی رخ ماه پدر باد حرام

زینب آن خواهر غمخوار حسین

مونس و محرم اسرار حسین

آن که در معرض تقدیر و بلا

سر نپیچید ز تسلیم و رضا

آن تسلی ده دلسوختگان

آن مصیبت زده سوخته جان

دید چون حالت آن کودک زار

که به اندوه و الم بود دچار

گفت کای شمع شبستان حسین

گل زیبای گلستان حسین

ای که در حسرت دیدار پدر

دوختی دیده امید به در

آن دری را که به صد عجز و نیاز

می زدی ، حال به رویت شده باز

عاقبت اشک تو بخشید اثر

نخل امید تو آورد ثمر

لطف حق شامل حالت گردید

رهبر کوی وصالت گردید

این طبق مشرق خورشید حق است

جان عالم همه در این طبق است

زیر این پرده سر سر خداست

راس نورانی شاه شهداست

انتظار تو به پایان آمد

آنکه می خواستیش آن آمد

حال دست تو و دامان پدر

بعد از این جان تو جان پدر

طفل ، این نکته چو در گوش گرفت

از طبق پرده و سرپوش گرفت

گشت ویرانه منور ز آن نور

که به موسای نبی تافت به طور

پرتو آن قمر عالم تاب

بر شد از کنگره هفت حجاب

چشم شهزاده چو افتاد به سر

به سر بی تن و پر نور پدر

آتشی شعله آهش افروخت

که سراپای وجودش را سوخت

شد از آن سوز دل و شعله آه

تا ابد روی شب شام سیاه

گفت کای جان به فدای سر تو

که جدا کرده سر از پیکر تو ؟

که تو را کشت و ز حق شرم نکرد

ریخت خون تو و آزرم نکرد ؟

که بریدست رگ گردن تو

به کجا مانده پدر جان ، تن تو ؟

که مرا بی پدر و خوار نمود

به فراق تو گرفتار نمود ؟

آن که این آتش بیداد افروخت

خرمن هستی ما یکجا سوخت

آرزوهای مرا داد به باد

کند از کاخ امیدم بنیاد

کرد کاری که ز دیدار پدر

شد دلم خون و غمم افزون تر

ای پدر کاش به جای سر تو

می بریدند سر دختر تو

بعد از این بی پدر و بی سامان

به چه امید بمانم به جهان

سخت جانم به خداوند بسی

بی تو گر زنده بمانم نفسی

بی خبر از خود و با غم دمساز

با پدر کرد همی راز و نیاز

دلش از غم به تعب آمده بود

جان به نزدیکی لب آمده بود

گه گرفت آن سر پر نور به بر

گاه بوسید رخ ماه پدر

گشت پروانه صفت دور سرش

جان خود کرد فدای پدرش

چشم امید از این عالم بست

ترک جان گفت و به جانان پیوست

جان پاکش به پدر ملحق شد

رفت و قربانی راه حق شد

طایر جان وی از ساحت خاک

بال بگشود به اوج افلاک

تا که در تن رمق از جانش بود

آن سر پاک به دامانش بود

داشت بر سینه چو جان آن سر پاک

تا زمانی که خود افتاد به خاک

بعد چون رخت از این عالم بست

داد با جان ، سر شه نیز از دست

رفت از این عالم و با رفتن خویش

سوخت جان و دل آن جمع پریش

مرگ آن کودک دل خسته زار

برد از اهل حرم تاب و قرار

باز افزود غمی بر غمشان

تازه گردید کهن ماتمشان

یک گل دیگر از آن گلشن عشق

رفت در خاک و خزان شد به دمشق

که شنیده است در اقطار جهان

که به جبران بلای هجران

بفرستند به طفلی مضطر

در دل شب سر خونین پدر ؟

کس ندیده است و نبیند ایام

شب جانسوزتری ز آن شب شام

(مخبری) گرچه سر افکنده بود

خجل و عاصی و شرمنده بود

با توسل به جگر گوشه شاه

دارد امید رهایی ز گناه (۳۰۶)

۲ . سراینده : ناشناس

هستی زینب ، نمی خوابی چرا ؟

کار ما را ناله مشکل کرده است

کاروان در شام منزل کرده است

نازنینانی که نور دیده اند

در دل ویرانه ای خوابیده اند

غم بسی افزون ولی غمخوار نیست

کاروان را کاروانسالار نیست

عرش حق لرزان به خود از آهشان

شهپر جبریل ، فرش راهشان

نازدانه دختری با صد نیاز

با دلی آکنده از سوز و گداز

سر نهاده روی خاک و ، خفته بود

لیک همچون زلف خود آشفته بود

آنکه نسبت با شه لولاک داشت

جای دامن ، سر به روی خاک داشت

چون که سر از بستر رویا گرفت

یک جهان غم در دل او جا گرفت

نازنینان ، جملگی در خواب ناز

کودکی بیدار ، گرم سوز و ساز

بهر دیدار بیتاب شد

شمع آسا گریه کرد و آب شد

پای تا سر حسرت و امید بود

ذره آسا در پی خورشید بود

گرد روی ماهش از غم هاله داشت

در فغانش یک نیستان ناله داشت

ناله اش چون راه گردون می گرفت

چشم او را پرده خون می گرفت

هر چه خواهی داشت غم ، شادی نداشت

طایر پر بسته آزادی نداشت

هستیش از عشق مالامال بود

گریه می کرد و سرا پا حال بود

ناله اش چون در دل شب شد بلند

ناله جانسوز زینب شد بلند

گفت با کودک که بیتابی چرا ؟

هستی زینب نمی خوابی چرا ؟

عندلیب من ، چرا افسرده ای ؟

نوگل من از چه پژمرده ای ؟

بهر زینب قصه آن راز گفت

ماجرای خواب خود را باز گفت

گفت : در رویا پدر را دیده ام

دست و پا و روی او بوسیده ام

چون شدم بیدار ، باب من نبود

ماه بود و ، آفتاب من نبود

دید فرزند برادر خسته است

رشته الفت ز جان بگسسته است

درد را می دید و درمانی نداشت

سر زحسرت روی دوش او گذشت

ناگهان ویرانه رشگ طور شد

آفتاب آمد ، جهان پر نور شد

آفتاب عشق در ویرانه تافت

ذره آسا سوی مهر خود شتافت

لحظه ای حیران روی شاه شد

پای تا سر محو ثارالله شد

از دل کودک که محو شاه بود

آنچه بر می خاست دود آه بود

تا ببوسد ، غنچه لب باز کرد

بیقراری را ز نو آغاز کرد

بحر عشق او تلاطم کرده بود

دست و پای خویش را گم کرده بود

ذره سان سرگرم ساز و سوز شد

محو خورشید جهان افروز شد

تحفه ای زیبنده جانان نداشت

رو نمایی غیر نقد جان نداشت

دید چون نور حسینی را به طور

مست شد موسی صفت از جام نور

آن چنان شد مست کز هستی گذشت

کار این می خواره از مستی گذشت

ذره از روشن دلی خورشید شد

محفل افروز مه و ناهید شد

از شراب وصل شد سر مست او

متحد شد هست او با هست او

(دیگر از ساقی نشان باقی نبود)

(ز آنکه آن می خواره جز ساقی نبود)

من چه گویم وصف آن عالی جناب ؟

(آفتاب آمد دلیل آفتاب

۳ . سراینده : علی اکبر پیروی

چه با آن نوگل بستان زهرا علیه السلام شد ، خدا داند

که رفت از هوش و شد مدفون و آنجا بستری دارد

حسین بن علی علیه السلام در شام ویران دختری دارد

به کنج شام ویران دختر نیک اختری دارد

عزیزی ، دلبری ، شیرین زبانی ، ماه رخساری

لطیفی ، نازنینی ، گلرخی ، مه پیکری دارد

به کنج شام و در یک خانه تاریک و ویرانه

در این ویران سرا گنجی و گنجش گوهری دارد

سه ساله دختر مظلومه سلطان مظلومان

(رقیه) رو در آنجا بین چه عالی محضری دارد

اگر صحن و رواق او ندارد ظاهرا وسعت

ولی این جای کوچک در نظر زیب و فری دارد

چو دربار سلاطین معظم آن همایون فر

به دربار همایونش کتاب و دفتری دارد

ز یک سو جمع باشد گرد هم قنداق و گهواره

به سمت دیگری کاخ رفیعش منبری دارد

شهادت می دهند قنداقه و گهواره بر خردیش

دهد منبر گواهی کو مقام اکبری دارد

به دقت گر ببینی آستان اقدس او را

گواهی می دهی که آنجا رواق منظری دارد

ضریح و بارگاه قدسی آن دختر والا

به چشم اهل معنی ، معنی والاتری دارد

ولی این دختر مظلومه هم در شام بدفرجام

ز جور شام ویران سرنوشت دیگری دارد

ز دشت کربلا و کوفه آمد شام و در این جا

چه آمد بر سر او ، قصه حزن آوری دارد

شبی می پرسد از عمه که بابایم کجا رفته ؟

سفر هر چند طولانی است ، آن هم آخری دارد

چو از زینب جواب مثبتی نشنید آن دختر

ز آه و شیونش آن شب خرابه محشری دارد

یزید دون چو بشنید این غریو از خواب شد بیدار

بگفتا : چیست این غوغا که بر جان اخگری دارد ؟

جوابش داد حاجب کاین هیاهو از اسیران است

نوا از دختری باشد که حال مضطری دارد

پدر می خواهد و از دوری او می کند شیون

ز فرط غصه و غم جسم زرد و لاغری دارد

چه با آن نوگل بستان زهرا شد ، خدا داند

که رفت از هوش و شد مدفون و آنجا بستری دارد

یزید و بارگاه قدرتش برچیده شد از بیخ

عمل چون بد بود بی شبهه و شک کیفری دارد

بریزد (پیروی) از پرده دل خون و می نالد

ز فقدان (رقیه) در دل خود آذری دارد

۴ . سراینده : صغیر اصفهانی

پای گلگون شده از خار مغیلان دارم

رخ نیلی شده از سیلی عدوان دارم

باز خواهم که جهان یکسره غمخانه کنم

ساز فریاد و فغان از دل دیوانه کنم

جغد وش روی به ویرانه ز کاشانه کنم

گریم آن قدر که عالم همه ویرانه کنم

کآمد از حالت ویرانه نشینی یادم

وقت آن است کند سیل غمش بنیادم

چون غریبان سری آواره ز سامان دارم

چون یتیمان دلی آزرده و نالان دارم

چون اسران به کف غصه گریبان دارم

چون نی افتاده به چنگ غم و افغان دارم

بهر طفلی که یتیم است و غمین است و اسیر

ناز پرورد حسین آن شه بی یار ونصیر

کیست آن طفل ؟ رقیه ، که ز جور ایام

همه دم داشت فغان خاصه شبی کان ناکام

به خیال پدر افتاد به ویرانه شام

یادش آمد ز پدر ، رفت ز جسمش آرام

خیر مقدم چه به جا آمدی ، احسان کردی

چه شد آخر که زما روی تو پنهان کردی

ای پدر بی تو به ما دست ستم بگشادند

نان و خرما به تصدق به عیالت دادند

درد دل جان پدر با تو فراوان دارم

گاه وصل است و به لب شکوه ز هجران دارم

پای گلگون شده از خار مغیلان دارم

رخ نیلی شده از سیلی عدوان دارم

غیر هر سنگ که فکندند زهر بام و برم

کس دگر دست نوازش نکشیدی به سرم

هیچ داری خبر ای جان پدر از دل ما

که فلک سوخته از برق ستم حاصل ما

داده در گوشه ویرانه ز کین منزل ما

روشن از شعله آه است به شب محفل ما

با پدر گرم فغان بود که ناگه از خواب

گشت بیدار و نظر کرد ابا چشم پر آب

نه پدر دید به بالین ، نه به تن طاقت و تاب

ناله سر کرد دگر باره ز هجر رخ باب

گفت عمه پدرم از سفر آمد چون شد

باز گو کز غم او باز دلم پر خون شد

به خدا عمه پدر بود کنون در بر من

روشن از عارض او بود دو چشم تر من

از چه رو بار دگر پای کشید از سر من

برس ای عمه به داد دل غم پرور من

من غم دیده کجا ، هجر رخ باب کجا

این همه درد کجا ، این دل بی تاب کجا

پس خروشید و خراشید رخ همچون ماه

به فلک گشت روان آه دل آل الله

بر کشیدند ز دل جمله خروشی جانکاه

عالمی را بنمودند پر از ناله و آه

گشت آگاه از آن حال ، جفا پیشه یزید

بفرستاد به ویرانه سر شاه شهید

آه از آن دم که سر شاه به ویران آمد

پی دلجویی آن جمع پریشان آمد

از سر لطف به سر وقت یتیمان آمد

به سر خوان غم آن سر زده مهمان آمد

همه شستند ز جان دست ، چو جانان دیدند

در سپهر طبق آن مهر درخشان دیدند

چون رقیه به رخ باب کبارش نگریست

از سحاب مژه بر آن گل احمر بگریست

گفت پر خون - پدر - این موی نکوی تو ز چیست

سبب قتل تو مرگ من غم زده کیست

جان بابا ، که جدا کرده سر از بدنت

ای سر بی بدن آیا به کجا مانده تنت

کی گمان داشتم ای من به فدای سر تو

که بدین حال ببینم سر بی پیکر تو

غرقه در خون نگرم ماه رخ انور تو

بی تو بابا چه کند دختر غم پرور تو

پس لب خود به لب باب گرامی بنهاد

تا خود از پای نیفتاد سر از دست نداد

علم الله که چه بد حال دل آل رسول

آن زمان کز ستم و کینه آن قوم جهول

کرد رحلت ز جهان آن گل گلزار بتول

در عجب ماند (صغیر) از تو ایا چرخ عجول

که چه با خیل عزیزان تو ستمگر کردی

ظلم بر آل علی بی حد و بی مرز کردی

۵ . سراینده : حسان

عمه جان ، بگذار گریم زار زار

چون که دیگر پر شده پیمانه ام

عمه جان ، کو منزل و کاشانه ام

من چرا ساکن در این ویرانه ام

آشنایانم همه رفتند و ، من

میهمان بر سفره بیگانه ام

عمه جان ، بگذار گریم زار زار

چون که دیگر پر شده پیمانه ام

شمع ، می ریزد گهر در پای من

چون که داند کودکی دردانه ام

عقل ، می گوید به من آرام گیر

او نداند عاشقی دیوانه ام

دست از جانم بدار ای غمگسار

من چراغ عشق را پروانه ام

بگذر از من ای صبا حالم مپرس

فارغ از جان ، در غم جانانه ام

بس که بی تاب از پریشانی شدم

زلف ، سنگینی کند بر شانه ام

من گرفتار به زلف و خال او

من اسیر آن کمند و دانه ام

خانمانم رفته بر باد ای عدو

کم کن آزار دل طفلانه ام

کی توانم رفت از کویش (حسان)

من نمک پرورده این خانه ام

عمه جان شب مرگ من است امشب

وای که از نور رخ بابم خرابه روشن است امشب

به زین العابدین بر گو که ما پیمانه بشکستیم

تو هم پیمانه را بشکن در نزد من است امشب

دختر دردانه منم

به کنج ویرانه منم

عمه چه آمد بسرم

چرا نیامد پدرم ؟

۶. سراینده : حسان

سوختم ز آتش هجر تو پدر تب کردم

روز خود را به چه روزی بنگر شب کردم

تازیانه چو عدو بر سر و رویم می زد

نا امید از همه کس روی به زینب کردم

اشک یتیم

ای عمه بیا تا که غریبانه بگرییم

دور از وطن و خانه ، به ویرانه بگرییم

پژمرده گل روی تو از تابش خورشید

در سایه نشینیم و به جانانه بگرییم

لبریز شد ای عمه دگر کاسه صبرم

بر حال تو و این دل ویرانه بگرییم

نومید ز دیدار پدر گشته دل من

بنشین به کنارم ، پریشانه بگرییم

گردیم چون پروانه به گرد سر معشوق

چون شمع در این گوشه کاشانه بگرییم

این عقده مرا می کشد ای عمه که باید

پیش نظر مردم بیگانه بگرییم

بخش یازدهم : حرم مطهر حضرت رقیه (ع) ، زیارتنامه حضرت رقیه (ع)

حرم مطهر حضرت رقیه (ع)

من گلابم بوی گل جویید از من زآنکه آید

بوی دلجوی حسین از خاک پاک با صفایم

ای (رسا) از آستانش هر چه خواهی آرزو کن

عاجز از اوصاف این گل مانده طبع نارسایم

چنانکه در آغاز کتاب حاضر آوردیم ، عبدالوهاب بن احمد شافعی مصری ، مشهور به شعرانی (متوفی به سال ۹۷۳ قمری) ، در کتاب المنن ، باب دهم ، نقل می کند : (نزدیک مسجد جامع دمشق ، بقعه و مرقدی وجود دارد که به مرقد حضرت رقیه علیه السلام دختر امام حسین علیه السلام معروف است . بر روی سنگی واقع در درگاه این مرقد ، چنین نوشته است :

هذا البیت بقعه شرفت بآل النبی صلی الله علیه و آله و بنت الحسین الشهید ، رقیه علیه السلام (این خانه مکانی است که به ورود آل پیامبر صلی الله علیه و آله و دختر امام حسین علیه السلام ، حضرت رقیه شرافت یافته است) (۳۰۷)

مرقد مطهر این دختر مظلومه ، در قرون اخیر بارها تعمیر شده است ، یک بار در سال ۱۲۸۰ هجری قمری به دست یکی از سادات محترم به نام سید مرتضی که داستان آن در بخش اول این کتاب ذکر گردیده است . و آخرین تعمیر آن قبل از سالهای اخیر نیز به وسیله میراز علی اصغر خان اتابک امین السلطان صدراعظم ایران در سال ۱۳۲۳ هجری قمری انجام گرفته است ، در مورد تعمیر اخیر ، مرحوم علامه سید محسین امین عاملی متوفای ۱۳۷۱ هجری قمری ، اشعاری سروده که بر بالای درب مرقد حضرت رقیه علیه السلام نقش شده است و از جمله آنها این دو بیت است ، که خود او در اعیان الشیعه نقل می کند و بیت آخر ، ماده تاریخ تعمیر مرقد این مظلومه است

له ذوالرتبه العلیا علی

وزیر الصدر فی ایران جدد

و قد ارختها تزهو بنا

بقبر رقیه من آل احمد

در این اواخر ، به علت کثرت توجه علاقمندان خاندان اهل بیت علیه السلام به قبر این دختر معصومه و کوچکی محل و گنجایش نداشتن آن برای زایرین ، مرحوم مغفور حاج شیخ نصر الله خلخالی در صدد بر آمد که حرم مخدره راتوسعه دهد و بدین منظور با کمک عده ای از نیکوکاران و محبان این خاندان ، خانه های اطراف حرم را خریداری کرد . ولی به خاطر تعصبهای جاهلانه و طمعکاریهای مغرضانه جمعی از صاحبان خانه ها از تخلیه بیوت خودداری کردند . از آنجا که بنای ساختمان جدید به منظور تاسیس یک محل عبادی بود ، متصدیان امر نمی خواستند متوسل به زور شوند ، با اینکه شرعا چنین حقی را داشتند ، لذا تخلیه و تخریب کامل خانه های اطراف چندین سال به طول انجامید و چشم علاقمندان و مشتاقان به انتظار بود تا آنکه بحمدالله در نتیجه

مساعی و بذل و بخشش بی دریغ بانیان و متصدیان ، که اضعاف و مضاعف قیمت استحقاقی را به صاحبان خانه ها پرداخت کردند ، در تاریخ ۱۳۶۴ هجری شمس برابر ۱۹۸۴ میلادی با حضور بعضی از مسولین و مقامات دولتی سوریه و جمعی از علما و روحانیون رسما شروع به ساختمان شد . ضمنا برای اطمینان بیشتر از استحکام بنا مسیر رودخانه ای را که در داخل بنای فعلی بود هر چند قبلا تغییر داده بودند ، به طور کلی از ساختمان حرم بیرون بردند ، و این تغییر پنج ماه به طول انجامید . سپس شروع به پی ریزی بنای جدید حرم گردید .

مجموع مساحت ساختمان تقریبا ۴۵۰۰ متر مربع است که ۶۰۰ متر مربع تقریبی از این مساحت فضای باز ، و باقی زیربناست . در قسمت جنوبی ساختمان ، مسجدی به وسعت ۸۰۰ متر مربع (۴۰*۲۰) ساخته شده است که وسعت حرم و رواقهایش در بنای جدید تقریبا ۲۶۰۰ متر مربع خواهد بود . خداوند به بانیانش جزای خیر عنایت فرماید .

زیارتنامه حضرت رقیه علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علیک یا سیدتنا رقیه علیک تحیه و السلام و رحمه الله و برکاته السلام علیک یا بنت امیرالمومنین علی بن ابیطالب السلام علیک یا بنت فاطمه الزهرا سیده نساءالعالمین السلام علیک یا بنت خدیجه الکبری ام المومنین و المومنات السلام علیک یا بنت ولی الله السلام علیک یا اخت ولی الله السلام علیک یا بنت الحسین الشهید السلام علیک ایتها الصدیقه الشهید السلام علیک ایتها الرضیه المرضیه السلام علیک ایتها التقیه النقیه السلام علیک ایتها الزکیه الفاضله السلام علیک ایتها المظلومه البهیه صلی الله علیک و علی روحک و بدنک فجعل الله منزلک و ماواک فی الجنه مع آبائک و اجدادک الطیبین الطاهرین المعصومین السلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار و علی الملائکه الحافین حول حرمک الشریف و رحمه الله و برکاته و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین برحمتک یا ارحم الراحمین

بخش دوازدهم : اهل بیت (ع) از شام به مدینه باز می گردند

اهل بیت (ع) از شام به مدینه باز می گردند

مدت توقف اهل بیت علیه السلام را در شام مختلف نوشته اند و علی التحقیق معلوم نیست ، هر کس در این باب سخنی آورده و تقریباتی نموده است . در طراز المذهب از سید طباطبائی اعلی الله مقامه نقل کرده که ایشان در حاشیه ریاض المصائب چهل روز گفته است .

به روایت میلانی از کاشفی ، وی شش ماه گفته و آن را نسبت به ابن بابویه داده است . صاحب مفتاح البکا ومهیج الاحزان نیز هیجده روز گفته اند و بعضی گفته اند که ده روز بیشتر در شام نمانده اند و العلم عندالله . بالجمله ، چون یزید ملعون دید که مردم شام بر او لعنت نثار می کنند و نزدیک است که فتنه بپا شود ، اهل بیت علیه السلام را بعد از تفقد ، بین اقامت در شام و حرکت به سوی مدینه مخیر ساخت . علیاه مخدره زینب علیه السلام فرمود : ردنا الی المدینه فانها مهاجره جدنا رسول الله صلی الله علیه و آله (ما را به مدینه که هجرتگاه جد ماست باز گردان)

یزید لعین نعمان بن بشیر را ، که از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله به شمار می رفت ، طلبید و سی نفر ، و به روایتی پانصد نفر ، از سپاهیان را نیز همراه او کرد و گفت : اهل بیت علیه السلام را به مدینه برسان . همچنین اسباب سفر آنها را ، آنچه لازم بود ، مهیا کرد و سفارش نمود که به هر مکان که خود آنها اختیار نمایند رهسپار باش و هرجا که می خواهند فرود آیند فرود آی و شما

از آنها دورتر فرود آیید که بر زنان دشوار نباشد . (۳۰۸)

یزید لعین سپس فرمان داد شتران را فراهم کردند و مالهای بسیار روی آنها ریخت و گفت : ای زینب و ای ام کلثوم علیه السلام این اموال را بگیرید تا عوض خون امام حسین علیه السلام بوده باشد .

علیا مخدره حضرت زینب کبری علیه السلام فرمود :

(ای یزید و یلک ما اقل حیاءك و اقسی قلبك و اصلب و جهك تقتل اخی و تقول خذوا عوضه مالا ، لا والله لا یکون ذلك ، فخجل یزید)

فرمود : ای یزید ، وای بر تو چقدر بی حیا و سنگ دل و بی آزرمی ، برادر مرا به قتل می رسانی و در عوض آن مال به من میدهی نه به خدا قسم این هرگز نخواهد شد . یزید خجلت زده و شرمگین گردید .

ابو مخنف و بعضی دیگر گویند : آنوقت سر حضرت سیدالشهدا علیه السلام را با مشک و کافور خوشبو ساخته و به امام زین العابدین علیه السلام تسلیم کردند و ایشان آن سر مطهر را به کربلا رسانیدند و ملحق به جسد مطهر فرمودند .

در امالی شیخ صدوق می خوانیم : پس از قتل امام حسین علیه السلام آثار سماویه نمودار گشت و تا اهل بیت از شام بیرون نشدند و آن سر مطهر را به کربلا باز نگردانیدند ، آن آثار سماویه و ارضیه مزبور مرتفع نگشت

ابو اسحاق اسفراینی در (نور العین) و جمعی دیگر نیز - چنانکه در طراز المذهب آنها را نام برده - می گویند سر مطهر در کربلا به بدن ملحق گشت .

بالجمله ، یزید دستور داد تا محملهای آنها را به انواع دیبای زر تار مزین کردند . آری ، آن ملعون در ابتدا چندانکه توانست در زجرت و کربت اهل بیت علیه السلام کوشید و آل پیغمبر صلی الله علیه و آله را چندان در ویرانه توقف داد که از رنج گرما و سرما چهره های مبارکشان پوست انداخت و گوشت ایشان از زحمت شتر سواری و زندان و صدمت آن مردم زشت بنیان آب شد و اندام شریفشان از کثرت آزار نزار گشت و هیچ گونه از مقتضیات عدوات و بغض و کین فرو گذار نکرد تا آتش دل پر کین خود را تسکین داد ، تا اینکه رفته رفته مردم دنیا بر او شوریدند و او را مورد هزار گونه لعنت و شنعت قرار دادند ، حتی فرزندان و غلامان و اهل بیت خود وی بر او شوریدند . چون این روزگار تاریک بدیده چاره ندید مگر آنکه با اهل بیت علیه السلام از در مهر درآید و آنها را با مال و عزت و حرمت به جانب مدینه مراجعت دهد . لذا شخصی را همراه ایشان فرستاد و به وی دستور داد که دقیقه ای در احترام و احتشام ایشان کوتاهی نکند .

وی اسباب سفر را به طور خوبی و شایسته مهیا ساخته زنان و دختران شام با لباسهای سیاه به انتظار بیرون شدند و مردم شام برای مشایعت مهیا گردیدند . چون امام زین العابدین علیه السلام از مجلس یزید بیرون شد ، اهل بیت علیه السلام را اجازه داد که بیرون بیایند .

بانوان عصمت از حرمسرای یزید بیرون آمدند . زنان آل ابوسفیان و دخترهای یزید و متعلقات ایشان بیرون دویدند و از گریه و ناله صدا را به چرخ کبود رسانیدند .

گویند : چون علیا مخدره زینب سلام الله علیها چشمش بر آن محملهای زرتار افتاد ناله از دل برکشیده فرمود : مرا با محملهای زرین چه کار ؟ در نتیجه آن محملها را سیاه پوش کردند و با مشاهده آنها صدای شیون مردم بالا گرفت . زمانی که اهل بیت علیه السلام خواستند سوار محمل شوند به یاد آن روزی که از مدینه بیرون شدند افتاده ، ناله ها از دل برکشیدند و امام زین العابدین علیه السلام آنها را تسلیت می داد و به صبر و شکیبایی امر می فرمود . در آن روز به اهل بیت علیه السلام بسی دشوار گذشت و هریک به زبانی اظهار ناله و سوگواری می نمودند تا از دروازه شام بیرون رفتند .

ناله مردم شام از شور قیامت خبر می داد و آنان ساکت نشدند تا زمانی که عماری آنها از نظر مردم شام غایب گردید ، در این وقت

نالان و گریان با کمال افسوس به شهر بازگشتند . و اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسیر حرکت هر طور که می خواستند طی طریق می نمودند : هر جا می خواستند فرود می آمدند و در شهر و قریه نیز که وارد می شدند به مراسم عزاداری قیام می کردند و خاک را با اشک خونین عجین می ساختند

نعمان بن بشیر کمال توقیر و تکریم را نسبت به ایشان معمول می داشت و در هر کجا فرود می آمدند ، با مردان خود ، دور از ایشان منزل می کرد تا اهل بیت علیه السلام با فراغت بال و امنیت خیال به حال خود باشند و چنین بود تا هنگامی که به حوالی عراق نزدیک شدند .

از اینجا باید سیاست و کیاست الهی دختر رشید امیرالمومنین علیه السلام را سنجید که چگونه یزید را با خاک سیاه برابر کرد ، چگونه مجلس عزا در عاصمه و پایتخت یزید بر پا کرد ، چگونه فرمان داد که هر زنی از زنان شام می خواهد بیاید کسی او را منع نکند ، چگونه مراثی حاوی مظلومیت آل پیغمبر صلی الله علیه و آله و مثالب و مطاعن بنی امیه را انشا کرد ، و چگونه فرمان داد که عماریها را و علمها را سیاه کنند ؟ البته در هر منزلی زینب علیه السلام همی ندای حق می زد و خط سیر خود را اعلای کلمه حق قرار داده بود ، و بدینگونه تمامی سعی خود را به کار برد تا به هدف رسید ، و این خود نشانگر عظمت و جلالت و شرافت و علو همت و صبر و شکیبایی و علم و دانش خاص و کاملی بود که خداوند متعال به زینب علیه السلام مرحمت کرده بود و در معنی ، این گوهر گرانبها را در خزینه خود برای احیای دین حق ذخیره کرده بود . (۳۰۹)

به یاد رقیه علیه السلام در مدینه

روایت شده است هنگامی که حضرت زینب علیه السلام با همراهان به مدینه بازگشت ، زنهای مدینه برای عرض تسلیت به حضور ایشان آمدند . حضرت زینب علیه السلام تمامی حوادث جانسوز کربلا و کوفه و شام را برای آنها بیان می کرد ، و آنها می گریستند تا اینکه به یاد حضرت رقیه علیه السلام افتاد و فرمود :

اما مصیبت رحلت حضرت رقیه علیه السلام در خرابه شام کمرم را خم و مویم را سفید کرد . زنها وقتی این سخن را شنیدند ، صدایشان به شیون و ناله و گریه بلند شد ، و آن روز به یاد رنجهای جانگداز حضرت رقیه علیه السلام بسیار گریستند . (۳۱۰)

بخش سیزدهم : کرامات حضرت رقیه علیه السلام

مقدمه

سه ساله دختری در شام ویران بجاماند ازحسین آن شاه عطشان ز جور اشقیا خاموش و ، اما بتابد تا ابد این مهر رخشان

از حضرت رقیه علیهاالسلام و مرقد مطهر آن حضرت ، در طول تاریخ ، کرامات متعددی بروز کرده است که قبلا در خلال بخشهای گذشته ، به برخی از آنها اشاره کردیم (۳۱۱) و اینک توجه شما را به چند کرامات شگفت دیگر جلب می کنیم :

بگو چند جمله از مصیبت دخترم (رقیه) را بخواند

۱ . مرحوم حاج میرزا علی محدث زاده (متوفای محرم ۱۳۶۹ هجری قمری) ، فرزند مرحوم محدث عالیمقام حاج شیخ عباس قمی (۳۱۲) رضوان الله تعالی علیهما ، از وعاظ و خطبای مشهور تهران بودند . ایشان می فرمود :

یکسال به بیماری و ناراحتی حنجره و گرفتگی صدا مبتلا شده بودم ، تا جایی که منبر رفتن وسخنرانی کردن برای من ممکن نبود . مسلم ، هر مریضی در چنین موقعی به فکر معالجه می افتد ، من نیز به طبیبی متخصص و باتجربه مراجعه کردم .

پس از معاینه معلوم شـد بیماری من آن قـدر شدید است که بعضـی از تارهای صوتی از کار افتاده و فلج شده و اگر لا علاج نباشـد صعب العلاج است .

طیب معالـج در ضـمن نسـخه ای که نوشت دسـتور استراحت داد و گفت که بایـد تـا چنـد ماه از منبر رفتن خودداری کنم و حتی با کسی حرف نزنم و اگر چیزی بخواهم و یا مطلبی را از زن و بچه ام انتظار داشته باشم آنها را بنویسم ، تا در نتیجه استراحت مداوم و استعمال دارو ، شاید سلامتی از دست رفته مجددا به من برگردد .

البته صبر در مقابـل چنین بیماری و حرف نزدن با مردم حتی با زن و بچه ، خیلی سـخت و طاقتفرساست ، زیرا انسان بیشتر از هر چیز احتیاج به گفت وشنود دارد و چطور می شود تا چند ماه هیچ نگویم و حرفی نزنم و پیوسته در استراحت باشم ؟ آن هم معلوم نیست که نتیجه چه باشد .

بر همه روشن است که با پیش آمدن چنین بیماری خطرناکی ، چه حال اضطراری به بیمار دست می دهد . اضطرار و ناراحتی شدید است که آدمی را به یاد یک قدرت فوق العاده می اندازد ، این حالت پریشانی است که انسان امیدش از تمام چاره های بشـری قطع شـده و به یـاد مقربـان درگـاه الهی می افتـد تـا بوسـیله آنها به درگاه خداونـد متعال عرض حاجت کرده و از دریای بی پایان لطف خداوند بهره ای بگیرد .

من هم با چنین پیش آمـدی ، چاره ای جز توسل به ذیل عنایت حضـرت امام حسـین علیه السـلام نداشـتم . روزی بعد از نماز ظهر و عصـر ، حال توسل به دست آمد و خیلی اشک ریختم و سالار شـهیدان حضـرت ابا عبدالله علیه السـلام را که به وجود مقدس ایشان متوسـل بودم مخـاطب قرار داده گفتم : یـابن رسول الله ، صبر در مقابـل چنین بیمـاری برای من طاقتفرساست . علاوه بر این من اهل منبرم و مردم از من انتظـار دارنـد بر ایشـان منبر بروم . من از اول عمر تا به حال علی الـدوام منبر رفته ام و از نوکران شـما اهل بیتم ، حالا چه شـده که بایـد یکباره از این پست حساس بر اثر بیماری کنار باشم . ضـمنا ماه مبارک رمضان نزدیک است ، دعوتها را چه کنم ؟ آقا عنایتی بفرما تا خدا شفایم دهد .

به دنبـال این توسل ، طبق معمول کم کم خوابیـدم . در عالم خواب ، خودم را در اطاق بزرگی دیـدم که نیمی از آن منور و روشـن بود و قسمت دیگر آن کمی تاریک

در آن قسـمت که روشن بود حضـرت مولی الکونین امام حسـین علیه السـلام را دیدم که نشسـته است . خیلی خوشحال و خوشوقت شـدم و همان توسلی را که در حال بیداری داشـتم در حال رویا نیز پیدا کردم . بنا کردم عرض حاجت نمودن ، و مخصوصا اصـرار داشـتم که ماه مبارک رمضان نزدیک است و من در مساجـد متعدد دعوت شده ام ، ولی با این حنجره از کار افتاده چطور می توانم منبر رفته و سخنرانی نمایم و حال آنکه دکتر منع کرده که حتی با بچه های خود نیز حرفی نزنم .

چون خیلی الحاح و تضـرع و زاری داشـتم ، حضـرت اشاره به من کرد و فرمود به آن آقا سـید که دم درب نشسته بگو چند جمله از مصـیبت دخترم (رقیه) را بخواند و شـما کمس اشک بریزید ، ان شاء الله تعالی خوب می شوید . من به درب اطاق نگاه کردم دیدم شوهر خواهرم آقای حاج آقا مصـطفی طباطبائی قمی که از علما و خطبا و از ائمه جماعت تهران می باشد نشسته است . امر آقا را به شخص نامبرده رساندم . ایشان می خواست از ذکر مصـیبت خودداری کند ، حضـرت سیدالشهدا علیه السلام فرمود روضه دخترم را بخوان . ایشان مشـغول به ذکر مصـیبت حضـرت رقیه علیه السلام شد و من هم گریه می کردم و اشک می ریختم ، اما متاسفانه بچه هایم مرا از خواب بیدار کردند و من هم با ناراحتی از خواب بیدار شدم و متاسف و متاثر بودم که چرا از آن مجلس پر فیض محروم مانده ام ، ولی دیدن دوباره آن منظره عالی امکان نداشت .

همان روز ، ویا روز بعد ، به همان متخصص مراجعه نمودم . خوشبختانه پس از معاینه معلوم شد که اصلا اثری از ناراحتی و بیماری قبلی در کار نیست . او که سخت در تعجب بود از من پرسید شما چه خوردید که به این زودی و سریع نتیجه گرفتید ؟

من چگونگی توسل و خواب خودم را بیان کردم . دکتر قلم در دست داشت و سر پا ایستاده بود ، ولی بعد از شنیدن داستان توسل من بی اختیار قلم از دستش بر زمین افتاد و با یک حالت معنوی که بر اثر نام مولی الکونین امام حسین علیه السلام به او دست داده بود پشت میز طبابت نشست و قطره قطره اشک بر رخسارش می ریخت . لختی گریه کرد و سپس گفت : آقا ، این ناراحتی شما جز توسل و عنایت و امداد غیبی چاره و راه علاج دیگری نداشت . (۳۱۳)

آن سر ، که خون او ز گلویش چکیده است

این گنج غم که در دل خاک آرمیده است

این دختر حسین سر از تن بریده است

این است دختری که پدر را به خواب دید

کز دشت خون به نزد اسیران رسیده است

بیدار شد ز خواب و پدر را ندید و گفت

ای عمه جان ، پدر مگر از من چه دیده است

این مسکن خراب پسندیده بهر ما

از بهر خود جوار خدا را گزیده است

زینب به گریه گفت که باشد برادرم

اندر سفر که قامتم از غم خمیده است

پس ناله رقیه و زنها بلند شد

و آن ناله را یزید ستمگر شنیده است

گفتا برند سوی خرابه سر حسین

آن سر که خون او ز گلویش چکیده است

چون دید راس باب ، رقیه بداد جان

مرغ روان او سوی جنت پریده است

این است آن سه ساله یتیمی که درجهان

جز داغ باب و قتل برادر ندیده است

دانی گلاب مرقد این ناز دانه چیست

از عاشقان کربلا اشک دیده است

معمور هست تا به ابد قبر آن عزیز

لیک قبر یزید را به جهان کس ندیده است . (۳۱۴)

حضرت فاطمه زهرا علیه السلام در خرابه شام

حضرت حجه الاسلام و المسلمین آقای سید مرتضی مجتهدی سیستانی از مدرسین حوزه علمیه قم ، طی نامه ای به دفتر انتشارات مکتب الحسین علیه السلام چنین مرقوم داشته اند :

۲ . عالم ربانی و مفسر قرآن ، جناب حجه الاسلام و المسلمین آقای حاج سید حسن درافشان (۳۱۵) درباره کرامات مرحوم آیه الله العظمی آقای حاج سید علی سیستانی (ره) (۳۱۶) چنین نقل کردند .

یک روز در خدمت حضرت آیه الله العظمی آقای حاج سید علی سیستانی نشسته بودم (در آن زمان من شرح قطر می خواندم) ، ایشان پوستینچه ای پوشیده و مشغول مطالعه کتابی بودند . درب خانه را زدند . گفتند معتمد الوزرا آمده و ملاقات می خواهد . در باز شد و او با کفش وارد خانه شد . آقا چند دقیقه به او اعتنا نکردند و پس از آن رو به او کرده و فرمودند : معتمد ، حیا نمی کنی روی فرش نبوی بـا کفش وارد می شوی . او بیرون رفت و کفشش را در آورد ، سپس داخل اطاق شده هفت تیر و کاغذی را از بغل در آورده و عرض کرد : آقا این حکم قتل شماست ، از مرکز نوشته اند ، بزنم یا زبانتان را جمع می کنید ؟

آقا بغل را باز کردند و فرمودند : لچک خراباتی شهر بر سرت ، بزن . من نگاه می کردم ، دیدم اشک چشم معتمد جاری شده و گفت : مادرم را می شناسم ، یعنی حلال زاده ام . آنگاه هفت تیرش را در قاب کرد و رفت . پسر عمو (۳۱۷) عرضه داشت : بابا چرا تقیه نمی کنید ؟ چرا می خواهید عالمی را یتیم کنید ؟ آقا فرمودند : بابا محمد جلو بیا پسر عمو نزدیک آمد و نشست . آقا فرمودند :

دیشب در عالم رویا در خرابه شام بودم . تمام اسرا در خرابه بودند . حضرت زهرا علیه السلام و هم تشریف داشتند . من که وارد شدم ، مادرم فاطمه زهرا علیه السلام فرمود : مادر علی بیا . من جلو رفتم . حضرت مرا در آغوش گرفته ، صورت و دهانم را بوسید و فرمود : مادر ، بگو و نترس ، حافظ تو منم . پسر جان ، کسی که نگهبانی مثل حضرت زهرا علیه السلام دارد ، برای او دیگران این روباهها چه کسانی هستند ؟

انتقام ، خطاب به امام زمان سلام الله علیه

بیا برادر از خاک سیه این جسم پاک آخر

تن صد پاره را ای شاه دین بنما به خاک آخر

بیا در کربلا بنگر که همچون گل بود پرپر

تن سبط پیامبر گشته از کین چاک چاک آخر

خبرداری چه گفتا در کنار آن تن خونین

میان قتلگه زینب به آه سوز ناک آخر

(به زنجیر ستم بین کودکان و خردسالان را

سه ساله کودکی در کنج ویران شد هلاک آخر

تن جدت به روی خاک بی غسل و کفن باشد

سرش بر روی نی باشد چو ماه تابناک آخر

تو ای دست خدا بیرون بیا از آستین حق

برای انتقام آن همه خونهای پاک آخر

زن فرانسوی در کنار قبر حضرت رقیه علیه السلام

جناب حجه الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ محمد مهدی تاج لنگرودی (واعظ) صاحب تالیفات کثیره ، در کتاب توسلات یا راه امیدواران صفحه ۱۶۱ ، چاپ پنجم چنین می نویسد :

۳ . یکی از دوستانم که خود اهل منبر بوده و در فن خطابه و گویندگی از مشاهیر است و مکرر برای زیارت قبر حضرت رقیه بنت الحسین علیه السلام به شام رفته است ، روی منبر نقل می کرد :

در حرم حضرت رقیه علیه السلام زن فرانسویی را دیدند که دو قالیچه گران قیمت به عنوان هدیه به آستانه مقدسه آورده است .

مردم که می دانستند او فرانسوی و مسیحی است از دیدن این عمل در تعجب شدند و با خود گفتند که چه چیز باعث شده که یک زن نامسلمان به این جا آمده و هدیه قیمتی آورده است ؟ چنین موقعی است که حس کنجکاوی در افراد تحریک می شود . روی همین اصل از او علت این امر را پرسیدند و او در جواب گفت :

همان گونه که می دانید من مسلمان نیستم ، ولی وقتی که از فرانسه به عنوان ماموریت به این جا آمده بودم در منزلی که مجاور این آستانه بود مسکن کردم . اول شبی که می خواستم استراحت کنم صدای گریه شنیدم . چون آن صداها ادامه داشت و قطع نمی شد . پرسیدم این گریه و صدا از کجاست ؟ در جواب گفتند : این گریه ها از جوار قبر یک دختری است که در این نزدیکی مدفون است . من خیال می کردم که آن دختر امروز مرده و امشب دفن شده است که پدر و مادر و سایر بازماندگان وی نوحه سرایی می کنند . ولی به من گفتند الان متجاوز از هزار سال است که از مرگ و دفن او می گذرد . برشگفتی من افزوده شد و با خود گفتم که چرا مردم بعد از صدها سال این گونه ارادت به خرج می دهند ؟ بعد معلوم شد این دختر با دختران عادی فرق دارد : او دختر امام حسین علیه السلام است که پدرش را مخالفین و دشمنان کشته اند و فرزندانش را به این جا که پایتخت یزید بوده به اسیری آورده اند و این دختر در همین جا از فراق پدر جان سپرده و مدفون گشته است .

بعد از این ماجرا روزی به این جا آمدم . دیدم مردم از هر سو عاشقانه می آیند و نذر می کنند و هدیه می آورند . متوسل می شوند . محبت او چنان در دلم جا کرد که علاقه زیادی به وی پیدا کردم .

پس از مدتی به عنوان زایمان مرا به بیمارستان و زایشگاه بردند . پس از معاینه به من گفتند کودک شما غیر طبیعی به دنیا می آید و ما ناچار از عمل جراحی هستیم . همین که نام عمل جراحی را شنیدم دانستم که در دهان مرگ قرار گرفته ام . خدایا چه کنم ، خدایا ناراحتم ، گرفتارم چه کنم ، چاره چیست ؟ و اندیشیدم که ، چاره ای بجز توسل ندارم ، و باید متوسل شوم . . .

به ناچار دستم را به سوی این دختر دراز کرده و گفتم : خدایا به حق این دختری که در اسارت کتک و تازیانه خورده است و به حق پدرش که امام بر حق و نماینده رسولت بوده است و او را از طریق ظلم کشته اند قسم می دهم مرا از این ورطه هلاکت نجات بده . آنگاه خود این دختر را مخاطب قرار داده و گفتم : اگر من از این ورطه هلاکت نجات یابم ۲ قالیچه قیمتی به آستانه ات هدیه می کنم .

خدا شاهد است پس از نذر کردن و متوسل شدن ، طولی نکشید برخلاف انتظار اطبا و متصدیان زایمان ، ناگهان فرزندم به طور طبیعی متولد شد و از هلاکت نجات یافتم . اینک نیز به عهد و نذرم وفا کرده و قالیچه ها را تقدیم می کنم .

دختر شاه شهید

زایرین ، من پیروی از رادمردان کرده ام

پیروی از نهضت شاه شهیدان کرده ام

باب من در کربلا جان داد و دین را زنده کرد

من هم آخر جان فدای امر قرآن کرده ام

من در دریای عصمت دختر شاه شهید

کاین چنین افتاده ، جا در کنج ویران کرده ام

گرچه خوردم تازیانه از عدو در راه شام

در بقای دین بحق من عهد و پیمان کرده ام

دختری هستم سه ساله رنج بی حد دیده ام

کاخ ظلم و جور را با خاک یکسان کرده ام

خورده ام سیلی ز دشمن همچو زهرا مادرم

چون دفاع از حق جدم شاه مردان کرده ام

رنجها بسیار دیدم در ره شام خراب

دین حق ترویج با رنج فراوان کرده ام

من گلی هستم ولی اعدای دین خوارم نمود

آل سفیان را به ناله خوار و ویران کرده ام

در زمین کربلا گرچه خزان شد باغ دین

من به اشک دیده عالم را گلستان کرده ام

می دویدم بر سر خار مغیلان نیمه شب

این فداکاری برای نور ایمان کرده ام

با پریشانی و با درد و یتیمی تا ابد

قبر خود آباد و قصر کفر ویران کرده ام

پایداری کرده ام در امر باب تاجدار

ظاهرا عالم پریشان و حال گریان کرده ام

در نهادم بود رمزی از شه لب تشنگان

واژگون تخت عدو با راز پنهان کرده ام

روز محشر کن شفاعت از من ای آرام جان

عمر خود بیهوده صرف جرم و عصیان کرده ام (۳۱۸)

مادر مسیحی با دیدن کرامت از رقیه علیه السلام مسلمان شد

جناب حجه السلام و المسلمین آقای سید عسکر حیدری ، از طلاب علوم دینیه حوزه علمیه زینبیه شام چنین نقل کردند :

۴ . روزی زنی مسیحی دختر فلجی را از لبنان به سوریه می آورد . زیرا دکترهای لبنان او را جواب کرده بودند .

زن بـا دختر مریضشـش نزدیـک حرم بـا عظمت حضـرت رقیه علیه السـلام منزل می گیرد تا در آنجا برای معالجه فرزنـدش به دکتر سوریه مراجعه کند ، تا اینکه روز عاشورا فرا می رسد و او می بیند مردم دسته دسته به طرف محلی که حرم مطهر حضرت رقیه علیه السلام آنجاست می روند .

از مردم شـام می پرسـد اینجا چه خبر است ؟ می گوینـد اینجا حرم دختر امام حسـین علیه السـلام است . او نیز دختر مریضـش را در منزل تنها گذاشته درب اطاق را می بندد و به حرم حضرت علیه السلام می رود . آنجا متوسل به حضرت رقیه علیه السلام می شود و گریه می کند ، به حدی که غش می کند و بیهوش می افتد . در آن حال کسـی به او می گوید بلند شو برو منزل دخترت تنهاست و خدا او را شـفا داده است . برخاسته به طرف منزل حرکت می کند و می رود درب منزل را می زند ، می بیند دخترش دارد بازی می کند .

وقتی مـادر جویای وضع دخترش می شود و احوال او را می پرسـد ، دختر در جواب مادر می گویـد وقتی شـما رفتیـد دختری به نام رقیه وارد اطـاق شـد و به من گفت بلنـد شو تـا بـا هم بازی کنیم . آن دختر به من گفت : بگو بسم الله الرحمن الرحیم تا بتوانی بلند شوی و سـپس دسـتم را گرفت و من بلند شدم دیدم تمام بدنم سالم است . او داشت با من صـحبت می کرد که شما درب را زدید ،

گفت : مادرت آمد . سرانجام مادر مسیحی با دیدن این کرامت از دختر امام حسین مسلمان شد .

عبرت خانه

زائرین قبر من این شام عبرت خانه است

مدفنم آباد و قصر دشمنم ویرانه است

دختری بودم سه ساله ، دستگیر و بی پدر

مرغ بی بال و پری را این قفس کاشانه است

بود سلطانی ستمگر صاحب قدرت یزید

فخر می کرد او که مستم در کفن پیمانه است

داشت او کاخی مجلل ، دستگاهی با شکوه

خود چه مردی کز غرور سلطنت دیوانه است

داشتم من بستری از خاک و بالینی ز خشت

همچو مرغی کو بسا محروم ز آب و دانه است

تکیه می زد او به تخت سلطنت با کبر و و جد

این تکبر ظالمان را عادت روزانه است

من به دیوار خرابه می نهادم روی خود

زین سبب شد رو سفیدم ، شهرتم شاهانه است

بر تن رنجور من شد کهنه پیراهن کفن

پر شکسته بلبلی را این خرابه لانه است

محو شد آثار او ، تابنده شد آثار من

ذلت او عزت من هر دو جاویدانه است

(کهنمویی) چشم عبرت باز کن ، بیدار شو

هر که از اسرار حق آگه نشد بیگانه است

شفای دوباره

حجه الاسلام آقای سید شهاب الدین حسینی قمی واعظ ، طی مکتوبی در تاریخ ۲۷ ذی قعده ۱۴۱۴ قمری برابر ۱۸/۲/۷۳ مرقوم داشته اند که : آقای احمد اکبری ، مداح تهرانی ، برای ایشان جریان شفا گرفتن در زندگی دوباره خود را که از عنایات بی بی حضرت رقیه علیه السلام بود ، چنین تعریف کرده است :

۵ . به دردی مبتلا شده بودم که اطبا ناامید کردند . خلاصه کمیسیون پزشکی تشکیل و بنا شد مرا عمل کنند . قبل از عمل به من گفتند ممکن است عمل خوب باشد و ممکن است بد . عمل کردند و نتیجه ای مثبت بعد از عمل حاصل وصیت کن و با زن و بچه ات دیدار و خداحافظی نما . من هم دست و پایم بسته و روی تخت افتاده بودم ، فرستادم همه آمدند . وصیت کرده جریان را گفتم و با بچه ها دیدار و وداع کردم . از جمله طفل کوچکی بغلی بود که او را خم کردند و من صورتش را بوسیدم . همه گریان و افسرده از اطاق بیمارستان بیرون رفتند تا برای تحویل گرفتن جسد من و جریان مرگ و دفن و ناله آماده شوند . با همان وضع دردناک متوسل شدم به حضرت رقیه علیه السلام و اشعاری و ذکر توسلی داشتم . چند لحظه نگذشت که دید خانمی مثل ماه پاره

جلوی تخت من حاضر شده و مرا با اسم و شهرت صدا زد : برخیز .

تعجب کردم . این کیست که مرا می شناسد و اسمم را می برد ؟ گفتم لابد دختر یکی از هم اطاقیهای من است که برای احوالپرسی آمده است .

دوباره فرمود : پاشو . گفتم : نمی توانم ، دست و پایم بسته است و حق حرکت ندارم

فرمود : کجا دست و پای تو بسته است ؟ بلند شو . نگاه کردم دیدم دست و پایم باز است .

فرمود : چرا بلند نمی شوی ؟ گفتم : عمل کرده ام و نباید از جا حرکت کنم .

گفت : کجا را عمل کرده ای ؟ ببینم .

نگاه کردم ، دیدم اصلا اثری از عمل در بدن من نیست و جای عمل جوش خورده ، کانه عملی واقع نشده است . تعجب کردم . پرسیدم شما کی هستید ؟ فرمودند : مگر مرا صدا نکرده ، و به من متوسل نشده بودی ؟ و از نظرم غایب شد . با سلامت کامل از تخت برخاستم و لباسم را پوشیدم و بیرون آمدم و جریان کرامت و عنایت بی بی را به همه گفتم و من هم در خیلی از منابر و مجالس این معجزه تکان دهنده را نقل کرده ام

با من سخن بگو

پرده بردار ز رخساره بی پیکر خویش

بار دیگر بگشای آن لب چون شکر خویش

بی تو شد صرت من ، چون ورق برگ خزان

دست من گیر و ببر باز مرا در برخویش

شدهام بی تو اسیر غم و ویرانه نشین

از چه آخر تو نگیری خبر از دختر خویش

آنچنان رنج اسیری ز تنم برده توان

که دگر تاب ندارم بزنم بر سر خویش

که بریده است - پدر جان - سر تو ، تشنه لبان

چه کنم گر ندرم سینه پر اخگر خویش

آتش عشق تو نازم که مجالم ندهد

تا که آبی بفشانم ز دو چشم تر خویش

از رقیه علیه السلام تقاضای همسفری مهربان کردم

۶ . یکی از علما می گفت : حدود سال ۱۳۳۵ شمسی ، پس از سفر حج به شام رفتم ، تا پس از زیارت مرقد مطهر حضرت زینب علیه السلام و حضرت رقیه علیه السلام و . . . ، به کربلا و نجف اشرف بروم در سوریه تنها بوده و بسیار مایل بودم که برای رفتن به عراق همسفر خوبی داشته باشم . هنگامی که وارد حرم حضرت رقیه علیه السلام شدم ، پس از زیارت ، از آن حضرت خواستم لطفی کنند و از خدا بخواهند که همسفر مهربان و خوبی در راه نصیبم شود .

هنوز از حرم بیرون نیامده بودم که یکی از تجار کاظمین با من ملاقات مهر انگیزی کرده ، با یکدیگر همصحبت شدیم و فهمیدم که او نیز عازم عراق است باری ، او رفیق شفیق و همسفر مهربان من شد . با هم به کربلا و نجف اشرف ، و سپس به کاظمین رفتیم . او بسیار به من محبت کرد ، و در طول راه میزبان مهربانی برای من بود ، آنچنان که در این سفر احساس تنهایی نکردم و بسیار به

من خوش گذشت دریافتم که این امر از الطاف حضرت رقیه علیه السلام بوده است که از او تقاضای همسفری مهربان کرده بودم

شد یقینم کز عطای ذوالمنن

از رقیه این عنایت شد به من

کس نگشت از درگه او نا امید

لطف او همواره بر شیعه رسید (۳۱۹)

مبلغ آن مقدور نبود

۷ . مولف گوید : در شب ۲۶ محرم الحرام ۱۴۱۸ قمری توفیق رسیدن به خدمت آیه الله آقای حاج سید مهدی حسینی لاجوردی را پیدا کردم . از ایشان پرسیدم آیا کرامتی از فرزند خردسال حضرت امام عظیم حسین بن علی علیه السلام در خاطر دارید ؟ تا در کتابی که درباره کرامات این نازدانه عزیز امام حسین علیه السلام در دست تالیف دارم به نقل از شما درج کنم ؟ ایشان مرقوم فرمودند : این جانب در سفری که به سوریه داشتم با یکی از دوستان در نزدیکی مسجد اموی ، در مغازه ای چند جلد کتاب خطی بسیار قدیم که از جمله آنها نهج البلاغه به خط یکی از علما حدود سنه (۶۰۰) دیدم . از قیت آن پرسیدم ، قیمتی بسیار بالا گفت ، که تهیه و پرداخت مبلغ آن مقدورمان نبود به حرم حضرت رقیه علیه السلام رفتم و متوسل به بی بی سلام الله علیها شدم .

در حین مراجعت ، که از جلوی مغازه می گذشتم ، صدا زد : سینا تعال اريد ان ابيع الكتب و قيمتها با ختيارك . و به قیمت مناسبت او را راضی کردم ، و کتابها نصیب ما شد . اکنون این نسخه در قم در یکی از کتابخانه های عمومی موجود است . این یکی از کوچکترین کرامات این مظلومه خرابه شام بود .

آه که بمیرد ز غمت دخترت

گفت رقیه به دو چشمان تر

با سر ببریده پاك پدر

آه که شد خاك عزایم به سر

تو حجت ذوالمننی یا ابه

ای شه خوبان که نمودت شهید

تیغ جفای که گلویت برید

ای گل زهرا ز درختت که چید

تو زاده بوالحسنی یا ابه

عجب که یاد از اسرا کرده ای

لطف فراوان تو به ما کرده ای

تو راحت جان منی یا ابه

آه بمیرد زغمت دخترت

از چه کبود است لب اطهرت

برده لب اطهر از خون سرت

رنگ عقیق یمنی یا ابه

خواستم از خالق بیچون تو

تا که ببینم رخ گلگون تو

آه که دیدم سر پر خون تو

از چه جدا از بدنی یا ابه

جان پدر خوش ز سفر آمدی

دیدن این خسته جگر آمدی

پای نبودت که به سر آمدی

تو شه دور از وطنی یا ابه

نیست مرا فرش و اثاثی دیگر

تا که ضیافت کنمت ای پدر

جان تو را تنگ بگیرم به بر

کنون که مهمان منی یا ابه

بعد تو ویرانه سرایم شده

لخت جگر قوت غذایم شده

سنگ جفا برگ نوایم شده

ز جور اعدای دنی یا ابه

(سیفی) غمدیده زار حزین

نوحه گر از بهر من بی معین

تا به سرش ای شه دنیا و دین

گهواره کوچک

۸ . عالم متقی و پرهیزگار حضرت حجه الاسلام و المسلمین جناب آقای سید مرتضی مجتهدی سیستانی از مدرسین حوزه علمیه قم نقل کردند :

آقای حاج صادق متقیان ، ساکن شهر مشهد مقدس ، که از خدمتگزاران دربار امام حسین علیه السلام است ، در ماه محرم الحرام سال ۱۴۱۸ هجری قمری برایم چنین نقل کرد :

شش سال از ازدواج دخترم گذشت و در این مدت دارای فرزند نشده بود ، مراجعه به دکترهای متعدد و عمل به نسخه های زیاد ، سودی نبخشیده بود . تا اینکه در ماه صفر سال ۱۴۱۷ هجری قمری عازم سوریه شدم . قبل از حرکت من ، مادرش گهواره کوچکی درست کرد و به من گفت : آن را به ضریح مطهر حضرت رقیه علیه السلام ببند ، تا از نگاه لطف آمیز آن بزرگوار بهره مند شویم و حاجتمان روا شود .

من گهواره کوچک را با خود به شام بردم . در شام به زیارت حضرت رقیه علیه السلام دختر سه ساله امام حسین علیه السلام رفتم و وارد دربار با عظمت و غم انگیز آن حضرت شدم . حرم آن مظلومه طوری است که همه زیارت کنندگان را تحت تاثیر قرار میدهد . گهواره را نزدیک ضریح بردم ، و با توجه و امید ، آن را به ضریح نورانی حضرت بستم

شخصی که آنجا ایستاده و نظاره گر کارهای من بود ، گفت : شما دیگر چرا به این گونه کارها اعتقاد دارید ؟ گفتم : اعتقاد من به شخص حضرت رقیه علیه السلام است ، نه گهواره ، و این گهواره را وسیله اظهار اعتقاد و عقیده به خود آن بزرگوار قرار داده ام ،

تا از طریق آن ، توجه حضرت رقیه علیه السلام را به خود جلب کنم . هر کسی به قدر معرفت خود کار می کند و معرفت من در این حد است ، نه عظمت آن بزرگوار .

پس از زیارت مراقد اهل بیت علیه السلام در شام ، به ایران بازگشتم . هنوز چند روز بیشتر نگذشته بود که مادرش گفت : باید دخترمان به آزمایشگاه برود ، تایقین کنیم که آیا حضرت رقیه علیه السلام حاجت ما را از درگاه الهی گرفته است یا نه ؟

پس از آزمایش جواب مثبت بود ، معلوم شد با یک گهواره کوچک ، امید و اعتقاد خود را به آن بزرگوار نشان داده و نظر لطف آن حضرت را به سوی خود جلب کرده ایم . اینک ، دخترم کودکی در گهواره دارد

گل و بلبل

آن بلبلم که سوخته شد آشیانه ام

صیاد سنگدل زده آتش به خانه ام

ای گل ز جای خیز که بلبل ز ره رسیده

بشنو صدای نغمه و بانگ ترانه ام

این دختر سه ساله ام رقیه است

جناب حجه الاسلام و المسلمین ذاکر اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام آقای حاج شیخ محمد علی برهانی فریدنی کرامتی را به دفتر انتشارات مکتب الحسین علیه السلام فرستاده اند و در آن مرقوم داشته اند :

۹ . طبق امر مطاع جناب مستطاب حجه الاسلام و المسلمین و نخبه المتقین آقای حاج شیخ علی ربانی خلخالی (دامت توفیقاته) کرامتی را که حدود سی و چهار سال قبل در یکی از مجالس سوگواری حضرت سید الشهدا علیه السلام از زبان شیوای خطیب محترم جناب آقای حاج سید عبدالله تقوی شفاها شنیده ام نقل می کنم . جناب تقوی ، که یکی از وعاظ تهران و از اشخاص با اخلاق و نوکران بی ریا و عاشق دلباخته جد مظلومش امام حسین علیه السلام بودند ، فرمودند :

من چندین سال است که در تهران در مجالس و محافل و منازل منبر می روم و افتخار نوکری جد مظلومم ، امام حسین علیه السلام ، را دارم . یکی از شبها که حدود ساعت ۹ شب پس از ختم منبر به منزل بر می گشتم صدای زنگ تلفن بلند شد . گوشی را برداشتم ، دیدم یکی از دوستان است به بنده فرمود فلان شخص بازاری ، به رحمت خدا رفته و فردا بعد از ظهر در فلان مسجد ، مجلس ترحیم اوست . من شما را برای منبر رفتن در ختم آن مرحوم به فرزندان متوفی معرفی کرده ام ، سر ساعت ۳ (یا ۴) بعد از ظهر آنجا حاضر و مهیای منبر رفتن باشید

در همان حال بنده به یادم آمد که روز گذشته در خیابان . . . و کوچه . . . که نام آنها در حافظه این حقیر نمانده است روضه ماهیانه خانگی خواندم و خانمی در همان مجلس با التماس به من گفتند که فردا عصر در همین ساعت یعنی مثلا ساعت ۴ در همین کوچه ، خانه روبرو به منزل ما تشریف بیاورید . من حاجتی دارم و نذر کرده ام سفره حضرت رقیه خاتون علیه السلام را بیندازم و شما باید روضه توسل به آن خانم کوچک و عزیز کرده امام حسین علیه السلام را بخوانید . من هم به وی قول دادم که سر ساعت موعود می آیم . خلاصه ، در تلفن به دوستم گفتم من فردا قول قبلی داده ام در منزلی روضه حضرت رقیه خاتون علیه السلام را بخوانم . دوستم گفت ای آقا ، من خواستم خدمتی به شما کرده باشم . شما چه فکر می کنید

پیش خود فکر کردم که من باید چندین مجلس ، روضه حضرت رقیه و حضرت علی اصغر علیه السلام را بخوانم تا سی تومان پول به من بدهند . این یک تاجر سرمایه دار است که فوت شده ، لااقل پول خوی به من می دهند . به هر حال از رفتن به منزل آن زن منصرف شده ، رفتم در رختخواب خوابیدم و به خواب رفتم .

در عالم خواب دیدم در خیابان ، سر نبش همان کوچه ای که دیروز در آنجا روضه خوانده بودم ، یک سید نورانی ایستاده و دست یک دختر سه ساله ای را هم در دست دارد . با هم سلام و تعارف کردیم و من از او سوال کردم : نام شریفتان چیست و در کجای تهران سکونت دارید ؟ پاسخ داد : من در همه مجالس سوگواری خودم حاضر می شوم و این دختر هم دختر سه ساله من رقیه است . شما ما خانواده را به ماديات و دنیا نفروشید . چرا این زن را پس از آنکه به وی قول دادید در منزلش روضه بخوانید ، چشم انتظار گذاشتید ؟ چرا به خاطر اینکه آن حاجی بازاری که فوت شده و وراثش پول بیشتری به تو می دهند می خواهی خلف وعده بکنی ؟ و بنا کرد بشدت گریه کردن و با آن دختر به سمت همان خانه ای که آن زن منتظر من بود رفتند .

من بیدار شدم و به دوستم تلفن کردم . حدود ساعت ۲ بعد از نصف شب بود . با گریه به او گفتم : فلانی ، فردا برای مجلس ترحیم آن حاجی ، منتظر من نباشید ، که به هیچ وجهی نخواهم آمد . فردا نیز سر ساعت به منزل آن خانم رفتم و روضه مصیبت حضرت رقیه علیه السلام خاتون را خواندم و قضیه را هم روی منبر گفتم هم خودم و هم مستمعین ، شدیدا منقلب گشته و گریه بی سابقه ای بر ما حاکم شد ، به طوری که بعد از ختم روضه هم باز همگان به شدت گریه می کردیم و بوی عطر خوشی فضای خانه را فرا گرفته بود و من تا به حال چنین حالی در خود ندیده بودم .

احقر الناس مخلصکم

محمد علی برهانی فریدنی

سایه لطفی فکنی یا ابه (۳۲۰)

مرغ دلم خرابه شام آرزو کند

تا با سه ساله دخترکی گفتگو کند

آن دختری که قبله ارباب حاجت است

حاجت رواست هر که بدین قبله رو کند

تاریکی خرابه به چشمان اشکبار

با راس باب شکوه ز جور عدو کند

خونین چه دید راس پدر را رقیه خواست

با اشک خویش خون زرخش شستشو کند

خوابید در خرابه که تا کاخ ظلم را

با ناله یتیمی خود زیر و رو کند

مقداری شیر به فقرا احسان می کنم

۱۰ . فاضل دانشمند حجه الاسلام آقای شیخ هادی اشرفی تبریزی نقل کردند :

در مسافرتی که به تبریز داشتم و در منزل همشیره مهمان بودم ، سخن از شهیده سه ساله حضرت رقیه علیه السلام به میان آمد . گفتم برخی معتقدند که امام حسین علیه السلام دختری به نام رقیه علیه السلام ندارد و این خبر را تکذیب کرده اند . ناگهان مادر شوهر خواهرم با لحنی محکم گفت اگر همه هم او را انکار کنند من یکی نمی پذیرم ، زیرا من چندین بار خودم به ایشان متوسل شده و نتیجه گرفته ام .

از جمله ، چندی پیش که پسرم (صابر ریحانی) در اهواز مشغول خدمت بود اتفاقهای عجیبی افتاد . قضیه از این قرار بود که شوهرم ، که راننده کامیون است ، در نزدیکی میانه از یک تصادف دلخراش اتوبوس که حامل سربازانی بوده و همه آنها در آن تصادف

کشته شده بودند مطلع شد و خیلی نگران به منزل آمد . به پادگان تلفن کردیم و از حال صابر پرسیدم ، آنها جواب دادند که صابر در حال مرخصی است و در پادگان نیست . نگرانی مان چند برابر شد و در همان روز در محله ما شایع گشت که دنبال منزل سربازی که (نام پدر آن قدرت الله باشد) می گشته اند تا فوت پسر سربازش را به خانواده اش اطلاع بدهند . دیگر ظن قوی ، بلکه تقریبا یقین ، حاصل شد که صابر مرده است . من در همین حال که روحا منقلب بودم دقیقا توجهم به خانم رقیه عع جلب شد و گفتم : خانم ، اگر خبر سلامتی پسرم را بشنوم ، کاری که از دستم بر نمی آید ولی مقداری شیر به فقرا احسان می کنم

با حالتی بغض آلود افزود : هنوز جمله ام تمام شنده بود که تلفن زنگ زد . با حالتی مضطرب گوشی را برداشتم ، صدای فرزندم صابر بود . . . تا صدای صابر را شنیدم از حال رفتم . پسر بزرگترم (که داماد ما باشد) گوشی را برداشته و صحبت می کند و صابر می گوید وقتی که شما با پادگان تماس گرفته بودید من در مرخصی بودم ، الان برگشتم پیغام شما را گفتند و من تلفن کردم .

جبریل امین خادم و دربان رقیه

گردید فلک و اله و حیران رقیه

گشته خجل او از رخ تابان رقیه

آن زهره جبینی که شد از مصدر عزت

جبریل امین خادم و دربان رقیه

هم وحش و طیور و ملک و عالم و آدم

هستند همه ریزه خور خوان رقیه

خواهی که شود مشکلت اندر دو جهان حل

دست طلب انداز به دامان رقیه

جن و ملک و عالم و آدم همه یکسر

هستند سر سفره احسان رقیه

کو ملک یزید و چه شد آن حشمت و جاهش

اما بنگر مرتبت و شان رقیه

یک شب ز فراق پدرش گشت پریشان

عالم شده امروز پریشان رقیه

دیدی که چسان کند ز بن کاخ ستم را

در نیمه شب آن دل سوزان رقیه

بگو نامش را حسین بگذارد

۱۱ . حجت الاسلام و المسلمین حامی و مروج مکتب اهل بیت علیه السلام آقای حاج شیخ محمود شریعت زاده خراسانی ، طی نامه ای در تاریخ دوم جمادی الثانیه ۱۴۱۸ هجری قمری دو کرامت به دفتر انتشارت مکتب الحسین علیه السلام ارسال نموده و مرقوم داشته اند :

۱ . روزی وارد حرم حضرت رقیه علیه السلام شدم ، دیدم جمعی مقابل ضریح مقدس مشغول زیارت خواندن و عزاداری می باشند و مداحی با اخلاص به نام حاج نیکویی مشغول روضه خوانی است از او شنیدم که می گفت :

خانه های اطراف حرم را برای توسعه حرم مطهر خریداری می نمودند . یکی از مالکین که یهودی یا نصرانی بود ، بهیچوجه حاضر

نبود خانه خود را برای توسعه حرم بفروشد . خریداران حاضر شدند که حتی به دو برابر و نیم قیمت خانه را از او بخرند ، ولی وی نفروخت . بعد از مدتی زن صاحب خانه حامله شده و نزدیک وضع حمل وی می شود . او را نزد پزشک معالج می بردند ، بعد از معاینه می گوید : بچه و مادر ، هر دو در معرض خطر می باشند و خانم باید زیر نظر ما باشد . قبول کردند ، تا درد زایمان شروع شد . صاحب خانه می گوید : همسرم را به بیمارستان بردم و خودم برگشتم و آمدم درب حرم حضرت رقیه علیه السلام و به ایشان متوسل شدم و گفتم اگر همسر و فرزندم را نجات دادی و شفای آنان را از خدا خواستی و گرفتی خانه ام را به تو تقدیم می کنم مدتی مشغول توسل بودم ، بعد به بیمارستان رفتم و دیدم همسرم روی تخت نشسته و بچه در بغلش سالم است . همسرم گفت : کجا رفتی ؟ گفتم رفتم جایی کاری داشتم . گفت : نه رفتی متوسل به دختر امام حسین علیه السلام شدی . گفتم از کجا می دانی ؟ زن جواب داد : من ، در همان حال زایمان که از شدت درد گاهی بیهوش می شدم ، دیدم دختر بچه ای وارد اطاق بیمارستان شد و به من گفت : ناراحت مباش ، ما سلامتی تو و بچه ات را از خدا خواستیم ، فرزند شما هم پسر است ، سلام مرا به شوهرت برسان و بگو اسمش را حسین بگذارد . گفتم : شما کی هستید ؟ گفت : من رقیه دختر امام حسین علیه السلام هستم .

بعد از روضه خوانی از مداح مذکور (حاجی نیکویی) سوال کرم این داستان را از که نقل می کنی ؟ در جواب گفت : از خادم حرم حضرت رقیه علیه السلام نقل میکنم ، که خود از اهل تسنن می باشد و افتخار خدمتگزاری در حرم نازدانه امام حسین علیه السلام را دارد و پدرش هم از خادمین حرم حضرت رقیه علیه السلام بوده است .

همان دختر را در خواب دیدم

۱۲ . برادر بزرگوار حجت الاسلام خادم اهل البیت علیه السلام جناب آقای حاج شیخ علی ربانی خلخالی دام عزه العالی

۲ . داستان مذکور را آن گونه که شنیده بودم نقل کردم ، ولی اتفاقی عجیب برای اینجانب رخ داد که دریغ است از ذکر آن در پایان نوشته بگذرم

این جانب روزی مشغول خواندن مصیب حضرت رقیه علیه السلام بودم که در اثنای آن صدای غش کردن خانمی همراه با فریاد و گریه شدید اطرافیان به گوش رسید . خانم مذکور بعد از مجلس به هوش آمد . وی را نزد من آوردند و او به من گفت : خانمی هستم دارای ۳ فرزند مبتلا به مرض قلب شدم و همه دکترها جوابم کردند ، به طوری که ناامید شدم . به شوهرم گفتم : مرا به حرم حضرت رقیه علیه السلام ببر . امروز روز سوم است که ما اینجا هستیم دیشب خواب دیدم دختر بچه ای برگ سبزی را به من داد و گفت : این را بخور ، خوب خواهی شد . گفتم : شما کی هستید ؟ گفت : من رقیه دختر امام حسین علیه السلام هستم . از خواب بیدار شدم ، آمدم به حرم درحینی که شما مشغول خواندن روضه بودید ، همان دختر را در بیداری دیدم که همان برگ سبز را به من داد و همه اطرافیان این صحنه را دیدند . در نتیجه من نتوانستم تحمل کنم و بی اختیار بیهوش شدم ، و بحمدالله الان حالم خیلی خوب است .

دوباره از سقیفه دست آن ظالم برون آمد

که مثل مادرم زهرا ز سیلی پاره شد گوشم

من آن شمعم که آتش بس که آبم کرد ، خاموشم

همه کردند غیر از چند پروانه ، فراموشم

اگر بیمار شد کس گل برایش می برند و من

به جای دسته گل باشد سر بابا در آغوشم

پس از قتل تو ای لب تشنه آب آزاد شد بر ما

شرار آتش است این آب بر کامم ، نمی نوشم

تو را بر بوریا پوشند و جسم من کفن گردد

به جان مادرت هرگز کفن بر تن نمی پوشم

دوباره از سقیفه دست آن ظالم برون آمد

که مثل مادرم زهرا ز سیلی پاره شد گوشم

اگر گاهی رها می شد ز حبس سینه فریادم

به ضرب تازیانه ، قاتلت می کرد خاموشم

فراق یار و سنگ اهل شام ، و خنده دشمن

من آخر کودکم ، این کوه سنگین است بر دوشم

نگاه نافذت با هستی ام امشب کند بازی

گه از تن می ستاند جان ، گه از سر می برد هوشم

بود دور از کرامت گر نگیرم دست (میثم) را

غلام خویش را ، گر چه گنهکار است ، نفروشم

توسل به حضرت رقیه علیه السلام مشکم را چاره کرد .

جناب آقای عبدالحسین اسماعیلی قمشه ای ، از شخصیتهای فرهنگی سابقه دار شهرضا ، پیرو در خواستی که از ایشان شده است ، در باب کرامتی که خود شخصا از حضرت رقیه علیه السلام دیده انـد ، نامه زیر را به انتشارات مکتب الحسین علیه السلام ارسال داشته اند :

۱۳ . موضوعی که می نویسم مربوط به حدود ۱۵ سال پیش از این تاریخ ، یعنی اوایل دوران جمهوری اسلامی ایران است . حقیر ، که دارای گـذر نامه اقامت در کویت بودم ، در تاریخ ۷ مهر ۱۳۶۱ شمسی به قصد کویت از سوریه حرکت کردم پیش از حرکت ، در دو سه روزی که در دمشق اقامت داشتم ، افتخار پیدا کردم که به زیارت اولاد پیامبر صلی الله علیه و آله نایل شوم و مراقد مطهر حضرت زینب علیه السلام و حضرت رقیه خاتون دختر امام حسین علیه السلام و سایر قبور متبرکه امامزادگان عظام در شام را زیارت کنم .

پیش آمد جالبی که در این سفر رخ داد آن بود که ، هنگام تشرف به حرم مطهر حضرت رقیه خاتون علیه السلام چون قبلا حاجتی داشتم ، پای ضریح مطهر نشسته دست در شبکه پایین ضریح انداختم و عرض کردم :

ای دختر امام حسین علیه السلام ، گرفتن این شبکه مثل گرفتن دامن چادر شما می باشد . شما می دانی که چه حاجاتی دارم ، و احتیاج به بیان اظهار نـدارد تو را به حق خود و پـدر و اجـداد طاهرینت علیه السلام از پدر بزرگوارت بخواه تا از جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله بخواهد از درگاه خداوند متعال مسئلت کند که حاجت مرا برآورده سازد .

این را گفتم و بیرون آمـدم و رهسپار کویت شـدم . چون ایـام ، ایـام جنـگ تحمیلی و روزهـای دشوار و سـختی بود و دولت ایران اجـازه بیش از دو هزار تومان را نمی داد و حقیر هم بیش از آن نداشـتم ، بایـد برای بازگشت ، طبق معمول برای کرایه و غیره پولی دستگردان کنم و در ایران بپردازم .

موقع ورود به کویت معلوم شـد که دولت ایران تصویب کرده که ایرانیان مقیم کویت - که ۶ ماه در کویت می مانـدند - می توانند معادل صد هزار تومان به قیمت ارز از ایران اجناس مجاز وارد کنند و این باعث دشوار شدن پول شده بود که این جانب - با مضیقه

ای که گرفتار آن بودم – بلاتکلیف ماندم . تا اینکه یک شب ، در حوالی سحر ، مجددا دست التجا به دامان حضرت رقیه علیه السلام زدم و عرض کردم : (بی بی جان . پس نتیجه خواهش و توسل من چه شد ؟) کهناگهان مطلبی به ذهنم خطور کردی که فردای آن شب به سراغ آن مطلب رفتم و تعقیب این امر ، بزودی منجر به رفتن من به مدارس ایرانی کویت و اشتغال به شغل خطاطی نزد اولیای آن مدارس گردید و توسل به آن باب الحوائج ، مشکلاتم را حل کرد و حاجت مزبور به خوبی و زودی برآورده شد .

سال بعد هم به دعوت سرپرست مدارس به کویت رفتم ، ولی بر اثر جنگ تحمیلی و فشار بیگانگان ما را از کویت اخراج کردند که در آن حادثه نیز ، عنایات بی بی با ما بود و شرح آن فرصتی دیگر می طلبد . و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته .

عبدالحسین اسماعیل قمشه ای (شهرضا)

بزن مرا که یتیم ، بهانه لازم نیست .

مرا که دانه اشک است دانه لازم نیست

به ناله انس گرفتم ، ترانه لازم نیست

ز اشک دیده به خاک خرابه بنوشم

به طفل خانه به دوش ، آشیانه لازم نیست

نشان آبله و سنگ و کعب نی کافی است

دگر به لاله رویم نشانه لازم نیست

به سنگ قبر من بی گناه بنویسید

اسیر سلسله را تازیانه لازم نیست

عدو بهانه گرفت و زد و به او گفتم

بزن مرا که یتیم ، بهانه لازم نیست

مرا ز ملک جهان گوشه خرابه بس است

به بلبلی که اسیر است لانه لازم نیست

محبتت خجلم کرده ، عمه دست بدار

برای زلف به خون شسته ، شانه لازم نیست

به کودکی که چراغ شبش سر پدر است

دگر چراغ به بزم شبانه لازم نیست

وجود سوزد از این شعله تا ابد (میثم)

سرودن غم آن نازدانه لازم نیست

حضرت رقیه علیه السلام برایمان ویزای حج گرفت

محقق و مروج مکتب محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله جناب آقای شیخ علی ابوالحسنی (منذر) صاحب تالیفات کثیره بویژه کتاب شریف سیاه پوشی در سوگ ائمه نور علیه السلام در مقاله ای چنین مرقوم داشته اند .

۱۴ . برادر عزیز و گرامی ، جناب حجه الاسلام و المسلمین حاج شیخ علی ربانی خلخالی درخواست فرموده اند که اگر کراماتی از در یتیم اهل بیت علیه السلام در شام ، حضرت رقیه خاتون علیه السلام دیده یا شنیده ام ، برای اطلاع خوانندگان عزیز بنویسم . ذیلا

سه کرامت از آن دردانه ابا عبدالله علیه السلام تقدیم می شود :

شب شنبه ۲ آبان ۱۳۷۶ شمسی در تهران ، منزل مرحوم پدرم - حجه الاسلام حاج شیخ محمد ابوالحسنی - خدمت مادر مشرف بودم . به وی گفتم : شما با مرحوم آقا (پدرم) مکرر به سوریه رفته و مراقد مطهر اهل بیت علیه السلام در شام را زیارت کرده اید ، چنانچه طی این مدت از حضرت رقیه علیه السلام کرامتی دیده اید بیان کنید تا در کتاب (ستاره درخشان شام ، حضرت رقیه . . .) نوشته جناب حجه الاسلام و المسلمین ربانی خلخالی درج گردد و شاهدی بر حقیقت و حقانیت این در دانه اهل بیت علیه السلام باشد

مادرم ، در حالیکه از تجدید خاطرات معنوی گذشته به وجد و شور آمده بود ، گفت : بلی ، به چشم خود دیده ام و تعریف کرد :

۱ . اوایل دولت بازرگان بود . در حدود ماه رجب (سال ۱۳۹۹ قمری ، ۱۳۵۸ شمسی) بود که یک روز مرحوم آقا (پدرت) عکس خود و من و دو خواهر و یک برادر کوچکت را به من داد و گفت به سفارت عراق برو بلکه بتوانی ویزای کربلا بگیری و با هم به زیارت حضرت سید الشهدا علیه السلام برویم .

عکسها را به سفارت عراق بردم (که آن روز ، در نزدیکی میدان ولی عصر (عج) قرار داشت) و اسمها را نوشتم و به خانه برگشتم . منتظر بودیم که اسمهامان برای زیارت کربلا در آید . چند ماه گذشت و طی این مدت ، از آنجا که شوق زیادی به زیارت آقا ابا عبدالله الحسین علیه السلام داشتم ، مخصوصا در ماه رمضان چندین بار به سفارت عراق سر زدم تا بلکه اسممان در آمده و ویزا به نامِمان صادر شده باشد ، ولی خبری نشد . در ماه شوال هم که اسمها در آمد ، نام مادر میان آنها نبود .

به منزل ام د و در حالیکه سخت غمگین و ناراحت بودم و گریه می کردم ، گفتم : خدایا ما را ، یا این طرفی کن و یا آن طرفی (یعنی یا به کربلا بفرست و یا سفر مکه را نصیبمان کن)

و در اینجا بود که شوق زیارت بیت الله الحرام در سر مان افتاد و به فکر سفر حج افتادیم .

تذکره بین المللی ما اجازه می داد که ، پس از انجام تشریفات اداری ، معمول ، به همه جای دنیا سفر کنیم ، ولی برای مسافرت به عربستان سعودی در فاصله اول شوال تا ۱۰ ذی حجه (مقام ایام حج واجب) این تذکره کار ساز نبود و سفر حج ، ویزای مخصوص می طلبید .

آقا به خانه آمد و پرسید : چه شد ، اسم ما در آمد ؟ گفتم : (خیر ، اسمهای ما در نیامده است) و ایشان نیز ناراحت شد . ایشان آن زمان ، مجلس آیه الله زنجانی (که حدود شاهپور سابق منزل داشت) منبر می رفت . آیه الله زنجانی می بیند آقا ناراحت است . از وی می پرسد : چه مشکلی برایتان پیش آمده است ؟ ایشان قصه را نقل می کند و آیه الله زنجانی می گوید :

نگران نباشید ، من الان یک نامه برای سفارت سعودی در تهران می نویسم ، آنها به شما ویزای مکه خواهند داد .

آقا ، نامه آیه الله زنجانی را به سفارت سعودی می برد و با آنها به عربی سخن می گوید . کارمندان سفارت از ایشان خیلی خوششان آمده ، از وی بگرمی استقبال می کنند و یک ویزای مجانی - برای شخص ایشان ، نه همه - ما صادر می کنند ، و آقا در حالیکه می پنداشته ویزای مزبور برای همه ما صادر شده ، خوشحال و مسرور از سفارت بیرون می آید .

ما در خانه بودیم که آقا آمد و گفت : الحمدلله ، همه چیز درست شد ، مهیای سفر حج شوید .

از شادی در پوست نمی گنجیدیم و مخصوصا بچه ها که قرار بود برای اولین بار به حج روند خیلی خوشحال بودند

مسیر زمینی حج ، از سوریه می گذشت و تذکره بین المللی ما اجازه سفر به سوریه را می داد . من برای بچه ها لباس احرام تهیه کردم و آقا هم تشریفات امضای گذرنامه برای سفر به سوریه را به انجام رساند و حدود نیمه شوال (۱۳۹۹ قمری ، شهریور ۱۳۵۸ شمسی) از ایران به سمت سوریه حرکت کردیم

در سوریه ، وارد مسافرخانه ای شده و یک اتاق اجاره کردیم . فرد عربی در جوار ما اتاق داشت که با آقا دوست شده بود . یک

روز به آقا گفت : حاج آقا گذرنامه تان را بدهید ببینم . گرفت و پس از دیدن گفت :

ویزای ورود به مکه ، فقط برای شخص صادر شده ، و خانواده تان با بچه ها ، حق ورود به مکه و مدینه را ندارند

از شنیدن این سخن ، گویی دنیا بر سرمان خراب شد ، و مخصوصا بچه ها از اینکه اولین باری بود که قرار بود به سفر حج بروند و اینک ، بر خلاف اشتیاق شدیدشان ، معلوم شده بود که راه مکه به رویشان بسته است ، سخت ناراحت شدند و به گریه و شیون پرداختند .

آقا گفت : باباجان ، گریه نکنید . من هیچگاه در این سفر ، تنهایتان نمی گذارم . با هم آمده ایم و با هم نیز یا به حج می رویم یا بر می گردیم .

عرب مزبور به آقا گفت : شما برای بردن خانواده و بچه هایتان به حج ، باید یا به سفارت سعدودی در دمشق بروی و یا به سفارت ایران سر بزنی . ولی آقا گفت : خیر ، ما را تا اینجا ، عنایت و کرامت حضرت رقیه علیه السلام آورده است و از اینجا به بعد نیز می تواند خودش ویزای ورود به مکه را برایمان درست کند . ما هیچ کجا نمی رویم و فقط به حرم خود این خانم رفته و به وی ملتجی می شویم . فردا صبح – روز چهارشنبه – ساعت ۱۷ از مسافر خانه به سمت حرم حضرت رقیه علیه السلام حرکت کردیم . درب حرم بسته بود و ما کنار دیوار ایستاده و منتظر ماندیم . حال ، نگاهمان به درب حرم است و من و بچه ها همینطور به حضرت توسل جسته و اشک می ریزیم .

در این اثنا ، چشممان به یک اقا سید روحانی جوان (حدودا ۲۵ ساله) با عبا و نعلین و عمامه مشکی افتاد و که خیلی سنگین و با وقار ایستاده و منتظر باز شدن درب حرم بود و یک خانم محجبه و پوشیه زده (که صورتش را ندیدم) در کنار وی قرار داشت . آقا نزد سید رفت و به زبان عربی با ایشان شروع به صحبت کرد . از وی پرسید : شما از کجا آمده اید ؟ و او گفت : از نجف ، و سر صحبت باز شد . مدتی با هم صحبت کردند و آقا ماجرای ما را با ایشان در میان گذاشت . . . در اثر فاصله ای که میان ما و آنها بود ، جزئیات صحبتشان را نیم فهمیدیم . همین قدر متوجه شدیم که به آقا گفت : گذرنامه تان را به من بدهید ، و آقا هم گذرنامه را به او داد . طولی نکشید خادم آمد و درب حرم را به روی زوار گشود . اول ، آقا سید با خانمش ، و سپس نیز ما به دنبال آنان ، وارد حرم دست راست ، مسجدی به نام خرابه شام وجود داشت که می گفتند حضرت رقیه علیه السلام در همانجا از دنیا رفته است . ما به سمت ضریح حضرت رقیه علیه السلام رفتیم و سید و خانمش نیز وارد مسجد مزبور شدند . چند دقیقه بیشتر نگذشت که گذرنامه را به آقا برگرداندند و گفتند

ما ویزای اهل بیت شما را گرفتیم ، و اکنون همراه خانواده به حج بروید

و رفتند و نایستادند وقتی نگاه کردیم دیدیم ویزای خانواده را نیز مجانی صادر کرده اند .

آقا گفت : حال که ویزا گرفته ایم ، بهتر است ماشین گرفته و سریعا به مکه برویم . صبح روز بعد – که پنجشنبه بود – برای رفتن به مدینه یک سواری گرفتیم (اول ، به مدینه می رفتیم) آقا گفت : در این سفر ، باید یک نفر عرب را هم که راه را به خوبی بلند باشد ، همراه خود ببریم . مسیر حرکت سوریه به عربستان ، از کشور اردن می گذشت ، چون روابط سوریه و عراق خوب نبود .

بزودی عربی پیدا شد که همچون ما قصد رفتن به مدینه را داشت و با راه هم خوب آشنا بود . خوشحال شدیم .

با سواری از شام حرکت کردیم ، ولی هنوز از کشور سوریه خارج نشده بودیم که ماشین خراب شد و از رفتن باز ماندیم . راننده رفت و ماشین دیگری بیاورد و ما از حدود ۷ صبح تا ۴ بعد از ظهر معطل وی شدیم ولی خبری از او نشد . شخص عرب همراه ، که ظاهرا یک مقام امنیتی بود ، تلفنی به سازمان امنیت سوریه زد و با نقل ماجرا ، درخواست یک وسیله کرد . بعد ازختم گفتگوی تلفنی ، به ما گفت : الان ساعت ۴ بعد از ظهر است ، ساعت ۵/۴ ماشین خواهد آمد . بزودی یک ماشین از راه رسید ، آن هم چه ماشینی بهترین ماشینی که می توانستیم تصور کنیم : راحت ، جادار ، کولردار ، سریع السیر . . . و دارای یک راننده بسیار خوب که

راه را کاملا بلد بود و میانبر می زد . دفعه های قبل که از شام به مکه می رفتیم ، اتوبوسها از داخل اردن می گذشتند و مسیر طولانی تر می شد ، اما او به جای آنکه ما را وارد اردن کرده و گرفتار ترافیک خیابانها سازد ، یکراست از جاده کمربندی بیرون شهر به سمت مرز عربستان برد .

نزدیکیهای مرز عربستان ، یک قهوه خانه پیدا شد . آقا به راننده گفت : شما خسته شده ای ، بهتر است یک ساعت در اینجا استراحت کنی ، و ما هم هوایی بخوریم . راننده ساعتی خوابید و سپس برخاست و دوباره به راه افتادیم و در حدود ساعت ۱ یا ۲ نصف شب ۲۹ شوال (۱۳۹۹ قمری) به مرز عربستان رسیدیم .

برای عبور از مرز بایستی بازرسی می شدیم و از این بابت ، نگران بودیم اعتبار ویزایی که در حرم حضرت رقیه علیه السلام برای ما صادر شده بود ، اکنون معلوم می شد : هنگام بازرسی ، شرطه ها یک نگاه به ما کردند و یک نگاه هم به ویزای ما ، و تمام شد . . . خیلی راحت و آسان از ایستگاه بازرسی شدیم .

وارد عربستان شدیم و فردا ساعت ۱۱ صبح روز جمعه ، جلوی قبرستان بقیع از ماشین پیاده شدیم و محلی برای اقامت تهیه دیدیم .

آقا گفت : الحمدلله وارد عربستان شدیم ، اما باز این احتمال هست که در ایام حج ، مانع رفتن ما به مکه شوند . بهتر است تا حجاج نیامده و شلوغ نشده است به مکه برویم و یک حج عمره بجا آوریم تا اگر بعدا امکان انجام دادن حج با حجاج پیش نیامد ، حسرت زده نباشیم .

تقریبا حدود پنجم یا ششم ذی القعده بود . پس از نماز مغرب و عشا و صرف شام ، یک ماشین سواری گرفته و عازم مکه شدیم . راننده از شیعیان سیاه پوست بود . در طول راه ، هر جا به مامورین سعودی بر می خوردیم ، راننده خود ، گذرنام ما را می برد و نشان می داد و بر می گشت ، و خلاصه هیچ جا جلوی ما را نگرفتند . حتی به ما گفته بودند که در مسیر مدینه به مکه ، بین راه ، بعضی جاهها مامورین سعودی پول می گیرند و باید پول همراهتان باشد ، و به همین علت آقا در جیبش پول گذاشته بود ، ولی هیچ جا کسی از ما پولی نخواست و خرج راه ، منحصر به همان دستمزد راننده بود .

حدود ساعت ۱۲ شب به مکه مکرمه رسیدیم . قبلا ـ در میان راه ، در مسجد شجره محرم شده بودیم و در پی آن ، اعمال حج را همان شبانه انجام دادیم . صدای اذان صبح که برخاست ، کار ما تمام شده بود . نماز صبح را خوانده مقداری استراحت کردیم و در ساعت ۸/۵ – ۹ صبح به قصد بازگشت به مدینه ، به ترمینال مکه رفتیم . دیدیم هیچ ماشینی نیست . با خود گفتم : خدایا . خودت ما را به مهمانی دعوت کردی و به اینجا آوردی ، حالا ـ هم خودت ماشین بفرست . یک وقت دیدیم شخصی با یک بنز سفید مدل بالا و خیلی شیک ، جلوی پای ما ترمز کرد و بعد از کمی صحبت (به زبان عربی) با آقا ، گفت : سوار شوید . سوار شدیم و او ما را سریعا به مدینه رسانید و پولی هم نگرفت . اینک ، در مدینه بودیم . پس از حدود ۲۵ روز اقامت در مدینه ، سر و کله حجاج پیدا شد و آقایانی که در کاروانهای مختلف بودند و آقا را می شناختند ، هر کدام اصرار داشتند که ما (برای سهولت در انجام اعمال حج ، و رفتن به منا و . . .) به کاروان آنها ملحق شویم . و ما هم بالاخره کاروان حاج سید محسن آل احمد را که بیشتر از دیگران اصرار می کرد برگزیدیم .

در هنگام بجا آوردن اعمال حج اکبر نیز هیچکس مانع و مزاحم ما نشد ، تا اینکه زمان حج به پایان رسید و ما از سر پل حضرت ابوطالب علیه السلام با یک اتوبوس ، یکراست به شهر مقدس قم آمده و از آنجا راهی تهران شدیم . این کرامتی بود که ما به چشم خود ، از توسل به حضرت رقیه علیه السلام دیدیم .

ناسزا گفتن ، سزای صوت قرآنی نبود

روز ما در شامتان جز شام ظلمانی نبود

ای زنان شام ، این رسم مهمانی نبود

سنگ باران مسلمان ، آنهم آخر از بالای بام

این ستم بالله روا در حق نصرانی نبود

پایکوبی در کنار راس فرزند رسول

با نوای ساز آیین مسلمانی نبود

ما که رفتیم ای زنان شام نفرین بر شما

ناسزا گفتن سزای صوت قرآنی نبود

مردهاتان بر من آوردند هفده دسته گل

دسته گل غیر آن سرهای نورانی نبود

ای زنان شام آتش بر سر ما ریخته

در شما یک ذره خلق و خوی انسانی نبود

ای زنان شام در اطراف مشتی داغدار

جای خوشحالی و رقص و دست افشانی نبود

ای زنان شام گیرم خارجی بودیم ما

خارجی هم گوشه ویرانه زندانی نبود

طفل ما در گوشه ویران ، دل شب دفن شد

هیچ کس آگاه از این سر پنهانی نبود

ای سرشک شیعه شاهد باش بر آل رسول

کار (میثم) غیر مدح و مرثیت خوانی نبود

کربلای شما هم درست شد

از مادر پرسیدم : آیا کرامت دیگری از آن حضرت در خاطر داری ؟ گفت : بله ، کرامت دیگری در یاد دارم که چند سال قبل از کرامت فوق رخ داده است ، و چنین تعریف کرد :

۱۵ . کربلای شما هم درست شد .

۲ . حدود بیست سال قبل ، در اوج حکومت پهلوی . من و مرحوم آقا ، با گذرنامه بین المللی به سوریه رفتیم تا از آنجا ویزای عراق گرفته به کربلا برویم . در سوریه ، برای گرفتن ویزای عراق ، حدود ۱۵ روز توقف کردیم و در این مدت ، چندین بار به لبنان رفته و برگشتیم . از جمله روز ۱۵ شعبان آن سال در لبنان بودیم . آقا گذرنامه را به سفارت عراق در لبنان برده بود که برای گرفتن ویزای کربلا اسم نویسی کند .

من در هتل ، تنها بودم . روز ولادت آقا امام زمان عج بود دیدم اینجا در لبنان خبری از جشن و چراغانی نیست . دلم هم برای زیارت کربلا تنگ شده بود . گفتم : ای امام زمان ، الان روز ولادت تو در ایران چه خبر است ؟ همه جا چراغانی و نقل شیرینی . . . ولی اینجا سوت و کور است . . در همان حین یک لحظه خوابم برد . در خواب دیدم یک جوان خوش سیما و چهار شانه عرب که انسان حظ می کرد نگاهش کند ، جلوی تخت من با قدمهای بلند از این سو به آن می رود و می گوید : کربلای شما هم درست شد .

از خواب بیدار شدم . مرحوم آقا از سفارتخانه عراق برگشت و گفت : اسمها را نوشتم . ما به سوریه بازگشتیم ولی بعد از چند روز

معلوم شد که به ما ویزا نمی دهند .

دیدیم که این راه به جایی نرسید . در سوریه ، یک نفر به نام سید انور بود که بنگاهی داشت و به اصطلاح کار چاق کن بود . وی که با راننده های ایرانی دست داشت ، گذرنامه ها را از زوار می گرفت و توسط افرادی که در اختیار داشت به ایران می فرستاد و آنان توسط عواملی که در سفارت سعودی و جاههای دیگر می شناختند ، به طور قاچاقی برای صاحبان گذرنامه ها ، ویزای مکه می گرفتند و به سوریه می آوردند .

سید انور گذرنامه ما و جمعی دیگر از زوار را گرفته دست افراد مزبور داد تابرایمان از ایران ویزای حج بگیرند . فردی که گذرنامه من و آقا به دستش داده شده بود ، یک افغانی بود .

گذرنامه ها را بردند و ما به انتظار نشستیم . بزودی خبر رسید که افراد مزبور در هنگام بازگشت به سوریه ، در فرودگاه ایران دستگیر شده و به زندان افتاده اند .

این خبر ، به نحو زاید الوصفی ، مایه ناراحتی و نگرانی زوار شد و آنان را سخت دلگیر و متوحش ساخت . چه ، علاوه بر محرومیت از حج ، ممکن بود سوء سابقه نیز برای آنها ایجاد کند . بعضی از زوار گفتند : برای فرح - شهبانوی وقت ایران - نامه می فرستیم و از وی تمنا می کنیم که مشکل ما را حل کند . . . آقا به آنها گفت : نه ، این کار را نکنید ، بیایید متوسل به حضرت رقیه علیه السلام شویم ، آن حضرت کارمان را درست خواهد کرد .

برخی از زوار هر روز در هر حرم آن حضرت جمع می شدند و آقا برایشان صحبت می کرد و روضه می خواند . حدود بیست روز طول کشید تا اینکه بعضی از گذرنامه (و نه همه آنها) آمد . معلوم شد زمانی که فرد افغانی مزبور پس از گرفتن ویزا به فرودگاه تهران آمده بود تا به سوریه باز گردد ، مامورین ایرانی با مشاهده گذرنامه های ایرانی نزد او ، به وی می گویند : این گذرنامه های ایرانی در دست تو افغانی چه می کند ؟ و در مقام دستگیری او بر می آیند .

فرد افغانی می دود که از دست مامورین خلاص شود و در این حین ، بعضی از گذرنامه ها از دست یا جیب او در جوی آب می افتد و آب آنها را می برد . ولی گذرنامه من و آقا داخل جیب او بوده و نمی افتد و عجیب این است که پس از دستگیری و زندان نیز مامورین متوجه آن ها نمی شوند و محفوظ می ماند .

به هرحال گذرنامه چند نفر گم شده بود ولی گذرنامه ما و جمعی دیگر به دستمان رسید .

وقتی گذرنامه ها رسید ، دیدیم ویزای ما را داده اند ولی یک روز بیشتر برای ورود عربستان مهلت نداریم (زیرا ویزای ما تقریبا ۲۰ روز بیش صادر شده بود و به علت دستگیری فرد افغانی ، اینک یک روز بیشتر از مهلت اعتبار آن باقی نمانده بود ، و بایستی عجله می کردیم) لذا همان روز ماشینی گرفته حرکت کردیم و با سرعتی که داشت شب هنگام به مدینه رسیدیم و بعد از برگزاری اعمال حج ، به ایران بازگشتیم .

هنگام گرفتن ویزای حج در سوریه (که شرح آن گذشت) به حضرت رقیه علیه السلام عرض کرده بودم که اگر وسایل سفر ما به کربلا نیز فراهم شود ، مجددا به پابوسش آمده و از آنجا ، به کربلا خواهیم رفت . زمانی که از مکه به ایران برگشتیم ، در سفارتخانه عراق در تهران برای سفر به کربلا اسم نویسی کردیم و در ضمن ، آقا گذرنامه را به کسی داد که به طور سفارشی ، برای ما ویزای سفر به عراق را بگیرد . ۳ هفته از آن تاریخ گذشت و خبری نشد . به نحوی که مایوس شدیم و خواستیم گذرنامه را از شخص مدکور بگیریم ولی او نداد و گفت ، بگذارید باز هم نزد من باشد ، ببینم چکار می توانم بکن مدت کوتاهی نگذشت که اسم ما در روزنامه برای یک سفر ۷ روز به کربلا در آمد و همزامان با آن ویزای سفارشی نیز آماده شد . آقا گفت من هفت روزه به کربلا نمی روم و آنجا باید مدتی بیشتر بمانیم . لذا از ویزای سفارشی استفاده کردیم به کربلا مشرف شدیم .

از آنجا که با حضرت رقیه علیه السلام عهد کرده بودیم که اگر سفر کربلا درست شود مجددا به زیارت او خواهیم رفت ، مسیر

حرکت به عراق را از طریق سوریه قرار دادیم . پس از فراغ از زیارت مراقـد اهل بیت علیه السـلام در شام ، به ما گفتنـد چون روابط بین دولتین سوریه و عراق خوب نیست ، بایـد از طریق اردن به بغـداد برویـد . من ترسـیدم و به اقا گفتم : من سوار این ماشـینها نمی شوم .

در سوریه ، یـک حاج محمود شیرازی بود که نزدیـک حرم حضـرت رقیه علیه السـلام به زوار منزل کرایه می داد و ما نیز وارد بر او بودیم . آقا از وی پرسید : آیا اینجا برای رفتن به بغداد ، هواپیما ندارد ؟ منزل ما می ترسد با ماشین برود . حاج محمود گفت : آری ، امروز یک هواپیما از فرانسه به دمشق می آیـد ، ۲ نفر از مسافرینش را پیاده می کند و سـپس به بغداد می رود . من آن دو صندلی خالی را برای شـما رزرو می کنم . شما سوار آن شوید و به بغداد بروید . ۲ بلیط هواپیما را برای ما گرفت و ما شب جمعه ساعت ۷ بعد از ظهر به فرودگاه دمشق رفتیم و از آنجا ساعت ۹ با هواپیما به سمت بغداد حرکت کردیم .

هواپیما ساعت ۱۰ وارد فرودگاه بغـداد شـد . پس از پیاده شدن از هواپیما جمعی از سرنشـینان گفتند ما به کاظمین علیه السـلام می رویم ، ولی آقا گفت : امشب شب جمعه و شب زیارتی آقا اباعبدالله الحسـین علیه السـلام است و من باید کربلا باشم . خوشبختانه ، از نظر اسـباب و اثاثیه سـفر نیز سـبکبار بودیم . یک سواری گرفتیم و سـریع به کربلا رفتیم . حـدود نیمه شب به کربلا رسـیدیم و تا صبح بین حرم امام حسین علیه السلام و حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام در رفت و آمد و زیارت بودیم .

سفرمان در آن سال در عراق ۴۰ روز طول کشـید و در پایان ، سالم و خورسند به ایران بازگشتیم . رزقنا الله تعالی فی الدنیا زیارتهم و فی الاخره شفاعتهم .

خویش را امشب به دامانم تو جا دادی پدر

بیت الاحزان مرا امشب صفا دادی پدر

با وصال خویش قلبم را شفا دادی پدر

ز آتش هجران تو یک شب نه هر شب سوختم

خوش به من در کودکی درس وفا دادی پدر

در منای عشق رفتی یا به قربانگاه خون

جان خود را در ره جانان کجا دادی ، پدر ؟

بر عزاداران خود امشب به ویران سرزدی

اجر نیکویی به این صاحب عزا دادی پدر

من در آغوش تو هر شب داشتم جا مرحبا

خویش را امشب به دامانم تو جا دادی پدر

همره خود بر مرا ، تا اهل عالم بنگرند

دخترت را نیز در راه خدا دادی پدر

نظم (میثم) (۳۲۱) برد دل از دوستان و شیعیان

کز کرم او را تو طبع دلربا دادی پدر

دستهای کوچک دارد ، ولی گره های بزرگ را باز می کند

۱۶ . در اواخر ماه مبارک رمضان ۱۴۱۷ هجری قمری سیمای جمهوری اسلامی ایران (به مناسبت روز قدس) سریالی به نام بازمانده نشان داد که قبلا فیلم آن نیز با همین عنوان در سینماهای کشور نمایش داده شده بود

سریال بازمانده ، بر محور زندگی یک زن و مرد مسلمان فلسطینی (سعید و لطیفه) دور می زند که درجریان کشت و کشتار وحشیانه فلسطینیها توسط اسرائیلیها در سال ۱۹۴۸ در شهر حیفا به نحوی جانگداز به قتل می رسند و کودکی شیرخوار (به نام فرحان) از آنها باقی می ماند که پس از دو سه روز گرسنگی و تشنگی ، همراه با خانه مسکونی پدر و مادرش (سعید و لطیفه) به تصرف و اشغال یک خانواده مهاجر صهیونیست (از اروپای شرقی) در می آید .

خانواده صهیونیست ، که بچه دار نمی شده اند ، از دیدن بچه در خانه بسیار خوشحال شده او را در اختیار می گیرند و نام وی را از فرحان به موشه (تلفظ عبری موسی) تغییر می دهند . سرگذشت (فرحان) ، نمادی گویا و غم انگیز از اشغال (فلسطین) و سیاست (یهودی کردن) آن از سوی صهیونیستهای زور گو و اشغالگر است .

چندی بعد مادر بزرگ فرحان (موسوم به صفیه) پس از قتل پسر و عروسش (سعید و لطیفه) ، به اسم دایه پیشین کودک خود را به خانه مزبور رسانیده و در صدد بر می آید که در اولین فرصت مساعد ، نوه خویش (فرحان) را از چنگ صهیونیستها نجات بخشد . دیری نمی گذرد که خانواده صهیونیست عزم سفر به یافا می کنند قرار می شود بچه و صفیه را نیز همراه خود ببرند . وسیله نقلیه مورد نظر ، قطاری بود که مقادیر بسیار زیادی مهمات نظامی سرباز اسرائیلی برای کشتار فلسطینیهای یافا می برد .

ماجرا ، با نشیبت و فرازهای مهیج خویش ، سر انجام به اینجا منتهی می شود که مادر بزرگ (صفیه) از سوی همسر مبارز خود (رشید) ماموریت می یابد که یک چمدان پر از مواد منفجره را همراه خود به داخل قطار ببرد و در میان راه آن را منفجر سازد و خود با بچه بیرون بپرد

در صحنه بسیار جالب و هیجانزای پایانی فیلم ، صفیه فرحان را به بهانه تعویض لباس به یک کوپه خالی می برد و در آنجا ضامن انفجار چموان را می کشد ، سپس کودک را در آغوش فشرده و برای حفظ جان او ، که نمادی از فلسطین در بند است ، آیه الکرسی می خواند و آنگاه در حالیکه کودک را در بغل دارد از قطار در حال حرکت بیرون می پرد : صفیه جادر جا می میرد؛ قطار کمی بالاتر همراه با انبوه مسافران صهیونیست و تسلیحات مرگبارش منفجر می شود ، و فرحان موسی وارد در چنگ فرعونیان اما در کنف حفظ خداوند تنها و بی سرپرست زنده مانده و باشیون خویش ، در انتظار جلوه ای از لطف الهی باقی می ماند . . .

فیلم بازمانده در سوریه ساخته شده ، و هنر پیشه های آن تماما سوری و مصری هستند ، ولی کارگردان آن یک هنرمند ایرانی به نام آقای سیف الله داد است . بازمانده ، برای نخستین بار در جشنواره فیلم دمشق نمایش داده شده و خاصه به دلیل صحنه فینال (پایانی) آن ، از سوی طبقات مختلف مردم مورد استقبالی بی سابقه قرار گرفت . به قول کارگردان فیلم (در مصاحبه با مجله نیستان ، ش ۸ ، اردیبهشت ۱۳۷۵ شمسی ، ص ۶۰) : (فیلم به ۵ نوبت نمایش اضافه کشیده شد . سالن سینمای جشنواره ، ۳۰۰ نفری بود ولی به علت هجومی که مردم برای دیدن فیلم آورده بودند ، اینها مجبور شدند که یک سالن ۱۵۰۰ نفره را تدارک ببینند که فیلم را در چند نوبت در آنجا نمایش دادند به اضافه دانشگاه و غیره . . . بعد از اینکه فیلم جلسات اول و دوم نمایش عادی خود را داشت و انعکاس خیلی شدید مطبوعاتی پیدا کرد ، همه مردم شائق شده بودن که این فیلم را ببینند و آن هجومها به وجود آمد . من به کرات در پایان فیلم شاهد این بودم که زنها با چشمان خیس و گریان بیرون می آمدند و مردها با بغض خیلی از کسانی که در قضایای فلسطین استخوان خرد کرده بودند به شدت احساس خوشایند خودشان را با فیلم می گفتند)

جالب این است که به گفته آقای سیف الله داد ، کارگردان فیلم بازمانده : در خود فیلمنامه و سناریوی فیلم چنین پایان زیبا و بسیار مهیجی پیش بینی نشده بود و کارگردان در یافتن چنین خاتمه دل انگیزی برای فیلم ، مرهون توسل به حضرت رقیه علیه السلام در دمشق بوده است .

آقای داد ، در همان مصاحبه (ص ۶۷) در توضیح ماجرا می گوید :

موضوع فیلم (در جریان مطالعات تاریخی و سایر عوامل به شدت تغییر کرد و بعد یک جایی به داستان حضرت موسی پیوند خورد

و جنبه گویاتری پیدا کرد و کل سناریو چهار یا پنج بار بازنویسی شد و از اول تا آخر همه چیزش به هم می ریخت و دوباره با حوصله آن را می نوشتم . فصل فینال چیزی که الان می بینیم ، فصلی است که من اصلا در سناریو ننوشته بودم . یعنی در اولین نسخه ، فیلم در ایستگاه قطار تمام می شد . در دومین نسخه ، فیلم در قطار در حال حرکت تمام می شد . امام موقع فیلمبرداری احساس کردم که ایرادهایی وجود دارد . مثلا رشید ، یعنی پدر بزرگ بچه ، هم در ایستگاه قطار از بین می رفت . بعد در جریان ساخت فیلم ، صحنه را با همان دیالوگها ، جابه جا ردم و این برای خودم و بچه ها جالب بود که از دیالوگهای یک آدم سالم برای یک آدم در حال موت استفاده می کردم . یعنی او در حالت عادی می گفت که : اگر من نتوانستم چمدان را بگیرم ، غسان هست و اگر او نبود مریم هست . ولی در حین اجرا دیدم که چیز خوبی نمی شود و بهتر است که زودتر تکلیف رشید را روشن کنم ، این را برای دوستان خودم می گویم ، با توجه به اعتقاداتشان . احساس می کردم دیگر نمی دانم پایان فیلم را باید چه کار کنم ، یعنی سناریو را داشتم ولی برایم کافی نبود .

خیلی فکر کردم ، یک یا دو هفته هم بین تمام شدن بخشهای قبلی فیلم و شروع فیلمبرداری در ایستگاه قطار فاصله افتاد . ما فیلمبرداری می کردیم ولی بچه ها هم می دیدند که من با سناریو پیش نمی روم و من فقط شب به شب می فهمیدم که باید چه کار بکنم و این هم بر می گشت به آن که من دچار چنان استیصالی شدم که دست کمی از استیصال خود صفیه نداشت . البته هیچ وقت رفتاری نمی کردم که دیگران فکر کنند که من نمی دانم چه کار کنم نهایتا به حضرت رقیه متوسل شدم . این توسل و نذرها سبب شد که به نظر خودم ، یکی از درخشانترین فینالهای فیلم ایجاد شود .

در دمشق وقتی برای بار آخر به جشنواره رفته بودم ، دیدم که فینال فیلم چه تاثیری روی همه گذاشت و پیداست که در فینال فیلم چیزی خارج از نفس ما به آن خورده است . بعد از جشنواره در جلسه اول ، خداحافظی کردم و رفتم به حرم حضرت رقیه برای تشکر کردن . البته این حرفها در عالم سینما و روشنفکرها خیلی معنا ندارد ولی این شد و من آنجا متوجه شدم که می شود چیزهایی را از کسانی گرفت که ظاهرا اصلا نبایست به تو بدهند . مثل آن آیه ای که می گوید اگر بر خدا توکل کنید از جاهایی که حساب نمی کنید به شما روزی می رسد . به نظر خودم و به نظر تمام بچه هایی که فیلم را دیده اند خیلی تعجب آور بود که آدمهایی را می دیدیم که به نظر می آمد هیچ وابستگی مذهبی ندارند ولی فینال فیلم زیر و رویشان می کرد و تکانشان می داد . این نفس مال حضرت رقیه است و بی معرفتی و ناشکری است اگر این را در یک جایی نگوییم .

راستی آیا تاکنون اندیشیده ایم که وجود مرقد مطهر حضرت رقیه و عمه بزرگوارش زینب کبری سلام الله علیهما در شام ، به لطف الهی ، چه برکاتی از حیث حفظ منطقه از دستبرد صلیبون در قرون وسطی و نیز تجاوز صهیونیستهای خون آشام و جلوگیری از اجرای نقشه (نیل تا فرات) آنان در عصر حاضر داشته است ؟ و آیا تا کنون برای نجات (قدس) در بند ، انسان دلسوخته ای دست توسل به این دو گنج پنهان شام زده است ؟

آقای سیف الله داد ، که گوشه ای از قدرت شگرف نازدانه ابا عبدالله الحسین علیه السلام را در یک تجربه معنوی به چشم دیده است ، می گوید : (من آنجا متوجه شدم که می شود چیزهایی را از کسانی گرفت که ظاهرا اصلا نبایست به تو بدهند) آری ، رقیه علیه السلام دستهایی کوچک دارد ولی گره های بزرگ را باز می کند .

زبان حال رقیه بنت الحسین علیه السلام

صبا به پیر خرابات از خرابه شام

ببر ز کودک زار ، این جگر گداز پیام

که ای پدر ز من زار هیچ آگاهی

که روز من شب تار است و صبح روشن شام

به سرپرستی ما سنگ آید از چپ و راست

به دلنوازی ماها ز پیش و پس دشنام

نه روز از ستم دشمنان تنی راحت

نه شب ز داغ دل آرامها دلی آرام

به کودکان پدر کشته ، مادر گیتی

همی ز خون جگر می دهد شراب و طعام

چراغ مجلس ما شمع آه بیوه زنان

انیس و مونس ما ناله دل ایتام

فلک خراب شود کاین خرابه بی سقف

چه کرده باتن این کودکان گل اندام

دریغ و درد کز آغوش نار افتادم

به روی خاک مذلت ، به زیر بند لئام

به پای خار مغیلان ، بهدست بند ستم

ز فرق تا قدم از تازیانه نیلی فام

به روی دست تو طوطی خوش نوا بودم

کنون چو قمری شوریده ام میانه دام

به دام تو چو طوطی شکر شکن بودم

بریخت زاغ و زغن زهر تلخم اندر کام

مرا که حال ز آغاز کودکی این است

خدای داند و بس تا چه باشدم انجام

هزار مرتبه بدتر ز شام ماتم بود

برای غمزدگان صبح عید مردم شام

به ناله شررانگیز بانوان حجاز

به نغمه دف و نی شامیان خون آشام

سر تو بر سر نی شمع ، ما چو پروانه

به سوز و ساز زنا سازگاری ایام

شدند پردگیان تو شهره هر شهر

دریغ و درد ز ناموس خاص و مجلس عام

سر برهنه به پا ایستاده سرور دین

یزید و تخت زر و سفره قمار و مدام

ز گفتگوی لبت بگذرم که جان به لب است

کراست تاب شنیدن ، کرا مجال کلام ؟

بخش چهارم : آثار و ابنیه تاریخی شام

فصل اول : سرزمین شام از دیدگاه قرآن و روایات

آیات و روایاتی در توصیف و تمجید از شام و بخصوص از دمشق در دست است که بعضی از آنها شایان توجه می باشد . از جمله آیات مزبور این آیه شریفه است : یا قوم ادخلوا الارض المقدسه التی کتب الله لکم . . . (۳۲۲)

خدای تعالی (آن زمان که بنی اسرائیل هنوز به جرم سرپیچی از فرمان پیامبر ، مغضوب و مطرود درگاه الهی قرار نگرفته بودند) به آنان خطاب می کند : به سرزمین مقدسی که خدای تعالی به نام شما ثبت کرده است داخل شوید . در روایات عامه و خاصه وارد شده است که مقصود از زمین مقدس ، کشور شام است .

محدث جلیل صاحب تفسیر شریف صافی در ذیل همین آیه شریفه به نقل از تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود :

(الارض المقدسه یعنی الشام) مقصود از زمین مقدس ، شام است صاحب مجمع البیان نقل می کند که مقصود از ارض مقدسه ، دمشق و فلسطین و قسمتی از اردن است . و این مکان از آنرو مقدس خوانده شده که چون جایگاه انبیا و مومنین بوده از آلودگی به شرک ، پاک و پاکیزه بوده است

در بعضی از کتب آمده است که چون ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام در کوه لبنان اقامت گزید ، پس از مدتی علاقمند شد که دیداری از ارض مقدس بکند . خدای تعالی به او وحی فرمود که بر فراز قله کوه بر شو و نگاه کن ، هر چه که در چشم انداز تو قرار گیرد مقدس است . آن حضرت نگاه کرد ، دمشق و فلسطین و اردن در دیدگاه حضرتش قرار گرفت .

(نزل ابراهیم علیه السلام بجبل لبنان ، و اقام به مده ، فاشتاق الی الارض المقدسه ، فاوحی الله الیه : اصعد علی راس الجبل و انظر ، فما ادرک نظرک فهو مقدس ، فنظر فانتهی نظره الی دمشق و فلسطین و الاردن . رواه مقاتل و الکلبی) (۳۲۳)

دیگر از آیات ، آیه شریفه سوره اسرا است :

(سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بار کنا حوله . . . .) (۳۲۴)

منزه است آن خدایی که بنده اش را شب هنگام از مسجد الحرام به مسجد اقصی برد ، همان مسجد اقصی که اطراف و جوانبش را مبارک ساختیم

گفته اند مقصود از اطراف مسجد اقصی که مبارک شده ، دمشق و فلسطین است .

چهار قصر از بهشت در دنیا

از نظر احادیث اسلامی از طرق خاصه سفینه البحار - قدس باب فضل بیت المقدس الاسرا الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله (امالی) از امیر المومنین علی علیه السلام روایت کرده که فرموده : چهار قصر از بهشت در دنیاست : مسجد الحرام و مسجد الرسول صلی الله علیه و آله و مسجد بیت المقدس و مسجد کوفه

(من لایحضره) از امیرالمومنین علی علیه السلام روایت کرده که فرمود :

یک نماز در بیت المقدس معادل هزار نماز است ، و یک نماز در مسجد اعظم معادل صد نماز است ، و نمازی در مسجد قبیله معادل بیست و پنج نماز است

و نمازی در مسجد بازار معادل دوازده نماز است . و نماز مرد در خانه خود یک نماز است

(لالی الاخبار) از طریق خاصه روایات کثیره است که مسجد الحرام به صد هزار نماز است و مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله (در مدینه) به ده هزار نماز است و هر کدام از مسجد کوفه و مسجد الاقصی به هزار نماز است و مسجد جامع برای جمعه و جماعات و

اگر چه متعدد باشد صد نماز است . و مسجد قبیله مانند مسجد محله در بلد ، بیست و پنج نماز است . و مسجد بازار به دوازده نماز است و مسجد زن خانه او است .

از ابن عباس آمده که ارض مقدس همان فلسطین است خدا آن را از آن جهت تقدیس کرده که حضرت یعقوب علیه السلام در آن متولد شد و آن مسکن پدر او حضرت اسحاق و حضرت یوسف علیه السلام بود ، و همه بعد از مرگ جنازه شان به سرزمین فلسطین انتقال یافت . مقبره همه در شهر خیل الرحمن است و جنازه حضرت یوسف علیه السلام را از مصر آوردند و در آنجا دفن کردند .

ساختمان بنای بیت المقدس بر دست حضرت داود و حضرت سلیمان علیه السلام بوده است .

تجلیل امپراطوران از بیت المقدس

همین که روم بر فارس غلبه کرد (هراکلیوس امپراطور) خسرو پرویز را شکست داد بیت المقدس را پس گرفت (حتی تا به مدائن پایتخت ایران آمد و صلیب عیسی علیه السلام را از مدائن پس گرفت) و برای شکر گزاری آنکه بیت المقدس را گرفته امپراطور روم پیاده از مرز ایران به بیت المقدس آمد زیر پای او گل و ریاحین افشاندند بر گل و ریاحین تا بیت المقدس پیاده قدم زد . (۳۲۵)

منتخبات التواریخ (نوشته حصنی) از سهیلی نقل می کند که گفته است : مراد از (بار کنا حوله) شام است ، و شام در لغت سریانی به معنای پاکیزه است ، و به آن از آن جهت شام گفته شده ، که سرزمینی پاکیزه است و نعمتش فراوان

نیز در آیات شریفه : (قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم و ارادوا به کیدا فجعلناهم الاخسرین و نجیناه و لوطا الی الارض التی بارکنا فیها للعالمین) و آیه : (تجری بامره الی الارض التی بار کنا فیها . . .) (۳۲۶) مقصود از (بار کنافیها) در هر دو آیه شام است

مرحوم خراسانی در منتخب التواریخ از روضات نقل می کند که ابوبکر خوارزمی آورده است :

(جنات الدنیا اربع : غوطه دمشق و صغد سمرقند و شعب بوان و ابله البصره . وافضلها غوطه دمشق) باغهای بهشتی دنیا چهار است : غطوطه دمشق و . . و غوطه دمشق از همه بهتر است

در روایات عامه ، مدح بلیغی از شام ، خصوصا دمشق شده است - هر چند به احتمال قوی بیشتر آنها روایاتی است که وعاظ السلاطین به منظور جلب رضایت دولتمردان و یا توجیه جنایات آنان جعل کرده اند . مخصوصا ابو هریره - راوی زبر دست عامه - روایات عجیبی در این باره دارد . از جمله می گوید : چهار شهر از شهرهای بهشت است : مکه و مدینه و بیت المقدس و شام

نیز می گوید : (رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : پس از من فتنه هایی روی خواهد داد ، عرض شد ، یا رسول الله چه دستور می فرمایید ؟ فرمود : شام را رها نکنید (ستکون فتن قیل یا رسول الله فما تامرنا ؟ قال علیکم بالشام)

و این در حالی است که شام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله حدود یک قرن جایگاه بوزینگان اموی گردید و امام باقر علیه السلام از مردم آن به بدی یاد می کرد .

محدث جلیل ، فیض کاشانی (قدس سره) در تفسیر صافی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود :

چه زمین خوبی است شام ، و چه مردم بدی هستند اهل شام ، و چه بلاد بدی است مصر . بدانید که آنجا زندان کسانی است که خدای تعالی بر آنها غضب کرده است ، و داخل شدن بنی اسرائیل به مصر نبود مگر به علت سرپیچی آنها از فرمان خدا . زیرا خدای تعالی فرمود : داخل شوید به زمین مقدسی که خداوند به نام شما نوشته است یعنی شام . ولی آنان از داخل شدن به شام خودداری کردند ، و به جزای این سرپیچی چهل سال در بیابانها مصر سرگردان شدند و پس از چهل سال سرگردانی داخل مصر شدند ، و فرمود : تا توبه نکردند و خداوند از آنان راضی نشد از مصر در نیامده و داخل شام نشدند .

(نعم الارض الشام ، و بئس القوم اهلها ، و بئس البلاد مصر ، اما آنهاسجن من سخط الله علیه ، و لم یکن دخول بنی اسرائیل الا

معصیته منهم لله . لان الله قال ادخلوا الارض المقدسه التی کتب الله لکم ، یعنی الشام ، فابوا ان یدخلوها بعد اربعین سنه . قال : و ما خروجهم من مصر و دخولهم الشام الا بعد توبتهم و رضاء الله عنهم) (۳۲۷)

در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام آمده است : که وقتی خبر سر پیچی معاویه لعنه الله علیه به امیر المومنین علیه السلام رسید گفته شد که صدهزار نفر با او هستند فرمود : از کدام طایفه اند ؟ گفتند از اهل شام . فرمود : نگویید اهل شام و لکن بگویید اهل شومی . اینان از فرزندان مصرند که به زبان داود لعن شدند ، و خداوند بعضی از آنان رابدل به میمون و خوک ساخت .

(لما بلغ امیرالمومنین علیه السلام امر معاویه ، و انه فی ماه الف قال : من ای القوم ؟ قالوا من اهل الشام . قال : لاتقولوا من اهل الشام ، و لکن قولوا من اهل الشوم ، هم من ابنا مصر ، لعنوا علی لسان داود ، فجعل منهم القرده و الخنازیر) (۳۲۸)

فصل دوم : آثار و ابنیه تاریخی شام

مقدمه

منطقه شام ، مخصوصا دمشق ، به خاطر لطافت هوا و وفور نعمت و مهمتر از آن ، حساسیت سیاسی - نظامی منطقه ، همواره مورد توجه طاغوتها و ابر قدرتها بوده ، و نیز به علت سابقه تاریخی دارای بناهای مهم و مشاهد و مزارهایی است که مقداری از آن ذیلا ذکر می شود :

الف - آثار تاریخی شام ، از عهد پیامبران (ص)

منتخبات التواریخ ، اثر محمد ادیب آل تقی الدین الحصنی ، از سفرنامه ابن بطوطه نقل می کند که قاسیون کوهی است در شمال دمشق ، و صالحیه در دامنه آن کوه واقع شده ، و مشهور است که کوه با برکتی است ، زیرا همیشه انبیا علیه السلام بر آن کوه بر شده اند ، و از مشاهده کریمه آن کوه ، غاری است که حضرت ابراهیم علیه السلام در آن غار تولد یافته . غاری است تنگ و مسجدی بزرگ و صومعه ای عالی بر آن کوه است ، و داستان مشاهده حضرت ابراهیم علیه السلام ستاره و ماه و آفتاب را که در قرآن آمده است از این غار بوده است ، و مقام آن حضرت در پشت این غار است که حضرت هنگامی که از غار بیرون می آمده آنجا می نشسته است . در نزدیکی این غار محل دیگری است به نام (مغارالدم) یعنی غار خون بر فراز آن غار سنگ سرخی است که چون قابیل ، هابیل را کشت و جسدش را کشان کشان تا این غار آورد ، خدای تعالی اثر خون هابیل را بر آن سنگ باقی نگاهداشته است . و گویند که در آن غار حضرت ابراهیم و موسی و عیسی و ایوب و لوط علیه السلام نماز خوانده اند ، و در آنجا مسجدی هست که باید برای ورود به آن از پله ها بالا رفت و چند خانه و اطاقک برای سکونت آنجاست .

نیز بر فراز کوه کهفی است که منسوب به آدم علیه السلام است و بنایی دارد و پایینتر از آن (غار جوع) است . قزوینی و ابن الوردی هم گفته اند که (به طور خلاصه) : کوه قاسیون مشرف بر دمشق است ، و در آن آثار انبیا و غارها و کهفها است ، از جمله (غار خون) ، و گویند که قابیل ، هابیل را در آن غار کشته است ، و در آنجا سنگی است که می گویند با آن سنگ قابیل فرق هابیل را شکافته و غار دیگری آنجا است که (غار جوع) ش می نامند .

شهاب مینی نیز نقل می کند که : کوه قاسیون مشرف بر دمشق است ، و در دامنه اش شهرکی است معروف به صالحیه که در قدیم به آن (قریه النخل) یا (قریه الجبل) می گفتند ، و در دامنه کوه قبرهای بی شماری از انبیا و صلحا وجود دارد ، که با گذشت روزگار از بین رفته ، و تنها قبر ذی الکفل علیه السلام ظاهرا باقی مانده است . اثر باستانی دیگر ، کهفی است که در قرآن از آن یاد شده است بنا بر قولی ، و لکن قول صحیح آن است که آن کهف در طرسوس است ، و در است ، و در این کوه مقام چهل نفر از

ابدال بود ، که در آنجا مشغول عبادت بوده اند که مشهور است و برای استجابت دعا روی به آن می آورند ، و پهلوی این مقام (غار خون) است ، و اندکی بالاتر از این مقام جایی است که برای استجابت دعا مجرب است و آن را (مستغاث) گویند و ارباب حوائج به آنجا می روند تا دعا کنند .

ب – آثار تاریخی شام ، از دوران اسلام

۱ . مسجد جامع دمشق در شام

از بناهای تاریخی شام ، مسجد جامع دمشق است ، که از عجایب آن شهر به شمار می آید ، این مسجد را ولید بن عبد الملك به سال ۸۶ یا ۸۷ یا ۸۸ بنا نموده ، و خراج هفت سال کشور را در آن مسجد خرج کرده است ، و مورخین مطالبی اغراق آمیز درباره آن گفته اند . ابن بطوطه گوید :

مسجد دمشق بزرگترین مسجد دنیاست از نظر اجتماع مردم در آن و محکمترین آنها از نظر ساختمان ، و بدیع ترینشان از حیث زیبایی و بهجت و جمال ، که مانندی برای آن معلوم نشده و شبیهی ندارد . سپس خصوصیات بنا و ستونها و محرابها و قبه النسر و دیگر خصوصیات آن را شرح می دهد . گفتار مورخان هر چه باشد ، انصاف آن است که بگوییم زیبایی فوق العاده مسجد و دقت صنعت آن مخصوصا در حجاریهای محراب و منبر غیر قابل انکار و اعجاب انگیز است . در وسط مسجد گنبدی است به نام قبه النسر که بر چهار ستون استوار بوده و از زیبایی خاصی برخوردار است ، و در دو طرف آن به دو ردیف یعنی محاذی هر یک از چهار ستون قبه النسر ، ستونهای سنگی زیبایی کار گذاشته اند ، هر ردیف به تعداد ده ستون که مجموعا چهل ستون می شود . نیز در قسمت غربی آن چاهی است و حوض سنگی یی که چاه را پر کرده اند و دهانه چاه با سنگی استوانه ای مشخص است

یاقوت حموی در معجم البلدان نقل کرده که جامع دمشق را ولید بن عبدالملك بن مروان در سال ۸۷ یا به قولی ۸۸ بنا کرده و تلاش زیادی را در عمارت مسجد متحمل شده است .

نیز به گفته یاقوت : برای آن چهار در قرار دادند : در طرف شرق باب جیرون ، در طرف غرب باب البرید ، در سمت قبله باب الزیاره ، و در مقابل آن (پشت به قبله) باب الفرادیس . (۳۲۹)

آتش سوزی در مسجد جامع دمشق

احمد غسان سباتو ، یکی از نویسندگان عرب ، در کتابش (دمشق فی دوائر المعارف العربیه و العالمیه ، ص ۱۱۹) درباره مسجد جامع دمشق می گوید : از خراج شام مدت ۲ سال ، و بنابر قولی بیشتر از خراج ۲ سال ، برای بنا و تزیین مسجد جامع دمشق استفاده کردند ، تا آنکه به صورت یکی از زیباترین مساجد در پایتخت خلافت اسلامی در آمد . مسجد مزبور تا سال ۴۶۱ به همان صورت باقی ماند . در این سال ، که عصر حکومت فاطمیین بود ، آتش سوزی مهیبی در مسجد رخ داد ، و بعد از آن نیز شش بار آتش سوزی در مسجد تکرار شد که آخرینش در سال ۱۳۱۰ هجری قمری واقع شد . وی همچنین بیان می کند که مسجد جامع دمشق ابتدا کلیسا بوده که امپراطور (کیودسیوس اول) آن را بنا کرده بود . (۳۳۰)

ابن عساکر ، یکی از مورخین بنام ، که هشتاد جلد کتاب در مورد تاریخ دمشق تالیف کرده است ، نقل می کند که : مسجد جامع دمشق یکی از کلیساهای نصاری بود . هنگامی که دمشق فتح شد مسلمانان در یک قسمت آن نماز می خواندند و نصاری در قسمت دیگر ، تا اینکه به وسیله ولید بن عبدالملك بن مروان نصف دیگر آن نیز از نصاری گرفته شد ، و تماما به صورت مسجد در آمد . (۳۳۱)

صاحب کتاب زیارات الشام در توصیف مسجد جامع دمشق از جمله چیزهایی که ذکر می کند (صخره القربان) است . وی می گوید : نزدیک دری که (باب الساعات) نامیده می شود صخره بزرگی است که در گذشته بر روی آن قربانی می گذاشتند . ابن عساکر نیز در تاریخ خود نقل کرده است که قربانی را روی صخره قرار می دادند ، چنانچه مقبول واقع می شد آتش می آمد و آن را در بر می گرفت ، و چنانچه مقبول واقع می شد آتش می آمد و آن را در بر می گرفت ، و چنانچه مقبول نمی افتاد به حال خود باقی می ماند . (۳۳۲) یاقوت حموی ، صاحب معجم البلدان ، نیز نظیر این قول را بیان می کند .

ابن عساکر همچنین می گوید : مسجد علی بن الحسین علیه السلام در جامع دمشق معروف است ، و آن حضرت در قسمت شمال شرقی مسجد در هر شبانه روز هزار رکعت نماز می خوانده است . (۳۳۳)

شبستان مسجد

شبستان کنونی مسجد ، ۱۵۱۳۲ متر مربع وسعت دارد و دارای ۴۴ ستون و ۲ طبقه می باشد . این شبستان از سه قسمت تشکیل شده ، که قسمت وسط آن دارای گنبد بزرگی به نام (عقاب) است .

منبری در داخل مسجد وجود دارد که معروف است حضرت امام سجاد زین العابدین علیه السلام خطبه خود را در زمان یزید بن معاویه لعنه الله علیهما بر فراز منبری که آن روز در محل آن قرار داشت ، ایراد کرده است . همچنین در قسمت دیگری از داخل مسجد ، گنبد کوچکی روی چهار ستون قرار دارد که به مقام امام زین العابدین معروف است و گفته می شود که حضرت در آنجا استراحت می کرده است .

در کنار مسجد یاد شده در قسمت شرقی مسجد ، مقام راس الحسین علیه السلام قرار گرفته است که زیارتگاه شیعیان می باشد . (۳۳۴)

۲ . مقام انبیا علیه السلام در مسجد جامع دمشق

الف . محل دفن و مرقد مطهر سر مبارک حضرت یحیی علیه السلام

مرقد شریف سر مقدس حضرت یحیی علی نبینا و آله و علیه السلام در این مسحد است . و اما مرقد بدن شریف آنحضرت طبق آنچه تاریخ منتخبات التواریخ می نویسد در مسجد دلم در یکی از نواحی دمشق به نام زبدانی است .

صاحب تاریخ فوق ، از زید بن واقد نقل می کند که من هنگامی که می خواستند مسجد دمشق را بنا کنند ، سر مبارک حضرت یحیی علیه السلام را مشاهده کردم ، که از زیر یکی از ارکان قبه مسجد بیرون آوردند و پوست صورت آن حضرت و حتی موی سر مبارک تغییری نکرده بود . و هم در آن کتاب است که زید بن واقد گوید : موقعی که مسجد جامع دمشق را می ساختند من از طرف ولید سر کارگر بودم ، ناگاه گودالی باز شد ، و غاری نمایان گشت . جریان را به ولید گزارش دادیم ، چون شب فرا رسید ولید خودش در حالیکه پیشاپیش او شمع گرفته بودند آمد و به اندرون آن غار رفت ، دیدیم که کنیسه و نماز خانه کوچکی است به مساحت ۳ ذرع و در ۳ ذرع ، و صندوقی آنجاست ، ولید در صندوق را گشود ، در میان آن صندوق سبدی بود که در میان آن ، سر حضرت یحیی علیه السلام بود ، و بر آن سبد نوشته بود : (هذا راس یحیی بن زکریا) ولید دستور داد که سر مقدس را به جایگاهش بر گردانند ، و ستونی راکه بر قبر می گذارند با بقیه ستونها امتیازی داشته باشد . (۳۳۵)

یحیی علیه السلام این بنده صالح خدا فرزند زکریاست ، که خدای تعالی او را در سن پیری ، زکریا ، به وی عطا فرمود چنانچه آیات اول سوره مریم به آن اشاره می کند : (کهیعص * ذکر رحمه ربک عبده زکریا . . .) الایات . (۳۳۶)

این بزرگوار در دوران کودکی به مقام بزرگ نبوت نائل آمد (. . . واتیناه الحکم صبیا) (۳۳۷)

و آنقدر در نزد خدای تعالی مقام و منزلت داشت که امام محمد باقر علیه السلام بر حسب روایت کافی شریف فرمود : هر وقت خدای تعالی را می خواند ، جواب (لبیک یا یحیی) از خداوند می شنید .

او با این مقام ارجمند آنقدر از خوف خدای تعالی گریست که گوشت گونه های صورتش فرو ریخت پاره نمدی بر صورت خود می گذاشت تا اشک چشمهایش را به خود بگیرد و بر صورت مبارکش جاری نشود ، که اشک نمکین است و سوزش زخم را می افزاید . (۳۳۸)

بجز مرقد مطهر سر حضرت یحیی علیه السلام در مسجد جامع دمشق قبور دیگری نیز از انبیا علیه السلام است که تاریخ منتخب التواریخ از صاحب روضه الانام نقل می کند که گفته است قبر حضرت هود علیه السلام در دیوار جنوبی مسجد جامع دمشق است ، مقابل سر مبارک حضرت یحیی علیه السلام ، ولی نشانه ظاهری ندارد . و هم او گفته است که شمار زیادی از مورخین دمشق این مطلب را ذکر کرده اند .

ب – قبر هود علیه السلام

وهروی نیز در اشارات گفته است که قبر حضرت هود علیه السلام در دیوار سمت قبله مسجد است و بعضی از مورخین نقل کرده اند که نزد قبر حضرت هود علیه السلام سنگ قبری است که بر آن نوشته شده :

(و قضی ربک ان لا تعبدوا الا ایاه ولالوالدین احسانا) (۳۳۹) انا هود بن الجلود بن عاد بن عوص بن سام بن نوح . قال : جئتهم بالرساله و بقیت فیهم مده عمر فکذبونی فاخذهم الله بالریح العظیم)

یعنی : فرمان خداوندی است که بجز او کسی را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید ، منهم هود بن . . گوید من از طرف خداوند پیام آوردم و تمام عمرم را در میان مردم بودم ولی آنان دروغگویم پنداشتند ، پس خداوند آنان را به وسیله بادی سهمناک گرفتار کرد . (۳۴۰)

ج . مقام حضرت خضر علیه السلام

حضرت خضر نبی علیه السلام همواره در این مسجد نماز می گذاشت ، در سمت شرقی قبله (جنوب شرقی) نزدیک مناره شرقی بوده است ، اکنون نزدیک به محراب اصلی مسجد و به موازات مقام هود علیه السلام بر دیوار قبله عنوان (هذا مقام خضر النبی علیه السلام) بر تابلویی سبز دیده می شود . شایان گفتن است در بسیاری از نقاط سوریه مقام حضرت خضر علیه السلام دیده می شود . آن حضرت بر اساس روایات تا ظهور حضرت حجه بن الحسن العسکری (عجل الله تعالی فرجه الشریف) زنده هستند ، پس از ظهور حضرت او هم خواهد آمد و در پشت سر حضرت نماز خواهد خواند و یارانش را به یاری حضرت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) دعوت خواهد کرد .

د– مکان نزول حضرت عیسی علیه السلام

مسلم از اوس بن اوس و از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که حضرت عیسی بن مریم علیه السلام کنار مناره شرقی دمشق ، یعنی مسجد جامع دمشق نزول خواهد کرد و کنار قطعه سنگی که حضرت موسی علیه السلام در (کوه طور) با عصای خود بر آن زد و دوازده چشمه جاری شده وجود دارد . (۳۴۱)

۳ . مراقد اهل بیت علیه السلام در شام

۱ . آرامگاه حضرت زینب علیه السلام

در جنوب شرقی دمشق ، پایتخت کشور سوریه ، قبری واقع شده است که در سالهای اخیر به صورت وسیع و بسیار آراسته و با

شکوه تجدید بنا شده است . دلایل و شواهد فراوانی گواهی می دهد که قبر حضرت زینب کبری علیه السلام دختر امیر مومنان علیه السلام همین قبر است ، منتها دانشمندان گاهی از او به عنوان (ام کلثوم علیه السلام) و گاهی به نام (زینب علیه السلام) یاد کرده اند . توضیح اینکه مورخان نام صاحب این قبر را چهار گونه ذکر کرده اند :

۱ . عده ای از او فقط با نام ام کلثوم علیه السلام یاد کرده اند

۲ . گروهی او را زینب مکنی به ام کلثوم علیه السلام دانسته اند و گاهی این را نیز اضافه کرده اند که وی دختر حضرت زهرا علیه السلام بوده است .

۳ . دسته سوم او را زینب صغری مکنی به ام کلثوم علیه السلام می دانند و می گویند : او همسر محمد بن عقیل و مادرش کنیز بوده است

۴ . و بالاخره گروهی از دانشمندان شیعه و سنی تصریح کرده اند که کسی که در قریه راویه دفن شده است ، زینب کبری دختر امیر مومنان علیه السلام است که مادرش حضرت زهرا علیه السلام بوده است .

می توان این اقوال را بدین گونه جمع کرد که چون بنا به دلایل متعددی که دانشمندان ما ارائه کرده اند ، کنیه زینب کبری علیه السلام ام کلثوم بوده است ، لذا اختلافی میان نظریه یکم و دوم و چهارم وجود ندارد . نیز با توجه به اینکه نظریه سوم ، دلیل روشن تاریخی ندارد و دانشمندان ما این نظریه را رد کرده اند ، نتیجه می گیریم که صاحب قبر مزبور حضرت زینب کبری علیه السلام دختر بزرگ امیر مومنان علیه السلام و فاطمه زهرا علیه السلام است .

امام اینکه حضرت زینب علیه السلام چرا و چگونه به شام سفر کرده و چگونه در آنجا در گذشته است ؟ و نیز اینکه آیا وی در سال قحطی همراه همسرش ، عبدالله بن جعفر علیه السلام ، به آنجا سفر کرده و یا در فاجعه حره و حمله سپاه یزید به مدینه به شام آمده است ؟ در منابع قدیم چیزی در این زمینه به چشم نمی خورد . البته در بعضی از کتابهای متاخرین و معاصرین جریان سفر این بانوی بزرگ نقل شده است ، ولی صحت و جزئیات آن روشن نیست .

از حافظ شمس الدین محمد بن طولون دمشقی متوفی ۹۵۲ هجری نقل شده است که وی در کتابی که درباره زندگی حضرت زینب علیه السلام تالیف نموده نوشته است که حضرت زینب علیه السلام در جریان فاجعه (حره) (سال ۶۲ هجری) به شام سفر کرد .

اما مرحوم علامه امینی از کتاب تحیه اهل القبور بالماثور نقل می کند که : زینب کبری علیه السلام در زمان عبدالملک مروان در سال قحطی همراه همسرش عبدالله بن جعفر به شام رفت تا عبدالله در آنجا به قرا و مزارعی که داشت رسیدگی کند . زینب علیه السلام در آن مدت در گذشت و در آنجا به خاك سپرده شد . اعتماد السلطنه نیز در کتاب (خیرات حسان) در این زمینه می نویسد :

(اما تربت زینب کبری علیه السلام به اصح روایات در یکی از قرای شام است . سال مجاعه که در مدینه اتفاق افتاد ، عبدالله جعفر با عیال به سمت شام روانه شد و در ایام توقف در قریه ای که اکنون مزار زینب کبری آنجاست ، آن بانوی معظمه ناخوش شده و به آن مرض درگذشت و همانجا به خاك رفت . (۳۴۲)

عقیله بنی هاشم زینب کبری علیه السلام

زینب کبری علیه السلام روز پنجم جمادی الاول سال ۵ یا ۶ هجرت در مدینه چشم به جهان گشود . خبر تولد نوزاد عزیز ، به گوش رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید . رسول خدا صلی الله علیه و آله برای دیدار او به منزل دخترش حضرت فاطمه زهرا علیه السلام آمد و به دختر خود فاطمه علیه السلام فرمود : (دخترم ، فاطمه جان ، نوزادت را برایم بیاور تا او را ببینم) فاطمه علیه السلام نوزاد کوچکش را به سینه فشرد ، بر گونه های دوست داشتنی او بوسه زد ، و آنگاه به پدر بزرگوارش داد . پیامبر صلی الله علیه و

آله فرزند دلبند زهرای عزیزش را در آغوش کشیده صورت خود را به صورت او گذاشت و شروع به اشک ریختن کرد .
فاطمه علیه السلام ناگهان متوجه این صحنه شد و در حالیکه شدیدا ناراحت بود از پدر پرسید : پدرم ، چرا گریه می کنی ؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : (گریه ام به این علت است که پس از مرگ من و تو ، این دختر دوست داشتنی من سرنوشت غمباری خواهد داشت ، در نظرم مجسم گشت که او با چه مشکلات دردناکی روبرو می شود و چه مصیبتهای بزرگی را به خاطر رضای خداوند با آغوش باز استقبال می کند) در آن دقایقی که آرام اشک می ریخت و نواده عزیزش را می بوسید ، گاهی نیز چهره از رخسار او برداشته به چهره معصومی که بعدها رسالتی بزرگ را عهده دار می گشت خیره خیره می نگریست و در همین جا بود که خطاب به دخترش فاطمه علیه السلام فرمود : (ای پاره تن من و روشنی چشمانم ، فاطمه جان ، هر کس که بر زینب و مصائب او بگرید ثواب گریستن کسی را به او می دهند که بر دو برادر او حسن و حسین گریه کند) (۳۴۳)
نام گذاری زینب کبری علیه السلام
علی و فاطمه علیه السلام هیچ گاه در نامگذاری فرزندان خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیشی نمی گرفتند . نام بزرگوار (زینب) را نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله بر این بانوی بزرگ گذاشت . آری ، در نامگذاری ، فاطمه زهرا علیه السلام از علی بن ابیطالب علیه السلام سبقت نمی گیرد و علی علیه السلام هم از رسول خدا صلی الله علیه و آله جلو نمی افتد . رسول خدا نیز چشم به آسمان و گفته حق دارد . اسم مبارک زینب علیه السلام را جبرئیل امین از طرف خدای بزرگ آورد . از دو دختر حضرت علیه السلام ، یکی را زینب کبری و دیگری را زینب صغری علیه السلام نامیده اند ، نیز او را به ام الحسن مکنی فرمود (در بعضی روایات دارد که او را کلثوم هم گفته اند)
و حضرت را ملقب به عقیله کرده اند : عقیله بنی هاشم و عقیله الطالبیین . عقیله ، آن زن کریمه را گویند که در بین فامیل بسیار عزیز و در خاندان خود ارجمند باشد . زینب علیه السلام با القاب موثقه ، عارفه ، عالمه غیر معلمه ، فاضله ، کامله ، عابده آل علی و غیره معروف است ، و محدثه هم گفته شده است ، چنانکه وی را بطله کربلا یعنی قهرمان کربلا نیز نامیده اند .
امام سجاد علیه السلام درباره اش فرموده است : (انت بحمد الله عالمه غیر معلمه و فهیمه غیر مفهمه)
رویای شگفت حضرت زینب علیه السلام
مولف طراز المذهب ، از بحر المصائب و سایر کتب نقل می کند :
اواخر عمر رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود ، و زینب علیه السلام نزد جدش آمد و عرض کرد : یا جداه ، خواب دیدم باد تندی وزیدن گرفت که دنیا را تارک نمود و من از شدت باد در پناه درخت بزرگی جا گرفتم ، که ناگهان دیدم آن درخت عظیم در اثر فشار سخت باد از جا کنده شد ، خود را به درخت دیگر رساندم که شاخه همان درخت بود ، باز تند باد سخت آن را هم کند . پس از آن به شاخه دیگر آن درخت پناه بردم ، آن هم شکست . آنگاه به دو شاخه باقی مانده پناه بردم ، آنها هم یکی بعد از دیگری بر اثر تند باد حوادث از بین رفتند ، و من از شدت اضطراب از خواب بیدار شدم . پیغمبر صلی الله علیه و آله گریان شد و فرمود : آن درخت بزرگ ، من هستم که از میان شما می روم ، و شاخه اول آن مادرت فاطمه است ، و شاخه دومی پدرت علی علیه السلام و دو شاخه دیگر نیز برادرانت ، حسن و حسین علیه السلام ، هستند که با فقدان آنها جهان تیره و تار می گردد . (۳۴۴)
عبادت زینب کبری علیه السلام
حضرت زینب کبری علیه السلام در عبادت و بندگی وارث مادر و پدر بود . وی اکثر شبها را با تهجد به صبح می رساند و دائما قرآن تلاوت می فرمود . در روایت آمده است : زمانی که حضرت امام حسین علیه السلام برای وداع به خیمه ها آمد ، به زینب کبری علیه السلام فرمود : (یا اختاه لاتنسینی فی نافله اللیل) یعنی ، خواهرم مرا در نماز شب فراموش مکن ، به گفته بعضی از مورخین : تهجد و شب زنده داری زینب علیه السلام در طول عمرش ترک نشد ، حتی شب ۱۱ محرم حضرتش با آن همه

فرسودگی و خستگی و دیدن آن مصیبتهای دلخراش ، این سنت حسنه را فراموش نکرد .

حضرت امام سجاد علیه السلام فرمود : در آن شب دیدم عمه ام در جامه نماز نشسته و مشغول عبادت است .

همچنین از امام سجاد علیه السلام روایت شده است که فرمود : عمه ام زینب علیه السلام با آن کثرت رنج و تعب از کربلا تا شام به نافله شب قیام و اقدام داشت ، اما در یکی از منازل دیدم با حالت نشسته مشغول خواندن نماز نافله است . سبب این امر را پرسیدم ، گفت : سه شب است که حصه طعام خود را به اطفال خردسال می دهم و امشب از نهایت گرسنگی ، قدرت ایستادن ندارم ، چه آن مردم بدبخت بسیار بر اهل بیت سخت می گرفتند .

شاید اگر حرکت علیا مخدره ، زینب کبری علیه السلام ، از کربلا به کوفه و از کوفه به شام صورت نگرفته بود نهضت عاشورا نافرجام مانده و دین و عبادت محو و مندرس شده بود .

زهد علیا مخدره زینب علیه السلام

زینب کبری علیه السلام اعلا درجه رضا و تسلیم را دارا و حائز بود . زنی که شوهرش بحر الجود ، عبدالله بن جعفر علیه السلام بود ، و خانه اش بعد از منزل خلفا و ملوك در درجه اول عظمت بود و ارباب حوائج همواره در آن بیت الشرف تجمع داشته و برای خدمت ، کمر بسته ، آماده و فرمانبردار بودند - با این حال برای کسب رضای خدا از همه آنها صرف نظر کرد و از مال و جاه و جلال دنیوی به کلی چشم پوشید . حتی از شوهر (البته ، با رضای او) و نیز از اولاد و خدم و حشم چشم پوشید و به کمك برادرش امام حسین علیه السلام شتافت تا دین خدا را نصرت کند و برای جلب رضایت حق ، تن به اسارت داد تا آنکه به مقامات عالیه نایل گردید . (۳۴۵)

مجلس درس زینب کبری علیه السلام در کوفه

جزائری می نویسد : در ایامی که امیر المومنین علی علیه السلام در کوفه تشریف داشت ، آن مکرمه را مجلسی در منزل خود بود که برای زنها تفسیر قرآن بیان می فرمود . یکی از روزها تفسیر کهیعص (۳۴۶) را می فرمود ، در این بین امیرالمومنین علی علیه السلام وارد شده و فرمود : شنیدم تفسیر کهیعص را می نمایی ؟ عرض کرد : بلی یا ابتاه فدایت شوم . فرمود : ای نور دیده ، آن رمزی است در مصیبت وارده بر شما عترت پیغمبر . پس مصائب و نوائبی را که در آینده بر آنها وارد می شد برای آن مخدره بیان فرمود و با شنیدن آنها فریاد ناله و گریه آن مظلومه بلند شد . (۳۴۷)

جود و سخاوت زینب کبری علیه السلام

روزی میهمانی برای امیر المومنین علی علیه السلام رسید . آن حضرت به خانه آمده و فرمود : ای فاطمه ، آیا طعامی برای میهمان خدمت شما می باشد ؟ عرض کرد : فقط قرص نانی موجود است که آن هم سهم دخترم زینب می باشد . زینب علیه السلام بیدار بود ، عرض کرد : ای مادر ، نان مرا برای میهمان ببرید ، من صبر می کنم . طفلی که در آن وقت ، که چهار یا پنج سال بیشتر نداشته این جود و کرم او باشد ، دیگر چگونه کسی می تواند به عظمت آن بانوی عظمی پی ببرد ؟ زنی که هستی خود را در راه خدا بذل بنماید ، و فرزندان از جان عزیزتر خود را در راه خداوند متعال انفاق بنماید و از آنها بگذرد بایستی در نهایت جود بوده باشد . (۳۴۸)

اثر سریع نفرین زینب کبری علیه السلام در شام

سپهر در ناسخ گوید : اهل بیت علیه السلام را از دروازه ساعات ، که ابعد طرق به دار الاماره یزید بود ، داخل شام نمودند . نیز شهر شام را زینت کردند و پرده های زرنگار و دیبا به دیوارهای کوچه و بازار بیاویختند و زنان مغنیه ، بی پرده ، به نواختن طبول و دفوف دست افشان و پای کوبان بودند و یزید یکصد و بیست پرچم برای استقبال از ایشان برافراشت و مردم به همدیگر مبارکباد می گفتند و آن روز را عید قرار دادند .

نیز به روایت ابی مخنف ، عیال الله را از پای قصر عجوزه ای که او را ام الحجام می گفته اند عبور دادند . آن عجوزه ها با چهار زن دیگر در میان آن غرفه نشسته بود . چون چشم آن ملعون به آن سر مطهر افتاد که نور از جبین او ساطع بود ، با سنگی چهره مبارکش را مجروح ساخت ، چندانکه خون بریخت . چون علیاه مخدره زینب علیه السلام این بدانست ، با ناله و گریه روی خود را بخراشید و موی خود را پریشان کرد و دست به دعا و نفرین برداشت و عرض کرد : (اللهم خرب قصرها و احرقها بنار الدنیا قبل نار الاخره)

راوی گوید : قسم به خدای ، که چون آن دعا بفرمود ، در ساعت آن قصر ویران شد و منهدم گردید و آتشی در آن افتاد و همی بسوخت تا آنکه نشانی از او نمانده و یکسره خاکستر گردید ، و هم در آن حال بادی بوزید و خاکسترش را پراکنده ساخت ، چندانکه اثری از او بر جای نماند ، گویا هرگز علامتی و عمارتی و اهلی نبوده است .

خطابه و مرثیه سرایی حضرت زینب علیه السلام در شام

در بحر المصائب گوید : چون جناب زینب خاتون علیه السلام در کوچه و بازار شام رسید و سر حضرت سیدالشهدا را در پیش روی خود بدید و مردم شام اظهار خورسندی و سرور می نمودند و نای و طنبور می نواختند و آن سر مبارک در هر چند قدم به کله (لا حول و لا قوه الا بالله العظیم) متکلم می گشت ، آن مخدره آهی از دل برکشید و فرمود : (یا اخاه انظر علینا و لا تغمض عینک عنا و نحن بین العدی) در این حال سر مبارک تکلم کرد و فرمود : (یا اختاه اصبری ، فان الله تعالی معنا) . آن مخدره چون صدای برادر را شنید بحر غیرتش به جوش آمد و بی تابانه به آن قوم خطاب کرد که : ای گروه نامحمود ، همانا به قتل اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله خود و سید جوانان اهل بهشت ، و گردش دادن دختران و حرم سید انس و جان ، و تزیین شهر خود ، شادان هستید و مباهات می کنید و مع هذا خود را از اهل اسلام می شمارید ؟ امیدوارم که خداوند جبار هرگز در شما به نظر رحمت ننگرد و بر شما نبخشاید .

برخی از کرامات زینب کبری علیه السلام

اولا ـ باید دانست که وجود زینب کبری علیه السلام اصولا ـ سراپا کرامت است ، چه آنکه وی برگی از آن شجره طیبه است که (اصلها ثابت و فرعها فی السما) ، ثانیا پرونده حیات و زندگانی او خود شهادت می دهد که سراپا کرامت بوده است . با این همه ، برای روشنایی چشم محبان و تنویر قلوب شیعیان به پاره ای از آنها اشاره می کنیم :

اول : همین قصه که فوقا ذکر شد و در آن ، حضرت زینب جلوه ای از غیب را به آن مرد نشان داد تا شان و مقام اهل بیت علیه السلام را بشناسند .

دوم : اجابت دعای او در حق ام الحجام و خراب شدن و آتش گرفتن فوری قصر او ، که در صفحات پیشین مذکور افتاد

سوم : داستان جبل جوشن که معدن مس بود و سقط طفلی که محسن نام داشت که در تاریخ ذکر شده است .

چهارم : تصرف او در نفوس ، هنگام قرائت خطبه در بازار کوفه ، حتی در جمادات ، چنانکه نوشته اند : هنگامی که فرمود ساکت شوید ، نفسها در سینه ها حبس شد و زنگهای شتران دیگر صدا برنیاورد

پنجم : لدنی بودن علم آن مخدره ، به گواهی امام زین العابدین علیه السلام که می فرمود : (یا عمه انت بحمدالله عالمه غیر معلمه . . .)

ششم : اجابت نفرین او در حق کسی که در مجلس یزید ، یکی از دختران امام حسین علیه السلام را به کنیزی خواست

هفتم : کیفیت متولد شدن او

هشتم : حکایت طبخ حریره است

نهم : خبر دادن از بقای آثار اهل بیت نبوت علیه السلام ، و سرعت زوال سلطنت بنی امیه ، در خطبه ای که در مجلس یزید قرائت

کرد ، که الفاظ شیوا و جملات پر شور آن خطبه ، بتنهایی خود کرامتی است .

دهم : قصه شیر و فضه است که ثقه الاسلام کلینی آن را در روضه کافی روایت کرده و در بحار و دیگر کتب مقاتل نیز مسطور است .

یازدهم : استجابت دعای آن مخدره است در موقع آتش زدن خیمه ها ، و نفرین او به ان مرد کبود چشم که در تواریخ آمده است .

دوازدهم : دیدن او جبرئیل و رسول خدا صلی الله علیه و آله را در گودی قتلگاه . شیخ جعفر نقدی ، در کتاب مدکور ، از بحار از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که زینب ، در قتلگاه حضرت امام حسین علیه السلام پیغمبر صلی الله علیه و آله را دید و خطاب به سپاه یزید فرمود ای لشگر ، مگر نمی بینید پیغمبر خدا گریان است ؟ وای بر شما اگر نفرین کند زمین شما را فرو می برد و هلاک می نماید . فسوسا که آن سنگدلان اعتنایی به حرف وی نکرده ، بلکه آن را حمل بر جنون نمودند . مشاهده جبرئیل توسط آن مخدره نیز در تاریخ آمده است .

سیزدهم : علامه نوری در دار السلام کرامتی را از حضرت زینب علیه السلام به این شرح و روایت می کند :

سید محمد باقر سلطان آبادی ، که از بزرگان ارباب فضایل و راسخین در علم بوده ، فرموده است در بروجرد به مرض درد چشم مبتلا شدم ، بسیار سخت به حدی که علمای طب از معالجه عاجز آمدند . از آنجا مرا به سلطان آباد آوردند . مرض چشم شدت کرد و ورم بسیار نمود و دیگر سیاهی چشم نمایان نبود . از شدت درد چشم ، خواب و آرام از من برفت و تمامی اطبای شهر را برای من آوردند و همه اظهار عجز نمودند از معالجه ، و بعضی می گفتند تا شش ماه محتاج معالجه است و برخی چهل روز .

این بیانات ، روح مرا افسرده و خسته نموده حوصله بر من تنگ شد و فوق العاده نگران و مهموم شدم ، تا اینکه یکی از دوستان به من گفت : بهتر است برای استشفا به زیارت مشرف شوی ، و من عازم سفر هستم با من بیا ، و چنانچه از خاک کربلا سرمه بکشی شفا خواهی یافت . گفتمش : با این حال چگونه می توانم حرکت کنم ؟ مگر طبیب اجازه بدهد . چون به طبیب رجوع کردم ، گفت : هرگز جایز نیست ، و اگر حرکت کنی یکسره نابینا خواهی شد و به منزل دوم نخواهی رسید که بکلی از دیده محروم خواهی شد . رفیق من رفت و من به خانه برگشتم .

یکی دیگر از دوستان من آمد و گفت : مرض ترا ، جز خاک کربلا و مقتل شهدا و مریضخانه اولیای خدا شفا نبخشد ، و ضمنا خود شرح داد که ۹سال مبتلا به طپش قلب بودم و همه اطبا از معالجه ام عاجز ماندند ، تنها از تربت قبر امام حسین علیه السلام شفا حاصل شد ، چنانچه میل داری متوکلا علی الله حرکت کن .

من با توکل حرکت کردم و در منزل دوم مرض شدت کرد و چنان چشم به درد آمد که از فشار درد چشم چپ به درد آمد . همه مصاحبین مرا ملامت کرده و متفقا گفتند : بهتر است که مراجعت کنی . چون هنگام سحر شد و درد آرام گرفت ، در خواب رفتم ، حضرت علیا مکرمه صدیقه صغری زینب کبری علیه السلام را در عالم رویا دیدم . بر آن حضرت وارد شدم و گوشه مقنعه او را گرفته بر چشم خود کشیدم و از خواب بیدار شدم ، دیگر هیچ المی و دردی در چشم سالم دیگرم هیچ فرقی نداشت و آن واقعه را به رفقا گفتم ، آنها به چشم من نگاه می کردند و می گفتند : ما آثار دردی نمی بینیم ، و هیچ فرقی بین دو چشم شما نیست ، و این کرامت را که از حضرت زینب علیه السلام ظاهر گشته بود برای همه رفقا از زوار و غیر زوار نقل کردم . (۳۴۹)

چهاردهم : نامه ای است که حاج شیخ محمد تقی صادق ، به زبان عربی نوشته و ما ترجمه آن را از کتاب توسلات یا راه امیدواران برگرفته ایم :

معظم له بعد از سلام و درود به مخاطب خود و به تمام مومنین از شیعه آل محمد صلی الله علیه و آله چنین می نویسد که تقدیم می دارم به سوی تو کرامتی را که هیچگونه شک و شبهه ای در او نباشد و آن کرامت از علیا مکرمه حضرت زینب علیه السلام بانوی بانوان عالم و برگرفته امت است . و آن قضیه این است که زنی به نام فوزیه زیدان (۳۵۰) از خاندان مردمی صالح و متقی و

پرهیزکـار در یکی از قرای جبـل عامـل به نـام جویه مبتلاـ به درد پـای بی درمـانی شـد تـا بجایی که به عنوان عمل جرای متوسل به بیمارسـتانهای متعـدد گردیـد ولی نتیجه ای شـد که سستی در رآنهاو ساق پای وی پدیـد امد و هیچ قادر به حرکت نبود مگر اینکه نشسته و به کمک دو دست راه می رفت و روی همین اصل ۲۵ سال تمام خانه نشین شد و به همان حال صبر می کرد و مدام به این حـال می بود تـا اینکه عـاشورا فرا رسـید ولی او دیگر از مرض بسـتوه آمـده بود و عنـان صـبر از دست او بـدر رفته ناچـار برادران و خواهران خود را که از اطیاب مومنین به شـمار می روند خواست و از آنان تقاضا کرد که او را به حرم حضرت زینب علیه السلام در شـام می رونـد خواست و از آنان تقاضا کرد که او را به حرم حضـرت زینب علیه السـلام در شام برده تا در اثر توسل به ذیل عنایت دختر کبرای علی علیه السلام شفا یافته و از گرفتاری مزبور بدرآید .

ولی برادران پیشـنهاد وی را نپذیرفتنـد و گفتنـد که شـرعا مستحسن نیست که تو را بـا این حـال به شام ببریم و اگر بناست حضـرت زینب علیه السلام تو را شفا دهد همینجا که در خانه ات قرار داری برای او امکان دارد

فـوزیه هر چه اصـرا کرد بر اعتـذار آنـان می افزود ناچـار وی خود را به خـدا سـپرد و صـبر بیشـتری پیشه کرد تـا این که در یکی از روزهای عاشورا در همسایگی مجلس عزایی جهت حضـرت سیدالشـهدا علیه السـلام بر پا بود ، فوزیه به حال نشسـته و به کمک دو دست به خـانه همسـایه رفت ، از بیانـات وعـاظ استماع کرد و دعـا کرد و توسـل جست و گریه بسـیاری کرده تا اینکه بعـد از پایان عزاداری به حال مزبور به خانه آمد شب شد و به همان حال گریه و توجه به توسل بعد از ادای فریضه خوابید تا اینکه نزدیک صـبح بیدار شد تا نماز صـبح بخواند ولی هنوز فجر طالع نشده بود و او به انتظار طلوع فجر به سـر می برد . در این اثنا متوجه دستی شد که بالای مچ وی را گرفته و یک نفری می گوید : قومی یا فوزیه برخیز ای فوزیه

او با شـنیدن این سـخن و کمک آن دست فوری برخاست و به دو قدم خود ایسـتاد و از عقال و پای بندی که از او برداشـته شده بی اندازه مسـرور و خوشحال گردید . آن وقت نگاهی به راست و چپ کرد احدی را ندید ، پس رو کرد به مادرش که در همان اطاق خوابیده بود و بنا کرد به الله اکبر و لااله الا الله گفتن وقتی که مادرش او را به آن حال دید مبهوت شد ، سـپس از نزد مادرش بیرون دوید و به خارج از خانه رفت و صدای خود به الله اکبر و لااله الاالله بلند کرد تا اینکه برادرانش با شنیدن صدای خواهر به سوی وی آمدند وقتی آنان وی را به آن حال غیر مترقبه دیدند صدا به صلوات بلند کردند . آنگاه همسایگان خبردار شدند و آنان نیز صلوات و تهلیل و تکبیر بر زبان جاری داشتند . این خبر کم کم به تمام شهر رسیده و سایر بلاد وقرای مجاور نیز خبردار شدند و مردم از هر جانب برای دیدن واقعه می آمدند و تبرک می جستند و مرتب خانه او مرکز آیند و رند مردم دور و نزدیک بود . پس سلام و درود بی پایان بر تربیت یافته مکتب وحی حضرت زینب علیه السلام باد .

پانزدهم : شفای دختر هندی

در یکی از کتب مسـطور است : موقعی که متولی باشـی حرم حضـرت زینب علیه السـلام صـحن و بقعه مطهر آن حضرت را در شام تعمیر می کرد ، مردم از اطراف برای آن حضـرت نـذورات می آوردنـد او به آنهـا قبض می داد . روزی یـک مرد هنـدی آمـد و از حضـرت زینب علیه السـلام برای حـل مشـکل خود درخواست کمـک کرد و گفت : من الان عهـد می کنم که اگر به حاجت خود رسـیدم ، شـخصا یک ضـریح جواهر نشان تهیه نمایم که بهای آن از یک میلیون دینار تجاوز کند ، زیرا من در ۲۴ بانک هندوستان سهم دارم . سـپس به طرف شـهر بیروت رفت . طولی نکشـید که تلگرافی از او به این مضـمون به متولی باشی رسید که ، من دستور ساخت ضـریح جواهر نشانی را صادر کردم ، فلان روز ضـریح مزبور را با تشریفات خاصی به آنجا می آوریم و شما یک مجلس شکوه بی سابقه ای به هزینه من از فلان بانک فراهم کنید .

چون روز موعود فرا رسید ضریح مقدس را با مراسم خاصی از هندوستان به آن محفل با اهمیت آوردند . شخص هندی شخصا نطق شگفت آوری نمود ، که مفاد آن چنین بود :

من دختری دارم که سالیان دراز از هر دو پا فلج بود ، با آنکه شاید فردی ثروتمندتر از من در هندوستان یافت نشود و در این مدت هر چه توانستم طبیب آوردم و دارو مصرف کردم ، هیچ سودی نکرد ، تا آنکه به زیارت حضرت زینب علیه السلام آمده از وی درخواست کمک کردم و برای شفای صبیه خود یک ضریح جواهر نشان نذر نمودم . در پی این توسل به بیروت رفتم و در آنجا تلگراف بشارت سلامتی فرزندم به دس من داده شد . لذا خود را به وطن رساندم و از نزدیک ، توجه خاص حضرت زینب علیه السلام به او را که بکلی شفا یافته بود ، مشاهده کردم و همین سبب شیعه شدن عده ای بی شمار و باعث ازدیاد محبت شیفتگان آن حضرت گردید . (۳۵۱)

امام زمان علیه السلام در مصیبت عمه اش ، حضرت زینب علیه السلام ، خون می گرید

حاج ملا سلطانعلی ، روضه خوان تبریزی ، که از جمله عباد و زهاد بوده گوید : در خواب مشرف به محضر والای امام زمان علیه السلام شدم ، عرض کردم : مولانا آنچه در زیارت ناحیه مقدسه ذکر شده است که می فرماید : (فلا ندبنک صباحا و مساء و لا بکین علیک بدل الدموع دما) صحیح است ؟

فرمودند : بلی

عرض کردم : آن مصیبتی که در سوگ آن به جای اشک ، خون گریه می کنید کدام است ؟ آیا مصیبت علی اکبر علیه السلام است ؟

فرمودند : نه . اگر علی اکبر علیه السلام زنده بود او هم در این مصیبت ، خون گریه می کرد .

گفتم : آیا مقصود مصیبت حضرت عباس علیه السلام است ؟

فرمودند : نه بلکه اگر حضرت عباس علیه السلام هم در حیات بود او نیز در این مصیبت خون گریه می کرد

گفتم : لابد مصیبت حضرت سیدالشهدا علیه السلام است ؟

فرمودند : نه حضرت سیدالشهدا علیه السلام هم اگر در حیات بود ، در این مصیبت خون گریه می کرد .

پرسیدم : پس این کدام مصیبت است ؟

فرمود : آن مصیبت اسیری زینب علیه السلام است (۳۵۲)

سفارش و توسل

آیت الله حاج میرزا احمد سیبویه ، ساکن تهران ، از آقای شیخ حسین سامرایی که از اتقیای اهل منبر در عراق بودند ، نقل کردند : در ایامی که در سامرا مشرف بودم روز جمعه ای طرف عصر به سرداب مقدس رفتم . دیدم غیر از من احدی نیست . حالی پیدا کرده و متوجه مقام صاحب الامر – صلوات الله علیه – شدم . در ان حال صدایی از پشت سر شنیدم که به فارسی فرمود : به شیعیان و دوستان بگویید که خدا را به حق عمه ام حضرت زینب – سلام الله علیها – قسم دهند که فرج مرا نزدیک گرداند . (۳۵۳)

اگر زینب نبود

کعبه بی نام و نشان می ماند اگر زینب نبود

بی امان دار الامان می ماند اگر زینب نبود

گرچه دادند انبیا هر یک نشان از کربلا

کربلا هم بی نشان می ماند اگر زینب نبود

مکتب سرخ تشیع کز غدیر آغاز شد

تا ابد بی پاسبان می ماند اگر زینب نبود

مکتب قرآن که از خون شهیدان جان گرفت

بی تحرک همچنان می ماند اگر زینب نبود

کاروان مهدویت در مسیر فتنه ها

بی امیر کاروان می ماند اگر زینب نبود

مجری احکام قرآن او بود با صبر خویش

دین حق بی حکمران می ماند اگر زینب نبود

کرد اسلام حسینی از یزیدی را جدا

حق و باطل توامان می ماند اگر زینب نبود

در شناسای مسیر حق و باطل فکرها

بی گمان اندر گمان می ماند اگر زینب نبود

شد گلستان کربلا از لاله های احمدی

وین گلستان در خزان می ماند اگر زینب نبود

شعله عالم فروز نهضت سرخ حسین

زیر خاکستر نهان می ماند اگر زینب نبود

ناله مظلومی لب تشنگان دشت خون

در گلوگاه زمان می ماند اگر زینب نبود

خون ثارالله رمزی را که بر صحرا نوشت

داغ ناکامی به جان می ماند اگر زینب نبود

ای (موید) (۳۵۴) هر چه هست از زینب و ایثار اوست

جان هستی ناتوان می ماند اگر زینب نبود

وفات علیا مخدره زینب علیه السلام

در بحر المصائب گوید : حضرت زینب علیه السلام بعد از واقعه کربلا و رنج شام و محنت ایام ، چندان بگریست که قدش خمیده و گیسوانش سفید گردید ، دائم الحزن بزیست تا رخت به دیگر سرای کشید .

نیز گوید : عیاه مخدره ام کلثوم علیه السلام ، بعد از چهار ماه از ورود اهل بیت علیه السلام به مدینه طیبه ، از این سرای پر ملال به رحمت خداوند لایزال پیوست . وقتی هشتاد روز از وفات ام کلثوم علیه السلام بگذشت ، شبی عیا مخدره زینب علیه السلام مادرش را در خواب دید و چون بیدار شد بسیار بگریست و بر سر صورت خویش بزرد تا از هوش برفت . زمانی که آمدند و آن مخدره را حرکت دادند ، دیدند روح مقدس او به شاخسار جنان پرواز کرده است . این وقت آل رسول و ذریه بتول ، در ماتم آن مخدره به زاری در آمدند چندانکه گویی اندوه عاشورا و آشوب قیامت برپا شد . و این واقعه جانگداز ، در دهم رمضان (یاچهاردهم رجب ، بنابر قول عبیدلی نسابه متوفی در سنه ۲۷۷ در کتاب اخبار زینبیات) از سال ۶۲ هجری روی داد . وفات این مخدره در سنه ۶۲ مورد اتفاق همگان است ، ولی در تارخ روز وفات وی بین مورخان اختلاف وجود دارد ، و گذشته بر دو قولی که ذکر شد ، بعضی نیز وفات او را در شب یکشنبه پنجم ماه رجب دانسته اند ، و الله اعلم بحقائق الامور .

فرزندان علیا مخدره زینب علیه السلام

سبط ابن جوزی در تذکره الخواص گوید : عبدالله بن جعفر را فرزندان متعدد بوده است : از آن جمله ، علی و عون الاکبر و محمد و عباس و ام کلثوم می باشند که مادر آنان حضرت زینب بنت علی بن ابیطالب علیه السلام از بطن فاطمه دختر رسول خدا صلی الله

علیه و آله بوده است .

ابن قتیبه نیز درکتاب المعارف ، جعفر الاکبر را از بطن علیا مخدره زینب علیه السلام می شمارد .

مولـف عمـده الطـالب گویـد : زینب کـبری دختـر علی علیه السـلام است که کنیت او ام الحسن بوده و از مـادرش فـاطمه زهرا علیه السـلام نقل روایت می کنـد . وی به حباله نکاح پسـر عمش ، عبدالله بن جعفر بن ابیطالب ، در آمد و علی و عون و عباس و غیر هم از وی پدید آمد .

در اعلاـم الوری می خوانیم که : زینب کبری علیه السـلام به سـرای عبـدالله بن جعفر بن ابیطـالب علیه السـلام رفت و علی و جعفر و عون الاکبر و ام کلثوم علیه السلام از آن حضرت متولد گردید . وی از مادرش روایت می کند

شبلنجی در نور الابصار گوید : زینب علیه السلام را از عبدالله جعفر چهار پسر و یک دختر بوده است .

نیز می گویـد : ذریه آن مخدره تاکنون در کمال عدت و کثرت در امصار و بلاد ، اسـباب شـرف و برکت هسـتند . ودر ناسخ آمده است : عون بن عبـدالله و برادرش محمـد ، که مادر آنها علیا مخدره زینب علیه السـلام است ، در زمین کربلا به درجه رفیع شـهادت رسیدند .

محل دفن زینب علیه السلام

راجع به محل دفن حضرت زینب علیه السلام سه نظر وجود دارد :

۱ . مدینه منوره ، در کنار قبور خاندان اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام یعنی در قبرستان بقیع

۲ . قاهره مصر

۳ . مقام معروف و مشـهور در قریه (راویه) واقع در منطقه غوطه دمشق قول اول ، ظاهرا هیچ مدرکی بجز حدس و تخمین ندارد ، و مبتنی بر این نظریه احتمـالی است که چون حضـرت زینب علیه السـلام پس از حـادثه کربلاـ به مـدینه مراجعت کرده است ، چنانچه رویـداد تازه ای پیش نیامـده باشـد ، به طور طبیعی در مـدینه از دنیا رحلت کرده و نیز به طور طبیعی در بقیع آرامگاه خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله دفن شده است .

در مورد قول دوم نیز ، که مصر باشد ، مدرک درستی در دست نیست

بـا تضـعیف اقوال فوق ، اعتبار قول سوم ثابت می شود که قبر حضـرت زینب علیه السـلام را در قریه راویه از منطقه غوطه شام ، واقع در هفت کیلومتری جنوب شـرقی دمشق ، می داند . در آنجا بارگاه و مرقد بسـیار باشـکوهی به نام حضـرت زینب علیه السلام دختر امیر المومنین علیه السـلام وجود دارد که همواره مزار دوسـتان اهل بیت و شـیعیان و حتی غیر شـیعیان بوده است . آنچه از تاریـخ به دست می آید قدمت بسـیار بنای این مزار است که حتی در قرن دوم نیز موجود بوده است ، زیرا بانوی بزرگوار سـیده نفیسه ، همسر اسحاق موتمن فرزند امام جعفر صادق علیه السلام ، به زیارت این مرقد مطهر آمده است . (۳۵۵)

روز رحلت زینب کبری علیه السلام افلاکیان عزادارند

سید عالم ثقه جلیل حاج سـید اسد الله اصـفهانی مجاور کربلای معلی در سنه ۱۳۱۹ برای مولف کبریت احمر در کربلاـی معلی نقل کرد که حضـرت حجت بن الحسن امـام زمـان (عجل الله تعالی فرجه الشـریف) در عالم خواب به وی فرمود از روز وفات عمه شان حضـرت زینب سـلام الله علیها اهل آسـمانها جمع می شونـد و خطابه آن مخدره را که در کوفه خوانده است می خوانند و گریه می کنند ، و حضرت باید آنان را ساکت گردانند که شیرازه عالم از یکدیگر گسسته نشود . (۳۵۶)

نیز عالم بزرگوار مرحوم ملا علی خیابانی در کتاب وقایع الایام فی تتمه محرم الحرام داسـتانی طولانی رانقل می کند ، که آن مقدار از آن را که مربوط به جریان فوق می باشد در اینجا می آوریم .

راوی می گوید : در عالم رویا حضـرت حجت بن الحسن العسکری علیه السلام را دیدم که درکمال آشفته حالی هستند . پیش رفته

سلام کردم و از حال ایشان سوال نمودم . فرمودند بدان که ، از روزی که عمه ام زینب سلام الله علیها وفات کرده ، همه ساله در روز وفات آن مخدره ملائکه در آسمانها مجلس می گیرند و خطبه آن مخدره را که در بازار کوفه بیان کرده می خوانند و گریه می نمایند ، به طوری که من باید بروم و آنها را از گریه ساکت نمایم . امروز روز وفات عمه ام زینب علیه السلام بود و اکنون من از آن مجلس مراجعت نموده ام

زینب کبری علیه السلام پس از شهادت امام حسین علیه السلام بیش از یکسال و نیم نزیست ، اما در همین مدت کوتاه توانست مسیر تاریخ را تغییر دهد .

با اقدام زینب کبری علیه السلام شادی بنی امیه دیری نپاییده پیروزی دوامی نیافت و زمانی دراز نگذشت که نتیجه کار زینب علیه السلام به شکست و نابودی امویان منتهی شد .

آری ، هنوز زینب کبری علیه السلام از شام نرفته بود که یزید احساس کرد بر روی شادمانی یی که از قتل امام حسین علیه السلام به او دست داده است پرده تیره ای کشیده می شود و تیرگی آن اندک اندک شدید می گردد ، تا آنجا که به پشیمانی سخت مبدل شد و در سه سال باقی مانده عمر وی ، گریبان او را رها نکرد . (۳۵۷)

تکلم کردنش را هر که دیدی فاش می گفتی

لسان حیدری گویا که در طی لسان دارد

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است با آن همه مصیبت و مشقت که بر عمه ام زینب علیه السلام وارد آمده ، مع ذلک نماز شب از او ترک نشد . بس است برای اهل معرفت فرمایش حضرت خامس آل عبا اباعبدالله الحسین علیه السلام ، که در وداع آخرین به خواهرش زینب کبری علیه السلام فرمود : (یا اختاه لاتنسینی فی نافله اللیل)

این مکرمه چون از عبادات به مقامات غیر متناهیه نائل شده ملقب به عابده شده . (۳۵۸)

امام حسین علیه السلام مقابل زینب کبری علیه السلام چشمها را روی هم گذاشت

نگارنده گوید : در ایام بمباران قم توسط صدام جنایتکار ، چندی به مسجد مقدس جمکران قم (که به نام ولی الله اعظم ، حضرت حجه بن الحسن العسکری ، امام زمان ، عجل الله تعالی فرجه الشریف بنا شده است) پناهنده شده بودم . روزی از آن مکان شریف برای زیارت حرم حضرت فاطمه معصومه علیه السلام کریمه اهل بیت علیه السلام به قم آمده و سپس به محضر مبارک آیت الله العظمی سید شهاب الدین نجفی مرعشی (قدس سره) رسیدم . از هر دری سخن به میان آمد تا اینکه حضرت آیت الله مرعشی فرمودند : وقتی که حضرت فاطمه زهرا علیه السلام قنداقه حضرت زینب علیه السلام را به محضر رسول الله صلی الله علیه و آله برد ، این نوزاد عزیز فاطمه علیه السلام چشم مبارک را برای هیچ کدام از اهل بیت علیه السلام باز نکرد . و تنها وقتی قنداقه در بغل امام عظیم حسین بن علی علیه السلام قرار گرفت چشم مبارک را گشود .

و افزودند : در مجلس یزید - علیه اللعنه و العذاب - نیز سر مبارک آقا از فراز نیزه به تمام اسرا نگاه کرد ، ولی وقتی که مقابل حضرت زینب کبری رسید ، چشمها را روی هم گذاشت و از گوشه های چشم مبارکش اشک جاری شد .

گویی می خواست فرموده باشد که : خواهر عزیز ، از اینکه این همه محبت به یتیمانم کرده اید ، ممنون شما هستم ، و بیش از این مرا خجل مکن .

امام زمان علیه السلام در حرم حضرت زینب علیه السلام

مرحوم خطیب شهیر حاج محمد رضا سقازاده ، در مقدمه کتاب (خصائص زینبیه) از زبان مرحوم آیه الله آخوند ملاعلی همدانی ، که در این اواخر بزرگترین شخصیت علمی و روحانی همدان بود و چندی پیش از پیروزی انقلاب اسلامی به رحمت الهی پیوست ، نقل می کند که : روزی در پاسخ حقیر راجع به مدفن حضرت زینب سلام الله علیها فرمودند :

آیه الله آقا ضیاء عراقی رضوان الله علیه فرمودند : شخصی شیعه مذهب از شهر قطیف حجاز به قصد زیارت حضرت ثامن الائمه امام رضا علیه السلام حرکت می کند . در وسط راه پولی را که برای مخارج رفت و آمد برداشته بود گم می نماید . با وقوع این حادثه ، نه دیگر روی برگشتن به وطن ، و نه خرج ادامه سفر را داشته است . لاجرم متوسل به ذیل عنایت حضرت بقیه الله الاعظم مولانا و مقتدانا الامام حجه بن الحسن العسکری روحی و ارواح العالمین له الفداء می شود . در همان حال ملاحظه می کند سید نورانی جلیل القدری با او همراهی می کند ، می فرماید : این وجه را بگیر ترا به سر من رای می رساند . در آنجا نزد وکیل ما ، حاج میرزا حسن شیرازی ، برو و بگو سید مهدی فرمودند : پولی از ما در پیش تو است ، این قدر بدهد تا به زیارت جدم علی بن موسی الرضا علیه السلام بروی . آن شخص می گوید متوجه نشدم که این بزرگوار کیست و از کدام جانب آمد ؟ عرض کردم : هرگاه به آیه الله شیرازی عرض کنم (سید مهدی فرمودند) از من می پرسد کیست و چه نشانه وسند و علامتی داری ؟ فرمود : به آقای شیرازی بگو سید مهدی فرمود به این نشانی که امسال در فصل تابستان شما با حاج ملا علی کنی طهرانی در شام در حرم عمه ام (زینب کبری علیه السلام) مشرف بودید و چون از کثرت زوار و ازدحام جمعیت در سطح حرم زباله ریخته بودند شما عبای خود را از دوش برداشته و در دست جمع کرده و به آن وسیله حرم را جاروب کردی و در گوشه ای از حرم گرد آوردی و حاج ملا علی کنی با دستهای خود آنها را برداشته و بیرون برد ، من آنجا بودم .

قطیفی می گوید : وقتی در سر من رای به خدمت آیه الله شیرازی رسیدم و مطلب را عرض کردم ، بی اختیار از جا بلند شد و دست در گردنم انداخت و چشمهایم را بوسید و تبریک گفت

بعد گفت : در تهران خدمت آیه الله کنی رسیدم وماجرا را گفتم . وی نیز مطلب را تصدیق کرد ولیکن قلبا ناراحت شد که چرا حواله و فرمانی به ایشان از جانب آن حضرت صادر نشده است . (۳۵۹)

۲ . حضرت ام کلثوم علیه السلام

ام کلثوم ، بنت فاطمه الزهرا علیه السلام عمه دیگر حضرت رقیه از بطن دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد ، که ابن عبدالبر در استیعاب او را نام برده ، و سبط بن جوزی نیز در تذکره الخواص گوید : حضرت فاطمه علیه السلام را فرزندانی به این ترتیب بوده است : حضرت امام حسن ، حضرت امام حسین علیه السلام ، زینب علیه السلام و ام کلثوم علیه السلام

علامه خبیر ، سید محسن امین عاملی ، در اعیان الشیعه از وی نام برده ، و در پایان شرح حال او گوید : او را به حباله نکاح عون بن جعفر طیار رضی الله عنه در آوردند . (۳۶۰)

روایت شده است که چون حضرت سیده النساء ، فاطمه الزهرا علیه السلام دنیا را وداع گفت ، حضرت ام کلثوم علیه السلام برقعی به صورت انداخته و عبایی بر سر کشد که دامن آن به روی زمین می کشید و با ناله جانسوز پیاپی می گفت : یا ابتاه ، یا رسول الله ، الان مصیبت و سختی پنهان شدن تو در نظر ما آشکار گردید و این فراقی است که هرگز لقایی بعد از آن نخواهد بود .

دو شیخ بزرگوار ، مفید و طوسی ، در امالی خویش آورده اند که : انه لما ضرب امیر المومنین علیه السلام احتمل فادخل داره فقعدت لبابه عند راسه و جلست ام کلثوم عند رجلیه ففتح عینیه فنظر الیها فقال الرفیق الاعلی خیر مستقر و احسن مقیلا فنادت ام کلثوم وا ابتاه ثم جاءت الی عبدالرحمن بن ملجم و قالت : یا عدوا الله قتلت امیرالمومنین علیه السلام قال : انما قتلت اباک قالت : یا عدوا الله انی لارجوان لا یکون علیه باس قال : فارک لها تبکین علیه و الله لقد ضربته لو قسمت بین اهل الکوفه لاهلکتهم .

یعنی هنگامی که ابن ملجم ملعون ضربت بر فرق امیر المومنین علیه السلام زد آن حضرت را به سوی خانه حمل دادند ، لبابه بالای سر آن حضرت و ام کلثوم علیه السلام نزدیک قدمهای آن حضرت نشستند . حضرت در این وقت دیدگان حق بین خود را گشود و به جانب ام کلثوم لانظری افکند و فرمود : اکنون به سوی خداوند مهربان سفر می کنم که بهترین مقام و نیکوترین منزل است . ناله ام کلثوم علیه السلام به وا ابتاه بلند شد ، سپس به نزد ابن ملجم لعین آمد و فرمود : ای دشمن خدا ، کشتی امیرالمومنین علیه السلام

را ؟ آن ملعون گفت : من امیرالمومنین علیه السلام را نکشتم ، بلکه پدر ترا کشتم . آن مخدره فرمود : امیدوارم که بر پدرم ا این ضربت باکی نباشد ، آن ملعون گفت : (گویا) می بینم که بر مرگ پدرت ناله و گریه می کنی ، زیرا به خدا قسم ، ضربتی بر او زدم که اگر آن را بر همه اهل کوفه قسمت کنند همه را هلاک خواهد کرد .

خطبه علیا مخدره ام کلثوم علیه السلام در کوفه

سید بن طاووس در لهوف می نویسد : بعد از ذکر خطبه علیا مخدره فاطمه بنت الحسن علیه السلام ، ام کلثوم این خطبه را قرائت نمود :

(قالت : یا اهل الکوفه سواه لکم ما لکم خذلتم حسینا و قتلتموه و انتهبتم امواله و ورثتموه و سبیتم نساه و نکبتموهن فتبا لکم و سحقا ویلکم اتدرون ای دواه دهتکم ؟ وای وزر علی ظهوتکم حملتم ؟ وای دما سفکتموها ؟ وای اموال نهبتموها ؟ وای کریمه سبیتموهن ؟ وای صبیه سلبتموهن ؟ قتلتم خیر رجالات بعد النبی صلی الله علیه و آله و نزعت الرحمه من قلوبکم الا ان حزب الله هم الفائزون و حزب الشیطان هم الخاسرون ،) ثم قالت :

قتلتم اخی صبرا فویل لامکم

ستجزون نارا حرها یتوقد

سفکتم دما حرم الله سفکها

و حرمها القرآن ثم محمد

الا فابشروا بالنار انکم غدا

لفی سقر حقا یقینا مخلد

و انی لابکی فی حویتی علی اخی

علی خیر من بعد النبی مولد

بدمع غریز مستهل مکفکف

علی الخد منی دائما لیس یجمد

یعنی : ای اهل کوفه ، قبیح باد روهای شما . شما را چه پیش آمد که از نصرت حسین علیه السلام دست بازداشتید و او را مخذول کردید ، تا اینکه او را شهید کردید و اموال او را به غارت بردید و آن را میراث خود شمردید و عیالات او را اسیر کردید و آنها را برهنه و دچار بدبختی نمودید ؟ اف باد بر شما ، و دور باد رحمت حق از شما . ای وای بر شما . آیا میدانید چه مصیبت بزرگی بر پا کردید و چه گناه عظیمی مرتکب شدید و چه خون پاکی را ریختید و چه اموالی را غارت کردید و چه دختران پرده نشین و بانوان آل طه و یس را اسیر کردید ؟

شما کسی را کشتید که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بهتر از همه جهانیان بود ، و از سوء کردار شما رحمت از دلهای شما برطرف گردید و دچار قساوت و ضلالت شدید . همانا حزب خداوند فائز و رستگارند و حزب شیطان خاسر و زیانگار . مادرانتان به عزایتان بنشینند ، که برادرم را با شکنجه کشتید ، بزودی جزا داده خواهید شد به اتشی که خاموشی ندارد . شما خونی را ریختید که خداوند متعال و قرآن و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را حرام کرده بود . همانا به شما بشارت می دهم که فردای قیامت در قعر جهنم مخلد خواهید بود و من تا زنده هستم ، بر برادرم که بهترین مولود پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله بود ، خواهم گریست ، به اشکی که چون سیل به صورت من جاری و متراکم باشد و هرگز خشک نشود

گفتگوی شجاعانه ام کلثوم علیه السلام با ابن زیاد

سپهر می نویسد : چون سخنان زینب علیه السلام در مجلس ابن زیاد پایان یافت ، ام کلثوم آغاز سخن کرد و فرمود : (یابن زیاد . ان

کان قرت عینک بقتل الحسین فقد کانت بعین رسول الله قرت برویته و کان یقبله و یمص شفتیه و یحمله هو و اخوه علی ظهره فاستعد غدا للجواب)

یعنی : ای پسر زیاد . اگر چشم توبه قتل حسین علیه السلام روشن گردید ، (بدان که) هر آینه چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله به دیدار او خرسند می شد و حضرتش پیوسته حسین علیه السلام را می بوسید و لبهای او را می مکید و او را در آغوش می کشید و گاهی او را با برادرش حسین علیه السلام ، بر دوش خود سوار می نمود ، پس خود را آماده پاسخگویی در روز قیامت (و در برابر محکمه عدل الهی) ساز .

ممانعت ام کلثوم علیه السلام از گرفتن اطفال ، صدقه اهل کوفه را

مسلم جصاص گوید : مردم کوفه را دیدم که بر حال اطفال اهل بیت علیه السلام رقت آورده و از فراز بام نان و خرما به ایشان بذل می نمودند و کودکان نیز گرفته و بر دهان خود می گذاشتند . اما ام کلثوم علیه السلام آن نان پاره ها و گردوها و خرماها را از دست و دهان کودکان می ربود و می افکند . پس بانگ بر اهل کوفه زد و فرمود : (یا اهل الکوفه . ان الصدقه علینا حرام) ، یعنی : ای اهل کوفه دست از بذل این اشیا باز گیرید که صدقه بر ما اهل بیت روا نیست .

نیز زمانی که ام کلثوم علیه السلام دید زنان کوفه برکاروان اسرا زار زار می گریند ، سر از محمل بیرون کرد (فقالت لهم : یا اهل الکوفه تقتلنا رجالکم و تبکینا نساوکم ؟ فالحاکم بیننا و بینکم الله یوم فصل القضا)

یعنی : ای اهل کوفه ، مردان شما مردان ما را می کشند و زنان شما بر حال ما گریه می کنند ؟ در فردای قیامت ، خداوند متعال بین ما و شما حکم خواهد فرمود .

اثر دعای ام کلثوم علیه السلام در شهر سیبور

سپهر ، در ناسخ گوید : چون اهل بیت رسول خدا را به سیبور (نام شهری نزدیک کفرطاب) کوچ دادند ، اهل سیبور جمع شده و پیران و جوانان آنها گرد آمدند . سپس شیخی سالخورده که زمان خلافت عثمان را درک کرده بود ، از میانشان برخاست و گفت : فتنه برنینگیزید که همانا این سرها را در تمام امصار و بلدان گردانیده اند و کسی از در منع سخن نکرده است ، بگذارید تا از شهر شما هم بگذرانند . جوانان گفتند که : والله ، هرگز نمی گذاریم این قوم پلید شهر ما را به قدوم خویش آلوده سازند . در زمان ، بشتافته و پل روی آب را که از آن عبور می شد ، قطع کردند و ساخته جنگ شدند . در پی این ماجرا ، حرب در پیوست و رزمی سخت بر پای ایستاد ، چندانکه ششصد تن از لشگر ابن زیاد دستخوش تیغ فولاد شدند و جماعتی نیز از جوانان سیبور به خاک افتادند . در این وقت ام کلثوم علیه السلام فرمود : نام این بلد چیست ؟ گفتند : سیبور است . فرمود : (اعذب الله شرابهم و ارخص اسعار هم و رفع ایدی الظلمه عنهم) ابو مخنف گوید : از اثر دعای ام کلثوم ، اگر جهان همه انباشته ظلم و جور بودی ، در اراضی ایشان جز آیت نعمت و بذل و رایت قسط و عدل افراشته نگشتی .

اثر نفرین ام کلثوم علیه السلام در شهر بعلبک

نیز صاحب ناسخ گوید : چون اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را به بعلبک نزدیک کردند ، به حاکم بعلبک نوشتند که : اینک سرهای خوارج و اهل بیت ایشان است که به درگاه یزید حمل می دهند ، علف و آذوقه مهیا کن و به استقبال ما بیا . حاکم بعلبک فرمان داد تا جای آسایش و آرامش از بهر ایشان مهیا ساختند و از سویق و سکر و دیگر مشروبات و ماکولات فراهم آوردند و دفها بنواختند و رایتها برافراختند و در بوقها بدمیدند و آن کافران را استقبال کردند و به شهر در آوردند . در این وقت ام کلثوم علیه السلام فرمود : نام این بلند چیست ؟ گفتند : بعلبک . فقالت : (اباد الله تعالی خضرائهم و لا اعذب الله شرابهم و لا رفع الله ایدی الظلمه عنهم) قال ابو مخنف : (و لو ان الدنیا کانت مملو عدلا و قسطا لما انالهم الا ظلما و جورا)

یعنی : آن مخدره در حق آنها نفرین کرد که خدای تعالی نابود کند وسعت معیشت شما را و خوشگوار نگرداند آب شما را و

دست ظالمـان را از سـر شـما کوتاه نکنـد ، و ابو مخنف گویـد : اگر همه دنیا را عـدالت و رفاه فرا گیرد ، در بعلبک جز آثار ظلم و بیچارگی چیز دیگر نیست .

ورود ام کلثوم علیه السلام به دروازه شام و توصیه او به شمر لعین

سید بن طاووس در لهوف گوید : چون کاروان اسرای اهل بیت علیه السلام نزدیک دروازه شام رسیدند ، ام کلثوم علیه السلام شمر بن ذی الجوشن را طلب کرد و فرمود : مرا بـا تو حـاجتی است . گفت : حـاجتت چیست ؟ فرمود : اینک شـهر دمشق است ، ما را از دروازه ای داخل کن که مردمان در آن کمتر انجمن باشـند و بگو سـرهای شـهدا را از میان محملها دور کنند تا مردم به نظاره سرها مشغول شده و به حرم رسول خدا صـلی الله علیه و آله ننگرند . شـمر ، که خمیر مایه شرارت بود ، چون مقصود آن مخدره بدانست یکبـاره بر خلاف مقصود آن مخـدره کمر بست و فرمان داد تا سـرهای شـهدا را در خلال محملها جای دهنـد و ایشان را از دروازه ساعات ، که مجمع رعیت و رعات بود ، به شهر در آوردند تا مردم بیشتر بر آنها نظاره کنند

و سپهر در ناسخ گوید : در آن حال ، شمر ، حامل سر حضرت امام حسین علیه السلام بود و پیوسته گفت : (انا صاحب رمح طویل ، انا قاتل الدین الاصیل ، انا قتلت ابن سید الوصیین و اتیت براسه الی یزید امیرالمومنین)

ام کلثوم علیه السلام چون بشـنید که شـمر به عمل خویش افتخار کرده و می گویـد : من صاحب نیزه بلنـد و کشـنده فرزند ارجمند سید اوصیا و قتال کننده با دین اصیل بلند پایه می باشم ، یکباره آتش خشمش زبانه زدن گرفت و فرمود : (و فیک الکثکث یا لعین بن اللعین ، الا ـ لعنه الله علی الظـالمین یـا ویلـک اتفتخر علی یزیـد الملعون بن الملعون بقتـل من ناغـاه فی المهـد جبرئیل و من اسـمه مکتوب علی سـرداق عرش الجلیـل و من ختم الله بجـده المرسـلین و قمع بـابیه المشـرکین فـاین مثـل جـدی محمـد المصـطفی و ابی المرتضی و امی فاطمه الزهرا صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین)

یعنی : خـاک بر دهـانت بـاد ای ملعـون . لعنت خداونـد بر سـتمکاران بـاد . وای بر تـو . آیـا فخر می کنی بر یزیـد ملعون که به قتل رسانیـدی کسـی را که جبرئیـل در گهواره برای او ذکر خواب می گفت و نام گرامیش در سـرداق عرش جلیل پروردگار ، مکتوب است ؟ کشتی کسی را که خداوند متعال پیامبری را به جد وی ، رسول خدا ، خاتمه داد . آیا افتخار تو این است که به قتل رسانیدی کسـی را که پـدرش نابود کننـده مشـرکین بود ؟ کجا جـدی و پـدری و مادری مثل جـد و پـدر و مادر من پیدا خواهد شد ؟ خولی اصبحی که نگران این بیانات بود ، به ام کلثوم علیه السلام گفت : تابین الشجاعه و انت بنت الشجاع ، یعنی تو هرگز از شجاعت سر بر نتابی ، همانا تو دختر مرد شجاعی هستی .

مراجعت ام کلثوم علیه السلام از شام به مدینه و مرثیه سرایی او

در جلـد عاشـر بحار (طبع کمپانی) و غیر آن مروی است که چون یزیـد خواست عیال الله را روانه مدینه نماید اموال و اثقال و عطایا را بر زبر هم نهاد . . . تا آنجا که گویـد : آنگاه روی به مـدینه نهادنـد ، چون دیوارهای مـدینه نمودار گردید ، ام کلثوم با دلی پر از اندوه سیلاب اشک از دیده جاری ساخته به قرائت این مرثیه پرداخت و زمین و آسمان را منقلب ساخت :

مدینه جدنا لا تقبلینا

فبا لحسرات و الا حزان جئنا

الا اخبر رسول الله عنا

بانا قد فجعنا فی اخینا

ایـن شـعر منسوب به ام کلثـوم سـلام الله علیهـا در کتب مقاتـل مفصـل آمـده برای تیمن و تـبرک دو بیت از آن را زینت بخش این مجموعه نمودیم .

آنگاه بر سـر قبر مادرش ، فاطمه زهرا علیه السـلام آمـد و از بانگ ناله و عویل ، شور محشـر برپا کرد . مردم گریبانها چاک زدنـد ،

صورتها خراشیدند ، و ناله واحسیناه به چرخ برین رسانیدند . در آن وقت ام کلثوم علیه السلام ، با چشم پر آب و قلب کباب ، بر سر قبر مادر این مرثیه را بگفت که سنگ را آب و آب را کباب نمود :

افاطم لو نظرت الی السبایا

بناتک فی البلاد مشتتینا

افاطم لو نظرت الی الحباری

و لو ابصرت زین العابدینا

افاطم لو رایت بتنا سهاری

و من سهر المیالی قد عیینا

افاطم ما لقیت من عداک

فلا قیرات مما قد لقینا

فلو دامت حیاتک لم تزالی

الی یوم القیامه تندبینا

وفات علیا مخدره ام کلثوم علیه السلام

در بحر المصائب گوید که : ام کلثوم علیه السلام چون وارد مدینه شد (بعد از واقعه جانسوز کربلا) بعد از چهار ماه از این سرای پربلا به رحمت خداوند لایزال پیوست ، بنا بر قول علامه حلی در منهاج الصلاح و شیخ کفعمی در مصباح و شیخ مفید در ارشاد (که می فرمایند ورود اهل بیت علیه السلام در مدینه بیستم شهر صفر بوده است) وفات آن بانوی بزرگوار بایستی تقریبا در اواخر شهر جمادی الثانی ۶۲ از هجرت باشد ، و الله العالم . و در مدفن این مخدره به نام ام کلثوم علیه السلام غیر مدینه و در جای دیگر ذکری ندارد . سلام الله علیها و علی جدها و امها و ابیها و اخویها . (۳۶۱)

۳ . حضرت سکینه دختر امام حسین علیه السلام مصر - شام

مادرش رباب دختر امر القیس بن عدی بن اوس بن جابر بود . این شعر منسوب به امام حسین علیه السلام است :

لعمرک اننی لاحب دارا

تضیفها سکینه و الرباب

احبهما و ابذل بعد مالی

و لیس للائمی بها عتاب

و لست لهم و ان عتبوا مطیعا

حیاتی او یغیبنی التراب (۳۶۲)

اصبغ بن عبدالعزیز بن مروان بن حکم سکینه را خواستگاری کرد ، او را به مصر بردند ، موقعی رسید که اصبغ مرده بود .

در شعر منسوب به حضرت سید الشهدا علیه السلام به سکینه علیه السلام با عنوان خیره النسوان (بهترین زنان) خطاب شده است .

او که تمام انقلابات زمان را درک و خود در دانش و ادب سر آمد زنان عصر بود ، در انقلاب حسینی و بیداری زنان نسبت به فجایع بنی امیه نقش موثری داشت و در کاروان اسرای شام همچون عمه اش زینب علیه السلام ، در نگهداری کودکان و تبلیغ اهداف حسینی تلاش می کرد .

حضرت سکینه علیه السلام ، هم در مصر و هم در باب الصغیر شام ، قبه و بارگاه و زایران زیادی دارد که از همه کشورهای اسلامی به زیارتش می روند . حضرت سکینه علیه السلام که سالها پس از قضیه کربلا زنده بود ، یکی از راویان صحنه کربلا و یاد آور

فداکاری یاران امام حسین علیه السلام است . (۳۶۳)

۴ . فاطمه صغری علیه السلام دختر امام حسین علیه السلام مدینه - شام للّه للّهللّه

فاطمه صغری دختر امام حسین علیه السلام از (ام اسحاق) بنت طلحه بن عبیدالله بن تیمیه بوده است . (۳۶۴) وی در سال سی ام هجری به دنیا آم د و در واقعه کربلا نیز حدود سی سال سن داشته است . (۳۶۵) لذا می توان گفت از خواهرش حضرت سکینه علیه السلام بزرگتر بوده است . فاطمه صغری زنی بزرگوار و دارای مقام عالی دینی و علمی بود ، به طوری که پدرش سید الشهدا علیه السلام به این امر شهادت داده است و آن هنگامی بود که حسن مثنی برای خواستگاری یکی از دختران امام حسین علیه السلام آمد حضرت به او فرمود : من فاطمه را برای تو بر می گزینم که به مادرم حضرت فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار شبیه ، و در دین ، تمام شب به نماز و عبادت می پردازد ، روزها را روزه می دارد و در شکل مشابه حور العین است . (۳۶۶) او از پدر ، برادرش - امام زین العابدین علیه السلام - و عمه اش - حضرت زینب علیه السلام - عبدالله بن عباس و اسما بنت عمیس حدیث روایت می کرده و فرزندان او ، عبدالله ، ابراهیم ، حسین همچنین ام جعفر ، ابوالمقدم ، و زهیر بن معاویه نیز از او حدیث نقل کرده اند ، احادیث او در سنن ترمذی ، ابوداود ، ابن ماجه ، نسایی ، و تالیفات ابن حجر آمده است . فاطمه صغری علیه السلام در منزل فاطمه زهرا علیه السلام مادر بزرگش - در مسجد النبی صلی الله علیه و آله می زیست وقتی ولید دستور تخریب خانه های مسجد النبی صلی الله علیه و آله را صادر کرد او به خارج مسجد رفته ، و در آنجا خانه ای ساخت ، چاهی حفر کرد که برکت فراوانی داشت . این چاه را زمزم می خوانده و مردم از آن تبرک می جستند .

فاطمه علیه السلام همانند زینب کبری علیه السلام در حوادث کربلا مامن و پناهگاه اهل بیت علیه السلام بوده و دربارگاه عبیدالله بن زیاد و یزید خطبه های غرا خوانده است . او به سال ۱۱۰ هجری وفات یافت . (۳۶۷)

پشت قبر سکینه علیه السلام و ام کلثوم علیه السلام سمت چپ آن ، قبری منسوب به فاطمه صغری علیه السلام دختر امام حسین علیه السلام است .

در بیشتر منابع روایت می کنند که فاطمه صغری علیه السلام در منزل خود ، یعنی در پشت مسجد النبی صلی الله علیه و آله وفات یافت و در بقیع به خاک سپرده شد .

در کتاب از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تا حضرت زین العابدین علیه السلام نوشته شیخ علی فلسفی ، چاپ ۱۴۱۳ هجری قمری چنین نقل می کند :

فاطمه صغری علیه السلام در شهر شام مدفون و دارای بقعه و حرم بسیار زیبا و زائرین فراوانی دارد و اضافه می کند : در کتاب بحار الانوار ، ص ۲۴۷ از کتاب مناق و نیز در کتاب ناسخ التواریخ ص ۴۹۵ از حضرت سجاد علیه السلام روایت می کند که مرغی روز عاشورا پر و بال خود را در خون امام حسین علیه السلام بیالود و پرواز نمود و به مدینه رسید و بر سر دیوار خانه فاطمه صغری علیه السلام دختر امام حسین علیه السلام نشست و فاطمه علیه السلام بر او نگریست و متوجه یتیمی خود گردید و این اشعار را بگفت :

نعب الغراب فقلت من

تنعماه و یلک یا غراب

قال : الامام ، فقلت : من

قال : الموفق للصواب

ان الحسین بکربلا

بین الاسنه و الضراب

گفت ای مرغ چرا حال پریشان داری

از غم کیست چنین ناله و فغان داری

اشک خونین ز چه از چشم ترت می ریزد

گو به من خون که از بال و پرت می ریزد

من ماتم زده آخر پدر در سفر است

ز غم دوری او خون دلم در بصر است

نه خبر از پدر و نه ز برادر دارم

روز و شب آروزی دیدن اکبر دارم

تو مگر هدهدی و سوی سبا آمده ای

یا مگر قاصدی از کرب و بلا آمده ای

بلکه آورده ای ای مرغ به این شوین و شین

به صغرای جگر خون خبر مرگ حسین

گفت : ای فاطمه با شور و نوا آمده ام

قاصد مرگم و از کرب و بلا آمده ام

کربلا یکسره صحرای منا بود امروز

روز قربانی شاه شهدا بود امروز

فاش گویم پدرت از ستم شمر و سنان

کشته شد با لب عطشان به لب آب روان

۵ . میمونه دختر امام حسن علیه السلام

۶ . حمیده دختر مسلم بن عقیل علیه السلام

این دو بانوی بزرگوار (در مقبره اسماء بنت عمیس همسر جعفر بن ابیطالب علیه السلام می باشند) در یک حجره و مقبره قرار دارند که در پشت مقابر سکینه و ام کلثوم علیه السلام در سمت چپ قبر عبدالله بن جعفر صادق علیه السلام واقع شده است . بر بالای حجره آنان گنبدی به رنگ سبز و در داخل آن تابوتی بزرگ و چوبین دیده می شود . حجره مذکور در سال ۱۳۳۰ هجری بازسازی شده و به وسیله پلکانی به زیر زمین داخل آن راه است که در آن جا هر سه قبر در کنار هم می باشد .

قبر اول از (حمیده دختر مسلم بن عقیل علیه السلام) متوفی سال هفتاد هجری - قبر دوم از (اسما بنت عمیس) . همسر جعفر طیار و علی علیه السلام متوفی سال ۶۵ هجری ، و سومین قبر نیز از میمونه دختر امام حسین علیه السلام است که هر سه در داخل یک مقبره کاشیکاری شده و چوبین قرار دارند . (۳۶۸)

۷ . عبدالله بن جعفر طیار - باب الصغیر

پدرش شهید عالیقدر اسلام حضرت جعفر طیار ، و مادرش اسما بنت عمیس می باشد . او برادرزاده و داماد حضرت امیرالمومنین علیه السلام است . عبدالله از اسخیا و بخشندگان مشهور عرب بوده است . همچنین در حمایت از خاندان نبوی و ارادت به آستان علوی و علاقه به حسنین علیه السلام مشهور است .

در سنین جوانی در جنگهای روم و جهادهای حضرت امیر المومنین علیه السلام شرکت داشت و از فرماندهان شجاع بود . در قضیه کربلا احتمالا به اجازه امام در حجاز مانده و پسرانش را برای قربانی در راه خدا به همراه امام حسین علیه السلام به کربلا فرستاد که به شهادت رسیدند . پس آز آن نیز هرگز زبان به ندامت و ناشکری نگشود . گویند : وقتی خبر شهادت فرزندان خویش را دریافت

به عزاداری پرداخت ، غلامش بر زبان راند که این مصیبت به خاطر حسین علیه السلام به ما رسیده است ، عبدالله سخت برآشفت و غلام را توبیخ کرد .

نوشته اند که عبدالله به خاطر املاکی که در شام داشت به آنجا مسافرت کرده و در همانجا درگذشت . گرچه وفات او را در مدینه و مدفنش را در جوار عمویش عقیل نیز نوشته اند ، مع ذلک رحلت همسر عالیقدرش حضرت زینب سلام الله علیها در شام موید وجود قبر او در شام می باشد . به اعتقاد راقم این سطور ، ممکن است توطن اهل بیت و طرفداران آنان در شام خود حرکتی به منظور ابطال تبلیغات امویان باشد ، چنانکه بسیاری معتقدند وجود شیعه در شام از برکات همین مهاجرتها و اسارتها و تبعیدها به شام و مهاجرت بلال و ابوذر و عبدالله و دیگران بوده است .

فرزندان عبدالله در قیامهای اسلامی علیه بیدادگران اموی و عباسی نقش موثری داشته اند که در کتب رجال و انساب و تاریخ مضبوط است . (۳۶۹)

۸ . مقام حضرت سجاد علیه السلام و سرهای شهدای کربلا - شام ، باب الصغیر

در قبرستان باب الصغیر شام ، بقعه و ضریحی وجود دارد که مدفن سرهای مقدسه ۱۷ تن از شهدای اهل بیت علیه السلام در کربلا می باشد و در جنب آن نیز مقام حضرت سجاد علیه السلام وجود دارد . (۳۷۰)

چند سر از شهدا را در (باب الصغیر) به خاك سپردند . امروز این مکان که حدود پنجاه متر بالاتر از در اصلی قبرستان باب الصغیر و سمت چپ کوچه می باشد دارای محوطه ای بزرگ است که در وسط آن حجره یا اطاقکی بوده و سرهای مقدس در این اطاقك دفن شده اند . در سالهای اخیر بر مدفن آنان ضریحی از نقره ساخته شده است . هر چند که بر بالای این حجره ، اسامی شانزده تن از شهدای کربلا نوشته شده لیکن به احتمال قوی تنها سر سه تن از شهدای کربلا در این مکان به خاك سپرده شده اند . این سرها عبارتند از :

۱ - سر مقدس حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام

۲ - سر مقدس حضرت علی اکبر علیه السلام

۳ - سر مقدس حبیب بن مظاهر علیه السلام

محسن الامین در سال ۱۳۲۱ هجری کتیبه ای بر بالای در ورودی این مقام با این عبارت دیده بود (هذا راس عباس و علی بن الحسین علیه السلام و حبیب بن مظاهر) بعدها که ضریحی بر روی این محل گذاشته شد نام شانزده تن ذکر گردید . (۳۷۱) با توجه به اینکه منابع تاریخی شیعه اذعان دارند بیشتر سرهای کربلا به بدنهای آنان ملحق شد به نظر نمی رسد در این مکان بیش از سه سر به خاك سپرده شده باشد .

والله اعلم بالصواب

نام سرهایی که بر سقف گنبد این مکان ثبت شده عبارتند از :

۱ - عباس ، ۲ - علی اکبر ، ۳ - حبیب بن مظاهر ، ۴ - قاسم بن الحسن ، ۵ - عبدالله بن علی ، ۶ - عمر بن علی ، ۷ - حر ریاحی ، ۸ - محمد بن علی ، ۹- عبدالله بن عون ، ۱۰ - علی بن ابی بکر ، ۱۱ - عثمان بن علی ، ۱۲ - جعفر بن علی ، ۱۳ - جعفر بن عقیل ، ۱۴ - محمد بن مسلم ، ۱۵ - عبدالله بن عقیل ، ۱۶ - حسین بن عبدالله .

۹ . عبدالله الباهر

قبر عبدالله بن امام زین العابدین علیه السلام معروف به عبدالله باهر در کنار دیواره شرقی باب الصغیر قرار دارد ، که از قبرستان مستقل و راه آن پس از در اصلی قبرستان می باشد . دارای صحن و گنبد و سبز و شبستان نسبتا بزرگی است . اطراف مقبره و مرقد او که در سال ۱۳۳۰ هجری قمری بازسازی شده است ، دیواری کشیده اند که آن را از قبرستان مستقل و مجزا ساخته اند .

عبدالله با امام محمد باقر علیه السلام از یک مادر است . او در میان برادران به حسن و جمال معروف و به علت درخشندگی چهره ، معروف به باهر بود و در هیچ مجلسی نمی نشست جز آنکه حاضران را از فروغ روی و درخشندگی دیدار خویش نور و فروغ می بخشید ، وی متولی صدقات رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المومنین علیه السلام بود . عبدالله مردی فاضل و زاهد و فقیه و محدث بود . از طریق آباء کرام خود از حضرت رسول صلی الله علیه و آله اخبار زیادی نقل کرده و حدیث فراوانی از وی منقول است . برخی وفات وی را در مدینه دانسته اند و بعضی تل زینبیه بغداد .

۱۰ . عبدالله بن جعفر الصادق علیه السلام

قبر فرزند گرامی امام جعفر صادق علیه السلام رئیس مذهب شیعه ، کمی بالاتر از قبر فاطمه صغری علیه السلام و در سمت چپ آن قرار دارد ، که دارای گنبدی کوچک به رنگ سبز بوده و داخل آن تابوتی چوبین با محفظه ای فلزی دیده می شود ، این جا قبر فرزند امام ششم شیعیان است . (۳۷۲)

۳ . اصحاب و تابعین

۱ . اسماء بنت عمیس بن معبد بن تمیم بن مالک - باب الصغیر شام للّه

وی از نخستین زنان گرونده به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اولین دسته مهاجرین است که با شوهر ارجمندش حضرت جعفر طیار علیه السلام به حبشه هجرت نمود . فرزندش عبدالله نیز در حبشه به دنیا آمد . همزمان نجاشی ، پادشاه حبشه ، نیز دارای پسری شد که به تبعیت از جناب جعفر طیار دارای سه پسر شد (عبدالله ، محمد ، عون)

وی پس از شهادت حضرت جعفر علیه السلام همسر ابوبکر شد و ثمره این ازدواج پسری به نام محمد بود که از یاران مخلص مولی علی علیه السلام و استاندار حضرت بود که در مصر شهید شد . اسماء بعد از ابوبکر به افتخار همسری مولی علی علیه السلام نایل آمد که از او نیز داری دو پسر شد به نام یحیی (که برخی او را عداد شهدای کربلا می دانند و بعضی نسابه ها می نویسند در زمان حیات والدین از دنیا رفت) و محمد اصغر .

اسما از زنان پاک طینت و سعادتمندی بود که در تغسیل و تکفین مخفیانه حضرت زهرا علیه السلام به امیر المومنین کمک کرد .

قبر اسما در باب الصغیر ، در بقعه ای که در کنارش سر فرزندش محمد بن ابی بکر و میمونه حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام دفن شده ، در پشت بقعه حضرت سکینه علیه السلام واقع شده است . (۳۷۳)

۲ . فضه ، خادمه حضرت زهرا علیه السلام - باب الصغیر شام للّه

فضه از زنان فاضله و نمونه روزگار خویش و از اراتمندان خاص خاندان عصمت و طهارت است . بعضی تاریخ نویسان او را از شاهزادگان ایرانی و بعضی شاهدخت نوبه ای می دانند که از بلاد نوبه با توجه به خوابی که دیده بود در معیت اسیران وارد سرزمین اسلام شد و به خانواده پیغمبر صلی الله علیه و آله پیوست . حضرت زهرا علیه السلام کارهای خانه را با فضه یک روز در میان تقسیم کرده بود . فضه در بیست سال آخر عمر سخنی نگفت و جواب مردم را همواره با آیات قرآن می داد . وی که به متابعت از اهل بیت علیه السلام و به موجب نذری که برای شفای امام حسین علیه السلام کرده بود سه روز روزه گرفت و افطارش را به یتیم و مسکین و اسیر داد ، مشمول این آیه شریفه است که در سوره هل اتی می فرماید : (ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا) (۳۷۴) لذا در روز عاشورا نیز ، به هنگام و داع حضرت سید الشهدا علیه السلام با اهل حرم ، در کنار حضرت زینب و ام کلثوم و سکینه و رباب علیه السلام ، مورد خطاب تفقدآمیز امام غریب و مظلوم قرار گرفت .

بقعه حضرت فضه در باب الصغیر شام بعد از خروج از بقعه عبدالله بن جعفر طیار و بلال به طرف بقعه محمد بن ابی بکر به سمت دست راست قرار گرفته و روی سر در بقعه نوشته است : (فضه خادمه رسول الله) (۳۷۵)

۳ و ۴ ام سلمه و ام حبیبه همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله

در انتهای دیواره شرقی قبرستان ، کمی بالاتر از در اصلی و پس از قبر عبدالله بن سجاد علیه السلام ، حجره ای بطور مستقل و جدا از سایر قبرستان است که در آن دو قبر ام حبیبه و ام سلمه همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله دیده می شود . قطع به یقین باید گفت این امر صحت ندارد ، زیرا ام سلمه و ام حبیبه هر دو در قبرستان بقیع در مدینه مدفون هستند . (۳۷۶)

۵ . مقداد بن اسود کندی بهرانی - مقداد بن عمرو - شام

مقداد از سابقین در اسلام و از مجاهدین بزرگ است که در جنگها شرکت جسته ، حکم بن کیسان را وی اسیر و دعوت به اسلام نمود .

در آغاز رنج فراوان برد ، چنانکه خودش گوید : در آغاز مسلمانی که به مدینه آمدیم پیغمبر ما را به گروههای ده نفری تقسیم کرده بود که در یک خانه زندگی می کردیم و من با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم .

مقداد از دسته های سه یا چهار یا هفت نفری اولیه است که به زبان خاندان نبوت تمجید شده اند . وی در یاری و همبستگی با اهل بیت گوی سبقت را ربوده و پس از سلمان فارسی کسی به پایه او نمی رسد . چنانکه درباره اش فرموده اند :

(ما بقی احد الا و قد جال جوله الا مقداد بن الاسود فان قلبه کان مثل زبر الحدید)

رسول خدا صلی الله علیه و آله دختر عمویش زبیر بن عبدالمطلب را به همسری مقداد در آورد .

گرچه محدث قمی نوشته است که قبر مشهور در شهر وان به نام مقداد ، قبر شیخ جلیل معظم فاضل مقداد است که از علمای جلیل الشان شیعه و صاحب مولفات نفیسه می باشد و قبر مقداد را در جرف نزدیکی مدینه می داند ، ولی در بازگشت از زینبیه به طرف شام در سمت دست راست تابلو سبز رنگی وجود دارد که نوشته است : (سیدی مقداد) . در کنار جاده ، مسجد زیبایی است به نام مقداد و مقبره ای در صحن مسجد و جود دارد که اطراف آن نرده آهنی دارد و قبر با سنگهای مرمر زیبایی نوسازی شده و این اشعار بر روی سنگ نقش بسته است :

انا المقداد بو معبد

انا بن السید الاسود

تهز الارض حملاتی

و ابواب السما ترعد

انا المقداد فی یوم القتال

ابید البیض بالسمر العوالی

و سیفی فی الوغا ابیض صقیلا

طلیق الحد فی اهل الضلال

۶ . بلال بن رباح موذن رسول الله صلی الله علیه و آله - باب الصغیر شام -

بلال از سابقین در اسلام است . نخست غلام امیه بن خلف بود ، ابوبکر او را خرید و آزاد کرد . وی موذن رسول خدا صلی الله علیه و آله بود ولی بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله در مدینه نماند و برای ابوبکر و عمر اذان نگفت و به شام مسافرت کرد و در سال بیستم یا بیست و یکم در سن ۶۳ یا ۷۰ سالگی در شام درگذشت و در باب الصغیر دفن شد و اکنون با عبدالله بن جعفر در یک بقعه قرار گرفته است .

شبلنجی در نور الابصار می نویسد : بلال اولین موذن رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و بعد از آن برای هیچکدام از خلفا اذان نگفت و در سال ۱۷ یا ۱۸ هجری درگذشت . (۳۷۷)

۷ . اویس قرنی پسر انیس ، سوریه - رقه

اویس یکی از چهارمین فرد ممدوح از زهاد ثمانیه در اسلام است . دوستی دو جانبه میان پیغمبر صلی الله علیه و آله و اویس ضرب المثل است . او در طول مدت عمر نتوانست پیغمبر صلی الله علیه و آله را ببیند ولی در عین حال ، چنان شمایل پیغمبر صلی الله علیه و آله را توصیف می نمود که یاران چند ساله پیامبر صلی الله علیه و آله از آن درمانده شده بودند . او از مادرش اجازه گرفته بود که برای دیدن پیغمبر صلی الله علیه و آله به مدینه برود ، به شرط اینکه اگر حضرت در مدینه نبود فوری برگردد . اویس نیز با اشتیاق به مدینه آمد ولی پیامبر صلی الله علیه و آله را زیارت نکرد و برگشت وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه آمد فرمود : (انی لا جد نفس الرحمن من قبل الیمن) من بوی خوش رحمان را از جانب یمن استشمام می کنم .

اویس قرنی از اکابر تابعین و از حواریون حضرت امیر المومنین علیه السلام است و در زهد و جلالت شان و رفعت مقام و تقوایش همه مسلمانان اتفاق دارند و کتابها مشحون از فضائل اوست . پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود : او راهب این امت است ، و نیز فرموده است : اویس قبایل بزرگی از ربیعه و مضر را شفاعت می کند .

اویس در جنگ صفین به یاری حضرت امیر المومنین علی علیه السلام شتافت و با وی بیعت کرد و در همین جنگ به شهادت رسید و در صفین مدفون گشت .

قبر وی اکنون در شهر رقه واقع در ۲۰۰ کیلومتری حلب و ۴۵۰ کیلومتری شام نزدیک قبر جناب عمار واقع شده است .

۲ - عمار یاسر : شهر رقه - نزدیک قبر اویس قرنی

۳ - زکریای پیغمبر : شهر رقه جامع زکریا

۸ . عبدالله بن ام مکتوم عامری موذن پیغمبر صلی الله علیه و آله - باب الصغیر

برخی نام او را عمرو نوشته اند . مادرش ام کلثوم و پدرش قیس است عبدالله قدیم الاسلام و مهاجر است و چون نابینا بود سیزده بار پیغمبر صلی الله علیه و آله او را در مدینه گذاشت که به جایش نماز بخواند و لذا به غزوات نرفت . او در جنگ قادسیه حاضر بود . بعضی مفسرین ، فرد اعمای مذکور در سوره عبس را همین شخص می دانند و به مناسبتهای دیگر نیز نام وی در تارخ اسلام آمده است . نیز آورده اند که وی بعد از جنگ بدر به مدینه آمد و نابینا بود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله در تمام غزواتی که از مدینه خارج می شد وی را به پیشنمازی مدینه معرفی می فرمود . عبدالله در قادسیه دو زره پوشیده و پرچم سیاهی نیز به دست داشت و پس از جنگ به مدینه مراجعت و در آنجا در گذشت .

ولی اکنون آرامگاهی در کنار حضرت عبدالله الباهر به نام وی در باب الصغیر مشهور است و نزدیک بقعه او اطاقی وجود دارد که به یکی از همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله منسوب است . (۳۷۸)

۹ . قبر اوس بن اوس

(اوس بن اوس) یکی دیگر از صحابه جلیل القدر رسول خدا صلی الله علیه و آله است . وی از کسانی بود که در مسجد النبی صلی الله علیه و آله و بر (ایوان صفه) زندگی می کرد . اوس بن اوس در نهایت فقر و تنگدستی روزگار می گذرانید و همواره در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله مشغول تهجد و عبادت و اعتکاف بود . وی به شام هجرت کرد و پس از وفات در دوران خلافت عثمان ، در باب الصغیر مدفون شد . (۳۷۹) مقبره وی اکنون در مقابل مدرسه صابونیه در سمت دیواره غربی باب الصغیر است .

۱۰ . وائله بن الاسقع

یکی دیگر از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله که همراه اوس بن اوس و عمار بن یاسر و دیگران بر ایوان صفه در مسجد النبی صلی الله علیه و آله زندگی می کرد وائله بن الاسقع بود . وی عمری بالنسبه طولانی داشت و گویند در سن ۱۵۰ سالگی - در خلافت عبدالملک مروان (سال ۸۳ هجری) - در دمشق از دنیا رفت و در باب الصغیر مدفون شد . او آخرین صحابه ای بود که در

این شهر وفات یافت . (۳۸۰) وائله پس از شهادت امام حسین علیه السلام به شدت خشمگین بوده و همواره به نقل آیه تطهیر که در شان خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده می پرداخته (۳۸۱)
است .

۱۱ . فضاله بن عبید

(فضاله بن عبید) یکی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که پس از فتح دمشق به این شهر آمد و در آنجا سکونت گزید . در دوران معاویه ، کرسی قضاوت در این شهر را بر عهده داشت و در سال ۵۳ هجری در گذشت . وی را در کنار ابی درداء وام درداء مدفون ساختند . (۳۸۲)

۱۲ . سهل بن ربیع انصاری

(سهل بن ربیع انصاری) یکی دیگر از صحابه بزرگوار و از قبیله اوس بود که در مشق ساکن شده و در اوائل خلافت معاویه وفات یافت . او را در باب الصغیر (جنوب قبرستان) به خاک سپردند . (۳۸۳)

۱۳ . حجر بن عدی کندی یمنی

– شهید ولای علی علیه السلام – دمشق ۲۰ کیلومتری دمشق در قریه عذرا که اکنون در محل عدر تلفظ می شود و از توابع دوما که بعد از حرستا در سمت راست دوما می باشد . ایستگاه اتوبوسهای آن در شارع الثوره است .

حجر از تابعین کبار و سران زهاد و از ابدال یاران علی علیه السلام و معروف به حجر الخیر است .

حضرت به او فرمود : ترا امر می کنند که به من لعنت کنی ، در آن موقع چه خواهی کرد ؟ پرسید : چه کنم ؟ فرمود : لعن بکن ولی بیزاری مجوی که من بر دین خداوندم .

پس از شهادت حضرت امیر علیه السلام محمد بن یوسف ، عامل یمن ، حجر را بر در مسجد صنعا نگه داشت . او را کتک زیادی زدند تا مولا را لعن کند ، و وی در انظار مردم گفت :

(ان الامیر امرنی ان العین علیا . فالعنوه لعنه الله) (۳۸۴)

امیر مرا فرمان می دهد که علی را لعنت کنم . پس او را (منظورش محمد بن یوسف بود) لعنت کنید که خدایش لعنت کند .

حجر به کثرت نماز و زیادی زهد معروف بود . وی در آخرین دقایق نزدیک به شهادت حضرت امیرالمومنین علیه السلام شعری خواند ، حضرت چشم گشود و فرمود : ای حجر ، چه می کنی زمانی که ترا به بیزاری جستن از من بخوانند ؟ عرض کرد : به خدا سوگند ای امیر مومنان ، اگر مرابا شمشیر پاره پاره کنند و در آتشم افکنند و بسوزانند ، تحمل همه ناگواریها را بر برائت از تو ترجیح می دهم .

حضرت فرمود : (و فقت لکل خیر یا حجر جزاک الله خیرا عن اهل بیت نبیک) (۳۸۵)

عایشه به معاویه گفت : از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود : پس از من در (عذرا) مردانی کشته می شوند که خداوند و اهل آسمانها به خاطر آنها خشمناک می شوند . (۳۸۶)

مرگ حجر چنان کشورهای اسلامی را تکان داد که معاویه را رسوا کرد . ربیع بن زیاد ، استاندار و فرمانده ارتش معاویه در خراسان ، پس از نماز موضوع را در منبر بیان کرد و از خداوند مرگ خود را طلب کرد و دعایش مستجاب گردید . (۳۸۷) ابن اثیر گفته است : قبر حجر در عذرا معروف و مستجاب الدعوه است (قبر مزبور در کنار مسجدی است که ماذنه قدیمی دارد و اخیرا به همت مردم مسلمان صحن و بارگاهی برای آن می سازند)

حجر با وجود سن کمش از بزرگان یاران علی علیه السلام محسوب می شود و در صفین فرمانده قبیله کنده و در نهروان فرمانده میسره لشکر حضرت امیرالمومنین علیه السلام بود . ماجرا جویانی دنیا پرست مانند : ابو براده پسر ابوموسی اشعری ، شمر بن ذی

الجوشن ، شبث بن ربعی و عمر بن سعد استشهادیه ای تنظیم کردند که حجر و یارانش خلیفه را لعن کرده و از مردم خواسته است علیه معاویه وارد جنگ شوند . ماموربن حکومتی آنها را به طرف شام حرکت دادند . هنگامی که آن ان را از کنار منزل قبیصه یکی از همراهان حجر عبور می دادند ، دخترانش می گریستند ، آنها را امر به سکوت کرد و گفت : من یا به فیض شهادت می رسم که خداوند نگهدار شماست ، و یا آنکه بر می گردم . . .

ایشان را به مرج عذرا (نزدیک دمشق) بردند ، قبرهای آنان را کنده و با شمشیر برهنه در برابرشان ایستادند . ۶ نفر به درخواست بستگانشان آزاد شدند . هشت نفرشان تا صبح نماز خواندند ، بامداد خواستند آنها را بکشند دو نفر را به نزد معاویه بردند ، وی یکی را به شرط آنکه به کوفه نرود آزاد کرد و دیگری را به نام عبدالرحمان به کوفه فرستاد تا با شدیدترین وجه او را شهید نمایند .

حجر اجازه گرفت و دو رکعت نماز طولانی خواند و فرود : این کوتاهترین نمازی بود که در مدت زندگیم خوانده ام . جلاد پرسید : چرا بدنت می لرزد ؟

فرمود : چرا نترسم و حال آنکه قبر آماده و کفن حاضر و شمشیر کشیده شده است ، ولی به خدا سوگند اگر چه بدنم می لرزد اما چیزی نمی گویم که خداوند را به خشم بیاورم .

تعداد شهدا : ۱ – حجر بن عدی ۲ – شریک بن شداد حضرمی ۳ – صیفی بن شبل شیبانی ۴ – قبیصه بن ضبیعه عبسی ۵ – محرز بن شهاب منقری ۶ – کدام بن نحیان عنزی ۷ – عبدالرحمان حسان عنزی

در شمال شرقی قبر حضرت رقه علیه السلام ، مسجد قصب معروف به مسجد سادات واقع است که می گویند قبور شهدای مرج عذرا در آنجا واقع شده است ، یا بعضی از اعضای بدن آنان در آنجا مدفون شده است . (۳۸۸)

۱۴ . محمد بن ابی ابکر – باب الصغیر شام

وی فرزند ابوبکر ، ولی پرورش یافته و (ربیب) علی علیه السلام است و مادرش اسماء بنت عمیس از زنان پاك طینت روزگار بود که فرزندان رشیدی تحویل جامعه اسلامی داد . محمد علاوه بر فضایل و مکارمی که داشت جد مادری حضرت امام صادق محسوب می شود . بدین گونه که پسری به نام قاسم فقیه حرمین داشت که دختر او ام فروه همسر امام باقر علیه السلام و مادر حضرت امام صادق علیه السلام است .

محمد و عبدالله و عون فرزندان حضرت جعفر طیار ، و یحیی پسر حضرت علی علیه السلام ، برادران مادری محمد می باشند . محمد از طرف حضرت امیر المومنین دوبار به استانداری مصر منصوب شد ، یکبار قبل از مالك اشتر و بار دیگر بعد از مالك . در مرتبه دوم ، معاویه بن خدیج و عمر و عاص به دستور معاویه او را به شهادت رسانیده و نعش مطهرش را در شکم الاغی مرده گذاشته و آتش زدند و سرش را برای معاویه به شام فرستادند (اکنون مدفن سر مقدسش در باب الصغیر شام مشهور است)

گویند عایشه در شهادت محمد گریست و در قنوت هر نماز بر معاویه و عمرو عاص و معاویه بن خدیج لعن می کرد .

امیرالمومنین علیه السلام نیز سخت بر محمد گریست و فرمود : (محمد ابنی من ظهر ابی بکر) ع : محمد پسر من است از پشت ابوبکر . محمد به هنگام شهادت بیست و هشت ساله بود و پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از ولادت از شهادت وی خبر داده بود . قبر وی در مصر خیابان حیضان جنب جامع الدعا در پشت دانشگاه الازهر واقع شده است .

والسلام

قم – حرم اهل بیت علیه السلام

علی ربانی خلخالی

پی نوشتها

پی نوشتها ۱

۱- ملحقات احقاق الحق ، بزرگ مرجع شیعه مرحوم آیهٔ الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی نجفی (متوفای ۱۴۱۱ ق)،ج ۳۳،ص ۶۱چاپ اول . برای توضیح بیشتر ر.ک به کتاب (سیرتنا و سنتنا) تالیف مرحوم علامه امینی صاحب کتاب الغدیر

۲- ملحقات احقاق الحق ، بزرگ مرجع شیعه مرحوم آیهٔ الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی نجفی (متوفای ۱۴۱۱ ق)،ج ۳۳،ص ۶۱چاپ اول . برای توضیح بیشتر ر.ک به کتاب (سیرتنا و سنتنا) تالیف مرحوم علامه امینی صاحب کتاب الغدیر

۳-ملحقات احقاق الحق ، بزرگ مرجع شیعه مرحوم آیهٔ الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی نجفی (متوفای ۱۴۱۱ ق)،ج ۳۳،ص ۶۱چاپ اول . برای توضیح بیشتر ر.ک به کتاب (سیرتنا و سنتنا) تالیف مرحوم علامه امینی صاحب کتاب الغدیر

۴- سوره انفال ، آیه ۳۳

۵- سوره اسراء آیه ۶۰

۶- بحارالانوار مرحوم علامه مجلسی (متوفای ۱۱۱۱ هجری قمری). المراجعات ، مرحوم آیهٔ الله سید عبدالحسین شرف الدین عاملی (متوفای ۱۳۷۷ ه ق)، ص ۲۹، ج ۳۹، ص ۲۷۸. الغدیر مرحوم علامه امینی (متوفای ۱۳۹۰ ه ق)، ج ۱۰ ص ۲۸۰، چاپ سوم سال ۱۳۷۸ قادتنا کیف نعرفهم (پیشوایانمان را چگونه بشناسیم ؟) صفحات و بزرگ مرجع عالم تشیع مرحوم حضرت آیهٔ الله العظمی سید محمد هادی میلانی (متوفای رجب ۱۳۹۵ق)

۷- احتمال دارد که این عمل والی برای تجربه صحت خواب نیز بوده است .

۸- منتخب التواریخ ، حاج میرزا هاشم خراسانی ، چاپ و انتشارات علمیه اسلامیه ، ص ۳۸۸، باب ششم

۹- کرامات و معجزات خراسانی ص ۹

۱۰- سرگذشت جانسوز حضرت رقیه (ع) ص ۵۳ به نقل از معالی السبطین

۱۱- کامل بهائی ،ج ۲، ص ۱۷۹.

۱۲- فوائد الرضویه ، ص ۱۱۱.

۱۳- اللهوف علی قتلی الطفوف ، سید بن طاووس ، تحقیق و تقدیم : شیخ فارس تبریزیان (حسون)، انتشارات اسوه ، قم ۱۴۱۴ ق ، ص ۱۴۱ - ۱۴۰.

۱۴- در نسخه جداگانه و مستقلی نیز که با عنوان (مقتل الحسین و مصرع اهل بیته و اصحابه فی کربلا، المشتهر بمقتل الی مخنف) توسط منشورات الرضی قم (۱۳۶۲ ش) از مقتل مزبور چاپ شده عبارت فوق الذکر چنین درج شده است : ثم نادی یا ام کلثوم و یا زینب و یا سکینه و یا رقیه و یا عاتکه و یا صفیه علیکن منی السلام (ص ۱۳۱)

۱۵- با استفاده از: آب در عاشورا ؛ بستر رویارویی دو فرهنگ (اسلام و جاهلیت ، نوشته فاضل دانشمند جناب آقای شیخ علی ابوالحسنی (منذر) مخطوط.

۱۶-سیاهپوشی در سوگ ائمه نور، تالیف محقق و نویسنده گرانقدر آقای شیخ علی ابوالحسنی (منذر، ص ۱۴۰ - ۱۴۱

۱۷- اعیان الشیعه ، سید محسن امین ، تحقیق و اخراج : سید حسن امین (قطع رحلی دار التعارف للمطبوعات ، بیروت ۱۴۰۳ - ۱۹۸۳) ۷/۳۲۶.

۱۸- ادب الطف او شعراءالحسین (ع) ۱/۱۹۶، سید جواد شبر، موسسه البلاغ - دارالمرتضی ، بیروت ۱۴۰۹ ق / ۱۹۸۸ م .

۱۹- المنتخب للطریحی فی جمع المرائی و الخطب المشتهر بالفخری ، شیخ فخر الدین طریحی نجفی ، مؤ سسه الاعلمی للمطبوعات ، طبع مصحح ، بیروت ۱۴۱۲ ق - ۱۹۹۲ م ، ۲/۴۳۶.

۲۰- سیاهپوشی در سوگ ائمه نور، همان ، ص ۳۲۰، به نقل از المنتخب طریحی

۲۱- مراقد اهل بیت (ع) در شام ص ۷، از تالیفات آیهٔ الله حاج سید احمد فهری زنجانی امام جمعه محترم زینبیه شام .

۲۲- شام سرزمین خاطرهها، از دانشمندان معاصر و نویسنده گرانقدر مهدی پیشوایی ، ص ۲۲

۲۳- بستان السیاحهٔ و بقاع الامکنهٔ

۲۴- سوره کهف : آیه ۷۷

۲۵-حضرت زینب کبری علیه السلام ، عمادزاده به نقل از مصباح الحرمین ص ۳۶۳

۲۶- حضرت زینب کبری (س) ص ۲۵۷ عمادزاده

۲۷- گیتاشناسی کشورها، چاپ ۱۳۶۵، ص ۱۸۵

۲۸- تاریخ اسلام (سال چهارم آموزش متوسطه عمومی) تالیف محقق بزرگ آیت الله حاج شیخ جعفر سبحانی ص ۲۷

۲۹- فروغ ابدیت ، از هم ایشان ،ج ۱، ص ۱۵۶

۳۰- سوره اعراف ، آیه ۱۵۸

۳۱- بصری مرکز استانداری حوران بود که از مستعمرات قیصر به شمار میرفت و حارث بن ابی شمر و به طور کلی ملوک غسان به صورت دست نشاندگی از قیصر در آنجا حکومت میکردند.

۳۲- طبقات الکبری ، ج ۱، ص ۲۵۹

۳۳- فتوح البلدان ، ابوالحسن امد بن یحیی بلاذری ، ص ۱۳۰-۱۲۸. در آغاز جنگ با رومیان خالدبن ولید در عراق بود و چون گزارش رسید که نیروهای رومیان بسیار مجهز و تعدادشان زیاد است ابوبکر به خالد دستور داد به منطقه شام رهسپار شود(فتوح البلدان ص ۱۱۷).

۳۴- جند در اینجا تقریبا نزدیک به معنی استان است .

۳۵- بزرگتری رودخانه دمشق است

۳۶- البلدان ، احمد بن یعقوبی ، ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی ، ص ۱۰۵

۳۷- تاریخ تحلیلی اسلام ، دکتر سید جعفر شهیدی ، ص ۱۰۸

۳۸- شام سرزمین خاطرهها، ص ۱۹

۳۹- تفسیر علی بن ابراهیم قمی : ج ۲ ص ۲۱، چاپ نجف اشرف سال ۱۳۸۷ ه . ق . و تفسیر عیاشی محدث الجلیل ابی نصر محمد بن مصعود بن عیاش السلمی السمرقندی : ج ۲ ص ۲۹۸، چاپ علمیه اسلامیه ، به تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی ، ذکر نومده اند که : والشجرهٔ الملعونه فی القران هم بنی امیه .

۴۰- قرآن کریم ، سوره بنی اسرائیل : آیه ۶۰

۴۱- تفسیر مجمع البیان : جلد سوم صفحه ۴۲۴؛ تفسیر نور الثقلین : جلد ۳، صفحه ۱۷۹

۴۲- تتمه المنتهی ، مرحوم محدث قمی صفحه ۱۰۸

۴۳- پرتوی از عظمت امام حسین (ع)، آیهٔ الله العظمی شیخ لطف الله صافی گلپایگانی : ص ۲۳۰، به نقل از شرح نهج البلاغه : ج ۳، ص ۲۵۴ و ۴۶۷

۴۴- پرتوی از عظمت امام حسین (ع): ص ۲۳۷

۴۵- فلسفه انقلاب حسین (ع): ص ۸۰

۴۶- هزارماه سیاه از دانشمند محترم ابوالفضل قاسمی ، ض ۱۸۹

۴۷- هزار ماه سیاه : ص ۸۴

۴۸- هزار ماه سیاه ، ص ۷۶

۴۹- هزار ماه سیاه ، ص ۶۳

۵۰- امام علی (ع)، ص ۲۱۲

۵۱- عایشه در دوران معاویه ، نوشته علامه سید مرتضی عسکری ، ص ۱۲۵

۵۲- فلسفه انقلاب حسین (ع) ص ۲۸

۵۳-مرحوم دکتر آیتی بیرجندی ، بررسی تاریخ عاشورا ص ۴۷

۵۴-الغدیر: جلد ۱۰، آیه الله شیخ عبدالحسین امینی ، چاپ بیروت ، صفحه ۱۴۲، فضائل الخمسه : جلد ۳، آیه الله سید مرتضی فیروز آبادی ، صحفه ۲۴۳، میزان الاعتدال ذهبی : جلد ۲، صفحه ۷ و ۱۲۹

۵۵-سفینه البحار: جلد ۱، مرحوم محدث بزرگوار حاج شیخ عباس قمی ، صفحه ۶۸۳

۵۶-الغدیر: جلد ۱۰، صفحه ۸۳

۵۷-کودک از نظر وراثت و تربیت ، جلد ۱، نوشته حجه الاسلام و المسلمین حاج شیخ محمد تقی فلسفی ، صفحه ۳۳۰

۵۸-کودک : جلد ۲، صفحه ۲۳۲

۵۹-عایشه در دوران معاویه : صفحه ۱۲۰

۶۰-هزار سیاه : صفحه ۱۶۷، به نقل از مجله خواندنیها: شماره ۱۳۱

۶۱-کامل بهائی : جلد ۲، صفحه ۲۱۰

۶۲-البدایه و النهایه : صفحه ۱۹۷، مقاتل الطالبیین : صفحه ۱۲۰

۶۳-بحار: جلد ۴۴، صفحه ۳۲۵، الدمعه الساکبه : صفحه ۲۷۳، اعیان الشیعه : جلد ۴ صفحه ۱۱۲، مقتل خوارزمی : جلد ۱، صفحه ۱۸۴

۶۴-مکتب اسلام : شماره ۲، صفحه ۱۲

۶۵-اقتباس از: تحقیقی کوتاه درباره شیعه ، نوشته آیه الله علامه شیخ یحیی نوری : صفحه ۹۳

۶۶-پیشوای سوم ، از انتشارات موسسه در راه حق ، به نقل از الامامه و السیاسه : جلد ۱ صفحه ۲۵۳ به بعد

۶۷-نفس المهموم : صفحه ۲۹

۶۸-همان : صفحه ۲۹

۶۹-یعقوبی ج ۲ ص ۲۱۶. ابوالفداء ج ۱ ص ۱۹۰. مروج الذهب ج ۳ ص ۶۴ و تواریخ دیگر.

۷۰-تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۲۴۳. ابوالفداء ج ۱ ص ۱۹۲. مروج الذهب ج ۳ ص ۷۸

۷۱ -یعقوبی ج ۲ ص ۲۲۴. ابی الفداء ج ۱ ص ۱۹۲. مروج الذهب ج ۳ ص ۸۱

۷۲-شیعه در اسلام ، علامه طباطبائی : همان صفحه ۲۵

۷۳-تتمه المنتهی : صفحه ۴۳

۷۴-سرچشمه آب حیات ، آیه الله حاج میرزا خلیل کمره ای (ره)، صفحه ۵۰ و ۵۱

۷۵-فلسفه انقلاب : صفحه ۱۴۸

۷۶-مروج الذهب : مسعودی ، جلد ۳، صفحه ۶۷

۷۷-کامل بهائی : جلد ۱، صفحه ۱۸۸

۷۸-مروج الذهب : جلد ۳، صفحه ۶۷، تتمه المنتهی : صفحه ۳۶

۷۹-کیفر کردار، ج ۲، ص ۷۵، به نقل از من لا یحضره ، ص ۵۹۱

۸۰-النجوم الزاهره : چاپ اول ، ۱/۲۴۶

۸۱-مروج الذهب : ج ۳، ص ۷۳

۸۲-فلسفه انقلاب حسین علیه السلام : صفحه ۱۵۰

۸۳-مروج الذهب : جلد ۳، صفحه ۷۲

۸۴-کامل بهایی : ج ۲، ص ۱۷۳

۸۵-امالی صدوق : صفحه ۹۹

۸۶-چهره خونین : صفحه ۳۶۸، به نقل از آثار الباقیه : صفحه ۳۱۹ و کتاب التعجب : صفحه خونین ۴۶

۸۷-ترجمه اثبات الوصیه : صفحه ۳۱۱

۸۸-تحقیق درباره روز اربعین : آیت الله شهید سید محمد علی قاضی طباطبائی تبریزی ، صفحه ۳۹۲

۸۹-جامع احادیث الشیعه : صفحه ۱۹۰

۹۰-نامه دانشوران : جلد ۲، صفحه ۱۱۱

۹۱-تتمه المنتهی : صفحه ۴۲

۹۲-چهره درخشان حسین بن علی علیه السلام : (اثر نگارنده) چاپ اول ، صفحه ۲۵۴، به نقل از اعیان الشیعه : جلد ۴ صفحه ۱۳۴، چاپ دمشق .

۹۳-بررسی تاریخ عاشورا: صفحه ۲۲

۹۴-قرآن کریم ، سوره هود، آیه : ۹۵

۹۵-امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام : علامه سید محسن امین ، صفحه ۲۸۱

۹۶-مقتل خوارزمی . در اینجا حیله گری معاویه برای گرفتن هند برای یزید بیان شده است ، و این امر از معاویه شگفت و دور نیست . و ابن قتیبه در (السیاسه و الامامه) جلد ۱، صفحه ۶۱ آورده اند که : ارینب در عقد نکاح عبدالله بن سلام قرشی بود، جمال و زیبایی وی موجب رغبت یزید در وی شد و معاویه ، عبدالله را وادار به طلاق ساخت . این داستان را مولف (نهایه الارب) نیز در جلد ۶، صفحه ۱۸۰، آورده و نام آن زن را زینب دانسته است .

۹۷-مقتل العوالم : صفحه ۱۵۱، تاریخ طبری : ج ۶، صفحه ۱۵۰

۹۸-تاریخ طبری : جلد ۶، صفحه ۱۸۸، تاریخ ابن اثیر: جلد ۴، صفحه ۵، البدایه : جلد ۸، صفحه ۱۴۶

۹۹-احیاء العلوم ، جلد ۳، صفحه ۱۰۶، بخش آفت هشتم از آفات زبان

۱۰۰-روح المعانی ، ج ۸، ص ۱۲۵، در تفسیر آیه : فهل عسیتم ان تولیتم ...

۱۰۱-تذکره الخواص : صفحه ۱۶۲

۱۰۲-وفیات الاعیان ابن خلکان

۱۰۳-السیره الحلبیه : جلد ۱، صفحه ۱۷۲

۱۰۴-تذکره الخواص

۱۰۵-رسائل جاحظ: صفحه ۲۹۸

۱۰۶-روح المعانی : جلد ۸، صفحه ۱۲۵، در مطالب فوق و نیز صفحات گذشته ، از کتاب سردار کربلا، ترجمه العباس علیه السلام

استفاده شده است .

۱۰۷-با استفاده از: سازندگیهای اخلاقی امام حسین علیه السلام ، نوشته آیه الله شیخ احمد صابری همدانی ، ص ۹۵

۱۰۸-مناقب ، جلد ۴، صفحه ۳۹، بحار الانوار، جلد ۴۴، صفحه ۳۱۸

۱۰۹-موسوعه کلمه الامام الحسین علیه السلام ، معهد تحقیقات باقر العلوم علیه السلام ، منظمه الاعلام الاسلامی ، قم صفحه ۲۴۰ - ۲۴۱ چاپ سوم

۱۱۰-خطبه امام علیه السلام اشاره به حدیث ثقلین (انی تارک فیکم الثقلین) و آیه (اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم) (سوره نساء آیه ۵۹) می باشد

۱۱۱-مرحوم دکتر محمد ابراهیم آیتی بیرجندی ، بررسی تاریخ عاشورا ص ۴۸

۱۱۲-بررسی تاریخ عاشورا، ص ۳۴

۱۱۳-یعقوبی ج ۲ ص ۱۹۱ و سایر تواریخ

۱۱۴-ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۱۶۰. طبری ج ۴ ص ۱۲۴. ابن اثیر ج ۳ ص ۲۰۳

۱۱۵-همان مدرک

۱۱۶-یعقوبی ج ۲ ص ۱۹۳

۱۱۷-یعقوبی ج ۲ ص ۲۰۲

۱۱۸-یزید مردی بود عیاش و هوسران و دائم الخمر. وی لباسهای حریر و جلف می پوشید و سگ و میمونی داشت که ملازم و همبازی وی بودند. مجالس شب نشینی او با ساز و شراب برگزار می شد. نام میمون یزید ابوقیس بود که او را لباس زیبا پوشانیده در مجلس شرابش حاضر می کرد، و گاهی هم سوار اسبش کرده به مسابقه می فرستاد (یعقوبی ج ۲ ص ۱۹۶ مروج الذهب ج ۳ ص ۷۷)

۱۱۹-مروج الذهب ج ۳ ص ۵، ابوالفداء ج ۱ ص ۱۸۳

۱۲۰-النصایح الکافیه ص ۷۲ نقل از کتاب الاحداث

۱۲۱-روی ابوالحسنی المدائنی فی کتاب الاحداث قال : کتب معاویه نسخه واحده الی عماله بعد عام الجماعه : انی برئت الذمه ممن روی شیئا من فضل ابی تراب و اهل بیته (کتاب النصائح الکافیه تالیف محمد بن عقیل ، ص ۸۷، چاپ نجف سال ۱۳۸۶ هجری)

۱۲۲-النصایح الکافیه ص ۷۲ - ۷۳

۱۲۳-النصایح الکافیه ص ۵۸ و ۶۴ و ۷۷ - ۸۷

۱۲۴-سوره توبه ، آیه ۱۰۰

۱۲۵-ولید بن یزید. تاریخ یعقوبی ج ۳ ص ۷۳

۱۲۶-ولید بن یزید. مروج الذهب ج ۳ ص ۲۲۸

۱۲۷-معجم البلدان ماده (قم)

۱۲۸-مروج الذهب ج ۳ ص ۲۱۷ - ۲۱۹. یعقوبی ج ۳ ص ۶۶

۱۲۹-کتاب بحار ج ۱۲ و سایر مدارک شیعه

۱۳۰-از نظر شیعه : سه خلیفه غاصب حق امیرالمومنین علی بن ابیطالب علیه السلام بودند و خلیفه بلافصل حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله امیرالمومنین علی علیه السلام بوده است . کلب آستان اهل بیت علیه السلام علی ربانی خلخالی .

۱۳۱-شیعه در اسلام : علامه طباطبائی : صفحه ۲۶

۱۳۲-یعقوبی ج ۳ ص ۷۹ ابوالفداء ج ۱ ص ۲۰۸ و تواریخ دیگر

۱۳۳-یعقوبی ج ۳ ص ۸۶. مروج الذهب ج ۳ ص ۲۶۸

۱۳۴-یعقوبی ج ۳ ص ۸۶. مروج الذهب ج ۳ ص ۲۷۰

۱۳۵-یعقوبی ج ۳ ص ۹۱ - ۹۶. ابی الفداء ج ۱ ص ۲۱۲

۱۳۶-کتاب اغالی ابی الفرج قصه امین

۱۳۷-این قسمت از کتاب (شیعه در اسلام) از ص ۲۰ الی ۲۸ آیه الله علامه طباطبائی صاحب تفسیر المیزان استفاده شده است .

۱۳۸-ترجمه نفس المهموم محدث قمی (ره) به قلم آقای شعرانی ص ۲۶۶ چاپ تهران

۱۳۹-از این تعبیرات خیال نشود که مدتهای زیادی در حبس مانده اند، زیرا پوست انداختن صورتهای خاندان رسالت و پرده گیان امامت در ظرف چند روز در عرض راهها با آن سرعت سیر دادن به آنها در هوای خشک و سوزان صحراها به مرحله عمل می رسد احتیاج به مدتهای زیادی ندارد، چنانچه عملا در ظرف چند روز در مسافرت آن صفحات و راه رفتن در آفتاب آن سامان دیده می شود.

۱۴۰-مشاش سر استخوان است .

۱۴۱-آنان که امثال معاویه و یزید را اولی الامر می دانند و طاعت آنها را واجب می شمارند، بایستی عقل خودشان را حاکم قرار بدهند و در وجدان خود قضاوت نمایند که آیا می شود خداوند امثال معاویه ها و یزیدها را اولی الامر قرار بدهد؟ و آنها هم بر خلاف احکام خدا حکم نمایند و امر به قتل ریحانه رسول الله صلی الله علیه و آله کنند؟ اگر نعوذبالله خدا همچو اطاعتی را واجب کند و آنها را اولی الامر قرار بدهد تناقض واضح لازم می آید. آیا از خداوند تناقض صادر می شود؟ آیا قرآن کریم به تناقض حکم می کند؟ پس عقل حاکم است که اولی الامر باید معصوم باشد تا تناقض لازم نیاید.

۱۴۲-قرآن کریم ، سوره نساء آیه ۵۹

۱۴۳-کافی ج ۱ ص ۲۸۶ و غایه المرام ص ۲۲۹

۱۴۴-تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۴۹۹

۱۴۵-اصول عقاید اسلامی ص ۵۱۱ به نقل از تفسیر عیاشی ، تفسیر برهان و الغدیر

۱۴۶-تفسیر القمی ج ۱ ص ۱۴۱ چاپ نجف

۱۴۷-نفس المهموم ، ص ۲۶۲

۱۴۸-راجع به این مرد مرموز رومی که از بطارقه (پاتریک) است رجوع شود به کتاب (التدوین فی احوال جبال شروین) تالیف محمد حسن خان اعتماد السلطنه وزیر علوم ایران در دوره قاجار.

۱۴۹-تحقیق درباره روز اربعین حضرت سید الشهدا علیه السلام شهید بزرگوار آیت الله حاج سید محمد علی قاضی طباطبائی تبریزی (ره) از ص ۴۵۸ الی ص ۴۶۶

۱۵۰-تحقیق درباره روز اربعین حضرت سیدالشهدا علیه السلام شهید آیت الله قاضی تبریزی ص ۴۶۸

پی نوشتها ۲

۱۵۱-عثمان را که کشتند جنازه وی را بر مزبله انداختند و سه روز در آنجا ماند و شبانه چند نفر مانند مروان جنازه او را حمل کردند که دفن نمایند قومی از بنی مازن فریاد زدند که هرگاه او را در مقبره دفن کرده باشید فردا به مردم خبر خواهیم داد. و لذا جنازه را از آن جا برداشتند و به (حش کوکب) که یهودیها اموات خودشان را در آن جا دفن می کردند بردند و دفن کردند و

(وحش به فتح اول و تشدید ثانی و به ضم اول نیز ضبط شده به معنی بستان است و کوکب نام مردی از انصار بوده)

۱۵۲–تحقیق درباره روز اربعین حضرت سیدالشهدا علیه السلام ص ۱۷۴

۱۵۳–تحقیق درباره روز اربعین حضرت سید الشهدا علیه السلام ص ۲۷۸

۱۵۴–صراط مستقیم ص ۱۰ به نقل از کتاب بصائر الدرجات ص ۷۲ ح ۱

۱۵۵–سوره روم : آیه ۳۰

۱۵۶–صراط مستقیم ص ۱۹ به نقل از کتاب تفسیر علی بن ابراهیم قمی : ج ۲ ص ۱۵۵، انتشارات علامه

۱۵۷–کتاب امیرالمومنین ، تالیف آیه الله حاج سید تقی طباطبائی قمی ، ص ۱۶۶ به نقل از بحار الانوار ج ۲۷ ص ۱۱

۱۵۸–همان ، ص ۱۶۶ به نقل از بحار الانوار ج ۲۷ ص ۱۱

۱۵۹–همان ، ص ۱۷۲ به نقل از بحار الانوار ج ۳۸ و ص ۵ و ۷

۱۶۰–همان ، ص ۱۷۲ به نقل از بحار الانوار ج ۳۸ و ص ۵ و ۷

۱۶۱–همان ، ص ۱۷۳ به نقل از بحار الانوار ج ۳۸ و ص ۶ و ۱۴

۱۶۲–کتاب امیرالمومنین ص ۱۷۴ به نقل از بحار الانوار ج ۳۸ ص ۱۴

۱۶۳–کتاب امیرالمومنین ص ۱۹۱ به نقل از کتاب فضائل الخمسه ج ۳ ص ۳

۱۶۴–کتاب امیرالمومنین ص ۱۹۲ به نقل از کتاب فضائل الخمسه ج ۳ ص ۷

۱۶۵–همان ص ۲۰۱ به نقل از کتاب فضائل الخمسه ج ۲ ص ۲۰۰

۱۶۶–همان ، ص ۲۰۱ به نقل از کتاب فضائل الخمسه ج ۲ ص ۲۲۸

۱۶۷–همان ، ص ۲۰۲ به نقل از کتاب فضائل الخمسه ج ۲ ص ۳۱۸

۱۶۸–همان ، ص ۲۰۲ به نقل از کتاب فضائل الخمسه ج ۲ ص ۳۱۹

۱۶۹–همان ، ص ۲۰۳ به نقل از کتاب فضائل الخمسه ج ۲ ص ۳۲۰

۱۷۰–همان ، ص ۲۱۱ به نقل از کتاب بحار الانوار ج ۱۴ ص ۱۹۱

۱۷۱–همان ، ص ۲۱۲ به نقل از کتاب بحار الانوار ج ۱۴ ص ۲۳۶

۱۷۲–این قصیده غرا، اثر طبع فقیه فرزانه ، مدافع پرسوز و گداز حریم اهل البیت علیه السلام آیه الله العظمی آقای حاج شیخ حسین وحید خراسانی دام ظله الوارف است که در منقبت حضرت مولی الموحدین ، مظلوم تاریخ ، مولود کعبه ، شهید محراب حضرت امیرالمومین علی بن ابی طالب علیه السلام سروده اند.

۱۷۳–سوره شعرا، آیه ۲۲۷

۱۷۴–شهید کربلا ج ۲، ص ۱۴۹ – ۱۵۹، به نقل از زندگانی امام حسین علیه السلام عمادزاده ص ۶۰۱ – ۶۰۹

۱۷۵–تذکره الشهدای کاشانی ص ۴۱۳

۱۷۶–تذکره الشهدای کاشانی ص ۴۱۴

۱۷۷–کامل بهائی ۲/۲۹۲

۱۷۸–سوگنامه آل محمد صلی الله علیه و آله به نقل از تذکره الشهدا ملا حبیب الله کاشانی ص ۴۱۲

۱۷۹–پیشوای شهیدان ، نوشته حضرت آیت الله فقید سید رضا صدر (ره) ص ۲۷۶

۱۸۰–کامل بهائی ج ۲ ص ۱۷۸

۱۸۱–نفس المهموم ترجمه مرحوم آیه الله آحاج میرزا ابوالحسن شعرانی چاپ علمیه اسلامیه ربیع الاول ۱۳۷۴ ه ق ص ۲۶۶ و

ترجمه لهوف از آیه الله سید احمد فهری زنجانی

۱۸۲-تذکره الشهدای آیه الله ملا حبیب شریف کاشانی متوفی سال ۱۳۴۰ ه ق ص ۴۲۵

۱۸۳-سوره کهف : آیه ۹

۱۸۴-منتهی الامال : ج ۱ ص ۴۲۴

۱۸۵-سوره شوری : آیه ۳۳

۱۸۶-سوره اسرا: آیه ۲۶

۱۸۷-سوره انفال : آیه ۴۲

۱۸۸-سوره احزاب : آیه ۳۳

۱۸۹-احتجاج طبرسی : ج ۲ ص ۳۳ چاپ نجف

۱۹۰-چهره درخشان حسین بن علی علیه السلام ص ۳۷۶ و شهید کربلا ج ۲ ص ۳۸

۱۹۱-تحقیق درباره روز اربعین حضرت سیدالشهدا ص ۴۵۹ به نقل از تجارب السلف ص ۶۹

۱۹۲-تحقیق درباره روز اربعین ص ۴۵۹

۱۹۳-منهاج الولایه ص ۳۸۲، از دانشمند محترم آقای حاج شیخ علی قرنی گلپایگانی .

۱۹۴-سوره شعرا: آیه ۲۲۷

۱۹۵-کبریت احمر، مرحوم علامه محمد باقر بیرجندی ، متوفای ۱۳۵۲ ه ق ، ص ۲۵۳

۱۹۶-تذکره الشهداء ملا حبیب کاشانی ، ص ۴۱۷

۱۹۷-شهید کربلا ج ۲ ص ۳۶ به نقل از مرحوم مقرم

۱۹۸-شهید کربلا ج ۲ ص ۳۷ به نقل از مرحوم مقرم

۱۹۹-شهید کربلا ج ۲ ص ۳۷ به نقل از مرحوم مقرم

۲۰۰-سوره شعرا: آیه ۲۲۷

۲۰۱-سوره بقره : آیه ۱۳۷

۲۰۲-شهید کربلا ج ۲ ص ۳۱ به نقل از حیاه الحسین علیه السلام ج ۳ ص ۳۷۵

۲۰۳-تذکره الشهدا ص ۴۱۹

۲۰۴-کامل بهائی ج ۲ ص ۲۹۲

۲۰۵-معالی السبطین ، مرحوم شیخ مهدی مازندرانی ، متوفای سال ۱۳۸۰ ه ق ، ج ۲ ص ۱۱۲

۲۰۶-شهید کربلا ج ۲ ص ۳۲۸ به نقل از خصائص الزینبیه جزایری ص ۱۲۰

۲۰۷-شهید کربلا ج ۲ ص ۴۱

۲۰۸-سوره مومن ، آیه ۷۱

۲۰۹-شهید کربلا ج ۲ ص ۲۹

۲۱۰-تفسیر نور الثقلین : ج ۴ ص ۷۴

۲۱۱-شهید کربلا: ج ۲ ص ۲۹

۲۱۲-جلاء العیون مرحوم علامه مجلسی ج ۲ ص ۶۱۲

۲۱۳-جلاء العیون ج ۲ ص ۶۱۳

۲۱۴-مجموعه انوار علمی معصومین از رسول خدا تا امام زین العابدین علیه السلام . اثر حاج شیخ علی فلسفی .

۲۱۵-سوره روم : ۱۰

۲۱۶-سوره آل عمران : ۱۷۸

۲۱۷-اشاره به فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در فتح مکه رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوسفیان جد یزید لعنه الله علیهما مورد عفو قرار داد و آنها را آزاد نمود و فرمود: (اذهبوا فانتم الطلقا)

۲۱۸-این جمله مبارکه اشاره است به هند جگر خواره که در جنگ احد دستور داد شکم حضرت سیدالشهدا را پاره نموده و جگرش را به دندان گرفت ، خداوند در او تلخی قرار داد تا به بدن نجس او نرود.

۲۱۹-سوره آل عمران : ۱۶۹

۲۲۰-سوره مریم : ۷۸

۲۲۱-سوره فصلت : ۴۶

۲۲۲-بحار الانوار، ۴۵/۱۳۳، الاحتجاج ۲/۱۲۲ با کمی اختلاف .

۲۲۳-نعمان بن بشیر، از انصار است و پدرش بشیر بن سعد از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله است او امیر کوفه بود در زمان معاویه ، و در سال ۶۵ در حمص به قتل رسید.

۲۲۴-قمقام زخار، ۵۶۵

۲۲۵-ترجمه اثبات الوصیه لعلی بن ابی طالب علیه السلام ، ص ۳۱۹

۲۲۶-قول مشهور، سن شریف حضرت را چهار سال می داند.

۲۲۷-منهاج الولایه ص ۳۳۲

۲۲۸-اثبات الوصیه ، تالیف علی بن حسین مسعودی ، متوفای ۳۴۶ ه ق ۱۷۰

۲۲۹-شعر از دکتر قاسم رسا (ره)

۲۳۰-نفس المهموم ، ص ۴۵۰

۲۳۱-در این خطبه آمده که هفت عامل برتری به اهل بیت داده شده ، ولی شش خصلت بیشتر ذکر نگردیده است . در نقل کامل بهائی آمده است که خصلت هفتم : (والمهدی الذی یقتل الدجال) (و مهدی که دجال را می کشد، از ماست) (نفس المهموم ۴۵۰

۲۳۲-از شجره رسالت و در بیعت شجره شرکت کرد، و از مکه به مدینه هجرت نمود.

۲۳۳-ممکن است مراد از دو مشعر، دو بهشت باشد زیرا مشعر به موضعی گفته می شود که دارای درخت زیاد باشد، بنابراین مراد (وارث دو بهشت است)، و در آیه مبارکه آمده است (و لمن خاف مقام ربه جنتان)، و ممکن است مراد از مشعر، مزدلفه باشد و آن جایی است که حاجیان شب دهم تا طلوع آفتاب روز دهم ذیحجه در آنجا وقوف می کنند و این موقف از جمله مکانهای حرم است ، و در این صورت مراد از دو مشعر، مزدلفه و عرفات باشد.

۲۳۴-بحار الانوار ۴۵/۱۳۷، الاحتجاج ۲/۱۳۲ به اختصار نقل کرده است

۲۳۵-نفس المهموم ۴۵۱

۲۳۶-نفس المهموم ۴۵۱

۲۳۷-قصه کربلا، اثر ارزنده حجه الاسلام و المسلمین حاج شیخ علی نظری منفرد از خطبای بزرگ حوزه علمیه قم ، ص ۴۹۹ - ۵۱۳

۲۳۸-شهر حسین علیه السلام ص ۶۳ به نقل از ناسخ التواریخ جلد ۷ ص ۳۵۲

۲۳۹-شهر حسین علیه السلام ص ۶۳ به نقل از روضه الشهدا ص ۳۶۸

۲۴۰-ریاحین الشریعه ، مورخ بزرگ شیعه ، علامه بزرگوار حاج شیخ ذبیح الله محلاتی ، متوفای سال ۱۴۰۶ هجری قمری ، ج ۲ ص ۱۸۷

۲۴۱-ریاحین الشریعه ج ۳ ص ۱۸۸

۲۴۲-ریاحین الشریعه ، ج ۳، ص ۱۹۱

۲۴۳-سفینه البحار، ج ۳ ص ۲۵۰، چاپ جدید

۲۴۴-نفس المهموم ص ۲۵۹ و جلاء العیون ج ۲ ص ۶۱۸. این قسمت را اخوی عزیزم و معلم شهید عاشق اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام حبیب الله کیکاوسی (معروف به محمد ربانی خلخالی) تقریبا ۳ سال قبل از شهادتشان تایپ کرده بودند. خواستم یادی هم از ایشان شده باشد. آن عزیز در سن ۲۹ سالگی در تاریخ ۲۸/۱۲/۱۳۶۴ شمسی در جزیره مجنون شربت شهادت نوشید، جنازه اش را با تجلیل زیاد به قم آوردند و در گلزار شهدای علی بن جعفر علیه السلام دفن شد. روحش شاد، یادش گرامی باد.

۲۴۵-سفینه البحار ج ۳ ص ۲۵۱

۲۴۶-نفس المهموم ، ترجمه ص شعرانی ص ۲۵۹

۲۴۷-در اسناد دست اول و نزدیک به عصر اول نام مادر امام چهارم زین العابدین علیه السلام بدین صورتها دیده می شود: شهر بانو، شهر بانویه ، شاه زنان ، جهان شاه ، شهرناز، جهان بانویه ، خوله ، بره ، سلافه ، غزاله ، سلامه ، حرار، مریم ، فاطمه ، از میان این اسامی که نوشته شده شهربانو از همه مشهورتر است . شهرت شهر بانو تا بدانجاست که مزاری هم به نام بی بی شهربانو در نزدیکی شهر ری در دل کوه برای او و به نام او برپاست . شیخ صدوق می نویسد: مادر علی بن الحسین علیه السلام هنگام وضع حمل ایشان در گذشت ، و کنیزی از کنیزان امام حسین علیه السلام تربیت نوزاد را به عهده گرفت .

۲۴۸-شیعه در اسلام علامه سید محمد حسین طباطبایی ، متوفای سال ۱۴۰۲ ه ق ، ص ۱۳۸، به نقل مقاتل الطالبین ص ۵۲ و ۵۹ و تذکره الخواص ، ص ۳۲۴، اثبات الهداه ج ۵، ص ۲۴۲

۲۴۹-منتهی الامال ، محدث قمی ، متوفای سال ۱۳۵۹ ه ق ، ج ۲ ص ۲

۲۵۰-منتخب التواریخ ، مرحوم حاج ملا هاشم خراسانی ، متوفای سال ۱۳۵۲ هق باب ششم ، ص ۳۴۸

۲۵۱-منتهی الامال ، ج ۲ ص ۳

۲۵۲-منتهی الامال ج ۲، ص ۲۹

۲۵۳-منتهی الامال ج ۲، ص ۳، به نقل از شیخ صدوق (ره)، متوفای سال ۳۸۱ ه ق

۲۵۴-منتهی الامال ج ۲، ص ۸

۲۵۵-منتهی الامال ، ج ۲، ص ۶

۲۵۶-منتهی الامال ، ج ۲، ص ۴

۲۵۷-منتهی الامال ، ج ۲، ص ۴

۲۵۸-دمع السجود، ترجمه مردم مرحوم میرزا ابوالحسن شعرانی ، نفس المهوم ، ص ۲۶۲

۲۵۹-منتهی الامال ، ج ۲، ص ۱۱۱

۲۶۰-منتهی الامال ج ۲، ص ۳۰

۲۶۱-منتهی الامال ، ج ۲، ص ۲۸.

۲۶۲-منتهی الامال ، ج ۲، ص ۲۸

۲۶۳-فیض العلام فی عمل الشهور و وقایع الایام محدث قمی ، ص ۱۶۶

۲۶۴-منتهی الامال ، ج ۲، ص ۲۷

۲۶۵-منتهی الامال ، ج ۲، ص ۲۷

۲۶۶-عنوان الکلام فشارکی ، ص ۱۱۸، (مجلس ۲۱)

۲۶۷-دانستنیهای تاریخ ، ج ۱، ص ۱۸۷، حجه الاسلام غلام حسین عابدی (ره)، چاپ اول ، ۱۳۶۴ شمسی .

۲۶۸-از دیوان شاعر اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام (صامت) مرحوم آقا محمد باقر بروجردی ، ص ۳۰۳ - ۳۰۶، انتشارات سازمان چاپ و انتشارات جاویدان ، تهران .

۲۶۹-تذکره الشهدا، ص ۱۹۳ آیه الله ملا حبیب الله شریف کاشانی .

۲۷۰-منتخب التواریخ ص ۲۹۹

۲۷۱-بحار الانوار ج ۱۵، ص ۳۹

۲۷۲-ترجمه ارشاد مفید ج ۲، ص ۱۶

۲۷۳-سرگذشت جانسوز حضرت رقیه علیهاالسلام ص ۹ به نقل از معالی السبطین ج ۲ ص ۲۱۴

۲۷۴-سرگذشت حضرت رقیه علیهاالسلام ص ۱۳

۲۷۵- زندگانی چهارده معصوم علیه السلام مرحوم عماد زاده ج ۱ ص ۶۳۳ به نقل از اخبار الطول دینوری ص ۲۶۲، ابصار العین فی انصار الحسین علیه السلام ص ۳۶۸، کشف الغمه ج ۲ ص ۲۱۶ و عوالم جلد امام حسین علیه السلام ص ۳۳۱ از انتشارات مدرسه الامام المهدی

۲۷۶- السید رقیه علیه السلام تالیف عامر الحلو، ص ۴۲

۲۷۷- ترجمه ارشاد ج ۲ ص ۱۳۷

۲۷۸- وقایع عاشورا سید محمد تقی مقدم ص ۴۵۵ و حضرت رقیه علیه السلام تالیف شیخ علی فلسفی ص ۵۵۰

۲۷۹- سرگذشت جانسوز حضرت رقیه علیه السلام ص ۲۲ به نقل از الوقایع و الحوادث محمد باقر ملبوبی ج ۳ ص ۱۹۲

۲۸۰- سرگذشت جانسوز حضرت رقیه علیه السلام ص ۲۹ به نقل از ثمرات الحیاه ج ۲، ص ۳۸

۲۸۱- حضرت رقیه علیه السلام شیخ علی فلسفی ص ۱۳

۲۸۲- سرگذشت جانسوز حضرت رقیه علیه السلام ص ۲۶ به نقل از حضرت رقیه علیه السلام تالیف علی فلسفی ص ۷

۲۸۳- شعر از ناشناس

۲۸۴- شعر از ناشناس

۲۸۵- سرگذشت جانسوز حضرت رقیه علیه السلام ، ص ۲۷

۲۸۶- منتهی الامال ، محدث قمی ، ج ۱ ص ۳۱۷، چاپ علمیه اسلامیه .

۲۸۷-مصباح الحرمین ص ۳۷۱

۲۸۸- مولف مصباح الحرمین ، عبدالجبار بن زین العابدین الشکوئی

۲۸۹- منتخب التواریخ ، باب پنجم ، ص ۲۹۹

۲۹۰- ناسخ التواریخ زندگانی حضرت زینب کبری علیه السلام ، ج ۲، ص ۴۵۶

۲۹۱- سخن گفتن امام حسین علیه السلام در ۱۲۰ محل ص ۵۳

۲۹۲- سخن گفتن امام حسین علیه السلام در ۱۲۰ محل ص ۵۲

۲۹۳- سخن گفتن امام حسین علیه السلام در ۱۲۰ محل ص ۵۲

۲۹۴- نقل از کتاب حضرت رقیه ص ۲۶

۲۹۵- سخن گفتن امام حسین علیه السلام در ۱۲۰ محل ص ۵۹

۲۹۶- زینب علیه السلام فروغ تابان کوثر، نوشته فاضل دانشمند حجه الاسلام و المسلمین حاج شیخ محمد محمدی اشتهاردی ، ص ۲۶۵ به نقل از امالی صدوق ، مجلس ۲۱

۲۹۷- زینب علیه السلام فروغ تابان کوثر، ص ۲۶۶، به نقل از ریاحین الشریعه ج ۳، ص ۱۹۱ - ۱۸۶ و ۱۸۷

۲۹۸- زینب علیه السلام فروغ تابان کوثر، ص ۳۶۶ به نقل از الوقایع و الحوادث ، ج ۵، ص ۸۱

۲۹۹- زینب فروغ تابان کوثر، ص ۳۷۰، به نقل از الخصائص الزینبیه ، ص ۲۹۶

۳۰۰- زینب فروغ تابان کوثر، ص ۳۷۰، به نقل از ریاض القدس ، ج ۲، ص ۲۳۷

۳۰۱- حوزه علمیه زینبیه شام را، شهید بزرگوار، مدافع پر سوز و گداز حریم اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام آیه الله حاج سید حسن حسینی شیرازی (قدس سره الشریف) در کنار حرم مطهر حضرت زینب تاسیس فرمودند. این جناب در سال ۱۳۵۷ شمسی در مکه معظمه به خدمتشان کرارا رسیدم و ایشان مرا برای بعضی از کارهای دینی مذهبی به شام دعوت فرمودند متاسفانه اجل به ایشان مهلت نداد و حزب بعث عفلقی وی را ترور کرد و در تاریخ ۱۶ جمادی الثانی ۱۴۰۰ هجری قمری در بیروت شهید شد، بدن مطهرش را از بیروت به تهران و سپس به قم منتقل کردند و در قم تشییع مفصلی شد و در مسجد طباطبائی (موزه) جنب حرم مطهر کریمه اهل بیت علیه السلام حضرت فاطمه معصومه علیه السلام به خاک سپرده شد

نگارنده گوید: ایام فاطمیه سال ۱۴۱۸ قمری بود و نیز مصادف با روز تولد عقیله بنی هاشم زینب کبری علیه السلام یکی از مجاورین زینبیه شام ، برای یکی از مراجع بزرگ قم نقل کردند که درخواب دیدم ، حضرت زینب کبری علیه السلام در جایی نشسته اند، شهید بزرگوار آقای حاج سید حسن شیرازی (ره) از آنجا عبور کردند، زینب کبری علیه السلام اشاره به شهید شیرازی می کند و می فرماید: ایشان مرا از غربت بیرون آورد. می توان گفت : مقصود عقیله بنی هاشم علیه السلام تشکیل و بنیاد حوزه علمیه زینبیه و عزاداری توسط ایشان در دیاری می باشد که زمانی مرکز حکومت بنی امیه بوده است (علی ربانی خلخالی)

۳۰۲- این قطعه از جده تا دمشق سروده شده است (سال ۱۳۹۲ قمری) از شاعر اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام استاد حاج شیخ عباس شیخ الرئیس کرمانی

۳۰۳- عارف علی فرخ همدانی

۳۰۴- ریاحین الشریعه ج ۳ ص ۱۹۳

۳۰۵- ریاحین الشریعه ج ۳ ص ۱۹۵

۳۰۶- کتاب شبهای شام ، چاپ دوم ، سال ۱۳۴۱ شمسی ، مطابق ماه صفر ۱۳۸۲ هجری قمری

۳۰۷- سرگذشت جانسوز حضرت رقیه علیه السلام ص ۵۳، به نقل از معالی السبطین

۳۰۸- ناسخ التواریخ ، مورخ شهیر، دانشمند محترم عباسقعلی خان سپهر، ج ۲ ص ۴۷۳

۳۰۹- ریاحین الشریعه ج ۳ ص ۱۹۸

۳۱۰- حضت رقیه علیه السلام نوشته حجه الاسلام شیخ علی فلسفی ص ۴۸، به نقل از ناسخ التواریخ ، ص ۵۰۷

۳۱۱- بنگرید به بخش اول : حضرت رقیه علیها السلام دراوراق تاریخ .

۳۱۲- حاج شیخ عباس قمی در ۲۳ ذیحجه سال ۱۳۵۹ هجری قمری در گذشت ودر نجف اشرف ، در صحن مقدس مرتضوی

مدفون گردید (ریحانه الادب ج ۴ ص ۴۸۸).

۳۱۳- توسلات و راه امیدواران ، ص ۱۷۳

۳۱۴- شعر از مرحوم حضرت آیه الله العظمی حاج سید علی فانی اصفهانی (ره) متوفای ۲۳ شوال ۱۴۰۹ هجری قمری ، مطابق ۸ خرداد ۱۳۶۸ شمسی نگارنده گوید: روزی خدمت ایشان رسیدم که کتاب (عزاداری از دیدگاه مرجعیت شیعه) را تقدیم نمایم و نظرشان را راجع به عزاداری اهل بیت علیه السلام و نظر مبارک مرحوم آیه الله العظمی میرزای نائینی را بدانم . مرحوم علامه فانی فتوای مرحوم میرزای نائینی را تایید فرمودند. این جانب یاد آور شدم که کتابی در باب زندگینامه غمبار سه ساله دختر امام حسین علیه السلام حضرت رقیه علیه السلام مشغولم . لذا ایشان فرمودند: شعری در باب عرض ارادت به ساحت مقدس حضرت رقیه علیه السلام سروده ام ، ما هم این شعر را به یادگار از ایشان در اینجا آوردیم .

۳۱۵- ایشان برادرزاده مرحوم آیه الله العظمی سیستانی هستند و چند سال محضر آن بزرگوار را درک کرده اند.

۳۱۶- مرحوم آیه الله العظمی سیستانی از شاگردان مرحوم میرزای شیرازی و مرحوم صدر بودند و اندکی نیز محضر مرحوم شیخ انصاری را درک کرده بودند. آن مرحوم عالم بزرگ خطه خراسان و صاحب کرامات فراوان بود و از مخالفان جدی حکومت وقت به شمار می رفت . لذا از سوی آنان مکرر مورد سو قصد واقع شد و آنان به سوی ایشان تیراندازی نمودند که از عنایات حضرت فاطمه زهرا علیه السلام به ایشان اصابت ننمود. سرانجام نیز در سیزدهم ماه رمضان ۱۳۴۱ هجری قمری به اجل طبیعی از دنیا رفتند و در حرم مطهر حضرت ثامن الحجج علیه السلام با کمی فاصله از ضریح مطهر مدفون شدند.

۳۱۷- مقصود آیه الله آقای حاج سید محمد باقر مجتهدی سیستانی پدر بزرگوار بزرگ مرجع جهان تشیع ، فقیه فرزانه آیه الله العظمی آقای حاج سید علی سیستانی دام ظله العالی است .

۳۱۸- از ذاکر آل محمد صلی الله علیه و آله حسین کشمیری

۳۱۹- سرگذشت جانسوز حضرت رقیه علیه السلام ، ص ۵۹

۳۲۰- این شعر و شعر صفحه ۲۷۵ همین کتاب را، از تابلویی که وقف حرم حضرت رقیه علیه السلام بود نگارنده روز شنبه ۱۱ جمادی الاول سال ۱۴۰۴ هجری قمری مطابق سال ۱۳۶۲ هجری شمسی ، ساعت ۱۲ به وقت سوریه در حرم مطهر یادداشت کردم

۳۲۱- حاج غلامرضا سازگار از شعرای معاصر و از مداحین محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله

۳۲۲- سوره مائده : ۲۱. سفینه البحار ج ۴ ص ۳۶۱

۳۲۳- روایت فوق را محمد ادیب الحصنی از تفسیر ابن الخازن نقل می کند و اگر روایت صحیح باشد با توجه به مقام ولایتی بسیار والای خلیل الرحمن توجیه عرفانی لطیفی دارد. خواننده عزیز، هم اگر دقت کند متوجه می شود.

آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند

آیا شود که گوشه چشمی به ما کنند؟

۳۲۴- الاسرا: ۱

۳۲۵- بیت المقدس و تحول قبله ، نوشته حضرت آیه الله فقید فرزانه ، مرحوم حاج میرزا خلیل کمره ای ، ص ۵۳

۳۲۶-الانبیاء: ۶۹ - ۷۱

۳۲۷- سفینه البحار ج ۴ ص ۳۶۱، چاپ جدید

۳۲۸- سفینه البحار ج ۴ ص ۳۶۱، چاپ جدید

۳۲۹-ر ک معجم البلدان ج ۲، ص ۴۶۳ - ۴۷۰

۳۳۰- مراقد اهل بیت ص ۱۴

۳۳۱- مهذب تاریخ دمشق : ج ۱، ابن عساکر

۳۳۲- مهذب تاریخ دمشق : ج ۱ ص ۱۹۷

۳۳۳- مراقد اهل بیت علیه السلام در شام ، ص ۷ - ۱۵

۳۳۴- شام سرزمین خاطره ها ص ۶۳

۳۳۵- برای توضیح بیشتر مراجعه شود به کتاب مراقد اهل بیت علیه السلام در شام نوشته آیه الله سید احمد فهری زنجانی

۳۳۶- مریم : ۱

۳۳۷- مریم : ۱۲

۳۳۸- برای توضیح بیشتر به کتاب مراقد اهل بیت علیه السلام در شام ، مراجعه شود.

۳۳۹- سوره اسرا: آیه ۲۳

۳۴۰- مراقد اهل بیت علیه السلام در شام ، ص ۲۴

۳۴۱- تاریخ و اماکن سیاحتی و زیارتی سوریه ، ص ۹۲ - ۹۳ و مراقد اهل بیت علیه السلام در شام ، ص ۲۴

۳۴۲- شام سرزمین خاطره ها، مهدی پیشوایی ، ص ۲۱۵ - ۲۱۶

۳۴۳- خطابه زینب کبری علیه السلام پشتوانه انقلاب امام حسین علیه السلام : صفحات ۵۵ - ۵۷ اثر دانشمند محترم محمد مقیمی از انتشارات سعدی ، به نقل از طراز المذهب : صفحه ۳۲ و ۲۲

۳۴۴- حضرت زینب کبری علیه السلام : محمد مقیمی ، صفحه ۴۹ از انتشارات سعدی

۳۴۵- ریاحین الشریعه : اثر دانشمند فقید شیخ ذبیح الله محلاتی (ره) جلد ۳ صفحه ۶۳ دار الکتب الاسلامیه تهران

۳۴۶- سوره مریم : آیه ۱

۳۴۷- خصائص زینبیه : صفحه ۲۷، ریاحین الشریعه : جلد ۳ صفحه ۵۷

۳۴۸- ریاحین الشریعه : جلد ۳ صفحه ۶۴

۳۴۹- ریاحین الشریعه : جلد ۳ صفحه ۱۶۴

۳۵۰- این خانم پس از ۲۵ سال گرفتاری درد پا عاقبه الامر از عنایات حضرت احدیت با توسل به مقام زینب کبری علیه السلام بهره مند گردید و شفا یافت و روزنامه های کثیر الانتشار بیروت ، السیاسه ، المساء، الهدی و سایر روزنامه ها نوشتند و ما برای سهولت ، ترجمه نامه حاج شیخ محمد تقی صادق را در اینجا آوردیم که اصل نامه در تاریخ ۱۳۷۹ هجری قمری - ۷ صفر منتشر شده است . (توسلات یا راه امیدواران ، محمد مهدی تاج لنگرودی ، ص ۵۱ - ۵۴)

۳۵۱- مجموعه انوار علمی معصومین علیه السلام ص ۶۵، نوشته شیخ علی فلسفی

۳۵۲- شیفتگان حضرت مهدی علیه السلام ، آقا قاضی زاهدی ، صفحه ۱۴۵، به نقل از عبقری الحسان مرحوم نهاوندی

۳۵۳- شیفتگان حضرت مهدی علیه السلام : ج ۱، صفحه ۲۵۱

۳۵۴- کتاب گلهای اشک ، از شاعر اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام سید رضا موید، ص ۱۵۸

۳۵۵- برای توضیح بیشتر به کتاب شریف مراقد اهل بیت علیه السلام نوشته آقای فهری مراجعه شود.

۳۵۶- کبریت احمر، ص ۸۵، چاپ کتابفروشی اسلامیه

۳۵۷- شیر زن کربلا یا زینب دختر علی علیه السلام دکتر سید جعفر شهیدی

۳۵۸- ویژگیهای حضرت زینب علیه السلام ترجمه الخصائص الزینبیه ، ص ۲۱۶

۳۵۹- مراقد اهل بیت علیه السلام در شام : سید احمد فهری ، ص ۷۵

۳۶۰- ریاحین الشریعه : جلد ۳ صفحه ۲۴۵

۳۶۱- ریاحین الشریعه : جلد ۳ صفحه ۲۵۶

۳۶۲- این اشعار در نسب قریش زبیری چنین است ، ولی به طریق دیگر نیز ذکر شده است .

۳۶۳- راهنمای حج و زیارتگاههای جهان اسلام ، ص ۱۲۰

۳۶۴- زبیر بن بکار کتاب نسب قریش ، ص ۵۹. حسن الامین ، دائره المعارف الاسلامیه الشیعیه ، ج ۱، جزء دوم ، ص ۲۵

۳۶۵- الکامل فی التاریخ ابن الاثیر، ج ۴، ص ۳۵. تهذیب التهذیب ، ابن حجر، ج ۱۲ ص ۴۴۲

۳۶۶- تاریخ و اماکن زیارتی و سیاحتی سوریه ، دانشمند محترم آقای اصغر قائدان ، ص ۱۳۷، چاپ اول ، سال ۱۳۷۳، به نقل از مقتل الحسین علیه السلام او حدیث کربلا، سید عبدالرزاق موسوی مقرم ، ص ۴۰۵، و اسعاف الراغبین ، ص ۲۰۲

۳۶۷- بحار الانوار، علامه مجلسی ، جزء ۴۵ از مجلد پانزدهم ، ص ۳۳۱. طبرسی ، الاحتجاج ، ج ۲، ص ۳۰۲ سیدعبدالکریم سید علیخان مقتل الحسین بن علی علیه السلام ص ۷۱ - ۶۹

۳۶۸- تاریخ و اماکن سیاحتی و زیارتی سوریه ، نوشته اصغر قائدان ، ص ۱۴۹، چاپ اول سال ۱۳۷۳ شمسی

۳۶۹- راهنمای حج و زیارتگاههای جهان اسلام ، نوشته حجه الاسلام و المسلمین ، حاج شیخ محمد ابراهیم وحید دامغانی ، ص ۱۳۱، به نقل از ارشاد شیخ مفید (ره)

۳۷۰-راهنمای حج و زیارتگههای جهان اسلام ، ص ۱۲۵

۳۷۱- محسن الامین ، اعیان الشعیه ، ج ۱، ص ۶۲۷، حسن الامین ، همان کتاب ، ج ۱، ص ۳۲

۳۷۲- تاریخ و اماکن سیاحتی و زیارتی سوریه ، ص ۱۴۹ - ۱۳۹

۳۷۳- راهنمای حج و زیارتگاههای جهان اسلام ، ص ۱۲۷

۳۷۴- سوره دهر (الانسان)، آیه ۸

۳۷۵- راهنمای حج و زیارتگاههای جهان اسلام ، ص ۱۲۹، به نقل از اسدالغابه ج ۵ ص ۵۳۰

۳۷۶-تاریخ و اماکن سیاحتی و زیارتی سوریه ، ص ۱۴۹

۳۷۷- راهنمای حج و زیارتگاههای جهان اسلام ، ص ۱۲۹

۳۷۸- راهنمای حج و زیارتگاهها جهان اسلام ، ص ۱۳۱

۳۷۹- ابن حورانی ، همان کتاب ص ۴۳

۳۸۰- پیشین ، ص ۴۹

۳۸۱- باقر شریف القرشی ، همان کتاب ، ج ۳، ص ۳۹۷

۳۸۲- ابن حورانی ، همان کتاب ، ص ۵۰

۳۸۳- ابن حورانی ، همان کتاب ، ص ۵۱

۳۸۴- معجم رجال الحدیث ، حضرت آیه الله العظمی مرحوم حاج سید ابوالقاس خوئی (ره)، متوفای سال ۱۴۱۳ هجری قمری ، ج ۴، شماره ۲۶۰۸

۳۸۵- سفینه البحار، ج ۲، ص ۹۶، چاپ جدید

۳۸۶- سفینه البحار، ج ۲، ص ۹۵، چاپ جدید

۳۸۷- سفینه البحار، ج ۲، ص ۹۷، چاپ جدید

۳۸۸- راهنمای حج و زیارتگاههای جهان اسلام ، ص ۱۲۴

السیدهٔ رقیهٔ بنت الامام الحسین علیه السلام

اشارهٔ

سرشناسه : ربانی خلخالی، علی، - ۱۳۲۵

عنوان و نام پدیدآور : السیده رقیه‌بنت الامام الحسین علیه‌السلام/ تالیف علی الربانی الخلخالی؛ مترجم جاسم الادیب

مشخصات نشر : [قم]: مکتب الحسین علیه‌السلام؛ ربانی خلخالی، ۱۴۲۵ق = ۱۳۸۳.

مشخصات ظاهری : ۲۹۵ ص.نمونه

شابک : ۹۶۴-۹۱۹۳۳-۸-۳۲۰۰۰۰ریال ؛ ۹۶۴-۹۱۹۳۳-۸-۳۲۰۰۰۰ریال

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

یادداشت : عربی.

یادداشت : عنوان اصلی: ستاره درخشان شام: حضرت رقیه دختر امام حسین علیهاالسلام.

یادداشت : کتابنامه به‌صورت زیرنویس

موضوع : رقیه(س)، بنت حسین(ع)، - ۶۱ق. -- سرگذشتنامه

موضوع : شعر مذهبی عربی -- مجموعه‌ها

شناسه افزوده : ادیب، جاسم، مترجم

رده بندی کنگره : BP۵۲/۲/ر۷ر۴۳ ۲۵۰۴۳ ۱۳۸۳

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۹

شماره کتابشناسی ملی : م۸۲-۳۳۷۹۴

اعترافان

نقـدّمهما لنکون أوّلاًـ واقعیّین، ولنسـعی ثانیـاً فی أن نسـتدرک مـا فاتنـا ـ الاـعتراف الأـوّل: أنّ کثیراً من المقاطع التاریخیّـهٔ والمواقف والشخصیّات لم یُسلَّط علیها الضوء لِتُعرَّف إلی الأجیال؛ فیتّضح الرأی وتتبیّن الحقائق. ووراء هذه الغفلهٔ أو ذاک التغافل، أو التقصیر أو القصور، أو عدم الاهتمام أو التعمّد.. أسباب عدیدهٔ لسنا هنا بصدد عرضها جمیعاً إلاّ ما صرّح به المترجم فی کلمته قائلًا:

إنّ بعض مقاطع التاریـخ خُصّـِصت حول سـیرهٔ المجهولین الـذین لم یکن لهم أیّهٔ خدمهٍ للبشـریّهٔ، وإنّما لمجرّد أنّهم کانوا من حاشـیهٔ السـلاطین أو مِن مُریـدیهم. ومع الأـسف الشدیـد، مقابل إفراطٍ کهـذا، نجـد أنّ الکثیر من عظماء التاریـخ قـد بُخِسوا حقَّهم، وضاعت سیرتهم المعطـاء التی کانت مرکزَ إشـعاع واسـتفادهٔ. والمسؤولیّـهٔ فی ذلک تقع علی عاتق کتّاب التاریـخ الـذین خضـعوا لأهوائهم، أو استسلموا لضغوط الحکومات الظالمهٔ التی دعتهم إلی طمس الحقائق المفیدهٔ التی یمکن أن تخدم الأجیال.

ومن الـذین بُخِسوا حقَّهم وضاعت معظم تفاصـیل سـیرتهم الوضّاءهٔ هم أبناء الأئمّـهٔ المعصومین علیهم السـلام، حیث تعمّـد الکثیر من المؤرّخین ـ بإیعازٍ من سلاطین الجور ـ فی إخفاء الحقائق المهمّهٔ من حیاتهم أو تضییعها أو تحریفها، حتّی أنّ الباحث الیوم لا یجد من تاریخ بعضهم سوی بعض المقتطفات الیسیرهٔ التی لا تتجاوز الأسطر القلیلهٔ).

أمّـا الاـعتراف الثـانی ـ فهو أنّ جماعـهً من الغیـاری علی عقیـدتهم بـذلوا جهوداً مشـکورهً فی التنقیب والتحقیق والجمع للحقائق الطیّبهٔ المتعلقـهٔ بأهـل البیت النبویّ الشـریف، لیکون هنالک کتاب أو فصل متکامل حول واقعـهٍ مهمّـهٔ أو موقفٍ تاریخیٍّ حسّاس، أو انتصارٍ لعقیدهٔ، أو تعریفٍ بشخصیّهٍ منتسبهٍ إلی النبیّ وآله صلوات الله علیه وعلیهم.

وكان من ثمار تلك الجهود، وفى خصوص السيّدة رقيّة حبيبة الحسين وابنته صلَواتُ اللهِ عليه وعليها، كتاب (السيّدة رقيّة بنت الإمام الحسين ومقامها فى الشام) للسيّد عامر الحلو، فضلاً عمّا ورد حولها من فصولٍ أو بيانات مهمّة حول حياتها الطاهرة رغم قِصَر أيّامها، فى الكتب العربيّة، مثل: (معالى السبطَين) للشيخ محمّد مهدى الحائرى، و (مشاهد ومزارات آل البيت فى الشام) لهاشم عثمان، و (من الحوار اكتشفتُ الحقيقة) لهشام آل قُطيط.. وفى الكتب الفارسيّة التى تُرجم بعضها، مثل: (كامل البهائى) لعماد الدين الطبرى، و (حضرت رقيّة) للشيخ على الفلسفى، وهذا الكتاب الذى نتعرّض للتعريف به، وهو للشيخ الربّانى الخلخالى واسمه باللغة الفارسية (رقيّة چهره درخشان شام) وترجمته الدقيقة باللغة العربيّة (رقيّة الوجه النيّر فى الشام).

وهنا نؤكّد اعترافنا أنّه لَتَشكر تلك الجهود التى انصبّت فى موضوع تقلّ أخباره أو تكاد تضيع فى أسطر عشرات الكتب التاريخية، فتجمعها فى صفحات، وتطعّمها بالتوضيحات، وتنتصر لها أمام ظلم الأعداء، وتضيف إليها الكرامات المدوّنة والمسموعة، والأشعار المنشودة فى حقّ السيّدة المظلومة رقيّة صلوات الله عليها، والتى استُشهدت مظلومةً مفجوعةً على أبيها الحسين الشهيد بعد واقعة عاشوراء، فى خربة الشام الكئيبة، ولها من العمر على أغلب المنقولات أربع سنوات.

وكان من إشارة المترجم فى هذا الصدد قوله تحت عنوان (كلمة المترجم): وهنا تتجلّى أهميّة هذا الكتاب الذى بين يديك ـ عزيزى القارئ ـ؛ حيث جمع بين طيّاته أكبر قَدْرٍ يمكن تحصيله حول نجمةٍ من نجوم أهل البيت عليهم السلام، وكوكبةٍ من أنوار قدس المعصومين عليهم السلام، ألا وهى: عزيزة سيّد الشهداء عليه السلام السيّدة رقيّة، التى يُتّمت على صِغر سنّها، وعاشت المآسى رغم نعومة أظفارها، إلى أن فارقت الحياة الدنيا فى خرابة الشام شهيدةً مظلومة.

مقدّمة المؤلّف

وقد تضمّنت فقرتين:

الأُولى ـ جملة رواياتٍ شريفةٍ فى شرف أهل البيت عليهم السلام أنّهم أمانٌ لأهل الأرض كما أنّ النجوم أمانٌ لأهل السماء. وبعد إيراد المؤلّف تلك الروايات قال معرّفاً بكتابه: نضع هذا الكتاب بين يديك ـ عزيزى القارئ ـ وهو عبارة عن تاريخ حياة هذه السيّدة الجليلة، واستعراضٍ لقصّتها التى تُبكى الحَجَر، وكانت قد شاركت فى إيصال مظلوميّة الإمام الحسين ونهضته الخالدة فى عاشوراء على صغر سنّها، فها هو ذاك قبرها شاهدٌ آخر على استبداد آل أميّة وتجبّرهم، وقد عبّر القرآن الكريم عنهم بـ « الشجرة الملعونة ».

أمّا الفقرة الثانية ـ من المقدّمة، فقد تحدّث فيها المؤلّف عن سبب تأليفه لهذا الكتاب قائلاً: فى حدود سنة ١٩٧٨م مَرِض أحد أبنائى مرضاً شديداً حتّى أيقنّا أنّه سيُعوَّق فى المستقبل على أقلّ التقادير، فتوسّلنا بعزيزة الحسين عليه السلام صاحبة الهموم والغموم السيّدة رقيّة، ونذرتُ إن قام ولدى من مرضه سالماً أن أكتب كتاباً حول هذه الماجدة.. وببركة عناياتها ـ والحمد لله ـ شُفىَ ولدى وكأنّ شيئاً لم يكن فيه.

ومن ذلك الوقت شرعتُ فى مطالعة المصادر التى تناولت ذِكر السيّدة رقيّة عليها السلام، فجمعت ما استطعت بعد جهدٍ وعناء، إلّا أنّ مدوّناتى بقيت مدّةً دون أن أرتّبها، حتّى ذكّرتنى زوجتى بنَذْرى، فنويت أن أبدأ بتأليف الكتاب، واستخرتُ اللهَ تعالى فى ذلك فكانت الآية الكريمة: « وَلْيُوفُوا نُذُورَهم » [الحجّ:٣١]، فبدأتُ تأليف الكتاب حتّى أتممتُه بأقلّ وقت، لأُقدّمه بضاعةً مزجاةً مِن قِبلى عن حياة السيّدة المظلومة والدرّة اليتيمة رقيّة سلام الله عليها.

وكان الكتاب

فى ١٧ فصلاً، هى على التوالى:

١ ـ أقدم المصادر التاريخيّة حول السيّدة رقيّة عليها السلام، بدأها بقصّة تجديد بناء قبرها الطاهر فى أواخر الحكم العثمانى، وتأريخ

مرقدها الطاهر.

۲ ـ الشام: جغرافيّاً وسكّانيّاً وتأريخيّاً.

۳ ـ الشجرة الملعونة في القرآن (بنو أُميّة)، بحث قرآنيّ ـ سيرتيّ.

۴ ـ الشجرة الطيّبة في القرآن (أهل البيت عليهم السلام)، بحث قرآنيّ ـ ولائيّ.

۵ ـ أحداث عاشوراء وركب السبايا إلى الشام، وقائع مؤلمة، وصبر عظيم.

۶ ـ أهل البيت في الشام، وقائع مفجعة ومواقف عظيمة.

۷ ـ من حياة الإمام زين العابدين عليّ بن الحسين عليه السلام، من كربلاء إلى الشام.

۸ ـ انتقام الحقّ، قصّة الأمير قطب الدين تيمور الگورگاني سنة ۸۳۰ هـ

۹ ـ في رحاب السيرة العطرة: الشجرة الطيّبة السيّدة رقيّة في يوم عاشوراء، اللقاء الأخير، ليلة الحادي عشر.

۱۰ ـ شهادة السيّدة رقيّة سلام الله عليها: ترى والدَها في المنام، حديث الرأس الشريف، محادثة بين الراس ورقيّة، سجن أهل البيت عليهم السلام، حديث المُغسِّلة، أهل البيت يقيمون العزاء في خَرِبة الشام.

۱۱ ـ حرم السيّدة رقيّة عليها السلام: عمارته، زيارة السيّدة رقيّة، عودة السبايا إلى المدينة، مصيبة السيّدة رقيّة في المدينة.

۱۲ ـ كرامات السيّدة رقيّة سلامُ الله عليها: وهذا من أهمّ الفصول في الكتاب الذي بين أيدينا، حيث أورد (۱۶) كرامةً شريفة تؤكّد فيما تؤكّده هذه النبعة المقدّسة المتفرّعة من سيّد شباب أهل الجنّة أبي عبدالله الحسين صلوات الله عليه، أنّها من أهل بيت النبوّة الطاهر الزاكي، وأنّ لها مقاماً رفيعاً عند الله وعند رسول الله وآل بيته الأبرار سلام الله عليهم، وأنّ لها شأناً من الشأن، ومنزلةً عُليا من المنازل، وما زالت روحها النورانيّة تبعث ببركاتها على محبّي العترة الطاهرة والموالين المؤمنين، ومَن اعتقد بهم وبها أنّهم أولياء الله وأحباؤه.

وكم شدّت مثل هذه الكرامات قلوبَ الناس إلى آل الله بالاعتقاد والمحبّة والولاء، وكم هدت أُناساً ضَلّوا من قبل، فلمّا يمّموا قلوبهم إلى محالّ رحمة الله فازوا واستبصروا، ونعموا في الدنيا والآخرة.

۱۳ ـ الشام في القرآن والروايات.

۱۴ ـ الآثار التاريخيّة في الشام: في عهد الأنبياء عليهم السلام، في عهد الإسلام.. تواريخ ووقائع، وذِكر لمقامات الأنبياء في الشام، ثم مراقد أهل البيت عليهم السلام هناك، وشيءٍ من حياة العقيلة المكرّمة زينب الكبرى بنت أمير المؤمنين عليه وعليها السلام إلى وفاتها ودفنها.

۱۵ ـ السيّدة أمّ كلثوم بنت أمير المؤمنين عليه وعليها السلام: مواقفها في نهضة كربلاء، إلى وفاتها.

۱۶ ـ السيّدة سكينة بنت الإمام الحسين عليه وعليها السلام: تعريف مختصر، ثم السيّدة فاطمة الصغرى بنت الإمام الحسين عليه وعليها السلام.. وشخصيّات أخرى.

۱۷ ـ السيّدة رقيّة في شعر الشعراء: وهذا فصلٌ آخر هو كذلك مِن أهم فصول الكتاب؛ لما يحمل من العواطف الطيّبة، والأدب الرفيع المتوجّه بالمودّة والمحبّة لأهل البيت عليهم السلام من قِبل شخصيّات متعدّدة معروفة أنّها أصحاب أقلامٍ ومنابر، فضمّ هذا الفصل (۱۶) قصيدة فاخرة.. بها يُختَتم هذا الكتاب خاتمةً موفّقة.

مَزايا.. ووَصايا

من مزايا هذا الكتاب أنّه أُلِّف بعقليّةِ باحث وكُتِب بقلم خطيب، فجَمَع بين المادّة العلميّة واللسان الأدبي، فكان ما يناسب الموضوع باعتباره جامعاً بين قضيّة تاريخيّة تحقيقيّة، وقصّةٍ عقائديّةٍ ولائيّة.

أما الامتياز الآخر للكتاب، فهو استفادته من مصادر متنوّعة: عربيّةٍ وغير عربيّة، وهذا يُضيف إلى الموضوع شتاتاً ربّما ضاع أو كاد. كذلك استفادته من موضوعاتٍ عديدة ممهّدة لقصّة شهادة السيّدة رقيّة عليها السلام أو متعلّقة بها: كالبحوث الجغرافيّة، والوقائع التاريخيّة، والبيانات القرآنيّة.. إلى استعراضٍ لقضيّة يوم عاشوراء، ومسير السبايا بعد التعريف بالأسرتين: الشجرة الخبيثة (بنى أُميّة)، والشجرة الطيّبة (أهل البيت عليهم السلام)، إضافةً إلى بعض المواضيع المرتبطة بحياة السيّدة رقيّة سلام الله عليها.

يبقى أن الكتاب ما زال يحتاج ـ فى مواضع منه ـ إلى: صياغاتٍ أدبيّة أسلم وأفصح، وإلى تدقيقٍ فى الجانب الإعرابيّ والفنّى واللغوى، وإلى الاستعاضة بالمصادر الأقدم والمراجع الأشهر عن المصادر الحديثة الناقلة عن السابقين، كذلك لابدّ مِن أمرين آخَرَين:

الأوّل ـ إعادة النظر فى منهجيّة تأليف الكتاب وفصوله، ليكون أشدّ إحكاماً.

الثانى ـ وضع فهارس ضروريّة للكتاب، منها جدول بأسماء المصادر التى استفادها المؤلف فى تدوين الكتاب، مع ذِكر هويّاتها.

وعلى كلّ حال، لا يصحّ أن يُغبَن فضل هذا المؤلَّف فى ميدانه العلمى، فقد نال الكثير من التوفيق، إلاّ أنّه يُطمَع فيه أن يكون أفضل فى الطبعات القادمة إن شاء الله تعالى.

اسب نقره فام

مشخصات كتاب

پديد آورنده : عبدالصمد زراعتى جويبارى

ناشر : مجله حوزه

داستان

نيمه هاى شب بود و برف همچنان مى باريد. تاريكى مطلق، عالم را فرا گرفته بود، اماسپيدى برف، دهكده شوط را مى نماياند. باد تندى از بالاى قله هاى غربى دهكده سرازير و با شدت به ديوارهاى منازل پله اى شكل برخورد مى كرد و از لابلاى در و پنجره با فشار وارد اتاقها مى شد. دود تيره رنگى از دودكش خانه ها خارج و اندكى بعد در مسير باد قرار گرفته و ناپديد مى شد. سراسر دهكده به قبرستانى مى ماند كه تنها نفس مرگ از آنجا برمى خاست! و از فاصله اى نه چندان دور صداى سگها و زوزه گرگهاى گرسنه به گوش مى رسيد و كوه با قامتى برافراشته دهكده و دره و دشت را احاطه كرده و بر او عرض اندام مى كرد! غولى كه مورچه اى را در زير پاى خود نگهداشته بود!! مردم همه در خواب بودند، و نور لرزان فانوس ها از پنجره تا شعاع كمى به بيرون سرايت مى كرد... در بالاترين نقطه دهكده و دامنه كوه منزل عين الله واقع شده بود. كه در آن موقع از شب، چراغ گردسوز خانه اش روشن بود. همسرش با خستگى مفرط اما با عشق سرشار مادرى كنار دختركش جوانش نشسته بود و حوله خيس شده را روى پيشانى اش مى نهاد و يا پاشورش مى كرد. پدر كنار اجاق كه با تفاله حيوانات مى سوخت و بوى بدى را در فضاى متراكم پراكنده مى كرد، به ديوار تكيه داده و لحاف كهنه و زمختى را تا دو طرف دوشش كشيده و با چشمانى متورم و حسى غريب و متفكرانه به رقيه نگاه مى كرد. به صورت دختر جوانى كه كمتر از دو ماه از بيمارى اش نمى گذشت كه تمام شادابى و سلامتى خويش را از دست داده بود و چشمان آسمانى رنگش در كاسه سر، جا خوش كرده بود و قد و قواره اش از هم پاشيده و استخوان جنبنده اى شده بود كه اكثر شبها، و زمانى كه مردم از سرماى سوزناك جان به لب مى شدند در آتش تب و شدت لرز مى سوخت و مى ساخت .... رقيه با آغاز زمستان دچار سرماخوردگى شده بود و به دنبال آن سردرد و تب هم به سراغش رفتند و در ناباورى، اما آرام و آهسته مريضى و درد همچون تار عنكبوتى وجودش را در بر گرفت. پدر براى نجات فرزند كه در روزهاى اول بيمارى اش

چندان حساسیتی نشان نمی داد هر آنچه لازم بود و هر کجا ممکن شد برایش مهیا و او را برده بود. پزشکان ماکو، تبریز، ارومیه، از درمان دخترک مانده بودند. و پدر هر چه بیشتر در یافتن راه نجات فرزندش می کوشید کمتر و کمتر به نتیجه می رسید تا جایی که درد جانکاهی عضلات دخترک را در برگرفت. در نتیجه چیزی نگذشت که از ناحیه دو پا ناتوان و پس از مدت کمی عملا فلج شد. پزشکان انقباض عضلانی و تحلیل و نابودی سیستم عضلانی او را مطرح می کردند و هر آزمایش و دارویی که ممکن بود رقیه را بهبود بخشد به او خوراندند اما توفیری نکرد. کسی از اهالی و یا اهل فامیل باور نمی کرد که رقیه شاداب و همیشه متبسم که الگوی پاکی و حیا و صمیمیت برای دیگر دختران محل بود با مریضی پیش پا افتاده ای آنگونه از پا بیفتد. والدینش و همه آنانی که از صمیم قلب او را دوست می داشتند دعا می کردند. والدین تمام مکانهای مقدس منطقه را دخیل بسته و برای نجات عزیزشان نذر کرده بودند، تا به لطف الهی و دعای معصومین(ع) تنها دختر یادگار عمرشان زنده بماند. در یکی از شبهای ماه مبارک رمضان جمعی از فامیلان و ریش سفیدان محل در منزل عین الله گرد هم آمدند تا شاید با شور و مشورت و روح تعاون و همدردی که در جوامع کنونی کمتر از آن خبری هست ولی در چنان محیطی حاکم است چاره ای برای درد و بیماری مربی قرآن فرزندانشان بیندیشند و سرانجام قرار پیگیری معالجه رقیه در تهران، گذارده شد ... این بار هم بی نتیجه بود و پزشکان تهران نیز از درمان او عاجز مانده بودند و مراحلی را که پزشکان تبریز و ارومیه برای نجات دخترک طی کرده بودند و در پرونده پزشکی او گویا و روشن بود را تایید و عملا اظهار عجز و ناتوانی کردند. حتی با وسایل پیشرفته هم نتوانستند عوامل ایجاد چنین بحرانی را بیابند. از همه بیشتر پدر و مادر دخترک جوان بودند که یقین به فراق کرده و پایان نامه عزیزشان را خوانده بودند! و تلاش آنها تنها به خاطر نهاد گره خورده انس و الفت پدری و مادری بود که گاه تا به صبح برای فرونشاندن تب و درد بی خوابی می کشیدند و همچون پروانه عاشقی بودند که در شب تاریکی به دور شمع و ملجا قلبی خود می گردیدند و غم جانکاه در جانشان لانه می کرد، که شب همچنان باقی بود و شمع تا سحر صبح نمی کرد ... دیگر تا فرا رسیدن سال نو فرصتی باقی نمانده بود و برف همچون جامه ای سپید بر قامت کوه شوط و منطقه خودنمایی می کرد. اولین آفتاب زمستانی پس از یکدوره طولانی از پس کوه سر برآورده بود. دهکده جان دوباره ای گرفته بود آنگونه که بیماری جان رقیه را می ستاند! بچه های دهکده شادی کنان در حیاط منازل خود که بام خانه دیگری نیز محسوب می شد جمع می شدند و به برف بازی و یا ساختن آدم برفی می پرداختند. دور تا دور سقف خانه ها را قندیل های یخی گرفته بود انگار دانه های درشت الماس و زیورآلات بود که بر گردن زنی آویزان است! و برفها و یخ ها به آرامی و با گذشت روزها آب می شد قندیل ها قطره قطره به زمین می افتادند و دخترک درون اتاق تاریکش به این منظره چشم می دوخت و خود را همانند قندیل های یخی می انگاشت که آتش درد و فوران بیماریها قطره قطره از وجودش را آب می کردند! اگر چه مثل گذشته رمق و حال درستی داشت قرآن می خواند ولی نهادش همواره در جنگ و ستیز بود. باور جدایی برایش دشوار بود به گذشته ها و آرزوهایش می اندیشید و به حال کنونی خود می نگریست. دردی فراتر از بیماری در وجودش رخنه می کرد، و هر آنچه دوستان او، گرداگردش جمع می شدند و امیدواری می دادند تاثیری در روحیه او نداشت و هم چنان روزها را با درد جسمی و روانی پشت سر می گذاشت. با فرا رسیدن بهار، یخ ها آب شدند و زمین با ولعی سیری ناپذیر اظهار وجود کرده بود و سپیدی طبیعت به آرامی جایش را به سیاهی و اندکی بعد به سرسبزی و طراوت داده بود. گله گوسفندان و دیگر حیوانات بعد از مدتی طولانی از طویله ها و آغل ها بیرون آمده و با علاقه در چراگاه به بازی و چرا کردن می پرداختند. رقیه، دلتنگ و آرزومند کنار پنجره کوچک اتاق می نشست و به تماشای زیبایی ها و تداعی خاطرات گذشته اش می پرداخت. یک روز بهاری دوستان دخترک جوان با اصرار از پدرش خواستند تا او را برای هواخوری به کنار چشمه ببرند اما پدر قبول نکرد. مادر هم به نوبه خود اصرار ورزید ولی پدر نپذیرفت تا اینکه رقیه به او گفت: باباجون خودم می خوام که منو ببرند کنار چشمه، تو این اتاق و خونه دلم گرفته و احساس می کنم خفه شدم. من هیچی ام نمی شه اجازه بده برم .... و بالاخره قبول کرد. برادر و زن داداشش او را با احتیاط و

زحمت سوار جیپی کرده و تا محل مورد نظر بردند دختران محل زیر درخت بلند بالای بلوط را که چند قدمی بیشتر با چشمه فاصله نداشت فرش کردند و رقیه به درخت تکیه داد و از کمره تپه به تماشای چراگاه و دشت و کوهساران مشغول شد. دانه های اشک همچون شبنم نشسته به روی گلهای شقایق و آلاله از چشمان به گرد نشسته اش سرازیر شد، گویا او به گذشته های نه چندان دور سفر کرده بود. تعدادی از دوستان به سختی توانستند جلوی او را بگیرند تا ناراحتی نکند. آب سرد و گوارا از دل تپه بیرون می پرید و راه دشت و دره را در پیش می گرفت. نسیم خنک بهاری از غرب می وزید و برگهای تازه را به این سو و آن سو تکان می داد. گنجشکان روی درخت با سرور و خوشحالی به این طرف و آن طرف می پریدند. چوپان زیر درخت گلابی وحشی که کنار تخته سنگ بزرگی قرار داشت نشسته بود و نی می نواخت صدای نی او تا آن سوی دره هم به گوش می رسید. صدای کودکان و بچه ها که درون دهکده هروله بازی می کردند تا کنار چشمه شنیده می شد و رقیه غرق در تماشای مناظر گوناگون آرام آرام تبسم بر لبانش نقش بست. اگر چه تبسم دردآلودی بود ولی دوستانش بسسیار از کار خود راضی بودند آنها تا عصر با رقیه در آنجا ماندند و روز خاطره انگیزی را باقی گذاردند و رقیه نیز با دنیایی از خوشحالی دوباره به اتاق کوچک خود برگشت. و آن روز هم به جمع روزهای سلامتی او پیوست ... چیزی به ایام حج نمانده بود فرصتی که پدر و مادرش پس از سالیان دراز انتظارش را می کشیدند. آن سال آنها می بایست به مکه می رفتند اما به خاطر مریضی دخترک متزلزل بودند برادر عین الله و تعدادی از بستگان اصرارشان برای رفتن به حج بی نتیجه بود، ولی اهالی محل نیز به نوبه خود از آنها خواستند که حتما این سفر را بروند. و همه قول دادند تا برگشتن شان هر چه در توان دارند از رقیه مواظبت کنند. البته مدتی بود که رقیه حساسیت «آنژین » پیدا کرده بود ولی از درد جانسوز دیگر خبری نبود و با همان وضع باقی مانده بود. رقیه بیاد دستان و پاهای ترک خورده والدینش افتاد که از سالها پیش و پس از ثبت نام حج چقدر انتظار می کشیدند و چه اشتیاق و علاقه ای داشتند که به مکه سفر کنند. یک روز صبح که همه اهل خانه دور سفره صبحانه نشسته بودند رو به والدینش کرد و گفت: دلم می خواد شما این سفر رو برید اونجا برام دعا بکنید شاید خدا به احترام حضرت زهرا(س) جوابم رو داده و گریه و سرفه امانش را برید مادر بی طاقت دخترش را در آغوش کشید و همه از صمیم قلب گریه کردند عین الله و همسرش مصمم شدند که این سفر را بروند .... چیزی به پایان مراسم حج نمانده بود و رقیه سخت چشم انتظار والدینش بود. هر روز صبح کنار پنجره می نشست و جاده دهکده را نگاه می کرد می دانست که به زودی عزیزترین کسانش از همان راه خواهند آمد ... شب یازدهم ذیحجه بود که رقیه کنار اجاق که گرمای ملایمی را به اتاق می بخشید خوابیده بود. صدای موذن دهکده بلند شد و اذان صبح با طنین الله اکبر دشت شوط را عطرآگین کرده بود رقیه سراسیمه از خواب بیدار شد و عرق روی سر و صورتش نشست، مات و مبهوت به خوابش می اندیشید ولی چیزی نمی فهمید. در فکر خوابی بود که برایش رخ داده بود و در همان حال به خواب فرو رفت ... تمام آن روز را در فکر و خیال بود. روزی که بار دیگر درد به سراغش آمده بود، آن شب حالش بهم خورد و تب شدیدی وجودش را فرا گرفت و تا نیمه های شب به طول انجامید. امان الله عموی رقیه و برادرش قرار گذاشتند که دو روز بعد او را به تبریز یا تهران ببرند تا قولی را که به حاج عین الله داده بودند عملی نمایند ;آن شب رقیه رؤیای شب گذشته را بار دیگر در خواب دید و باز سراسیمه و نگران از خواب بیدار شد. با روشن شدن هوا رقیه از برادرش خواست تا به عمو خبر بدهد که به دیدنش بیاید و چیزی نگذشت که عمو در کنار برادرزاده اش نشست متعجب بود که رقیه چه کاری با او دارد. برادران و خواهرانش هم متحیر بودند و رقیه گفت: عموجون می خوام یه چیزی رو فقط به تو و دادش بگم و دیگر اعضای خانواده از اتاق بیرون رفتند. رقیه با گلویی بغض کرده ادامه داد: عموجون من دیشب و پریشب خوابی رو دیدم که بایستی بهتون بگم و در حالی که کتاب عربی سال دوم نظری اش را ورق می زد و اشک در چشمانش حلقه خورد گفت: خانم سبزپوشی را به همراه تعدادی از خانمهای با عفاف که سوار بر اسبهای نقره فام بودند دیدم که از کنار خانه ما می گذشتند سلام کردم و با خوشرویی جوابم دادند. معلوم بود خانم با جلال و شوکتی است که بقیه خانمها گرد او می گردیدند و احترام می کردند.

آن خانم رو به من کرد و گفت دخترم رقیه، دوای دردت پیش منه بیا قم، شفا می گیری، عمو و برادر دخترك سر به زیر انداخته به شدت به گریه افتادند و رقیه هم چنان که کتابش را ورق می زد گرمی اشکش را روی دل دردمند خود حس می کرد. عمو لحظاتی گذشت تا قدری آرام گرفت و گفت: عزیز عمو، این موضوع رو به کسی نگو بعد رو کرد به برادرزاده اش و گفت محسن جون بی آنکه کسی بفهمد برای رفتن به قم تا عصر خودتو آماده می کنی. بی بی معصومه(س) رقیه رو طلب کرده و گریه نگذاشت ادامه بدهد. عصر بود و آفتاب کم جانی در آسمان آبی شوط راه می پیمود و نسیم خنك بهاری ابرهای سپیدی را که تکه تکه بودند به طرف شرق می دواند به طوری که سایه اش نیز از روی خانه ها و تپه ها می گذشت. آنان راه ماکو را در پیش گرفتند و روز بعد ساعت ده صبح پنج شنبه قدم به قم نهادند در بدو ورود گلدسته های حرم را دیدند که ایستاده اند و منتظر قدمهایشان هستند تا به آنها خوش آمد بگویند. از دور سلامی به بی بی(س) دادند و به منزل یکی از آشنایان رفتند ولی موضوع را با کسی در میان نگذاشتند. هنگام اذان مغرب رقیه را به حرم بردند و خانم هاشم زاده که همسر یکی از آشنایان بود با رقیه همراه شد. شب جمعه بود و عمو و برادر هر دو انتطار اعجاز شگفتی را می کشیدند ولی ساعت نیمه های شب را نشان می داد ولی خبری نشد. رقیه دلش گرفت و با دلتنگی به خانه برگشتند. رقیه خاموش و ساکت بود و فکر می کرد که عمو و برادرش احساس می کنند او به آنها دروغ گفته است با خود کلنجار می رفت که به خدا من راست می گم خودش به من گفت بیا قم. ولی حضرت معصومه من اومدم پس ... و گریه می کرد روز جمعه چهاردهم ذیحجه بود به جز خانم هاشم زاده بقیه به نماز جمعه رفتند. شب هنگام و برای بار دوم به حرم رفتند رقیه کنار خانم هاشم زاده روبه روی ضریح به ستونی تکیه داد. زنان و زائران با دیدن او برایش دعا می کردند ولی او در عالم دیگری سیر می کرد نمازش را نشسته خواند بعد هم زیارت نامه را آغاز کرد باز اشك بود که از عمق وجود با اخلاص او سرچشمه می گرفت و از دیدگان زجر کشیده و فرو رفته اش فوران می زد، حرم شلوغ بود شلوغ تر از شب قبل. زائران از بهشت زهرا آمده بودند تا از زیارت حضرت معصومه محروم نمانند. امان الله و برادر دخترك و دو سه نفر از آشنایان در صحن امام مشغول نماز و نیایش بودند امان الله بیشتر از همه و مانند رقیه حال خوشی داشت رقیه نیز بی توجه به اطراف به ضریح مقدسه چشم دوخته بود یا فاطمهٔ اشفعی لی فی الجنهٔ فان لك عندالله شانا من الشان به یکباره رنگ صورت رقیه تغییر کرد و به چپ و راست می نگریست به خانم هاشم زاده گفت: خاله، خاله، خاله جون همان صداست می شنوی، خانم هاشم زاده مات و مبهوت به او نگاه می کرد گمان می برد که او هذیان می گوید و حرفی نزد. اندکی بعد رقیه به همان حالت دچار شد. خانم هاشم زاده ترسید که نکند حالش بهم خورد. از جای برخاست تا امان الله و برادر دخترك را خبر کند. به سختی از میان زائران گذشت و خود را به آنها رساند موضوع را به آنها گفت. رقیه برای بار سوم رنگش تغییر کرد صدایی در گوشش زمزمه می کرد رقیه عزیزم، بلند شو شفایت دادم و شفایت دادم در ذهن او بارها و بارها تکرار می شد. ناخودآگاه از جا بلند شد. آری آری بلند شد. ناباورانه هم بلند شد. دستی به پاهایش کشید نه همانند گذشته هاست. بدنش را لحظه ای در خاطر حسی خویش گذراند آری سالم است بهتر از گذشته. امان الله به اتفاق پسر برادر و خانم هاشم زاده به درب قسمت خواهران رسیدند. مات و مبهوت ایستادند و رقیه را دیدند که متحیرانه به خودش نگاه می کند سر و صداو ناله زائران صحن و سرا را پر کرده بود امان الله نگاهی به برادرزاده و خانم هاشم زاده کرد، گویا آنها تازه فهیمده بودند که چه اتفاقی افتاده است ;اشك و بغض گلویشان را می فشرد. رقیه قدری به خود و مقداری به ضریح نگاه می کرد. عمو امان الله به سختی لب گشود و با صدایی بلند که در قسمت اعظمی از صحن امام به گوش رسید گفت: رقیه. عموجون، و رقیه برگشت و به عمو نگاه کرد چشمان دخترك پر بود از قطرات درشت اشك شکر و شوق، گویا زبانش بند آمده و قدرت تکلم از او سلب شده بود. زائران به امان الله و رقیه و حالتی که بینشان حکم فرما بود نگاه می کردند سکوت نسبی فضای صحن را فرا گرفته بود و همه به این منظره چشم دوخته بودند اما نمی دانستند چه اتفاقی افتاده، رقیه به زحمت لب باز کرد: عمو ... عموجون ... عموجون دیدی دعای بابا و مامان در بقیع چه کرد! می بینی عمو فاطمه زهرا(س) به دخترش

نیابت داده، خوب می بینی داداش جون من دیگه خوب شدم دیگه شبها برام بی خوابی نمی کشید. خاله، خاله جون من ... من شفا گرفتم و صدای گریه اش بلند شد و با فریاد یا زهرا(س) و یا معصومه(س) به طرف ضریح رفت عمو نیز با یاالله و الله اکبر به طرف برادرزاده اش دوید تا او را از دست زائران که به تازگی دریافته بودند چه معجزه شگفتی رخ داده نجات دهد و اشک شوق و ارادت بود که به همراه یا زهرا یا فاطمهٔ المعصومه تا عرش راه می پیمود و صدای صلوات و تکبیر حرم و قم را عطرآگین کرده بود. نقاره ها به صدا درآمد و گوش جان شاهدان و شنوندگان به وجد آمد و دستها به سوی خدا بلند شد و اللهم صل علی محمد و آل محمد

بانک جامع اشعار حضرت رقیه علیهاالسلام

مشخصات کتاب

سرشناسه:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،۱۳۹۱

عنوان و نام پدیدآور:بانک جامع اشعار حضرت رقیه علیهاالسلام/ مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان.

مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع: حضرت رقیه علیهماالسلام

۱- قبول باشه زیارتت رقیه یا رقیه

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

قبول باشه زیارتت رقیه یا رقیه

تموم شده اسارتت رقیه یا رقیه

خداحافظ

*****

داره وصیت به زینب اشکای روضه دار تو

ذکر ابوالفضل بگیرم بالا سر مزار تو

شده با زخم بدنت، چادر خاکی ات کفنت

با گریه صدا می زنمت(۲)

*****

خداحافظ

دارم یه دنیا درد و غم رقیه یا رقیه

نفس نمونده تا بگم رقیه یا رقیه

حس می کنم فاطمیه است یاس خراب پرپره

تشییع جنازه ات شبونه خیلی شبیه مادره

دیگه راهی سفری، از این اشکام با خبری

چی می شه منو هم ببری(۲)

*****

خداحافظ

رو نیزه ها سر بابات رقیه یا رقیه

می خونه فاتحه برات رقیه یا رقیه

مادر تو داره شتاب لحظه ی دفن پیکرت

مث شیرخواره می ترسه بره روی نیزه سرت

آرزو دارم بمیرم، مدینه با گریه میرم

برات مجلس ختم می گیرم(۲)

*****

۲- کیستم من دُر دریای کرامت

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک مرثیه

قالب بحر طویل

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع دو دریا اشک ۲

تعداد استفاده ۰

متن شعر

کیستم من دُر دریای کرامت، ثمر نخل امامت، گل گلزار حسینم، دل و دلدار حسینم، همه شب تا به سحر عاشق بیدار حسینم، سر و جان بر کف و پیوسته خریدار حسینم، سپهم اشک و علم ناله و در شام علمدار حسینم، سند اصل اسارت که درخشیده به طومار حسینم، منم آن کودک رزمنده که بین اسرا یار حسینم، منم آن گنج که در دامن ویرانه یگانه دُر شهوار حسینم، به خدا عمهٔ ساداتم

و در شام بلا مثل عمو قبله حاجاتم و سر تا به قدم آینه‌ام وجه امام شهدا را.

*****

بند دوّم

روز عاشور که در خیمه پدر از من مظلومه جدا شد، به رخم بوسه زد و اشک فشان رو به سوی معرکهٔ کرب و بلا شد، سر و جان و تن پاکش همه تقدیم خدا شد، به ره دوست فدا شد، حرم الله پر از لشکر دشمن شد و چون طایر بی‌بال پریدم، گلویم تشنه و با پای پیاده به روی خار دویدم، شرر از پیرهنم شعله کشید و ز جگر آه کشیدم که سواری به سویم تاخت و با کعب سنان بر کمرم زد، به زمین خوردم و خواندم ز دل خسته خدا را.

*****

بند سوّم

شب شد و عمه مرا برد، سوی خیمه و فردا به سوی کوفه سفر کردم و از کوفه سوی شام بلا آمدم و در وسط ره چه بلاها به سرم آمد و یک شب ز روی ناقه زمین خوردم و زهرا بغلم کرد و سرم بود روی دامن آن بانوی عصمت به دلم شعله آهی که عیان گشت سیاهی و ندانم به چه جرم و چه گناهی به جراحات جگر زخم زبانش نمکم زد، دل شب در بغل حضرت زهرا کتکم زد، پس از آن دست مرا بست و پیاده به سوی قافله آورد، چه بهتر که نگویم غم دروازه شام و کف و خاکستر و سنگ لب‌بام و ستم اهل جفا را.

*****

بند چهارم

همه شب خون به دل و موج بلا ساحل ما شد که همین گوشهٔ ویرانه‌سرا منزل ما شد، چه بگویم که چه دیدم، چه کشیدم، همه شب دم به دم از خواب پریدم، پس از آن زخم زبان‌ها که شنیدم، چه شبی بود که در خواب جمال پسر فاطمه دیدم، چو یکی طایر روح از قفس جسم پریدم، به لبش بوسه زدم دور سرش گشتم و از شوق به تن جامه دریدم، دو لبم روی لبش بود که ناگاه در آن نیمه شب از خواب پریدم، زدم آتش ز شرار جگرم قلب تمام اُسرا را.

*****

بند پنجم

اشک در دیده و خون در جگر و آه به دل، سوز به جان، ناله به لب، سینه پر از شعله فریاد، زدم داد که عمه پدرم کو؟ بگو آن کس که روی دامن او بود، سرم کو؟ چه شد آن ماه که تابید در این کلبه احزان و کشید از ره احسان به سرم دست نوازش همه از ناله من آه کشیدند و به تن جامه دریدند که ناگه طبقی را که در آن صورت خورشید عیان بود نهادند به پیشم که در آن رأس منیر پدرم بود، همان گمشده قرص قمرم بود، سرشکش به بصر بود و به لب داشت همی ذکر خدا را.

*****

بند ششم

چه فروزان قمری بود، چه فرخنده سری بود رخ از خون جبین رنگ، به پیشانی او جای یکی سنگ، لب خشک و ترک خوردهٔ او بود کبود از اثر چوب به اشک و به پریشانی مویش که نگه کردم و دیدم اثر نیزه و شمشیر به رویش بغلش کردم و با گریه زدم بوسه به رگ‌های گلویش نگهش کردم و دیدم دو لبش در حرکت بود به من گفت عزیز دلم اینقدر به رخ اشک میفشان و مزن شعله ز اشک بصرت بر جگرم، آمده ام تا که تو را هم ببرم، از پدر این راز شنیدم ز دل سوخته یک «یا ابتا» گفتم و پروازکنان سوی جنان رفتم و دیدم عمو عباس و علی‌اکبرِ فرخنده لقا را.

*****

بند هفتم

حال در شام بوَد تربتِ من کعبه حاجات، همه خلق به گرد حرمم گرم مناجات بیایید که اینجاست، پس از تربت زینب حرم عمه سادات، همانا به کنار حرم کوچک من اشک فشانید، به یاد رخ نیلی شده‌ام، روضه بخوانید به جان پدرم دور مزار من مظلومه بگردید و بدانید که با سن کمم مادر غمخوار شمایم، نه در این عالم دنیا که به فردای قیامت به حضور پدرم یار شمایم، همه جا روشنی چشم گهربار شمایم، همه ریزید چو «میثم» ز غمم اشک که گیرم همه جا دست شما

۳– جبین بر زخم و رخسارت به خون بخشیده زیبای

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک مرثیه

قالب غزل

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع دو دریا اشک ۲

تعداد استفاده ۰

متن شعر

جبین بر زخم و رخسارت به خون بخشیده زیبایی

غبار از عارضت شستم، ولی با اشک تنهایی

لبت از تشنگی چون شیشهٔ قلبم ترک خورده

عجب دارم که چشمت باز هم مانده است دریایی

لوای صبر بر دوش و سرشک سرخ در چشمم

کنم جای عمو بر تو علمداری و سقایی

چراغم دل، غذایم گریه، زلفم فرش و سر مهمان

تعالی الله از این مهمانی و از این پذیرایی

نمی‌گویم چه شد بر دخترت آنقدر می‌گویم

که جسمم زینبی گردیده، رویم گشته زهرایی

ببر ای باغبان امشب گل خود را به همراهت

که پامال خزان گردیده در فصل شکوفایی

به خود گفتم طواف آرم به دورت، لیک معذورم

نه چشمم راست بینایی، نه پایم را توانایی

توانائیِ پایم با دویدن رفت از دستم

نوازش‌های شمر از دیده‌ام بگرفته بینایی

زهجرانت نخوابیدم ولی ممنونم از زینب

که بالای سرم بـا نام تو می‌گفت لالایی

به روز حشر چون بخشد خدا او را به مولایش

گناه «میثم» و عفو خدا باشد تماشایی

۴- سه ساله دختر کجا و یه عالمه دل بیقراری

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

سه ساله دختر کجا و یه عالمه دل بیقراری

چه بی خبر رفتی بابا تو مگه رقیه نداری

بی تو مهربون، شد دو کاسه خون

چشمای تر رقیه

*****

یادته قدیما رو شونه ات سر می ذاشتم

کنار تو حتی یه لحظه غم نداشتم

حال روز منو نیگا کن

جون عمه برام عمه دعا کن

دخترت رو صدا کن

*****

حالا که با دست زنجیر پر و بال ما رو می بندند

بگو به اینا که اینقدر به لباس پاره ام نخندند

بعد تو بابا، تو بیابونا

چی میاد سر رقیه

*****

می بینه که دستام می لرزه نا نداره

دیگه برای آبله پام جا نداره

کعب نی وقتی روبرومه

وقتی رو نی سر عمومه

دیگه کارم تمومه

*****

بهت می گفتم همیشه محاله که از تو جدا شم

ولی حالا بی تو باید همسفر نا محرما شم

ماه نی نشین، خاکا رو ببین

روی معجر رقیه

*****

پا به پای نیزه دویدن خیلی سخته

می ریزه زمین خون رگهات لخته

مونده این آرزو تو سینه ام

کاش منم اون بالا بشینم

این روزا رو نبینم

*****

۵- ای سر که پر خونی به چشمم آشنایی

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک واحد جدید

قالب آهنگین

شاعر مؤید سید رضا

منبع یک کربلا عطش

تعداد استفاده ۰

متن شعر

ای سر که پر خونی به چشمم آشنایی

گویا سر بابم حسین سر جدایی

سرت بنازم ای پدر

شبم ز رویت شد سحر

پدر حسین جان

*****

از لطف خود شرمنده ام کردی پدر جان

گر مرده بودم زنده ام کردی پدر جان

اما چرا دیر آمدی

رفتی جوان، پیر آمدی

پدر حسین جان

*****

چون تو مهی ویرانه را روشن نکرده

با سر کسی از دخترش دیدن نکرده

سرت شده مهمان من

کو پیکرت جانان من

پدر حسین جان

*****

در جمع ما تا آشیان کردی پدر جان

با چشم دنبال که می گردی پدر جان

نگاهِ یاری می کنی

یا سرشماری می کنی

پدر حسین جان

*****

در کوفه یک دم آمدی و زود رفتی

دیدی که زینب بی تحمل بود و رفتی

رفتی و امشب آمدی

چون اشک زینب آمدی

پدر حسین جان

*****

من کار سقایی به اشک دیده دارم

مهمان نوازی از سر ببریده دارم

شام یتیمی شد سحر

ای شامیان اینم پدر!

پدر حسین جان

*****

بابا ببین قدر و مقام دخترت را

عمه تنت بوسید و من بوسم سرت را

خواهی اگر رقیه را

با خود ببر رقیه را

پدر حسین جان

*****

دیدم چو بوسد عمه ام زیر گلویت

من هم به خیمه دیده کردم آرزویت

امشب ببوسم این گلو

رسیده ام بر آرزو

پدر حسین جان

*****

قوت ندارم تا که رویت را بشویم

با اشک، خون های گلویت را بشویم

پیش سرت دل داده ام

از دست و پا افتاده ام

پدر حسین جان

*****

رنگ تو و من زرد از غم گشته بابا

چشم تو و من خیره در هم گشته بابا

آخر بکن لطفی به من

چیزی بگو حرفی بزن

پدر حسین جان

*****

۶- کوچکترین ستاره ی دریا کمی بخواب

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب غزل

شاعر ناشناس

منبع غزل مرثیه ۸۹

تعداد استفاده ۰

متن شعر

کوچکترین ستاره ی دریا کمی بخواب

آتش گرفت دامن صحرا کمی بخواب

دیگر بس است بر سر نی هر چه دیده ای

لختی ببند پلک تماشا کمی بخواب

بر نی سه ساله بغض تو را جار می زنند

ای راز و رمز سوره ی طاها کمی بخواب

تو کودکانه حس مرا داغ می زنی

آتش مزن به سینه ی گل ها کمی بخواب

بی تازیانه زخم مرا تازه می کنی

آه ای بلور گریه ی زهرا کمی بخواب

جایی برای داغ تو پیدا نمی کنم

هفتاد و چندمین غم باب کمی بخواب

دیگر بس است بغض و بهانه پدر رسید

لالای و لا لا لا لا لا لا کمی بخواب

۷- غم به سر شد، شبم سحر شد، خدا

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک واحد جدید

قالب آهنگین

شاعر مؤید سید رضا

منبع یک کربلا عطش

تعداد استفاده ۰

متن شعر

غم به سر شد، شبم سحر شد، خدا

ماه خرابه، روی پدر شد، خدا

خبر به عالم دهید

ماه منیرم دمید

دوای دردم رسید

پدرا! سلامٌ علیک

*****

مسافرم از سفر رسیده، خدا

ز شیرخواره، خبر رسیده، خدا

خون خدا آمده

مونس ما آمده

ز کربلا آمده

پدر! سلامٌ علیك

*****

چو غنچه بگشا، دهان خشکت پدر

که من ببوسم، لبان خشکت پدر

فدای تو دخترت

شود فدای سرت

این سر بی پیکرت

پدر! سلامٌ علیك

*****

ای گل زهرا تو را ببویم پدر

به اشك چشمان، رخت بشویم پدر

تو میهمان منی

نه بلکه جان منی

روح و روان منی

پدر! سلامٌ علیك

*****

کجاست دستت، در این اسیری پدر

که دخترت را به بر بگیری پدر

به سینه دارم غمی

نشین کنارم دمی

نوازشم کن کمی

پدر! سلامٌ علیك

*****

چو سایه ات بر سرم نبوده است پدر

ز تازیانه تنم، کبود است پدر

فسرده حالم ببین

شکسته بالم ببین

چون نی بنالم ببین

پدرا! سلامٌ علیک

*****

۸- در خرابه ی شام عطر لاله دارد

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک واحد جدید

قالب آهنگین

شاعر مؤید سید رضا

منبع یک کربلا عطش

تعداد استفاده ۰

متن شعر

در خرابه ی شام عطر لاله دارد

زیرا که بدانی یک سه ساله دارد

کز قافله جا مانده وز پدر جدا مانده

ای وای رقیه

*****

زان پرستوی عشق بال و پرشکسته

در راه عزیزان منتظر نشسته

تا مسافرش آید یعنی پدرش آید

ای وای رقیه

*****

گرچه دستگیر و کودکِ اسیر است

مکتب پدر را بهترین سفیر است

بشکند اسارت را واکند سفارت را

ای وای رقیه

*****

او که غیر زینب مونسی نبودش

شاهد غمش بود بازوی کبودش

او که روی نیلی داشت کی طاقت سیلی داشت

ای وای رقیه

*****

سرهای بریده در مقابلش بود

اشک چشم زینب شمع محفلش بود

ناله همچو نی می کرد راه کوفه طی می کرد

ای وای رقیه

*****

آن شب که مواجه با سر پدر شد

وضع او دگرگون حال او بتر شد

سوز غصه آبش کرد گل بود، گلابش کرد

ای وای رقیه

*****

چون رقیه طفلی رنج و غم ندیده

همبازی او شد یک سر بریده

خم شد رخ او بوسید رگ های گلو بوسید

ای وای رقیه

*****

۹- گمشده بودم با تو پیدا شدم

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

گمشده بودم با تو پیدا شدم

اومدی و صاحب بابا شدم

منم رقیه بابا جون جا نخور

فقط یه کم شبیه زهرا شدم

حالا که اومدی پهلوم بابا جون، نمیارم خم به ابروم بابا جون

بخواب آروم روی زانوم بابا جون

از سرمم زیادیه، همینکه با سر اومدی

یه تار موی سوخته تو، من نمیدم به احدی

بابای خوبم بابای خوبم بابای خوب و مهربون(۲)

*****

کی گفته من یه دختر اسیرم

خواب خوش و از شامیا می گیرم

من به نمایندگی بچه ها

دور سرت می گردم و می میرم

۱۰- صدای گریه بلنده نیمه شب از تو خرابه

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

صدای گریه بلنده نیمه شب از تو خرابه

صدای طفلی گرسنه که هنوز تشنه ی آبه

دختری که خیلی وقته روی بابشو ندیده

با سر انگشتای زخمیش عکسشو رو خاک کشیده

بابامو الان میارند عمه موهام پریشونه

اگه جون مونده به دستات تو بزن موهامو شونه

عمه جون اینجوری بد نیست با لباس پاره باشم

وقتی که میاد بابایی بده بی گوشواره باشم

۱۱- من نخل شکسته ی حسینم

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک مرثیه

قالب ترکیب بند

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع یک ماه خون گرفته(۴)

تعداد استفاده ۰

متن شعر

من نخل شکسته ی حسینم

در سوگ، نشسته ی حسینم

هم اختر آسمان عصمت

هم ماه خجسته ی حسینم

دریا شده تشنه‌کام اشکم

پیغمبـرخون، امام اشکم

*****

من سوره ی کوثر حسینم

همسنگر مادر حسینم

مانند عمو، گره گشایم

وا...! قسم دُر حسینم

آزاده یتیمــه ای صغیــرم

صد قافله دل، بوَد اسیرم

*****

قرآنِ فتاده زیر پایم

هر چند، غریبم، آشنایم

هم لاله ی سرخ باغ خونم

هم یاس بهشت کربلایم

با مصحفِ روی لاله گونم

پیغمبــرِ قتلگاه خـونم

*****

آیینه ی روی سیّد الناس

سرتا به قدم، صفا و احساس

بوده است همیشه جایگاهم

دامان حسین و دوش عباس

هم بـوده حسیـن، سرفرازم

هم دخت علی، کشیده نازم

*****

ویرانه، اگر چه جای من بود

عالم، همه کربلای من بود

چشم ملک از پی تبرّک

بر آبله‌های پای من بود

می بود به جنگ اهل بیداد

در هـر نفسـم، هـزار فریاد

*****

خال لب من، شده است، تبخال

از سوز عطش، زدم پر و بال

نیش سر خارها، به پایم

انداخته‌اند عکس خلخال

بر من دف و چنگ، گریه می‌کرد

کعب نـی و سنگ، گریه می‌کرد

*****

بودم به حسین، سرسپرده

کوه غم او، به دوش برده

هر چند که دختری صغیرم

یک مرد، چو من، کتک نخورده

رخسـار منـوّرم، کبـود است

سر تا سر پیکرم، کبود است

*****

من بودم و قلب داغدیده

من بودم و قامت خمیده

آن شب که اجل، گرفت جانم

من بودم و یک سر بریده

سر را روی سینه‌ام، فشردم

در گـوشه ی این خرابه، مردم

*****

۱۲- باز باب عشق سویم باز شد

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک مرثیه زمزمه ای

قالب مثنوی

شاعر امیر حسینی امیر حسین

منبع برگ سبز

تعداد استفاده ۰

متن شعر

باز باب عشق سویم باز شد

بار دیگر مثنوی آغاز شد

از قلم شد طاقت و صبر و قرار

می نوشتم غرق غم بی اختیار

باید امشب هر دو مان مجنون شویم

بهر طفلی واله و مفتون شویم

با کلامش جسم و جانم را فسرد

فکر من را سوی یک ویرانه برد

پرده ها از پیش چشمم زد کنار

تا که دیدم، سخت گشتم دل فکار

یک خرابه بود و یک دنیا محن

عده ای دلخسته چندین طفل و زن

این طرف یک زن نشسته در نماز

آن طرف تر کودکی غرق نیاز

مادری در فکر یک گهواره بود

آن یکی در فکر مشک پاره بود

دختری با سوزِ شب در جنگ بود

جای بالش زیر سرها سنگ بود

کودکان دل خسته در سوز و نوا

گریه می کردند اما بی صدا

باغی از گل ها ولی بی باغبان

نسترن؛ زخمی، اقاقی؛ ناتوان

چهره ی گل ها یکایک سوخته

از غم و رنج و تعب افروخته

در میان خیل زن ها کودکان

بود طفلی خرد سال و قد کمان

لعل او خشکیده بود از قحط آب

دست هایش زخمی از ردّ طناب

موقع بر خواستن آن بی نوا

با اشاره، عمه را می زد صدا

گونه اش زخمی و پا پر آبله

روی جسمش بود جای سلسله

گاه با یک دست در حال قنوت

گاه در گریه زمانی در سکوت

در دل ویرانه طفل سینه چاک

با سر انگشت خود بر روی خاک

نقش می زد صورت زیبای یار

عکس یک بابا به دستش گوشوار

زین همه رنج و محن از تاب رفت

بر روی خاک خرابه خواب رفت

ناگهان از خواب خوش بیدار شد

از غم هجر پدر بیمار شد

گفت: ای عمه بگو بابا کجاست؟

همدم این دختر تنها کجاست؟

خواب دیدم سر به این ویرانه زد

با محبت موی من را شانه زد

تاب مهجوری ندارم عمه جان

طاقت دوری ندارم عمه جان

تا بیاید از سفر باب غریب

زیر لب نجوا کنم امن یجیب

در همین اثنا پدر از ره رسید

با سر آمد ناز دختر را خرید

دختر مجروح چشمش را باز کرد

شکوه از جور فلک آغاز کرد

گفت بابا کی بریده حنجرت؟

کاشکی می مرد اینجا دخترت

کی شکسته ابروی زیبای تو؟

کی زده با چوب بر لب های تو؟

گوییا در راه هتاکی شده

از چه رو مویت پدر خاکی شده

این جراحت ها ز سنگ کینِ کیست؟

آنقدر زخمی است! جای شانه نیست

ردّ نیزه بر گلویت مانده است

خاک و خون چشم تو را پوشانده است

دست هایت کو پدر نازم کند

با خوشی و عشق دمسازم کند

زد به خود آنقدر تا مجرح شد

رفت از جسمش توان، بی روح شد

طاقت از کف داد بی حرکت نشست

ناله ای زد چشم خود آرام بست

دخترک خیری از این دنیا ندید

گوشه ی ویرانه در خاک آرمید

۱۳- با خودم گفتم رقیه کیست کیست؟

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک مرثیه زمزمه ای

قالب مثنوی

شاعر امیر حسینی امیر حسین

منبع برگ سبز

تعداد استفاده ۰

متن شعر

با خودم گفتم رقیه کیست کیست؟

گفته اند این نام در تاریخ نیست

حرف در تاریخ از ویرانه است

داستان دخترک افسانه است

پیش خود نجوا کنان در جستجو

گفتمش بی بی حقیقت را بگو

در همین اثناء دو پلکم خسته شد

خواب رفتم چشم هایم بسته شد

یک خرابه بود و یک دنیا محن

عده ای دل خسته، چندین طفل و زن

هر چه می دیدم همه افغان و آه

خیره شد چشمم به طفلی رخ سیاه

با خودش قلبی پر از احساس داشت

صد نشان از عطر و بوی یاس داشت

دور او حور و ملک در شور بود

گوئیا نسلش ز نسل نور بود

گر چه باشد دخترک کم سن و سال

بُرده مریم، آسیه زیر سئوال

چه جلالی! شوکتی! آزاده است

شک ندارم من یقین شهزاده است

دختر سلطان اگر چه خاکی است

نیست از اهل زمین افلاکی است

پیش آمد دست بر دیوار داشت

در کف پایش گمانم خار داشت

خسته بود و خسته بود و زار بود

گوییا که دخترک بیمار بود

صورتش لبریز از بیداد بود

حرف می زد حرف، لیکن داد بود

اشک افشاندم رهش جارو زدم

پیش پایش با ادب زانو زدم

گفتمش بانوی من تو کیستی؟

گوییا از اهل دنیا نیستی

با لب پر خون مرا شرمنده کرد

دختر سلطان به رویم خنده کرد

با صدایی نارسا آهسته گفت:

من رقیه، اشک در چشمش شکفت

گفت: من هستم عزیز عالمین

دختر سلطانم و بنت الحسین

خون من از خون پاک مصطفی

جد من حیدر بود شیر خدا

یادگار حضرت زهرا منم

دلخوشیّ زینب کبری منم

گر چه دستم با طنابی بسته است

روح و جانم ناتوان و خسته است

مِهر خود در هر دلی جا می کنم

با همین دستم گره وا می کنم

تا قیامت شیعه مدیون من است

دین حق، آباد از خون من است

روز محشر دست می گیرم طبق

قدر من باشد چنان در پیش حق

می زنم فریاد ربّ جرم بخش

هر که را گویم فقط آن را ببخش

این یکی بهرم علم افراشته است

آن یکی هم حرمتم را داشته است

مهربانا او شود اهل بهشت

روی پرچم یا رقیه می نوشت

می شود از جام کوثر مست مست

تا سه ساله دیده گریه کرده است

او به یادم موی خود را می کشید

پا برهنه در عزایم می دوید

آن یکی را نه خدایا برزخی است

قلب من آزار داده دوزخی است

گونه ای دیگر به پایم خار کرد

بارالها او مرا انکار کرد

در قیامت من قیامت می کنم

دوستانم را شفاعت می کنم

غم مخور این حرف با نا کَس مگو

کرده ام او را حواله بر عمو

۱۴- چه عجب صفای خونه پر زدی به این ویروونه

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

چه عجب صفای خونه پر زدی به این ویروونه

خیلی وقت بود که دل من داشت برای تو بهوونه

ای هلال عمه زینب هنوز خاکستری هستی

زینت دوش پیمبر تو طبق بستری هستی

آرزوم بود که بشینم لحظه ای رو دومن تو

دستامو حلقه کنم من باز به دور گردن تو

میدونم که دیگه باید تو این آرزو بمیرم

آخه هیچ جوری نمی شه سر تو بغل بگیرم

ملک الموت دلِ از این دنیا بردنم نداره

آخه دخترت جونی برای جون سپردن هم نداره

هر چی جون داشت به تن من دست تازیانه برده

خیلی وقته دختر تو جز کتک هیچ چی نخورده

۱۵- جسمم، ضعیف و روحم، سرگرم بال بال است

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک مرثیه

قالب غزل

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع یک ماه خون گرفته(۴)

تعداد استفاده ۰

متن شعر

جسمم، ضعیف و روحم، سرگرم بال بال است

دور فراق، طی شد، امشب، شبِ وصال است

تا یافتم طبق را، دیدم جمال حق را

باید به سجده افتم، این وجه ذوالجلال است

هنگام شب، که دیده، خورشید در خرابه؟

این قرص آفتاب است یا ماه، یا هلال است؟

اکنون که یارم آمد، از ره نگارم آمد

هم ماندنم، حرام است، هم رفتنم، حلال است

افتادم از صدا و سر، مانده روی قلبم

جانم، ز دست رفت و چشمم، بر این جمال است

سر روی سینه ی من، مانند سوره ی نور

تن، از سم ستوران، قرآنِ پایمال است

عمر سه‌ساله ی من، کوتاه بود، چون گل

دوران انتظارم، هر دم هزارسال است

هر شب، به خواب دیدم، جان دادنِ خودم را

امشب، شهادت من، نه خواب، نه خیال است

در سنّ خردسالی، مردِ جهاد بودم

این صورت کبود است، زیباترین مدالم

«میثم» به جان زهرا، بنویس از لب من

من کشته ی حسینم، این است وصف حالم

۱۶- اینجا مزار فاطمه ی کوچک خداست

مشخصات

مناسبت خرابه شام

سبک مرثیه

قالب قصیده

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع دو دریا اشک ۲

تعداد استفاده ۰

متن شعر

اینجا مزار فاطمه ی کوچک خداست

ریحانه‌ای ز گلشن سرسبز ابتداست

یک کعبه ملائکه الله در زمین

یک سوره مبارکه نور در سماست

باب الحوائجی است که همچون عموی خویش

پیوسته خلق را به درش روی التجاست

در سن کودکی است علمدار شهر شام

همچون عموی خود که علمدار کربلاست

گنجی است در خرابه و ماهی است در زمین

نوری است بین ظلمت و طوری به قلب ماست

مجموعه فضائل زهرا به کودکی

منظومه اسارت و محبوبه خداست

خاک خرابه‌اش که بوَد تربت حسین

چون خاک کربلا به همه دردها دواست

قرآن کوچکی به روی دست اهل‌بیت

آیات وحی‌اش از اثرِ کعبِ نیزه‌هاست

ذکر خدا تمام نفس‌های خسته‌اش

سر تا قدم شراره فریاد بی‌صداست

تنها نه جان و تن پدر و مادرم فداش

این نازدانه دختر ناموس کبریاست

هم سنگر شهیده زهرا و زینبیْن

آیینه حسین و حسن، قلب مرتضاست

مانند تحت قبه مولایمان حسین

حاجات جن و انس در این آستان رواست

هر نازدانه را به سر دست لاله‌ایست

او را به روی دست، سرِ از بدن جداست

دانی چرا چو فاطمه شب زیر خاک رفت

میراث این سه ساله غمِ دختِ مصطفاست

این ماه پاره، پار ?ماهی است از حسین ?

این سوره مبارکِ «و الشمس والضحی»ست

حاجت از او بخواه که باب الحوائج است

مشکل بر او بیار که دستش گره‌گشاست

یاس کبود آل نبی، پای تا به سر

آیینه‌دار فاطمه از فرق تا به پاست

او یک فرشته و به رخش جای دست دیو

یا یک ملک که گوشه ویرانه‌اش سراست

می‌کرد زیر لب، دل شب از خود این سؤال:

بابا چه شد؟ برادر من کو؟ عمو کجاست؟

اطـراف قبـر کـوچک این دختر حسین

سوز درون، اشک بـصر بهترین دعاست

بـا آنکـه در خرابه غـریبانه داد جـان

ملک خدا به یاد غمش محفلِ عزاست

با اشک، روی سنگ مزارش نوشته‌اند

بر برگ یاس سوخته سیلی زدن خطاست

۱۷- از پاره های جگرم لاله افشانم

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک مرثیه

قالب آهنگین

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع یک ماه خون گرفته(۴)

تعداد استفاده ۰

متن شعر

از پاره های جگرم لاله افشانم

خوش آمدی، خوش آمدی، تازه مهمانم

یا ابتا یا ابتا ای حسین جانم(۲)

*****

واویلتا که شامیان، بس‌که نامردند

به جای گل، سر پدر بر من آوردند

یا ابتا یا ابتا ای حسین جانم(۲)

*****

امشب دگر مراد خود از تو می‌گیرم

تو را به بر می‌گیرم و بر تو می‌میرم

یا ابتا یا ابتا ای حسین جانم(۲)

*****

من مثل زهرا خورده‌ام از عدو سیلی

تو گشته، یاقوت لبت، از چه رو نیلی؟

یا ابتا یا ابتا ای حسین جانم(۲)

*****

قرآن بخوان، قرآن بخوان، بهر محبوبت

اینجا دگر نمی‌زنند دشمنان چوبت

یا ابتا یا ابتا ای حسین جانم(۲)

*****

زخم سر زیبای توست، ارثی از حیدر

شکسته دندانت چرا، مثل پیغمبر

یا ابتا یا ابتا ای حسین جانم(۲)

******

گریه برای دخترت، بین ره کردی

من اوفتادم از شتر، تو نگه کردی

یا ابتا یا ابتا ای حسین جانم(۲)

*****

۱۸- روی نیزه غریبی سر بابا نشسته

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

روی نیزه غریبی سر بابا نشسته

توی راه کوفه و شام دل زینب شکسته

*****

شامی حیا نداره، دنیا وفا نداره

آخه عاقبت همه سفره

اینجا وادی درده، شبهاش خاموش و سرده

اشکام مث ستاره ی سحره

بابم میاد میدونم، که چشم براش می مونم

میاد منو می بره

*****

ماه ویروونه اومد، خورشید شبونه اومد

وقتی میون سلسله اسیرم

حالا با چش گریون، اما با دلی پر خون

پیش سر بابا زبون می گیرم

دور سرت می گردم، موهاتو شونه کردم

کنار تو می میرم

*****

۱۹- آمدی داغ دل تنگ مرا تازه کنی

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب دو بیتی

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

آمدی داغ دل تنگ مرا تازه کنی

یا دلت سوخته از دربدری های من است

وای بابا چه بلایی به سرت آمده است

لبت انگار ترک خورده تر از پای من است

۲۰- مرا از بر لاله ها می برند

مشخصات

مناسبت ۱۱ محرم

سبک واحد جدید

قالب غزل

شاعر مؤید سید رضا

منبع یک کربلا عطش

تعداد استفاده ۰

متن شعر

مرا از بر لاله ها می برند

چو مرغی به دام بلا می برند

تو را غرق خون ستم ساختند

مرا هم به بند جفا می برند

جدایم کنند از تو این دشمنان

که سرهای از تن جدا می برند

تو خون خدایی و این مشرکین

تو را کشته نام خدا می برند

اسارت که دیگر ندارد کتک

مرا با زدن ها چرا می برند

به اینان بگو ای پدر جان مرا

چرا می زنند و کجا می برند

کشیدند اینجا چو جانم به خون

کجا دیگر از کربلا می برند

گهم بر روی خارها می کشند

گهم با سر نیزه ها می برند

به طعنی جگرهای ما خون کنند

به قهری دل ما ز جا می برند

به اطفال پاسخ ز سیلی دهند

زمانی که نام تو را می برند

"مؤید "دل ما به حال آورند

چو نامی ز کرببلا می برند

دوایی به درد دلم کن حسین

که خاک تو بهر شفا می برند

۲۱- الا ای ماه خونین که آستانت آسمان بوسد

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک واحد جدید

قالب غزل

شاعر مؤید سید رضا

منبع یک کربلا عطش

تعداد استفاده ۰

متن شعر

الا ای ماه خونین که آستانت آسمان بوسد

چه زیبا آمدی تا دخترت هم آستان بوسد

تو با سر آمدی من هم به جان گردم پذیرایت

که هر عاشق رخ جانانهٔ خود را به جان بوسد

پدر بوسم لبت جایی که بوسیدست پیغمبر

ولی در طشت زر دیدم که چوب خیزران بوسد

تو را من هر چه می بوسم چرا من را نمی بوسی

چو باشد رسم، مهمان را که روی میزبان بوسد

اگر وقت وداع آخرین با عمه ام زینب

ندانستم چرا زیر گلویت با فغان بوسد

ولی الحال می فهمم که می بینم سرت بی تن

که رگ های گلویت را صبا بوید، سنان بوسد

۲۲- در نام رقیه فاطمه پنهان است

مشخصات

مناسبت مدح

سبک واحد جدید

قالب رباعی

شاعر مؤید سید رضا

منبع یک کربلا عطش

تعداد استفاده ۰

متن شعر

در نام رقیه فاطمه پنهان است

از این دو یکی جان و یکی جانان است

در روی کبود این دو پیداست خدا

آیینه بزرگ و کوچکش یکسان است

۲۳- شام غم گنجی که در ویرانه دارد

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک واحد جدید

قالب آهنگین

شاعر مؤید سید رضا

منبع یک کربلا عطش

تعداد استفاده ۰

متن شعر

شام غم گنجی که در ویرانه دارد

گوهری از اشک مظلومانه دارد

دختر کریم است، کارش عظیم است

گوهر یتیم است، جانم رقیه

*****

بسته احرام رسالت در اسارت

کرده با خون جگر غسل زیارت

دارد از دادار، با سر دلدار

وعده دیدار، جانم رقیه

*****

یک دل کوچک کجا و آن همه غم

یک سه ساله آه و سیصد سال ماتم

تیره روزی ها، غم فروز ی ها

خیمه سوزی ها، جانم رقیه

*****

خار صحرا تیر غم در پا و در دل

داغ هجر کودک شش ماهه بر دل

دیده تر گشته، در به در گشته

خون جگر گشته جانم رقیه

*****

پا به پای عمه و مادر دویده

روز و شب دنبال سرهای بریده

با دل پر خون، پا ز ره گلگون

خاطر محزون، جانم رقیه

*****

۲۴- سه ساله ی تو از عمر خودش حسابی سیره

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

سه ساله ی تو از عمر خودش حسابی سیره

از این غروبای این خرابه دلم می گیره

ببین که پیره(۲)

این آرزومه یه لحظه تو رو بغل بگیرم

یا جون می گیرم ز شهد لبات یا که می میرم

به غم اسیرم(۲)

بیا و ببین دلشکسته ام، یه گوشه ای تنها نشستم

غیر تو که دیدن نداره، چشامو رو این دنیا بستم

اگر چه من کبوترم، ببین دیگه نمی پرم، شکسته شد بال و پرم، ای بابا

بیا دمای آخرم، ببین چی اومده سرم، اسمتو بر لب می برم، ای بابا

ثار ا... (۴)

*****

به من می گه عمه رفتی سفر پس بر می گردی

همش میگه تو دوستم داری و ترکم نکردی

تو بر می گردی(۴)

بیا که بریم مدینه با هم دوباره بابا

برام بخری لباس نو و گوشواره بابا

دوباره بابا(۴)

بیا که بگم بابا دارم، سرمو رو پاهات می ذارم

دلم می خواد بازم علی رو، بیاری بشینی کنارم

شب غمم سحر می شه، مونس من پدر می شه، با چشمایی که تر می شه، واویلا

خدا رو شکر جون به لبم، زحمت عمه زینبم، ببین که در تاب و تبم، واویلا

ثار ا... (۴)

*****

یتیم تو شب رو خاک خرابه سر می ذاره

ولی بخدا ز درد پاهاش تا صبح بیداره

که خواب نداره(۲)

چشام سو نداره خارا رو از پاهام در آرم

برا همینه یه گوشه نشین بیقرارم

چادر ندارم (۲)

باشه با همین غم می سازم، منم و همین رمز و رازم

با تموم دردی که دارم، ترک نشده بابا نمازم

بیا به من سری بزن، بجای چند تا پیرهن، برام بیار دیگه کفن، ای بابا

تو این شهر خراب شده، دختر تو بی تاب شده، یه شمعیه که آب شده، ای بابا

ثار ا... (۴)

*****

۲۵- نفس در سینه از آهم شرر شد

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک مرثیه

قالب غزل

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع یک ماه خون گرفته(۴)

تعداد استفاده ۰

متن شعر

نفس در سینه از آهم شرر شد

تمام قوت من، خون جگر شد

چه ایامی که از شب، تیره‌تر بود

چه شب‌هایی، که با هجرت سحر شد

چه سود از گریه، هر چه گریه کردم

شرار دل، ز اشکم بیشتر شد

تن صد پاره‌ات در کربلا ماند

سرت بر نیزه با من، هم‌سفر شد

خمیدم، در سنین خردسالی

به طفلی، قسمتم، داغ پدر شد

لب من از عطش، خشکیده بابا

چرا چشمان تو از گریه تر شد؟

زبان عمه، شمشیر علی بود

ولی او بر دفاع من، سپر شد

نگه کردم به رگ های گلویت

از این دیدار، داغم تازه تر شد

اجل، جام وصال آورده بر من

خدا را شکر، هجرانت به سر شد

سرشک دوستانم، دانه‌دانه

تمام نخل «میثم» را ثمر شد

۲۶- پدرم رفت و بود عقده گشایم عمه

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک واحد جدید

قالب غزل

شاعر مؤید سید رضا

منبع یک کربلا عطش

تعداد استفاده ۰

متن شعر

پدرم رفت و بود عقده گشایم عمه

بود امید دلم بعد خدایم عمه

بعد بابا که سرش همره ما بر نی بود

انس بسته به من و آه و نوایم عمه

تا نسوزد جگرم بیش تر از داغ پدر

دهد از اشک بصر آب و دوایم عمه

زند از مهر گهی شانه به مویم گریان

کشد از لطف گهی خار ز پایم عمه

تا نیفتم به کف دشمن و سیلی نخورم

نکند لحظه ای از خویش جدایم عمه

من دعا می کنم و مرگ خود از حق طلبم

نشنود این دل شب کاش دعایم عمه

هست تکلیف من امشب بگذشتن از جان

بهترین شاهد من هست وفایم عمه

من به تکلیف عمل کرده و با خیل اسیر

جشن تکلیف گرفته است برایم عمه

جشن تکلیف مرا هست چراغان از اشک

اشک خونین که بریزد به عزایم عمه

جشن تکلیف من این بود که در ویرانه

بست با خون دل خویش حنایم عمه

۲۷- امشب خرابه ام شد چراغانی

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک مرثیه

قالب آهنگین

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع دو دریا اشک ۲

تعداد استفاده ۰

متن شعر

امشب خرابه ام شد چراغانی

جان به کف دارم از بهر قربانی

جان شیرینم در برم آمد سایه بابا بر سرم آمد

آه و واویلا آه و واویلا

*****

شامیان شامیان من پدر دارم

رأس خونین او را به بر دارم

آمدی بابا چشم ما روشن گشته ویرانه از رخت گلشن

آه و واویلا آه و واویلا

*****

اشک چشمم کند مجلس آرائی

تـا کنـم از مهمـانم پــذیرائی

زلف خونینم فرش ویرانه رأس‌اوشمع ومن چو پروانه

آه و واویلا آه و واویلا

*****

ای پـدر دیـده بگشا تکلّم کن

بر روی دخترت یک تبسم کن

ای سر پاکت هست و بود من بوسه زن بر روی کبود من

آه و واویلا آه و واویلا

*****

ای فدای رخ بهتر از ماهت

یا بمان یا مرا بر به همراهت

رأس پاکت را در بغل گیرم با تو می‌آیم، بی‌تو می‌میرم

آه و واویلا آه و واویلا

*****

گـر چـه بابا ز هجر تو دلخونم

تـا قیـامت مـن از عمه ممنونم

پیش رویم خود را سپر می‌کرد هر دم از من دفع خطر می‌کرد

آه و واویلا آه و واویلا

*****

من برای تو اشکم بوَد جاری

عمـه بـر من نماید عزاداری

در این خرابه می‌میرم امشب می‌کنـد دفنم نیمه‌شب زینب

آه و واویلا آه و واویلا

*****

صورت نیلی‌ام را ببین بابا

گشته چون صورت مادرت زهرا

سیلی از دست قاتلت خوردم ای پدر ارث از مادرت بردم

آه و واویلا آه و واویلا

*****

۲۸- عمه ی نازم، سوز و گدازم ببین

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک واحد جدید

قالب آهنگین

شاعر مؤید سید رضا

منبع یک کربلا عطش

تعداد استفاده ۰

متن شعر

عمه ی نازم، سوز و گدازم ببین

با سر بابا راز و نیازم ببین

شمعم و پروانه ام

مُحرم ویرانه ام

صاحب این خانه ام

رقیه هم می رود

*****

لاله ی سرخم ز دشنه پرپر شده

خرابه ما از او معطر شده

نشسته مهمان من

به دست لرزان من

به روی دامان من

رقیه هم می رود

*****

کتاب عمرم، ز آتش دل بسوخت

جان رقیه، چو شمع محفل بسوخت

نفس نفس می زنم

وداع جان می کنم

شهید امشب منم

رقیه هم می رود

*****

۲۹- دخترم گریه نکن، اشک چشمت زده بر دل شررم

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک مرثیه

قالب آهنگین

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع یک ماه خون گرفته(۴)

تعداد استفاده ۰

متن شعر

دخترم گریه نکن، اشک چشمت زده بر دل شررم

مادرم منتظر است، آمدم تا که تو را هم ببرم

نازنین دختر من گل نیلوفر من(۲)

*****

این خرابه، قفس است، آمدم تا که کنم آزادت

با پدر حرف بزن، مانده در سینه چرا فریادت؟

نازنین دختر من گل نیلوفر من (۲)

*****

علی اکبر به جنان، در فراق تو دلش تنگ شده

به پدر سنگ زدند، موی تو از چه، به خون رنگ شده

نازنین دختر من گل نیلوفر من(۲)

*****

تو که یک طفل استی، قامت فاطمیت، از چه دوتاست

تَرَکِ لب‌هایت، همه از تشنگی کرب و بلاست

نازنین دختر من گل نیلوفر من(۲)

*****

دیدم از نوک سنان، به روی خار، دواندند تو را

از شتر افتادی، ز چه بر خاک، کشاندند تو را

نازنین دختر من گل نیلوفر من(۲)

*****

بوی زهرا دمد از، گیسو و رشته ی پیراهن تو

گوییا پیش از من، مادرم آمده بر دیدن تو

نازنین دختر من گل نیلوفر من(۲)

*****

موی مشکین تو را، پر، ز گرد ره صحرا دیدم

گوئیا بر سر تو، چادر خاکی زهرا دیدم

نازنین دختر من گل نیلوفر من(۲)

*****

شمع سوزان دلم، چقَدَر سوختی و آب شدی

با پدر حرف بزن، از چه لب بستی و در خواب شدی

نازنین دختر من گل نیلوفر من(۲)

*****

۳۰- ای سفر کرده کـه صد قافله دل همره تو است

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک مرثیه

قالب آهنگین

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع دو دریا اشک ۲

تعداد استفاده ۰

متن شعر

ای سفر کرده کـه صد قافله دل همره تو است

این همه زخم چرا بر روی همچون مه تو است

ابتا یا ابتا

*****

دست پیش آورم و جامه به تن چاک کنم

تا که اشک از رخ نورانی تو پاک کنم

ابتا یا ابتا

*****

شعله بیدادگران بر پر پروانه زدند

همه با سنگ جفا موی مرا شانه زدند

ابتا یا ابتا

*****

خنده و شادی و دشنام و کف و هلهله بود

ده تن از عترت تو بسته به یک سلسله بود

ابتا یا ابتا

شامیان یکسره بر گریه ما خندیدند

پای آواز ?قرآن سرت رقصیدند

ابتا یا ابتا

*****

گلشن وحی خزان گشته گل یاس کجاست؟

ساقی تشنه لبان حضرت عباس کجاست؟

ابتا یا ابتا

*****

خاک ویرانه کجا و شجر طور کجا

شب تاریک کجا و طبق نور کجا

ابتا یا ابتا

*****

۳۱- شب است و خورشید و خرابه و من

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک مرثیه

قالب آهنگین

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع دو دریا اشک ۲

تعداد استفاده ۰

متن شعر

شب است و خورشید و خرابه و من

سرِ پدر گرفته‌ام به دامن

من و دو چشم پرستاره تو و گلوی پاره پاره

یا ابتا آجرك الله

*****

ماه به خاکستر نشسته بابا

پیشانی‌ات چرا شکسته بابا

سر تو را به بر بگیرم دعا کن ای پدر بمیرم

یا ابتا آجرك الله

*****

در خیر مقدم اشک و ناله دارم

از زلف خون گرفته لاله دارم

من که همای بام عرشم خاك خرابه شده فرشم

یا ابتا آجرك الله

*****

من روضه خوان کوچك حسینم

طفلم و لیکن کودك حسینم

اینجا حسینیه شام است برلب من خنده حرام است

یا ابتا آجرك الله

*****

اگر چه ما را لحظه‌ای امان نیست

قرآن بخوان اینجا که خیزران نیست

قرآن بخوان تا بزنم من بوسه به‌جای چوب دشمن

یا ابتا آجرك الله

*****

هدیه من دو چشم پرستاره

سوغات تو گلوی پاره پاره

زلف رقیه لاله‌گون است محاسن توغرق خون است

یا ابتا آجرك الله

*****

شکر خدا که ما به هم رسیدیم

رخسار هم در این خرابه دیدیم

سکینه می‌کند نظاره بر این گلوی پاره پاره

یا ابتا آجرك الله

*****

۳۲- عمه ی مظلومه‌ام، دست خدا یار تو

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک مرثیه

قالب آهنگین

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع یک ماه خون گرفته(۴)

تعداد استفاده ۰

متن شعر

عمه ی مظلومه‌ام، دست خدا یار تو

وقت جدایی شده، خدانگهدار تو

گریه به حالم کنید، دگر حلالم کنید(۲)

*****

طایر عشق حسین، فتاده از زمزمه

شبانه دفنم کنید، چو مادرم فاطمه

گریه به حالم کنید دگر حلالم کنید(۲)

*****

گاه به من، مادر و گاه پدر، می‌شدی

گاه مرا سایه‌بان، گاه سپر، می‌شدی

گریه به حالم کنید دگر حلالم کنید(۲)

*****

الا اسیران همه من به سفر می‌روم

با رخ نیلی‌شده، پیش پدر می‌روم

گریه به حالم کنید دگر حلالم کنید(۲)

*****

در این خرابه دلم، تنگ علی‌اکبر است

در نظرم دم‌به‌دم روی علی اصغر است

گریه به حالم کنید دگر حلالم کنید(۲)

*****

به گلسِتان جنان یاد کنم از همه

سلامتان را برم، به مادرم فاطمه

گریه به حالم کنید دگر حلالم کنید(۲)

*****

اگر چه من بوده‌ام، طفل صغیر حسین

دگر به شام بلا شدم سفیر حسین

گریه به حالم کنید دگر حلالم کنید(۲)

*****

۳۳- بوی تو می آید امشب از خاک ویرانه

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

بوی تو می آید امشب از خاک ویرانه

باد صبا می دهد مرا مژده ی تو را آمدی بابا

مستانه مستانه (۲)

خون می رود از دیده ام چون لاله ی پاشیده ام

چون اشک خود غلطیده ام

دیگر نمانده در تنم نیروی عمه گفتنم

*****

بر دانم ای سر بنشین تا در دل گویم

ای ماه در خون نشسته ام دلشکسته ام حال من بنگر

نیلی شده رویم(۲)

ای مایه ی آرامشم زخم لبت زد آتشم

جام اجل را سر کشم

دیگر نمانده در تنم نیروی عمه گفتنم

*****

امشب تو را گویم جویم با دست بشکسته

بوسم ترک های لب تو جای لب تو روی گونه ام

بنگر که بنشسته(۲)

از چه سرت بشکسته است جانم به جانت بسته است

روحم ز دنیا خسته است

دیگر نمانده در تنم نیروی عمه گفتنم

*****

با اشک خود شویم رویت از خون و خاکستر

از عمه پنهان کنم رخت بهر پاسخت لعل لب بگشا

در این دم آخر(۲)

ای حسرت شبهای من مرهم بنه بر پای من

سوزد همه اعضای من

دیگر نمانده در تنم نیروی عمه گفتنم

*****

۳۴- بوسیدن لبهای تو وقتی نمی برد

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب دو بیتی

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

بوسیدن لبهای تو وقتی نمی برد

حق دارم از دست لبت دلگیر باشم

وقتی به دنبال سرت آواره هستم

باید اسیر این همه زنجیر باشم

۳۵- بلبلی امشب به ویران نغمه خوانی می کند

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ***

قالب غزل

شاعر انسانی حاج علی

منبع یک دم

تعداد استفاده ۰

متن شعر

بلبلی امشب به ویران نغمه خوانی می کند

تلخ کامی دیده و شیرین زبانی می کند

دعوت از مهمان به جا آورده در بزم یزید

وز وفای عهد مهمان، قدردانی می کند

اشک و مژگان آب و جارو کرده آن ویرانه را

بین چه با احساس طفلی میزبانی می کند

دیده ی اختر شمارش بر پدر روشن شده ست

مه به روی دامن و اختر فشانی می کند

گرچه طفل است و زمان جست و خیز او، ولی

شِکوه چون پیران ز درد و ناتوانی می کند

گفت بهر دیدن تو زنده ماندم تاکنون

مرگ دیگر از چه با من سرگرانی می کند؟

بهر ره رفتن ز اطفال دگر گیرم کمک

کودکت، جان بر لب است و سخت جانی می کند

۳۶- عمری است که بر روی لبم حک شده نامت

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

عمری است که بر روی لبم حکّ شده نامت

دلبسته به دامت

از غیر تو ببریده و می زدم زجامت

هستم غلامت

هر کس به کسی فخر کند من به رقیه

عالم به فدای اسم زیبای رقیه

*****

از فکر تو آرام بگیرد همه جانم

ای روح و روانم

بی مهر تو بیچاره و ناچیز و نَدارم

دلخسته و زارم

آخر ز غم داغ پدر جان و تنت سوخت

از ضربت دستان عدو بال و پرت سوخت

آن لحظه که از ناقه فتادی پدرت سوخت

چشمان ترت سوخت

*****

۳۷- بیا ای سر به ویران با من ویران نشین سرکن

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ***

قالب غزل

شاعر انسانی حاج علی

منبع یک دم

تعداد استفاده ۰

متن شعر

بیا ای سر به ویران با من ویران نشین سر کن

بُزرگی کن شبی را سر در این بیت محقر کن

ستاره هر چه باشد می فزاید جلوه ی مه را

بتاب ای ماه و دامان من امشب پُر ز اختر کن

اگرغنچه بخندد، باز گردد، گل شود، غم نیست

نظر ای باغبان بر غنچه ی نشکفته پرپر کن

اگر چه پای تو بر دیده ی گل ها بود، اما

بیا ویرانه یی را هم به بوی خود معطر کن

زبان را نیست نیرویی که گویم، عمه ممنونم

تو بگشا لعل لب، از او تَشّکُر جای دختر کن

نه جای تو، نه جای عمه، نه جای من است اینجا

مرا هَمره بِبَر زین جا و، همبازی اصغر کن

۳۸- دارم در این خرابه زمینگیر می شوم

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب غزل

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

دارم در این خرابه زمینگیر می شوم

پیش از چهار ساله شدن پیر می شوم

یک شب ز پشت ناقه فتادم به روی خاک

از آن به بعد بسته به زنجیر می شوم

یک شب میان دشت گم شدم و حرمتم شکست

هر روز هزار مرتبه تحقیر می شوم

۳۹- دختر کوچک من افسرده

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک مرثیه زمزمه ای

قالب رباعی

شاعر امیر حسینی امیر حسین

منبع برگ سبز

تعداد استفاده ۰

متن شعر

دختر کوچک من افسرده

از غم و غصه چنین پژمرده

روی او بوسه زد و چشمش بست

گفت با گریه رقیه مرده

۴۰- بیا عمه امشب قمر آمده

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ***

قالب آهنگین

شاعر انسانی حاج علی

منبع یک دم

تعداد استفاده ۰

متن شعر

بیا عمه امشب قمر آمده

پدر رفته با پا به سر آمده

اگر دل دو نیم ام، نگویی یتیم ام

پدر آمده، پدر آمده

*****

دلم عمه امشب خبر می دهد

شبم را امید سحر می دهد

اگر دل دو نیم ام، نگویی یتیم ام

پدر آمده، پدر آمده

*****

دو چشمش نگویم چرا بسته است

پدر از سفر آمده خسته است

اگر دل دو نیم ام، نگویی یتیم ام

پدر آمده، پدر آمده

*****

تو آگه ز سوز و گداز منی

تو تنها خریدار ناز منی

اگر دل دو نیم ام، نگویی یتیم ام

پدر آمده، پدر آمده

*****

۴۱- تماشایی شده ویرانه امشب

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

تماشایی شده ویرانه امشب

مهمان شمع است و من پروانه امشب

رأس بریده، از ره رسیده

کنج ویرانه شد غوغای محشر

ا... اکبر، ا... اکبر

*****

کنج ویرانه من در اعتکافم

تو هستی کعبه و من در طوافم

درمان دردم، دورت بگردم

کنج ویرانه شد غوغای محشر

ا... اکبر، ا... اکبر

*****

تو هستی باغبان من گل لاله

تو پیر عشق و من پیر سه ساله

رنگم پریده، قدم خمیده

به مثل مادرت زهرای اطهر

ا... اکبر، ا... اکبر

*****

۴۲- تار و پودی از لباس مندرس گردیده اش

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب غزل

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

تار و پودی از لباس مندرس گردیده اش

می تواند دیده ی یعقوب را بینا کند

او که دارد پنجه ی مشکل گشا قادر نبود

چشم های بسته ی بابای خود را وا کند

خشت های این خرابه سنگ غسلش می شود

یک علی باید دوباره غسل یک زهرا کند

۴۳- عمر رقیه به سر رسیده

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک واحد جدید

قالب آهنگین

شاعر مؤید سید رضا

منبع یک کربلا عطش

تعداد استفاده ۰

متن شعر

عمر رقیه به سر رسیده

مسافرش از سفر رسیده

دختر سه ساله خونین جگر شد

عاقبت فدای سر پدر شد

واویلا واویلا

*****

هر زخم پایش خون گریه می کرد

زینب برایش خون گریه می کرد

شمع شد، لاله شد، پروانه شد او

چراغِ گوشهٔ ویرانه شد او

واویلا واویلا

*****

ویرانهٔ شام غوغا شد امشب

شهادت او امضا شد امشب

زخم تازیانه به پیکر اوست

صورت کبودش چو مادر اوست

واویلا واویلا

*****

۴۴- این مزار مرغکی بی آشیانه ست

مشخصات

مناسبت خرابه شام

سبک ***

قالب آهنگین

شاعر انسانی حاج علی

منبع یک دم

تعداد استفاده ۰

متن شعر

این مزار مرغکی بی آشیانه ست

قبر یک طفل یتیم و نازدانه ست

من یتیمم، من یتیمم، من یتیمم

*****

عمه جان دیگر نمی گیرم بهانه

بلبل تو امشب افتاد از ترانه

من یتیمم، من یتیمم، من یتیمم

*****

بهتر از گلشن شده ویرانهٔ من

گشته این ویرانه مهمانخانهٔ من

من یتیمم، من یتیمم، من یتیمم

*****

۴۵- امشب خرابه از رخ تو مثل گلشن شد

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ***

قالب آهنگین

شاعر انسانی حاج علی

منبع یک دم

تعداد استفاده ۰

متن شعر

امشب خرابه از رخ تو مثل گلشن شد

ویرانه روشن شد

شکر خدا دیدار رویت قسمت من شد

ویرانه روشن شد

کِی جای سلطانی شده در کنج ویرانه؟

ای جان و جانانه

کاشانه ی بی بام و در، وادی ایمن شد

ویرانه روشن شد

از چه علیّ اصغر خود را نیاورده

پنهان کجا کرده

شاید که او هم کشته از بیداد دشمن شد

ویرانه روشن شد

خواهم بگویم با پدر عمه فداکارست

از بس وفادارست

با چلچراغ اشک او خانه مُزّیَن شد

ویرانه روشن شد

تا بوده گل در اختیار باغبان بوده

با او گل آسوده

من آن گلم که باغبانم زیبِ دامن شد

ویرانه روشن شد

۴۶- بی تو دلم به غیر غمت مبتلا نشد

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب غزل

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

بی تو دلم به غیر غمت مبتلا نشد

بی تو غمی نبود که مهمان ما نشد

یادش بخیر دوش عمویم بلند بود

تا بود پای من به زمین آشنا نشد

حالا ببین که قسمتم از کوچه های شام

جز زخم های شانه و جز درد پا نشد

از آن زمان که بال مرا هم شکسته اند

دیوار این خرابه برایم عصا نشد

از کوچه ها بپرس چرا قامتم شکست

از پنجه ای بپرس که از ما رها نشد

شکر خدا که چوب تر خیزران شکست

جایی که شرمگین لبت بی حیا نشد

شکر خدا که معجری از خیمه مانده بود

شکر خدا که چشم کسی غرق ما نشد

تقصیر آتش است اگر شانه گیر کرد

طوری گره زده است به مویم که وا نشد

من از تمام روضه ی تو ارث برده ام

افسوس قسمتم نخی از بوریا نشد

(بابا اگر بپرسی که گوشواره ات کجاست؟)

در گوش دختری که مرا سنگ طعنه زد

چشمم ز گوشواره ی سرخش رها نشد

یعنی زمان غارت مان از دو گوش من

بی گوشواره دست حرامی جدا نشد

۴۷- ای سر سری نمانده ز عشقت بخاک نیست

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب غزل

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

ای سر سری نمانده ز عشقت بخاک نیست

کس را ندیده ام ز غم تو هلاک نیست

دل برده است هر سر زلفت ز شام قدر

خورشید هم به مثل رخت تابناک نیست

تو کعبه ای و من به طواف و در این طواف

ذکرم به غیر گفتن روحی فداک نیست

افسوس حجّ دختر تو نیمه کاره ماند

جانی دگر به پیکرم ای جان پاک نیست

گفتم زنم به جای حَجَر بوسه بر لبت

اما حَجَر به مثل لبت چاک چاک نیست

دست کجاست تا که کنی رو به قبله ام

۴۸- بهتر که بسته باشد چشمت در این شب تار

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

بهتر که بسته باشد چشمت در این شب تار

تا آنکه تو نبینی دستم بود به دیوار

مانند مادر تو با غصه خو بگیرم

دستم رمق ندارد تا از تو رو بگیرم

۴۹- گم شده ام مرد در این کوره راه

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک مرثیه زمزمه ای

قالب مثنوی

شاعر امیر حسینی امیر حسین

منبع برگ سبز

تعداد استفاده ۰

متن شعر

گم شده ام مرد در این کوره راه

هیچ ندارم بدهم غیر آه

بسته پرم، بال مرا باز کن

نای ندارم، نی من ساز کن

رحم بکن رحم به من، مهربان

خسته دلی را برسان کاروان

از تو کمک خواسته ام ای دلیر

خسته ی راه هستم و دستم بگیر

من که نگفتم به تو حرف بدی

از چه تو سیلی به رخ من زدی؟

از چه سراپا همه در آتشی؟

می زنی و موی مرا می کِشی

من که ز تو خواسته بودم پناه

از چه تو کردی تن من را سیاه؟

زیر لگد های تو ای مرد پست

زنده بمانم به خدا معجزه است

می کُشدم ضربه ی پاهای تو

له شده ام زیر لگد های تو

قبل تو بردند ز من گوشوار

معجر من را ز سرم بر ندار

شکوه نکردم که بهانه کنی

موی ندارم که تو شانه کنی

بس کن ای مرد امانم برید

جان من خسته به آخر رسید

هیچ درون دلت احساس نیست

حیف که اینجا عمو عباس نیست

۵۰- بیا عمه که امشب، خرابه شده گلشن

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ***

قالب آهنگین

شاعر انسانی حاج علی

منبع یک دم

تعداد استفاده ۰

متن شعر

بیا عمه که امشب، خرابه شده گلشن

پدر آمد و برگو، که چشم همه روشن

کنم جان به فدایش برای رونمایش

واویلا، واویلا، واویلا، واویلا

*****

بگو عمه که دیشب، پدر پیش که بودست؟

چرا سرش شکسته، چرا لَبَش کبودست؟

کنم جان به فدایش برای رونمایش

واویلا، واویلا، واویلا، واویلا

*****

«با پدر»

اگر به پانخیزم، مگو ادب ندارم

که بهر عذرخواهی، رمق به لب ندارم

کنم جان به فدایت برای رونمایت

واویلا، واویلا، واویلا، واویلا

*****

پدر عمّه به هر جا، سپر به کودکان شد

ز بس سینه سپر کرد، قدش مثل کمان شد

کنم جان به فدایت برای رونمایت

واویلا، واویلا، واویلا، واویلا

*****

تویی آینه ی من، منم مرغ سخنگو

ولی طوطی سَبزت، شده رنگ پَرَستو

کنم جان به فدایت برای رونمایت

واویلا، واویلا، واویلا، واویلا

*****

۵۱- بابا پس از تو در دلم آتش زبانه می زند

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

ابتاه حسین(۴)

*****

بابا پس از تو در دلم آتش زبانه می زند

دشمن گل باغ ترا با هر بهانه می زند

وقتی صدایت می کنم وقتی که می گریم مرا

یکی بی حیا می آید و با تازیانه می زند

*****

بابا عمو عباس کو تا باز طنّازی کنم

بر دوش او بنشینم و با او سرافرازی کنم

کو اکبرت برادرم تا که ببوسد روی من

کو اصغر شیرین زبان تا با لبش بازی کنم

*****

بابای خوبم چه عجب دیدار دختر آمدی

تنها چرا ای نازنین بی یار و یاور آمدی

کو دست تو تا بر سرم دستی کشی نازم کنی

با پای خود رفتی ولی اکنون تو با سر آمدی

*****

۵۲- منتظرم بیایی گوشه ی این خرابه

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

منتظرم بیایی گوشه ی این خرابه

بی تو نفس کشیده بابا برام عذابه

تو برام گوشوار میاری من برات انگشتری هدیه میارم

تا بیایی در خرابه من به پیش تو پدر جان می سپارم

*****

۵۳- رسم به وا... تو ماها ناز یتیم و می خرند

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب رباعی

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

رسم به وا... تو ماها ناز یتیم و می خرند

اگر که بی تابی کنه براش عروسک می برند

اما بگم ز شامیا با ما ها خیلی فرق دارند

یتیم که بی تابی کنه سر باباشو می برند

۵۴- عمه ببین به روی نی بابا نگامون می کنه

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب فولکوریک

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

عمه ببین به روی نی بابا نگامون می کنه

با اون نگاه مهربون این دلمو خون می کنه

عمه مقابل بابا بگو که ما رو نزنن

ماها که داریم راه می ریم با تازیانه نزنن

عمه ببین به روی نی بابا اشاره می کنه

اشاره بر روی من و این گوش پاره می کنه

۵۵- می خوام برم نشون بدم به بچه های شهر شام

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب فولکوریک

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

می خوام برم نشون بدم به بچه های شهر شام

اونا که گفتند یتیمم بگم که اومده بابام

خدا می دونه مثل ما هیچ کی اسیری ندیده

بوی غذای شامیان توی خرابه پیچیده

تا روی نیزه دیدمت خواستم ببوسم از لبات

زنجیر دست و پام نذاشت الهی من بشم فدات

۵۶- گر سه ساله بانوی عالم توئی

مشخصات

مناسبت ولادت

سبک ولادتی

قالب مثنوی

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

گر سه ساله بانوی عالم توئی

هم طراز عصمت مریم تویی

عشق از دامان تو آمد پدید

هر کجا رفتی به دنبالت دوید

آسمان طفلی بود بر راه تو

ماه مات چهره ی چون ماه تو

کودک اما دلبر ثاراللهی

در مسیر عشق با او همرهی

گر بود بر هر لبی نام حسین

گر فلک صیدی است در دام حسین

لیک او را نام تو روی لب است

روی تو بهرش چراغ هر شب است

داشت از بس آرزوی فاطمه

دید در روی تو روی فاطمه

تا حسین می کرد یاد مادرش

می کشیدت همچنان گل در برش

بوسه می زد بر رخ دلجوی تو

شانه می زد دست او گیسوی تو

ای که دادی کربلا را آبرو

جای تو گه بر سر دوش عمو

گاه جایت روی دست اکبر است

گاه هم بر روی دست مادر است

کربلای عشق را مادر تویی

بهترین همبازی اصغر تویی

دلبران کربلا را دلبری

قلب زینب را به آنی می بری

باده ی عشقت ز هر کس نابتر

کربلا با نام تو جذاب تر

گر چه عمرت گشت از سیلی تمام

کربلا را برده ای تا شهر شام

روی دوشت غم فراوان برده ای

کربلا را کنج ویران برده ای

گریه هایت شهر را بیدار کرد

کار را بر دشمنان دشوار کرد

۵۷- تا گل روی تو نمی دیدم

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب قافیه پریشان

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

تا گل روی تو نمی دیدم

چشم من کاسه ی گلابی بود

در میان دو دست تو رخ من

مثل عکسی میان قابی بود

حال اگر باز بینیم بابا

خود مپندار که اشتباه شده

چهره ی من همان چره است ای بابا

عکس رنگی فقط سیاه شده

۵۸- ز اشک خود (۲) ویرانه را کردم چراغان

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک بوشهری

قالب آهنگین

شاعر حسینی سید محسن

منبع بهار حسینی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

ز اشک خود (۲) ویرانه را کردم چراغان

بیا عمه (۲) که از سفر بر گشته مهمان

شب فراق من سر آمد ، مهمانم امشب با سر آمد

پدر پدر پدر پدر جان(۲)

*****

چرا بابا (۲) لعل لبت چون ارغوان است

گمان دارم (۲) که جای چوب خیزران است

خاکستر آلودی پدر جان ، بگو کجا بودی پدر جان

*****

اگر طفلم (۲) ولی غم تو کرده پیرم

لبت بگشا (۲) امشب دعا کن من بمیرم

ببین بود چشمم گهربار ، دو دست من بود به دیوار

*****

فلک من را (۲) در کودکی از پا نشانده

بغیر از یک ، نفس باقی ، از عمر کوتاهم نمانده

بار سفر شبانه بستم ، شد عمه ام راحت ز دستم

*****

چو برگ فصل ، پائیزی ، باشد مرا رخسار زردی

ندارم من ، توان دیگر ، از بسکه کردم کوچه گردی

هر جا که اشکم را بدیدند ، با کعب نی نازم خریدند

*****

۵۹- من دختری سه ساله ، رخم به رنگ لاله

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

من دختری سه ساله ، رخم به رنگ لاله

بابا دیگه طاقت ندارم

فریاد از این زمونه ، قامت من کمونه

روی خاکا سر می گذارم

*****

منتظرت نشستم ، دل به امید بستم

تا تو بیای پیشم بمونی

تو بنشین کنارم ، سر رو زانوت بذارم

برای من قرآن بخونی

*****

پاهام رمق نداره ، نه گوش و نه گوشواره

بابا ببین که ناتوونم

عمه نشسته خسته ، خیلی دلش شکسته

امید نداره من بمونم

*****

چند نفری رسیدند ، موی منو کشیدند

نظر به سال من نکردند

مرا به هر بهانه ، زدند تازیانه

رحمی به حال من نکردند

*****

۶۰- دشت تاریک و من از درد به خود پیچیدم

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب غزل

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

دشت تاریک و من از درد به خود پیچیدم

ناگه از دور سیاهیّ کسی را دیدم

بسوی طفل ز ره مانده قدم بر می داشت

ناله ای زیر لب و دست به پهلو می داشت

قامتش بود خم و چهره ی او نیلی بود

حتم دارم که همان هم اثر سیلی بود

گفت بنشین به برم دخترک خسته ی من

تا نوازش کند از بازوی بشکسته ی من

وای از آن لحظه عجب لحظه ی غمناکی بود

من ندانم ز چه رو چادر او خاکی بود؟

۶۱- بابا بیا با همدیگه سری به خونه بزنیم

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب فولکوریک

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

بابا بیا با همدیگه سری به خونه بزنیم

من روی زانوت بشینم موهام و شونه بزنیم

خوش اومدی خوش اومدی بابا دلم تنگه برات

برای اون خندیدنای باصفات بابا دلم تنگه برات

چی بگم از کجا بگم که چی دیدم چی کشیدم

با پای پر آبله رو خار بیابون دویدم

عمه می گفت بازم میای منو رو زانوت میذاری

رفتی سفر برای من گوشواره ی نو بیاری

حالا که اومدی پیشم قول بده تنهام نذاری

بابا چرا دست نداری؟ بابا چرا پا نداری؟

بابا چی شد برادرم لاله ی من یاسم چی شد؟

رفته برام آب بیاره پس عمو عباسم چی شد؟

بابا ببین رو صورتم یه هاله ی نیلی زدند

با دستاب بزرگشون به صورتم سیلی زدند

بابا گلوم زخمی شده آب می نوشم درد میکنه

گوشواره هامو کشیدند بابا گوشم درد میکنه

بابا اینا کی اند چه دینی دارند سر به سر ما بچه ها می ذارند

برای یتیمی که باباشو کشتن می رند سر بریده شو می ارند

بابا چشام درد می کنه بابا گوشام درد می کنه

بابا پاهام درد می کنه بابا موهام درد می کنه

۶۲- رقیه جان این دل من بونه می گیره

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

دختر اربابی ، دلبر اربابی

عزیز حیدر و شبیه مادر اربابی

*****

رقیه جان این دل من بونه می گیره

دوست داره تو خرابه جای تو بمیره

شنیده ام ذکر لبت فقط حسینه

دستای تو کلید بین الحرمینه

*****

شنیده ام بی بی خوب و مهربونی

حاجت قلب عاشقا رو خوب میدونی

عاشقی و منتظر خلق نگاتم

هر کی می خواد هر چی بگه غلام سیاتم

منم شبیه تو حسین و دوست میدارم

جوونیم و بپای این دوستی میذارم

*****

خوب میدونی بی بی خوب و با وفایی

یه کار بکن منم بشم کربلایی

اگه برم کربلا اونجا می مونم

از طرفت توی حرم دعا می خونم

داد می زنم که لطف تو چقدر زیاده

میگم که این تذکره رو رقیه داده

*****

۶۳- نامی که در شمار شهیدان کربلا

مشخصات

مناسبت مدح

سبک ولادتی

قالب قصیده

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

نامی که در شمار شهیدان کربلا

بعد از حسین آمده نام رقیه است

بعد از قیام سرخ حسینی به کربلا

بر حق ترین قیام قیام رقیه است

جانسوز و کفر سوز و روانسوز و ظلم سوز

در گوشه ی خرابه کلام رقیه است

چون او کسی به عهد محبت وفا نکرد

این سکه تا به حشر به نام رقیه است

با دستهای کوچک خود بیخ ظلم کند

عالی ترین مرام مرام رقیه است

یک جمله گفت و کاخ ستم را به باد داد

خونین ترین پیام پیام رقیه است

آن قصه ای که خاطره انگیز کربلاست

افسانه ی خرابه ی شام رقیه است

هرگز نمرد آنکه دلش زنده شد به عشق

عشق حسین رمز دوام رقیه است

او هر چه داشت در طبق عشق حق نهاد

حق محو و مات سنگ تمام رقیه است

در مکتب محبت و جانبازی و خلوص

والاترین مقام مقام رقیه است

گاهی به کوه و دشت و گهی بر خرابه ها

در دست عشق دوست زمام رقیه است

لطفش به سینه احدی دست رد نزد

عالم رهین رحمت عام رقیه است

۶۴- وقتی که مدینه بودیم یادته

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

وقتی که مدینه بودیم یادته

غم و از دل می زدودیم یادته

دست تو بود به دستم یادته

روی زانوت می نشستم یادته

وقتی از راه می رسیدی یادته

گوشواره برام خریدی یادته

پیش من بمون همیشه بابا جون

زخم گوشم خوب نمی شه بابا جون

با اینکه دارم می میرم بابا جون

باید از تو رو بگیرم بابا جون

سر تو بخون نشسته بابا جون

چرا دندونت شکسته بابا جون

درد من یکی نبوده بابا جون

بدن عمه کبوده بابا جون

زخم من مرهم نمی خواد بابا جون

نفسم بالا نمیاد بابا جون

دل من ز غصه مرده بابا جون

دختر تو سیلی خورده بابا جون

به گلت نمونده بویی بابا جون

نه داداشی نه عمویی بابا جون

بسکه موهام و کشیدند بابا جون

به سرم نمونده مویی بابا جون

حالا گوشواره ندارم بابا جون

سر روی خاکا می ذارم بابا جون

گردم سلسله داره بابا جون

پای من آبله داره بابا جون

۶۵- آمدی بابا ببین مشتاق دیدارم هنوز

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک مرثیه

قالب غزل

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

آمدی بابا ببین مشتاق دیدارم هنوز

خلق خوابیدند و من از گریه بیدارم هنوز

بارها جان دادم از هجرت وفایم را ببین

باز در هنگام وصلت جان به لب دارم هنوز

شمر سیلی زد به رویم تا نگویم نام تو

لیک باشد نام نیکوی تو گفتارم هنوز

یکشب از ناقه فتادم بسکه ضجرم زجر داد

مدتی زین ماجرا بگذشته بیمارم هنوز

عمه ام زینب ز مادر مهربانتر بر من است

می دهد شبها تسلای دل زارم هنوز

گر چه از بی طاقتی بنشسته می خواند نماز

با چنین احوال می باشد پرستارم هنوز

این شنیدم تشنه لب رفتی سفر بابا ببین

آب دارم بر تو از چشم گهربارم هنوز

۶۶- دل سه ساله ، به پیچ و تابه

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک شور کف زنی

قالب آهنگین

شاعر شریف علی

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

دل سه ساله ، به پیچ و تابه

خوش اومدی ای ، مسافر من ، در این خرابه

ای مهربونم ، آروم جونم

مرحمتی به من بخاطر خدا کن

چشاتو واکن ، به من نیگا کن

یه بار دیگه منو رقیه جان صدا کن

تو که سفر بودی امیدم ، هر شب خواب تو رو می دیدم

زنجیر به دست و پام نداشتم ، سر رو دوش عمو می ذاشتم

*****

دورت بگردم ، ای نور دیده

از دختر تو ، این درد پهلو ، امون بریده

دل پر ز آهه ، چشام سیاهه

دستام برا شونه ی موهات جون نداره

ماه شب من ، تشنه لب من

قرآن بخون رقیه خیزرون نداره

هنور دلم در التهابه ، به یاد مجلس شرابه

بابا بعد یه عمر عزیزی ، خواستن منو برا کنیزی

*****

۶۷- دل من دوباره امشب هوس میخونه کرده

مشخصات

مناسبت ولادت

سبک ولادتی

قالب فولکوریک

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

دل من دوباره امشب هوس میخونه کرده

مستی از سرش پریده هوس پیمونه کرده

به دلم میگم مخور غم که ما هم خدایی داریم

توی این خلوت غربت یار دلربائی داریم

یار ما عزیز زهراست دلبر تموم دلهاست

گر چه او سنی نداره اما قلبش مث دریاست

یار دریا دل ماها با وفا و مهربونه

کسی رو از در خونش دست خالی نمی رونه

بیا تا با هم بخونیم یا رقیه اِفتح الباب

رو دلامون بنویسیم یا رقیه افتح الباب

می دونی اگه رقیه بگشاید در رحمت

دیگه ما غمی نداریم سر تا پا شمیم جنت

می دونم شب تولد گریه خوبیت نداره

اما گریه کن رقیه یه محل بمون بذاره

قطره قطره اشکا می گه یاد هر عاشقی باشه

شمعای کیک تولد بیشتر از سه تا نباشه

نمی خوام گریه نمائی اما هر دلی می دونه

عمر حضرت رقیه مث یه غنچه می مونه

می دونم تو هم می دونی که دل حسینو برده

توی این عمر کوتاهش با دل حسین چکرده

برا هر جشن تولد رسمه که کادو بذارند

کاشکی که برا رقیه عروسک هدیه بیارند

تا که بچه های شامی هم بزرگ و ریز و کوچک

دل حضرت رقیه نسوزونند با عروسک

می دونم عمه ی سادات گل سر براش میاره

اونقده اشک می ریزه تا گل و رو سرش بزاره

میدونم چرا عمو جون به بی بی علاقه داره

چونکه چهره ی رقیه نمک فاطمه داره

از حالا برا رقیه یکی یک چادر بدوزه

که تو کربلا بی بی مون بدون چادر نمونه

یکی گوشواره بیاره که توی گوشش بذاره

بخدا رقیه خاتون تاب درد و غم نداره

آخر جشن تولد شمعا رو باید خاموش کرد

آرزوهای بلنده حضرت بی بی رو گوش کرد

اما لبهای رقیه خشکه و توون نداره

وقت فوت کردن شمعا رو لبش باغ بهاره

دل ما مال رقیه است بخدا پس نمی گیریم

بذار راحتت کنم من ، بی رقیه ما می میریم

۶۸- بشنو ای جانانم ای رأس بر دامانم

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

بشنو ای جانانم ، ای رأس بر دامانم

ز غصّه هایم ، برایت ای گل ، سخن بگویم

دلم گرفته ، اجازه فرما ، سرت ببویم

دیگر دل بریدم ز عالم

دعا کن بگیرد حق جانم

چون از زمونه ، و کینه هایش ، خسته ام

چشمم به روی ، این زندگانی ، بسته ام

*****

یک شب به اشک و ناله ، افتاده ام ز ناقه

برای یاری ، چرا پیم عم ، مه ام نیامد

ز درد پهلو ، نفس به سینه ، بالا نیامد

با گریه دنبالش دویدم ، به سختی خود را می کشیدم

شب بود و سوز و ، درد و عذاب ، تنهایی

ناگه کنارم ، آمد یه ماه ، نورانی

*****

سر بر زانوش نهادم ، به غصّه هاش دل دادم

آمد کنارم ، ناگه پلیدی ، وحشیانه

می زد به رویم ، با مشت و گاهی ، با تازیانه

با ترس هر طرف دویدم ، خار از پای خود می کشیدم

دیگر چه گویم ، بابا برایت ، از آن شب

آنقدر بگویم ، آمد بفریا ، دم زینب

*****

۶۹- تو باغبانی من نیلوفرت هستم

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک بوشهری

قالب آهنگین

شاعر حسینی سید محسن

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

تو باغبانی من نیلوفرت هستم

من دخترت هستم من دخترت هستم

ای بهتر از جان من ، هستی تو مهمان من ، بنشین به دامان من

بابا حسین جانم(۲)

*****

من شاهد چشم از خون ترت هستم

من دخترت هستم من دخترت هستم

ای شام من را سحر ، رویت چو قرص قمر ، با خود تو من را ببر

بابا حسین جانم(۲)

*****

تو دلربا هستی من دل بتو بستم

امشب من از عطر گیسوی تو مستم

ای ماه خاکستری ، ناز مرا می خری ، امشب مرا می بری

بابا حسین جانم(۲)

*****

سربسته می گویم چشمم شده دستم

باور ندارم من پیش تو بنشستم

قربان چشم ترت ، گو پاسخ دخترت ، از چه شکسته سرت

بابا حسین جانم(۲)

*****

چشمت بود چون شفق ، دیگر ندارم رمق ، آیم به سوی طبق

بابا حسین جانم(۲)

*****

۷۰- من پاک سلاله ی حسینم

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک مرثیه

قالب مثنوی

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

من پاک سلاله ی حسینم

زهرای سه ساله ی حسینم

گنجی به دل خرابه ی شام

در شام شدم سفیر اسلام

من زینب دیگر حسینم

من سوره ی کوثر حسینم

روح شرف و قیام دارم

یک کربلا پیام دارم

نور شهداست هاله ی من

شمشیر خداست ناله ی من

احیاگر عشق و شور و حالم

قرآن حسین خط و خالم

عشق آمده سرفراز از من

عباس کشیده ناز از من

گردونه ی صبر پای بستم

گلبوسه ی حور روی دستم

از وادی کربلا خروجم

تا شام بلا چهل عروجم

ماه رخ من که بی قرینه است

خورشید گرفته ی مدینه است

هر چند که دختر حسینم

آئینه ی مادر حسینم

بگذاشته بر تنم نشانه

کعب نی و سنگ و تازیانه

صد کوه بلا به دوش بردم

خم گشتم و سرفراز مردم

عالم همه کربلای من بود

زینب سپر بلای من بود

نفرین هماره باد بر شام

وا... مرا زدند در شام

کردند ز غم کباب ما را

بستند به یک طناب ما را

با آنکه عزیز بوترابم

بردند به مجلس شرابم

آنشب که پدر به خوابم آمد

خورشید سحر به خوابم آمد

لب تشنه به خواب آب دیدم

گمگشته ی خود به خواب دیدم

من حنجر پاره پاره دیدم

در دامن خود ستاره دیدم

با گریه عقیق سرخ سفتم

حرف دل خود به دوست گفتم

بگذار سرت به بر بگیرم

یک بوسه بگیرم و بمیرم

یک بوسه گرفت و داد هستش

افتاد سر پدر ز دستش

یک بوسه گرفت و گفت بدرود

این رمز کمال و عاشقی بود

۷۱- در بزم ما آمدی تو با رأس از تن بریده

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک نوحه سنگین جدید

قالب آهنگین

شاعر عبدالکریمی مهدی

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

در بزم ما آمدی تو با رأس از تن بریده

بابا ببین مثل زهرا قد رقیه خمیده

من مانده ام بی تو تنها ، بابا حسین یابن الزهرا(۲)

*****

بر صورت کوچک من از ضرب سیلی نشانه است

دستم به دیوار و پایم مجروح از تازیانه است

بابا نبودی ببینی موی مرا می کشیدند

با سنگ و با تازیانه ناز مرا می خریدند

*****

مثل اسیران رومی شام بلا آمدم من

تا نزد رأس تو بابا با درد پا آمدم من

جای عجب دارد ای گل امشب که مهمان مایی

خوش آمدی یابن زهرا چه مجلس با صفایی

*****

۷۲- عاشقا بیاید با هم دعا کنیم

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب فولکوریک

شاعر ناشناس

منبع زمزمه های ولایت ۶۲

تعداد استفاده ۰

متن شعر

عاشقا بیاید با هم دعا کنیم

دلا رو راهی کربلا کنیم

تو حرم پای ضریحش بشینیم

روضه ی رقیه رو بر پا کنیم

آفتاب از کدوم طرف در اومده

که بابا دیدن دختر اومده

عمه جون اونی که رفته بود سفر

حالا بر گشته و با سر اومده

گوشه ی خرابه مهمونی شده

عمه جون چشم تو بارونی شده

تا نمردم یه نفر جواب بده

لب مهمونم چرا خونی شده؟

۷۳- تا میگم بی بی رقیه وجودم می شه پر احساس

مشخصات

مناسبت مدح

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

تا میگم بی بی رقیه وجودم می شه پر احساس

یاد کربلا می افتم یاد تشنگی و عباس

تا میگم بی بی رقیه دل من هوایی می شه

نه فقط کرببلایی دل من خدایی میشه

تا میگم بی بی رقیه میاد عطر همه گلها

خنده هاش خیلی قشنگه شبیه حضرت زهرا

تا یکی میاد از اونجا می خوام از غصه بمیرم

به دلم میگم غمی نیست از بی بی ویزا می گیرم

۷۴- یاد داری مدینه موقع خواب

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب قافیه پریشان

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

یاد داری مدینه موقع خواب

دست تو بود بالش سر من

هر زمانت صدا زدم گفتی

جان من ناز دانه دختر من

*****

یاد داری تو روی نی بودی

منهم از پشت ناقه افتادم

گریه کردی برای من من هم

به تو از دور بوسه می دادم

*****

بعد تو عمه ام پدر جان زد

گره محکمی به معجر من

علتش را سوال کردم گفت

دشمنت بی حیاست دختر من

*****

آخرین لحظه ای که می رفتی

سایه ات پا کشید از سر من

با همه غیر من وداع کردی

تو نگفتی کجاست دختر من!

*****

۷۵- بی بی رقیه امیرم ، من به عشقت اسیرم

مشخصات

مناسبت مدح

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

بی بی رقیه امیرم ، من به عشقت اسیرم

بگی بمیر می میرم ۲

*****

با رقیه دل من خدایی می شه

دل من عاشق و کربلایی می شه

حرم قشنگ تو منای عشقه

قبله و کعبه ی من رو به دمشقه

شما شاه عالمی منم فقیرم

اینقده میگم رقیه تا بمیرم

از جهنم خدا ترسی ندارم

اسمتو بی بی روی صراط میارم

۷۶- دست و پا گیر شدم بیش از اینم نزنید

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب غزل

شاعر ناشناس

منبع گلواژه های عترت

تعداد استفاده ۰

متن شعر

دست و پا گیر شدم بیش از اینم نزنید

من که خود رفتنیم این چنینم نزنید

من که تسلیم شدم از چه امانم ندهید

دیگر از پُشته ی هر بوته کمینم نزنید

گیسو و مشت گرده کرده ، گره خورده بهم

مشت سنگی به سر و روی جبینم نزنید

پیرهن پاره ام و اشک یتیمی دارم

نیشخند این همه بر صوت حزینم نزنید

دور از چشم غضبناک عمویم عباس

با غضب اینهمه محکم به زمینم نزنید

۷۷- بی تو دوباره دلم گرفته

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

بی تو دوباره دلم گرفته

تو این خرابه میون این خاک غم گرفته

دختری تنها که بیقراره

همه میگن یتیمه و بابا نداره

نیستی عزیزم اشک می ریزم

خرابه ام با گریه های من بیداره

عمه میگه که بر می گرده

بابات فراموشت نکرده

عمه میگه میای دوباره

ولی دلم باور نداره

*****

دیشب نبودی خرابه شام

دلم گرفت و گفتم به عمه کوشن داداشام

یه آدم بد اومد منو زد

۷۸- من رقیه دختر سالار دینم

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک ولادتی

قالب قصیده

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

من رقیه دختر سالار دینم

غنچه ی باغ امام سومینم

ماهتابم چشمه سارم نوبهارم

کوکبم نورم شهابم مه جبینم

جان مادر نور چشم زینبم من

میوه ی قلب امیرالمؤمنینم

خوش زبانم شکرم شیرین کلامم

دلنوازم مهربانم نازنینم

گوهر رخشنده ام پاکم نجیبم

لاله ام یاسم عبیرم یاسمینم

نوگل بستان زهرا مهر و ماهم

گلعذارم زیور گلزار دینم

بوی عطرم چلچراغم شوق و شورم

سنبلم ریحانه ام درّ ثمینم

من کبیرم گر چه در ظاهر صغیرم

کعبه ام من قبله ی اهل یقینم

کوچکم کوچک ولی دریای رحمت

یاور مسکین رنجور غمینم

اسوه ی حجب و حیایم کوه صبرم

چشمه ی فیض خداوند مبینم

اختر تابنده ی برج ولایت

حلقه ی بزم حسینی را نگینم

من سه ساله دختر تنهای تنها

گوشه ی ویران سرا خلوت نشینم

طاقت هجران بابا را ندارم

کاش می شد لحظه ای او را ببینم

در کنار رأس بابا می دهم جان

غم فزا باشد ، وداع آخرینم

۷۹- تو دل و دلدار عالمینی ، بی بی دلها ...

مشخصات

مناسبت ولادت

سبک نوحه سنگین جدید

قالب آهنگین

شاعر عبدالکریمی مهدی

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

تو دل و دلدار عالمینی ، بی بی دلها نور دو عینی

دلبر باب الحوائج استی ، دختر ارباب من حسینی

عاشقی دردیه درمون نداره

هر کسی مثل تو داره بیاره

زندگی بی تو : عذابه عذابه عذابه

بی بی دعام کن : ثوابه ثوابه ثوابه

خوش آمدی عشق اربابم(۳)

*****

اومدن از آسمون ملائک ، واسه طواف صورت ماهت

می خونن آهنگ شور و شادی ، دسته به دسته بر سر راهت

گل بریزید با نور ستاره

که حسین بابا شده دوباره

چیکار کنم بی : قرارم قرارم قرارم

مستم و آروم : ندارم ندارم ندارم

خوش آمدی عشق اربابم(۳)

*****

تو نگار فاطمی سرشتی ، گل گلواژه ی باغ بهشتی

هنوز توی این دنیا نبودم ، که منو یک دیوونه نوشتی

دختر ناز آقام حسینی

تو عصای دست زینبینی

عمو عباست کشته ی نازت

تا می کنی سر چادر نمازت

هر چی که دارم از کرم توست

شفای دردم تو حرم توست

حاجتم و تا : نگیرم نگیرم نگیرم

از درخونت : نمی رم نمی رم نمی رم

خوش آمدی عشق اربابم(۳)

*****

از کوچیکیم تو ماه محرم ، توی خونه ذکر روضه داریم

مادرم نذر کرده آخه هر سال ، سفره ی حضرت رقیه داریم

خدا می دونه که شیرین زبونه

عمه کوچولوی صاحب زمونه

ورد لب من لعن امیه است

دل دیوونم دست رقیه است

خدا رو قلبم: نوشته نوشته نوشته

زندگی با تو: بهشته بهشته بهشته

خوش آمدی عشق اربابم(۳)

*****

۸۰- اینجا محیط سوز و اشک و آه و ناله است

مشخصات

مناسبت خرابه شام

سبک مرثیه

قالب مثنوی

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

اینجا محیط سوز و اشک و آه و ناله است

اینجا زیارتگاه زهرای سه ساله است

اینجا دمشقیها گلی پژمرده دارند

در زیر گِل مهمان سیلی خورده دارند

اینجا زیارتگاه جبریل امین است

اینجا عبادتگاه زین العابدین است

اینجا ز چشم خود گلاب افشانده زینب

اینجا نماز شب نشسته خوانده زینب

اینجا به خاکش هر وجب دردی نهفته

اینجا سه ساله دختری بی شام خفته

اینجا نخفته چشم بیدار رقیه

اینجا حسین آمد به دیدار رقیه

اینجا قضا بر دفتر هجران ورق زد

اینجا رقیه پرده یکسو از طبق زد

اینجا شرر بر دامن افلاک می ریخت

زینب بر اندام رقیه خاک می ریخت

اینجا دل شب کودکی هجران کشیده

گلبوسه بگرفته ز رگهای بریده

۸۱- من رقیه ام شده تنم سیه ز کین

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

من رقیه ام شده تنم سیه ز کین

ای پدر بیا به شام غم مرا ببین

سه ساله ای یتیمه ام ، بخون نشسته دیده ام

حسین من حسین من

من رقیه ام (۳) بابا

*****

پر ز آبله دو پای من ز خار و خس

خسته ام ز جان پدر به داد من برس

به لب رسیده جان من ، بیا ببین فغان من

حسین من حسین من

من رقیه ام (۳) بابا

*****

آمده دگر مسافرم از این سفر

عمه جان نگر به دامنم سر پدر

قسم به خون حنجرت ، مرا ببر به همرهت

حسین من حسین من

من رقیه ام(۳) بابا

*****

۸۲- به گوشه ی خرابه انگاری جون گرفته

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

یا ابتاه اُنظُر الی أنا الرقیه(۳)

*****

به گوشه ی خرابه انگاری جون گرفته

میون اشک و آتیش بازم زبون گرفته

همیشه جون دختر بسته به جون باباست

عمه دارم می میرم نمی گی بابام کجاست

وقتی بیاد از سفر میگم چیا کشیدی

میون کوچه بازار چه چیزائی ندیدی

بهش میگم که شامی چشاش چقدر بی حیاست

عموی با غیرتم خبر نداری کجاست

بابا دیگه بسمه هر چی بلا کشیدم

کاشکی می شد یه بارم روی تو رو می دیدم

بهش می گم که بابا خیمه ها رو سوزوندن

ما ها رو پا برهنه رو خارا می دووندن

شامیا کف می زنن میگن اسیر آوردن

یه عده خارجی رو پیش امیر آوردن

۸۳- رقیه (۲) مهر و هم مهتاب منه

مشخصات

مناسبت مدح

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

رقیه (۲) مهر و هم مهتاب منه

رقیه (۲) دختر ارباب منه

*****

رقیه (۲) بخدا جانان منه

رقیه (۲) دختر سلطان منه

*****

چو زهرا مادرش بی مثل و همتاست

قدم چون می زند گویی که زهراست

یگانه قبله گاه می پرستان

رقیه رهبر زینب پرستان

دلی دارم که مجنون رقیه است

نفس در سینه مدیون رقیه است

تمام زندگیم وقف رقیه است

همه حرف دلم حرف رقیه است

دلم مست می جام رقیه

به قلبم حک شده نام رقیه

همه هستی من هست رقیه است

خم مستی من دست رقیه است

مرا با یک نگاهش مست کرده

به عشق خود مرا پا بست کرده

۸۴- گفت شهزاده علی اکبر شبی

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک ولادتی

قالب مثنوی

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

گفت شهزاده علی اکبر شبی

با رقیه از محبت مطلبی

کای جهانی بسته ی فتراک تو

نه فلک سرگشته ی ادراک تو

جلوه ی زهرائیت دیوانه کرد

عالمی را تا ابد پروانه کرد

مستحقم من نیاز من تویی

قبله گاه من نماز من تویی

لیک دارم گفتگویی از ادب

با تو ای نوباوه ی فخر عرب

هیچ می دانی رقیه من کیم؟

در شمایل چون رسول مکیم

از برای مصطفی اندر زمن

اشبه الناسی نیامد همچو من

در جمال و در کمال و در جلال

نیست مانند من ای نیکو خصال

با چنین اوصاف و احوال جمیل

تا ابد نآید چون من ای بی بدیل

با لب چون غنچه ات بنما عیان

حال خود را با من ای شیرین زبان

در جواب او رقیه از وفا

گفت کای شهزاده ی نیکو لقا

ما کجا و حال خود گفتن کجا

نیست ما را جز حقیقت مدعا

خوب می دانی که زهرا منظرم

هم حسین بن علی را دخترم

پرتو آفاق از نور من است

جلوه ات از آتش طور من است

بوی زهرا از من آید بر مشام

زنده گردد عالم از بویم مدام

سرّ این مطلب بیان سازم از آن

تا بدانی کز کجا دارم نشان

گر نبودی فاطمه عالم نبود

نامی از نسل بنی آدم نبود

فاطمه انوار اِشراق جلی است

کفو او درعالم هستی علی است

کنز مخفی خود وجود فاطمه است

هستیِ هستی ز بود فاطمه است

فاش گویم این سخن بی واهمه

نیست چون من کس شبیه فاطمه

من همان زهرای نیکو منظرم

بحر عصمت را یگانه گوهرم

هان مشو غرّه به حُسن خویشتن

حُسن تو یک جلوه ای باشد ز من

ناگهان آمد ندایی از سماء

کای عزیز فاطمه روحی فداه

لحظه ای اکبر اگر غافل شود

در حقیقت آطل و باطل شود

گر بگیرم لحظه ای از او نظر

میشود زین حسن و زیبایی بدر

گفت با اکبر شهنشاه زمن

قره العینا مه تابان من

او به حق ام ابیهای من است

تالی زهرای والای من است

او نه بل ام ابی ام الّه است

همچو خون من بحق ثار الّه است

او یگانه یادگار فاطمه است

یادگار غمگسار فاطمه است

شرح جانسوز اسارت رفتنش

در خرابه ذکر بابا گفتنش

ماجرای جانگدازش تا ابد

خلق عالم را بسوزاند ز حد

او سرم بیند به روی نیزه ها

نیمه شب افتد زمین از ناقه ها

خصم سیلی بر گل رویش زند

نانجیبی چنگ بر مویش زند

عاقبت اندر خرابه دخترم

دست بر پهلو شود چون مادرم

کین چنین ظلمی در عالم کس ندید

ای دو صد لعنت بر افعال یزید

لعنت حق بر یزید و آل او

تا ابد بر نسل و بر امثال او

۸۵- دل به غم داده و بی دل شده ام

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک ولادتی

قالب مثنوی

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

دل به غم داده و بی دل شده ام

به رقیه متوسل شده ام

او که خود سیده السادات است

درگهش قبله گه حاجات است

او مفاتیح الجنان همه است

نازنین پسر فاطمه است

همه ی عشق در او جمع شده است

همه پروانه و او شمع شده است

سفره ی آل عبا را نمک است

قبله ی سجده ی حور و ملک است

عشق و زیبایی و احساس است او

زینب و اکبر و عباس است او

۸۶- هرگز روا نبود چهل منزل ای پدر

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک ولادتی

قالب تک بیتی ها

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

هرگز روا نبود چهل منزل ای پدر

یک طفل با سر پدرش همسفر شود

*****

عمه جان عمه جان این سر پر خون سر باب من است (دسته ی ۱)

عمه جان عمه جان پس به کجا پیکر باب من است (دسته ی ۲)

*****

منکه در هاون تقدیر و قضا سوده شدم

روی قبرم بنویسید که آسوده شدم

*****

ز آل ا... طفلی در خرابه است

مگر این شهر قبرستان ندارد

*****

این روزها رقیه ی تو رو به قبله بود

ممنونم ای پدر که مرا در بر آمدی

*****

یک عده گرگ حمله به یک جوجه می کنند

آن نیز جوجه ایکه به داغش نشانده اند

*****

چنان ضعیف شدم ای پدر که بر جسمم

فتاده سایه ی دیوار و سخت سنگین است

*****

به مرگ خویش رقیه نوشت در تاریخ

که بوسه ی لب بابا گران ترین کالاست

*****

یادش بخیر آن روزهای در مدینه

دو گوشواره داشتم حالا ندارم

*****

نوبت ما که شد از حرف فرو می مانی

دختر تو چه کم از راهب نصرانی داشت

*****

۸۷- پا میذارم روی دنیا من به سودای رقیه

مشخصات

مناسبت ولادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

پا میذارم روی دنیا من به سودای رقیه

جا می گیرم توی جنت به یه امضای رقیه

از در خونه ی اون ، دیگه هیچ جا نمی رم

حاجتامو فقط از ، این سه ساله می گیرم

*****

حرمش کوچیکه اما قبلگاه اهل عشقه

حتی کربلا یه وقتا زائر شهر دمشقه

شاه عاشقا حسین ، میره پیش دخترش

شب میلادی او ، گل می ریزه رو سرش

*****

۸۸- بیایید تشییع جنازه ی یک بدنه

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

بیایید تشییع جنازه ی یک بدنه

بیایید بدن رقیه ام بی کفنه

*****

زن غساله کجا غسل دادن لاله کجا

کبودی روی تن بچه سه چار ساله کجا

*****

چشم بر ابرو رو ببین زینب و اون صبر و ببین

دست خالی تو خرابه کندن قبر و ببین

*****

زنا شیون می کنن بچه ها سینه می زنن

ملائکه روضه خون یک بدن بی کفنن

*****

خرابه غوغا شده یک تنه کربلا شده

قد زینب توی تشییع جنازه تا شده

*****

خون شده قلب رباب می ریزه اون رو قبرش آب

هی میگه دخترکم برو دیگه راحت بخواب

*****

۸۹- مست می میخونه ی رقیه

مشخصات

مناسبت مدح

سبک ولادتی

قالب فولکوریک

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

سه ساله ی ارباب

بخدا عشقمه ، بخدا دینمه

بخدا همه ی آئین منه

*****

مست می میخونه ی رقیه

دیوونه ام دیوونه ی رقیه

منکه به عشق بی بی ام اسیرم

دلم می خواد تو حرمش بمیرم

سینه ی من ز هجر تو کویره

هر کی که دوستت نداره بمیره

ملیکه ی سینه ی من تو هستی

به گردنم قلاده رو تو بستی

تو صاحب و ملیکه ی بهشتی

نام حسین و رو دلم نوشتی

می خوام بشم امشبه رو خدایی

با مدد رقیه کربلایی

سینه ای چون وسعت دریا داری

چهره ای چون حضرت زهرا داری

۹۰- مرا دردی است اما نای گفتن را ندارد لب

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب مثنوی

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

مرا دردی است اما نای گفتن را ندارد لب

غمم را هیچکس آگه نمی باشد بجز زینب

به یادت هست گفتی گوشه ی ویرانه می آیی

بجز قلبم مگر ویرانتر از اینجا بود جایی

بیا چشم انتظارم ای فروغ چشم کم سویم

بیا تا راز کم سو گشتن چشمان خود گویم

سرت بر نیزه بود ای شاه من مات رخت بودم

مرا با دیده می خواندی و فکر پاسخت بودم

تماشای تو می کردم که دشمن خیره شد بر من

چنان سیلی به رویم زد که گردون تیره شد بر من

اگر چه هر کجا نام ترا بردم کتک خوردم

نترسیدم ز سیلی خوردن و نام ترا بردم

اجل هم بارها آمد که گیرد جان بر لب را

خجل گشتم ز بی جانی و دادم وعده امشب را

بیا تا جان بگیرم از تو تقدیم اجل سازم

سرافرازم نما امشب که در پایت سر اندازم

۹۱- ای گل خوش رنگ و بوی باغ عشق

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک ولادتی

قالب مثنوی

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

ای گل خوش رنگ و بوی باغ عشق

بر دل زار تو مانده داغ عشق

بسکه ماتم دیده ای پژمرده ای

از عدو هر روز سیلی خورده ای

هر شب از هجران بابا سوختی

چشم بر درب خرابه دوختی

از غمت خون قلب سنگ خاره بود

داشتی چادر ولیکن پاره بود

ماه رخسارت همیشه تار بود

زندگی از بهر تو دشوار بود

پیکرت مانند شمعی آب شد

عمه از داغ غمت بی تاب شد

باغ رخسارت گل نیلی نداشت

صورت تو طاقت سیلی نداشت

عشق هم گویا اسارت رفته بود

گوشوار تو به غارت رفته بود

همچنان زهرای بانوی فدک

می نمودی عمه را هر شب کمک

تا بخوانی تو نماز خویش را

سر کنی راز و نیاز خویش را

عمه با داغ دلت خو می گرفت

زیر بازوی ترا او می گرفت

۹۲- نمک سفره ی حسین فقط رقیه است و بس

مشخصات

مناسبت مدح

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

نمک سفره ی حسین فقط رقیه است و بس

بانوی عشق عالمین فقط رقیه است و بس

*****

وقار و عصمت نخی از پوشیّه ی رقیه است

کنج خرابه حوزه ی علمیه ی رقیه است

*****

رساله ی عشق و جنون با قلم رقیه است

شفای درد عالمی در حرم رقیه است

*****

از آتیش ترسی ندارم نه اسیر نه بیقرارم

زیر لبم میگم رقیه رو صراط پا می گذارم

من رقیه مذهبم خدا میدونه آره و ا... آره و ا...

ذکر بی بی بر لبم خدا می دونه آره و ا... آره و ا...

تا نفس تو سینه دارم می کنم لعن امیه

بعد مرگم بنویسید روی قبرم یا رقیه

۹۳- زینب کبری کند صادر جواز کربلا

مشخصات

مناسبت مدح

سبک ولادتی

قالب رباعی

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

زینب کبری کند صادر جواز کربلا

این مجوز را خودش نوبت به نوبت می دهد

هر که خواهد زود گیرد این مجوز بشنود

او به عشاق رقیه اولویت می دهد

۹۴- دل آسمان میل دارد بگرید

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب غزل

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

دل آسمان میل دارد بگرید

خرابه نشینی ما گریه دارد

سر انگشت مشکل گشایم ضعیف است

که خار از کف پای من در بیارد

بیا تا تماشاچیانم نگویند

که این طفل آواره بابا ندارد

الا خیزران خورده ی مجلس طشت

غم تو گلوی مرا می فشارد

عجب روزگار عجیب و غریبی است

یهودی مرا خارجی می شمارد

۹۵- امشب از عشق رقیه به دمشق پر می زنه دل

مشخصات

مناسبت ولادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

امشب از عشق رقیه به دمشق پر می زنه دل

گِرد گنبد قشنگش تا سحر پر می زنه دل

هم قرار سینه و هم تب و تاب منه

بدونید فرشته ها بنت الارباب منه

*****

بسکه زیباست روی ماه این نگار نو رسیده

نه فقط رنگ رخ ماه رنگ خورشید هم پریده

دل ز دنیا می بره توی آغوش حسین

نمیدونم خوابه یا شده مدهوش حسین

*****

از در میکده ی عشق بر نمی دارم سر امشب

بده ساقی می باقی که بنوشم من لبالب

دختر پادشه کل هستی اومده

میگساران موسم می پرستی اومده

*****

امشب عشقم کشیده سری به میخونه زنم

آتش عشق تو رو بر دل دیوونه زنم

ندیدی نمیدونی دیدم و دیوونه شدم

*****

۹۶- خوش آمدی در ویرانه ام ...

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک بوشهری

قالب آهنگین

شاعر حسینی سید محسن

منبع زمزمه حسینی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

خوش آمدی در ویرانه ام ، تو شمعی و من پروانه ام

ای میهمانم ، بهتر ز جانم ، بیا و بنشین به دامنم

*****

من دخترم نازم را بخر ، امشب مرا با خودت ببر

ماه منیرم ، من طفل پیرم ، از دامن تو جدا منم

*****

از بسکه خوردم من تازیانه نباشدم در زانو رمق

منعم مکن گر در این دل شب نشسته آیم سوی طبق

بگو گناهت مگر چه بود ، چرا شده لبهایت کبود

مگر پدر جان ، خواندی تو قرآن ، پاسخ بگو بر سئوال من

*****

به من بگو پیکرت کجاست ، انگشت و انگشترت کجاست

در پیچ و تابم ، بگو جوابم ، ای ماه ابرو هلال من

*****

ببین پدر جان مانند پیران نمانده بر پیکرم توان

سر بریده ، بگو که دیده سه ساله طفلی شود کمان

می میرم امشب ای هست من ، شد عمه راحت از دست من

در ناله هستم ، سه ساله هستم ، بسوزم همچون شمع سحر

*****

رسیده صبح من را وصال ، ای عمه جان کن مرا حلال

ای همنوایم ، بودی عصایم ، خدا نگهدار ای همسفر

۹۷- ز آسمان گل شادی دوباره می بارد

مشخصات

مناسبت ولادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

رقیه بنت الارباب(۴)

*****

ز آسمان گل شادی دوباره می بارد

بپای مقدم جانان ستاره می بارد

جهان جهان بده مژده که یار می آید

سپیده زد به دل امشب بهار می آید

به سینه های رمیده قرار می آید

صلا صلا همه عالم نگار می آید

فرشته خاک درش را به دیده می ساید

رسول کوچک ارباب رقیه می آید

برای آل محمد رسیده نور دو عین

مدینه پر شده امشب ز عطر یاس حسین

گلی زدامن عصمت سلاله ی عشق است

عزیزجان حسین و سه ساله ی عشق است

سبو سبو بده ساقی خمار و سر مستم

اسیر باده ی عشق رقیه ات هستم

تموم عالم و هستی فقیر تو گشته

چه کرده ای که ابوالفضل اسیر تو گشته

تا دیده روی عمو رو سرا پا احساسه

همه میگن که رقیه مرید عباسه

سه ساله گفتمش اما اسیر عشق است این

شبیه عمه ی سادات شه دمشق است این

دمشق گفتم و دل باز هوای گریه گرفت

دل رمیده به یاد رقیه گرفت

دمشق بود و خرابه به کنج تنهایی

سه ساله دختر پیری شده تماشایی

دمشق بود و رد خون به تار هر گیسو

قدی خمیده و دستی گرفته بر پهلو

حسین رفت و چه مانده از آن تن و بدنش

به روی نیزه سر او به سینه پیرهنش

۹۸- دست من در بند زنجیر

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

دست من در بند زنجیر

دست ان کودک به دستان پدر بود

بر سر ما برق شمشیر

چون عموی پهلوانم در سفر (روی نی) بود

*****

بالش من سنگ ویران

خوابگاه دختران آغوش بابا

یاد باد آن روزگاران یاد باد

می نهادم سر به روی دوش بابا

*****

۹۹- در آسمان چشمم هر شب ستاره دارم

مشخصات

مناسبت قبل از شهادت

سبک ولادتی

قالب غزل

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

در آسمان چشمم هر شب ستاره دارم

اشکی بدیده آهی بر دل هماره دارم

دشمن ز بس پیاپی سیلی بصورتم زد

نه گوش مانده بهرم نه گوشواره دارم

روی مرا چو دیدی یاد مدینه کردی

من هم از این مصیبت داغی دوباره دارم

دانم چرا دو دیده بر روی هم نهادی

دیدی که من لباسی خاکی و پاره دارم

هر شب در خرابه تا صبح گریه کردم

آخر مگر دلی همچون سنگ خاره دارم

۱۰۰- نامسلمونا مگه رسم جوانمردی اینه

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب فولکوریک

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

نامسلمونا مگه رسم جوانمردی اینه

دختری باید کنار سر بابا بشینه

شامیا اگه شما دل ندارید اما رقیه دل داره

نمی تونه سر بابا رو خاکا ببینه

یه نفر بیاد و سر رو از رقیه بگیره

زینب و خبر کنید رقیه داره می میره

۱۰۱- تو سینه ام دوباره پر شده بوی لاله

مشخصات

مناسبت ولادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

تو سینه ام دوباره پر شده بوی لاله

دلم تو دست یک غنچه ی سه ساله

سه ساله ای که عشق دختر پادشاهه

اسمش رقیه هست و نور چشامه

خدا میدونه بنده و سگ رقیه هستم

ز جام لاله ی حسین همیشه مست مستم

یا رقیه مددی مددی بی بی جان (۲)

*****

بمیره هر که خواسته تو رو ازم بگیره

که بی رقیه قلبم ز غم می میره

آخه ز روز اول دلم بپاش اسیره

که بی رقیه عالم دلش می گیره

تا جون دارم بازم می گم همیشه خاک پاشم

تا می تپه دلم می گم که بنده ی نگاشم

یا رقیه مددی مددی بی بی جان (۲)

*****

هر کسی شد حسینی سگ رقیه میشه

که بی رقیه عشق حسین نمی شه

چادرک نمازش قبله ی آسمونه

نور دل حسینه خدا می دونه

ستاره حسینه و تو آسمون هستی

رقیه دختر حسین خدای می پرستی

یا رقیه مددی مددی بی بی جان (۲)

*****

تو آسمون مستی ستاره ی حسینه

واسه عموش ابوالفضل نور دو عینه

با اون نگاه معصوم تو سینه خونه کرده

دل منو با عشقش دیوونه کرده

منم رقیه مست تو ز هست توست هستم

میگم جلی به عالمین سگ رقیه هستم

یا رقیه مددی مددی مددی بی بی جان (۲)

*****

اومدی و با چشمات دلم رو کردی غارت

دیگه برام نمونده یه خواب راحت

منو رسوند به جایی که پیش پات بمیرم

بازم بگم رقیه تا جون بگیرم

سه ساله ی پریّون قدش مث کمونه

کبوده عارض اون خدا میدونه

کی دیده روی لاله نشون تازیونه

رو گونه رد سیلیّ وحشیونه

کاشکی بودم تو کربلا بجات کتک می خوردم

ز غصه ی پاهای آبله ایّ تو می مردم

یا رقیه مددی مددی مددی بی بی جان (۲)

*****

۱۰۲– ای بفدای جان تو جان جهان رقیه جان

مشخصات

مناسبت مدح

سبک ولادتی

قالب قصیده

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

ای بفدای جان تو جان جهان رقیه جان

ای به نگاه تو نهان باغ جنان رقیه جان

در دل کوچک تو غم در فوران رقیه جان

ما همه یک تن و تویی روح و روان رقیه جان

*****

تو غنچه ای تو سبزه ای تو یک بهشت لاله ای

تو مهری و ستاره ای تو ماهی و تو هاله ای

تو از قبیله ی سخا تو جود را سلاله ای

در آشیانه ی کرم کبوتر سه ساله ای

*****

لب تو کوثر علی رخ تو ماه فاطمه

سرشته در وجود تو جلال و جاه فاطمه

قسم به ناله های تو به سوز و آه فاطمه

نهان به گوش چشم تو بود نگاه فاطمه

بیاد تو به یاد او کنم فغان رقیه جان

*****

۱۰۳- بنگر ، خرابه شده پُرِ ناله

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

بنگر ، خرابه شده پُرِ ناله

یه صدا میاد صدا ناله

گریه می کنه یه سه ساله یه سه ساله یه سه ساله

امشب ، زمین و زمان با ناله

هر شهر و هر کوچه و خانه

گریه می کنه با سه ساله با سه ساله با سه ساله

بابا ، بیا ، دستی بکش رویم

بیا ، ببین ، سپید شده مویم

یا ابتاه ، چه کسی یتیم کرد؟(۳)

*****

بابا ، دنیا بی تو تاریک و سرده

تموم تنم پُرِ درده

میگن بابات بر نمی گرده نمی گرده نمی گرده

بابا ، مردم کوفه چقدر پستند

دستای سه سالتو بستند

پهلوم و بابا بشکستند بشکستند بشکستند

به زانو ، هام ، دیگه توونی نیست

طفلی ، چون من ، قدش کمونی نیست

یا ابتاه ، چی کسی یتیمم کرد؟(۳)

*****

شوری ، شده تو خرابه بر پا

به گریه و ناله و آوا

طفلی می گرده پی بابا پی بابا پی بابا

بنگر ، خرابه ی شام شده غوغا

توی طبقی سر مولا

همه گرفتند شور زهرا شور زهرا شور زهرا

عمه ، بیا ، مسافرم آمد

بابا ، ی من ، با پای سر آمد

یا ابتاه ، چی کسی یتیمم کرد؟(۳)

*****

با تو ، دل آسمون می لرزه

دل کهکشون می لرزه

دنیا بی شما نمی ارزه نمی ارزه نمی ارزه

حاتم ، پیش کرم شما خاره

جبرئیل پیشت کم میاره

بابا رو پاهات سر میذاره سر میذاره سر میذاره

بی بی ، ببین ، غلام تو هستم

جون ، عموت ، رها نکن دستم

یا ابتاه ، چی کسی یتیمم کرد؟(۳)

*****

۱۰۴- ساقی صلای عام به نام رقیه کن

مشخصات

مناسبت مدح

سبک ولادتی

قالب غزل

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

ساقی صلای عام به نام رقیه کن

ما را خراب باده ی جام رقیه کن

آتش بریز در قدح لاله بی درنگ

و آنگه روان به جانب شام رقیه کن

سعی و صفا و مروه و خیف و منای را

یکجا فدای رکن و مقام رقیه کن

یا فاطمه به جان حسینت ز مرحمت

ما را به روز حشر غلام رقیه کن

۱۰۵- دختر شاه مدینه ، کنج ویروونه نشسته

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب قافیه پریشان

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

دختر شاه مدینه

کنج ویروونه نشسته

مثل بانوی مدینه

با لگد پهلوش شکسته

رمقی به تن نداره

شده از زندگی خسته

*****

صورتش خونی و خاکی

تنش از جفا سیاهه

سر گذاشته روی دیوار

گمونم که چشم براهه

*****

نمی دونم طفل خسته

چه مصیبتها کشیده

رنگ به صورتش نداره

قد و قامتش خمیده

*****

بانویی پیشش نشسته

بی شکیب و بیقراره

داره آهسته و آروم

از پاهاش خار در میاره

*****

صداش از گریه گرفته

چشماش تار و بی فروزه

با اشاره میگه عمه

کف پام خیلی می سوزه

*****

بگو عمه بگو عمه

چرا بابا رو زمینه

دستم و بذار تو دستش

چشمام تاره نمی بینه

*****

باخودت ببر از اینجا

دخترت طاقت نداره

می ترسم اگه بمونم

بکشن موم و دوباره

*****

۱۰۶- گر شود امشب صفایی می کنم

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک مرثیه زمزمه ای

قالب مثنوی

شاعر امیر حسینی امیر حسین

منبع برگ سبز

تعداد استفاده ۰

متن شعر

گر شود امشب صفایی می کنم

واژه هایم را خدایی می کنم

ای قلم در دست من امداد کن

سینه ام تنگ آمده فریاد کن

ای قلم در دست من اعجاز کن

سفره ی درد دلم را باز کن

یاد بوذر فکر سلمانی مکن

گبر شو دیگر مسلمانی مکن

این خوارج مهر ذلت می زنند

با نماز و روزه گولت می زنند

میهمان جهل و ننگت می کنند

با سجود و ذکر رنگت می کنند

این سیه کاران پی بی دردی اند

در پی خوانخواری و نامردی اند

اینقدر ناپختگی ، خامی مکن

فکر رسوائی و بدنامی مکن

اینقدر در سایه ی غفلت مباش

زیر بار منت و ذلت مباش

شعله شو فریاد شو بیداد شو

بال بگشا از قفس آزاد شو

اهل سوز و رنج و اهل درد باش

لااقل یک ساعتی را مرد باش

آشکارا شد چو از هم نیک و زشت

بعد از این دیگر قلم خود می نوشت

بارالها خوان خود را باز کن

با عزیزانت مرا دمساز کن

با نگاهت بی ریا و ساده کن

گردنم زنجیر کن قلاده کن

جای خاموشی تو فریادم بده

راه و رسم عاشقی یادم بده

ناگهان پروردگار خوب و زشت

روی برگ کاغذ دل می نوشت

دوست داری مست و مجنونت کنم

تا ابد بر خویش مدیونت کنم

با می ام پر شور و شینت می کنم

مست فرزند حسینت می کنم

با بلا و غم قرینت می کنم

با رقیه همنشینت می کنم

دختر گیتی سلامت می کنم

شش دانگم را به نامت می کنم

یا رقیه غرق یاست می کنم

ای سه ساله التماست می کنم

هر کجا رفتم جوابم می کنند

یا که با طعنه خرابم می کنند

بیش از این مگذار تنها تر شوم

در میان خلق رسواتر شوم

چشم مظلومت خرابم کرده است

پای مجروحت کبابم کرده است

سیدم من عمه پیشم رو مگیر

وقت رفتن دست بر پهلو مگیر

هستیم را من فدایت می کنم

شانه هایم را عصایت می کنم

می شود آیا خدائیّم کنی

یا رقیه کربلائیّم کنی

می روم آنجا ثنایت می کنم

پیش بابا من دعایت می کنم

۱۰۷- سحری روشن و عاشق ، سحری غرق شقایق

مشخصات

مناسبت ولادت

سبک ولادتی

قالب بحر طویل

شاعر ناشناس

منبع شور عاشقی ۱۵

تعداد استفاده ۰

متن شعر

سحری روشن و عاشق ، سحری غرق شقایق ، سحری چاک گریبان ، به شبی خیره و حیران ، همه آفاق گل افشان و زر افشان و چراغان و غزل خوان ، همه لبریز ز آواز هَزاران

دشت ها غرق ترنّم ، پُرِ گلهای تبسم ، ز می نوش ترین خم ، به ترانه ، به تلاطم

سحری ریخته از بام فلک دامنی از ماه ، به هر راه ، به هر کوچه شبانگاه ، چه نوری است ، چه طوری است ، در این خاک ، چه هنگامه ی شوری است

که در حلقه ی گیسوی ستاره ، زمان لحظه ی احساس ، زمین تکّه ی الماس ، پر از عطر گل یاس ترین یاس

شگفتا از این بزم ، از این فرش ، از این عرش تر از عرش ، اگر هوش رمیده ، وَ گر عقل پریده ، وَ گر دل برمیده ، ز طربخانه ی سینه ، پی دل های دگر تا به مدینه ، به نگین شب رؤیایی هر دیده ی بی خواب ، شب بارش مهتاب ، دَرِ خانه ی ارباب ، چه نوری است ، چه شوری است ، چه طوری است ، در این خانه چه هنگامه ی شوری است

ببین قبله نما را ، که گم کرده خودش را و منا را و صفا را ، وَ ز سر تا به قدم غرق نیاز است و دو دستش که دراز است ، بدین خانه که در هاله ی راز است

در این بزم معطر ، در این مستی یکسر ، چه بی تاب ، چه مجنون ، چه شیدا ، شده لیلا ، شده اکبر

چه مبارک سحری هست و چه فرخنده شبی هست ، همین شب ، که شد از عشق لبالب ، وَ گل خنده شکوفاست به رخساره ی زینب ، و خدا داند از آن چشم تماشایی بیدار ، وز آن قامت سرشار ز دلدار ، وز آن چهره ی یوسف کُش بی تاب ، علمدار ، چه طوفان شده بر پا به دلش ، در دم دیدار ، در این شام بهاری ، نه صبری نه قراری ، پر از لحظه شماری ، چه مشتاق ، چه بی خویش ، قدم می زند و منتظر عطر دل انگیز و دل افروز گل ناز حسین است ، چه شعری است ، چه نوری است ، چه طوری است ، چه

هنگامه ی شوری است

چه شد باز ، که در باز شد و لحظه ی اعجاز شد و محشری آغاز شد و دید که در حُله ای از برگ گل یاس ، و پیچیده به قنداقه ای از شهپر جبریل امین ، در آغوش حسین بن علی ، یاس ترین ، ناز ترین جلوه ، که دیده است ، به چشمی که ندیده است به جز روی حسینش

دو چشمش گل دریاست ، چه شیوا و ثریاست ، دل آراست ، تماشایی و بابایی و تنهاست ، و ناگاه ابوالفضل رو کرد به انبوه فرشته و فرمود ، الا باغ ملائک ، و ای فوج فرشته ، دگر ، بر گِرد گل این گونه مگردید و مریزید ، از شوق چنین بی دل و سر مست مرقصید ، مبادا که به بال و پر خود ناز کنیدش ، که شاید رخش آزرده شود ، از نفس گرم و پَرِ نرم ، الا باغ ملائک ، و ای فوج فرشته ، دگر برگ گل این گونه مریزید ، از شوق چنین بی دل و سرمست مرقصید مبادا که به بال و پر خود ناز کنیدش ، که شاید رخش آزرده شود ، از نفس گرم و پر نرم ، که این گل بود حساس تر از معنی احساس ، و آیینه تر از آینه در بوسه ی یک آه ، و ای آه ، از این آینه دوری ، و مبادا که عبوری ، کنی از گرد رخ یاس تر از یاس ، و ای شبنم شیرین منشین ، بر سر گلبرگی از این غنچه ، که ترسم که کبودش کند این بار که با توست چنین ، خدایا چه گل است این ، که شیرینِ دل است این ، در این چهره بگو کیست ، بگو این مَثَلِ کیست ، همه محو ، همه مات ، همه واله و حیران ابوالفضل ، که زینب به نم اشکی و با سینه ی پر آه و دلی سخت غمین ، گفت چنین ، با پسر ام بنین ، ای پسر فاطمه عباس ببین ، دخترک ناز حسین بن علی نه ، که همان گوهر مفقود و همان بانوی ذیجود ، که می بود حدیث فدک و غصب فدک ، زخم دل حضرت زهرا و نمک ، همانی که به هر صبح و به هر شام ، فقط صحبت او بود ، همان خانه ، همان شعله ، همان دود ، همان است که باز آمده امروز

۱۰۸- یار سفر کرده ی من از سفر آمده

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک مرثیه

قالب آهنگین

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع یک ماه خون گرفته(۱)

تعداد استفاده ۰

متن شعر

یار سفر کرده‌ی من از سفر آمده

خرابه را زینت کنم که پدر آمده

خوش آمدی ای پدر! مرا به همره ببر

*****

تو کعبه ای و من نماز آورم سوی تو

با اشک خود شویم غبار از گل روی تو

خوش آمدی ای پدر! مرا به همره ببر

*****

قدم قدم به زخم دل نمکم می زدند

پدر پدر می گفتم و کتکم می زدند

خوش آمدی ای پدر! مرا به همره ببر

*****

جان پدر کبودی صورتم را ببین

شبیه مادرت شدم، قامتم را ببین

خوش آمدی ای پدر! مرا به همره ببر

*****

نفس درون سینه ام شده تاب و تبم

من بوسه گیرم از گلو تو ز لعل لبم

خوش آمدی ای پدر! مرا به همره ببر

*****

چرا عذار لاله گون بَرِ من آورده‌ای

محاسن غرقه به خون بَر من آورده‌ای

خوش آمَدی ای پدر! مرا به همره ببر

*****

ای عمه‌ها و خواهران! دست حق یارتان

رفتم به همراه پدر ، حق نگهدارتان

خوش آمدی ای پدر! مرا به همره ببر

*****

۱۰۹- شام فراقم شد سحر

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

شام فراقم شد سحر

بابایم آمد از سفر

بر دامن من آرمیده مهمان

بزم تاریکم را کرده او چراغان

آه عمه بنگر سر پر خونش

می بوسم امشب لب گلگونش

وای از درد یتیمی(۲)

*****

بابا چرا دیر آمدی

وقتی شدم پیر آمدی

بابا پوشیدم خرقه ی اسیری

کی می آیی من را در بغل بگیری

آه بابا شبها بر زمین خفتم

زیر لب دور از عمه می گفت

وای از درد یتیمی(۲)

*****

۱۱۰- عمه ببین سوز دل و حال خرابم

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

عمه ببین سوز دل و حال خرابم

دیدم به رؤیا روی پایش گرم خوابم

دیگر نمانده صبر و تابم

دیدم مرا با خنده خواندو

بر روی زانوش نشاندو

دستی کشید از مهربانی بر سر من

گفت ای شبیه مادر من

ای نور چشم خواهر من

می خوابم امشب در کنارت دختر من

عمه بگو بابای من کو(۳)

*****

بابا می آید از سفر کاری کن عمه

می خواهم آماده شوم یاری کن عمه

تو آبرو داری کن عمه

عمه لباسم هست پاره

حتی ندارم گوشواره

چیزی نمانده تا که از غصه بمیرم

بابای من گر امشب آید

از شرم او جان بر لب آید

دستی ندارم تا در آغوشش بگیرم

*****

مهمان رسید و آسمان رنگ شفق شد

من میزبان و دامنم جای طبق شد

افسوس دستم بی رمق شد

من ماندم و یک دست لرزان

چشمی که شد مبهوت و حیران

بر آن سری که روی پایم بستری شد

سر نه بگو یک آسمان زخم

هر گوشه اش حتی دهان زخم

گویا به کنج یک تنور خاکستری شد

*****

۱۱۱- یه دختری رو خاک ویرونه نشسته

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

یه دختری رو خاک ویرونه نشسته

رفته تو فکر باباشو چشماشو بسته

از آدما خسته شده دلش شکسته

*****

از بسکه گریه کرده او صداش گرفته

دلش برای دیدن باباش گرفته

عمه زیر بازوهاشو یواش گرفته

*****

نه به غذایی لب زده نه بازی کرده

گفته به بچه ها که بابا بر می گرده

فقط می خواد باباش بیاد دورش بگرده

*****

موی سپیدش رو با روسری پوشونده

آستینشو تا روی انگشتاش کشونده

با این کارش هستی زینب رو سوزونده

*****

۱۱۲- بیا بابا که هجرت کرده از جان و جهان سیرم

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک واحد جدید

قالب غزل

شاعر مؤید سید رضا

منبع یک کربلا عطش

تعداد استفاده ۰

متن شعر

بیا بابا که هجرت کرده از جان و جهان سیرم

از آن روزی که رفتی از برم با گریه درگیرم

برای دیدنت لحظه شماری می کنم بابا

هر آن چه زود هم آیی به دیدارم بود دیرم

تو ثاراللهی و من خون ثارالله در پیکر

تو وجه الله و من بر وجه خونین تو تصویرم

من از حُسن و ملاحت هم چو زهرا مادرم بودم

ولیکن سوز خورشید و عطش داده است تغییرم

ز جا برخاستن هم از برایم مشکلی باشد

که باور می کند کز درد و غم در کودکی پیرم؟

خدا را عمه جان امشب به فکر کفن و دفنم باش

اگر بابا بیاید یا نیاید من که می میرم

۱۱۳- خیزید و ببینید، یک یاس مطهر

مشخصات

مناسبت ولادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

خیزید و ببینید ، یک یاس مطهر

بر دوش ملائک ، زهرای سه ساله

مجنون شدگان یار آمد

ریحانه ی دلدار آمد

لاله سوی گلزار آمد

بی بی یا رقیه

ای عشق حسین زهرا ، ای لیلای عمر بابا

محبوب اهل تولا ، بی بی یا رقیه

ارباب یا حسین ارباب یا حسین

عیدی ما یادت نره

*****

دل نیست توی سینه ، غم خونه نشین شد

باز شهر مدینه ، چون عرش برین شد

تو آینه ی احساسی

چون حضرت زهرا یاسی

محبوب عمو عباسی

تو ماه دمشقی

تو محبوب زینبینی ، عمر و هستی حسینی

نور چشم عالمینی ، بی بی یا رقیه

ارباب یا حسین ارباب یا حسین

عیدی ما یادت نره

*****

بر سر در جنت ، این جمله نوشته

اونجا که بهشته ، بین الحرمینه

خاکی که از اول ، با دست ملائک

جانم به سرشته ، بین الحرمینه

مستم ز می پیمانه

از غیر توأم بیگانه

منزلگه هر دیوانه

بین الحرمینه

یکسویش شمس دو جهان ، یکسویش مهتاب جنان

عالم شد دیوانه شان ، عباس و حسینه

عباس علی عباس علی

عیدی ما یادت نره

*****

یاران دم مستی است ، از جام ابوالفضل

جوئید توسل ، بر نام ابوالفضل

ای راد یل نام آور

شاگرد کلاس حیدر

بر هر دل مستی دلبر

اربابم ابوالفضل

از شوق کربلایت ، می افتم بخاک پایت

تا جانم شود فدایت ، اربابم ابوالفضل

عباس علی عباس علی

عیدی ما یادت نره

*****

۱۱۴- طایر گلزار وحی! کجاست بال و پرت؟

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک مرثیه

قالب قصیده

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع یک ماه خون گرفته(۱)

تعداد استفاده ۰

متن شعر

طایر گلزار وحی! کجاست بال و پرت؟

که با سرت سر زدی به نازنین دخترت

ز تندباد خزان شکفته تر می شوی

می شنوم هم چنان بوی گل از حنجرت

به گوشه ی دامنم اگر چه خاکی بُوَد

اذن بده تا غبار بگیرم از منظرت

تو کعبه من زائرت، خرابه ام حائرت

حیف که نتوان کنم طواف دور سرت

ببین اسیرم، پدر! زعمر سیرم، پدر!

مرا به همره ببر به عصمت مادرت

فتح قیامت منم، سفیر شامت منم

تویی حسین شهید، منم پیام آورت

منم که باید کنم گریه برای پدر

تو از چه گشته روان، اشک زچشم تَرَت

خرابه شأن تو نیست، نگویم اینجا بمان

بیا مرا هم ببر مثل علی اصغرت

پیکر رنجور من گرفته بود التیام

اگر بغل می گرفت مرا علی اکبرت

این همه زخمت که هست بر سر و روی و جبین

نیزه و شمشیر و تیر چه کرده با پیکرت

اگر چه «میثم» نبود به دشت کرب و بلا

به نظم جان سوز خود گشته پیام آورت

۱۱۵– دلم اگه مجنونه ، اگه شده دیوونه

مشخصات

مناسبت ولادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع شور عاشقی ۱۵

تعداد استفاده ۰

متن شعر

دلم اگه مجنونه ، اگه شده دیوونه

برا اینه عشقش تو دلم زده جوونه

مستم و حلقه بگوش بنت الحسینم

عمریه خانه به دوش بنت الحسینم

*****

ترانه ی لبهایی ، شهزاده ی زیبایی

رقیه جون شبیه چیه؟ ، تو خود زهرایی

کوچیکی امّا سرّ بزرگ عالمین

تویی خدایی امّ ابیهای حسین

*****

تویی تویی دردونه ، دسته گل ریحونه

مثل یه ماهی رو دوش عموت روی شونه

با خنده ی تو عموت ابوالفضل می خنده

علیّ اکبر گل سرت رو می بنده

*****

کی مث تو رو داره ، اگه داره بیاره

علی اکبر برات کادو آورده گوشواره

ذکر شب و روز شاه عادل رقیه است

سر بند عموت ابوفاضل رقیه است

*****

۱۱۶- همه همه دل شکسته ایم ...

مشخصات

مناسبت ولادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع شور عاشقی ۱۵

تعداد استفاده ۰

متن شعر

همه همه دل شکسته ایم ، بسان مجنون خسته ایم

کنار سفره ی سه ساله دختر حسین فاطمه نشسته ایم

*****

این دل دیوونه ، می گیره بهونه ، تا ابد می خونه ، از خانوم

تا چشاش وا می شه ، به که غوغا می شه ، موج دریا می شه ، نا آروم

*****

سینه ریزش همه الماسه

گُلِ سرش از گل یاسه

نگاهش از توی گهواره

به چشای عموش عباسه

اون که پهلوونه ، ماه آسمونه ، تو گوشش می خونه ، صد آیه

گل عذار منی ، افتخار منی ، ذوالفقار منی ، رقیه

*****

۱۱۷- یک سبد ماه و ستاره ، از تو آسمون می باره

مشخصات

مناسبت ولادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

یک سبد ماه و ستاره ، از تو آسمون می باره

عاشقا مژده که اومد ، اونیکه همتا نداره

شام غصه ها سحر شد ، گلی زیبا جلوه گر شد

نوکرا مژده که ارباب ، یه بار دیگه پدر شد

به شام غصه ها دوباره سر زد سپیده

مژده بدید که میلاد رقیه رسیده

*****

اومده ز پشت ابرا ، مه زیبا و دل آرا

گل بریزید سر راهش ، اومده دوباره زهرا

شده باز دلا بهاری ، اشک شوق تو چشما جاری

کف بزن براش اگر که ، مهرشو به سینه داری

به شام غصه ها دوباره سر زد سپیده

مژده بدید که میلاد رقیه رسیده

*****

اومده عطر گل یاس ، نو بهار عشق و احساس

قبله ی حاجات دلها ، اومده هستی عباس

اومده قبله ی حاجات ، اومده باب زیارات

مژده مژده اهل عالم ، اومده عمه ی سادات

همیشه گفتم و میگم که لعنت بر امیه

ششدانگ قلبم رو زدم به نام رقیه

*****

۱۱۸- امشب، امشب، بوی عطر یار آید

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک مرثیه

قالب آهنگین

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع یک ماه خون گرفته(۲)

تعداد استفاده ۰

متن شعر

امشب، امشب، بوی عطر یار آید

ماهم، ماهم، در این شب تار آید

آفتاب نی، ماه ویرانه

آمدی پیشم، چه غریبانه

*****

بابا، بابا، جانم شود فدایت

بگذار، بگذار، گریه کنم برایت

از لب خشکت، بوسه می گیرم

با تو می آیم، بی تو می میرم

*****

دیشب، دیشب، شب تا سحر نخفتم

تا صبح، تا صبح، یا ابتا می گفتم

هر کجا نامت، بر زبان بردم

تازیانه از ، قاتلت خوردم

*****

عمه، عمه، از من دفع خطر کرد

خود را، خود را، از بهر من سپر کرد

با همه داغم، به همه دردم

برای عمه، گریه می کردم

*****

یاسم، یاسم، نیلوفری گردیده

سیلی، سیلی، ناز مرا کشیده

امشب ای بابا، تو بکش نازم

تا که من هم، جان در رهت بازم

*****

اشکم، اشکم، وقف لب عطشانت

گوشم، گوشم، به نغمه ی قرآنت

اشک گلگون و، خون پیشانی

از تو ویرانه، شد چراغانی

*****

۱۱۹- شام غهای من غمزده را آخر نیست

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب غزل

شاعر ناشناس

منبع گلواژه های محرم ۱۴

تعداد استفاده ۰

متن شعر

شام غهای من غمزده را آخر نیست

لاله ای همچو لب خونی من پرپر نیست

گوشه ی پلک گشا، صورت من خوب ببین

شک مکن دختر تو پیر شده، مادر نیست

یا که پای سر تو جان دهم امشب بابا

یا به و ا... قسم دختر تو دختر نیست

کودکی سنگ زد و گوشه ی ابروم شکست

دیگر این ظرف ترک خورده چنان ساغر نیست

آن که شمشیر کش است دست ضخیمی دارد

ضربه ی سیلی اش از ضرب لگد کمتر نیست

گیسوانم همه خیرات سر تو دادم

پنچه ای نیست که پیچیده به موی سر نیست

۱۲۰- ویران سرایم امشب شد میهمان سرایم

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک مرثیه

قالب غزل

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع یک ماه خون گرفته(۲)

تعداد استفاده ۰

متن شعر

ویران سرایم امشب شد میهمان سرایم

این جا که خیزران نیست قرآن بخوان برایم

هر شب صدات کردم امشب دعات کردم

یا در برم بمانی یا همرهت بیایم

زهرا عذار نیلی نگشود بهر حیدر

من هم به محضر تو صورت نمی گشایم

گر افکنی جدایی در بین جسم و جانم

دیگر به جان زهرا از خود مکن جدایم

من دختر حسینم هم سنگر حسینم

ماه صفر محرم، شام است کربلایم

خواهم در این خرابه دور سرت بگردم

دیوار گشته حائل، زانو شده عصایم

دیشب به شوق وصلت تا صبح گریه کردم

امشب بگو اسیران گریند در عزایم

کی گفته در خرابه شب ها گرسنه خفتم

بعد از تو بوده هر شب خون جگر غذایم

دانی چرا عدویم تا حدّ مرگ می زد

فهمیده بود از اول من دخت مرتضایم

تا دور او بگردم تا دست او ببوسم

ای کاش همرهت بود عموی با وفایم

هر چند روسیاهم آلوده ی گناهم

مولا بگیر دستم من «میثم» شمایم

۱۲۱- یه عالمه گل یه سبد ستاره

مشخصات

مناسبت ولادت

سبک نوحه سنگین سنتی

قالب آهنگین

شاعر شاهنوری محمود

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

یه عالمه گل یه سبد ستاره

از دستای ارباب ما می باره

به یمن قدمهای یاس حسین

خدا داره سنگ تموم می ذاره

کسی اومده که بهشت منه ، محبت اون خاک و خشت منه

اگر چه بدم ولی نوکرشم ، گدایی اون سرنوشت منه

ای گل ارباب حسین رقیه رقیه (۴)

*****

از عالم بالا خبر می رسه

به شما غم ما سحر می رسه

رو دستای زینب داره می خنده

درخت ولا به ثمر می رسه

تو عرش خدا پیچیده زمزمه ، وسه دیدنش صف کشیدن همه

به عباس و اکبر و قاسم بگید ، اگه ندیدید همینه فاطمه

ای گل ارباب حسین رقیه رقیه (۴)

*****

وا... گدای در خونتم

یه عمریه مهمون میخونتم

تمامی بود و نبود منی

دیگه چی بگم آخه دیوونتم

ببین دل من به هوات می پره ، نگاه تو از همه دل می بره

نه تنها فقط پدر و عمّه ات ، که ناز تو شخص خدا می خره

ای گل ارباب حسین رقیه رقیه (۴)

*****

زمین و زمون همگی خاک پاش ، دل عاشقا سرمست نگاش

می دونم آخر می کشه همه رو ، مث عمو عباس با اون ابرواش

رقیه تموم وجود منه ، محبت اون همه هست منه

وضو بگیرید بی وضو نمی شه ، به قنداقه اش کسی دست بزنه

ای گل ارباب حسین رقیه رقیه (۴)

*****

۱۲۲– من سینه خسته بابا از پا نشسته بابا

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

من سینه خسته بابا از پا نشسته بابا

چون جوجه ی کوچولو بالم شکسته بابا

بخدا نفسم داره می گیره

سه ساله غنچه ی تو داره می میره

یا ابتا یا حسین(۳)

*****

ای بابای خوب من بنگر اشک دختر تو

سرتا پا هستی من به فدای این سر تو

بشکند دستی که با سنگ زده بر پیشانی تو

چه کسی کرده یتیمم کی بریده حنجر تو؟

جز نیمه جان ندارم، تاب فغان ندارم

خواهم بگیرمت تنگ، اما توان ندارم

بخدا نفسم داره می گیره

سه ساله دختر تو داره می میره

یا ابتا یا حسین(۳)

*****

ای بابا ببین شده کنج ویرانه منزل من

اشکم نُقل مجلس و سر تو شمع محفل من

چه بگویم چه دیده ام یا چه رنجی کشیده ام

تو که رفتی غیر خدا عمه می داند و دل من

بنگر قد خمیده، جانم به لب رسیده

ماه رخم کبود و، موی سرم سپیده

بخدا نفسم داره می گیره

سه ساله دختر تو داره می میره

یا ابتا یا حسین(۳)

*****

۱۲۳- سلام بر من و میلاد روح پرور من

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک مرثیه

قالب قصیده

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع نخل میثم ۴

تعداد استفاده ۰

متن شعر

سلام بر من و میلاد روح پرور من

درود بر من و بر لحظه های آخر من

من آن سه ساله اسیرم که بوده در همه عمر

به روی دامن فرزند فاطمه سر من

اگر چه زینت آغوش امّ اسحاقم

قسم به ذات خدا فاطمه است مادر من

سفیر خون خدایم سفارتم در شام

امیر لشکر اشکم خرابه سنگر من

شبیه فاطمه و زینب و سکینه شدم

گواه ، منظر حسن و تن مطهّر من

چهار ساله ام و با غمی چهل ساله

زمانه ریخته خون جگر به ساغر من

به هر مشاهده می دید چشم ثار ا...

جمال فاطمه در عارض منور من

به جنگ پور معاویه آمدم در شام

خدنگ ناله ، کمان آه ، اشک لشکر من

شهادمت و ادب و عشق و استقامت و صبر

کنند یکسره تعظیم در برابر من

گریستم همه شب تا به مرگ خنده زدم

چنان که خنده دم مرگ زد برادر من

شجاعت است برادر ، شهامت است پدر

حجاب ، مادر من بوده ، صبر دختر من

چو آفتاب ، فروغم به چهره بود حجاب

نشان سیلی دشمن حجاب دیگر من

به احتضار فتادم ز انتظار پدر

نیافت خواب شبی ره به دیده ی تر من

به موج حادثه ها می گرفت دستم را

نبسته بود اگر دست های خواهر من

نبود وعده ی وصلم اگر خرابه ی شام

کنار نعش پدر مانده بود پیکر من

سلام بر من و حجّ حسینیم تا حشر

که بود حجّ عظیم و طواف اکبر من

سلام بر من و حجّم که شد خرابه ی شام

مطاف من عرفات و مقام و مشعر من

به دور رأس پدر هفت بار گردیدم

طواف کعبه کجا و طواف دلبر من

در این خرابه زیارت کنید زهرا را

که روح فاطمه ی طاهره است در بر من

نشانه ای است ز میراث مادرم زهرا

اگر کبود شده عارض منور من

سرشک غربت زینب خرابه را می شست

چو خاک ریخت دل شب به جسم لاغر من

نه این خرابه که در هر دلی مراست مزار

نه شهر شام که عالم بود مسخّر من

مزار و بقعه ی من طعنه می زند به بهشت

کجاست تا که شود کور خصم کافر من

به شام ، رایحه ی خاک کربلا شنوید

کنار تربت پاکیزه و مطهّر من

گرفته ماه رخم! زینت پدر گردید

اگر چه رفت به غارت تمام زیور من

وضو ز اشک گرفتم پی نماز وصال

وصال بود جواب سلام آخر من

کبودی رخ خود تا نهان کنم ز پدر

هزار حیف که بر سر نبود معجر من

حسین بود طپشهای سینه ی تنگم

حسین بود نفسهای روح پرور من

رواق کوچک من از جهان بزرگتر است

وجود، گمشده در کلبه ی محقّر من

شرار ناله ام از سوز «میثم» است بلند

که بیت بیت بود ناله ی مکرّر من

۱۲۴- دنیا چرا جلال تو را در نظر نداشت

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک مرثیه

قالب قصیده

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع نخل میثم ۴

تعداد استفاده ۰

متن شعر

دنیا چرا جلال تو را در نظر نداشت

افسوس کز مقام بلندت خبر نداشت

ای مصحفی که چشم خدا بر فراز نی

یکدم ز آیه های رخت چشم بر نداشت

تاریخ غربت علوی در حدیث شام

چون صفحه ی رخت سندی معتبر نداشت

تاشام را مدینه کند قبر کوچکت

از تو حسین فاطمه ای خوبتر نداشت

غیر از شبی که بود چراغت سر پدر

یک شب خرابه ی تو چراغ سحر نداشت

عمر کم تو در سفر شام شاهد است

مثل تو سید الشهدا همسفر نداشت

با آنکه ناله ات جگر سنگ را شکافت

آهت به قلب خصم ستمگر اثر نداشت

هر تیر غم که خواست برد حمله بر دلت

جز سینه ی مقدس زینب سپر نداشت

غیر از تو ای سه ساله سفیر بزرگ شام

دنیا چنین سفیر به سنّ صِغَر نداشت

بی اشک تو خرابه فراموش گشته بود

بی آه تو چراغ اسارت شرر نداشت

زینب به شام با همه ی درد و داغ ها

داغی چو داغ ماتم تو بر جگر نداشت

بر قبر بی چراغ تو تا صبح اشک ریخت

صورت ز روی خاک مزار تو بر نداشت

دُرِّ یتیم فاطمه اش رفت زیر خاک

جز اشک دیده بهر عزایش گهر نداشت

دنیا بدان که جای کفن آن عزیز جان

جز جامه ی سیاه اسارت به بر نداشت

زیبد کند به امت اسلام مادری

آن کودک خرابه نشین کو پدر نداشت

چون آفتاب سوخت در آغوش آفتاب

چتری به غیر زلف پریشان به سر نداشت

جان داد در خرابه کنار سر پدر

چون طایری که بال زد و بال و پر نداشت

کی دیده یک سه ساله شود فاتح دمشق

دنیا به یاد این همه فتح و ظفر نداشت

روی کبود و هجر رخ یار و دفن شب

گویی جز ارث فاطمه ارثی دگر نداشت

از کربلا گرفته الی شام دم به دم

با مرگ رو به رو شد و بیم از خطر نداشت

«میثم» چو این قصیده ی جانسوز می سرود

جز اشک و آه و سوز دل و چشم تر نداشت

۱۲۵- به کودکی شده سرو قدم نهال خمیده

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک مرثیه

قالب غزل

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع یک ماه خون گرفته(۲)

تعداد استفاده ۰

متن شعر

به کودکی شده سرو قدم نهال خمیده

ز گیسویم زده در شهر شام صبح سپیده

شده است دامن من رحل و رأس پاک تو قرآن

و یا که بر سر دستم شکفته لاله ی چیده

به کودکی سر پاک پدر به دامن دختر

مصیبتی است که من دیدم و کسی نشنیده

روا بود که به هم دسته گل کنیم تعارف

تو راست خون جبین و مراست اشک دو دیده

سلام بر تو که زخم سرت دوا نپذیرد

درود بر تو که خون دلت ز دیده چکیده

درود بر لب خشکیده ی ز چوب کبودت

سلام بر تو و این حنجر بریده بریده

بگو بگو چه کنم تا شوم شبیه تو بابا

تو راست چهره ی گلگون مراست رنگ پریده

فشار نیزه کجا و دهان تو که مکرر

زبان ختم رسل را به گاهواره مکیده

به جرم آن که شنیده شبیه فاطمه هستم

عدو مرا زده سیلی و عمه آه کشیده

فراز دوش پدر لاله ای چو من نشکفته

به روی خار ستم کودکی چو من ندویده

کدام سینه که از این شرر نسوخته «میثم»

کدام ناله کز این غم به آسمان نرسیده

۱۲۶– تو غنچه ای تو سبزه ای تو یک بهشت لاله ای

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک ولادتی

قالب ترکیب بند

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

تو غنچه ای تو سبزه ای تو یک بهشت لاله ای

تو مهری و ستاره ای تو ماهی و تو هاله ای

تو از قبیله ی سخا تو جود را سُلاله ای

تو از تبار کرمی کبوتر سه ساله ای

عشق تو کعبه ی دل خسته دلان رقیه جان

رقیه جان رقیه جان رقیه جان رقیه جان

*****

فرشتگان آسمان گِرد سر تو می پرند

عطر تو را به کهکشان دست به دست می برند

ناز تو نازنین بدن به اشک دیده می خرند

به خاطر تو غنچه ها جامه ی خویش می درند

نام مقدست بود ورد زبان رقیه جان

رقیه جان رقیه جان رقیه جان رقیه جان

*****

لب تو کوثر علی رخ تو ماه فاطمه

سرشته در وجود تو جلال و جاه فاطمه

قسم به ناله های تو به سوز و آه فاطمه

نهان به گوشه چشم تو بود نگاه فاطمه

۱۲۷- من چهل منزل به دنبالت دویدم ای پدر

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک واحد جدید

قالب غزل

شاعر مؤید سید رضا

منبع یک کربلا عطش

تعداد استفاده ۰

متن شعر

من چهل منزل به دنبالت دویدم ای پدر

تا در این ویران به دیدارت رسیدم ای پدر

دیدمت اما نه آن گونه که می بردم امید

من سر ببریده ات در بر کشیدم ای پدر

عشقبازی می کنم نک با سر ببریده ات

ای که داغت را به جان و دل خریدم ای پدر

عمه و من زائر رگ های خونین توایم

همچو او من هم شهامت آفریدم ای پدر

عمه رگ های تنت بوسید و من رگ های سر

ای غریب و تشنه، عریان و شهیدم ای پدر

در کلاس عشق تو شاگرد اول عمه شد

در مسیر کربلا از آنچه دیدم ای پدر

تا شنید از نیزه قرآن خواندنت را سر شکست

ورنه قرآنت به نی من هم شنیدم ای پدر

بردی اصغر را که آبش داده باز آری چه شد؟

آه که آن شش ماهه را دیگر ندیدم ای پدر

در میان کشتگانت هم نشان او نبود

هر چه گشتم بین یاران شهیدم ای پدر

یک دل کوچک کجا و سوز غم های بزرگ

جای خون آتش بجوشد در وریدم ای پدر

۱۲۸- امشب چه خوب سر زدی از آشیانه ای

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک واحد جدید

قالب غزل

شاعر مؤید سید رضا

منبع یک کربلا عطش

تعداد استفاده ۰

متن شعر

امشب چه خوب سر زدی از آشیانه ای

کانجا فتاده مرغک بی آب و دانه ای

از اهل بیت خویش به ویران عجب مکن

جز این غریب خانه نداریم خانه ای

ای یوسف عزیز سرت را خریده ام

با اشک دانه دانه و آه شبانه ای

من با سرت معامله جان و دل کنم

ای سر که در معامله با حق یگانه ای

آمد به ناله دامن وصلت به دست من

زیرا نبود بهتر ازینم بهانه ای

تا امشب ای پدر که به دیدارم آمدی

من را نبود غیر نوایت ترانه ای

زحمت کشیده ای به سراغ من آمدی

ای سر که سرّ مرحمت جاودانه ای

فُلک نجات بهر نجات من آمدی

در ورطه ای که غم رسد از هر کرانه ای

طاقت نداشتم که بگیرم سرت به بر

کز من نمانده غیر سری بار شانه ای

زان روی خم شدم پی بوسیدن رُخت

این است حال کودک آتش به لانه ای

از بس مرا زدند تنم درد می کند

بر عضو عضو من بود از آن نشانه ای

هر کس به هر چه داشت کتک زد مرا پدر

ای کاش تا که بود فقط تازیانه ای

آن شب که می سُرود" مؤید "رثای من

با خویش داشت زمزمۀ عاشقانه ای

۱۲۹- تا کی ز تن درد فراقم جان بگیرد

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک مرثیه

قالب قصیده

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع یک ماه خون گرفته(۱)

تعداد استفاده ۰

متن شعر

تا کی ز تن درد فراقم جان بگیرد

امشب دعا کن عمر من پایان بگیرد

گیرم وضو از اشک و رویت را ببوسم

آنسان که زهرا بوسه از قرآن بگیرد

با من بگو کی دیده یک طفل سه ساله

رأس پدر را بر روی دامان بگیرد

با من بگو کی دیده یک مرغ بهشتی

چون جغد جا در گوشه ی ویران بگیرد

با من بگو کی دیده طفلی در خرابه

اشک پدر را با لب عطشان بگیرد

با من بگو کی دیده اشک میزبانی

خاکستر و خون از رخ مهمان بگیرد

با من بگو ای جان بابا، با چه جرمی

دشمن هزاران بار از من جان بگیرد

با من بگو کی دیده با رسم تصدق

ریحانه ی زهرا ز مردم نان بگیرد

با من بگو ای جان بابا با چه جرمی

دشمن هزاران بار از من جان بگیرد

دست ار نداری با دو چشم خود دعا کن

زخم دل من از اجل درمان بگیرد

«میثم» سزد در ماتمم آنسان بگریی

کز سیل اشکت چرخ را طوفان بگیرد

۱۳۰– مهر و مه را برده اند وماه پاره مانده است

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب غزل

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

مهر و مه را برده اند و ماه پاره مانده است

آسمان در حسرت این یک ستاره مانده است

هر چه کردم در خرابه تا سحر خوابم نبرد

شیرخواره بر زمین بی گاهواره مانده است

ای که داری هدیه بهر دختر خود می بری

چند تار گیسویم در گوشواره مانده است

گر چه از گیسوی من در شعله ها چیزی نماند

بر تن من یک لباس پاره پاره مانده است

این لعینان گوش را با گوشواره می برند

۱۳۱– شب و خورشید و آشیانه ی من

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک مرثیه

قالب قصیده

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع یک ماه خون گرفته(۱)

تعداد استفاده ۰

متن شعر

شب و خورشید و آشیانه ی من

نورباران شده است خانه ی من

طَبَقِ نور شد در این دل شب

پاسخ گریه ی شبانه ی من

بوی بابا رسد مرا به مشام

ابتا مرحبا! سلام، سلام

*****

مصحفِ روی دست من سر تو است

هیفده آیه نقش منظر تو است

زخم های سر بریده ی تو

شاهد زخم های پیکر تو است

در رگ حنجر تو دیده شده

که سرت از قفا بریده شده

*****

تو نبودی فراق آبم کرد

عمه بیدار ماند و خوابم کرد

صوت قرآن تو دلم را برد

لب خشکیده ات کبابم کرد

ای علی بر لب تو بوسه زده!

چوبِ کی برلب تو بوسه زده؟

*****

تا به رویت فتاد چشم ترم

پاره شد مثل حنجرت جگرم

خواستم پا نهی به دیده ی من

پس چرا با سر آمدی به برم

دامن دخت داغدیده ی تو

گشت جای سر بریده ی تو

*****

طفل قامت خمیده دیده کسی؟!

مثل من داغدیده، دیده کسی؟!

بر روی دست دختر کوچک

سر از تن بریده دیده کسی؟!

من نگویم به من تبسّم کن

با نگاهت کمی تکلّم کن

*****

ماهِ در خاك و خون کشیده ی من!

گل سرخ ز تیغْ، چیده ی من!

کاش جای سَر بریده ی تو

بود اینجا سَر بُریده ی من

نیزه بر صورتِ تو چنگ زده

کی به پیشانی تو سنگ زده؟

*****

هر کجا از تو نام می بردم

از عدو تازیانه می خوردم

وعده ی ما خرابه بود ولی

کاش در قتلگاه می مردم

به خدا شامیان بدند، بدند

تو نبودی مرا زدند، زدند

*****

کودك وحی کی حقیر شود؟

طفل آزاده چون اسیر شود؟

از تو می پرسم ای پدر! دیدی

دختر چارساله پیر شود؟

قامت خم گواه صبر من است

گوشه ی این خرابه قبر من است

*****

حیف از این لب و دهن باشد

که بر او چوبْ بوسه زن باشد

دوست دارم که وقت جان دادن

صورتت روی قلب من باشد

اشك تو جاری از دو عین من است

بوسه ی من شهادتین من است

*****

شامیان گریه ی مرا دیدند

همگی کف زدند و خندیدند

من گل نوشکفته ای بودم

همه با تازیانه ام چیدند

تازیانه گریست بر بدنم

بدنم گشت رنگ پیرهنم

*****

همه عالم گریستند به من

همچو «میثم» گریستند به من

دل تنگ عدو نسوخت ولی

سنگ ها هم گریستند به من

گریه باید برای غربت من

که شود این خرابه تربت من

*****

۱۳۲- ای چراغ شب شهادت من

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک مرثیه

قالب مثنوی

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع نخل میثم ۴

تعداد استفاده ۰

متن شعر

ای چراغ شب شهادت من

ای تماشای تو عبادت من

جان من! باز بر لب آمده ای

آفتابا! چرا شب آمده ای

ای امید دل شکسته ی من

ای دوای درون خسته ی من

گلوی پاره پاره آوردی

عوض گوشواره آوردی

نفسم هُرم آتش تب توست

جای چوب که بر روی لب توست؟

نگهت قطره قطره آبم کرد

لب خشکیده ات کبابم کرد

که به قلب رقیه چنگ شده؟

که به پیشانی تو سنگ زده؟

سیلی از قاتلت اگر خوردم

ارث مادر به کودکی بردم

تنم از تازیانه آزردند

چادر خاکی مرا بردند

آفتاب رخم عیان گردید

در دو پوشش رویم نهان گردید

ابر سیلی به رخ حجابم شد

خون فرق سرم نقابم شد

شامیان بی مروت و پستند

ده نفر را به ریسمان بستند

همه را با شتاب می بردند

سوی بزم شراب می بردند

من که کوچکتر از همه بودم

راه با دست بسته پیمودم

نفسم در شماره می افتاد

در وجودم شراره می افتاد

بارها بین ره زمین خوردم

عمه ام گر نبود می مردم

تا به من خصم حمله ور می شد

عمه می آمد و سپر می شد

بس که عمه مدافع همه شد

پای تا سر شبیه فاطمه شد

۱۳۳- ای که تویی حسین را نور عین

مشخصات

مناسبت مدح

سبک ولادتی

قالب مثنوی

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

ای که تویی حسین را نور عین

رقیه خاتونی و بنت الحسین

سه ساله و معلم مکتبی

فروغ بخش دیده ی زینبی

بزرگ عالمی کجا کودکی

باب حوائجی اگر کودکی

۱۳۴- مشعل فروز ولایت، آیینه ی کوثرم من

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک مرثیه

قالب قصیده

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع یک ماه خون گرفته(۱)

تعداد استفاده ۰

متن شعر

مشعل فروز ولایت، آیینه ی کوثرم من

زهرای زهرا خصایل، ریحانهٔ الحیدرم من

هر چند هستم به ظاهر، طفل یتیمی سه ساله

حتی چهل سالگان را در کودکی مادرم من

طفلم ولیکن چه طفلی، طفل حسین شهیدم

یک فاطمه صبر و ایثار، یک زینب دیگرم من

طفل صغیر حسینم، نی نی، سفیر حسینم

فریاد سرخ ولایت، خون را پیام آورم من

ناموس بیت الولایم، شام است کرب و بلایم

با یک مدینه کرامت، یک کربلا لشگرم من

وجه خدا شمعِ بزمم، ویرانه میدان رزمم

شام است تسلیم عزمم، از کوه محکم ترم من

پیروز میدان عشقم، شمشیر فتح دمشقم

با عمه ی قهرمانم، هم گام و هم سنگرم من

با قامت کوچک خود، یک اسوه ی استقامت

با صورت نیلی خود، خورشید روشنگرم من

یاقوت از دیده سفتم، با مردم شام گفتم

آخر چرا می زنیدم فرزند پیغمبرم من

شد مصحف پیکرم پر از آیه با تازیانه

یک سوره ی کوچکم، نه! قرآن ز پا تا سرم من

من طایر قدس بودم، می خواندم و می سرودم

اکنون کنار خرابه، صید شکسته پرم من

پیوسته باب المرادم، تا حشر باب الحسینم

شهر شهادت حسین است، بر این مدینه درم من

شام بلا رزمگاهم، شمشیر من تیر آهم

هر قطره اشکم سپاهم، کی گفته بی یاورم من

دشمن مرا هم کتک زد، بر چهره، مُهر فدک زد

فهمید از روز اول، بر فاطمه دخترم من

عمرم به پایان رسیده، خون از دو چشمم چکیده

امشب ز رنگ پریده، گل بر پدر می برم من

«میثم» به دامان من زن پیوسته دست توسّل

زیرا که باب الحوائج تا دامن محشرم من

۱۳۵- بخار آه ره شیشه ی نگاه گرفت

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب رباعی

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

بخار آه ره شیشه ی نگاه گرفت

خرابه با سر تو بوی قتلگاه گرفت

یتیم و خار مغیلان بهم نمی آید

عجب مدار که کار و بار آه گرفت

۱۳۶– از روی تو ای جانانه

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک بوشهری

قالب آهنگین

شاعر حسینی سید محسن

منبع بهار حسینی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

از روی تو ای جانانه

شد غرق صفا ویرانه

ای یوسف زهرا امشب

تو شمع و منم پروانه

بگشا دو چشم نازنین را ، ببین من ویران نشین را

در کودکی پیرم پدر جان

بابا حسین بابا حسین جان(۳)

*****

هم رنگک پریده دارم

هم اشک چکیده دارم

مانند خم ابرویت

من قد خمیده دارم

ای روی دامانم نشسته ، بگو چرا سرت شکسته

بودی کجا ای ماه تابان

بابا حسین بابا حسین جان(۳)

*****

ای ماه کمان ابرویم

من با تو سخن می گویم

با اشک دو چشمم امشب

رخسار تو را می شویم

بگو گناه تو چه بوده است ، بابا چرا لبت کبود است

مگر که خوانده ای تو قرآن

بابا حسین بابا حسین جان(۳)

*****

ای روی تو قرص ماهم

ای گرمی اشک و آهم

امشب سر پر خون تو

گردیده زیارتگاهم

من از لبت بوسه بگیرم ، دورت بگردم تا بمیرم

جان می دهم امشب به ویران

بابا حسین بابا حسین جان(۳)

*****

۱۳۷- پدر ز روی تو گلبوسه تا که من چیدم

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک واحد جدید

قالب غزل

شاعر مؤید سید رضا

منبع یک کربلا عطش

تعداد استفاده ۰

متن شعر

پدر ز روی تو گلبوسه تا که من چیدم

بساط زندگی خویش نیز برچیدم

درِ بهشت شهادت گشوده شد به رُخَم

ز لحظه ای که سرت را به گریه بوسیدم

وفور اشک مجالم نمی دهد یک آن

که بعد رفتن تو یک زمان نخندیدم

دمیده پرتو خورشید در خرابه و من

همان ستاره ی نزدیک تر به خورشیدم

غم بزرگ تو و قلب کوچکم ای وای

گلو بریده دگر دل ز عمر ببریدم

ز بس غبار مصیبت گرفته چشمم را

اگر نبود فروغ سرت نمی دیدم

۱۳۸– ای دُرّ یگانه ی ولایت

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک مرثیه

قالب مثنوی

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع نخل میثم ۴

تعداد استفاده ۰

متن شعر

ای دُرّ یگانه ی ولایت

محبوبه ی خانه ی ولایت

ای گنج حسین در خرابه

پیوسته به گریه و انابه

ای فاطمه را سرور سینه

زهرای سه ساله ی مدینه

خورشید به سایه ی نگاهت

آغوش حسین جایگاهت

در سنّ صغر بزرگ بانو

عصمت زده پیش پات زانو

تو سوره ی کوثر حسینی

آیینه ی مادر حسینی

بین اسرا امیر اسلام

از سوی پدر سفیر اسلام

یاد آور فاطمه قنوتت

فریاد حسین در سکوتت

فریاد خدا خدا خدایت

جوشیده ز اشک بی صدایت

دل ها به محبت تو پابست

قرآن حسین بر سر دست

نازک بدنت پر از نشانه

از بوسه ی گرم تازیانه

از خون سرت ز ضربت سنگ

گیسوی مقدست شده رنگ

تو عطر بهشت کربلایی

در شامی و کعبه ی ولایی

تو بود و نبود اهل بیتی

تو یاس کبود اهل بیتی

روی تو حسین را صحیفه

آزرده ز سیلی سقیفه

بر فرق تو ریخت ای گل پاک

خاکستر و سنگ و خار و خاشاک

ای رأس عمو چراغ راهت

کرده ز فراز نی نگاهت

ای ماه به خاک آرمیده

برخیز ستاره ات دمیده

چشمی بگشا که دلبر آمد

برخیز که یار ، با سر آمد

ای چشم حسین! روی حق بین

خورشید به دامن طبق بین

بر دیدن روی یار امشب

رو پوش بزن کنار امشب

دوران غمت به سر رسیده

گمگشته ات از سفر رسیده

تو لاله و باغبانت این است

تو ماهی و آسمانت این است

این است که ظهر روز عاشور

با گریه شد از تو کم کمک دور

این است که بر تو تاب می داد

از اشک دو دیده آب می داد

این است که با دلی پر از درد

بر عمه سفارش تو را کرد

این است که زیر چوب دیدی

قرآن ز دهان او شنیدی

این هستی توست در برش گیر

گل بوسه ز روی انورش گیر

بگشوده دو چشم خود به سویت

با گریه نگه کند به سویت

من داغ گل مدینه دارم

آتش به درون سینه دارم

جان را شرری ز ناله کردم

دل را حرم سه ساله کردم

در ماتم او سیاه پوشم

پیچیده صدای او به گوشم

آن طفل یتیم داغ دیده

گوید به سر ز تن بریده

کای مهر سحر طلوع کرده

مه پیس رخت خضوع کرده

قربان دو چشم نیم بازت

خاموشی و اشک جانگدازت

این اشک دو دیده ات مرا کشت

رگ های بریده ات مرا کشت

شب از سفر آمدی پدر جان

وقت سحر آمدی پدر جان

گردیده به جای گوشواره

سوغات تو حلق پاره پاره

کی جسم تو را به خون کشیده؟

رگ های گلوت را بریده

گیرم که لبت ز چوب خستند

دندان تو را چرا شکستند

چشم تر و کام خشک داری

از خاک تنور مُشک داری

قرآن و خدنگ ، وای بر من

پیشانی و سنگ وای بر من

خجلت زده از تو و عمویم

از آب ، دگر سخن نگویم

القصه در آن سیاهی شب

سر بود و رقیه بود و زینب

بر عمه وفای خود نشان داد

لب بر لب شه نهاد و جان داد

خاموش چراغ انجمن شد

پیراهن کهنه اش کفن شد

۱۳۹- ای عراقی ها حجازی ها نوایم سوخته

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب غزل

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

ای عراقی ها حجازی ها نوایم سوخته

لب ترک خورده زبان زخمی صدایم سوخته

تا که اشک ریخت قلب خیمه ها آتش گرفت

گوشه ی پیراهنم حتی برایم سوخته

با دو دست کودکانه می زدم بر شعله ها

وای بابا یک به یک انگشتهایم سوخته

عمه انگشتان من را در دهانش می گذاشت

۱۴۰- مظهر انوار خدا، دومین ام ابیها

مشخصات

مناسبت ولادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع زمزمه های ولایت ۲-۷۶

تعداد استفاده ۰

متن شعر

مظهر انوار خدا، دومین ام ابیها

سوره ی قدر دل ما، هستی ارباب با وفا

آروم و قرار باباست، خدا میدونه، شبیه زهراست

نذر راش، گلای احساس، آروم می گیره، رو دست عباس

مولاتی مدد رقیه مدد رقیه مدد رقیه(۲)

*****

چشاشو تا باز می کنه، با نگاش اعجاز می کنه

دلمو شوق حرمش، عاشق پرواز می کنه

هر عاشق حواله داره، میون دستاش، یه لاله داره

امّید طواف کوی، گل خوش بوی، سه ساله داره

مولاتی مدد رقیه مدد رقیه مدد رقیه(۲)

*****

قبله ی عشق و شور و شین، کعبه ی اُمّید حسین

می بره دل از همه، رقیه بنت الحسین

امید دلای بی تاب، با گوشه چشمی، دلا رو دریاب

شیدایی نداره آداب، منم مجنونِ، ضریح ارباب

مولاتی مدد رقیه مدد رقیه مدد رقیه(۲)

*****

۱۴۱- ما گمشدگانیم به عرفان رقیه

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبك ولادتی

قالب غزل

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

ما گمشدگانیم به عرفان رقیه

دلها شده محزون و پریشان رقیه

او دختر معصوم بود و خواهر معصوم

هم عمه معصوم ،نگر شأن رقیه

حاتم که بود شهره آفاق سخایش

محتاج بود بر در احسان رقیه

پرچم زده در شام نماینده زینب

کنسول گری عشق شد ایوان رقیه

گه سینه زند گاه کند ناله و افغان

این هیئت پرشور محبان رقیه

ذهنش بنمود عمه مظلومانه بگفتا

از جان خودم سیر شدم جان رقیه

رفتی ز برم ای به من غمزده مونس

دل خون شده چو لاله ز هجران رقیه

گوشواره ی غارت شده ات را بگرفتم

شاید بخندد لب خندان رقیه

رفتم به مدینه نکنم شادی و عشرت

پرسد ز من ار خواهر نالان رقیه

کی خواهر زیبای من عمه به کجا رفت

آخر چه بگویم به عزیزان رقیه

گویم به دل ویران مکان شد به عزیزم

آمد پدرش در شب پایان رقیه

بگرفت به دامان سر خونین حسین را

آلوده به خون شد بله دامان رقیه

لبهای پدر بوسه زد و جان به رهش داد

بگریست بر او دیده مهمان رقیه

۱۴۲- روشن شده دو چشم بارانی من امشب

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

روشن شده دو چشم بارانی من امشب

بهتر ز هر بهشت است مهمانی من امشب

آمده بابای من

دلبر زیبای من(۲)

یا ابتا یا حسین ابی عبد ا... (۲)

*****

شکر خدا دردم مداوا شد این عقده هم وا شد

روشن دو چشم دختری خسته بر روی بابا شد

ویرانه ی من با گل رویش فردوس اعلا شد

عمه بیا کمک کن ، بنشین دمی کنارم

خواهم ببوسم او را ، اما رمق ندارم

آمده بابای من

دلبر زیبای من(۲)

یا ابتا یا حسین ابی عبد ا... (۲)

*****

بابا چرا از پیش ما رفتی بی من کجا رفتی

من ماندم و دوری و تنهایی آخر چرا رفتی

از غصه مردم از هماندم که از کربلا رفتی

ای وای از این زمانه ، زین جور ظالمانه

بابا بیا دوباره ، ما را ببر به خانه

آمده بابای من

دلبر زیبای من(۲)

یا ابتا یا حسین ابی عبد ا... (۲)

*****

بابا ببین سرو قدم خمیده جانم به لب رسیده

چون جوجه ای غمدیده دختر تو سر زیر پر کشیده

هر زخم پایم گوید این سه ساله بر خارها دویده

ای بهتر از وجودم ، بنگر رخ کبودم

گر عمه ام نمی بود ، تا حال مرده بودم

آمده بابای من

دلبر زیبای من(۲)

یا ابتا یا حسین ابی عبد ا... (۲)

*****

۱۴۳– چه طفلی چه طفلی که پیر عالمین است

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

چه طفلی چه طفلی که پیر عالمین است

سراپا سراپا همیشه شور و شین است

به زهرا به حیدر ضیاء هر دو عین است

گل عشق گل عشق گل عشق حسین است

ملائک ملائک همه مست سبویش

کواکب کواکب بخندند به رویش

شب قدر شب قدر دخیل تار مویش

بود چشم دو عالم به سویش به سویش

گهی عمویش او را روی دوش بگیرد

گهی عمه اش او را در آغوش بگیرد

دل اهل ولایت همه مست رقیه

همه هستی هستی ز هست رقیه

بگردد همه افلاک روی دست رقیه

رقیه ذکر هر لب رقیه روح مذهب

جگر گوشه ی زهرا عزیز دل زینب

رقیه گل هستی رقیه هستی گل

رقیه بلبل عشق رقیه عشق بلبل

رقیه سنبل نور رقیه نور سنبل

رقیه یا رقیه بود ذکر توسل

رقیه جان اصل است رقیه اصل جان است

که او عمه ی کوچک به صاحب الزمان است

۱۴۴- هر که از عشق رنگ و بو دارد

مشخصات

مناسبت ولادت

سبک ولادتی

قالب ترکیب بند

شاعر ناشناس

منبع زمزمه های ولایت ۲-۷۶

تعداد استفاده ۰

متن شعر

هر که از عشق رنگ و بو دارد

هر چه هم باشد آبرو دارد

گر چه از عشق بارها گفتند

باز هم جای گفتگو دارد

بردن نام عشق جایز نیست

جز بر آنکه لبش وضو دارد

کیست این خانم سه ساله ی عشق

که پدر هم هوای او دارد

هر چه کردم مرا دمشق نبرد

دل من نیز آرزو دارد

نه مگر می شود بغل نشود

نه مگر می شود عمو دارد

*****

بال جبریل با پرش خوب است

آسمان با کبوترش خوب است

عاشقان مثل ابر بارانند

از همه چشمها ترش خوب است

به گرفتاریم نگاه مکن

جاده ی عشق آخرش خوب است

گر چه طفل پسر نمک دارد

ولی این بار دخترش خوب است

از همه دختران هر آنکس که

رفته باشد به مادرش خوب است

بهر بالا نشینی خانم

شانه های برادرش خوب است

*****

ای مسیحای آشنای حسین

خنده هایت گره گشای حسین

ای که وقت نزول آیه ی عشق

چادرت می شود حرای حسین

من چکیده شدم به پای شما

تو چکیده شدی برای حسین

آفریده شدم برای شما

آفریده شدی برای حسین

عاقبت می شوم فدای شما

عاقبت می شوی فدای حسین

من خمیده شدم برای شما

تو خمیده شدی برای حسین

من تکیده شدم برای شما

تو تکیده شدی برای حسین

هر چه باشد تو عمه ی مایی

زینب دوم سرای حسین

*****

یاد تو یاد مادر آورده

کیست اشک تو را در آورده

این همه پیش عمه گریه نکن

حاجتت می شود بر آورده

ای فرشته بلند شو از خواب

یک نفر آمده سر آورده

شوق وصل یتیم گونه ی توست

که طبق را جلوتر آورده

پدرت آمده چه آمدنی

به گمانم که معجر آورده

آنکه برده است گوشواره ی تو

داد عباس را در آورده

دخترم ای فرشته ام چه کسی

گوشوار تو را در آورده

*****

۱۴۵- تو خاک غم گرفته با زخمهای بی حساب بخواب

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع زمزمه های ولایت ۲-۷۶

تعداد استفاده ۰

متن شعر

تو خاک غم گرفته با زخمهای بی حساب بخواب

دیگه نمی زنه تو رو کسی میون خواب بخواب

به یاد راه رفتن تو دستو به دیوار می زنم

با پاره های رو سریم نشستمو زار می زنم

صدام گرفته از گریه تو شام تنهایی

با گریه می خونم روضه به جای لالایی، شدم تماشایی

گفتم که زخمات خوب می شدند عاقبت اما خوب نشدند

شونه ها تو تکون دادم اما چشات وا نشدند

۱۴۶- ما داغدار داغ کف پای لاله ایم

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک ولادتی

قالب رباعی

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

ما داغدار داغ کف پای لاله ایم

آشفته حال قافله ی آه و ناله ایم

هر عاشقی به تیر نگاهی دچار شد

ما کشته ی رقیه شهید سه ساله ایم

۱۴۷- دختری آمد از قبیله ی نور

مشخصات

مناسبت ولادت

سبک ولادتی

قالب قافیه پریشان

شاعر ناشناس

منبع زمزمه های ولایت ۲-۷۶

تعداد استفاده ۰

متن شعر

دختری آمد از قبیله ی نور

نذر راهش سبد سبد احساس

صورتش مثل قاب نرگس بود

سیرتش روح صد گلستان یاس

*****

هر فرشته که می رسید از راه

یا اگر جبرئیل می آمد

به پر روسری گلدارش

تا ببندد دخیل می آمد

*****

تا که لب را به خنده وا می کرد

دل هر ماه پاره را می برد

هر دلی را به لطف لبخندش

به خدا تا خود خدا می برد

*****

ساره آسیّه هاجر و مریم

زائر هر شب نگاه او

وَ شکوه تمام این دنیا

گرد و خاک غبار راه او

*****

به صفات حمیده اش سوگند

آینه دار حُسن زهرا بود

خاک راهش شفای هر دردی

او مسیحاتر از مسیحا بود

*****

در میان قبیله ی خورشید

در دل هر ستاره جایی داشت

وَ روی موج آبی دلها

مثل مهتاب ردّ پایی داشت

*****

آسمان است و گوشواره ی او

خوشه های طلایی پروین

مستجاب الدعاست این بانو

عطر سبز قنوت او آمین

*****

عطر باغ بهشت دارد او

که شبیه نسیم می آید

یا به روی قنوت پروازش

بال هر یا کریم می آید

*****

هر سحر بوسه می گرفتند از

مقدمش کاروانی از خورشید

یاس ها چلچراغ ایوانش

با همان بالهای سبز و سپید

*****

خاک بوسش فرشته، تا می شد

او برای نماز آماده

بال پرواز ربنایش بود

عطر سیب و ضریح سجاده

*****

آسمان مدینه ی دل را

مهر و ماه و ستاره، کوکب بود

بین این خانواده این بانو

همه ی عشق عمه زینب بود

*****

آسمانها ستاره می ریزد

جبرئیل از جنان به پای او

دسته گل می فرستد از جنت

مادرش فاطمه برای او

*****

نه فقط عشق حضرت ارباب

آرزو و امید عباس است

زینت آسمان آبیِّ

شانه های رشید عباس است

*****

جلوه دارد میان چشمانش

همه ی مهربانی ارباب

گل بریزید آمده از راه

دختر آسمانی ارباب

*****

مریم است این وَ یا خود زهراست

که حریمش پُر از کرامات است

تا قیام قیامت این بانو

افتخار تمام سادات است

*****

۱۴۸- بگو ای سر چرا پیکر نداری

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

بگو ای سر چرا پیکر نداری

چرا ای تشنه آب آور نداری

بود انگشت حیرت بر دهانم

چرا انگشت و انگشتر نداری

شدم در اشک و ناله ، دل من خون چو لاله

ببین خم گشته از غم ، قد طفل سه ساله

*****

رخ تو ماه و ابرویت کمان است

چرا در ابر خاکستر نهان است

چرا باغ دو لبهایت خزانی است

گمانم جای چوب خیزران است

ببین با قلب خونبار ، دو چشم من گهربار

چو زهرا مادر تو ، بود دستم به دیوار

*****

۱۴۹- مرغ بی قرار دل پر زده از میون سینه

مشخصات

مناسبت ولادت

سبک ولادتی

قالب بحر طویل

شاعر ناشناس

منبع زمزمه های ولایت ۲-۷۶

تعداد استفاده ۰

متن شعر

مرغ بی قرار دل پر زده از میون سینه، دل من راهی شده به سوی کوچه های پر نور مدینه، میون یه خونه ی آسمونی، که پر از عشق و محبت پُرِ از مهربونی، خونه ای که ملائک ازش می گیرن نشونی، پر از شور و صفاست، پُرِ از عطر خداست

*****

همه جا پیچیده بوی گل یاس، آخه پا گذاشته توی این خونه، یه فرشته ی قشنگ و مهربون، یه ملیکه ای که خنده هاش شده، رشک کلّ حوری های آسمون، یه گلی که با نگاش، گلی که با خنده هاش، دل اهل آسمونو می بره، نه فقط عزیز آسمونیاست، عاشقش خود خداست

*****

کیه این غنچه ی یاس، که به پا کرده تو دل همهمه ای، یکی میگه تو عزیز همه ای، یکی دیگه میگه با نم نم اشک، عزیزم چقدر مث فاطمه ای، این عزیز دردونه ی ارباب ماست، گل زیبای حسین، آره این رقیه ی کربلاست

*****

دخترک وقتی که لبخند می زنه، تو دل باباش چه غوغایی میشه، عمه زینب لالایی براش می خونه همیشه، دختر ناز رباب، وقتی که آروم آروم می ره به خواب، گهواره ش می شه دو دست عمو جون، یه عموی مهربون، یه عموی پهلوون، می نشوند رقیه رو عمو به روی شونه هاش، یه بوسه می زد به روی گونه هاش، دخترک دل می بره از عمو جونش با چشاش، با حرارت نگاش، با لطافت صداش، با حریر خنده هاش، نه فقط از عمو جون، بلکه دل می بره هر شب از باباش، می زنه بوسه بابا به صورتش، مثل قرص مهتابه، آره این یاس سفید همه ی بود و نبود اربابه، به خدا که تار و پود اربابه، کیه دلبر حسین، کیه آئینه ی مادر حسین، کیه کوثر حسین، عود و عنبر حسین، عشق خواهر حسین، عطر باور حسین، عشق ارباب اومده، مهر و مهتاب امده، اومده رقیه دختر حسین

۱۵۰- شب شب شور و حاله ، مستی کنید حلاله

مشخصات

مناسبت ولادت

سبک نوحه سنگین سنتی

قالب آهنگین

شاعر شاهنوری محمود

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

شب شب شور و حاله ، مستی کنید حلاله

پیمونه رو بیارید، می بریزید پیاله

ببین چه دلنوازه، بر همه چاره سازه

هر کی می خواد ببینه، باید وضو بسازه

تو باغ عشق نیلوفر در اومد

برای ساقی امشب ساغر اومد

خدا زهرا رو از نو آفریده

شمیم آیه های کوثر اومد

رقیه یا رقیه رقیه یا رقیه(۲)

*****

ماه شده و می تابه، خورشید در نقابه

شبیه عمه زینب، تفسیری از حجابه

عموش تا که شنفته، گل از گلش شکفته

خودش کنار گوشش، اذون اقامه گفته

خدا بر دلبر ما موهبت کرد

که یک دردانه بر او مرحمت کرد

به شکرش باید او را از هم اکنون

دقیقاً مثل زینب تربیت کرد

رقیه یا رقیه رقیه یا رقیه(۲)

*****

امشب که بیقراریم، حال قشنگی داریم

باید برا رقیه، چشم روشنی بیاریم

بگید که دلسپردیم، نون و نمک رو خوردیم

دلای خستمونو، کادو برات آوردیم

یه عمره مهمون این خونه هستم

اسیر و مست این میخونه هستم

درسته نوکر خوبی نبودم

ولی خوب میدونه دیوونه هستم

رقیه یا رقیه رقیه یا رقیه(۲)

*****

۱۵۱– مژده که دوباره، دنیا با صفا شد

مشخصات

مناسبت ولادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

مژده که دوباره، دنیا با صفا شد

حسین فاطمه، دوباره بابا شد

خداوند داده بهش یه دختر

دختری شبیه روی کوثر

شمیمش دلو کرده معطر

مددی مددی یا رقیه(۳)

*****

دل ارباب من، غرقه ی احساسه

وقتی که دخترش، رو دوش عباسه

رقیه که هستی زمینه

دلبر یل ام البنینه

از لباش حسین بوسه می چینه

مددی مددی یا رقیه(۳)

*****

گر چه او سه ساله است، اما حاجت میده

برات دیدن، یه زیارت میده

اومده خوشحال کنه ماها رو

بده تا برات کربلا رو

کنارش ببین فرشته ها رو

مددی مددی یا رقیه(۳)

*****

۱۵۲- قافله رفته بود و من بیهوش

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب قصیده

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

قافله رفته بود و من بیهوش

روی شن زارهای تفتیده

ماه با هر ستاره ای می گفت:

بی صدا باش! تازه خوابیده

قافله رفته بود و در خوابم

عطر شهر مدینه پیچیده

خواب دیدم پدر ز باغ فدک

سیب سرخی برای من چیده

قافله رفته بود و من بی جان

پشت یک بوته خار خشکیده

بر وجودم سیاهی صحرا

بذر ترس و هراس پاشیده

قافله رفته بود و من تنها

مضطرب، ناتوان ز فریادی

ماه گفت: ای رقیه چیزی نیست

خواب بودی ز ناقه افتادی

قافله رفته بود و دلتنگی

قلب من را دوباره رنجانده

باد در گوش ماه دیدم گفت:

طفلکی باز هم که جا مانده!

قافله رفته بود و تاول ها

مانعی در دویدنم بودند

خستگی، تشنگی، تب بالا

سد راه رسیدنم بودند

قافله رفته بود و می دیدم

می رسد یک غریبه از آن دور

دیدمش-سایه ای هلالی شکل-

چهره اش محو هاله ای از نور

از نفس های تند و بی وقفه

وحشت و اضطراب حاکی بود

دیدم او را زنی که تنها بود

چادرش مثل عمه خاکی بود

بغض راه گلوی من را بست

گفتمش من یتیم و تنهایم

بغض زن زودتر شکست و گفت:

دخترم، مادر تو زهرایم

۱۵۳- آیینه زاده ام که اسیر سلاسلم

مشخصات

مناسبت ایام اسارت

سبک ولادتی

قالب غزل

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

آیینه زاده ام که اسیر سلاسلم

هجده ستاره بر سر نیزه مقابلم

ما را زدند مثل اسیران خارجی

دارم هزار راز نگفته در این دلم

چشم همه به سمت زنان یا به نیزه هاست

غمگین ترین سواره مجروح محملم

آتش گرفت گوشه عمامه ام ولی

زخم زبان به شعله کشیده است حاصلم

مایی که باغ های جنان زیر پای ماست

حالا شده خرابه این شهر منزلم

داغ رقیه پیر نمود اهل بیت را

خون لخته های کنج لبش گشته قاتلم

۱۵۴- پلکی مزن که چشم ترت درد میکند

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب غزل

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

پلکی مزن که چشم ترت درد میکند

پر، وا مکن که بال و پرت درد میکند

میدانم اینکه بعد تماشای اکبرت

زخمی که بود بر جگرت درد می کند

با من بگو که داغ برادر چه کار کرد

آیا هنوز هم کمرت درد میکند

مانند چوب خواهش بوسه نمیکنم

آخر لبان خشک و ترت درد میکند

لبهای تو کبود تر از روی مادراست

یعنی که سینه پدرت درد میکند

می خواستم که تنگ در آغوش گیرمت

یادم نبود زخم سرت درد میکند

کمتر به اسب نیزه سوار و پیاده شو

زاین حجمه های سنگ سرت درد میکند

۱۵۵- با اشک دانه دانه من کرده ام چراغان

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

با اشک دانه دانه من کرده ام چراغان

مهمان خود بگیرم امشب به روی دامان

ویرانه ام شد غرق نور، آمد پدر از راه دور

عمه گمانم ماه من، آمده از کنج تنور

بابا حسین بابا حسین(۴)

*****

ای میهمان خسته غمت به دل نشسته

دور سرت بگردم چرا سرت شکسته

خوش آمدی ای میهمان، برای من قرآن بخوان

من بوسه گیرم تا سحر، از جای چوب خیزران

بابا حسین بابا حسین(۴)

*****

رفته شکیبائی ام طفل تماشائی ام

گرفته ضرب سیلی قوّت بینائی ام

ای دین و آئینم پدر، غمگین غمگینم پدر

کجای این ویرانه ای، تو را نمی بینم پدر

بابا حسین بابا حسین(۴)

*****

شکوه ندارم من ز تو اگر چه دیر آمدی

نیمه ی شب به دیدن دختر پیر آمدی

ای سر ببین پای سرت، امشب بمیرد دخترت

از بسکه سیلی خورده ام، گشتم شبیه مادرت

بابا حسین بابا حسین(۴)

*****

روی تو قرص قمر بیا و نازم بخر

یا که بمان در برم یا که مرا هم ببر

بر دامنم بنشسته ای، اما دلم بشکسته ای

با دخترت قهری مگر، که چشم خود را بسته ای

بابا حسین بابا حسین(۴)

*****

۱۵۶- می چکد خون دل از آه من

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک بوشهری

قالب آهنگین

شاعر حسینی سید محسن

منبع لاله های حسینی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

می چکد خون دل از آه من

این طبق شد زیارتگاه من

شام هجرانم سر آمد ، میهمانم با سر آمد

عمه جان زینب کجایی ، ماه من از در ، در آمد

یا ابتاه ، ببر مرا

*****

مانده در سینه ام کوه دردی

کرده ام با عمه کوچه گردی

هر کجا اشکم بدیدند ، سوی طفلت می دویدند

جملگی با تازیانه ، ناز من را می خریدند

یا ابتاه ، ببر مرا

*****

شد پریشان موی خم در خمم

رو به پایان آمد عمر کمم

ای تمام بود و هستم ، در غمت از پا نشستم

گر پریشان مانده مویم ، شانه می افتد ز دستم

یا ابتاه ، ببر مرا

*****

۱۵۷- می دونی که از کی تنهام گذاشتی

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

می دونی که از کی تنهام گذاشتی

تو که از این عادتا بابا نداشتی

همیشه منو روی دوشت می ذاشتی

می دونی خواب هر شبم تو بودی بابا

می دیدم سر می ذارم روی پاهات شبها

وای دل من ابتاه یا حسین(۳)

*****

چشای من از غم تو غرق آبه

بی تو بابا زندگی برام عذابه

گریه می کنم برا اهل خرابه

تا دشمن می رسه توی خرابه بابا

جز عمّه سنگری دیگه ندارم اینجا

وای از دل من ابتاه یا حسین (۳)

*****

می دونی یه شب که تو صحرا خوابیدم

توی خواب مادر مجروح تو دیدم

ولی با تازیونه از خواب پریدم

بابا جون هر چی گفتم که یتیمم اما

پشت اسب منو می کشید به روی خارا

وای از دل من ابتاه یا حسین (۳)

*****

۱۵۸– دیشب تو خواب دیدم بابا شونه به موهام ...

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

دیشب تو خواب دیدم بابا شونه به موهام کشیدی

تا گریه کردم دست تو به روی چشمام کشیدی

حالا که رو دومن من نشستی آروم ندارم

با اشک چشمام روی زخمای تو مرهم می ذارم

دلم گرفته از این غریبی، چرا بابا جون شیب الخضیبی

بابای مظلوم(۴)

*****

چهل تا منزل سر تو سایه بون سرم شده

بابا ببین صورت من شبیه مادرم شده

بذار که درد دل کنم یه قدری بالای سرت

چند شبه که گذشته و چیزی نخورده دخترت

بی تو خرابه تاریک و سرده، ببین دل من هوا تو کرده

بابای مظلوم(۴)

*****

۱۵۹- لالای لالای ای دختر خسته بخواب

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

لالای لالای ای دختر خسته بخواب

لالای لالای ای دل شکسته بخواب

*****

نیمه ی شب هنوزم بیداری آروم جونم گل محزونم

هنوز عمه نمرده بخواب من خودم لالایی برات می خونم

پلکاتو ببند لالا لالا، جای تو می گم بابا بابا

منهم مث تو دیدم دیدم، رأس باباتو رو نیزه ها

*****

چرا ای بلبل من با سوز جگر می نالی چنین می خونی

به آب دیده ی خود عالم رو به آتیش غم تو می کشونی

خونین جگرم گریه مکن، من خسته ترم گریه مکن

آیینه ی زهرایی بنگر، خم شد کمرم گریه مکن

*****

۱۶۰- کاری کن عمه پای غم به گل بشینه

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

کاری کن عمه پای غم به گل بشینه

لرزیدن دست منو بابام نبینه

جای شراره مونده روی دامن من

دل نمی کند آتیش خیمه از تن من

بابام بابام بابام بابام حسینه(۲)

*****

نگاه به این صورت چون گلم کن عمه

این شب آخره تحملم کن عمه

حلال کن این کبوتر و تا به همیشه

بازوت دیگه از این به بعد کبود نمی شه

بابام بابام بابام بابام حسینه(۲)

*****

۱۶۱- منم آن گنج الهی که به ویرانه نهانم

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک مرثیه

قالب قصیده

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع یک ماه خون گرفته(۲)

تعداد استفاده ۰

متن شعر

منم آن گنج الهی که به ویرانه نهانم

گر چه طفلم به خدا بانوی ملک دو جهانم

یم رحمت شده هر قطره ای از اشک روانم

عظمت، فتح، ظفر، سایه ای از قدّ کمانم

ابر سیلی است نقاب رخ همچون قمر من

چادر عصمت زهراست همانا به سر من

*****

زده از پنجه ی دل دخت علی شانه به مویم

جای گلبوسه ی زهرا و حسین است به رویم

مِهر را مُهر نماز آمده خاک سر کویم

گه در آغوش پدر ، گاه سر دوش عمویم

پای تا سر همه آئینه ی زهراست وجودم

شاهدم این قد خم گشته و این روی کبودم

*****

اشک من خون شده و در رگ دین گشته روانه

گل داغم زده در باغ دل عمه جوانه

همه جا گشته عزا خانه ی من خانه به خانه

شده از اجر رسالت بدنم غرق نشانه

خارها بود که می رفت فرو بر جگر من

پدرم از سر نی دید چه آمد به سر من

*****

دم به دم بر جگرم زخم روی زخم نشسته

دلم از داغ کباب و سرم از سنگ شکسته

رخ نیلی، لب عطشان، دل خونین ، تن خسته

گره از خلق گشایم به همین بازوی بسته

به رخم اشک فراق و به لبم بوده خطابه

نغمه ام یا ابتا و قفسم گشته خرابه

*****

طوطی وحی ام و پر سوخته ی شام خرابم

لحظه لحظه غم هجران پدر کرده کبابم

پدر آمد دل شب گوشه ی ویرانه به خوابم

ریخت از دیده بسی بر ورق چهره گلابم

گفت رویت ز چه نیلی شده زهرای سه ساله

مگر از باغ فدک بوده به دست تو قباله

*****

هر چه آمد به سرت من سر نی بودم و دیدم

آن چه را زخم زبان با جگرت کرد شنیدم

تو کتک خوردی و من بر سر نی آه کشیدم

این بلایی است که روز ازل از دوست خریدم

قاتل سنگدلم چون به تو بی واهمه می زد

دیدم انگار که سیلی به رخ فاطمه می زد

*****

حیف از آن خواب که تبدیل به بیداری من شد

گرم از شعله ی دل بزم عزاداری من شد

عمه ام باز گرفتار گرفتاری من شد

نه خرابه که همه شام پر از زاری من شد

لحظه ای رفت که دلدار به دلداری ام آمد

یار رؤیایی ام این بار به بیداری ام آمد

*****

شب تار و طبق نور و من و رأس بریده

من چو یک بلبل پر سوخته او چون گل چیده

گفتم ای یار سفر کرده ی از راه رسیده

من یتیمم ز چه رو اشک تو جاری است ز دیده

آرزویم همه این بود که روی تو ببوسم

حال بگذار که رگهای گلوی تو ببوسم

*****

عمه جان باغ ولایت ثمر آورده برایم

عوض میوه ی نایاب سر آورده برایم

سر باباست که خون جگر آورده برایم

صورت غرقه به خون از سفر آورده برایم

ای نبی از دل و جان لعل لبان تو مکیده

چه کسی تیغ به رگ های گلوی تو کشیده

*****

از همان دست که رگهای گلوی تو بریده

مانده بر یاس رخ نیلی من جای کشیده

بعد از آن ضربه جهان گشته مرا تار به دیده

یادم افتاد از آن کوچه و زهرای شهیده

زیر لب یا ابتا داشتم و زمزمه کردم

گریه بر مادر مظلومه ی خود فاطمه کردم

*****

طایر وحی ام و در کنج قفس ریخت پَرِ من

شسته شد دامن ویرانه ز اشک بصر من

کس ندانست و نداند که چه آمد به سر من

سوز «میثم» نبود جز شرری از جگر من

گریه ها عقده شده یکسره در نای گلویم

غم دل را به تو و عمه نگویم به که گویم؟

*****

۱۶۲- می خوام که امشب جونمو فدات کنم

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

می خوام که امشب جونمو فدات کنم

بشین می خوام یک دل سیر نیگات کنم

می خوام یه خورده درد دل برات کنم

داره بارون می باره

*****

نمیدونی به سرم چی اومده

نمی دونی یتیمی چقدر بده

هر کی از راه رسیده منو زده

داره بارون می باره

*****

چشای خستتو بیا و وا نکن

به صورت کبود من نیگا نکن

زخمه لبات بیا منو دعا نکن

داره بارون می باره

*****

روی دامن میذارم من سر تو

من می بوسم رگای حنجر تو

تو ببین تو صورتم مادر تو

داره بارون می باره

*****

قاصدکا از پیش من خبر دارند برای تو

زنجیر پاهام نمی ذاشت تا برسم بپای تو

اشکای عمه می ریزه شبای بی تابی من

کابوس سر بریدنه دلیله بی خوابی من

نسیم گرم موی حواسمو داده به باد

از بس کتک خورده سرم هیچ چیزی یادم نمیاد

۱۶۳- حاتم که ز جود شهرتی پیدا کرد

مشخصات

مناسبت مدح

سبک ولادتی

قالب رباعی

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

حاتم که ز جود شهرتی پیدا کرد

تا بر تو رسید سفره اش را تا کرد

قربان دو دست کوچکت بی بی جان

کز خلق گره های بزرگی وا کرد

۱۶۴- خدا دوباره فیض دیگری داد

مشخصات

مناسبت ولادت

سبک ولادتی

قالب مثنوی

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

خدا دوباره فیض دیگری داد

حسین را عطیه دختری داد

چه دختری قبله ی عشق همه

تمام قد آینه ی فاطمه

دختری از نژاد کوثر و نور

که رشک می برد به عصمتش حور

دختر سجاده ی راز و نیاز

صحیفه ی فاطمه را سر آغاز

عصاره ی ولایت حسین است

چکیده ی شجاعت حسین است

ز دیدنش حسین حظّ می برد

ناز رقیه را به جان می خرد

همه به دام مهرش افتاده اند

از نمک علی به او داده اند

گل بهار زینب و حسین است

دار و ندار زینب و حسین است

خدای را جلوه و مظهر است او

که خواهر علیِ اکبر است او

گاه سخن چشم همه به سویش

می شکفد گل از لب عمویش

فقط نه مست گشته از کلامش

قیام می کند به احترامش

خاطر او بین همه عزیز است

به گردنش ستاره سینه ریز است

حاجت مه نه جز نظاره ی او

فلک نگین گوشواره ی او

نه مهربان که مهربانترین است

هر نفسش مسیح آفرین است

جلوه ی خورشید هم از نقابش

حور و ملک ملازم رکابش

روح الامین به درگهش حاجب است

سجده به خاک حرمش واجب است

مِلک جنان به نام او خورده است

نهر عسل ز جام او خورده است

نجابت و حیا ترانه ی او

جود و کرم نم خزانه ی او

به منزلت چه گویمش کم اوست

دل خدا شکسته ی غم اوست

بسان لاله در دلش غم اندوخت

میان شعله های خیمه ها سوخت

در آتش فراغ و داغ جوشید

به تن لباس تازیانه پوشید

اسیر حلقه های زنجیر شد

نشد چهل رو عجب پیر شد

زخم فدک ارث به او رسیده

گرسنه و تشنه شده شهیده

۱۶۵- ای اختر مدینه و ماه منیر شام

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک واحد جدید

قالب قصیده

شاعر مؤید سید رضا

منبع شب شعر عاشورا ۱۰

تعداد استفاده ۰

متن شعر

ای اختر مدینه و ماه منیر شام

بر آفتاب روی تو هر روز و شب سلام

تو فاطمی نژادی و نامت رقیه است

نور دل حسینی و پرورده ی کرام

هم خود کریمه هستی و هم دختر کریم

هم خواهر امامی و هم دختر امام

چشم امید ماست بسویت همیشه وقت

روی نیاز ماست به کویت علی الدوام

گر کوچکی چو نقطه ی پرگار عالمی

بی نقطه هیچ دایره نپذیرد انسجام

در رشته ی اسارت اگر جان سپرده ای

سر رشته ی امور به دستت بود مدام

ای رفته پا به پای اسیران دشت خون

تا دیر و تا خرابه و زندان و بزم عام

هم محمل مجاهده ی دختر علی

همسنگر مبارزه ی چارمین امام

پیدا بود که واقعه ی کربلای عشق

با جان نثاری تو به ویرانه شد تمام

تفسیر خون سرخ حسینی به مرگ توست

ای یادگار خون خدا در دیار شام

شد آب، قلب کوچکت از شعله های غم

تا آنکه ریخت شهد شهادت تو را به کام

بودت غمی عمیق کنم وصف با چه حال

دیدی هزار داغ دهم شرح از کدام

دلها شده است مرکز غم از مصیبتت

وقتی تو را به غمکده ی شام شد مقام

با سر پدر به دیدنت آمد که هیچ گاه

از دخترش نکرده کس این گونه احترام

روحت به عزم بدرقه اش رفت تا بهشت

جسمت گرفت در دل آن غم سرا مقام

سر زد ز داغ های دلت لاله ها ز خاك

آن لاله های سرخ که شد دست انتقام

مهرت چراغ محفل ارباب معرفت

قبرت برای اهل نظر مرکز پیام

دلها به سوی توست پس از سالها هنوز

ای گنبدت منادی پیروزی قیام

ما را بر آستان تو روی ادب همه

ما را به پیشگاه تو عرض دعا تمام

با دستهای کوچکت از ما بگیر دست

ای دختر صغیر حسین ای رقیه نام

۱۶۶– بر اهل بیت فاطمه نور دو عین اوست

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک ولادتی

قالب قصیده

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

بر اهل بیت فاطمه نور دو عین اوست

تک بیت ناب شعر دل عالمین اوست

مصداق آنچنانی عشق حسین اوست

عشاق را تبلوری از شور و شین اوست

در کودکی مدرّس پیران مکتب است

در عاشقی محصّل ممتاز زینب است

*****

صدها فرشته دل شده ، بی تاب او شوند

گیرند اذن تا به در باب او شوند

یکدم به افتخار شرفیاب او شوند

خوشرنگ و بو تر از گل شاداب شوند

او بر امام دختر و عمّ و اُختیّه است

سرتاپای فاطمه نامش رقیه است

*****

او بلبل یگانه ی گلخانه ی خداست

او راز آسمانی اولاد مصطفی است

او چشمه ای ز کوثر و خود کوثری جداست

پیغمبر سه ساله ی صحرای کربلاست

۱۶۷- خار مغیلان

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب نثر

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

یک گیاه شناس: خار مغیلان اگر بپای کسی فرو برود علاوه بر درد و سوزشی که داره یه حالت بی حالی و بیهوشی به آدم دست میده این خار یه انسان بزرگ را از پا می اندازد

۱۶۸- مرا نیلی چو رنگ برگ کردند

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب رباعی

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

مرا نیلی چو رنگ برگ کردند

خزان نیلوفر صد برگ کردند

نگو کنج خرابه مُرد آن طفل

بگو عمه، مرا دق مرگ کردند

۱۶۹- شعر پرواز کودکانه در مورد حضرت رقیه (ع)

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب رباعی

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

توی خواب دیشب میدیدم بابا اومد تو خرابه

گفت که غمگین نشی یک وقت که نشستی تو خرابه

من توی آغوش بابام خوابای خوبی میدیدم

حرفای قشنگ اونو با دل و جون میشنیدم

درد دل کردم و گفتم بی شما چه ها کشیدم

توی این یک ماهه بابا یه روز خوشی ندیدم

گاه سواره توی زنجیر گاه پیاده میدویدم

بابا جون از این جماعت چه مصیبتا کشیدم

توی آغوش پدرجون خوابیدم واسه همیشه

آخه بی بابای خوبم زندگی هرگز نمیشه

بعد من انگار آوردن طبقی اون نابکارا

که تو اون گذاشته بودن سر نازنین بابا

اخه بعد مردن من تو خرابه انقلاب شد

وضع و حال عمه زینب بعد از اون خیلی خراب شد

دشمنا تا که شنیدن دختری به یاد بابا

گریه کرده تا دم صبح رفته با غصه ز دنیا

سر بابا مو آوردن تو خرابه تا بفهمم

که دیگه بابا ندارم تا یتیمی رو بفهمم

ولی من اونوقت بابامو تو بهشت باهام میدیدم

پاهام اونجا دیگه خوب بود دنبال اون میدویدم

دیگه حالا تو بهشتم من دیگه غمی ندارم

من سرم رو دیگه هرشب رو سینه بابام میذارم..........

كرامات السيدة رقية

اشارهٔ

المولف : منتديات شيعة على عليه السلام وفاطمة الزهراء عليها السلام
ناشر :پایگاه رقیه - www.roghayeh.ne

لا يدخل الضريح الا الطاهر المرضى

يروى أحدهم حادثة حصلت معه فيقول: اقدم لكم هذه الحادثة والتى حصلت لى بمرقد السيدة رقية عليها السلام بسورية، ذهبت لزيارة سيدتى ومولاتى السيدة رقية بنت الامام الحسين الشهيد عليهم السلام، وعند الانتهاء من الزيارة والتهجد داخل الضريح خرجت الى الصحن الشريف حيث إننى جلست هناك لما رأيته من روحانية وأيضاً قلت أنتظر وقت صلاة المغرب لإقتراب الوقت. وعند جلوسى فى ذلك المكان رأيت شىء غريب لايصدق!! حيث أنه اتى شخص

من احدى الدول العربية (لا أدرى من أى بلد بالتحديد)، وعند دخوله من باب الصحن الشريف

أخذ ينادى بأعلى صوته (السلام عليك يابنت الحسين.. السلام عليك يابنت رسول الله..

السلام عليك يابنت أمير المؤمنين)، وفى نفس الوقت واضعاً حذائه بين ابطيه . أنا قلت فى نفسى (هذا الايمان وإلا فلا) وخصوصاً بأنه من عند الباب وهو ينادى بأعلى صوته

وبينما هو كذلك وعند اقترابه من باب الضريح فجأه توقف ذلك الرجل وتوقف نفسه وكأن احداً

كتم انفاسه وأخذ يدور حول نفسه عدة مرات، فأسرع خدم الضريح

واخرجوه للخارج وحينها عادت له انفاسه...

فحينها بدأ دورى وأخذنى الفضول لأستكشف الحقيقة.. فذهبت الى خدمة المرقد الشريف فسألتهم بما حصل مع ذلك الرجل ومالذى جعله فجاة يتوقف ويدور حول نفسه! فأجابنى بكلمة واحدة فقط، قال لى الرجل ثمل (سكران). عندها ذرفت دموعى وبكيت لعظمة وشأن أهل البيت عند رب العزة والجلالة وأيقنت بأنهم مطهرون طاهرون لم يدنسهم أى شىء، وما حصل للرجل هو امتناع من الله سبحانه وتعالى له لكى لا يدخل الضريح لأنه لا يدخل ذلك الضريح الا الطاهر المرضى .

شيعتنى رقية

أحدهم يروى عن سبب تشيعه فيقول: أحببت أن أكتب عن سبب استبصارى اذ يتلخص السبب فى كلمة واحدة وهى ((رقية))، ان اسم رقية فى الحقيقة الذى أعنيه هنا فى الحقيقة لم أكن أعرف عنه شئ, ولكن بعد البحث الكبير الذى قمت به منذ شهر رمضان الماضى وحتى الآن ونحن فى عام ٢٠٠٧ م صادفنى فيلما بعنوان" موكب الإباء، "كان هذا الفيلم وسيلتى للتعرف على السيدة الكريمة بنت الامام الحسين عليه السلام أعنى بذلك السيدة رقية تلك الطفلة التى لم تبلغ عامها الخامس, فى الحقيقة لم نكن ندرى شيئا عن الفظائع التى أعقبت جريمة كربلاء حيث سيق آل بيت النبوة سبايا فى عهد يزيد بن معاوية بن أبى سفيان لعنهم الله جميعاً. من خلال هذا الفيلم تعرفت على السيدة رقية عليها السلام وفى الحقيقة لقد تألمت كثيرا عما حدث من فظائع تجاه أعظم خلق الله قاطبة آل بيت أعظم خلق الله سيدنا محمد صل الله عليه وآله وسلم، وخاصة الفجيعة العظمى وهى موت الحبيبة السيدة رقية حال رؤية رأس أبيها الامام الحسين عليه السلام وفمها فى فم أبيها تشتم رائحته. ولما كنت أعلم مدى حب البنت لأبيها وحب الأب لإبنته هذا الحب العظيم، شعرت بكل كيانى يرتجف ولم أتمالك نفسى لأننى كنت فى دهشة بالغة من هذه الأحداث لم أصدق حدوثها من الأصل وأخذت أبحث عن الحقيقة من الكتب التى كتبت فيها وتوصلت الى أن كل ما شاهدته فى الفيلم نقطة من محيط وما خفى كان أعظم

رغم أن الله عز وجل أنعم علينا بأبحاث كثيرة والقاء الكثير من المحاضرات والكثير منها على الانترنت ورغم أنى بعد هذه الابحاث كنت أعلم بأن المذهب الشيعى هو المذهب الحق الا أننى وجدت تسويف أمر اعلان التشيع حتى أستزيد من الأبحاث, الا أننى بعدما شاهدت فيلم" موكب الاباء "وتحققت من صحة أحداثه قررت على الفور إعلان تشيعى فى غرفة أخى الحبيب رفيق الموسوى ولا سيما وأننى كنت قد عاهدتهم أننى سألقى محاضرة عن أحداث ما بعد كربلاء. لم أكن أظن أن الله سبحانه وتعالى سيقدر لى أن أشاهد فيلم موكب الاباء والتعرف عن السيدة رقية, بل لم يكن فى الحسبان وفى هذا الوقت الراهن اتخاذ قرار اعلان التشيع, ولما انتهيت من البحث قررت اعلان التشيع بعد محاضرتى وكان هذا القرار مفاجئاً لكل الاخوة والاخوات اذ لم يعلم أحد أننى سأعلن تشيعى فى هذا الوقت وكان ذلك فى يوم الثانى عشر من مايو عام ۲۰۰۷ م , فلما سئلت عن سبب تشيعى قلت لهم شيعتنى رقية... سلام الله على حبيبتى رقية التى شيعتنى واضطرتنى واستفزتنى حتى ألجأتنى الى سرعة اعلان تشيعى دون تسويف...

شفاء طفلة مسيحية

كانت عائلة مسيحية تسكن الشام، لديها طفلة مصابة بالشلل ولا تستطيع المشى، وقد عرضوها على أطباء فى سوريا وخارجها فعجزوا عن مداواتها . وفى أحد الأيام جاء والد الطفلة وأمها إلى مرقد السيدة رقية بنت الحسين عليهما السلام، فطلبت الأم السماح لها بالجلوس على عتبة باب السيدة رقية سلام الله عليها فسمحوا لها، وبعد جلوسها على عتبة الباب، أخذها النعاس وراحت فى نوم عميق، وفى منامها رأت : أن طفلة قد فتحت باب دارها وذهبت إلى غرفة ابنتها المريضة وأيقظتها من نومها وطلبت منها النهوض من مقعدها واللعب معها. فقالت لها الطفلة: أنا مريضة ولا أستطيع القيام واللعب معك . فقالت لها: أنا أتيت للعب معك فيجب عليك القيام فسحبتها من مكانها، وقالت لها: تعالى نلعب فما كان من الطفلة إلا أن قامت وراحت تلعب معها وهى فرحة. عندها استيقظت الأم من منامها وهى فى دهشة واستغراب وطلبت من زوجها الذهاب فوراً إلى البيت لأنها رأت شيئاً عجيباً يكاد لا يصدق، فذهبوا فوراً إلى البيت وعندما طرقوا باب البيت وإذا بإبنتهم المريضة هى التى تفتح الباب، وتستقبلهم حتى أنهم لم يصدقوا ما أمامهم وماذا حدث، وابنتهم وسطهم فرحة فقالوا لها: ماذا حدث؟ قالت: عند خروجكم من البيت وبعد ساعة وإذا بطفلة واقفة على رأسى وتقول لى: استيقظى وتعالى نلعب. فقلت لها: أنا مريضة ولا أستطيع القيام فكيف ألعب معك. فقالت : يجب عليكِ القيام، فسحبتنى نحوها وقمت ألعب معها وها أنا كما تروننى. فقالت الأم : نعم لقد صدقت الرؤيا، إنى رأيت الطفلة التى دخلت عليكِ فى المنام وقصّت ما رأت على زوجها عندها علموا أن هذه الطفلة هى السيدة رقية بنت الإمام الحسين عليهما السلام. وهذا الأمر من كرامات هذه العلوية المظلومة بفضل الله . لا علاج لابنتك:

ذكر سماحة حجة الإسلام السيد عسكر حيدرى , وهو من طلاب الحوزة العلمية الزينبية فى الشام الكرامة التالية: يُقال أنه فى أحد الأيام أقبلت إمرأة مسيحية مع طفلتها المشلولة الى سوريا بعد أن أجابها أطباء لبنان وأخبروها بأن لا علاج لابنتك، ولحسن الحظ أنها استأجرت منزلاً كان قريباً من حرم السيدة رقية عليها السلام واتخذته كمقرٍ لها أثناء تواجدها فى سوريا لمعالجة طفلتها المريضة . وفى أحد الأيام شاهدت المرأة أفواجاً من الناس يقبلون إلى الحرم الشريف مما أثار تعجبها وتساؤلها فقالت: ما الخبر؟ ولماذا يأتى هؤلاء الناس إلى هنا؟ وما هى المناسبة؟ فقالوا لها : إن اليوم هو يوم عاشوراء وهذا حرم السيدة رقية بنت الإمام الحسين سلام الله عليهما، والناس يأتون لإقامة العزاء عند مرقدها الطاهر، وإذا بالمرأة تترك طفلتها فى البيت وتذهب إلى الحرم الشريف وتتوسل بالسيدة رقية عليها السلام، وتلحّ عليها فى قضاء حاجتها بكل إخلاص, إلى أن فقدت الوعى وغشى عليها, وفيما هى كذلك, أحست المرأة أنّ شخصا يقول لها: قومى واذهبى إلى بيتك فإن ابنتك بقيت وحيدة ولا أحد معها وقد شافاها الله تعالى .وبالفعل فقد استيقظت المرأة وذهبت إلى منزلها وإذا بها تجد طفلتها تلعب وكأن لم يكن بها شىء أصلاً, آنذاك تساءلت الأم وقالت: ما الخبر؟ وكيف تحسن حالك؟ قالت البنت: عندما خرجتِ من المنزل دخلت الدار طفلة اسمها رقية وقالت لى: قومى لنلعب معاً، ثم إنها قالت

لی: قولی بسم الله الرحمن الرحیم لتستطیعی القیام والنهوض علی قدمیک، ثم إنها أخذت یدی وأوقفتنی وقد أحسست منذ ذلک الوقت أننی قد شُفیت من المرض وبینما کانت الطفلة تحدثنی إذا بکِ تفتحین الباب, فقالت: لقد جاءت أمکِ واختفت. یقولون علی أثر هذه الکرامة للسیدة رقیة علیها السلام اهتدت المرأة المسیحیة ودخلت فی مذهب الحق مذهب أهل البیت علیهم السلام. لیقل للوالی أن یعمر قبری ولحدی:

قال الخراسانی فی (منتخب التواریخ): قال لی العالم الجلیل الشیخ محمد علی الشامی وهو من العلماء فی النجف الأشرف:کان لجدی من أمی السید إبراهیم الدمشقی الذی یصل نسبه إلی السید مرتضی علم الهدی والذی عمر أکثر من تسعین سنة، ثلاث بنات وکان محروماً من البنین. وفی احدی اللیالی رأت ابنته الکبری رقیة بنت الإمام الحسین علیهما السلام فی المنام وقالت لها: قولی لأبیک أن ماء وقع بین قبری ولحدی مما آذی بدنی، ولیقل للوالی أن یعمر قبری ولحدی. فذکرت الفتاة رؤیاها لأبیها ولکن سید إبراهیم لم یهتم بذلک خوفاً من الأمویین. وفی اللیلة الثانیة رأت الفتاة الثانیة الرؤیا نفسها وذکرتها لأبیها ولم یتهم بها. وفی اللیلة الثالثة رأت الفتاة الثالثة الرؤیا نفسها وذکرتها لأبیها ولم یرتب أثرا. وفی اللیلة الرابعة رأی سید إبراهیم رقیة فی المنام وقالت له بلهجة حادة وعتاب : لماذا لم تُخبر

الوالی؟ فإستیقظ السید من النوم وذهب صباحاً إلی والی الشام وذکر للوالی رؤیاه.

فأمر الوالی علماء وصلحاء الشام من السنة والشیعة بالاغتسال وارتداء ثیاب طاهرة ? وقال: کل من یفتح قفل باب الحرم المقدس? یذهب وینبش القبر الشریف ویخرج الجسد المطهر لرقیة کی یتم تعمیر القبر الشریف. إغتسل العلماء والصالحون من الشیعة والسنة بمنتهی الآداب وارتدوا ملابس طاهرة ?ولم یفتح القفل علی إلا علی ید المرحوم السید إبراهیم الدمشقی فدخلوا الحرم ولم یؤثر معول أی شخص فی الأرض إلا معول سید إبراهیم. وبعد ذلک أخلوا الحرم وفتحوا اللحد فرأوا بدن رقیة وکفنها بین اللحد سلیمین. ولکن کان هناک ماء کثیر بین اللحد فأخرج السید بدنها الشریف من اللحد ووضعه علی رکبته ثلاثة أیام وبکی حتی تم تعمیر لحد المخدرة. وعندما کان یحین وقت الصلاة کان السید یضع بدنها علی شیء طاهر ? وبعد الصلاة کان یرفعه ویضعه علی رکبته حتی انتهی تعمیر القبر واللحد، ودفن السید بدن بنت الإمام الحسین علیهما السلام ومن کرامة رقیة لم یحتج السید فی تلک الأیام الثلاثة إلی ماء وطعام وتجدید وضوء. عند دفنها طلب السید من الله تعالی أن یرزقه ابناً، وببرکة البنت الصغیرة للإمام الحسین علیهما السلام، استجاب الله تعالی دعاء السید ورزقه فی سن یتجاوز تسعین سنة إبناً سماه مصطفی. وکتب والی الشام تفصیل هذه القصة عبد الحمید، فأوکل سدنة الحرم المطهر لزینب ورقیة والمرقد الشریف لأم کلثوم وسکینة إلی سید إبراهیم. وقد وقعت هذه القضیة فی حوالی عام الف ومئتین وثمانین.

منزلی هدیة لحضرتک

نقل احد العلماء عن احد خدام حرم السیدة رقیة(ع)وهو ما للعوام ویفتخر بهذه الخدمة وکان أبوه من خدام الحرم یقول: فیما کان مسؤولو حرم السیدة رقیة علیها السلام یشترون المنازل المجاورة لتوسعة المرقد الشریف رفض أحد الیهود أو النصاری المجاورین للحرم ان یبیع منزله وبقی یصر علی ذلک، علماً أنهم عرضوا علیه أکثر من ضعفی قیمة منزله الا إنه رفض وبقی یعاند بکل اصرار. وبعد مدة من الزمن حملت زوجته، وقبل ولادتها أخذها الی بعض الاطباء لمعاینة حالتها فأخبروه ان الام والطفل معرضان للخطر ولذلک یجب أن یبقیا تحت إشراف الأطباء فی تلک الفترة. یقول الرجل: عندما أخذ الطلق من زوجتی مأخذه أخذتها الی المستشفی ورجعت الی حرم السیدة رقیة علیها السلام، وبقیت أتوسل بها وقد عاهدتها بأنها اذا تشفعت لی بسلامة

زوجتی وطفلی فإننی أهدی المنزل الیها. بقیت فترة أتوسل بها ثم ذهبت الی المستشفی فوجدت زوجتی جالسة علی سریر وفی حجراها طفل وهما فی أحسن حال وهی تقول: این ذهبت؟! قلت: لقد کان لدی أمر مهم ذهبت لأدائه، فقالت: لا لقد ذهبت وتوسلت

بإبنة الامام الحسین علیه السلام، قلت: من أین عرفت؟ قالت:عندما کنت أعانی من آلام الطلق أغمی علی واذا بطفلة صغیرة دخلت الغرفة وقالت: لا تقلقی، لقد طلبت من الله تعالی سلامتک أنت وطفلک وهو ولد، ثم انها قالت: ابلغی سلامی الی زوجک وقولی له أن یسمیه حسین، فقلت لها: من أنت؟

قالت انا رقیة بنت الامام الحسین علیهما السلام.

رثاء علی ابنتی رقیة

قال المرحوم محدث زادة ابن المرحوم الحاج الشیخ عباس القمی (صاحب مفاتیح الجنان): اصبت بمرض شدید وکانت حنجرتی تؤلمنی کثیرا وقد أشار جمیع الاطباء الی ان مرضی غیر قابل للعلاج ولم یکن ثمة أمل بتحسن صحتی وقال الاطباء یجب ان لا تخطب من علی المنبر لقد تمزقت أوتارک الصوتیة حتی إن الکلام ممنوع علیک. لم اکن اعلم ماذا أصنع وقد تألمت کثیرا وذات لیلة جلست نحو القبلة وبدات أطرح همومی علی الامام الحسین علیه السلام والدموع تسیل علی خدی وتغیر حالی ونمت وفی عالم الرؤیا وجدت نفسی عند الامام أبی عبدالله علیه السلام والتفت الی ذلک الامام الهمام وقلت یا امامی لقد خطبت علی المنبر فترة طویلة وقمت بخدمتک ماذا جری الان حتی لم یعد مسموحا لی بالکلام وکان هناک سید مکرم جالس قرب الامام الحسین علیه السلام التفت الی الامام وقال: ما مضمونه یا محدث زادة لماذا لا تقول لهذا السید أن یقرا لک رثاء علی ابنتی رقیة اقتربت من السید وقلت: له هل بالامکان أن تقرا لی رثاء علی رقیة فقال: اننی لا اقر رثاء. فقلت : ان الامام دعاک الی ان تقرأ رثاء علی رقیة، بدأ السید بقراءة الرثاء وکان یقرأه علی السیدة رقیة بصورة مؤلمة وقد تألمت جدا علی المصیبة وارتفع صوت صیاحی وبکائی وانا فی عالم الرؤیا واستیقظ الاولاد من النوم علی صوت صیاحی وأیقظونی وقالوا: یا أبتاه لماذا تبکی هکذا؟! لماذا ذرفت کل هذه الدموع؟! وکانت الدموع سالت علی جمیع وجهی ولما استیقظت نهضت وبدأت أتکلم ولم یکن فی حنجرتی أثر للمرض ولغرض التأکد أکثر راجعت الطبیب صباح الیوم التالی وطلبت منه أن یفحصنی. نظر الطبیب الی حنجرتی وفی یده مصباح یعمل بواسطة البطاریة ولعله رأی شیئا عجیبا سألنی بإستغراب أی طبیب راجعت منذ لیلة امس حتی الان؟! وما هو الدواء الذی تناولته؟! لا یمکن لأی طبیب أن یرمم أوتارک الصوتیة هکذا وأضاف یا محدث زاده قل أین کنت اللیلة الماضیة ماذا جری؟! فقلت : کنت فی اللیلة الماضیة عند الطبیب الصغیر للامام الحسین علیه السلام السیدة رقیةعلیها السلام وقد شافتنی ثم ذکرت له الموضوع القصة المحزنة للسیدة رقیة علیها السلام.

المصدر: منتدیات شیعة علی علیه السلام وفاطمة الزهراء علیها السلام

حضرت رقیه در کتب تاریخی : گفتار کتاب‌های تاریخی

مشخصات کتاب

نویسنده : مجله حوزه

ناشر : مجله حوزه

کامل بهائی

قدیمی‌ترین کتابی که از حضرت رقیه (علیهاالسلام) به عنوان دختر امام حسین) علیه‌السلام) یاد کرده است و شهادت او را در خرابه شام می‌داند، همین کتاب است. این کتاب، اثر عالم بزرگوار، شیخ عمادالدین الحسن بن علی بن محمد طبری امامی است که به امر

وزیر بهاءالدین، حاکم اصفهان در روزگار سلطنت هلاکوخان، نوشته شده است. به ظاهر، نام گذاری آن به کامل بهائی از آن روست که به امر بهاءالدین نگاشته شده است. این کتاب در سال ۶۷۵ هجری قمری تألیف شده و به دلیل قدمت زیادی که دارد، از ارزش ویژه‌ای برخوردار است؛ زیرا به جهت نزدیک بودن تألیف یا رویدادهای نگاشته شده ـ به نسبت منابع موجود در این راستا ـ حایز اهمیت است و منبعی ممتاز به شمار می‌رود و دستمایه تحقیقات بعدی بسیار در این زمینه قرار می گرفته است. شیخ عباس قمی در نفس المهموم و منتهی الامال، ماجرای شهادت حضرت رقیه (علیهاالسلام) را از آن کتاب نقل می کند. هم چنین بسیاری از عالمان بزرگوار مطالب این کتاب را مورد تأیید، و به آن استناد کرده‌اند. این نگارنده، کتاب دیگری به نام بشارهٔ المصطفی (صلی الله علیه و آله) لشیعهٔ المرتضی (علیه‌السلام) دارد که در این کتاب نیز به برخی رویدادهای پس از واقعه عاشورا اشاره شده است. اولین منبعی که در آن تصریح شده که اسیران کربلا در اربعین اول، بر سر مزار شهدای کربلا نیامده‌اند، همین کتاب می‌باشد. او جریانی را از عطیه (۱) دوست جابربن عبدالله انصاری نقل می کند که به اتفاق هم بر سر مزار اباعبدالله الحسین (علیه‌السلام) و شهیدان کربلا حاضر شده، اولین زائرین قبر او در نخستین اربعین حسینی می گردند. اما نگارنده سخنی از ملاقات جابر با اسیران کربلاـ به میان نمی‌آورد و بر خلاف آنچه در برخی مقتل‌ها نگاشته شده، هیچ ملاقاتی در این روز بین او و اسیران کربلا صورت نمی گیرد. این موضوع نیز نقطه عطف دیگری در امتیاز و برتری این کتاب می‌باشد.

اللهوف

یکی دیگر از کتاب‌های کهن که در این زمینه مطالبی نقل نموده، کتاب اللهوف از سیدبن طاووس است. باید دانست احاطه ایشان به متون حدیثی و تاریخی اسلام و شیعه، ممتاز و چشم گیر است. وی می‌نویسد: «شب عاشورا که حضرت سیدالشهداء (علیه‌السلام) اشعاری در بی وفایی دنیا می‌خواند، حضرت زینب (علیهاالسلام) سخنان ایشان را شنید و گریست. امام (علیه‌السلام) او را به صبر دعوت کرد و فرمود: «خواهرم، ام کلثوم و تو ای زینب! تو ای رقیه و فاطمه و رباب! سخنم را در نظر دارید [و به یاد داشته باشید] هنگامی که من کشته شدم، برای من گریبان چاک نزنید و صورت نخراشید و سخنی ناروا مگویید [و خویشتن دار باشید].» بنابر نقل ایشان، نام حضرت رقیه (علیهاالسلام) بارها بر زبان امام حسین (علیه‌السلام) جاری شده است. این مطلب در مقتل ابومخنف نیز هست که حضرت پس از شهادت علی اصغر (علیه‌السلام)، فریاد برآورد: «ای ام کلثوم، ای سکینه، ای رقیه، ای عاتکه و ای زینب! ای اهل بیت من! خدانگهدار؛ من نیز رفتم». این مطلب را سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی (وفات: ۱۲۹۴ ه .ق) در کتاب ینابیع المودهٔ از مقتل ابومخنف نقل می کند.

دیدگاه آیت الله العظمی گلپایگانی (ره) از آیت الله العظمی سید محمد رضا گلپایگانی (ره) در مورد حضرت رقیه (علیهاالسلام) و مرقد ایشان در دمشق و هم چنین داستان تعمیر قبر حضرت که به دستور خود ایشان، به وسیله رویای صادقه‌ای انجام گرفت، پرسیدند. ایشان فرمود: این گونه مطالب که نقل شده است، هیچ گونه محال بودنی از نظر عقلی ندارد؛ لکن از اموری که اعتقاد به آن لازم و واجب باشد، نیست.

پی نوشت‌ها

۱۴ـ در گفتار برخی ذاکران و واعظان مشهور است که عطیه غلام جابربن عبدالله انصاری بوده، در حالی که این مطلب تحریف تاریخ است. عطیه عوفی از رجال کوفه و از اصحاب امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) بوده و حتی نام گذاری او و نیز هنگام تولدش توسط امام علی (علیه‌السلام) صورت گرفته است. او پنج امام را درک نموده و در زمان امام باقر (علیه‌السلام) از دنیا رفت (ر.ک: التستری، محمد تقی، قاموس الرجال، قم، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ (برگرفته از سایت حوزه

خیمه/اسمش را رقیه گذاشت!

مشخصات کتاب

پدید آورنده : فاطمه حسنی

ناشر : مجله حوزه

مقدمه

خاطرات ملکه قربان زاده همسر جانباز شهید سردار محمدعلی روغنیانبا

چکیده

شروع انقلاب فعالیت انقلابی من هم شروع شد. جلسه می گذاشتیم، تظاهرات می رفتیم و بعضی اوقات لاستیک جمع می کردیم و آتش می زدیم. چندتا همسایه داشتیم که با هم فعالیت می کردیم و گروه خوبی را تشکیل دادیم.بعد از انقلاب که جنگ شروع شد، فعالیتم هم بیشتر شد. یک روز ایام موشک باران دزفول بود که موشکی کنار منزل پدری ام خورد. رفتم بیرون دیدم که یکی از همسایه ها که با هم بودیم سرش از تنش جدا شده، چادرم را انداختم رویش و کمک کردم که جنازه با آمبولانس منتقل شود.باز یک موشک به پل قدیم دزفول اصابت کرد. خواهرم هم در آنجا مجروح شده بود. زانوی پایش تا مچ پا شکافته شده بود، بغلش کردم گذاشتم داخل آمبولانس و منتقلش کردم بیمارستان. زخم خواهرم سطحی بود. داخل بیمارستان بستری اش کردم و رفتم سراغ بقیهٔ مجروحان.آن روز تعداد شهدا خیلی زیاد بود، برای شستن خواهرهای شهید آستین را بالا زدم و با همکاری چندتا از خواهران شروع کردیم به شستن پیکر شهدا، واقعاً روز سختی بود. مریض شدم. فشارخون و سرگیجه گرفتم که دکترها گفتند به خاطر خستگی و فشار عصبی است.در مصلای دزفول فعالیت خواهران زیاد بود، آشپزخانهٔ فعالی داشتیم. کیسه کیسه آرد می آورند، کلوچه می پختیم، غذا درست می کردیم و بسته بندی می کردیم، رزمنده ها از سراسر کشور می آمدند، پذیرایی می شدند و می رفتند. دیگ ما همیشه روی گاز بود. کار ما از صبح تا آخر شب ادامه داشت. زمستان و تابستان برای مان فرقی نداشت. مرتب برای جبهه کار می کردیم.دایی همسرم به آیت الله قاضی گفته بود که می خواهیم برای محمدعلی، همسری مذهبی، مؤمن و خانواده دار پیدا کنیم که با جانبازی او هم کنار بیاد. که آیت الله قاضی خانوادهٔ ما را معرفی کرد. خواستگاری که آمدند، پدرم به من گفت: می دانی که محمدعلی، جانباز است و یک پا ندارد، در انتخابت دقت کن که در زندگی آینده دچار مشکل نشوی. در جواب به پدر گفتم: افتخار می کنم که با جانباز زندگی کنم.بله برون و سفرهٔ عقد را با هم گرفتیم، مهریه ام یک جلد کلام الله مجید و یک زیارت مکه بود. ازدواج ساده ای داشتیم. بچه های سپاه و اهالی محل را دعوت کردیم و شامی دادیم و این شروع زندگی مشترک مان بود.هر وقت که مرخصی می آمد، روز سوم بهش می گفتم نمی خواهی بری؟ تا کی می خواهی مرخصی بمانی؟ هم سنگرهاش بهش می گفتند، تو تازه ازدواج کردی، چطور دلت می آد زنت را تنها بگذاری؟ ماه رمضان بود، باردار بودم، داشتم سبزی پاک می کردم. دایی همسرم آمد گفت: دایی روزه هستی؟ گفتم: بله. چیزی نگفت و رفت. به مادر شوهرم گفتم: زن عمو، چرا دایی آمد و رفت؟ ده دقیقه بعد دایی برگشت. گفت: دایی، خانه را مرتب و تمیز کن مهمان داریم. گفتم: قرار است محمدعلی بیاید. گفت: تو فکرش نباش، میاد، خانه را مرتب کن و سبزی را جمع کن.نماز مغرب و عشا را خواندیم، مادر محمدعلی رفت بیرون از خانه، صدای شیونش بلند شد. دویدم دنبالش ببینم چی شده؟ دوستان و همسایه ها دورش را گرفته بودند.

مثل اینکه همه می دانستند و فقط ما نمی دانستیم. گفتم: چه خبر شده؟ گفتند: خدا صبرت بده. هر کسی می آمد طوری ابراز دلسوزی می کرد و برخوردش طوری بود که انگار من بدبخت شدم. می گفتند: شما شش ماه است که ازدواج کردید... من از این برخوردها ناراحت شدم و گفتم مگر همسر من از علی اکبر امام حسین(ع) عزیزتر بوده؟ وقتی شهید شد، پیکرش را آوردند دزفول، وقتی که قرار شد شهید را غسل دهند، گفتم همه بروید، می خواهم همسرم را خودم بشویم. باردار بودم. دایی همسرم گفت: نه، همسرت را ببین و برو. هر چه اصرار کردم نگذاشتند که محمدعلی را بشویم، یک شیشه عطر و یک شیشه گلاب روی پیکر مطهر شهید ریختم و با همسرم وداع کردم.زمانی که رقیه به دنیا نیامده بود، یک شب بعد از شهادتش آمد به خوابم، گفت: مبارکه. گفتم: چی مبارکه؟ گفت: دخترمون رقیه. خودش اسم برایش انتخاب کرد.خیلی بهانه می گرفت، می گفت بابام کجاست؟ کی میاد؟شش سالش بود، کنار گلزار شهدای شهیدآباد بازی می کرد. گفتم: رقیه، بیا بنشین می خواهم با تو حرف بزنم، دیگر خواستم حقیقتش را به او بگویم. گفتم: رقیه جان این قبر پدرت است. گفت: بابام اینجاست؟ گفتم: بله دخترم، پدرت شهید شده و این هم قبرش. دوید رفت. گفتم: کجا؟ گفت: به دوستام بگم منم بابام شهید شده، منم فرزند شهیدم.آن موقع مهد کودک می رفت، یک روز خوشحال آمد و گفت: مامان، تمامی دوستانم می دانند که بابای من هم شهید شده.بعد از این جریان دیگر بهانه نمی گرفت.هر وقت شب برایش قصه می گفتم، قصهٔ امام حسین(ع) را می گفتم، قصهٔ رزمنده ها و پدرش را می گفتم.هر وقت احساس می کنم که ناراحت هستم و یا نبودش را در زندگی حس می کنم، صلواتی می فرستم و وضو می گیرم، نماز می خوانم و یا در مجلس روضه شرکت می کنم. یک روز کنار مزارش نشسته بودم که دیدم آقایی قبرهای گلزار شهدا را یک به یک می رود و فاتحه می خواند، به من که رسید گفت: ببخشید قبر «شهید روغنیان» کجاست؟ گفتم: همین جاست. فاتحه ای خواند و گفت: خیلی خوش برخورد بود، یک روز ماشین یکی از بچه ها خیلی کثیف بود. گرفت و ماشین را حسابی تمیز کرد، حتی داخل ماشین را هم جارو کرد. هر چی می گفتیم: شما فرمانده هستید، این کارها را نکنید، گفت: من خاک پای شما هستم فرمانده یعنی چی؟از اول انقلاب بسیجی بودم و الان هم هستم و هر کجا که نیاز باشد و ببینم انقلاب و ولایت فقیه در خطر است، در صحنه هستم. تا وقتی که نفس دارم در خدمت نظام هستم و اگر همسرم هم زنده بود تا آخرین قطره خونش مقابل متجاوزان می ایستاد.باید ندای رهبر را لبیک گفت، فرقی نمی کند میدان جنگ چه زمانی و کجا باشد.

دخت خورشید : نیم نگاهی به زندگانی دخت رسول اکرم صلی الله علیه و آله حضرت رقیه علیهاالسلام

مشخصات کتاب

نویسنده : ناهید طیبی

ناشر : مجله حوزه

در دامان خورشید و ماه

رقیه مرواریدی بود که در صدف رسالت نمایان شد و در مدت کوتاه عمر خویش چهره تابناک و درخشانی را در دل تاریخ به ودیعه نهاد. او دختر رسالت بود و در دامان مادر احسان، حضرت خدیجه(س)، رشد یافته و بالنده شد. برخی از مورخان او را دختر خدیجه خوانده و بر این باورند که پدرش یکی از همسران پیشین خدیجه بوده است ولی با اندک تأمل در روایات و کتب تاریخی شیعه و اهل سنت درمی یابیم که او دختر پیامبر(ص) است. احمد خلیل جمعه در کتاب «نساء اهل البیت» می نویسد: «رقیّه بنت رسول اللّه الهاشمیه و ...»(۲) و در ذیل این مطلب نام مورخان و محدثان بزرگی را ذکر می کند که رقیه را دختر پیامبر(ص) می

داننـد و با ذکر «هاشـمیه» نسب شـریف این بانو را بیان می کند. در طبقات ابن سـعد نیز فرزندان پیامبر(ص) این گونه بیان شده اند: «... و اکبرُ بنـاته زینب، ثم رقیـهٔ و قیـل رقیـهٔ ثم زینب و ام کلثوم و فاطمـهٔ هؤلاـء کلّهم من خدیجـهٔ ولـدوا بمکّـهٔ» و بزرگترین دختر [پیامبر] زینب است و بعد رقیه و گفته شده است که بزرگترین رقیه است و سپس زینب و ام کلثوم و فاطمه و اینها (فرزندان) همگی از خـدیجه بوده و در مکه به دنیا آمـده اند.(۳) در کتابهـای روایی می بینیم که نـام رقیه به عنوان یکی از دختران پیامبر(ص) آمـده است. از جمله در کتاب بحارالانوار به نقل از مناقب ابن شهر آشوب می خوانیم که: «أولادهُ: وُلِدَ من خدیجهٔ القاسم و عبداللّه و هما الطاهر و الطیّب و اربع بناتٍ: زینب و رقیـهٔ و ام کلثوم و هی آمنهٔ و فاطمهٔ و هی ام ابیها و ...»(۴) فرزندان پیامبر(ص): قاسم و عبداللّه کـه طیب و طـاهر نـام داشـتند و چهـار دخـتر به نامهـای زینب و رقیه و ام کلثـوم (آمنه) و فـاطمه ـ که او را اُم ابیهـا می نامیدنـد ـ از خـدیجه(س) متولـد شده اند و ...» در همین کتاب از قول چهار کتاب روایی می نویسد که رقیه و زینب دخترخواندگان پیامبر(ص) از «جحش» هسـتند و دختران پیامبر(ص) نیسـتند. با توجه به کثرت روایاتی که رقیه و زینب را دختران پیامبر(ص) می داند در مقابل ایـن چهـار مـورد، کـه «بلاـذری» نیز از این جمله است، مشـخص می گردد که رقیه دخـتر پیـامبر(ص) است و مـادر بزرگـوارش نیز حضـرت خدیجه است. شـناخت افراد با توجه به نسب و حسب آنها از سـنتهای دیرینه تاریخ نگاران بوده است. و همواره آشـنایی با مردان و زنان بزرگ تاریخ یا از طریق نسبِ شـریف آنان بوده و یا به وسـیله دقت در ویژگیهای والا و صـفات آسمانی آنان صورت می گرفته است. رقیه، گل بوستان رسالت، در مرحله اول شناخت، نیازی به توضیح و بیان ندارد چرا که رسول رحمت(ص)، بهترین آفریده حق، پدر اوست؛ «آفتاب آمد دلیل آفتاب». سـخن از عظمت و شـرافت کسـی که شـرف ریزه خوار خوان اوست و کسی که آفرینش به طفیل و بهانه خلقت او ایجاد شد و هستی در خال لب او تفسیر می گردد، فرصـتها می طلبد و نوشـتنهای بی انتها، از این رو مـا قلم خویش را در می کشـیم و دریـایی را بـا قطره ای ـ که همانـا واژه های نارسای ماست ـ تعریف نمی کنیم و به شـعر حافظ بسـنده می کنیم که: شـهسوار من که مَه آیینه دارِ روی اوست تاجِ خورشید بلندش خاک نعل مرکب است گفتنی است که برخی از ادیبان و مفسران اشعار حافظ «شهسوار» را پیامبر گرامی اسلام دانسته و ماه، که آیینه دار روی اوست، را به مولی الموحدین حضرت علی(ع) تعبیر کرده و به تأویـل برده انـد و حق هم جز این نیست.(۵) مادر بزرگوار رقیه، خـدیجه(س) است که در جای جای تاریخ صدر اسـلام قدمهای اسـتوار و بلند او دیده می شود. اولین زن مسـلمان، اولین نمازگزار و اولین قلبی که برای میهمان حَرا، حضـرت محمـد(ص)، تپیـد و با طپش خود قلب اسـلام را حیاتی دوچندان بخشـید. رسول خوبیها در مورد خدیجه(س) می فرماید: آنگاه که همه مرا تکـذیب کردنـد او مرا تصـدیق کرد و آنگـاه که همه از من دوری می کردنـد او مرا حمایت کرد. همانا او زن پربرکتی بود ...(۶) در روایـات آمـده است که هرگـاه دوسـتان خـدیجه(س)، پاک بانوی بهشتی به خـدمت پیامبر(ص) می رسـیدند مورد احترام فراوان و اکرام حضـرت ختمی مرتبت قرار می گرفتند(۷) زیرا حضـرت همیشه دین اسـلام را مدیون ایثارگریهای او می دانست. در کتب اهل سـنت نیز به این نکته اشاره کرده و می نویسـند: یثنی علیها، یفضّـلها علی سائر امّهات المؤمنین و یبالغ فی تعظیمها و ...(۸) پیامبر گرامی اسـلام خدیجه(س) را ستایش می کرد و بر سایر همسران خویش برتری می داد و در بزرگداشت وی بسیار کوشا بود. از بانوی نیایش و ایثار سـخن گفتن نیز مجال فراوان می طلبد و ما به همین مختصر بسنده می کنیم و به بررسی زندگانی نورانی رقیه دختر رسول خدا(ص) می پردازیم تا از خرمن خصال او خوشه ای برچینیم.

تولد یک گل در بوستان رسالت

در مورد تاریـخ تولـد رقیه، تاریـخ سـکوت کرده است. همان گونه که تاریخ تولد و وفات بسـیاری از مادران و همسـران و دختران ائمه(ع) مشـخص نیست و اگر هم تـاریخی در دست باشـد مـورد اختلاـف بوده و اقوال گونـاگون دارد، تاریـخ تولـد رقیه نیز از این مقوله مسـتثنی نبوده و نیست و شایـد بی مهری زمـان جـاهلیت نسبت به زنـان و یـا غیرت ناموسـی در پاره ای از خانواده ها و یا بی

اهمیتی نسبت به سرنوشت دختران و زنان علت این شکاف و خلاء تاریخی شده باشد. به هر حال با جستجوی دقیق تر در ژرفای تاریخ مدون اسلام می توان حدود تاریخ تولد پرشکوه افرادی چون رقیه را یافت. دانستیم که رقیه دومین دختر پیامبر(ص) و چهارمین فرزند آن بزرگوار است و می دانیم که پیامبر(ص) و حضرت خدیجه(س) پانزده سال قبل از بعثت ازدواج کردند و در آن زمان حضرت خدیجه(س) چهل ساله و پیامبر(ص) بیست و پنج ساله بودند.(۹) با توجه به دو مطلب فوق تاریخ میلاد رقیه به بیشتر از ده سال قبل از بعثت نمی رسد اما نکته دیگری در کتابها ذکر شده است که ما را به تاریخ دقیق تری نزدیک می کند و آن اینکه رقیه در حباله نکاح عتبه بن ابی لهب بوده است و قبل از بعثت این عقد خوانده شده بود. طبق نقل تاریخ، در سال سوم بعثت، پیامبر(ص) با آیه شریفه «و انذر عشیرتک الاقربین» دعوت سرّی خویش را از خانه ارقم بن ارقم به دعوت آشکارا برای قریش و خانواده خویش تبدیل نمود و با برپا کردن یک میهمانی تصمیم به دعوت عَلَنی گرفت. در مجلس اول ابولهب مانع اجرای تصمیم حضرت شد و پیامبر(ص) شب بعد میهمانی دیگری ترتیب داده و اعلام نبوت نموده و حتی وصی و جانشین بر حق خویش، علی(ع)، را نیز معرفی نمود. پس از آزار فراوان ابولهب در همان اوایل دعوت آشکار پیامبر(ص)، سوره «تبّت» نازل شد(۱۰) و ابولهب و همسرش مورد لعنهٔ و نفرین قرار گرفتند. ام جمیل دختر حرب، خواهر ابوسفیان و همسر ابولهب بود که پس از نزول این سوره بیشتر به آزار و اذیت پیامبر(ص) پرداخت و دختران ایشان، رقیه و ام کلثوم، را که برای عتبهٔ و عتیبهٔ عقد کرده بود طلاق داد. او به فرزندش عتبه در مورد رقیه گفت: طلِّقها یا بُنیَّ فانّها قد صبَتْ(۱۱). پسرم او (رقیه) را طلاق بده که خردسال و کوچک است. در مفردات راغب «صبی» این گونه تعریف شده است: «الصبیُّ من لم یبلُغ الحُلُم»(۱۲) صبی کسی است که به بلوغ نرسیده است احتلام از نشانه های بلوغ است. از سوی دیگر در کتاب مجمع البحرین آمده است: [«و آتیناه الحکمَ صبیا ۱۹/۱۶» ای الحکمهٔ و النبوهٔ و هو ابن ثلاث سنین(۱۳)] یعنی آیه شریفه که در مورد حضرت یحیی(ع) می فرماید ما، در کودکی به او حکم دادیم منظور از حکم، حکمت و نبوت است و او در آن زمان سه ساله بود. در واقع صبی در آیه شریفه به کودک سه ساله اطلاق شده است. در جای دیگر می خوانیم که: «و بِنْتُ تسع سنین لا تستصبی الاّ ان یکون فی عقلها ضعف» ای لا تُعَدُ فی الصبایا(۱۴). و این عبارت که «دختر نه ساله کودک بشمار نمی رود مگر اینکه ضعف عقل داشته باشد» یعنی [این دختر ۹ ساله] جزء کودکان محسوب نمی شود. اکنون شاید بتوان با توجه به مطالب مذکور حدود سال تولد رقیه، پاک بانوی هجرت، را تخمین زده و گفت: در سال سوم هجری رقیه صبی بوده است ـ و ممکن است دلیل باکره بودن وی هنگام طلاق که به اتفاق، همه مورخان ذکر کرده اند همین سن کم باشد ـ و صبی طبق نظر لغت شناسان به دختر یا پسر قبل از بلوغ می گویند و بویژه در مورد دختر قبل از ۹ سالگی واژه صبیه آورده می شود. پس در سال سوم هجری حداکثر سن رقیه می توانست هشت سال باشد. و اگر چنین باشد او در سال پنجم قبل از بعثت به دنیا آمده است. البته اگر کمتر از هشت سال بگیریم با مشکل مواجه خواهیم شد زیرا رقیه و همسرش عثمان در مهاجرت اول به حبشه شرکت داشتند و این هجرت در سال پنجم بعثت صورت گرفت و بنا بر نقل تاریخ رقیه باردار بود، و فرزندش در این سفر سقط شده است پس اگر سن وی را هنگام طلاق از عتبه بن ابی لهب کمتر از هشت سال بگیریم با توجه به اینکه دو سال بعد از طلاق باردار شده است؛ سن او با مسأله بارداری از جهت علم فیزیولوژیست زنان تناسب نخواهد داشت و اما در مورد جمع مفاهیم «صبی» می توان گفت سه ساله بودن و کمتر از ۹ ساله بودن دختران و نیز کمتر از سن بلوغ را می توان در یک جمله جمع کرد، و گفت که صبی یعنی به سن بلوغ نرسیده. بنابراین رقیه پنج سال قبل از بعثت به دنیا آمده و طبق رسوم منطقه ای قبل از بلوغ و در کودکی نام او را بر عتبهٔ بن ابی لهب گذاشته اند تا پس از بلوغ رسما ازدواج کنند و در سال سوم یا چهارم بعثت در هشت سالگی عتبه با اصرار مادر و پدرش او را طلاق می دهد و با فاصله کمی ـ که در آینده توضیح خواهیم داد ـ به عقد عثمان در می آید و این ازدواج باید در اوایل سال چهارم بعثت باشد.

در آینه صفات

ویژگیهای والای رقیه را می توان با تدبر و تأمل در مدت کوتاه زندگانی او دریافت و برای نسلهای آینده واگویه کرد. دوران کودکی رقیه نسبت به دیگر دختران مکه امتیاز ویژه ای دارد. او در خانه بزرگ مردی زندگی می کند که آینده بشریت در دستان توانا و قلب وسیع اوست. مردی که برای رسالت برگزیده شد و پیش از رسالت با صفت «امین» در میان مردم جاهلیت زندگی می کرد و نور ایمان به خدای یکتا و عبادتهای او در حرا قبل از بعثت مشاهده می شد. خلوتهای ملکوتی با خدا و توجه در آیات تکوینی در زندگانی پیامبر(ص) ـ قبل از بعثت ـ در تاریخ ثبت شده است و این ارتباطها به یقین جلوه ای ویژه در خانه یتیم قریش داشته است و رقیه بر سر این سفره نورانی و معنوی میهمان بوده است. او افزون بر اینکه سجایای اخلاقی پدر و صفات شایسته مادر را در نهاد خویش دارد؛ شاهد بزرگترین هدیه الهی به بشریت بوده و این هدیه به کسی جز محمد(ص)، وارث صفات انبیاء، داده نمی شود. حضور جبرائیل، فرشته امین وحی، در خانه پیامبر(ص) و شمیم عرشی او در نورانیت سیمای آسمانی پدر، همه و همه در آینه چشمان رقیه، دختر کوچک خانه پیامبر(ص)، درخششی ناگفتنی دارد. در مورد رقیه، دختر رسالت، به چند پدیده مهم و اساسی برمی خوریم: اسلام آوردن او، بیعت و هجرت تاریخ سازش. در طبقات ابن سعد آمده است که: اَسلَمَتْ حین اَسْلَمَتْ اُمّها خدیجه بنت خویلد و بایعت رسول اللّه (ص) هی و اخواتها حین بایَعَهُ النساء،(۱۵) [رقیه] آن هنگام که مادرش اسلام آورد، دین اسلام را پذیرفت و با رسول خداوند(ص) در «بیعت النساء» بیعت کرد (همراه با خواهرانش). در کتب تاریخی ذکر شده است که اولین زنی که به پیامبر(ص) ایمان آورد و اسلام را به عنوان دین آسمانی پذیرفت خدیجه بنت خویلد، همسر گرامی پیامبر(ص) اسلام، بود. در واقع او اولین کسی بود که شاهد حالات معنوی و عارفانه پیامبر(ص) بود. آنگاه که پیامبر اسلام(ص) از «حرا» برمی گردد و بار نبوت و هدایت مردم را بر دوش می گیرد و حُریّت را برای ابدیت به ارمغان می آورد، خدیجه آرام بخش روح و روان او بوده و با تصدیق سخنان وحیانی او از سنگینی این بار می کاهد. و دختران پیامبر(ص) به استثنای فاطمه(س) که در آن زمان به دنیا نیامده بود در همان خانه شاهد سخنان پدر و مادر بوده و همزمان با مادر صدیّقه و مصدّقه خود به آیین نوپای اسلام می گروند. بنا بر آنچه پیش از این در مورد تولد رقیه، پاک بانوی هجرت و ایمان، گفتیم در هنگام بعثت، او باید پنج یا شش ساله باشد. ممکن است شبهه ای ایجاد شود که دختر ۵ ساله تکلیف ندارد و اسلام آوردن برای او معنا ندارد. این شبهه را در چند جمله می توان پاسخ داد. اولاً اسلام در مراحل آغازین بر اساس اعتقادات و باورهای دینی مردم ابلاغ شده و فروعات دینی و فقهی پس از اصول دین مطرح شد. از این رو سن تکلیف و اصلاً تکالیف تشریعی دین در روزهای اول بعثت مورد توجه نبود. رقیه همزمان با مادر و خواهران خود اعتقادات و باورهای دین مبین اسلام را می پذیرد اگرچه خردسال باشد همان گونه که حضرت علی(ع) هنگام اسلام آوردن به سن بلوغ نرسیده و با توجه به اینکه سال ۳۰ عام الفیل به دنیا آمده بود، در ده سالگی دین اسلام را پذیرفته و ایمان آورد و نشان افتخارآفرین «اول مسلمان» را به سینه آویخت. ثانیا مرحله اسلام و ایمان با هم متفاوت هستند. اسلام یعنی گفتن شهادتین و قبول توحید و نبوت پیامبر(ص) در مراحل اولیه تشریع دین اسلام و داشتن پدر و مادر و یا جد و جده مسلمان در مراحل بعدی و سالهای پس از تشریع. و ایمان یعنی باور قلبی و التزام عملی که در پی سن تکلیف مطرح شده و مکلف باید آن را در وجود خویش نهادینه کند. اکنون که منافاتی بین سن کم رقیه و اسلام آوردن او نیافتیم به مراحل بعدی می پردازیم. در ادامه روایت می خوانیم که همزمان با خواهران خود در بیعت النساء با پیامبر اسلام(ص) بیعت کرد. بیعت با رهبری یکی از مظاهر حضور سیاسی اجتماعی مسلمانان و بویژه زنان در صدر اسلام بود و اطاعت از ولایت و رهبری و حمایت و دفاع از دین و آیین اسلام و جان رهبر از مفاد این بیعت بود. خداوند متعال در قرآن کریم بیعت با پیامبر(ص) را در حکم بیعت با خدا دانسته و می فرماید: «انّ الذین یبایعونک انّما یبایعون اللّه ید اللّه فوق ایدیهم فمن نکث فانّما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه اللّه فسیُؤتیه اجرا عظیما. فتح/۱۰» در حقیقت کسانی که با تو بیعت می کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می کنند، دست خدا بالای دستهای

آنهاست پس هر که پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان می شکند هر که بر پیمانش وفادار بماند به زودی خدا پاداشی بزرگ به او می بخشد. و رقیه در «بیعت النساء» با رسول خدا(ص) و در واقع با خود خدا بیعت کرده و بر این پیمان تا سر حد جان پایبند بود و ما در آینده موارد وفاداری او به این پیمان را بیان می کنیم. در سال دوازدهم بعثت گروهی مرکب از دوازده نفر از مدینه حرکت کرده و در عقبه (نقطه ای در منا) با حضرت پیامبر(ص) ملاقات نموده و نخستین پیمان اسلامی بسته شد. متن این پیمان به قرار زیر بوده است: «با رسول خدا پیمان بستیم که به خدا شرك نورزیم، دزدی و زنا نکنیم، فرزندان خود را نکشیم، به یکدیگر تهمت نزنیم و کار زشت انجام ندهیم و در اعمال نیک نافرمانی نکنیم.»(۱۶) این پیمان در اصطلاح مورخان «بیعهٔ النساء» نام دارد. رقیه به همراه خواهران خود زینب و ام کلثوم در این بیعت شرکت کرده و با رسول گرامی اسلام(ص) نه به عنوان پدر که به عنوان رهبر دینی و سیاسی و ولی امر خویش پیمان بست. جلوه جاودانه دیگری که به زندگی رقیه درخششی افزونتر بخشید هجرت اوست. تاریخ نگاران او را در زمره اولین مهاجران می دانند. در طول تاریخ صدر اسلام در زمان پیامبر گرامی(ص) سه هجرت اساسی صورت گرفت. هجرت اول در سال پنجم بعثت به علت آزار قریش بود. رهبر اسلام مقصد مهاجرین را با بینش و بصیرت ژرف خویش انتخاب کرده و فرمود: «اگر به حبشه سفر کنید برای شما مفید خواهد بود زیرا بر اثر وجود زمامدار نیرومند و دادگر در آنجا به کسی ستم نمی شود. آنجا خاك پاکی و درستی است و شما می توانید در آن خاك به سر برید تا خداوند فرجی برایتان برساند.»(۱۷) تاریخ نگاران می نویسند: عثمان همراه با رقیه دختر رسول خدا به سوی حبشه هجرت کرد پس از آن به سوی مدینه هجرت کرده و چاه رومه را به قیمت بیست هزار درهم خریدند. «ذَهَبی» مورخ شهیر اهل سنت می نویسد: «و هاجَرَتْ معه الی الحبشهٔ الهجرتین جمیعا»(۱۸) و رقیه با عثمان به سوی حبشه مهاجرت کرد و در هر دو هجرت حضور داشت. این بانوی بزرگوار را «سیّدهٔ نساء المهاجرین» می نامند. بنابراین در هجرت اول به حبشه و هجرت دوم حبشه و نیز هجرت مسلمانان به سوی مدینه، رقیه دختر پیامبر(ص) حضور داشته و تاریخ برخی از نکات مهم زندگانی وی را در رابطه با همین مهاجرتها ذکر می کند از جمله اینکه در هجرت اول به خاطر سختیهای راه اولین فرزند رقیه سقط شده و او با تأثر روحی و روانی و همچنین ضعف جسمی این راه را ادامه داده و حتی این سختیها مانع هجرتهای بعدی وی نشد. ابن سعد می گوید: کانت فی الهجرهٔ الاولی قد اسْقَطَتْ من عثمان سقطا ثم وَلَدت بعد ذلك ابنا سمّاه عبداللّه .(۱۹) در هجرت اول (رقیه) جنینی که از عثمان داشت سقط کرد و سپس پسری به دنیا آورد و نام او را عبداللّه نهاد. دوری از عزیزانی چون پیامبر(ص) و حضرت خدیجه(س) و خواهران دلسوز و نیز غربت و تنهایی و از دست دادن فرزند و مشکلات و سختیهای ناشی از آزار مشرکان غمهای بزرگی بود که به رقیه فشار آورده و رقیه پنج سال قبل از بعثت به دنیا آمده و طبق رسوم منطقه ای قبل از بلوغ و در کودکی نام او را بر عتبهٔ بن ابی لهب گذاشته اند تا پس از بلوغ رسما ازدواج کنند و در سال سوم یا چهارم بعثت در هشت سالگی عتبه با اصرار مادر و پدرش او را طلاق می دهد و با فاصله کمی به عقد عثمان در می آید. بیعت با رهبری یکی از مظاهر حضور سیاسی اجتماعی مسلمانان و بویژه زنان در صدر اسلام بود و اطاعت از ولایت و رهبری و حمایت و دفاع از دین و آیین اسلام و جان رهبر از مفاد این بیعت بود. او را آزار می داده و او چونان کوهی استوار این سختیها را تحمل کرده و چشم به آینده دین نوپای اسلام دوخته بود. مورخان می نویسند: در هجرت دوم که به سرپرستی جعفر ابن ابی طالب صورت گرفت، ۸۳ مرد و ۱۸ زن حضور داشتند. رقیه دختر پیامبر(ص)، اسماء بنت عمیس، ام سلمه، ام کلثوم دختر سهیل و ... از بانوان مهاجر بودند.(۲۰) در تفسیر قرطبی نیز آمده است که رقیه در دو هجرت به حبشه شرکت داشت. او می نویسد: «و من ثم عُدَّتْ من اصحاب الهجرتین»(۲۱) از این جهت رقیه را از یاران دو هجرت شمرده اند. هجرت سوم به سوی مدینه بود. سختیهای این سفر از سفرهای پیشین بیشتر بود. از مکه تا مدینه حدود ۴۷۰ کیلومتر بیابان خشك و سوزان است و مهاجرین در سال سیزدهم بعثت این مسیر را طی کرده و به امر رهبر خویش از وطن و زادگاه خود دست برداشتند و حتی اموال و خانه های شخصی خود را هم رها کردند. ظاهرا هنگام هجرت به مدینه، رقیه، دختر نبوت و ولایت، نوزده سال بیشتر نداشته است و

اگر به نقل تاریخ نویسان که آورده اند: «عبداللّه ، فرزند رقیه، در شش سالگی(۲۲) در سال چهارم هجری از دنیا رفت»(۲۳) توجه کنیم می یابیم که فرزند او در آن زمان دو ساله بوده است. عبور از راههای

ازدواج، برگی دیگر از دفتر زندگی

پیش از این اشاره کردیم که رقیه، دخت خورشید، قبل از ازدواج با عثمان به عقد عُتبهٔ بن ابی لهب در آمده بود. البته این مسأله مربوط به قبل از بعثت بود، چنانچه مورخان می نویسند: قبل از نبوت، عتبه، رقیه را عقد کرد و بعد از نزول سوره تبت او را طلاق داد.(۱) در باره این جریان مورخان شیعه و سنی روایات مشترک ذکر کرده و جریان را اگرچه با تعابیر گوناگون ولی به یک مضمون نقل می کنند. رقیه در نکاح عتبه بن ابی لهب بود و ام کلثوم، خواهر بزرگوارش، در نکاح عتیبه بن ابی لهب. ابولهب چهره منفور و شناخته شده ای است و در تاریخ صدر اسلام جای پای کارشکنی ها و لجاجتهای او بر جای مانده است و همسرش ام جمیل، دختر حرب و خواهر ابوسفیان، در عرب مشهور به صفات رذیله ای مثل حسد، بغض و خودخواهی بوده است. در اثر مزاحمتهای فراوان آنها و آزار رسانی به پیامبر(ص) از جمله ریختن امعاء و احشاء گوسفندان و قربانیها بر سر پیامبر(ص) و شرکت در جلسات تبلیغی و منحرف کردن مسیر تبلیغ پیامبر(ص) و آزارهای دیگری که به علت همسایگی با پیامبر(ص) می توانستند به حضرت برسانند؛ در اوایل دعوت آشکار و رسمی پیامبر(ص) سوره تبت نازل شد و چهره خبیث ابولهب و همسرش بیش از پیش به مردم مکه و بویژه مسلمانان شناسانده شد. برخی نوشته اند قبل از نزول آیات سوره تبت نیز خداوند می خواست پیامبر بزرگوارش را با خلاصی از ابولهب و همسرش گرامی بدارد. از این رو پیامبر(ص) مقادیری را به مصلحت رقیه به عنوان مهریه قرار داد. می نویسند: «جَعَل المقادیر تجری لصالح رقیّه رضی اللّه عنها»(۲) و ابولهب از این نکاح منصرف شد ولی پس از مدتی تصمیم گرفتند که با ازدواج دختران پیامبر(ص) با پسران خود موافقت کنند تا با این وسیله از طریق دو دختر حضرت، او را بیشتر آزار دهند و حتی آن بزرگوار را به قتل برسانند. بعد از این واقعه و پذیرش مجدد نکاح به علتهایی که ذکر شد، آیات شریفه نازل شد و ام جمیل حسد و کینه بیشتر نسبت به پیامبر(ص) پیدا کرده و با طلاق دادن دو دختر ایشان سعی داشت به شخصیت حضرت در زمانی که دختر داشتن هیچ گونه افتخاری نداشته بلکه ننگ آفرین بود، اهانتی کرده باشد. رقیه هنگام طلاق، دختر و باکره بود ولی ام کلثوم مدتی بعد از رقیه طلاق داده شد و در باکره بودن وی اختلاف در اقوال است. طبری، مورخ شهیر اهل سنت، می نویسد: ابولهب دختران پیامبر را قبل از بعثت به همسری پسرانش در آورد و پس از آن، آنها را وادار به طلاق کرد و از خانه خود بیرون ساخت تا آن حضرت را دچار رنج و سختی کند.(۳) او نمی دانست که با این کار نه تنها اهانت به پیامبر(ص) نکرده بلکه او گرامی تر از همیشه نزد مردم شناخته شد زیرا این اتصال نامبارک در کیفیت تبلیغ حضرت هم می توانست اثر گذارد. از طرفی شخصیت پیامبر(ص) به گونه ای بوده است که حتی قبل از نبوت مورد احترام مردم بوده و ازدواج با دختران حضرتش برای هر کس مایه افتخار بود. مورخان اهل سنت می نویسند:(۴) پس از طلاق رقیه و ام کلثوم خداوند خیر را برای پیامبرش بیش از پیش قرار داد. در آن زمان در دل عثمان حسرتی ایجاد شد که چرا بر عتبهٔ بن ابی لهب پیشی نگرفته و قبل از او به خواستگاری رقیه نرفته است. جمال و کمالات رقیه را شنیده بود و به خاطر دوری از این شرف عظیم در اندوه و حسرت به سر می برد. با همان حالت به منزل خاله اش سُعدی بنت کُریز رفت. او در میان عرب جاهلیت به کهانت و آشنایی با رَمل معروف بود. از این رو با دیدن خواهرزاده اش به حزن ضمیر او پی برده و با طبع لطیف شاعرانه اش از دردِ عثمان سخن گفت و چون عثمان بت پرست بود با سرودن اشعاری خطاب به عثمان او را تشویق به پذیرش اسلام کرد. عثمان از منزل خاله خود خارج شد و در افکار خود غرق بود که ابوبکر او را دیده و پس از صحبتهای فراوان او را به اسلام دعوت کرد و سپس نزد پیامبر(ص) رفته و اسلامِ عثمان را اعلام کرد و بعد، از دختر پیامبر(ص) برای او خواستگاری کرد. بر این اساس زندگی مشترک عثمان و رقیه، دختر رسالت، از اوایل بعثت و در واقع بعد از نزول سوره

«مَسَد» [تبّت] آغاز شده است که تقریبا سال چهارم بعثت می باشد و باردار بودن وی در هجرت اول به حبشه که سال پنجم بعثت صورت گرفت و سقط جنین وی مؤید دیگری بر این ادعاست که او در سال چهارم هجری در حدود سن ده سالگی با عثمان ازدواج کرده است و با فاصله کمی بارداری و سقط جنین او در سال پنجم صورت گرفته است. پس دوران همسرداری این بانوی شکیبا حدود دوازده سال و شاید هم کمتر بوده است. از کیفیت زندگی مشترک او با عثمان مطالب زیادی در دست نیست جز دو روایت در کتب شیعی که حکایت از ناراحتیهای موجود در خانه رقیه می کند و در آینده، در بخش پایانی مقاله، به آن می پردازیم. مطلبی که از روایات استفاده می شود این است که رقیه، بانوی هجرت، مورد ضرب قرار می گرفته است و یکی از دلایل مرگ او در جوانی همین رفتار بوده است. او چندین بار به خانه پدر آمده و یا پیک فرستاده است که در خانه مورد آزار همسرش قرار گرفته است و پیامبر(ص) در پاسخ او فرموده اند: «اقنی حیاءک فما اقبح بالمرأة ذات حسبٍ و دینٍ فی کلّ یوم تشکو زوجها»(۵) [دخترم] حیای خودت را بیشتر کن چه زشت است برای زنی که دارای حَسَب و دین است اینکه هر روز از همسرش گله و شکایت کند. پیامبر(ص) برای اتمام حجت چند بار دخترشان را این گونه به خانه همسر برگرداندند ولی مرتبه چهارم او را به خانه خویش آوردند و در خانه پیامبر(ص) بود تا هنگام وفات. در این روایات با مضمون مشترک نام همسر عثمان به گونه ای صریح آورده نشده است و با لفظ بنت رسول اللّه (ص) از او سخن به میان آمده است. از این رو احتمال دارد در مورد ام کلثوم، خواهر رقیه باشد، ولی با جمله ای که در مورد رقیه در روایت دیگر ذکر شده که «انّ رقیّه لِمّا قتلها عثمان»(۶) می توان این روایات را به رقیه هم مطابقت داد.

در آستان مقدس «مادری»

«مادر» بودن از جلوه های ویژه یک عمر پربرکت برای بانوان است و بسیاری از بانوان نمونه را بر مسند تربیت و پرورش می توان شناخت و شناساند. رقیه، بانوی صبر و شکیبایی، در نخستین روزهای ازدواج با عثمان برای مقام والای مادری برگزیده شد ولی به علت مشکلات فراوان سیاسی ـ اجتماعی آن زمان ناچار به هجرت شد و در هجرت اول، فرزند دلبندش سقط شد و رقیه در اندوه غنچه ناشکفته خود به سوگ نشست. به نقل از مورخان شیعه و اهل سنت پس از او صاحب فرزندی به نام عبداللّه شد که در شش سالگی در سال چهارم هجری از دنیا رفته است پس وی، در سال یازدهم یا دوازدهم بعثت در مکه به دنیا آمده است. در کتب تاریخی آمده است که خروسی چشم او را نوک زده و چهره اش متورم شد و بیمار گشت و مرد و رقیه پس از آن فرزندی برای عثمان نیاورد.(۷) ابن عساکر می گوید: کنیه عثمان در دوران جاهلیت اباعمرو بود. پس از اینکه اسلام آورد از رقیه دختر پیامبر(ص) صاحب پسری شد که او را عبداللّه نامیدند و کنیه عثمان هم به همان نام به «اباعبداللّه » تغییر یافت.(۸) البته در برخی منابع شیعی مثل بحارالانوار (ج۲۲، ص۱۶۷) نیز مطالب فوق به همین ترتیب ذکر شده است.

مرگ، شهادت؛ هنگامه دیدار

در مورد علت مرگ رقیه در سنین جوانی یعنی حدود بیست و دو سالگی اختلاف شدیدی بین علماء شیعه و اهل سنت وجود دارد که به علت عدم جمع این روایات و اختلاف بارز و تعارض شدید آنها هر دو گونه نقل را می آوریم و داوری را به شما می سپاریم. همان گونه که قبلاً گفته شد در منابع شیعی است رقیه در اثر آزار شدید عثمان دچار ضعف و بیماری شده و در پی آن ضعف و جراحتها از دنیا رفت. دلایل آنها هم روایاتی است که به صورتهای گوناگون از امام صادق(ع) نقل شده است و آن جریان مغیرة بن ابی العاص، عموی عثمان، و تهمت خبر دادن رقیه به پیامبر(ص) از سوی عثمان است. در کتب اهل سنت علت مرگ را حصبه ذکر کرده و نوشته اند: «رقیه به مرض حصبه مبتلا شد و در بستر بود که پیامبر برای جنگ بدر از مدینه خارج شدند و هنگام

برگشت پیامبر از بدر، رقیه فوت کرده بود.»(۹) تقریبا اکثر کتابهای اهل سنت علت مرگ را حصبه دانسته اند. این اعتقاد بر اساس سخن پیشینیان آنهاست. دکتر عایشه بنت الشاطی می نویسد: عبداللّه در کودکی در شش سالگی مرد به خاطر اینکه خروسی چشم او را نوک زده بود و رقیه بسیار محزون شد و برای فرزند از دست رفته بسیار گریست و از این داغ دق کرد و برخی گفته اند به بیماری حصبه مبتلا شد.(۱۰) این سخن درست نیست زیرا مورخان سال وفات رقیه را دوم هجری ذکر کرده اند و مرگ فرزند او سال چهارم هجری بوده است که با این گفتار منافات دارد. برخی مورخان می نویسند: «ماتت فی حیاة ابیها فی السَّنَة الثانیة من الهجرة عقب غزاة البدر»(۱۱) (رقیه) در زمان حیات پدر بزرگوارش در سال دوم هجری و پس از جنگ بدر از دنیا رفت. همین مورخ می نویسد: کانت رقیة اول بنات النبی و فاة بالمدینة المنورة و دُفنت بالبقیع»(۱۲) اولین دختر پیامبر که در مدینه وفات کرد رقیه بود و او در بقیع دفن شد. ابن سعد می نویسد: «توفیت رقیة یوم جاء زید بن حارثه بشیرا بفتح بدرٍ و ...»(۱۳) رقیه در روزی وفات کرد که زید بن حارثه (پسرخوانده پیامبر(ص)) خبر و بشارت فتح مسلمانان در بدر را آورده بود. اکنون با توجه به اینکه جنگ بدر در ماه رمضان واقع شد و به پایان رسید می توان گفت رقیه در ماه رمضان سال دوم هجری وفات کرد و در قبرستان بقیع در مدینه به خاک سپرده شد و در آن زمان فرزندش چهار ساله بود. پس از وفات رقیه، عثمان با ام کلثوم خواهر بزرگوار او ازدواج کرد و این ازدواج با یک محاسبه، حدود ۶ ماه پس از مرگ رقیه بود زیرا ابن سعد می نویسد: آنگاه که خواهر (ام کلثوم)، رقیه وفات کرد پیامبر ام کلثوم را به ازدواج عثمان در آورد در سال سوم هجری در حالی که او باکره بود و فرزندی هم برای عثمان نیاورد.(۱۴) در مورد روزهای پایانی زندگی حضرت رقیه، دختر پیامبر گرامی اسلام(ص)، روایات از بینش و وفاداری این بانو سخن می گویند. ما به ذکر دو روایت که با اندک تفاوت دارای یک پیام تاریخی هستند بسنده می کنیم. مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی ـ که از کتب اربعه شیعه است ـ جریان پناهندگی مغیره، عموی عثمان، را به نقل از امام صادق(ع) این گونه بیان می کند: عثمان عموی خود مغیرة بن ابی العاص را پناه داده بود ـ در حالی که پیامبر(ص) خون او را مباح دانسته و فرمان قتل او را صادر کرده بودند ـ و به دختر رسول خدا (رقیه) گفت که به پدر بزرگوارش خبر ندهد. گویا او نمی دانست که به پیامبر وحی نازل می شود؛ سپس وحی نازل شد، و پیامبر خبر از مکان مغیره یافت و علی(ع) را به سوی او فرستاده و فرمود: (ای علی) شمشیرت را همراه داشته باش و به خانه دخترعمویت برو و اگر مغیره را یافتی او را به قتل برسان. علی(ع) به خانه رقیه رفت و مغیره را نیافت و نزد پیامبر برگشته و عرض کرد: او را ندیدم. به دستور پیامبر(ص) دوباره برگشت. بعد از خروج علی(ع) عثمان با عمویش مغیره وارد شد و سه بار تقاضای بخشش برای او کرد و به دروغ سوگند خورد که او را امان داده ام! پیامبر(ص) نیز فقط سه روز به او امان داد و تأکید کرد اگر پس از آن بر او دست یابم او را خواهم کشت. و هر گونه مساعدت به مغیره را مورد لعن خداوند قرار داد. روز چهارم توسط جبرئیل از محل مغیره آگاه شد و علی(ع) و عمار و کس دیگری را برای قتل مغیره فرستاد و علی(ع) او را کشت. در ادامه روایت به این مضمون آمده است که عثمان همسرش، دختر پیامبر(ص) را زده و به او گفت: تو به پدرت خبر از مکان مغیره دادی. رقیه، نزد پیامبر آمده و از آنچه اتفاق افتاده بود و وی شاهد آن بود خبر داد و از عثمان شکایت کرد. پیامبر فرمود: بانویی که صاحب حَسَب و دین است نباید از همسرش شکایت کند و او را به خانه همسر فرستاد. عثمان هر روز او را آزار می داد و سخنان قبلی را می گفت تا اینکه سه بار این اتفاق افتاد و مرتبه چهارم پیامبر علی(ع) را فرستاد برای آوردن رقیه و علی(ع) او را آورد. پیامبر(ص) پشت او را نگاه کرد و زخمهای شدید و جراحتهای او را دید. و به شدّت اظهار ناراحتی کرد. این اتفاق روز یکشنبه افتاد و روز دوم و سوم هم گذشت و روز چهارم بعد از ضربات شدید از دنیا رفت(۱۵) و ...» البته روایت دیگر که از نظر مضمون شبیه به این روایت است در بحار وجود دارد که از کتاب «الخرائج» ذکر شده است. با توجه به اینکه در این روایت جریان مغیره و پناهندگی او را بعد از غزوه خندق بیان می کند به نظر می رسد منظور از دختر پیامبر ام کلثوم باشد. در روایت آمده است که امام صادق(ع) در پاسخ پرسشی که از جواز نماز بر جنازه توسط زنان شد فرمود: مغیره کسی بود که ادعای تیراندازی به پیامبر

را کرد و ادعا کرده بود که دندانهای پیشین پیامبر را شکسته و لبهای او را شکافته و حمزه را کشته و ... در روزی که غزوه خندق اتفاق افتاده بود خوابید و وقتی بیدار شد از ترس اینکه او را بگیرند ادعاهای خود را انکار کرده و به خانه عثمان پناه برد و(۱۶) ... بنا بر نقل مورخان، جنگ خندق در سال پنجم هجری اتفاق افتاد در حالی که رقیه، دختر پیامبر(ص) در سال دوم هجری از دنیا رفت. از این رو احتمال زیادی دارد که منظور از دختر پیامبر(ص) در این دو روایت، ام کلثوم خواهر رقیه باشد که پس از مرگ خواهرش به عقد عثمان در آمده و در سال نهم هجری از دنیا رفته است. در پایان روایتی را که ابن سعد در کتاب طبقات خود آورده است را بازگو می کنیم. وی به نقل از عبداللّه بن عباس می نویسد: «الحقی بِسلفنا عثمان بن مضعون». فبکت النساءُ فجعَلَ عمر یضربهنَّ بسوطه فاخذ النبی(ص) بیده و قال: دَعهنَّ یبکین ثم قال: ابکین و ایّاکن و تعیق الشیطان فانّه مهمایکن من القلب و العین فمن اللّه و الرّحمهٔ و مهمایکن من الید و اللسان فمن الشیطان. فقعدت فاطمهٔ علی شفیر القبر جنب رسول اللّه فجعلت تبکی فجعل رسول اللّه یمسح الدمع عن عینها بطرف ثوبه.»(۱۷) هنگامی که رقیه، دختر رسول اللّه ، از دنیا رفت پیامبر(ص) فرمود: «به درگذشته شایسته ما عثمان بن مضعون، ملحق شو (دخترم)!» زنان گریستند و عمر بن خطاب با شلاق آنان را زد. پیامبر دست او را گرفت و فرمود: رهایشان کن تا گریه کنند. سپس فرمود: گریه کنید. اما بپرهیزید که شیاطین شما را از خیر باز دارند، چرا که آن سوگواری که از دل و اشک چشم باشد از خداوند و از سر رحمت و مهربانی است و آنچه فقط از دست و زبان باشد از شیطان است. سپس فاطمه کنار رسول اللّه بر سر قبر نشست و شروع به گریه کرد. پیامبر با گوشه لباس خود اشکهای فاطمه را پاک می کرد. ذهبی بعد از ذکر این روایت می گوید: این سخن ناصواب است. و بعد به نقل از ابن سعد می نویسد این مطلب را به محمد بن عمر گفتم و او گفت: از همه روایات ثابت می شود که رقیه زمانی وفات کرد که پیامبر در جنگ بدر شرکت کرده بودند و شاید این روایت در باره غیر رقیه (ام کلثوم) باشد و شاید هم مربوط به زمانی است که پیامبر از جنگ بدر بازگشته و برای زیارت سر قبر رقیه آمده بود (زنان مدینه هم به خاطر پیامبر جمع شده بودند).(۱۸)

پاورقی

۱ ـ سیدجعفر مرتضی العاملی، بَناتُ النَّبی اَم رَبائِبها؟!، ص۳۰. ۲ ـ احمد خلیل جمعه، نساءُ اهل البیت، ص۴۸۵. ۳ ـ محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج۱، ص۱۳۳. ۴ ـ علامه مجلسی(ره)، بحارالانوار، ج۲۲، ص۱۵۲. ۵ ـ احمد بهشتی شیرازی، شرح جنون، ص۸۰۲. ۶ ـ ذبیح اللّه رسولی محلاتی، ریاحین الشریعه، ج۲، ص۲۰۷. ۷ ـ بحارالانوار، ج۱۶، ص۸. ۸ ـ صحیح البخاری، ج۷، ص۱۰۷. ذَهَبی، سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص۱۱۰. ۹ ـ جعفر سبحانی، فرازهایی از تاریخ پیامبر(ص)، ص۸۵. ۱۰ ـ جمعی از نویسندگان، تفسیر نمونه، ج۲۷، ص۴۱۲. ۱۱ ـ محمد بن ابی بکر طبری مکی، خلاصهُ سیر سید البشر، ص۱۳۶. ۱۲ ـ راغب اصفهانی، مفردات القرآن، ص۲۷۴. ۱۳ ـ فخرالدین طریحی، مجمع البحرین، ص۵۸۲ (الربع الثانی، محمود عادل). ۱۴ ـ همان. ۱۵ ـ طبقات ابن سعد، ج۸، ص۳۶. ۱۶ ـ فرازهایی از تاریخ پیامبر(ص)، ص۱۸۲. ۱۷ ـ ابن جریر الطبری، تاریخ طبری، ج۲، ص۷۰. ۱۸ ـ نساء اهل البیت، ص۵۰۳. ۱۹ ـ طبقات ابن سعد، ج۸، ص۳۶. ۲۰ ـ همان، ج۱، ص۲۰۷. ۲۱ ـ قُرطُبی، تفسیر جامع، ج۴، ص۲۴۲. ۲۲ ـ شمس الدین ذَهَبی، سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص۲۵۱. ۲۳ ـ مختصر تاریخ دمشق، ج۱۶، ص۱۱۰.

۱ ـ ابن سعد، الطبقات الکبری، ج۸، ص۳۶. ۲ ـ احمد خلیل جمعه، نساء اهل البیت، ص۴۸۵. ۳ ـ سیدمحمود طالقانی، تفسیر پرتویی از قرآن، ص۲۹۴، به نقل از تاریخ طبری. ۴ ـ نساء اهل البیت، ص۴۹۶. ۵ ـ بحارالانوار، ج۲۲، ص۱۶۱. ۶ ـ الکافی، ج۳، ص۲۳۶. ۷ ـ سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص۲۵۱ و الاستیعاب، ج۴، ص۲۹۴. ۸ ـ مختصر تاریخ دمشق، ج۱۶، ص۱۱۴. ۹ ـ ابن اثیر، اُسدالغابه، ج۶، ص۱۱۴. ۱۰ ـ بنات النبی، ص۱۴۰. ۱۱ ـ نساء اهل البیت، ص۴۸۹. ۱۲ ـ همان. ۱۳ ـ طبقات ابن سعد، ج۸، ص۳۶. ۱۴ ـ همان، ج۸، ص۳۸. ۱۵ ـ کافی، ج۳، ص۲۵۲. ۱۶ ـ بحارالانوار، ج۲۲، ص۱۵۸. ۱۷ ـ طبقات ابن سعد، ج۸، ص۳۷. ۱۸ ـ سیر اعلام النبلاء، ج۲،

ص ۲۵۲.

در یتیم اهل بیت (ع) در شام

مشخصات کتاب

نویسنده : مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما گروه معارف

ناشر : پایگاه اطلاعرسانی زائرین

شجره خانوادگی حضرت رقیّه علیهاالسلام

از مقامات معروف و مشهور در دمشق ، مرقد حضرت رقیّه دختر خردسال حضرت ابی عبدالله الحسین است ، که در ششم صفرسال ۶۱ هجری ، در خرابه شام ، از شدّت سوز و گداز در فراق پدر، جان به جان آفرین سپرد.

فرزندان امام حسین علیه السلام

با ملاحظه کتب و اقوال گوناگون ، مجموع فرزندانی که به آن امام مظلوم نسبت داده شده هشت دختر است ، که فاطمه کبری و فاطمه صغری و زبیده و زینب و سکینه و آن دختر که در خرابه وفات کرد (که بعضی نامش را زبیده و بعضی رقیّه گفته اند) و ام کلثوم و صفیه باشند. و سیزده پسر: اول علی اکبر، دوم علی اوسط، سوم علی اصغر، چهارم محمّد، پنجم جعفر، ششم قاسم ، هفتم عبدالله ، هشتم محسن ، نهم ابراهیم ، دهم حمزه ، یازدهم عمر، دوازدهم زید، و سیزدهم عمران بن الحسین علیه السلام. زیاده بر این نیز نسبت داده اند که قولی بسیارضعیف است. مرحوم آیه الله حاج میرزا حبیب الله کاشانی (ره) پس از ذکر مطالب فوق می گوید: اعتقاد مؤ لّف آن است که بر تقدیر صحت ماءخذ، این تعدّد در اسم بوده نه در مسمّی ، زیرا که آن حضرت به قلّت اولاد معروف بوده است ، پس تواند بود که دو اسم یا زیادتر از اسامی مذکور، برای یک تن باشد و نیز محتمل است که بعضی از اینها نبیره های آن بزرگوار باشند. چنانکه محتمل است که بعضی از آنها منسوبان او از بنی هاشم باشند. چه ، آن مظلوم ، پدر یتیمان و متکفّل امر ایشان بود (۱) آن دختری که در خرابه شام از دنیا رحلت فرموده و شاید اسم شریفش رقیّه علیه السلام بوده و از صبایای خود حضرت سیدالشهدا علیه السلام بوده چون مزاری که در خرابه شام است منسوب است به این مخدّره و معروف است به مزارست رقیّه .(۲)

تحقیقی کوتاه درباره حضرت رقیّه علیه السلام

کلمهٔ رقیّه ، در اصل از ارتقاءبه معنی«صعود به طرف بالا ـ و ترقّی»است. این نام قبل از اسلام نیز وجود داشته ، مثلا ـ نام یکی از دختران هاشم (جدّ دوم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) رقیّه بوده است ، که عمهٔ پدر رسول خدا رقیّه می شود. (۳) نخستین کسی که در اسلام ، این نام را داشت ، یکی از دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله از حضرت خدیجه است . پس از آن ، یکی از دختران امیرالمؤ منین علی علیه السلام نیز رقیه نام داشت ، که به همسری حضرت مسلم بن عقیل درآمد. در میان دختران امامان دیگر نیز چندنفر این نام را داشتند، از جمله یکی از دختران امام حسن مجتبی(ع) (۴) و دو نفر از دختران امام موسی کاظم که به رقیّه و رقیّهٔ صغری خوانده می شدند. اکثر محدّثان دو دختر به نامهای سکینه و فاطمه برای امام حسین ذکر کرده اند؛ اما علّامه ابن شهر آشوب ، و محمّدبن جریر طبری شیعی ، سه دختر به نامهای سکینه ، فاطمه و زینب را برای آن حضرت برشمرده اند. در میان

محدّثان قدیم ، تنها علی بن عیسی اربلی – صاحب کتاب کشف الغمّه (که این کتاب را در سال ۶۸۷ ه-.ق تاءلیف کرده است) – به نقل از کمال الدین گفته است که امام حسین شش پسر و چهار دختر داشت ؛ ولی او نیز هنگام شمارش دخترها، سه نفر به نامهای زینب ، سکینه و فاطمه را نام می برد و از چهارمی ذکری به میان نمی آورد. احتمال دارد که چهارمین دختر، همین رقیّه بوده باشد. علامه حائری در کتاب معالی السبطین می نویسد: بعضی مانند محمّدبن طلحهٔ شافعی ودیگران از علمای اهل تسنّن و شیعه می نویسند: « امام حسین دارای ده فرزند، شش پسر و چهار دختر بوده است ». سپس می نویسد: دختران او عبارتند از: سکینه ، فاطمه صغری ، فاطمه کبری ، و رقیّه علیهن السلام. آنگاه در ادامه می افزاید: رقیّه علیه السلام پنج سال یا هفت سال داشت و در شام وفات کرد. مادرش «شاه زنان»دختر یزدجرد بود(یعنی حضرت رقیّه خواهر تنی امام سجّاد بود). (۵)

پاسخ به یک سؤ ال

می پرسند: آیا نبودن نام حضرت رقیّه در میان فرزندان امام حسین علیه السلام در کتابها و متون قدیم – مانند: ارشاد مفید، اعلام الوری ، کشف الغمّه و دلائل الامامه طبری – بر نبودن چنین دختری برای امام حسین علیه السلام دلالت ندارد؟ پاسخ : با توجّه به مطالب زیر، پاسخ این سؤ ال روشن می شود: در آن عصر، به دلیل اندک بودن امکانات نگارش از یک سو، تعدّد فرزندان امامان از سوی دیگر، و سانسور و اختناق حکومت بنی اُمیّه که سیره نویسان را در کنترل خود داشتند از سوی سوم ، و بالا خره عدم اهتمام به ضبط و ثبت همه امور و جزئیات تاریخ زندگی امامان موجب شده که بسیاری از ماجراهای زندگی آنان در پشت پردهٔ خفا باقی بماند؛ بنابراین ذکرنکردن انها دلیل بر نبود آنها نخواهد شد.

گاهی بر اثر همنام بودن ، وجود نام رقیّه در یک خاندان موجب اشتباه در تاریخ شده و همین مطلب ، امر را بر تاریخ نویسان اندک آن عصر، با امکانات محدودی که داشتند، مشکل می نموده است.

گاهی بعضی از دختران دو نام داشتند؛ مثلا طبق قرائنی که خاطرنشان می شود به احتمال قوی همین حضرت رقیّه را فاطمه صغیره می خواندند، و شاید همین موضوع ، باعث غفلت از نام اصلی او شده باشد.

چنانکه قبلا ذکر شد و بعد از این نیز بیان می شود، بعضی از علمای بزرگ از قدما، از حضرت رقیّه به عنوان دختر امام حسین یاد کرده اند و شهادت جانسوز او را در خرابه شام شرح داده اند. پس باید نتیجه گرفت که باید کتابها و دلایلی در دسترس آنها بوده باشد که بر اساس آن ، از حضرت رقیّه سخن به میان آورده اند؛ کتابهایی که در دسترس دیگران نبوده است ، و در دسترس ما نیز نیست.

بنابراین ذکر نشدن نام حضرت رقیّه در کتب حدیث قدیم هرگز دلیل نبودن چنین دختری برای امام حسین علیه السلام نخواهد بود، چنانکه عدم ثبت بسیاری از جزئیات ماجرای عاشورا و حوادث کربلا و پس از کربلا در مورد اسیران ، در کتابهای مربوطه ، دلیل آن نمی شود که بیش از آنچه درباره کربلا و حوادث اسارت آن نوشته شده وجود نداشته است . (۶)

پدر حضرت رقیّه

پدر بزرگوار حضرت رقیّه علیه السلام ، امام عظیم ، حسین بن علی معروفتر از آن است که نیاز به توصیف و معرّفی داشته باشد.

مادر حضرت رقیه علیه السلام

مادر حضرت رقیه علیه السلام ، مطابق بعضی از نقلها «ام اسحاق » نام داشت که قبلا همسر امام حسن علیه السلام بود، و آن حضرت در وصیت خود به برادرش امام حسین علیه السلام سفارش کرد که با ام اسحاق ازدواج و فضایل بسیاری را برای آن بانو بر شمرد.

(۷) و به نقلی ، مادر رقیه علیه السلام «ام جعفر قضاعیه» بوده است ولی دلیل مستندی در این باره ، در دسترس نیست . (۸) شیخ مفید در کتاب ارشاد ام اسحاق بنت طلحه را مادر فاطمه بنت الحسین علیه السلام معرفی می کند. (۹)

سن حضرت رقیه علیه السلام

سن مبارک حضرت رقیه علیه السلام هنگام شهادت ، طبق پاره ای از روایتها سه سال ، و مطابق پاره ای دیگر چهار سال بود. برخی نیز پنج سال و هفت سال نقل کرده اند.

در کتاب وقایع الشهور و الایام نوشته علامه بیرجندی آمده است که ، دختر کوچک امام حسین علیه السلام در روز پنجم ماه صفر سال ۶۱ وفات کرد، چنانکه همین مطلب در کتاب ریاض القدس نیز نقل شده است.

پی نوشت ها

۱. تذکره الشهدا، ص ۱۹۳ آیه الله ملا حبیب الله شریف کاشانی .

۲. منتخب التواریخ ص ۲۹۹

۳. بحار الانوار ج ۱۵، ص ۳۹

۴. ترجمه ارشاد مفید ج ۲، ص ۱۶

۵. سرگذشت جانسوز حضرت رقیه علیهاالسلام ص ۹ به نقل از معالی السبطین ج ۲ ص ۲۱۴

۶. سرگذشت حضرت رقیه علیهاالسلام ص ۱۳

۷. زندگانی چهارده معصوم علیه السلام مرحوم عماد زاده ج ۱ ص ۶۳۳ به نقل از اخبار الطول دینوری ص ۲۶۲، ابصار العین فی انصار الحسین علیه السلام ص ۳۶۸، کشف الغمه ج ۲ ص ۲۱۶ و عوالم جلد امام حسین علیه السلام ص ۳۳۱ از انتشارات مدرسه الامام المهدی

۸. السید رقیه علیه السلام تالیف عامر الحلو، ص ۴۲

۹. ترجمه ارشاد ج ۲ ص ۱۳۷

رقیه دختر سه ساله امام حسین علیه‌السلام

مشخصات کتاب

نویسنده : مهری هدهدی

ناشر : شیعه نیوز

مقدمه

بنا بر ذکر برخی کتب تاریخی روز پنجم صفر، روز شهادت حضرت رقیه(علیه السلام) دختر سه یا چهار ساله امام حسین(علیه السلام) است.

در برخی کتب تاریخی آمده است: یزید، اهل بیت را در محلی خرابه‌گونه جای داد در حالی که زنان خاندان نبوت و اهل بیت طهارت، جریان شهادت حسین(علیه‌السلام) و اهل بیت و یارانش را از کودکان مخفی نگاهداشته و می‌گفتند پدرانشان به مسافرت

رفته‌اند، و این جریان ادامه داشت تا این که یزید اهل بیت را در سرای خویش جای داد.(۱)

امام حسین(علیه‌السلام) دختری خردسال داشت که چهار سال از عمر مبارکش می گذشت،(۲) شبی از خواب پرید در حالی که سخت پریشان به نظر می‌رسید و جویای پدر شد! و پرسید: پدرم کجاست که من هم اکنون او را دیدم؟!(۳)

بانوان حرم چون این سخن را از او شنیدند، گریستند و کودکان دیگر نیز ناله و زاری سر دادند.

چون صدای شیوه و گریه آنان بلند شد، یزید از خواب بیدار شد و پرسید: این گریه و زاری از کجاست؟

پس از جستجو، یزید را از جریان باخبر کردند، یزید گفت: سر پدرش را نزد او ببرید!

آن سر مقدس را در زیر سرپوشی قرار داده در مقابل او نهادند.

کودک پرسید: این چیست؟

گفتند: سر پدرت حسین(علیه السلام) است.

دختر امام حسین(علیه‌السلام) سرپوش را برداشت و چون چشمش به سر مبارک پدر افتاد ناله‌ای از دل کشید و بیتاب شد و گفت: ای پدرا! چه کسی تو را به خونت زنگین کرد؟!

چه کسی رگ‌های تو را برید؟! ای پدرا! چه کسی مرا در کودکی یتیم کرد؟! ای پدرا بعد از تو به چه کسی دل ببندم؟! چه کسی یتیم تو را بزرگ خواهد کرد؟! ای پدرا! انیس این زنان و اسیران کیست؟! ای کاش من فدایت شده بودم! ای کاش من نابینا شده بودم! ای کاش من در خاک آرمیده بودم و محاسن به خون خضاب شده تو را نمی‌دیدم!

آنگاه لب کوچک خود را بر لب‌های پدر نهاد و گریه شدیدی کرد و از هوش رفت! هر چه تلاش کردند، به هوش نیامد، و این عزیز حسین(علیه‌السلام) در شام به شهادت رسید.(۴)

پژوهشی در دیدگاه‌های تاریخی در مورد حضرت رقیه(علیهاالسلام)

اصل وجود دختری سه، چهار ساله برای امام حسین(علیه السلام) در منابع شیعی ذکر شده است. در کتاب کامل بهائی نوشته علاء الدین طبری(قرن ششم هجری) قصه دختری چهار ساله که در ماجرای اسارت در خرابه شام در کنار سر بریده پدر به شهادت رسیده، آمده است(۵) اما در مورد نام او، آیا رقیه بوده یا فاطمه صغری و ... اختلاف است.

نیامدن نام حضرت رقیه(علیهاالسلام)، در برخی کتاب‌های تاریخی، هرگز دلیل بر نبودن چنین شخصیتی در تاریخ نیست. افزون بر آن، مهمترین دلیلِ فراموشی یا کم رنگ شدن حضور این شخصیت، زمان زندگی کوتاه ایشان است که سبب شده حرف کمتری از ایشان در تاریخ به چشم بخورد. در مورد حضرت علی اصغر(علیه‌السلام) نیز به جرأت می‌توان گفت: اگر شهادت او در بحبوحه نبرد و وجود شاهدان بسیار بر این جریان نبود، نامی از ایشان نیز امروز در بین کتاب‌های معتبر شیعه به چشم نمی‌خورد؛ زیرا تاریخ‌نویسی، فنی است که با جمع آوری اقوال سر و کار دارد که بسیاری از آنها شاهد عینی نداشته و به صورت نقل قول گرد هم آمده است. تنها موضوعی که در آن مورد بحث و بررسی قرار می گیرد، درستی و یا نادرستی آن از حیث موثق بودن راوی است که البته این موضوع فقط در تاریخ اسلام وجود دارد.

افزون بر مطالب بالا، دو شاهد قوی نیز بر اثبات وجود حضرت رقیه(علیهاالسلام) در تاریخ ذکر شده است. ابتدا گفتگویی که بین امام و اهل حرم در آخرین لحظات نبرد حضرت سیدالشهدا(علیه‌السلام) هنگام مواجهه با شمر، رخ می‌دهد. امام رو به خیام کرده و فرمودند:

«اَلا یا زِینَب، یا سُکَینَهُ! یا وَلَدی! مَن ذَا یَکُونُ لَکُم بَعدِی؟ اَلا یا رُقَیَه وَ یا اُمِّ کُلثُوم! اَنتم وَدِیعَهُ رَبِّی، اَلیَومَ قَد قَرَبَ الوَعدُ»؛ ای زینب، ای سکینه! ای فرزندانم! چه کسی پس از من برای شما باقی می‌ماند؟ ای رقیه و ای ام‌کلثوم! شما امانت‌های خدا بودید نزد من،

اکنون لحظه میعاد من فرارسیده است.(۶)

همچنین در سخنی که امام برای آرام کردن خواهر، همسر و فرزندانش به آنان می‌فرماید، آمده است: «یا اُختاه، یا اُم کُلثُوم وَ اَنتِ یا زَینَب وَ اَنتِ یا رُقَیه وَ اَنتِ یا فاطِمَه و اَنتِ یا رُباب! اُنظُرنَ اذا أنَا قُتِلتُ فَلا تَشقَقنَ عَلَیَّ جَیباً وَ لا تَخمُشنَ عَلَیَّ وَجهاً وَ لا تَقُلنَ عَلیَّ هِجراً»؛ خواهرم، ام‌کلثوم و تو ای زینب! تو ای رقیه و فاطمه و رباب! سخنم را در نظر دارید [و به یاد داشته باشید] هنگامی که من کشته شدم، برای من گریبان چاک نکنید و صورت نخراشید و سخنی ناروا مگویید.(۷)

حضرت زینب(علیهاالسلام) در روز عاشورا بعد از آن وقایع دلخراش شعری می‌خوانند که در آن شعر از رقیه(علیهاالسلام) به فاطمه صغیره یاد می‌کند و این مسأله را روشن می‌کند که فاطمه صغیره که در بعضی از کتاب‌ها از او یاد شده، همان دختر خردسالی است که در خرابه شام جان داده است.

حال برای روشن شدن بیشتر مسأله، گفتار کتاب‌های تاریخی و دیدگاه‌های اندیشمندان اسلامی را بررسی می‌کنیم.

کامل بهائی

قدیمی‌ترین کتابی که از حضرت رقیه(علیهاالسلام) به عنوان دختر امام حسین(علیه‌السلام) یاد کرده است و شهادت او را در خرابه شام می‌داند، همین کتاب است. این کتاب، اثر عالم بزرگوار، شیخ عمادالدین الحسن بن علی بن محمد طبری امامی است که به امر وزیر بهاءالدین، حاکم اصفهان در روزگار سلطنت هلاکوخان، نوشته شده است. به ظاهر، نامگذاری آن به کامل بهائی از آن روست که به امر بهاءالدین نگاشته شده است.

این کتاب در سال ۶۷۵ هجری قمری تألیف شده و به دلیل قدمت زیادی که دارد، از ارزش ویژه‌ای برخوردار است؛ زیرا به جهت نزدیک بودن تألیف یا رویدادهای نگاشته شده ـ به نسبت منابع موجود در این راستا ـ حایز اهمیت است و منبعی ممتاز به شمار می‌رود و دستمایه تحقیقات بعدی بسیار در این زمینه قرار می‌گرفته است. شیخ عباس قمی در نفس المهموم و منتهی الامال، ماجرای شهادت حضرت رقیه(علیهاالسلام) را از آن کتاب نقل می‌کند. همچنین بسیاری از عالمان بزرگوار مطالب این کتاب را مورد تأیید، و به آن استناد کرده‌اند.

اللهوف

یکی دیگر از کتاب‌های کهن که در این زمینه مطالبی نقل نموده، کتاب لهوف از سید بن طاووس است. باید دانست احاطه ایشان به متون حدیثی و تاریخی اسلام و شیعه، ممتاز و چشم‌گیر است. وی می‌نویسد: «شب عاشورا که حضرت سیدالشهداء(علیه‌السلام) اشعاری در بی وفایی دنیا می‌خواند، حضرت زینب(علیهاالسلام) سخنان ایشان را شنید و گریست. امام(علیه‌السلام) او را به صبر دعوت کرد و فرمود: «خواهرم، ام کلثوم و تو ای زینب! تو ای رقیه و فاطمه و رباب! سخنم را در نظر دارید [و به یاد داشته باشید] هنگامی که من کشته شدم، برای من گریبان چاک نکنید و صورت نخراشید و سخنی ناروا مگویید [و خویشتن‌دار باشید].»

بنابر نقل ایشان، نام حضرت رقیه(علیهاالسلام) بارها بر زبان امام حسین(علیه‌السلام) جاری شده است. این مطلب در مقتل ابومخنف نیز هست که حضرت پس از شهادت علی اصغر(علیه‌السلام)، فریاد برآورد: «ای ام‌کلثوم، ای سکینه، ای رقیه، ای عاتکه و ای زینب! ای اهل بیت من! خدانگهدار؛ من نیز رفتم.» این مطلب را سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی (وفات: ۱۲۹۴ ه .ق) در کتاب ینابیع المودة از مقتل ابومخنف نقل می‌کند.

المنتخب للطُریحی

این کتاب را شیخ فخرالدین طیحی نجفی (وفات: ۱۰۸۵ ه .ق) نوشته است. این کتاب در دو جلد تنظیم شده و هر یک از مجلدات

آن حاوی ده مجلس پیرامون سوگواری حضرت سیدالشهداء(علیه‌السلام) و روایاتی شامل پاداش سوگواری بر آن امام و نیز مشتمل بر اخباری در گستره رویدادهای روز عاشورا و رویدادهای پس از آن می‌باشد. اگر چه نگارنده این کتاب از متأخرین بوده و در عصر صفوی زیسته، اما روایات و موضوعات خوبی را در کتاب خود جمع آوری و تنظیم کرده است. وی سن حضرت رقیه (علیهاالسلام) را سه سال بیان نموده است. پس از او، فاضل دربندی (وفات: ۱۲۸۶ ه.ق) که آثاری همچون اسرار الشهادهٔ و خزائن دارد، مطالبی را از منتخب طریحی نقل کرده است. بعدها سید محمد علی شاه عبدالعظیمی (وفات: ۱۳۳۴ ه .ق) در کتاب شریف الایقاد، مطالبی را از آن کتاب بیان کرده است. همچنین علامه حایری (وفات ۱۳۸۴ ه .ق) نیز در کتاب معالی السبطین از کتاب منتخب طریحی بهره برده است.

الدروس البهیهٔ

علامه سیدحسن لواسانی (وفات: ۱۴۰۰ ه . ق) در کتاب الدروس البهیهٔ فی مجمل احوال الرسول و العتره النبویهٔ می‌نویسد:
یکی از دختران امام حسین(علیه‌السلام) به نام رقیه(علیهاالسلام)، از اندوه بسیار و گرما و سرمای شدید و گرسنگی، در خرابه شام از دنیا رفت و در همانجا به خاک سپرده شد. قبرش در آنجا معروف و زیارتگاه است.
دیگر کتاب‌هایی که در این زمینه سخنی دارند، مستقیم یا غیرمستقیم از همین منابع نقل کرده‌اند.

پی‌نوشت‌ها

۱- از این نقل چنین نتیجه گرفته می‌شود که این واقعه در سرای یزید رخ داده است. از عبارت شیخ مفید در ارشاد چنین بر می‌آید که اهل بیت را در سرایی جداگانه فرود آوردند و آن منزلگاه به سرای یزید پیوسته بود و چند روزی اهل بیت در آنجا ماندند و سپس یزید در باب الصغیر دمشق اهل بیت را جای داده است.
۲- در نفس المهموم و الدمعهٔ الساکبهٔ و دیگر کتاب‌ها نام این کودک خردسال را یافت نشد، ولی در ریاض الاحزان، ص ۱۴۴ به نقل از بعضی مؤلفات اصحاب آمده است که نام او فاطمه صغری است، و در ریاحین الشریعه، ج ۳، ص۳۰۹ تحت عنوان «بانوان دشت کربلا» او را رقیه بنت الحسین ذکر کرده است.
۳- شاید منظور دختر این بوده که پدر را در خواب دیده است.
۴- نفس المهموم ۴۵۶؛ الدمعهٔ الساکبهٔ ۵/۱۴۱.
۵- کامل بهائی، ج ۲، ص ۱۷۹.
۶ـ جمعی از نویسندگان، موسوعهٔ کلمات الامام الحسین (علیه‌السلام)، قم، دارالمعروف، چاپ اول، ۱۳۷۳ ه . ش، ص ۵۱۱.
۷ـ ابن طاووس، ابوالقاسم ابوالحسن بن سعدالدین، اللهوف علی قتلی الطفوف، قم، انتشارات اسوه، چاپ اول، ۱۴۱۴ ه . ق، ص ۱۴۱؛ اعلام الوری، ص ۲۳۶،(با اندکی تغییر).

زندگی حضرت رقیه سلام الله علیها

مشخصات کتاب

نویسنده: محمد رضایی
ناشر : پایگاه شمیم نینوا

سنّ شریف حضرت رقیه علیهاالسلام

درباره سنّ شریف حضرت رقیه (علیهاالسلام) در میان تاریخ نگاران اختلاف نظر وجود دارد. اگر اصل تولد ایشان را بپذیریم، مشهور این است که ایشان سه یا چهار بهار بیشتر به خود ندیده و در روزهای آغازین صفر سال ۶۱ ه .ق، پرپر شده است. بر اساس نوشته‌های بعضی کتاب‌های تاریخی، نام مادر حضرت رقیه (علیهاالسلام)، امّ اسحاق است که پیش‌تر همسر امام حسن مجتبی (علیه‌السلام) بوده و پس از شهادت ایشان، به وصیت امام حسن (علیه‌السلام) به عقد امام حسین (علیه‌السلام) درآمده است.(۱) مادر حضرت رقیه(علیهاالسلام) از بانوان بزرگ و با فضیلت اسلام به شمار می‌آید. بنا به گفته شیخ مفید در کتاب الارشاد، کنیه ایشان بنت طلحه است.(۲) نام مادر حضرت رقیه (علیهاالسلام) در بعضی کتاب‌ها، ام‌جعفر قضاعیّه آمده است، ولی دلیل محکمی در این باره در دست نیست. هم چنین نویسنده معالی السبطین، مادر حضرت رقیه (علیهاالسلام) را شاه زنان؛ دختر یزدگرد سوم پادشاه ایرانی، معرفی می‌کند که در حمله مسلمانان به ایران اسیر شده بود. وی به ازدواج امام حسین (علیه‌السلام) درآمد و مادر گرامی حضرت امام سجاد (علیه‌السلام) نیز به شمار می‌آید.(۳) این مطلب از نظر تاریخ نویسان معاصر پذیرفته نشده؛ زیرا ایشان هنگام تولد امام سجاد (علیه‌السلام) از دنیا رفته و تاریخ درگذشت او را ۲۳ سال پیش از واقعه کربلا، یعنی در سال ۳۷ ه .ق دانسته‌اند. از این رو، امکان ندارد او مادر کودکی باشد که در فاصله سه یا چهار سال پیش از حادثه کربلا به دنیا آمده باشد. این مسأله تنها در یک صورت قابل حل می‌باشد که بگوییم شاه زنان کسی غیر از شهربانو (مادر امام سجاد (علیه‌السلام)) است.

نام گذاری حضرت رقیه علیهاالسلام

رقیه از «رقی» به معنی بالا ـ رفتن و ترقی گرفته شده است.(۴) گویا این اسم لقب حضرت بوده و نام اصلی ایشان فاطمه بوده است؛ زیرا نام رقیه در شمار دختران امام حسین(علیه‌السلام) کمتر به چشم می‌خورد و به اذعان برخی منابع، احتمال این که ایشان همان فاطمه بنت الحسین (علیه‌السلام) باشد، وجود دارد.(۵) در واقع، بعضی از فرزندان امام حسین (علیه‌السلام) دو اسم داشته‌اند و امکان تشابه اسمی نیز در فرزندان ایشان وجود دارد. گذشته از این، در تاریخ نیز دلایلی بر اثبات این مدعا وجود دارد. چنانچه در کتاب تاریخ آمده است: «در میان کودکان امام حسین (علیه‌السلام) دختر کوچکی به نام فاطمه بود و چون امام حسین (علیه‌السلام) مادر بزرگوارشان را بسیار دوست می‌داشتند، هر فرزند دختری که خدا به ایشان می‌داد، نامش را فاطمه می‌گذاشت. همان گونه که هرچه پسر داشتند، به احترام پدرشان امام علی (علیه‌السلام) وی را علی می‌نامید».(۶) گفتنی است سیره دیگر امامان نیز در نام گذاری فرزندانشان چنین بوده است.

پی نوشتها

۱ ـ الاربلی، علی بن عیسی، کشف الغمهٔ فی معرفهٔ الائمهٔ، تهران، کتاب فروشی اسلامیه، بی‌تا، ج۲، ص۲۱۶ ؛ الطبرسی، ابوعلی فضل بن الحسن، اعلام الوری بأعلام الهدی، بیروت، دار المعرفهٔ، ۱۳۹۹ ه .ق، ص۲۵۱. ۲ ـ مفید، محمد بن محمد، الارشاد، تهران، انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ چهارم، ۱۳۷۸ ه . ش، ج۲، ص۲۰۰، اعلام الوری، ص۲۵۱. ۳ ـ حایری، محمد مهدی، معالی السبطین، قم، منشورات الرضی، ۱۳۶۳ ه . ش، ج۲، ص۲۱۴. ۴ ـ ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دار احیاءالتراث العربی، چاپ اول، ۱۴۱۶ ه . ق، ج۵، ص۲۹۳. ۵ ـ نظری منفرد، علی، قصه کربلا، قم، انتشارات سرور، ۱۳۷۹ ه . ش، پاورقی ص۵۱۸. ۶ ـ ر.ک: مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ ه . ق، ج۴۴، ص۲۱۰.

ستاره دمشق حضرت رقیه علیهاالسلام

مشخصات کتاب

پدید آورنده : حبیب مقیمی

ناشر : مجله حوزه

صفحه ۲۱۱

کودکی در کربلابچه ها! همه شما بارها و بارها داستان های زیادی از عاشورا و شهادت امام حسین علیه السلام شنیدید.

چکیده

ببینم، تا حالا درباره کودکانی که در کربلا بودن هم چیزی شنیدید و اونارو می شناسید. یکی
ازکودکان امام حسین علیه السلام که در کربلا بود، رقیه نام داشت. بچه ها! رقیه علیهاالسلام دختر سه ساله امام
حسین علیه السلام بود که به همراه خانواده امام حسین علیه السلام به کربلا اومده بود تا در کنار پدرو خویشانش باشه.
اون پدرش امام حسین علیه السلام رو خیلی خیلی دوست داشت و بالاخره هم درهمون سن کم، در سرزمین شام
به شهادت رسید. امیدوارم که از بزرگ تراتون بخواید تا بیش تر درباره حضرت رقیه براتون حرف بزنن.به یاد پدرزینب کوچولو،
هر وقت اسم رقیه علیهاالسلام رو می شنوه، اشک توی چشماش حلقه می زنه. می دونید
چرا بچه ها؟ آخه اون یه داستان درباره حضرت رقیه علیهاالسلام شنیده که خیلی ناراحتش کرده. شما هم
می خواید اون داستان رو بشنوید، پس خوب گوش کنید. عصر عاشورا، وقتی دشمنان دین خدا،
امام حسین و یارانش رو به شهادت رسونده بودن، یه عده کودک توی یکی از خیمه ها جمع شده
بودن. اونا خیلی خیلی تشنه بودن. فرمانده سپاه دشمن که دید اونا دارن از شدت تشنگی می میرن،
خواست کمی آب به اونا بده. ولی وقتی به حضرت رقیه رسید،حضرت رقیه از اون آب نخورد،
ظرف آب رو برداشت و به طرف پدرش امام حسین علیه السلام دوید. اون می خواست آب رو برای
پدرش ببره، ولی بچه ها امام حسین علیه السلام ، پدر رقیه، حالا دیگه شهید شده بود. همه با هم سلام
می فرستیم به روح بزرگ رقیه کوچک.سقمرضیه، دختر کوچولوییه که همیشه با مادرش تو مراسم عزاداری امام حسین و یارانش
شرکت
می کنه. اون هر سال چنین روزی که روز شهادت حضرت رقیه علیهاالسلام هست، یه کار خیلی خیلی زیبا
انجام می ده. مرضیه که تازه به کودکستان می ره، هر سال کوزه آبی رو برمی داره و توی این روز به
یاد کودک تشنه کربلا حضرت رقیه، به اهالی محل و رهگذرانی که تشنه هستن آب می رسونه.
آفرین به مرضیه خانوم و همه دخترها و پسرهای خوب و با ایمان که دوستان خونواده پیامبراند.کودک اسیربعد از واقعه عاشورا چه
اتفاقی افتاد؟ شما می دونید. حتما تا حالا از بزرگ تراتون شنیدید. بله
دشمن تمام کسایی رو که زنده مونده بودن، اسیر کرد. میون این اسرا، یه دختر کوچولو هم دیده
می شد. این دختر کوچولو رقیه بود. رقیه دختر امام حسین علیهاالسلام که حالا بعد از شهادت پدرش به
همراه عمه اش زینب و اسرای دیگه به طرف شام می رفت. می بینید بچه ها، حضرت رقیه با اون
سن و سال کم چقدر سختی کشیده. اون دشمنا اون قدر بی رحم بودن که حتی این دختر کوچولو
رو هم آزار می دادن. پس همه دست هامون رو به آسمون بلند می کنیم و از خدا می خوایم که تمام

دشمنای دین خدا واهل بیت نابود بشن. ان شاءالله.شهید کوچکاز توی خرابه های شام، صدای یه کودک به گوش می رسید. همه اونایی که در میون اسرا بودن،

می دونستن که این صدای رقیه، دختر کوچک امام حسینه. اون حالا از خواب بیدار شده بود و

سراغ پدرش رو می گرفت. او انگار خواب پدرش رو دیده بود. اون وقت یزید، کسی که دستور

داده بود امام حسین و یارانش رو به شهادت برسونن، دستور داد سر امام حسین علیه السلام رو به دختر

کوچولو نشون بدن. وقتی حضرت رقیه علیهاالسلام سر بریده پدرش امام حسین علیه السلام رو دید، با فریاد و ناله

خودشو روی سر بریده پدرش انداخت و همون جا، روحش به سوی آسمون آبی پرواز کرد.

سلام ما به روح بلند او.

ستاره های خونین «۶» حضرت رقیــه خاتون علیهاالسلام

مشخصات کتاب

ستاره های خونین «۶» حضرت رقیّه خاتون۳

تدوین: محمّدحسین رفوگران

به اهتمام امور فرهنگی مجتمع فاطمیّه اصفهان

تایپ، ویرایش و صفحه آرایی: جلال کوساری

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ، ۱۳۹۱

نوبت چاپ: اوّل ، پاییز ۱۳۹۱

تیراژ: ۱۵۰۰ عدد

قیمت: ۲۵۰۰۰ ریال

تلفن مرکز پخش: ۴۷۰۴۰۸۱ – ۰۳۱۱

fatemiyeh۱۳۵@Gmail.com

زیارتنامه ی حضرت رقیّه خاتون۳

بسم الله الرّحمن الرّحیم

السَّلامُ عَلَیْکِ یَا سَیِّدَتَنا رُقَیَّةَ عَلَیْکِ تَحِیَّةُ وَ السَّلام وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ السَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ اَمیرالْمُؤمِنینَ عَلِیِّ بْنِ اَبی طَالِبِ السَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ فاطِمَةَ الزَّهْراءِ سَیِّدَةِ نِساءِ الْعَالَمینَ السَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ خَدیجَةَ الْکُبْری اُمُّ الْمُؤمِنینَ وَ الْمُؤمِناتِ السَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ وَلِیِّ اللهِ السَّلامُ عَلَیْکِ یا اُخْتَ وَلِیِّ اللهِ السَّلامُ عَلَیْک یا بِنْتَ الْحُسَیْنِ الشَّهیدِ السَّلامُ عَلَیْکِ اَیَّتُهَا الصِّدِّیقَةِ الشَّهیدَةِ السَّلامُ عَلَیْکِ اَیَّتُهَا الرَّضِیَّةِ الْمَرْضِیَّةِ السَّلامُ عَلَیْکِ اَیَّتُهَا التَّقِیَّةِ النَّقِیَّةِ السَّلامُ عَلَیْکِ اَیَّتُهَا الزَّکِیَّةِ الْفَاضِلَةِ السَّلامُ عَلَیْکِ اَیَّتُها الْمَظْلُومَةِ الْبَهِیَّةِ صَلَّی اللهُ عَلَیْکِ وَ عَلی رُوحِکِ وَ بَدَنِکِ فَجَعَلَ اللهُ مَنْزِلَکِ وَ مَأواکِ فِی الْجَنَّةِ مَعَ آبائِکِ وَ أجْدادِکِ الطَّیبینَ الطَّاهِرینَ الْمَعْصُومینَ السَّلامُ عَلَیْکُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدَّارِ وَ عَلَی الْمَلائِکَةِ الْحافِّینَ حَوْلَ حَرَمِکِ الشَّریفِ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ وَ صَلَّی اللهُ عَلی سَیِّدِنا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّیبینَ الطَّاهِرینَ بِرَحْمَتِکَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمینَ».

مقدمه

بسمه تعالی

یکی از مصائبی که از ابتدای خلقت حضرت آدم۷ در عالم وجود مطرح شـده و تا انقراض این عالم فراموش نشدنی است مصیبت حضرت امام حسین۷ و واقعه ی جـانسوز عاشوراست، بلکه بایـد گفت طبق آنچه که در متن زیارت صـحیح السّـند عاشوراء آمـده « مُصِيبَةً مَا أَعْظَمَهَا وَ أَعْظَمَ رَزِيَّتَهَا فِي الإِسْلام» مصیبتی است که بزرگتر از آن در عالم وجود نداشته و نخواهد داشت.

خدای متعال قضیّه ی عاشورا را برای تمام انبیای خود به نحوی بیان فرمود که غالباً محزون شده و بعضی از آنها گریه کرده اند و از بدن حضرت ابراهیم و حضرت موسی۸ خون جاری شده و تمام انبیائی که از کربلا عبور کرده اند به قاتل امام حسین۷ لعنت کرده انـد که شرح و بسط آن از این مقـدّمه بیرون است. محقّقین محترم می تواننـد به کتاب شـریف بحارالأنوار مرحوم علّامه ی مجلسـی اعلی الله مقامه جلد ۴۴ از صفحه ی ۲۴۲ الی ۲۴۵ احادیث شماره ی ۳۷ تا ۴۴ مراجعه فرمایند.

البته قابـل ذکر است تـک تـک مصـائب کربلاـ از این اهمیّت برخوردار است که مصـیبتی بالاتر از آن نیست مثلًا مصـیبت حضـرت اباالفضل۷ یا حضرت قاسم۷.

از مصـائب دیگری که از اهمیّت ویژه ای برخـوردار بوده مصـیبت دخـتر سه سـاله ی حضـرت اباعبـدالله الحسین۷، حضـرت رقیّه ی مظلومه۳ است.

از جمله دلائل اهمیّت آن بحث اسارت آن نازدانه ی معظّمه است که در مسیر اسارت آن مظلومه اذیّت فراوان دیده و شکنجه هایی تحمّـل نموده که گفتن و شـنیدن بعضـی از آنها، از طاقت انسان خارج است. مثلًا بسـتن تمام افراد حتّی کودکان به طناب یا زنجیر، زدن بـا تازیانه به آنها به خاطر سـریع حرکت کردن یا ساکت کردن آنها از گریه، زنـدانی کردن آنها در کوفه و جای دادن آنها در خرابه ی شام به اضافه ی تمام مصائبی که در شـهر شام بر اهل بیت: وارد شـده و دیگر جا دادن این طفل در کنار سـر بریـده ی پدر بزرگوارشان و دفن شدن غریبانه آن دردانه در آن محلّ.

کتاب حاضـر ششـمین شـماره از سلسـله کتاب های سـتاره های خونین است که توسط مـدّاح گرانقدر جناب آقای حسـین رفوگران تدوین و توسط امور فرهنگی مجتمع فاطمیه اصفهان چاپ شده است.

امید است خداوند توفیق خدمت به آسـتان مقدّس حضرت امام حسین۷ را به همگـان عنایت فرمایـد و دنیا و آخرت، آنی و کمتر از آنی ما را از آن ذوات مقدّسه جدا نفرماید.

سیّد محمّد قائم فرد

امور فرهنگی مجتمع فاطمیه ی اصفهان

ذیحجّه ۱۴۳۳ هجری قمری

اشاره به فرزندان امام حسین۷

علی بن عیسـی اربلی صـاحب کتـاب کشف الغمه (که این کتاب را در سال ۶۷۸ هجری قمری تـألیف کرده است) به نقـل از کمال الدّین گفته است که امام حسین۷ شـش پسر و چهار دختر داشت، ولی او هنگام شمارش دخترها، سه نفر به نام های زینب، سکینه و فاطمه را نام می‌برد و از چهارمی ذکری به میان نمی‌آورد. احتمال دارد که چهارمین دختر، همین حضرت رقیّه۳ بوده باشد.

علّامه ی حائری در کتاب معالی السّبطین می‌نویسد:

بعضـی مانند محمّد بن طلحه ی شافعی و دیگران از علمای اهل تسـنّن و شیعه می‌نویسند: امام حسین۷ دارای ده فرزند، شش پسر، و

چهار دختر بوده است.

سپس می‌نویسد: دختران ایشان عبارتند از سکینه، فاطمه ی صغری، فاطمه ی کبری، و رقیّه:.

تحقیقی کوتاه در رابطه با نام رقیّه۳

کلمه ی رقیّه، در اصل از ارتقاء به معنی (صعود به طرف بالا و ترقّی) است. این نام قبل از اسلام نیز وجود داشته، مثلاً نام یکی از دختران هاشم (جدّ دوّم پیامبر۶) رقیه بوده است، که عمّه ی پدر رسول خدا۶ رقیّه می‌باشد .

نخستین کسی که در اسلام، این نام را داشت، یکی از دختران رسول خدا۶ از حضرت خدیجه۳ است. پس از آن، یکی از دختران امیرالمؤمنین علی۷، نیز رقیه۳ نام داشت، که به همسری حضرت مسلم بن عقیل۷ درآمد. در میان دختران امامان دیگر نیز چند نفر این نام را داشتند، از جمله یکی از دختران امام حسن مجتبی۷ و دو نفر از دختران امام موسی کاظم۷ که به رقیّه و رقیّه ی صغری خوانده می‌شدند.

پدر و مادر حضرت رقیّه۳

پدر حضرت رقیّه۳:

پدر بزرگوار حضرت رقیّه۳، حضرت امام حسین بن علی۸ هستند که معروف تر از آن می باشند که نیاز به توصیف و معرّفی داشته باشند و قلم از توصیف آن امام، عاجز و بیان، اَلکن است.

مادر حضرت رقیّه۳:

در معالی السّبطین علّامه ی حائری می‌نویسد:

مادر حضرت رقیّه۳، شاه زنان دختر یزجرد بود که بنا بر این قول حضرت رقیّه۳ با امام سجّاد۷ خواهر تنی می‌باشند .

در کتب دیگر مادر آن حضرت را امّ اسحاق که قبلاً همسر امام حسن۷ بود و آن حضرت در وصیّت خود به برادرش امام حسین۷ سفارش کرد که با امّ اسحاق ازدواج کند و فضائل بسیاری را برای آن بانو برشمرد، نام می‌برند .

شیخ مفید در کتاب ارشاد مادر حضرت رقیّه۳ را امّ اسحاق بنت طلحه معرّفی می‌نماید .

سنّ حضرت رقیّه۳

سنّ مبارک حضرت رقیّه۳ هنگام شهادت، طبق پاره‌ای از روایت ها سه سال و مطابق پاره‌ای دیگر چهار سال بود.

برخی نیز پنج سال و هفت سال نقل کرده‌اند. در کتاب وقایع الشّهور و الایام نوشته ی علّامه ی بیرجندی۱ آمده است که، دختر کوچک امام حسین۷ در روز پنجم ماه صفرالمظفر سال ۶۱ وفات کرد، چنان که همین مطلب در کتاب ریاض القدس نیز نقل شده است.

وداع حضرت امام حسین۷ در عصر عاشورا

با اهل حرم

علّامه ی مجلسی۱ در بحارالأنوار ذکر نموده که چون امام مظلوم هفتاد و دو نفر از اصحاب خود را دید که روی زمین افتاده‌اند و بی‌کس و تنها مانده است، به جهت وداع متوجّه خیمه‌ها شد.

« وَ نَادَی یَا سُکَیْنَهُ وَ یَا رقیَّهُ وَ یَا عَاتِکَهُ وَ یَا زَیْنَبُ وَ یَا فاطِمَهُ، یَا أُمَّ کُلْثُومِ عَلَیْکُنَّ مِنِّی السَّلام» .

اهل حرم را صدا زد: ای سکینه و ای رقیّه و ای عاتکه و ای زینب و ای فاطمه و ای امّ کلثوم، خداحافظ.

زنان و دختران و کنیزان چون این صدا را شنیدند همگی از خیمه‌ها بیرون دویدند، و صدا به گریه و ناله بلند کردند. حضرت یک یک را سفارشی می‌فرمود که دلها را آتش می‌زد، نگاه حسرتی به ایشان کرد و آه از دل سوخته خود کشید... حضرت فرمود:

« وَ کَأَنّی بِکُمْ غَیْرَ بَعیدٍ کَالْعَبیدِ یَسُوقُونَکُمْ أمامَ الرِّکابِ وَ یَسُومُونَکُمْ سُوءَ الْعَذَابِ، فَتَضارَخْنَ النِّساءُ فَسَکَّتَهُنَّ».

ای خواهر، گویا می‌بینم که در این نزدیکی، شما را مثل بندگان و کنیزان اسیر کرده، در جلو اسب ها می‌دوانند و عذاب می کنند، که اهل حرم صدا به گریه و ناله بلند کردند، آن حضرت ایشان را ساکت گردانید و امر به شکیبایی نمود و سپس روانه ی میدان شد.

وداع امام حسین۷ در روز عاشورا

با حضرت رقیّه۳

چنانکه نافع بن هلال گوید در میان دو صف لشکر ایستاده نگاه می کردم:

« فَرَأیْتُ صَغیرَةً بَاکِیَةً جَاءَتْ وَ اَخَذَتْ بِذَیْلِ أبیها فَقَالَتْ: یَا اَبَهْ اُنْظُرْ اِلَیَّ فَاِنِّی عَطْشانٌ».

دیدم دختر کوچکی آمد و دامن امام مظلوم را گرفت و عرض کرد: ای پدر! مرا دریاب که بسیار تشنه‌ام، آن حضرت نگاهی به صورت آن طفل کرده و گریسته و فرمودند: صبر کن ای نور دیده،

« اللهُ یُسْقیکَ فَإنَّهُ وَکیلی».

خداوند تو را آب خواهد داد، همانا او وکیل من است.

دست او را گرفته و به خیمه برگردانید. نافع بن هلال گوید: پرسیدم این طفل کیست و چه نام دارد؟ شخصی گفت: دختر سه ساله ی حسین، رقیّه است .

حضرت رقیّه۳ در شام عاشورا به یاد

لب تشنه ی پدر آب نخورد

عصر عاشورا که دشمنان برای غارت به خیمه‌ها ریختند، در درون خیمه‌ها مجموعاً ۲۳ کودک از اهل بیت: را یافتند.

به عمر سعد گزارش دادند که این ۲۳ کودک، بر اثر شدّت تشنگی در خطر مرگ هستند. عمر سعد اجازه داد به آنها آب بدهند. وقتی که نوبت به حضرت رقیّه۳ رسید آن حضرت ظرف آب را گرفت و دوان دوان به سوی قتلگاه حرکت کرد. یکی از سپاهیان دشمن پرسید: کجا می‌روی؟

حضرت رقیّه۳ فرمود: « بابایم تشنه بود، می‌خواهم او را پیدا کنم و برایش آب ببرم». او گفت: آب را خودت بخور. پدرت را با لب تشنه شهید کردند! حضرت رقیّه۳ در حالی که گریه می کرد، فرمود: « پس من هم آب نمی‌آشامم» .

حضرت رقیّه۳ کنار پیکر خونین پدر

در شام غریبان

در کتاب مبکی العیون آمده است:

در شام غریبان، حضرت زینب۳ در زیر خیمه ی نیم سوخته ای، اندکی خوابید.

در عالم خواب مادرش حضرت فاطمه ی زهرا۳ را دید. عرض کرد: مادر جان! آیا از حال ما خبر داری؟! حضرت فاطمه۳ فرمود:

تاب شنیدن ندارم. حضرت زینب۳ عرض کرد: پس شکوه‌ام را به چه کسی بگویم؟ حضرت زهرا۳ فرمود: « من خود هنگامی که سر از بدن فرزندم حسین۷ جدا می کردند، حاضر بودم. اکنون برخیز و رقیّه۳ را پیدا کن».

حضرت زینب۳ برخاست. هر چه صدا زد، حضرت رقیّه۳ را نیافت. با خواهرش امّ کلثوم۳، در حالی که گریه می کردند و ناله سر می‌دادند، از خیمه بیرون آمدند و به جستجو پرداختند تا این که نزدیک قتلگاه صدای او را شنیدند. کنار بدن های پاره پاره، دیدند رقیّه۳ خود را روی پیکر مطهّر پدر افکنده و در حالی که دست هایش را به سینه ی پدر چسبانیده است درد دل می کند. حضرت زینب۳ او را نوازش کرد. در این وقت سکینه۳ نیز آمد و با هم به خیمه باز گشتند. در مسیر راه سکینه۳ از رقیّه۳ پرسید: چگونه پیکر پدر را پیدا کردی؟ او پاسخ داد: « آن قدر پدر پدر کردم که ناگاه صدای پدرم را شنیدم که فرمود: بیا اینجا، من در این جا هستم» .

خرابه ی شام

مجلس یزید در قصری بود بسیار مجلّل، که به دستور معاویه ساخته شده بود، و در آن زمان طرز معماری و ساختمان آن معروفیت خاصی داشت، و مورخین شرح مفصّلی از معماری و تزیین و تشریفات آن نوشته‌اند و گفته شده: هنگامی که معاویه خواست آن را بسازد منازل اطراف آن را از مالکین خرید، ولی پیرەزنی که خانه‌ای مخروبه در آن ناحیه داشت از فروش خانه خودداری کرد. چون معاویه خواست با زور آن منزل را بگیرد، عمرو عاص و دیگر نزدیکان، او را منع کردند که این کار را نکن تا مثل انوشیروان به عدالت مشهور شوی، که برای ساختن ایوان مدائن عدالتش اجازه نداد که صاحب خانه‌ای را ناراحت کند، و ایوان را به صورت ناقص ساخت.

معاویه از خانه ی پیرزن صرف نظر کرد و قصر را ساخت و آن خانه خرابه در کنارش به همان حالت باقی ماند .

خرابه ی شام، زندان اهل بیت سیّدالشّهداء:

در روایت مرحوم صدوق۱ از آن خرابه، تعبیر به محبس (زندان و بازداشتگاه) شده است، زیرا آنها در آنجا محصور بودند و اجازه نداشتند به جای دیگر بروند. وی می‌نویسد:

« إِنَّ یَزِیدَ لَعَنَهُ اللَّهُ أَمَرَ بِنِسَاءِ الْحُسَیْنِ: فحبس [فَحُبِسْنَ] مَعَ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ۸ فِی مَحْبِسٍ لا یَکُنُّهُمْ مِنْ حَرٍّ وَ لا قَرٍّ حَتَّی تَقَشَّرَتْ وُجُوهُهُم» .

همانا یزید دستور داد که اهل بیت امام حسین: را همراه امام سجّاد۷ در محلّی حبس کردند. آنها در آن جا نه از گرما در امان بودند و نه از سرما، تا آن که بر اثر آن صورت هایشان پوست انداخت .

چون اولاد رسول و ذراری فاطمه ی بتول۳ را در خرابه ی شام منزل دادند، آن غریبانِ ستمدیده و آن اسیرانِ داغدیده، صبح و شام برای جوانان شهید خود در ناله و نوحه بودند. عصرها که می‌شد آن اطفال خردسال درب خرابه صف می کشیدند، می‌دیدند که مردم شام خرّم و خوشحال هستند اطفال خود را گرفته آب و نان تهیه کرده به خانه‌های خود می‌روند. آن طفلان خسته مانند مرغان پر شکسته دامن عمّه را می گرفتند که ای عمّه! مگر ما خانه نداریم؟ مگر بابا نداریم؟

می‌فرمود: چرا نور دیدگان، خانه‌های شما در مدینه و بابای شما به سفر رفته است.

خواب دیدن حضرت رقیّه۳ در خرابه ی شام

و شهادت آن حضرت

صاحب (مصباح الحرمین) می‌نویسید:

طفل سه ساله ی امام حسین۷ شبی از شب ها پـدر را در عالم رؤیا دیـد و از دیدارش شاد گردید و در ظلّ مرحمتش آرمید و فلکِ ستیزه جو، این نوع استراحت را برای آن صغیره نتوانست ببیند. چون آن محترمه از خواب بیدار شد پدر خود را ندید. شروع به گریه کرد. هر چه اهل بیت: او را تسلّی دادند آرام نشد. سبب گریه از او پرسیدند، آن مظلومه در جواب فرمود:

« أیْنَ اَبِی ایتُونِی بِوَالِدِی وَ قُرَّهُ عَیْنِی».

پدر من کجاست؟ پدر و نور چشم مرا بیاورید.

پس آن مصیبت زدگان دانستند که آن یتیمه پـدر را در خواب دیده است، هر چند تسلّی دادند آرام نشد. خود اهل بیت نیز منتظر بهانه برای گریه بودند، لذا گریه سکوت شب را شکست. همه با آن صـغیره هم آوازه شده مشغول گریه و زاری و ناله شدند. پس موهای خود را پریشان نموده و سیلی بر صورت ها می‌زدنـد و خاک خرابه را بر سـر خود می‌ریختند، و صدای گریه ی ایشان چنان بلند گردید که به گوش یزید پلید کافر رسید.

قول طاهر بن عبدالله دمشقی

طاهر بن عبدالله دمشقی گوید: من نَدیم یزید ملعون بودم و اکثر شب ها برای او صحبت می کردم و او را مشغول می‌نمودم. شبی نزد آن ملعون بودم و قدری هم از شب گذشته بود، پس به من گفت: ای طاهر! امشب وحشت بر من غالب است و قلبم در تپش افتاده و دلم از غصه و حزن پر شده، بسیار اندوه و غصّه دارم که حالت نشستن و صحبت کردن ندارم. بیا سر من را در دامن گیر و از افعال ناشایسته و گذشته مـن صـحبت مکـن. طـاهر گویـد: مـن سـر نحس او را در دامـن گرفتم. آن لعین به خـواب رفت، و سـر نـورانی سیّدالشّهدا۷ در آن وقت در طشت طلا در مقابل ما بود.

چون ساعتی گـذشت دیدم که ناله ی پردگیان حرم محترم امام حسـین۷ از خرابه بلنـد شـد. آن لعین در خواب و من در اندوه بودم، که این چه ظلم و ستم بـود که یزیـد به اولاـد امیرالمؤمنین۷ نمود؟! به طرف طشت نظر کرده دیـدم که از چشم هـای امـام حسـین۷ اشک جاری شده است، تعجّب کردم! پس دیدم آن سـر انور به قدر چهار ذراع گویا بلند شد و لب های مبارکش به حرکت آمده، آواز اندوهناک و ضعیفی از آن دهان معجز بیان بلند گردید که می‌فرمود:

« اللَّهُمَّ هَؤُلاءِ اَوْلادنا و اَکْبادنا وَ هَؤُلاءِ اَصْحابنا».

خداوندا! اینان اولاد و جگر گوشه ی من و اینها اصحاب من هستند.

طاهر گوید: چون این حال را از آن حضرت مشاهده کردم وحشت و دهشت بر من غلبه کرد. شروع به گریه کردم. به بالای عمارت یزید آمدم که خرابه در پشت آن عمارت بود، خیال می کردم شاید یکی از اهل بیت رسول خدا۶ فوت شده، که مرگ او باعث این همه ناله و ندبه شده است. وقتی بالای قصر رسیدم دیدم تمامی اهل بیت اطهار: طفل صغیری را در میان گرفته‌اند و آن دختر، خاک بر سر می‌ریزد و با ناله و فغان می گوید:

« یَا عَمَّتِی وَ یَا اُخْت اَبِی اَیْنَ أبِی، أیْنَ أبِی».

ای عمّه! و ای خواهر پدر بزرگوار من، کجاست پدر من؟! کجاست پدر من؟!

آنهـا را صـدا زدم و از ایشـان پرسـیدم که چه پیش آمـده که بـاعث این همه نـاله و گریه شـده است؟! گفتنـد: ای مرد، طفل صـغیر سیّدالشّهداء۷ پـدرش را در خـواب دیـده، و اینـک بیـدار شـده و از مـا پـدر خـود را می‌خواهـد، هر چه به وی تسلّی می‌دهیم آرام نمی گیرد.

طاهر گویـد: بعـد از مشاهـده ی این احوال دردناک، پیش یزیـد برگشـتم. دیـدم آن بـدبخت بیـدار شده به طرف آن سـر (سـر امام حسین۷) نگاه می کند و از کثرت وحشت و دهشت و خوف و خشیت، مانند برگ بید بر خود می‌لرزد. در آن اثنا سر اطهر آن مولا

به طرف یزید متوجّه شده و فرمود:

ای پسر معاویه! من در حقّ تو چه بدی کرده بودم که تو با من این ستم و ظلم را نمودی و اهل بیتم را در خرابه جا دادی؟

« ثُمَّ تَوَجَّهَ الرَّأسُ الشَّریف اِلَی اللهِ الْخَبیر اللَّطیف وَ قالَ: اَللَّهُمَّ انْتَقِمْ مِنْهُ بِمَا عامِلَ بی وَ ظَلَمَنِی وَ اَهْلِی وَ سَیَعْلَمُ الَّذینَ ظَلَمُوا أیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ ».

سر مبارک و شریف آن حضرت به سوی خداوند خبیر و لطیف، توجّه نموده و عرض کرد: خداوندا! از یزید به کیفر رفتاری که با من کرده و به من و اهل بیت من ظلم نموده، انتقام بگیر!

وقتی یزید این را شنید بدنش به لرزه درآمد و نزدیک بود که بندهایش از یکدیگر بگسلد. از من سبب گریه ی اهل بیت: را پرسید و سر آن حضرت را به خرابه نزد آن صغیره فرستاد و گفت:

سر را نزد آن صغیره بگذارید، باشد که با دیدن آن تسلّی یابد.

ملازمان یزید سر حضرت سیّدالشّهداء۷ را برداشته به در خرابه آمدند. چون اهل بیت دانستند که سر امام حسین۷ را آورده‌اند، تماماً به استقبال آن سر شتافتند و سر امام حسین۷ را از ایشان گرفته و اساس ماتم را از سر گرفتند. به ویژه، زینب کبری۳ که پروانه وار به دور آن شمع محفل نبوّت می‌گردید. پس چون نظر آن صغیره بر سر مبارک افتاد پرسید:

« مَا هَذَا الرَّأس؟»

این سر کیست؟ گفتند:

« هَذَا رَأسُ اَبیک».

این سر مبارک پدر توست.

پس آن مظلومه آن سر مبارک را از طشت برداشت و در بر گرفت و شروع به گریستن نمود و گفت: پدر جان، کاش من فدای تو می‌شدم، کاش قبل از امروز کور و نابینا بودم، و کاش می‌مردم و در زیر خاک می‌بودم و نمی‌دیدم محاسن مبارک تو به خون خضاب شده است. پس این مظلومه لب های خود را بر لب های پدر بزرگوار خود گذاشت و آن قدر گریست که بیهوش شد. چون اهل بیت: آن صغیره را حرکت دادند، دیدند که روح مقدسش از دنیا مفارقت کرده و در آشیان قدس در کنار جدّه‌اش حضرت فاطمه۳ آرمیده است. چون آن بی‌کسان این وضع را دیدند، صدا به گریه و زاری بلند کردند، و عزای غم و زاری را تجدید نمودند. آن دختری که در خرابه ی شام از دنیا رحلت فرموده، شاید اسم شریفش رقیّه بوده و از صبایای حضرت سیّدالشّهداء۷ بوده چون مزاری که در خرابه ی شام است منسوب به این مخدّره و معروف به مزار حضرت رقیّه۳ است .

در منتخب آمده است که حضرت رقیّه۳ پدرش را مخاطب قرار داده و می‌فرمود:

« یا اَبَتاهُ مَنْ ذَاالَّذی خَضَبَکَ بِدِمائِکَ».

پدر جان! کی صورت منورت را غرق خون ساخته؟

« یا اَبَتاهُ مَنْ ذَا الَّذی قَطَعَ وَریدَیْکَ».

پدر جان! چه کسی رگهای گردنت را بریده است؟

« یا اَبَتاهُ مَنِ الَّذی اَیْتَمَنی عَلی صِغَرِ سِنّی»؟

پدر جان! کدام ظالم مرا در کودکی یتیم کرده است؟

« یا اَبَتاهُ مَنْ لِلْیَتیمَةِ حتّی تَکْبُرَ».

پدر جان! چه کسی متکفّل یتیمه‌ات می‌شود تا بزرگ شود؟

« یا اَبَتاهُ مَنْ لِلنِّساءِ الْحاسِراتِ».

پدر جان! چه کسی به فریاد این زنان سر برهنه می‌رسد؟

« یا اَبَتاهُ مَنْ لِلأَرامِلِ الْمُسَبَّیاتِ».

پدر جان! چه کسی داد رسی از این زنان بیوه و اسیر می کند؟

« یا اَبَتاهُ مَنْ لِلْعُیُونِ الْباکِیاتِ».

پدر جان! چه کسی نظر مرحمتی به سوی این چشم های ما که شب و روز در فراق تو گریان است، می کند؟

« یا اَبَتاهُ مَنْ لِلضّایِعاتِ الْغَریباتِ».

پدر جان! چه کسی متوجّه این زنان بی‌صاحبِ غریب خواهد شد؟

« یا اَبَتاهُ مَنْ لِلشُّعُورِ الْمَنْشُوراتِ».

پدر جان! چه کسی از برای این موهای پریشان خواهد بود؟

« یا اَبَتاهُ مَنْ بَعْدَکَ؟ واخَیْبَتاهُ».

پدر جان! بعد از تو داد از ناامیدی!

« یا اَبَتاهُ مَنْ بَعْدَکَ واغُرْبَتاهُ».

پدر جان! بعد از تو داد از غریبی و بی کسی!

« یا اَبَتاهُ لَیْتَنی کُنْتُ لَکَ الْفِداءُ».

پدر جان! کاش من فدای تو می‌شدم.

« یا اَبَتاهُ لَیْتَنی کُنْتُ قَبْلَ هذَا الْیَوْمِ عَمْیاءُ».

پدر جان! کاش من پیش از این روز کور شده بودم، و تو را به این حال نمی‌دیدم.

« یا اَبَتاهُ لَیْتَنی وَسَدْتُ الثَّری وَ لا اَری شَیْبُکَ مُخَضَّباً بِالدِّماءِ».

پدر جان! کاش مرا در زیر خاک پنهان کرده بودند و نمی‌دیدم که محاسن مبارکت به خون خضاب شده باشد.

آن معصومه نوحه می کرد و اشک می‌ریخت تـا آن که نفس او به شـماره افتـاد و گریه راه گلویش را گرفت، مثـل مرغ سـر کنـده، گاهی سر را به طرف راست می‌نهاد و می‌بوسید و بر سر می‌زد، و زمانی به چپ می گذارد و می‌بوسید... پس آن ناز دانه لب بر لب پدر نهاد، زمان طویلی از سخن افتاد.

« فَنَادیَ الرَّأْسُ بِنْتَهُ، إلَیَّ إلَیَّ، هَلُمِّی فَأنَا لَکِ بِالْإنْتِظَارِ فَغُشِیَ عَلَیْهَا غَشْوَةً لَمْ تُفِقْ بَعْدَها، فَلَمَّا حَرَّکُوها فإذا هِیَ قَدْ فارَقَتْ رُوحُهَا الدُّنْیا».

آن رأس شـریف دختر را صـدا کرد که به سوی من بیا، من منتظرت هسـتم، او غش کرد و دیگر به هوش نیامـد، چون او را حرکت دادند متوجه شدند که روح شریفش از بدن مفارقت کرده و به خدمت پدر شتافته است .

راوی گویـد: وقتی که خواسـتند نعش آن یتیم را از خاک خرابه بردارند علم های سـیاه بر پا کرده بودند و مردان و زنان شامی همه جمع شـده گریه و نـاله می کردنـد و سـنگ بر سـر و سـینه می‌زدنـد. او را غسـل دادنـد و کفن نمودنـد و بر او نماز گزاردنـد و دفن نمودند، که الآن قبر ایشان معلوم و مشهور است .

زن غساله با تخته و آب و چراغ وارد شـده، پیراهن از تن طفل بیرون آورد، همین که دیـد بدن نازنین او سـیاه و مجروح است، با دو دست بر سر خود زد!

گفتند: چرا خود را می‌زنی؟ گفت: مادر این طفل (یا بزرگ اسیران) کیست؟ تا بگوید این بچه به چه مرضی از دنیا رفته است؟ چرا بدنش کبود است؟

بانوان با چشم اشکبار گفتند: او مرضی نداشت، اینها جای کعب نیزه و تازیانه است .

گفتگوی زن غسّاله با حضرت زینب کبری۳

در نقل دیگر چنین آمده است:

هنگامی که زن غسّاله، بدن حضرت رقیّه۳ را غسل می‌داد، ناگاه دست از غسل کشید و گفت: سرپرست این اسیران کیست؟

حضرت زینب۳ فرمود: چه می‌خواهی؟

غسّاله گفت: این دخترک به چه بیماری مبتلا بوده که بدنش کبود است؟

حضرت زینب۳ در پاسخ فرمود: « ای زن، او بیمار نبود، این کبودی ها آثار تازیانه‌ها و ضربه‌های دشمنان است» .

سر مقدّس امام حسین۷

با دخترش حضرت رقیّه۳ سخن می گوید

در کتاب بحر الغرائب، جلد دوّم، قریب به این مضامین می نویسد:

حارث که یکی از لشکریان یزید بود گفت: یزید دستور داد سه روز اهل بیت: را در پشت دروازه ی شام نگاه دارند تا چراغانی شهر شام کامل شود.

حارث می گوید: شب اوّل من به شکل خواب بودم، دیدم دختری کوچک بلند شد و نگاهی کرد. دید لشگر از خستگی راه خوابیده‌اند و کسی بیدار نیست، امّا فوراً از ترسش باز نشست و باز بلند شد و چند قدم آمد به طرف سر امام حسین۷ که بر درختی نزدیک خرابه، دم دروازه ی شام آویزان بود. آری، به طرف آن درخت و سر مقدّس آمد و از ترس بر گشت، تا چند مرتبه. آخر الامر زیر درخت ایستاد و به سر بابایش نگاه کرد و کلماتی فرمود و اشک ریخت. سپس دیدم سر مقدّس امام حسین۷ پایین آمد و در مقابل نازدانه قرار گرفت و رقیّه۳ گفت:

« اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا اَبَتاهُ وامُصیبَتاهُ بَعْدَ فِراقِکَ وَاغُرْبَتاهُ بَعْدَ شَهادَتِک».

بعد دیدم سر مقدس با زبان فصیح فرمود: ای دختر من، مصیبت تو و زجر و تازیانه و روی خار مغیلان دویدن تو تمام شد، و اسیریت به پایان رسید. ای نور دیده، چند شب دیگر به نزد ما خواهی آمد آن چه بر شما وارد شده صبر کن که جزا و مزد او شفاعت را در بر دارد.

حارث می گوید: من خانه‌ام نزدیک خرابه ی شام بود، از این که حضرت به او فرموده بود نزد ما خواهی آمد منتظر بودم کی از دنیا می‌رود، تا یک شبی شنیدم صدای ناله و فریاد از میان خرابه بلند است، پرسیدم چه خبر است؟ گفتند: حضرت رقیّه۳ از دنیا رفته است .

بی‌قراری حضرت امّ کلثوم۳

در شب دفن حضرت رقیّه۳

در شب دفن آن دختر مظلومه ی اهل بیت:، جناب امّ کلثوم۳ را دیدند که قرار و آرام ندارد و با ناله و ندبه به دور خرابه می گردد و هر چه تسلّی می‌دهند آرام نمی‌یابد. از علّت این بی‌قراری پرسیدند، گفت:

شب گذشته این مظلومه در آغوش من بود، چون بیدار شدم دیدم که به شدت گریه می کند و آرام نمی گیرد، از سببش پرسیدم؟ گفت: عمّه جان، آیا در این شهر مانند من کسی یتیم و اسیر و در به در می‌باشد؟ عمّه جان، مگر اینها ما را مسلمان نمی‌دانند، به چه جهت آب و نان را از ما مضایقه می‌نمایند و طعام به ما یتیمان نمی‌دهند؟! این مصیبت مرا به گریه آورده و طاقت خوابیدن ندارم.

***

ز خانه ها همه بـوی طعـام می آمد

ولی به جان تو عمّه گرسنه خوابیدم

***

بدرقه ی اهل بیت: از شام به سمت مدینه

زنان شام ازدحام کردند و در حالی که سیاه پوش شده بودند برای بدرقه ی اهل بیت از خانه‌ها بیرون آمدند.

صـدای ناله و گریه ی آنها از هر سو شـنیده می‌شـد و با کمال شـرمندگی با اهل بیت وداع نمودنـد، و تا کاروان اهل بیت: پیدا بود، مردم شام گریه می کردند .

زینب کبری۳ از این فرصت اسـتفاده‌های بسـیار کرد. از جمله این که هنگام وداع، ناگاه سـر از هودج بیرون آورد و خطاب به مردم اشاره فرمود: ای اهل شام! از ما در این خرابه امانتی مانده است، جان شما و جان این امانت، هرگاه کنار قبرش بروید (او در این دیار غریب است) آبی بر سر مزارش بپاشید و چراغی در کنار قبرش روشن کنید .

تعمیر قبر حضرت رقیّه خاتون۳

عـالم بزرگوار مرحوم ملّـا محمّـد هاشم خراسانی۱ می‌نویسـد: عـالم جلیـل شـیخ محمّـد علی شامی که از جمله علماء نجف اشـرف می‌باشد به حقیر فرمود:

جَدّ اُمّیِ من جناب آقا سیّد ابراهیم دمشقی که نسبش به سیّد مرتضی علم الهدی منتهی می‌شد، و سن شریفش بیش از ۹۰ سال بود، سه دختر داشت و اولاد پسر نداشت. شبی دختر بزرگ ایشان، حضرت رقیّه۳ دختر امام حسین۷ را در خواب دید که فرمودند:

به پدرت بگو به والی بگوید: میان لحد و جسد من آب افتاده، و بدن من در اذیت است، بیاید قبر و لحد مرا تعمیر کند.

دختر به سیّد عرض کرد، ولی سیّد از ترس اهل تسنن، به خواب اعتنا ننمود.

شب دوّم دختر وسطی سیّد همین خواب را دید و به پدر گفت، ترتیب اثری نداد.

شب سوّم دختر کوچک سیّد همین خواب را دید و به پدر گفت، باز ترتیب اثری نداد.

شب چهارم خود سیّد حضرت رقیّه۳ را در خواب دید که به طریق عتاب فرمودند: چرا والی را خبر نکردی؟

سیّـد بیدار شد، صبح نزد والی شام رفت و خوابش را گفت. والی به علماء و صـلحاء شام از شـیعه و سـنّی امر کرد که غسل کنند و لبـاس هـای پاکیزه بپوشـند، به دست هر کس قفل درب حرم مطهّر باز شـد همان کس برود و قبر مقـدّس او را نبش کنـد، جسـد را بیرون آورد تا قبر را تعمیر کنند.

صلحـاء و بزرگان از شـیعه و سـنّی در کمال آداب غسل کردنـد و لباس پاکیزه پوشـیدند، قفل به دست هیـچ کس باز نشـد، مگر به دست مرحوم سیّد، و چون میان حرم آمدند کلنگ هیچ کدام بر زمین اثر نکرد، مگر به دست سیّد ابراهیم.

حرم را خلوت کردند، لحد را شـکافتند، دیدند بدن نازنین مخدره میان لحد و کفن صحیح و سالم است، لکن آب زیادی میان لحد جمع شـده است. سـیّد بـدن شـریف را از میـان لحـد بیرون آورد و بر زانوی خود نهاد، و سه روز بـدین گونه بالای زانوی خود نگه داشت و گریه می‌کرد تـا این که قبر آن بی‌بی را تعمیر کردنـد. وقت نمـاز که می‌شـد سـیّد بـدن مخـدّره را بر روی چیز پـاکیزه ای می گـذاشت. بعـد از فراغ از نماز برمی‌داشت و بر زانو می‌نهاد، تا این که از تعمیر قبر و لحد فارغ شدند، سیّد بدن را دفن کرد. و از معجزه ی این مخـدّره این که، سیّد در این سه روز احتیاج به غـذا و آب و تجدید وضو پیدا نکرد. و چون خواست بدن را دفن کند دعا کرد که خداوند پسـری به او عطاء فرماید. دعای سـیّد به اجابت رسـید و در سن پیری خداوند پسری به او لطف فرمود، نام او را

سیّد مصطفی گذاشت. آنگاه والی واقعه را به سلطان عبدالحمید عثمانی نوشت، او هم تولیت زینبیه و مرقد شریف حضرت رقیّه و امّ کلثوم و سکینه: را به او واگذار نمود.

این قضیّه در حدود سال ۱۲۸۰ قمری بوده است .

در معالی این قضیّه را مجملاً نقل کرده و در آخر اضافه فرموده است:

« فَنَزَلَ فِی قَبْرِهَا وَ وَضَعَ عَلَیْهَا ثَوْباً لَفَّهَا فیهِ وَ أَخْرَجَهَا، فَإِذَا هِیَ بِنْتُ صَغیرةٌ دُونَ الْبُلُوغِ وَ کانَ مَتْنُهَا مَجْرُوحَةٌ فِی کَثْرَةِ الضَّرْبِ».

آن سیّد جلیل وارد قبر شد و پارچه‌ای بر او پیچید و او را خارج نمود، دختر کوچکی بود که هنوز به سن بلوغ نرسیده، و پشت شریفش از زیادی ضرب مجروح بود .

اشعار مربوط به حضرت رقیـّه خاتون ۳

عمّه جان، بگذار گریم زار زار عمّه جان، کو منزل و کاشانه‌ام

من چرا ساکن در این ویرانه‌ام

آشنایانم همه رفتند و من

میهمان بر سفره ی بیگانه‌ام

عمّه جان، بگذار گریم زار زار

چون که دیگر پر شده پیمانه‌ام

شمع، می‌ریزد گهر در پای من

چون که داند کودکی دردانه‌ام

عقل، می گوید به من آرام گیر

او نداند عاشقی دیوانه‌ام

دست از جانم بدار ای غمگسار

من چراغ عشق را پروانه‌ام

بگذر از من ای صبا حالم مپرس

فارغ از جان، در غم جانانه‌ام

بس که بی‌تاب از پریشانی شدم

زلف، سنگینی کند بر شانه‌ام

من گرفتارم به زلف و خال او

من اسیر آن کمند و دانه‌ام

خانمانم رفته بر باد ای عدو

کم کن آزار دل طفلانه‌ام

کی توانم رفت از کویش (حسان)

من نمک پرورده ی این خانه‌ام

حسان چایچیان

اشکی بر تربت رقیّه۳ من رقیّه دختر ناکام شاه کربلایم

بلبل شیرین زبان گلشن آل عبایم

میوه ی باغ رسولم، پاره ی قلب بتولم

دست پرورد حسینم، نور چشم مصطفایم

کعبه ی صاحبدلانم، قبله ی اهل نیازم

مستمندان را پناهم، دردمندان را دوایم

من یتیمم، من اسیرم، کودکی شوریده حالم

طایری بشکسته بالم، رهروی آزرده پایم

زهره ی ایوان عصمت، میوه ی بستان رحمت

منبع فیض و عنایت، مطلع نور خدایم

گلبنی از شاخسار قدس و تقوی و فضیلت

کوکبی از آسمان عفت و شرم و حیایم

شعله بر دامان خاک افکنده آه آتشینم

لرزه بر ارکان عرش افتاده از شور و نوایم

گر چه در این شام ویران گشته‌ام چون گنج پنهان

دستگیر مردم افتاده پای بینوایم

من گلابم بوی گل جویید از من ز آن که آید

بوی دلجوی حسین از خاک پاک با صفایم

ای (رسا) از آستانش هر چه خواهی آرزو کن

عاجز از اوصاف این گل مانده طبع نارسایم

مرحوم قاسم رسا

گمشده پیدا شده عمّه بیا عقده ی دل وا شده

عمّه بیا گمشده پیدا شده

روز فراق عمّه به سر آمده

نخل امید عمّه به بر آمده

طایر اقبال ز در آمده

باب من عمّه ز سفر آمده

عمّه بیا عقده ی دل وا شده

عمّه بیا گمشده پیدا شده

پشت سر باب شدم رهسپر

پای پیاده، من خونین جگر

تا بکشد دست نوازش به سر

آمده دنبال من اینک، به سر

عمّه بیا عقده ی دل وا شده

عمّه بیا گمشده پیدا شده

عمّه نیارم دل بابا به درد

اشک نریزم، مکشم آه سرد

بیند اگر حال من از روی زرد

خصم، نگویم به من عمّه چه کرد

عمّه بیا عقده ی دل وا شده

عمّه بیا گمشده پیدا شده

عمّه زند طعنه خرابه، به طور

خیزد ازین سر بنگر موج نور

چشم بد از محفل ما عمّه دور

عمّه خرابه شده بزم حضور

عمّه بیا عقده ی دل وا شده

عمّه بیا گمشده پیدا شده قطره ی اشک، عمّه چو دریا شده

غنچه ی غم، عمّه شکوفا شده

بزم وصال، عمّه مهیا شده

وه که چه تعبیر ز رؤیا شده!

عمّه بیا عقده ی دل وا شده

عمّه بیا گمشده پیدا شده

گوشم اگر پاره شد ای عمّه جان

عمّه، به بابا ندهم من نشان

پرسد اگر عمّه، ز معجر، چه سان

گو بکنم درد دل خود بیان؟

عمّه بیا عقده ی دل وا شده

عمّه بیا گمشده پیدا شده

عمّه، به بابا شده‌ام میزبان

آمده بابا بر من میهمان

نیست به کف تحفه بجز نقد جان

تا بکنم پیشکش‌اش عمّه جان

عمّه بیا عقده ی دل وا شده

عمّه بیا گمشده پیدا شده

بس که دویدم ز پی قافله

پای من عمّه شده پر آبله

عمّه، به بابا نکنم من گله

کآمدم این ره همه بی‌راحله

عمّه بیا عقده ی دل وا شده

عمّه بیا گمشده پیدا شده

بود مرا عمّه به دل آرزو

تا که غمم شرح دهم مو به مو

ریخته مِی عمّه، شکسته سَبُو

باز نگردد دگر آبم به جو

عمّه بیا عقده ی دل وا شده

عمّه بیا گمشده پیدا شده

کرد تهی دل چو غزال حرم

لب ز سخن بست غزل خوان غم

دست قضا نقش دگر زد رقم

شام، به شومی، شد از آن متهم

عمّه بیا عقده ی دل وا شده

عمّه بیا گمشده پیدا شده

جان خود او در ره جانان بداد

خود به سویی، سر سوی دیگر فتاد

آه کشید عمّه – چو دید – از نهاد

گنج خود او کنج خرابه نهاد

عمّه بیا عقده ی دل وا شده

عمّه بیا گمشده پیدا شده

زبان حال حضرت رقیّه۳ زائرین قبر من، این شام عبرت خانه است

مدفنم آباد و قصر دشمنم ویرانه است

دختری بودم سه ساله دستگیر و بی‌پدر

مرغ بی‌بال و پری را این قفس کاشانه است

بود او مردی ستمگر، صاحب قدرت، یزید

فخر می‌کرد او که مستم در کفم پیمانه است

داشت او کاخی مجلل، دستگاهی با شکوه

خود چو مردی کز غرور منصبش دیوانه است

داشتم من بستری از خاک و بالینی ز خشت

همچو مرغی کو بسا، محروم ز آب و دانه است

تکیه می‌زد او به تخت سلطنت با کر و فر

این تکبر ظالمان را عادت روزانه است

من به دیوار خرابه می‌نهادم روی خود

آن سبب شد رو سپیدم شهرتم شاهانه است

بر تن رنجور من شد کهنه پیراهن کفن

پر شکسته بلبلی را این خرابه لانه است

محو شد آثار او تابنده شد آثار من

ذلت او عزت من هر دو جاویدانه است

(کهنموئی) چشم عبرت باز کن بیدار شو

هر که از اسرار حق آگه نشد بیگانه است کهنمویی

زبان حال حضرت رقیّه۳ صبا به پیر خرابات از خرابه ی شام

ببر ز کودک زار این جگر گداز پیام

که ای پدر ز من زار هیچ آگاهی

که روز من شب تار است و صبح روشن شام

به سرپرستی ما سنگ آید از چپ و راست

به دلنوازی ماها ز پیش و پس دشنام

نه روز از ستم دشمنان تنی راحت

نه شب ز داغ دل آرامها دلی آرام

به کودکان پدر کشته مادر گیتی

همی ز خون جگر می‌دهد شراب و طعام

چراغ مجلس ما شمع آه بیوه زنان

انیس و مونس ما ناله ی دل ایتام

فلک خراب شود کاین خرابه ی بی‌سقف

چه کرده با تن این کودکان گل اندام

دریغ و درد کز آغوش ناز افتادم

بروی خاک مذلت بزیر بند لئام

بپای خار مغیلان بدست بند ستم

ز فرق تا قدم از تازیانه نیلی فام

بروی دست تو دستان خوشنوا بودم

کنون چو قمری شوریده‌ام میانه ی دام

بدامن تو چو طوطی شکر شکن بودم

بریخت زاغ و زغن زهر تلخم اندرکام

مرا که حال ز آغاز کودکی این است

خدای داند و بس تا چه باشدم انجام

هزار مرتبه بدتر ز شام ماتم بود

برای غمزدگان صبح عید مردم شام بناله ی شررانگیز، بانوان حجاز

بنغمه ی دف و نی، شامیان خون آشام

سر تو بر سر نی شمع و ما چو پروانه

بسوز و ساز ز ناسازگاری ایام

شدند پردگیان تو شهره ی هر شهر

دریغ و درد ز ناموس خاص و مجلس عام

سر برهنه بپا ایستاده سرور دین

یزید و تخت زر و سفره ی قمار و مدام

ز گفتگوی لیت بگذرم که جان بلب است

کِراست تاب شنیدن، کِرا مجال کلام مرحوم کمپانی

در حوادث شام و مصیبت جگر گوشه ی امام۸ بود از مظهر حق دخترکی در اسرا

موکنان مویه کنان جامه دران نوحه سرا

قامت از بار یتیمی شده یکباره دو تا

وز غم در بدری گرد بسر خار بپا

بر دل آشوبی و در خون جگری یار همه

صبح چهرش ز صفا شمع شب تار همه

هر دم از مهر پدر روی به دیوار گریست

در و دیوار هم از آن مه خونبار گریست

ام کلثوم پی تسلیتش زار گریست

زینب از دیدن این هر دو به یکبار گریست

دایم از گریه‌اش اندر اسرا ولوله بود

بدتر از این همه در گردن او سلسله بود

خفت یکشب بصد اندوه بویرانه ی شام

خواب بربودش از آن بی سر و بن خانه ی شام

آسمان گفت زهی همت مردانه ی شام

کامشب این دخترك آسوده به کاشانه ی شام

غافل از این که بدامان پدر در سخن است

ساعتی دیگر از او تازه عزای کهن است

دید در خواب که جا کرده در آغوش پدر

گویدش ای تو قرار دل پر جوش پدر

چند نالی که نه‌ای هیچ فراموش پدر

نیست خالی ز تو یك لحظه بَر و دوش پدر

این قدر جامه‌ات از فرقت من چاك مزن

آتش اندر دلم از دیده ی نمناک مزن گفت ای کز غم هجر تو بزندان بودم

همه گر مرحله پیمای بیابان بودم

« آمدی وه که چه مشتاق و پریشان بودم»

« تا برفتی ز برم صورت بیجان بودم»

جگرم را ز عطش خسته و تفتیده نگر

گردنم را ز رسن رنجه و سائیده نگر

صورتم نیلی از سیلی اعداست هنوز

اثر کعب نیم ظاهر از اعضاست هنوز

زِینِ عُباد بزنجیر غم افزاست هنوز

امّ لیلی پی فرزند دلاراست هنوز

« همچو فرهاد بود کوهکنی پیشه ی ما»

« سنگ ما سینه ی ما ناخن ما تیشه ی ما»

ولی از بخت فرو خفته فرا جست زخواب

دید بر خشت سر خویش، نه بر دامن باب

گفت کو آن که زدود از دل و جانم تب و تاب

ز چه ننموده درنگ و ز چه فرموده شتاب

گر چه از دیده دُر اشک همی سفتم من

لیك جز درد دل خویش نمی گفتم من

بکجا رفت پدر از بر غمگین دل من

او که آگاه شد از حال من و منزل من

مگر آزرد ورا صحبت ناقابل من

یا که افسرده شد از تیرگی محفل من

این همه خواری ما بی گل رخسارش بود

او که می‌رفت به ما از چه سر و کارش بود

اهل بیتی که بُد از خواب نهفته غمشان

باز آهوی حرم داد ز رامش رمشان

تازه گردید از آن قصه کهن ماتمشان

چرخ، لرزنده شد از ناله ی زیر و بمشان

سبک از خواب گران جست سر شوم یزید

گفت باز این اسرا را چه ستم گشته مزید

خادمی داد جوابش که یتیمی ز حسین

دیده در خواب پدر، وزگهر آموده دو عین

گفت برخیز بطشت زر و سرپوش لجین

سر سردار سران را بنهش بین یدین

مگرش کشته ندانسته نموید چندین

من بخوابم خوش و او باب نجوید چندین

خادم اینسان چو نهادش سر و سرپوش به پیش

گفت کی خواست غذا آن که ندارد سر خویش

زینبش گفت که ای راحت مجموع و پریش

نی غذا بلکه ترا هست دوای دل ریش

او چو سرپوش نمود از زبر طشت بلند

سر پر خون پدر دید و بیفتاد نژند

گفت آوخ که امیدم همه ره یافت به بیم

ای پدر خود که بدین کودکیم کرده یتیم

این چه حالست که یکباره دلم گشت دو نیم

بچه رو بر سر دور است دگر عرش عظیم

کاشکی پیشتر از دیدن تو کور شدم

کاشکی زنده ز احوال تو در گور شدم

که بریده است بشمشیر رگ گردن تو

که جدا کرده منور سر تو از تن تو

که به خون کرده تر آن خط به از سوسن تو

که زده چوب به لبهای ز دُرّ مخزن تو

که به خاکستر از آئینه ی تو رنگ زده

که به پیشانی نورانی تو سنگ زده

بود سرگرم سر شاه که شد سرد تنش

جان ز انبوهی غم کرد فرار از بدنش

نعره ی آل علی شد چو بلند از حزنش

رفت اشارت ز یزید از پی غسل و کفنش

چشم تاج الشعرا در غم او جیحون شد

زان غریبی که بلا غسل و کفن مدفون شد

جیحون یزدی

غنچه ی نشکفته من غنچه ی نشکفته ی بستان حسینم

من نوگل پر پر به گلستان حسینم پژمرده گلی، ریخته از گلبن زهرا

من طفل نوآموز دبستان حسینم من کودک معصومم و مظلوم، رقیّه

از جسم حسینم من و از جان حسینم یک آه جگر سوز، ز سوز دل زینب

یک قطره ی اشک از سر مژگان حسینم من گنج نهان در دل ویرانه ی شامم

من شمع شب افروز شبستان حسینم آنشب، که به دیدار من آمد به خرابه

وقتی پدرم دید پریشان حسینم همراه سر خویش، مرا پای بپا برد

تا جنّت فردوس، بداما‌ن حسینم جان بر سر سودای غمش دادم و، شادم

کامروز حسین از من و من زان حسینم قربانی حق شد پدرم شاه شهیدان

فخر من از آنست که قربان حسینم روشن کن این شام سیاهم که شعاعی

از روی چو خورشید درختان حسینم بر پادشهان فخر از آن کرد (ریاضی)

کز لطف خدا بنده ی احسان حسینم مرحوم سیّد محمّدعلی ریاضی یزدی

دیدن طفلان بابا خرابه، دیدن طفلان خوش آمدی

امشب به سرکشی یتیمان خوش آمدی

هجرت ربوده بود ز کف صبر و طاقتم

بر لب رسانده بود مرا جان خوش آمدی

بر مهر و ماه فخر کنم حالیا ز شوق

ای ماه من به گوشه ویران خوش آمدی

ناموس وحی گوشه ویران مکان گرفت

مهمان ما خرابه نشینان خوش آمدی

من میهمان عمّه تو مهمان دختری

مهمان برای دیدن مهمان خوش آمدی

مهمان کسی شنیده نهد خشت زیر سر

ای شمع من به کنج شبستان خوش آمدی

جسمت کجاست ای گل گلزار مصطفی

با سر برای دیدن طفلان خوش آمدی

فرشی خرابه نیست اگر غیر بوریا

منّت نهاده بر روی چشمان خوش آمدی

لبهای نازنین تو زد بوسه مصطفی

بابا بزیر چوب خزیران خوش آمدی

من را پدر به دامن خود پرورانده‌ای

بر گو به روی خار مغیلان خوش آمدی

(علامه) سوخت قلب محبان دوباره گوی

بابا خرابه، دیدن طفلان خوش آمدی مرحوم علامه

خرابه ی شام آن شب فضای شام پر از ابر تیره بود

چشمی به چشم چشمه ایثار خیره بود

آن شب عروس حجله شب التهاب داشت

مرغ سحر ترانه ی تعبیر خواب داشت

آن شب خرابه از تب محنت خراب بود

فرمانروای دوزخیان مست خواب بود

آن شب شفق به دست شقایق پیاله داد

در شهر داغ درس صبوری به لاله داد

آن شب طلوع فجر به ماتم نشسته بود

دل را به تار گیسوی دلدار بسته بود

آن شب گل امید اسارت جوانه زد

آتش ز باغ سبز ولایت زبانه زد

آن شب ز نای خسته ی طفل سه ساله‌ای

بر گوش می‌رسید غم‌انگیز ناله‌ای

می گفت و می گریست که ای شمع دل فروز

پروانه‌ام در آتش عشقت مرا بسوز

ای داده تشنه سر به ره حق خوش آمدی

بابا تویی حقیقت مطلق خوش آمدی

بابا بگو به دختر خود پیکرت کجاست

از پیکرت بگو به چه عنوان سرت جداست

خواهم من از تو معذرت ای میر سرفراز

از این که نامدم سر راهت به پیشواز

بابا مرا ببخش و گذر از گناه من

چون پای پر ز آبله شد سد راه من

بنشین که عمّه را ز حضورت خبر کنم

نخل امید در دل او بارور کنم عمّه بیا که هستی من از در آمده

بابای من به دیدن من با سر آمده

عمّه بیا که آمده از ره برادرت

آن نازنین برادر با جان برابرت

بابای من به دامن من سر گذاشته

فکرم قدم به خانه ی باور گذاشته

عمّه بیا که کوکب اقبالم آمده

بابای سر بریده به دنبالم آمده مرحوم ژولیده نیشابوری

حضرت رقیّه۳ در خرابه عمّه بیا که میهمان بهر تو از در آمده

اگر که پای آمدن نداشت با سر آمده

به من نوید می‌دهد نگاه غمگنانه‌اش

که با سر بریده‌اش در بر خواهر آمده

نوید می‌دهد به من به نقد بوسه‌ای پدر

که از برای بردن سه ساله دختر آمده

عمّه مرا حلال کن ناله دگر نمی‌کنم

که بهر دلنوازی رقیّه دلبر آمده

عمّه دگر ز چشم من سر شک غم نمی‌چکد

که نور چشم من کنون به دیده ی تَر آمده

ز سیلی عدو دگر سرخ رخم نمی‌شود

که بهر بردنم پدر ز نزد مادر آمده

به تازیانه‌ام دگر خصم مرا نمی‌زند

که عمر درد و رنج من در این جهان سرآمده

لب به لبش نهاده‌ام که جان نثار او کنم

که او به نقد بوسه‌ای بریده حنجر آمده مرحوم ژولیده نیشابوری

زبان حال حضرت رقیّه۳ شیعیان شرح شب تار مرا گوش کنید

قصّه ی دیده ی خونبار مرا گوش کنید

مو به مو راز دل زار مرا گوش کنید

داستان من و دلدار مرا گوش کنید

تا بدانید چرا خسته و بیمار شدم

این چنین در کف اغیار گرفتار شدم

روزگاری به سر دوش پدر جایم بود

ساحت کاخ شرف منزل و ماوایم بود

دیده ی مام و پدر محو تماشایم بود

ماه شرمنده ز رخسار دل آرایم بود

حال در گوشه ی ویرانه بود منزل من

خون دل گشته ز بی‌تابی دل، حاصل من

یک شبی ناله ز هجران پدر سر کردم

دامن خویش ز خوناب جگر تر کردم

صحبت باب بر عمّه مکرر کردم

گفت بابت به سفر رفته و باور کردم

تا سر غرفه به خونش به طبق من دیدم

من از این واقعه چون بید به خود لرزیدم

گفتم ای جان پدر من به فدای سر تو

ای سر غرقه به خون، گو چه شده پیکر تو

کاش می‌مرد نمی‌دید تو را دختر تو

بنشین تا که زنم شانه به موی سر تو

ز چه خاکستری ای سر، شده این سان رویت

همچو احوال من آشفته شده گیسویت غم مخور آن که کند موی تو را شانه منم

آن که از هجر تو از خود شده بیگانه منم

آن که شد معتکف گوشه ی ویرانه منم

تو مرا شمع شب افروزی و پروانه منم

بنشین تا ببرت راز دل ابراز کنم

شاید امشب گره از مشکل دل باز کنم

ای سر غرقه بخون، از ره دور آمده‌ای

طالب فیض حضورم، به حضور آمده‌ای

تو کلیم الهی، از وادی طور آمده‌ای

بهر دیدار من، از کنج تنور آمده‌ای

بی تو ای جان پدر، تنگ مرا حوصله شد

پایم از خار مغیلان، هله پر آبله شد

دوست دارم که مرا از قفس آزاد کنی

همره خود ببری خاطر من شاد کنی

راحتم ز آتش سوزنده ی بیداد کنی

از ره لطف به (ژولیده) دل امداد کنی

کو بود شاعر دربار تو ای خسرو دین

باش او را به قیامت ز وفا یار و معین مرحوم ژولیده نیشابوری

مرثیه ز تنهایی دلم دیوانه گشته

پدر جان، منزلم ویرانه گشته

بود هر شب مرا یادت در آغوش

چرا کردی مرا بابا فراموش؟ سرم آن شب که روی سینه‌ات بود

رُخم بر روی چون آینه‌ات بود

کنون ویرانه باشد منزل من

ز دوری تو تنگ آمد، دل من پدر امشب در این ویرانه رو کن

به فرزندت، رقیّه گفت و گو کن

پدر بنگر رُخم گردیده نیلی

ز بس خوردم ز دست شمر سیلی من از آن شب که از اشتر فتادم

برهنه پا به صحرا رو نهادم

شده پر آبله، پایم بدینسان

دویدم بس که بر خار مغیلان مرا با تازیانه زجر دون کشت

سیه باشد از آنم بازو و پشت

چنین با رأس بابش گفت و گو کرد

که جان خویش را قربان او کرد مرحوم خوشدل تهرانی

ریحان آرزو آن که در این مزار شریف آرمیده است

ام البکاء رقیّه ی محنت کشیده است

این قبر کوچک است از آن طفل خردسال

کز دشمنان دون بسی رنج دیده است

اینجا ز تاب غم، دل زینب شده است آب

بس ناله ی یتیم برادر شنیده است

این جا ز مرگ دختر مظلومه ی حسین

کلثوم زار جامه ی طاقت دریده است

اینجا ز داغ نوگل گلزار شاه دین

از چشم اهل بیت نبی خون چکیده است

این جا ز پا فتاده و او را ربوده خواب

طفلی که روی خار مغیلان دویده است

اینجاست کز رقیّه ی دلخسته مرغ روح

بر شاخسار روضه ی رضوان پریده است

یا رب، به جز رقیّه کدامین یتیم را

تسکین، به دیدن سر از تن بریده است

گر بنگری به دیده ی دل بر مزار او

ریحان آرزو گل حسرت دمیده است

نازم به آن که هستی خود داد و از خدای

روز ازل متاع شفاعت خریده است

در امر صبر، طاقت زینب عجیب نیست

حق، صبر را ز طاقت وی آفریده است

از جدّ و باب و مام و برادر غم بلا

ارث مسلّمی است که بر او رسیده است

بر چیدنش مَحال بود تا ابد (صغیر)

شاه شهید، طرفه بساطی که چیده است مرحوم صغیر اصفهانی

آه مظلومی عمّه جان، امشب ز هجر باب افغان می‌کنم

من پریشانم جهانی را پریشان می‌کنم

گر چه من طفلم ولیکن طفل عاشق زاده‌ام

اقتدا بر باب خود، شاه شهیدان می‌کنم باب من جان داد و تن بر ذلت و خواری نداد

پیروی من از شه آزاد مردان می‌کنم

خشت بالین، خاک بستر، کنج ویرانم وطن

آن چه بابم خواست، در راه خدا آن می‌کنم با یزید دون بگوئید از من ویران نشین

خانه ی ظلم تو را، با ناله ویران می‌کنم

ای جنایت کار، من با روی سیلی خورده‌ام

این شب تاریک را، صبح درخشان می‌کنم ای ستمگر، ز آه مظلومی من بنما حذر

کاخ بیداد تو را، با خاک یکسان می‌کنم

رأس بابش را چو آوردند، بوسید و بگفت

میهمان من، فدای مقدمت جان می کنم هیچ می‌پرسی چرا شد صورت طفلت کبود؟

با تو بابا درد دل امشب فراوان می کنم

غم مخور (صالح) که آیم من به وقت مردنت

تلخی جان دادنت را سهل و آسان می کنم مرحوم حاج احمد صالح

حدیث غربت ای پدر پروانه‌ی شمع رخت جان می‌کنم

من که در جمع پریشان مو پریشان می کنم

دامنم رحل است و رأس پاک تو قرآن بود

جزئی از سی جزء آن را بوسه باران می کنم

هم چو زهرا مادرم با اشک چشم و سوز دل

گوشه ی ویران سرا را بیت الاحزان می کنم

پاک کن گرد یتیمی از رخم با دست مهر

ورنه شور غم به پا در کنج ویران می کنم

صورتم از ضرب سیلی گشته نیلی ای پدر

آشکارا، بر تو من غمهای پنهان می کنم

ای گل باغ ولا شد پای من پر آبله

شکوه نزد تو من از خار مغیلان می کنم

در خراب آباد با سیل سر شکم روز و شب

کاخ ظلم خصم را با خاک یکسان می کنم

با سرشک دیده سازم شستشو زخم سرت

زخم پیشانی تو، با اشک درمان می کنم

میزبانت با متاع جان پذیرایی کند

میهمانا! جان فدایت از دل و جان می کنم

گر کنم عنوان حدیث غربتم را (آهیا)

تا قیامت عالمی را مات و حیران می کنم حاج علی آهی

گل باغ زهرا۳۱ نگر در نوا مرغ خاموش را

گرفت از طبق چون که سر پوش را

رقیّه چو رأس پدر بر گرفت

به سوز دل این نغمه از سر گرفت

کجا بودی ای عرش حق را تو زین

خرابه شده منزلم یا حسین

شنیدم بسی طعنه از کودکان

چو در کنج ویرانه کردم مکان

یکی گفت، این کودک دل غمین

ندارد در این شهر، یار و معین

یکی گفت: طفلی دل افسرده است

یتیم است و بابای او مرده است

یکی زد مرا بر سرم سنگ کین

که آندم فتادم به روی زمین

هر آن کس ز تو گیرد از من خبر

بگویم بود باب من در سفر

کنون آمدی از سفر در برم

تو منت نهادی پدر بر سرم

پدر جان چه گویم ز رنج سفر

که زد بر دل و جانم از غم شرر

بمان نزد من ای به جسمم تو جان

روم تا که من در بر کودکان

بگویم به آنها من خونجگر

که بابای من آمده از سفر

بیایند و این جا تماشا کنند

تماشا گل باغ زهرا کنند که زخم زبان جان من سوخته

به ملک دلم آتش افروخته

از این قصّه (آهی) دگر دم مزن

که از غصه سوزد دل مرد و زن حاج علی آهی

مجذوب عشق!

یک بوسه زدم، بر رخ او، مست شدم

مجذوب رخش گشتم، و از دست شدم

من، او همه گشته بودم و، او همه من

در او همه نیست گشتم و، هست شدم

محمّد فکور

دختر

همه می‌دانند که از بهر پدر

هست کانون محبّت، دختر پدری را که خدا دختر داد

در محبّت ز پسر بهتر داد پدری کو را، دختر نبود

در سپهر دلش اختر نبود نه همین چشم و چراغ پدرند

گل صد برگ به باغ پدرند یک جهان عاطفه و احساسند

هیچ جز مهر پدر نشناسند جایشان دامن و آغوش پدر

بعد آغوش پدر دوش پدر روشنی بخش سرای دل اوست

نقل هر مجلس و هر محفل اوست هر چه گوید همه شیرین باشد

هست شیرین و نمک می‌پاشد با نگاهش ز پدر، دل ببرد

ناز او را پدر از جان بخرد

تا پدر می‌رود، از دنبالش

وقت برگشت، به استقبالش چشم او دوخته بر در گردد

تا پدر کی به برش برگردد تا صدایش ز پس در شنود

بی‌خود از خود، به سوی در، بدود بیشتر از همه گردد خوشحال

پیش‌تر، از همه در استقبال دختری هم پسر زهرا داشت

که به دامان و بَرِ او جا داشت تا بر او طرح جفا ریخت فلک

تیغ بیداد بر آهیخت فلک پدرش کشته ی آزادی شد

بر رخش بسته در شادی شد باری، از کینه ی عمّال یزید

کس چه داند که در این راه چه دید جا به ویرانه ی شامش دادند

روز او برده و شامش دادند روز و شب بود به فکر پدرش

بود رخسار پدر در نظرش اشک می‌ریخت چنان از غم باب

که دل سنگ، ز غم می‌شد آب همه ورد لب او بابا بود

ذکر روز و شب او بابا بود عمّه‌اش گاه، تَسّلا می‌داد

وعده ی دیدن بابا می‌داد تا شبی یاد پدر تابش برد

گریه‌ها کرد و سپس خوابش برد ساعتی بود به خواب آن دُر ناب

گشت بیدار ولی بخت به خواب داده آن دیده که بر نرگس رشک

خالی از خواب شد و پر از اشک خود به هر سوی بیانداخت نگاه

ناامیدانه کشید از دل، آه گشت در ویرانه و گم کرده نیافت

در بر عمّه ی سادات شتافت کودک از عمّه پدر می‌طلبید

مهر را، قرص قمر می‌طلبید چه کند عمّه چه گوید به جواب؟

ریخت اختر دل شب، بر مهتاب لاجرم ناله زبس، دختر زد

سر باب آمد و او را سر زد همچو آن هجر کشیده بلبل

که فتد دیده ی او بر رخ گل میزبان گرم پذیرایی شد

کنج ویرانه تماشایی شد گفت ای عمّه بیا در بر من

سایه افکنده هما بر سر من دیگرم رنج به پایان آمد

گنج خود گوشه ی ویران آمد آن که رفته به سفر باز آمد

رفته با پا و، به سر، باز آمد طوطی، آیینه خود پیدا کرد

لب بی‌جان به سخن گویا کرد آمدی گوشه ی ویران چه عجب!

زده‌ای سر به یتیمان چه عجب! کنج ویرانه مزین کردی

چشم ما را همه روشن کردی سر زدی با سر خود طفلان را

پای تو کو؟ که ببوسم آن را دست تو کو؟ که بگیری به برم

یا کشی دست نوازش به سرم تو مپندار که مهمان منی

بهتر از جانی و جانان منی امشب از روی تو مهمان خجلم

وز پذیرایی خود منفعلم گر که در خانه کسی مهمان برد

کی دگر خاطر او را آزرد ولی امشب تو، به ویرانه بساز

تا کنم با تو دمی راز و نیاز اشک چشم من اگر بگذارد

دردِ دلهام، شنیدن دارد می‌نشاندی تو مرا در دامن

حال، بنشین به روی دامن من در بر غمزده دختر بنشین

ماه من در بر اختر بنشین سایه ی خود چو گرفتی ز سرم

من همان طایر بی‌بال و پرم یاد آغوش تو برد از دل تاب

دیدم آغوش تو، اما در خواب کی به پیشانی تو سنگ زده‌ست؟

کی ز خون بر رخ تو رنگ زده‌ست؟ سر پر شور تو در نزد که بود

کی لب لعل تو را کرده کبود؟ تو که مهمان، بر بیگانه شدی

چه خطا رفت که بر ما نشدی رخ تو شرح دهد کنج تنور

بوده اسباب پذیرایی، جور دارم ای کرده به دل کاشانه

دل ویرانه‌تر، از ویرانه آن قدر ضعف به پیکر دارم

که سرت را نتوان بر دارم جان طلب می‌کنی از من، جان کو

بر تو جانی که کنم قربان کو هدیه ی خویش به جانان جان کرد

جان فدای قدم مهمان کرد حاج علی انسانی

یک آینه و صد سنگ

اینجا، گل ناشکفته ئی پژمرده است

این آینه، صد سنگ ز طفلان خورده است

آرام کنید کودکان خود را

این طفل عزیز، تازه خوابش بُرده است

شب و ماهتاب آن شب ز عمّه، طفل سراغ پدر گرفت

اختر، ز ماهتاب، خبر از قمر گرفت

هر روز ناامیدتر از روز پیش بود

هر شب بهانه بیشتر از پیشتر گرفت

چشمش ز خواب خالی و لبریز اشک بود

وز آب چشم او دل هستی شرر گرفت

تا روی زرد خویش کند سرخ، پیش خصم

یاری ز چشم خویش به خون جگر گرفت

هر گاه خواست آن سوی ویران رود ز ضعف

در بین ره، مدد ز یتیم دگر گرفت

سر را چو دید و با خبر از سرگذشت شد

ناچار، دست کوچک خود را به سر گرفت

با دست بی‌رمق ز رخش خاک و خون زدود

و آن گاه بوسه زان لب خشکیده برگرفت

گفتا مرا فراق تو و شرم عمّه کشت

کاین مرغ پر شکسته ازو بال و پر گرفت

بَس حرف داشت لیک توان بیان نداشت

وز عمر کوتهش سخن او اثر گرفت حاج علی انسانی

تعبیر خواب دختری بی‌قرار، خوابی دید

در دل شام، آفتابی دید

او که دل تنگ روی بابا بود

خسته از فتنه‌های دنیا بود

دید جایش به دامن پدر است

دست لطف پدر ورا به سر است

پدر آن نازنین، نوازش کرد

هدیه دادش هر آن چه خواهش کرد

شاد شد دخترک ز دیدن باب

گشت بیدار ناگهان از خواب

چشم بگشود و دید بابا نیست

آن چه را دیده، غیر رؤیا نیست

گفت: ای عمّه جان کجاست پدر؟

از چه دور از من و شماست پدر؟

عمّه گفتش که: ای فروغ بصر

غم مخور رفته است او به سفر

در دل طفل، غصه خانه گرفت

کرد دل تنگی و بهانه گرفت

گفت: این غم فسرده است مرا

از چه همره نبرده است مرا؟

آن قدر گریه کرد، تا ز سفر

پدر آمد به دیدنش با سر

زد به دفتر چنین رقم تقدیر

که شود خواب دخترک تعبیر

لیک این بارگشت رأس پدر

زینت افزای دامن دختر سر بابا به روی دامن داشت

حرفها با پدر ز دشمن داشت

گفت: با سر خوش آمدی بابا

پیش دختر خوش آمدی بابا

گشته رویت ز خون خضاب چرا؟

بسته خاکسترش نقاب چرا؟

تو که با اصغرت سفر کردی

با خود او را چرا نیاوردی

شکوه‌ها دارم، از جفای عدو

کو علی اکبرت، کجاست عمو؟

هر چه بر روی لب مرا گله است

بیش از آن زیر پام، آبله است

بین ره، زجرها کشیدم من

بر سر خارها دویدم من

دخترت، خسته با دلی غمناک

یک شب از ناقه اوفتاد به خاک

گم شده، اشک ریخت، واهمه کرد

تا که پیداش شخص فاطمه کرد

راستی صورتش چه نیلی بود

به گمانم که جای سیلی بود

مگر او نیز ناله سر می کرد

پیش دشمن پدر پدر می کرد

دخترک از سرشک، دُر می‌سفت

با پدر دردهای خود می گفت

سجده ی شکر بر وصال پدر

کرد و بوسید از جمال پدر

چون که لب بر لب پدر بنهاد

طوطی وحی، از نوا افتاد

(ایزدی) از غم رقیّه بگو

لعن بر عترت امیه بگو امیر ایزدی همدانی

خرابه ی شام شب و خورشید و آشیانه ی من

نور باران شده است خانه ی من

طبق نور شد در این دل شب

پاسخ گریه ی شبانه ی من

بوی بابا رسد مرا به مشام

ابتا مرحبا! سلام، سلام

***

مصحف روی دست من سر توست

هیفده آیه نقش منظر توست

زخم‌های سر بریده تو

شاهد زخم های پیکر توست

در رگ حنجر تو دیده شده

که سرت از قفا بریده شده

***

تو نبودی فراق آبم کرد

عمّه بیدار ماند و خوابم کرد

صوت قرآن تو دلم را برد

لب خشکیده‌ات کبابم کرد

ای علی بر لب تو بوسه زده!

چوب کی بر لب تو بوسه زده؟

***

تا به رویت فتاد چشم ترم

پاره شد مثل حنجرت جگرم

خواستم پا نهی به دیده ی من

پس چرا با سر آمدی به برم

دامن دخت داغدیده‌ی تو

گشت جای سر بریده ی تو طفل قامت خمیده دیده کسی؟!

مثل من داغدیده، دیده کسی؟!

بر روی دست دختری کوچک

سر از تن بریده، دیده کسی؟!

من نگویم به من تبسّم کن

با نگاهت کمی تکلّم کن

***

ماه در خاک و خون کشیده ی من!

گل سرخ ز تیغ، چیده ی من!

کاش جای سر بریده ی تو

بود این جا سر بریده ی من

نیزه بر صورت تو چنگ زده

کی به پیشانی تو سنگ زده؟

***

هر کجا از تو نام می‌بردم

از عدو تازیانه می‌خوردم

وعده ی ما خرابه بود ولی

کاش در قتلگاه می‌مردم

به خدا شامیان بدند، بدند

تو نبودی مرا زدند، زدند

***

کودک وحی کی حقیر شود؟

طفل آزاده چون اسیر شود؟

از تو می‌پرسم ای پدر! دیدی

دختر چارساله پیر شود؟

قامت خم گواه صبر من است

گوشه ی این خرابه قبر من است

***

حیف از این لب و دهن باشد

که بر او چوب بوسه زن باشد

دوست دارم که وقت جان دادن

صورتت روی قلب من باشد

اشک تو جاری از دو عین من است

بوسه ی من شهادتین من است

***

شامیان گریه ی مرا دیدند

همگی کف زدند و خندیدند

من گل نوشکفته‌ای بودم

همه با تازیانه‌ام چیدند

تازیانه گریست بر بدنم

بدنم گشت رنگ پیرهنم

***

همه عالم گریستند به من

هم چو (میثم) گریستند به من

دل تنگ عدو نسوخت ولی

سنگها هم گریستند به من

گریه باشد برای غربت من

که شود این خرابه تربت من

***

حاج غلامرضا سازگار (میثم)

باب الحوائج این جا مزار فاطمه ی کوچک خداست

ریحانه‌ای ز گلشن سر سبز ابتداست

یک کعبه ی ملائکهٔ الله در زمین

یک سوره ی مبارکه ی نور در سماست

باب الحوائجی است که هم چون عموی خویش

پیوسته خَلق را به درش روی التجاست

در سن کودکی است علمدار شهر شام

هم چون عموی خود که علمدار کربلاست

گنجی است در خرابه و ماهی است در زمین

نوری است بین ظلمت و طوری به قلب ماست

مجموعه ی فضائل زهرا به کودکی

منظومه ی اسارت و محبوبه ی خداست

خاک خرابه‌اش که بود تربت حسین

چون خاک کربلا به همه دردها دواست

قرآن کوچکی به روی دست اهل بیت

آیات وحی‌اش اثر کعب نیزه‌هاست

ذکر خدا تمام نفس‌های خسته‌اش

سر تا قدم شراره ی فریاد بی‌صداست

تنها نه جان و تن، پدر و مادرم فداش

این نازدانه، دختر ناموس کبریاست

هم سنگر شهیده ی زهرا و زینبین

آیینه ی حسین و حسن، قلب مرتضاست

مانند تحت قبّه ی مولایمان حسین

حاجات جن و انس در این آستان رواست

هر نازدانه را به سر دست، لاله‌ایست

او را به روی دست، سر از بدن جداست

دانی چرا چو فاطمه شب زیر خاک رفت

میراث این سه ساله غم دخت مصطفاست

این ماه پاره، پاره ی ماهی است از حسین

این سوره ی مبارک والشّمس والضّحی ست

حاجت از او بخواه که باب الحوائج است

مشکل بر او بیار که دستش گره گشاست

یاس کبود آل نبی، پای تا به سر

آیینه دار فاطمه از فرق تا به پاست

او یک فرشته و به رُخَش جای دست دیو

یا یک ملک، که گوشه ی ویرانه‌اش سراست

می‌کرد زیر لب، دل شب از خود این سؤال:

بابا چه شد؟ برادر من کو؟ عمو کجاست؟

اطراف قبر کوچک این دختر حسین

سوز درون، اشک بصر بهترین دعاست

با آن که در خرابه غریبانه داد جان

ملک خدا به یاد غمش محفل عزاست

با اشک، روی سنگ مزارش نوشته‌اند

بر برگ یاس سوخته سیلی زدن خطاست حاج غلامرضا سازگار (میثم)

زیارتگاه حضرت رقیّه خاتون۳ این جا محیط سوز و اشک و آه و ناله است

این جا زیارتگاه، زهرای سه ساله است

این جا دمشقی‌ها گلی پژمرده دارند

در زیر گِل، مهمان سیلی خورده دارند

این جا دل شب کودکی هجران کشیده

گل بوسه بگرفته ز رگهای بریده

این جا بهشت دسته گلهای مدینه است

این جا عبادتگاه کلثوم و سکینه است

این جا زیارتگاه جبریل امین است

این جا عبادتگاه زین العابدین است

این جا ز چشم خود گلاب افشانده زینب

این جا نماز شب نشسته خوانده زینب

این جا به خاکش هر وجب دردی نهفته

این جا سه ساله دختری بی‌شام خفته

این جا قضا بر دختر هجران ورق زد

این جا رقیّه پرده یک سو از طبق زد

این جا دو عاشق بر وصال هم رسیدند

لبهای خشک یکدگر را می‌مکیدند

این جا همای فاطمه پر باز کرده

این جا کبوتر از قفس پرواز کرده

این جا شرار از دامن افلاک می‌ریخت

زینب بر اندام رقیّه خاک می‌ریخت

ای دوستان، زهرای کوچک خفته اینجا

یک زینب کبرای کوچک خفته اینجا

در گوشه ی ویرانه باغ گل که دیده

در خوابگاه جغدها بلبل که دیده ای آل عصمت روی نیلی را بشوئید

با اشک زینب جای سیلی را بشوئید

خون جگر بر غیرت بلبل بریزید

از پاره ی دل بر مزارش گل بریزید

ای مانده بر دلهایتان بغض ترانه

کی دیده بلبل را به زیر تازیانه

فریاد و درد و اشک تنهایی است این جا

وصل دو دلداده تماشایی است اینجا

بلبل به خاک افتاده و گل در کنارش

یار این چنین باید رسد بر وصل یارش

تا حشر از این غم دل (میثم) بسوزد

تنها نه میثم عالم و آدم بسوزد حاج غلامرضا سازگار (میثم)

شب زیارتی رسید یار من از راه، راه باز کنید

ستاره‌ها همه بر ماه من نماز کنید

حوائج همه در منظر دو دیده ی اوست

به سوی او همه دست دعا دراز کنید

کشید ناز قدمهای میهمان مرا

به آفتاب و به ماه و ستاره ناز کنید

خرابه را همه با زلف خویش فرش کنید

مرا که چهره به خاک است سرفراز کنید

بر آن سرم که گلم را به سینه چسبانم

ز دستهای من امشب طناب باز کنید

شب زیارتی است و خرابه گشته حرم

سلام بر حرم خسرو حجاز کنید

گل خزان شده همراه باغبانش رفت

ز سوز سینه به یادش ترانه ساز کنید

الا تمامی اطفال بی‌پدر امشب

ز دور با حرم این سه ساله راز کنید

ز سوز سینه بخوانید (نخل میثم) را

هماره ناله به آهنگ جانگداز کنید

حاج غلامرضا سازگار (میثم)

گیسوی خون گرفته شعله ی آه، دسته گل، اشک شده گلاب من

تا به خرابه سر زند ماه به خون خضاب من

ستاره‌های سوخته نگه به ماه دوخته

صبح، زره نیامده سر زده آفتاب من

الا نگار نازنین مگر تو گفتی آمین!

که زود مستجاب شد دعای مستجاب من

سحر به خواب می‌زدم دو چشم باز خویش را

فدای لحظه‌ای شوم که آمدی به خواب من

مرا ببخش ای پدر که وقت رفتن سفر

شراره زد به قلب تو صدای آب آب من

سؤال کردم از همه کجاست ماه فاطمه

نداد هیچ کس مگر به کعب نی جواب من

گرد و غبار کربلا گشته به رخ نقاب تو

گیسوی خون گرفته شد مقنعه ی حجاب من

من به گلوی خشک تو اشک فشانم از بصر

یا که تو گریه می‌کنی بر جگر کباب من

جسم نحیف من در این خرابه دفن می‌شود

جان شده عازم سفر، همره رأس باب من

(میثم) خسته دل بخوان گشته ز نظم تو عیان

ناله و سوز سینه و گریه ی بی‌حساب من

حاج غلامرضا سازگار (میثم)

مصیبت حضرت رقیّه۳ من پاک سلاله ی حسینم

زهرای سه ساله ی حسینم

گنجی به دل خرابه ی شام

در شام شدم سفیر اسلام

من زینب دیگر حسینم

من سوره ی کوثر حسینم

روح شرف و قیام دارم

یک کرب و بلا پیام دارم

نور شهداست هاله ی من

شمشیر خداست ناله ی من

احیاگر عشق و شور و حالم

قرآن حسین خَطّ و خالم

عشق آمده سرفراز از من

عباس کشیده ناز از من

گردونه ی صبر پای بستم

گل بوسه ی حور روی دستم

از وادی کربلا خروجم

تا شام بلا چهل عروجم

ماه رخ من که بی‌قرینه است

خورشید گرفته ی مدینه است

هر چند که دختر حسینم

آیینه ی مادر حسینم

بگذاشته بر تنم نشانه

کعب نی و سنگ و تازیانه

صد کوه بلا به دوش بُردم

خم گشتم و سرفراز مردم عالم همه کربلای من بود

زینب سپر بلای من بود

من یاس کبود باغ نورم

در خاک خرابه نخل طورم

نفرین هماره باد بر شام

و الله مرا زدند در شام

کردند ز غم کباب ما را

بستند به یک طناب ما را

با آن که عزیز بوترابم

بردند به مجلس شرابم

آن شب که پدر به خوابم آمد

خورشید سحر به خوابم آمد

لب تشنه به خواب، آب دیدم

گم گشته ی خود به خواب دیدم

جان کرده، چه کس نثار حق؟ من

خورشید که دیده در طبق؟ من

من حنجر پاره پاره دیدم

در دامن خود ستاره دیدم

از دیده بسی گوهر گرفتم

چون روح ورا به بر گرفتم

با گریه عقیق سرخ سفتم

حرف دل خود به دوست گفتم

کی حسن تو آیت خدایی

کار تو همیشه دلربایی

بگذار سرت به بر بگیرم

یک بوسه بگیرم و بمیرم

یک بوسه گرفت و داد هستش

افتاد سر پدر ز دستش

بر چرخ، بلند این ندا شد

بلبل به کنار گل فدا شد

یک بوسه گرفت و گفت بدرود

این رمز کمال و عاشقی بود حاج غلامرضا سازگار (میثم)

رباعی

ای داغ غمت، لاله به باغ دل ما

نام تو رقیّه جان، چراغ دل ما

دل سوختگان غم خود را، دریاب

بگذار تو مرهمی به داغ دل ما

سیّد رضا مؤیّد

کبود اندام من آن شمع سراپا آتشم کز ناله خاموشم

سرشکم سرخ و اندامم کبود و خود سیه پوشم

همیشه طفل کوچک جا در آغوش پدر دارد

من ویران نشین باشد سر بابا در آغوشم

لبان تشنه‌ات را بوسه دادم سوخت لبهایم

از این پس غیر اشک چشم خود آبی نمی‌نوشم

در آن روزی که زیورهای ما را خصم غارت کرد

نمی‌گویم چه شد آن قدر گویم پاره شد گوشم

ز زهرا مادر خود یاد دارم راز داری را

از آن رو صورت خود را ز چشم عمّه می‌پوشم

اگر گاهی رها می‌شد ز حبس سینه فریادم

به ضرب تازیانه قاتلت می‌کرد خاموشم

فراق باب و سنگ اهل شام و خنده ی دشمن

من آخر کودکم این بار سنگینی است بر دوشم

سپر می‌کرد عمّه خویش را بر حفظ جان من

نگردد مهربانی‌های او هرگز فراموشم

دو چشم نیم بازت می‌کند با هستیم بازی

هم از تن می‌ستاند جان هم از سر می‌برد هوشم

بود دور از کرامت گر نگیرم دست (میثم) را

غلام خویش را گر چه گنهکار است نفروشم غلامرضا سازگار (میثم)

فیض دیدار امشب کسی پناه من خسته بال نیست

در شام همنشین دلم جز ملال نیست

بابا به پیشم آمد و در مقدمش مرا

جز غنچه‌های اشک غم و اشتعال نیست

در تنگنای حنجره‌ها ناله بشکنید

وقت وصال فرصت قال و مقال نیست

اکنون که فیض دیدن بابا میسر است

دیگر برای ناله و شیون مجال نیست

بنهاده‌ام سر از سر حسرت به زانویش

دردا که جز حکایت خواب و خیال نیست

بابا ز پیش دختر غمدیده‌ات مرو

بی‌صحبت جلیل تو ما را جلال نیست

بر پیکرم شکفته گل از زخم نیزه‌ها

جز شعر زخم پیش توأم عرض حال نیست

(پژمان) به مهر آل علی دل نهاده‌ای

جز این دری به گلشن سبز کمال نیست پژمان دیری

اسیر سلسله مرا که دانه اشک است، دانه لازم نیست

به ناله انس گرفتم ترانه لازم نیست

ز اشک دیده به خاک خرابه بنوشتم

به طفل خانه به دوش آشیانه لازم نیست

نشان آبله و سنگ و کعب نی کافیست

دگر به لاله ی رویم نشانه لازم نیست

به سنگ قبر من بی‌گناه بنویسید

اسیر سلسله را تازیانه لازم نیست

عدو بهانه گرفت و زدم، به او گفتم:

بزن مرا که یتیمم، بهانه لازم نیست

مرا ز ملک جهان گوشه ی خرابه بس است

به بلبلی که اسیر است لانه لازم نیست

محبّتت خجلم کرده عمّه دست بدار

برای زلف به خون شسته شانه لازم نیست

به کودکی که چراغ شبش سر پدر است

دگر چراغ به بزم شبانه لازم نیست

وجود سوزد از این شعله تا ابد (میثم)

سرودن غم آن نازدانه لازم نیست غلامرضا سازگار میثم

زبان تاول به کوچه‌های غریبی مرا پناهی نیست

جدا ز شانه ی دیوار تکیه گاهی نیست

در این سکوت و سیاهی به غیر زخم تنم

نشان ضربه ی شلاق را گواهی نیست

برای ما که مسیحا نفس‌تر از سحریم

به سینه جز دم اندوه و دودآهی نیست

به جرم عصمت و پاکی چنین گرفتاریم

و گرنه در صف ما حرفی از گناهی نیست

عزیز کرده ی دامان پاک طاها را

قسم به عشق که در مذهب اشتباهی نیست

به پاسداری گلها در این کویر ستم

به غیر سرزنش خارها گیاهی نیست

بریده‌اند مگر بازوان غیرت را

که در حمایت ما دست دادخواهی نیست

در این دیار که بر نیزه می‌رود خورشید

به شام غمزدگان صحبت از پگاهی نیست

زبان تاول پاهای من خبر دارد

که تا زیارت خورشید عشق راهی نیست عبدالعلی صادقی

کلبه ی احزان ای کاش اشک دیده ی من بسترم نبود

می‌سوختم چو شمعی و خاکسترم نبود

بود اوّل مصیبت من غصّه ی فراق

دردا که داغ هجر، غم آخرم نبود

ای ماه من، به کلبه احزان خوش آمدی

بی روی تو فروغ به چشم ترم نبود

خون جگر به خوان پذیرایی من است

شرمنده‌ام که سفره ی رنگین ترم نبود

ای روشن از جمال تو صبح امید من

در کودکی یتیم شدن باورم نبود

منزل به منزل آمدم اما هزار حیف

در راه شام سایه ی تو بر سرم نبود

شد خورد استخوان من از تازیانه چون

تاب تحمل این همه در پیکرم نبود

ناز مرا به ضربت سیلی کشید خصم

بابا گمان نبر، که نوازشگرم نبود

تا زنده‌ام، به جان تو مدیون زینبم

جز او کسی به فکر من و خواهرم نبود

افتادم آن شبی که ز ناقه به روی خاک

از ترس مرده بودم اگر مادرم نبود

جز دیدن جمال امام زمان (شفق)

در روزگار، آرزوی دیگرم نبود سیّد محمّد جواد غفور زاده - شفق

غمِ عشق

الا ای سرّ نی در نینوایت

سرت نازم، به سر دارم هوایت

گلاب گریه‌ام در ساغر چشم

گرفته رنگ و بوی کربلایت

جدایی بین ما افتاد و هرگز

نیفتادم چو اشک از چشمهایت

در ایام جدایی در همه حال

به دادم می‌رسد دست دعایت

بلا گردان عالم! رو مگردان

از این عاشق‌ترین درد آشنایت

به دامن ریختم یک بوستان گل

ز اشک دیده دارم رو نمایت

بیا بنشین و بنشان آتش دل

دلم چون غنچه تنگ است از برایت

« عزیزم کاسه ی چشمم سرایت»

« میون هر دو چشمم جای پایت»

« از آن ترسم که غافل پا نهی باز»

« نشیند خـــار مژگانـم به پایت»

من ای گل! نکهت از بوی تو دارم

شمیم از گلشن روی تو دارم

اگر آهوی دلها شد اسیرم

کمند از تاب گیسوی تو دارم

حضور قلب بر سجّاده ی نور

ز محراب دو ابروی تو دارم

من از بین تمام دیدنی‌ها

هوای دیدن روی تو دارم

به خوابم آمدی ای بخت بیدار

که دیدم سر به زانوی تو دارم

گل آتش کجا بودی که حیرت

من از خاکستر موی تو دارم

بیابان گردم و چون مرغ یا حق

تمام شب هیاهوی تو دارم

« به سر، شوق سر کوی تـو دارم»

« به دل مهـــر مه روی تـو دارم»

« بت من، کعبه ی من، قبله ی من»

« تویی هر سو، نظر سوی تو دارم»

تو که از هر دو عالم دل ربودی

کجا بودی که پیش ما نبودی

تو در جمع شهیدان خدایی

یگانه شاهد بزم شهودی

به سودای وصالت زنده ماندیم

به امید سلامی و درودی

ببوسم روی ماهت را که امشب

ز پشت ابر غیبت رخ نمودی

تو با یک جلوه و با یک تبسّم

در جنت به روی ما گشودی

مپرس از نوگل پژمرده ی خود

چرا نیلوفری رنگ و کبودی

به شکر دیدن صبح جمالت

بخوانم در دل شب‌ها سرودی

« اگر دردم یکی بودی چه بـــودی»

« اگر غم اندکی بودی چه بــــودی»

« به بالینــم طبیبــی یا حبیبـــی»

« از این دو، گر یکی بودی چه بودی»

تو بودی چشم بیدار محبّت

که عالم شد خریدار محبّت

به سودای تماشای تو افتاد

به باغ گل سر و کار محبّت

به امید بهار جلوه ی تو

پرستو شد پرستار محبّت

محبّت تا ابد خون گریه می کرد

نمی‌شد گر غمت یار محبّت

سرت نازم که از شوق شهادت

کشیده دوش تو بار محبّت

چه حالی داشتند آنان که دیدند

سرت را بر سر دار محبّت

از آن روزی که در قربانگه عشق

مرا بردی به دیدار محبّت

« دلی دارم خریدار محبّــت»

« کز و گرم است بازار محبّت»

« لباسی یافتم بر قامـت دل»

« ز پود محنت و تار محبّت»

به جز روی تو رؤیایی ندارم

به جز نام تو نجوایی ندارم

به جز گلگشت بستان خیالت

سر سیر و تماشایی ندارم

بسوز ای شمع و ما را هم بسوزان

که من از شعله پروایی ندارم

بیابان گردم و اندوهم این است

که پای راه پیمایی ندارم

مرا اعجاز عشقت روح بخشید

به غیر از تو مسیحایی ندارم

یک امشب تا سحر مهمان ما باش

که من امید فردایی ندارم

« به سر غیر از تو سودایی ندارم»

« به دل جــز تو تمنّایی ندارم»

« خــدا داند که در بازار عشقت»

« به جز جان هیچ کالایی ندارم»

تو را از جوهر جان آفریدند

مرا از جان جانان آفریدند

تو را از نکهت ریحانه ی عشق

مرا از عطر ریحان آفریدند

تو را داماں عصمت پرورش داد

مرا از مهر خوبان آفریدند

تو را هم چون شقایق داغ بر دل

مرا سر در گریبان آفریدند

تو را ای شاهد گل‌های پرپر

ز گلبرگ شهیدان آفریدند

مرا در آسمان ابری چشم

به جای گریه، توفان آفریدند

ز هر چیزی که رنگ عاشقی داشت

مرا در خلقت از آن آفریدند

« مرا نه سر، نه سامان آفــریدند»

« پریشانم، پریشــان آفــریدند»

« پریشان خاطران رفتند در خاک»

« مرا از خــاک ایشــان آفریدند»

محبّت، خون دل در ساغرم کرد

جدایی، خاک غربت بر سرم کرد

به دستاویز غم گلچین ایّام

گلاب از من گرفت و پرپرم کرد

گل آتش نگفتی با که گویم

که سوز هجر تو خاکسترم کرد؟

من از هجران نمی‌نالم که در عشق

جدایی هر نفس عاشق‌ترم کرد

چه خون هایی که با اشک یتیمی

فراق تو به چشم خواهرم کرد

چه شب هایی که از من دلنوازی

نگاه مهربان مادرم کرد

نمی‌گویم که باران محبّت

چها با چشمه ی چشم ترم کرد

« غم عشقت بیابــون پرورم کرد»

« هوای بخت، بی بــال و پرم کرد»

« به مو گفتی صبوری کن صبوری»

« صبوری طرفه خاکی بر سرم کرد» سیّد محمّد جواد غفور زاده (شفق)

شرح ماجرا شد خدمت شاهانه عادت ما

عشق حسین سر سعادت ما

وصف جمال او عبادت ما

بنگر به اخلاص و ارادت ما

ما می‌خریم از جان و دل بلا را

***

او در بهشت آرزو گل ماست

او مایه ی صبر و توکّل ماست

بر روی دریای گنه پل ماست

بر دامنش دست توسّل ماست

آری به شه حاجت بود گدا را

***

من بلبلم اما نفس ندارم

میل پریدن از قفس ندارم

چشم کرم از هیچ کس ندارم

جز کربلا دیگر هوس ندارم

یا رب اجابت کن تو این دعا را

***

آیینه ی قلبم جلا گرفته

الهام از قالو بلی گرفته

دستی به زنجیر ولا گرفته

تنها ره شام بلا گرفته

تا حل کند با گریه عقده‌ها را

***

اینجا بهشت و روضهٔ النّعیم است

اینجا همان صراط مستقیم است

جبرئیل بر این آستان مقیم است

اینجا مزار دختری یتیم است

این جا تجلّی‌ها بود خدا را

***

آبادی دلها از این خراب است

اینجا دعای خلق مستجاب است

آهسته اینجا دختری به خواب است

لب تشنه ای در جستجوی آب است

آتش زده یکباره قلب ما را

***

من کیستم دیوانه ی رقیّه

او شمع و من پروانه ی رقیّه

کنج دلم شد خانه ی رقیّه

لبریز شد پیمانه ی رقیّه

صبری که گویم شرح ماجرا را

***

گفت عمّه جان امشب در اضطرابم

چون شعله ی آتش به پیچ و تابم

چشم انتظار وصل روی بابم

آمد پدر در خواب خوش به خوابم

دیدم جمال شمس و الضّحی را

***

عمّه چرا بابم ز در نیامد

از کربلا دیگر خبر نیامد

رفت از کفم صبر و ظفر نیامد

بابم چرا از این سفر نیامد

مُردم ز هجر روی او خدا را

***

شب آمد و از آسمان شفق رفت

باطل به جلوه‌گاه اهل حق رفت

از زانوی زینب دگر رمق رفت

رقیّه خاتون جانب طبق رفت

شد سرّ مخفی ناگه آشکارا

***

آهسته سر را بوسه داد و برداشت

گاهی نظر به عمّه، گه به سر داشت

گویا ز سرنوشت خود خبر داشت

آن دل شکسته ناله‌اش اثر داشت

تنها نه در دل بلکه سنگ خارا

***

گفت ای پدر جان عاشق گلم من

شیرین زبان مانند بلبلم من

بی‌طاقت و صبر و تحمّلم من

چون عرش رحمان در تزلزلم من

مظهر تویی جلال کبریا را

***

بابا سر ما گر چه روی خشت است

این بازی تقدیر و سرنوشت است

ما را تولای تو در سرشت است

با وصل تو ویرانه هم بهشت است

ای گلشن روی تو جنّت آرا

***

روشن شد از نور تو محفل ما

مهر تو شد سرشته با گل ما

خوش آمدی بابا به منزل ما

امّا شکسته از غمت دل ما

مشکن دل اولاد مصطفی را

***

من دل به عشق و جلوه ی تو بستم

در کودکی رفتی پدر ز دستم

من دختر سه ساله ی تو هستم

کز هجر تو کمان شدم شکستم

وصلت مگر بخشد به من شفا را

***

یا رب به یک نگاه این سه ساله

یا رب به روی ماه این سه ساله

یا رب به رنجِ راه این سه ساله

یا رب به اشک و آه این سه ساله

بگشا به روی ما تو کربلا را

***

یا رب (شفق) درمانده و حقیر است

عبد ذلیل و خاضع و فقیر است

مسکین و مستکین و مستجیر است

عمریست در دام هوس اسیر است

آزاد کن این بنده ی هوی را

*** سیّد محمّد جواد غفور زاده (شفق)

گوهر ویرانه کیست این دختر که جان ها را به خود پروانه کرده

کیست این دلبر که عشقش شیعه را دیوانه کرده

کیست این گوهر که مسکن در دل ویرانه کرده

ناز او دارد خریدن نام او بس دلفریب است

آن که می‌گویند زهرای سه ساله این غریب است

***

کیست این دختر که رنج و محنت و هجران کشیده

کیست این عاشق که طوفان در ره جانان کشیده

جذبه ی حسنش مرا بر شام، از ایران کشیده

بارگاهش خار چشم زُمره ی سفیانیان است

سیزده قرن است قبرش قبله ی ایرانیان است

***

کیست این دختر که اهل دل صفا می‌خواهد از او

هر مریضی می‌رسد از ره شفا می‌خواهد از او

این دل مسکین برات کربلا می‌خواهد از او

در هوای کربلا داغ بلا بر جان خریده

عاشقان کربلا، او قبر بابا را ندیده

***

کیست این بی‌آشیان کاندر دل ما خانه دارد

آشنایی بین نظر با مردم بیگانه دارد

او سفیر زینب است اینجا سفارتخانه دارد

بی‌رضایش زائر زینب شدن معنا ندارد

گر نبوسی قبر او پاسبورت تو ویزا ندارد

***

کیست این دختر که نور هر دو چشمان پدر بود

اندرین ویرانه دائم چشم گریانش به در بود

میوه ی قلب حسین از قتل بابا بی‌خبر بود

تا شبی صبرش سر آمد قاصد غم از در آمد

او پدر می‌خواست اما در طبق خونین سرآمد

***

گفت بابا جان که رگهای گلویت را بریده

یوسف زهرا چه کس پیراهنت از تن دریده

دخترت امشب تو را بر قیمت جانش خریده

حمدلله یار خود را از کف دشمن گرفتم

تو نداری دست بابا، من تو را در بر گرفتم

***

ای شه وارسته بابا، دل به جانان بسته بابا

بویمت آهسته بابا، بوسمت پیوسته بابا

جان فدای چشم مستت، خسته بابا خسته بابا

ای پناه دردمندان چاره و درمان مایی

یاد مشتاقان نمودی امشبی مهمان مایی کلامی زنجانی

خرابه ی شام

سرم سودای جانان دارد امشب

دلم آوای هجران دارد امشب

بسوز ای دل که زینب در خرابه

غم شام غریبان دارد امشب

رقیّه گشته ممنوع الملاقات

که در ویرانه مهمان دارد امشب

پذیرائی ببین از میهمانش

به سفره میزبان، جان دارد امشب

در این مجلس سر شاه شهیدان

به لبها ذکر قرآن دارد امشب

بیا زهرا که زهرای سه ساله

گل سرخی به دامان دارد امشب

لب این طفل با لبهای بابا

حدیث بوسه باران دارد امشب

ز هر زخمی که می‌بوسید می گفت

به دردم یار درمان دارد امشب

خدایت باد حافظ عمّه جانم

گل، آهنگ گلستان دارد امشب

ببند این چشم های منتظر را

که دل رنج فراوان دارد امشب

فدا خواهم نمود این جان به جانان

رقیّه عهد و پیمان دارد امشب

چه شب هایی که بی‌بابا سحر شد

دلم درد دو چندان دارد امشب

من این دامان نخواهم داد از دست

اگر چه سر نگهبان دارد امشب

عمویم کو که از چشم نگهبان

سر سردار پنهان دارد امشب

گدایی کن گدایی کن (کلامی)

رقیّه خوان احسان دارد امشب کلامی زنجانی

قبله ی عظیم ای بارگاه کوچک تو قبله‌ای عظیم

وی روضه ی مبارک تو روضهٌ نعیم

باشد حریم اقدس تو قبله گاه دل

تا خفته چون تو جان جهانی در آن حریم

هم دختر امامی و هم خواهر امام

هم خود کریمه هستی و هم دختر کریم

قَدرت همین بس است که خوانند اهل دل

حق را به آبروی تو ای رحمت نعیم

یک دختر سه ساله و این مرتبت دگر

گیتی بود ز زادن هم چون توئی عقیم

ای نور چشم زاده ی زهرا رقیّه جان

هر چند کودکی تو، بود ماتمت عظیم

دریای صبر را تو فروزنده گوهری

زان دشمنت به رشته کشید، ای دُرّ یتیم!

آن شب که جای، گوشه ی ویرانه ساختی

روشنگرت سرشک بود و آه دل ندیم

تا قلب اطهرت ز فراق پدر گداخت

از مرگ جانگداز تو دلها بود دو نیم

شد منهدم بنای ستمکاری یزید

از آه آتشین تو ای دختر یتیم

آباد شد خرابه ی شام از جلال تو

امّا خراب گشت ز بُن کاخ آن لئیم

خواهم که بر مزار تو گردم شبی دخیل

خواهم که در جوار تو باشم شبی مقیم

بی مهر هشت و چهار (مؤید) مجو بهشت

چون می‌رسی به جنّت از این راه مستقیم سیّد رضا مؤیّد

ماه منیر شام ای اختر مدینه و ماه منیر شام

برآفتاب روی تو هر روز و شب سلام

هم خود کریمه هستی و هم زاده ی کریم

هم خواهر امامی و هم دختر امام

چشم امید ماست به سویت تمام عمر

روی نیاز ماست به کویت علی الدّوام

در رشته ی اسارت اگر جان سپرده‌ای

سر رشته ی امور به دستت بود مدام

ای رفته پا به پای اسیران دشت خون

تا دیر و تا خرابه و زندان و بزم عام

هم محمل مجاهده ی دختر علی

هم سنگر مبارزه ی چارمین امام

پیدا بود که واقعه ی دشت کربلا

با جان نثاری تو به ویرانه شد تمام

تفسیر خون سرخ حسینی به مرگ تست

ای یادگار خون خدا در دیار شام

مهرت چراغ محفل ارباب معرفت

قبرت برای اهل نظر مرکز پیام

دلها به سوی تست پس از سالها هنوز

ای گنبدت منادی پیروزی قیام

ما را بر آستان تو روی ادب همه

ما را به پیشگاه تو عرض دعا تمام

با دست های کوچکت از ما بگیر دست

در صحنه‌های عالم و در عرصه ی قیام سیّد رضا مؤیّد

نخله ی طور! پدر من، پسر فاطمه، مهمان منست

عمّه، مهمان نه، که جان من و جانان منست

کنج ویرانه ی شام و، سر خونین پدر

آسمان در عجب از این سر و سامان منست

از بهشت آمده آقای جوانان بهشت

یوسف فاطمه، در کلبه ی احزان منست

اوست موسای من و غمکده‌ام، وادی طور

آتش نخله ی طور، از دل سوزان منست

یاد باد، آن که شب و روز مرا می‌بوسید

این که امشب سر او، زینت دامان منست

گر لبش سوخته از تشنگی و، سوز جگر

به خدا سوخته‌تر، از لب او جان منست

می‌زنم بر لب او بوسه، که الفت ز قدیم

بین این لعل لب و دیده ی گریان منست

بر دل و جان (مؤیّد) شرری زد، غم من

که پس از دیر زمان، باز، غزل خوان منست

سیّد رضا مؤیّد

رباعی

خورشید به خون طپیده را دیدم من

آن عاشق سر بریده را دیدم من

با زخمه ی زخم بی‌شمارش می گفت

در دامن شب سپیده را دیدم من

جواد نعیمی

غمکده ی شام می‌روم از سر کوی تو و خون می‌گریم

با دل غمزده از سوز درون می گریم

همه اشیاء نگرانند به گرییدن من

تو هم از خاک ببین عمّه که چون می گریم

کاروان عازم راه است و من خسته هنوز

بر سر قبر تو افتاده و خون می گریم

آمدم با تو درین غمکده ی شام ولی

می‌روم بی‌تو و از بخت نگون می گریم

عمّه جان من که به هر رنج و غمی کردم صبر

دیگر از هجر تو بی‌صبر و سکون می گریم

هم چو مرغ سحر از داغ غمت می‌نالم

هم چو ابر از ستم چرخ زبون می گریم

آن چه در سینه ز غم عقده به هم پیوستم

چون مجال آمده در دست کنون می گریم

دیگر از گریه رقیّه، نکند کس منعم

فارغ از سرزنش دشمن دون می گریم

خود به دست خودم ای دختر ناکام حسین

کردمت دفن و از این درد فزون می گریم

هر زمان سوگ رقیّه ز (مؤیّد) شنوم

سخت می‌نالم و ز اندوه برون می گریم سیّد رضا مؤیّد

یتیمانه ای عمّه بیا تا که غریبانه بگرییم

دور از وطن و خانه، به ویرانه بگرییم

پژمرده گل روی تو از تابش خورشید

در سایه نشینیم و به جانانه بگرییم

لبریز شد ای عمّه اگر کاسه ی صبرم

بر حال تو و این دل دیوانه بگرییم

نومید ز دیدار پدر گشته دل من

بنشین به کنارم که یتیمانه بگرییم

گردیم چو پروانه به گرد سر معشوق

چون شمع درین گوشه ی غمخانه بگرییم

این عقده مرا می‌کشد ای عمّه که باید

پیش نظر مردم بیگانه بگرییم حبیب چایچیان (حسّان)

ستاره ی شام تو راست بستر خواب از تراب ای گل من

بخواب نور دو چشمم، بخواب ای گل من

گذشت نیمه شب ای مه نخفته‌ای تو هنوز

به شام تار منی ماهتاب ای گل من

رُخت لطیف‌تر از غنچه‌ی گل سرخ است

ز اشک داغ تو گردد گلاب ای گل من

چنین به چهره مران سیل اشک چشمانت

که گشت خانه ی صبرم خراب ای گل من

مزن به آتش غم، جان خود سمندروار

که سوخت زینب از این التهاب ای گل من

بر آب می‌دهی از اشک ملک هستی را

مریز بر رخت از دیده آب ای گل من

اسیر خسته دل عشق، ای ستاره ی شام

چه جای نوحه بود وقت خواب ای گل من

تو نور چشم حسینی و دخت شاه نجف

چنین منه سر خود بر تراب ای گل من

سرت به دامن من نِه که قصّه‌ها گویم

ز سرگذشت گل و قحط آب ای گل من

کُشد چو شمع تو را این سرشکِ بی‌پایان

مکن امید مرا نقش آب ای گل من

نخفتی آن قدر ای مه، دمید صبح وصال

به طشت زر بنگر آفتاب ای گل من

کنون که از سفر آمد پدر غنیمت دان

ببوس از رخ دلجوی باب ای گل من

نشسته خاک ره از آن، به چهره ی پدرت

که آمده ز پی‌ات با شتاب ای گل من به شیوه‌ای که پدر را ندا همی کردی

به پای خیز و کن او را خطاب ای گل من

ز بوسه‌ای که گرفتی ز لعل خونینش

به راه عشق شدی کامیاب ای گل من

مکن سکوت که دیوانه می‌کنی ما را

نمی‌دهی ز چه آخر جواب ای گل من

بسوخت سینه ی زینب ز داغ این حسرت

که کودکی و غمت بی‌حساب ای گل من حبیب چایچیان (حسان)

پیام رسان کوچک پدر جان عاقبت من هم سرت را دیدم و رفتم

ز احوال تو من هم عاقبت پرسیدم و رفتم

خدا داند پیام خون سرخت را رساندم من

به قدر خویشتن من هم پدر کوشیدم و رفتم

نمی‌گویم چه کردم با سرت امّا دم رفتن

تو را از جان و دل بوسیدم و بوئیدم و رفتم

تو را در خواب خود دیدم که با من گفتگو کردی

خوشا بر من که با رؤیای تو خوابیدم و رفتم

من اینجا کنج ویرانه چو گنجی خفته ام امّا

خدا را شکر دیدم عاقبت خورشیدم و رفتم

مرا گل زخم های نیلی است و پای خون آلود

ولی از صورتت هم غنچه‌هایی چیدم و رفتم

پدر جان باغبانی کرده بر گل های تو زینب

گه رفتن از این رو عمّه را بوسیدم و رفتم منصور رضایی آدریانی

آیینه و طوطی بیا عمّه که امشب، خرابه شده گلشن

پدر آمد و بر گو، که چشم همه روشن

کنم جان به فدایش برای رو نمایش

واویلا واویلا واویلا واویلا

بگو عمّه که دیشب، پدر پیش که بودست

چرا سرش شکسته، چرا لبش کبودست

کنم جان به فدایش برای رو نمایش

واویلا واویلا واویلا واویلا

اگر به پا نخیزم، مگو ادب ندارم

که بهر عذرخواهی، رمق به لب ندارم

کنم جان به فدایش برای رو نمایش

واویلا واویلا واویلا واویلا

ز بسکه پیش دشمن، سپر به کودکان شد

بیا و عمّه را بین، که این سپر کمان شد

کنم جان به فدایش برای رو نمایش

واویلا واویلا واویلا واویلا

تویی آینه ی من، منم مرغ سخنگو

ولی طوطی سبزت، شده رنگ پرستو

کنم جان به فدایش برای رو نمایش

واویلا واویلا واویلا واویلا حاج علی انسانی

نوحه حضرت رقیّه۳ شد دیدنی گوشه ی ویرانه‌ام ** عمّه ببین آمده جانانه‌ام

او شمع و من مانند پروانه‌ام

شب فراق من سر آمد مهمانم امشب با سر آمد

*****

ای باغبان، نیلوفر تو هستم ** بابا ببین من دختر تو هستم

امّا شبیه مادر تو هستم

شب فراق من سر آمد مهمانم امشب با سر آمد

*****

بابا ببین در پرده ی عفافم ** به گوشه ی ویران در اعتکافم

کعبه ی من دور تو در طوافم

شب فراق من سر آمد مهمانم امشب با سر آمد

*****

از عطر گیسوی تو مست مستم ** ای میهمان کنار تو نشستم

من زائر سر بریده هستم

شب فراق من سر آمد مهمانم امشب با سر آمد

*****

دیده‌ام از غم تو خون فشان است ** بگو چرا لبت چو ارغوان است

گمان کنم که جای خیزران است

شب فراق من سر آمد مهمانم امشب با سر آمد

***** سیّد محسن حسینی

نوحه حضرت رقیّه۳ تو باغبانی من، نیلوفرت هستم

من دخترت هستم، من دخترت هستم

ای بهتر از جان من – هستی تو مهمان من – بنشین بدامان من

بابا حسین جانم، بابا حسین جانم

*****

من شاهد چشم، از خون ترت هستم

من دخترت هستم، من دخترت هستم

ای شام من را سحر – رویت چو قرص قمر – با خود تو من را ببر

بابا حسین جانم، بابا حسین جانم

*****

تو دلربا هستی، من دل به تو بستم

من دخترت هستم، من دخترت هستم

ای شام من را سحر – رویت چو قرص قمر – با خود تو من را ببر

بابا حسین جانم، بابا حسین جانم

*****

امشب من از عطر، گیسوی تو مستم

من دخترت هستم، من دخترت هستم

ای ماه خاکستری – ناز مرا می‌خری – امشب مرا می‌بری

بابا حسین جانم، بابا حسین جانم

*****

سر بسته می گویم، چشمم شده دستم

من دخترت هستم، من دخترت هستم

قربان چشم ترت – گو پاسخ دخترت – از چه شکسته سرت

بابا حسین جانم، بابا حسین جانم

*****

باور ندارم من، پیش تو بنشستم

من دخترت هستم، من دخترت هستم

چشمت بود چون شفق - دیگر ندارم رمق - آیم به سوی طبق

بابا حسین جانم، بابا حسین جانم

*****

سیّد محسن حسینی

نوحه حضرت رقیّه۳ ای سفر کرده که صد قافله دل همره تو اســت

این همه زخم چرا بر روی هم چون مه تو است

ابتا یا ابتا

دست پیش آورم و جامه به تن چاک کنم

تا که اشک از رخ نورانی تو پاک کنم

ابتا یا ابتا

شعله بیدادگران بر پر پروانه زدند

همه با سنگ جفا موی مرا شانه زدند

ابتا یا ابتا

خنده و شادی و دشنام و کف و هلهله بود

ده تن از عترت تو بسته به یک سلسله بود

ابتا یا ابتا

شامیان یکسره بر گریه ی ما خندیدند

پای آوازه ی قرآن سرت رقصیدند

ابتا یا ابتا

گلشن وحی خزان گشته، گل یاس کجاست؟

ساقی تشنه لبان حضرت عباس کجاست؟

ابتا یا ابتا

خاک ویرانه کجا و شجر طور کجا

شب تاریک کجا و طبق نور کجا

ابتا یا ابتا حاج غلامرضا سازگار

حضرت رقیّه۳ رقیه دخت مهد عالمینم ** سه ساله‌ام دردانه‌ی حسینم

ز دوری پدر به شور و شینم

رفته بابا سفر زد به جانم شرر

رویم چو زهرا شده نیلی از ستم و ضربت سیلی

***

پدر دلم از تو نماید گله ** بسکه دویدم عقب قافله

پای من از ره شده پر آبله

پیکرم لاله گون پای من غرق خون

سر تو را به بر بگیرم آن قدر زنم بوسه بمیرم

***

پدر ببین دختر دردانه‌ام ** خوش آمدی به کنج ویرانه‌ام

تو شمعی و من به تو پروانه‌ام

کنج ویران ما آمدی از وفا

عمّه خرابه شده گلشن آمد پدر چشم تو روشن سیّد موحد

حضرت رقیّه۳ سه ساله دلبند حسین زهرا

در کنج ویرانه نشسته تنها

بابا کجایی وای از جدایی

بابای مظلومم بابا حسین جان

این قلب کوچکم گیرد بهانه

گشته نیلی تنم با تازیانه

بنما نگاهم من بی‌پناهم

بابای مظلومم بابا حسین جان

بابا خوش آمدی کنج ویرانم

قربان مقدمت تازه مهمانم

قربان رویت مستم ز بویت

بابای مظلومم بابا حسین جان

رفتی از پیش من ای نور دیده

بگو چه ظالمی سرت بریده

بنما نگاهم من بی پناهم

بابای مظلومم بابا حسین جان

موحد

حضرت رقیّه۳ در کنج ویران طفلی محزون نشسته

از هجر روی بابا قلبش شکسته

با چشم گریان گوید پدر جان

رفتی کجا ای بابا داد از جدایی

ببین که رخسار من از ضرب سیلی

مانند روی زهرا گردیده نیلی

دخت سه ساله در آه و ناله

رفتی کجا ای بابا داد از جدایی

بیا تماشایم کن بابا حسین جان

پر آبله پایم از خار مغیلان

به روی دامان مرا تو بنشان

رفتی کجا ای بابا داد از جدایی

بالای نی خوش بودی در ذکر قرآن

غافل کجا بودی تو از حال طفلان

از آن بیابان تا شام ویران

رفتی کجا ای بابا داد از جدایی

خون گشته از جسم من بابا روانه

از بس کتک زد دشمن با تازیانه

باب کبارم بی تاب و زارم

رفتی کجا ای بابا داد از جدایی موحد

خرابه ی شام یار سفر کرده ی من از سفر آمده

خرابه را زینت کنم که پدر آمده

خوش آمدی ای پدر! مرا به همره ببر

تو کعبه ای و من نماز آورم سوی تو

با اشک خود شویم غبار از گل روی تو

خوش آمدی ای پدر! مرا به همره ببر

جان پدر کبودی صورتم را ببین

شبیه مادرت شدم، قامتم را ببین

خوش آمدی ای پدر! مرا به همره ببر

قدم قدم به زخم دل، نمکم می زدند

پدر پدر می گفتم و کتکم می زدند

خوش آمدی ای پدر! مرا به همره ببر

نفس دورن سینه ام، شده تاب و تبم

من بوسه گیرم از گلو، تو ز لعل لبم

خوش آمدی ای پدر! مرا به همره ببر

چرا عذار لاله گون، بَرِ من آورده ای

محاسن غرقه به خون، بَرِ من آورده ای

خوش آمدی ای پدر! مرا به همره ببر حاج غلامرضا سازگار (میثم)

شهادت حضرت رقیه علیهاالسلام

مشخصات کتاب

نویسنده : الهام موگوئی

ناشر : مجله حوزه

مقدمه

عمه، بابایم کجاست؟اسارت دشوار و یتیمی دردی عمیق است. یک سه ساله، چگونه می تواند تمام رنجِ تشنگی و
زخم تازیانه اسارت و از آن بدتر، درد یتیمی را به جان بخرد، آن هم قلب کوچکِ سه ساله ای که
تپیدن را از ضربانِ قلب پدر آموخته و شبی را بی نوازش او به صبح نرسانده است. امّا... امّا او رقیه
حسین است و بزرگی را هم از او به ارث برده است. رقیه پس از عاشورا، پدر را از عمه سراغ
می گیرد و لحظه ای آرام ندارد، با نگاه های کنجکاوش از هر سو ـ تمام عشقش ـ پدرش را
می جوید و سکوتِ عمه، سؤال او را بی جواب می گذارد و او باز هم می پرسد: «عمه، بابایم
کجاست؟...»لحظه های بی قراراین جا خرابه های شام، منزل گاه اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است. رقیه با اسیران دیگر
وارد خرابه
می شوند، اما دیگر تاب دوری ندارد. پریشان در جست و جوی پدر است. امشب رقیه، فقط پدر
و نوازش های پدر را می خواهد. امشب رقیه علیهاالسلام است و عمه، امشب رقیه علیه السلام است و سر بابا،
امشب ملائک آسمان از غم دختر حسین علیه السلام در جوش و خروشند، امشب شب وداع رقیه علیهاالسلام و
زینب علیهاالسلام است. او در آغوش عمه، بوی پدر را به یاد می آورد و دستان پر مهر او را احساس
می کرد.گل نازدانه پدررقیه ...رقیه نجیب! ای مهتاب شب های الفت حسین! ای مظلوم ترین فریاد خسته! گلِ نازدانه پدر
و انیس رنج های عمه!رقیه... رقیه کوچک! ای یادگار تازیانه های نینوا و سیل سیلی کربلا! دست های کوچکت
هنوز بوی نوازش های پدر را می داد، و نگاه های معصوم و چشمان خسته ات، نور امید را به قلب
عمه می تاباند.رقیه... رقیه صبورا! بمان، که بی تو گلشن خزان دیده اهل بیت، دیگر بوی بهار را استشمام
نخواهد کرد، تو نوگل بهشتی و فرشته زمینی، پس بمان که کمر خمیده عمه، مصیبتی دیگر را تاب
نخواهد آورد.غربتِ خرابهیا رب امشب چه شبی است. در و دیوار فرو ریخته این خرابه غزل کدامین خداحافظی را
می سرایند؟ زینب، این بانوی نور و نافله های نیمه شب، دستی به آسمان دارد و دستی بر سر رقیه؛
بخواب عزیز برادرم!باز هم رقیه علیهاالسلام و گریه های شبانه، باز هم بهانه بابا و بی قراری هایش، و این بار شامیان چه
خوب پاسخ بی قراریِ رقیه علیهاالسلام را می دهند و سر حسین علیه السلام را نزد او می آورند.آن شب، هیچ کس توان جدا کردن

رقیه علیهاالسلام را از سرِ بابا نداشت.

تو با سرِ بابا چه گفتی؟

چشم های پدر، کدامین سرود رفتن را برایت خواند که مانند فرشته ای کوچک، از گوشه خرابه تا
عرش اعلا پر کشیدی و غربتِ خرابه را برای عمه به جای نهادی.متاب ای ماه، متاب!امشب، غم گین ترین ماه، آسمان دنیا را تماشا
می کند. آسمان! چه دل گیری امشب، گویی غم
مصیبتی به گستردگی زمین، قلبت را می فشرد. امشب فرشته های سیاه پوش، بال در بال هم، فوج
فوج به زمین می آیند و ترانه غم می سرایند. در و دیوار خرابه، از اندوه زینب علیهاالسلام ، بر سر و سفیر
می کوبند. امشب چشمه های آسمان، از گریه خونین زینب علیهاالسلام ، خون می بارد و چهره زمین از
وسعت اندوه، تاریک است. متاب امشب ای ماه، متاب! هیچ می دانی، امشب گیسوان پریشانِ
رقیه، به خواب کدامین نوازش رفته است؟ متاب که دردهای آشکار بسیار است. متاب که
زخم های بی شمار بسیار است. متاب که دل پر شرار زینب علیهاالسلام به شراره جدایی نازنینی دیگر، در
سوز و گداز است. متاب که امشب خرابه شام، از داغ سه ساله گل حسین، تیره ترین خرابه
دنیاست. متاب ای ماه، متاب!آرام نازنین عمهآرام نازنین عمه! آرام، مبادا شامیان صدای گریه و بی تابی دختر حسین را بشنوند. این
خرابه کجا
و آغوش گرم و نوازش های مهربان بابا کجا؟ این سر بریده بابا و این دختر کوچک حسین. هر چه
می خواهد دل تنگت، بگو. بابا، امشب به مهمانی دلِ بی قرارت آمده، بگو از سیلی خوردن ها و
تازیانه ها و آتش خیمه های عصر عاشورا. بگو از درد غربت و محنت غریبی، بگو از
صورت های نیلی و اسیری و بیابان های بی رحمی. بگو از بی شرمی یزیدیان و کوفیان سست
پیمان و استقبال شامیان، آرام، نازنین عمه! آرام. اکنون تو، به مهمانی بابا می روی. سفر به
سلامت!اندوه هجرتامشب به وعده گاه نخستین باز می گردی. آن جا پدر و ملائک، به اشتیاق، در انتظار تو هستند.
امشب آسمان گرفته و تاریک است و باد خزان غبار مرگ می پاشد. گریه امان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم
را بریده است و عشق از غم این هجران، و اندوه هجرت تو گل تازه شکفته و معطری که در قلب
بهار می پژمرد، زار می نالد، آرام و قرار زینب علیهاالسلام ، رفته است. سرانجام آن لحظه فرا رسید و

رقیه علیهاالسلام کوچک زینب (س)

از خاک تا افلاک پر کشید.تو را چه بنامم‌تو را چه بنامم، که ناب تر از شبنم های صبح گاه بر گلبرگ تاریخ نشسته ای. تو را چه
بسرایم که
آوازه برکت و کرامتت، موج وار، همه دل ها را به تلاطم در آورده است. تو را چه بنامم که بیش از
سر بهار در آغوش بابا، طعم زندگی را نچشیدی و مانند او، غریبانه از غربت این غریبستان خاکی
بار سفر بستی. پس سلام بر تو، روزی که به عالم خاکی گام نهادی و روزی که به افلاک پر کشیدی.میلاد نوگل امام حسین علیه
السلام امام حسن مجتبی علیه السلام ، به برادرش امام حسین علیه السلام وصیت نمود که با ام اسحاق که همسرش بود
وصلت کند. امام حسین علیه السلام به سفارش برادر عمل کرد و ثمره آن ازدواج، دختر نازدانه ای به نام

رقیه شد. با تولد حضرت رقیه علیهاالسلام در سال ۵۷ قمری، مدینه نور دیگری گرفت و خانه کوچک
امام، گرمای تازه ای یافت. دیری نپایید که ام اسحاق جان به جان آفرین تسلیم کرد و رقیه کوچک
از نعمت مادر محروم شد. امام حسین علیه السلام او را در آغوش پر مهر خویش، بزرگ کرد و پیوسته به
خواهرش زینب علیهاالسلام سفارش می فرمود که برای رقیه علیهاالسلام مادر باشد و به او محبّت کند.بی مادری حضرت رقیه
علیهاالسلام ، پرستاری های حضرت زینب علیهاالسلام و سفارش های حضرت امام
حسین علیه السلام باعث شده بود، پیوندی عمیق، بین حضرت زینب علیهاالسلام و حضرت رقیه علیهاالسلام پدید آید.رقیه در
کربلااز لحظه ورود کاروان به کربلا، رقیه لحظه ای از پدر جدا نمی شد، شریکِ غم ها و مصیبت های او بود
و با دیگر یاران امام از درد تشنگی می سوخت. یکی از افراد سپاه یزید می گوید:من در میان دو صف لشکر ایستاده بودم، دیدم
کودکی از حرم امام حسین علیه السلام بیرون آمد، دوان
دوان خود را به امام رسانید، دامن آن حضرت را گرفت و گفت: ای پدر، به من نگاه کن! من
تشنه ام. این تقاضای جان سوز آن دختر تشنه کام و شیرین زبان، چون نمکی بر زخم های دل
امام بود و او را منقلب کرد، بی اختیار اشک از چشمان اباعبداللّه علیه السلام جاری گردید و با چشمی
اشک بار فرمود: «دخترم، رقیه! خداوند تو را سیراب کند؛ زیرا او وکیل و پناه گاه من است.»
پس دست کودک را گرفت و او را به خیمه آورد و او را به خواهرانش سپرد و به میدان
برگشت.رقیه و سجاده پدرگاه سجاده امام حسین علیه السلام ، با دست های کوچک حضرت رقیه علیهاالسلام باز می شد و او به
انتظار پدر
می نشست تا می آمد و در آن سجاده به نماز می ایستاد و رقیه علیهاالسلام از آن رکوع و سجود امام لذت
می برد. در کربلا نیز رقیه علیهاالسلام ، هر بار هنگام نماز، سجاده امام را می گشود. ظهر عاشورا به عادت
همیشگی منتظر بابا بود، ولی پس از مدتی، شمر وارد خیمه شد و رقیه علیهاالسلام را کنار سجاده پدر دید
که سراغ او را می گرفت، آن ملعون نیز جواب این سؤال را با سیلی محکمی که به صورت کوچک
او نواخت، پاسخ گفت.رقیه در راه شامکاروان کربلا، از کوفه راهی شام شد، همان کاروانی که اهل بیت پیامبر بودند و به اسیری از
کربلا
آورده شده بودند، در بین راه که سختی و مشکلات بر رقیه کوچک فشار آورده بود، شروع به
گریه و ناله کرد. یکی از دشمنان چون آن فریاد و ضجه را شنید، به رقیه علیهاالسلام گفت: ای کنیز، ساکت
باش؛ زیرا این با گریه تو ناراحت می شوم. آن حضرت بیشتر اشک ریخت، بار دیگر آن نامرد
گفت: ای دختر خارجی، ساکت باش. حرف های زجر دهنده آن مرد، قلب رقیه علیهاالسلام را شکست،
رو به سر پدر فرمود: ای پدرا! تو را از روی ستم و دشمنی کشتند و نام خارجی را هم بر تو
گذاردند، پس از این جمله ها، آن دشمن خدا، غضب کرد و با عصبانیت رقیه را از روی شتر بر
زمین انداخت.رقیه در خرابه شامبعد از ورود اهل بیت امام حسین علیه السلام به شام، آنان را در خرابه ای نزدیک کاخ سبز یزید
جای دادند.
روزها آفتاب و شب ها، سرما به شدت آنان را اذیت می کرد. علاوه بر آن، نگاه مردم شام که به
تماشای خرابه نشینان می آمدند، داغی جان سوز بود. روزی حضرت رقیه علیهاالسلام ، به جمع شامیان که
در حال برگشتن به خانه های خود بودند، اشاره کرد و ناله ای دردناک از دل برآورد و به عمه اش

گفت: ای عمه، اینان کجا می روند؟ آن حضرت فرمود: ای نور چشمم اینان ره سپار خانه و کاشانه
خود هستند. رقیه گفت: عمه جان مگر ما خانه نداریم، و زینب علیهاالسلام فرمود: نه، ما در این جا غریبه
هستیم و خانه ای نداریم، خانه ما در مدینه است. با شنیدن این سخن، صدای ناله و گریه رقیه بلند شد.رقیه و خواب پدرسختی های
اسارت، رقیه علیهاالسلام را به شدت می رنجاند و او یک سره بهانه بابا را می گرفت، شبی در
خرابه شام و در خواب، پدر را دید، چون از خواب برخاست و چشم گشود، خود را در خرابه
یافت و از پدر نشانی ندید. از عمه سراغ پدر را گرفت و زینب علیهاالسلام بسیار گریه کرد و رقیه علیهاالسلام نیز با
عمه گریست. آن شب باز صدای عزاداری زنان اهل بیت بلند شد؛ مجلسی که نوحه سرایش
رقیه علیهاالسلام بود. از سر و صدای اهل بیت، یزید از خواب بیدار شد و پرسید چه خبر است؟ به او خبر
دادند که کودکی سراغ پدرش را گرفته است. یزید دستوری داد، سر پدرش را برای او ببرند.این دستور یزید نشان از رذالت و
شقاوت طینت او بود و برگی دیگر از دفتر مظلومیت های
بی شمار اهل بیت را گشود.پرواز به سوی پدروقتی به دستور یزید، سر پدر را برای رقیه علیهاالسلام آوردند، رقیه سر را در بغل
گرفت و عقده های دل
را باز کرد و هر چه می خواست با سر بابا گفت. آن شب رقیه علیهاالسلام ، گم شده خود را یافته بود، اما
بی نوازش و آغوش گرم. پس لب هایش را بر لب های بابا گذاشت و آن قدر گریست تا جان به جان
آفرین تسلیم کرد. پشت خمیده زینب علیهاالسلام شکست، رو به سر برادر فرمود: آغوش بگشا که امانتت
را باز گرداندم. دیگر کسی ناله های شبانه رقیه علیهاالسلام را در فراق پدر نشنید.وداع زینب علیهاالسلام با رقیه علیهاالسلام وقتی
کاروان اسیران کربلا، به مدینه بر می گشت، غمی جان کاه وجود زینب علیهاالسلام را می آزرد؛
چگونه از خرابه و شام دل بکند؟ نو گلی از بوستان حسین علیه السلام در این خرابه آرمیده، شام بوی
رقیه علیهاالسلام را می دهد، رقیه ای که یادگار برادر بود و نازدانه پدر و در دست زینب علیهاالسلام امانت.
زینب علیهاالسلام بی رقیه چگونه به کربلا و مدینه وارد شود؟ غم سراسر شام را گرفته و گریه ها، باز هم
سکوت شهر را در هم شکسته است.راز دل با پدرهنگامی که در خرابه شام، سر پدر را نزد رقیه علیهاالسلام آوردند، آن دختر
کوچک بسیار گریست و
سخنانی بر زبان آورد که شیون اهل بیت علیه السلام را بلند کرد و آتش بر دل زینب علیهاالسلام نشاند:پدر جان! کدام سنگ دلی
سرت را برید و محاسن تو را به خون پاکت خضاب کرد؟پدر جان! چه کسی مرا در کودکی یتیم کرد؟ پس از مادر از غم فراق او
به دامان تو پناه می آوردم و
محبت او را در چشم های تو سراغ می گرفتم، اکنون پس از تو به دامان که پناه برم؟پدر جان! پس از تو چه کسی نگهبان دختر
کوچکت خواهد بود، تا این نهال نو پا به بار بنشیند؟پدر جان! پس از تو چه کسی غم خوار چشم های گریان من خواهد بود؟پدر
جان! در کربلا، مرا تازیانه زدند، خیمه ها را سوزاندند، طناب بر گردن ما انداختند و بر شتر
بی حجاز سوار کردند و ما را اسیران از کوفه به شام آوردند.شام، حرم یادگار حسین علیه السلام رقیه کوچک و یادگار حسین علیه
السلام ، پس از رحلت در خرابه شام، همان جا مدفون گردید، کم کم
مقبره ای به روی قبر بی چراغ او ساخته شد و بارگاهی برای عاشقان شد. حرمش، میعادگاه
عاشقان دل سوخته اباعبداللّه است. بوی حسین، از هر گوشه اش روح و جان را می نوازد.
نیازمندان، دست حاجت به سویش دراز می کنند و خسته دلان بار سنگین دل را در کنار او

می گشایند. زیارت حرم و بارگاهش آرزوی هر دل داده ای است.شهادت حضرت رقیه در سروده شاعران

سوختم ز آتش هجر تو پدر تب کردم

روز خود را به چه روزی بنگر شب کردم

تازیانه چو عدو بر سر و رویم می زد

ناامید از همه کس روی به زینب علیهاالسلام کردم

* * *اشک یتیم

ای عمه بیا تا که غریبانه بگرییم

رو از وطن و خانه، به ویرانه بگرییم

پژمرد گل روی تو از تابش خورشید

در سایه نشینیم و به جانانه بگرییم

لبریز شرای عمه دگر کاسه صبرم

بر حال تو و این دل ویرانه بگرییم

نومید ز دیدار پدر گشته دل من

بنشین به کنارم، پریشانه بگرییم

گردیم چو پروانه به گرد سر معشوق

چون شمع در این گوشه کاشانه بگرییم

این عقده مرا می کشد ای عمه

غم نامه حضرت رقیه علیهاالسلام

مشخصات کتاب

نویسنده:حاج شیخ علی ربانی خلخالی

ناشر : پایگاه آوینی

غم نامه خانم حضرت رقیه (سلام الله علیها)

در بعضی روایات آمده است : حضرت سکینه علیها السلام در روز عاشورا به خواهر سه ساله ای (که به احتمال قوی همان رقیه علیه السلام باشد) گفت : بیا دامن پدر را بگیریم و نگذاریم برود کشته بشود(سلام الله علیها).

امام حسین علیه السلام با شنیدن این سخن بسیار اشک ریخت و آنگاه رقیه علیها السلام صدا زد : بابا! مانعت نمی شوم . صبر کن تا ترا ببینم (سلام الله علیها) امام حسین علیه السلام او را در آغوش گرفت و لبهای خشکیده اش را بوسید. در این هنگام آن نازدانه ندا در داد که :

العطش العطش ، فان الظما قدا احرقنی بابا بسیار تشنه ام ، شدت تشنگی جگرم را آتش زده است . امام حسین علیه السلام به او فرمود : کنار خیمه بنشین تا برای تو آب بیاورم آنگاه امام حسین علیه السلام برخاست تا به سوی میدان برود، باز هم رقیه دامن پدر را گرفت و با گریه گفت : یا ابه این تمضی عنا؟

بابا جان کجا می روی ؟ چرا از ما بریده ای ؟ امام علیه السلام یک بار دیگر او را در آغوش گرفت و آرام کرد و سپس با دلی پر خون از او جدا شد . (وقایع عاشورا سید محمد تقی مقدم ص ۴۵۵ و حضرت رقیه علیه السلام تالیف شیخ علی فلسفی ص ۵۵۰)

آخرین دیدار امام حسین علیه السلام با حضرت رقیه علیه السلام

وداع امام حسین علیه السلام در روز عاشورا با اهل بیت علیهم السلام صحنه ای بسیار جانسوز بود، ولی آخرین صحنه دلخراش و جگر سوز، وداع ایشان با دختری سه ساله بود که ذیلا می خوانید:

هلال بن نافع ، که از سربازان دشمن بود، می گوید: من پیشاپیش صف ایستاده بودم . دیدم امام حسین علیه السلام ، پس از وداع با اهل بیت خود، به سوی میدان می آید در این هنگام ناگاه چشمم به دخترکی افتاد که از خیمه بیرون آمد و با گامهای لرزان ، دوان دوان به دنبال امام حسین علیه السلام شتافت و خود را به آن حضرت رسانید. آنگاه دامن آن حضرت را گرفت و صدا زد:

یا ابه ! انظر الی فانی عطشان .

بابا جان ، به من بنگر، من تشنه ام

شنیدن این سخن کوتاه ولی جگر سوز از زبان کودکی تشنه کام ، مثل آن بود که بر زخمهای دل داغدار امام حسین علیه السلام نمک پاشیده باشند. سخن او آنچنان امام حسین علیه السلام را منقلب ساخت که بی اختیار اشک از دیدگانش جاری شد. با چشمی اشکبار به آن دختر فرمود:

الله یسقیک فانه وکیلی . دخترم ، می دانم تشنه هستی خدا ترا سیراب می کند، زیرا او وکیل و پناهگاه من است .

هلال می گوید: پرسیدم این دخترک که بود و چه نسبتی با امام حسین علیه السلام داشت ؟

به من پاسخ دادند: او رقیه علیها السلام دختر سه ساله امام حسین علیه السلام است . (سرگذشت جانسوز حضرت رقیه علیها السلام ص ۲۲ به نقل از الوقایع و الحوادث محمد باقر ملبوبی ج ۳ ص ۱۹۲)

به یاد لب تشنه پدر آب نخورد!

عصر عاشورا که دشمنان برای غارت به خیمه ها ریختند، در درون خیمه ها مجموعا ۲۳ کودک از اهل بیت علیه السلام را یافتند. به عمر سعد گزارش دادند که این ۲۳ کودک ، بر اثر شدت تشنگی در خطر مرگ هستند. عمر سعد اجازه داد به آنها آب بدهند. وقتی که نوبت به حضرت رقیه علیه السلام رسید آن حضرت ظرف آب را گرفت و دوان دوان به سوی قتلگاه حرکت کرد.

یکی از سپاهیان دشمن پرسید: کجا می روی ؟ حضرت رقیه علیه السلام فرمود: (سلام الله علیها) بابایم تشنه بود. می خواهم او را پیدا کنم و برایش آب ببرم (سلام الله علیها)

او گفت : آب را خودت بخور. پدرت را با لب تشنه شهید کردند!

حضرت رقیه علیها السلام در حالی که گریه می کرد، فرمود: پس من هم آب نمی آشامم

نیز در کتاب مفاتیح الغیب ابن جوزی آمده است که ، صالح بن عبدالله می گوید: موقعی که خیمه ها را آتش زدند و اهل بیت علیهم السلام رو به فرار نهادند، دختری کوچک به نظرم آمد که گوشه جامه اش آتش گرفته ، سراسیمه می گریست و به اطراف می دوید و اشک می ریخت . مرا به حالت او رحم آمد. به نزد او تاختم تا آتش جامه اش را فرو نشانم . همین که صدای سم اسب مرا شنید اضطرابش بیشتر شد. گفتم : ای دختر، قصد آزارت ندارم . بناچار با ترس ایستاد. از اسب پیاده شدم و آتش جامه اش را خاموش نمودم و او را دلداری دادم . یکمرتبه فرمود: ای مرد، لبهایم از شدت عطش کبود شده ، یک جرعه آب به من بده . از شنیدن این کلام رقتی تمام به من دست داده ظرفی پر از آب به او دادم . آب را گرفت و آهی کشید و آهسته رو به راه نهاد. پرسیدم : عزم کجا داری ؟ فرمود: خواهر کوچکتری دارم که از من تشنه تر است . گفتم مترس ، زمان منع آب گذشت ، شما بنوشید گفت : ای مرد سوالی دارم ، بابایم حسین علیه السلام تشنه بود ، آیا آبش دادند یا نه ! گفتم : ای دختر نه والله ، تا دم آخر می فرمود: (اسقونی شربه من الماء) می فرمود: یک شربت آب به من بدهید، ولی کسی او را آبش نداد بلکه جوابش را هم ندادند. وقتی که آن دختر این سخن را از من شنید، آب را نیاشامید، بعضی از بزرگان می گویند اسم او حضرت رقیه خاتون علیه السلام بوده است . (حضرت رقیه علیها السلام شیخ علی فلسفی ص ۱۳)

کناره سجاده ، چشم به راه پدر بود

از کتاب سرور المومنین نقل شده است : حضرت رقیه علیه السلام هر بار هنگام نماز، سجاده پدر را پهن می کرد، و آن حضرت بر روی آن نماز می خواند. ظهر عاشورا نیز ، طبق عادت ، سجاده پدر را پهن کرد و به انتظار نشست . ولی پس از مدتی ، ناگهان دید شمر وارد خیمه شد.

رقیه علیه السلام به او گفت : آیا پدرم را ندیدی ؟ شمر بعد از آنکه آن کودک را در کنار سجاده ، چشم به راه پدر دید، به غلام خود گفت : این دختر را بزن . غلام به این دستور عمل نکرد. شمر خود پیش آمد و چنان سیلی به صورت آن نازدانه زد که عرش خداوند به لرزه در آمد.

محدث خبیر، مرحوم حاج شیخ عباس قمی ((قدس سره)) از کامل بهائی (ج ۲ ص ۱۷۹) نقل می کند که : زنان خاندان نبوت در حالت اسیری حال مردانی را که در کربلا شهید شده بودند بر پسران و دختران ایشان پوشیده می داشتند و هر کودکی را وعده می دادند که پدر تو به فلان سفر رفته است باز می آید، تا ایشان را به خانه یزید آوردند. دخترکی بود چهار ساله ، شبی از خواب بیدار شد و گفت : پدر من حسین علیه السلام کجاست ؟ این ساعت او را به خواب دیدم . سخت پریشان بود. زنان و کودکان جمله در گریه افتادند و فغان از ایشان برخاست . یزید خفته بود، از خواب بیدار شد و از ماجرا سوال کرد. خبر بردند که ماجرا چنین است .

آن لعین در حال گفت : برونـد سـر پـدر را بیاورند و در کنار او نهند. پس آن سـر مقدس را بیاوردند و درکنار آن دختر چهار ساله نهادنـد. پرسـید این چیست ؟ گفتنـد: سـر پدر توست . آن دختر بترسـید و فریاد بر آورد و رنجور شد و در آن چند روز جان به حق تسلیم کرد.

سپس محدث قمی (ره) می فرماید: بعضی این خبر را به وجه ابسط نقل کرده اند و مضمونش را یکی از اعاظم رحمه الله به نظم در آورده و من در این مقام به همان اشعار اکتفا می کنم . (منتهی الامال ، محدث قمی ، ج ۱ ص ۳۱۷، چاپ علمیه اسلامیه) قال رحمه الله :

یکی نو غنچه ای از باغ زهرا

بجست از خواب نوشین بلبل آسا

به افغان از مژه خوناب می ریخت

نه خونابه ، که خون ناب می ریخت

بگفت : ای عمه بابایم کجا رفت ؟

بد این دم دربرم ، دیگر چرا رفت ؟

مرا بگرفته بود این دم در آغوش

همی مالید دستم بر سر و گوش

بناگه گشت غایب از بر من

ببین سوز دل و چشم تر من

حجازی بانوان دل شکسته

به گرداگرد آن کودک نشسته

خرابه جایشان با آن ستمها

بهانه ی طفلشان سربار غمها

ز آه و ناله و از بانگ و افغان

یزید از خواب بر پا شد، هراسان

بگفتا کاین فغان و ناله از کیست

خروش و گریه و فریاد از چیست ؟

بگفتش از ندیمان کای ستمگر

بود این ناله از آل پیمبر

یکی کودک ز شاه سر بریده

در این ساعت پدر خواب دیده

کنون خواهد پدر از عمه خویش

و زین خواهش جگرها را کند ریش

چو این بشنید آن مردود یزدان

بگفتا چاره کار است آسان

سر بابش برید این دم به سویش

چو بیند سر بر آید آرزویش

همان طشت و همان سر، قوم گمراه

بیاورند نزد لشگر آه

یکی سر پوش بد بر روی آن سر

نقاب آسا به روی مهر انور

به پیش روی کودک ، سر نهادند

ز نو بر دل ، غم دیگر نهادند

به ناموس خدا آن کودک زار

بگفت : ای عمه دل ریش افگار

چه باشد زیر این مندیل ، مستور

که جز بابا ندارم هیچ منظور

بگفتش دختر سلطان والا

که آن کس را که خواهی ، هست اینجا

چو این بشنید خود برداشت سر پوش

چون جان بگرفت آن سر را در آغوش

بگفت : ای سرور و سالار اسلام

ز قتلت مر مرا روز است چون شام

پدر، بعد از تو محنتها کشیدم

بیابانها و صحراها دویدم

همی گفتند مان در کوفه و شام

که اینان خارجند از دین اسلام

مرا بعد از تو ای شاه یگانه

پرستاری نبد جز تازیانه

ز کعب نیزه و از ضرب سیلی

تنم چون آسمان گشته است نیلی

بدان سر، جمله آن جور و ستمها

بیابان گردی و درد و المها

بیان کرد و بگفت : ای شاه محشر

تو بر گو کی بریدت سر ز پیکر

مرا در خردسالی در بدر کرد

اسیر و دستگیر و بی پدر کرد

همی گفت و سر شاهش در آغوش

به ناگه گشت از گفتار خاموش

پرید از این جهان و در جنان شد

در آغوش بتولش آشیان شد

خدیو بانوان دریافت آن حال

که پر زد ز آشیان آن بی پر و بال

به بالینش نشست آن غم رسیده

به گرد او زنان داغدیده

فغان برداشتندی از دل تنگ

به آه و ناله گشتندی هماهنگ

از این غم شد به آل الله اطهار

دوباره کربلا از نو نمودار

بعضی گفته اند و شاید اتفاق افتاده باشد که در شب دفن آن دختر مظلومه اهل بیت اطهار علیه السلام ، جناب ام کلثوم علیه السلام را دیدند که قرار و آرام ندارد و با ناله و ندبه به دور خرابه می گردد و هر چه تسلی می دهند آرام نمی یابد. از علت این بیقراری پرسیدند، گفت : شب گذشته این مظلومه در سینه من بود، چون بیدار شدم دیدم که به شدت گریه می کند و آرام نمی گیرد، از سببش پرسیدم ، گفت : عمه جان ، آیا در این شهر مانند من کسی یتیم و اسیر و دربدر می باشد؟ عمه جان ، مگر اینها ما را مسلمان نمی دانند، به چه جهت آب و نان را از ما مضایقه می نمایند و طعام به ما یتیمان نمی دهند؟ این مصیبت مرا به گریه آورده و طاقت خوابیدن ندارم .

بپیچ ای قلم قصه شهر شام

که شد صبح عالم ز غصه چو شام

تو شیخا نمودی قیامت پدید

به مردم عیان گشته یوم الوعید

ز فرط بکا بر حسین شهید

چو یعقوب شد چشم خلقی سفید (مصباح الحرمین ص ۳۷۱)

من طاقت شنیدن ندارم

در کتاب «مبکی العیون» آمده است که : در شب شام غریبان حضرت زینب (سلام الله علیها) در زیر خیمه نیم سوخته ، اندکی به خواب فرو رفت . ناگاه در عالم خواب حضرت زینب(سلام الله علیها) مادر خود حضرت فاطمه زهرا(سلام الله علیها) را دید. او به مادر خویش عرض کرد :« مادرجان ! آیا از حال ما خبر داری ؟!»

حضرت فاطمه زهرا(سلام الله علیها) فرمودند : «من طاقت شنیدن ندارم» . حضرت زینب(سلام الله علیها) عرضه داشت : «پس من شکوه و شکایت خویش را به چه کسی بگویم ؟»

حضرت فاطمه زهرا(سلام الله علیها) فرمودند : «آن گاه که سر از تن فرزندم حسین (علیه السلام) جدا کردند ، من حضور داشتم و شاهد این قضیه بودم . اینک از جای برخیز و حضرت رقیه(سلام الله علیها) را پیدا کن» . حضرت زینب(سلام الله علیها) از خواب برخواست . رقیه(سلام الله علیها) را صدا می کرد ، اما پاسخی نمی شنید . سرانجام با خواهرش حضرت ام کلثوم در حالی که گریه می کردند و ناله سر می دادند ، از خیمه بیرون آمدند و برای پیدا کردن حضرت رقیه(سلام الله علیها) به راه افتادند . ناگاه در

نزدیکی قتلگاه صدای حضرت رقیه(سلام الله علیها) را شنیدند . جلوتر آمدند تا اینکه به پیکرهای آغشته به خون رسیدند . در این هنگام مشاهده کردند که حضرت رقیه(سلام الله علیها) خود را بر روی پیکر پاک و مطهر پدر بزرگوارش حضرت امام حسین) ع) انداخته و در حالی که دستهایش را به سینه پدر چسبانده با او درد و دل می کند . حضرت زینب(سلام الله علیها) او را نوازش کرد . در این هنگام حضرت سکینه(سلام الله علیها) آمد و آنها با هم به خیمه گاه برگشتند . در بین راه حضرت سکینه(سلام الله علیها) از حضرت رقیه(سلام الله علیها) پرسید : «چگونه پیکر پدر را در این شب تیره و تار پیدا کردی ؟!» حضرت رقیه(سلام الله علیها) پاسخ داد : «آنقدر پدر را صدا کردم و پدر پدر گفتم تا اینکه صدای پدرم را شنیدم که فرمود : «اینجا بیا ، من اینجا هستم» . (۲۰۰ داستان از فضایل و کرامات حضرت زینب ، ص ۱۱۳).

سر امام حسین علیه السلام با دخترش – رقیه علیه السلام – سخن می گوید :

در کتاب بحر الغرائب ، جلد ۲، قریب به این مضامین می نویسد: حارث که یکی از لشگریان یزید بود گفت : یزید دستور داد سه روز اهل بیت علیه السلام را در دم دروازه شام نگاه بدارند تا چراغانی شهر شام کامل شود. حارث می گوید: شب اول من به شکل خواب بودم ، دیدم دختری کوچک بلند و نگاهی کرد. دید لشگر از خستگی راه خوابیده اند و کسی بیدار نیست ، اما فورا از ترسش بازنشست و باز بلند شد و چند قدم آمد به طرف سر امام حسین علیه السلام که بر درختی که نزدیک خرابه دم دروازه شام آویزان بود. آری ، به طرف آن درخت و سر مقدس آمد و از ترس برگشت ، تا چند مرتبه . آخر الامر زیر درخت ایستاد و به سر مقدس امام حسین علیه السلام پایین آمد و در مقابل نازدانه قرار گرفت و رقیه سلام الله علیها گفت : السلام علیک یا ابتاه و امصیبتاه بعد فراقک و اغربتاه بعد شهادتک . بعد دیدم سر مقدس با زبان فصیح فرمود: ای دختر من ، مصیبت تو و رجز و تازیانه و روی خار مغیلان دویدن تو تمام شد، و اسیریت به پایان رسید. ای نور دیده ، چند شب دیگر به نزد ما خواهی آمد آنچه بر شما وارد شده صبر کن که جز او مزد او شفاعت را در بردارد. حارث می گوید: من خانه ام نزدیک خرابه شام بود، از اینکه حضرت به او فرموده بود نزد ما خواهی آمد منتظر بودم کی از دنیا می رود، تا یک شبی شنیدم صدای ناله و فریاد از میان خرابه بلند است ، پرسیدم چه خبر است ؟ گفتند: حضرت رقیه علیها السلام از دنیا رفته است . (نقل از کتاب حضرت رقیه ص ۲۶)

نیز حجت الاسلام صدر الدین قزوینی در جلد دوم کتاب شریف ثمرات الحیوه ، به سند خود آورده است : حضرت رقیه علیه السلام لب خود را بر لب پدرش امام حسین علیه السلام نهاد و آن حضرت فرمود: الی ، الی ، هلمی فانا لک بالانتظار. یعنی ای نور دیده بیا بیا به سوی من ، که من چشم به راه تو می باشم ، و در اینجا بود که دیدند حضرت رقیه علیها السلام از دنیا رفت . (سخن گفتن امام حسین علیه السلام در ۱۲۰ محل ص ۵۹)

ستاره درخشان شام پدر را در خواب می بیند

صاحب ((مصباح الحرمین)) می نویسد: طفل سه ساله امام حسین علیه السلام شبی از شبها پدر را در عالم رویا دید و از دیدارش شاد گردید و در ظل مرحمتش آرمید و فلک ستیزه جو، این وع استراحت را برای آن صغیره نتوانست ببیند. چون آن محترمه از خواب بیدار شد پدر خود را ندید. شروع به گریه کردن کرد. هر چه اهل بیت علیه السلام او را تسلی دادند آرام نشد. سبب گریه از او پرسیدند، آن مظلومه در جواب گفت : این ابی ابتونی بوالدی و قره عینی یعنی کجاست پدر من ، بیاورید پدر مرا و نور چشم مرا. پس آن مصیبت زدگان دانستند که آن یتیم پدر را در خواب دیده است ، هر چند تسلی دادند آرام نشد. خود اهل بیت نیز منتظر بهانه برای گریه بودند، لذا گریه سکوت شب را شکست . همه با آن صغیره هماواز شده مشغول گریه و زاری و ناله شدند. پس موهای خود را پریشان نموده و سیلی بر صورتها می زدند و خاک خرابه را بر سر خود می ریختند، و صدای گریه ایشان چنان

بلند گردید که به گوش یزید پلید کافر رسید.

به روایتی دیگر، طاهر بن عبدالله دمشقی گوید: من ندیم آن لعین بودم و اکثر شبها برای او صحبت می کردم و او را مشغول می نمودم . شبی نزد آن ملعون بودم و قدری هم از شب گذشته بود، پس به من گفت : ای طاهر! امشب وحشت بر من غالب است و قلبم در تپش افتاده و دلم از غصه و حزن پر شده ، بسیار اندوه و غصه دارم که حالت نشستن و صحبت کردن ندارم . بیا سر من را در دامن گیر و از افعال ناشایسته و گذشت من صحبت من و طاهر گوید: من سر نحس او را در دامن گرفتم . آن لعین به خواب رفت ، و سر نورانی سیدالشهدا علیه السلام در آن وقت در طشت طلا در مقابل ما بود. چون ساعتی گذشت دیدم که ناگهان پرد گیان حرم محترم امام حسین علیه السلام از خرابه بلند شد. آن لعین در خواب و من در اندوه بودم ، که آیا چه ظلم و ستم بود که یزید بدماب به اولاد بوتراب نمود؟

به طرف طشت نظر کرده دیدم که از چشمهای امام حسین علیه السلام اشک جاری شده است ، تعجب کردم ، پس دیدم آن سر انور به قدر چهار ذراع گویا بلند شد و لبهای مبارکش به حرکت آمده و آواز اندوهناک و ضعیفی از آن دهان معجز بیان بلند گردید که می گفت : ((اللهم هولاـ اولادنا و اکبادنا و هولا اصحابنا)) یعنی خداوندا، اینان اولاد و جگر گوشه من هستند و اینها اصحاب منند

طاهر گوید: چون این حال را از آن حضرت مشاهده کردم وحشت و دهشت بر من غلبه کرد. شروع به گریه کردن کردم . به بالای عمارت یزید آمدم که خرابه در پشت آن عمارت بود، خیال می کردم شاید یکی از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله فوت شده ، که مرگ او باعث این همه ناله وندبه شده است . وقتی بالای قصر رسیدم دیدم تمامی اهل بیت اطهار علیه السلام طفل صغیری را در میان گرفته اند و آن دختر، خاک بر سر می ریزد و با ناله و فغان می گوید:

((یا عمتی و یا اخت ابی این ابی این ابی)) . یعنی : ای عمه ، وای خواهر پدر بزرگوار من ، کجاست پدر من ؟ کجاست پدر من ؟ آنها را صدا زدم و از ایشان پرسیدم که چه پیش آمده که باعث این همه ناله و گریه شده است ؟ گفتند: ای مرد، طفل صغیر سیدالشهدا علیه السلام پدرش را در خواب دیده ، و اینک بیدار شده و از ما پدر خود را می خواهد، هر چه به وی تسلی می دهیم آرام نمی گیرد.

طاهر گوید: بعد از مشاهده این احوال دردناک ، پیش یزید برگشتم . دیدم آن بدبخت بیدار شده به طرف آن سر، سر حسین بن علی علیه السلام نگاه می کند، و از کثرت وحشت و دهشت و خوف و خشیت ، مانند برگ بید بر خود می لرزد. در آن اثنا سر اطهر آن مولاـ به طرف یزید متوجه شده فرمود: ای پسر معاویه ، من در حق تو چه بدی کرده بودم که تو با من این ستم و ظلم نمودی و اهل بیتم را در خرابه جا دادی ؟

((ثم توجه الراس الشریف الی الله الخبیر اللطیف و قال : اللهم انتقم منه بما عامل بی و ظلمنی و اهلی (و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون))

یعنی سر مبارک شریف آن حضرت به سوی خداوند خبیر و لطیف توجه نموده و گفت : خداوندا، از یزید به کیفر رفتاری که با من کرده و به من و اهل بیت من ظلم نموده انتقام بگیر.

وقتی یزید این را شنید بدنش به لرزه در آمد و نزدیک بود که بندهایش از یکدیگر بگسلد.

پس از من سبب گریه اهل بیت علیهم السلام را پرسید و سر آن حضرت را به خرابه نزد آن صغیره فرستاد و گفت : سر را نزد آن صغیره بگذارید، باشد که با دیدن آن تسلی یابد. ملازمان یزید سر حضرت سیدالشهدا علیه السلام را برداشته به در خرابه آمدند. چون اهل بیت دانستند که سر امام حسین علیه السلام را آورده اند، تماما به استقبال آن سر شتافتند و سر امام حسین علیه السلام را از ایشان گرفته و اساس ماتم را از سر گرفتند، بویژه زینب کبری علیه السلام که پروانه وار به دور آن شمع محفل نبوت می گردید.

پس چون نظر آن صغیره بر سر مبارک افتاد پرسید: ((ما هذا الراس ؟)) این سر کیست ؟ گفتند: ((هذا راس ابیک)) این ، سر مبارک پدر توست . پس آن مظلومه آن سر مبارک را از طشت برداشت و در بر گرفت و شروع به گریستن نمود و گفت : پدر جان ، کاش من فدای تو می شدم ، کاش قبل از امروز کور و نابینا بودم ، و کاش می مردم و در زیر خاک می بودم و نمی دیدم محاسن مبارک تو به خون خضاب شده است . پس این مظلومه دهان خود را بر دهان پدر بزرگوار خود گذاشت و آن قدر گریست که بیهوش شد.

چون اهل بیت (علیهم السلام) آن صغیره را حرکت دادند، دیدند که روح مقدسش از دنیا مفارقت کرده و در آشیان قدس در کناره جده اش فاطمه زهرا علیه السلام آرمیده است .

چون آن بی کسان این وضع را دیدند، صدا به گریه و زاری بلند کردند، و عزای غم و زاری را تجدید نمودند

آن دختری که در خرابه شام از دنیا رحلت فرموده و شاید اسم شریفش رقیه علیه السلام بوده ، و از صبایای خود حضرت سیدالشهدا علیه السلام بوده چون مزاری که در خرابه شام است منسوب به این مخدره و معروف به مزار رقیه علیها السلام است . (منتخب التواریخ ، باب پنجم ، ص ۲۹۹)

دختر حضرت سیدالشهدا علیه السلام و وفات او در خرابه شام و مکالماتش با حضرت زینب علیها السلام و رحلت او و غسل دادن زینب و ام کلثوم علیه السلام او را و آن کلمات و اخبار که از آن صغیره نوشته اند، که سنگ را آب و مرغ و ماهی را کباب می کند و معلوم است حالت حضرت زینب علیه السلام چه خواهد بود. نوشته اند آن دختر سه ساله بود بعضی نامش را زینب و بعضی رقیه علیه السلام و بعضی سکینه علیه السلام دانسته اند.

و عده ای نوشته اند به دستور یزید، عمارتی ساختند و واقعه روز عاشورا و حال شهدا و اسیری اسرا را در آنجا نقش کردند و اهل بیت علیهم السلام را به آنجا وارد کردند، و اگر این خبر مقرون به صدق باشد حالت اهل بیت علیهم السلام و محنت ایشان را در مشاهدات این عمارات جز حضرت احدیت نخواهد دانست . (ناسخ التواریخ زندگانی حضرت زینب کبری علیها السلام ، ج ۲، ص ۴۵۶)

فرشته غم ویژه‌نامه حضرت رقیه علیهاالسلام

مشخصات کتاب

ناشر و تهیه‌کننده: مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

نویسنده: ابوالفضل هادی‌منش

چاپ و صحافی: نگارش لیتوگرافی: سروش مهر

شمارگان: ۱۲۰۰ نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۱

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

بهاء: ۶۰۰ تومان

نشانی: قم، بلوار امین، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما تلفن: ۲۹۳۵۸۰۳ و ۲۹۱۰۶۰۲ نمابر: ۲۹۳۳۸۹۲

پست الکترونیکی: Email: IRC@IRIB.COM

www.pajuhesh.irc.ir

چکیده

عاشورا برهه ای از تاریخ است و کربلا، سرزمینی کوچک از گستره بی کران زمین. با این حال، این برگ زرین تاریخ، حرکت و پویایی را ارمغان جهانیان ساخته که همگان در پرتو آن، ایمانشان را حفظ کرده اند. یکی از این نقش آفرینان، رقیه، دختر سه ساله امام حسین علیه السلام است که هر چند عمری کوتاه داشت؛ ولی در پرتو تربیت دینی چنان آموزه های نورانی از خود بر جای نهاد که انقلابیون از او عبرت بگیرند. این کتاب که ویژه نامه حضرت رقیه علیهاالسلام است، از سه بخش تشکیل شده است. در بخش اول این مطالب را می خوانیم: زلال غربت (تولد و خانواده حضرت)، سفر به وادی مصیبت ها، همراه با رقیه، همگام با اسیران، وفات حضرت رقیه در شام، پژوهشی درکتاب های معتبر شیعه و دیدگاه های اندیشمندان اسلامی در مورد حضرت رقیه علیهاالسلام، کرامت ها و حرم مطهر حضرت رقیه. بخش گزیده ادب فارسی، ۱۶ متن ادبی را در بردارد. در بخش سوم نیز با عنوان همراه با برنامه سازان، پیشنهادها، پرسش ها، متن نمایش نامه و پیام تسلیت گوینده بیان شده است.

دیباچه

عاشورا، برهه ای از تاریخ است و کربلا، سرزمینی کوچک از گستره بی کران زمین. با این حال، این برگ زرّین تاریخ و نبض پر تپش زمین، حرکت و پویایی را ارمغان جهانیان ساخته و نقش آفرینانی را به جامعه انسانیت ارزانی داشته است که همگان در پرتو این مشعل های مقدس، شب های دیجور را به صبح رسانده و با اقتدا به آنان، از خطر رهزنان ایمان و هواپرستان دنیاگرا رهیده اند. یکی از این نقش آفرینان، رقیه، دختر سه ساله امام حسین علیه السلام است که هرچند عمری کوتاه داشت، در پرتو تربیت دینی چنان آموزه های نورانی از خود برجای نهاد که انقلابیون در مقابل او زانو می زنند.

به راستی، دستانِ کوچک، ولی پرتوان او قدرتی دارند که با هزاران ضربه شمشیر برابری می کند.

قطره های اشکش، سیلی بود که خواب و آرامش را از امویان ربود و پایه های ستم و بیداد را از ریشه کند.

ندای آرامش آفرین و پیام سترگ او در رواق تاریخ طنین انداز شد و بوی نا و کهنگی را از زمینیان برگرفت و عشق و ایثار و اخلاص و پرواز را ارزانی راهشان داشت.

سلام و درود خدا بر او که با ناله جانسوز خویش، پرچم کربلا را برافراشته داشت و سرانجام به بلندای ابدیت پرکشید و روح امید، گرمی، لطافت و عشق را به همه آزادگان جهان هدیه کرد، اینک در سالی که رهبر فرزانه انقلاب، آن را سال عزت و افتخار حسینی نامیده و همگان را به الگوگیری از نقش آفرینان حادثه کربلا فرا خوانده اند، شایسته است حیات و شهادت این فرشته غم را دیگرباره و این بار شفاف تر ورق زنیم تا حسینیان اهل معرفت، جان شان را با نام و یاد و آموزه هایش، عطرآگین سازند.

به همین دلیل، پژوهشگر ارجمند، جناب حجه الاسلام ابوالفضل هادی منش کوشیده اند مجموعه حاضر را فرا راه ما قرار دهند و حقیقتی فراتر از زمین و زمان را به تصویر کشند. با سپاس از ایشان، امید است این کار مورد استفاده برنامه سازان و بهره برداران ارجمند قرار گیرد. «انّه ولی التوفیق»

«اداره کل پژوهش مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما»

پیش گفتار

قلم سرگردان میان بُهت و اندوه، بر صفحه کاغذ طلسم شده بود. پس از ساعتی خیره ماندن، کوشید تا مشقی دیگر از صفحه های تاریخ بنگارد؛ از صفحه ای که چند سطر بیشتر نداشت. چقدر انجام این تکلیف برای این انگشتانِ لرزان، سخت و دشوار بود.

قلم بر بستر سفیدِ کاغذ می لغزید و گاهی در دل آن نمی از اشک، فرو می ریخت. آن گاه بر بستر کاغذ می آرمید و بار دیگر به تکاپوی خود ادامه می داد، ولی این بار با طراوتی از اشک می نگاشت و با بغضی سنگین دست نگه می داشت.

سخت تر از این تکلیف، انجام نداده بود. خاکستر خیمه ها و شعله هایی را که از تازیانه زبانه می کشید، به یاد می آورد و مویه های فرشته کوچک غم در دلش زنده می شد. اما باید می نگاشت تا کودک دل آرام بخوابد و فردا مشق شبش را پیش روی او گذارد و به پذیرفته بودنش سر بلند دارد.

این مشق، نخست از زلال غربت فرشته غم دیده تر کرده است و در نگاه دوم به جمع نگارگران مدحت سرای او رفته و در نگاه سوم به نقد دیگر نگارینه ها نشسته است: «تا چه قبول افتد و چه در نظر آید».

هر انسانی در سیر تکامل و زندگی خود به راهنمایی و دستگیری نیازمند است. پیشوایان معصوم علیهم السلام، که هم چون مشعل فروزان بر کوره راه زندگی بشر می تابند، بهترین آموزگاران انسانند. آنان عمر سراسر خیر و برکت خویش را به هدایت بشر اختصاص داده و در این راه حتی جانشان را نیز فدا کرده اند. پس در گذشتن از این راه پر فراز و نشیب باید از آنان پیروی کرد و دست توسل به دامان با کرامت آنان دراز کرد که: طی این مرحله بی همرهی خضر مکن ظلمات است، بترس از خطر گمراهی

به یقین، آن بزرگواران به دل هایی که گنج ولایت در خود دارند، بیشتر عنایت می ورزند. از رهگذر همین ولایت و محبت است که انسان به معارف غنی و ناب اسلام راه می یابد و روح و جان تشنه اش از زلال معرفت آن سیراب می شود؛ زیرا بدون گذر از شاه راهِ روشن عشقِ به ائمه هدی علیهم السلام رسیدن به سعادت دنیا و آخرت محال می نماید. آنان که شالوده فکری و اعتقادی شان در پای بندی و محبت به این خاندان بنا نهاده شده است، در دنیا کام یاب و در آخرت، سربلند و روسفیدند.

باری هر که چیزی دارد، از برکت همین عشق و ارادت گران بهاست. البته این گونه نیست که این محبت و علاقه تنها در بعضی کارهای معنوی و حاجت های آخرتی به کار آید، بلکه در همین دنیا و امور روزانه نیز گره گشا است. در پایان، در برابر مقام بلند این بزرگ هادیان بشر، زانوی ادب بر زمین زده و دست توسل به سویشان دراز کرده، می گوییم: از رهگذر خاک سر کوی شما بود هر نافه که در دست نسیم چمن افتاد

بخش اوّل: نگاهی به زندگانی حضرت رقیه علیهاالسلام

فصل اوّل: از زلال غربت

دیگر فرزندان امام حسین علیه السلام

هوا گرم بود و سکوت، خیره خیره، پرده سیاه شب را تماشا می کرد. شهر در سیّال سیاه «تاریکی» فرو رفته بود. پنجره خانه ای در شهر، گرم انتظار و محو گفت وگوی شب با ستارگان بود. نسیم، بر دیواره های آفتاب خورده خانه می وزید. قلب شهر از تنها پنجره باز و روشن خود می تپید و همه به انتظار نشسته بودند که ناگاه صدای گریه نوزادی خجسته، احساس شب را به بازی گرفت. اشک شوق بر گونه ها چکید و لب ها، یک صدا، ترانه لبخند سرودند. مادر تاریخ، کتاب کهن خویش را گشود و بر صفحه ای مبهم از آن، قلم را به تکاپو واداشت.

غنچه ای دیگر، به باغ حسین علیه السلام روییده بود و همه بر گلبرگ رخش، غنچه های عاطفه، نثار می کردند. رقیه علیهاالسلام در آن شب شکفت، ولی آن صفحه مبهم تاریخ، در تاخت و تاز روزها از دفترِ گذار زمان جدا گشت و از حافظه آن ناپدید گردید. در کتابچه کوچک زندگانی رقیه علیهاالسلام ، لحظه روییدنش بدون هیچ سطری، سفید ماند و نام هیچ روزی به عنوان زادروزش ثبت نشد.

درباره سنّ شریف حضرت رقیه علیهاالسلام نیز در میان تاریخ نگاران اختلاف نظر وجود دارد. مشهور این است که ایشان، سه یا چهار بهار بیشتر به خود ندیده و در روزهای آغازین صفر سال ۶۱ ه . ق پرپر شده است.

براساس نوشته های بعضی کتاب های تاریخی، نام مادر حضرت رقیه علیهاالسلام ، امّ اسحاق است که پیش تر همسر امام حسن مجتبی علیه السلام بوده و پس از شهادت ایشان، به وصیت امام حسن علیه السلام به عقد امام حسین علیه السلام درآمده است.۱ ایشان از بانوان بزرگ و با فضیلت اسلام به شمار می آید، بنا برگفته شیخ مفید در کتاب الارشاد، کنیه ایشان بنت طلحه است.۲

نام مادر حضرت رقیه علیهاالسلام ، در بعضی کتاب ها ام جعفر قضاعیّه آمده است، ولی دلیل محکمی در این باره در دست نیست. هم چنین نویسنده معالی السبطین، مادر حضرت رقیه علیهاالسلام را شاه زنان؛ دختر یزدگرد سوم، پادشاه ایرانی معرفی می کند که در حمله مسلمانان به ایران اسیر شده بود. وی به ازدواج امام حسین علیه السلام درآمد و مادر گرامی حضرت سجاد علیه السلام نیز به شمار می آید.۳

این مطلب از نظر تاریخ نویسانِ معاصر پذیرفتنی نیست؛ زیرا ایشان هنگام تولد امام سجاد علیه السلام از دنیا رفت و تاریخ درگذشت او را ۲۳ سال پیش از واقعه کربلا؛ یعنی در سال ۳۷ ه . ق دانسته اند. امکان ندارد او مادر کودکی باشد که در فاصله سه یا چهار سال پیش از حادثه کربلا به دنیا آمده است. این مسئله تنها در یک صورت قابل حل است که بگوییم شاه زنان کسی غیر از شهربانو ـ مادر امام سجاد علیه السلام ـ است.

۱ . کشف الغمه، عیسی اربلی، ج ۲، ص ۲۱۶؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۵۵.

۲ . ترجمه الارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۱۳۷؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۵۵.

۳ . معالی السبطین، محمدمهدی حائری، ج ۲، ص ۲۱۴.

نام گذاری رقیه علیهاالسلام

رقیه از ارتقا به معنی بالا رفتن و ترقی گرفته شده است. احتمالاً این اسم، لقب حضرت و نام اصلی ایشان فاطمه بوده است. هم چنان که در بعضی کتاب ها، نام رقیه در شمار دختران امام حسین علیه السلام کمتر به چشم می خورد و به اذعان برخی کتاب های دیگر، احتمال این که ایشان، همان فاطمه بنت الحسین باشد، وجود دارد.۱ در واقع، همان گونه که پیش تر گفتیم بعضی از فرزندان امام حسین علیه السلام دو اسم داشته اند و امکان تشابه اسمی در فرزندان ایشان وجود دارد. گذشته از این، در تاریخ نیز دلایلی بر اثبات این مدعی وجود دارد. چنان چه در کتاب ریاض القدس آمده است: «در میان کودکان امام حسین علیه السلام دختر کوچکی به نام فاطمه بود. چون امام حسین علیه السلام مادر بزرگوارشان را بسیار دوست می داشت، هر فرزند دختری که خدا به او می داد، نامش را فاطمه می گذاشت. هم چنان که هر چه پسر داشت، به احترام پدرش امام علی علیه السلام ، وی را علی می نامید».۲

گفتنی است سیره دیگر امامان نیز در نام گذاری فرزندانشان چنین بوده است.

۱ . قصه کربلا، علی نظری منفرد، پاورقی ص ۵۱۸.

۲ . رمز المصیبهٔ، ج ۳، برگرفته از: رقیه؛ چاووش کربلا، ص ۲۰.

نام رقیه در تاریخ

این نام ویژه تاریخ اسلام نیست، بلکه پیش از ظهور پیامبر گرامی اسلام نیز این نام در جزیره العرب رواج داشته است. به عنوان نمونه، نام یکی از دختران هاشم ـ نیای دوم پیامبر ـ رقیه بود که عمه حضرت عبداللّه علیه السلام ، پدر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به شمار می آید.۱

نخستین فردی که در اسلام به این اسم، نام گذاری گردید، دختر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت خدیجه علیهاالسلام بود.

پس از این نـام گـذاری، نـام رقیه به عنوان یکی از نام های خوب و زینت بخش اسـلامی درآمـد. امیرالمؤمنین علی علیه السـلام نیز یکی از دخترانش را به همین اسم نامیـد که این دختر بعـدها به ازدواج حضـرت مسـلم بن عقیل علیه السـلام درآمد. این روند ادامه یافت تا آن جا که برخی دختران امامان دیگر مانند امام حسن مجتبی علیه السـلام ،۲ امام حسین علیه السلام و دو تن از دختران امام کاظم علیه السلام نیز رقیه نامیده شدند. گفتنی است برای جلوگیری از اشتباه، آن دو را رقیه و رقیه صغری می نامیدند.۳

۱ . بحارالانوار، محمدباقر مجلسی، ج ۱۵، ص ۳۹.

۲ . ترجمه ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۶.

۳ . همان، ص ۲۳۶.

خاستگاه تربیتی

حضـرت رقیـه علیهاالسـلام در خـانواده ای پرورش یـافت که پـدر، مـادر و فرزنـدان، همگی به عـالی ترین فضـلیت هـای اخلاـقی و پارسایی آراسته بودند. افزون بر آن، فضای دل انگیز شهر پیامبر صلی الله علیه و آله که شمیم روح افزای رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السـلام و فـاطمه علیهاالسـلام هنـوز در آن جـاری بـود و مشـام جـان را می نـواخت، در پرورش او نقش داشت. او در خانواده ای رشد یافت که همگی از زلال معرفت امام حسـین علیه السلام نوشیده بودند؛ خانواده ای که از بزرگ ترین اسطوره های علم و ادب و معرفت و ایثار مانند زینب کبری علیهاالسـلام ، اباالفضل العباس علیه السـلام ، علی بن الحسـین علیه السـلام ، علی اکبر علیه السلام و... فراهم آمده بود.

حضرت رقیه علیهاالسلام در عمر کوتاهش در دامان این بزرگواران، به ویژه پدر گرامی اش، امام حسین علیه السلام پرورش یافت و با وجود همان سن کم، به عنوان یکی از زیباترین اسطوره های ایثار و مقاومت در تاریخ معرفی گردید.

فصل دوم: سفر به وادی مصیبت ها

همراه با کاروان

با آغاز قیام امام حسـین علیه السـلام ، حضـرت رقیه به همراه پدر و دیگر بسـتگانش، در شبِ یک شنبه ۲۸ رجب سال ۶۰ ه . ق، از مـدینه به سوی مکه مکرمه روانه می شود. این دوره زمانی، نقطه آغاز نخستین و آخرین و بزرگ ترین رویداد در زندگی حضـرت رقیه علیهاالسـلام به شـمار می آید. کاروان، شبانه راه مدینه را در پیش گرفت و در سحرگاه شب جمعه، سوم شعبان به مکه رسید و سپس رهسپار کربلا شد.

با رقیه علیهاالسلام در عصر عاشورا

روز عاشورا، پس از کشـته شدن یاران امام حسین علیه السلام و تنها ماندن آن بزرگوار، حضرت سکینه علیهاالسلام به دلیل ترس از کشـته شدن پدر، به خواهر سه ساله اش (که به احتمال زیاد همان حضـرت رقیه علیهاالسلام است) رو می کند و می گوید: بیا دامن پـدر را بگیریم و نگذاریم به میدان برود و کشته شود. دراین لحظه، امام علیه السـلام متوجه سـخن آنان می شود و بسـیار اشک می ریزد. آن گاه رقیه علیهاالسـلام به پـدر می گویـد: پدر جان! مانع رفتن تو به میدانِ نبرد نمی شوم، ولی کمی صبر کن تا تو را ببنیم. امـام حسـین علیه السـلام ، حضـرت رقیه را در آغـوش گرفت و او را مورد نوازش قرار داد. رقیه علیهاالسـلام بـا دیـدن نوازش پـدر،

غریبانه او را می نگرد و می گوید:

اَلْعَطَشْ!اَلْعَطَشْ! فَإِنَّ الظَّمَأَ قَدْ اَحْرَقَنی.

ای پدرا! تشنه ام! تشنه ام! تشنگی جگرم را آتش زده است.

امام بـا نـاراحتی و انـدوه گفت: عزیزم! کنار خیمه بنشـین تا برایت آب آورم. پس برخاست تا به میـدان جنگ برود که باز هم رقیه علیهاالسلام جلو آمد. دامن پدررا گرفت و گفت:

یا اَبَةَ! اَیْنَ تَمْضی عَنّا.

پدرا! چگونه ما را تنها می گذاری؟

حضرت بار دیگر برگشت، او را در آغوش کشید و آرام کرد. سپس با دلی پراندوه از آنان جدا شد و روانه میدان گشت.۱

۱ . حضرت رقیه علیهاالسلام ، قاسم میرخلف زاده، ص ۵۵۰، برگرفته از: وقایع عاشورا، ص ۴۵۵.

دیدار واپسین

آخرین دیدار امام حسـین علیه السـلام با خانواده اش از دلخراش ترین رویدادهای تاریخ کربلا به شـمار می رود، ولی غم انگیزترین صحنه این خداحافظی، وداع حضرت با دختر سه ساله اش است.

هلال بن نافع یکی از سـربازان دشـمن و از شاهدان عینی ماجرا می گوید: «من پیشاپیش صف جنگ جویان لشکر عمر سعد ایستاده بـودم. دیـدم امـام حسین برای وداع به طرف خیمه هـای خـود رفت. پس از آخرین دیـدار بـا خـانواده اش، به سـمت میـدان جنگ بازگشت. در این هنگام ناگاه چشـمم به دخترکی افتاد که از خیمه ها بیرون آمده بود و با گام هایی لرزان به سوی حسین می دوید. دخترک خود را به او رسانید و دامن او را گرفت و گفت:

یا اَبَةَ! اُنْظُرْ اِلَی فَإِنّی عَطْشَانٌ.

پدر جان! مرا ببین که چقدر تشنه ام!

شنیـدن این جمله از دخترکی خسـته و تشـنه و ناامیـد به قـدری جگرسوز بود که گویی نمک بردل زخم دیـده حسـین پاشـیدند. بی اختیار اشک از چشمانش سرازیر شد و او با چشمانی اشکبار، دختر کوچکش را در آغوش گرفت و گفت:

اَللّه ُ یَسْقیکِ فَإِنَّهُ وَکیلی.

دخترم! خدا تو را سیراب می کند که من بر او توکل کرده ام.

من از همرزمانم پرسیدم این دخترک چه نسبتی با حسین داشت؟ گفتند: او رقیه، دختر سه ساله حسین است».۱

۱ . سرگذشت جان سوز حضرت رقیه علیهاالسلام ، محمدمحمدی اشتهاردی، ص ۲۲.

فصل سوم: همراه با رقیه علیهاالسلام ، همگام با اسیران

غارت خیمه ها

از بزرگ ترین فجایع غم انگیز کربلاـ حمله دشـمن به خیمه ها و غارت موجودی آن ها و ربودن وسایل و تجهیزات شـهیدان حتی نـاچیزترین اشـیای شخصـی آنـان است. دشـمنان دسـته جمعی به خیمه هـا هجوم بردنـد و به چپـاول آن هـا پرداختنـد، تا آن جا که چادرهـایی را که بانوان حرم به کمر بسـته بودنـد کشـیدند و ربودنـد.۱ در میـان اشـیای غنیمتی که از شـهیدان کربلاـ به یغمـا رفت، پیراهنی از حضرت سیدالشهدا علیه السلام بود که بنابر نقل امام صادق علیه السلام ، جای ۳۳ یا ۳۴ ضربه شمشیر و نیزه دشمن بر آن

دیده می شد.۲

در تاریخ آمده است که وقتی لشکر به سوی خیمه گاه هجوم برد، کودکان از شدت وحشت بیرون دویدند. دراین میان، بعضی از آنان زیر دست و پای اسب ها افتادن و به شهادت رسیدند که یکی از آن ها عاتکه، دختر حضرت مسلم بن عقیل علیه السلام بود.۳ بعضی دیگر که سر راه سواران قرار گرفته بودند، به شدت آسیب دیدند که حضرت رقیه علیهاالسلام نیز در میان آنان بود. فاطمه صغری علیهاالسلام یکی از دختران امام حسین علیه السلام می گوید: «من کنار خیمه ها ایستاده بودم و بدن های چاک چاک شهیدان را نگاه می کردم که سواران دشمن به تاختن بر بدن های بی سر آن ها پرداختند. در این فکر بودم که سرانجام چه بر سر ما می آید؛ آیا ما را نیز می کشند یا به اسیری می برند؟ در همین لحظه دیدم سواری به سرعت به طرف ما می آید. او با کعب نیزه اش به آن ها می زد و چادر و روسری های آنان را می کشید و می برد. آن ها می گریختند و با فریاد کمک می خواستند. من از ترس می لرزیدم و به سوی عمه ام، ام کلثوم پناه بردم ناگهان دیدم یکی از آن ها به طرف من می آید. خواستم از چنگ او فرار کنم، ولی او به من رسید و با نیزه اش به شانه ام زد. من به صورت بر زمین افتادم. دستش را به سمت من دراز کرد، گوشواره ام را کشید و مقنعه ام را نیز ربود. خون از گوشم جاری گشت و از هوش رفتم.

وقتی به هوش آمدم، دیدم عمه ام زینب علیهاالسلام با گریه مرا از زمین بلند کرد و گفت: برخیز دخترم! برخیز به خیمه برویم. گفتم: عمه جان! آیا چیزی داری که من سرم را از دید نامحرمان بپوشانم؟ با گریه گفت: عزیزم! عمه نیز مانند توست. به خیمه رفتیم. همه چیز را برده بودند و برادر بیمارم امام سجاد علیه السلام ، با صورت روی زمین افتاده بود و توان بلند شدن نداشت. ما بر او می گریستیم و او بر ما».۴

در این تاخت و تاز وحشیانه، چند زن و کودک از شدت ترس و گرسنگی و افتادن زیر سم اسب مهاجمان از بین می روند که شمار آنان چهار نفر ذکر شده است. آنان عبارت بودند از: عاتکه؛ دختر مسلم علیه السلام (که هفت سال بیشتر نداشت)، سعد و عقیل، برادرزاده های مسلم علیه السلام و دو زن به نام های ام الحسن و ام الحسین از نزدیکان امام حسن مجتبی علیه السلام .

۱ . لهوف، سید بن طاووس، ص ۱۳۰.

۲ . مثیرالاحزان، ابن نما حلّی، ص ۵۵.

۳ . ترجمه لهوف، ص ۱۹۴.

۴ . بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۶۰.

آتش در حرم

پس از غارت خیمه ها، عمر سعد دستور داد خیمه ها را آتش زنند. امام سجاد علیه السلام برای حفظ جان زنان و کودکان فرمود همگی به سوی بیابان پراکنده شوند. اهل حرم در حالی که فریاد می کشیدند، از خیمه های آتش گرفته بیرون دویدند. در این میان، حضرت زینب علیهاالسلام نگرانِ حال امام سجاد علیه السلام بود؛ چون نمی توانست حرکت کند و از بیماری به خود می پیچید.

یکی از سربازان دشمن می گوید: «بانوی بلند قامتی را کنار خیمه ای دیدم، در حالی که آتش در اطراف او زبانه می کشید، و او نگران و پریشان به این سو و آن سو می رفت. گاه به آسمان نگاه می کرد و از شدت ناراحتی، دست هایش را به هم می زد و گاه وارد خیمه می شد و بیرون می دوید. شتابان به سمت او رفتم و گفتم: چرا مثل دیگران فرار نمی کنی؟ گفت:در خیمه بیماری دارم که قدرت فرار کردن ندارد. چگونه او را تنها گذارم؟»۱

حمید بن مسلم یکی دیگر از سربازان می گوید: «در این میان دختر خردسالی را دیدم که دامنش آتش گرفته بود و با پریشانی

فریاد می کشید و می دوید. به سویش رفتم تا آتش دامنش راخاموش کنم، ولی او که گمان کرد می خواهم به او آزاری برسانم، پا به فرار گذاشت. به سویش دویدم، او را گرفتم و آتش دامنش را خاموش کردم. غریبانه در من نگریست و پرسید: ای مرد! راه نجف از کدام سمت است؟ گفتم: چرا می پرسی؟ گفت: آخر من یتیمم! می خواهم به قبر جدم علی علیه السلام پناه ببرم.»۲

۱ . معالی السبطین، ج ۲، ص ۸۸.

۲ . تذکرهٔ الشهداء، ص ۳۵۸، برگرفته از: سوگ نامه آل محمدص، ص ۳۸۰.

به یاد لب های خشکیده پدر

پس از سوختن خیمه ها، به عمرسعد گزارش دادند که ۲۳ کودک در حرم باقی مانده اند و از شدت تشنگی در خطر مرگ هستند. عمر سعد اجازه داد که به آنان آب دهند. سربازان، مشک های آب را به حرم بردند و یکایک آنان را سیراب کردند.

وقتی نوبت به حضرت رقیه علیهاالسلام رسید، ظرف آب را از دست سرباز گرفت و دوان دوان به طرف قتلگاه حرکت کرد. یکی از سپاهیان از او پرسید: به کجا می روی؟ حضرت رقیه علیهاالسلام پاسخ داد: وقتی پدرم به میدان می رفت تشنه بود، می خواهم پیدایش کنم و این آب را به او بدهم. او گفت: آب را خودت بخور! پدرت بالب تشنه کشته شد. حضرت رقیه علیهاالسلام از شنیدن این خبر گریان شد و فرمود: پس من هم می خواهم تشنه باشم.۱ براساس این نقل، حضرت رقیه علیهاالسلام در این لحظه از شهادت پدر آگاه می شود، ولی بنابر بعضی نقل های دیگر، او از شهادت پدر بی اطلاع بوده است.

این مطلب در مفاتیح الغیب ابن جوزی به شکل دیگری نقل شده است: صالح بن عبداللّه گوید: وقتی خیمه ها را آتش زدند، اهل بیت از خیمه های آتش گرفته بیرون دویدند. در این میان، دختر خردسالی را دیدم که گوشه لباسش آتش گرفته بود و سرآسیمه به این سو و آن سو می دوید و به شدت گریه می کرد. من از دیدن این صحنه بسیار ناراحت شدم و دلم سوخت و برای خاموش کردن لباسش به طرف او تاختم. او همین که صدای پای اسب مرا شنید، پریشان تر شد و از دست من فرار کرد. من به طرفش رفتم و گفتم: دختر جان! قصدآزارت را ندارم، بایست! به ناچار با دلهره ایستاد. از اسب پیاده شدم و آتش جامه اش را خاموش کردم و او را نوازش کردم. دخترک از این ابراز محبت، با من احساس انس کرد و گفت: ای مرد! لب هایم از تشنگی کبود شده است، یک جرعه آب به من می دهی. با شنیدن این سخن قلبم به درد آمد، به سرعت ظرفی را پر از آب کردم و به دستش دادم. آب را گرفت، آهی کشید و به راه افتاد. از او پرسیدم: به کجا می روی؟ گفت: خواهرم از من تشنه تر است. آب را برای او می برم. گفتم: نترس دختر جان! به همه آب داده ایم. خودت بخور! گفت: ای مرد! پدرم وقتی به میدان می رفت تشنه بود، آیا به او آب دادند یا نه؟ گفتم: نه به خدا! تا دم آخر می گفت جگرم از تشنگی می سوزد، به من جرعه آبی بدهید، ولی کسی به او آب نداد. وقتی دخترک این سخنان را شنید، بغض گلویش را گرفت و آب ننوشید. بعضی از بزرگان گفته اند او حضرت رقیه بنت الحسین علیه السلام بوده است.»۲

۱ . ثمرات الحیاهٔ، ج ۲، ص ۳۸، برگرفته از: سرگذشت جان سوز حضرت رقیه علیهاالسلام ، ص ۲۹.

۲ . حضرت رقیه علیهاالسلام ، ص ۱۳.

زبان دردمندی رقیه علیهاالسلام

هنگامی که آفتاب، بساطش را جمع می کرد، کاروانی مرکب از چهل شتر برهنه، به دروازه کوفه رسید، فرمان دادند که کاروان را بیرون شهر نگاه دارند و فردا آنان را وارد شهر کنند. سپاهیان خیمه های خود را به پا می کنند و بساط غذا می گسترانند، ولی زنان

و کودکانِ گرسنه را در برهوت، گرسنه و بی سرپناه نگاه می دارند. بانوان در آن شب، کودکانِ خود را گرسنه می خوابانند و صبح روز دوازدهم، دروازه شهر را می گشایند و سرها برفراز نیزه ها برافراشته می شود.۱

کودکان با حیرت، مردمی را که برای تماشا آمده بود، می نگریستند. سر بریده امام حسین علیه السلام را جلوی محمل حضرت زینب علیهاالسلام می برند. حضرت از شدت اندوه سر خود را بر چوبه محمل می کوبد و خون از زیر مقنعه اش جاری می گردد. سپس با اشعاری جان سوز، سر بریده برادر را مخاطب قرار می دهد و از بی سرپناهی کودکان سخن می گوید:

ای هلالی که وقتی به کمال رسیدی، به خسوف رفتی و پنهان گشتی.

ای پاره دلم! گمان نمی کردم چنین روزی و چنین مصیبتی را ببینم.

ای برادر عزیزم! با این دخترک خردسال خود سخن بگو که دلش از اندوه گداخته گشته است.

ای برادر! چرا آن دل مهربانت این قدر با ما نامهربان گشته است؟

برادر جان! چقدر برای یتیم خردسال تو سخت است که پدرش را صدا بزند، ولی پدر پاسخ او را ندهد.۲

رقیه علیهاالسلام نیز این اشعار جان سوز را که زبان دردمندی اش بود، می شنید و سر بریده پدر را خیره خیره تماشا می کرد.

۱ . معالی السبطین، ج ۲، ص ۹۶.

۲ . نفس المهموم، شیخ عباس قمی، ص ۲۲۱.

به سوی شام

کاروان به سمت شام ـ شهر نامرادی ها ـ حرکت کرد. راهی طولانی و طاقت فرسا بود. کودکان خسته و کتک خورده، می بایست پانزده منزلگاه را می پیمودند تا به دیار غم ها برسند.

هوا سوزان بود و آب مشک ها رو به پایان. کاروان ناگزیر به سمت منزلگاه قصر بنی مقاتل رهسپار گردید. و در آن جا توقف کرد. یکی از دختران امام حسین علیه السلام از شدت خستگی، به سایه درختی پناه برد و به خواب رفت. کاروان به راه افتاد و او در بیابان جا ماند. خواهرش در میانه راه متوجه شد و به ساربان خبر داد، ولی کاروان بی اعتنا هم چنان راه خود را می رفت. سرانجام با التماس فراوان این خواهر، کسی را در پی دخترک فرستادند تا او را به کاروان برساند.

در ادامه راه، کاروان به معدنی رسید که کارگرانش مشغول کار بودند. اهل حرم به دلیل گرسنگی شدید و از روی ناچاری، برای درخواست مقداری آب و غذا به آنان مراجعه کردند، ولی آنان با سنگدلی و ناسزا، بانوان را از آن جا راندند. در آن محل، کودک یکی از زنان امام حسین علیه السلام به نام محسن سقط می شود که طفل نشکفته را در همان جا به خاک می سپارند.۱

هنگامی که اهل بیت به شهر پر نفاق و کینه بعلبک می رسند، فرماندار آن جا دستور می دهد کودکان شهر برای استهزا و تمسخر اسیران، به پیشواز کاروان روند.۲

پس از ساعتی، کاروان به نزدیک دیر راهبی نصرانی می رسد. ساربانان سنگدل، سرها را از داخل صندوقچه ها بیرون می آورند و بر نیزه ها می کنند. سپس در برابر چشمان کودکان گرسنه، سفره غذا و بساط مستی می گسترند و تا صبح پیاله گردانی می کنند.۳

کاروان همین گونه راه می پیمود و ساربانان، زنان و کودکانِ معصوم را آزار می دادند. این همه، گوشه ای از دریای بی ساحل اندوه طفلی سه ساله بود که آن را از پشت پنجره باران خورده چشمان معصومش تماشا می کرد. او هماره لحظه ای را انتظار می کشید تا سختی دردهای دل کوچکش را با جرعه ای از دیدار چهره خورشیدی پدر درمان کند.

۱ . نفس المهموم، ص ۲۳۹.

۲ . بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۷.

۳ . معالی السبطین، ج ۲، ص ۱۲۵.

فصل چهارم: وفات حضرت رقیه علیهاالسلام در شام

شام در گذر تاریخ

شام را از دو جهت به این نام خوانده اند. نخست این که شام به معنای شمال است و دلیل این نام گذاری، قرار گرفتن آن در سمت شمال قبله است. هم چنان که یمن به معنای راست از آن جهت به این اسم، نام گذاری شده است که در سمت راست قبله قرار دارد. علت دیگری نیز که برای نام گذاری شام گفته اند آن است که: سام بن نوح بر آن سرزمین حکومت می کرد و هنگام برگرداندن آن واژه به عربی، به شام تبدیل شده است.۱

این سرزمین در دوران باستان شامل کشورهای کنونی سوریه، لبنان، فلسطین و بخش هایی از اردن می شد که پس از جنگ جهانی اول و در پی تقسیم بندی های کشوری و سیاست های تفرقه افکن انگلستان و فرانسه، به صورت کشورهای کنونی درآمد.

امپراتوری روم در سال ۶۳ میلادی، شام را به تسخیر خود درآورد که پس از تجزیه دولت روم به دو بخش روم شرقی و غربی در سال ۳۹۵ میلادی، شام جزو قلمرو امپراتوری روم شرقی (بیزانس) گردید. البته سیطره بیزانس بر شام به تدریج کم رنگ شد و سرانجام در قرن هفتم میلادی به دست مسلمانان افتاد.۲

ریشه پیوندهای خاص این سرزمین با تاریخ اسلام، به سال های پیش از فتح دمشق باز می گردد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در دوران نوجوانی و جوانی به همراه عمویش، ابوطالب، به آن سرزمین سفر کرد، ولی هنوز به مقصد نرسیده، رویدادی برای ابوطالب رخ داد که مجبور شد سفرش را نیمه کاره رها سازد و به مکه باز گردد. آن رویداد، خبری بود که بُحیری، راهب بصری درباره پیامبری محمد دوازده ساله به ابوطالب داد و او را از خطر گزند رساندن یهودیان به پیامبر آخرالزمان، برحذر داشت.۳ دومین سفر حضرت محمّد به شام در ۲۵ سالگی اش انجام گرفت. ایشان در این سفر، سرپرستی کاروان تجاری حضرت خدیجه را بر عهده داشت و با سود خوبی نیز بازگشت.۴

پس از تحکیم پایه های اسلام در جزیره العرب، شام در سال۱۴ هجری برابر با نیمه قرن هفتم میلادی، به تسخیرمسلمانان درآمد و به قلمرو اسلامی پیوست. شام از سال ۴۰ هجری تا سال ۱۳۲ هجری، پایتخت حکومت بنی امیه بود. در این تاریخ و در پی سقوط بنی امیه که به دست عباسیان و با پشتیبانی ایرانیان انجام پذیرفت، شام اعتبار گذشته اش را از دست دادو بغداد به عنوان پایتخت اعلام گردید.۵

۱ . شام سرزمین خاطره ها، مهدی پیشوایی، ص ۲۲.

۲ . گیتاشناسی کشورها، چاپ ۱۳۶۵، ص ۱۸۵.

۳ . تاریخ اسلام، سال چهارم آموزش متوسط عمومی، ص ۲۷.

۴ . فروغ ابدیت، جعفر سبحانی، ج ۱، ص ۱۵۶.

۵ . شام سرزمین خاطره ها، ص ۱۹.

شام؛ خاستگاه عُقده های کهنه

شهر شام یکی از سرزمین های پرخاطره صدر اسلام و از کهن ترین خاستگاه های کینه ورزی دشمنان اسلام به شمار می آید؛ سرزمینی که وطن سرسخت ترین دشمنان اسلام یعنی امیه، ابوسفیان و معاویه است.

داستان این کینه توزی از زمانی آغاز می شود که امیّه در اثر آتش حسادتی که از عمویش، هاشم۱ در وجود پلیدش زبانه می کشید، همیشه با وی دشمنی می کرد. با این حال و با وجود کوشش ها و کارشکنی های زیادی که برای بدنام کردن هاشم به عمل می آورد، روز به روز بر عزّت و بزرگی هاشم در میان مردم، افزوده می شد. سرانجام امیه، عمویش را وادار کرد تا پیش کاهنان عرب روند و هر کدام مورد تحسین آنان قرار گرفتند، زمام امور قبیله را به دست گیرند. بزرگواری هاشم مانع از آن می شد که بر سر قدرت با برادرزاده اش درگیری داشته باشد. از این رو، پیشنهادش را می پذیرد و امیّه شرط می گذارد که هر کس بازنده این جنگ سرد شد، باید از مکه بیرون رود و هر ساله، صد شتر سیاه چشم در روزهای حج قربانی کند.

از حسن اتفاق، کاهن همین که هاشم را می بیند، زبان به مدح وی می گشاید و بدون آغاز رسمی رقابت، هاشم برنده می شود. امیه نیز به ناچار با پرداخت غرامتی سنگین، مکه را به سوی شام ترک گوید و این جا نخستین جرقه دشمنی میان دو خانواده بنی امیه و بنی هاشم شعله ور می شود. دشمنی و حسادت که تا ۱۳۰ سال پس از ظهور اسلام ادامه می یابد و سبب پیدایش جنایت هایی می گردد که سیاه ترین صفحه های تاریخ را به خود اختصاص داده است.

رقابتی که آن روز از روی حسادت شکل گرفت، افزون بر این که ریشه دار بودن کینه بنی امیه را نسبت به خاندان هاشم روشن می سازد، علل نفوذ امویان را در سرزمین شام تبیین می کند. هم چنین آشکار می شود که روابط دیرینه امویان با اهالی این مرز و بوم، زمینه را برای شکل گیری حکومت بنی امیه در این منطقه فراهم ساخته است.۲

رگه های بزرگی از عقده جاهلی و کینه امویان در دوران زندگانی نخستین پیشوایان معصوم به خوبی هویداست. جنگ های امویان با امیرالمؤمنین علی علیه السلام ، تیرباران کردن بدن مسموم امام مجتبی علیه السلام ، حادثه دلخراش کربلا، اسارت اهل بیت امام حسین علیه السلام ، از همان بغضِ کهنه سرچشمه گرفته است. یزید نیز در مجلس با چوب زدن بر لب و دندان مبارک امام حسین علیه السلام ، عقده گشایی می کند و از بغضی چندین ساله چنین پرده برمی دارد:

ای کاش! پدرانم که در جنگ بدر کشته شدند، عجز و زاری قبیله خزرج را می دیدند و درآن حال از شادی فریاد می کشیدند که «دست مریزاد ای یزید!» بنی هاشم با سلطنت بازی کردند و گرنه نه خبری برایشان می آمد و نه وحیی از آسمان نازل می شد. از دودمان خویش نباشم اگر به خاطر آن چه محمد انجام داد، از فرزندانش انتقام نگیرم.۳

۱ . جد دوم پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم .

۲ . برگرفته از: فرازهایی اززندگانی پیامبر اسلام، ص ۴۱ با گزینش.

۳ . قصه کربلا، ص ۴۹۵.

ورود به شام

بیشتر تاریخ نویسان بر این عقیده اند که اهل بیت علیهم السلام در روز اول ماه صفر وارد شام شده اند، ولی شهید مطهری رحمهم الله تاریخ ورود اسیران را به دمشق، روز دوم ماه صفر می داند.۱

سرزمین شام چهل سال زیر سیطره سلطنت معاویه بود و اهالی آن با شایعه ها و تبلیغات سوء بنی امیه علیه خاندان وحی خو گرفته بودند. از روزی که شامیان به اسلام گرویده بودند، حکمرانان فاسقی هم چون معاویه و پسر فاسدش یزید بر آنان حکم می راندند. در واقع، اسلام آنان از بنی امیه به ارث رسیده بود و آنان تربیت یافتگان حکومتی سراسر فساد و تزویر بودند. تا آن جا که معاویه، صدهزار نفر از آنان را در جنگ صفین علیه امیرمؤمنان علی علیه السلام شوراند و چنان پرده ای از دورویی و نفاق بر دل آن مردم افکند که امام علی علیه السلام را واجب القتل دانستند و سال ها به او و فرزندانش در بالای منبرها دشنام می دادند.

با چنین شرایطی، اهل بیت علیه السلام وارد شام؛ پایتخت کشور نفاق و کینه می شوند. آنان را از شلوغ ترین دروازه شهر وارد می

کنند؛ در حالی که صدای مردم به هلهله وشادی بلند است. در شهر، شادی عمومی اعلام شده است و مردم لباس های نو پوشیده اند. زنان دف می زنندو اسیران اهل بیت علیهم السلام از میان شلوغی ها، می گذرند. برای سوزاندن دل اهل بیت علیهم السلام، سرها را پیشاپیش محمل ها می برند. جلوتر از همه، سر علمدار کربلا جلوه می کند و بنابر بعضی نقل ها، سر مقدس امام حسین علیه السلام را پشت سر محمل ها وارد می کنند تا مردم به اشتباه بیفتند و کسی از دوستداران، آنان را نشناسد و عیش مردم را بر هم نزند. هتاکی ها شروع می شود؛ پیرزنی به سر بریده حضرت سنگ می زند و مردم که مست هوسرانی و ولنگاری هستند، از او تقلید می کنند.۲ امام سجاد علیه السلام می فرماید:

در شام هفت مصیبت بر ما وارد آوردند که از آغاز اسیری تا پایان بی سابقه بود: ساربانان با کعب نی و تازیانه، ما را از میان جمعیت مطرب گذارندند. نیزه داران با سرها بازی می کردند و نیزه هایشان را در هوا می چرخاندند. گاهی سرها از بالای نیزه ها روی زمین و زیر دست و پای مردم و مرکب ها می افتاد.

زنان شامی از بالای بام ها روی سر ما آتش و خاکستر داغ می ریختند که تکه ای از آن روی عمامه ام افتاد و چون دست هایم را با زنجیر به گردنم بسته بودند، عمامه ام سوخت و آتش به سرم رسید.

از طلوع آفتاب تا غروب ما را در کوچه ها می گردانیدند و می گفتند «این نامسلمان ها را بکشید!» ما را با یک رشته طناب به هم بسته بودند و از دهلیز خانه یهودیان و مسیحیان می گذارندند و به آنان می گفتند: این ها قاتلان پدران و فرزندان شما هستند، انتقام خودتان را بگیرید! در این لحظه همگی آنان به سوی ما سنگ و چوب پرتاب کردند.

افزون بر آن، ما را به بازار برده فروشان بردند و ما را در معرض فروش قرار دادند. هم چنین ما را در خرابه ای جای دادند که روزها از گرما و شب ها از سرما آسایش نداشتیم.۳

۱ . حماسه حسینی، مرتضی مطهری، ج ۱، ص ۱۷۷.

۲ . برداشت از: قصه کربلا، صص ۴۸۴ و ۴۸۷.

۳ . تذکره الشهدا، ص ۴۱۲، برگرفته از: سوگ نامه آل محمد، ص ۴۶۰.

فتحی بدون پیروزی!

پادشاهی می گسار، ورود اسیرانی آزاده را به انتظار نشسته است؛ پادشاهی که هم پیاله اش، میمونی است که جرعه ای خود می نوشد و جرعه ای به او می دهد. هنگام مردن آن میمون نیز در شهر عزای عمومی اعلام می کند و برای او مراسم غسل و کفن و دفن برپا می دارد. پادشاهی که کمتر هُشیار بود و بیت المال را به رامش گران و آوازه خوانان اختصاص داده بود.۱

یزید بالای کاخش می رود تا وضع کاروان و شادی مردمان را تماشا کند. در این هنگام، کلاغی بانگ برداشت (عَرَب، صدای کلاغ را به فال بد می گیرد) و یزید شعری به این مضمون خواند:

وقتی که نور سرها بر برج قصر جیرون بتافت، کلاغ بانگ برمی دارد.

من هم به آن می گویم: تو بانگ برآری یا برنیاری، من کار خودم را کردم و طلبم را از محمد گرفتم.۲

با این که از دروازه ساعات ـ محل ورود اسیران ـ تا کاخ یزید فاصله زیادی نبود، ولی کاروان را هنگام طلوع آفتاب وارد کردند که هنگام رسیدن به کاخ یزید، خورشید در حال غروب بود.۳

اهل بیت علیهم السلام که با ریسمان به هم بسته شده بودند، وارد مجلس یزید شدند. یزید لباس های نو پوشیده بود و شراب می نوشید. او سر بریده حضرت را میان تشتی از طلا گذاشته بود و برای بازداشتن زینب علیهاالسلام و امام سجاد علیه السلام از سخن گفتن، با چوب به چهره تابناک امام حسین علیه السلام می زد. با این حال ساعتی نگذشته بود که سخنان کوبنده امام سجاد علیه

السـلام و زینب کبری علیهاالسـلام چنان رسوایی برای یزیـد و یزیدیان به بار آورد که طعم پیروزی به تلخی گرایید. از این رو، یزید برای نشان دادن هیبت بر باد رفته اش، اسیران بی دفاع را روانه خرابه شام ساخت.

۱ . ستاره درخشان شام، ص ۶۸، برگرفته از: تذکرة الخواص.

۲ . رقیه؛ چاووش کربلا، سیدمجتبی موسوی زنجان رودی، ص ۵۶.

۳ . تذکره الشهدا، ص ۴۱۰، برگرفته از: سوگ نامه آل محمدص، ص ۴۴۹.

ویرانه ای مهمان سرا

پس از آن که حضرت زینب علیهاالسـلام با خطبه پرشکوه و بلنـد آوازه خود در مجلس یزیـد، از فاجعه روز عاشورا پرده برداشت، وجـدان هـای غافـل و خـواب آلـوده، انـدکی به خـود آمـد و جوش و خروشـی در مردم پدیـدار گشت. سـخنان روشن گرانه زینب علیهاالسـلام و امام سـجاد علیه السلام ، اساس تفکر در حادثه کربلا را در ذهن ها بنا نهاد و حاضران مجلس، تا اندازه ای حقیقت را دریافتند.

یزیـد با دیدن اوضاع نابسامان دربارش، آزادگان را از کاخ بیرون راند و در خرابه ای جای داد که سـقفی نداشت و دیوار آن ترک برداشـته بود، به گونه ای که اهل بیت می ترسـیدند دیوار بر سـرشان خراب شود. روزها از شدت گرماو شب ها از سوز سرما در آن خرابه خواب نداشتند و تشنگی و گرسنگی و خطر درندگان آن ها را تهدید می کرد.۱

براساس پژوهشـی که در زمینه تاریـخ وقایع عاشورا به عمل آمده است، روز شـهادت امام حسـین علیه السـلام در عاشورای سال ۶۱ هجری، بـا بیست و یکم مهرماه سال ۵۰ شمسـی برابر بوده است. با به حساب آوردن ورود اهل بیت علیهم السـلام به شام که در اول صفر همان سال بوده است، نتیجه می گیریم که اهل بیت علیهم السـلاماواخرآبان ماه یا اوایل آذر در شام بوده انـد وطبیعی است که سردی هوا در این ماه ها موجب آزار آنان می گشته است.۲

اسیران عزادار، روزها به عزاداری و گریه بر مصیبت ها می پرداختند و این گونه مردم را از فجایع کربلا آگاه می ساختند و از چهره کریه عاملان آن فجایع هولناک، پرده برمی داشـتند. شـیخ صدوق رحمهم الله می نویسد: «یزید دستور داد اهل بیت امام حسین علیه السـلام را همراه امام سـجاد علیه السـلام در خرابه ای زندانی کنند. آن ها در آن جا نه از گرما در امان بودند و نه از سـرما؛ به گونه ای که بر اثر نامناسب بودن آن محل و گرما و سرمای هوا، صورت هایشان پوست انداخته بود.»۳

در میان ناله و اندوهِ بانوان رها شده از زنجیر سـتم، کودکان مظلومی به چشم می خوردند. آنان در حالی که گرسـنه بودند، هر روز عصـر با لباس های کهنه جلوی در خرابه صف می کشـیدند و مردم شام را که دست کودکانشان را گرفته بودنـد و با آذوقه به خانه هایشان برمی گشـتند، غریبانه تماشا می کردند و آه حسرت می کشیدند. دامان عمه را می گرفتندو می پرسیدند: «عمه! مگر ما خانه نداریم؟ پدران ما کجا هسـتند؟» حضـرت زینب علیهاالسـلام نیز برای تسـلای دل کوچک و غم دیده آنان می فرمود: «چرا عزیزانم! خانه شما مدینه است و پدرانتان به سفر رفته اند».۴

۱ . تذکره الشهداء، ص ۴۱۲.

۲ . سرگذشت جان سوز حضرت رقیه علیهاالسلام ، ص ۴۱.

۳ . امالی، شیخ صدوق، مجلس ۳۱، حدیث ۴.

۴ . رقیه؛ چاووش کربلا، ص ۶۶.

خرابه شام از زبان امام سجاد علیه السلام

امام سجاد علیه السلام در مورد ویرانه شام می فرماید: «در مدت اسارتمان در خرابه شام، چه رنج ها و مصیبت هایی که ندیدیم! روزی دیدم عمه ام زینب علیهاالسلام دیگی را روی آتش گذارده است. پرسیدم: عمه! در این دیگ چیست؟ پاسخ داد: دیگ خالی است، ولی چون کودکان گرسنه اند، برای این که آنان را ساکت کنم، وانمود کردم که می خواهم برایشان غذا بپزم تا با این بهانه آنان را خواب کنم.»

نقل شده است که کودکان گرسنه پیوسته پیش حضرت می آمدند و از گرسنگی ناله می کردند تا آن جا که دل زنان شام به رحم می آمد و برای آنان آب و غذا می آوردند.۱ در رویدادهای شب وفات حضرت رقیه علیهاالسلام آمده است که وقتی سر امام حسین علیه السلام را که درون طبقی گذاشته و روی آن را پوشانیده بودند، پیش حضرت رقیه علیهاالسلام آوردند، حضرت رقیه علیهاالسلام نخست پنداشت که برای او غذا آورده اند. این وضعیت، شدت گرسنگی کودکان را می رساند.۲

امام صادق علیه السلام در مورد این محل فرموده است:

وقتی اهل بیت علیهم السلام را در ویرانه جای دادند، یکی از آنان با دیدن وضع ناجور و دیوارهای ترک خورده گفت: این ها ما را در این خرابه جای داده اند تا این دیوارها بر سرمان خراب شود و ما را بکشند. پاسبانان خرابه به زبان رومی به هم گفتند: این ها را ببینید که از خراب شدن دیوارها بر سرشان می ترسند با آن که فردا آن ها را بیرون خواهند کشید و خواهند کشت. علی بن الحسین علیه السلام فرمود: جز من، هیچ یک از اهل خرابه زبان رومی نمی دانست.»۳

در خرابه شام چنین وضع اسفناکی حکم فرما بود. در بعضی کتاب های تاریخ آمده است نُه تن از کودکان از شدت سرما و گرما و گرسنگی در خرابه جان باختند که نهمین آن ها حضرت رقیه علیهاالسلام بود.۴

۱ . ریاحین الشریعهْ، ج ۳، ص ۱۸۷، برگرفته از: سرگذشت جان سوز حضرت رقیه علیهاالسلام ، ص ۴۳.

۲ . معالی السبطین، ج ۲، ص ۱۷۰.

۳ . ستاره درخشان شام، ص ۹۵.

۴ . منتخب التواریخ، ملاهاشم خراسانی، ص ۲۲۹.

ترحم شامیان بر اهل خرابه

شامیان با دیدن وضع رقت بار کودکانِ خرابه، به آنان ترحّم می کردند. روزی زنی که از جلوی خرابه می گذشت، دریافت یکی از کودکان از تشنگی گریه می کند. زن بی درنگ رفت و ظرف آبی آورد و به حضرت زینب علیهاالسلام عرض کرد: «ای اسیر! تو را به خدا قسم می دهم که اجازه دهی من این کودک را با دست خودم سیراب کنم؛ زیرا محبت کردن به یتیمان، خواسته های انسان را برآورده می کند. شاید با این کار خداوند حاجت مرا نیز برآورد».

حضرت زینب پرسید: «چه حاجتی داری؟» گفت: «من در دوران جوانی ام، خدمت گزار حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام بودم، ولی چرخش زمانه مرا از مدینه و خدمت کاری ایشان دور ساخت و از این شهر سر درآوردم مدت ها است که از او و فرزندانش بی خبرم. من کودکی فرزندان او را دیده ام و با آن ها بوده ام. از خداوند خواسته ام که حتی برای یک بار هم شده، فرزندان او را زیارت کنم و خدمت گزارشان باشم. شاید خدا به واسطه این یتیم نوازی، حاجت مرا برآورد و بار دیگر به خدمت آن خانواده درآیم و بقیه عمر را در محضر آنان باشم».

حضرت زینب علیهاالسلام تا این سخنان را شنید، آهی سوزناک از سینه پر دردش کشید و فرمود: «ای کنیز خدا! حاجت تو برآورده شد. من، زینب دختر فاطمه ام و آن سر که از بالای قصر یزید آویزان است، سر برادرم حسین است. این کودکان نیز که می بینی،

یتیمان اویند که مدتی است سایه پدر از سرشان کوتاه شده است و این گونه گرد و غبار یتیمی و اسیری بر رخسارشان نشسته است». آن زن با شگفتی، به سخنان زینب علیهاالسلام گوش می داد و خیره خیره به او و کودکان می نگریست. همین که سخن حضرت پایان یافت، از ناراحتی فریادی کشید و بیهوش روی زمین افتاد. وقتی به هوش آمد، به ناله و زاری پرداخت و با اهل خرابه در سوگ حسین علیه السلام هم ناله گشت. آن زن باقی عمرش را در شیون و زاری بر شهیدان کربلا و رنج اسیری اهل بیت علیهم السلامگذرانید، تا این که به رحمت حق پیوست.۱

۱ . ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۱۸۸، برگرفته از: ستاره درخشان شام، ص ۱۶۷.

نسیم آشنا

نسیمی از مدینه برخاسته و اینک در ویرانه ای از شهر سیاهِ نیرنگ، غبار غم گرفته بود. بعضی که محبت خاندان وحی را در دل داشتند، در مسیر این نسیم قرار می گرفتند و می شکفتند. یکی از اینان، هند؛ زن یزید، دختر عبدالرحمن بن عامر بود.

وقتی پدر هند از دنیا رفت، او در خانه امیرالمؤمنین علی علیه السلام ماند و همان جا به خدمت حضرت زهرا علیهاالسلام و دخترانش ام کلثوم و زینب علیهاالسلام درآمد. نقل شده است که وی در دوران کودکی بر اثر یک بیماری، فلج گردید و هر چه او را درمان کردند، فایده ای نداشت. سرانجام به سرچشمه زلال امامت، امیرمؤمنان علی علیه السلام متوسل گشتند و شفایش را از حضرت خواستند. حضرت فرمود طبیب دل های شیعیان ـ حسین علیه السلام ـ بیاید. وقتی حسینِ خردسال آمد، حضرت ظرفی را پر از آب کرد و به جگر گوشه اش فرمود تا دستش را داخل آب بزند. سپس آب را به بدن هند پاشید. پس از مدتی، وی از آن بیماری هلاک کننده نجات یافت.

هند به شکرانه این کرامت در خانه امیرالمؤمنین علی علیه السلام به خدمت مشغول گشت تا دین خود را به این خانواده ادا کند. خانواده او نیز با دیدن این معجزه، اسلام آوردند و از آیین یهودیت دست برداشتند. هند در محضر ائمه اطهار علیهم السلام پرورش یافت تا این که در زمان امام حسن علیه السلام که معاویه، وی را به ازدواج پسر خود یزید درآورد. از آن روز، میان او و اهل بیت علیهم السلامجدایی افتاد تا آن که پس از مدت ها، در خرابه شام با دلبردگان واقعی اش دیدار کرد.

گفتنی است به دلیل خارجی دانستن اسیران، دوستداران اهل بیت علیهم السلام آنان را نمی شناختند و دیگران نیز به شادی های پوچ و ننگین خود سرگرم بودند. پس از ورود اهل بیت علیهم السلام به خرابه، یکی از کنیزانِ هند به او گفت: جمعی اسیر را در خرابه جای داده اند، خوب است ما هم برای تفریح به تماشای آنان برویم. هند پذیرفت و لباس های گران قیمتی پوشید و دستور داد صندلی مخصوصش را همراه او آورند. وقتی به خرابه آمد، حضرت زینب علیهاالسلام بی درنگ وی را شناخت و به خواهرش ام کلثوم علیهاالسلام گفت: خواهرم! این کنیز ما، هند دختر عبداللّه است که مدتی با ما زندگی می کرد. ام کلثوم علیهاالسلام نیز او را شناخت و سرش را پایین انداخت. هند متوجه گشت و به زینب علیهاالسلام رو کرد و گفت: ای زن! چرا سرت را بلند نمی کنی؟ زینب علیهاالسلام پاسخی نداد.

ـ شما از کدام شهر هستید؟

ـ مدینه!

هند وقتی نام مدینه را شنید، مشتاق تر شد و از روی احترام برخاست و نزدیک تر آمد و گفت: سلام خدا بر مردم مدینه! ای زن! آیا اهل مدینه را می شناسی؛ می خواهم درباره خانواده ای از تو بپرسم.

ـ آری! هر چه می خواهی بپرس.

اشک در چشمان هند حلقه زد و با بغضی در گلو گفت: می خواهم از خانواده علی بپرسم. من مدتی کنیز آنان بوده ام.

زینب علیهاالسلام پرسید: جویای کدام یک از اهل بیت او هستی؟

ـ می خواهم احوال حسین و خواهرانش، زینب و ام کلثوم را بدانم. آیا از آنان خبری داری؟

حضرت زینب علیهاالسلام گریست و فرمود: ای هند! اگر از خانه علی می پرسی، بدان که آن را ترک کرده ایم و منتظریم که خبر مرگمان را به آن خانه ببرند. اگر از حسین می پرسی، آن سر بریده که به دیوار کاخ شوهرت آویزان است؛ سر اوست. اگر از برادران او، عباس و دیگر فرزندانِ علی علیه السلام می پرسی، بدان که سر از بدنشان جدا کردند و بدن هایشان را قطعه قطعه کردند. اگر از زینب می پرسی، من زینبم و این خواهرم، ام کلثوم است که لباس اسیری بر تن کرده ایم و اینان نیز یتیمان حسین علیه السلام هستند.

هند که سخنان زینب علیهاالسلام را به دقت و شگفتی گوش می داد، سر به شیون و زاری برداشت و گفت: وای مولایم حسین! کاش کور بودم و تو و خواهران و کودکانت را در این وضع نمی دیدم.

او خاک بر سر پاشید و سنگی از زمین برداشت و محکم بر سرش کوبید که خون از سرش جاری شد و از هوش رفت. وقتی به هوش آمد، حجاب از سرافکند، گریبان درید و پای برهنه به کاخ یزید رفت و فریاد زد: ای یزید! نفرین بر تو باد که سر پسر رسول خدا را جدا کرده ای و اهل بیتش را در مقابل نگاه های مردم قرار داده ای! در حالی که زنان خودت در حرم سرایت دور از نظرها هستند. یزید سرآسیمه، قبایش را درآورد و سر هند را پوشانید!

این کار، اوج سنگ دلی و بی رحمی یزید ملعون را نشان می داد که از هیچ آزاری نسبت به خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله فرو گذار نکرده بود. استبداد همراه با عشرت طلبی، او را به گرداب فسادها و زشتی ها افکنده بود. او در قبیله ای روزگار گذرانده بود که آداب و رسوم و فرهنگ مسیحیت بر آن حاکم بود؛ زیرا مادر و اطرافیانش مسیحی بودند. هنری لامنس معتقد است یزید به دست نسطوری های شام تربیت یافته بود. او در دربارش، مشاوران غیر مسلمان را به کار می گرفت. حتی حاکمیت عبیداللّه بن زیاد نیز به اشاره سرژیوس، وزیر اعظم او بود. همیشه شاعری که صلیبی بر گردن داشت، مشغول سرگرم کردن او بود. همه این ها اسلام ستیزی او را نشان می داد.۱

پس از دیدار هند با حضرت زینب علیهاالسلام ، ورق زندگی اش برگشت؛ لباس سیاه پوشید و هر روز بر کشتگان کربلا عزاداری می کرد. در نتیجه بالا گرفتن این سوگواری ها، یزید مجبور شد اسیران را به مدینه باز گرداند.۲

۱ . پیام آور عاشورا، ص ۳۳۱.

۲ . نفس المهموم، ص ۲۵۹.

واپسین شب زندگی رقیه علیهاالسلام

در یکی از شب های رقیه علیهاالسلام پدرش را در خواب می بیند و پریشان از خواب برمی خیزد. او گریه کنان می گوید: من پدرم را می خواهم! هر قدر اهل خرابه خواستند او را ساکت کنند، نتوانستند. داغ همه از گریه او تازه تر گردید و همه به گریه و زاری پرداختند.

مأموران خرابه پرسیدند: چه خبر شده است؟ گفتند: دختر خردسال امام حسین علیه السلام پدرش را خواب دیده است و او را می خواهد. آنان سر بریده حضرت را در درون طبقی نهادند و روی آن را با پارچه ای پوشاندند و جلوی او گذاشتند. شدت ضعف و گرسنگی، کودک را به توهّم انداخته بود. او گریه می کرد و می گفت: من که غذا نخواستم؛ من پدرم را می خواهم. مأموران گفتند: این پدرت است.

وقتی رقیه علیهاالسلام روپوش را کنار زد، سر بریده پدر را به سینه چسباند و دلسوزانه می گفت:

چه کسی صورتت را بـا خون سـرت رنگین کرد؟ چه کسـی رگ های گلویت را بریـد؟ چه کسـی مرا در این خردسالی یتیم کرد؟ کاش جانم فدایت می شد! ای کاش می مُردم و محاسن به خون رنگینت را نمی دیدم!

سپس آن قـدر گریه کرد تا از هوش رفت و ناله اش برای همیشه خاموش گشت. صـدای گریه ها بالا گرفت و مصـیبتی دیگر بر دل داغدار اهل بیت نشست و این گونه واپسین شبِ زندگانی کوتاه فرشته غم، با غصه سپری شد.

بـدن معصوم و سـتم دیـده اش را درهمان خرابه به خاک سپردنـد. او روز اول صـفر به آن ویرانه آمـد و پس از چهار شب در پنجم صفر سال ۶۱ هجری، به سوی پدر شهیدش پر کشید.۱

۱ . معالی السبطین، ج ۲، ص ۱۷۱.

سخن طاهر دمشقی

طـاهر دمشـقی هم نشـین یزیـد بود و شب هـا، او را بـا شـعر و داسـتان گویی سـرگرم می کرد. وی دربـاره شب وفات حضـرت رقیه علیهاالسـلام می گوید: «آن شب من پیش یزید بودم. به من گفت: «طاهر! امشب از ترسِ کابوس های وحشتناک، قلبم به تپش افتاده است. سـرم را روی زانویت بگذار و از فجایعی که من در گذشـته کرده ام، برایم تعریف کن». من سـرش را روی زانو گذاشتم و از گذشـته سـیاهش برای او گفتم. تا این که پس از ساعتی به خواب رفت. ناگهان دیـدم از خرابه، صـدای شـیون و ناله می آید. او در خواب بود و من در انـدیشه جنـایت هـای او که نگاهم به تشت طلایی افتاد که سـر حسـین علیه السـلام در آن قرار داشت. با تعجب دیدم سـر بریده، اشک می ریزد. لب هایش به حرکت درآمد و گفت: خداوندا! اینان، فرزندان و جگرگوشه های من هستند که این گونه از دنیا می روند.

چون این منظره را دیـدم، حـالتی از ترس و غم در دلم افتـاد که ناخودآگـاه اشـکم جـاری شـد. یزیـد را رهـا کردم و به بالاـی کاخ درآمـدم. صـدای گریه لحظه به لحظه بیشتر می شـد. از بالای بام به درون خرابه که کنار کاخ بود، نگاه کردم؛ دیـدم خرابه نشـینان دورِ دخترکی را گرفته انـد و خاک بر سـر می ریزنـد و به شـدت گریه می کنند. یکی از آن ها را صدا زدم و پرسـیدم چه خبر شده است؟ گفت: دختر سه ساله امام حسـین علیه السـلام ، پـدرش را در خواب دیده است و اکنون از خواب پریده و پدرش را از ما می خواهد.

پس از دیـدن این صـحنه دردناک، پیش یزیـد برگشـتم. دیدم او هم خواب زده شده است و با حالتی عجیب، به سـر بریده نگاه می کندو از شدت ترس و ناراحتی، دندان هایش را بر هم می ساید و به خود می لرزد. دوباره از سـر بریده ندایی برخاست و این آیه را تلاوت کرد:

وَ سَیَعْلَمُ الَّذینَ ظَلَمُوا اَیّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُون.۱

و به زودی کسانی که ظلم کردند، خواهند فهمید که به چه جایگاهی داخل خواهند شد.

ترس بر وجود یزید چیره گشـته بود؛ در همان حالت ناراحتی از من پرسید: این صدای گریه از کجاست؟ جریان را برای او گفتم. با عصـبانیت فریاد کشـید: چرا سـر پـدرش را نزد او نمی بریـد؟ ببرید و صدایش را بند آورید. نگهبانان بی درنگ سـر را درون طبقی گذاردند و به خرابه آوردند. دخترک با دیدن سر بریده پدر آن قدر گریست که جان داد.»۲

به خوبی روشن است که یزیـد در این مـاجرا قصـد تسلّی خـاطر اهـل خرابه را نداشـته، بلکه بـا این کـار می خواست آنـان را به یاد مصیبت هایشان اندازد و آنان را آزار دهد.۳

۱ . شعراء، ۲۲۷.

۲ . مصباح الحرمین، برگرفته از: ستاره درخشان شام، ص ۲۰۸.

۳ . نک: مطلب «از نگاه یک عالم» در همین اثر.

ردّ سیاه ستم

وقتی حضرت رقیه علیهاالسلام در خرابه از غم ها و غصه های دنیا چشم بر هم نهاد، بدنش را نزد زنی غسّاله بردند تا او را غسل دهد. آن زن بدن حضرت را غسل می داد که ناگاه دست از کار کشید و پرسید: «سرپرست این بچه کیست؟» حضرت زینب علیهاالسلام فرمود: من هستم؛ چه می خواهی؟» گفت: «این دخترک به چه بیماری ای مبتلا ـ بوده است که این گونه بدنش کبود است؟» حضرت فرمود: «ای زن! این دختر بیمار نبود و این کبودی ها ردّ سیاه تازیانه های ستم است که اثرش بر بدن او باقی مانده است».۱

نقل کرده اند که در سال ۱۲۸۰ ه . ق قبر حضرت رقیه علیهاالسلام دچار آب گرفتگی می شود. شخصی به نام سید ابراهیم دمشقی برای تعمیر قبر حضرت، سنگ قبر را می شکافد و بدن حضرت را بیرون می آورد تا کفن تازه بر آن بپوشاند. در این حال می بیند آثار تازیانه های دشمن پس از گذشت صدها سال هنوز بر بدن آن کوچک مظلوم باقی مانده است.۲

۱ . الوقایع و الحوادث، محمدباقر طبوبی، ج ۵، ص ۸۱.

۲ . معالی السبطین، ج ۲، ص ۱۰۲.

سوگواری بر رقیه علیهاالسلام

پس از درگذشت رقیه علیهاالسلام ، حضرت ام کلثوم علیهاالسلام ؛ خواهر حضرت زینب علیهاالسلام چند خشت را جمع می کند و کنار هم می چیند. سپس بدن بی جان رقیه علیهاالسلام را بر آن می نهدو اهل بیت علیهاالسلام را دور آن جمع می کند و به عزاداری می پردازد. در میان حلقه سوگواران، وی از همه جان سوزتر ناله می کرد. وقتی او را تسکین دادند، گریه اش بیشتر اوج گرفت و به زینب علیهاالسلام گفت: «خواهرم! دیشب رقیه به من می گفت: عمه جان! گرسنه ام و از گرسنگی توان گریستن هم نداشت، ولی اکنون جنازه اش پیش روی من است و من بر او می گریم در حالی که دیگر گرسنه نیست».۱

بنابر نظر بعضی تاریخ نویسان، یزید پس از شهادت حضرت رقیه علیهاالسلام دستور داد چراغ و تخته غسل ببرند و او را در همان خرابه همراه با لباس های کهنه اش به خاک بسپارند.۲ او با این کار می کوشید تا چهره ای حق به جانب به خود بگیرد و هم چنان سیاست های عوام فریبانه اش را ادامه دهد.

۱ . حضرت رقیه علیهاالسلام ، ص ۸۴.

۲ . ریاض القدس، واعظ قزوینی، ج ۲، ص ۳۲۴.

از نگاه یک عالم

ابن عابد شروانی حایری درباره انگیزه شوم یزید در فرستادن سر امام علیه السلام به خرابه و دیگر رخدادهای آن شب می نویسد: «این که گفته شده است یزید برای تسلّای خاطر حضرت رقیه علیهاالسلام دستور داد تا سر بریده پدرش را نزد او ببرند، اشتباه است؛ زیرا مقصود یزید تسلی دادن کودک نبود، بلکه می خواست با این کار، دل اهل بیت علیهم السلام را بیشتر بسوزاند. او می خواست آنان با دیدن سر بریده ـ در آن موقعیت حساس که همه به یاد مصیبت های کربلا ـ افتاده بودند ـ از بی تابی هلاک گردند و عاشورای دیگری در شام به وجود آید. قصد او تنها این نبود که رقیه علیهاالسلام از شدت اندوه از دنیا برود، بلکه می خواست همه

اهل بیت علیهم السلام جان دهند.

اهـل بیت علیهم السـلام بـا دیـدن شـهادت حضـرت رقیه، سـر بریـده امام حسـین علیه السـلام و غسل دادن و کفن کردن پیکر مطهر حضرت رقیه علیهاالسلام ، به یاد بدن های پاره پاره و بی غسل و کفن شهیدان کربلا افتادند و به راستی عاشورای دیگری در آن جا پدیـد آمـد. صـدای گریه اهل بیت علیهم السـلام آن چنان بلنـد شد که مردم شام و اطراف همه فهمیدند. از این رو، همگی نزدیک آمدنـد و گریه سـردادند. همین امر موجب شـد تا احساسات مردم بر ضد یزید به جوش آید. به گونه ای که آن ها علیه یزید سـخن می گفتنـد و این ماجرا، یزیـد را به شدت وحشت زده کرد. یزید که در ظاهر خود را تبرئه می کرد و قتل امام حسـین علیه السـلام و شهیدان کربلا را به گردن ابن زیاد می انداخت، اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را از آن زندان (خرابه شام) آزاد کرد.»۱

۱ . حضرت رقیه علیهاالسلام ، ص ۸۶، برگرفته از: اکسیر العبادات، ص ۵۳۳.

شام در سوگ رقیه علیهاالسلام

با مشوّش شدن افکار عمومی مردم شام در اثر جنایت های یزید که با وفات حضـرت رقیه علیهاالسـلام شدت گرفته بود، مصلحت را در آن دیـد که از شـدت فشار بر اهل بیت علیهم السـلام بکاهـد و آنان را از بنـد اسـیری آزاد کنـد. او آنان را مخیر گذاشت که به مدینه باز گردند یا در شام بمانند. امام سجاد علیه السلام و حضرت زینب علیهاالسلام تصمیم گرفتند که پس از برپایی مجلس عزای عمومی، شام را به مقصد مدینه ترک کنند؛ زیرا از هنگام شـهادت امام حسین علیه السلام و یارانش، اهل بیت علیهم السلام نتوانسته بودنـد برای آنـان عزاداری کننـدو دشـمن، آنان را از این کار باز داشـته بود. یزیـد بر خلاف میل باطنی اش ناچار شـد این شـرط را بپذیرد؛ زیرا به خوبی می دانست برپایی سوگواری از سوی قهرمان کربلا؛ حضـرت زینب علیهاالسلام ، پایه های حکومت استبدادی اش را سـست خواهـد کرد. بـا این حـال، به دلیـل تـدابیری که برای جلوگیری از موج فزاینـده اعـتراض هـا و نارضـایتی هـای مردم اندیشـیده بود، نـاگزیر این شـرط را پـذیرفت. یزیـد در مرکز شـهر، خانه ای را برای عزاداری در نظر گرفت و دسـتور داد زنان برای تسلیت گویی به حضـرت زینب علیهاالسلام و برپایی مجلس عزا (که زیر نظر جاسوسان بود) در آن خانه حضور یابند. با انتشار این خبر در شـهر، تمامی زنان هاشـمی با لباس سـیاه در مجلس حضور یافتنـد و به زینب علیهاالسـلام تسـلیت گفتند. زنان بنی امیه و بنی مروان نیز بـا زینت و زیورشان به مجلس آمدنـد و به زینب علیهاالسـلام تسـلیت گفتنـد. البته شـنیدن مصیبت های کربلا که از زبان دختر علی علیه السلام بیان می شد، انقلابی شگرف در دل شان ایجاد کرد و آنان نیز با پوشیدن لباس سیاه، ابراز هم دردی کردند.

هفت روز در شام مجلس عزاداری بر پا شد. شام روحیه انقلابی گرفته بود و نزدیک بود سـیل خروشان انتقام و نارضایتی، حکومت یزید را درهم بشکنند.۱ این شـهرِ خاموش و ماتم زده،ماننـد چنـد روز پیش نبود که اهل بیت بدان وارد شدند. مردمان شام کم کم سیاست رسوا شده تبلیغات سوء یزید را علیه این خاندان شناخته بودند. چهره شهر تغییر کرده بود؛ مردمی که چندی پیش از کاروان اسیران با آتش و خاکستر استقبال کرده بودند، اینک با شرمندگی، کاروان اسیران را با تکریم و احترام بدرقه می کردند.

یزیـد سـیاست دوگـانه سـرکوب و تبسّم؛ را در پیش گرفته بود؛ از یـک سو اجـازه برپـایی مراسم عزاداری را به اهـل بیت می داد و عبیـداللّه را مسؤول قتـل شـهیدان کربلاـ معرفی می کرد و از سوی دیگر، با آویزان کردن سـر امام علیه السـلام بر در کاخ خویش و اسـیر کردن اهل بیت علیهم السلام، قدرت خویش را در مقابل هرگونه شورش احتمالی به نمایش می گذاشت. یزید می خواست بر موج بنشیند و احساس آرامش کند و جز این چاره ای نداشت؛ زیرا این آخرین تیر او در ترکش انتقام بود.

مردم شام در آستانه استحاله ای بزرگ و فهم و درک واقعیت ها بودند. آسمان اندیشه آنان که با اسلام تحریف شده معاویه و ترور شخصـیت علی علیه السـلام و خانواده اش سـیاه و غبارآلود شده بود، با خطبه های توفنده زینب علیهاالسلام و امام سجاد علیه السلام آفتابی و روشن شد. این موج ناخشـنودی به سرای خاموش یزید نیز رسوخ کرده بود و تنها خروج اهل بیت علیهم السلام بود که می

توانست آسایشی کوتاه، آن هم در شام برای او ایجاد کند. از این رو، کاروان اسیران را از شام خارج کرد.۲

۱ . ریاحین الشریعهٔ، ج ۳، ص ۱۹۳، برگرفته از: ستاره درخشان شام، ص ۲۲۷، با گزینش.

۲ . پیام عاشورا، ص ۳۲۶ با گزینش.

وداع با شهر خاطره ها و رقیه علیهاالسلام

شتران آماده حرکت اند و یزید دستور داده است محمل ها را زینت کنند! زینب علیهاالسلام دستور داد تا زیورها را از محمل شتران باز کنند و محمل ها را سیاه پوش سازند. مردمان شام به بدرقه آمده اند، ولی خجالت و شرمندگی از نگاه هایشان می بارد. با شرمساری و سرافکندگی، رکاب زینب علیهاالسلام و کودکان را گرفتند و آنان را بر هودج های سوگ نشاندند. زینب علیهاالسلام سر از کجاوه بیرون آورد و به عنوان آخرین پیام به شامیان فرمود: «ای اهل شام! ما از این شهر می رویم، ولی در این خرابه امانتی از ما پیش شما باقی می ماند. جان شما و جان این امانتِ لطمه خورده! هرگاه کنار قبرش رفتید، آبی بر مزار کوچکش بپاشید و چراغی کنارش روشن کنید که او در این شهر غریب است».۱

کاروان آهسته آهسته گام برمی دارد و از شهر و نگاه های غم گرفته مردم دور می شود. زینب علیهاالسلام و بانوان کاروان تا مسافت های دور، به بیرون از کجاوه هایشان می نگریستند و به یاد رقیه علیهاالسلام و رنج هایش اشک می ریختند؛ دخترکی زخم دیده و کتک خورده که جایش در محمل زینب علیهاالسلام خالی است، ولی خاطره اش همراه کاروان.

۱ . ریاض القدس، ج ۲، ص ۲۳۷.

به یاد رقیه علیهاالسلام

چهل روز از شهادت حسین علیه السلام و یارانش گذشته و کاروان به سوی شهر پیامبر در حرکت است. بر سر دو راهی کربلا و مدینه، با درخواست اهل بیت، کاروان راه کربلا را در پیش می گیرد و در کربلا توقف می کند. اهل بیت علیهم السلام از محمل ها پیاده می شوند و به سوی مزار خاموش شهیدان می روند. زینب علیهاالسلام قبر برادر را در آغوش می گیرد و آن قدر می گرید که از هوش می رود. زن ها آب به صورتش می پاشند تا به هوش آید. او با برادر درد دل می کند و شرح حال سفر پر خاطره اش را باز می گوید و اشک می ریزد. گریه اش وقتی شدت می گیرد که از رقیه علیهاالسلام برای برادر می گوید:

«برادر جان! همه کودکانی را که به من سپرده بودی، بر مزارت آورده ام، جز رقیه ات که او را در شهر شام با بدنی کبود و دلی پر غصه به خاک سپردم».۱ سپس کاروان با دلی غم زده راهی مدینه می شود.

۱ . حضرت رقیه علیهاالسلام ، علی فلسفی، ص ۴۷.

مدینه بی یار سفر کرده

کاروان آزادگان در آستانه ورود به مدینه قرار دارد؛ شهر پیامبر صلی الله علیه و آله و زهرا علیهاالسلام و علی علیه السلام ؛ شهری آشنا که بیشتر مردمانش دوستدار این خانواده اند. بار دیگر خاطره های روز خروج از آن، در دل های محنت کشیده اهل بیت زنده می شود.

پرده های اشک، نگاه ها را بر دروازه شهر ورق می زند؛ مسافران این دیار آشنا باز گشته اند، ولی چقدر تعداد کاروانیان کم شده است؟ دیگران کجایند؟ شاید با کاروانی دیگر برسند؟

این ها پرسش هایی بود که از نگاه های منتظر مردمان شهر خوانده می شد. محمل های سیاه وتعداد اندک کاروانیان، همه چیز را روشن می کند. از چهره های آفتاب سوخته و چشم های غمگین، همه چیز پیداست. خورشید و ماه و ستارگان آسمانِ مدینه، همه در پس ابری از ستم، چهره در خون شسته بودند و مردم این را کم کم می فهمیدند. صدای غم انگیزِ بشیر بن جَذلم نیز سایه ای از غم و اندوه بر شهر می کشید.

مردم مدینه! دیگر این شهر جای ماندن نیست. حسین علیه السلام کشته شد باید چشم ها پیوسته بر او بگریند.

ـ پیکرش در کربلا آغشته به خون اوست و سرش را بالای نیزه ها گرداندند.۱

سپس نوبت کعبه غم ها و بلاها، زینب کبری علیهاالسلام بود که شرح ماجرا کند و گذشته غمبارش را باز گوید. زینب علیهاالسلام با توسن سخن تاخت و قافله خاطره ها را تا ژرفای جان ها پیش برد. رو به سوی قبر پیامبر صلی الله علیه و آله کرد و با ناله ای جگرسوز گفت: «سلام بر تو ای جد بزرگوارم! ای رسول خدا! من خبر شهادت جگرگوشه ات حسین را آورده ام». زینب علیهاالسلام می گفت و مردم با صدای بلند می گریستند. فرمود: «ای مردم مدینه! در کربلا نبودید تا ببینید چگونه برادرم را کشتند». سپس پیراهن خونین و پاره پاره امام حسین علیه السلام را که از یزید باز پس گرفته بود،۲ به مردم نشان داد.

سکینه علیهاالسلام پیش رفت و فرمود: «ای مردم! کاش در شام بودید و می دیدید که چه وحشیانه ما را با سنگ و چوب می زدند. کاش می دیدید که یزید چگونه به لب و دندانِ سر بریده پدرم چوب می زد؟»۳

چون سخن از شام به میان آمد، زینب علیهاالسلام بار دیگر به یاد رقیه علیهاالسلام افتاد و با گریه گفت: «مصیبت وفات رقیه در خرابه شام، کمرم را خمیده و مویم را سپید کرد». او جریان وفات رقیه را در آن شب ظلمانی واگویه کرد و صدای ضجه و ناله بود که به آسمان برمی خاست.۴ بدین گونه داستان غم انگیز ستاره دور افتاده از آسمان مدینه، بار دیگر مرور شد و کتاب کوچکی بسته گردید.

۱ . پیام عاشورا، ص ۳۴۰ باگزینش.

۲ . ترجمه لهوف، ص ۱۹۳.

۳ . سوگ نامه آل محمدص، صص ۵۲۳ ـ ۵۲۵.

۴ . ناسخ التواریخ، محمدتقی سپهر، ص ۵۰۷.

الگوگیری از شخصیت حضرت رقیه علیهاالسلام

حضرت رقیه علیهاالسلام یکی از بارزترین نمادهای مظلومیت اهل بیت علیهم السلام و نشانِ کینه دیرینه بنی امیه با آنان است. ایشان زیباترین الگوی تربیت به شمار می رود و پرورش یافته دامان حسین علیه السلام ، امام زین العابدین علیه السلام و حضرت زینب علیهاالسلام است. رقیه در محیطی رشد یافت که همه اعضای خانواده اش بهترین محیط تربیتی را برای کسب فضایل اخلاق اسلامی فراهم آورده بودند. او با سن کم و زندگانی کوتاهش، چنان معرفت وشناخت والایی داشت که رخدادهای پیش آمده را به خوبی درک می کرد.

این معرفت ودرک عمیق در شب دیدارش با سر بریده پدر در پشت دروازه شام و نیز شب وفاتش به خوبی نمایان است. رقیه علیهاالسلام با دیدن سر بریده پدر از گریه دست می کشد و با گفتن جمله هایی رسا و نغز، معرفتی را که نتیجه پرورش یافتن در مکتب اهل بیت است، به نمایش می گذارد. او بدون عنوان کردن خواسته های کودکانه، با چند پرسش و خواسته همه حرف هایش را با پدر می زند:

پدرا! چه کسی صورتت را به خون سرت رنگین کرده است؟ چه کسی رگ های گلویت را بریده است؟ چه کسی مرا در این

خردسالی یتیم کرد؟۱

و با این سه پرسش، جریان روز عاشورا را برای همه یادآوری و از ستم کاران شکایت می کند. سپس می پرسد:

دخترت از این پس به که پناه برد؟ بانوان بدون پوشش چه کنند؟ زنان بی سر و سامان و اسیر به کجا پناه ببرند؟ چشم های گریان چه چاره سازند؟۲

او با این سخنان، از رویدادهای اسیری و سرگردانی اهل حرم و شکستن حرمت در شهرهای گوناگون، پیش پدر شکوه می کند و می گوید:

زنان مو پریشان پس از اسیری چه کنند؟ پناه گاه زنانی که کسی جز تو نداشتند، از این پس کیست؟۳

و بدین سان از دربه دری زنان اهل حرم که شوهرانشان کشته شده است، می پرسد. این پرسش ها به خوبی افق معرفتی حضرت رقیه را نشان می دهد که چگونه به واقعه کربلا- می نگریسته و با همان سن کم چگونه همه آن مسایل را به خوبی درک کرده است. این در حالی است که او هنوز در بند به سر می برد و طعم رهایی را نچشیده است. در پایان نیز با سه آرزو، اندوه دل خویش را آشکار می کند: پدر جان! ای کاش جانم فدایت می شد! کاش این روز را نمی دیدم! کاش می مُردم و محاسن خونینت را نمی دیدم!۴

سپس مظلومانه جان به جان آفرین تسلیم می کند. این جمله ها همه مصیبت ها را از آغاز تا انجام برای مردم یادآوری و عاشورایی دیگر در خرابه برپا می کند. این بهترین آموزه تربیتی برای یک خانواده مسلمان و معتقد است که فرزندانشان را این چنین تربیت کنند و از همان کودکی، آنان را از درک و اندیشه والای اسلامی برخوردار سازند.

۱ . معالی السبطین، ج ۲، ص ۱۷۷.

۲ . همان.

۳ . معالی السبطین، ج ۲، ص ۱۷۷.

۴ . همان.

فصل پنجم: پژوهشی در کتاب های معتبر شیعه و دیدگاه های اندیشمندان اسلامی درباره حضرت رقیه علیهاالسلام

طرح یک پرسش

برای روشن شدن مطلب، این بحث را با طرح یک پرسش زیربنایی از اندیشمند فرزانه، استاد محمد محمدی اشتهاردی آغاز می کنیم.

آیا نبودن نام حضرت رقیه علیهاالسلام در ردیف فرزندان امام حسین علیه السلام در کتاب های معتبری چون ارشاد مفید، اعلام الوری، کشف الغمه و دلائل الامامهٔ طبری بر نبودن چنین شخصیتی در تاریخ دلالت دارد؟

پاسخ: با بیان چند مقدمه پاسخ این پرسش به خوبی روشن می شود:

۱ـ در عصر زندگانی ائمه اطهار علیهم السلام و در صدر اسلام مسایلی مانند کمبود امکانات نگارشی، اختناق شدید حکمرانان اموی، کم توجهی به ثبت و ضبط جزییات رویدادها، فشار حکومت بر سیره نویسان، دخالت جانب داری ها و... سبب بروز بعضی اختلافات در نقل مطالب تاریخی شده است.

۲ـ در اثر تاخت و تازها و وجود بربریت و دانش ستیزی بعضی حکمرانان، بسیاری از منابع ارزشمند از میان رفته است. به همین دلیل، این گمان تقویت می شود که چه بسا بسیاری از این اسناد و منابعِ معتبر، در جریان این درگیری ها، از بین رفته و به دست ما

نرسیده است.

۳ـ تعدد فرزندان، تشابه اسمی و موارد همسان، امر را بر تاریخ نویسان مشتبه کرده است که در همین کتاب نیز به مواردی از آن ها برمی خوریم. برای مثال، در مورد روایت طاهر دمشقی که در فصل پیشین گذشت، کتاب ریاض القدس، او را طاهر بن عبداللّه و تذکرۀ الشهدا، طاهر بن حارث خوانده اند که دو شخصیت جدا هستند. هم چنین در مورد هند زن یزید، بعضی او را دختر عبداللّه بن عامر۱ و بعضی دیگر، وی را دختر خانواده ای یهودی۲ دانسته اند که درهر دو مورد، افزون بر اشتباه در عنوان شخصیت ها، در نقل این رویداد تاریخی نیز دوگانگی وجود دارد که این گونه خطاها درتاریخ نویسی قدیمی، امری طبیعی است.

۴ـ همان گونه که پیش تر گفته شد، امام حسین علیه السلام به دلیل شدت علاقه به پدر بزرگوار و مادر گرامی شان، نام همه فرزندان خود را فاطمه و علی می گذاردند. این امر خود منشأ بسیاری از سهوِ قلم ها در نگاشتن شرح حال زندگانی فرزندانِ امام حسین علیه السلام گردیده است. قرینه ها و شواهدی در دست هست که رقیه علیهاالسلام را فاطمه صغیره می خوانده اند. احتمال دارد همین موضوع سبب غفلت از نام اصلی ایشان شده باشد.۳

بنابراین، نیامدن نام حضرت رقیه علیهاالسلام در کتاب های تاریخی، هرگز دلیل برنبودن چنین شخصیتی در تاریخ نیست. افزون بر آن، مهم ترین دلیلِ فراموشی یا کم رنگ شدن حضور این شخصیت، زندگانی کوتاه ایشان است که سبب شده ردّ کمتری از ایشان در تاریخ به چشم بخورد.

در مورد تشابه اسمی رقیه علیهاالسلام و فاطمه صغیره به یک جریان تاریخی اشاره می کنیم. مسلم گچ کار از اهالی کوفه می گوید: «وقتی اهل بیت علیهم السلام را وارد کوفه کردند، نیزه داران، سرهای مقدس شهیدان را جلوی محمل زینب علیهاالسلام می بردند. حضرت با دیدن آن سرها، از شدت ناراحتی، سرش را به چوبه محمل کوبید و با سوز و گداز شعری را با این مضامین سرود: ای هلال من که چون بدر کامل شدی و در خسوف فرو رفتی! ای پاره دلم! گمان نمی کردم روزی مصیبت تو را ببینم! برادر! با فاطمه خردسال و صغیرت، سخن بگو که نزدیک است دلش از غصه آب شود. چرا این قدر با ما نامهربان شده ای؟ برادر جان! چقدر برای این دختر کوچک سخت است که پدرش را صدا بزند، ولی او جوابش را ندهد.۴

حضرت زینب علیهاالسلام در این شعر از رقیه علیهاالسلام به فاطمه صغیره یاد می کند و این مسئله را روشن می کند که فاطمه صغیره که در بعضی از کتاب ها از او یاد شده، همان دختر خردسالی است که در خرابه شام جان داده است.

در این جا برای روشن شدن بیشتر مسئله، گفتار کتاب های تاریخی و دیدگاه های اندیشمندان اسلامی را بررسی می کنیم.

۱ . سوگ نامه آل محمدص، ص ۴۸۵.

۲ . همان، پاورقی ص ۴۸۶ .

۳ . سرگذشت جان سوز حضرت رقیه علیهاالسلام ، ص ۱۲.

۴ . نفس المهموم، ص ۲۲۱.

کامل بهایی

قدیمی ترین کتابی که از حضرت رقیه علیهاالسلام به عنوان دختر امام حسین علیه السلام یاد کرده است و شهادت او را در خرابه شام می داند، همین کتاب است. این کتاب، اثر عالم بزرگوار، شیخ عمادالدین الحسن بن علی بن محمد بن طبری است که به امر وزیر بهاءالدین۱ ـ حاکم اصفهان در روزگار سلطنت هلاکوخان ـ نوشته شده است. به ظاهر، نام گذاری آن به کامل بهایی از آن روست که به امر بهاءالدین نگاشته شده است.

شیخ عباس قمی در نفس المهموم و منتهی الآمال، ماجرای شهادت حضرت رقیه علیهاالسلام را از آن کتاب نقل می کند. هم چنین

بسیاری از عالمان بزرگوار، مطالب این کتاب را تأیید و به آن استناد کرده اند؛ از جمله آیت اللّه صفایی خوانساری از فقیهان برجسته معاصر در مورد این کتاب می گوید: «قدیمی ترین کتابی که در این خصوص می شناسم، کتاب کامل بهایی است».۲

۱ . وفات: ۶۷۵ ه . ق.

۲ . فوائد الرضویه، ص ۱۱۱.

لهوف

یکی دیگر از کتاب های کهن که در این زمینه، کتاب لهوف از سید بن طاووس (وفات: ۶۶۴ ه . ق) است. باید دانست احاطه ایشان به متون حدیثی و تاریخی اسلام و شیعه، ممتاز و چشم گیر است. وی می نویسد: «شب عاشورا که حضرت سیدالشهداء اشعاری در بی وفایی دنیا می خواند، حضرت زینب علیهاالسلام سخنان ایشان را شنید و گریست. امام علیه السلام او را به صبر دعوت کرد و فرمود: «خواهرم، ام کلثوم و تو ای زینب! ای رقیه، ای فاطمه، ای رباب! وقتی من به قتل رسیدم، در مرگم گریبان چاک نزنید و کلامی که با رضا و تسلیم سازگار نیست، مگویید».۱ بنابر نقل ایشان، نام حضرت رقیه علیهاالسلام بارها بر زبان امام حسین علیه السلام جاری شده است.

این مطلب در مقتل ابومخنف نیز هست که حضرت پس از شهادت علی اصغر علیه السلام ، فریاد برآورد: «ای ام کلثوم، ای سکینه، ای رقیه، ای عاتکه و ای زنیب! ای اهل بیت من! خدا نگهدار؛ من نیز رفتم».۲

این مطلب را سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی (وفات: ۱۲۹۴ ه . ق) در کتاب ینابیع المودهٔ از مقتل ابومخنف نقل می کند.۳

۱ . کامل بهایی، ج ۲، ص ۱۷۹، برگرفته از: نفس المهموم، ص ۲۶۰.

۲ . لهوف، ص ۱۴۰.

۳ . ینابیع المودهٔ، صص ۳۳۳ ـ ۳۳۵، برگرفته از: ستاره درخشان شام، ص ۱۶.

المنتخب فی جمع المراثی و الخطب؛ معروف به منتخب طُریحی

این کتاب را شیخ فخرالدین طریحی (وفات: ۱۰۸۵ ه . ق) نوشته که در آن، سن حضرت رقیه علیهاالسلام ، سه سال بیان شده است. پس از او، فاضل دربندی (وفات: ۱۲۸۶ ه . ق) که آثاری هم چون اسرار الشهادهٔ و خزائن دارد، در کتاب اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات، مطالبی را از منتخب طریحی نقل کرده است. بعدها سیدمحمد علی شاعبدالعظیمی (وفات: ۱۳۳۴ ه . ق) در کتاب شریف الایقاط، مطالبی را از کتاب طریحی بیان کرده است. هم چنین علامه حایری (وفات: ۱۳۸۴ ه . ق) در کتاب معالی السبطین از این کتاب بهره برده است. بیش تر مطالب این تحقیق در مورد درگذشت حضرت رقیه علیهاالسلام ، از کتاب منتخب طریحی گرفته شده است.۱

۱ . سرگذشت جان سوز حضرت رقیه علیهاالسلام ، صص ۳۵ ـ ۴۰ با گزینش.

الدروس البهیهٔ

علامه سید حسن لواسانی (وفات: ۱۴۰۰ ه . ق) در کتاب الدروس البهیهٔ فی مجمل احوال الرسول و العتره النبویه در مورد حضرت رقیه علیهاالسلام می نویسد:

«یکی از دختران امام حسین علیه السلام به نام رقیه، از اندوه بسیار و گرما و سرمای شدید و گرسنگی، در خرابه شام از دنیا رفت و

در همان جا به خاک سپرده شد. قبرش در آن جا معروف و زیارت گاه است».۱

تمام قول هایی را که درمورد حضرت رقیه علیهاالسلام بیان شده بود، آوردیم. دیگر کتاب هایی که در این زمینه سخنی دارند، مستقیم یا غیرمستقیم از همین منابع نقل شده اند. در این جا به بررسی دیدگاه های برخی اندیشمندان اسلامی در این باره می پردازیم:

۱ . الدروس البهیهٔ، ص ۷۱، برگرفته از: سرگذشت جان سوز حضرت رقیه علیهاالسلام ، ص ۴۵.

دیدگاه آیت اللّه العظمی گلپایگانی رحمهم الله

از آیت اللّه العظمی سید محمدرضا گلپایگانی رحمهم الله در مورد حضرت رقیه علیهاالسلام و مرقد ایشان در دمشق و هم چنین داستان تعمیر قبر حضرت که به دستور خود ایشان انجام گرفت، پرسیدند. ایشان فرمود:

این گونه مطالب که نقل شده است، هیچ گونه محال بودنی از نظر عقلی ندارد؛ لکن از اموری که اعتقاد به آن لازم و واجب باشد، نیست.۱

۱ . مجمع المسائل، ج ۱، ص ۱۰، برگرفته از: سرگذشت جان سوز حضرت رقیه علیهاالسلام ، پاورقی ص ۲۰.

دیدگاه استاد مهدی پیشوایی؛ تاریخ نویس معاصر

ایشان در پاسخ به این پرسش که: «آیا امام حسین علیه السلام ، دختری به نام رقیه داشته است؟» می فرماید:

با مراجعه به کتاب هایی مانند کشف الغمه، بحارالانوار، مناقب ابن شهرآشوب متوجه می شویم که دختری به نام رقیه برای امام حسین علیه السلام ثبت نشده است. بنده زمانی تحقیق کردم که آیا اساسا نام رقیه در آن زمان، مرسوم بوده است یا نه؟ متوجه شدم که حضرت امیر علیه السلام ، دختری به نام رقیه داشتند. معلوم می شود که در آن زمان رقیه اسمی برای زنان بوده است، ولی منابع اصلی ما، در میان دختران امام حسین علیه السلام ، دختری به نام رقیه را برای ایشان ثبت نکرده اند. این مطلب که دختر کوچکی از امام حسین علیه السلام در مدّت اسیری در شام، پدر را در خواب می بیند و بعد بیدار می شود و بی تابی می کند و از عمه و امام سجاد علیه السلام پدر را درخواست می کند، قدیمی ترین منبع این سخن، کامل بهایی است. بعدها، هر کسی که مطالبی آورده است، به نظر می رسد که از او گرفته باشد.

این جریان را عمادالدین طبری برای بهاءالدین وزیر هلاکوخان ـ نوشته است. به نظر می رسد این وزیر، همانند صاحب بن عباد، عالمی دانش دوست بوده است که ظاهرا به تشیع هم گرایش داشته است. با درخواست او، عمادالدین طبری، کتاب کامل بهایی را درباره سقیفه و موضوع خلافت و امامت نوشته است. او هم در آن کتاب از حضرت رقیه علیهاالسلام اسم نبرده است. می نویسد: «دخترکی چهار ساله پدر را درخواب دید و بی تابی کرد و...».

این کتاب که در سال ۶۷۵ ه . ق نوشته شده است، قدیمی ترین سندی است که بنده در مورد این قضیه یافته ام. البته نویسنده کامل بهایی، این جریان را از یک دانشمند سنی به نام قاسم بن محمد بن احمد مأموفی نقل می کند. کتاب این دانشمند سنی الحاویهٔ نام دارد که از منابع عمادالدین طبری بوده است.۱

۱ . نک: مقاله تحریف های عاشورا، مجله کانون گفتمان دینی، شماره ۱۹، ص ۹.

ابهام زدایی

شاید با بررسی دیدگاه های گوناگون که بیان شد، این توهم پیش آید که در بیان رویدادهای زندگی حضرت رقیه علیهاالسلام ، نوعی ناسازگاری و ناهم آهنگی وجود دارد. برای نمونه، در بخش به یاد لب های خشکیده پدر بیان شد که حضرت رقیه علیهاالسلام ، از شهادت پدر آگاه شده است، ولی در شرح رویدادهای شب درگذشت رقیه علیهاالسلام گفته شد که کودکان از شهادت پدرانشان آگاه نبوده اند و به آن ها گفته شده بود که پدرانشان در سفرند. برای زدودن این ابهام باید گفت بر اساس منابع موجود، هیچ گونه ناهماهنگی وجود ندارد؛ زیرا منابع این مطالب را نقل کرده اند. این گونه اختلاف نظرها در پاورقی این کتاب، آمده است.

فصل ششم: کرامت ها

شفای حنجره

حاج میرزا علی محدث زاده (وفات: محرم ۱۳۹۶ ه . ق) فرزند حاج شیخ عباس قمی رحمهم الله می فرمود: «به بیماری حنجره مبتلا شدم تا جایی که سخنرانی کردن برایم ممکن نبود. پس از معاینه پزشک، مشخص شد که بعضی از تارهای صوتی ام از کار افتاده و بیماری لاعلاجی است. پزشک دستور استراحت داد و گفت باید تا چند ماه سخنرانی نکنم و حتی با کسی حرف نزنم و اگر چیزی می خواهم، آن را بنویسم. بسیار ناراحت بودم و به شدت احساس درماندگی می کردم.

روزی پس از نماز ظهر و عصر به حضرت سیدالشهداء علیه السلام توسل جستم و عرض کردم: یابن رسول اللّه ! خودداری از سخنرانی برایم خیلی سخت است. من از اول عمر تا به حال، منبر رفته ام، و سال ها از خادمان شما اهل بیت بوده ام، ولی اکنون باید یکباره این لباس نوکری را، کنار بگذارم. افزون بر آن ماه رمضان هم نزدیک است، با دعوت های مردم چه کنم؟

بعد از التماس و خواهش فراوان، در پی این توسل، در عالم رؤیا دیدم در اتاق روشنی نشسته ام، ولی یک طرف آن تاریک است. امام حسین علیه السلام را در آن قسمت روشن اتاق دیدم. در همان حال به حضرت متوسل شدم و مشکلم را عنوان نمودم و بسیار پافشاری کردم. حضرت روبه من کرد و فرمود: «به آن سید که دم در نشسته، بگو چند جمله مصیبت دخترم رقیه را بخواند و شما هم اشک بریزید. ان شاءاللّه خوب می شوید». به طرف در اتاق که نگاه کردم شوهرخواهرم، حاج آقا مصطفی طباطبایی قمی را که از عالمان تهران بود دیدم. ایشان روضه حضرت رقیه علیهاالسلام خواند و من هم مشغول گریه شدم. در همین حالت مرا از خواب بیدار کردند.

روز بعد به همان پزشک متخصص مراجعه کردم. او پس از معاینه ای سرپایی دید اثری از بیماری در حنجره من نیست. خوابم را برای او تعریف کردم. او پس ازشنیدن آن، بی اختیار قلم از دستش افتاد و اشک در چشمانش حلقه زد. سپس گفت: «آقا، این بیماری شما لاعلاج بود و جز شفای اهل بیت علیهم السلام هیچ راه دیگری نداشت.»۱

۱ . کرامات الحسینیه، علی میرخلف زاده، ج ۲، ص ۸۸.

همسفری مهربان

استاد محمد محمدی اشتهاردی از قول عالمی نقل می کند: «در سال ۱۳۳۵ ه . ش، پس از سفر حج به شام رفتم تا پس از زیارت حضرت زینب علیهاالسلام و حضرت رقیه علیهاالسلام و دیگر اماکن متبرکه آن جا به کربلا و نجف، مشرف شوم. در سوریه تنها بودم و می خواستم برای رفتن به عراق همسفر خوبی داشته باشم. پس از زیارت حضرت رقیه علیهاالسلام از ایشان خواستم تا از خدا بخواهد همسفر خوبی نصیبم گردد. هنوز از حرم بیرون نیامده بودم که با یکی از تاجران کاظمین آشنا و هم صحبت شدیم. او

گفت می خواهم به عراق بروم. با او همسفر شدیم و با هم به کربلا و نجف و سپس به کاظمین رفتیم. در آن سفر من هرگز احساس تنهایی نکردم و دریافتم که این همسفر خوب از کرامت های حضرت رقیه علیهاالسلام بوده است.»۱

۱ . سرگذشت جان سوز حضرت رقیه علیهاالسلام ، ص ۵۸.

از کوچک ترین کرامت ها

نویسنده کتاب ستاره درخشان شام از قول آیت اللّه حاج سید مهدی حسینی لاجوردی نقل می کند که فرمود: «در سفری که به سوریه داشتم، در مغازه ای نزدیک مسجد اَمَوی، چند جلد کتاب خطی بسیار قدیمی از جمله نهج البلاغه ای به خط یکی از علمای سال ۶۰۰ ه . ق دیدم. با توجه به قیمت بالایی که فروشنده می گفت، پرداخت مبلغ آن برای من ممکن نبود. به حرم حضرت رقیه علیهاالسلام رفتم و به حضرتش متوسل شدم. در هنگام برگشت از جلوی مغازه می گذشتم، فروشنده صدا زد: سیّد بیا! می خواهم این کتاب ها را به هر قیمتی که می خواهی بخری! قیمت مناسبی به او دادم و کتاب ها را خریدم. در حال حاضر آن کتاب ها در یکی از کتاب خانه های عمومی قم موجود است.»۱

۱ . ستاره درخشان شام، ص ۲۷۴.

کرامت های حضرت در حق نامسلمانان

توسل زن فرانسوی

زنی فرانسوی را در حرم مطهر حضرت رقیه علیهاالسلام دیدند که دو قالیچه گران بها را به عنوان هدیه به آستانه مقدسه آورده است. وقتی مردم با شگفتی علت آن کار را از او پرسیدند، گفت: «به سبب مأموریتی که در دمشق داشتم، کنار این حرم منزلی اختیار کردم. شب اول اقامتم، صدای مداوم گریه شنیدم، وقتی پرسیدم این صداها از کجاست، گفتند: این صدای گریه ها از کنار قبر دختری می آید. که در این نزدیکی به خاک سپرده شده است. نخست خیال کردم آن دختر امروز مرده و به تازگی دفن شده است و این هم صدای گریه نزدیکان اوست، ولی وقتی گفتند که این دختر بیش از هزار سال است که از دنیا رفته است، بر شگفتی من افزوده شد که چرا مردم بعد از صدها سال این گونه برای او می گریند. وقتی پرسیدم، گفتند: این دختر با دختران دیگر فرق دارد. او دختر پیشوای مسلمانان است که دشمنان، پدرش را کشتند و او را به همراه دیگر فرزندانش به این جا که پایتخت شان بود، آوردند و آن دختر از فراق پدر در همین محل جان داد. بعد از آن شب، به این محل می آمدم و می دیدم که مردم چگونه از هر سو عاشقانه به زیارت او می آیند و هدیه می آورند و به او توسل می جویند. به همین دلیل، علاقه خاصی نسبت به او پیدا کردم.

پس از مدتی اقامت دردمشق، مرا برای زایمان به بیمارستان بردند، ولی پزشکان پس از معاینه گفتند که بچه حالت طبیعی ندارد و زایمان خطرناک است و باید عمل جراحی صورت گیرد. وقتی دریافتم که در کام مرگ قرار گرفته ام، بسیارنگران و غمگین شدم. چاره ای جز توسل به این دختر ستم کشیده نداشتم. از این رو، دست توسل به سویش دراز کردم و با التماس از او خواستم که مرا از مرگ نجات دهد و گفتم اگر خواسته ام را برآورده کنی، دو قالیچه نفیس به آستانه ات هدیه می کنم. طولی نکشید که بر خلاف انتظار پزشکان، بچه به حالت طبیعی به دنیا آمد و من نیز از مرگ نجات یافتم. اکنون آمده ام که به عهدم وفا کنم.»۱

۱ . حضرت رقیه علیهاالسلام ، میرخلف زاده، ص ۲۵.

هم بازی رقیه علیهاالسلام

زنی مسیحی دختر فلجش را که دکترها جواب کرده بودند، از لبنان به سوریه آورد. آن زن درنزدیکی حرم حضرت رقیه علیهاالسلام ، منزلی اجاره می کند تا دخترش را برای معالجه پیش دکترهای دمشق ببرد. روز عاشورا فرا می رسد و او مردم را می بیند که دسته دسته به طرف حرم حضرت رقیه علیهاالسلام می روند. وقتی علت را می پرسد، می گویند: این جا حرم دختر امام شیعیان است. او دختر بیمارش را تنها در منزل می گذارد و به طرف حرم می رود و با دیدن حالت غمزده مردم، به قدری گریه می کند که از شدت ناراحتی و گریه از هوش می رود. مردم دورش را می گیرند و او را به هوش می آورند. کسی به او می گوید: به خانه ات برو که خدا دخترت راشفا داده است. او سراسیمه به طرف خانه می رود و در می زند. با شگفتی دخترش را مشغول بازی می بیند. وقتی از حال او می پرسد، دخترش می گوید: وقتی تو رفتی، دختری به نام رقیه واردشد و به من گفت بلند شو تا با هم بازی کنیم. آن دختر به من گفت: بگو بسم اللّه الرحمن الرحیم تا بتوانی بلند شوی. سپس دستم را گرفت و از زمین بلند کرد و من با تعجب دیدم که سالم شده ام. او با من بازی می کرد که شما در زدید. آن زن مسیحی با دیدن این کرامت از حضرت رقیه علیهاالسلام ، مسلمان شد.۱

۱ . ستاره درخشان شام، ص ۲۷۰.

هم نام حسین علیه السلام

یکی از خادمان حرم حضرت رقیه نقل می کند: «وقتی خانه های پیرامون حرم را برای توسعه بیشتر خریداری می کردند، مالک یکی از این خانه ها شخصی یهودی بود که به هیچ وجه حاضر به فروش خانه اش نبود. حتی حاضر بودند بیش از دو برابر قیمت را به او بپردازند، ولی او راضی نمی شد. بعد ازمدتی که وضع حمل همسرش نزدیک شد، او را نزد پزشک بردند. پزشک بعد از معاینه گفت: بچه و مادر هر دو در معرض مرگ هستند. آن شخص یهودی می گوید: همسرم را بستری کردم و برای نجات همسر و فرزندم به حضرت رقیه علیهاالسلام متوسّل شدم و گفتم اگر آن دو از مرگ نجات یابند، خانه ام را به طور رایگان در اختیار طرح توسعه حرم می گذارم. پس از عمل جراحی، همسر و فرزندم را در کمال سلامتی دیدم. همسرم از من پرسید: به کجا رفتی؟ گفتم: کاری داشتم، رفتم و انجام دادم. او گفت: نه! تو رفتی و به حضرت رقیه متوسل شدی! گفتم: تو از کجا فهمیدی؟ گفت: من در حالت بیهوشی که دیدم دختر بچه ای وارد اطاق عمل شد و به من گفت: ناراحت نباش! ما سلامتی تو و بچه ات را از خدا خواسته ایم. فرزندت پسر است. سلام مرا به شوهرت برسان و بگو اسم او را حسین بگذارد. گفتم: شما کیستید؟ گفت: من رقیه، دختر امام حسین ام.»۱

۱ . ستاره درخشان شام، ص ۲۸۱.

نتیجه توسل

دکترها به من جواب رد داده بودند و پس از تشکیل کمیسیون پزشکی قرار شد مرا عمل کنند. عمل انجام پذیرفت و نتیجه ای نداد. وقتی پزشکان گفتند که هیچ امیدی نیست، زن و بچه ام را خواستم تا با آن ها خداحافظی کنم. همه از حالت من گریان و افسرده شده بودند، با همان وضع وخیم، به حضرت رقیه علیهاالسلام متوسل شدم. ذکر توسلی از او کردم و از هوش رفتم. در حال بیهوشی

دیدم، دختر بچه ای مرا با اسم صدا زد و گفت: برخیز! تعجب کردم که او کیست که اسم مرا می داند. با خودم گفتم حتما بچه هم اتاقی های من در بیمارستان است. دوباره گفت: بلند شو! گفتم: دست و پایم را بسته اند و نمی توانم بلند شوم. گفت: بلند شو! وقتی نگاه کردم، دیدم دست و پایم باز است. گفت: چرا بلند نمی شوی؟ گفتم: عمل کرده ام، نمی توانم. آن گاه به محل عملِ من نگاه کرد. سپس دیدم اثری از جای عمل نیست.

با شگفتی پرسیدم: دختر جان! شما کیستید؟ گفت: مگر تو چند لحظه پیش مراصدا نکردی و به من متوسل نشدی؟ این را گفت و از نظرم پنهان شد. وقتی برخاستم دیدم شفا گرفته ام.۱

۱ . ستاره درخشان شام، ص ۲۷۲.

خاطره یک هنرمند

فیلم هنرمندانه بازمانده یکی از کارهای موفق و ماندگار در عرصه فیلم سازی است. نکته جالب در این فیلم به گفته کارگردان فیلم آن است که در خود فیلم نامه چنان پایان شورانگیز و غمناکی پیش بینی نشده بود و کارگردان یافتن چنین پایان دل انگیزی برای فیلم را مرهون توسل به حضرت رقیه علیهاالسلام می داند.

وی در این باره می گوید:

«فصل فینال این فیلم، فصلی است که من هرگز در سناریو ننوشته بودم. در اولین نسخه، فیلم در ایستگاه قطار تمام می شد. در دومین نسخه فیلم در قطار در حال حرکت تمام می شد؛ یعنی هنگام فیلم برداری احساس کردم که ایرادهایی در کارمان وجود دارد. و نمی دانستم چگونه فیلم را باید به پایان برسانم؛ یعنی سناریو را داشتم، ولی برایم کافی نبود. فیلم برداری می کردیم، ولی بچه ها می دیدند که من با سناریو پیش نمی روم و من تنها شب به شب می فهمیدم که باید چه کار بکنم. در همان جا؛ یعنی دمشق به حضرت رقیه علیهاالسلام متوسل شدم. این توسل و نذرها سبب شد که به نظر خودم یکی از درخشان ترین فینال های فیلم ایجاد شود. پیدا بود که در فینال فیلم چیزی خارج از نَفَس ما به آن خورده است.

بعد از جشنواره، برای تشکر کردن به حرم حضرت رقیه علیهاالسلام رفتم. البته این گونه حرف ها در عالم سینما و روشنفکرها خیلی معنا ندارد، ولی این کار صورت گرفت.

به نظر خودم و تمام کسانی که فیلم را دیده اند، خیلی شگفتی آور بود که کسانی را می دیدیم که به ظاهر هیچ گونه وابستگی مذهبی نداشتند، ولی فینال فیلم آن ها را زیر و رو کرده بود. این نَفَسِ حضرت رقیه علیهاالسلام بود و بی معرفتی بود اگر این را نمی گفتم.»۱

۱ . مجله نیستان، شماره ۸، اردیبهشت ۱۳۷۵، صص ۶۰ و ۶۷.

فصل هفتم: حرم مطهر حضرت رقیه علیهاالسلام

تاریخچه حرم مطهر

پیشینه بارگاه ملکوتی و باشکوه حضرت رقیه علیهاالسلام در شام، خرابه ای بوده است که اهل بیت امام حسین علیه السلام را در آن جای دادند. این مکان شریف امروزه در کنار بازارچه قدیمی و با فاصله کمی از مسجد اَمَوی قرار دارد. حرم مطهر در خیابان حرم واقع شده است که به خیابان «ملک فیصل» ختم می شود.۱

بر اساس پژوهش های انجام یافته، از اولین دوره ساخت بنای حرم حضرت رقیه علیهاالسلام ، آگاهی دقیقی در دست نیست، ولی نخستین تجدید بنا به دستور خود حضرت رقیه علیهاالسلام بوده است که در این باره در کتاب منتخب التواریخ این گونه نقل شده است: «عالم بزرگوار شیخ محمد علی شامی از پدر بزرگوار و او نیز بدون واسطه از سید ابراهیم دمشقی نقل می کند که دختر بزرگ سید ابراهیم شبی حضرت رقیه علیهاالسلام را در خواب می بیند. وی می فرماید: به پدرت بگو قبر من در میان آب افتاده است و بدن مرا اذیت می کند. بگو بیایند و آن را تعمیر کنند. او خواب را برای پدرش نقل می کند، ولی او به دلیل فشار اهل تسنن ترتیب اثر نمی دهد. شب دوم، دختر دیگر سید ابراهیم همان خواب را می بیند، ولی او با خود می گوید به واسطه خواب یک دختر نمی توان به قبر دختر امام حسین علیه السلام دست زد. شب سوم، دختر کوچک وی باز همان خواب را می بیند و برای پدرش تعریف می کند. سید ابراهیم ناراحت می شود، ولی جرأت چنین کاری را به خود نمی دهد و اعتنایی نمی کند. شب چهارم، خود سید ابراهیم حضرت رقیه علیهاالسلام را در خواب می بیند که با عتاب به وی می گوید: «چرا والی دمشق را برای تعمیر قبر من باخبر نکردی؟ سریع برای این کار اقدام کنید».

صبح فردا سید ابراهیم جریان را برای والی شهر دمشق باز می گوید و او هم جریان را به عالمان شیعه و سنی شهر خبر می دهد تا در این باره تصمیمی بگیرند. همگی با غسل و طهارت کامل برای تعمیر قبر وارد عمل می شوند. سنگ قبر را می شکافند. خود سید ابراهیم برای تعمیر اقدام می کند. وقتی سید سنگ لحد را برمی دارد، می بیند بدن حضرت هنوز سالم است و در میان آب افتاده است. بدن را از قبر بیرون می آورد و روی زانوانش قرار می دهند. عده ای داخل قبر می روند و پس از سه روز آن را تعمیر می کنند. سید ابراهیم پس از عوض کردن کفن حضرت، بدن مطهرش را داخل قبر می گذارد و قبر را می چیند و سنگ قبر جدیدی بر روی آن می گذارد.»

نویسنده کتاب، تاریخ این رویداد را سال ۱۲۸۰ ه . ق ذکر کرده است.۲

آرامگاه حضرت رقیه علیهاالسلام برای بار دوم، در سال ۱۳۲۳ هجری به دست میرزا علی اصغر خان اتابک، صدر اعظم دولت ایران، تجدید بنا گردید.۳ در سال ۱۳۳۴ هجری، بنای بارگاه با معماری بهتری به دست «سید محمد علی» و سید کامل آل نظام ـ فرزندان «سید محمد نظام دمشقی» ـ ساخته شد. در سال ۱۳۷۶ ه . ق نیز هیأت بنی الزهرای تهران ضریح طلاکاری شده ای را به آستانه هدیه کرد.

پس از آن، به دلیل توجه ویژه علاقه مندان اهل بیت علیهم السلام به زیارت حرم شریف حضرت رقیه علیهاالسلام و محدود بودن فضای زیارتی حرم، برای رفاه حال زایران، کار توسعه حرم به سرپرستی گروهی شامل امام موسی صدر، شیخ نصرالّله خلخالی، حاج ابوالقاسم همدانی و سیدرضا وردی کاظمی آغاز شد. آنان با خرید خانه های اطراف حرم، در توسعه حرم کوشیدند، ولی به دلیل بعضی طمع کاری های مغرضانه و تعصب های قومیتی این کار تا چندین سال به طول انجامید.

البته با عنایت های اهل بیت علیهم السلام و کمک شیعیان، در تاریخ ۱۳۶۴ ه . ش، با حضور مقام های دولتی سوریه، کار توسعه حرم مطهر به طور رسمی ادامه یافت و در مدت پنج ماه، حرم مطهر به شکل کنونی در آمد که مساحت آن ۴۵۰۰ متر مربع است.

۱ . رقیه؛ چاووش کربلا، ص ۴۱.

۲ . منتخب التواریخ؛ ملاهاشم خراسانی، ص ۳۸۸، باب ششم، برگرفته از: منهاج الدموع، ص ۳۹۵؛ معانی السبطین، ج ۲، ص ۱۷۱؛ نورالابصار، ص ۲۳۸.

۳ . اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۲۳.

گور یزید؛ مایه عبرت

ضریح مطهر حضرت که کار هنرمندان اصفهانی است، به آیه ۲۵ سوره آل عمران مزیّن شده است که می فرماید:
«خداوندا! هر که را می خواهی، عزت می دهی و هر که را بخواهی، خوار می گردانی.»۱
حرم ملکوتی حضرت رقیه علیهاالسلام در مقابل گور بی نام و نشان یزید و پدرش که به زباله دان دمشق تبدیل گردیده، به خوبی نمایانگر تفسیر این آیه شریف است.
«سید محمد طباطبایی»، عالم معروف عصر مشروطه، در سفری به دمشق می کوشد از وضع قبر معاویه آگاه شود. او از هرکه می پرسد، همگی با نگاه نفرت آمیزی از پاسخ به او طفره می روند تا این که یک درشکه چی با کرایه ای زیاد حاضر می شود تا او را به آن جا ببرد. او می گوید: «مسافت زیادی از شهر نداشت. حیاط، خرابه ای بود که در اتاق کوچک ۲۰ متری با سه پله داشت. در حیاط، حوض کوچکی پر از آب گندیده بود و سه مرغابی در آن شنا می کردند. پیرزنی در گوشه ی حیاط مشغول نخ ریسیدن با دوک بود. با دیدن من فهمید که اهل شام نیستم، چون اهل شام آن جا نمی روند. در داخل اتاق، دو قبر کثیف بود که پارچه کهنه ای روی آن انداخته بودند و دو شمعدان مسی قدیمی هم بر روی قبرش گذاشته بودند.
قبر یزید هم اکنون در «باب صغیر» به زباله دانی تبدیل شده و در بی نام و نشانی افتاده است.»۲
۱ . رقیه؛ چاووش کربلا، ص ۵۲.
۲ . ستاره درخشان شام، صص ۵۱ ـ ۶۷ با گزینش.

دیگر مکان های مقدس شام

شام، سرزمینی باستانی، دارای تمدنی کهن و از نظر آب و هوایی از مناطق زیبای جهان است. این سرزمین محل تولد بسیاری از پیامبران الهی بوده که با گذشت کمتر از یک قرن از ظهور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، به پایتخت درندگان اموی بدل گشت.
امام باقر علیه السلام در مورد شام می فرماید: «شام؛ چه سرزمین خوبی، اما چه اهالی پستی!»۱ در تفسیر امام حسن عسگری علیه السلام نیز آمده است: «وقتی خبر سرپیچی معاویه، به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید و گفتند که صد هزار نفر با او هستند، حضرت پرسید: از کدام طایفه اند؟ گفتند: اهل شام اند. فرمود: نگویید اهل شام، بلکه بگویید اهل شوم.»۲ این مردم، بسیاری از خاندان وحی علیهم السلام را شهید کردند که هم اکنون مقبره پاک آنان در این سرزمین پرتوافشانی می کند. در این جا به آوردن نام آنان بسنده می کنیم.
۱ . سفینهٔ البحار، ج ۴، ص ۳۶۱.
۲ . همان.

آرامگاه فرزندان اهل بیت علیهم السلام

۱. آرامگاه حضرت زینب علیهاالسلام
۲. آرامگاه حضرت ام کلثوم علیهاالسلام
۳. آرامگاه حضرت سکینه علیهاالسلام ؛ دختر امام حسین علیه السلام
۴. آرامگاه حضرت فاطمه صغری علیهاالسلام ؛ دختر امام حسین علیه السلام
۵. آرامگاه حضرت میمونه؛ دختر امام مجتبی علیه السلام
۶. آرامگاه حضرت حمیده؛ دختر مسلم بن عقیل علیه السلام

۷. آرامگاه عبداللّه بن جعفر طیار علیه السلام

۸. آرامگاه عبداللّه الباهر؛ پسر امام زین العابدین علیه السلام

۹. آرامگاه عبداللّه بن جعفر؛ فرزند امام صادق علیه السلام

۱۰. مقام حضرت سجاد و سرهای شهیدان کربلا

آرامگاه اصحاب و تابعین

۱. آرامگاه اسماء بنت عمیس؛ خادم حضرت زهرا علیهاالسلام

۲. آرامگاه فضه؛ خادم حضرت زهرا علیهاالسلام

۳. آرامگاه ام سلمه و ام حبیبه؛ از همسران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

۴. آرامگاه بلال بن رباح؛ مؤذن رسول اللّه صلی الله علیه و آله

۵. آرامگاه اویس قرنی

۶. آرامگاه حجر بن عدی

۷. آرامگاه عبداللّه بن ام مکتوم؛ مؤذن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

۸. آرامگاه مقداد بن اسودکندی بهرانی و مقداد بن عمرو و برخی از صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله.

۹. آرامگاه محمد بن ابی بکر؛ فرزند ابوبکر و پرورش یافته مکتب علی علیه السلام (مادر ایشان، اسماء بنت عُمَیْس است.)

آرامگاه پیامبران

۱. آرامگاهِ حضرت یحیی و محل دفن سر مقدس ایشان

۲. آرامگاه حضرت هود علیه السلام

۳. آرامگاه حضرت خضر علیه السلام

زیارت نامه حضرت رقیه علیهاالسلام

بسم اللّه الرحمن الرحیم

اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا سَیِّدَتَنا رُقَیَّةَ، عَلَیْکِ تَحیَّةُ وَ السَّلامُ وَ رَحْمَةُ اللّه وَ بَرَکاتُهُ. اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ خاتَم الأَنْبِیاءِ وَ الْمُرْسَلین مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّه ُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ. اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یـا بِنْتَ اَمیرَالْمُؤمِنینَ عَلی بْنِ اَبی طـالِب عَلَیْهِ السَّلام. اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ فاطِمَةُ الزَّهْراءِ سَیِّدَةِ نِساءِ الْعـالَمین. اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ خَدیجَةَ الْکُبْری اُمَّ الْمُؤْمِنین و المُؤمِنات. اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ الْحُسَیْنِ الشَّهیـد. السّلامُ عَلَیْکِ اَیَّتُهَا الصِّدیقَةُ الشَّهیـدَةَ. السَّلامُ عَلَیْکِ اَیَّتُهَا الرَّضیَّةِ المَرْضیَّةِ. السّلامُ علیکِ اَیَّتُهَا التَّقیَّةُ النَّقیَة. السـلام علیکِ ایتها الزَّکیَّةُ الفاضِلَة. السـلامُ علیکِ اَیَّتُهَا الْمَظلوُمَةُ الْبَهیَّةُ صَلّی اللّه ُ علیکِ وَ عَلی رُوحِکِ وَ بَدَنِکِ. فَجَعَلَ اللّه ُ مَنْزِلَکِ وَ مَأواکِ فِی الجَنَّةِ مَعَ آبائِکِ وَ اَجْدادِکِ الطَّیبینَ الطاهِرینَ المَعْصوُمینَ. السّلامُ عَلَیْکُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدّار و عَلَی الْمَلائِکَةِ الْحافّینَ حَوْلَ حَرَمِکِ الشَّریفِ و رحمةُ اللّه وَ بَرَکاتُه وَ صلّی اللّه ُ عَلی سَیِّدَنا مُحَمّدٍ وَ آلِهِ الطَّیِّبینَ الطّاهِرین. بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمین.

سلام و درود بر تو ای بانوی بزرگ! ای رقیه! درود و تحیّت خداوند بر تو باد!

سلام بر تو ای دخت آخرین فرستاده خدا، محمد که سـلام و ثنای الهی بر او و خاندانش باد! سلام بر تو ای دختر امیرالمؤمنین علیه

السلام . سلام بر تو ای دختر بزرگ بانوی جهان، فاطمه زهرا علیهاالسلام . درود خدا بر تو ای دختر مادر بزرگوار مؤمنان، حضرت خدیجه علیهاالسلام . سلام بر تو ای دختر حسین شهید علیه السلام . درود خدا بر تو باد ای راست گفتار شهید. درود بر تو ای آن که به رضای حق راضی گشتی. تحیّت پروردگار بر تو ای بانوی پرهیزگار و پسندیده. سلام بر تو ای بانوی پاکدامن و فرهیخته. سلام بر تو ای بانوی بزرگوار و ستم دیده. سلام و ثنای خداوند بر تو و بر روح و جسم تو. خداوند جایگاه تو را در بهشت نزد نیاکان وارسته و پاک و معصومت قرار دهد. سلام بر آن صبری که پیشه ساختید و چه جایگاه نیکویی بر خود رقم زدید. سلام بر فرشتگانی که گرداگرد حرم ملکوتی ات در گردش اند. تحیت پروردگار بر همگی شما باد. خداوندا بر آقای ما محمد و خاندان پاکش درود فرست که تو مهربان ترین مهربانانی!

بخش دوم: برگزیده ادب فارسی

برگزیده اشعار

اشاره

کهن ترین سروده ای که در آن، نام حضرت رقیه علیهاالسلام برده شده و ماجرای اسیری اهل بیت علیهم السلام به نظم درآمده، قصیده جان سوز «سیف بن عمیره» ـ از شاعران معاصر امام صادق علیه السلام ـ است. او یکی از راویان زیارت عاشورا از امام باقر علیه السلام هست که در این چکامه بلند و سوزناک، دو بار نام حضرت رقیه علیهاالسلام را می آورد. اینک برگردان چند بیت آن را می آوریم:

چقدر بزرگ است مصیبت این بزرگواران؛ پس ای دیده! عذرم را بپذیر و سرزنشت را کوتاه کن.

وقتی حسین علیه السلام از سکینه جدا گشت، آرامش از روانش رخت بربست. به حال رنجوری و ضعف رقیه، دل دشمن غدّار سوخت. باید در قیامت از او عذر بخواهد، ولی عذر دشمنش پذیرفته نخواهد شد. بر ام کلثوم مصیبت هایی رسید که هرگز تکرار نخواهد شد و چهره اش را با اشک پوشاند.

هرگز فراموش نمی کنم ام کلثوم و سکینه و رقیه را که با حسرت، آه و سوز بر او می گریستند. در آن هنگام که مادرشان فاطمه علیهاالسلام را صدا می زدند؛ مانند کسی که با ناراحتی و سرگردانی کسی را می خواند:

ای مادر، فاطمه! این حسین توست که مانند ماه شب چهارده، روی خاک پرتو افشانی می کند؛ در حالی که روی زمینِ خاک آلود و قطعه قطعه، اعضایش در خونش شناورند.۱

۱ . سیاهپوشی در سوگ ائمه نور، علی ابوالحسنی، ص ۱۴۰.

شمع بی پروانه

من آن شمعم که آتش بس که آبم کرده، خاموشم

همه کردند غیر از چند پروانه فراموشم

اگر بیمار شد کس، گل برایش می برند و من

به جای دسته گل، باشد سر بابا در آغوشم

پس از قتل تو ای لب تشنه، آب آزاد شد بر ما

شرار آتش است این آب بر کامم، نمی نوشم

تو را در بوریا پوشند و جسم من کفن گردد

به جان مادرت! هرگز کفن بر تن نمی پوشم

دوباره از سقیفه دست آن ظالم برون آمد

که مثل مادرم زهرا ز سیلی پاره شد گوشم

اگر گاهی رها می شد ز حبس سینه، فریادم

به ضرب تازیانه، قاتلت می کرد خاموشم

فراق یار و سنگ اهل شام وخنده دشمن

من آخر کودکم، این کوه، سنگین است بر دوشم

نگاه نافذت با هستی ام امشب کند بازی

گه از تن می ستاند جان، گه از سر می برد هوشم

غلام رضا سازگار

طفل خانه به دوش

مرا که دانه اشک است، دانه لازم نیست

به ناله اُنس گرفتم، ترانه لازم نیست

ز اشک دیده، به خاک خرابه بنوشتم

طفل خانه به دوش را آشیانه لازم نیست

نشان آبله و سنگ و کعب نی کافی است

دگر به لاله رویم، نشانه لازم نیست

به سنگ قبر منِ بی گناه بنویسید

اسیر سلسله را تازیانه لازم نیست

عدو بهانه گرفت و زد و به او گفتم:

بزن مرا که یتیمم؛ بهانه لازم نیست

مرا ز ملک جهان، گوشه خرابه بس است

به بلبلی که اسیر است، لانه لازم نیست

محبتت خجلم کرده، عمّه دست بدار!

برای زلف به خون شسته، شانه لازم نیست

به کودکی که چراغ شبش، سر پدر است

دگر چراغ به بزم شبانه لازم نیست

غلام رضا رستگار

کنار حسین

بلبلی بود و آشیانه نداشت

به قفس مبتلا و لانه نداشت

اوفتاده به دام عشقِ حسین

احتیاجی به آب و دانه نداشت

بود درّ یتیم، جز زهرا

صدف؛ این گوهرِ یگانه نداشت

خفته در گوشه خرابه شام

میل رفتن به سوی خانه نداشت

درد دل با سر پدر می کرد

خون دل از مژه روانه نداشت

گفت بابا اگر چه سوخت مرا

آتش عشق من زبانه نداشت

با من دل شکسته غمگین

سرسازش چرا زمانه نداشت

من یتیم و شکسته دل بودم

تن من تاب تازیانه نداشت

خواست تا جان دهد کنار حسین

بهتر از این اگر بهانه نداشت

محمدحسین بهجتی «شفق»

سوز دل پروانه

سوز دل من در دل پروانه نباشد

پروانه چو من عاشق دیوانه نباشد

ای شمع بسوزم که وفاداری من هم

کمتر ز وفاداری پروانه نباشد

چون گنج درین گوشه ویرانه نهانم

چون گنج به جز گوشه ویرانه نباشد

در محفل ما یک شبی ای دوست گذر کن

کاین جا اثر از مردم بیگانه نباشد

چون مرغ گرفتار قفس باشم و اما

جز قطره خونِ جگرم دانه نباشد

هرگز نرود مهر تو بابا ز دل من

این قصه عشق است، چو افسانه نباشد

نه شمع و چراغی به جز از پرتو رویت

در گوشه این کلبه و غمخانه نباشد

بابا تو چرا غافلی از حال دل من

هرگز خبرت از من دُردانه نباشد

در شام به جز گوشه ویرانه بی سقف

بهر من بیچاره، دگر خانه نباشد

عبدالحسین رضایی

گنج ویرانه

من در سه ساله، رنجِ چهل سال دیده ام

گنجم، به کنج کلبه ویران خزیده ام

درد یتیمی و ستمِ راه و تشنگی

زین ها بهتر شماتت اعدا شنیده ام

مجروح گشته پای من اندر مسیر عشق

از بس به روی خار مغیلان دویده ام

طی کرده ام سه ساله، ره شصت ساله را

یکباره سرد و گرم جهان را چشیده ام

در راه وصل تو، من مظلوم بی نوا

از ماسوا به جان خودت دل بریده ام

ح - م

نماز نافله

شبی که عشق به دستش عنان راحله داشت

ز راه دور، یتیمی نظر به قافله داشت

دلش به همره آن کاروان سفر می کرد

ز کاروان اسیران اگر چه فاصله داشت

ز رنج و درد و غم او همین قدر کافی است

به پای کوچک و مجروح خویش آبله داشت

شبانه زینب مظلومه بهر گم شده اش

دعا به درگه حق در نماز نافله داشت

سید هاشم وفایی

کاخ عدل

تا رقیه منزلش در گوشه ویرانه شد

هم چو بلبل دور از گلزار و آب و دانه شد

کاخ عدلی در بر کاخ ستم ایجاد کرد

کاخ بیداد و ستم، ویران از آن ویرانه شد

چون که رأس باب او گردید شمع محفلش

او به گرد شمع رخسار پدر، پروانه شد

گشت پرپر از جفا آن گل به پیش باغبان

پس خرابه زان گل پرپر شده، گلخانه شد

زینب، او را در خرابه بهر حفظ دین گذاشت

خود روان از شامِ غم با داغ آن دُردانه شد

عشق او آورد زینب را دوباره سوی شام

تا که زینب با رقیه باز هم پیمانه شد

علی هنرور

راز پر اندوه

عمه امشب کُنج این ویرانه غوغا می کنم

این جنایت پیشگان را جمله رسوا می کنم

بلبل باغ رسولم، گشته ویران منزلم

من همین ویرانه را چون طور سینا می کنم

گر بیاید باب من امشب در این ویران سرا

راز پر اندوه خود را نزدش افشا می کنم

کاخ بیداد یزید از آه خود سازم خراب

من همین برنامه را امروز اجرا می کنم

انقلابی می کنم از نو به پا در شهر شام

با بیان دل نشینم، شور و غوغا می کنم

ای یزید! امروز اگر کُشتی تو بابای مرا

روز محشر من شکایت نزد زهرا می کنم

شیفته

خرابه شام

زهرای حزین به اشک و آه آمده بود

جبریل، پریشان به نگاه آمده بود

در کنج خرابه در میان طبقی

خورشید به مهمانی ماه آمده بود

سهرابی نژاد

ثاراللّه

چون رفت به ویرانه سر ثاراللّه

وز حال پدر، رقیه چون شد آگاه

سر را به بغل گرفت و حیرت زده گفت:

لا حول و لا قوّهٔ الاّ باللّه

ناشناس ققنوس بی بال و پر

ققنوس ستاره، بال و پر می خواهد

گل، لطف صحاری سحر می خواهد

در ساکت شب، رقیه از خواب پرید

از زینب خون جگر، پدر می خواهد

غلام رضا رحم دل

برگزیده متون ادبی

فرشته غم

افسرده بود و غصه، دانه دانه از نگاه خسته اش می چکید. معجَر خاکی اش در نسیم گرم رها بود. پژواک بغض سنگینش، در گوش زمان می پیچید، ولی هیچ نمی گفت.

تنها انگشت بی صبری به دهان گرفته بود و از پشت پنجره باران خورده نگاهش، خورشید را بر نیزه تماشا می کرد. کتاب شیرازه شده تنهایی را آرام ورق می زد و محبت پدرانه را در آغوش گرم خورشید تجسم می کرد. زخم پاهای برهنه او بر دل کوچکش نیشتر می زد و لب های قفل شده و لرزانش جز بوسه بر خورشیدی رخسار پدر هیچ تمنایی نداشت.

آسمان؛ غم، زمین؛ غصه، نسیم؛ داغ و دشمن؛ نامهربان بود و این دل کوچک، تاب این همه را یک جا نداشت. لباس های کهنه و خاکی دختر خورشید، انگشت نمای کودکان بی عاطفه شهر نامهربانی ها شده بود. دستانش توان بغل کردن زانوان سنگین غم را نداشت و تنها گرمای پرتو خورشید می توانست بلور سرد غصه اش را ذوب کند. مهمان نشین خرابه بود.

شبی از شب ها، آتش خرابه گلستان شد و خورشید در ناامیدی خرابه تابید. رؤیای شیرین دیدار در میان طبقی از نور واقعیت یافت و سماعی غریبانه، نور را در میان خود گرفت.

کوچکِ عاشق، خورشیدی ترین عشق آسمانی را در آغوش خود کشید. شعاع خورشید، التیام بخش همه دردهای دلش شد و

سوزش ردّ سیاه ستم را بر اندام کوچک و لطیف خود از یاد برد. کودک بر مهمان خود می بالید و زیباترین گلبوسه های باغ آرزو را تحفه خورشید می کرد.

او با هر ناز غریبانه، پرتوی از بی منتهای خورشید را در دل کوچک خود می کشاند تا آن جا که از نور سرشار شد و چهره زردش بسان خورشید درخشید، آن قدر که در خورشید محو شد. سلام بر دختر خورشید.۱

۱ . نویسنده.

غربت خرابه

اسارت سخت است و یتیمی، درد عمیقی است. یک قلب سه ساله چگونه می تواند تمام رنجِ تشنگی و زخم و تازیانه اسارت و از آن بدتر درد یتیمی را به جان بخرد؛ آن هم قلب کوچک سه ساله ای که تپیدن را از ضربان قلب پدرآموخته و شبی را بی نوازش او به صبح نرسانده است! اما... اما او رقیه حسین است و بزرگی را هم از او به ارث برده است.

رقیه پس از عاشورا، پدر را از عمه سراغ می گیرد و لحظه ای آرام ندارد، با نگاه های کنجکاو، تمام عشقش ـ پدرش ـ را می جوید و سکوت زینب، پرسش او را بی پاسخ می گذارد و او باز هم می پرسد: «عمه! بابایم کجاست؟»

رنج اسارت اگرچه سخت است و محنت آن طاقت فرسا، ولی رقیه به امیدِ یافتن نشانه ای از پدر و دیدار روی او، پابه پای عمه و دیگر اسیران بیابان را می پیماید و دم بر نمی آورد... .

این جا خرابه شام است و منزلگاه اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله. رقیه با اسیران دیگر وارد خرابه می شود، ولی دیگر تاب دوری ندارد. پریشان است؛ در جست وجوی پدر، لحظه ای قرار و آرامش ندارد و باز همان پرسش: «عمه! بابایم کجاست؟»

و این بار، شامیان پاسخ بی قراری رقیه را می دهند؛ سر حسین علیه السلام را نزد او می آورند و او در آغوش عمه، بوی پدر را به یاد می آورد و دستان پرمهرش را احساس می کند... .

رقیه از این کافران بی دین نزد پدر شکوه می کند؛ تازیانه ها و سیلی خوردن های عمه را که سپر بلای یتیمان می شد، برای حسین بازگو می کند، صورت نیلی اش را که زمانی بوسه گاه مهربان ترین بوسه های پدر بود، به او نشان می دهدو چه ناگفته ها که برای حسین علیه السلام نمی گوید!

ای رقیه! حضور تو در خرابه، همه دل ها را آرام می کرد. آن شب، هیچ کس را یارای جدا کردن تو از سر پدر نبود. هیچ کس نفهمید آن شب تو با سر پدر چه گفتی. چشم های پدر، کدامین سرود رفتن را برایت خواند که مانند فرشته ای کوچک از گوشه این خرابه تا عرش اعلی و پیش پدر، پر کشیدی و غربت خرابه را برای عمه به جا نهادی!۱

الهام موگویی

۱ . مجله اشارات، شماره ۳۶، اسفند ۱۳۸۰.

فریادی از سکوت

می گویند امشب شب وفات توست؛ باور کردنش سخت است. درک هجران تو؛ یعنی کشتن یک دشت چکاوک های شیرین زبان؛ یعنی پرپر کردن گل برگ های یک گلستان اقاقیا!

از امشب می گفتم، گویی چند روز است پس از سفرهای خسته کننده، آرامش سکوت گرفته ای. همین قدر می دانیم که تاریخ نگاران زبردست، تنها و تنها یک نام توانسته اند بر خانه تان در شام بگذارند؛ عجب سنگین است این واژه: خرابه.

کِی خیال روزگار به خود اجازه می داد در گـذران خود، آل اللّه را خاک نشـین ببیند. کی آفتاب به خود می دید که از نور افشانی اش خجل باشد.

رقیه جان! شـنیده ام امروز نیشخند بچه ها را به جان کوچکت می خریدی. می گفتند: تو بابا نداری؛ اما تو می دانستی که بابایت در سفر است. آری می دانم، خودش گفته بود. خودش وقتی با همه خـداحافظی می کرد، به تو گفت که وقتی به شام رسـیدی، من هم می آیم.

می دانم امروز خیلی خسته شده ای، کلی گریه کرده ای؛ اما بی صدا، ولی مگر اشکی در چشمانت مانده بود؟

زود بخواب، همه خسـته اند، اما خسـتگی عمه ات زینب کجا و شـما کجا؟ عمه ات دیگر نمازش را نشسـته می خواند، ولی اگر بابا آمد به او چیزی نگو!

بخواب!! من برایت می نویسم. همه خوابند و این سـیاهی، عمه است که پستی بلندی های خرابه، روی سایه اش راه می روند. دسـت به دیوار، خود را بالاـی سـر همه می رسانـد. تنهـا صـدای فریـاد مظلومیت است که دیوارهای خرابه را این چنین ویران ساخته است. حتی گزمه هـای دشـمن هم خواب وعـده هـای حکومت را می بیننـد؛ اما امشب عادی نیست؛ چرا؟ نمی دانم. مرتب در دل دعا می کنم که کسی خواب عزیز سفر کرده اش را نبیند. آن هم در این خرابه، آن هم اگر نازدانه باشد و بهانه بگیرد... .

... صـدای گریه ای، فریاد سـکوت را در گلو می خشـکاند؛ صـدای تو بود، همان که نباید می شد. بهانه بابا! دانسـتم که خوابش را دیده ای! حق داشتی؛ خودش قول داده بود.

سخنان عمه آرامت نمی کرد. هق هق گریه ات، دل بچه ها را می رنجاند و خواب را از چشـمانشان به اسارت می برد. صدای خشـم که از غرش شـحنگان برمی خـواست، تن همه را می لرزانـد. صـدای گریه ات، آرامش پلیـدشان را سیاه تر کرده بـود. بنـازم به آن اشک های دردانه ات که آرامش پادشاه کفر پیشه را برهم زد.

امـا ای کـاش کـار بـدین جا نمی رسـید. در سـیاهی نیمه شب باز خباثت درونش رخنه می کنـد. گویی برای آرام کردنت به تکاپو افتاده است. شاید برایت تحفه ای بفرستد تا خاطر دریایی ات را با هدیه ای از یاد پدر بیشتر بیازارد.

سربازان به خرابه می آیند؛ صدای گام هایشان، ضرب آهنگ قلب بانوان را در تب و تاب می اندازد. همه به گوشه ای از خرابه پناه می برند. تو در وسط خرابه، تنهای تنها با مویه های سوزناکت، منتظر نشسته ای. عمه را ترجیح می دهی.

ولی عمه! من که غذا نخواستم!؟

طَبَق را در مقابلت به زمین می گذارند.

اما رقیه جان!... سرپوش بر مدار! تو را به قد خمیده عمه ات زینب بر مدار! جان بابایت حسین... .

دسـتان کوچکت به سوی طبق دراز می شود. تحفه یزید خودنمایی می کند. سـرپوش کنار می رود و نور به آسمان پرتو افشانی می کنـد. اهل حرم سـر به دیوار خرابه می کوبند. عاشورایی دوباره برپا می شود. همه از درد و داغ کنار می کشـند و گوشه ای را برای تسـکین درد اختیار می کنند. اما تو دختر حسـینی! تو برای دیدار از همه مشتاق تر بودی! حالا همه تو را از پشت پنجره باران خورده چشم، می نگرند و مبهوت نوحه سرایی تو گشته اند. میزبان پدر تو بودی و تو باید پذیرایی می کردی!

سر پدر را به سینه می چسبانی. اما... اما پدر وقتی می رفت، صورتش خونی نبود. آری! صورت تو هم نیلی نبود.

این هـا اثر گردش سـیاه چرخ زمـانه است. مـویه می کنی! نـاله می زنی؛ اشـک می ریزی؛ به خـود لطمه می زنی و کسـی را یـارای فریادرسی نیست. تنها تو را با اشک یاری می دهند و حرف هایت را تأیید می کنند؛ سر تکان می دهند و اشک می ریزند.

اما چقـدر زود از دیدار پدر طفره می روی، ناله ات خاموش می شود و عمه سرآسـیمه به سوی تو می رود. خاک به سـر می ریزد و فریاد می کشد. آری، تو به مهمانی پدر رفته بودی.[1]

۱ . یحیی جواد مقدسان (با گزینش).

بخش سوم: همراه با برنامه سازان

پیشنهادهای کلی

۱. یکی از محورهـای برنـامه ریزی برای ارایه بهتر فرهنگ اهل بیت علیهم السـلام و رخـدادهای مربوط به آن بزرگواران، ایجاد هم بستگی میان این فرهنگ و آداب و رسوم ملی است. به کارگیری این شـیوه، سبب ایجاد جاذبه در مردم و ماندگاری برخی آداب و رسوم ملی می گردد.

برای نمونه، «سریال شب دهم» که در محرم سال ۸۰ و هم زمان با عید نوروز پخش شد، یکی از کارهای نسبتا موفق در این زمینه به نظر می آید؛ زیرا کارگردان در این مجموعه می خواهد با ایجاد وابستگی میان آداب و رسوم ملی و فرهنگ مذهبی، مخاطبان خود را ـ در هر سطحی از پای بندی به اصول ـ راضی نگاه دارد و به تماشای سریال تشویق کند.

این مجموعه بـا ظرافتی ویژه و بـا اشاره ای غیر مستقیم به رویـدادهای عاشورا می کوشـد حال و هوایی عاشورایی و مناسب با شـب هـای محرم به جـامعه ببخشـد، ولی پرداختن بیش از انـدازه به «فخرالزمـان» و فخرآفرینی او در این سـریال، بیننـده را کمی از غرض اصـلی دورتر می کنـد. با این که سازنده مجموعه می کوشد پایان این عشقِ مجازی را به عشق فناناپذیر الهی بکشاند، ولی پرداختن نُه شب به عشق فخرالزمان و اختصاص دادن تنها یک شب به عشق امام حسـین علیه السـلام ، بدنه اصلی این عاشقی را فلج می سازد و تنها در عشق به همان خانم خلاصه می شود.

ضعفی که در بیشتر فیلم هـا و سـریال های ایرانی به چشم می خورد، در این مجموعه نیز تکرار می گردد؛ یعنی در بخش وسـیعی از کـار، بـه مـاجراجویی، داسـتان پردازی و ابهـام آفرینی پرداخته می شـود و تنهـا در یـک بخش، آن هم در بخش آخر فیلم، همه آن ماجراجویی ها پایان می پـذیرد، پرسـش ها پاسخ داده می شود و ابهام ها از میان می رود. داسـتان پایان می یابد؛ زیرا اگر این گونه نباشد، کار ناقص باقی می ماند. در همین مجموعه سرانجام کار فخرالزمان مبهم باقی می ماند و بیننده دوست دارد بداند آن آتشی که «حیدر» از قصه کربلا در وجود او برافروخت تا کی زبانه می کشد و پس از کشـته شدن شخصـیت های اصـلی، این شور و غوغا به کجا کشیده می شود؟ آیا زنان تنها، از پای می نشینند؟ آیا این کشتار، در مردم هم اثری دارد؟ آیا راه حیدر ادامه می یابد؟

اگر به این پرسـش هـا پاسـخ داده می شـد، مجموعه پربـارتر می گردیـد و این مسیر تـا پایان محرم پابه پای عزاداری های مردم در مساجد و تکایا ادامه می یافت. گذشـته از آن، قیام دشمنْ شکن حضرت زینب علیهاالسلام نیز برای مردم روشن تر می شد و از جان فشـانی های احیاگر عاشورا نیز سـخنی به میان می آمـد و سـبب انسـجام بیشتر درون مایه این مجموعه می گردیـد. ناگفته نمانـد که بسیاری از عزاداری های مردمی نیز به همین شکل است. به طور معمول، مردم تا روز دهم محرم بر سر و سینه می زنند، ولی پس از روز دهم که تازه آغاز، قیام عاشوراست، برخی با پایان بخشیدن به عزاداری، به خانه هایشان می روند و روزمرّگی خود را آغاز می کنند. بدین گونه در نقطه اوج درس گرفتن از عاشورا، کلاس درس را ترک می کنند.

بنابراین، رسالتِ صـدا و سـیما این است که با فرهنگ سازی و پرداختن به جنبه های گوناگون قیام حسـینی پس از عاشورا، این مهم را در میـان مردم گسـترش دهـد تـا جـامعه از دسـت آوردهـای ایـن قیـام بیشـتر بهره گیرد. جـای شـگفتی است که بعضـی طنزهـای تلویزیونی که در ردیف برنامه های خنثی هسـتند و هیـچ گونه بار فرهنگی برای مخاطب ندارنـد و تنها جنبه سـرگرمی دارند، گاه تا یک فصل طول می کشد و هم چنان حرف برای گفتن دارد، ولی در زمینه فرهنگ عاشورا، وقتی به «شب دهم» می رسیم، انگار که دیگر چیزی برای گفتن نمانده است!

۲. امروزه برخی راهزنـان دین و فرهنـگ، در پی ضـربه زدن به باورهـای اصـیل مردم هسـتند که از چشـمه های جوشان اسـلام ناب محمـدی صـلی الله علیه و آله سرچشـمه می گیرد. جـا دارد این رسـانه ملّی رویکرد بیشـتری به مسـئله توسـل و زیـارت نشـان دهـد. بحمداللّه در چند سال اخیر این مسئله بیشتر مورد توجه دست اندرکاران رسانه (در قالب تهیه گزارش مستقیم از مراسم سوگواری، زیارت خوانی، جشن های مذهبی و...) قرار گرفته است. با این حال، نباید تنها به پخش این گونه مراسم ها بسنده کرد، بلکه باید به شکل زیر بنایی به مسئله توسل توجه شود؛ زیرا توسل به امامان معصوم علیهم السلام و نهادینه شدن فرهنگ اخلاقی آنان در جامعه، در رشد سطح معنوی مردم نقش بسزایی خواهد داشت و به تعالی و تأمین نیازهای معنوی آنان خواهد انجامید.

۳. چون مخاطبان رسانه پس از دریافت پیام های آن و در هم آمیختن داشته های ذهنی خویش با آن، به درک و معرفتی جدید می رسند، حساسیت فرآیند سازگاری این پیام ها با معارف حوزه دین به خوبی احساس می شود. به همین دلیل، اگر رسانه در روند این سازگـاری، عملکردی ضـعیف و غیرکارشـناسانه داشـته باشـد، پی آمـدهای نامنـاسبی برای مخاطب دربرخواهـد داشت. مقام معظم رهبری نیز در حکم انتصاب ریاست محترم سازمان صدا و سیما به این مسئله اشاره فرموده است:

در مباحث اسلامی، به کیفیت و عمق و والایی مطالب توجه شود و از طرح مطالب ضعیف و آمیخته با اوهام و سلایق شخصی پرهیز گردد.

واضـح است که طرح و اشـاعه مطالب ضـعیف در ویژه برنامه هایی که به طور مسـتقیم بر فرهنگ دینی و مـذهبی جامعه تأثیرگـذار است، اثر فزاینده تری دارد و به نتیجه های نامطلوبی خواهد انجامید.

برای نمونه، در برنامه خانواده، به مناسـبت سال روز درگـذشت حضـرت رقیه علیهاالسـلام با کارشناسـی گفت وگو می شد. در این گفت وگو از کارشـناس محترم برنامه در مورد چگونگی وفات حضرت رقیه علیهاالسلام پرسیده شد. ایشان در بخشی از پاسخ خود گفت: «وقتی حضرت رقیه علیهاالسلام از خواب پرید و شروع به گریه کرد... یزید برای تسلای خاطر دختر، دستور داد که سر بریده پـدر را برایش ببرند؛ زیرا او گمان می کرد این دختر بچه، تفاوت میان انسان زنده با سـر بریده را نمی داند! به همین جهت این کار را انجام داد.»

این در حالی است که هرگز چنین نبود و قصد یزید، تسـلی خاطر حضـرت رقیه علیهاالسلام نبوده، بلکه قصد آزار اهل بیت را داشته است. متأسفانه استفاده از دیدگاه های غیرکارشناسانه نیز به اندازه خود تأثیر نامطلوبی در مخاطب خواهد داشت.

۴. ویژه برنـامه هـایی که در زمینه شـهادت یـا ولادت معصومـان علیهم السـلامساخته می شود، فرصت مناسبی برای شـناسایی چهره واقعی ائمه اطهـار علیهم السـلام و جایگـاه حقیقی آنـان در همه زمینه هـا است، ولی در این شب هـا تنهـا به جنبه سوگـواری و بیـان مصـیبت هـای آنـان پرداخته می شود و دیگر جنبه های وجودی و شخصـیت اهل بیت علیهم السـلام ماننـد عرفان و حماسه آنان و... ناگفته باقی می ماند. متأسـفانه رسانه در طول سال به این مسایل نمی پردازد یا میزان آن بسـیار ناچیز است و در ویژه برنامه ها نیز به تبیین بازتاب فرهنگ معصومان علیهم السلام اهمیت کافی داده نمی شود.

افزون بر آن، کلی گـویی، بهره گیری از سـوژه هـای تکراری و کسـل کننـده، اجرای نمـایش نـامه هـای سـرد و بی روح بـا حضور بازیگرانی نه چندان مسلط، صحنه پردازی تاریک و غبار آلود، صدای خشن ترومپت که از شب شهادت آغاز می شود و تا آخرین لحظه های روز، مخاطب را همراهی می کنـد و نمونه هاییماننـد آن، در بازتاب دادن غم و اندوه و عزا ناموفق می نمایاند. درسـت است که ساخت این برنامه ها به انگیزه القای انـدوه و غمِ شب شـهادت بوده است، ولی اسـتفاده بیش از اندازه از نمادهای عزا مانند شمع و صدای طبل و شـیپور و... و افراط در پخش صحنه های تکراری و خسته کننده مانند نمای کتیبه ها و سیاه پوشی ها، خستگی روحی و کسالت مخاطب را در پی دارد.

باید دانست گسترش حال وهوای عزاداری در استفاده از این نمادها خلاصه نمی شود، بلکه می توان حتی بدون به کارگیری آن نیز

این کار را عملی ساخت. برای نمونه، در بخش «کودک و نوجوان» پخش سرود جالبِ دو کبوتر، انیمیشن جذاب گریه نوزاد و نیز عزاداری هم آهنگ نوجوانان در استودیوی سیما در روز شهادت امام مجتبی علیه السلام بدون استفاده از روش های قدیمی و تکراری، برای بیننده بسیار جذاب و دیدنی جلوه می کند.

در گیر و دار تهاجم فرهنگی، از دست اندرکاران و برنامه سازان ساخت برنامه های مذهبی، انتظار بیشتری هست، ولی متأسفانه برخلاف این چشم داشتِ روز افزون، ضعف چشم گیری در فعالیت های رسانه در این زمینه دیده می شود. محتوای ضعیف بسیاری از برنامه ها، ضعف در موضوع شناسی برای بازتاب دادن مشکلات جامعه، جزیی نگری در بیان مشکلات فرهنگی و رها کردن دشواری های اساسی، رویکرد بیش از اندازه به نوع زندگی طبقه مرفه جامعه ـ که بخش کوچکی از جمعیت کشور را تشکیل می دهند، فاصله گرفتن از سنت های اسلامی و روی آوردن به مدگرایی ها و فرهنگ بیگانه، این توهم را در مخاطب برمی انگیزد که فعالیت رسانه در زمینه های فرهنگی ـ مذهبی، حالت رفع تکلیف به خود گرفته است و تنها برای رضایت احتمالی بافت مذهبی جامعه و برآوردن انتظارات آنان ساخته می شود. امید است با تغییر نگرش در این روند، رسانه به گونه ای موفق تر در این زمینه عمل کند.

پیشنهادهای برنامه ای

اشاره

۱. تهیه گزارش از مکان های مقدس، تفریح گاه ها، بناهای تاریخی، موزه ها، حوزه های علمیه، مساجد بزرگ و جامع عالمان و بزرگان و اندیشمندان، جغرافیای طبیعی و شهر دمشق و آداب و رسوم مردم شام، در شناخت این منطقه، سهم بسزایی ایفا می کند.

۲. با توجه به خردسال بودن حضرت رقیه علیهاالسلام و رویدادهایی که برای ایشان پیش آمد، به نظر می رسد ساخت فیلم کارتونی از این رویدادها، می تواند رخدادها و واقعیت های کربلا را از دریچه نگاه یک کودک سه ساله به دیگر کودکان القا کند و در شناساندن قیام حسینی به خردسالان، نقش اساسی داشته باشد.

۳. تهیه گزارش از خاطره های کسانی که به گونه ای با بارگاه پر شکوه حضرت رقیه علیهاالسلام در ارتباط هستند؛ مانند خادمان حرم، بازاریان اطراف حرم و مردم کوچه و بازار دمشق که به زیارت حضرت رقیه علیهاالسلام می آیند.

۴. تهیه گزارش از کرامت های حضرت رقیه علیهاالسلام ، گفت وگو با کسانی که کرامتی از حضرت دیده اند و تهیه فیلم و نماآهنگ از این کرامت ها که جاذبه های ویژه ای دارد و در علاقه مند کردن جامعه به خاندان عصمت علیهم السلام مؤثر است.

۵. گفت وگو با زایران حضرت که به امید برآورده شدن حاجت هایشان با دلی شکسته، روی به آستان حضرتش آورده اند. این گفت وگو سبب می شود مخاطب درانگیزه یابی برای توسل به ائمه اطهار علیهم السلام فعال تر شود و از متوسل نبودن به حضرت در خود احساس کمبودی کند و سرانجام به جرگه عاشقان بپیوندد.

۶. گفت وگو با کسانی که آرزوی زیارت حضرت رقیه علیهاالسلام را دارند. از آنان پرسیده شود که اگر به حرم حضرت رقیه علیهاالسلام بروید، از ایشان چه می خواهید. این پرسش، راهکار خوبی برای دقیق شدن در حاجت ها و خواسته های معنوی افراد است.

۷. معرفی شاعران و اشعار جدیدی که درباره حضرت رقیه علیهاالسلام سروده شده است. هم چنین اجرای این سروده ها و متون ادبی در شناخت و گرایش خردسالان و دیگر قشرهای جامعه به اهل بیت علیهم السلام مؤثر خواهد بود.

۹. فرهنگ سازی برای کودکان و نوجوانان. به دلیل مناسبت سنی که میان کودکان و نوجوانان با حضرت رقیه علیهاالسلام وجود

دارد، زمینه درک بیشتری را در آنان پدید می آورد.

۱۰. موضوع هایی مانند فراخوان مقاله، یک جمله زیبا، نامه ای به حضرت رقیه علیهاالسلام و... سبب باروری اندیشه جوانان دختر و پسر در زمینه درک مشکلات و سوگ های آن عزیز خواهد شد.

۱۱. اجرای نمایش های رادیویی و تلویزیونی که در آن ها از بازیگران کودک و نوجوان استفاده شده باشد.

متن مناسب برای نمایش

اشاره

در این جا برای نمونه سازی، از نوشته های هنرمند متعهد، آقای سید مهدی شجاعی که در مورد خرابه شام نگاشته است، بهره می گیریم:

غریبه شام

خرابه، جایی است بی سقف و حصار، در کنار کاخ یزید که پیداست بعد از اتمام بنای کاخ، معطل مانده است. نه در مقابل سرمای شب، حفاظی دارد و نه در مقابل آفتاب طاقت سوز روز، سرپناهی.

تنها در گوشه ای از آن، سقفی در حال فروریختن است که جای امنی برای ماندن بچه ها نیست. وقتی یکی از کودکان با دیدن سقف، وحشت زده می شود و به احتمال فرو ریختن آن اشاره می کند، مأمور می خندد و به دیگری می گوید: «این ها را نگاه کن! قرار است فردا همگی کشته شوند و امروز نگران فرو ریختن سقف اند؟»

طبیعی است این کلام، ترس و وحشت بچه ها را بیشتر کند. اما حرف های امام تسلی و آرامش شان می بخشد: «عزیزانم! مطمئن باشید ما کشته نخواهیم شد. ما به مدینه برمی گردیم.» دل های بچه ها به امید آینده آرام می گیرد. اما به هر حال خرابه، خرابه است و جای زندگی کردن نیست.

چهره هایی که آسمان هرگز رنگ رویشان را ندیده است، باید در هجوم سرمای شب بسوزند و در تابش مستقیم آفتابِ ظهر، پوست بیندازند. انگار که لطیف ترین گل های گل خانه ای را به کویری ترین نقطه جهان، تبعید کرده باشند.

تو هنوز زن ها و بچه ها را در خرابه جای نداده ای، هنوز اشک هایشان را نَستُرده ای، هنوز آرامشان نکرده ای و هنوز گرد و غبار راه را از سر و رویشان نگرفته ای که زنی با ظرف غذا وارد خرابه می شود. به تو سلام می کند و ظرف غذا را پیش رویت می نهد. بوی غذای گرم در فضای خرابه می پیچد و توجه کودکانی را که مدت هاست جز گرسنگی نکشیده اند و جز نان خشک نچشیده اند، به خود جلب می کند.

تو زن را دعا می کنی و ظرف غذا را پس می زنی و به زن می گویی: «مگر نمی دانی که صدقه بر ما حرام است؟»

زن می گوید: «به خدا قسم! این صدقه نیست. نذری است بر عهده من که هر غریب و اسیری را شامل می شود».

تو می پرسی: «این چه عهد و نذری است؟!»

و او توضیح می دهد: «در مدینه زندگی می کردیم و من کودک بودم که به بیماری لاعلاجی گرفتار شدم. پدر و مادرم، مرا به خانه فاطمه بنت رسول اللّه بردند تا او و علی برای شفای من دعا کنند. در این هنگام پسری خوش سیما وارد خانه شد. او حسین

فرزند آنان بود. علی علیه السلام او را صدا کرد و گفت: حسین جان! دستت را بر سر این دختر قرار ده و شفای او را از خدا بخواه. حسین، دست بر سر من گذاشت و من بلافاصله شفا یافتم. آن چنان که تاکنون به هیچ بیماری مبتلا نشده ام. گردش روزگار، مرا از مدینه و آن خاندان دور کرد و در اطراف شام جای داد. من از آن زمان نذر کرده ام که برای سلامتی آقایم حسین، به اسیران و غریبان احسان کنم تا مگر جمال آن عزیز را دوباره ببینم.»

تو همین را کم داشتی زینب! که از دل صیحه بکشی و پاره های جگرت را از دیدگانت فرو بریزی. و حالا ـ این سجاد است که بایدتو را آرام کند و این کودکانند که باید به دلداری تو بیایند.

در میان ضجه ها و گریه هایت به زن می گویی: «حاجت روا شدی زن! به وصال خود رسیدی. من زینبم؛ دختر فاطمه و علی و خواهر حسین و این سر که بالای دارالاماره نصب شده، سر همان حسینی است که تو به دنبالش می گردی و این کودکان، فرزندان حسین اند. نذرت تمام شد و کارت به انجام رسید.»

زن نعره ای از جگر می کشد و بی هوش بر زمین می افتد. تو پیش پیکر نیمه جان او زانو می زنی و اشک های مداومت را بر سر و صورت او می پاشی. زن به هوش می آید، گریه می کند، زار می زند، گیسوانش را می کند، بر سر و صورت می کوبد و دوباره از هوش می رود. باز به هوش می آید. خود را بر خاک می کشد، بر پای کودکان بوسه می زند خاک پایشان را به اشک چشم می شوید و باز از هوش می رود. آن چنان که تو مجبور می شوی دست از تعزیت خود برداری و به تیمار این زن غریب بپردازی.

تو هنوز خود را باز نیافته ای و کودکان هنوز از تداعی این خاطره جگرسوز فارغ نشده اند که زنی دیگر با کوزه آبی در دست وارد خرابه می شود.

چهره این زن، اما برای تو آشناست. او تو را به جا نمی آورد اما تو خوب او را به یاد می آوری. چهره او از دوران کودکی ات به یاد مانده است. زمانی که به خانه مادرت زهرا می آمد و در کارهای مادرت، به او کمک می کرد.

او دختر کوچک و دوست داشتنی و شیرینی را در خاطره اش دارد به نام زینب که هر بار به خانه فاطمه می رفته، سراپای او را غرق بوسه می کرده است و او را در آغوش می گرفته و قلبش التیام می یافته است. آن چنان که تا سال ها کمک به کار خانه را بهانه می کرده تا با محبوبِ کوچک خود، تجدید دیدار کند و از آغوش او وام التیام بگیرد.

او سرگشته زینب شده، اما حوادثی او را از مدینه دور کرده و دست نگاهش را از جمال زینب کوتاه ساخته است و برای این که خدا، عطش اشتیاق او را به زلال وصال زینب فرو بنشاند، عهد کرده است که عطش غریبان و اسیران و در راه ماندگان را فرو بنشاند.

او باور نمی کند که تو زینبی! و چگونه ممکن است آن عقیله، آن دُردانه و عزیز کرده قوم وقبیله، اکنون ساکن خرابه ای در شام شده باشد؟! چگونه ممکن است آن بانوی بانوان عالم، رخت اسیری بر تن کرده باشد؟! انگار او و نقل خاطرات او تنها کاری که می کند، مشتعل کردن آتش عزای تو و بچه هاست... .

خرابه تا نیمه های شب، نه خرابه ای در کنار کاخ یزید که عزاخانه ای است در سوگ حسین و برادران و فرزندان حسین. بچه ها با گریه به خواب می روند و تو مهیّای نماز شب می شوی. اما هنوز قامت نشسته خود را نبسته ای که صدای دختر سه ساله حسین به گریه بلند می شود. گریه ای نه مثل همیشه؛ گریه ای وحشت زده؛ گریه ای به سان مار گزیده؛ گریه کسی که تازه داغ دیده. دیگران به سراغش می روند و در آغوشش می گیرند و تو گمان می کنی که اکنون آرام می گیرد و صبر می کنی.

بچه، بغل به بغل و دست به دست می شود، اما آرام نمی گیرد. پیش از این هم رقیه هرگز آرام نبوده است؛ از کربلا تا همین خرابه. لحظه ای نبوده که آرام گرفته باشد؛ لحظه ای نبوده که بهانه پدر نگرفته باشد؛ لحظه ای نبوده که اشکش خشک شده باشد و با زبان کودکانه اش، مرثیه نخوانده باشد.

انگار داغ رقیه بر خلاف سن و سالش، از همه بزرگ تر است. به همین دلیل، در تمام طول راه و همه منزل های بین راه، همه ملاحظه او را کرده اند. به دلش راه آمده اند، در آغوشش گرفته اند. دلداری اش داده اند، به تسلایش نشسته اند و یا دست کم پابه پای او گریسته اند. هر بار که گفته است: «کجاست پدرم؟ کجاست پناهگاهم؟» همه با او گریسته اند و وعده برگشت پدر از سفر را به او داده اند.

هر بار که گفته است: «سکینه جان! دل و جگرم از تکان های شتر آب شد»، دل و جگر همه برای او آب شده است. هر بار که گفته است: «عمه جان! از ساربان بپرس کی به منزل می رسیم؟» همه تلاش کرده اند که با نوازش او، سخن گفتن با او و دادن وعده های شیرین به او، رنج سفر را برایش کم کنند.

اما امشب انگار ماجرا فرق می کند؛ این گریه با گریه همیشه تفاوت دارد. این گریه، گریه ای نیست که به سادگی، آرام بگیرد و به زودی پایان پذیرد. انگار نه خرابه، که شهر شام را بر سرش گذاشته است. این دختر سه ساله، فقط خودش که گریه نمی کند؛ با مویه های کودکانه اش، همه را به گریه می اندازد و ضجه همه را بلند می کند.

تو هنوز بر سر سجاده ای که از سر بریده حسین می شنوی می گوید: «خواهرم! دخترم را آرام کن!» تو ناگهان از سجاده کنده می شوی و به سمت سجاد می روی. او رقیه را در آغوش گرفته است، بر سینه چسبانیده است و مدام بر سر و روی او بوسه می زند و تلاش می کند با لحن شیرین پدرانه و برادرانه آرامش کند، اما موفق نمی شود.

تو بچه را در آغوش می گیری و به سینه می چسبانی و از داغ سوزنده کودک وحشت می کنی: «رقیه جان! رقیه جان! دخترم! نور چشمم! به من بگو چه شده عزیز دلم؟ بگو که در خواب چه دیده ای! تو را به جان بابا حرف بزن!»

رقیه که از شدت گریه به سکسکه افتاده است، بریده بریده می گوید: «بابا، بابا را در خواب دیدم. بابا خودش به من گفت بیا!»

تو با هر زبانی که بلدی و با هر شیوه ای که همیشه او را آرام می کرده ای، تلاش می کنی آرامش کنی و از یاد پدر غافلش گردانی، اما نمی شود. این بار دیگر نمی شود. گریه او، بی تابی او و ضجه های او، همه کودکان و زنان خرابه نشین را و سجاد را آن چنان به گریه می اندازد که خرابه یکپارچه گریه و ضجه می شود و صدا به کاخ یزید می رسد.

یزید که می شنود دختر حسین به دنبال سر پدر می گردد، دستور می دهد سر او را به خرابه بیاورند. ورود سر بریده امام به خرابه انگار تازه اول مصیبت است. رقیه خود را به روی سر می اندازد و مثل مرغ پرکنده پیچ و تاب می خورد. می نشیند، برمی خیزد، دور سر می چرخد، به سر نگاه می کند، بر سر و صورت و دهان خود می کوبد، خم می شود، زانو می زند، سر را در آغوش می کشد، می بوید، می بوسد. خونِ سر را با دست و صورت و مژگان خود می سترد و با خون خود که از دهان و گوشه لب ها و صورتش جاری شده، در می آمیزد. اشک می ریزد، ضجه می زند، صیحه می کشد، مویه می کند، روی می خراشد، گریه می کند، می خندد. تاول های پایش را به پدر نشان می دهد؛ شکوه می کند، دلداری می دهد، اعتراض می کند، تسلی می طلبد و خرابه و جان همه خراباتیان را به آتش می کشد.

ـ بابا! چه کسی محاسن تو را خونین کرده است؟

ـ بابا کی رگ های تو را بریده است؟

ـ بابا! چه کسی در این کوچکی مرا یتیم کرده است؟

ـ بابا! چه کسی یتیم را پرستاری کند تا بزرگ شود؟

ـ بابا! این زنان بی پناه را چه کسی پناه دهد؟

ـ بابا! این چشم های گریان، این موهای پریشان، این غریبان و بی پناهان را چه کسی دست گیری کند؟

ـ بابا! شب ها وقت خواب چه کسی برایم قرآن بخواند؟ چه کسی با دست هایش، موهایم را شانه کند؟ چه کسی با لب هایش،

اشک هایم را بروبد؟ چه کسی سرم را بر زانویش بگذارد؟ چه کسی دلم را آرام کند؟

کاش مرده بودم؛ بابا! کاش فدای تو می شدم! کاش زیر خاک بودم! کاش به دنیا نمی آمدم! کاش کور می شدم و تو را در این حال و روز نمی دیدم. مگر نگفتند به سفر می روی بابا؟ این چه سفری بود که میان سر و بدنت فاصله انداخت؟ این چه سفری بود که تو را از من گرفت؟

ـ بابای شجاع من! چه کسی جرأت کرد بر سینه تو بنشیند! چه کسی جرأت کرد سر تو را از بدنت جدا کند؟ چه کسی جرأت کرد دخترت را یتیم کند؟

ـ بابا! کجا بودی وقتی ما را بر شتر بی جهاز نشاندند.

ـ تو کجا بودی بابا! وقتی به ما سیلی می زدند.

ـ بابا! کجا بودی وقتی آب را از ما دریغ می کردند.

ـ بابا! به ما گرسنگی می دادند.

ـ عمه ام را کتک می زدند.

ـ برادرم سجاد را به زنجیر بستند.

ـ بابا! شب ها در بیابان های تاریک و ترسناک رهایمان می کردند.

ـ بابا! تو کجا بودی وقتی مردم به ما می خندیدند.

ـ کجا بودی بابا! وقتی ما بر روی شتر خواب می رفتیم و از مرکب می افتادیم و زیر دست و پای شترها می ماندیم.

ـ بابا! کجا بودی وقتی مردم از اسیری ما شادی می کردند و پیش چشمان گریان ما می رقصیدند.

ـ کجا بودی بابا! وقتی بدن هایمان زخم شد و پوست صورتمان برآمد.

ـ بابا! کجا بودی وقتی عمه ام زینب، نمازهای شبش را نشسته می خواند و دور از چشم ما تا صبح گریه می کرد.

ـ کجا بودی بابا! وقتی از زخم های غل و زنجیرِ سجاد خون می چکید.

ـ بابا! جان من فدای تو باد که مظلوم ترین بابای عالمی! بابا! من این را می فهمم که تو فقط بابای من نیستی؛ بابای همه یتیمانی، پدر همه کودکانی امام دنیا و آخرتی، فرزند پیامبری، فرزند علی و فاطمه ای، پدر سجادی و پدر امامان بعد از خودی، تو برادر زینبی! من این را می فهمم و خوب می فهمم که تو بابای همه کودکان جهانی و می فهمم که همه دنیا به تو نیازمند است. اما الآن من بیش از همه به تو محتاجم و بیشتر از همه، فرزند توام، دختر توام، دردانه توام. هیچ کس به اندازه من غربت و یتیمی و نیاز دست های تو را احساس نمی کند. همه ممکن است بدون تو هم زندگی کنند، ولی من بدون تو می میرم. من از همه عالم به تو محتاج ترم. بی آب هم اگر بتوانم زندگی کنم، بی تو نمی توانم تو نفس منی. بابا! تو روح و جان منی! بی روح، بی نفس، بی جان، چه کسی تا به حال زنده مانده است؟ بابا! بیا و مرا ببر!

... زینب! زینب! زینب!

این جا همان جایی است که تو به اضطرار و درماندگی می رسی. این جا همان جایی است که تو زانو می زنی و مرگت را آرزو می کنی. تویی که در مقابل یزید و ابن زیاد، آن چنان استوار ایستادی که پشت نخوتشان را به خاک مالیدی، اکنون، این جا و در مقابل این کودک سه ساله احساس عجز می کنی. چه کسی می گوید این رقیه بچه است؟ فهم همه بزرگان را با خود دارد. چه کسی می گوید این دختر، سه ساله است؟ عاطفه همه زنان عالم را می پرورد. چه کسی می گوید این رقیه کودک است؟ زانوان بزرگ ترین عارفان را با ادراکش می لرزاند.

نگاه کن! اگر ساکت شده است، لب هایش را بر لب های پدر گذاشته و چهار ستون بدنش می لرزد. اگر صدایش شنیده نمی

شود، تنها گوش شنوای پدر را شایسته شنیدن یافته است.

نگاه کن زینب! آرام گرفت! انگار رقیه آرام گرفت.

دلت ناگهان فرو می ریزد و صدای حسین در گوش جانت می پیچید که رقیه را صدا می زند و می گوید: «بیا! بیا! دخترم! که سخت چشم انتظار تو بودم».

شنیدن همین ندا، عروج روح رقیه را برای تو محرز می کند. نیازی نیست که خودت را به روی رقیه بیندازی او را در آغوش بگیری، بدن سردش را لمس کنی و چشم های بازمانده و بی رمقش را ببینی. درد و داغ رقیه تمام شد. و با سکوت او انگار خرابه آرامش گرفت. اما اکنون ناگهان صیحه توست که سینه آسمان را می شکافد. انگار مصیبت تازه آغاز شده است. همه کربلا و کوفه و شام یک طرف و این خرابه یک طرف. همه غم ها و دردها و غصه ها یک طرف و غم رقیه یک طرف.

نه زنان و کودکان کاروان و نه سجاد و نه حتی فرشتگان آسمان نمی توانند تو را در این غم تسلی بخشند. چگونه تسلی دهند فرشتگانی که خود صاحب عزایند و پر وبالشان به قدری از اشک سنگین شده است که پرواز به سوی آسمان را نمی توانند. تنها حضور مادرت زهرا می تواند تسلی بخش جان سوخته تو باشد. پس خودت را به آغوش مادرت بسپار و عقده فرو خورده همه این داغ ها و دردها را بگشا... .۱

سیدمهدی شجاعی

* هم چنین در این زمینه برنامه سازان گرامی می توانند از کتاب «رقیه در خرابه»۲ (که متن مناسبی برای اجرای نمایش نامه در مورد حضرت رقیه علیهاالسلام است)، بهره گیرند.

۱ . آفتاب در حجاب، سید مهدی شجاعی، ص ۲۱۳.

۲ . نک: رقیه در خرابه، حسین صبوری، قم، نشر جمال، ۱۳۷۹ ه . ش.

پرسش های مسابقه ای

۱ـ حضرت رقیه علیهاالسلام در کجا به دنیا آمد؟ مدینه

۲ـ حضرت رقیه علیهاالسلام دختر کدام امام معصوم است؟ امام حسین لیه السلام

۳ـ حضرت رقیه علیهاالسلام هنگام شهادت چند ساله بود؟ سه ساله (بنابر مشهور)

۴ـ حضرت رقیه در کجا از دنیا رفت؟ نام امروزی آن منطقه چیست؟ شام، کشور سوریه ـ شهر دمشق

۵ـ مرقد مطهر ایشان در کدام شهر است؟ دمشق؛ پایتخت سوریه

۶ـ حضرت رقیه علیهاالسلام با امام سجاد علیه السلام چه نسبتی داشت؟ خواهر و برادر بودند.

۷ـ چند تن از خواهران حضرت رقیه علیهاالسلام را نام ببرید؟ حضرت سکینه علیهاالسلام ، فاطمه کبری علیهاالسلام .

۸ـ حضرت زینب علیه السلام با حضرت رقیه علیهاالسلام چه نسبتی دارد؟ عمه حضرت رقیه علیهاالسلام بود.

۹ـ حضرت رقیه علیهاالسلام در زمان کدام پادشاه ستمگر وفات یافت؟ یزید بن معاویه.

۱۰ـ علت شهادت حضرت رقیه چه بود؟ اندوهِ مصیبت و هجران پدر

پرسش های مردمی

۱ـ در مورد حضرت رقیه علیهاالسلام چه می دانید؟

۲ـ آیا تاکنون کرامتی از ایشان دیده یا شنیده اید؟

۳ـ آیا تا به امروز به زیارت حضرت رقیه علیهاالسلام مشرف شده اید؟

۴ـ از زیارت حضرت رقیه علیهاالسلام چه خاطره ای دارید؟

۵ـ اگر به زیارت حضرت رقیه علیهاالسلام بروید، از او چه می خواهید؟

۶ـ چرا حضرت رقیه علیهاالسلام در شام درگذشت؟

۷ـ کدام ویژگی حضرت رقیه علیهاالسلام برجسته تر است؟

۸ـ انگیزه شما از زیارت حضرت رقیه علیهاالسلام چه بود؟

۹ـ هنگام مشاهده حرم با صفای حضرت رقیه علیهاالسلام نخست چه چیزی به ذهن شما خطور کرد؟

۱۰ـ چرا مردم به حضرت رقیه علیهاالسلام علاقه دارند؟

۱۱ـ اگر حضرت رقیه علیهاالسلام خواسته شما را برآورده کند، چه تغییری در زندگی خویش می دهید؟

۱۲ـ اگر در مجاورت حرم حضرت رقیه علیهاالسلام ساکن بودید، چقدر به زیارت او می رفتید؟

۱۳ـ آیا دوست داشتید حرم حضرت رقیه علیهاالسلام در ایران می بود؟

۱۴ـ برای مردم دمشق که حضرت رقیه علیهاالسلام در شهر آنان است، چه پیامی دارید؟

۱۵ـ آیا دوست دارید باز هم به زیارت حضرت رقیه علیهاالسلام بیایید، حتی اگر حاجت شما برآورده نشود؟

پرسش های کارشناسی

۱ـ چرا نام حضرت رقیه علیهاالسلام در کتاب های تاریخی قدیم نیست؟

۲ـ در مورد تاریخچه زندگانی حضرت رقیه علیهاالسلام توضیح دهید؟

۳ـ فضای اعتقادی شهر شام هنگام ورود اهل بیت علیهم السلام به این شهر چگونه بود؟

۴ـ تبلیغات بنی امیه در مورد شهیدان کربلا و مخفی نگه داشتن حقیقت قیام آنان تا چه اندازه موفق بود؟

۵ـ سیاست یزید از گرداندن اهل بیت علیهم السلام در شهرهای گوناگون چه بود؟

۶ـ چرا یزید مجبور شد اهل بیت علیهم السلام را از شام به وطن خودشان بازگرداند؟

۷ـ دلیل باب الحوایج بودن حضرت رقیه علیهاالسلام را چه می دانید؟

۸ـ در مورد شب وفات ایشان توضیح فرمایید؟

۹ـ از شخصیت و زندگانی کوتاه ایشان چه الگوهایی می توان گرفت؟

۱۰ـ فکر می کنید دلیل این همه علاقه و محبت مردم به ساحت مقدس ایشان چیست؟

۱۱ـ قصد یزید از آن همه آزاررسانی حتی به کودکان اهل بیت علیهم السلام چه بود؟

۱۲ـ بازتاب درگذشت حضرت رقیه علیهاالسلام در شام چه بود؟

۱۳ـ در مورد کینه دیرینه بنی امیه با اهل بیت علیهم السلام توضیح بفرمایید؟

۱۴ـ بنی امیه چقدر در انزوا و دور نگه داشتن اهل بیت علیهم السلام موفق بودند؟

۱۵ـ اسیری اهل بیت علیهم السلام در فروپاشی حکومت یزید چه سهمی داشت؟

پیام تسلیت گوینده

ای نوگل حسین و ای پرورش یافته دامان کربلا! رنج هجران پدر در کنج ویرانه به پایان رسید و گلستان محبت پدر پذیرای محبت

کودکانه ات گردید و شب هجران سیاهت در گوشه خرابه به درخشش وصل روشن شد. این وصال بر تو تبریك و بر شیفتگان خانواده کریمت تسلیت باد.

خورشید در میان طبق به مهمانی کوکب محنت کشیده رفت و اندام ضعیف و کبود آن دختر نازنین را با گرمای خود التیام بخشید. رخ نیلگون خود را در تابش خورشیدی پدر گرفت و غریبانه با او به زمزمه نشست. خورشید، روح سبز کودك را در آغوش کشید و به آسمان برد و اهل خرابه را در حسرت دیدار گذاشت و کودکان احساس را در غم، تنها رها کرد. بر دل های حسرت زده تسلیت می گوییم.

ای دختر حسین و ای فرشته کوچك عفاف! چگونه با آن عمر کوتاه تر از گلت، آن همه مصیبت را در بلور نازك دل جای داده بودی؟ چگونه خورشید را در دریای خون و فراز نیزه ها و تشت زر دیدی؟

سلام بر تو و غم های بی شمارت! سلام بر آن بدن کبود شده ات از جور زمانه! سلام بر آن پاهای آبله بسته ات که چهل منزل را به شوق دیدار پدر در پی کاروان دوید و تو را به طواف کعبه خورشید رسانید! حَجَّت قبول، سعی ات گرامی باد!

ای شاه بیت صبر و شکیبایی! عطفِ جمله کمالی، در عین خردسالگی! آسمان شام از غم بی منتهایت، تیره بود و زمین تب دار اثر تپش های ناموزون قلب رنجورت. اکنون در آغوش گرم پدر آرام گیر که دیگر کسی خواب کودکانه ات را نمی دزدد و عربده های بی رحمی و زوزه های وحشت، قلب کوچکت را نمی لرزاند. آرام گیر که پدر به سراغت آمده است تا رخ کبودت را نوازش دهد. دیدار مبارك!

پیکر نازنینش، صحنه های خط سیاه ستم را نشان می داد و گیسوان پریشانش از فاجعه ای دردناك خبر داشت. پنجه های کینه، نقشی خشن بر لوح کوچك صورتش کشیده بود و دفترچه خاطرات دلش را از صفحه های سیاه، پر کرده بود. اینك صفحه های آن را پیش رو گشاده ایم و بر تلخی آن اشك می ریزیم و این اندوه بی پایان را بر عاشوراییان تسلیت می گوییم.

زیرنویس تلویزیونی

ای رقیه!ای بزرگ ترین غم! پرواز کبوترِ کوچك جانت را از قفسِ تن کبود شده ات، تسلیت می گوییم.

ای رقیه!ای اسوه پرورش یافتگی در مکتب عاشورا! عروجت را گرامی می داریم.

ای نوگل پژمرده باغ حسین! پژمردنت در سیاهی و سرمای سخت غربت چه سهمگین بود.

ای ستاره کوچك، ولی بلند اختر آسمان کربلا! سوگ هجرانت فراموش نمی شود.

کتاب نامه

* قرآن کریم.

۱ـ ابن نما حلّی؛ مثیرالاحزان، قم، چاپ مدرسهٔ امام المهدی عج الله تعالی فرجه الشریف ، ۱۴۰۶ ه . ق.

۲ـ ابوالحسنی، علی؛ سیاهپوشی در سوگ ائمه نور، قم، نویسنده، چاپ الهادی، ۱۳۷۵ ه . ش.

۳ـ ابومخنف؛ مقتل ابی مخنف، قم، انتشارات بنی الزهرا، ۱۳۷۸ ه . ش.

۴ـ اربلی، عیسی؛ کشف الغمهٔ، بیروت، دارالکتاب الاسلامی، بی تا.

۵ـ پیشوایی، مهدی؛ شام؛ سرزمین خاطره ها، تهران، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۶۹ ه . ش.

۶ـ ـــــــــــــــــ؛ مجموعه جزوات کانون گفتمان دینی (نشست ۱۹)، قم، مرکز تحقیقات و پژوهش های حوزه علمیه قم، ۱۳۸۰ ه . ش.

۷ـ حایری، محمدمهدی؛ معالی السبطین، قم، منشورات الرضی، ۱۳۶۳ ه . ش.

۸ـ حیدری قاسمی، محمد؛ کتاب شناسی عاشورا، تهران، انتشارات اطلاعات،۱۳۷۸ ه . ش.

۹ـ خراسانی، ملاهاشم؛ منتخب التواریخ، تهران، انتشارات علمیه اسلامیه، بی تا.

۱۰ـ ربانی خلخالی، علی؛ ستاره درخشان شام، قم، انتشارات مکتب الحسین،۱۳۷۷ ه . ش.

۱۱ـ سازگار، غلام رضا؛ نخل میثم، قم، انتشارات حق بین، ۱۳۷۵ ه . ش.

۱۲ـ سبحانی، جعفر؛ فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام، تهران، انتشارات مشعر،۱۳۷۴ ه . ش.

۱۳ـ سبحانی، جعفر؛ فروغ ابدیت، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی،۱۳۷۳ ه . ش.

۱۴ـ سپهر، محمدتقی؛ ناسخ التواریخ، تهران، کتاب فروشی اسلامیه،۱۳۰۷ ه . ش.

۱۵ـ سید بن طاووس؛ لهوف، تهران، انتشارات جهان، ۱۳۴۸ ه . ش.

۱۶ـ شجاعی، سید مهدی؛ آفتاب در حجاب، تهران، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۷۷ ه . ش.

۱۷ـ شیخ مفید؛ الارشاد، مجموعه ۲ جلدی، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ه . ق.

۱۸ـ غفورزاده، محمدجواد؛ رستاخیز لاله ها، مشهد، انتشارات رستگار،۱۳۷۹ ه . ش.

۱۹ـ قزوینی، واعظ؛ ریاض القدس المسمی بحدائق الانس، تهران، کتاب فروشی اسلامیه، بی تا.

۲۰ـ قمی، شیخ عباس؛ سفینه البحار، دوره ۸ جلدی، قم انتشارات اسوه،۱۴۱۴ ه . ق.

۲۱ـ قمی، شیخ عباس؛ نفس المهموم، قم، مکتبه بصیرتی، ۱۴۰۵ ه . ق.

۲۲ـ مجلسی، محمدباقر؛ بحارالانوار، بیروت، مؤسسه الوفا، ۱۴۰۴ ه . ق.

۲۳ـ مجله نیستان، شماره ۸، اردیبهشت ۱۳۷۵ ه . ش.

۲۴ـ محدثی، جواد؛ فرهنگ عاشورا، قم، نشر معروف، ۱۳۷۶ ه . ش.

۲۵ـ محمدی اشتهاردی، محمد؛ سرگذشت جان سوز حضرت رقیه علیهاالسلام ، تهران،انتشارات مطهر، ۱۳۸۰ ش.

۲۶ـ ـــــ ؛ سوگ نامه آل محمد صلی الله علیه و آله، قم، انتشارات ناصر، ۱۳۷۴ ه . ش.

۲۷ـ مطهری، مرتضی؛ حماسه حسینی، قم، انتشارات صدرا، ۱۳۷۹ ه . ش.

۲۸ـ ملبوبی، محمدباقر؛ الوقایع و الحوادث، قم، کتاب فروشی خرد،۱۳۴۱ ه . ش.

۲۹ـ موسوی زنجان رودی، سید مجتبی؛ حضرت رقیه علیهاالسلام ؛ چاووش کربلا، قم،موسسه انتشاراتی شاکر، ۱۳۷۶ ه . ش.

۳۰ـ مهاجرانی، سید عطاءاللّه ؛ پیام آور عاشورا، تهران، انتشارات اطلاعات،۱۳۷۱ ه . ش.

۳۱ـ میرخلف زاده، علی؛ کرامات الحسینیهٔ، قم، نویسنده، ۱۳۷۷ ه . ش.

۳۲ـ میرخلف زاده، قاسم؛ حضرت رقیه علیهاالسلام ، قم، انتشارات روحانی،۱۳۸۰ ه . ش.

۳۳ـ نظری منفرد، علی؛ قصه کربلا، قم، انتشارات سرور، ۱۳۷۹ ه . ش.

نام رقیه سلام الله علیها در تاریخ

مشخصات کتاب

نویسنده: محمد رضایی

ناشر : پایگاه شمیم نینوا

نام رقیه در تاریخ

این نام ویژه تاریخ اسلام نیست، بلکه پیش از ظهور پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) نیز این نام در جزیرهٔ العرب رواج داشته است. به عنوان نمونه، نام یکی از دختران هاشم (نیای دوم پیامبر (صلی الله علیه و آله)) رقیه بود که عمه حضرت عبداللّه، پدر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به شمار می‌آید.(۱) نخستین فردی که در اسلام به این اسم، نام گذاری گردید، دختر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و حضرت خدیجه بود. پس از این نام گذاری، نام رقیه به عنوان یکی از نام‌های خوب و زینت بخش اسلامی درآمد. امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) نیز یکی از دخترانش را به همین اسم نامید که این دختر بعدها به ازدواج حضرت مسلم بن عقیل (علیه‌السلام) درآمد. این روند ادامه یافت تا آن جا که برخی دختران امامان دیگر مانند امام حسن مجتبی (علیه‌السلام)،(۲) امام حسین (علیه‌السلام) و دو تن از دختران امام کاظم (علیه‌السلام) نیز رقیه نامیده شدند. گفتنی است، برای جلوگیری از اشتباه، آن دو را رقیه و رقیه صغری می‌نامیدند.(۳)

پژوهشی در دیدگاه‌های تاریخی در مورد حضرت رقیه علیهاالسلام

در بعضی کتاب‌های تاریخی، نام حضرت رقیه (علیهاالسلام) آمده، ولی در بسیاری از آن‌ها نامی از ایشان برده نشده است. این احتمال وجود دارد که تشابه اسمی میان فرزندان امام حسین (علیه‌السلام)، سبب پیش آمدن این مسأله شده باشد. هم چنان که بعضی از کتاب‌ها به این مسأله اذعان دارند و بنابر نقل آن‌ها، حضرت رقیه (علیهاالسلام) همان فاطمه صغری (علیهاالسلام) است. در چگونگی درگذشت ایشان نیز اختلاف نظر وجود دارد که در این جا به این دو مسأله خواهیم پرداخت.

طرح بحث

برای روشن شدن این مطلب، بحث را با طرح یک پرسش بنیادین و بسیار مشهور آغاز می‌کنیم که: آیا نبودن نام حضرت رقیه (علیهاالسلام) در شمار فرزندان امام حسین (علیه‌السلام) در کتاب‌های معتبری چون ارشاد مفید، اعلام الوری، کشف الغمهٔ و دلائل الامامهٔ، بر نبودن چنین شخصیتی در تاریخ دلالت دارد؟ با بیان چند مقدمه، پاسخ این پرسش به خوبی روشن می‌شود: ۱) در دوره زندگانی ائمه اطهار (علیهم‌السلام) و در صدر اسلام مسائلی مانند کمبود امکانات نگارشی، اختناق شدید حکمرانان اموی، کم توجهی به ثبت و ضبط جزئیات رویدادها، فشار حکومت بر سیره نویسان، جانب داری‌ها و... سبب بروز بعضی اختلافات در نقل مطالب تاریخی می‌شده است. ۲) در اثر تاخت و تازها و وجود بربریت و دانش ستیزی بعضی حکمرانان، بسیاری از منابع ارزشمند از میان رفته است. به همین دلیل، این گمان تقویت می‌شود که چه بسا بسیاری از این اسناد و منابع معتبر، در جریان این درگیری‌ها، از بین رفته و به دست ما نرسیده است. ۳) تعدد فرزندان، تشابه اسمی و به ویژه سرگذشت‌های شبیه در مورد شخصیت‌های گوناگون تاریخی و گاه وجود ابهام در گذشته‌ها و پیشینه زندگی افراد، امر را بر تاریخ نویسان مشتبه کرده است. همان گونه که این مسأله در مورد دیگر شخصیت‌های تاریخی ـ حتی در جریان قیام عاشورا ـ نیز به چشم می‌خورد. ۴) همان گونه که پیش‌تر گفته شد، امام حسین (علیه‌السلام) به دلیل شدت علاقه به پدر بزرگوار و مادر گرامی‌شان، نام همه فرزندان خود را فاطمه و علی می‌گذاشتند. این امر خود منشأ بسیاری از سهوِ قلم‌ها در نگاشتن شرح حال زندگانی فرزندانِ امام حسین (علیه‌السلام) گردیده است. قراین و شواهدی نیز در دست است که رقیه (علیهاالسلام) را فاطمه صغیره می‌خوانده‌اند. احتمال دارد همین موضوع سبب غفلت از نام اصلی ایشان شده باشد.(۵) بنابراین، نیامدن نام حضرت رقیه (علیهاالسلام)، در کتاب‌های تاریخی، اگر چه شک در وجود تاریخی او را بسیار تقویت می‌کند، اما هرگز دلیل بر نبودن چنین شخصیتی در تاریخ نیست. افزون بر آن، مهم‌ترین دلیلِ فراموشی یا

کم رنگ شدن حضور این شخصیت، زندگانی کوتاه ایشان است که سبب شده ردّ کمتری از ایشان در تاریخ به چشم بخورد. در مورد حضرت علی اصغر (علیه‌السلام) نیز به جرأت می‌توان گفت: اگر شهادت او بحبوحه نبرد و وجود شاهدان بسیار بر این جریان نبود، نامی از حضرت علی اصغر (علیه‌السلام) نیز امروز در بین کتاب‌های معتبر شیعه به چشم نمی‌خورد؛ زیرا تاریخ‌نویسی فنی است که با جمع آوری اقوال سر و کار دارد که بسیاری از آن‌ها شاهد عینی نداشته و به صورت نقل قول گرد هم آمده است. تنها موضوعی که در آن مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد، درستی و یا نادرستی آن از حیث ثقه بودن راوی است که البته این موضوع فقط در تاریخ اسلام وجود دارد. اما به عنوان نمونه، در بحث حدیث، معرفه‌ها و مشخصه‌های دیگری نیز برای سنجش درستی اخبار، موجود می‌باشد که خبر را با تعادل و نیز تراجیح، علاج معارضه و تزاحم، بررسی دلالت و عملیات‌های دیگر مورد بررسی قرار می‌دهند. افزون بر مطالب بالا، دو شاهد قوی نیز بر اثبات وجود ایشان در تاریخ ذکر شده است. ابتدا گفتگویی که بین امام و اهل حرم در آخرین لحظات نبرد حضرت سیدالشهدا (علیه‌السلام) هنگام مواجهه با شمر، رخ می‌دهد. امام رو به خیام کرده و فرمودند": اَلا یا زِینَب، یا سُکَینَهُ! یا وَلَدی! مَن ذَا یَکُونُ لَکُم بَعدِی؟ اَلا یا رُقَیّه وَ یا اُمِّ کُلثُوم! اَنتم وَدِیعَهُ رَبِّی، اَلیومَ قَد قَرَبَ الوَعدُ؛" ای زینب، ای سکینه! ای فرزندانم! چه کسی پس از من برای شما باقی می‌ماند؟ ای رقیه و ای ام‌کلثوم! شما امانت‌های خدا بودید نزد من، اکنون لحظه میعاد من فرارسیده است.(۶) هم چنین در سخنی که امام برای آرام کردن خواهر، همسر و فرزندانش به آنان می‌فرماید، آمده است: «یا اُختَاه، یا اُم کُلثُوم وَ اَنتِ یا زَینَب وَ اَنتِ یا رُقَیّه وَ اَنتِ یا فاطِمَه و اَنتِ یا رُباب! اُنظُرنَ اذا أنَا قُتِلتُ فَلا تَشقَقنَ عَلَیَّ جَیباً وَ لا تَخمُشنَ عَلَیَّ وَجهاً وَ لا تَقُلنَ عَلیَّ هِجراً»؛ خواهرم ،ام کلثوم و تو ای زینب! تو ای رقیه و فاطمه و رباب! سخنم را در نظر دارید [و به یاد داشته باشید] هنگامی که من کشته شدم، برای من گریبان چاك نزنید و صورت نخراشید و سخنی ناروا مگویید.(۷) در مورد تشابه اسمی رقیه (علیهاالسلام) و فاطمه صغیره به یک جریان تاریخی اشاره می‌کنیم. مسلم گچ‌کار از اهالی کوفه می‌گوید: «وقتی اهل بیت (علیهم‌السلام) را وارد کوفه کردند، نیزه داران، سرهای مقدس شهیدان را جلوی محمل زینب (علیهاالسلام) می‌بردند. حضرت با دیدن آن سرها، از شدت ناراحتی، سرش را به چوبه محمل کوبید و با سوز و گداز شعری را با این مضامین سرود: ای هلال من که چون بدر کامل شدی و در خسوف فرورفتی! ای پاره دلم! گمان نمی‌کردم روزی مصیبت تو را ببینم. برادر! با فاطمه خردسال و صغیرت، سخن بگو که نزدیک است دلش از غصه آب شود. چرا این قدر با ما نامهربان شده ای؟ برادرجان! چقدر برای این دختر کوچکت سخت است که پدرش را صدا بزند، ولی او جوابش را ندهد.»(۸) حضرت زینب (علیهاالسلام) در این شعر از رقیه (علیهاالسلام) به فاطمه صغیره یاد می‌کند و این مسأله را روشن می‌کند که فاطمه صغیره که در بعضی از کتاب‌ها از او یاد شده، همان دختر خردسالی است که در خرابه شام جان داده است.

پی نوشتها

۱ـ ر.ک: مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ ه . ق، ج۱۵، ص۳۹. ۲ ـ الارشاد، ج۲، ص۲۲. ۳ ـ همان، ص۳۴۳. ۴ـ محمدی اشتهاردی، محمد، سرگذشت جان سوز حضرت رقیه (علیهاالسلام)، تهران، انتشارات مطهر، ۱۳۸۰ ه . ش، ص ۱۲. ۵ـ جمعی از نویسندگان، موسوعهٔ کلمات الامام الحسین (علیه‌السلام)، قم، دارالمعروف، چاپ اول، ۱۳۷۳ ه . ش، ص ۵۱۱. ۶ـ ابن طاووس، ابوالقاسم ابوالحسن بن سعدالدین، اللهوف علی قتلی الطفوف، قم، انتشارات اسوه، چاپ اول، ۱۴۱۴ ه . ق، ص ۱۴۱؛ اعلام الوری، ص ۲۳۶،(با اندکی تغییر(. ۷ـ قمی، شیخ عباس، نفس المهموم، تهران، مکتبهٔ‌الاسلامیهٔ، ۱۳۶۸ ه . ق، ص ۲۵۲؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۵.

نقش کودکان در بالندگی حماسه عاشورا

مشخصات کتاب

پدید آورنده : ابوالفضل هادی منش

ناشر : مجله حوزه

مقدمه

حماسه شکوهمند روز دهم سال ۶۱ هجری، نگارینه ای از زیباترین طرح ها و نقش ها را در تاریخ حک نمود.

حماسه از سرخی خون

برترین رادمردان خدا، خامه گرفت و دست نقاش چیره شهادت که از آستین بزرگ آموزگار آن، حضرت حسین(علیه السلام) بیرون آمده بود، بر

پرده کربلا، در آن ساعتی که عقربه های آفرینش لحظه عروج را نشان می دادند، چشم نوازترین تصویر را به نقش کشید.منشور درخشنده عاشورا که تابناکی خود را از درخشش خورشید کربلا و ستارگانی که گرد منظومه آن نورافشانی می کردند. با عرفان و حماسه خود چراغ فرا راه بشر روشن نمودند که تا روز رستاخیز، راه آزاد زیستن و سربلند رهیدن را به بشریت نشان داد.در این رهگذر، هر یک از آزاد مردان و شیر زنان عاشورا، به سهم خود بر اعتلا و سربلندی این حماسه افزودند اما کربلا از حماسه

کودکانی که در این سفر جاودانه، هم پای ایثارگران و جانبازان عاشورا، چکامه حضور سرودند، خاطره ها بر لوح سینه دارد. کودکان بی گناهی

که طعمه آتش افروزی پست ترین آفریدگان خدا شدند. کودکانی که در جنگی نابرابر قربانی زراندوزی و زور مداری حریص ترین شغالان

بیشه طمع ورزی گشتند. کودکانی که در خون طپیدن پدران و برداران خود را پیش روی خویش دیدند، مبارزه با ستم و فریاد در برابر تفرعن را

آموختند و به پدران و برادران خویش اقتدا نمودند. آنان اگر چه نجنگیدند اما حضور و شهادتشان نقش مهمی در عزت و عظمت ابعاد قیام و

نیز شتاب بخشیدن در فروپاشی بنیان ظلم و استبداد در جامعه اسلامی گردید. عاشورا، بالنده ترین و پاکترین حماسه ای است که در خاطره تاریخ نقش بسته و تابناک ترین سرمشقی است که مادر فرتوت تاریخ آن را در

کتاب کهن خویش نگاشته است، اما نقش زیبایی را که کودکان عاشورا، بر این کتاب افزودند: نباید از یاد برد. هر یک نمادی بالنده بر این نگار

بودند که دختر خورشید کربلا، حضرت رقیه(علیهاالسلام) بهانه ای به دست داد تا به دیگر کودکان سربلند عاشورا نیز اشاره ای بکنیم و نقش برخی

از آنان را در قالب نمادی از آموزه های بزرگ تربیتی که در دامان اهل بیت(علیهم السلام) فرا آموخته بودند، مورد بررسی قرار می دهیم.نماد مظلومیتشاید جانسوزترین ساعت واقعه عاشورا، لحظه ای است که امام فریاد بر می آورد: «هَل من ذاب یذب عن حرم رسول الله ؛ آیا کسی هست

که از حرم رسول خدا دفاع کند؟ آیا یگانه پرستی هست که از خدا بترسد؟ آیا فریادرسی هست که به خاطر خدا به ما کمک کند؟

آیا کسی هست

که به امید آن چه خدا به او ارزانی خواهد داشت ما را یاری نماید؟»زنان پرده نشین، با شنیدن آوای مظلومیت امام، بر حال او و خود گریستند. آن گاه امام فرمود، کودک شیرخوار من علی(علیه السلام) را بیاورید.

سپس برای سیراب نمودن او که از تشنگی بی تاب شده بود رو به لشگر دشمن نمود و فرمود: ای مردم! اگر به من رحم نمی کنید به این کودک

رحم نمایید. در این لحظه تیری توسط حرملهٔ بن کاهل اسدی از سوی دشمن به سوی کودک پرتاب شد و کودک به شهادت رسید. امام فرمود:

خدایا! میان ما و این مردم که مرا دعوت کردند تا یاری ام کنند و به عوض ما را در خون می کشند خود داوری کن۱ امام خون او را به آسمان پاشید

و گفت: [خدایا] این که تو این صحنه ها را می بینی تحمل بر من آسان می شود.۲ امام از اسب پیاده شد و بدن بی جان کودک تشنه را پشت

خیمه ها برد و با غلاف شمشیر، قبری کوچک حفر نمود و او را دفن کرد.۳این صحنه یکی از دردناکترین لحظات روز عاشوراست و این نوزاد کوچک امام، گویاترین سند مظلومیت در پهنه کربلاست. آن سان که با

شهادت خود این مظلومیت را به اثبات می رساند. چرا که در هیچ آئینی، خواه آسمانی باشد و خواه غیر آسمانی، نوزاد شیرخوار هیچ گناهی

ندارد که کسی بخواهد با او دشمنی کند و یا او را بکشد و در هیچ نقطه ای از هستی و هیچ اندیشه ای کشتن نوزاد بی گناه را بر نمی تابد. از این رو

با کشته شدن طفلی تشنه، که توان هیچ گونه دفاعی از خود نداشت. حجت بر دشمنان امام و عدم رستگاری آنان تمام شد و شهادت علی

اصغر(علیه السلام) با این وضع دلخراش خونخواری دشمنان و مظلومیت بی شائبه عاشورائیان را به اثبات رسانید.نماد دفاع از حق و حقیقتدر واپسین لحظه های نبرد بین امام و دشمن، در صحنه ای که امام آخرین رمق های خود را از دست می دهد، شمر بن ذی الجوشن به همراه

گروهی پیاده برای به شهادت رسانیدن امام وارد گودال قتلگاه می شوند. در بین کودکان حرم، فرزندی از امام مجتبی(علیه السلام) به نام عبدالله

اصغر بن الحسن (علیه السلام) وجود داشت که سن او را ۸، ۹ سال ذکر نموده اند و مادرش رَملهٔ دختر سلیل بن عبدالله بجلی بوده است.۴ او با دیدن

این صحنه به سوی امام دوید. امام به خواهرش حضرت زینب (علیهاالسلام) فرمود: او را نگهدار. اما آن کودک شجاع برای دفاع از جان عمو، به

طرف میدان نبرد دوید و خود را به امام رساند و گفت: به خدا قسم، هرگز از عمویم جدا نمی شوم.۵ بحربن کعب، با شمشیر به سوی امام حمله برد ولی عبدالله گفت: می خواهی عموی مرا بکشی؟ و دست خود را جلوی ضربه شمشیر او

گرفت. دست عبدالله قطع گردید و از پوست آویزان شد. کودک فریاد زد: مادر، به فریادم برس. امام او را در آغوش کشید و فرمود: پسر برادرم!

صبر کن و شکیبا باش تا تو هم به دیدار نیاکان وارسته ات رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)، علی (علیه السلام)، حمزه و جعفر

و پدرت حسن
(علیه السلام) بشتابی. سپس دست به دعا برداشت و عرض کرد: خداوندا! باران رحمت آسمان و برکت زمین را آن ها دریغ دار... .
۶در این هنگامه، حرمله بن کاهل تیری به سوی او پرتاب کرد و عبدالله را در آغوش امام به شهادت رساند.۷عبدالله که از کودکی
در دامان عموی خود امام حسین (علیه السلام) پرورش یافته بود، به خوبی دفاع از حق را فرا گرفته و در برهه ای که حق و
حقیقت زیر گام های ناجوانمردی خرد می شد، سفری را با امام به سوی دشت کربلا ـ آغاز نمود و در هنگامه ای که خورشید
حقیقت در پس
ابرهای تیره ظلم و بیداد پرتوافشانی می کرد. به آفتابِ حق و حقیقت پیوست. نماد معرفت و شناخت از جمله تربیت های راهبردی
پیشوایان معصوم (علیهم السلام) نسبت به فرزندان خود، ارتقاء سطح معرفت و بینش عمیق دینی آنان بوده
است، به گونه ای که جاودانگی قیام عاشورا را در برخی جنبه ها، می توان مرهون خطبه ها و سخنرانی های آتشین امام سجاد (علیه
السلام)، حضرت
زینب (علیهاالسلام) و دیگر زنان و کودکان دانست. این سخنرانی های کوبنده و افشاگرانه که از زلال معرفت و بینش آنان
سرچشمه می گرفت، گام
مؤثری در پاسداشت مبارزات نظامی و سیاسی شهیدان کربلا به شمار می رود و به عنوان مکمّلی در به ثمر رسیدن اهداف قیام امام
حسین
(علیه السلام) قلمداد می شود. در مجلس یزید، آن جا که می رفت خطبه های روشن گرانه امام سجاد (علیه السلام) و حضرت
زینب (علیهاالسلام) پرده از چهره منحوس یزید
بردارد و بنیان حاکمیت فاسد او را فروپاشد، یزید عصبانی شده و با مشورت حاضران، تصمیم به قتل امام سجاد (علیه السلام) و
حضرت زینب
(علیهاالسلام) می گیرد، با کمی دقت در تصمیم خود، این کار را ضامن رسوایی خود یافته و از کشتن آنان صرف نظر می کند.۸ او
دچار اشتباهی
بزرگ شده بود و می پنداشت که اگر امام سجاد (علیه السلام) و زینب (علیهاالسلام) را به قتل برساند ندای اناالحق عاشوراییان
خاموش می شود اما
هرگز نمی پنداشت که کودکان آنان نیز زلال معرفت را از سرچشمه آن نوشیده اند و همان سان که پدران شان بزرگ ترین
آموزگاران بشر
هستند، کودکان آنان نیز برترین شاگردان مکتب آنان می باشند. وقتی یزید به واسطه مشورت حاضران و مشاوران، تصمیم به
کشتن امام سجاد (علیه السلام) و حضرت زینب (علیهاالسلام) گرفت اما سپس
دست شست و آنان را ساکت نمود، امام باقر (علیه السلام) که حدود چهار سال داشت به سخن آمد و با چند جمله آتش عصبانیت
را که پدرش امام
سجاد (علیه السلام) به جان یزید انداخته بود، دوباره روشن کرد به گونه ای که زخمِ التیام نیافته یزید از تندی کلام آتشین امام
سجاد (علیه السلام)،
دوباره سرباز نمود. امام باقر (علیه السلام) فرمود: مشاوران تو برخلاف مشاوران فرعون نظر دادند زیرا آنان در مقام مشورت با
فرعون درباره
موسی و هارون گفتند: أَرجِه وَ أخاهُ وَ أرسِل فِي المَدائِنِ حاشِرِينَ؛۹ (و به فرعون) گفتند: او و برادرش را بازدار، و گردآورندگان

را به شهرها

(دنبال جادوگران) بفرست. اما مشاوران تو نظر به قتل ما دادند که البته بی علت هم نیست. یزید با چشمانی گرد شده از شگفتی چنین معرفتی

در این کودک پرسید: علت آن چیست؟ امام باقر (علیه السلام) فرمود: آنان فرزندانی پاک و حلال بودند و از درک کافی برخوردار. اما مشاوران تو

نه آن درک را دارند و نه فرزندان حلالی هستند زیرا پیامبران و فرزندان آن ها را فقط ناپاکان می کشند [که نظر به چنین کاری دادند]. یزید با

شنیدن این سخن کوتاه و رسا، آبروی خود را رفته یافت و به ناچار سکوت کرد.۱۰نماد ظلم ستیزی یزید گر چه به سختی تلاش می کرد تا با به کارگیری حربه ای، برای یک بار هم که شده، اسیران کربلا را مغلوب خود سازد اما هر بار به

گونه ای غیر قابل پیش بینی ناکام می ماند. اهل بیت را خارجی می خواند و دستور داد اهل بیت را تحقیر کنند و شهر را آذین بندند؛ شکست

خورد. زیرا اسرا در ارتباط مستقیم با مردم قرار داد و امام سجاد (علیه السلام) و حضرت زینب (علیهاالسلام) ولی آنان خود را معرفی کردند و گفتند که

خاندان پیامبرند و در قرآن آیاتی در شأن آنان وجود دارد.۱۱ به حربه افتخار متوسل شد و به سان سرداران پیروز اسیران را در مجلس شراب

وقمار و عیاشی فراخواند ؛ و با بزرگی و تکبر با آنان سخن گفت ؛ اما باز هم شکست خورد زیرا هر چه گفت، پاسخ از آیات قرآن شنید و پیش

سفیر روم رسوا گردید و به ناچار دستور به قتل سفیر داد.۱۲ با خود گفت در مجلس که نشد بهتر است بر مردم فخر فروشی کنم؛ سر بریده اما را

بر بالای کاخ خود نصب کرد ؛ و بار دیگر طعم تلخ شکست در کامش ریخته شد؛ همسرش هند پرسید این سر کیست و هنگامی که دانست سر

مولایش حسین (علیه السلام) است با موی باز به داخل کاخ دوید و یزید را برآشفته ساخت و یزید عبا از دوش خود برداشت و بر سر زنش

انداخت.۱۳ گفت از درِ گفتگو و منطق وارد شوم ؛ نتیجه تغییری نکرد. دستور داد امام بالای منبر برود و برای مردم صحبت کند. دید خود زمینه

رسوایی خویش را فراهم آورده و سخنان شیوا و رسای امام دارد همگان را بیدار می نماید، به ناچار دستور داد مؤذن اذانی دروغین بگوید تا

امام مجبور شود سخن خود را قطع کند.۱۴ همه تیرهایش به سنگ می خورد؛ مدام شکست پشت شکست. این بار تصمیم گرفت تا گناه قتل شهدای کربلا را به دیگران بیندازد و این

گونه دست به عوامفریبی بزند. گناه قتل امام حسین علیه السلام و یارانش را به گردن عبیدالله انداخت و اذعان داشت که آنان خودسرانه دست به

چنین جنایتی زده اند و او تنها دستور به ستاندن بیعت از امام داده بود.۱۵ اما انتشار این خبر را هم موجب از بین رفتن شکوه و جلال خود

می دیـد. پس چه بایـد می کرد؟ بهتر دیـد از راه درست و اظهار همـدردی وارد شود و وانمود کنـد که گذشـته ها را بایـد فراموش کرد. او که فکر

می کرد راه حلی بکر و مؤثر به ذهنش آمده است برای عوض کردن فضا و ایجاد فضایی عاری از تشـنج ـ لااقل برای خود ـ پسرش خالد را

فراخواند و رو کرد به یکی از کودکان که «عمربن الحسن علیه السـلام»، فرزند دیگری از امام مجتبی (علیه السـلام) بود و با لبخندی مرموز به او گفت: با

پسـر من کُشتی می گیری؟ آن فرزنـد خردسـال امـام مجتبی (علیه السـلام) که هرگز خـاطره شـهادت برادران، عمو و دیگر اعضـای خانواده اش را از یاد

نبرده بود، با بغضـی سنگین در گلو، کوبنده پاسخ داد: ولکن إعطنی سکّینا و اعطه سکّینا ثم اقاتله؛ نه [چرا کُشتی بگیریم] بهتر است خنجری به

من و خنجری نیز به او بدهی تا با هم بجنگیم. یزید از این پاسخ یکّه خورد و زیر لب غرّید:

شِنْشِنَةٌ اَعرِفُها مِن اَخْزَمَ

هَل تَلِدُ الحَیَّةَ اِلّا الحَیَّةَ؟

این خوی و عـادتی است که از اخزم آن را سـراغ دارم. آیـا مـار جز مـار می زایـد.۱۶آری، این بـار نیز سـیاست هـای عوام فریبانه و مزوّرانه یزید با شکست روبه رو گردید و ظلم ستیزی فرزندی از خاندان اهل بیت (علیهم السلام)

او را در دستیـابی بـه اغراض پلیـدش ناکـام گـذاشت. نمـاد ایسـتادگی و جانفشـانی خـوش رنـگ ترین نگـار عـاشورا، ایسـتادگی و جانفشانی آنان است که از ساعتی که صدای زنگ شتران از مدینه بلند شد

در پرده حماسه

عاشورائیان ظاهر گردید و از آغاز سـفر بر سرلوحه قلبشان نقش بست. امام حسین (علیه السلام) به آنان می فرمود: صَبراً بنی الکِرام! فَمَا المَوتُ الّا

قَنطَرَهٔ تَعبُرُ بِکُم عَنِ البُؤسِ وَ الضَّرّاءِ اِلَی الجِنانِ الواسِـعَهِٔ و النَّعیمِ الدّائِمَـهِٔ؛ ای بزرگ زادگان! پایـداری کنید که مرگ تنها پلی اسـت که شما را از رنج

و سـختی به سوی گسـتره بهشت و جـاودانگی نعمت هـا رهنمون می شود.۱/۱۷عاشورائیان دریافته بودنـد که ایسـتادگی و پایمردی است که آنان را جاودانه می کند. این گونه است که در پرده عاشورا، هر یک رنگی از

چشم نوازترین پـایمردی ها را در نقش می آورنـد و سـهمگین ترین تازیانه های نیستی را بر سـینه فکار خویش می خرنـد و هر آن، برافروخته تر

می شونـد، تا به هستی چنگ زنند. تشـنگی بی تابشان نمی کند، زخم شمشـیر و نیزه ها، به زمین شان در نیندازد، سوگ عزیزان، به فریادشان

نمی آورد، و سـنگدلی دشـمن و تنهایی در بیابان. غبار از حقـد و حقارت بر سـیمای شان نمی نشاند؛ آمده اند که فنا شوند تا به بقا برسند که

«لِیَرْغَبُ المَؤمِنُ فِی لِقَاءِ اللّهِ.»۲/۱۷ عجب رازی در این رمز نهفته است؛ کربلا آمیزه کرب است و بلا. و بلا افق طلعت شمس اشتیاق است. و آن

تشنگی که کربلائیان کشیده اند. تشنگی راز است. و اگر کربلائیان تا اوج آن تشنگی ـ که می دانی ـ نرسند. چگونه جانفشان سرچشمه رحیق
مختوم بهشت شود؟ آن شراب طهور که شنیده ای بهشتیان را می خورانند، میکده اش کربلاست و خراباتیانش این مستانند که این چنین بی سر
و دست و پا افتاده اند. آن شراب طهور که شنیده ای، تنها تشنگان راز را می نوشانند و ساقی اش حسین (علیه السلام) است، حسین (علیه السلام) از
دست یار می نوشد و از دست حسین (علیه السلام).۱۸می جنگیدند ولی سرودند:

صبراً علی الاسیاف و الأسنّهٔ

صبراً عَلَیها لدخول الجنّهٔ

صبر بر ضربه شمشیر و نیزه ها می کنم، صبر تا به واسطه آن وارد بهشت شوم.۱۹این ویژه آنانی بود که جنگیدند و صبر بر ضربه شمشیر را زبان جانفشانی و ایستادگی خود کردند. اما، ایستادگی و جانفشانی خلاصه در
شمشیر به دستان عاشق نمی باشد، گروهی دیگر نیز بودند که وسعت سینه و صبر جگرسوز را ترجمان عشق خود کردند و بردبارانه ایستادند و
ظرف وجود خود را از شکیبائی پر کردند و آن گاه که ظرف لبریز از شکیبایی و بردباری شان شد، فنا یافتند وبه بقا دست یازیدند. آنان که
ضربه های دردناکِ خنجر دیدن و دم بر نیاوردن، را به جان خریدند و در سکوت و صبر معنا شدند. شمشیر برنده، سنخیتی با گوشت دست
آدمی ندارد؛ می دَرَد و پاره می کند. اما سخت تر از ضربه شمشیر هم هست و آن فراق دیدن و آه نکشیدن است ؛ پرپر شدن عزیزان دیدن و کمر
خم نکردن است ؛ ناسزا شنیدن و پاسخ نگفتن است؛ تهمت خوردن و تسلیم نشدن است ؛ خارجی خوانده شدن و قرآن خواندن است؛ سر دلبر
بر نی دیدن و استوار ایستادن است؛ چوب بر لب و دندان معشوق دیدن و زاری نکردن است؛ سر بریده در طشت طلا دیدن و گلایه نکردن
است؛ سر دلدار خاکستری دیدن و بغض فروخوردن است و سر بریده پدر در آغوش گرفتن و خنده دیدار کردن است. شیخ صدوق می نویسد:یزید دستور داد اهل بیت امام حسین(علیه السلام) را به همراه امام سجاد(علیه السلام) در خرابه ای زندانی کنند. آن ها در آن جا نه از گرما در امان
بودند و نه از سرما؛ به گونه ای که بر اثر نامناسب بودن آن محل و گرما و سرمای هوا، صورت های شان پوست انداخته بود.۲۰در میان ناله و اندوهِ بانوان رها شده از زنجیر ستم، کودکان مظلومی به چشم می خوردند. آنان در حالی که گرسنه بودند، هر روز عصر با
لباس های کهنه جلوی در خرابه صف می کشیدند و مردم شام را که دست کودکان شان را گرفته بودند و با آذوقه به خانه های شان برمی گشتند،
غریبانه تماشا می کردند و آه حسرت می کشیدند. دامان عمه را می گرفتند و می پرسیدند: «عمه! مگر ما خانه نداریم؟ پدران ما کجا هستند؟»

حضرت زینب (علیهاالسلام)نیز برای تسلای دل کوچک و غم دیده آنان می فرمود: «چرا عزیزانم! خانه شما مدینه است و پدران تان به سفر

رفته اند.»۲۱نگاشته اند در یکی از شب های اقامت اسیران کربلا در خرابه شام، رقیه (علیهاالسلام)پدرش را در خواب می بیند و پریشان از خواب

برمی خیزد. او گریه کنان می گوید: من پدرم را می خواهم! هر چه اهل خرابه خواستند او را ساکت کنند، نتوانستند. داغ همه از گریه او تازه تر

گردید و همه به گریه و زاری پرداختند.مأموران خرابه پرسیدند: چه خبر شده است؟ گفتند: دختر خردسال امام حسین(علیه السلام)پدرش را خواب دیده است و او را می خواهد.

آنان سر بریده حضرت را در درون طبقی نهادند و روی آن را با پارچه ای پوشاندند و جلوی او گذاشتند. شدت ضعف و گرسنگی، کودک را به

توهّم انداخته بود. او گریه می کرد و می گفت: من که غذا نخواستم؛ من پدرم را می خواهم. مأموران گفتند: این پدرت است. وقتی رقیه

(علیهاالسلام)روپوش را کنار زد، سر بریده پدر را به سینه چسباند و دلسوزانه می گفت:«یَا اَبَتَاه! مَن ذَا الّذِی خَضَبَکَ بِدِمَائِکَ؟ یَا اَبَتَاه! مَن ذَا الَّذِی قَطَعَ وَرِیدَکَ؟ یَا اَبَتَاه! مَن ذَا الَّذِی اَیتَمَنِی عَلی صِغَرِ سِنِّی؟ یَا اَبَتَاه! مَن بَقِیَ بَعدَکَ

نَرجُوهُ؟ یَا اَبَتَاه! مَن لِلیَتِیمَهِ حَتَّی تَکبرُ؟ یَا اَبَتَاه! مَن لِلنِّسَاءِ الحَاسِرَاتِ؟ یَا اَبَتَاه! مَن لِلاَرَامِلِ المُسبَیَاتِ؟ یَا اَبَتَاه! مَن لِلعُیُونِ البَاکِیَاتِ؟ یَا اَبَتَاه! مَن

لِلضَّایِعَاتِ الغَرِیبَاتِ؟ یَا اَبَتَاه! مَن لِلشُّعُورِ المَنشُورَاتِ؟ یَا اَبَتَاه! مَن بَعدُکَ؟ وَا خَیبَتَاه مِن بَعدِکَ، وَا غُربَتَاه! یَا اَبَتَاه! لَیتَنِی لَکَ الفِدَاءُ! یَا اَبَتَاه! لَیتَنِی

قَبلَ هَذَا الیَومِ عُمیَاءٌ! یَا اَبَتَاه! لَیتَنِی تَوَسَّدتُ التُّرَابِ وَ لا اَری شَیبَکَ مُخضَباً بِالدِّمَاءِ»۲۲ ای پدر! چه کسی صورتت را با خون سرت رنگین کرد؟ چه کسی رگ های گلویت را برید؟ چه کسی مرا در این خردسالی یتیم کرد؟ چه

کسی بانوان را در پناه خود می گیرد؟ چه کسی زنان بیوه شده را آشیان می دهد؟ چه کسی اشک از چشم های اشک بار پاک می کند؟ چه کسی

زنان آواره را مأوا می دهد؟ چه کسی موهای پریشان مان را می پوشاند؟ پس از تو که... وای بر خواری پس از تو؟ وای از غریبی!کاش پیش از

دیدن این روز کور می شدم! کاش چهره در خاک می بردم و محاسن تو را خونین نمی دیدم.سپس آن قدر گریه کرد تا از هوش رفت و ناله اش برای همیشه خاموش گردید. صدای گریه بالا گرفت و مصیبتی دیگر بر دل داغدار

اهل بیت نشست و این گونه واپسین شبِ زندگانیِ کوتاه فرشته غم، با غصه سپری شد و بدن مجروح و ستم دیده او را در همان خرابه به خاک

سپردند. او روز اول صفر به آن ویرانه آمد و پس از چهار شب، در پنجم صفر سال ۶۱ هجری، به سوی پدر شهیدش پر کشید.۲۳طاهر دمشقی که از ندیمان دربار یزید بود و شب ها، او را با شعر و داستان گویی سرگرم می کرد، درباره رخدادهای شب وفات حضرت

رقیه (علیه السلام)می گوید: «آن شب من پیش یزید بودم. او به من گفت: «طاهر! امشب از ترسِ کابوس های وحشتناک، قلبم به تپش افتاده است. سرم را روی زانویت بگذار و فجایعی را که من در گذشته کرده ام،

برایم تعریف کن

من سرش را روی زانو گذاشتم و از گذشته سیاهش برای او گفتم. تا این که پس از ساعتی به خواب رفت. ناگهان دیدم از خرابه، صدای
شیون و ناله می آید. او در خواب بود و من در اندیشه جنایت های او که نگاهم به تشت طلایی افتاد که سر حسین (علیه السلام) در آن قرار داشت.
گویا دیدم سر بریده، لب هایش به حرکت درآمد و گفت: «خداوندا! اینان، فرزندان و جگرگوشه های من هستند که این گونه از دنیا می روند.»چون این منظره را دیدم، حالتی از ترس و غم در دلم افتاد که ناخودآگاه اشکم جاری شد. یزید را رها کردم و به بالای کاخ آمدم. صدای گریه
لحظه به لحظه بیشتر می شد. از بالای بام به درون خرابه که کنار کاخ بود، نگاه کردم؛ دیدم خرابه نشینان دورِ دخترکی را گرفته اند و خاک بر سر
می ریزند و به شدت گریه می کنند. یکی از آن ها را صدا زدم و پرسیدم: چه خبر شده است؟ گفت: «دختر امام حسین (علیه السلام)، پدرش را در
خواب دیده است و اکنون از خواب پریده و پدرش را از ما می خواهد».پس از دیدن این صحنه دردناک، پیش یزید برگشتم. دیدم او هم خواب زده شده است و با حالتی عجیب، به سر بریده نگاه می کند و از
شدت ترس و ناراحتی، دندان هایش را بر هم می ساید و به خود می لرزد. دوباره از سر بریده ندایی برخاست و این آیه را تلاوت کرد: «وَ سَیَعْلَمُ
الَّذینَ ظَلَمُوا اَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُون»۲۴و به زودی کسانی که ظلم کردند، خواهند فهمید که به چه جایگاهی داخل خواهند شد.ترس بر وجود یزید چیره گشته بود. در همان حالت ناراحتی از من پرسید: «این صدای گریه از کجاست؟» جریان را برای او گفتم. با
عصبانیت فریاد کشید: «چرا سر پدرش را نزد او نمی برید؟» نگهبانان بی درنگ سر را درون طبقی گذاردند و به خرابه آوردند. دخترک با دیدن
سر بریده پدر آن قدر گریست که جان داد.»۲۵به خوبی روشن است که یزید در این ماجرا قصد تسلّی خاطر اهل خرابه را نداشته، بلکه با این کار می خواست آنان را به یاد مصایب شان
اندازد و آنان را بیشتر آزار دهد.و این ها همه، ضربات تازیانه روزگاری غربت، بر بدن مجروح و نازک تر از گل دختری سه ساله است. بدنی که هر کبودی اش، خاطره ای
از داغی جگرسوز است و سند گویایی بر عشقی عالم افروز؛ کتابی که تازیانه بر آن مشق نوشته بود و خار مغیلان، پاورقی اش زده بود؛ کتابی که
کتاب سال نه، کتاب قرن نه، کتاب تاریخ شده بود؛ کتابی برگزیده در ایستادگی و جانفشانی ؛ کتابی به وسعت عاشورا. می گویند رقیه (علیهاالسلام)
در قاموس تاریخ معنا ندارد! چه غم که رقیه (علیهاالسلام) در لغت نامه سترگ عشق و عاشورا، غمّازترین است.

پی نوشت ها

۱ـ شیخ عباس قمی، نفس المهموم، تهران، مکتبة الاسلامیة، ۱۳۶۸ ه. ق ،ص ۲۱۶.۲ـ ابوالقاسم، ابوالحسن بن سعد الدین، ابن

طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، قم، انتشارات اسوه، چاپ اول، ۱۴۱۴ ه. ق ،ص ۱۶۸.۳ـ احمدبن علی بن ابی طالب الطبرسی، الإحتجاج، قم، انتشارات اسوه، چاپ دوم، ۱۴۱۶ ه.ق، ج ۲، ص ۱۰۱؛ آغابن عابد الشیروانی، اکسیر العبادات فی اسرار

الشهادات، بحرین، شرکهٔ المصطفی للخدمات الثقافیه، چاپ اول، ۱۴۱۵ ه. ق، ج ۲، ص ۷۶۲.۴ـ محمدبن جریر طبری، تاریخ الطبری، مصر، دارالمعارف، ۱۹۶۰ م، ج ۵، ص ۴۶۸؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، بیروت، دارالمعرفهٔ، بی تا، ص ۸۹.۵ـ نفس المهموم، ص ۲۲۴. ۶ـ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۵۰؛ مفید، محمدبن محمد، الارشاد، تهران، انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ چهارم، ۱۳۷۸ ه. ش، ج ۲، ص ۱۶۵. ۷ـ همان، ص ۴۵۱. ۸ـ شیخ عباس قمی، منتهی الامال، قم، انتشارات هجرت، چاپ هشتم، ۱۳۷۴ ه. ش، ج ۱، ص ۷۹۷. ۹ـ اعراف/ ۱۱۱. ۱۰ـ منتهی الامال، ج ۱، ص ۷۹۸؛ ابوالحسن علی بن الحسین السعودی، اثبات الوصیهٔ، تهران، کتاب فروشی اسلامیه، ۱۳۴۳ ه. ش ،ص ۳۱۹. ۱۱ـ محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ ه.ق، ج ۴۵، ص ۱۲۹ . ۱۲ـ ر:ک، همان، ص ۱۴۱ . ۱۳ـ ر:ک، همان، ص ۱۴۰؛ موفق بن احمد الخوارزمی، مقتل الحسین (علیه السلام) للخوارزمی، قم، مکتبهٔ المفید، بی تا، ج ۲، ص ۷۴. ۱۴ـ مقاتل الطالبین، ص ۱۲۱. ۱۵ـ عبدالرحمن بن علی ابن الجوزی، المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوک، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۲ ه. ق، ج ۵، ص ۳۴۰ ؛ منتهی الامال، ج ۱، ص

۸۱۴. ۱۶ـ سید محسن امین عاملی، اعیان الشیعهٔ، بیروت، دارالمتعارف للمطبوعات، بی تا، ج ۱، ص ۶۱۲ ؛ سید محسن امین عاملی، لواعج الاشجان، قم، منشورات مکتبهٔ

بصیرتی، بی تا، ص ۲۳۸ ؛ فرهاد میرزا، قمقام زخّار و صمصام بتّار، تهران، کتاب فروشی اسلامیه، ۱۳۷۷ ه. ق، ص ۵۷۸ ؛ احمدبن داود ابن قتیبهٔ الدینوری، اخبار الطّوال،

بیروت، دارالکتب العلمیهٔ، چاپ اول، ۱۴۲۱ ه. ق، ص ۳۸۶؛ اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۲۲۴. ۱/۱۷ـ نفس المهموم، ص ۱۵۳. ۲/۱۷ـ ابوجعفر محمدبن علی، ابن شهرآشوب، مناقب آل ابی طالب، بیروت، دارالاضواء، بی تا، ج ۳، ص ۲۲۴، بحاالانوار ج ۷۵، ص ۱۱۷. ۱۸ـ سید مرتضی آوینی، فتح خون، تهران، کانون فرهنگی و هنری ایثارگران، چاپ دوم، ۱۳۷۴ ه .ش، ص ۵۶. ۱۹ـ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۰۱. ۲۰ـ الشیخ الصدوق، الامالی، نجف، مطبعهٔ الحیدریهٔ، ۱۳۸۹ ه . ق، مجلس ۳۱، حدیث۴؛ قمقام زخار، ص ۵۷۰؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۰. ۲۱ـ ذبیح الله محلاتی، ریاحین الشریعهٔ، تهران، دار الکتب الاسلامیهٔ، بی تا، ج ۳، ص ۳۰۹.۲۲ـ نفس المهموم، ص ۲۹۰.۲۳ـ عمادالدین محمدبن علی الطبری، کامل بهائی، قم، مؤسسه طبع و نشر، ۱۳۳۴ ه .ش، ج ۲، ص ۱۷۹؛ ریاحین الشریعهٔ، ج ۲، ص ۳۰۹؛ منتهی الامال، ج ۱، ص

پژوهشی در هویت تاریخی حضرت رقیه علیهاالسلام

مشخصات کتاب

پدید آورنده : ابوالفضل هادی منش

ناشر : مجله حوزه

مقدمه

در واپسین سال های عمر معاویه، روزگاری که زیاده خواهی های او سایه ای سنگین از فساد و تباهی بر جامعه مسلمین انداخته بود، تولد رقیه علیهاالسلام تولد نوزادی دختر به نام رقیه (علیهاالسلام) شادی و شعف را به خانه گلین و ساده امام حسین (علیه السلام) فرا خواند و اشک شوق را مهمان نگاه های منتظر کرد و امام، آرامش کوتاه و زودگذری در سایه خرسندی از مولود خجسته خود

پیدا کرد و لبخندی از سرور بر چهره خسته و

انـدوهگین اش از ظلم و جور زمانه نشانـد؛ زمانه ای که هتاکی به خاندان پیامبر (صـلی الله علیه وآله) و دشـنام دادن به امیرالمؤمنین (علیه السلام) سکه

رایـج شـده بود. تزویر و ریاکاری چنان در بافت جامعه نفوذ کرده بود که کسـی به چشم های خود نیز اعتماد نداشت. این در حالی بود که سنگینی

زخم تمـام این معضـلات ریشه دار، بر قلب امـام وارد می آمـد. معـاویه امـا، بـا همه فریبکـاری و نیرنگی که داشت، در برابر فرشـته مرگ، بی چاره و

ذلیل می نمود و آن گاه که مرگ گریبانش را گرفت، بی هیچ مقاومتی تسـلیم شد و پسر می گسار و شهوت پرست او بر اریکه ای که بیست سال،

پدرش بر آن تن، و دنیا پرسـتان بر آن رخ ساییده بودند، تکیه زد. در چنین روزگاری بود که صدای زنگ شتران از مقصد مدینه به سـوی آینـده ای روشـن و تابنـاک بـه وسـعت تاریـخ، برخـاست و در رهگـذرحوادث و رویـدادهای ایـن سـفر پردرد و رنـج، رقیه (علیهاالسـلام) به تماشـا ایسـتاده و عروج خود را انتظار می کشـید. اگر چه بسـیاری از منـابع تاریخی، نام او را در خاطره خود حفظ نکرده اند، اما دلایل گویایی بر اثبات وجود او در دست است که در جای

خود بدان اشاره خواهد شد. نوشـتار حاضر، رهاوردی است از چکیده آن چه تاریخ، به نام و خاطره رقیه (علیهاالسلام) در خود ثبت کرده است و تلاش دارد تا دریچه ای به

اقیـانوس بی کران درد و رنـج دخترك خورشـید بگشایـد و قطره ای از دریـای معرفت و بینش او را در کـام تشـنگان زلاـل حقیقت بریزد، اما گفتنی

است به دلیل نبود منابع کافی و محـدود بودن شـرح حال او، نگارنـده بیشتر به بیان آن چه درباره ایشان نگاشـته انـد، همت ورزیـده است تا مخاطب

به مطالبی که نقل شده، اشراف یابد. از این رو، بدون داوری در مورد اخبار نقل شده، به گردآوری آن دست یازیده است.

میلاد کوثر ثانی

هوا گرم بود و سـکوت، خیره خیره، پرده سـیاه شب را تماشـا می کرد. شـهر در تـاریکی فرو رفته بود. پنجره خانه ای در شـهر، گرم انتظار و محو

گفت و گوی شب با ستارگانش بود. نسیم، بر دیوارهای آفتاب خورده خانه می وزید. قلب شهر، از تنها پنجره باز و روشن خود می تپید و همه

به انتظار نشسته بودند که ناگاه صدای گریه نوزادی خجسته، احساس شب را به بازی گرفت. اشك شوق بر گونه ها غلتید و لب ها، یک صدا،

ترانه لبخنـد سـرودند. غنچه ای دیگر، به بـاغ حسـین (علیه السـلام) روییـده بود و همه بر گلبرگ رخش، غنچه هـای عـاطفه نثار می کردند. رقیه (علیهاالسلام) در آن شب

شکفت، و مـادر تاریـخ، کتـاب کهن خـویش را گشـود و بر صـفحه ای مبهم از آن، قلم را به تکـاپو واداشت. ولی آن صـفحه مبهم تاریخ، در کوران

تـاخت و تازهـای روزگـار، از دفـتر گـذار زمـان جـدا گشـت و از حـافظه آن ناپدیـد گردیـد. در کتـابچه کوچـک زنـدگانی رقیه

(علیهاالسلام)، لحظه

رویـیـدنش بـدون هیـچ سـطری، سـفید مانـد و نـام هیـچ روزی به عنـوان زادروزش ثبت نگردیـد. دربـاره سنّ شـریف حضـرت رقیه (علیهاالسلام) نیز در میان تاریخ نگاران اختلاف نظر وجود دارد. اگر اصل تولد ایشان را بپذیریم، مشهور این

است که ایشان سه یا چهار بهار بیشتر به خود ندیده و در روزهای آغازین صفر سال ۶۱ ه .ق، پرپر شده است.

مادر حضرت رقیه (علیهاالسلام)

بر اساس نوشته های بعضـی کتاب های تاریخی، نام مادر حضـرت رقیه (علیهاالسـلام)، امّ اسحاق است که پیش تر همسر امام حسن مجتبی

(علیه السلام) بوده و پس از شهادت ایشان، به وصیت امام حسن (علیه السلام) به عقد امام حسین (علیه السلام) درآمده است.۱ مادر حضرت

رقیه(علیهاالسلام) از بانوان بزرگ و با فضیلت اسلام به شمار می آید. بنا به گفته شیخ مفید در کتاب الارشاد، کنیه ایشان بنت طلحه است.۲ نـام مـادر حضـرت رقیه (علیهاالسـلام) در بعضـی کتـاب ها، ام جعفر قضاعیّه آمـده است، ولی دلیل محکمی در این باره در دست نیست. هم چنین

نویسـنده معالی السبطین، مادر حضرت رقیه (علیهاالسلام) را شاه زنان؛ دختر یزدگرد سوم پادشاه ایرانی، معرفی می کند که در حمله مسلمانان به

ایران اسیر شده بود. وی به ازدواج امام حسـین (علیه السلام) درآمد و مادر گرامی حضرت امام سجاد (علیه السلام) نیز به شمار می آید.۳ این مطلب از نظر تاریـخ نویسان معاصـر پـذیرفته نشـده؛ زیرا ایشان هنگام تولـد امام سـجاد (علیه السـلام) از دنیا رفته و تاریخ درگذشت او را ۲۳

سـال پیش از واقعه کربلا، یعنی در سال ۳۷ ه .ق دانسـته اند. از این رو، امکان ندارد او مادر کودکی باشد که در فاصـله سه یا چهار سال پیش از

حادثه کربلا به دنیا آمـده باشـد. این مسأله تنها در یک صورت قابل حل می باشد که بگوییم شاه زنان کسـی غیر از شـهربانو (مادر امام سجاد

(علیه السلام)) است.

نام گذاری حضرت رقیه (علیهاالسلام)

رقیه از «رقی» به معنی بالا رفتن و ترقی گرفته شده است.۴ گویا این اسم لقب حضرت بوده و نام اصلی ایشان فاطمه بوده است؛ زیرا نـام رقیه در شـمار دختران امـام حسـین (علیه السـلام) کمتر به چشم می خورد و به اذعـان برخی منـابع، احتمـال این که ایشان همان فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) باشد، وجود دارد.۵ در واقع، بعضی از فرزندان امام حسین (علیه السلام) دو اسم داشته اند و امکان تشابه اسـمی نیز در فرزنـدان ایشان وجود دارد. گذشـته از این، در تاریخ نیز دلایلی بر اثبات این مدعا وجود دارد. چنانچه در کتاب تاریخ آمده است: «در میان کودکان امام حسین

(علیه السـلام) دختر کوچکی به نـام فاطمه بود و چون امام حسـین (علیه السـلام) مادر بزرگوارشان را بسـیار دوست می داشـتند، هر فرزند دختری که

خدا به ایشان می داد، نامش را فاطمه می گذاشت. همان گونه که هرچه پسـر داشـتند، به احترام پدرشان امام علی (علیه السلام) وی

را علی

می نامید».۶ گفتنی است سیره دیگر امامان نیز در نام گذاری فرزندانشان چنین بوده است.

نام رقیه در تاریخ

این نام ویژه تاریخ اسلام نیست، بلکه پیش از ظهور پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) نیز این نام در جزیرهٔ العرب رواج داشته است. به

عنوان نمونه، نـام یکی از دختران هاشم (نیای دوم پیامبر (صـلی الله علیه وآله)) رقیه بود که عمه حضـرت عبـداللّه ، پـدر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به

شمار می آیـد.۷ نخسـتین فردی که در اسـلام به این اسم، نـام گـذاری گردیـد، دختـر پیـامبر اکرم (صـلی الله علیه وآله) و حضـرت خدیجه بود. پس از این نام گذاری،

نـام رقیه به عنوان یکی از نام های خوب و زینت بخش اسـلامی درآمـد. امیرالمؤمنین علی (علیه السـلام) نیز یکی از دخترانش را به همین اسم نامید که این دختر بعدها به ازدواج حضرت مسلم بن عقیل (علیه السلام)

درآمـد. این رونـد ادامه یـافت تـا آن جـا که برخی دختران امامـان دیگرماننـد امام حسن مجتبی (علیه السـلام)،۸ امام حسـین (علیه السلام) و دو تن از

دختـران امـام کـاظم (علیه السـلام) نیز رقیه نامیـده شدنـد. گفتنی است، برای جلـو گیری از اشـتباه، آن دو را رقیه و رقیه صـغری می نامیدند.۹

خاستگاه تربیتی

حضـرت رقیه (علیهاالسـلام) در خانواده ای پرورش یافت که پـدر، مادر و فرزندان آن، همگی به عالی ترین فضـیلت های اخلاقی و پارسایی

آراسته بودند. افزون بر آن، فضای دل انگیز شـهر پیامبر (صـلی الله علیه وآله) که شمیم روح فزای رسول خدا (صلی الله علیه وآله)، علی (علیه السلام) و فاطمه

(علیه السلام) هنوز در آن جاری بود و مشام جان را نوازش می داد، در پرورش او نقشی بزرگ داشت. او در خانواده ای رشد یافت که همگی

سیراب از زلاـل معرفت امـام حسـین (علیه السـلام) بودنـد؛ خـانواده ای که از بزرگ ترین اسـطوره های علم و ادب و معرفت و ایثار مانند زینب کبری

(علیهاالسـلام)، اباالفضل العباس (علیه السـلام)، علی بن الحسین (علیه السلام)، علی اکبر (علیه السلام) و... تشکیل شده بود. حضرت رقیه (علیهاالسلام) در مدت عمر کوتاه خود در دامان این بزرگواران، به ویژه پدر گرامی اش امام حسین (علیه السلام) پرورش یافت و با

وجود همان سن کم، به عنوان یکی از زیباترین اسطوره های ایثار و مقاومت در تاریخ معرفی گردید.

دیگر دختران امام حسین (علیه السلام)

در مورد تعـداد فرزنـدان دختر امام حسـین (علیه السـلام) در میان تاریخ نویسان، اختلاف نظر وجود دارد. بیشتر آنان دو دختر به نام

های سکینه

و فـاطمه برای حضـرت ذکر کرده انـد و برخی دیگر تعـداد دختران حضـرت را تـا هشت نفر نیز برشـمرده انـد. در این جـا برخی از دیدگاه ها را بیان

می کنیم. ۱. علامه ابن شهر آشوب و محمد بن جریر طبری که از تاریخ نویسان بزرگ اسلام هستند، از سه دختر به نام های سکینه، فاطمه و زینب نام

برده اند.۱۰۲. میرزا حبیب اللّه کاشـانی، شـمار پسـران حضـرت را سـیزده تن به نـام های علی اکبر، علی اوسط، علی اصـغر، محمـد، جعفر، قاسم، عبداللّه ،

محسن، ابراهیم، حمزه، عمر، زیـد و عمران دانسـته است و تعـداد دختران حضـرت را هشت نفر می دانـد؛ به نـام هـای فاطمه کبری، فاطمه صغری،

زبیـده، زینب، سـکینه، ام کلثوم، صـفیه و دختری که در شـام از دنیـا می رود و نامی از او به میان نمی آورد. او بر این باور است که این چند گانگی تنها

در اسم آن ها بوده و بیشتر آنان در مسـمّی شریک اند؛ زیرا امام حسین (علیه السلام) در تاریخ به کمی فرزند معروف بوده اند. پس ممکن است

بعضـی از اولاـد ایشـان دو اسم داشـته باشـند یـا حتی نـام نوه هـای ایشـان نیز در ردیف فرزنـدان شـان قرار گرفته باشـد و یا به دلیل سرپرستی بعضی

یتیمان بنی هاشم مانند فرزندان امام مجتبی (علیه السـلام) به اشـتباه، نام آنان نیز در شمار فرزندان ایشان دانسته شده باشد.۱۱۳. علی بن عیسی اربلی، نویسنده کتاب معروف کشف الغمّهٔ فی معرفهٔ الائمهٔ، می نویسد: امام حسین (علیه السلام) شش پسر و چهار دختر داشت. بـا این حـال، او هنگام برشـمردن دختران حضـرت، نام سه نفر ـ زینب، سـکینه و فاطمه ـ را می برد و از نفر چهارم سـخنی به میان

نمی آورد۱۲ که احتمال دارد چهارمین آن ها، حضـرت رقیه (علیهاالسـلام) باشـد. ۴. علامـه حایری، در کتاب معالی السـبطین، می نویسد: برخی مانند محمد بن طلحه شافعی (از عالمان اهل تسنن) می نویسند: امام حسین

(علیه السـلام) ده فرزنـد داشـته که عبارت بوده انـد از: شـش پسـر و چهار دختر. سـپس می افزاید: دختران او عبارت اند از: سـکینه، فاطمه صغری،

فاطمه کبری، و رقیه (علیهاالسـلام). آنگاه در مورد رقیه (علیهاالسـلام) می نویسـد: رقیه (علیهاالسـلام) پنـج یا هفت سال داشت و در شام درگذشت که

مادرش، شاه زنان، دختر یزدگرد است.۱۳ به همین اندک بسنده می کنیم و تحقیق بیشتر در این زمینه را به فصل های آینده موکول می کنیم.

پژوهشی در دیدگاه های تاریخی در مورد حضرت رقیه (علیهاالسلام)

در بعضـی کتاب های تاریخی، نام حضـرت رقیه (علیهاالسـلام) آمـده، ولی در بسـیاری از آن ها نامی از ایشان برده نشده است. این احتمال وجود

دارد که تشابه اسـمی میان فرزندان امام حسین (علیه السلام)، سبب پیش آمدن این مسأله شده باشد. هم چنان که بعضی از کتاب ها به این مسأله

اذعان دارند و بنابر نقل آن ها، حضرت رقیه (علیهاالسلام) همان فاطمه صغری (علیهاالسلام) است. در چگونگی درگذشت ایشان نیز اختلاف نظر
وجود دارد که در این جا به این دو مسأله خواهیم پرداخت.

طرح بحث

برای روشن شدن این مطلب، بحث را با طرح یک پرسش بنیادین و بسیار مشهور آغاز می کنیم که: آیا نبودن نام حضرت رقیه (علیهاالسلام)
در شمار فرزندان امام حسین (علیه السلام) در کتاب های معتبری چون ارشاد مفید، اعلام الوری، کشف الغمهٔ و دلائل الامامهٔ، بر نبودن چنین
شخصیتی در تاریخ دلالت دارد؟ با بیان چند مقدمه، پاسخ این پرسش به خوبی روشن می شود: ۱. در دوره زندگانی ائمه اطهار (علیهم السلام) و در صدر اسلام مسائلی مانند کمبود امکانات نگارشی، اختناق شدید حکمرانان اموی، کم
توجهی به ثبت و ضبط جزئیات رویدادها، فشار حکومت بر سیره نویسان، جانب داری ها و... سبب بروز بعضی اختلافات در نقل مطالب
تاریخی می شده است. ۲. در اثر تاخت و تازها و وجود بربریت و دانش ستیزی بعضی حکمرانان، بسیاری از منابع ارزشمند از میان رفته است. به همین دلیل، این
گمان تقویت می شود که چه بسا بسیاری از این اسناد و منابع معتبر، در جریان این درگیری ها، از بین رفته و به دست ما نرسیده است. ۳. تعدد فرزندان، تشابه اسمی و به ویژه سرگذشت های شبیه در مورد شخصیت های گوناگون تاریخی و گاه وجود ابهام در گذشته ها و
پیشینه زندگی افراد، امر را بر تاریخ نویسان مشتبه کرده است. همان گونه که این مسأله در مورد دیگر شخصیت های تاریخی - حتی در جریان
قیام عاشورا - نیز به چشم می خورد. ۴ـ همان گونه که پیش تر گفته شد، امام حسین (علیه السلام) به دلیل شدت علاقه به پدر بزرگوار و مادر گرامی شان، نام همه فرزندان خود را
فاطمه و علی می گذاشتند. این امر خود منشأ بسیاری از سهوِ قلم ها در نگاشتن شرح حال زندگانی فرزندانِ امام حسین (علیه السلام) گردیده
است. قراین و شواهدی نیز در دست است که رقیه (علیهاالسلام) را فاطمه صغیره می خوانده اند. احتمال دارد همین موضوع سبب غفلت از نام
اصلی ایشان شده باشد.۱۴ بنابراین، نیامدن نام حضرت رقیه (علیهاالسلام)، در کتاب های تاریخی، اگر چه شک در وجود تاریخی او را بسیار تقویت می کند، اما هرگز
دلیل بر نبودن چنین شخصیتی در تاریخ نیست. افزون بر آن، مهم ترین دلیلِ فراموشی یا کم رنگ شدن حضور این شخصیت، زندگانی کوتاه
ایشان است که سبب شده ردّ کمتری از ایشان در تاریخ به چشم بخورد. در مورد حضرت علی اصغر (علیه السلام) نیز به جرأت می توان گفت: اگر
شهادت او بحبوحه نبرد و وجود شاهدان بسیار بر این جریان نبود، نامی از حضرت علی اصغر (علیه السلام) نیز امروز در بین کتاب

های معتبر

شیعه به چشم نمی خورد؛ زیرا تاریخ نویسی فنی است که با جمع آوری اقوال سر و کار دارد که بسیاری از آن ها شاهد عینی نداشته و به صورت

نقل قول گرد هم آمده است. تنها موضوعی که در آن مورد بحث و بررسی قرار می گیرد، درستی و یا نادرستی آن از حیث ثقه بودن راوی است

که البته این موضوع فقط در تاریخ اسلام وجود دارد. اما به عنوان نمونه، در بحث حدیث، معرفه ها و مشخصه های دیگری نیز برای سنجش

درستی اخبار، موجود می باشد که خبر را با تعادل و نیز تراجیح، علاج معارضه و تزاحم، بررسی دلالت و عملیات های دیگر مورد بررسی قرار

می دهند. افزون بر مطالب بالا، دو شاهد قوی نیز بر اثبات وجود ایشان در تاریخ ذکر شده است. ابتدا گفتگویی که بین امام و اهل حرم در آخرین

لحظات نبرد حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) هنگام مواجهه با شمر، رخ می دهد. امام رو به خیام کرده و فرمودند: «اَلا یا زِینَب، یا سُکَینَهٔ! یا

وَلَدی! مَن ذَا یَکُونُ لَکُم بَعدِی؟ اَلا یا رُقَیّه وَ یا اُمِّ کُلثُوم! اَنتم وَدِیعَهُٔ رَبِّی، اَلیَومَ قَد قَرَبَ الوَعدُ»؛ ای زینب، ای سکینه! ای فرزندانم! چه کسی پس

از من برای شما باقی می ماند؟ ای رقیه و ای ام کلثوم! شما امانت های خدا بودید نزد من، اکنون لحظه میعاد من فرارسیده است.۱۵هم چنین در سخنی که امام برای آرام کردن خواهر، همسر و فرزندانش به آنان می فرماید، آمده است: «یا اُختَاه، یا اُم کُلثُوم وَ اَنتِ یا زَینَب وَ

اَنتِ یا رُقَیّه وَ اَنتِ یا فاطِمَه و اَنتِ یا رُباب! اُنظُرنَ اذا أنَا قُتِلتُ فَلا تَشقَقنَ عَلَیَّ جَیباً وَ لا تَخمُشنَ عَلَیَّ وَجهاً وَ لا تَقُلنَ عَلیَّ هِجراً»؛ خواهرم ،ام

کلثوم و تو ای زینب! تو ای رقیه و فاطمه و رباب! سخنم را در نظر دارید [و به یاد داشته باشید] هنگامی که من کشته شدم، برای من گریبان

چاک نزنید و صورت نخراشید و سخنی ناروا مگویید.۱۶در مورد تشابه اسمی رقیه (علیهاالسلام) و فاطمه صغیره به یک جریان تاریخی اشاره می کنیم. مسلم گچ کار از اهالی کوفه می گوید: «وقتی

اهل بیت (علیهم السلام) را وارد کوفه کردند، نیزه داران، سرهای مقدس شهیدان را جلوی محمل زینب (علیهاالسلام) می بردند. حضرت با دیدن آن

سرها، از شدت ناراحتی، سرش را به چوبه محمل کوبید و با سوز و گداز شعری را با این مضامین سرود: ای هلال من که چون بدر کامل شدی و در خسوف فرورفتی! ای پاره دلم! گمان نمی کردم روزی مصیبت تو را ببینم. برادرا! با فاطمه

خردسال و صغیرت، سخن بگو که نزدیک است دلش از غصه آب شود. چرا این قدر با ما نامهربان شده ای؟ برادرجان! چقدر برای این دختر

کوچک سخت است که پدرش را صدا بزند، ولی او جوابش را ندهد.»۱۷حضرت زینب (علیهاالسلام) در این شعر از رقیه (علیهاالسلام) به فاطمه صغیره یاد می کند و این مسأله را روشن می کند که فاطمه صغیره که در

بعضی از کتاب ها از او یاد شده، همان دختر خردسالی است که در خرابه شام جان داده است. در این جا برای روشن شدن بیشتر

مسأله، گفتار کتاب های تاریخی و دیدگاه های اندیشمندان اسلامی را بررسی می کنیم.

کامل بهائی

قدیمی ترین کتابی که از حضرت رقیه (علیهاالسلام) به عنوان دختر امام حسین (علیه السلام) یاد کرده است و شهادت او را در خرابه شام می داند،

همین کتاب است. این کتاب، اثر عالم بزرگوار، شیخ عمادالدین الحسن بن علی بن محمد طبری امامی است که به امر وزیر بهاءالدین، حاکم

اصفهان در روزگار سلطنت هلاکوخان، نوشته شده است. به ظاهر، نام گذاری آن به کامل بهائی از آن روست که به امر بهاءالدین نگاشته شده

است. این کتاب در سال ۶۷۵ هجری قمری تألیف شده و به دلیل قدمت زیادی که دارد، از ارزش ویژه ای برخوردار است؛ زیرا به جهت نزدیک

بودن تألیف یا رویدادهای نگاشته شده ـ به نسبت منابع موجود در این راستا ـ حایز اهمیت است و منبعی ممتاز به شمار می رود و دستمایه

تحقیقات بعدی بسیار در این زمینه قرار می گرفته است. شیخ عباس قمی در نفس المهموم و منتهی الامال، ماجرای شهادت حضرت رقیه

(علیهاالسلام) را از آن کتاب نقل می کند. هم چنین بسیاری از عالمان بزرگوار مطالب این کتاب را مورد تأیید، و به آن استناد کرده اند. این نگارنده،

کتاب دیگری به نام بشارهٔ المصطفی (صلی الله علیه وآله) لشیعهٔ المرتضی (علیه السلام) دارد که در این کتاب نیز به برخی رویدادهای پس از واقعه

عاشورا اشاره شده است. اولین منبعی که در آن تصریح شده که اسیران کربلا در اربعین اول، بر سر مزار شهدای کربلا نیامده اند، همین کتاب

می باشد. او جریانی را از عطیه ۱۸ دوست جابربن عبدالله انصاری نقل می کند که به اتفاق هم بر سر مزار اباعبدالله الحسین (علیه السلام) و

شهیدان کربلا حاضر شده، اولین زائرین قبر او و در نخستین اربعین حسینی می گردند. اما نگارنده سخنی از ملاقات جابر با اسیران کربلا به میان

نمی آورد و بر خلاف آنچه در برخی مقتل ها نگاشته شده، هیچ ملاقاتی در این روز بین او و اسیران کربلا صورت نمی گیرد.۱۹ این موضوع نیز

نقطه عطف دیگری در امتیاز و برتری این کتاب می باشد.

اللهوف

یکی دیگر از کتاب های کهن که در این زمینه مطالبی نقل نموده، کتاب اللهوف از سیدبن طاووس است. باید دانست احاطه ایشان به متون

حدیثی و تاریخی اسلام و شیعه، ممتاز و چشم گیر است. وی می نویسد: «شب عاشورا که حضرت سیدالشهداء (علیه السلام)

اشعاری در بی

وفایی دنیا می خواند، حضرت زینب (علیهاالسلام) سخنان ایشان را شنید و گریست. امام (علیه السلام) او را به صبر دعوت کرد و فرمود: «خواهرم، ام

کلثوم و تو ای زینب! تو ای رقیه و فاطمه و رباب! سخنم را در نظر دارید [و به یاد داشته باشید] هنگامی که من کشته شدم، برای من گریبان

چاک نزنید و صورت نخراشید و سخنی ناروا مگویید [و خویشتن دار باشید].»۲۰ بنابر نقل ایشان، نام حضرت رقیه (علیهاالسلام) بارها بر زبان امام حسین (علیه السلام) جاری شده است.

این مطلب در مقتل ابومخنف نیز هست که حضرت پس از شهادت علی اصغر (علیه السلام)، فریاد برآورد: «ای ام کلثوم، ای سکینه، ای رقیه،

ای عاتکه و ای زینب! ای اهل بیت من! خدانگهدار؛ من نیز رفتم». این مطلب را سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی (وفات: ۱۲۹۴ ه .ق) در کتاب

ینابیع المودهٔ از مقتل ابومخنف نقل می کند.۲۱

المنتخب للطُریحی

این کتاب را شیخ فخرالدین طیحی نجفی (وفات: ۱۰۸۵ ه .ق) نوشته است. این کتاب در دو جلد تنظیم شده و هر یک از مجلدات آن

حاوی ده مجلس پیرامون سوگواری حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) و روایاتی شامل پاداش سوگواری بر آن امام و نیز مشتمل بر اخباری در

گستره رویدادهای روز عاشورا و رویدادهای پس از آن می باشد. اگر چه نگارنده این کتاب از متأخرین بوده و در عصر صفوی زیسته، اما

روایات و موضوعات خوبی را در کتاب خود جمع آوری و تنظیم کرده است. وی سن حضرت رقیه (علیهاالسلام) را سه سال بیان نموده است.

پس از او، فاضل دربندی (وفات: ۱۲۸۶ ه.ق) که آثاری هم چون اسرار الشهادهٔ و خزائن دارد، مطالبی را از منتخب طریحی نقل کرده است.

بعدها سید محمد علی شاه عبدالعظیمی (وفات: ۱۳۳۴ ه .ق) در کتاب شریف الایقاد، مطالبی را از آن کتاب بیان کرده است.۲۲ هم چنین علامه

حایری (وفات ۱۳۸۴ ه .ق) نیز در کتاب معالی السبطین از کتاب منتخب طریحی بهره برده است.

الدروس البهیهٔ

علامه سید حسن لواسانی (وفات: ۱۴۰۰ ه . ق) در کتاب الدروس البهیهٔ فی مجمل احوال الرسول و العتره النبویهٔ می نویسد: یکی از دختران امام حسین (علیه السلام) به نام رقیه (علیهاالسلام)، از اندوه بسیار و گرما و سرمای شدید و گرسنگی، در خرابه شام از دنیا رفت و

در همان جا به خاک سپرده شد .قبرش در آن جا معروف و زیارت گاه است.۲۳دیگر کتاب هایی که در این زمینه سخنی دارند،

مستقیم یا غیرمستقیم از همین منابع نقل کرده اند. در این جا به بررسی دیدگاه های برخی
اندیشمندان اسلامی در این باره می پردازیم.

دیدگاه آیت الله العظمی گلپایگانی (ره)

از آیت الله العظمی سید محمد رضا گلپایگانی (ره) در مورد حضرت رقیه (علیهاالسلام) و مرقد ایشان در دمشق و هم چنین داستان تعمیر قبر
حضرت که به دستور خود ایشان، به وسیله رویای صادقه ای انجام گرفت، پرسیدند. ایشان فرمود: این گونه مطالب که نقل شده است، هیچ گونه محال بودنی از نظر عقلی ندارد؛ لکن از اموری که اعتقاد به آن لازم و واجب باشد، نیست.۲۴

قطعه ادبی

سوگنامه غریبی در دیار غریبانچشمانش را که گشود، موج نگاهش را به دریای نگاه عمه فرستاد. عطر نوازشگر دستان عمه را در هوای ساکت خرابه بویید. غنچه
کبودش را از هم گشود و فریادی به بلندی بام های دنیا در حنجره اش جان گرفت و همچون نجوایی غریب به گوش رسید که:
بابا...ترنم دردآفرین نهیبش پنجه ای دردناک شد که بر دل ها چنگ انداخت و باران، آشیانه چشمان همگان را با خود شستشو داد. صدای شیون
ملائک به گوش می رسید. در آن گوشه خرابه، بر پیکر شب، سیاهی سایه افکنده بود و ماه از شرم روی سه ساله دختری، رخ در نقاب کشیده
بود. شهر در پس پرده های غبار آلود غفلت و جهالت خفته بود که ناگاه فریادی به بلندای تاریخ، چشمان غنوده در بی خبری را بر آشفت،
مجسمه ظلم و فساد که در شرارت خود فنا گشته بود، تلاطم شب را به اوج رسانید آن گاه که حیرت زده پرسید: چیست این صدا؟... و پاسخ
شنید: سه ساله دختری بابا می خواهد. آنگاه خنده ای کریه سر داد و جغدان شوم به شب نشسته با او همنوا شدند. طبق نور وارد خرابه شد و
عطر بابا فضای جان ها را از آن خود کرد. ملائک آرام گرفتند تا سه ساله دختر به پیشواز طبق رود و جام جانش را با بوسه بر لبان پدر لبریز سازد.عطر آسمانی پدر را به مشام جان خریده بود و می گشت و چشمان جستجوگرش را بر طبق پوشیده دوخته بود. زانو بر زمین نهاد آن گاه که
طبق را مقابل چشمانش بر زمین نهادند. صدای تلاوت نور را شنید و نجوای دلنشین بابا... عمه را نگریست که چشمانش خانه درد بود و زانو بر زمین نهاده بود. چشم ها به او دوخته شده بود و آماده باریدن بود. آه و ناله افلاکیان به گوش می رسید و صدای مویه ملائک جان ها را به آتش می کشید.
دست بر پرده نهاد و عمه چشمانش را بست. عطر الهی بابا را از پس پرده شنیده بود و حالا مشتاق دیدار چشمان همیشه سخنگوی بابا... و آن
چه دید...ارکان عرش لرزید و شهر با فریاد جان خراش سه ساله دختری غمدیده، از خواب غفلت به درآمد. عطر پاک چشم های بابا هوای خرابه را

از آن خود کرد و نفس ها بوی عشق گرفت. جمله اش در سراسر تاریخ طنین انداز گشت: «... یا ابتاه! من ذاالذی خضبک بدمائک؟ یا ابتاه! من

ذاالذی قطع وریدیک؟ یا ابتاه! من ذاالذی ایتمنی علی صغر سنی؟...»لب بر لب خونین پدر نهاد و هرم داغ عاشورا دوباره در تمام لحظه های خرابه پیچید. با دستان کوچکش تمام مرثیه ها را مقابل دیدگان پدر

ورق زد و سوگنامه غریبی را در دیار غریبان به نجوا نشست. دوباره غروب عاشورا زنده شد و دوباره داغ اندوه سنگین تر از هر زمان دیگری

جان ها را نواخت و قلب ها را گداخت.آن گاه که تاول پرخون پاهایش را در معرض دیدگان پدر نهاد، آخرین جرعه های عشق را از لبان پدر نوشید و عطر آسمانی پدر را به کام

جان خرید و این آغاز صبحی بود با طراوت و روشن در زندگی رقیه سه ساله! صبحی که جان او را پیوندی داد ابدی با جان عاشق پدر، و

ملائک شیون کردند و صدای مویه شان در افلاک طنین انداز شد و خرابه شام ماند و نجوای همیشه زنده دخترکی دردمند در هجران دردآلود

پدر و شام ماند و شرمندگی اش که تا همیشه تاریخ رنج و محنت دختری سه ساله را به دوش خواهد کشید. عمه ماند و دردی افزون که بار امانت از دستش افتاد و نوگلی نازدانه پرپر شد؛ پیش از آن که عطر روح بخش پدر را دوباره از فضای شهر

مدینه بشنود و سر در آغوش رسول الله (صلی الله علیه وآله) بنهد و بغض با او بگشاید... و شام ماند و تمام غصه هایش و سوز و غربت دخترکی که

همه تاریخ را با ناله هایش سوزاند!زهرا رضائیان قم

اذان بر مأذنه بیداری

زینب سید میرزایی نیم قرن، از غروبِ اندوهناکِ رحلت پیامبر می گذرد. آن گاه که رسالت مصطفوی، چون زلال جاری فرات، بر دل ها و اندیشه ها جریان

داشت، زمانی که مردان مرد در رکاب برگزیده خدا، دین او را یاری کردند، کسانی هم بودند که پشت پرده صَلاح ؛ تزویرمندانه سِلاح

براندازی اسلام را تیز می کردند و مهیای فرصتی ویژه بودند، تا ضربه کینه توزانه خود را وارد سازند. آنان درصدد کِدر ساختن آبشار زلال اسلام بودند و هنوز کفن پیامبر خشک نشده، آن کردند که نباید می کردند.

«سران توطئه با هم نشستند

دل و پهلوی عصمت را شکستند»

آنان حرمت شکنی را از آن جا آغاز نمودند که سلامِستان هر روز پیامبر بود. از اهل خانه ای که رسول خدا بر آنان درود می فرستاد که:

«السلام علیکم یا اهل بیت النبوة»عدالت علوی به بند ستم کشیده شد و فاطمه (علیهاالسلام) و علی (علیه السلام) و حسن (علیه السلام) در تنهایی بی وفایی زراندوزان، جام شهادت را

نوشیدند. و گذر روزها، تاریخ را از زمان زندگانی رسول خدا، دور و دورتر می کرد و سال ۶۱ ه . ق فرا می رسد، سوّمین امام، روشنی دیدگان پیامبر،

رسالت راهبری و پیشوایی مسلمین را بر دوش می کشد و از سویی، پس از مرگ معاویه، فرزندش یزید بر تخت خلافت تکیه می زند. تا دیروز معاویه کینه اش را به دین با پرده تزویر و ریا می پوشاند و عوامفریبانه مردم را به پیروی از خود و مخالفت با برگزیدگان خدا و

رسولش، فرا می خواند. و این عوامفریبی های رذیلانه، روحیه دین مداری و اطاعت پذیری را در نهاد امّت اسلام به ورطه فراموشی و

نابودی کشانده بود که آنچنان با روی کار آمدن فرزند معاویه، زمینه کاملاً فراهم بود، که یزید شمشیر هجمه را از رو بربندد. در واقع تزویرهای پیشین، چونان موریانه، ایمان مردم را از درون خورده بود و تنها از اسلام برای آنان جز ظاهری و پوسته ای باقی نگذاشته بود. آنان چنان بر فرهنگ و اندیشه مردم کار کرده بودند که مردم بیش از اینکه به فکر حفظ دین و ارزش های دینی باشند، در اندیشه شکم و

جیب و مقامشان بودند و این شد که به راحتی بوزینگان بر کرسی خلافت «انسان کامل» تکیه می زدند و بالا و پایین می رفتند، و حق در

کوچه های تنهایی مظلومانه رها شده بود. یزید همه را به بیعت با خود فرا می خواند، حتی حسین بن علی (علیه السلام) را! اگر امام با او پیمان می بست، این بیعت «در باغ سبزی» می شد، برای یکّه تازی های یزید، در مبارزه فرهنگی با اندیشه اسلامی و دین داری تا سرحدّ ظاهرگرایی تنزل می یافت. امّا حسین (علیه السلام)، پاره تن رسول خدا، تن به ذلّت بیعت نداد، و بقای دین را با خون پاک خود و یارانش امضا نمود. امام حسین (علیه السلام) اذان بیداری را بر مأذنه جهان سر داد و مرگ سرخ را سعادت دین مداران اعلام نمود که: «... لا اری المَوْت الا السعادهْ»و با اندیشه شهادت طلبانه او بر فرهنگ سکولار یزیدی در طول تاریخ خط بطلان کشیده شد. و تفکّر عاشورایی، تاریخ را به اقامه نماز

دین مداری با اقتدا بر نهضت سرخ محرّم فراخواند. حسین (علیه السلام) اذان الرحیل سرداد، امّا گویی در مردم، روح مرگ دمیده بودند. برق شبتابگون سیم و زرهای بنی امیه، چشم حقیقت نگرشان را کور کرده بود. حتی حرکت های محدود و مقطعی آنان نیز در مواجهه با

وعده و وعیدهای شیطانی فرزندان امیّه، به سکوت و سکون کشیده می شد. و کاش تنها سکوت و سکون بود، که زرق و برق های ابی سفیانی آلِ شیطان، آنان را تا به حدی به رذیلت کشاند که بر فرزند رسول خدا

شمشیر کشیدند و آب را بر آنان حرام دانستند و به حریم خاندان پیامبر جسارت کردند. و تنها هفتاد و دو ستاره، در رکاب خورشید شمشیر زدند، و خونین پَر به شفق نشستند. هفتاد و دو دلباخته در مقابل دریایی از تاریکی

ایستادند، تشنه کام از روشنای حق دفاع کردند، و به کهکشان سرخ شهادت پیوستند، و درجه افتخار دعای حسین را برای خود خریدند. و ما، از ارتفاعات بلند ایمان و بالندگی، تابناکی این خیزش دینی ـ الهی را از پنجره قرن ها و اعصار به تماشا نشسته ایم. و صدای امام

حسین (علیه السلام) را با گوش جان می شنویم که به یاری خود، فرامان می خواند. انگشت اشاره اباعبدالله به سمت آنانی است که عاشورا را به باور ایستاده اند و زمین و زمان را کربلا می دانند؛ به سمت من و تو، به سمت

ما. به شرط آنکه به لهجه عشق سخن گوییم، و به تمامیت دلدادگی، ایمان بیاوریم، و به «شهادت» شهادت دهیم، آیات اطاعت از امام را

تلاوت کنیم. و امروز حسینی بودن ما در اطاعت پذیری مان از ولی فقیه زمان، فرزند فاطمه، سیدعلی حسینی خامنه ای، معنی می شود. باید در پی او و همراهش زمینه های علمی، فکری، فرهنگی، اعتقادی و اقتصادی را به گونه ای فراهم آوریم تا خورشید ظهور

از افق

آرزوهامان طلوع کند. و ما دست در دستان علی گونه او پرچم رشادت را در صبح گاه ظهور در حالی که تمام عالم «خبردار» در مقابل این پیروزی عظیم صف

کشیده اند، تقدیم مولایمان حضرت ولی عصر (عج) نماییم. همان مولا و امامی که منتقم خون خورشید به شفق نشسته کربلاست.

قطعه ادبی

خون خدا و خون خدا، سرچشمه همه دریاهاست. به تو می گویند: «حسین» ؛ زیرا به یقین، ذهن تاریخ، نمی تواند خون خدا را تفسیر کند، جز با

نام تو. و «حسین» را نمی توان تفسیر کرد، مگر با عشق. تا دنیا دنیاست، عشق هم می ماند؛ اگر در حسین (علیه السلام) محو شود. به تو می گویند: «حسین» ؛ زیرا پژواک نامت در تلفظ کربلا ـ طنین انداز است و کربلا ـ حماسه مکرر آفرینش انسان است. در این گردش

متناوب، خون زاده می شود و تا ملکوت اوج می یابد و به شهادت می رسد و دوباره زاده می شود و دوباره و دوباره... . و تو، نقطه مرکز این حرکت دوّار هستی که شعاعش تا بی نهایت، استواری دارد. از عاشورای حضورت، تا اربعین عروجت، تاریخ را هزاران پیچ و خم رخ داده است و هر لحظه انگار فصل تازه ای از حماسه بودن

توست.زمانه، حرف ها دارد؛ ولی ناباورانه سکوت خویش را به سوگ نشسته است. تاب گفتن هم ندارد؛ چرا که ظرف ادراک ها حقیر است. میدان جاذبه شگفتت، هر دو قطب زمینی را می رباید و همه جاذبه های دیگر را از دل می راند و به یک سو می افکند، تا تنها تو باشی

و بس. با کلمات نمی شود بازی کرد، وقتی که پای عظمت تو در میان باشد. دستم به قلم می رود و قلمم، تاب نقش زدن را بر کاغذ بی جان ندارد. نامت آتش می زند به جان آب، چه رسد به کاغذ، حتی اگر کاغذ،

صفحه ای باشد به وسعت تمام آسمان ها. در دایره کلمات، واژه ای نمی شناسم که تقدس تو را بنمایاند و عظمت مبهم تو را به زبان آدم های این دنیا تعبیر کند؛ جز واژه خدایی

پی نوشت ها

۱ـ الاربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة فی معرفة الائمة، تهران، کتاب فروشی اسلامیه، بی تا، ج ۲، ص۲۱۶ ؛ الطبرسی، ابوعلی فضل بن الحسن،

اعلام الوری بأعلام الهدی، بیروت، دار المعرفة، ۱۳۹۹ ه .ق، ص۲۵۱.۲ـ مفید، محمد بن محمد، الارشاد، تهران، انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ چهارم، ۱۳۷۸ ه . ش، ج۲، ص ۲۰۰، اعلام الوری، ص۲۵۱.۳ـ حایری، محمد مهدی، معالی السبطین، قم، منشورات الرضی، ۱۳۶۳ ه . ش، ج۲، ص۲۱۴.۴ـ ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دار احیاءالتراث العربی، چاپ اول، ۱۴۱۶ ه . ق، ج۵، ص۲۹۳.۵ـ نظری منفرد، علی، قصه کربلا ـ قم، انتشارات سرور، ۱۳۷۹ ه . ش، پاورقی ص۵۱۸.۶ـ ر.ک: مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ ه . ق، ج۴۴، ص۲۱۰.۷ـ همان، ج۱۵، ص۳۹.۸ـ الارشاد، ج۲، ص۲۲.۹ـ همان، ص۳۴۳.۱۰ـ ابن شهر آشوب، ابوجعفرمحمدبن علی، مناقب آل ابی طالب، بیروت، دار الاضواء، بی تا، ج۴، ص۷۷.۱۱ـ تذکرة الشهداء، میرزاحبیب اللّه کاشانی، ص۱۹۳.۱۲ـ کشف الغمة، ج۲، ص۲۱۴. ۱۳ـ معالی السبطین، ملّامحمدمهدی حایری مازندرانی، ج۲، ص۲۱۴.۱۴ـ محمدی اشتهاردی، محمد، سرگذشت جان سوز حضرت رقیه (علیهاالسلام)، تهران، انتشارات مطهر، ۱۳۸۰ ه . ش، ص ۱۲. ۱۵ـ جمعی از نویسندگان، موسوعة کلمات الامام الحسین (علیه السلام)، قم، دارالمعروف، چاپ اول،

۱۳۷۳ ه . ش، ص ۵۱۱.۱۶ـ ابن طاووس، ابوالقاسم ابوالحسن بن سعدالدین، اللهوف علی قتلی الطفوف، قم، انتشارات اسوه، چاپ اول، ۱۴۱۴ ه . ق، ص ۱۴۱؛ اعلام
الوری، ص ۲۳۶،(با اندکی تغییر). ۱۷ـ قمی، شیخ عباس، نفس المهموم، تهران، مکتبهٔ الاسلامیهٔ، ۱۳۶۸ ه . ق، ص ۲۵۲؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۵. ۱۸ـ در گفتار برخی ذاکران و واعظان مشهور است که عطیه غلام جابربن عبدالله انصاری بوده، در حالی که این مطلب تحریف تاریخ است. عطیه
عوفی از رجال کوفه و از اصحاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) بوده و حتی نام گذاری او نیز هنگام تولدش توسط امام علی (علیه السلام) صورت گرفته است.
او پنج امام را درک نموده و در زمان امام باقر (علیه السلام) از دنیا رفت (ر.ک: التستری، محمد تقی، قاموس الرجال، قم، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ

داستان هائی از مصائب و کرامات حضرت رقیه علیهاالسلام

مشخصات کتاب

نویسنده : عباس عزیزی

ناشر : کتابخانه معارف اسلامی

سفید شدن موی و خم شدن کمر زینب (س)

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الرَّحیمْ

دل کندن از خرابه شام و رقیه برای زنان و کودکان ، خصوصا حضرت زینب (س) بسیار مشکل بود. مگر می شود نو گل بوستان ابی عبدالله (ع) و بلبل شاخسار ولایت را تنها گذاشت و رفت .

گوییا که از شام بیرون روند، مگر نام ((رقیه)) از یاد می رود. نسیم باد، در هر کجا بوی رقیه را بر کاروان می افشاند و زینب در هر مکان ، یادمان رقیه را فریاد می کند. آن گاه که باران اشک زینب ، خاک قبر حسین (ع) را می شوید، یاد رقیه ، دل عمه اش را آتش می زند و می گوید: برادر جان ! همه کودکانی را که به من سپرده بودی ، به همراه خود آوردم ، مگر ((رقیه ات)) که او را در شهر شام ؛ با دل غمبار به خاک سپردم .!(۱۷۶)

و آن زمان که پیام آور عاشورا پا به شهر پیامبر می گذارد، از حکایت های کربلا و کوفه و شام ، سخن می راند در جمع زنان ، یاد دختر کوچک برادر را پاس می دارد و علت موی سفید و خم شدن کمرش را مصیبت رقیه می داند.(۱۷۷)

از غم آن مه لقا قدم خمید

در عزایش گشته موهایم سفید

زین مصیبت شیشه صبرم شکست

قلب محزونم از این ماتم برفت . گویا همان محبت ، زینب (س) را باز به شام آورد دیگر بار اشک شور در کنار قبر رقیه ریخت به یاد دوران اسارت و زمان شهادت دختر برادر، قطرات باران چشم بر گونه هایش غلطید عقده دل باز کرد و در زینبیه ، به دیدار مادر شتافت تا غصه کربلا و شام را برای حضرت زهرا (س) باز گوید.(۱۷۸)

مگر خانه نداریم ، مگر بابا نداریم

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

در میان ناله و اندوه بانوان رها شده از زنجیر ستم ، اطفالی بودند که همراه آنها در خرابه شام اسکان داده شده بودند، آنها شاهد ناله های جانکاه بزرگ بانوان بودند، عصرها که می شد آن اطفال خردسال یتیم کنار درب خرابه صف می کشیدند و می دیدند که مردم شام دست کودکان خود را گرفته آب و نان فراهم کرده و به خانه ها می روند ولی اینها خسته ، مانند مرغان پرشکسته دامن عمه را می گرفتند و می گفتند: همه ! مگر ما خانه نداریم ، مگر ما بابا نداریم ؟

زینب (س) می فرمود: ((چرا، نور دیدگان ، خانه های شما در مدینه است و بابای شما به سفر رفته))(۱۷۹)

نقل کرده اند که از آن اطفال یتیم ، نه تن در خرابه از دنیا رفتند، که نهمین آنها حضرت رقیه (س) دختر سه ساله حضرت امام حسین (ع) بود.(۱۸۰)

نظاره غسل دادن حضرت رقیه

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

هنگامی که زن غساله ، بدن رقیه (س) را غسل می داد، ناگاه دست از غسل کشید، و گفت : ((سرپرست این اسیران کیست ؟))

حضرت زینب (س) فرمود: چه می خواهی ؟

غساله گفت : این دخترک به چه بیماری مبتلا بوده که بدنش کبود است ؟

حضرت زینب (س) در پاسخ فرمود: ای زن ! او بیمار نبود؛ و این کبودیها آثار تازیانه ها و ضربه های دشمنان است .(۱۸۲)

و در روایت دیگر است که آن زن دست از غسل کشید و دستهایش را بر سرش زد و گریست . گفتند: چرا بر سر می زنی ؟ گفت : مادر این دختر کجاست تا به من بگوید چرا قسمتهایی از بدن این دخترک سیاه شده است ؟ گفتند: این سیاهی ها اثر تازیانه های دشمنان است .(۱۸۳)

فاطمه سه ساله : حضرت رقیه علیهاالسلام

مشخصات کتاب

نویسنده : واحد تحقیقات معاونت فرهنگی واجتماعی سازمان اوقاف و امور خیریه

ناشر: چاپخانه بزرگ قرآن کریم معاونت فرهنگی واجتماعی سازمان اوقاف و امور خیریه

قطع: جیبی

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۱

شمارگان: ۵۰۰۰۰ نسخه

سایت سازمان: www.awqaf.ir

سایت معاونت: www.mfso.ir

سایت مجتمع: www.mfpo.ir

آدرس: تهران، خیابان نوفل لوشاتو، سازمان اوقاف و امور خیریه، معاونت فرهنگی واجتماعی

آدرس مجتمع: قم، خیابان صفائیه، کوچه ممتاز، کوی ۷، پلاک ۳۲ مجتمع فرهنگی پژوهشی

معاونت فرهنگی واجتماعی سازمان اوقاف و امور خیریه

تلفن: ۷۷۴۶۴۳۱ – ۰۲۵۱ نمابر: ۷۷۳۷۱۳۱ – ۰

زهرای سه ساله

تو را چه بنامم، که ناب‌تر از شبنم‌های صبحگاه بر گلبرگ تاریخ نشسته‌ای؟ تو را چه بسرایم که آوازه برکت و کرامتت، موج‌وار، همه دل‌ها را به تلاطم در آورده است؟ تو را چه بنامم که بیش از سه بهار در آغوش پدر، طعم خوش زندگی را نچشیدی و مانند او، غریبانه از غربت این غریبستان خاکی بار سفر بستی؟

آری، آری، می‌دانم که نام زیبایت رقیه است؛ نازبانوی سه ساله سید شهیدان، حسین q؛ همو که کربلا را، با همه سترگی‌اش، برای همیشه تاریخ به یادگار گذاشت، و تو را، تا ندای مظلومیت پدر را به گوش جهانیان برسانی.

و چه زیبا خواسته‌اش را اجابت کردی، ای یادآور زهرا؛ ای زهرای سه ساله!

منزلگاه غریبانه

اینجا خرابه شام، منزلگاه غریبانه اهل بیت پیامبر t است. رقیه با دیگر اسیران خاندان عصمت و طهارت وارد خرابه می‌شوند، اما دختر سه ساله سرور و سالار شهیدان، دیگر تاب دوری ندارد و پریشان در جستجوی پدر است. امشب رقیه، فقط پدر و نوازش های پدرانه او را می‌خواهد. امشب رقیه است و عمه؛ امشب رقیه است و سر بابا. امشب فرشتگان آسمان از غم دختر حسین q در جوش و خروش‌اند. امشب شب وداع رقیه و زینب است. او در آغوش عمه، بوی پدر را به یاد می‌آورد و دستان پرمهر او را احساس می کند.

درد دل با پدر

هنگامی که در خرابه شام، سر پدر را نزد رقیه آوردند، به ناگاه آن دختر سه ساله و رنج کشیده، شروع به درد دل با آن سر بریده کرد:

•پدر جان! کدام سنگدلی سرت را برید و محاسن تو را به خون پاکت خضاب کرد؟

•پدر جان! چه کسی مرا در کودکی یتیم کرد؟ پس از مادر، از غم فراق او به دامان تو پناه می‌آوردم و محبت او را در چشم‌های تو سراغ می گرفتم، اکنون پس از تو به دامان که پناه برم؟

•پدر جان! پس از تو چه کسی نگهبان دختر کوچکت خواهد بود، تا این نهال نو پا به بار بنشیند؟

•پدر جان! پس از تو چه کسی غمخوار چشم های گریان من خواهد بود؟

•پدر جان! در کربلاء مرا تازیانه زدند، خیمه‌ها را سوزاندند، طناب بر گردن ما انداختند و بر شتر بی‌جحاز سوار کردند و ما را چونان اسیران از کوفه به شام آوردند.

غزل خداحافظی

یا رب امشب چه شبی است. در و دیوار فرو ریخته این خرابه، غزل کدامین خداحافظی را می‌سرایند؟ زینب r، این بانوی نور و نافله‌های نیمه شب، دستی به آسمان دارد و دستی بر سر رقیه؛ بخواب عزیز برادرم!

باز هم رقیه و گریه‌های شبانه، باز هم بهانه بابا و بی‌قراری‌هایش، و این بار شامیان چه خوب پاسخ بی‌قرارِی رقیه را می‌دهند؛ سر بریده سید شهیدان جهان در کنار رقیه است.

آن شب، هیچ کس توان جدا کردن رقیه را از سرِ بابا نداشت. تو با سرِ بابا چه گفتی؟ چشم‌های پدر، کدامین سرود رفتن را برایت

خواند که مانند فرشته‌ای سبک‌بال، از گوشه خرابه تا عرش اعلا پر کشیدی و غربتِ خرابه را برای عمه به جای نهادی.

متاب امشب ای ماه

امشب، غمگین‌ترین ماه، آسمان دنیا را تماشا می‌کند. آسمان! چه دلگیری امشب؛ گویی غمِ مصیبتی به گستردگی زمین، قلبت را می‌فشرد. امشب فرشته‌های سیاه‌پوش، بال در بال هم، فوج فوج به زمین می‌آیند و ترانه غم می‌سرایند.

در و دیوار خرابه، از اندوه زینب ۳ بر سر و سینه می‌کوبند. امشب چشمه‌های آسمان از گریه خونین زینب ۳ خون می‌بارد و چهره زمین از وسعت اندوه، تاریک است.

متاب امشب ای ماه، متاب! هیچ می‌دانی امشب گیسوان پریشانِ رقیه، به خواب کدامین نوازش رفته است؟ متاب که دردهای آشکار بسیار است. متاب که زخم‌های بی‌شمار بسیار است. متاب که دل پر شرار زینب ۳ به شراره جدایی نازنینی دیگر، در سوز و گداز است. متاب که امشب خرابه شام، از داغ سه ساله گل حسین، تیره‌ترین خرابه دنیاست.

متاب ای ماه، متاب!

سوزناک‌ترین قصه عالم

امشب می‌خواهم سوزناک‌ترین قصه عالم را برایت بگویم:

یکی بود یکی نبود. خدا بود و تو و نگاه‌های پر معنایت. تو بودی و خیمه‌هایی که چون آتش دل کوچکت، زبانه می‌کشید و بوی اسارت که تا فرسنگ‌های بیابان غربت به مشام می‌رسید و خورشید که از شرم نگاهت، سرش را پایین انداخته بود!

آن روز، افق از شدت گریه، چشمانش سرخ سرخ شده بود. تو، انتظار معجزه مسیحایی داشتی که خورشید غروب کرده تو، باردیگر از گودال قتلگاه طلوع کند!

بخواب، ای مهربان! تا همیشه دنیا شرمسار نگاه آخرت بماند. دیگر هیچ چیز زیبایی ندارد. این سرزمین، مردمانش با مردمان دیار تو فرق دارند؛ اینجا مردمانش گندم نفاق درو می‌کنند و نان ناجوانمردی می‌خورند.

اینجا سرزمین بی‌مهری است که در مغازه‌هایشان بر ترازوی بی‌عدالتی، کالای نیرنگ عرضه می‌کنند. اینجا سرزمین بی‌وفایی است که گل‌ها را با باد تازیانه نوازش می کنند.

بخواب زیبای مهربانم! تا بر دستان کوچکت، رنگ کبود کینه را بیش از این حک نکنند.

بخواب و وسعت بی‌نهایت دردهایت را در سکوت من به یادگار بسپار! هر چند زبری پیراهنم، صورت لطیفت را می‌آزارد؛ اما بعدها ای شاهزاده کوچکم! من قصر بزرگ تو خواهم شد.

بخواب، زهرای سه ساله‌ام، بخواب!

فاطمه شریف زاده

تا پای‌بوسی شکنجه و زخم

گوشواره‌هایت کو رقیه؟ / چرا صورتت نیلی است؟ / گیسوانت چرا بوی آتش می دهند؟ / چرا پیراهنت پاره است؟ / چرا دست‌های کوچکت زخمی است؟ / چرا بازوانت کبودند؟ / چرا آهسته آهسته قدم برمی‌داری؟ / مگر پاهایت زخمی‌اند؟ / مگر انگشتان کوچکت شکسته‌اند؟ / چرا چشم‌هایت را می‌بندی؟ /

سرت را بر زانوان عمه بگذار، رقیه! / چشم‌هایت را مبند! / بگذار تا باران خون‌رنگ چشمانت / آبروی این شب سیاه را ببرد /

بگـذار تـا ردّ تازیـانه بر بـازوانت / پرده از چهره ستم بردارد / بگـذار تا صـدای روشـنت / گوش شام را کر کنـد / بگـذار تا پاهای برهنهات / کمر شام را بشکند / بیابان را شعله شعله بسوزاند / بگذار برق چشمان خون‌بارت / زمین را یک جا چنگ بزند /

بیـدار شو! / ببین چه بر سـر کاروان آمـده است! / ببین چه بر سـر خیمه‌گاه آمـده است! / رقص شمشـیرها و تازیانه‌ها را تماشا کن! / ببین چقدر کوچه‌ها سنگدل شده‌اند، / چقدر آسمان گرفته است، / چقدر مرگ می بارد! /

زخـم تازیانه‌هـایت را بپوشـان رقیـه! / دیگر سـراغ گـاهواره را از من مگیر / دیگر دل سـوخته‌ام را آتش نزن / لب‌هـای خـونی‌ات را بپوشان! /

اینجـا شـام است / شـام بی‌حرمتی‌هـا / شـام نیرنگ ها و دسیسه‌ها / شام کسالت‌آور رنـج / شام بـدبختی و پریشانی / شام زنجیرها و شلاق‌ها / شام تهمت و مصـیبت / شـهر بام‌های سـنگ‌انداز / شـهر کوچه‌های دشنام / ما به پای‌بوسی شکنجه آمده‌ایم / به پای‌بوسی تازیانه آمده‌ایم / مگذار تا صدایت را خفاش‌ها بشنوند / مگذار زخم‌هایت را شماره کنند /

چشم‌هایت را مبنـد رقیه! / مرا مسوزان! / از خرابه‌های شام سـراغت را بگیرم یا از تلّ زینبیه؟ / در کاروان اسـیران جسـتجویت کنم یا در گودی قتلگاه؟ / که چشم‌های تو، هم خرابه‌های شام را زیابت کردند و هم تلّ زینبیه را به تماشای خون نشستند و هم در کاروان اسیران، زیر باران شکنجه و سنگ، خون گریستند /

کربلاـ از نگـاه کودکانه تو زیباتر است/ که چشم‌های تو هم گودی قتلگاه را / هم به آتش کشـیدن خیمه‌گاه را / هم تازیانه بر بـدن پاره پاره شهیدان را / و هم زخم زنجیر و تهمت را به تماشا نشستند /

چشم‌هایت را مبند رقیه! / ما را به میهمانی شـلاق و شمشیر آورده‌اند / برایمان جشن خون و گریه به راه انداخته‌اند / مجلس دشنام و تهمت ترتیب داده‌اند / ما را بر سر سفره خون نشانده‌اند / با سنگ به استقبالمان آمده‌اند / با تازیانه تحویلمان گرفته‌اند /

مصـیبت تو را در گوش کـدام سـنگ بخوانم که / ذره ذره بشـکند / ای صوبر سه ساله! / که خـداحافظی تو / سـر آسـمان شام را بر جاده‌ها کوبید / و استخوان پیشانیِ زمین را / رشته رشته کرد / که خداحافظی تو / پیراهن مرگ بر تن دریا کرد /

اندوه تو، گریبان‌گیر عالم شده است / ای طعمه تازیانه‌های بی‌رحم / ای هوای گُر گرفته اندوه / ای بنفش دقایق دمشق

مریم سقلاطونی

داستان یتیم سه ساله

در دل شهری سرد

در دل شام غریب

گوشه کوچکی از غم و اندوه بزرگ

باغ ویرانی بود

کنج این ویرانه

دختری بود یتیم

آه تنها سه بهار است که چرخیده زمین دور سرش

روزگاری همه دخترکان

آرزو می‌کردند

پیش او بنشینند

تا که می‌خواست به بازی برود

خواب می‌برد ز چشمان همه

دختران می گفتند

کاش هم‌بازی او ما بودیم

کاش یک لحظه کنارش بودیم

ولی هم‌بازی او، شیرمردی بود غیور

پهلوانی که قد و قامت او می‌سایید

به ستیغ خورشید

گاه در دامن او می‌خوابید

گاه در لحظه عشق

مرکبش بود به وقت بازی

گاه بر شانه او

راه می‌رفت سر دوش عمو

تا که از سقف سپهر

دامنی ماه و ستاره چیند

همه مجذوب نگاهش بودند

چقدر شیرین بود

لحظه‌هایی که عمو

چشم خود را می‌بست

چشم‌هایی که ندیده است به عمرش خورشید

دست در گردن و با بوسه او

چشم عمو وا می‌شد

خنده می کرد جهان

باز زیبا می‌شد

یادش آمد که به شب خواب نداشت

تا مگر دست پدر

بالش دختر دریا می‌شد

قصه می گفت برایش

ز یلِ بدر و حنین

قصه خیبر را

قصه مادر را

تا که خوابش ببرد روزها ساعت‌ها

چقدر بابا گفت

دخترم راه برو

که در این قامت سبز

مادرم را بینم

قدری آرام که دلتنگ تماشای توام

با خودش گفت پدر، مادرت را دیدم

راست می‌گفتی

چقدر مثل همیم

هر دو با قد خم و گوشه چشمان کبود

گیسوی هردویمان پیر و سپید

یادش آمد که برایش آورد

با تبسم اکبر

گل سر تا بزند بر سر گیسویش باز

یادش آمد که برایش آورد

گوشواری که به گوشش آویخت

دست در گوشش زد

جای آن خالی بود

سر انگشتانش، باز هم خونی بود

زیر لب با خود گفت

خوب شد غارت شد آن گل سر

نیست مویی که به آن آویزم

آه بابا! مشتی از گیسو رفت

گل سر با مو رفت

یادش آمد که ز کاشانه‌شان

همه روزی خوردند

همه مردم شهر، دامنی می‌بردند

برکت می‌بارید

تشنه‌ای بود اگر آب به دستش می‌داد

یا گدا می‌آمد

هر چه می‌خواست از این خانه به او می‌دادند

باز هم با خود گفت

ولی آرام مبادا شنود گوش کسی

چند شب هست نخوردیم غذا

گرچه انداخته‌اند از هر سو

همه در پیش قدم‌هایم نان

راستی بابا جان!

خارجی یعنی چه؟

دختر شاه کجا

گوشه ویرانه کجا

آه گیرم که یتیمم اما

دختری حاضر نیست

تا که هم بازی‌ام اینجا باشد

همه بابا دارند

بغض سربسته ترک خورد و به هق هق افتاد

که سرم می‌سوزد

خواستم با نوک انگشتانم

شعله را بردارم

نوک انگشتم سوخت

راستی بابا جان ...

زیارتنامه حضرت رقیه علیهاالسلام

درود و سلام بر تو ای خانم ما رقیه!

بر تو باد احترام و سلام و عنایات و برکات خداوندگار ما.

سلام بر تو ای دخت رسول خدا p!

سلام بر تو ای دخت امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب q!

سلام بر تو ای دخت فاطمه زهرا r سرور زنان دو عالم!

سلام بر تو ای دخت خدیجه کبری r مادر مردان و زنان مسلمان!

سلام بر تو ای دخت ولی خدا!

سلام بر تو ای خواهر ولی خدا!

سلام بر تو ای دخت حسین شهید q!

سلام بر تو ای راستگوی شهید!

سلام بر تو ای که از راهی که پیمودی راضی بودی و خدا از مسیرت خشنود بود!

سلام بر تو ای پرهیزکار و پاکیزه‌تن!

سلام بر تو ای تزکیه شده برتر!

سلام بر تو ای مظلوم!

صلوات خداوند بر تو و بر روح تو و جسم پاکت!

خداوند تبارک و تعالی، خانه و زندگی تو را در بهشت قرار داده، در کنار پدران و اجداد پاک و گرامی معصومت. درود بر شما به آنچه صبر کردید؛ پس چه زندگی زیبایی در انتظار شماست!

و نیز به فرشتگان پاسدار حَرَمت که نگهبان مقامت هستند، کرنش می کنم.

و درود خداونـد باری تعالی بر آقای ما، محمّد p و خانـدان پـاک و طاهر او، و سـلام او بر ایشان باد؛ به برکت رحمت تو، ای رحم کننده‌ترین رحم‌کنندگان.

بهترین بازمانده

عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّ علیه السلام قَالَ:

لَیسَ یتْبَعُ الرَّجُلَ بَعْدَ مَوْتِهِ منَ الْجْرِ إلَّ ثَلَثُ خِصَالٍ صَدَقَةٌ أَجْرَاهَا فِی حَیاَتِهِ فهَیَ تَجْرِی بعْدَ مَوْتِهِ إلیَ یوْمِ الْقِیَامَةِ صَدَقَةٌ مَوْقُوفَةٌ لَ توُرَثُ أوْ سُنةٌَّ هُدًی سَنهََّا فَکَانَ یعْمَلُ بهَا وَ عَمِلَ مِنْ بعْدِهِ غَیْرُهُ أوْ وَلَدٌ صَالِحٌ یَسْتَغْفِرُ لَه

از امام صادق)علیه السلام(نقل شده که فرمود:

پس از مرگ، چیزی جز سه خصلت به عنوان پاداش به دنبال شخص نیست:

۱.صدقه ای که در زمان حیاتش جاری ساخته است که تا روز قیامت جریان دارد.

۲. صدقه ی موقوفه ای که ارث برده نمی شود.

۳. عملی که دیگران برایش انجام دهد یا اینکه فرزند صالحی که برای او طلب آمرزش کند.

اسب نقره فام

مشخصات کتاب

پدید آورنده : عبدالصمد زراعتی جویباری

ناشر : مجله حوزه

داستان

نیمه های شب بود و برف همچنان می باریـد. تاریکی مطلق، عالم را فرا گرفته بود، اماسپیدی برف، دهکده شوط را می نمایاند. باد تنـدی از بالای قله های غربی دهکده سـرازیر و با شدت به دیوارهای منازل پله ای شـکل برخورد می کرد و از لابلای در و پنجره با فشار وارد اتاقها می شـد. دود تیره رنگی از دودکش خانه ها خارج و انـدکی بعـد در مسـیر باد قرار گرفته و ناپدید می شد. سراسـر دهکده به قبرسـتانی می ماند که تنها نفس مرگ از آنجا برمی خاست! و از فاصـله ای نه چندان دور صدای سگها و زوزه گرگهای گرسـنه به گوش می رسـید و کوه بـا قـامتی برافراشـته دهکـده و دره و دشت را احاطه کرده و بر او عرض انـدام می کرد! غولی که مورچه ای را در زیر پـای خود نگهداشـته بود!! مردم همه در خواب بودنـد، و نور لرزان فـانوس هـا از پنجره تا شـعاع کمی به بیرون سرایت می کرد... در بالاـترین نقطه دهکـده و دامنه کوه منزل عین الله واقع شـده بود. که در آن موقع از شب، چراغ گردسوز خـانه اش روشن بود. همسـرش با خسـتگی مفرط اما با عشق سـرشار مادری کنار دخترک جوانش نشسـته بود و حوله خیس شـده را روی پیشانی اش می نهاد و یا پاشورش می کرد. پدر کنار اجاق که با تفاله حیوانات می سوخت و بوی بدی را در فضای متراکم پراکنده می کرد، به دیوار تکیه داده و لحاف کهنه و زمختی را تا دو طرف دوشـش کشیده و با چشمانی متورم و حسی غریب و متفکرانه به رقیه نگـاه می کرد. به صورت دختر جوانی که کمتر از دو مـاه از بیماری اش نمی گـذشت که تمام شادابی و سـلامتی خویش را از

دست داده بود و چشمان آسمانی رنگش در کاسه سر، جا خوش کرده بود و قد و قواره اش از هم پاشیده و استخوان جنبنده ای شده بود که اکثر شبها، و زمانی که مردم از سرمای سوزناک جان به لب می شدند در آتش تب و شدت لرز می سوخت و می ساخت .... رقیه با آغاز زمستان دچار سرماخوردگی شده بود و به دنبال آن سردرد و تب هم به سراغش رفتند و در ناباوری، اما آرام و آهسته مریضی و درد همچون تار عنکبوتی وجودش را در بر گرفت. پدر برای نجات فرزند که در روزهای اول بیماری اش چندان حساسیتی نشان نمی داد هر آنچه لازم بود و هر کجا ممکن شد برایش مهیا و او را برده بود. پزشکان ماکو، تبریز، ارومیه، از درمان دخترک مانده بودند. و پدر هر چه بیشتر در یافتن راه نجات فرزندش می کوشید کمتر و کمتر به نتیجه می رسید تا جایی که درد جانکاهی عضلات دخترک را در بر گرفت. در نتیجه چیزی نگذشت که از ناحیه دو پا ناتوان و پس از مدت کمی عملا فلج شد. پزشکان انقباض عضلانی و تحلیل و نابودی سیستم عضلانی او را مطرح می کردند و هر آزمایش و دارویی که ممکن بود رقیه را بهبود بخشد به او خوراندند اما توفیری نکرد. کسی از اهالی و یا اهل فامیل باور نمی کرد که رقیه شاداب و همیشه متبسم که الگوی پاکی و حیا و صمیمیت برای دیگر دختران محل بود با مریضی پیش پا افتاده ای آنگونه از پا بیفتد. والدینش و همه آنانی که از صمیم قلب او را دوست می داشتند دعا می کردند. والدین تمام مکانهای مقدس منطقه را دخیل بسته و برای نجات عزیزشان نذر کرده بودند، تا به لطف الهی و دعای معصومین(ع) تنها دختر یادگار عمرشان زنده بماند. در یکی از شبهای ماه مبارک رمضان جمعی از فامیلان و ریش سفیدان محل در منزل عین الله گرد هم آمدند تا شاید با شور و مشورت و روح تعاون و همدردی که در جوامع کنونی کمتر از آن خبری هست ولی در چنان محیطی حاکم است چاره ای برای درد و بیماری مربی قرآن فرزندانشان بیندیشند و سرانجام قرار پیگیری معالجه رقیه در تهران، گذارده شد ... این بار هم بی نتیجه بود و پزشکان تهران نیز از درمان او عاجز مانده بودند و مراحلی را که پزشکان تبریز و ارومیه برای نجات دخترک طی کرده بودند و در پرونده پزشکی او گویا و روشن بود را تایید و عملا اظهار عجز و ناتوانی کردند. حتی با وسایل پیشرفته هم نتوانستند عوامل ایجاد چنین بحرانی را بیابند. از همه بیشتر پدر و مادر دخترک جوان بودند که یقین به فراق کرده و پایان نامه عزیزشان را خوانده بودند! و تلاش آنها تنها به خاطر نهاد گره خورده انس و الفت پدری و مادری بود که گاه تا به صبح برای فرونشاندن تب و درد بی خوابی می کشیدند و همچون پروانه عاشقی بودند که در شب تاریکی به دور شمع و ملجا قلبی خود می گردیدند و غم جانکاه در جانشان لانه می کرد، که شب همچنان باقی بود و شمع تا سحر صبح نمی کرد ... دیگر تا فرا رسیدن سال نو فرصتی باقی نمانده بود و برف همچون جامه ای سپید بر قامت کوه شوط و منطقه خودنمایی می کرد. اولین آفتاب زمستانی پس از یکدوره طولانی از پس کوه سر برآورده بود. دهکده جان دوباره ای گرفته بود آنگونه که بیماری جان رقیه را می ستاند! بچه های دهکده شادی کنان در حیاط منازل خود که بام خانه دیگری نیز محسوب می شد جمع می شدند و به برف بازی و یا ساختن آدم برفی می پرداختند. دور تا دور سقف خانه ها را قندیل های یخی گرفته بود انگار دانه های درشت الماس و زیورآلات بود که بر گردن زنی آویزان است! و برفها و یخ ها به آرامی و با گذشت روزها آب می شد قندیل ها قطره قطره به زمین می افتادند و دخترک درون اتاق تاریکش به این منظره چشم می دوخت و خود را همانند قندیل های یخی می انگاشت که آتش درد و فوران بیماریها قطره قطره از وجودش را آب می کردند! اگر چه مثل گذشته رمق و حال درستی داشت قرآن می خواند ولی نهادش همواره در جنگ و ستیز بود. باور جدایی برایش دشوار بود به گذشته ها و آرزوهایش می اندیشید و به حال کنونی خود می نگریست. دردی فراتر از بیماری در وجودش رخنه می کرد، و هر آنچه دوستان او، گرداگردش جمع می شدند و امیدواری می دادند تاثیری در روحیه او نداشت و هم چنان روزها را با درد جسمی و روانی پشت سر می گذاشت. با فرا رسیدن بهار، یخ ها آب شدند و زمین با ولعی سیری ناپذیر اظهار وجود کرده بود و سپیدی طبیعت به آرامی جایش را به سیاهی و اندکی بعد به سرسبزی و طراوت داده بود. گله گوسفندان و دیگر حیوانات بعد از مدتی طولانی از طویله ها و آغل ها بیرون آمده و با علاقه در چراگاه به بازی و چرا کردن می پرداختند. رقیه، دلتنگ و آرزومند کنار

پنجره کوچک اتاق می نشست و به تماشای زیبایی ها و تداعی خاطرات گذشته اش می پرداخت. یک روز بهاری دوستان دخترک جوان با اصرار از پدرش خواستند تا او را برای هواخوری به کنار چشمه ببرند اما پدر قبول نکرد. مادر هم به نوبه خود اصرار ورزید ولی پدر نپذیرفت تا اینکه رقیه به او گفت: باباجون خودم می خوام که منو ببرند کنار چشمه، تو این اتاق و خونه دلم گرفته و احساس می کنم خفه شدم. من هیچی ام نمی شه اجازه بده برم .... و بالاخره قبول کرد. برادر و زن داداشش او را با احتیاط و زحمت سوار جیپی کرده و تا محل مورد نظر بردند دختران محل زیر درخت بلند بالای بلوط را که چند قدمی بیشتر با چشمه فاصله نداشت فرش کردند و رقیه به درخت تکیه داد و از کمره تپه به تماشای چراگاه و دشت و کوهساران مشغول شد. دانه های اشک همچون شبنم نشسته به روی گلهای شقایق و آلاله از چشمان به گرد نشسته اش سرازیر شد، گویا او به گذشته های نه چندان دور سفر کرده بود. تعدادی از دوستان به سختی توانستند جلوی او را بگیرند تا ناراحتی نکند. آب سرد و گوارا از دل تپه بیرون می پرید و راه دشت و دره را در پیش می گرفت. نسیم خنک بهاری از غرب می وزید و برگهای تازه را به این سو و آن سو تکان می داد. گنجشکان روی درخت با سرور و خوشحالی به این طرف و آن طرف می پریدند. چوپان زیر درخت گلابی وحشی که کنار تخته سنگ بزرگی قرار داشت نشسته بود و نی می نواخت صدای نی او تا آن سوی دره هم به گوش می رسید. صدای کودکان و بچه ها که درون دهکده هروله بازی می کردند تا کنار چشمه شنیده می شد و رقیه غرق در تماشای مناظر گوناگون آرام آرام تبسم بر لبانش نقش بست. اگر چه تبسم دردآلودی بود ولی دوستانش بسسیار از کار خود راضی بودند آنها تا عصر با رقیه در آنجا ماندند و روز خاطره انگیزی را باقی گذاردند و رقیه نیز با دنیایی از خوشحالی دوباره به اتاق کوچک خود برگشت. و آن روز هم به جمع روزهای سلامتی او پیوست ... چیزی به ایام حج نمانده بود فرصتی که پدر و مادرش پس از سالیان دراز انتظارش را می کشیدند. آن سال آنها می بایست به مکه می رفتند اما به خاطر مریضی دخترک متزلزل بودند برادر عین الله و تعدادی از بستگان اصرارشان برای رفتن به حج بی نتیجه بود، ولی اهالی محل نیز به نوبه خود از آنها خواستند که حتما این سفر را بروند. و همه قول دادند تا برگشتن شان هر چه در توان دارند از رقیه مواظبت کنند. البته مدتی بود که رقیه حساسیت «آنژین » پیدا کرده بود ولی از درد جانسوز دیگر خبری نبود و با همان وضع باقی مانده بود. رقیه بیاد دستان و پاهای ترک خورده والدینش افتاد که از سالها پیش و پس از ثبت نام حج چقدر انتظار می کشیدند و چه اشتیاق و علاقه ای داشتند که به مکه سفر کنند. یک روز صبح که همه اهل خانه دور سفره صبحانه نشسته بودند رو به والدینش کرد و گفت: دلم می خواد شما این سفر رو برید اونجا برام دعا بکنید شاید خدا به احترام حضرت زهرا(س) جوابم رو داده و گریه و سرفه امانش را برید مادر بی طاقت دخترش را در آغوش کشید و همه از صمیم قلب گریه کردند عین الله و همسرش مصمم شدند که این سفر را بروند .... چیزی به پایان مراسم حج نمانده بود و رقیه سخت چشم انتظار والدینش بود. هر روز صبح کنار پنجره می نشست و جاده دهکده را نگاه می کرد می دانست که به زودی عزیزترین کسانش از همان راه خواهند آمد ... شب یازدهم ذیحجه بود که رقیه کنار اجاق که گرمای ملایمی را به اتاق می بخشید خوابیده بود. صدای موذن دهکده بلند شد و اذان صبح با طنین الله اکبر دشت شوط را عطرآگین کرده بود رقیه سراسیمه از خواب بیدار شد و عرق روی سر و صورتش نشست، مات و مبهوت به خوابش می اندیشید ولی چیزی نمی فهمید. در فکر خوابی بود که برایش رخ داده بود و در همان حال به خواب فرو رفت ... تمام آن روز را در فکر و خیال بود. روزی که بار دیگر درد به سراغش آمده بود، آن شب حالش بهم خورد و تب شدیدی وجودش را فرا گرفت و تا نیمه های شب به طول انجامید. امان الله عموی رقیه و برادرش قرار گذاشتند که دو روز بعد او را به تبریز یا تهران ببرند تا قولی را که به حاج عین الله داده بودند عملی نمایند ;آن شب رقیه رؤیای شب گذشته را بار دیگر در خواب دید و باز سراسیمه و نگران از خواب بیدار شد. با روشن شدن هوا رقیه از برادرش خواست تا به عمو خبر بدهد که به دیدنش بیاید و چیزی نگذشت که عمو در کنار برادرزاده اش نشست متعجب بود که رقیه چه کاری با او دارد. برادران و خواهرانش هم متحیر بودند و رقیه گفت: عموجون می خوام یه چیزی رو فقط به تو و دادش بگم و

دیگر اعضای خانواده از اتاق بیرون رفتند. رقیه با گلویی بغض کرده ادامه داد: عموجون من دیشب و پریشب خوابی رو دیدم که بایستی بهتون بگم و در حالی که کتاب عربی سال دوم نظری اش را ورق می زد و اشک در چشمانش حلقه خورد گفت: خانم سبزپوشی را به همراه تعدادی از خانمهای با عفاف که سوار بر اسبهای نقره فام بودند دیدم که از کنار خانه ما می گذشتند سلام کردم و با خوشرویی جوابم دادند. معلوم بود خانم با جلال و شوکتی است که بقیه خانمها گرد او می گردیدند و احترام می کردند. آن خانم رو به من کرد و گفت دخترم رقیه، دوای دردت پیش منه بیا قم، شفا می گیری، عمو و برادر دخترک سر به زیر انداخته به شدت به گریه افتادند و رقیه هم چنان که کتابش را ورق می زد گرمی اشکش را روی دل دردمند خود حس می کرد. عمو لحظاتی گذشت تا قدری آرام گرفت و گفت: عزیز عمو، این موضوع رو به کسی نگو بعد رو کرد به برادرزاده اش و گفت محسن جون بی آنکه کسی بفهمد برای رفتن به قم تا عصر خودتو آماده می کنی. بی بی معصومه(س) رقیه رو طلب کرده و گریه نگذاشت ادامه بدهد. عصر بود و آفتاب کم جانی در آسمان آبی شوط راه می پیمود و نسیم خنک بهاری ابرهای سپیدی را که تکه تکه بودند به طرف شرق می دواند به طوری که سایه اش نیز از روی خانه ها و تپه ها می گذشت. آنان راه ماکو را در پیش گرفتند و روز بعد ساعت ده صبح پنج شنبه قدم به قم نهادند در بدو ورود گلدسته های حرم را دیدند که ایستاده اند و منتظر قدمهایشان هستند تا به آنها خوش آمد بگویند. از دور سلامی به بی بی(س) دادند و به منزل یکی از آشنایان رفتند ولی موضوع را با کسی در میان نگذاشتند. هنگام اذان مغرب رقیه را به حرم بردند و خانم هاشم زاده که همسر یکی از آشنایان بود با رقیه همراه شد. شب جمعه بود و عمو و برادر هر دو انتطار اعجاز شگفتی را می کشیدند ولی ساعت نیمه های شب را نشان می داد ولی خبری نشد. رقیه دلش گرفت و با دلتنگی به خانه برگشتند. رقیه خاموش و ساکت بود و فکر می کرد که عمو و برادرش احساس می کنند او به آنها دروغ گفته است با خود کلنجار می رفت که به خدا من راست می گم خودش به من گفت بیا قم. ولی حضرت معصومه من اومدم پس ... و گریه می کرد روز جمعه چهاردهم ذیحجه بود به جز خانم هاشم زاده بقیه به نماز جمعه رفتند. شب هنگام و برای بار دوم به حرم رفتند رقیه کنار خانم هاشم زاده روبه روی ضریح به ستونی تکیه داد. زنان و زائران با دیدن او برایش دعا می کردند ولی او در عالم دیگری سیر می کرد نمازش را نشسته خواند بعد هم زیارت نامه را آغاز کرد باز اشک بود که از عمق وجود با اخلاص او سرچشمه می گرفت و از دیدگان زجر کشیده و فرو رفته اش فوران می زد، حرم شلوغ بود شلوغ تر از شب قبل. زائران از بهشت زهرا آمده بودند تا از زیارت حضرت معصومه محروم نمانند. امان الله و برادر دخترک و دو سه نفر از آشنایان در صحن امام مشغول نماز و نیایش بودند امان الله بیشتر از همه و مانند رقیه حال خوشی داشت رقیه نیز بی توجه به اطراف به ضریح مقدسه چشم دوخته بود یا فاطمهٔ اشفعی لی فی الجنهٔ فان لک عندالله شانا من الشان به یکباره رنگ صورت رقیه تغییر کرد و به چپ و راست می نگریست به خانم هاشم زاده گفت: خاله، خاله، خاله جون همان صداست می شنوی، خانم هاشم زاده مات و مبهوت به او نگاه می کرد گمان می برد که او هذیان می گوید و حرفی نزد. اندکی بعد رقیه به همان حالت دچار شد. خانم هاشم زاده ترسید که نکند حالش بهم خورد. از جای برخاست تا امان الله و برادر دخترک را خبر کند. به سختی از میان زائران گذشت و خود را به آنها رساند موضوع را به آنها گفت. رقیه برای بار سوم رنگش تغییر کرد صدایی در گوشش زمزمه می کرد رقیه عزیزم، بلند شو شفایت دادم و شفایت دادم در ذهن او بارها و بارها تکرار می شد. ناخودآگاه از جا بلند شد. آری آری بلند شد. ناباورانه هم بلند شد. دستی به پاهایش کشید نه همانند گذشته هاست. بدنش را لحظه ای در خاطر حسی خویش گذراند آری سالم است بهتر از گذشته. امان الله به اتفاق پسر برادر و خانم هاشم زاده به درب قسمت خواهران رسیدند. مات و مبهوت ایستادند و رقیه را دیدند که متحیرانه به خودش نگاه می کند سر و صداو ناله زائران صحن و سرا را پر کرده بود امان الله نگاهی به برادرزاده و خانم هاشم زاده کرد، گویا آنها تازه فهیمده بودند که چه اتفاقی افتاده است ;اشک و بغض گلویشان را می فشرد. رقیه قدری به خود و مقداری به ضریح نگاه می کرد. عمو امان الله به سختی لب گشود و با صدایی بلند که در قسمت اعظمی از صحن امام به گوش

رسید گفت: رقیه. عموجون، و رقیه برگشت و به عمو نگاه کرد چشمان دخترک پر بود از قطرات درشت اشک شکر و شوق، گویا زبانش بند آمده و قدرت تکلم از او سلب شده بود. زائران به امان الله و رقیه و حالتی که بینشان حکم فرما بود نگاه می کردند سکوت نسبی فضای صحن را فرا گرفته بود و همه به این منظره چشم دوخته بودند اما نمی دانستند چه اتفاقی افتاده، رقیه به زحمت لب باز کرد: عمو ... عموجون ... عموجون دیدی دعای بابا و مامان در بقیع چه کرد! می بینی عمو فاطمه زهرا(س) به دخترش نیابت داده، خوب می بینی داداش جون من دیگه خوب شدم دیگه شبها برام بی خوابی نمی کشید. خاله، خاله جون من ... من شفا گرفتم و صدای گریه اش بلند شد و با فریاد یا زهرا(س) و یا معصومه(س) به طرف ضریح رفت عمو نیز با یاالله و الله اکبر به طرف برادرزاده اش دوید تا او را از دست زائران که به تازگی دریافته بودند چه معجزه شگفتی رخ داده نجات دهد و اشک شوق و ارادت بود که به همراه یا زهرا یا فاطمهٔ المعصومه تا عرش راه می پیمود و صدای صلوات و تکبیر حرم و قم را عطرآگین کرده بود. نقاره ها به صدا درآمد و گوش جان شاهدان و شنوندگان به وجد آمد و دستها به سوی خدا بلند شد و اللهم صل علی محمد و آل محمد

السیدهٔ رقیهٔ بنت الامام الحسین علیه السلام

اشارهٔ

سرشناسه : ربانی خلخالی، علی، - ۱۳۲۵

عنوان و نام پدیدآور : السیده رقیه‌بنت الامام الحسین علیه‌السلام/ تالیف علی الربانی الخلخالی؛ مترجم جاسم الادیب

مشخصات نشر : [قم]: مکتب الحسین علیه‌السلام؛ ربانی خلخالی، ۱۴۲۵ق = ۱۳۸۳.

مشخصات ظاهری : ۲۹۵ ص.نمونه

شابک : ۹۶۴-۹۱۹۳۳-۸-۳۲۰۰۰۰ریال ؛ ۹۶۴-۹۱۹۳۳-۸-۳۲۰۰۰۰ریال

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

یادداشت : عربی.

یادداشت : عنوان اصلی: ستاره درخشان شام: حضرت رقیه دختر امام حسین علیهاالسلام.

یادداشت : کتابنامه به‌صورت زیرنویس

موضوع : رقیه(س)، بنت حسین(ع)، - ۶۱ق. -- سرگذشتنامه

موضوع : شعر مذهبی عربی -- مجموعه‌ها

شناسه افزوده : ادیب، جاسم، مترجم

رده بندی کنگره : BP۵۲/۲/ر۷ر۴۳ ۲۵۰۴۳ ۱۳۸۳

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۹

شماره کتابشناسی ملی : م۸۲-۳۳۷۹۴

اعترافان

نقدّمهما لنکون أوّلاً ـ واقعیّین، ولنسعی ثانیاً فی أن نستدرک ما فاتنا ـ الاعتراف الأوّل: أنّ کثیراً من المقاطع التاریخیّهٔ والمواقف والشخصیّات لم یُسلَّط علیها الضوء لِتُعرَّف إلی الأجیال؛ فیتّضح الرأی وتتبیّن الحقائق. ووراء هذه الغفلهٔ أو ذاک التغافل، أو التقصیر أو

القصور، أو عدم الاهتمام أو التعمّد.. أسباب عديدة لسنا هنا بصدد عرضها جميعاً إلّا ما صرّح به المترجم فى كلمته قائلًا:
إنّ بعض مقاطع التاريخ خُصّصت حول سيرة المجهولين الذين لم يكن لهم أيّة خدمةٍ للبشريّة، وإنّما لمجرّد أنّهم كانوا من حاشية السلاطين أو مِن مُريديهم. ومع الأسف الشديد، مقابل إفراطٍ كهذا، نجد أنّ الكثير من عظماء التاريخ قد بُخِسوا حقَّهم، وضاعت سيرتهم المعطاء التى كانت مركزَ إشعاع واستفادة. والمسؤوليّة فى ذلك تقع على عاتق كتّاب التاريخ الذين خضعوا لأهوائهم، أو استسلموا لضغوط الحكومات الظالمة التى دعتهم إلى طمس الحقائق المفيدة التى يمكن أن تخدم الأجيال.
ومن الذين بُخِسوا حقَّهم وضاعت معظم تفاصيل سيرتهم الوضّاءة هم أبناء الأئمّة المعصومين عليهم السلام، حيث تعمّد الكثير من المؤرّخين ـ بإيعازٍ من سلاطين الجور ـ فى إخفاء الحقائق المهمّة من حياتهم أو تضييعها أو تحريفها، حتّى أنّ الباحث اليوم لا يجد من تاريخ بعضهم سوى بعض المقتطفات اليسيرة التى لا تتجاوز الأسطر القليلة).
أمّا الاعتراف الثانى ـ فهو أنّ جماعةً من الغيارى على عقيدتهم بذلوا جهوداً مشكورةً فى التنقيب والتحقيق والجمع للحقائق الطيّبة المتعلقة بأهل البيت النبوىّ الشريف، ليكون هنالك كتاب أو فصل متكامل حول واقعةٍ مهمّة أو موقفٍ تاريخىٍّ حسّاس، أو انتصارٍ لعقيدة، أو تعريفٍ بشخصيّةٍ منتسبةٍ إلى النبىّ وآله صلوات الله عليه وعليهم.
وكان من ثمار تلك الجهود، وفى خصوص السيّدة رقيّة حبيبة الحسين وابنته صلَواتُ اللهِ عليه وعليها، كتاب (السيّدة رقيّة بنت الإمام الحسين ومقامها فى الشام) للسيّد عامر الحلو، فضلًا عمّا ورد حولها من فصولٍ أو بيانات مهمّة حول حياتها الطاهرة رغم قِصَر أيّامها، فى الكتب العربيّة، مثل: (معالى السبطَين) للشيخ محمّد مهدى الحائرى، و (مشاهد ومزارات آل البيت فى الشام) لهاشم عثمان، و (من الحوار اكتشفتُ الحقيقة) لهشام آل قُطيط.. وفى الكتب الفارسيّة التى تُرجم بعضها، مثل: (كامل البهائى) لعماد الدين الطبرى، و (حضرت رقيّة) للشيخ على الفلسفى، وهذا الكتاب الذى نتعرّض للتعريف به، وهو للشيخ الربّانى الخلخالى واسمه باللغة الفارسية (رقيّة چهره درخشان شام) وترجمته الدقيقة باللغة العربيّة (رقيّة الوجه النيّر فى الشام).
وهنا نؤكّد اعترافنا أنّه لَتُشكر تلك الجهود التى انصبّت فى موضوع تقلّ أخباره أو تكاد تضيع فى أسطر عشرات الكتب التاريخية، فتجمعها فى صفحات، وتطعّمها بالتوضيحات، وتنتصر لها أمام ظلم الأعداء، وتضيف إليها الكرامات المدوّنة والمسموعة، والأشعار المنشودة فى حقّ السيّدة المظلومة رقيّة صلوات الله عليها، والتى استُشهِدت مظلومةً مفجوعةً على أبيها الحسين الشهيد بعد واقعة عاشوراء، فى خربة الشام الكئيبة، ولها من العمر على أغلب المنقولات أربع سنوات.
وكان من إشارة المترجم فى هذا الصدد قوله تحت عنوان (كلمة المترجم): وهنا تتجلّى أهميّة هذا الكتاب الذى بين يديك ـ عزيزى القارئ ـ؛ حيث جمع بين طيّاته أكبر قَدْرٍ يمكن تحصيله حول نجمةٍ من نجوم أهل البيت عليهم السلام، وكوكبةٍ من أنوار قدس المعصومين عليهم السلام، ألا وهى: عزيزة سيّد الشهداء عليه السلام السيّدة رقيّة، التى يُتِّمت على صِغر سنّها، وعاشت المآسى رغم نعومة أظفارها، إلى أن فارقت الحياة الدنيا فى خرابة الشام شهيدةً مظلومة.

مقدّمة المؤلّف

وقد تضمّنت فقرتين:
الأُولى ـ جملة رواياتٍ شريفةٍ فى شرف أهل البيت عليهم السلام أنّهم أمانٌ لأهل الأرض كما أنّ النجوم أمانٌ لأهل السماء. وبعد إيراد المؤلّف تلك الروايات قال معرّفاً بكتابه: نضع هذا الكتاب بين يديك ـ عزيزى القارئ ـ وهو عبارة عن تاريخ حياة هذه السيّدة الجليلة، واستعراضٍ لقصّتها التى تُبكى الحَجَر، وكانت قد شاركت فى إيصال مظلوميّة الإمام الحسين ونهضته الخالدة فى عاشوراء على صغر سنّها، فها هو ذاك قبرها شاهدٌ آخر على استبداد آل أميّة وتجبّرهم، وقد عبّر القرآن الكريم عنهم بـ« الشجرة الملعونة ».
أمّا الفقرة الثانية ـ من المقدّمة، فقد تحدّث فيها المؤلّف عن سبب تأليفه لهذا الكتاب قائلًا: فى حدود سنة ١٩٧٨م مَرِض أحد أبنائى

مرضاً شديداً حتّى أيقنّا أنّه سيُعوَّق فى المستقبل على أقلّ التقادير، فتوسّلنا بعزيزة الحسين عليه السلام صاحبة الهموم والغموم السيّدة رقيّة، ونذرتُ إن قام ولدى من مرضه سالماً أن أكتب كتاباً حول هذه الماجدة.. وببركة عناياتها ـ والحمد لله ـ شُفيَ ولدى وكأنّ شيئاً لم يكن فيه.

ومن ذلك الوقت شرعتُ فى مطالعة المصادر التى تناولت ذِكر السيّدة رقيّة عليها السلام، فجمعت ما استطعت بعد جهدٍ وعناء، إلاّ أنّ مدوّناتى بقيت مدّةً دون أن أرتّبها، حتّى ذكّرتنى زوجتى بنَذْرى، فنويت أن أبدأ بتأليف الكتاب، واستخرتُ اللهَ تعالى فى ذلك فكانت الآية الكريمة: « وَلْيُوفُوا نُذُورَهم » [الحجّ:۳۱]، فبدأتُ تأليف الكتاب حتّى أتممتُه بأقلّ وقت، لأُقدّمه بضاعةً مزجاةً مِن قِبلى عن حياة السيّدة المظلومة والدرّة اليتيمة رقيّة سلام الله عليها.

وكان الكتاب

فى ۱۷ فصلاً، هى على التوالى:

۱ ـ أقدم المصادر التاريخيّة حول السيّدة رقيّة عليها السلام، بدأها بقصّة تجديد بناء قبرها الطاهر فى أواخر الحكم العثمانى، وتأريخ مرقدها الطاهر.

۲ ـ الشام: جغرافيّاً وسكّانيّاً وتأريخيّاً.

۳ ـ الشجرة الملعونة فى القرآن (بنو أُميّة)، بحث قرآنىّ ـ سيرتىّ.

۴ ـ الشجرة الطيّبة فى القرآن (أهل البيت عليهم السلام)، بحث قرآنىّ ـ ولائىّ.

۵ ـ أحداث عاشوراء وركب السبايا إلى الشام، وقائع مؤلمة، وصبر عظيم.

۶ ـ أهل البيت فى الشام، وقائع مفجعة ومواقف عظيمة.

۷ ـ من حياة الإمام زين العابدين علىّ بن الحسين عليه السلام، من كربلاء إلى الشام.

۸ ـ انتقام الحقّ، قصّة الأمير قطب الدين تيمور الگوركانى سنة ۸۳۰ هـ

۹ ـ فى رحاب السيرة العطرة: الشجرة الطيّبة السيّدة رقيّة فى يوم عاشوراء، اللقاء الأخير، ليلة الحادى عشر.

۱۰ ـ شهادة السيّدة رقيّة سلام الله عليها: ترى والدَها فى المنام، حديث الرأس الشريف، محادثة بين الراس ورقيّة، سجن أهل البيت عليهم السلام، حديث المُغسِّلة، أهل البيت يقيمون العزاء فى خَربة الشام.

۱۱ ـ حرم السيّدة رقيّة عليها السلام: عمارته، زيارة السيّدة رقيّة، عودة السبايا إلى المدينة، مصيبة السيّدة رقيّة فى المدينة.

۱۲ ـ كرامات السيّدة رقيّة سلامُ الله عليها: وهذا من أهمّ الفصول فى الكتاب الذى بين أيدينا، حيث أورد (۱۶) كرامةً شريفة تؤكّد فيما تؤكّده هذه النبعة المقدّسة المتفرّعة من سيّد شباب أهل الجنّة أبى عبدالله الحسين صلوات الله عليه، أنّها من أهل بيت النبوّة الطاهر الزاكى، وأنّ لها مقاماً رفيعاً عند الله وعند رسول الله وآل بيته الأبرار سلام الله عليهم، وأنّ لها شأناً من الشأن، ومنزلةً عُليا من المنازل، وما زالت روحها النورانيّة تبعث ببركاتها على محبّى العترة الطاهرة والموالين المؤمنين، ومَن اعتقد بهم وبها أنّهم أولياء الله وأحباؤه.

وكم شدّت مثل هذه الكرامات قلوبَ الناس إلى آل الله بالاعتقاد والمحبّة والولاء، وكم هدت أُناساً ضَلّوا من قبل، فلمّا يمّموا قلوبهم إلى محالّ رحمة الله فازوا واستبصروا، ونعموا فى الدنيا والآخرة.

۱۳ ـ الشام فى القرآن والروايات.

۱۴ ـ الآثار التاريخيّة فى الشام: فى عهد الأنبياء عليهم السلام، فى عهد الإسلام.. تواريخ ووقائع، وذِكر لمقامات الأنبياء فى الشام، ثم مراقد أهل البيت عليهم السلام هناك، وشيءٍ من حياة العقيلة المكرّمة زينب الكبرى بنت أمير المؤمنين عليه وعليها السلام إلى وفاتها

ودفنها.

۱۵ ـ السيّدة أمّ كلثوم بنت أمير المؤمنين عليه وعليها السلام: مواقفها فى نهضة كربلاء، إلى وفاتها.

۱۶ ـ السيّدة سكينة بنت الإمام الحسين عليه وعليها السلام: تعريف مختصر، ثم السيّدة فاطمة الصغرى بنت الإمام الحسين عليه وعليها السلام.. وشخصيّات أخرى.

۱۷ ـ السيّدة رقيّة فى شعر الشعراء: وهذا فصلٌ آخر هو كذلك مِن أهم فصول الكتاب؛ لما يحمل من العواطف الطيّبة، والأدب الرفيع المتوجّه بالمودّة والمحبّة لأهل البيت عليهم السلام من قِبل شخصيّات متعدّدة معروفة أنّها أصحاب أقلامٍ ومنابر، فضمّ هذا الفصل (۱۶) قصيدة فاخرة.. بها يُختَتم هذا الكتاب خاتمةً موفّقة.

مَزايا.. ووَصايا

من مزايا هذا الكتاب أنّه أُلِّف بعقليّةِ باحث وكُتِب بقلم خطيب، فجَمَع بين المادّة العلميّة واللسان الأدبى، فكان ما يناسب الموضوع باعتباره جامعاً بين قضيّة تاريخيّة تحقيقيّة، وقصّةٍ عقائديّةٍ ولائيّة.

أما الامتياز الآخر للكتاب، فهو استفادته من مصادر متنوّعة: عربيّةٍ وغير عربيّة، وهذا يُضيف إلى الموضوع شتاتاً ربّما ضاع أو كاد. كذلك استفادته من موضوعاتٍ عديدة ممهّدة لقصّة شهادة السيّدة رقيّة عليها السلام أو متعلّقة بها: كالبحوث الجغرافيّة، والوقائع التاريخيّة، والبيانات القرآنيّة.. إلى استعراضٍ لقضيّة يوم عاشوراء، ومسير السبايا بعد التعريف بالأسرتين: الشجرة الخبيثة (بنى أُميّة)، والشجرة الطيّبة (أهل البيت عليهم السلام)، إضافةً إلى بعض المواضيع المرتبطة بحياة السيّدة رقيّة سلام الله عليها.

يبقى أن الكتاب ما زال يحتاج ـ فى مواضع منه ـ إلى: صياغاتٍ أدبيّة أسلم وأفصح، وإلى تدقيقٍ فى الجانب الإعرابيّ والفنّى واللغوى، وإلى الاستعاضة بالمصادر الأقدم والمراجع الأشهر عن المصادر الحديثة الناقلة عن السابقين، كذلك لابدّ مِن أمرين آخَرَين:

الأوّل ـ إعادة النظر فى منهجيّة تأليف الكتاب وفصوله، ليكون أشدّ إحكاماً.

الثانى ـ وضع فهارس ضروريّة للكتاب، منها جدول بأسماء المصادر التى استفادها المؤلف فى تدوين الكتاب، مع ذِكر هويّاتها.

وعلى كلّ حال، لا يصحّ أن يُغبَن فضل هذا المؤلَّف فى ميدانه العلمى، فقد نال الكثير من التوفيق، إلاّ أنّه يُطمَع فيه أن يكون أفضل فى الطبعات القادمة إن شاء الله تعالى.

بانک جامع اشعار حضرت رقیه علیهاالسلام

مشخصات کتاب

سرشناسه:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،۱۳۹۱

عنوان و نام پدیدآور:بانک جامع اشعار حضرت رقیه علیهاالسلام/ مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان.

مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع: حضرت رقیه علیهماالسلام

۱- قبول باشه زیارتت رقیه یا رقیه

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

قبول باشه زیارتت رقیه یا رقیه

تموم شده اسارتت رقیه یا رقیه

خداحافظ

*****

داره وصیت به زینب اشکای روضه دار تو

ذکر ابوالفضل بگیرم بالا سر مزار تو

شده با زخم بدنت، چادر خاکی ات کفنت

با گریه صدا می زنمت(۲)

*****

خداحافظ

دارم یه دنیا درد و غم رقیه یا رقیه

نفس نمونده تا بگم رقیه یا رقیه

حس می کنم فاطمیه است یاس خراب پرپره

تشیع جنازه ات شبونه خیلی شبیه مادره

دیگه راهی سفری، از این اشکام با خبری

چی می شه منو هم ببری(۲)

*****

خداحافظ

رو نیزه ها سر بابات رقیه یا رقیه

می خونه فاتحه برات رقیه یا رقیه

مادر تو داره شتاب لحظه ی دفن پیکرت

مث شیرخواره می ترسه بره روی نیزه سرت

آرزو دارم بمیرم، مدینه با گریه میرم

برات مجلس ختم می گیرم(۲)

*****

۲- کیستم من دُر دریای کرامت

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک مرثیه

قالب بحر طویل

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع دو دریا اشک ۲

تعداد استفاده ۰

متن شعر

کیستم من دُر دریای کرامت، ثمر نخل امامت، گل گلزار حسینم، دل و دلدار حسینم، همه شب تا به سحر عاشق بیدار حسینم، سر و جان بر کف و پیوسته خریدار حسینم، سپهم اشک و علم ناله و در شام علمدار حسینم، سند اصل اسارت که درخشیده به طومار حسینم، منم آن کودک رزمنده که بین اسرا یار حسینم، منم آن گنج که در دامن ویرانه یگانه دُر شهوار حسینم، به خدا عمهٔ ساداتم و در شام بلا مثل عمو قبله حاجاتم و سر تا به قدم آینه‌ام وجه امام شهدا را.

*****

بند دوّم

روز عاشور که در خیمه پدر از من مظلومه جدا شد، به رخم بوسه زد و اشک فشان رو به سوی معرکهٔ کرب و بلا شد، سر و جان و تن پاکش همه تقدیم خدا شد، به ره دوست فدا شد، حرم الله پر از لشکر دشمن شد و چون طایر بی‌بال پریدم، گلویم تشنه و با پای پیاده به روی خار دویدم، شرر از پیرهنم شعله کشید و ز جگر آه کشیدم که سواری به سویم تاخت و با کعب سنان بر کمرم زد، به زمین خوردم و خواندم ز دل خسته خدا را.

*****

بند سوّم

شب شد و عمه مرا برد، سوی خیمه و فردا به سوی کوفه سفر کردم و از کوفه سوی شام بلا آمدم و در وسط ره چه بلاها به سرم آمد و یک شب ز روی ناقه زمین خوردم و زهرا بغلم کرد و سرم بود روی دامن آن بانوی عصمت به دلم شعله آهی که عیان گشت سیاهی و ندانم به چه جرم و چه گناهی به جراحات جگر زخم زبانش نمکم زد، دل شب در بغل حضرت زهرا کتکم زد، پس از آن دست مرا بست و پیاده به سوی قافله آورد، چه بهتر که نگویم غم دروازه شام و کف و خاکستر و سنگ لب‌بام و ستم اهل جفا را.

*****

بند چهارم

همه شب خون به دل و موج بلا ساحل ما شد که همین گوشهٔ ویرانه‌سرا منزل ما شد، چه بگویم که چه دیدم، چه کشیدم، همه شب دم به دم از خواب پریدم، پس از آن زخم زبان‌ها که شنیدم، چه شبی بود که در خواب جمال پسر فاطمه دیدم، چو یکی طایر روح از قفس جسم پریدم، به لبش بوسه زدم دور سرش گشتم و از شوق به تن جامه دریدم، دو لبم روی لبش بود که ناگاه در آن نیمه

شب از خواب پریدم، زدم آتش ز شرار جگرم قلب تمام اُسرا را.

*****

بند پنجم

اشک در دیده و خون در جگر و آه به دل، سوز به جان، ناله به لب، سینه پر از شعله فریاد، زدم داد که عمه پدرم کو؟ بگو آن کس که روی دامن او بود، سرم کو؟ چه شد آن ماه که تابید در این کلبه احزان و کشید از ره احسان به سرم دست نوازش همه از ناله من آه کشیدند و به تن جامه دریدند که ناگه طبقی را که در آن صورت خورشید عیان بود نهادند به پیشم که در آن رأس منیر پدرم بود، همان گمشده قرص قمرم بود، سرشکش به بصر بود و به لب داشت همی ذکر خدا را.

*****

بند ششم

چه فروزان قمری بود، چه فرخنده سری بود رخ از خون جبین رنگ، به پیشانی او جای یکی سنگ، لب خشک و ترک خوردهٔ او بود کبود از اثر چوب به اشک و به پریشانی مویش که نگه کردم و دیدم اثر نیزه و شمشیر به رویش بغلش کردم و با گریه زدم بوسه به رگ‌های گلویش نگهش کردم و دیدم دو لبش در حرکت بود به من گفت عزیز دلم اینقدر به رخ اشک میفشان و مزن شعله ز اشک بصرت بر جگرم، آمده ام تا که تو را هم ببرم، از پدر این راز شنیدم ز دل سوخته یک «یا ابتا» گفتم و پروازکنان سوی جنان رفتم و دیدم عمو عباس و علی‌اکبرِ فرخنده لقا را.

*****

بند هفتم

حال در شام بوَد تربتِ من کعبه حاجات، همه خلق به گرد حرمم گرم مناجات بیایید که اینجاست، پس از تربت زینب حرم عمه سادات، همانا به کنار حرم کوچک من اشک فشانید، به یاد رخ نیلی شده‌ام، روضه بخوانید به جان پدرم دور مزار من مظلومه بگردید و بدانید که با سن کمم مادر غمخوار شمایم، نه در این عالم دنیا که به فردای قیامت به حضور پدرم یار شمایم، همه جا روشنی چشم گهربار شمایم، همه ریزید چو «میثم» ز غمم اشک که گیرم همه جا دست شما

۳- جبین بر زخم و رخسارت به خون بخشیده زیبای

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک مرثیه

قالب غزل

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع دو دریا اشک ۲

تعداد استفاده ۰

متن شعر

جبین بر زخم و رخسارت به خون بخشیده زیبایی

غبـار از عـارضت شستم، ولی با اشک تنهایی

لبت از تشنگی چون شیشهٔ قلبم ترک خورده

عجب دارم که چشمت باز هم مانده است دریایی

لوای صبر بر دوش و سرشک سرخ در چشمم

کنم جـای عمـو بـر تـو علمـداری و سقایی

چراغم دل، غذایم گریه، زلفم فرش و سر مهمان

تعـالی الله از این مهمانی و از ایـن پـذیرایی

نمی‌گویم چه شد بر دخترت آنقدر می‌گویم

که جسمم زینبی گردیده، رویم گشته زهرایی

ببر ای باغبان امشب گل خود را به همراهت

کـه پـامال خزان گردیده در فصل شکوفایی

به خود گفتم طواف آرم به دورت، لیک معذورم

نه چشمم راست بینایی، نه پایم را توانایی

توانـاییِ پایـم بـا دویـدن رفت از دستم

نوازش‌های شمر از دیده‌ام بگرفته بینایی

زهجرانت نخوابیدم ولی ممنونم از زینب

که بالای سرم بـا نام تو می‌گفت لالایی

به روز حشر چون بخشد خدا او را به مولایش

گناه «میثم» و عفو خدا باشد تماشایی

۴- سه ساله دختر کجا و یه عالمه دل بیقراری

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

سه ساله دختر کجا و یه عالمه دل بیقراری

چه بی خبر رفتی بابا تو مگه رقیه نداری

بی تو مهربون، شد دو کاسه خون

چشمای تر رقیه

*****

یادته قدیما رو شونه ات سر می ذاشتم

کنار تو حتی یه لحظه غم نداشتم

حال روز منو نیگا کن

جون عمه برام عمه دعا کن

دخترت رو صدا کن

*****

حالا که با دست زنجیر پر و بال ما رو می بندند

بگو به اینا که اینقدر به لباس پاره ام نخندند

بعد تو بابا، تو بیابونا

چی میاد سر رقیه

*****

می بینه که دستام می لرزه نا نداره

دیگه برای آبله پام جا نداره

کعب نی وقتی روبرومه

وقتی رو نی سر عمومه

دیگه کارم تمومه

*****

بهت می گفتم همیشه محاله که از تو جدا شم

ولی حالا بی تو باید همسفر نا محرما شم

ماه نی نشین، خاکا رو ببین

روی معجر رقیه

*****

پا به پای نیزه دویدن خیلی سخته

می ریزه زمین خون رگهات لخته لخته

مونده این آرزو تو سینه ام

کاش منم اون بالا بشینم

این روزا رو نبینم

*****

۵- ای سر که پر خونی به چشمم آشنایی

مشخصات

مناسبت شهادت

سبك واحد جديد

قالب آهنگين

شاعر مؤيد سيد رضا

منبع يك كربلا عطش

تعداد استفاده ۰

متن شعر

ای سر که پر خونی به چشمم آشنایی

گویا سر بابم حسین سر جدایی

سرت بنازم ای پدر

شبم ز رویت شد سحر

پدر حسین جان

*****

از لطف خود شرمنده ام کردی پدر جان

گر مرده بودم زنده ام کردی پدر جان

اما چرا دیر آمدی

رفتی جوان، پیر آمدی

پدر حسین جان

*****

چون تو مهی ویرانه را روشن نکرده

با سر کسی از دخترش دیدن نکرده

سرت شده مهمان من

کو پیکرت جانان من

پدر حسین جان

*****

در جمع ما تا آشیان کردی پدر جان

با چشم دنبال که می گردی پدر جان

نگاهِ یاری می کنی

یا سرشماری می کنی

پدر حسین جان

*****

در کوفه یک دم آمدی و زود رفتی

دیدی که زینب بی تحمل بود و رفتی

رفتی و امشب آمدی

چون اشک زینب آمدی

پدر حسین جان

*****

من کار سقایی به اشک دیده دارم

مهمان نوازی از سر ببریده دارم

شام یتیمی شد سحر

ای شامیان اینم پدر!

پدر حسین جان

*****

بابا ببین قدر و مقام دخترت را

عمه تنت بوسید و من بوسم سرت را

خواهی اگر رقیه را

با خود ببر رقیه را

پدر حسین جان

*****

دیدم چو بوسد عمه ام زیر گلویت

من هم به خیمه دیده کردم آرزویت

امشب ببوسم این گلو

رسیده ام بر آرزو

پدر حسین جان

*****

قوت ندارم تا که رویت را بشویم

با اشک، خون های گلویت را بشویم

پیش سرت دل داده ام

از دست و پا افتاده ام

پدر حسین جان

*****

رنگ تو و من زرد از غم گشته بابا

چشم تو و من خیره در هم گشته بابا

آخر بکن لطفی به من

چیزی بگو حرفی بزن

پدر حسین جان

*****

۶- کوچکترین ستاره ی دریا کمی بخواب

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب غزل

شاعر ناشناس

منبع غزل مرثیه ۸۹

تعداد استفاده ۰

متن شعر

کوچکترین ستاره ی دریا کمی بخواب

آتش گرفت دامن صحرا کمی بخواب

دیگر بس است بر سر نی هر چه دیده ای

لختی ببند پلک تماشا کمی بخواب

بر نی سه ساله بغض تو را جار می زنند

ای راز و رمز سوره ی طاها کمی بخواب

تو کودکانه حس مرا داغ می زنی

آتش مزن به سینه ی گل ها کمی بخواب

بی تازیانه زخم مرا تازه می کنی

آه ای بلور گریه ی زهرا کمی بخواب

جایی برای داغ تو پیدا نمی کنم

هفتاد و چندمین غم باب کمی بخواب

دیگر بس است بغض و بهانه پدر رسید

لالای و لا لا لا لا لا لا کمی بخواب

۷- غم به سر شد، شبم سحر شد، خدا

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک واحد جدید

قالب آهنگین

شاعر مؤید سید رضا

منبع یک کربلا عطش

تعداد استفاده ۰

متن شعر

غم به سر شد، شبم سحر شد، خدا

ماه خرابه، روی پدر شد، خدا

خبر به عالم دهید

ماه منیرم دمید

دوای دردم رسید

پدر! سلامٌ علیک

*****

مسافرم از سفر رسیده، خدا

ز شیرخواره، خبر رسیده، خدا

خون خدا آمده

مونس ما آمده

ز کربلا آمده

پدر! سلامٌ علیک

*****

چو غنچه بگشا، دهان خشکت پدر

که من ببوسم، لبان خشکت پدر

فدای تو دخترت

شود فدای سرت

این سر بی پیکرت

پدر! سلامٌ علیک

*****

ای گل زهرا تو را ببویم پدر

به اشک چشمان، رخت بشویم پدر

تو میهمان منی

نه بلکه جان منی

روح و روان منی

پدرا! سلامٌ علیک

*****

کجاست دستت، در این اسیری پدر

که دخترت را به بر بگیری پدر

به سینه دارم غمی

نشین کنارم دمی

نوازشم کن کمی

پدرا! سلامٌ علیک

*****

چو سایه ات بر سرم نبوده است پدر

ز تازیانه تنم، کبود است پدر

فسرده حالم ببین

شکسته بالم ببین

چون نی بنالم ببین

پدرا! سلامٌ علیک

*****

۸- در خرابه ی شام عطر لاله دارد

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک واحد جدید

قالب آهنگین

شاعر مؤید سید رضا

منبع یک کربلا عطش

تعداد استفاده ۰

متن شعر

در خرابه ی شام عطر لاله دارد

زیرا که بدانی یک سه ساله دارد

کز قافله جا مانده وز پدر جدا مانده

ای وای رقیه

*****

زان پرستوی عشق بال و پرشکسته

در راه عزیزان منتظر نشسته

تا مسافرش آید یعنی پدرش آید

ای وای رقیه

*****

گرچه دستگیر و کودکِ اسیر است

مکتب پدر را بهترین سفیر است

بشکند اسارت را واکند سفارت را

ای وای رقیه

*****

او که غیر زینب مونسی نبودش

شاهد غمش بود بازوی کبودش

او که روی نیلی داشت کی طاقت سیلی داشت

ای وای رقیه

*****

سرهای بریده در مقابلش بود

اشک چشم زینب شمع محفلش بود

ناله همچو نی می کرد راه کوفه طی می کرد

ای وای رقیه

*****

آن شب که مواجه با سر پدر شد

وضع او دگرگون حال او بتر شد

سوز غصه آبش کرد گل بود، گلابش کرد

ای وای رقیه

*****

چون رقیه طفلی رنج و غم ندیده

همبازی او شد یک سر بریده

خم شد رخ او بوسید رگ های گلو بوسید

ای وای رقیه

*****

۹- گمشده بودم با تو پیدا شدم

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

گمشده بودم با تو پیدا شدم

اومدی و صاحب بابا شدم

منم رقیه بابا جون جا نخور

فقط یه کم شبیه زهرا شدم

حالا که اومدی پهلوم بابا جون، نمیارم خم به ابروم بابا جون

بخواب آروم روی زانوم بابا جون

از سرمم زیادیه، همینکه با سر اومدی

یه تار موی سوخته تو، من نمیدم به احدی

بابای خوبم بابای خوبم بابای خوب و مهربون(۲)

*****

کی گفته من یه دختر اسیرم

خواب خوش و از شامیا می گیرم

من به نمایندگی بچه ها

دور سرت می گردم و می میرم

۱۰- صدای گریه بلنده نیمه شب از تو خرابه

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

صدای گریه بلنده نیمه شب از تو خرابه

صدای طفلی گرسنه که هنوز تشنه ی آبه

دختری که خیلی وقته روی بابشو ندیده

با سر انگشتای زخمیش عکسشو رو خاک کشیده

بابامو الان میارند عمه موهام پریشونه

اگه جون مونده به دستات تو بزن موهامو شونه

عمه جون اینجوری بد نیست با لباس پاره باشم

وقتی که میاد بابایی بده بی گوشواره باشم

۱۱- من نخل شکسته ی حسینم

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک مرثیه

قالب ترکیب بند

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع یک ماه خون گرفته(۴)

تعداد استفاده ۰

متن شعر

من نخل شکسته ی حسینم

در سوگ، نشسته ی حسینم

هم اختر آسمان عصمت

هم ماه خجسته ی حسینم

دریا شده تشنه‌کام اشکم

پیغمبـرخون، امام اشکم

*****

من سوره ی کوثر حسینم

همسنگر مادر حسینم

مانند عمو، گره گشایم

وا...! قسم دُر حسینم

آزاده یتیمـه ای صغیـرم

صد قافله دل، بوَد اسیرم

*****

قرآنِ فتاده زیر پایم

هر چند، غریبم، آشنایم

هم لاله ی سرخ باغ خونم

هم یاس بهشت کربلایم

با مصحفِ روی لاله گونم

پیغمبـرِ قتلـگاه خـونم

*****

آیینه ی روی سیّد الناس

سرتا به قدم، صفا و احساس

بوده است همیشه جایگاهم

دامان حسین و دوش عباس

هم بـوده حسیـن، سرفرازم

هم دخت علی، کشیده نازم

*****

ویرانه، اگر چه جای من بود

عالم، همه کربلای من بود

چشم ملك از پی تبرّك

بر آبله‌های پای من بود

می بود به جنگ اهل بیداد

در هـر نفسـم، هـزار فریاد

*****

خال لب من، شده است، تبخال

از سوز عطش، زدم پر و بال

نیش سر خارها، به پایم

انداخته‌اند عکس خلخال

بر من دف و چنگ، گریه می‌کرد

کعب نـی و سنگ، گریه می‌کرد

*****

بودم به حسین، سرسپرده

کوه غم او، به دوش برده

هر چند که دختری صغیرم

یك مرد، چو من، کتك نخورده

رخسـار منـوّرم، کبـود است

سر تا سر پیکرم، کبود است

*****

من بودم و قلب داغدیده

من بودم و قامت خمیده

آن شب که اجل، گرفت جانم

من بودم و یک سر بریده

سر را روی سینه‌ام، فشردم

در گـوشه ی این خرابه، مردم

*****

۱۲- باز باب عشق سویم باز شد

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک مرثیه زمزمه ای

قالب مثنوی

شاعر امیر حسینی امیر حسین

منبع برگ سبز

تعداد استفاده ۰

متن شعر

باز باب عشق سویم باز شد

بار دیگر مثنوی آغاز شد

از قلم شد طاقت و صبر و قرار

می نوشتم غرق غم بی اختیار

باید امشب هر دو مان مجنون شویم

بهر طفلی واله و مفتون شویم

با کلامش جسم و جانم را فسرد

فکر من را سوی یک ویرانه برد

پرده ها از پیش چشمم زد کنار

تا که دیدم، سخت گشتم دل فکار

یک خرابه بود و یک دنیا محن

عده ای دلخسته چندین طفل و زن

این طرف یک زن نشسته در نماز

آن طرف تر کودکی غرق نیاز

مادری در فکر یک گهواره بود

آن یکی در فکر مشک پاره بود

دختری با سوزِ شب در جنگ بود

جای بالش زیر سرها سنگ بود

کودکان دل خسته در سوز و نوا

گریه می کردند اما بی صدا

باغی از گل ها ولی بی باغبان

نسترن؛ زخمی، اقاقی؛ ناتوان

چهره ی گل ها یکایک سوخته

از غم و رنج و تعب افروخته

در میان خیل زن ها کودکان

بود طفلی خرد سال و قد کمان

لعل او خشکیده بود از قحط آب

دست هایش زخمی از ردّ طناب

موقع بر خواستن آن بی نوا

با اشاره، عمه را می زد صدا

گونه اش زخمی و پا پر آبله

روی جسمش بود جای سلسله

گاه با یک دست در حال قنوت

گاه در گریه زمانی در سکوت

در دل ویرانه طفل سینه چاک

با سر انگشت خود بر روی خاک

نقش می زد صورت زیبای یار

عکس یک بابا به دستش گوشوار

زین همه رنج و محن از تاب رفت

بر روی خاک خرابه خواب رفت

ناگهان از خواب خوش بیدار شد

از غم هجر پدر بیمار شد

گفت: ای عمه بگو بابا کجاست؟

همدم این دختر تنها کجاست؟

خواب دیدم سر به این ویرانه زد

با محبت موی من را شانه زد

تاب مهجوری ندارم عمه جان

طاقت دوری ندارم عمه جان

تا بیاید از سفر باب غریب

زیر لب نجوا کنم امن یجیب

در همین اثنا پدر از ره رسید

با سر آمد ناز دختر را خرید

دختر مجروح چشمش را باز کرد

شکوه از جور فلک آغاز کرد

گفت بابا کی بریده حنجرت؟

کاشکی می مرد اینجا دخترت

کی شکسته ابروی زیبای تو؟

کی زده با چوب بر لب های تو؟

گوییا در راه هتاکی شده

از چه رو مویت پدر خاکی شده

این جراحت ها ز سنگ کینِ کیست؟

آنقدر زخمی است! جای شانه نیست

ردّ نیزه بر گلویت مانده است

خاک و خون چشم تو را پوشانده است

دست هایت کو پدر نازم کند

با خوشی و عشق دمسازم کند

زد به خود آنقدر تا مجرح شد

رفت از جسمش توان، بی روح شد

طاقت از کف داد بی حرکت نشست

ناله ای زد چشم خود آرام بست

دخترک خیری از این دنیا ندید

گوشه ی ویرانه در خاک آرمید

۱۳- با خودم گفتم رقیه کیست کیست؟

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک مرثیه زمزمه ای

قالب مثنوی

شاعر امیر حسینی امیر حسین

منبع برگ سبز

تعداد استفاده ۰

متن شعر

با خودم گفتم رقیه کیست کیست؟

گفته اند این نام در تاریخ نیست

حرف در تاریخ از ویرانه است

داستان دخترک افسانه است

پیش خود نجوا کنان در جستجو

گفتمش بی بی حقیقت را بگو

در همین اثناء دو پلکم خسته شد

خواب رفتم چشم هایم بسته شد

یک خرابه بود و یک دنیا محن

عده ای دل خسته، چندین طفل و زن

هر چه می دیدم همه افغان و آه

خیره شد چشمم به طفلی رخ سیاه

با خودش قلبی پر از احساس داشت

صد نشان از عطر و بوی یاس داشت

دور او حور و ملک در شور بود

گوئیا نسلش ز نسل نور بود

گر چه باشد دخترک کم سن و سال

بُرده مریم، آسیه زیر سئوال

چه جلالی! شوکتی! آزاده است

شک ندارم من یقین شهزاده است

دختر سلطان اگر چه خاکی است

نیست از اهل زمین افلاکی است

پیش آمد دست بر دیوار داشت

در کف پایش گمانم خار داشت

خسته بود و خسته بود و زار بود

گوییا که دخترک بیمار بود

صورتش لبریز از بیداد بود

حرف می زد حرف، لیکن داد بود

اشک افشاندم رهش جارو زدم

پیش پایش با ادب زانو زدم

گفتمش بانوی من تو کیستی؟

گوییا از اهل دنیا نیستی

با لب پر خون مرا شرمنده کرد

دختر سلطان به رویم خنده کرد

با صدایی نارسا آهسته گفت:

من رقیه، اشک در چشمش شکفت

گفت: من هستم عزیز عالمین

دختر سلطانم و بنت الحسین

خون من از خون پاک مصطفی

جد من حیدر بود شیر خدا

یادگار حضرت زهرا منم

دلخوشیّ زینب کبری منم

گر چه دستم با طنابی بسته است

روح و جانم ناتوان و خسته است

مِهر خود در هر دلی جا می کنم

با همین دستم گره وا می کنم

تا قیامت شیعه مدیون من است

دین حق، آباد از خون من است

روز محشر دست می گیرم طبق

قدر من باشد چنان در پیش حق

می زنم فریاد ربّ جرم بخش

هر که را گویم فقط آن را ببخش

این یکی بهرم علم افراشته است

آن یکی هم حرمتم را داشته است

مهربانا او شود اهل بهشت

روی پرچم یا رقیه می نوشت

می شود از جام کوثر مست مست

تا سه ساله دیده گریه کرده است

او به یادم موی خود را می کشید

پا برهنه در عزایم می دوید

آن یکی را نه خدایا برزخی است

قلب من آزار داده دوزخی است

گونه ای دیگر به پایم خار کرد

بارالها او مرا انکار کرد

در قیامت من قیامت می کنم

دوستانم را شفاعت می کنم

غم مخور این حرف با نا کَس مگو

کرده ام او را حواله بر عمو

۱۴- چه عجب صفای خونه پر زدی به این ویروونه

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

چه عجب صفای خونه پر زدی به این ویروونه

خیلی وقت بود که دل من داشت برای تو بهوونه

ای هلال عمه زینب هنوز خاکستری هستی

زینت دوش پیمبر تو طبق بستری هستی

آرزوم بود که بشینم لحظه ای رو دومن تو

دستامو حلقه کنم من باز به دور گردن تو

میدونم که دیگه باید تو این آرزو بمیرم

آخه هیچ جوری نمی شه سر تو بغل بگیرم

ملک الموت دلِ از این دنیا بردنم نداره

آخه دخترت جونی برای جون سپردن هم نداره

هر چی جون داشت به تن من دست تازیانه برده

خیلی وقته دختر تو جز کتک هیچ چی نخورده

۱۵- جسمم، ضعیف و روحم، سرگرم بال بال است

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک مرثیه

قالب غزل

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع یک ماه خون گرفته(۴)

تعداد استفاده ۰

متن شعر

جسمم، ضعیف و روحم، سرگرم بال بال است

دور فراق، طی شد، امشب، شبِ وصال است

تا یافتم طبق را، دیدم جمال حق را

باید به سجده افتم، این وجه ذوالجلال است

هنگام شب، که دیده، خورشید در خرابه؟

این قرص آفتاب است یا ماه، یا هلال است؟

اکنون که یارم آمد، از ره نگارم آمد

هم ماندنم، حرام است، هم رفتنم، حلال است

افتادم از صدا و سر، مانده روی قلبم

جانم، ز دست رفت و چشمم، بر این جمال است

سر روی سینه ی من، مانند سوره ی نور

تن، از سم ستوران، قرآنِ پایمال است

عمر سه‌ساله ی من، کوتاه بود، چون گل

دوران انتظارم، هر دم هزارسال است

هر شب، به خواب دیدم، جان دادنِ خودم را

امشب، شهادت من، نه خواب، نه خیال است

در سنّ خردسالی، مردِ جهاد بودم

این صورت کبود است، زیباترین مدالم

«میثم» به جان زهرا، بنویس از لب من

من کشته ی حسینم، این است وصف حالم

۱۶- اینجا مزار فاطمه ی کوچک خداست

مشخصات

مناسبت خرابه شام

سبک مرثیه

قالب قصیده

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع دو دریا اشک ۲

تعداد استفاده ۰

متن شعر

اینجا مزار فاطمه ی کوچک خداست

ریحانه‌ای ز گلشن سرسبز ابتداست

یـک کعبـه مـلائکه الله در زمیـن

یک سوره مبارکه نور در سماست

باب الحوائجی است که همچون عموی خویش

پیوسته خلق را به درش روی التجاست

در سن کودکی است علمدار شهر شام

همچون عموی خود که علمدار کربلاست

گنجی است در خرابه و ماهی است در زمین

نوری است بین ظلمت و طوری به قلب ماست

مجمـوعه فضـائل زهـرا بـه کودکی

منظومه اسـارت و محبوبه خداست

خاک خرابه‌اش که بوَد تربت حسین

چون خاک کربلا به همه دردها دواست

قرآن کوچکی به روی دست اهل‌بیت

آیات وحی‌اش از اثرِ کعبِ نیزه‌هاست

ذکر خدا تمام نفس‌های خسته‌اش

سر تا قدم شراره فریاد بی‌صداست

تنها نه جان و تن پدر و مادرم فداش

این نازدانه دختر نامـوس کبریاست

هم سنگـر شهیـده زهـرا و زینبیْن

آیینه حسین و حسن، قلب مرتضاست

مـانند تحت قبـه مـولایمان حسین

حاجات جن و انس در این آستان رواست

هـر نـازدانه را به سر دست لاله‌ایست

او را به روی دست، سرِ از بدن جداست

دانی چرا چو فاطمه شب زیر خاک رفت

میراث این سه ساله غمِ دختِ مصطفاست

این مـاه پاره، پار ?ماهی است از حسین ?

این سوره مبارکِ «و الشمس والضحی»ست

حاجت از او بخواه که باب الحوائج است

مشکل بر او بیار که دستش گره‌گشاست

یـاس کبـود آل نبـی، پـای تـا بـه سر

آیینـه‌دار فـاطمه از فـرق تا به پاست

او یک فرشته و به رخش جای دست دیو

یا یک ملک که گوشه ویرانه‌اش سراست

می‌کرد زیر لب، دل شب از خود این سؤال:

بابا چه شد؟ برادر من کو؟ عمو کجاست؟

اطـراف قبـر کـوچک این دختر حسین

سوز درون، اشک بـصر بهترین دعاست

بـا آنکـه در خرابه غـریبانه داد جـان

ملک خدا به یاد غمش محفلِ عزاست

با اشک، روی سنگ مزارش نوشته‌اند

بر برگ یاس سوخته سیلی زدن خطاست

۱۷- از پاره های جگرم لاله افشانم

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک مرثیه

قالب آهنگین

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع یک ماه خون گرفته(۴)

تعداد استفاده ۰

متن شعر

از پاره های جگرم لاله افشانم

خوش آمدی، خوش آمدی، تازه مهمانم

یا ابتا یا ابتا ای حسین جانم(۲)

*****

واویلتا که شامیان، بس‌که نامردند

به جای گل، سر پدر بر من آوردند

یا ابتا یا ابتا ای حسین جانم(۲)

*****

امشب دگر مراد خود از تو می‌گیرم

تو را به بر می‌گیرم و بر تو می‌میرم

یا ابتا یا ابتا ای حسین جانم(۲)

*****

من مثل زهرا خورده‌ام از عدو سیلی

تو گشته، یاقوت لبت، از چه رو نیلی؟

یا ابتا یا ابتا ای حسین جانم(۲)

*****

قرآن بخوان، قرآن بخوان، بهر محبوبت

اینجا دگر نمی‌زنند دشمنان چوبت

یا ابتا یا ابتا ای حسین جانم(۲)

*****

زخم سر زیبای توست، ارثی از حیدر

شکسته دندانت چرا، مثل پیغمبر

یا ابتا یا ابتا ای حسین جانم(۲)

******

گریه برای دخترت، بین ره کردی

من اوفتادم از شتر، تو نگه کردی

یا ابتا یا ابتا ای حسین جانم(۲)

*****

۱۸- روی نیزه غریبی سر بابا نشسته

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

روی نیزه غریبی سر بابا نشسته

توی راه کوفه و شام دل زینب شکسته

*****

شامی حیا نداره، دنیا وفا نداره

آخه عاقبت همه سفره

اینجا وادی درده، شبهاش خاموش و سرده

اشکام مث ستاره ی سحره

بابم میاد میدونم، که چشم براش می مونم

میاد منو می بره

*****

ماه ویروونه اومد، خورشید شبونه اومد

وقتی میون سلسله اسیرم

حالا با چش گریون، اما با دلی پر خون

پیش سر بابا زبون می گیرم

دور سرت می گردم، موهاتو شونه کردم

کنار تو می میرم

*****

۱۹- آمدی داغ دل تنگ مرا تازه کنی

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب دو بیتی

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

آمدی داغ دل تنگ مرا تازه کنی

یا دلت سوخته از دربدری های من است

وای بابا چه بلایی به سرت آمده است

لبت انگار ترک خورده تر از پای من است

۲۰- مرا از بر لاله ها می برند

مشخصات

مناسبت ۱۱ محرم

سبک واحد جدید

قالب غزل

شاعر مؤید سید رضا

منبع یک کربلا عطش

تعداد استفاده ۰

متن شعر

مرا از بر لاله ها می برند

چو مرغی به دام بلا می برند

تو را غرق خون ستم ساختند

مرا هم به بند جفا می برند

جدایم کنند از تو این دشمنان

که سرهای از تن جدا می برند

تو خون خدایی و این مشرکین

تو را کشته نام خدا می برند

اسارت که دیگر ندارد کتک

مرا با زدن ها چرا می برند

به اینان بگو ای پدر جان مرا

چرا می زنند و کجا می برند

کشیدند اینجا چو جانم به خون

کجا دیگر از کربلا می برند

گهم بر روی خارها می کشند

گهم با سر نیزه ها می برند

به طعنی جگرهای ما خون کنند

به قهری دل ما ز جا می برند

به اطفال پاسخ ز سیلی دهند

زمانی که نام تو را می برند

"مؤید "دل ما به حال آورند

چو نامی ز کربلا می برند

دوایی به درد دلم کن حسین

که خاک تو بهر شفا می برند

۲۱- الا ای ماه خونین که آستانت آسمان بوسد

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک واحد جدید

قالب غزل

شاعر مؤید سید رضا

منبع یک کربلا عطش

تعداد استفاده ۰

متن شعر

الا ای ماه خونین که آستانت آسمان بوسد

چه زیبا آمدی تا دخترت هم آستان بوسد

تو با سر آمدی من هم به جان گردم پذیرایت

که هر عاشق رخ جانانهٔ خود را به جان بوسد

پدر بوسم لبت جایی که بوسیدست پیغمبر

ولی در طشت زر دیدم که چوب خیزران بوسد

تو را من هر چه می بوسم چرا من را نمی بوسی

چو باشد رسم، مهمان را که روی میزبان بوسد

اگر وقت وداع آخرین با عمه ام زینب

ندانستم چرا زیر گلویت با فغان بوسد

ولی الحال می فهمم که می بینم سرت بی تن

که رگ های گلویت را صبا بوید، سنان بوسد

۲۲- در نام رقیه فاطمه پنهان است

مشخصات

مناسبت مدح

سبک واحد جدید

قالب رباعی

شاعر مؤید سید رضا

منبع یک کربلا عطش

تعداد استفاده ۰

متن شعر

در نام رقیه فاطمه پنهان است

از این دو یکی جان و یکی جانان است

در روی کبود این دو پیداست خدا

آیینه بزرگ و کوچکش یکسان است

۲۳- شام غم گنجی که در ویرانه دارد

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک واحد جدید

قالب آهنگین

شاعر مؤید سید رضا

منبع یک کربلا عطش

تعداد استفاده ۰

متن شعر

شام غم گنجی که در ویرانه دارد

گوهری از اشک مظلومانه دارد

دختر کریم است، کارش عظیم است

گوهر یتیم است، جانم رقیه

*****

بسته احرام رسالت در اسارت

کرده با خون جگر غسل زیارت

دارد از دادار، با سر دلدار

وعده دیدار، جانم رقیه

*****

یک دل کوچک کجا و آن همه غم

یک سه ساله آه و سیصد سال ماتم

تیره روزی ها، غم فروز ی ها

خیمه سوزی ها، جانم رقیه

*****

خار صحرا تیر غم در پا و در دل

داغ هجر کودک شش ماهه بر دل

دیده تر گشته، در به در گشته

خون جگر گشته جانم رقیه

*****

پا به پای عمه و مادر دویده

روز و شب دنبال سرهای بریده

با دل پر خون، پا ز ره گلگون

خاطر محزون، جانم رقیه

*****

۲۴- سه ساله ی تو از عمر خودش حسابی سیره

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

سه ساله ی تو از عمر خودش حسابی سیره

از این غروبای این خرابه دلم می گیره

ببین که پیره(۲)

این آرزومه یه لحظه تو رو بغل بگیرم

یا جون می گیرم ز شهد لبات یا که می میرم

به غم اسیرم(۲)

بیا و ببین دلشکسته ام، یه گوشه ای تنها نشستم

غیر تو که دیدن نداره، چشامو رو این دنیا بستم

اگر چه من کبوترم، ببین دیگه نمی پرم، شکسته شد بال و پرم، ای بابا

بیا دمای آخرم، ببین چی اومده سرم، اسمتو بر لب می برم، ای بابا

ثار ا... (۴)

*****

به من می گه عمه رفتی سفر پس بر می گردی

همش میگه تو دوستم داری و ترکم نکردی

تو بر می گردی(۴)

بیا که بریم مدینه با هم دوباره بابا

برام بخری لباس نو و گوشواره بابا

دوباره بابا(۴)

بیا که بگم بابا دارم، سرمو رو پاهات می ذارم

دلم می خواد بازم علی رو، بیاری بشینی کنارم

شب غمم سحر می شه، مونس من پدر می شه، با چشمایی که تر می شه، واویلا

خدا رو شکر جون به لبم، زحمت عمه زینبم، ببین که در تاب و تبم، واویلا

ثار ا... (۴)

*****

یتیم تو شب رو خاک خرابه سر می ذاره

ولی بخدا ز درد پاهاش تا صبح بیداره

که خواب نداره(۲)

چشام سو نداره خارا رو از پاهام در آرم

برا همینه یه گوشه نشین بیقرارم

چادر ندارم (۲)

باشه با همین غم می سازم، منم و همین رمز و رازم

با تموم دردی که دارم، ترک نشده بابا نمازم

بیا به من سری بزن، بجای چند تا پیرهن، برام بیار دیگه کفن، ای بابا

تو این شهر خراب شده، دختر تو بی تاب شده، یه شمعیه که آب شده، ای بابا

ثار ا... (۴)

*****

۲۵- نفس در سینه از آهم شرر شد

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک مرثیه

قالب غزل

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع یک ماه خون گرفته(۴)

تعداد استفاده ۰

متن شعر

نفس در سینه از آهم شرر شد

تمام قوت من، خون جگر شد

چه ایامی که از شب، تیره‌تر بود

چه شب‌هایی، که با هجرت سحر شد

چه سود از گریه، هر چه گریه کردم

شرار دل، ز اشکم بیشتر شد

تن صد پاره‌ات در کربلا ماند

سرت بر نیزه با من، هم‌سفر شد

خمیدم، در سنین خردسالی

به طفلی، قسمتم، داغ پدر شد

لب من از عطش، خشکیده بابا

چرا چشمان تو از گریه تر شد؟

زبان عمه، شمشیر علی بود

ولی او بر دفاع من، سپر شد

نگه کردم به رگ های گلویت

از این دیدار، داغم تازه تر شد

اجل، جام وصال آورده بر من

خدا را شکر، هجرانت به سر شد

سرشک دوستانم، دانه‌دانه

تمام نخل «میثم» را ثمر شد

۲۶- پدرم رفت و بود عقده گشایم عمه

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک واحد جدید

قالب غزل

شاعر مؤید سید رضا

منبع یک کربلا عطش

تعداد استفاده ۰

متن شعر

پدرم رفت و بود عقده گشایم عمه

بود امید دلم بعد خدایم عمه

بعد بابا که سرش همره ما بر نی بود

انس بسته به من و آه و نوایم عمه

تا نسوزد جگرم بیش تر از داغ پدر

دهد از اشک بصر آب و دوایم عمه

زند از مهر گهی شانه به مویم گریان

کشد از لطف گهی خار ز پایم عمه

تا نیفتم به کف دشمن و سیلی نخورم

نکند لحظه ای از خویش جدایم عمه

من دعا می کنم و مرگ خود از حق طلبم

نشنود این دل شب کاش دعایم عمه

هست تکلیف من امشب بگذشتن از جان

بهترین شاهد من هست وفایم عمه

من به تکلیف عمل کرده و با خیل اسیر

جشن تکلیف گرفته است برایم عمه

جشن تکلیف مرا هست چراغان از اشک

اشک خونین که بریزد به عزایم عمه

جشن تکلیف من این بود که در ویرانه

بست با خون دل خویش حنایم عمه

۲۷- امشب خرابه ام شد چراغانی

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک مرثیه

قالب آهنگین

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع دو دریا اشک ۲

تعداد استفاده ۰

متن شعر

امشب خرابه ام شد چراغانی

جان به کف دارم از بهر قربانی

جان شیرینم در برم آمد سایه بابا بر سرم آمد

آه و واویلا آه و واویلا

*****

شامیان شامیان من پدر دارم

رأس خونین او را به بر دارم

آمدی بابا چشم ما روشن گشته ویرانه از رخت گلشن

آه و واویلا آه و واویلا

*****

اشک چشمم کند مجلس‌آرائی

تـا کنـم از مهمـانم پــذیرائی

زلف خونینم فرش ویرانه رأس‌اوشمع ومن چو پروانه

آه و واویلا آه و واویلا

*****

ای پـدر دیـده بگشا تکلّم کن

بر روی دخترت یک تبسم کن

ای سر پاکت هست و بود من بوسه زن بر روی کبود من

آه و واویلا آه و واویلا

*****

ای فدای رخ بهتر از ماهت

یا بمان یا مرا بر به همراهت

رأس پاکت را در بغل گیرم با تو می‌آیم، بی‌تو می‌میرم

آه و واویلا آه و واویلا

*****

گـر چـه بابا ز هجر تو دلخونم

تـا قیـامت مـن از عمه ممنونم

پیش رویم خود را سپر می‌کرد هر دم از من دفع خطر می‌کرد

آه و واویلا آه و واویلا

*****

من برای تو اشکم بوَد جاری

عمـه بـر من نماید عزاداری

در این خرابه می‌میرم امشب می‌کنـد دفنم نیمه‌شب زینب

آه و واویلا آه و واویلا

*****

صـورت نیـلی‌ام را ببیـن بـابـا

گشته چون صورت مادرت زهرا

سیلی از دست قاتلت خوردم ای پدر ارث از مادرت بردم

آه و واویلا آه و واویلا

*****

۲۸– عمه ی نازم، سوز و گدازم ببین

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک واحد جدید

قالب آهنگین

شاعر مؤید سید رضا

منبع یک کربلا عطش

تعداد استفاده ۰

متن شعر

عمه ی نازم، سوز و گدازم ببین

با سر بابا راز و نیازم ببین

شمعم و پروانه ام

مُحرم ویرانه ام

صاحب این خانه ام

رقیه هم می رود

*****

لاله ی سرخم ز دشنه پرپر شده

خرابه ما از او معطر شده

نشسته مهمان من

به دست لرزان من

به روی داماں من

رقیه هم می رود

*****

کتاب عمرم، ز آتش دل بسوخت

جان رقیه، چو شمع محفل بسوخت

نفس نفس می زنم

وداع جان می کنم

شهید امشب منم

رقیه هم می رود

*****

۲۹- دخترم گریه نکن، اشک چشمت زده بر دل شررم

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک مرثیه

قالب آهنگین

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع یک ماه خون گرفته(۴)

تعداد استفاده ۰

متن شعر

دخترم گریه نکن، اشک چشمت زده بر دل شررم

مادرم منتظر است، آمدم تا که تو را هم ببرم

نازنین دختر من گل نیلوفر من(۲)

*****

این خرابه، قفس است، آمدم تا که کنم آزادت

با پدر حرف بزن، مانده در سینه چرا فریادت؟

نازنین دختر من گل نیلوفر من (۲)

*****

علی اکبر به جنان، در فراق تو دلش تنگ شده

به پدر سنگ زدند، موی تو از چه، به خون رنگ شده

نازنین دختر من گل نیلوفر من(۲)

*****

تو که یک طفل استی، قامت فاطمیت، از چه دوتاست

تَرَکِ لب‌هایت، همه از تشنگی کرب و بلاست

نازنین دختر من گل نیلوفر من(۲)

*****

دیدم از نوک سنان، به روی خار، دواندند تو را

از شتر افتادی، ز چه بر خاک، کشاندند تو را

نازنین دختر من گل نیلوفر من(۲)

*****

بوی زهرا دمد از، گیسو و رشته ی پیراهن تو

گوییا پیش از من، مادرم آمده بر دیدن تو

نازنین دختر من گل نیلوفر من(۲)

*****

موی مشکین تو را، پر، ز گرد ره صحرا دیدم

گوئیا بر سر تو، چادر خاکی زهرا دیدم

نازنین دختر من گل نیلوفر من(۲)

*****

شمع سوزان دلم، چقَدَر سوختی و آب شدی

با پدر حرف بزن، از چه لب بستی و در خواب شدی

نازنین دختر من گل نیلوفر من(۲)

*****

۳۰- ای سفر کرده کــه صد قافله دل همره تو است

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک مرثیه

قالب آهنگین

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع دو دریا اشک ۲

تعداد استفاده ۰

متن شعر

ای سفر کرده کـه صد قافله دل همره تو است

این همه زخم چرا بر روی همچون مه تو است

ابتا یا ابتا

*****

دست پیش آورم و جامه به تن چاک کنم

تا کـه اشک از رخ نـورانی تو پاک کنم

ابتا یا ابتا

*****

شعلـه بیـدادگران بـر پـر پروانه زدند

همه با سنگ جفا موی مرا شانه زدند

ابتا یا ابتا

*****

خنده و شادی و دشنام و کـف و هلهله بود

ده تن از عترت تو بسته به یک سلسله بود

ابتا یا ابتا

شامیان یکسره بر گریه ما خندیدند

پـای آواز ?قـرآن سـرت رقصیدند

ابتا یا ابتا

*****

گلشن وحی خزان گشته گل یاس کجاست؟

ساقی تشنه لبـان حضـرت عباس کجاست؟

ابتا یا ابتا

*****

خاک ویرانه کجا و شجر طور کجا

شب تاریک کجا و طبق نـور کجا

ابتا یا ابتا

*****

۳۱- شب است و خورشید و خرابه و من

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک مرثیه

قالب آهنگین

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع دو دریا اشک ۲

تعداد استفاده ۰

متن شعر

شب است و خورشید و خرابه و من

سرِ پـدر گرفتـه‌ام بــه دامــن

من و دو چشم پرستاره تو و گلوی پاره پاره

یا ابتا آجرک الله

*****

ماه به خاکستر نشسته بابا

پیشانی‌ات چرا شکسته بابا

سر تو را به بر بگیرم دعا کن ای پدر بمیرم

یا ابتا آجرک الله

*****

در خیر مقدم اشک و ناله دارم

از زلف خون گرفته لاله دارم

من که همای بام عرشم خاک خرابه شده فرشم

یا ابتا آجرک الله

*****

من روضه خوان کوچک حسینم

طفلـم و لیکـن کـودک حسینم

اینجا حسینیه شام است برلب من خنده حرام است

یا ابتا آجرک الله

*****

اگر چه مـا را لحظه‌ای امان نیست

قرآن بخوان اینجا که خیزران نیست

قرآن بخوان تا بزنم من بوسه به‌جای چوب دشمن

یا ابتا آجرک الله

*****

هدیه من دو چشم پرستاره

سوغات تو گلوی پاره پاره

زلف رقیه لاله‌گون است محاسن توغرق خون است

یا ابتا آجرک الله

*****

شکر خدا که ما به هم رسیدیم

رخسار هم در این خرابه دیدیم

سکینه می‌کند نظاره بر این گلوی پاره پاره

یا ابتا آجرک الله

*****

۳۲- عمه ی مظلومه‌ام، دست خدا یار تو

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک مرثیه

قالب آهنگین

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع یک ماه خون گرفته(۴)

تعداد استفاده ۰

متن شعر

عمه ی مظلومه‌ام، دست خدا یار تو

وقت جدایی شده، خدانگهدار تو

گریه به حالم کنید، دگر حلالم کنید(۲)

*****

طایر عشق حسین، فتاده از زمزمه

شبانه دفنم کنید، چو مادرم فاطمه

گریه به حالم کنید دگر حلالم کنید(۲)

*****

گاه به من، مادر و گاه پدر، می‌شدی

گاه مرا سایه‌بان، گاه سپر، می‌شدی

گریه به حالم کنید دگر حلالم کنید(۲)

*****

الا اسیران همه من به سفر می‌روم

با رخ نیلی‌شده، پیش پدر می‌روم

گریه به حالم کنید دگر حلالم کنید(۲)

*****

در این خرابه دلم، تنگ علی‌اکبر است

در نظرم دم‌به‌دم روی علی اصغر است

گریه به حالم کنید دگر حلالم کنید(۲)

*****

به گلسِتان جنان یاد کنم از همه

سلامتان را برم، به مادرم فاطمه

گریه به حالم کنید دگر حلالم کنید(۲)

*****

اگر چه من بوده‌ام، طفل صغیر حسین

دگر به شام بلا شدم سفیر حسین

گریه به حالم کنید دگر حلالم کنید(۲)

*****

۳۳- بوی تو می آید امشب از خاک ویرانه

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

بوی تو می آید امشب از خاک ویرانه

باد صبا می دهد مرا مژده ی تو را آمدی بابا

مستانه مستانه (۲)

خون می رود از دیده ام چون لاله ی پاشیده ام

چون اشک خود غلطیده ام

دیگر نمانده در تنم نیروی عمه گفتنم

*****

بر دانم ای سر بنشین تا در دل گویم

ای ماه در خون نشسته ام دلشکسته ام حال من بنگر

نیلی شده رویم(۲)

ای مایه ی آرامشم زخم لبت زد آتشم

جام اجل را سر کشم

دیگر نمانده در تنم نیروی عمه گفتنم

*****

امشب تو را گویم جویم با دست بشکسته

بوسم ترک های لب تو جای لب تو روی گونه ام

بنگر که بنشسته(۲)

از چه سرت بشکسته است جانم به جانت بسته است

روحم ز دنیا خسته است

دیگر نمانده در تنم نیروی عمه گفتنم

*****

با اشک خود شویم رویت از خون و خاکستر

از عمه پنهان کنم رخت بهر پاسخت لعل لب بگشا

در این دم آخر(۲)

ای حسرت شبهای من مرهم بنه بر پای من

سوزد همه اعضای من

دیگر نمانده در تنم نیروی عمه گفتنم

*****

۳۴- بوسیدن لبهای تو وقتی نمی برد

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب دو بیتی

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

بوسیدن لبهای تو وقتی نمی برد

حق دارم از دست لبت دلگیر باشم

وقتی به دنبال سرت آواره هستم

باید اسیر این همه زنجیر باشم

۳۵- بلبلی امشب به ویران نغمه خوانی می کند

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ***

قالب غزل

شاعر انسانی حاج علی

منبع یک دم

تعداد استفاده ۰

متن شعر

بلبلی امشب به ویران نغمه خوانی می کند

تلخ کامی دیده و شیرین زبانی می کند

دعوت از مهمان به جا آورده در بزم یزید

وز وفای عهد مهمان، قدردانی می کند

اشک و مژگان آب و جارو کرده آن ویرانه را

بین چه با احساس طفلی میزبانی می کند

دیده ی اختر شمارش بر پدر روشن شده ست

مه به روی دامن و اختر فشانی می کند

گرچه طفل است و زمان جست و خیز او، ولی

شِکوه چون پیران ز درد و ناتوانی می کند

گفت بهر دیدن تو زنده ماندم تاکنون

مرگ دیگر از چه با من سرگرانی می کند؟

بهر ره رفتن ز اطفال دگر گیرم کمک

کودکت، جان بر لب است و سخت جانی می کند

۳۶- عمری است که بر روی لبم حک شده نامت

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

عمری است که بر روی لبم حک شده نامت

دلبسته به دامت

از غیر تو ببریده و می زدم زجامت

هستم غلامت

هر کس به کسی فخر کند من به رقیه

عالم به فدای اسم زیبای رقیه

*****

از فکر تو آرام بگیرد همه جانم

ای روح و روانم

بی مهر تو بیچاره و ناچیز و نَدارم

دلخسته و زارم

آخر ز غم داغ پدر جان و تنت سوخت

از ضربت دستان عدو بال و پرت سوخت

آن لحظه که از ناقه فتادی پدرت سوخت

چشمان ترت سوخت

*****

۳۷- بیا ای سر به ویران با من ویران نشین سرکن

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ***

قالب غزل

شاعر انسانی حاج علی

منبع یک دم

تعداد استفاده ۰

متن شعر

بیا ای سر به ویران با من ویران نشین سر کن

بُزرگی کن شبی را سر در این بیت محقر کن

ستاره هر چه باشد می فزاید جلوه ی مه را

بتاب ای ماه و دامان من امشب پُر ز اختر کن

اگرغنچه بخندد، باز گردد، گل شود، غم نیست

نظر ای باغبان بر غنچه ی نشکفته پرپر کن

اگر چه پای تو بر دیده ی گل ها بود، اما

بیا ویرانه یی را هم به بوی خود معطر کن

زبان را نیست نیرویی که گویم، عمه ممنونم

تو بگشا لعل لب، از او تَشّکُر جای دختر کن

نه جای تو، نه جای عمه، نه جای من است اینجا

مرا هَمره بِبَر زین جا و، همبازی اصغر کن

۳۸- دارم در این خرابه زمینگیر می شوم

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب غزل

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

دارم در این خرابه زمینگیر می شوم

پیش از چهار ساله شدن پیر می شوم

یک شب ز پشت ناقه فتادم به روی خاک

از آن به بعد بسته به زنجیر می شوم

یک شب میان دشت گم شدم و حرمتم شکست

هر روز هزار مرتبه تحقیر می شوم

۳۹- دختر کوچک من افسرده

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک مرثیه زمزمه ای

قالب رباعی

شاعر امیر حسینی امیر حسین

منبع برگ سبز

تعداد استفاده ۰

متن شعر

دختر کوچک من افسرده

از غم و غصه چنین پژمرده

روی او بوسه زد و چشمش بست

گفت با گریه رقیه مرده

۴۰- بیا عمه امشب قمر آمده

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ***

قالب آهنگین

شاعر انسانی حاج علی

منبع یک دم

تعداد استفاده ۰

متن شعر

بیا عمه امشب قمر آمده

پدر رفته با پا به سر آمده

اگر دل دو نیم ام، نگویی یتیم ام

پدر آمده، پدر آمده

*****

دلم عمه امشب خبر می دهد

شبم را امید سحر می دهد

اگر دل دو نیم ام، نگویی یتیم ام

پدر آمده، پدر آمده

*****

دو چشمش نگویم چرا بسته است

پدر از سفر آمده خسته است

اگر دل دو نیم ام، نگویی یتیم ام

پدر آمده، پدر آمده

*****

تو آگه ز سوز و گداز منی

تو تنها خریدار ناز منی

اگر دل دو نیم ام، نگویی یتیم ام

پدر آمده، پدر آمده

*****

۴۱- تماشایی شده ویرانه امشب

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

تماشایی شده ویرانه امشب

مهمان شمع است و من پروانه امشب

رأس بریده، از ره رسیده

کنج ویرانه شد غوغای محشر

ا... اکبر، ا... اکبر

*****

کنج ویرانه من در اعتکافم

تو هستی کعبه و من در طوافم

درمان دردم، دورت بگردم

کنج ویرانه شد غوغای محشر

ا... اکبر، ا... اکبر

*****

تو هستی باغبان من گل لاله

تو پیر عشق و من پیر سه ساله

رنگم پریده، قدم خمیده

به مثل مادرت زهرای اطهر

ا... اکبر، ا... اکبر

*****

۴۲- تار و پودی از لباس مندرس گردیده اش

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب غزل

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

تار و پودی از لباس مندرس گردیده اش

می تواند دیده ی یعقوب را بینا کند

او که دارد پنجه ی مشکل گشا قادر نبود

چشم های بسته ی بابای خود را وا کند

خشت های این خرابه سنگ غسلش می شود

یک علی باید دوباره غسل یک زهرا کند

۴۳- عمر رقیه به سر رسیده

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک واحد جدید

قالب آهنگین

شاعر مؤید سید رضا

منبع یک کربلا عطش

تعداد استفاده ۰

متن شعر

عمر رقیه به سر رسیده

مسافرش از سفر رسیده

دختر سه ساله خونین جگر شد

عاقبت فدای سر پدر شد

واویلا واویلا

*****

هر زخم پایش خون گریه می کرد

زینب برایش خون گریه می کرد

شمع شد، لاله شد، پروانه شد او

چراغِ گوشهٔ ویرانه شد او

واویلا واویلا

*****

ویرانهٔ شام غوغا شد امشب

شهادت او امضا شد امشب

زخم تازیانه به پیکر اوست

صورت کبودش چو مادر اوست

واویلا واویلا

*****

۴۴- این مزار مرغکی بی آشیانه ست

مشخصات

مناسبت خرابه شام

سبک ***

قالب آهنگین

شاعر انسانی حاج علی

منبع یک دم

تعداد استفاده ۰

متن شعر

این مزار مرغکی بی آشیانه ست

قبر یک طفل یتیم و نازدانه ست

من یتیمم، من یتیمم، من یتیمم

*****

عمه جان دیگر نمی گیرم بهانه

بلبل تو امشب افتاد از ترانه

من یتیمم، من یتیمم، من یتیمم

*****

بهتر از گلشن شده ویرانهٔ من

گشته این ویرانه مهمانخانهٔ من

من یتیمم، من یتیمم، من یتیمم

*****

۴۵- امشب خرابه از رخ تو مثل گلشن شد

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ***

قالب آهنگین

شاعر انسانی حاج علی

منبع یک دم

تعداد استفاده ۰

متن شعر

امشب خرابه از رخ تو مثل گلشن شد

ویرانه روشن شد

شکر خدا دیدار رویت قسمت من شد

ویرانه روشن شد

کِی جای سلطانی شده در کنج ویرانه؟

ای جان و جانانه

کاشانه ی بی بام و در، وادی ایمن شد

ویرانه روشن شد

از چه علیّ اصغر خود را نیاورده

پنهان کجا کرده

شاید که او هم کشته از بیداد دشمن شد

ویرانه روشن شد

خواهم بگویم با پدر عمه فداکارست

از بس وفادارست

با چلچراغ اشک او خانه مُزّیَن شد

ویرانه روشن شد

تا بوده گل در اختیار باغبان بوده

با او گل آسوده

من آن گلم که باغبانم زیبِ دامن شد

ویرانه روشن شد

۴۶- بی تو دلم به غیر غمت مبتلا نشد

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب غزل

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

بی تو دلم به غیر غمت مبتلا نشد

بی تو غمی نبود که مهمان ما نشد

یادش بخیر دوش عمویم بلند بود

تا بود پای من به زمین آشنا نشد

حالا ببین که قسمتم از کوچه های شام

جز زخم های شانه و جز درد پا نشد

از آن زمان که بال مرا هم شکسته اند

دیوار این خرابه برایم عصا نشد

از کوچه ها بپرس چرا قامتم شکست

از پنجه ای بپرس که از ما رها نشد

شکر خدا که چوب تر خیزران شکست

جایی که شرمگین لبت بی حیا نشد

شکر خدا که معجری از خیمه مانده بود

شکر خدا که چشم کسی غرق ما نشد

تقصیر آتش است اگر شانه گیر کرد

طوری گره زده است به مویم که وا نشد

من از تمام روضه ی تو ارث برده ام

افسوس قسمتم نخی از بوریا نشد

(بابا اگر بپرسی که گوشواره ات کجاست؟)

در گوش دختری که مرا سنگ طعنه زد

چشمم ز گوشواره ی سرخش رها نشد

یعنی زمان غارت مان از دو گوش من

بی گوشواره دست حرامی جدا نشد

۴۷- ای سر سری نمانده ز عشقت بخاک نیست

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب غزل

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

ای سر سری نمانده ز عشقت بخاک نیست

کس را ندیده ام ز غم تو هلاک نیست

دل برده است هر سر زلفت ز شام قدر

خورشید هم به مثل رخت تابناک نیست

تو کعبه ای و من به طواف و در این طواف

ذکرم به غیر گفتن روحی فداک نیست

افسوس حجّ دختر تو نیمه کاره ماند

جانی دگر به پیکرم ای جان پاک نیست

گفتم زنم به جای حَجَر بوسه بر لبت

اما حَجَر به مثل لبت چاک چاک نیست

دستت کجاست تا که کنی رو به قبله ام

۴۸- بهتر که بسته باشد چشمت در این شب تار

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

بهتر که بسته باشد چشمت در این شب تار

تا آنکه تو نبینی دستم بود به دیوار

مانند مادر تو با غصه خو بگیرم

دستم رمق ندارد تا از تو رو بگیرم

۴۹- گم شده ام مرد در این کوره راه

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک مرثیه زمزمه ای

قالب مثنوی

شاعر امیر حسینی امیر حسین

منبع برگ سبز

تعداد استفاده ۰

متن شعر

گم شده ام مرد در این کوره راه

هیچ ندارم بدهم غیر آه

بسته پرم، بال مرا باز کن

نای ندارم، نی من ساز کن

رحم بکن رحم به من، مهربان

خسته دلی را برسان کاروان

از تو کمک خواسته ام ای دلیر

خسته ی راه هستم و دستم بگیر

من که نگفتم به تو حرف بدی

از چه تو سیلی به رخ من زدی؟

از چه سراپا همه در آتشی؟

می زنی و موی مرا می کِشی

من که ز تو خواسته بودم پناه

از چه تو کردی تن من را سیاه؟

زیر لگد های تو ای مرد پست

زنده بمانم به خدا معجزه است

می کُشدم ضربه ی پاهای تو

له شده ام زیر لگد های تو

قبل تو بردند ز من گوشوار

معجر من را ز سرم بر ندار

شکوه نکردم که بهانه کنی

موی ندارم که تو شانه کنی

بس کن ای مرد امانم برید

جان من خسته به آخر رسید

هیچ درون دلت احساس نیست

حیف که اینجا عمو عباس نیست

۵۰- بیا عمه که امشب، خرابه شده گلشن

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ***

قالب آهنگین

شاعر انسانی حاج علی

منبع یک دم

تعداد استفاده ۰

متن شعر

بیا عمه که امشب، خرابه شده گلشن

پدر آمد و برگو، که چشم همه روشن

کنم جان به فدایش برای رونمایش

واویلا، واویلا، واویلا، واویلا

*****

بگو عمه که دیشب، پدر پیش که بودست؟

چرا سرش شکسته، چرا لَبش کبودست؟

کنم جان به فدایش برای رونمایش

واویلا، واویلا، واویلا، واویلا

*****

«با پدر»

اگر به پانخیزم، مگو ادب ندارم

که بهر عذرخواهی، رمق به لب ندارم

کنم جان به فدایت برای رونمایت

واویلا، واویلا، واویلا، واویلا

*****

پدر عمّه به هر جا، سپر به کودکان شد

ز بس سینه سپر کرد، قدش مثل کمان شد

کنم جان به فدایت برای رونمایت

واویلا، واویلا، واویلا، واویلا

*****

تویی آینه ی من، منم مرغ سخنگو

ولی طوطی سَبزت، شده رنگ پَرَستو

کنم جان به فدایت برای رونمایت

واویلا، واویلا، واویلا، واویلا

*****

۵۱- بابا پس از تو در دلم آتش زبانه می زند

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

ابتاه حسین(۴)

*****

بابا پس از تو در دلم آتش زبانه می زند

دشمن گل باغ ترا با هر بهانه می زند

وقتی صدایت می کنم وقتی که می گریم مرا

یکی بی حیا می آید و با تازیانه می زند

*****

بابا عمو عباس کو تا باز طنّازی کنم

بر دوش او بنشینم و با او سرافرازی کنم

کو اکبرت برادرم تا که ببوسد روی من

کو اصغر شیرین زبان تا با لبش بازی کنم

*****

بابای خوبم چه عجب دیدار دختر آمدی

تنها چرا ای نازنین بی یار و یاور آمدی

کو دست تو تا بر سرم دستی کشی نازم کنی

با پای خود رفتی ولی اکنون تو با سر آمدی

*****

۵۲- منتظرم بیایی گوشه ی این خرابه

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

منتظرم بیایی گوشه ی این خرابه

بی تو نفس کشیده بابا برام عذابه

تو برام گوشوار میاری من برات انگشتری هدیه میارم

تا بیایی در خرابه من به پیش تو پدر جان می سپارم

*****

۵۳- رسم به وا... تو ماها ناز یتیم و می خرند

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب رباعی

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

رسم به وا... تو ماها ناز یتیم و می خرند

اگر که بی تابی کنه براش عروسک می برند

اما بگم ز شامیا با ما ها خیلی فرق دارند

یتیم که بی تابی کنه سر باباشو می برند

۵۴- عمه ببین به روی نی بابا نگامون می کنه

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب فولکوریک

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

عمه ببین به روی نی بابا نگامون می کنه

با اون نگاه مهربون این دلمو خون می کنه

عمه مقابل بابا بگو که ما رو نزنن

ماها که داریم راه می ریم با تازیانه نزنن

عمه ببین به روی نی بابا اشاره می کنه

اشاره بر روی من و این گوش پاره می کنه

۵۵- می خوام برم نشون بدم به بچه های شهر شام

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب فولکوریک

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

می خوام برم نشون بدم به بچه های شهر شام

اونا که گفتند یتیمم بگم که اومده بابام

خدا می دونه مثل ما هیچ کی اسیری ندیده

بوی غذای شامیان توی خرابه پیچیده

تا روی نیزه دیدمت خواستم ببوسم از لبات

زنجیر دست و پام نذاشت الهی من بشم فدات

۵۶- گر سه ساله بانوی عالم توئی

مشخصات

مناسبت ولادت

سبک ولادتی

قالب مثنوی

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

گر سه ساله بانوی عالم توئی

هم طراز عصمت مریم تویی

عشق از دامان تو آمد پدید

هر کجا رفتی به دنبالت دوید

آسمان طفلی بود بر راه تو

ماه مات چهره ی چون ماه تو

کودک اما دلبر ثاراللهی

در مسیر عشق با او همرهی

گر بود بر هر لبی نام حسین

گر فلک صیدی است در دام حسین

لیک او را نام تو روی لب است

روی تو بهرش چراغ هر شب است

داشت از بس آرزوی فاطمه

دید در روی تو روی فاطمه

تا حسین می کرد یاد مادرش

می کشیدت همچنان گل در برش

بوسه می زد بر رخ دلجوی تو

شانه می زد دست او گیسوی تو

ای که دادی کربلا را آبرو

جای تو گه بر سر دوش عمو

گاه جایت روی دست اکبر است

گاه هم بر روی دست مادر است

کربلای عشق را مادر تویی

بهترین همبازی اصغر تویی

دلبران کربلا را دلبری

قلب زینب را به آنی می بری

باده ی عشقت ز هر کس نابتر

کربلا با نام تو جذاب تر

گر چه عمرت گشت از سیلی تمام

کربلا را برده ای تا شهر شام

روی دوشت غم فراوان برده ای

کربلا را کنج ویران برده ای

گریه هایت شهر را بیدار کرد

کار را بر دشمنان دشوار کرد

۵۷- تا گل روی تو نمی دیدم

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب قافیه پریشان

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

تا گل روی تو نمی دیدم

چشم من کاسه ی گلابی بود

در میان دو دست تو رخ من

مثل عکسی میان قابی بود

حال اگر باز بینیم بابا

خود مپندار که اشتباه شده

چهره ی من همان چره است ای بابا

عکس رنگی فقط سیاه شده

۵۸- ز اشک خود (۲) ویرانه را کردم چراغان

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک بوشهری

قالب آهنگین

شاعر حسینی سید محسن

منبع بهار حسینی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

ز اشک خود (۲) ویرانه را کردم چراغان

بیا عمه (۲) که از سفر بر گشته مهمان

شب فراق من سر آمد ، مهمانم امشب با سر آمد

پدر پدر پدر پدر جان(۲)

*****

چرا بابا (۲) لعل لبت چون ارغوان است

گمان دارم (۲) که جای چوب خیزران است

خاکستر آلودی پدر جان ، بگو کجا بودی پدر جان

*****

اگر طفلم (۲) ولی غم تو کرده پیرم

لبت بگشا (۲) امشب دعا کن من بمیرم

ببین بود چشمم گهربار ، دو دست من بود به دیوار

*****

فلک من را (۲) در کودکی از پا نشانده

بغیر از یک ، نفس باقی ، از عمر کوتاهم نمانده

بار سفر شبانه بستم ، شد عمه ام راحت ز دستم

*****

چو برگ فصل ، پائیزی ، باشد مرا رخسار زردی

ندارم من ، توان دیگر ، از بسکه کردم کوچه گردی

هر جا که اشکم را بدیدند ، با کعب نی نازم خریدند

*****

۵۹- من دختری سه ساله ، رخم به رنگ لاله

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

من دختری سه ساله ، رخم به رنگ لاله

بابا دیگه طاقت ندارم

فریاد از این زمونه ، قامت من کمونه

روی خاکا سر می گذارم

*****

منتظرت نشستم ، دل به امید بستم

تا تو بیای پیشم بمونی

تو بنشین کنارم ، سر رو زانوت بذارم

برای من قرآن بخونی

*****

پاهام رمق نداره ، نه گوش و نه گوشواره

بابا ببین که ناتوونم

عمه نشسته خسته ، خیلی دلش شکسته

امید نداره من بمونم

*****

چند نفری رسیدند ، موی منو کشیدند

نظر به سال من نکردند

مرا به هر بهانه ، زدند تازیانه

رحمی به حال من نکردند

*****

۶۰- دشت تاریک و من از درد به خود پیچیدم

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب غزل

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

دشت تاریک و من از درد به خود پیچیدم

ناگه از دور سیاهیّ کسی را دیدم

بسوی طفل ز ره مانده قدم بر می داشت

ناله ای زیر لب و دست به پهلو می داشت

قامتش بود خم و چهره ی او نیلی بود

حتم دارم که همان هم اثر سیلی بود

گفت بنشین به برم دخترک خسته ی من

تا نوازش کند از بازوی بشکسته ی من

وای از آن لحظه عجب لحظه ی غمناکی بود

من ندانم ز چه رو چادر او خاکی بود؟

۶۱- بابا بیا با همدیگه سری به خونه بزنیم

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب فولکوریک

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

بابا بیا با همدیگه سری به خونه بزنیم

من روی زانوت بشینم موهام و شونه بزنیم

خوش اومدی خوش اومدی بابا دلم تنگه برات

برای اون خندیدنای باصفات بابا دلم تنگه برات

چی بگم از کجا بگم که چی دیدم چی کشیدم

با پای پر آبله رو خار بیابون دویدم

عمه می گفت بازم میای منو رو زانوت میذاری

رفتی سفر برای من گوشواره ی نو بیاری

حالا که اومدی پیشم قول بده تنهام نذاری

بابا چرا دست نداری؟ بابا چرا پا نداری؟

بابا چی شد برادرم لاله ی من یاسم چی شد؟

رفته برام آب بیاره پس عمو عباسم چی شد؟

بابا ببین رو صورتم یه هاله ی نیلی زدند

با دستاب بزرگشون به صورتم سیلی زدند

بابا گلوم زخمی شده آب می نوشم درد میکنه

گوشواره هامو کشیدند بابا گوشم درد میکنه

بابا اینا کی اند چه دینی دارند سر به سر ما بچه ها می ذارند

برای یتیمی که باباشو کشتن می رند سر بریده شو می ارند

بابا چشام درد می کنه بابا گوشام درد می کنه

بابا پاهام درد می کنه بابا موهام درد می کنه

۶۲- رقیه جان این دل من بونه می گیره

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

دختر اربابی ، دلبر اربابی

عزیز حیدر و شبیه مادر اربابی

*****

رقیه جان این دل من بونه می گیره

دوست داره تو خرابه جای تو بمیره

شنیده ام ذکر لبت فقط حسینه

دستای تو کلید بین الحرمینه

*****

شنیده ام بی بی خوب و مهربونی

حاجت قلب عاشقا رو خوب میدونی

عاشقی و منتظر خلق نگاتم

هر کی می خواد هر چی بگه غلام سیاتم

منم شبیه تو حسین و دوست میدارم

جوونیم و بپای این دوستی میذارم

*****

خوب میدونی بی بی خوب و با وفایی

یه کار بکن منم بشم کربلایی

اگه برم کربلا اونجا می مونم

از طرفت توی حرم دعا می خونم

داد می زنم که لطف تو چقدر زیاده

میگم که این تذکره رو رقیه داده

*****

۶۳- نامی که در شمار شهیدان کربلا

مشخصات

مناسبت مدح

سبک ولادتی

قالب قصیده

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

نامی که در شمار شهیدان کربلا

بعد از حسین آمده نام رقیه است

بعد از قیام سرخ حسینی به کربلا

بر حق ترین قیام قیام رقیه است

جانسوز و کفر سوز و روانسوز و ظلم سوز

در گوشه ی خرابه کلام رقیه است

چون او کسی به عهد محبت وفا نکرد

این سکه تا به حشر به نام رقیه است

با دستهای کوچک خود بیخ ظلم کند

عالی ترین مرام مرام رقیه است

یک جمله گفت و کاخ ستم را به باد داد

خونین ترین پیام پیام رقیه است

آن قصه ای که خاطره انگیز کربلاست

افسانه ی خرابه ی شام رقیه است

هرگز نمرد آنکه دلش زنده شد به عشق

عشق حسین رمز دوام رقیه است

او هر چه داشت در طبق عشق حق نهاد

حق محو و مات سنگ تمام رقیه است

در مکتب محبت و جانبازی و خلوص

والاترین مقام مقام رقیه است

گاهی به کوه و دشت و گهی بر خرابه ها

در دست عشق دوست زمام رقیه است

لطفش به سینه احدی دست رد نزد

عالم رهین رحمت عام رقیه است

۶۴- وقتی که مدینه بودیم یادته

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

وقتی که مدینه بودیم یادته

غم و از دل می زدودیم یادته

دست تو بود به دستم یادته

روی زانوت می نشستم یادته

وقتی از راه می رسیدی یادته

گوشواره برام خریدی یادته

پیش من بمون همیشه بابا جون

زخم گوشم خوب نمی شه بابا جون

با اینکه دارم می میرم بابا جون

باید از تو رو بگیرم بابا جون

سر تو بخون نشسته بابا جون

چرا دندونت شکسته بابا جون

درد من یکی نبوده بابا جون

بدن عمه کبوده بابا جون

زخم من مرهم نمی خواد بابا جون

نفسم بالا نمیاد بابا جون

دل من ز غصه مرده بابا جون

دختر تو سیلی خورده بابا جون

به گلت نمونده بویی بابا جون

نه داداشی نه عمویی بابا جون

بسکه موهام و کشیدند بابا جون

به سرم نمونده مویی بابا جون

حالا گوشواره ندارم بابا جون

سر روی خاکا می ذارم بابا جون

گردم سلسله داره بابا جون

پای من آبله داره بابا جون

۶۵- آمدی بابا ببین مشتاق دیدارم هنوز

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک مرثیه

قالب غزل

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

آمدی بابا ببین مشتاق دیدارم هنوز

خلق خوابیدند و من از گریه بیدارم هنوز

بارها جان دادم از هجرت وفایم را ببین

باز در هنگام وصلت جان به لب دارم هنوز

شمر سیلی زد به رویم تا نگویم نام تو

لیک باشد نام نیکوی تو گفتارم هنوز

یکشب از ناقه فتادم بسکه ضجرم زجر داد

مدتی زین ماجرا بگذشته بیمارم هنوز

عمه ام زینب ز مادر مهربانتر بر من است

می دهد شبها تسلای دل زارم هنوز

گر چه از بی طاقتی بنشسته می خواند نماز

با چنین احوال می باشد پرستارم هنوز

این شنیدم تشنه لب رفتی سفر بابا ببین

آب دارم بر تو از چشم گهربارم هنوز

۶۶- دل سه ساله ، به پیچ و تابه

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک شور کف زنی

قالب آهنگین

شاعر شریف علی

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

دل سه ساله ، به پیچ و تابه

خوش اومدی ای ، مسافر من ، در این خرابه

ای مهربونم ، آروم جونم

مرحمتی به من بخاطر خدا کن

چشاتو واکن ، به من نیگا کن

یه بار دیگه منو رقیه جان صدا کن

تو که سفر بودی امیدم ، هر شب خواب تو رو می دیدم

زنجیر به دست و پام نداشتم ، سر رو دوش عمو می ذاشتم

*****

دورت بگردم ، ای نور دیده

از دختر تو ، این درد پهلو ، امون بریده

دل پر ز آهه ، چشام سیاهه

دستام برا شونه ی موهات جون نداره

ماه شب من ، تشنه لب من

قرآن بخون رقیه خیزرون نداره

هنور دلم در التهابه ، به یاد مجلس شرابه

بابا بعد یه عمر عزیزی ، خواستن منو برا کنیزی

*****

۶۷– دل من دوباره امشب هوس میخونه کرده

مشخصات

مناسبت ولادت

سبک ولادتی

قالب فولکوریک

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

دل من دوباره امشب هوس میخونه کرده

مستی از سرش پریده هوس پیمونه کرده

به دلم میگم مخور غم که ما هم خدایی داریم

توی این خلوت غربت یار دلربائی داریم

یار ما عزیز زهراست دلبر تموم دلهاست

گر چه او سنی نداره اما قلبش مث دریاست

یار دریا دل ماها با وفا و مهربونه

کسی رو از در خونش دست خالی نمی رونه

بیا تا با هم بخونیم یا رقیه اِفتح الباب

رو دلامون بنویسیم یا رقیه افتح الباب

می دونی اگه رقیه بگشاید در رحمت

دیگه ما غمی نداریم سر تا پا شمیم جنت

می دونم شب تولد گریه خوبیت نداره

اما گریه کن رقیه یه محل بمون بذاره

قطره قطره اشکا می گه یاد هر عاشقی باشه

شمعای کیک تولد بیشتر از سه تا نباشه

نمی خوام گریه نمائی اما هر دلی می دونه

عمر حضرت رقیه مث یه غنچه می مونه

می دونم تو هم می دونی که دل حسینو برده

توی این عمر کوتاهش با دل حسین چکرده

برا هر جشن تولد رسمه که کادو بذارند

کاشکی که برا رقیه عروسک هدیه بیارند

تا که بچه های شامی هم بزرگ و ریز و کوچک

دل حضرت رقیه نسوزونند با عروسک

می دونم عمه ی سادات گل سر براش میاره

اونقده اشک می ریزه تا گل و رو سرش بزاره

میدونم چرا عمو جون به بی بی علاقه داره

چونکه چهره ی رقیه نمک فاطمه داره

از حالا برا رقیه یکی یک چادر بدوزه

که تو کربلا بی بی مون بدون چادر نمونه

یکی گوشواره بیاره که توی گوشش بذاره

بخدا رقیه خاتون تاب درد و غم نداره

آخر جشن تولد شمعا رو باید خاموش کرد

آرزوهای بلنده حضرت بی بی رو گوش کرد

اما لبهای رقیه خشکه و توون نداره

وقت فوت کردن شمعا رو لبش باغ بهاره

دل ما مال رقیه است بخدا پس نمی گیریم

بذار راحتت کنم من ، بی رقیه ما می میریم

۶۸- بشنو ای جانانم ای رأس بر دامانم

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

بشنو ای جانانم ، ای رأس بر دامانم

ز غصّه هایم ، برایت ای گل ، سخن بگویم

دلم گرفته ، اجازه فرما ، سرت ببویم

دیگر دل بریدم ز عالم

دعا کن بگیرد حق جانم

چون از زمونه ، و کینه هایش ، خسته ام

چشمم به روی ، این زندگانی ، بسته ام

*****

یک شب به اشک و ناله ، افتاده ام ز ناقه

برای یاری ، چرا پیم عم ، مه ام نیامد

ز درد پهلو ، نفس به سینه ، بالا نیامد

با گریه دنبالش دویدم ، به سختی خود را می کشیدم

شب بود و سوز و ، درد و عذاب ، تنهایی

ناگه کنارم ، آمد یه ماه ، نورانی

*****

سر بر زانوش نهادم ، به غصّه هاش دل دادم

آمد کنارم ، ناگه پلیدی ، وحشیانه

می زد به رویم ، با مشت و گاهی ، با تازیانه

با ترس هر طرف دویدم ، خار از پای خود می کشیدم

دیگر چه گویم ، بابا برایت ، از آن شب

آنقدر بگویم ، آمد بفریا ، دم زینب

*****

۶۹- تو باغبانی من نیلوفرت هستم

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک بوشهری

قالب آهنگین

شاعر حسینی سید محسن

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

تو باغبانی من نیلوفرت هستم

من دخترت هستم من دخترت هستم

ای بهتر از جان من ، هستی تو مهمان من ، بنشین به دامان من

بابا حسین جانم(۲)

*****

من شاهد چشم از خون ترت هستم

من دخترت هستم من دخترت هستم

ای شام من را سحر ، رویت چو قرص قمر ، با خود تو من را ببر

بابا حسین جانم(۲)

*****

تو دلربا هستی من دل بتو بستم

امشب من از عطر گیسوی تو مستم

ای ماه خاکستری ، ناز مرا می خری ، امشب مرا می بری

بابا حسین جانم(۲)

*****

سربسته می گویم چشمم شده دستم

باور ندارم من پیش تو بنشستم

قربان چشم ترت ، گو پاسخ دخترت ، از چه شکسته سرت

بابا حسین جانم(۲)

*****

چشمت بود چون شفق ، دیگر ندارم رمق ، آیم به سوی طبق

بابا حسین جانم(۲)

*****

۷۰- من پاک سلاله ی حسینم

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک مرثیه

قالب مثنوی

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

من پاک سلاله ی حسینم

زهرای سه ساله ی حسینم

گنجی به دل خرابه ی شام

در شام شدم سفیر اسلام

من زینب دیگر حسینم

من سوره ی کوثر حسینم

روح شرف و قیام دارم

یک کربلا پیام دارم

نور شهداست هاله ی من

شمشیر خداست ناله ی من

احیاگر عشق و شور و حالم

قرآن حسین خط و خالم

عشق آمده سرفراز از من

عباس کشیده ناز از من

گردونه ی صبر پای بستم

گلبوسه ی حور روی دستم

از وادی کربلا خروجم

تا شام بلا چهل عروجم

ماه رخ من که بی قرینه است

خورشید گرفته ی مدینه است

هر چند که دختر حسینم

آئینه ی مادر حسینم

بگذاشته بر تنم نشانه

کعب نی و سنگ و تازیانه

صد کوه بلا به دوش بردم

خم گشتم و سرفراز مردم

عالم همه کربلای من بود

زینب سپر بلای من بود

نفرین هماره باد بر شام

وا... مرا زدند در شام

کردند ز غم کباب ما را

بستند به یک طناب ما را

با آنکه عزیز بوترابم

بردند به مجلس شرابم

آنشب که پدر به خوابم آمد

خورشید سحر به خوابم آمد

لب تشنه به خواب آب دیدم

گمگشته ی خود به خواب دیدم

من حنجر پاره پاره دیدم

در دامن خود ستاره دیدم

با گریه عقیق سرخ سفتم

حرف دل خود به دوست گفتم

بگذار سرت به بر بگیرم

یک بوسه بگیرم و بمیرم

یک بوسه گرفت و داد هستش

افتاد سر پدر ز دستش

یک بوسه گرفت و گفت بدرود

این رمز کمال و عاشقی بود

۷۱- در بزم ما آمدی تو با رأس از تن بریده

مشخصات

مناسبت شهادت

سبك نوحه سنگین جدید

قالب آهنگین

شاعر عبدالکریمی مهدی

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

در بزم ما آمدی تو با رأس از تن بریده

بابا ببین مثل زهرا قد رقیه خمیده

من مانده ام بی تو تنها ، بابا حسین یابن الزهرا(۲)

*****

بر صورت کوچك من از ضرب سیلی نشانه است

دستم به دیوار و پایم مجروح از تازیانه است

بابا نبودی ببینی موی مرا می کشیدند

با سنگ و با تازیانه ناز مرا می خریدند

*****

مثل اسیران رومی شام بلا آمدم من

تا نزد رأس تو بابا با درد پا آمدم من

جای عجب دارد ای گل امشب که مهمان مایی

خوش آمدی یابن زهرا چه مجلس با صفایی

*****

۷۲- عاشقا بیاید با هم دعا کنیم

مشخصات

مناسبت شهادت

سبك ولادتی

قالب فولکوریک

شاعر ناشناس

منبع زمزمه های ولایت ۶۲

تعداد استفاده ۰

متن شعر

عاشقا بیاید با هم دعا کنیم

دلا رو راهی کربلا کنیم

تو حرم پای ضریحش بشینیم

روضه ی رقیه رو بر پا کنیم

آفتاب از کدوم طرف در اومده

که بابا دیدن دختر اومده

عمه جون اونی که رفته بود سفر

حالا بر گشته و با سر اومده

گوشه ی خرابه مهمونی شده

عمه جون چشم تو بارونی شده

تا نمردم یه نفر جواب بده

لب مهمونم چرا خونی شده؟

۷۳– تا میگم بی بی رقیه وجودم می شه پر احساس

مشخصات

مناسبت مدح

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

تا میگم بی بی رقیه وجودم می شه پر احساس

یاد کربلا می افتم یاد تشنگی و عباس

تا میگم بی بی رقیه دل من هوایی می شه

نه فقط کربلایی دل من خدایی میشه

تا میگم بی بی رقیه میاد عطر همه گلها

خنده هاش خیلی قشنگه شبیه حضرت زهرا

تا یکی میاد از اونجا می خوام از غصه بمیرم

به دلم میگم غمی نیست از بی بی ویزا می گیرم

۷۴– یاد داری مدینه موقع خواب

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب قافیه پریشان

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

یاد داری مدینه موقع خواب

دست تو بود بالش سر من

هر زمانت صدا زدم گفتی

جان من ناز دانه دختر من

*****

یاد داری تو روی نی بودی

منهم از پشت ناقه افتادم

گریه کردی برای من من هم

به تو از دور بوسه می دادم

*****

بعد تو عمه ام پدر جان زد

گره محکمی به معجر من

علتش را سوال کردم گفت

دشمنت بی حیاست دختر من

*****

آخرین لحظه ای که می رفتی

سایه ات پا کشید از سر من

با همه غیر من وداع کردی

تو نگفتی کجاست دختر من!

*****

۷۵- بی بی رقیه امیرم ، من به عشقت اسیرم

مشخصات

مناسبت مدح

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

بی بی رقیه امیرم ، من به عشقت اسیرم

بگی بمیر می میرم ۲

*****

با رقیه دل من خدایی می شه

دل من عاشق و کربلایی می شه

حرم قشنگ تو منای عشقه

قبله و کعبه ی من رو به دمشقه

شما شاه عالمی منم فقیرم

اینقده میگم رقیه تا بمیرم

از جهنم خدا ترسی ندارم

اسمتو بی بی روی صراط میارم

۷۶- دست و پا گیر شدم بیش از اینم نزنید

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب غزل

شاعر ناشناس

منبع گلواژه های عترت

تعداد استفاده ۰

متن شعر

دست و پا گیر شدم بیش از اینم نزنید

من که خود رفتنیم این چنینم نزنید

من که تسلیم شدم از چه امانم ندهید

دیگر از پُشته ی هر بوته کمینم نزنید

گیسو و مشت گرده کرده ، گره خورده بهم

مشت سنگی به سر و روی جبینم نزنید

پیرهن پاره ام و اشک یتیمی دارم

نیشخند این همه بر صوت حزینم نزنید

دور از چشم غضبناک عمویم عباس

با غضب اینهمه محکم به زمینم نزنید

۷۷- بی تو دوباره دلم گرفته

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

بی تو دوباره دلم گرفته

تو این خرابه میون این خاک غم گرفته

دختری تنها که بیقراره

همه میگن یتیمه و بابا نداره

نیستی عزیزم اشک می ریزم

خرابه ام با گریه های من بیداره

عمه میگه که بر می گرده

بابات فراموشت نکرده

عمه میگه میای دوباره

ولی دلم باور نداره

*****

دیشب نبودی خرابه شام

دلم گرفت و گفتم به عمه کوشن داداشام

یه آدم بد اومد منو زد

۷۸- من رقیه دختر سالار دینم

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک ولادتی

قالب قصیده

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

من رقیه دختر سالار دینم

غنچه ی باغ امام سومینم

ماهتابم چشمه سارم نوبهارم

کوکبم نورم شهابم مه جبینم

جان مادر نور چشم زینبم من

میوه ی قلب امیرالمؤمنینم

خوش زبانم شکرم شیرین کلامم

دلنوازم مهربانم نازنینم

گوهر رخشنده ام پاکم نجیبم

لاله ام یاسم عبیرم یاسمینم

نوگل بستان زهرا مهر و ماهم

گلعذارم زیور گلزار دینم

بوی عطرم چلچراغم شوق و شورم

سنبلم ریحانه ام درّ ثمینم

من کبیرم گر چه در ظاهر صغیرم

کعبه ام من قبله ی اهل یقینم

کوچکم کوچک ولی دریای رحمت

یاور مسکین رنجور غمینم

اسوه ی حجب و حیایم کوه صبرم

چشمه ی فیض خداوند مبینم

اختر تابنده ی برج ولایت

حلقه ی بزم حسینی را نگینم

من سه ساله دختر تنهای تنها

گوشه ی ویران سرا خلوت نشینم

طاقت هجران بابا را ندارم

کاش می شد لحظه ای او را ببینم

در کنار رأس بابا می دهم جان

غم فزا باشد ، وداع آخرینم

۷۹- تو دل و دلدار عالمینی ، بی بی دلها ...

مشخصات

مناسبت ولادت

سبک نوحه سنگین جدید

قالب آهنگین

شاعر عبدالکریمی مهدی

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

تو دل و دلدار عالمینی ، بی بی دلها نور دو عینی

دلبر باب الحوائج استی ، دختر ارباب من حسینی

عاشقی دردیه درمون نداره

هر کسی مثل تو داره بیاره

زندگی بی تو : عذابه عذابه عذابه

بی بی دعام کن : ثوابه ثوابه ثوابه

خوش آمدی عشق اربابم(۳)

*****

اومدن از آسمون ملائک ، واسه طواف صورت ماهت

می خونن آهنگ شور و شادی ، دسته به دسته بر سر راهت

گل بریزید با نور ستاره

که حسین بابا شده دوباره

چیکار کنم بی : قرارم قرارم قرارم

مستم و آروم : ندارم ندارم ندارم

خوش آمدی عشق اربابم(۳)

*****

تو نگار فاطمی سرشتی ، گل گلواژه ی باغ بهشتی

هنوز توی این دنیا نبودم ، که منو یک دیوونه نوشتی

دختر ناز آقام حسینی

تو عصای دست زینبینی

عمو عباست کشته ی نازت

تا می کنی سر چادر نمازت

هر چی که دارم از کرم توست

شفای دردم تو حرم توست

حاجتم و تا : نگیرم نگیرم نگیرم

از درخونت : نمی رم نمی رم نمی رم

خوش آمدی عشق اربابم(۳)

*****

از کوچیکیم تو ماه محرم ، توی خونه ذکر روضه داریم

مادرم نذر کرده آخه هر سال ، سفره ی حضرت رقیه داریم

خدا می دونه که شیرین زبونه

عمه کوچولوی صاحب زمونه

ورد لب من لعن امیه است

دل دیوونم دست رقیه است

خدا رو قلبم: نوشته نوشته نوشته

زندگی با تو: بهشته بهشته بهشته

خوش آمدی عشق اربابم(۳)

*****

۸۰- اینجا محیط سوز و اشک و آه و ناله است

مشخصات

مناسبت خرابه شام

سبک مرثیه

قالب مثنوی

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

اینجا محیط سوز و اشک و آه و ناله است

اینجا زیارتگاه زهرای سه ساله است

اینجا دمشقیها گلی پژمرده دارند

در زیر گِل مهمان سیلی خورده دارند

اینجا زیارتگاه جبریل امین است

اینجا عبادتگاه زین العابدین است

اینجا ز چشم خود گلاب افشانده زینب

اینجا نماز شب نشسته خوانده زینب

اینجا به خاکش هر وجب دردی نهفته

اینجا سه ساله دختری بی شام خفته

اینجا نخفته چشم بیدار رقیه

اینجا حسین آمد به دیدار رقیه

اینجا قضا بر دفتر هجران ورق زد

اینجا رقیه پرده یکسو از طبق زد

اینجا شرر بر دامن افلاک می ریخت

زینب بر اندام رقیه خاک می ریخت

اینجا دل شب کودکی هجران کشیده

گلبوسه بگرفته ز رگهای بریده

۸۱- من رقیه ام شده تنم سیه ز کین

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

من رقیه ام شده تنم سیه ز کین

ای پدر بیا به شام غم مرا ببین

سه ساله ای یتیمه ام ، بخون نشسته دیده ام

حسین من حسین من

من رقیه ام (۳) بابا

*****

پر ز آبله دو پای من ز خار و خس

خسته ام ز جان پدر به داد من برس

به لب رسیده جان من ، بیا ببین فغان من

حسین من حسین من

من رقیه ام (۳) بابا

*****

آمده دگر مسافرم از این سفر

عمه جان نگر به دامنم سر پدر

قسم به خون حنجرت ، مرا ببر به همرهت

حسین من حسین من

من رقیه ام(۳) بابا

*****

۸۲- به گوشه ی خرابه انگاری جون گرفته

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

یا ابتاه اُنظُر الی أنا الرقیه(۳)

*****

به گوشه ی خرابه انگاری جون گرفته

میون اشک و آتیش بازم زبون گرفته

همیشه جون دختر بسته به جون باباست

عمه دارم می میرم نمی گی بابام کجاست

وقتی بیاد از سفر میگم چیا کشیدی

میون کوچه بازار چه چیزائی ندیدی

بهش میگم که شامی چشاش چقدر بی حیاست

عموی با غیرتم خبر نداری کجاست

بابا دیگه بسمه هر چی بلا کشیدم

کاشکی می شد یه بارم روی تو رو می دیدم

بهش می گم که بابا خیمه ها رو سوزوندن

ما ها رو پا برهنه رو خارا می دووندن

شامیا کف می زنن میگن اسیر آوردن

یه عده خارجی رو پیش امیر آوردن

۸۳- رقیه (۲) مهر و هم مهتاب منه

مشخصات

مناسبت مدح

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

رقیه (۲) مهر و هم مهتاب منه

رقیه (۲) دختر ارباب منه

*****

رقیه (۲) بخدا جانان منه

رقیه (۲) دختر سلطان منه

*****

چو زهرا مادرش بی مثل و همتاست

قدم چون می زند گویی که زهراست

یگانه قبله گاه می پرستان

رقیه رهبر زینب پرستان

دلی دارم که مجنون رقیه است

نفس در سینه مدیون رقیه است

تمام زندگیم وقف رقیه است

همه حرف دلم حرف رقیه است

دلم مست می جام رقیه

به قلبم حک شده نام رقیه

همه هستی من هست رقیه است

خم مستی من دست رقیه است

مرا با یک نگاهش مست کرده

به عشق خود مرا پا بست کرده

۸۴- گفت شهزاده علی اکبر شبی

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک ولادتی

قالب مثنوی

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

گفت شهزاده علی اکبر شبی

با رقیه از محبت مطلبی

کای جهانی بسته ی فتراک تو

نه فلک سرگشته ی ادراک تو

جلوه ی زهرائیت دیوانه کرد

عالمی را تا ابد پروانه کرد

مستحقم من نیاز من تویی

قبله گاه من نماز من تویی

لیک دارم گفتگویی از ادب

با تو ای نوباوه ی فخر عرب

هیچ می دانی رقیه من کیم؟

در شمایل چون رسول مکیم

از برای مصطفی اندر زمن

اشبه الناسی نیامد همچو من

در جمال و در کمال و در جلال

نیست مانند من ای نیکو خصال

با چنین اوصاف و احوال جمیل

تا ابد نآید چون من ای بی بدیل

با لب چون غنچه ات بنما عیان

حال خود را با من ای شیرین زبان

در جواب او رقیه از وفا

گفت کای شهزاده ی نیکو لقا

ما کجا و حال خود گفتن کجا

نیست ما را جز حقیقت مدعا

خوب می دانی که زهرا منظرم

هم حسین بن علی را دخترم

پرتو آفاق از نور من است

جلوه ات از آتش طور من است

بوی زهرا از من آید بر مشام

زنده گردد عالم از بویم مدام

سرّ این مطلب بیان سازم از آن

تا بدانی کز کجا دارم نشان

گر نبودی فاطمه عالم نبود

نامی از نسل بنی آدم نبود

فاطمه انوار اِشراق جلی است

کفو او درعالم هستی علی است

کنز مخفی خود وجود فاطمه است

هستیِ هستی ز بود فاطمه است

فاش گویم این سخن بی واهمه

نیست چون من کس شبیه فاطمه

من همان زهرای نیکو منظرم

بحر عصمت را یگانه گوهرم

هان مشو غرّه به حُسن خویشتن

حُسن تو یک جلوه ای باشد ز من

ناگهان آمد ندایی از سماء

کای عزیز فاطمه روحی فداه

لحظه ای اکبر اگر غافل شود

در حقیقت آطل و باطل شود

گر بگیرم لحظه ای از او نظر

میشود زین حسن و زیبایی بدر

گفت با اکبر شهنشاه زمن

قره العینا مه تابان من

او به حق ام ابیهای من است

تالی زهرای والای من است

او نه بل ام ابی ام الّه است

همچو خون من بحق ثار الّه است

او یگانه یادگار فاطمه است

یادگار غمگسار فاطمه است

شرح جانسوز اسارت رفتنش

در خرابه ذکر بابا گفتنش

ماجرای جانگدازش تا ابد

خلق عالم را بسوزاند ز حد

او سرم بیند به روی نیزه ها

نیمه شب افتد زمین از ناقه ها

خصم سیلی بر گل رویش زند

نانجیبی چنگ بر مویش زند

عاقبت اندر خرابه دخترم

دست بر پهلو شود چون مادرم

کین چنین ظلمی در عالم کس ندید

ای دو صد لعنت بر افعال یزید

لعنت حق بر یزید و آل او

تا ابد بر نسل و بر امثال او

۸۵- دل به غم داده و بی دل شده ام

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک ولادتی

قالب مثنوی

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

دل به غم داده و بی دل شده ام

به رقیه متوسل شده ام

او که خود سیده السادات است

در گهش قبله گه حاجات است

او مفاتیح الجنان همه است

نازنین پسر فاطمه است

همه ی عشق در او جمع شده است

همه پروانه و او شمع شده است

سفره ی آل عبا را نمک است

قبله ی سجده ی حور و ملک است

عشق و زیبایی و احساس است او

زینب و اکبر و عباس است او

۸۶- هرگز روا نبود چهل منزل ای پدر

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک ولادتی

قالب تک بیتی ها

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

هرگز روا نبود چهل منزل ای پدر

یک طفل با سر پدرش همسفر شود

*****

عمه جان عمه جان این سر پر خون سر باب من است (دسته ی ۱)

عمه جان عمه جان پس به کجا پیکر باب من است (دسته ی ۲)

*****

منکه در هاون تقدیر و قضا سوده شدم

روی قبرم بنویسید که آسوده شدم

*****

ز آل ا... طفلی در خرابه است

مگر این شهر قبرستان ندارد

*****

این روزها رقیه ی تو رو به قبله بود

ممنونم ای پدر که مرا در بر آمدی

*****

یک عده گرگ حمله به یک جوجه می کنند

آن نیز جوجه ایکه به داغش نشانده اند

*****

چنان ضعیف شدم ای پدر که بر جسمم

فتاده سایه ی دیوار و سخت سنگین است

*****

به مرگ خویش رقیه نوشت در تاریخ

که بوسه ی لب بابا گران ترین کالاست

*****

یادش بخیر آن روزهای در مدینه

دو گوشواره داشتم حالا ندارم

*****

نوبت ما که شد از حرف فرو می مانی

دختر تو چه کم از راهب نصرانی داشت

*****

۸۷- پا میذارم روی دنیا من به سودای رقیه

مشخصات

مناسبت ولادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

پا میذارم روی دنیا من به سودای رقیه

جا می گیرم توی جنت به یه امضای رقیه

از در خونه ی اون ، دیگه هیچ جا نمی رم

حاجتامو فقط از ، این سه ساله می گیرم

*****

حرمش کوچیکه اما قبلگاه اهل عشقه

حتی کربلا یه وقتا زائر شهر دمشقه

شاه عاشقا حسین ، میره پیش دخترش

شب میلادی او ، گل می ریزه رو سرش

*****

۸۸- بیایید تشییع جنازه ی یک بدنه

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

بیایید تشییع جنازه ی یک بدنه

بیایید بدن رقیه ام بی کفنه

*****

زن غساله کجا غسل دادن لاله کجا

کبودی روی تن بچه سه چار ساله کجا

*****

چشم بر ابرو رو ببین زینب و اون صبر و ببین

دست خالی تو خرابه کندن قبر و ببین

*****

زنا شیون می کنن بچه ها سینه می زنن

ملائکه روضه خون یک بدن بی کفنن

*****

خرابه غوغا شده یک تنه کربلا شده

قد زینب توی تشییع جنازه تا شده

*****

خون شده قلب رباب می ریزه اون رو قبرش آب

هی میگه دخترکم برو دیگه راحت بخواب

*****

۸۹- مست می میخونه ی رقیه

مشخصات

مناسبت مدح

سبک ولادتی

قالب فولکوریک

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

سه ساله ی ارباب

بخدا عشقمه ، بخدا دینمه

بخدا همه ی آئین منه

*****

مست می میخونه ی رقیه

دیوونه ام دیوونه ی رقیه

منکه به عشق بی بی ام اسیرم

دلم می خواد تو حرمش بمیرم

سینه ی من ز هجر تو کویره

هر کی که دوستت نداره بمیره

ملیکه ی سینه ی من تو هستی

به گردنم قلاده رو تو بستی

تو صاحب و ملیکه ی بهشتی

نام حسین و رو دلم نوشتی

می خوام بشم امشبه رو خدایی

با مدد رقیه کربلایی

سینه ای چون وسعت دریا داری

چهره ای چون حضرت زهرا داری

۹۰- مرا دردی است اما نای گفتن را ندارد لب

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب مثنوی

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

مرا دردی است اما نای گفتن را ندارد لب

غمم را هیچکس آگه نمی باشد بجز زینب

به یادت هست گفتی گوشه ی ویرانه می آیی

بجز قلبم مگر ویرانتر از اینجا بود جایی

بیا چشم انتظارم ای فروغ چشم کم سویم

بیا تا راز کم سو گشتن چشمان خود گویم

سرت بر نیزه بود ای شاه من مات رخت بودم

مرا با دیده می خواندی و فکر پاسخت بودم

تماشای تو می کردم که دشمن خیره شد بر من

چنان سیلی به رویم زد که گردون تیره شد بر من

اگر چه هر کجا نام ترا بردم کتک خوردم

نترسیدم ز سیلی خوردن و نام ترا بردم

اجل هم بارها آمد که گیرد جان بر لب را

خجل گشتم ز بی جانی و دادم وعده امشب را

بیا تا جان بگیرم از تو تقدیم اجل سازم

سرافرازم نما امشب که در پایت سر اندازم

۹۱- ای گل خوش رنگ و بوی باغ عشق

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک ولادتی

قالب مثنوی

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

ای گل خوش رنگ و بوی باغ عشق

بر دل زار تو مانده داغ عشق

بسکه ماتم دیده ای پژمرده ای

از عدو هر روز سیلی خورده ای

هر شب از هجران بابا سوختی

چشم بر درب خرابه دوختی

از غمت خون قلب سنگ خاره بود

داشتی چادر ولیکن پاره بود

ماه رخسارت همیشه تار بود

زندگی از بهر تو دشوار بود

پیکرت مانند شمعی آب شد

عمه از داغ غمت بی تاب شد

باغ رخسارت گل نیلی نداشت

صورت تو طاقت سیلی نداشت

عشق هم گویا اسارت رفته بود

گوشوار تو به غارت رفته بود

همچنان زهرای بانوی فدک

می نمودی عمه را هر شب کمک

تا بخوانی تو نماز خویش را

سر کنی راز و نیاز خویش را

عمه با داغ دلت خو می گرفت

زیر بازوی ترا او می گرفت

۹۲- نمک سفره ی حسین فقط رقیه است و بس

مشخصات

مناسبت مدح

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

نمک سفره ی حسین فقط رقیه است و بس

بانوی عشق عالمین فقط رقیه است و بس

*****

وقار و عصمت نخی از پوشیّه ی رقیه است

کنج خرابه حوزه ی علمیه ی رقیه است

*****

رساله ی عشق و جنون با قلم رقیه است

شفای درد عالمی در حرم رقیه است

*****

از آتیش ترسی ندارم نه اسیر نه بیقرارم

زیر لبم میگم رقیه رو صراط پا می گذارم

من رقیه مذهبم خدا میدونه آره و ا... آره و ا...

ذکر بی بی بر لبم خدا می دونه آره و ا... آره و ا...

تا نفس تو سینه دارم می کنم لعن امیه

بعد مرگم بنویسید روی قبرم یا رقیه

۹۳- زینب کبری کند صادر جواز کربلا

مشخصات

مناسبت مدح

سبک ولادتی

قالب رباعی

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

زینب کبری کند صادر جواز کربلا

این مجوز را خودش نوبت به نوبت می دهد

هر که خواهد زود گیرد این مجوز بشنود

او به عشاق رقیه اولویت می دهد

۹۴- دل آسمان میل دارد بگرید

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب غزل

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

دل آسمان میل دارد بگرید

خرابه نشینی ما گریه دارد

سر انگشت مشکل گشایم ضعیف است

که خار از کف پای من در بیارد

بیا تا تماشاچیانم نگویند

که این طفل آواره بابا ندارد

الا خیزران خورده ی مجلس طشت

غم تو گلوی مرا می فشارد

عجب روزگار عجیب و غریبی است

یهودی مرا خارجی می شمارد

۹۵- امشب از عشق رقیه به دمشق پر می زنه دل

مشخصات

مناسبت ولادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

امشب از عشق رقیه به دمشق پر می زنه دل

گِرد گنبد قشنگش تا سحر پر می زنه دل

هم قرار سینه و هم تب و تاب منه

بدونید فرشته ها بنت الارباب منه

*****

بسکه زیباست روی ماه این نگار نو رسیده

نه فقط رنگ رخ ماه رنگ خورشید هم پریده

دل ز دنیا می بره توی آغوش حسین

نمیدونم خوابه یا شده مدهوش حسین

*****

از در میکده ی عشق بر نمی دارم سر امشب

بده ساقی می باقی که بنوشم من لبالب

دختر پادشه کل هستی اومده

میگساران موسم می پرستی اومده

*****

امشب عشقم کشیده سری به میخونه زنم

آتش عشق تو رو بر دل دیوونه زنم

ندیدی نمیدونی دیدم و دیوونه شدم

*****

۹۶- خوش آمدی در ویرانه ام ...

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک بوشهری

قالب آهنگین

شاعر حسینی سید محسن

منبع زمزمه حسینی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

خوش آمدی در ویرانه ام ، تو شمعی و من پروانه ام

ای میهمانم ، بهتر ز جانم ، بیا و بنشین به دامنم

*****

من دخترم نازم را بخر ، امشب مرا با خودت ببر

ماه منیرم ، من طفل پیرم ، از دامن تو جدا منم

*****

از بسکه خوردم من تازیانه نباشدم در زانو رمق

منعم مکن گر در این دل شب نشسته آیم سوی طبق

بگو گناهت مگر چه بود ، چرا شده لبهایت کبود

مگر پدر جان ، خواندی تو قرآن ، پاسخ بگو بر سئوال من

*****

به من بگو پیکرت کجاست ، انگشت و انگشترت کجاست

در پیچ و تابم ، بگو جوابم ، ای ماه ابرو هلال من

*****

ببین پدر جان مانند پیران نمانده بر پیکرم توان

سر بریده ، بگو که دیده سه ساله طفلی شود کمان

می میرم امشب ای هست من ، شد عمه راحت از دست من

در ناله هستم ، سه ساله هستم ، بسوزم همچون شمع سحر

*****

رسیده صبح من را وصال ، ای عمه جان کن مرا حلال

ای همنوایم ، بودی عصایم ، خدا نگهدار ای همسفر

۹۷- ز آسمان گل شادی دوباره می بارد

مشخصات

مناسبت ولادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

رقیه بنت الارباب(۴)

*****

ز آسمان گل شادی دوباره می بارد

بپای مقدم جانان ستاره می بارد

جهان جهان بده مژده که یار می آید

سپیده زد به دل امشب بهار می آید

به سینه های رمیده قرار می آید

صلا صلا همه عالم نگار می آید

فرشته خاک درش را به دیده می ساید

رسول کوچک ارباب رقیه می آید

برای آل محمد رسیده نور دو عین

مدینه پر شده امشب ز عطر یاس حسین

گلی زدامن عصمت سلاله ی عشق است

عزیزجان حسین و سه ساله ی عشق است

سبو سبو بده ساقی خمار و سر مستم

اسیر باده ی عشق رقیه ات هستم

تموم عالم و هستی فقیر تو گشته

چه کرده ای که ابوالفضل اسیر تو گشته

تا دیده روی عمو رو سرا پا احساسه

همه میگن که رقیه مرید عباسه

سه ساله گفتمش اما اسیر عشق است این

شبیه عمه ی سادات شه دمشق است این

دمشق گفتم و دل باز هوای گریه گرفت

دل رمیده به یاد رقیه گرفت

دمشق بود و خرابه به کنج تنهایی

سه ساله دختر پیری شده تماشایی

دمشق بود و رد خون به تار هر گیسو

قدی خمیده و دستی گرفته بر پهلو

حسین رفت و چه مانده از آن تن و بدنش

به روی نیزه سر او به سینه پیرهنش

۹۸- دست من در بند زنجیر

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

دست من در بند زنجیر

دست ان کودک به دستان پدر بود

بر سر ما برق شمشیر

چون عموی پهلوانم در سفر (روی نی) بود

*****

بالش من سنگ ویران

خوابگاه دختران آغوش بابا

یاد باد آن روزگاران یاد باد

می نهادم سر به روی دوش بابا

*****

۹۹- در آسمان چشمم هر شب ستاره دارم

مشخصات

مناسبت قبل از شهادت

سبک ولادتی

قالب غزل

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

در آسمان چشمم هر شب ستاره دارم

اشکی بدیده آهی بر دل هماره دارم

دشمن ز بس پیاپی سیلی بصورتم زد

نه گوش مانده بهرم نه گوشواره دارم

روی مرا چو دیدی یاد مدینه کردی

من هم از این مصیبت داغی دوباره دارم

دانم چرا دو دیده بر روی هم نهادی

دیدی که من لباسی خاکی و پاره دارم

هر شب در خرابه تا صبح گریه کردم

آخر مگر دلی همچون سنگ خاره دارم

۱۰۰- نامسلمونا مگه رسم جوانمردی اینه

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب فولکوریک

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

نامسلمونا مگه رسم جوانمردی اینه

دختری باید کنار سر بابا بشینه

شامیا اگه شما دل ندارید اما رقیه دل داره

نمی تونه سر بابا رو خاکا ببینه

یه نفر بیاد و سر رو از رقیه بگیره

زینب و خبر کنید رقیه داره می میره

۱۰۱- تو سینه ام دوباره پر شده بوی لاله

مشخصات

مناسبت ولادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

تو سینه ام دوباره پر شده بوی لاله

دلم تو دست یک غنچه ی سه ساله

سه ساله ای که عشق دختر پادشاهه

اسمش رقیه هست و نور چشامه

خدا میدونه بنده و سگ رقیه هستم

ز جام لاله ی حسین همیشه مست مستم

یا رقیه مددی مددی بی بی جان (۲)

*****

بمیره هر که خواسته تو رو ازم بگیره

که بی رقیه قلبم ز غم می میره

آخه ز روز اول دلم بپاش اسیره

که بی رقیه عالم دلش می گیره

تا جون دارم بازم می گم همیشه خاک پاشم

تا می تپه دلم می گم که بنده ی نگاشم

یا رقیه مددی مددی مددی بی بی جان (۲)

*****

هر کسی شد حسینی سگ رقیه میشه

که بی رقیه عشق حسین نمی شه

چادرک نمازش قبله ی آسمونه

نور دل حسینه خدا می دونه

ستاره حسینه و تو آسمون هستی

رقیه دختر حسین خدای می پرستی

یا رقیه مددی مددی مددی بی بی جان (۲)

*****

تو آسمون مستی ستاره ی حسینه

واسه عموش ابوالفضل نور دو عینه

با اون نگاه معصوم تو سینه خونه کرده

دل منو با عشقش دیوونه کرده

منم رقیه مست تو ز هست توست هستم

میگم جلی به عالمین سگ رقیه هستم

یا رقیه مددی مددی مددی بی بی جان (۲)

*****

اومدی و با چشمات دلم رو کردی غارت

دیگه برام نمونده یه خواب راحت

منو رسوند به جایی که پیش پات بمیرم

بازم بگم رقیه تا جون بگیرم

سه ساله ی پریّون قدش مث کمونه

کبوده عارض اون خدا میدونه

کی دیده روی لاله نشون تازیونه

رو گونه رد سیلیّ وحشیونه

کاشکی بودم تو کربلا بجات کتک می خوردم

ز غصه ی پاهای آبله ایّ تو می مردم

یا رقیه مددی مددی مددی بی بی جان (۲)

*****

۱۰۲– ای بفدای جان تو جان جهان رقیه جان

مشخصات

مناسبت مدح

سبک ولادتی

قالب قصیده

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

ای بفدای جان تو جان جهان رقیه جان

ای به نگاه تو نهان باغ جنان رقیه جان

در دل کوچک تو غم در فوران رقیه جان

ما همه یک تن و تویی روح و روان رقیه جان

*****

تو غنچه ای تو سبزه ای تو یک بهشت لاله ای

تو مهری و ستاره ای تو ماهی و تو هاله ای

تو از قبیله ی سخا تو جود را سلاله ای

در آشیانه ی کرم کبوتر سه ساله ای

*****

لب تو کوثر علی رخ تو ماه فاطمه

سرشته در وجود تو جلال و جاه فاطمه

قسم به ناله های تو به سوز و آه فاطمه

نهان به گوش چشم تو بود نگاه فاطمه

بیاد تو به یاد او کنم فغان رقیه جان

*****

۱۰۳- بنگر ، خرابه شده پُرِ ناله

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

بنگر ، خرابه شده پُرِ ناله

یه صدا میاد صدا ناله

گریه می کنه یه سه ساله یه سه ساله یه سه ساله

امشب ، زمین و زمان با ناله

هر شهر و هر کوچه و خانه

گریه می کنه با سه ساله با سه ساله با سه ساله

بابا ، بیا ، دستی بکش رویم

بیا ، ببین ، سپید شده مویم

یا ابتاه ، چه کسی یتیم کرد؟(۳)

*****

بابا ، دنیا بی تو تاریک و سرده

تموم تنم پُرِ درده

میگن بابات بر نمی گرده نمی گرده نمی گرده

بابا ، مردم کوفه چقدر پستند

دستای سه سالتو بستند

پهلوم و بابا بشکستند بشکستند

به زانو ، هام ، دیگه توونی نیست

طفلی ، چون من ، قدش کمونی نیست

یا ابتاه ، چی کسی یتیمم کرد؟(۳)

*****

شوری ، شده تو خرابه بر پا

به گریه و ناله و آوا

طفلی می گرده پی بابا پی بابا پی بابا

بنگر ، خرابه ی شام شده غوغا

توی طبقی سر مولا

همه گرفتند شور زهرا شور زهرا شور زهرا

عمه ، بیا ، مسافرم آمد

بابا ، ی من ، با پای سر آمد

یا ابتاه ، چی کسی یتیمم کرد؟(۳)

*****

با تو ، دل آسمون می لرزه

دل کهکشون می لرزه

دنیا بی شما نمی ارزه نمی ارزه نمی ارزه

حاتم ، پیش کرم شما خاره

جبرئیل پیشت کم میاره

بابا رو پاهات سر میذاره سر میذاره سر میذاره

بی بی ، ببین ، غلام تو هستم

جون ، عموت ، رها نکن دستم

یا ابتاه ، چی کسی یتیمم کرد؟(۳)

*****

۱۰۴- ساقی صلای عام به نام رقیه کن

مشخصات

مناسبت مدح

سبک ولادتی

قالب غزل

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

ساقی صلای عام به نام رقیه کن

ما را خراب باده ی جام رقیه کن

آتش بریز در قدح لاله بی درنگ

و آنگه روان به جانب شام رقیه کن

سعی و صفا و مروه و خیف و منای را

یکجا فدای رکن و مقام رقیه کن

یا فاطمه به جان حسینت ز مرحمت

ما را به روز حشر غلام رقیه کن

۱۰۵- دختر شاه مدینه ، کنج ویروونه نشسته

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب قافیه پریشان

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

دختر شاه مدینه

کنج ویروونه نشسته

مثل بانوی مدینه

با لگد پهلوش شکسته

رمقی به تن نداره

شده از زندگی خسته

*****

صورتش خونی و خاکی

تنش از جفا سیاهه

سر گذاشته روی دیوار

گمونم که چشم براهه

*****

نمی دونم طفل خسته

چه مصیبتها کشیده

رنگ به صورتش نداره

قد و قامتش خمیده

*****

بانویی پیشش نشسته

بی شکیب و بیقراره

داره آهسته و آروم

از پاهاش خار در میاره

*****

صداش از گریه گرفته

چشماش تار و بی فروزه

با اشاره میگه عمه

کف پام خیلی می سوزه

*****

بگو عمه بگو عمه

چرا بابا رو زمینه

دستم و بذار تو دستش

چشمام تاره نمی بینه

*****

باخودت ببر از اینجا

دخترت طاقت نداره

می ترسم اگه بمونم

بکشن موم و دوباره

*****

۱۰۶- گر شود امشب صفایی می کنم

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک مرثیه زمزمه ای

قالب مثنوی

شاعر امیر حسینی امیر حسین

منبع برگ سبز

تعداد استفاده ۰

متن شعر

گر شود امشب صفایی می کنم

واژه هایم را خدایی می کنم

ای قلم در دست من امداد کن

سینه ام تنگ آمده فریاد کن

ای قلم در دست من اعجاز کن

سفره ی درد دلم را باز کن

یاد بوذر فکر سلمانی مکن

گبر شو دیگر مسلمانی مکن

این خوارج مهر ذلت می زنند

با نماز و روزه گولت می زنند
میهمان جهل و ننگت می کنند
با سجود و ذکر رنگت می کنند
این سیه کاران پی بی دردی اند
در پی خوانخواری و نامردی اند
اینقدر ناپختگی ، خامی مکن
فکر رسوائی و بدنامی مکن
اینقدر در سایه ی غفلت مباش
زیر بار منت و ذلت مباش
شعله شو فریاد شو بیداد شو
بال بگشا از قفس آزاد شو
اهل سوز و رنج و اهل درد باش
لااقل یک ساعتی را مرد باش
آشکارا شد چو از هم نیک و زشت
بعد از این دیگر قلم خود می نوشت
بارالها خوان خود را باز کن
با عزیزانت مرا دمساز کن
با نگاهت بی ریا و ساده کن
گردنم زنجیر کن قلاده کن
جای خاموشی تو فریادم بده
راه و رسم عاشقی یادم بده
ناگهان پروردگار خوب و زشت
روی برگ کاغذ دل می نوشت
دوست داری مست و مجنونت کنم
تا ابد بر خویش مدیونت کنم
با می ام پر شور و شینت می کنم
مست فرزند حسینت می کنم
با بلا و غم قرینت می کنم
با رقیه همنشینت می کنم
دختر گیتی سلامت می کنم
شش دانگم را به نامت می کنم
یا رقیه غرق یاست می کنم
ای سه ساله التماست می کنم

هر کجا رفتم جوابم می کنند

یا که با طعنه خرابم می کنند

بیش از این مگذار تنها تر شوم

در میان خلق رسواتر شوم

چشم مظلومت خرابم کرده است

پای مجروحت کبابم کرده است

سیدم من عمه پیشم رو مگیر

وقت رفتن دست بر پهلو مگیر

هستیم را من فدایت می کنم

شانه هایم را عصایت می کنم

می شود آیا خدائیّم کنی

یا رقیه کربلائیّم کنی

می روم آنجا ثنایت می کنم

پیش بابا من دعایت می کنم

۱۰۷– سحری روشن و عاشق ، سحری غرق شقایق

مشخصات

مناسبت ولادت

سبک ولادتی

قالب بحر طویل

شاعر ناشناس

منبع شور عاشقی ۱۵

تعداد استفاده ۰

متن شعر

سحری روشن و عـاشق ، سـحری غرق شـقایق ، سـحری چـاک گریبـان ، به شبی خیره و حیران ، همه آفاق گل افشان و زر افشان و چراغان و غزل خوان ، همه لبریز ز آواز هَزاران

دشت ها غرق ترنّم ، پُرِ گلهای تبسم ، ز می نوش ترین خم ، به ترانه ، به تلاطم

سحری ریخته از بـام فلـک دامنی از مـاه ، به هر راه ، به هر کـوچه شـبانگاه ، چه نوری است ، چه طوری است ، در این خـاک ، چه هنگامه ی شوری است

که در حلقه ی گیسوی ستاره ، زمان لحظه ی احساس ، زمین تکّه ی الماس ، پر از عطر گل یاس ترین یاس

شگفتا از این بزم ، از این فرش ، از این عرش تر از عرش ، اگر هوش رمیده ، وَ گر عقل پریده ، وَ گر دل برمیده ، ز طربخانه ی سینه

، پی دل های دگر تا به مدینه ، به نگین شب رؤیایی هر دیده ی بی خواب ، شب بارش مهتاب ، دَرِ خانه ی ارباب ، چه نوری است ، چه شوری است ، چه طوری است ، در این خانه چه هنگامه ی شوری است

ببین قبله نما را ، که گم کرده خودش را و منا را و صفا را ، وَ ز سر تا به قدم غرق نیاز است و دو دستش که دراز است ، بدین خانه که در هاله ی راز است

در این بزم معطر ، در این مستی یکسر ، چه بی تاب ، چه مجنون ، چه شیدا ، شده لیلا ، شده اکبر

چه مبارک سحری هست و چه فرخنده شبی هست ، همین شب ، که شد از عشق لبالب ، وَ گل خنده شکوفاست به رخساره ی زینب ، و خدا داند از آن چشم تماشایی بیدار ، وز آن قامت سرشار ز دلدار ، وز آن چهره ی یوسف کُش بی تاب ، علمدار ، چه طوفان شده بر پا به دلش ، در دم دیدار ، در این شام بهاری ، نه صبری نه قراری ، پر از لحظه شماری ، چه مشتاق ، چه بی خویش ، قدم می زند و منتظر عطر دل انگیز و دل افروز گل ناز حسین است ، چه شعری است ، چه نوری است ، چه طوری است ، چه هنگامه ی شوری است

چه شد باز ، که در باز شد و لحظه ی اعجاز شد و محشری آغاز شد و دید که در حُله ای از برگ گل یاس ، و پیچیده به قنداقه ای از شهپر جبریل امین ، در آغوش حسین بن علی ، یاس ترین ، ناز ترین جلوه ، که دیده است ، به چشمی که ندیده است به جز روی حسینش

دو چشمش گل دریاست ، چه شیوا و ثریاست ، دل آراست ، تماشایی و بابایی و تنهاست ، و ناگاه ابوالفضل رو کرد به انبوه فرشته و فرمود ، الا باغ ملائک ، و ای فوج فرشته ، دگر ، بر گِرد گل این گونه مگردید و مریزید ، از شوق چنین بی دل و سر مست مرقصید ، مبادا که به بال و پر خود ناز کنیدش ، که شاید رخش آزرده شود ، از نفس گرم و پَرِ نرم ، الا باغ ملائک ، و ای فوج فرشته ، دگر برگ گل این گونه مریزید ، از شوق چنین بی دل و سرمست مرقصید مبادا که به بال و پر خود ناز کنیدش ، که شاید رخش آزرده شود ، از نفس گرم و پر نرم ، که این گل بود حساس تر از معنی احساس ، و آیینه تر از آینه در بوسه ی یک آه ، و ای آه ، از این آینه دوری ، و مبادا که عبوری ، کنی از گرد رخ یاس تر از یاس ، و ای شبنم شیرین منشین ، بر سر گلبرگی از این غنچه ، که ترسم که کبودش کند این بار که با توست چنین ، خدایا چه گل است این ، که شیرینِ دل است این ، در این چهره بگو کیست ، بگو این مَثَلِ کیست ، همه محو ، همه مات ، همه واله و حیران ابوالفضل ، که زینب به نم اشکی و با سینه ی پر آه و دلی سخت غمین ، گفت چنین ، با پسر ام بنین ، ای پسر فاطمه عباس ببین ، دخترک ناز حسین بن علی نه ، که همان گوهر مفقود و همان بانوی ذیجود ، که می بود حدیث فدک و غصب فدک ، زخم دل حضرت زهرا و نمک ، همانی که به هر صبح و به هر شام ، فقط صحبت او بود ، همان خانه ، همان شعله ، همان دود ، همان است که باز آمده امروز

۱۰۸- یار سفر کرده ی من از سفر آمده

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک مرثیه

قالب آهنگین

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع یک ماه خون گرفته(۱)

تعداد استفاده ۰

متن شعر

یار سفر کرده‌ی من از سفر آمده

خرابه را زینت کنم که پدر آمده

خوش آمدی ای پدر! مرا به همره ببر

*****

تو کعبه ای و من نماز آورم سوی تو

با اشک خود شویم غبار از گل روی تو

خوش آمدی ای پدر! مرا به همره ببر

*****

قدم قدم به زخم دل نمکم می زدند

پدر پدر می گفتم و کتکم می زدند

خوش آمدی ای پدر! مرا به همره ببر

*****

جان پدر کبودی صورتم را ببین

شبیه مادرت شدم، قامتم را ببین

خوش آمدی ای پدر! مرا به همره ببر

*****

نفس درون سینه ام شده تاب و تبم

من بوسه گیرم از گلو تو ز لعل لبم

خوش آمدی ای پدر! مرا به همره ببر

*****

چرا عذار لاله گون بَرِ من آورده‌ای

محاسن غرقه به خون بَر من آورده‌ای

خوش آمَدی ای پدر! مرا به همره ببر

*****

ای عمه‌ها و خواهران! دست حق یارتان

رفتم به همراه پدر ، حق نگهدارتان

خوش آمدی ای پدر! مرا به همره ببر

*****

۱۰۹– شام فراقم شد سحر

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

شام فراقم شد سحر

بابایم آمد از سفر

بر دامن من آرمیده مهمان

بزم تاریکم را کرده او چراغان

آه عمه بنگر سر پر خونش

می بوسم امشب لب گلگونش

وای از درد یتیمی(۲)

*****

بابا چرا دیر آمدی

وقتی شدم پیر آمدی

بابا پوشیدم خرقه ی اسیری

کی می آیی من را در بغل بگیری

آه بابا شبها بر زمین خفتم

زیر لب دور از عمه می گفت

وای از درد یتیمی(۲)

*****

۱۱۰- عمه ببین سوز دل و حال خرابم

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

عمه ببین سوز دل و حال خرابم

دیدم به رؤیا روی پایش گرم خوابم

دیگر نمانده صبر و تابم

دیدم مرا با خنده خواندو

بر روی زانوش نشاندو

دستی کشید از مهربانی بر سر من

گفت ای شبیه مادر من

ای نور چشم خواهر من

می خوابم امشب در کنارت دختر من

عمه بگو بابای من کو(۳)

*****

بابا می آید از سفر کاری کن عمه

می خواهم آماده شوم یاری کن عمه

تو آبرو داری کن عمه

عمه لباسم هست پاره

حتی ندارم گوشواره

چیزی نمانده تا که از غصه بمیرم

بابای من گر امشب آید

از شرم او جان بر لب آید

دستی ندارم تا در آغوشش بگیرم

*****

مهمان رسید و آسمان رنگ شفق شد

من میزبان و دامنم جای طبق شد

افسوس دستم بی رمق شد

من ماندم و یک دست لرزان

چشمی که شد مبهوت و حیران

بر آن سری که روی پایم بستری شد

سر نه بگو یک آسمان زخم

هر گوشه اش حتی دهان زخم

گویا به کنج یک تنور خاکستری شد

*****

۱۱۱- یه دختری رو خاک ویرونه نشسته

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

یه دختری رو خاک ویرونه نشسته

رفته تو فکر باباشو چشماشو بسته

از آدما خسته شده دلش شکسته

*****

از بسکه گریه کرده او صداش گرفته

دلش برای دیدن باباش گرفته

عمه زیر بازوهاشو یواش گرفته

*****

نه به غذایی لب زده نه بازی کرده

گفته به بچه ها که بابا بر می گرده

فقط می خواد باباش بیاد دورش بگرده

*****

موی سپیدش رو با روسری پوشونده

آستینشو تا روی انگشتاش کشونده

با این کارش هستی زینب رو سوزونده

*****

۱۱۲- بیا بابا که هجرت کرده از جان و جهان سیرم

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک واحد جدید

قالب غزل

شاعر مؤید سید رضا

منبع یک کربلا عطش

تعداد استفاده ۰

متن شعر

بیا بابا که هجرت کرده از جان و جهان سیرم

از آن روزی که رفتی از برم با گریه درگیرم

برای دیدنت لحظه شماری می کنم بابا

هر آن چه زود هم آیی به دیدارم بود دیرم

تو ثاراللهی و من خون ثارالله در پیکر

تو وجه الله و من بر وجه خونین تو تصویرم

من از حُسن و ملاحت هم چو زهرا مادرم بودم

ولیکن سوز خورشید و عطش داده است تغییرم

ز جا برخاستن هم از برایم مشکلی باشد

که باور می کند کز درد و غم در کودکی پیرم؟

خدا را عمه جان امشب به فکر کفن و دفنم باش

اگر بابا بیاید یا نیاید من که می میرم

۱۱۳- خیزید و ببینید ، یک یاس مطهر

مشخصات

مناسبت ولادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

خیزید و ببینید ، یک یاس مطهر

بر دوش ملائک ، زهرای سه ساله

مجنون شدگان یار آمد

ریحانه ی دلدار آمد

لاله سوی گلزار آمد

بی بی یا رقیه

ای عشق حسین زهرا ، ای لیلای عمر بابا

محبوب اهل تولا ، بی بی یا رقیه

ارباب یا حسین ارباب یا حسین

عیدی ما یادت نره

*****

دل نیست توی سینه ، غم خونه نشین شد

باز شهر مدینه ، چون عرش برین شد

تو آینه ی احساسی

چون حضرت زهرا یاسی

محبوب عمو عباسی

تو ماه دمشقی

تو محبوب زینبینی ، عمر و هستی حسینی

نور چشم عالمینی ، بی بی یا رقیه

ارباب یا حسین ارباب یا حسین

عیدی ما یادت نره

*****

بر سر در جنت ، این جمله نوشته

اونجا که بهشته ، بین الحرمینه

خاکی که از اول ، با دست ملائک

جانم به سرشته ، بین الحرمینه

مستم ز می پیمانه

از غیر توأم بیگانه

منزلگه هر دیوانه

بین الحرمینه

یکسویش شمس دو جهان ، یکسویش مهتاب جنان

عالم شد دیوانه شان ، عباس و حسینه

عباس علی عباس علی

عیدی ما یادت نره

*****

یاران دم مستی است ، از جام ابوالفضل

جوئید توسل ، بر نام ابوالفضل

ای راد یل نام آور

شاگرد کلاس حیدر

بر هر دل مستی دلبر

اربابم ابوالفضل

از شوق کربلایت ، می افتم بخاک پایت

تا جانم شود فدایت ، اربابم ابوالفضل

عباس علی عباس علی

عیدی ما یادت نره

*****

۱۱۴- طایر گلزار وحی! کجاست بال و پرت؟

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک مرثیه

قالب قصیده

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع یک ماه خون گرفته(۱)

تعداد استفاده ۰

متن شعر

طایر گلزار وحی! کجاست بال و پرت؟

که با سرت سر زدی به نازنین دخترت

ز تندباد خزان شکفته تر می شوی

می شنوم هم چنان بوی گل از حنجرت

به گوشه ی دامنم اگر چه خاکی بُوَد

اذن بده تا غبار بگیرم از منظرت

تو کعبه من زائرت، خرابه ام حائرت

حیف که نتوان کنم طواف دور سرت

ببین اسیرم، پدرا! زعمر سیرم، پدرا!

مرا به همره ببر به عصمت مادرت

فتح قیامت منم، سفیر شامت منم

تویی حسین شهید، منم پیام آورت

منم که باید کنم گریه برای پدر

تو از چه گشته روان، اشک زچشم تَرَت

خرابه شأن تو نیست، نگویم اینجا بمان

بیا مرا هم ببر مثل علی اصغرت

پیکر رنجور من گرفته بود التیام

اگر بغل می گرفت مرا علی اکبرت

این همه زخمت که هست بر سر و روی و جبین

نیزه و شمشیر و تیر چه کرده با پیکرت

اگر چه «میثم» نبود به دشت کرب و بلا

به نظم جان سوز خود گشته پیام آورت

۱۱۵– دلم اگه مجنونه ، اگه شده دیوونه

مشخصات

مناسبت ولادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع شور عاشقی ۱۵

تعداد استفاده ۰

متن شعر

دلم اگه مجنونه ، اگه شده دیوونه

برا اینه عشقش تو دلم زده جوونه

مستم و حلقه بگوش بنت الحسینم

عمریه خانه به دوش بنت الحسینم

*****

ترانه ی لبهایی ، شهزاده ی زیبایی

رقیه جون شبیه چیه؟ ، تو خود زهرایی

کوچیکی امّا سرّ بزرگ عالمین

تویی خدایی امّ ابیهای حسین

*****

تویی تویی دردونه ، دسته گل ریحونه

مثل یه ماهی رو دوش عموت روی شونه

با خنده ی تو عموت ابوالفضل می خنده

علیّ اکبر گل سرت رو می بنده

*****

کی مث تو رو داره ، اگه داره بیاره

علی اکبر برات کادو آورده گوشواره

ذکر شب و روز شاه عادل رقیه است

سر بند عموت ابوفاضل رقیه است

*****

۱۱۶- همه همه دل شکسته ایم ...

مشخصات

مناسبت ولادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع شور عاشقی ۱۵

تعداد استفاده ۰

متن شعر

همه همه دل شکسته ایم ، بسان مجنون خسته ایم

کنار سفره ی سه ساله دختر حسین فاطمه نشسته ایم

*****

این دل دیوونه ، می گیره بهونه ، تا ابد می خونه ، از خانوم

تا چشاش وا می شه ، به که غوغا می شه ، موج دریا می شه ، نا آروم

*****

سینه ریزش همه الماسه

گُلِ سرش از گل یاسه

نگاهش از توی گهواره

به چشای عموش عباسه

اون که پهلوونه ، ماه آسمونه ، تو گوشش می خونه ، صد آیه

گل عذار منی ، افتخار منی ، ذوالفقار منی ، رقیه

*****

۱۱۷- یک سبد ماه و ستاره ، از تو آسمون می باره

مشخصات

مناسبت ولادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

یک سبد ماه و ستاره ، از تو آسمون می باره

عاشقا مژده که اومد ، اونیکه همتا نداره

شام غصه ها سحر شد ، گلی زیبا جلوه گر شد

نوکرا مژده که ارباب ، یه بار دیگه پدر شد

به شام غصه ها دوباره سر زد سپیده

مژده بدید که میلاد رقیه رسیده

*****

اومده ز پشت ابرا ، مه زیبا و دل آرا

گل بریزید سر راهش ، اومده دوباره زهرا

شده باز دلا بهاری ، اشک شوق تو چشما جاری

کف بزن براش اگر که ، مهرشو به سینه داری

به شام غصه ها دوباره سر زد سپیده

مژده بدید که میلاد رقیه رسیده

*****

اومده عطر گل یاس ، نو بهار عشق و احساس

قبله ی حاجات دلها ، اومده هستی عباس

اومده قبله ی حاجات ، اومده باب زیارات

مژده مژده اهل عالم ، اومده عمه ی سادات

همیشه گفتم و میگم که لعنت بر امیه

ششدانگ قلبم رو زدم به نام رقیه

*****

۱۱۸- امشب، امشب، بوی عطر یار آید

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک مرثیه

قالب آهنگین

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع یک ماه خون گرفته(۲)

تعداد استفاده ۰

متن شعر

امشب، امشب، بوی عطر یار آید

ماهم، ماهم، در این شب تار آید

آفتاب نی، ماه ویرانه

آمدی پیشم، چه غریبانه

*****

بابا، بابا، جانم شود فدایت

بگذار، بگذار، گریه کنم برایت

از لب خشکت، بوسه می گیرم

با تو می آیم، بی تو می میرم

*****

دیشب، دیشب، شب تا سحر نخفتم

تا صبح، تا صبح، یا ابتا می گفتم

هر کجا نامت، بر زبان بردم

تازیانه از ، قاتلت خوردم

*****

عمه، عمه، از من دفع خطر کرد

خود را، خود را، از بهر من سپر کرد

با همه داغم، به همه دردم

برای عمه، گریه می کردم

*****

یاسم، یاسم، نیلوفری گردیده

سیلی، سیلی، ناز مرا کشیده

امشب ای بابا، تو بکش نازم

تا که من هم، جان در رهت بازم

*****

اشکم، اشکم، وقف لب عطشانت

گوشم، گوشم، به نغمه ی قرآنت

اشک گلگون و، خون پیشانی

از تو ویرانه، شد چراغانی

*****

۱۱۹- شام غهای من غمزده را آخر نیست

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب غزل

شاعر ناشناس

منبع گلواژه های محرم ۱۴

تعداد استفاده ۰

متن شعر

شام غهای من غمزده را آخر نیست

لاله ای همچو لب خونی من پرپر نیست

گوشه ی پلک گشا، صورت من خوب ببین

شک مکن دختر تو پیر شده، مادر نیست

یا که پای سر تو جان دهم امشب بابا

یا به و ا... قسم دختر تو دختر نیست

کودکی سنگ زد و گوشه ی ابروم شکست

دیگر این ظرف ترک خورده چنان ساغر نیست

آن که شمشیر کش است دست ضخیمی دارد

ضربه ی سیلی اش از ضرب لگد کمتر نیست

گیسوانم همه خیرات سر تو دادم

پنچه ای نیست که پیچیده به موی سر نیست

۱۲۰- ویران سرایم امشب شد میهمان سرایم

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک مرثیه

قالب غزل

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع یک ماه خون گرفته(۲)

تعداد استفاده ۰

متن شعر

ویران سرایم امشب شد میهمان سرایم

این جا که خیزران نیست قرآن بخوان برایم

هر شب صدات کردم امشب دعات کردم

یا در برم بمانی یا همرهت بیایم

زهرا عذار نیلی نگشود بهر حیدر

من هم به محضر تو صورت نمی گشایم

گر افکنی جدایی در بین جسم و جانم

دیگر به جان زهرا از خود مکن جدایم

من دختر حسینم هم سنگر حسینم

ماه صفر محرم، شام است کربلایم

خواهم در این خرابه دور سرت بگردم

دیوار گشته حائل، زانو شده عصایم

دیشب به شوق وصلت تا صبح گریه کردم

امشب بگو اسیران گریند در عزایم

کی گفته در خرابه شب ها گرسنه خفتم

بعد از تو بوده هر شب خون جگر غذایم

دانی چرا عدویم تا حدّ مرگ می زد

فهمیده بود از اول من دخت مرتضایم

تا دور او بگردم تا دست او ببوسم

ای کاش همرهت بود عموی با وفایم

هر چند روسیاهم آلوده ی گناهم

مولا بگیر دستم من «میثم» شمایم

۱۲۱- یه عالمه گل یه سبد ستاره

مشخصات

مناسبت ولادت

سبک نوحه سنگین سنتی

قالب آهنگین

شاعر شاهنوری محمود

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

یه عالمه گل یه سبد ستاره

از دستای ارباب ما می باره

به یمن قدمهای یاس حسین

خدا داره سنگ تموم می ذاره

کسی اومده که بهشت منه ، محبت اون خاک و خشت منه

اگر چه بدم ولی نوکرشم ، گدایی اون سرنوشت منه

ای گل ارباب حسین رقیه رقیه (۴)

*****

از عالم بالا خبر می رسه

به شما غم ما سحر می رسه

رو دستای زینب داره می خنده

درخت ولا به ثمر می رسه

تو عرش خدا پیچیده زمزمه ، وسه دیدنش صف کشیدن همه

به عباس و اکبر و قاسم بگید ، اگه ندیدید همینه فاطمه

ای گل ارباب حسین رقیه رقیه (۴)

*****

وا... گدای در خونتم

یه عمریه مهمون میخونتم

تمامی بود و نبود منی

دیگه چی بگم آخه دیوونتم

ببین دل من به هوات می پره ، نگاه تو از همه دل می بره

نه تنها فقط پدر و عمّه ات ، که ناز تو شخص خدا می خره

ای گل ارباب حسین رقیه رقیه (۴)

*****

زمین و زمون همگی خاک پاش ، دل عاشقا سرمست نگاش

می دونم آخر می کشه همه رو ، مث عمو عباس با اون ابرواش

رقیه تموم وجود منه ، محبت اون همه هست منه

وضو بگیرید بی وضو نمی شه ، به قنداقه اش کسی دست بزنه

ای گل ارباب حسین رقیه رقیه (۴)

*****

۱۲۲- من سینه خسته بابا از پا نشسته بابا

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

من سینه خسته بابا از پا نشسته بابا

چون جوجه ی کوچولو بالم شکسته بابا

بخدا نفسم داره می گیره

سه ساله غنچه ی تو داره می میره

یا ابتا یا حسین(۳)

*****

ای بابای خوب من بنگر اشک دختر تو

سرتا پا هستی من به فدای این سر تو

بشکند دستی که با سنگ زده بر پیشانی تو

چه کسی کرده یتیمم کی بریده حنجر تو؟

جز نیمه جان ندارم، تاب فغان ندارم

خواهم بگیرمت تنگ، اما توان ندارم

بخدا نفسم داره می گیره

سه ساله دختر تو داره می میره

یا ابتا یا حسین(۳)

*****

ای بابا ببین شده کنج ویرانه منزل من

اشکم نُقل مجلس و سر تو شمع محفل من

چه بگویم چه دیده ام یا چه رنجی کشیده ام

تو که رفتی غیر خدا عمه می داند و دل من

بنگر قد خمیده، جانم به لب رسیده

ماه رخم کبود و، موی سرم سپیده

بخدا نفسم داره می گیره

سه ساله دختر تو داره می میره

یا ابتا یا حسین(۳)

*****

۱۲۳– سلام بر من و میلاد روح پرور من

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک مرثیه

قالب قصیده

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع نخل میثم ۴

تعداد استفاده ۰

متن شعر

سلام بر من و میلاد روح پرور من

درود بر من و بر لحظه های آخر من

من آن سه ساله اسیرم که بوده در همه عمر

به روی دامن فرزند فاطمه سر من

اگر چه زینت آغوش امّ اسحاقم

قسم به ذات خدا فاطمه است مادر من

سفیر خون خدایم سفارتم در شام

امیر لشکر اشکم خرابه سنگر من

شبیه فاطمه و زینب و سکینه شدم

گواه ، منظر حسن و تن مطهّر من

چهار ساله ام و با غمی چهل ساله

زمانه ریخته خون جگر به ساغر من

به هر مشاهده می دید چشم ثار ا...

جمال فاطمه در عارض منور من

به جنگ پور معاویه آمدم در شام

خدنگ ناله ، کمان آه ، اشک لشکر من

شهادمت و ادب و عشق و استقامت و صبر

کنند یکسره تعظیم در برابر من

گریستم همه شب تا به مرگ خنده زدم

چنان که خنده دم مرگ زد برادر من

شجاعت است برادر ، شهامت است پدر

حجاب ، مادر من بوده ، صبر دختر من

چو آفتاب ، فروغم به چهره بود حجاب

نشان سیلی دشمن حجاب دیگر من

به احتضار فتادم ز انتظار پدر

نیافت خواب شبی ره به دیده ی تر من

به موج حادثه ها می گرفت دستم را

نبسته بود اگر دست های خواهر من

نبود وعده ی وصلم اگر خرابه ی شام

کنار نعش پدر مانده بود پیکر من

سلام بر من و حجّ حسینیم تا حشر

که بود حجّ عظیم و طواف اکبر من

سلام بر من و حجّم که شد خرابه ی شام

مطاف من عرفات و مقام و مشعر من

به دور رأس پدر هفت بار گردیدم

طواف کعبه کجا و طواف دلبر من

در این خرابه زیارت کنید زهرا را

که روح فاطمه ی طاهره است در بر من

نشانه ای است ز میراث مادرم زهرا

اگر کبود شده عارض منور من

سرشک غربت زینب خرابه را می شست

چو خاک ریخت دل شب به جسم لاغر من

نه این خرابه که در هر دلی مراست مزار

نه شهر شام که عالم بود مسخّر من

مزار و بقعه ی من طعنه می زند به بهشت

کجاست تا که شود کور خصم کافر من

به شام ، رایحه ی خاک کربلا شنوید

کنار تربت پاکیزه و مطهّر من

گرفته ماه رخم! زینت پدر گردید

اگر چه رفت به غارت تمام زیور من

وضو ز اشک گرفتم پی نماز وصال

وصال بود جواب سلام آخر من

کبودی رخ خود تا نهان کنم ز پدر

هزار حیف که بر سر نبود معجر من

حسین بود طپشهای سینه ی تنگم

حسین بود نفسهای روح پرور من

رواق کوچک من از جهان بزرگتر است

وجود، گمشده در کلبه ی محقّر من

شرار ناله ام از سوز «میثم» است بلند

که بیت بیت بود ناله ی مکرّر من

۱۲۴– دنیا چرا جلال تو را در نظر نداشت

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک مرثیه

قالب قصیده

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع نخل میثم ۴

تعداد استفاده ۰

متن شعر

دنیا چرا جلال تو را در نظر نداشت

افسوس کز مقام بلندت خبر نداشت

ای مصحفی که چشم خدا بر فراز نی

یکدم ز آیه های رخت چشم بر نداشت

تاریخ غربت علوی در حدیث شام

چون صفحه ی رخت سندی معتبر نداشت

تاشام را مدینه کند قبر کوچکت

از تو حسین فاطمه ای خوبتر نداشت

غیر از شبی که بود چراغت سر پدر

یک شب خرابه ی تو چراغ سحر نداشت

عمر کم تو در سفر شام شاهد است

مثل تو سید الشهدا همسفر نداشت

با آنکه ناله ات جگر سنگ را شکافت

آهت به قلب خصم ستمگر اثر نداشت

هر تیر غم که خواست برد حمله بر دلت

جز سینه ی مقدس زینب سپر نداشت

غیر از تو ای سه ساله سفیر بزرگ شام

دنیا چنین سفیر به سنّ صِغَر نداشت

بی اشک تو خرابه فراموش گشته بود

بی آه تو چراغ اسارت شرر نداشت

زینب به شام با همه ی درد و داغ ها

داغی چو داغ ماتم تو بر جگر نداشت

بر قبر بی چراغ تو تا صبح اشک ریخت

صورت ز روی خاک مزار تو بر نداشت

دُرِّ یتیم فاطمه اش رفت زیر خاک

جز اشک دیده بهر عزایش گهر نداشت

دنیا بدان که جای کفن آن عزیز جان

جز جامه ی سیاه اسارت به بر نداشت

زیبد کند به امت اسلام مادری

آن کودک خرابه نشین کو پدر نداشت

چون آفتاب سوخت در آغوش آفتاب

چتری به غیر زلف پریشان به سر نداشت

جان داد در خرابه کنار سر پدر

چون طایری که بال زد و بال و پر نداشت

کی دیده یک سه ساله شود فاتح دمشق

دنیا به یاد این همه فتح و ظفر نداشت

روی کبود و هجر رخ یار و دفن شب

گویی جز ارث فاطمه ارثی دگر نداشت

از کربلا گرفته الی شام دم به دم

با مرگ رو به رو شد و بیم از خطر نداشت

«میثم» چو این قصیده ی جانسوز می سرود

جز اشک و آه و سوز دل و چشم تر نداشت

۱۲۵- به کودکی شده سرو قدم نهال خمیده

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک مرثیه

قالب غزل

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع یک ماه خون گرفته(۲)

تعداد استفاده ۰

متن شعر

به کودکی شده سرو قدم نهال خمیده

ز گیسویم زده در شهر شام صبح سپیده

شده است دامن من رحل و رأس پاک تو قرآن

و یا که بر سر دستم شکفته لاله ی چیده

به کودکی سر پاک پدر به دامن دختر

مصیبتی است که من دیدم و کسی نشنیده

روا بود که به هم دسته گل کنیم تعارف

تو راست خون جبین و مراست اشک دو دیده

سلام بر تو که زخم سرت دوا نپذیرد

درود بر تو که خون دلت ز دیده چکیده

درود بر لب خشکیده ی ز چوب کبودت

سلام بر تو و این حنجر بریده بریده

بگو بگو چه کنم تا شوم شبیه تو بابا

تو راست چهره ی گلگون مراست رنگ پریده

فشار نیزه کجا و دهان تو که مکرر

زبان ختم رسل را به گاهواره مکیده

به جرم آن که شنیده شبیه فاطمه هستم

عدو مرا زده سیلی و عمه آه کشیده

فراز دوش پدر لاله ای چو من نشکفته

به روی خار ستم کودکی چو من ندویده

کدام سینه که از این شرر نسوخته «میثم»

کدام ناله کز این غم به آسمان نرسیده

۱۲۶– تو غنچه ای تو سبزه ای تو یک بهشت لاله ای

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک ولادتی

قالب ترکیب بند

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

تو غنچه ای تو سبزه ای تو یک بهشت لاله ای

تو مهری و ستاره ای تو ماهی و تو هاله ای

تو از قبیله ی سخا تو جود را سُلاله ای

تو از تبار کرمی کبوتر سه ساله ای

عشق تو کعبه ی دل خسته دلان رقیه جان

رقیه جان رقیه جان رقیه جان رقیه جان

*****

فرشتگان آسمان گِرد سر تو می پرند

عطر تو را به کهکشان دست به دست می برند

ناز تو نازنین بدن به اشک دیده می خرند

به خاطر تو غنچه ها جامه ی خویش می درند

نام مقدست بود ورد زبان رقیه جان

رقیه جان رقیه جان رقیه جان رقیه جان

*****

لب تو کوثر علی رخ تو ماه فاطمه

سرشته در وجود تو جلال و جاه فاطمه

قسم به ناله های تو به سوز و آه فاطمه

نهان به گوشه چشم تو بود نگاه فاطمه

۱۲۷- من چهل منزل به دنبالت دویدم ای پدر

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک واحد جدید

قالب غزل

شاعر مؤید سید رضا

منبع یک کربلا عطش

تعداد استفاده ۰

متن شعر

من چهل منزل به دنبالت دویدم ای پدر

تا در این ویران به دیدارت رسیدم ای پدر

دیدمت اما نه آن گونه که می بردم امید

من سر ببریده ات در بر کشیدم ای پدر

عشقبازی می کنم نک با سر ببریده ات

ای که داغت را به جان و دل خریدم ای پدر

عمه و من زائر رگ های خونین توایم

همچو او من هم شهامت آفریدم ای پدر

عمه رگ های تنت بوسید و من رگ های سر

ای غریب و تشنه، عریان و شهیدم ای پدر

در کلاس عشق تو شاگرد اول عمه شد

در مسیر کربلا از آنچه دیدم ای پدر

تا شنید از نیزه قرآن خواندنت را سر شکست

ورنه قرآنت به نی من هم شنیدم ای پدر

بردی اصغر را که آبش داده باز آری چه شد؟

آه که آن شش ماهه را دیگر ندیدم ای پدر

در میان کشتگانت هم نشان او نبود

هر چه گشتم بین یاران شهیدم ای پدر

یک دل کوچک کجا و سوز غم های بزرگ

جای خون آتش بجوشد در وریدم ای پدر

۱۲۸- امشب چه خوب سر زدی از آشیانه ای

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک واحد جدید

قالب غزل

شاعر مؤید سید رضا

منبع یک کربلا عطش

تعداد استفاده ۰

متن شعر

امشب چه خوب سر زدی از آشیانه ای

کانجا فتاده مرغک بی آب و دانه ای

از اهل بیت خویش به ویران عجب مکن

جز این غریب خانه نداریم خانه ای

ای یوسف عزیز سرت را خریده ام

با اشک دانه دانه و آه شبانه ای

من با سرت معامله جان و دل کنم

ای سر که در معامله با حق یگانه ای

آمد به ناله دامن وصلت به دست من

زیرا نبود بهتر ازینم بهانه ای

تا امشب ای پدر که به دیدارم آمدی

من را نبود غیر نوایت ترانه ای

زحمت کشیده ای به سراغ من آمدی

ای سر که سرّ مرحمت جاودانه ای

فُلکِ نجات بهر نجات من آمدی

در ورطه ای که غم رسد از هر کرانه ای

طاقت نداشتم که بگیرم سرت به بر

کز من نمانده غیر سری بار شانه ای

زان روی خم شدم پی بوسیدن رُخت

این است حال کودک آتش به لانه ای

از بس مرا زدند تنم درد می کند

بر عضو عضو من بود از آن نشانه ای

هر کس به هر چه داشت کتک زد مرا پدر

ای کاش تا که بود فقط تازیانه ای

آن شب که می سُرود" مؤید "رثای من

با خویش داشت زمزمهٔ عاشقانه ای

۱۲۹– تا کی ز تن درد فراقم جان بگیرد

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک مرثیه

قالب قصیده

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع یک ماه خون گرفته(۱)

تعداد استفاده ۰

متن شعر

تا کی ز تن درد فراقم جان بگیرد

امشب دعا کن عمر من پایان بگیرد

گیرم وضو از اشک و رویت را ببوسم

آنسان که زهرا بوسه از قرآن بگیرد

با من بگو کی دیده یک طفل سه ساله

رأس پدر را بر روی دامان بگیرد

با من بگو کی دیده یک مرغ بهشتی

چون جغد جا در گوشه ی ویران بگیرد

با من بگو کی دیده طفلی در خرابه

اشک پدر را با لب عطشان بگیرد

با من بگو کی دیده اشک میزبانی

خاکستر و خون از رخ مهمان بگیرد

با من بگو ای جان بابا، با چه جرمی

دشمن هزاران بار از من جان بگیرد

با من بگو کی دیده با رسم تصدق

ریحانه ی زهرا ز مردم نان بگیرد

با من بگو ای جان بابا با چه جرمی

دشمن هزاران بار از من جان بگیرد

دست ار نداری با دو چشم خود دعا کن

زخم دل من از اجل درمان بگیرد

«میثم» سزد در ماتمم آنسان بگریی

کز سیل اشکت چرخ را طوفان بگیرد

۱۳۰- مهر و مه را برده اند وماه پاره مانده است

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب غزل

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

مهر و مه را برده اند و ماه پاره مانده است

آسمان در حسرت این یک ستاره مانده است

هر چه کردم در خرابه تا سحر خوابم نبرد

شیرخواره بر زمین بی گاهواره مانده است

ای که داری هدیه بهر دختر خود می بری

چند تار گیسویم در گوشواره مانده است

گر چه از گیسوی من در شعله ها چیزی نماند

بر تن من یک لباس پاره پاره مانده است

این لعینان گوش را با گوشواره می برند

۱۳۱- شب و خورشید و آشیانه ی من

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک مرثیه

قالب قصیده

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع یک ماه خون گرفته(۱)

تعداد استفاده ۰

متن شعر

شب و خورشید و آشیانه ی من

نورباران شده است خانه ی من

طَبَقِ نور شد در این دل شب

پاسخ گریه ی شبانه ی من

بوی بابا رسد مرا به مشام

ابتا مرحبا! سلام، سلام

*****

مصحفِ روی دست من سر تو است

هیفده آیه نقش منظر تو است

زخم های سر بریده ی تو

شاهد زخم های پیکر تو است

در رگ حنجر تو دیده شده

که سرت از قفا بریده شده

*****

تو نبودی فراق آبم کرد

عمه بیدار ماند و خوابم کرد

صوت قرآن تو دلم را برد

لب خشکیده ات کبابم کرد

ای علی بر لب تو بوسه زده!

چوبِ کی برلب تو بوسه زده؟

*****

تا به رویت فتاد چشم ترم

پاره شد مثل حنجرت جگرم

خواستم پا نهی به دیده ی من

پس چرا با سر آمدی به برم

دامن دخت داغدیده ی تو

گشت جای سر بریده ی تو

*****

طفل قامت خمیده دیده کسی؟!

مثل من داغدیده، دیده کسی؟!

بر روی دست دختر کوچک

سر از تن بریده دیده کسی؟!

من نگویم به من تبسّم کن

با نگاهت کمی تکلّم کن

*****

ماهِ در خاک و خون کشیده ی من!

گل سرخ ز تیغْ، چیده ی من!

کاش جای سَر بریده ی تو

بود اینجا سَر بُریده ی من

نیزه بر صورتِ تو چنگ زده

کی به پیشانی تو سنگ زده؟

*****

هر کجا از تو نام می بردم

از عدو تازیانه می خوردم

وعده ی ما خرابه بود ولی

کاش در قتلگاه می مردم

به خدا شامیان بدند، بدند

تو نبودی مرا زدند، زدند

*****

کودک وحی کی حقیر شود؟

طفل آزاده چون اسیر شود؟

از تو می پرسم ای پدر! دیدی

دختر چارساله پیر شود؟

قامت خم گواه صبر من است

گوشه ی این خرابه قبر من است

*****

حیف از این لب و دهن باشد

که بر او چوبْ بوسه زن باشد

دوست دارم که وقت جان دادن

صورتت روی قلب من باشد

اشک تو جاری از دو عین من است

بوسه ی من شهادتین من است

*****

شامیان گریه ی مرا دیدند

همگی کف زدند و خندیدند

من گل نوشکفته ای بودم

همه با تازیانه ام چیدند

تازیانه گریست بر بدنم

بدنم گشت رنگ پیرهنم

*****

همه عالم گریستند به من

همچو «میثم» گریستند به من

دل تنگ عدو نسوخت ولی

سنگ ها هم گریستند به من

گریه باید برای غربت من

که شود این خرابه تربت من

*****

۱۳۲- ای چراغ شب شهادت من

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک مرثیه

قالب مثنوی

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع نخل میثم ۴

تعداد استفاده ۰

متن شعر

ای چراغ شب شهادت من

ای تماشای تو عبادت من

جان من! باز بر لب آمده ای

آفتابا! چرا شب آمده ای

ای امید دل شکسته ی من

ای دوای درون خسته ی من

گلوی پاره پاره آوردی

عوض گوشواره آوردی

نفسم هُرم آتش تب توست

جای چوب که بر روی لب توست؟

نگهت قطره قطره آبم کرد

لب خشکیده ات کبابم کرد

که به قلب رقیه چنگ شده؟

که به پیشانی تو سنگ زده؟

سیلی از قاتلت اگر خوردم

ارث مادر به کودکی بردم

تنم از تازیانه آزردند

چادر خاکی مرا بردند

آفتاب رخم عیان گردید

در دو پوشش رویم نهان گردید

ابر سیلی به رخ حجابم شد

خون فرق سرم نقابم شد

شامیان بی مروت و پستند

ده نفر را به ریسمان بستند

همه را با شتاب می بردند

سوی بزم شراب می بردند

من که کوچکتر از همه بودم

راه با دست بسته پیمودم

نفسم در شماره می افتاد

در وجودم شراره می افتاد

بارها بین ره زمین خوردم

عمه ام گر نبود می مردم

تا به من خصم حمله ور می شد

عمه می آمد و سپر می شد

بس که عمه مدافع همه شد

پای تا سر شبیه فاطمه شد

۱۳۳- ای که تویی حسین را نور عین

مشخصات

مناسبت مدح

سبک ولادتی

قالب مثنوی

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

ای که تویی حسین را نور عین

رقیه خاتونی و بنت الحسین

سه ساله و معلم مکتبی

فروغ بخش دیده ی زینبی

بزرگ عالمی کجا کودکی

باب حوائجی اگر کودکی

۱۳۴- مشعل فروز ولایت، آیینه ی کوثرم من

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک مرثیه

قالب قصیده

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع یک ماه خون گرفته(۱)

تعداد استفاده ۰

متن شعر

مشعل فروز ولایت، آیینه ی کوثرم من

زهرای زهرا خصایل، ریحانهٔ الحیدرم من

هر چند هستم به ظاهر، طفل یتیمی سه ساله

حتی چهل سالگان را در کودکی مادرم من

طفلم ولیکن چه طفلی، طفل حسین شهیدم

یک فاطمه صبر و ایثار، یک زینب دیگرم من

طفل صغیر حسینم، نی نی، سفیر حسینم

فریاد سرخ ولایت، خون را پیام آورم من

ناموس بیت الولایم، شام است کرب و بلایم

با یک مدینه کرامت، یک کربلا لشگرم من

وجه خدا شمعِ بزمم، ویرانه میدان رزمم

شام است تسلیم عزمم، از کوه محکم ترم من

پیروز میدان عشقم، شمشیر فتح دمشقم

با عمه ی قهرمانم، هم گام و هم سنگرم من

با قامت کوچک خود، یک اسوه ی استقامت

با صورت نیلی خود، خورشید روشنگرم من

یاقوت از دیده سفتم، با مردم شام گفتم

آخر چرا می زنیدم فرزند پیغمبرم من

شد مصحف پیکرم پر از آیه با تازیانه

یک سوره ی کوچکم، نه! قرآن ز پا تا سرم من

من طایر قدس بودم، می خواندم و می سرودم

اکنون کنار خرابه، صید شکسته پرم من

پیوسته باب المرادم، تا حشر باب الحسینم

شهر شهادت حسین است، بر این مدینه درم من

شام بلا رزمگاهم، شمشیر من تیر آهم

هر قطره اشکم سپاهم، کی گفته بی یاورم من

دشمن مرا هم کتک زد، بر چهره، مُهر فدک زد

فهمید از روز اول، بر فاطمه دخترم من

عمرم به پایان رسیده، خون از دو چشمم چکیده

امشب ز رنگ پریده، گل بر پدر می برم من

«میثم» به دامان من زن پیوسته دست توسّل

زیرا که باب الحوائج تا دامن محشرم من

۱۳۵- بخار آه ره شیشه ی نگاه گرفت

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب رباعی

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

بخار آه ره شیشه ی نگاه گرفت

خرابه با سر تو بوی قتلگاه گرفت

یتیم و خار مغیلان بهم نمی آید

عجب مدار که کار و بار آه گرفت

۱۳۶- از روی تو ای جانانه

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک بوشهری

قالب آهنگین

شاعر حسینی سید محسن

منبع بهار حسینی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

از روی تو ای جانانه

شد غرق صفا ویرانه

ای یوسف زهرا امشب

تو شمع و منم پروانه

بگشا دو چشم نازنین را ، ببین من ویران نشین را

در کودکی پیرم پدر جان

بابا حسین بابا حسین جان(۳)

*****

هم رنگ پریده دارم

هم اشک چکیده دارم

مانند خم ابرویت

من قد خمیده دارم

ای روی دامانم نشسته ، بگو چرا سرت شکسته

بودی کجا ای ماه تابان

بابا حسین بابا حسین جان(۳)

*****

ای ماه کمان ابرویم

من با تو سخن می گویم

با اشک دو چشمم امشب

رخسار تو را می شویم

بگو گناه تو چه بوده است ، بابا چرا لبت کبود است

مگر که خوانده ای تو قرآن

بابا حسین بابا حسین جان(۳)

*****

ای روی تو قرص ماهم

ای گرمی اشک و آهم

امشب سر پر خون تو

گردیده زیارتگاهم

من از لبت بوسه بگیرم ، دورت بگردم تا بمیرم

جان می دهم امشب به ویران

بابا حسین بابا حسین جان(۳)

*****

۱۳۷- پدر ز روی تو گلبوسه تا که من چیدم

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک واحد جدید

قالب غزل

شاعر مؤید سید رضا

منبع یک کربلا عطش

تعداد استفاده ۰

متن شعر

پدر ز روی تو گلبوسه تا که من چیدم

بساط زندگی خویش نیز برچیدم

درِ بهشت شهادت گشوده شد به رُخَم

ز لحظه ای که سرت را به گریه بوسیدم

وفور اشک مجالم نمی دهد یک آن

که بعد رفتن تو یک زمان نخندیدم

دمیده پرتو خورشید در خرابه و من

همان ستاره ی نزدیک تر به خورشیدم

غم بزرگ تو و قلب کوچکم ای وای

گلو بریده دگر دل ز عمر ببریدم

ز بس غبار مصیبت گرفته چشمم را

اگر نبود فروغ سرت نمی دیدم

۱۳۸- ای دُرّ یگانه ی ولایت

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک مرثیه

قالب مثنوی

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع نخل میثم ۴

تعداد استفاده ۰

متن شعر

ای دُرّ یگانه ی ولایت

محبوبه ی خانه ی ولایت

ای گنج حسین در خرابه

پیوسته به گریه و انابه

ای فاطمه را سرور سینه

زهرای سه ساله ی مدینه

خورشید به سایه ی نگاهت

آغوش حسین جایگاهت

در سنّ صغر بزرگ بانو

عصمت زده پیش پات زانو

تو سوره ی کوثر حسینی

آیینه ی مادر حسینی

بین اسرا امیر اسلام

از سوی پدر سفیر اسلام

یاد آور فاطمه قنوتت

فریاد حسین در سکوتت

فریاد خدا خدا خدایت

جوشیده ز اشک بی صدایت

دل ها به محبت تو پابست

قرآن حسین بر سر دست

نازک بدنت پر از نشانه

از بوسه ی گرم تازیانه

از خون سرت ز ضربت سنگ

گیسوی مقدست شده رنگ

تو عطر بهشت کربلایی

در شامی و کعبه ی ولایی

تو بود و نبود اهل بیتی

تو یاس کبود اهل بیتی

روی تو حسین را صحیفه

آزرده ز سیلی سقیفه

بر فرق تو ریخت ای گل پاک

خاکستر و سنگ و خار و خاشاک

ای رأس عمو چراغ راهت

کرده ز فراز نی نگاهت

ای ماه به خاک آرمیده

برخیز ستاره ات دمیده

چشمی بگشا که دلبر آمد

برخیز که یار ، با سر آمد

ای چشم حسین! روی حق بین

خورشید به دامن طبق بین

بر دیدن روی یار امشب

رو پوش بزن کنار امشب

دوران غمت به سر رسیده

گمگشته ات از سفر رسیده

تو لاله و باغبانت این است

تو ماهی و آسمانت این است

این است که ظهر روز عاشور

با گریه شد از تو کم کمک دور

این است که بر تو تاب می داد

از اشک دو دیده آب می داد

این است که با دلی پر از درد

بر عمه سفارش تو را کرد

این است که زیر چوب دیدی

قرآن ز دهان او شنیدی

این هستی توست در برش گیر

گل بوسه ز روی انورش گیر

بگشوده دو چشم خود به سویت

با گریه نگه کند به سویت

من داغ گل مدینه دارم

آتش به درون سینه دارم

جان را شرری ز ناله کردم

دل را حرم سه ساله کردم

در ماتم او سیاه پوشم

پیچیده صدای او به گوشم

آن طفل یتیم داغ دیده

گوید به سر ز تن بریده

کای مهر سحر طلوع کرده

مه پیس رخت خضوع کرده

قربان دو چشم نیم بازت

خاموشی و اشک جانگدازت

این اشک دو دیده ات مرا کشت

رگ های بریده ات مرا کشت

شب از سفر آمدی پدر جان

وقت سحر آمدی پدر جان

گردیده به جای گوشواره

سوغات تو حلق پاره پاره

کی جسم تو را به خون کشیده؟

رگ های گلوت را بریده

گیرم که لبت ز چوب خستند

دندان تو را چرا شکستند

چشم تر و کام خشک داری

از خاک تنور مُشک داری

قرآن و خدنگ ، وای بر من

پیشانی و سنگ وای بر من

خجلت زده از تو و عمویم

از آب ، دگر سخن نگویم

القصه در آن سیاهی شب

سر بود و رقیه بود و زینب

بر عمه وفای خود نشان داد

لب بر لب شه نهاد و جان داد

خاموش چراغ انجمن شد

پیراهن کهنه اش کفن شد

۱۳۹- ای عراقی ها حجازی ها نوایم سوخته

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب غزل

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

ای عراقی ها حجازی ها نوایم سوخته

لب ترک خورده زبان زخمی صدایم سوخته

تا که اشک ریخت قلب خیمه ها آتش گرفت

گوشه ی پیراهنم حتی برایم سوخته

با دو دست کودکانه می زدم بر شعله ها

وای بابا یک به یک انگشتهایم سوخته

عمه انگشتان من را در دهانش می گذاشت

۱۴۰- مظهر انوار خدا، دومین ام ابیها

مشخصات

مناسبت ولادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع زمزمه های ولایت ۲-۷۶

تعداد استفاده ۰

متن شعر

مظهر انوار خدا، دومین ام ابیها

سوره ی قدر دل ما، هستی ارباب با وفا

آروم و قرار باباست، خدا میدونه، شبیه زهراست

نذر راش، گلای احساس، آروم می گیره، رو دست عباس

مولاتی مدد رقیه مدد رقیه مدد رقیه(۲)

*****

چشاشو تا باز می کنه، با نگاش اعجاز می کنه

دلمو شوق حرمش، عاشق پرواز می کنه

هر عاشق حواله داره، میون دستاش، یه لاله داره

امّید طواف کوی، گل خوش بوی، سه ساله داره

مولاتی مدد رقیه مدد رقیه مدد رقیه(۲)

*****

قبله ی عشق و شور و شین، کعبه ی اُمّید حسین

می بره دل از همه، رقیه بنت الحسین

امید دلای بی تاب، با گوشه چشمی، دلا رو دریاب

شیدایی نداره آداب، منم مجنونِ، ضریح ارباب

مولاتی مدد رقیه مدد رقیه مدد رقیه(۲)

*****

۱۴۱- ما گمشدگانیم به عرفان رقیه

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک ولادتی

قالب غزل

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

ما گمشدگانیم به عرفان رقیه

دلها شده محزون و پریشان رقیه

او دختر معصوم بود و خواهر معصوم

هم عمه معصوم ،نگر شأن رقیه

حاتم که بود شهره آفاق سخایش

محتاج بود بر در احسان رقیه

پرچم زده در شام نماینده زینب

کنسول گری عشق شد ایوان رقیه

گه سینه زند گاه کند ناله و افغان

این هیئت پرشور محبان رقیه

ذهنش بنمود عمه مظلومانه بگفتا

از جان خودم سیر شدم جان رقیه

رفتی ز برم ای به من غمزده مونس

دل خون شده چو لاله ز هجران رقیه

گوشواره ی غارت شده ات را بگرفتم

شاید بخندد لب خندان رقیه

رفتم به مدینه نکنم شادی و عشرت

پرسد ز من ار خواهر نالان رقیه

کی خواهر زیبای من عمه به کجا رفت

آخر چه بگویم به عزیزان رقیه

گویم به دل ویران مکان شد به عزیزم

آمد پدرش در شب پایان رقیه

بگرفت به دامان سر خونین حسین را

آلوده به خون شد بله دامان رقیه

لبهای پدر بوسه زد و جان به رهش داد

بگریست بر او دیده مهمان رقیه

۱۴۲- روشن شده دو چشم بارانی من امشب

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

روشن شده دو چشم بارانی من امشب

بهتر ز هر بهشت است مهمانی من امشب

آمده بابای من

دلبر زیبای من(۲)

یا ابتا یا حسین ابی عبد ا... (۲)

*****

شکر خدا دردم مداوا شد این عقده هم وا شد

روشن دو چشم دختری خسته بر روی بابا شد

ویرانه ی من با گل رویش فردوس اعلا شد

عمه بیا کمک کن ، بنشین دمی کنارم

خواهم ببوسم او را ، اما رمق ندارم

آمده بابای من

دلبر زیبای من(۲)

یا ابتا یا حسین ابی عبد ا... (۲)

*****

بابا چرا از پیش ما رفتی بی من کجا رفتی

من ماندم و دوری و تنهایی آخر چرا رفتی

از غصه مردم از هماندم که از کربلا رفتی

ای وای از این زمانه ، زین جور ظالمانه

بابا بیا دوباره ، ما را ببر به خانه

آمده بابای من

دلبر زیبای من(۲)

یا ابتا یا حسین ابی عبد ا... (۲)

*****

بابا ببین سرو قدم خمیده جانم به لب رسیده

چون جوجه ای غمدیده دختر تو سر زیر پر کشیده

هر زخم پایم گوید این سه ساله بر خارها دویده

ای بهتر از وجودم ، بنگر رخ کبودم

گر عمه ام نمی بود ، تا حال مرده بودم

آمده بابای من

دلبر زیبای من(۲)

یا ابتا یا حسین ابی عبد ا... (۲)

*****

۱۴۳- چه طفلی چه طفلی که پیر عالمین است

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

چه طفلی چه طفلی که پیر عالمین است

سراپا سراپا همیشه شور و شین است

به زهرا به حیدر ضیاء هر دو عین است

گل عشق گل عشق گل عشق حسین است

ملائک ملائک همه مست سبویش

کواکب کواکب بخندند به رویش

شب قدر شب قدر دخیل تار مویش

بود چشم دو عالم به سویش به سویش

گهی عمویش او را روی دوش بگیرد

گهی عمه اش او را در آغوش بگیرد

دل اهل ولایت همه مست رقیه

همه هستی هستی ز هست رقیه

بگردد همه افلاک روی دست رقیه

رقیه ذکر هر لب رقیه روح مذهب

جگر گوشه ی زهرا عزیز دل زینب

رقیه گل هستی رقیه هستی گل

رقیه بلبل عشق رقیه عشق بلبل

رقیه سنبل نور رقیه نور سنبل

رقیه یا رقیه بود ذکر توسل

رقیه جان اصل است رقیه اصل جان است

که او عمه ی کوچک به صاحب الزمان است

۱۴۴- هر که از عشق رنگ و بو دارد

مشخصات

مناسبت ولادت

سبک ولادتی

قالب ترکیب بند

شاعر ناشناس

منبع زمزمه های ولایت ۲-۷۶

تعداد استفاده ۰

متن شعر

هر که از عشق رنگ و بو دارد

هر چه هم باشد آبرو دارد

گر چه از عشق بارها گفتند

باز هم جای گفتگو دارد

بردن نام عشق جایز نیست

جز بر آنکه لبش وضو دارد

کیست این خانم سه ساله ی عشق

که پدر هم هوای او دارد

هر چه کردم مرا دمشق نبرد

دل من نیز آرزو دارد

نه مگر می شود بغل نشود

نه مگر می شود عمو دارد

*****

بال جبریل با پرش خوب است

آسمان با کبوترش خوب است

عاشقان مثل ابر بارانند

از همه چشمها ترش خوب است

به گرفتاریم نگاه مکن

جاده ی عشق آخرش خوب است

گر چه طفل پسر نمک دارد

ولی این بار دخترش خوب است

از همه دختران هر آنکس که

رفته باشد به مادرش خوب است

بهر بالا نشینی خانم

شانه های برادرش خوب است

*****

ای مسیحای آشنای حسین

خنده هایت گره گشای حسین

ای که وقت نزول آیه ی عشق

چادرت می شود حرای حسین

من چکیده شدم به پای شما

تو چکیده شدی برای حسین

آفریده شدم برای شما

آفریده شدی برای حسین

عاقبت می شوم فدای شما

عاقبت می شوی فدای حسین

من خمیده شدم برای شما

تو خمیده شدی برای حسین

من تکیده شدم برای شما

تو تکیده شدی برای حسین

هر چه باشد تو عمه ی مایی

زینب دوم سرای حسین

*****

یاد تو یاد مادر آورده

کیست اشک تو را در آورده

این همه پیش عمه گریه نکن

حاجتت می شود بر آورده

ای فرشته بلند شو از خواب

یک نفر آمده سر آورده

شوق وصل یتیم گونه ی توست

که طبق را جلوتر آورده

پدرت آمده چه آمدنی

به گمانم که معجر آورده

آنکه برده است گوشواره ی تو

داد عباس را در آورده

دخترم ای فرشته ام چه کسی

گوشوار تو را در آورده

*****

۱۴۵- تو خاک غم گرفته با زخمهای بی حساب بخواب

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع زمزمه های ولایت ۲-۷۶

تعداد استفاده ۰

متن شعر

تو خاک غم گرفته با زخمهای بی حساب بخواب

دیگه نمی زنه تو رو کسی میون خواب بخواب

به یاد راه رفتن تو دستو به دیوار می زنم

با پاره های رو سریم نشستمو زار می زنم

صدام گرفته از گریه تو شام تنهایی

با گریه می خونم روضه به جای لالایی، شدم تماشایی

گفتم که زخمات خوب می شدند عاقبت اما خوب نشدند

شونه ها تو تکون دادم اما چشات وا نشدند

۱۴۶- ما داغدار داغ کف پای لاله ایم

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک ولادتی

قالب رباعی

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

ما داغدار داغ کف پای لاله ایم

آشفته حال قافله ی آه و ناله ایم

هر عاشقی به تیر نگاهی دچار شد

ما کشته ی رقیه شهید سه ساله ایم

۱۴۷- دختری آمد از قبیله ی نور

مشخصات

مناسبت ولادت

سبک ولادتی

قالب قافیه پریشان

شاعر ناشناس

منبع زمزمه های ولایت ۲-۷۶

تعداد استفاده ۰

متن شعر

دختری آمد از قبیله ی نور

نذر راهش سبد سبد احساس

صورتش مثل قاب نرگس بود

سیرتش روح صد گلستان یاس

*****

هر فرشته که می رسید از راه

یا اگر جبرئیل می آمد

به پر روسری گلدارش

تا ببندد دخیل می آمد

*****

تا که لب را به خنده وا می کرد

دل هر ماه پاره را می برد

هر دلی را به لطف لبخندش

به خدا تا خود خدا می برد

*****

ساره آسیّه هاجر و مریم

زائر هر شب نگاه او

وَ شکوه تمام این دنیا

گرد و خاک غبار راه او

*****

به صفات حمیده اش سوگند

آینه دار حُسن زهرا بود

خاک راهش شفای هر دردی

او مسیحاتر از مسیحا بود

*****

در میان قبیله ی خورشید

در دل هر ستاره جایی داشت

وَ روی موج آبی دلها

مثل مهتاب ردّ پایی داشت

*****

آسمان است و گوشواره ی او

خوشه های طلایی پروین

مستجاب الدعاست این بانو

عطر سبز قنوت او آمین

*****

عطر باغ بهشت دارد او

که شبیه نسیم می آید

یا به روی قنوت پروازش

بال هر یا کریم می آید

*****

هر سحر بوسه می گرفتند از

مقدمش کاروانی از خورشید

یاس ها چلچراغ ایوانش

با همان بالهای سبز و سپید

*****

خاک بوسش فرشته، تا می شد

او برای نماز آماده

بال پرواز ربنایش بود

عطر سیب و ضریح سجاده

*****

آسمان مدینه ی دل را

مهر و ماه و ستاره، کوکب بود

بین این خانواده این بانو

همه ی عشق عمه زینب بود

*****

آسمانها ستاره می ریزد

جبرئیل از جنان به پای او

دسته گل می فرستد از جنت

مادرش فاطمه برای او

*****

نه فقط عشق حضرت ارباب

آرزو و امید عباس است

زینت آسمان آبیِّ

شانه های رشید عباس است

*****

جلوه دارد میان چشمانش

همه ی مهربانی ارباب

گل بریزید آمده از راه

دختر آسمانی ارباب

*****

مریم است این وَ یا خود زهراست

که حریمش پُر از کرامات است

تا قیام قیامت این بانو

افتخار تمام سادات است

*****

۱۴۸- بگو ای سر چرا پیکر نداری

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

بگو ای سر چرا پیکر نداری

چرا ای تشنه آب آور نداری

بود انگشت حیرت بر دهانم

چرا انگشت و انگشتر نداری

شدم در اشک و ناله ، دل من خون چو لاله

ببین خم گشته از غم ، قد طفل سه ساله

*****

رخ تو ماه و ابرویت کمان است

چرا در ابر خاکستر نهان است

چرا باغ دو لبهایت خزانی است

گمانم جای چوب خیزران است

ببین با قلب خونبار ، دو چشم من گهربار

چو زهرا مادر تو ، بود دستم به دیوار

*****

۱۴۹- مرغ بی قرار دل پر زده از میون سینه

مشخصات

مناسبت ولادت

سبک ولادتی

قالب بحر طویل

شاعر ناشناس

منبع زمزمه های ولایت ۲-۷۶

تعداد استفاده ۰

متن شعر

مرغ بی قرار دل پر زده از میون سینه، دل من راهی شده به سوی کوچه های پر نور مدینه، میون یه خونه ی آسمونی، که پر از عشق و محبت پُرِ از مهربونی، خونه ای که ملائک ازش می گیرن نشونی، پر از شور و صفاست، پُرِ از عطر خداست

*****

همه جا پیچیده بوی گل یاس، آخه پا گذاشته توی این خونه، یه فرشته ی قشنگ و مهربون، یه ملیکه ای که خنده هاش شده، رشک کلّ حوری های آسمون، یه گلی که با نگاش، گلی که با خنده هاش، دل اهل آسمونو می بره، نه فقط عزیز آسمونیاست، عاشقش خود خداست

*****

کیه این غنچه ی یاس، که به پا کرده تو دل همهمه ای، یکی میگه تو عزیز همه ای، یکی دیگه میگه با نم نم اشک، عزیزم چقدر مث فاطمه ای، این عزیز دردونه ی ارباب ماست، گل زیبای حسین، آره این رقیه ی کربلاست

*****

دخترک وقتی که لبخند می زنه، تو دل باباش چه غوغایی میشه، عمه زینب لالایی براش می خونه همیشه، دختر ناز رباب، وقتی که آروم آروم می ره به خواب، گهواره ش می شه دو دست عمو جون، یه عموی مهربون، یه عموی پهلوون، می نشوند رقیه رو عمو به روی شونه هاش، یه بوسه می زد به روی گونه هاش، دخترک دل می بره از عمو جونش با چشاش، با حرارت نگاش، با لطافت صداش، با حریر خنده هاش، نه فقط از عمو جون، بلکه دل می بره هر شب از باباش، می زنه بوسه بابا به صورتش، مثل قرص مهتابه، آره این یاس سفید همه ی بود و نبود اربابه، به خدا که تار و پود اربابه، کیه دلبر حسین، کیه آئینه ی مادر حسین، کیه کوثر حسین، عود و عنبر حسین، عشق خواهر حسین، عطر باور حسین، عشق ارباب اومده، مهر و مهتاب امده، اومده رقیه دختر حسین

۱۵۰- شب شب شور و حاله ، مستی کنید حلاله

مشخصات

مناسبت ولادت

سبک نوحه سنگین سنتی

قالب آهنگین

شاعر شاهنوری محمود

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

شب شب شور و حاله ، مستی کنید حلاله

پیمونه رو بیارید، می بریزید پیاله

ببین چه دلنوازه، بر همه چاره سازه

هر کی می خواد ببینه، باید وضو بسازه

تو باغ عشق نیلوفر در اومد

برای ساقی امشب ساغر اومد

خدا زهرا رو از نو آفریده

شمیم آیه های کوثر اومد

رقیه یا رقیه رقیه یا رقیه(۲)

*****

ماه شده و می تابه، خورشید در نقابه

شبیه عمه زینب، تفسیری از حجابه

عموش تا که شنفته، گل از گلش شکفته

خودش کنار گوشش، اذون اقامه گفته

خدا بر دلبر ما موهبت کرد

که یک دردانه بر او مرحمت کرد

به شکرش باید او را از هم اکنون

دقیقاً مثل زینب تربیت کرد

رقیه یا رقیه رقیه یا رقیه(۲)

*****

امشب که بیقراریم، حال قشنگی داریم

باید برا رقیه، چشم روشنی بیاریم

بگید که دلسپردیم، نون و نمک رو خوردیم

دلای خستمونو، کادو برات آوردیم

یه عمره مهمون این خونه هستم

اسیر و مست این میخونه هستم

درسته نوکر خوبی نبودم

ولی خوب میدونه دیوونه هستم

رقیه یا رقیه رقیه یا رقیه(۲)

*****

۱۵۱- مژده که دوباره، دنیا با صفا شد

مشخصات

مناسبت ولادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

مژده که دوباره، دنیا با صفا شد

حسین فاطمه، دوباره بابا شد

خداوند داده بهش یه دختر

دختری شبیه روی کوثر

شمیمش دلو کرده معطر

مددی مددی یا رقیه(۳)

*****

دل ارباب من، غرقه ی احساسه

وقتی که دخترش، رو دوش عباسه

رقیه که هستی زمینه

دلبر یل ام البنینه

از لباش حسین بوسه می چینه

مددی مددی یا رقیه(۳)

*****

گر چه او سه ساله است، اما حاجت میده

برات دیدن، یه زیارت میده

اومده خوشحال کنه ماها رو

بده تا برات کربلا رو

کنارش ببین فرشته ها رو

مددی مددی یا رقیه(۳)

*****

۱۵۲- قافله رفته بود و من بیهوش

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب قصیده

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

قافله رفته بود و من بیهوش

روی شن زارهای تفتیده

ماه با هر ستاره ای می گفت:

بی صدا باش! تازه خوابیده

قافله رفته بود و در خوابم

عطر شهر مدینه پیچیده

خواب دیدم پدر ز باغ فدک

سیب سرخی برای من چیده

قافله رفته بود و من بی جان

پشت یک بوته خار خشکیده

بر وجودم سیاهی صحرا

بذر ترس و هراس پاشیده

قافله رفته بود و من تنها

مضطرب، ناتوان ز فریادی

ماه گفت: ای رقیه چیزی نیست

خواب بودی ز ناقه افتادی

قافله رفته بود و دلتنگی

قلب من را دوباره رنجانده

باد در گوش ماه دیدم گفت:

طفلکی باز هم که جا مانده!

قافله رفته بود و تاول ها

مانعی در دویدنم بودند

خستگی، تشنگی، تب بالا

سد راه رسیدنم بودند

قافله رفته بود و می دیدم

می رسد یک غریبه از آن دور

دیدمش-سایه ای هلالی شکل-

چهره اش محو هاله ای از نور

از نفس های تند و بی وقفه

وحشت و اضطراب حاکی بود

دیدم او را زنی که تنها بود

چادرش مثل عمه خاکی بود

بغض راه گلوی من را بست

گفتمش من یتیم و تنهایم

بغض زن زودتر شکست و گفت:

دخترم، مادر تو زهرایم

۱۵۳- آیینه زاده ام که اسیر سلاسلم

مشخصات

مناسبت ایام اسارت

سبک ولادتی

قالب غزل

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

آیینه زاده ام که اسیر سلاسلم

هجده ستاره بر سر نیزه مقابلم

ما را زدند مثل اسیران خارجی

دارم هزار راز نگفته در این دلم

چشم همه به سمت زنان یا به نیزه هاست

غمگین ترین سواره مجروح محملم

آتش گرفت گوشه عمامه ام ولی

زخم زبان به شعله کشیده است حاصلم

مایی که باغ های جنان زیر پای ماست

حالا شده خرابه این شهر منزلم

داغ رقیه پیر نمود اهل بیت را

خون لخته های کنج لبش گشته قاتلم

۱۵۴- پلکی مزن که چشم ترت درد میکند

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب غزل

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

پلکی مزن که چشم ترت درد میکند

پر، وا مکن که بال و پرت درد میکند

میدانم اینکه بعد تماشای اکبرت

زخمی که بود بر جگرت درد می کند

با من بگو که داغ برادر چه کار کرد

آیا هنوز هم کمرت درد میکند

مانند چوب خواهش بوسه نمیکنم

آخر لبان خشک و ترت درد میکند

لبهای تو کبود تر از روی مادراست

یعنی که سینه پدرت درد میکند

می خواستم که تنگ در آغوش گیرمت

یادم نبود زخم سرت درد میکند

کمتر به اسب نیزه سوار و پیاده شو

زاین حجمه های سنگ سرت درد میکند

۱۵۵– با اشک دانه دانه من کرده ام چراغان

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

با اشک دانه دانه من کرده ام چراغان

مهمان خود بگیرم امشب به روی دامان

ویرانه ام شد غرق نور، آمد پدر از راه دور

عمه گمانم ماه من، آمده از کنج تنور

بابا حسین بابا حسین(۴)

*****

ای میهمان خسته غمت به دل نشسته

دور سرت بگردم چرا سرت شکسته

خوش آمدی ای میهمان، برای من قرآن بخوان

من بوسه گیرم تا سحر، از جای چوب خیزران

بابا حسین بابا حسین(۴)

*****

رفته شکیبائی ام طفل تماشائی ام

گرفته ضرب سیلی قوّت بینائی ام

ای دین و آئینم پدر، غمگین غمگینم پدر

کجای این ویرانه ای، تو را نمی بینم پدر

بابا حسین بابا حسین(۴)

*****

شکوه ندارم من ز تو اگر چه دیر آمدی

نیمه ی شب به دیدن دختر پیر آمدی

ای سر ببین پای سرت، امشب بمیرد دخترت

از بسکه سیلی خورده ام، گشتم شبیه مادرت

بابا حسین بابا حسین(۴)

*****

روی تو قرص قمر بیا و نازم بخر

یا که بمان در برم یا که مرا هم ببر

بر دامنم بنشسته ای، اما دلم بشکسته ای

با دخترت قهری مگر، که چشم خود را بسته ای

بابا حسین بابا حسین(۴)

*****

۱۵۶– می چکد خون دل از آه من

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک بوشهری

قالب آهنگین

شاعر حسینی سید محسن

منبع لاله های حسینی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

می چکد خون دل از آه من

این طبق شد زیارتگاه من

شام هجرانم سر آمد ، میهمانم با سر آمد

عمه جان زینب کجایی ، ماه من از در ، در آمد

یا ابتاه ، ببر مرا

*****

مانده در سینه ام کوه دردی

کرده ام با عمه کوچه گردی

هر کجا اشکم بدیدند ، سوی طفلت می دویدند

جملگی با تازیانه ، ناز من را می خریدند

یا ابتاه ، ببر مرا

*****

شد پریشان موی خم در خمم

رو به پایان آمد عمر کمم

ای تمام بود و هستم ، در غمت از پا نشستم

گر پریشان مانده مویم ، شانه می افتد ز دستم

یا ابتاه ، ببر مرا

*****

۱۵۷- می دونی که از کی تنهام گذاشتی

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

می دونی که از کی تنهام گذاشتی

تو که از این عادتا بابا نداشتی

همیشه منو روی دوشت می ذاشتی

می دونی خواب هر شبم تو بودی بابا

می دیدم سر می ذارم روی پاهات شبها

وای دل من ابتاه یا حسین(۳)

*****

چشای من از غم تو غرق آبه

بی تو بابا زندگی برام عذابه

گریه می کنم برا اهل خرابه

تا دشمن می رسه توی خرابه بابا

جز عمّه سنگری دیگه ندارم اینجا

وای از دل من ابتاه یا حسین (۳)

*****

می دونی یه شب که تو صحرا خوابیدم

توی خواب مادر مجروح تو دیدم

ولی با تازیونه از خواب پریدم

بابا جون هر چی گفتم که یتیمم اما

پشت اسب منو می کشید به روی خارا

وای از دل من ابتاه یا حسین (۳)

*****

۱۵۸– دیشب تو خواب دیدم بابا شونه به موهام ...

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

دیشب تو خواب دیدم بابا شونه به موهام کشیدی

تا گریه کردم دست تو به روی چشمام کشیدی

حالا که رو دومن من نشستی آروم ندارم

با اشک چشمام روی زخمای تو مرهم می ذارم

دلم گرفته از این غریبی، چرا بابا جون شیب الخضیبی

بابای مظلوم(۴)

*****

چهل تا منزل سر تو سایه بون سرم شده

بابا ببین صورت من شبیه مادرم شده

بذار که درد دل کنم یه قدری بالای سرت

چند شبه که گذشته و چیزی نخورده دخترت

بی تو خرابه تاریک و سرده، ببین دل من هوا تو کرده

بابای مظلوم(۴)

*****

۱۵۹- لالای لالای ای دختر خسته بخواب

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

لالای لالای ای دختر خسته بخواب

لالای لالای ای دل شکسته بخواب

*****

نیمه ی شب هنوزم بیداری آروم جونم گل محزونم

هنوز عمه نمرده بخواب من خودم لالایی برات می خونم

پلکاتو ببند لالا لالا، جای تو می گم بابا بابا

منهم مث تو دیدم دیدم، رأس باباتو رو نیزه ها

*****

چرا ای بلبل من با سوز جگر می نالی چنین می خونی

به آب دیده ی خود عالم رو به آتیش غم تو می کشونی

خونین جگرم گریه مکن، من خسته ترم گریه مکن

آیینه ی زهرایی بنگر، خم شد کمرم گریه مکن

*****

۱۶۰- کاری کن عمه پای غم به گل بشینه

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

کاری کن عمه پای غم به گل بشینه

لرزیدن دست منو بابام نبینه

جای شراره مونده روی دامن من

دل نمی کند آتیش خیمه از تن من

بابام بابام بابام بابام حسینه(۲)

*****

نگاه به این صورت چون گلم کن عمه

این شب آخره تحملم کن عمه

حلال کن این کبوتر و تا به همیشه

بازوت دیگه از این به بعد کبود نمی شه

بابام بابام بابام بابام حسینه(۲)

*****

۱۶۱- منم آن گنج الهی که به ویرانه نهانم

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک مرثیه

قالب قصیده

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع یک ماه خون گرفته(۲)

تعداد استفاده ۰

متن شعر

منم آن گنج الهی که به ویرانه نهانم

گر چه طفلم به خدا بانوی ملک دو جهانم

یم رحمت شده هر قطره ای از اشک روانم

عظمت، فتح، ظفر، سایه ای از قدّ کمانم

ابر سیلی است نقاب رخ همچون قمر من

چادر عصمت زهراست همانا به سر من

*****

زده از پنجه ی دل دخت علی شانه به مویم

جای گلبوسه ی زهرا و حسین است به رویم

مِهر را مُهر نماز آمده خاک سر کویم

گه در آغوش پدر ، گاه سر دوش عمویم

پای تا سر همه آئینه ی زهراست وجودم

شاهدم این قد خم گشته و این روی کبودم

*****

اشک من خون شده و در رگ دین گشته روانه

گل داغم زده در باغ دل عمه جوانه

همه جا گشته عزا خانه ی من خانه به خانه

شده از اجر رسالت بدنم غرق نشانه

خارها بود که می رفت فرو بر جگر من

پدرم از سر نی دید چه آمد به سر من

*****

دم به دم بر جگرم زخم روی زخم نشسته

دلم از داغ کباب و سرم از سنگ شکسته

رخ نیلی، لب عطشان، دل خونین ، تن خسته

گره از خلق گشایم به همین بازوی بسته

به رخم اشک فراق و به لبم بوده خطابه

نغمه ام یا ابتا و قفسم گشته خرابه

*****

طوطی وحی ام و پر سوخته ی شام خرابم

لحظه لحظه غم هجران پدر کرده کبابم

پدر آمد دل شب گوشه ی ویرانه به خوابم

ریخت از دیده بسی بر ورق چهره گلابم

گفت رویت ز چه نیلی شده زهرای سه ساله

مگر از باغ فدک بوده به دست تو قباله

*****

هر چه آمد به سرت من سر نی بودم و دیدم

آن چه را زخم زبان با جگرت کرد شنیدم

تو کتک خوردی و من بر سر نی آه کشیدم

این بلایی است که روز ازل از دوست خریدم

قاتل سنگدلم چون به تو بی واهمه می زد

دیدم انگار که سیلی به رخ فاطمه می زد

*****

حیف از آن خواب که تبدیل به بیداری من شد

گرم از شعله ی دل بزم عزاداری من شد

عمه ام باز گرفتار گرفتاری من شد

نه خرابه که همه شام پر از زاری من شد

لحظه ای رفت که دلدار به دلداری ام آمد

یار رؤیایی ام این بار به بیداری ام آمد

*****

شب تار و طبق نور و من و رأس بریده

من چو یک بلبل پر سوخته او چون گل چیده

گفتم ای یار سفر کرده ی از راه رسیده

من یتیمم ز چه رو اشک تو جاری است ز دیده

آرزویم همه این بود که روی تو ببوسم

حال بگذار که رگهای گلوی تو ببوسم

*****

عمه جان باغ ولایت ثمر آورده برایم

عوض میوه ی نایاب سر آورده برایم

سر باباست که خون جگر آورده برایم

صورت غرقه به خون از سفر آورده برایم

ای نبی از دل و جان لعل لبان تو مکیده

چه کسی تیغ به رگ های گلوی تو کشیده

*****

از همان دست که رگهای گلوی تو بریده

مانده بر یاس رخ نیلی من جای کشیده

بعد از آن ضربه جهان گشته مرا تار به دیده

یادم افتاد از آن کوچه و زهرای شهیده

زیر لب یا ابتا داشتم و زمزمه کردم

گریه بر مادر مظلومه ی خود فاطمه کردم

*****

طایر وحی ام و در کنج قفس ریخت پَرِ من

شسته شد دامن ویرانه ز اشک بصر من

کس ندانست و نداند که چه آمد به سر من

سوز «میثم» نبود جز شرری از جگر من

گریه ها عقده شده یکسره در نای گلویم

غم دل را به تو و عمه نگویم به که گویم؟

*****

۱۶۲- می خوام که امشب جونمو فدات کنم

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

می خوام که امشب جونمو فدات کنم

بشین می خوام یک دل سیر نیگات کنم

می خوام یه خورده درد دل برات کنم

داره بارون می باره

*****

نمیدونی به سرم چی اومده

نمی دونی یتیمی چقدر بده

هر کی از راه رسیده منو زده

داره بارون می باره

*****

چشای خستتو بیا و وا نکن

به صورت کبود من نیگا نکن

زخمه لبات بیا منو دعا نکن

داره بارون می باره

*****

روی دامن میذارم من سر تو

من می بوسم رگای حنجر تو

تو ببین تو صورتم مادر تو

داره بارون می باره

*****

قاصدکا از پیش من خبر دارند برای تو

زنجیر پاهام نمی ذاشت تا برسم بپای تو

اشکای عمه می ریزه شبای بی تابی من

کابوس سر بریدنه دلیله بی خوابی من

نسیم گرم موی حواسمو داده به باد

از بس کتک خورده سرم هیچ چیزی یادم نمیاد

۱۶۳- حاتم که ز جود شهرتی پیدا کرد

مشخصات

مناسبت مدح

سبک ولادتی

قالب رباعی

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

حاتم که ز جود شهرتی پیدا کرد

تا بر تو رسید سفره اش را تا کرد

قربان دو دست کوچکت بی بی جان

کز خلق گره های بزرگی وا کرد

۱۶۴- خدا دوباره فیض دیگری داد

مشخصات

مناسبت ولادت

سبک ولادتی

قالب مثنوی

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

خدا دوباره فیض دیگری داد

حسین را عطیه دختری داد

چه دختری قبله ی عشق همه

تمام قد آینه ی فاطمه

دختری از نژاد کوثر و نور

که رشک می برد به عصمتش حور

دختر سجاده ی راز و نیاز

صحیفه ی فاطمه را سر آغاز

عصاره ی ولایت حسین است

چکیده ی شجاعت حسین است

ز دیدنش حسین حظّ می برد

ناز رقیه را به جان می خرد

همه به دام مهرش افتاده اند

از نمک علی به او داده اند

گل بهار زینب و حسین است

دار و ندار زینب و حسین است

خدای را جلوه و مظهر است او

که خواهر عليِ اکبر است او

گاه سخن چشم همه به سویش

می شکفد گل از لب عمویش

فقط نه مست گشته از کلامش

قیام می کند به احترامش

خاطر او بین همه عزیز است

به گردنش ستاره سینه ریز است

حاجت مه نه جز نظاره ی او

فلک نگین گوشواره ی او

نه مهربان که مهربانترین است

هر نفسش مسیح آفرین است

جلوه ی خورشید هم از نقابش

حور و ملک ملازم رکابش

روح الامین به درگهش حاجب است

سجده به خاک حرمش واجب است

مِلک جنان به نام او خورده است

نهر عسل ز جام او خورده است

نجابت و حیا ترانه ی او

جود و کرم نم خزانه ی او

به منزلت چه گویمش کم اوست

دل خدا شکسته ی غم اوست

بسان لاله در دلش غم اندوخت

میان شعله های خیمه ها سوخت

در آتش فراغ و داغ جوشید

به تن لباس تازیانه پوشید

اسیر حلقه های زنجیر شد

نشد چهل رو عجب پیر شد

زخم فدک ارث به او رسیده

گرسنه و تشنه شده شهیده

۱۶۵- ای اختر مدینه و ماه منیر شام

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک واحد جدید

قالب قصیده

شاعر مؤید سید رضا

منبع شب شعر عاشورا ۱۰

تعداد استفاده ۰

متن شعر

ای اختر مدینه و ماه منیر شام

بر آفتاب روی تو هر روز و شب سلام

تو فاطمی نژادی و نامت رقیه است

نور دل حسینی و پرورده ی کرام

هم خود کریمه هستی و هم دختر کریم

هم خواهر امامی و هم دختر امام

چشم امید ماست بسویت همیشه وقت

روی نیاز ماست به کویت علی الدوام

گر کوچکی چو نقطه ی پرگار عالمی

بی نقطه هیچ دایره نپذیرد انسجام

در رشته ی اسارت اگر جان سپرده ای

سر رشته ی امور به دستت بود مدام

ای رفته پا به پای اسیران دشت خون

تا دیر و تا خرابه و زندان و بزم عام

هم محمل مجاهده ی دختر علی

همسنگر مبارزه ی چارمین امام

پیدا بود که واقعه ی کربلای عشق

با جان نثاری تو به ویرانه شد تمام

تفسیر خون سرخ حسینی به مرگ توست

ای یادگار خون خدا در دیار شام

شد آب، قلب کوچکت از شعله های غم

تا آنکه ریخت شهد شهادت تو را به کام

بودت غمی عمیق کنم وصف با چه حال

دیدی هزار داغ دهم شرح از کدام

دلها شده است مرکز غم از مصیبتت

وقتی تو را به غمکده ی شام شد مقام

با سر پدر به دیدنت آمد که هیچ گاه

از دخترش نکرده کس این گونه احترام

روحت به عزم بدرقه اش رفت تا بهشت

جسمت گرفت در دل آن غم سرا مقام

سر زد ز داغ های دلت لاله ها ز خاک

آن لاله های سرخ که شد دست انتقام

مهرت چراغ محفل ارباب معرفت

قبرت برای اهل نظر مرکز پیام

دلها به سوی توست پس از سالها هنوز

ای گنبدت منادی پیروزی قیام

ما را بر آستان تو روی ادب همه

ما را به پیشگاه تو عرض دعا تمام

با دستهای کوچکت از ما بگیر دست

ای دختر صغیر حسین ای رقیه نام

۱۶۶- بر اهل بیت فاطمه نور دو عین اوست

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک ولادتی

قالب قصیده

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

بر اهل بیت فاطمه نور دو عین اوست

تک بیت ناب شعر دل عالمین اوست

مصداق آنچنانی عشق حسین اوست

عشاق را تبلوری از شور و شین اوست

در کودکی مدرّس پیران مکتب است

در عاشقی محصّل ممتاز زینب است

*****

صدها فرشته دل شده ، بی تاب او شوند

گیرند اذن تا به در باب او شوند

یکدم به افتخار شرفیاب او شوند

خوشرنگ و بو تر از گل شاداب شوند

او بر امام دختر و عمّ و اُخیّه است

سرتاپای فاطمه نامش رقیه است

*****

او بلبل یگانه ی گلخانه ی خداست

او راز آسمانی اولاد مصطفی است

او چشمه ای ز کوثر و خود کوثری جداست

پیغمبر سه ساله ی صحرای کربلاست

۱۶۷– خار مغیلان

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب نثر

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

یک گیاه شناس: خار مغیلان اگر بپای کسی فرو برود علاوه بر درد و سوزشی که داره یه حالت بی حالی و بیهوشی به آدم دست میده این خار یه انسان بزرگ را از پا می اندازد

۱۶۸– مرا نیلی چو رنگ برگ کردند

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب رباعی

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

مرا نیلی چو رنگ برگ کردند

خزان نیلوفر صد برگ کردند

نگو کنج خرابه مُرد آن طفل

بگو عمه، مرا دق مرگ کردند

۱۶۹- شعر پرواز کودکانه در مورد حضرت رقیه (ع)

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب رباعی

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

توی خواب دیشب میدیدم بابا اومد تو خرابه

گفت که غمگین نشی یک وقت که نشستی تو خرابه

من توی آغوش بابام خوابای خوبی میدیدم

حرفای قشنگ اونو با دل و جون میشنیدم

درد دل کردم و گفتم بی شما چه ها کشیدم

توی این یک ماهه بابا یه روز خوشی ندیدم

گاه سواره توی زنجیر گاه پیاده میدویدم

بابا جون از این جماعت چه مصیبتا کشیدم

توی آغوش پدرجون خوابیدم واسه همیشه

آخه بی بابای خوبم زندگی هرگز نمیشه

بعد من انگار آوردن طبقی اون نابکارا

که تو اون گذاشته بودن سر نازنین بابا

اخه بعد مردن من تو خرابه انقلاب شد

وضع و حال عمه زینب بعد از اون خیلی خراب شد

دشمنا تا که شنیدن دختری به یاد بابا

گریه کرده تا دم صبح رفته با غصه ز دنیا

سر بابا مو آوردن تو خرابه تا بفهمم

که دیگه بابا ندارم تا یتیمی رو بفهمم

ولی من اونوقت بابامو تو بهشت باهام میدیدم

پاهام اونجا دیگه خوب بود دنبال اون میدویدم

دیگه حالا تو بهشتم من دیگه غمی ندارم

من سرم رو دیگه هرشب رو سینه بابام میذارم..........

پژوهشی در هویت تاریخی حضرت رقیه علیهاالسلام

مشخصات کتاب

پدید آورنده : ابوالفضل هادی منش

ناشر : مجله حوزه

مقدمه

در واپسین سال های عمر معاویه، روزگاری که زیاده خواهی های او سایه ای سنگین از فساد و تباهی بر جامعه مسلمین انداخته بود، تولد رقیه علیهاالسلام تولد نوزادی دختر به نام رقیه (علیهاالسلام) شادی و شعف را به خانه گلین و ساده امام حسین (علیه السلام) فرا خواند و اشک شوق را مهمان نگاه های منتظر کرد و امام، آرامش کوتاه و زودگذری در سایه خرسندی از مولود خجسته خود پیدا کرد و لبخندی از سرور بر چهره خسته و

اندوهگین اش از ظلم و جور زمانه نشاند؛ زمانه ای که هتاکی به خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله) و دشنام دادن به امیرالمؤمنین (علیه السلام) سکه

رایج شده بود. تزویر و ریاکاری چنان در بافت جامعه نفوذ کرده بود که کسی به چشم های خود نیز اعتماد نداشت. این در حالی بود که سنگینی

زخم تمام این معضلات ریشه دار، بر قلب امام وارد می آمد. معاویه اما، با همه فریبکاری و نیرنگی که داشت، در برابر فرشته مرگ، بی چاره و

ذلیل می نمود و آن گاه که مرگ گریبانش را گرفت، بی هیچ مقاومتی تسلیم شد و پسر می گسار و شهوت پرست او بر اریکه ای که بیست سال،

پدرش بر آن تن، و دنیا پرستان بر آن رخ ساییده بودند، تکیه زد. در چنین روزگاری بود که صدای زنگ شتران از مقصد مدینه به سوی آینده ای روشن و تابناک به وسعت تاریخ، برخاست و در رهگذرحوادث و رویدادهای این سفر پردرد و رنج، رقیه (علیهاالسلام) به تماشا ایستاده و عروج خود را انتظار می کشید. اگر چه بسیاری از منابع تاریخی، نام او را در خاطره خود حفظ نکرده اند، اما دلایل گویایی بر اثبات وجود او در دست است که در جای

خود بدان اشاره خواهد شد. نوشتار حاضر، رهاوردی است از چکیده آن چه تاریخ، به نام و خاطره رقیه (علیهاالسلام) در خود ثبت کرده است و تلاش دارد تا دریچه ای به

اقیانوس بی کران درد و رنج دخترك خورشید بگشاید و قطره ای از دریای معرفت و بینش او را در کام تشنگان زلال حقیقت بریزد، اما گفتنی

است به دلیل نبود منابع کافی و محدود بودن شرح حال او، نگارنده بیشتر به بیان آن چه درباره ایشان نگاشته اند، همت ورزیده است تا مخاطب

به مطالبی که نقل شده، اشراف یابد. از این رو، بدون داوری در مورد اخبار نقل شده، به گردآوری آن دست یازیده است.

میلاد کوثر ثانی

هوا گرم بود و سکوت، خیره خیره، پرده سیاه شب را تماشا می کرد. شهر در تاریکی فرو رفته بود. پنجره خانه ای در شهر، گرم انتظار و محو

گفت و گوی شب با ستارگانش بود. نسیم، بر دیوارهای آفتاب خورده خانه می وزید. قلب شهر، از تنها پنجره باز و روشن خود می تپید و همه

به انتظار نشسته بودند که ناگاه صدای گریه نوزادی خجسته، احساس شب را به بازی گرفت. اشك شوق بر گونه ها غلتید و لب ها، یك صدا،

ترانه لبخند سرودند. غنچه ای دیگر، به باغ حسین (علیه السلام) روییده بود و همه بر گلبرگ رخش، غنچه های عاطفه نثار می کردند. رقیه (علیهاالسلام) در آن شب

شکفت، و مادر تاریخ، کتاب کهن خویش را گشود و بر صفحه ای مبهم از آن، قلم را به تکاپو واداشت. ولی آن صفحه مبهم تاریخ، در کوران

تاخت و تازهای روزگار، از دفتر گذار زمان جدا گشت و از حافظه آن ناپدید گردید. در کتابچه کوچك زندگانی رقیه (علیهاالسلام)، لحظه

روییدنش بدون هیچ سطری، سفید ماند و نام هیچ روزی به عنوان زادروزش ثبت نگردید. درباره سنّ شریف حضرت رقیه (علیهاالسلام) نیز در میان تاریخ نگاران اختلاف نظر وجود دارد. اگر اصل تولد ایشان را بپذیریم، مشهور این

است که ایشان سه یا چهار بهار بیشتر به خود ندیده و در روزهای آغازین صفر سال ۶۱ ه .ق، پرپر شده است.

مادر حضرت رقیه (علیهاالسلام)

بر اساس نوشته های بعضی کتاب های تاریخی، نام مادر حضرت رقیه (علیهاالسلام)، امّ اسحاق است که پیش تر همسر امام حسن مجتبی

(علیه السلام) بوده و پس از شهادت ایشان، به وصیت امام حسن (علیه السلام) به عقد امام حسین (علیه السلام) درآمده است.۱ مادر حضرت

رقیه(علیهاالسلام) از بانوان بزرگ و با فضیلت اسلام به شمار می آید. بنا به گفته شیخ مفید در کتاب الارشاد، کنیه ایشان بنت طلحه است.۲ نام مادر حضرت رقیه (علیهاالسلام) در بعضی کتاب ها، ام جعفر قضاعیّه آمده است، ولی دلیل محکمی در این باره در دست نیست. هم چنین

نویسنده معالی السبطین، مادر حضرت رقیه (علیهاالسلام) را شاه زنان؛ دختر یزدگرد سوم پادشاه ایرانی، معرفی می کند که در حمله مسلمانان به
ایران اسیر شده بود. وی به ازدواج امام حسین (علیه السلام) درآمد و مادر گرامی حضرت امام سجاد (علیه السلام) نیز به شمار می آید.۳ این مطلب از نظر تاریخ نویسان معاصر پذیرفته نشده؛ زیرا ایشان هنگام تولد امام سجاد (علیه السلام) از دنیا رفته و تاریخ درگذشت او را ۲۳
سال پیش از واقعه کربلا، یعنی در سال ۳۷ ه .ق دانسته اند. از این رو، امکان ندارد او مادر کودکی باشد که در فاصله سه یا چهار سال پیش از
حادثه کربلا به دنیا آمده باشد. این مسأله تنها در یک صورت قابل حل می باشد که بگوییم شاه زنان کسی غیر از شهربانو (مادر امام سجاد
(علیه السلام)) است.

نام گذاری حضرت رقیه (علیهاالسلام)

رقیه از «رقی» به معنی بالا رفتن و ترقی گرفته شده است.۴ گویا این اسم لقب حضرت بوده و نام اصلی ایشان فاطمه بوده است؛ زیرا نام رقیه در شمار دختران امام حسین (علیه السلام) کمتر به چشم می خورد و به اذعان برخی منابع، احتمال این که ایشان همان فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) باشد، وجود دارد.۵ در واقع، بعضی از فرزندان امام حسین (علیه السلام) دو اسم داشته اند و امکان تشابه اسمی نیز در فرزندان ایشان وجود دارد. گذشته از این، در تاریخ نیز دلایلی بر اثبات این مدعا وجود دارد. چنانچه در کتاب تاریخ آمده است: «در میان کودکان امام حسین
(علیه السلام) دختر کوچکی به نام فاطمه بود و چون امام حسین (علیه السلام) مادر بزرگوارشان را بسیار دوست می داشتند، هر فرزند دختری که
خدا به ایشان می داد، نامش را فاطمه می گذاشت. همان گونه که هرچه پسر داشتند، به احترام پدرشان امام علی (علیه السلام) وی را علی
می نامید».۶ گفتنی است سیره دیگر امامان نیز در نام گذاری فرزندانشان چنین بوده است.

نام رقیه در تاریخ

این نام ویژه تاریخ اسلام نیست، بلکه پیش از ظهور پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) نیز این نام در جزیرة العرب رواج داشته است. به
عنوان نمونه، نام یکی از دختران هاشم (نیای دوم پیامبر (صلی الله علیه وآله)) رقیه بود که عمه حضرت عبداللّه ، پدر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به
شمار می آید.۷ نخستین فردی که در اسلام به این اسم، نام گذاری گردید، دختر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و حضرت خدیجه بود. پس از این نام گذاری،
نام رقیه به عنوان یکی از نام های خوب و زینت بخش اسلامی درآمد. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نیز یکی از دخترانش را به همین اسم نامید که این دختر بعدها به ازدواج حضرت مسلم بن عقیل (علیه السلام)
درآمد. این روند ادامه یافت تا آن جا که برخی دختران امامان دیگر مانند امام حسن مجتبی (علیه السلام)،۸ امام حسین (علیه

السلام) و دو تن از
دختران امام کاظم (علیه السلام) نیز رقیه نامیده شدند. گفتنی است، برای جلوگیری از اشتباه، آن دو را رقیه و رقیه صغری می نامیدند.۹

خاستگاه تربیتی

حضرت رقیه (علیهاالسلام) در خانواده ای پرورش یافت که پدر، مادر و فرزندان آن، همگی به عالی ترین فضیلت های اخلاقی و پارسایی
آراسته بودند. افزون بر آن، فضای دل انگیز شهر پیامبر (صلی الله علیه وآله) که شمیم روح فزای رسول خدا (صلی الله علیه وآله)، علی (علیه السلام) و فاطمه
(علیه السلام) هنوز در آن جاری بود و مشام جان را نوازش می داد، در پرورش او نقشی بزرگ داشت. او در خانواده ای رشد یافت که همگی
سیراب از زلال معرفت امام حسین (علیه السلام) بودند؛ خانواده ای که از بزرگ ترین اسطوره های علم و ادب و معرفت و ایثار مانند زینب کبری
(علیهاالسلام)، اباالفضل العباس (علیه السلام)، علی بن الحسین (علیه السلام)، علی اکبر (علیه السلام) و... تشکیل شده بود. حضرت رقیه (علیهاالسلام) در مدت عمر کوتاه خود در دامان این بزرگواران، به ویژه پدر گرامی اش امام حسین (علیه السلام) پرورش یافت و با
وجود همان سن کم، به عنوان یکی از زیباترین اسطوره های ایثار و مقاومت در تاریخ معرفی گردید.

دیگر دختران امام حسین (علیه السلام)

در مورد تعداد فرزندان دختر امام حسین (علیه السلام) در میان تاریخ نویسان، اختلاف نظر وجود دارد. بیشتر آنان دو دختر به نام های سکینه
و فاطمه برای حضرت ذکر کرده اند و برخی دیگر تعداد دختران حضرت را تا هشت نفر نیز برشمرده اند. در این جا برخی از دیدگاه ها را بیان
می کنیم. ۱. علامه ابن شهر آشوب و محمد بن جریر طبری که از تاریخ نویسان بزرگ اسلام هستند، از سه دختر به نام های سکینه، فاطمه و زینب نام
برده اند.۱۰۲. میرزا حبیب اللّه کاشانی، شمار پسران حضرت را سیزده تن به نام های علی اکبر، علی اوسط، علی اصغر، محمد، جعفر، قاسم، عبداللّه ،
محسن، ابراهیم، حمزه، عمر، زید و عمران دانسته است و تعداد دختران حضرت را هشت نفر می داند؛ به نام های فاطمه کبری، فاطمه صغری،
زبیده، زینب، سکینه، ام کلثوم، صفیه و دختری که در شام از دنیا می رود و نامی از او به میان نمی آورد. او بر این باور است که این چند گانگی تنها
در اسم آن ها بوده و بیشتر آنان در مسمّی شریک اند؛ زیرا امام حسین (علیه السلام) در تاریخ به کمی فرزند معروف بوده اند. پس ممکن است

بعضـی از اولاـد ایشان دو اسم داشـته باشـند یـا حتی نـام نوه هـای ایشـان نیز در ردیف فرزنـدان شـان قرار گرفته باشـد و یا به دلیل سرپرستی بعضی

یتیمان بنی هاشم مانند فرزندان امام مجتبی (علیه السـلام) به اشـتباه، نام آنان نیز در شمار فرزندان ایشان دانسته شده باشد.۱۱۳. علی بن عیسی اربلی، نویسنده کتاب معروف کشف الغمّهٔ فی معرفهٔ الائمهٔ، می نویسد: امام حسین (علیه السلام) شش پسر و چهار دختر

داشت. بـا این حـال، او هنگام برشـمردن دختران حضـرت، نام سه نفر ـ زینب، سـکینه و فاطمه ـ را می برد و از نفر چهارم سـخنی به میان

نمی آورد۱۲ که احتمال دارد چهارمین آن ها، حضـرت رقیه (علیهاالسـلام) باشـد. ۴. علاـمه حایری، در کتاب معالی السـبطین، می نویسد: برخی مانند محمد بن طلحه شافعی (از عالمان اهل تسنن) می نویسند: امام حسین

(علیه السـلام) ده فرزنـد داشـته که عبارت بوده انـد از: شـش پسـر و چهار دختر. سـپس می افزاید: دختران او عبارت اند از: سـکینه، فاطمه صغری،

فاطمه کبری، و رقیه (علیهاالسـلام). آنگاه در مورد رقیه (علیهاالسـلام) می نویسـد: رقیه (علیهاالسـلام) پنـج یا هفت سال داشت و در شام درگذشت که

مادرش، شاه زنان، دختر یزدگرد است.۱۳ به همین اندک بسنده می کنیم و تحقیق بیشتر در این زمینه را به فصل های آینده موکول می کنیم.

پژوهشی در دیدگاه های تاریخی در مورد حضرت رقیه (علیهاالسلام)

در بعضـی کتاب های تاریخی، نام حضـرت رقیه (علیهاالسـلام) آمـده، ولی در بسـیاری از آن ها نامی از ایشان برده نشده است. این احتمال وجود

دارد که تشابه اسـمی میان فرزندان امام حسین (علیه السلام)، سبب پیش آمدن این مسأله شده باشد. هم چنان که بعضی از کتاب ها به این مسأله

اذعان دارند و بنابر نقل آن ها، حضـرت رقیه (علیهاالسـلام) همان فاطمه صـغری (علیهاالسلام) است. در چگونگی درگذشت ایشان نیز اختلاف نظر

وجود دارد که در این جا به این دو مسأله خواهیم پرداخت.

طرح بحث

برای روشن شـدن این مطلب، بحث را بـا طرح یـک پرسـش بنیادین و بسـیار مشـهور آغاز می کنیم که: آیا نبودن نام حضـرت رقیه (علیهاالسلام)

در شـمار فرزنـدان امام حسـین (علیه السـلام) در کتاب های معتبری چون ارشاد مفید، اعلام الوری، کشف الغمهٔ و دلائل الامامهٔ، بر نبودن چنین

شخصـیتی در تاریـخ دلالت دارد؟ با بیان چنـد مقدمه، پاسخ این پرسـش به خوبی روشن می شود: ۱. در دوره زنـدگانی ائمه اطهار (علیهم السلام) و در صدر اسلام مسائلی مانند کمبود امکانات نگارشی، اختناق شدید حکمرانان اموی، کم

توجهی به ثبت و ضـبط جزئیات رویدادها، فشار حکومت بر سـیره نویسان، جانب داری ها و... سـبب بروز بعضـی اختلافات در نقل مطالب

تاریخی می شده است. ۲. در اثر تاخت و تازها و وجود بربریت و دانش ستیزی بعضی حکمرانان، بسیاری از منابع ارزشمند از میان رفته است. به همین دلیل، این

گمان تقویت می شود که چه بسا بسیاری از این اسناد و منابع معتبر، در جریان این درگیری ها، از بین رفته و به دست ما نرسیده است. ۳. تعدد فرزندان، تشابه اسمی و به ویژه سرگذشت های شبیه در مورد شخصیت های گوناگون تاریخی و گاه وجود ابهام در گذشته ها و

پیشینه زندگی افراد، امر را بر تاریخ نویسان مشتبه کرده است. همان گونه که این مسأله در مورد دیگر شخصیت های تاریخی ـ حتی در جریان

قیام عاشورا ـ نیز به چشم می خورد. ۴ـ همان گونه که پیش تر گفته شد، امام حسین (علیه السلام) به دلیل شدت علاقه به پدر بزرگوار و مادر گرامی شان، نام همه فرزندان خود را

فاطمه و علی می گذاشتند. این امر خود منشأ بسیاری از سهوِ قلم ها در نگاشتن شرح حال زندگانی فرزندانِ امام حسین (علیه السلام) گردیده

است. قراین و شواهدی نیز در دست است که رقیه (علیهاالسلام) را فاطمه صغیره می خوانده اند. احتمال دارد همین موضوع سبب غفلت از نام

اصلی ایشان شده باشد.۱۴ بنابراین، نیامدن نام حضرت رقیه (علیهاالسلام)، در کتاب های تاریخی، اگر چه شک در وجود تاریخی او را بسیار تقویت می کند، اما هرگز

دلیل بر نبودن چنین شخصیتی در تاریخ نیست. افزون بر آن، مهم ترین دلیلِ فراموشی یا کم رنگ شدن حضور این شخصیت، زندگانی کوتاه

ایشان است که سبب شده ردّ کمتری از ایشان در تاریخ به چشم بخورد. در مورد حضرت علی اصغر (علیه السلام) نیز به جرأت می توان گفت: اگر

شهادت او بحبوحه نبرد و وجود شاهدان بسیار بر این جریان نبود، نامی از حضرت علی اصغر (علیه السلام) نیز امروز در بین کتاب های معتبر

شیعه به چشم نمی خورد؛ زیرا تاریخ نویسی فنی است که با جمع آوری اقوال سر و کار دارد که بسیاری از آن ها شاهد عینی نداشته و به صورت

نقل قول گرد هم آمده است. تنها موضوعی که در آن مورد بحث و بررسی قرار می گیرد، درستی و یا نادرستی آن از حیث ثقه بودن راوی است

که البته این موضوع فقط در تاریخ اسلام وجود دارد. اما به عنوان نمونه، در بحث حدیث، معرفه ها و مشخصه های دیگری نیز برای سنجش

درستی اخبار، موجود می باشد که خبر را با تعادل و نیز تراجیح، علاج معارضه و تزاحم، بررسی دلالت و عملیات های دیگر مورد بررسی قرار

می دهند. افزون بر مطالب بالا، دو شاهد قوی نیز بر اثبات وجود ایشان در تاریخ ذکر شده است. ابتدا گفتگویی که بین امام و اهل حرم در آخرین

لحظات نبرد حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) هنگام مواجهه با شمر، رخ می دهد. امام رو به خیام کرده و فرمودند: «اَلا یا زِینَب، یا سُکَینَهُ! یا

وَلَدی! مَن ذَا یَکُونُ لَکَم بَعدِی؟ اَلا یا رُقَیّه وَ یا اُمِّ کُلثُومِ! اَنتم وَدِیعَهُ رَبِّی، اَلیَومَ قَد قَرَبَ الوَعدُ»؛ ای زینب، ای سکینه! ای فرزندانم! چه کسی پس

از من برای شما باقی می ماند؟ ای رقیه و ای ام کلثوم! شما امانت های خدا بودید نزد من، اکنون لحظه میعاد من فرارسیده است.۱۵هم چنین در سخنی که امام برای آرام کردن خواهر، همسر و فرزندانش به آنان می فرماید، آمده است: «یا اُختَاه، یا اُم کُلثُوم وَ اَنتِ یا زَینَب وَ

اَنتِ یا رُقَیّه وَ اَنتِ یا فاطِمَه و اَنتِ یا رُباب! اُنظُرنَ اذا أنَا قُتِلتُ فَلا تَشقَقنَ عَلَیَّ جَیباً وَ لا تَخمُشنَ عَلَیَّ وَجهاً وَ لا تَقُلنَ عَلیَّ هِجراً»؛ خواهرم ،ام

کلثوم و تو ای زینب! تو ای رقیه و فاطمه و رباب! سخنم را در نظر دارید [و به یاد داشته باشید] هنگامی که من کشته شدم، برای من گریبان

چاک نزنید و صورت نخراشید و سخنی ناروا مگویید.۱۶در مورد تشابه اسمی رقیه (علیهاالسلام) و فاطمه صغیره به یک جریان تاریخی اشاره می کنیم. مسلم گچ کار از اهالی کوفه می گوید: «وقتی

اهل بیت (علیهم السلام) را وارد کوفه کردند، نیزه داران، سرهای مقدس شهیدان را جلوی محمل زینب (علیهاالسلام) می بردند. حضرت با دیدن آن

سرها، از شدت ناراحتی، سرش را به چوبه محمل کوبید و با سوز و گداز شعری را با این مضامین سرود: ای هلال من که چون بدر کامل شدی و در خسوف فرورفتی! ای پاره دلم! گمان نمی کردم روزی مصیبت تو را ببینم. برادرا! با فاطمه

خردسال و صغیرت، سخن بگو که نزدیک است دلش از غصه آب شود. چرا این قدر با ما نامهربان شده ای؟ برادرجان! چقدر برای این دختر

کوچکت سخت است که پدرش را صدا بزند، ولی او جوابش را ندهد.»۱۷حضرت زینب (علیهاالسلام) در این شعر از رقیه (علیهاالسلام) به فاطمه صغیره یاد می کند و این مسأله را روشن می کند که فاطمه صغیره که در

بعضی از کتاب ها از او یاد شده، همان دختر خردسالی است که در خرابه شام جان داده است. در این جا برای روشن شدن بیشتر مسأله، گفتار کتاب های تاریخی و دیدگاه های اندیشمندان اسلامی را بررسی می کنیم.

کامل بهائی

قدیمی ترین کتابی که از حضرت رقیه (علیهاالسلام) به عنوان دختر امام حسین (علیه السلام) یاد کرده است و شهادت او را در خرابه شام می داند،

همین کتاب است. این کتاب، اثر عالم بزرگوار، شیخ عمادالدین الحسن بن علی بن محمد طبری امامی است که به امر وزیر بهاءالدین، حاکم

اصفهان در روزگار سلطنت هلاکوخان، نوشته شده است. به ظاهر، نام گذاری آن به کامل بهائی از آن روست که به امر بهاءالدین نگاشته شده

است. این کتاب در سال ۶۷۵ هجری قمری تألیف شده و به دلیل قدمت زیادی که دارد، از ارزش ویژه ای برخوردار است؛ زیرا به جهت نزدیک

بودن تألیف یا رویدادهای نگاشته شده ـ به نسبت منابع موجود در این راستا ـ حایز اهمیت است و منبعی ممتاز به شمار می رود و دستمایه

تحقیقات بعدی بسیار در این زمینه قرار می گرفته است. شیخ عباس قمی در نفس المهموم و منتهی الامال، ماجرای شهادت حضرت رقیه
(علیهاالسلام) را از آن کتاب نقل می کند. هم چنین بسیاری از عالمان بزرگوار مطالب این کتاب را مورد تأیید، و به آن استناد کرده اند. این نگارنده،
کتاب دیگری به نام بشارهٔ المصطفی (صلی الله علیه وآله) لشیعهٔ المرتضی (علیه السلام) دارد که در این کتاب نیز به برخی رویدادهای پس از واقعه
عاشورا اشاره شده است. اولین منبعی که در آن تصریح شده که اسیران کربلا در اربعین اول، بر سر مزار شهدای کربلا نیامده اند، همین کتاب
می باشد. او جریانی را از عطیه ۱۸ دوست جابربن عبدالله انصاری نقل می کند که به اتفاق هم بر سر مزار اباعبدالله الحسین (علیه السلام) و
شهیدان کربلا حاضر شده، اولین زائرین قبر او در نخستین اربعین حسینی می گردند. اما نگارنده سخنی از ملاقات جابر با اسیران کربلا به میان
نمی آورد و بر خلاف آنچه در برخی مقتل ها نگاشته شده، هیچ ملاقاتی در این روز بین او و اسیران کربلا صورت نمی گیرد.۱۹ این موضوع نیز
نقطه عطف دیگری در امتیاز و برتری این کتاب می باشد.

اللهوف

یکی دیگر از کتاب های کهن که در این زمینه مطالبی نقل نموده، کتاب اللهوف از سیدبن طاووس است. باید دانست احاطه ایشان به متون
حدیثی و تاریخی اسلام و شیعه، ممتاز و چشم گیر است. وی می نویسد: «شب عاشورا که حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) اشعاری در بی
وفایی دنیا می خواند، حضرت زینب (علیهاالسلام) سخنان ایشان را شنید و گریست. امام (علیه السلام) او را به صبر دعوت کرد و فرمود: «خواهرم، ام
کلثوم و تو ای زینب! تو ای رقیه و فاطمه و رباب! سخنم را در نظر دارید [و به یاد داشته باشید] هنگامی که من کشته شدم، برای من گریبان
چاک نزنید و صورت نخراشید و سخنی ناروا مگویید [و خویشتن دار باشید].»۲۰ بنابر نقل ایشان، نام حضرت رقیه (علیهاالسلام) بارها بر زبان امام حسین (علیه السلام) جاری شده است.
این مطلب در مقتل ابومخنف نیز هست که حضرت پس از شهادت علی اصغر (علیه السلام)، فریاد برآورد: «ای ام کلثوم، ای سکینه، ای رقیه،
ای عاتکه و ای زینب! ای اهل بیت من! خدانگهدار؛ من نیز رفتم». این مطلب را سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی (وفات: ۱۲۹۴ ه .ق) در کتاب
ینابیع المودهٔ از مقتل ابومخنف نقل می کند.۲۱

المنتخب للطُریحی

این کتاب را شیخ فخرالدین طیحی نجفی (وفات: ۱۰۸۵ ه .ق) نوشته است. این کتاب در دو جلد تنظیم شده و هر یک از مجلدات آن

حاوی ده مجلس پیرامون سوگواری حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) و روایاتی شامل پاداش سوگواری بر آن امام و نیز مشتمل بر اخباری در

گستره رویدادهای روز عاشورا و رویدادهای پس از آن می باشد. اگر چه نگارنده این کتاب از متأخرین بوده و در عصر صفوی زیسته، اما

روایات و موضوعات خوبی را در کتاب خود جمع آوری و تنظیم کرده است. وی سن حضرت رقیه (علیهاالسلام) را سه سال بیان نموده است.

پس از او، فاضل دربندی (وفات: ۱۲۸۶ ه.ق) که آثاری هم چون اسرار الشهادهٔ و خزائن دارد، مطالبی را از منتخب طریحی نقل کرده است.

بعدها سید محمد علی شاه عبدالعظیمی (وفات: ۱۳۳۴ ه .ق) در کتاب شریف الایقاد، مطالبی را از آن کتاب بیان کرده است.۲۲ هم چنین علامه

حایری (وفات ۱۳۸۴ ه .ق) نیز در کتاب معالی السبطین از کتاب منتخب طریحی بهره برده است.

الدروس البهیهٔ

علامه سید حسن لواسانی (وفات: ۱۴۰۰ ه . ق) در کتاب الدروس البهیهٔ فی مجمل احوال الرسول و العتره النبویهٔ می نویسد: یکی از دختران امام حسین (علیه السلام) به نام رقیه (علیهاالسلام)، از اندوه بسیار و گرما و سرمای شدید و گرسنگی، در خرابه شام از دنیا رفت و

در همان جا به خاک سپرده شد .قبرش در آن جا معروف و زیارت گاه است.۲۳دیگر کتاب هایی که در این زمینه سخنی دارند، مستقیم یا غیرمستقیم از همین منابع نقل کرده اند. در این جا به بررسی دیدگاه های برخی

اندیشمندان اسلامی در این باره می پردازیم.

دیدگاه آیت الله العظمی گلپایگانی (ره)

از آیت الله العظمی سید محمد رضا گلپایگانی (ره) در مورد حضرت رقیه (علیهاالسلام) و مرقد ایشان در دمشق و هم چنین داستان تعمیر قبر

حضرت که به دستور خود ایشان، به وسیله رویای صادقه ای انجام گرفت، پرسیدند. ایشان فرمود: این گونه مطالب که نقل شده است، هیچ گونه محال بودنی از نظر عقلی ندارد؛ لکن از اموری که اعتقاد به آن لازم و واجب باشد، نیست.۲۴

قطعه ادبی

سوگنامه غریبی در دیار غریبانچشمانش را که گشود، موج نگاهش را به دریای نگاه عمه فرستاد. عطر نوازشگر دستان عمه را در هوای ساکت خرابه بویید. غنچه

کبودش را از هم گشود و فریادی به بلندی بام های دنیا در حنجره اش جان گرفت و همچون نجوایی غریب به گوش رسید که: بابا...ترنم دردآفرین نهیبش پنجه ای دردناك شد که بر دل ها چنگ انداخت و باران، آشیانه چشمان همگان را با خود شستشو داد. صدای شیون

ملائك به گوش می رسید. در آن گوشه خرابه، بر پیکر شب، سیاهی سایه افکنده بود و ماه از شرم روی سه ساله دختری، رخ در نقاب کشیده

بود. شهر در پس پرده های غبار آلود غفلت و جهالت خفته بود که ناگاه فریادی به بلندای تاریخ، چشمان غنوده در بی خبری را بر آشفت،

مجسمه ظلم و فساد که در شرارت خود فنا گشته بود، تلاطم شب را به اوج رسانید آن گاه که حیرت زده پرسید: چیست این صدا؟... و پاسخ

شنید: سه ساله دختری بابا می خواهد. آنگاه خنده ای کریه سر داد و جغدان شوم به شب نشسته با او همنوا شدند. طبق نور وارد خرابه شد و

عطر بابا فضای جان ها را از آن خود کرد. ملائك آرام گرفتند تا سه ساله دختر به پیشواز طبق رود و جام جانش را با بوسه بر لبان پدر لبریز سازد.عطر آسمانی پدر را به مشام جان خریده بود و می گشت و چشمان جستجوگرش را بر طبق پوشیده دوخته بود. زانو بر زمین نهاد آن گاه که

طبق را مقابل چشمانش بر زمین نهادند. صدای تلاوت نور را شنید و نجوای دلنشین بابا... عمه را نگریست که چشمانش خانه درد بود و زانو بر زمین نهاده بود. چشم ها به او دوخته شده بود و آماده باریدن بود. آه و ناله افلاکیان به گوش می رسید و صدای مویه ملائك جان ها را به آتش می کشید.

دست بر پرده نهاد و عمه چشمانش را بست. عطر الهی بابا را از پس پرده شنیده بود و حالا مشتاق دیدار چشمان همیشه سخنگوی بابا... و آن

چه دید...ارکان عرش لرزید و شهر با فریاد جان خراش سه ساله دختری غمدیده، از خواب غفلت به درآمد. عطر پاك چشم های بابا هوای خرابه را

از آن خود کرد و نفس ها بوی عشق گرفت. جمله اش در سراسر تاریخ طنین انداز گشت: «... یا ابتاه! من ذاالذی خضبک بدمائک؟ یا ابتاه! من

ذاالذی قطع وریدیك؟ یا ابتاه! من ذاالذی ایتمنی علی صغر سنی؟...»لب بر لب خونین پدر نهاد و هرم داغ عاشورا دوباره در تمام لحظه های خرابه پیچید. با دستان کوچکش تمام مرثیه ها را مقابل دیدگان پدر

ورق زد و سوگنامه غریبی را در دیار غریبان به نجوا نشست. دوباره غروب عاشورا زنده شد و دوباره داغ اندوه سنگین تر از هر زمان دیگری

جان ها را نواخت و قلب ها را گداخت.آن گاه که تاول پرخون پاهایش را در معرض دیدگان پدر نهاد، آخرین جرعه های عشق را از لبان پدر نوشید و عطر آسمانی پدر را به کام

جان خرید و این آغاز صبحی بود با طراوت و روشن در زندگی رقیه سه ساله! صبحی که جان او را پیوندی داد ابدی با جان عاشق پدر، و

ملائك شیون کردند و صدای مویه شان در افلاك طنین انداز شد و خرابه شام ماند و نجوای همیشه زنده دخترکی دردمند در هجران دردآلود

پـدر و شام مانـد و شـرمندگی اش که تا همیشه تاریـخ رنـج و محنت دختری سه ساله را به دوش خواهـد کشـید. عمه ماند و دردی افزون که بار امانت از دستش افتاد و نوگلی نازدانه پرپر شد؛ پیش از آن که عطر روح بخش پدر را دوباره از فضای شهر
مـدینه بشـنود و سـر در آغوش رسول الله (صـلی الله علیه وآله) بنهـد و بغض با او بگشایـد... و شام ماند و تمام غصه هایش و سوز و غربت دخترکی که
همه تاریخ را با ناله هایش سوزاند!زهرا رضائیان قم
اذان بر مأذنه بیداری
زینب سید میرزایی نیم قرن، از غروبِ اندوهناکِ رحلت پیامبر می گذرد. آن گاه که رسالت مصطفوی، چون زلال جاری فرات، بر دل ها و اندیشه ها جریان
داشت، زمانی که مردان مرد در رکاب برگزیـده خـدا، دین او را یاری کردند، کسانی هم بودند که پشت پرده صَلاح ؛ تزویرمندانه سِلاح
برانـدازی اسـلام را تیز می کردنـد و مهیای فرصتی ویژه بودنـد، تا ضـربه کینه توزانه خود را وارد سازند. آنان درصدد کِدر ساختن آبشار زلال اسلام بودند و هنوز کفن پیامبر خشک نشده، آن کردند که نباید می کردند.
«سران توطئه با هم نشستند
دل و پهلوی عصمت را شکستند»
آنـان حرمت شـکنی را از آن جـا آغـاز نمودنـد که سلامِسـتان هر روز پیـامبر بود. از اهل خانه ای که رسول خـدا بر آنان درود می فرستاد که:
«السـلام علیکم یـا اهل بیت النبوة»عـدالت علوی به بنـد سـتم کشـیده شـد و فاطمه (علیهاالسـلام) و علی (علیه السـلام) و حسن (علیه السلام) در تنهایی بی وفایی زراندوزان، جام شهادت را
نوشـیدند. و گـذر روزها، تاریخ را از زمان زنـدگانی رسول خدا، دور و دورتر می کرد و سال ۶۱ ه . ق فرا می رسـد، سوّمین امام، روشنی دیدگان پیامبر،
رسالت راهبری و پیشوایی مسـلمین را بر دوش می کشـد و از سویی، پس از مرگ معاویه، فرزنـدش یزید بر تخت خلافت تکیه می زنـد. تـا دیروز معـاویه کینـه اش را بـه دیـن بـا پرده تزویر و ریـا می پوشانـد و عوامفریبـانه مردم را بـه پیروی از خـود و مخـالفت با برگزیدگان خدا و
رسولش، فرا می خواند. و این عوامفریبی های رذیلانه، روحیه دین مداری و اطاعت پذیری را در نهاد امّت اسـلام به ورطه فراموشی و
نابودی کشانـده بود که آنچنان با روی کار آمـدن فرزنـد معاویه، زمینه کاملاً فراهم بود، که یزید شمشـیر هجمه را از رو بربندد. در واقع تزویرهای پیشین، چونان موریانه، ایمان مردم را از درون خورده بود و تنها از اسلام برای آنان جز ظاهری و پوسته ای باقی
نگذاشـته بود. آنـان چنـان بر فرهنـگ و انـدیشه مردم کـار کرده بودنـد که مردم بیش از اینکه به فکر حفظ دین و ارزش های دینی باشند، در اندیشه شکم و
جیب و مقامشان بودنـد و این شـد که به راحتی بوزینگان بر کرسـی خلافت «انسان کامل» تکیه می زدنـد و بالا و پایین می رفتند، و حق در
کوچه های تنهایی مظلومانه رها شده بود. یزید همه را به بیعت با خود فرا می خواند، حتی حسـین بن علی (علیه السلام) را! اگر امام

با او پیمان می بست، این بیعت «در باغ سبزی» می شد، برای یکّه تازی های یزید، در مبارزه فرهنگی با اندیشه اسلامی و دین داری تـا سـرحدّ ظاهرگرایی تنزل می یافت. امّا حسـین (علیه السـلام)، پاره تن رسول خـدا، تن به ذلّت بیعت نـداد، و بقای دین را با خون پاک خود و یارانش امضا نمود. امام حسین (علیه السلام) اذان بیداری را بر مأذنه جهان سر داد و مرگ سرخ را سعادت دین مداران اعلام نمود که: «... لا اری المَوْت الا السعادهْ»و با انـدیشه شـهادت طلبانه او بر فرهنگ سـکولار یزیـدی در طول تاریـخ خط بطلان کشیده شد. و تفکّر عاشورایی، تاریخ را به اقامه نماز

دین مداری با اقتدا بر نهضت سـرخ محرّم فراخواند. حسـین (علیه السـلام) اذان الرحیل سرداد، امّا گویی در مردم، روح مرگ دمیده بودند. برق شـبتابگون سـیم و زرهای بنی امیه، چشم حقیقت نگرشان را کور کرده بود. حتی حرکت های محدود و مقطعی آنان نیز در مواجهه با

وعده و وعیدهای شیطانی فرزندان امیّه، به سکوت و سکون کشیده می شد. و کاش تنها سکوت و سکون بود، که زرق و برق های ابی سفیانی آلِ شیطان، آنان را تا به حدی به رذیلت کشاند که بر فرزند رسول خدا

شمشیر کشیدند و آب را بر آنان حرام دانستند و به حریم خاندان پیامبر جسارت کردند. و تنها هفتاد و دو ستاره، در رکاب خورشید شمشیر زدند، و خونین پَر به شفق نشستند. هفتاد و دو دلباخته در مقابل دریایی از تاریکی

ایسـتادند، تشـنه کام از روشـنای حق دفاع کردند، و به کهکشان سـرخ شـهادت پیوسـتند، و درجه افتخار دعای حسـین را برای خود خریدند. و ما، از ارتفاعات بلند ایمان و بالندگی، تابناکی این خیزش دینی ـ الهی را از پنجره قرن ها و اعصار به تماشا نشسـته ایم. و صدای امام

حسـین (علیه السلام) را با گوش جان می شنویم که به یاری خود، فرامان می خواند. انگشت اشاره اباعبدالله به سمت آنانی است که عاشورا را به باور ایستاده اند و زمین و زمان را کربلا می دانند؛ به سمت من و تو، به سمت

ما. به شـرط آنکه به لهجه عشق سـخن گوییم، و به تمامیت دلدادگی، ایمان بیاوریم، و به «شـهادت» شهادت دهیم، آیات اطاعت از امام را

تلاوت کنیم. و امروز حسـینی بودن ما در اطاعت پـذیری مان از ولی فقیه زمان، فرزند فاطمه، سـیدعلی حسـینی خامنه ای، معنی می شود. باید در پی او و همراهش زمینه های علمی، فکری، فرهنگی، اعتقادی و اقتصادی را به گونه ای فراهم آوریم تا خورشید ظهور از افق

آرزوهامـان طلوع کنـد. و ما دست در دسـتان علی گونه او پرچم رشادت را در صـبح گاه ظهور در حالی که تمام عالم «خبردار» در مقابل این پیروزی عظیم صف

کشیده اند، تقدیم مولایمان حضرت ولی عصر (عج) نماییم. همان مولا و امامی که منتقم خون خورشید به شفق نشسته کربلاست.

قطعه ادبی

خون خـدا و خون خـدا، سرچشـمه همه دریاهاست. به تو می گوینـد: «حسـین» ؛ زیرا به یقین، ذهن تاریـخ، نمی توانـد خون خدا را تفسیر کند، جز با

نام تو. و «حسین» را نمی توان تفسیر کرد، مگر با عشق. تا دنیا دنیاست، عشق هم می ماند؛ اگر در حسین (علیه السلام) محو شود. به تو می گوینـد: «حسـین» ؛ زیرا پژواک نـامت در تلفظ کربلاـ طنین انـداز است و کربلاـ حمـاسه مکرر آفرینش انسان است. در این گردش

متناوب، خون زاده می شود و تا ملکوت اوج می یابد و به شـهادت می رسد و دوباره زاده می شود و دوباره و دوباره... . و تو، نقطه مرکز این حرکت دوّار هستی که شـعاعش تا بی نهایت، اسـتواری دارد. از عاشورای حضورت، تا اربعین عروجت، تاریـخ را هزاران

پیچ و خم رخ داده است و هر لحظه انگار فصل تازه ای از حماسه بودن

توست.زمانه، حرف ها دارد؛ ولی ناباورانه سکوت خویش را به سوگ نشسته است. تاب گفتن هم ندارد؛ چرا که ظرف ادراک ها حقیر است. میدان جاذبه شگفتت، هر دو قطب زمینی را می رباید و همه جاذبه های دیگر را از دل می راند و به یک سو می افکند، تا تنها تو باشی

و بس. با کلمات نمی شود بازی کرد، وقتی که پای عظمت تو در میان باشد. دستم به قلم می رود و قلمم، تاب نقش زدن را بر کاغذ بی جان ندارد. نامت آتش می زند به جان آب، چه رسد به کاغذ، حتی اگر کاغذ،

صفحه ای باشد به وسعت تمام آسمان ها. در دایره کلمات، واژه ای نمی شناسم که تقدس تو را بنمایاند و عظمت مبهم تو را به زبان آدم های این دنیا تعبیر کند؛ جز واژه خدایی

پی نوشت ها

۱ـ الاربلی، علی بن عیسی، کشف الغمهٔ فی معرفهٔ الائمهٔ، تهران، کتاب فروشی اسلامیه، بی تا، ج۲، ص۲۱۶ ؛ الطبرسی، ابوعلی فضل بن الحسن،

اعلام الوری بأعلام الهدی، بیروت، دار المعرفهٔ، ۱۳۹۹ ه .ق، ص۲۵۱.۲ـ مفید، محمد بن محمد، الارشاد، تهران، انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ چهارم، ۱۳۷۸ ه . ش، ج۲، ص ۲۰۰، اعلام الوری، ص۲۵۱.۳ـ حایری، محمد مهدی، معالی السبطین، قم، منشورات الرضی، ۱۳۶۳ ه . ش، ج۲، ص۲۱۴.۴ـ ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دار احیاءالتراث العربی، چاپ اول، ۱۴۱۶ ه . ق، ج۵، ص۲۹۳.۵ـ نظری منفرد، علی، قصه کربلا، قم، انتشارات سرور، ۱۳۷۹ ه . ش، پاورقی ص۵۱۸.۶ـ ر.ک: مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ ه . ق، ج۴۴، ص۲۱۰.۷ـ همان، ج۱۵، ص۳۹.۸ـ الارشاد، ج۲، ص۲۲.۹ـ همان، ص۳۴۳.۱۰ـ ابن شهر آشوب، ابوجعفرمحمدبن علی، مناقب آل ابی طالب، بیروت، دار الاضواء، بی تا، ج۴، ص۷۷.۱۱ـ تذکرهٔ الشهداء، میرزاحبیب اللّه کاشانی، ص۱۹۳.۱۲ـ کشف الغمهٔ، ج۲، ص۲۱۴. ۱۳ـ معالی السبطین، ملّامحمدمهدی حایری مازندرانی، ج۲، ص۲۱۴.۱۴ـ محمدی اشتهاردی، محمد، سرگذشت جان سوز حضرت رقیه (علیهاالسلام)، تهران، انتشارات مطهر، ۱۳۸۰ ه . ش، ص ۱۲. ۱۵ـ جمعی از نویسندگان، موسوعهٔ کلمات الامام الحسین (علیه السلام)، قم، دارالمعروف، چاپ اول، ۱۳۷۳ ه . ش، ص ۵۱۱.۱۶ ـ ابن طاووس، ابوالقاسم ابوالحسن بن سعدالدین، اللهوف علی قتلی الطفوف، قم، انتشارات اسوه، چاپ اول، ۱۴۱۴ ه . ق، ص ۱۴۱؛ اعلام

الوری، ص ۲۳۶،(با اندکی تغییر). ۱۷ـ قمی، شیخ عباس، نفس المهموم، تهران، مکتبهٔ الاسلامیهٔ، ۱۳۶۸ ه . ق، ص ۲۵۲؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۵. ۱۸ـ در گفتار برخی ذاکران و واعظان مشهور است که عطیه غلام جابربن عبدالله انصاری بوده، در حالی که این مطلب تحریف تاریخ است. عطیه

عوفی از رجال کوفه و از اصحاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) بوده و حتی نام گذاری او نیز هنگام تولدش توسط امام علی (علیه السلام) صورت گرفته است.

او پنج امام را درک نموده و در زمان امام باقر (علیه السلام) از دنیا رفت (ر.ک: التستری، محمد تقی، قاموس الرجال، قم، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ

حضرت رقیه در کتب تاریخی : گفتار کتاب‌های تاریخی

مشخصات کتاب

نویسنده : مجله حوزه

ناشر : مجله حوزه

کامل بهائی

قدیمی‌ترین کتابی که از حضرت رقیه (علیهاالسلام) به عنوان دختر امام حسین) علیه‌السلام) یاد کرده است و شهادت او را در خرابه شام می‌داند، همین کتاب است. این کتاب، اثر عالم بزرگوار، شیخ عمادالدین الحسن بن علی بن محمد طبری امامی است که به امر وزیر بهاءالدین، حاکم اصفهان در روزگار سلطنت هلاکوخان، نوشته شده است. به ظاهر، نام گذاری آن به کامل بهائی از آن روست که به امر بهاءالدین نگاشته شده است. این کتاب در سال ۶۷۵ هجری قمری تألیف شده و به دلیل قدمت زیادی که دارد، از ارزش ویژه‌ای برخوردار است؛ زیرا به جهت نزدیک بودن تألیف یا رویدادهای نگاشته شده ـ به نسبت منابع موجود در این راستا ـ حایز اهمیت است و منبعی ممتاز به شمار می‌رود و دستمایه تحقیقات بعدی بسیار در این زمینه قرار می گرفته است. شیخ عباس قمی در نفس المهموم و منتهی الامال، ماجرای شهادت حضرت رقیه (علیهاالسلام) را از آن کتاب نقل می کند. هم چنین بسیاری از عالمان بزرگوار مطالب این کتاب را مورد تأیید، و به آن استناد کرده‌اند. این نگارنده، کتاب دیگری به نام بشارهٔ المصطفی (صلی الله علیه و آله) لشیعهٔ المرتضی (علیه‌السلام) دارد که در این کتاب نیز به برخی رویدادهای پس از واقعه عاشورا اشاره شده است. اولین منبعی که در آن تصریح شده که اسیران کربلا در اربعین اول، بر سر مزار شهدای کربلا نیامده‌اند، همین کتاب می‌باشد. او جریانی را از عطیه (۱) دوست جابربن عبدالله انصاری نقل می کند که به اتفاق هم بر سر مزار اباعبدالله الحسین (علیه‌السلام) و شهیدان کربلا حاضر شده، اولین زائرین قبر او در نخستین اربعین حسینی می گردند. اما نگارنده سخنی از ملاقات جابر با اسیران کربلاـ به میان نمی‌آورد و بر خلاف آنچه در برخی مقتل‌ها نگاشته شده، هیچ ملاقاتی در این روز بین او و اسیران کربلا صورت نمی گیرد. این موضوع نیز نقطه عطف دیگری در امتیاز و برتری این کتاب می‌باشد.

اللهوف

یکی دیگر از کتاب‌های کهن که در این زمینه مطالبی نقل نموده، کتاب اللهوف از سیدبن طاووس است. باید دانست احاطه ایشان به متون حدیثی و تاریخی اسلام و شیعه، ممتاز و چشم گیر است. وی می‌نویسد: «شب عاشورا که حضرت سیدالشهداء (علیه‌السلام) اشعاری در بی وفایی دنیا می‌خواند، حضرت زینب (علیهاالسلام) سخنان ایشان را شنید و گریست. امام (علیه‌السلام) او را به صبر دعوت کرد و فرمود: «خواهرم، ام کلثوم و تو ای زینب! تو ای رقیه و فاطمه و رباب! سخنم را در نظر دارید [و به یاد داشته باشید] هنگامی که من کشته شدم، برای من گریبان چاک نزنید و صورت نخراشید و سخنی ناروا مگویید [و خویشتن دار باشید].» بنابر نقل ایشان، نام حضرت رقیه (علیهاالسلام) بارها بر زبان امام حسین (علیه‌السلام) جاری شده است. این مطلب در مقتل ابومخنف نیز هست که حضرت پس از شهادت علی اصغر (علیه‌السلام)، فریاد برآورد: «ای ام کلثوم، ای سکینه، ای رقیه، ای عاتکه و ای زینب! ای اهل بیت من! خدانگهدار؛ من نیز رفتم». این مطلب را سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی (وفات: ۱۲۹۴ ه .ق) در کتاب ینابیع المودهٔ از مقتل ابومخنف نقل می کند.

دیدگاه آیت الله العظمی گلپایگانی (ره) از آیت الله العظمی سید محمد رضا گلپایگانی (ره) در مورد حضرت رقیه (علیهاالسلام) و مرقد ایشان در دمشق و هم چنین داستان تعمیر قبر حضرت که به دستور خود ایشان، به وسیله رویای صادقه‌ای انجام گرفت، پرسیدند. ایشان فرمود: این گونه مطالب که نقل شده است، هیچ گونه محال بودنی از نظر عقلی ندارد؛ لکن از اموری که اعتقاد به آن لازم و واجب باشد، نیست.

پی نوشت‌ها

۱۴ـ در گفتار برخی ذاکران و واعظان مشهور است که عطیه غلام جابربن عبدالله انصاری بوده، در حالی که این مطلب تحریف تاریخ است. عطیه عوفی از رجال کوفه و از اصحاب امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) بوده و حتی نام گذاری او نیز هنگام تولدش توسط امام علی (علیه‌السلام) صورت گرفته است. او پنج امام را درک نموده و در زمان امام باقر (علیه‌السلام) از دنیا رفت (ر.ک: التستری، محمد تقی، قاموس الرجال، قم، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ (برگرفته از سایت حوزه

خیمه/اسمش را رقیه گذاشت!

مشخصات کتاب

پدید آورنده : فاطمه حسنی

ناشر : مجله حوزه

مقدمه

خاطرات ملکه قربان زاده همسر جانباز شهید سردار محمدعلی روغنیانبا

چکیده

شروع انقلاب فعالیت انقلابی من هم شروع شد. جلسه می گذاشتیم، تظاهرات می رفتیم و بعضی اوقات لاستیک جمع می کردیم و آتش می زدیم. چندتا همسایه داشتیم که با هم فعالیت می کردیم و گروه خوبی را تشکیل دادیم.بعد از انقلاب که جنگ شروع شد، فعالیتم هم بیشتر شد. یک روز ایام موشک باران دزفول بود که موشکی کنار منزل پدری ام خورد. رفتم بیرون دیدم که یکی از همسایه ها که با هم بودیم سرش از تنش جدا شده، چادرم را انداختم رویش و کمک کردم که جنازه با آمبولانس منتقل شود.باز یک موشک به پل قدیم دزفول اصابت کرد. خواهرم هم در آنجا مجروح شده بود. زانوی پایش تا مچ پا شکافته شده بود، بغلش کردم گذاشتم داخل آمبولانس و منتقلش کردم بیمارستان. زخم خواهرم سطحی بود. داخل بیمارستان بستری اش کردم و رفتم سراغ بقیهٔ مجروحان.آن روز تعداد شهدا خیلی زیاد بود، برای شستن خواهرهای شهید آستین را بالا زدم و با همکاری چندتا از خواهران شروع کردیم به شستن پیکر شهدا، واقعاً روز سختی بود. مریض شدم. فشارخون و سرگیجه گرفتم که دکترها گفتند به خاطر خستگی و فشار عصبی است.در مصلای دزفول فعالیت خواهران زیاد بود، آشپزخانهٔ فعالی داشتیم. کیسه کیسه آرد می آورند، کلوچه می پختیم، غذا درست می کردیم و بسته بندی می کردیم، رزمنده ها از سراسر کشور می آمدند، پذیرایی می شدند و می رفتند. دیگ ما همیشه روی گاز بود. کار ما از صبح تا آخر شب ادامه داشت. زمستان و تابستان برای مان فرقی نداشت. مرتب برای جبهه کار می کردیم.دایی همسرم به آیت الله قاضی گفته بود که می خواهیم برای محمدعلی، همسری مذهبی، مؤمن و خانواده دار پیدا کنیم که با جانبازی او هم کنار بیاد. که آیت الله قاضی خانوادهٔ ما را معرفی کرد. خواستگاری که آمدند، پدرم به من گفت: می دانی که محمدعلی، جانباز است و یک پا ندارد، در انتخابت دقت کن که در زندگی آینده دچار مشکل نشوی. در جواب به پدر گفتم: افتخار می کنم که با جانباز زندگی کنم.بله برون و سفرهٔ عقد را با هم گرفتیم، مهریه ام یک جلد کلام الله مجید و یک زیارت مکه بود. ازدواج ساده ای داشتیم. بچه های سپاه و اهالی محل را دعوت کردیم و شامی دادیم و این شروع

زندگی مشترک مان بود.هر وقت که مرخصی می آمد، روز سوم بهش می گفتم نمی خواهی بری؟ تا کی می خواهی مرخصی بمانی؟ هم سنگرهاش بهش می گفتند، تو تازه ازدواج کردی، چطور دلت می آد زنت را تنها بگذاری؟ ماه رمضان بود، باردار بودم، داشتم سبزی پاک می کردم. دایی همسرم آمد گفت: دایی روزه هستی؟ گفتم: بله. چیزی نگفت و رفت. به مادر شوهرم گفتم: زن عمو، چرا دایی آمد و رفت؟ ده دقیقه بعد دایی برگشت. گفت: دایی، خانه را مرتب و تمیز کن مهمان داریم. گفتم: قرار است محمدعلی بیاید. گفت: تو فکرش نباش، میاد، خانه را مرتب کن و سبزی را جمع کن.نماز مغرب و عشا را خواندیم، مادر محمدعلی رفت بیرون از خانه، صدای شیونش بلند شد. دویدم دنبالش ببینم چی شده؟ دوستان و همسایه ها دورش را گرفته بودند. مثل اینکه همه می دانستند و فقط ما نمی دانستیم. گفتم: چه خبر شده؟ گفتند: خدا صبرت بده. هر کسی می آمد طوری ابراز دلسوزی می کرد و برخوردش طوری بود که انگار من بدبخت شدم. می گفتند: شما شش ماه است که ازدواج کردید... من از این برخوردها ناراحت شدم و گفتم مگر همسر من از علی اکبر امام حسین(ع) عزیزتر بوده؟ وقتی شهید شد، پیکرش را آوردند دزفول، وقتی که قرار شد شهید را غسل دهند، گفتم همه بروید، می خواهم همسرم را خودم بشویم. باردار بودم. دایی همسرم گفت: نه، همسرت را ببین و برو. هر چه اصرار کردم نگذاشتند که محمدعلی را بشویم، یک شیشه عطر و یک شیشه گلاب روی پیکر مطهر شهید ریختم و با همسرم وداع کردم.زمانی که رقیه به دنیا نیامده بود، یک شب بعد از شهادتش آمد به خوابم، گفت: مبارکه. گفتم: چی مبارکه؟ گفت: دخترمون رقیه. خودش اسم برایش انتخاب کرد.خیلی بهانه می گرفت، می گفت بابام کجاست؟ کی میاد؟شش سالش بود، کنار گلزار شهدای شهیدآباد بازی می کرد. گفتم: رقیه، بیا بنشین می خواهم با تو حرف بزنم، دیگر خواستم حقیقتش را به او بگویم. گفتم: رقیه جان این قبر پدرت است. گفت: بابام اینجاست؟ گفتم: بله دخترم، پدرت شهید شده و این هم قبرش. دوید رفت. گفتم: کجا؟ گفت: به دوستام بگم منم بابام شهید شده، منم فرزند شهیدم.آن موقع مهد کودک می رفت، یک روز خوشحال آمد و گفت: مامان، تمامی دوستانم می دانند که بابای من هم شهید شده.بعد از این جریان دیگر بهانه نمی گرفت.هر وقت شب برایش قصه می گفتم، قصهٔ امام حسین(ع) را می گفتم، قصهٔ رزمنده ها و پدرش را می گفتم.هر وقت احساس می کنم که ناراحت هستم و یا نبودش را در زندگی حس می کنم، صلواتی می فرستم و وضو می گیرم، نماز می خوانم و یا در مجلس روضه شرکت می کنم. یک روز کنار مزارش نشسته بودم که دیدم آقایی قبرهای گلزار شهدا را یک به یک می رود و فاتحه می خواند، به من که رسید گفت: ببخشید قبر «شهید روغنیان» کجاست؟ گفتم: همین جاست. فاتحه ای خواند و گفت: خیلی خوش برخورد بود، یک روز ماشین یکی از بچه ها خیلی کثیف بود. گرفت و ماشین را حسابی تمیز کرد، حتی داخل ماشین را هم جارو کرد. هر چی می گفتیم: شما فرمانده هستید، این کارها را نکنید، گفت: من خاک پای شما هستم فرمانده یعنی چی؟از اول انقلاب بسیجی بودم و الان هم هستم و هر کجا که نیاز باشد و ببینم انقلاب و ولایت فقیه در خطر است، در صحنه هستم. تا وقتی که نفس دارم در خدمت نظام هستم و اگر همسرم هم زنده بود تا آخرین قطره خونش مقابل متجاوزان می ایستاد.باید ندای رهبر را لبیک گفت، فرقی نمی کند میدان جنگ چه زمانی و کجا باشد.

داستان هائی از مصائب و کرامات حضرت رقیه علیهاالسلام

مشخصات کتاب

نویسنده : عباس عزیزی

ناشر : کتابخانه معارف اسلامی

سفید شدن موی و خم شدن کمر زینب (س)

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمْ

دل کندن از خرابه شام و رقیه برای زنان و کودکان ، خصوصا حضرت زینب (س) بسیار مشکل بود. مگر می شود نو گل بوستان ابی عبدالله (ع) و بلبل شاخسار ولایت را تنها گذاشت و رفت .

گوییا که از شام بیرون روند، مگر نام ((رقیه)) از یاد می رود. نسیم باد، در هر کجا بوی رقیه را بر کاروان می افشاند و زینب در هر مکان ، یادمان رقیه را فریاد می کند. آن گاه که باران اشک زینب ، خاک قبر حسین (ع) را می شوید، یاد رقیه ، دل عمه اش را آتش می زند و می گوید: برادر جان ! همه کودکانی را که به من سپرده بودی ، به همراه خود آوردم ، مگر ((رقیه ات)) که او را در شهر شام ؛ با دل غمبار به خاک سپردم .!(۱۷۶)

و آن زمان که پیام آور عاشورا پا به شهر پیامبر می گذارد، از حکایت های کربلا و کوفه و شام ، سخن می راند در جمع زنان ، یاد دختر کوچک برادر را پاس می دارد و علت موی سفید و خم شدن کمرش را مصیبت رقیه می داند.(۱۷۷)

از غم آن مه لقا قدم خمید

در عزایش گشته موهایم سفید

زین مصیبت شیشه صبرم شکست

قلب محزونم از این ماتم برفت . گویا همان محبت ، زینب (س) را باز به شام آورد دیگر بار اشک شور در کنار قبر رقیه ریخت به یاد دوران اسارت و زمان شهادت دختر برادر، قطرات باران چشم بر گونه هایش غلطید عقده دل باز کرد و در زینبیه ، به دیدار مادر شتافت تا غصه کربلا و شام را برای حضرت زهرا (س) باز گوید.(۱۷۸)

مگر خانه نداریم ، مگر بابا نداریم

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمْ

در میان ناله و اندوه بانوان رها شده از زنجیر ستم ، اطفالی بودند که همراه آنها در خرابه شام اسکان داده شده بودند، آنها شاهد ناله های جانکاه بزرگ بانوان بودند، عصرها که می شد آن اطفال خردسال یتیم کنار درب خرابه صف می کشیدند و می دیدند که مردم شام دست کودکان خود را گرفته آب و نان فراهم کرده و به خانه ها می روند ولی اینها خسته ، مانند مرغان پرشکسته دامن عمه را می گرفتند و می گفتند: همه ! مگر ما خانه نداریم ، مگر ما بابا نداریم ؟

زینب (س) می فرمود: ((چرا، نور دیدگان ، خانه های شما در مدینه است و بابای شما به سفر رفته))(۱۷۹)

نقل کرده اند که از آن اطفال یتیم ، نه تن در خرابه از دنیا رفتند، که نهمین آنها حضرت رقیه (س) دختر سه ساله حضرت امام حسین (ع) بود.(۱۸۰)

نظاره غسل دادن حضرت رقیه

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمْ

هنگامی که زن غساله ، بدن رقیه (س) را غسل می داد، ناگاه دست از غسل کشید، و گفت : ((سرپرست این اسیران کیست ؟))

حضرت زینب (س) فرمود: چه می خواهی ؟

غساله گفت : این دخترک به چه بیماری مبتلا بوده که بدنش کبود است ؟

حضرت زینب (س) در پاسخ فرمود: ای زن ! او بیمار نبود؛ و این کبودیها آثار تازیانه ها و ضربه های دشمنان است .(۱۸۲)

و در روایت دیگر است که آن زن دست از غسل کشید و دستهایش را بر سرش زد و گریست . گفتند: چرا بر سر می زنی ؟ گفت :

مادر این دختر کجاست تا به من بگوید چرا قسمتهایی از بدن این دخترک سیاه شده است ؟ گفتند: این سیاهی ها اثر تازیانه های دشمنان است .(۱۸۳)

دخت خورشید : نیم نگاهی به زندگانی دخت رسول اکرم صلی الله علیه و آله حضرت رقیه علیهاالسلام

مشخصات کتاب

نویسنده : ناهید طیبی

ناشر : مجله حوزه

در دامان خورشید و ماه

رقیه مرواریدی بود که در صدف رسالت نمایان شد و در مدت کوتاه عمر خویش چهره تابناک و درخشانی را در دل تاریخ به ودیعه نهاد. او دختر رسالت بود و در دامان مادر احسان، حضرت خدیجه(س)، رشد یافته و بالنده شد. برخی از مورخان او را دختر خدیجه خوانده و بر این باورند که پدرش یکی از همسران پیشین خدیجه بوده است ولی با اندک تأمل در روایات و کتب تاریخی شیعه و اهل سنت درمی یابیم که او دختر پیامبر(ص) است. احمد خلیل جمعه در کتاب «نساء اهل البیت» می نویسد: «رقیّه بنت رسول اللّه الهاشمیه و ...»(۲) و در ذیل این مطلب نام مورخان و محدثان بزرگی را ذکر می کند که رقیه را دختر پیامبر(ص) می دانند و با ذکر «هاشمیه» نسب شریف این بانو را بیان می کند. در طبقات ابن سعد نیز فرزندان پیامبر(ص) این گونه بیان شده اند: «... و اکبرُ بناته زینب، ثم رقیهٔ و قیل رقیهٔ ثم زینب و ام کلثوم و فاطمهٔ هؤلاء کلّهم من خدیجهٔ ولدوا بمکّهٔ» و بزرگترین دختر [پیامبر] زینب است و بعد رقیه و گفته شده است که بزرگترین رقیه است و سپس زینب و ام کلثوم و فاطمه و اینها (فرزندان) همگی از خدیجه بوده و در مکه به دنیا آمده اند.(۳) در کتابهای روایی می بینیم که نام رقیه به عنوان یکی از دختران پیامبر(ص) آمده است. از جمله در کتاب بحارالانوار به نقل از مناقب ابن شهر آشوب می خوانیم که: «أولادهُ: وُلِدَ من خدیجهٔ القاسم و عبداللّه و هما الطاهر و الطیّب و اربع بناتٍ: زینب و رقیهٔ و ام کلثوم و هی آمنهٔ و فاطمهٔ و هی ام ابیها و ...»(۴) فرزندان پیامبر(ص): قاسم و عبداللّه که طیب و طاهر نام داشتند و چهار دختر به نامهای زینب و رقیه و ام کلثوم (آمنه) و فاطمه ـ که او را اُم ابیها می نامیدند ـ از خدیجه(س) متولد شده اند و ...» در همین کتاب از قول چهار کتاب روایی می نویسد که رقیه و زینب دخترخواندگان پیامبر(ص) از «جحش» هستند و دختران پیامبر(ص) نیستند. با توجه به کثرت روایاتی که رقیه و زینب را دختران پیامبر(ص) می داند در مقابل این چهار مورد، که «بلاذری» نیز از این جمله است، مشخص می گردد که رقیه دختر پیامبر(ص) است و مادر بزرگوارش نیز حضرت خدیجه است. شناخت افراد با توجه به نسب و حسب آنها از سنتهای دیرینه تاریخ نگاران بوده است. و همواره آشنایی با مردان و زنان بزرگ تاریخ یا از طریق نسبِ شریف آنان بوده و یا به وسیله دقت در ویژگیهای والا و صفات آسمانی آنان صورت می گرفته است. رقیه، گل بوستان رسالت، در مرحله اول شناخت، نیازی به توضیح و بیان ندارد چرا که رسول رحمت(ص)، بهترین آفریده حق، پدر اوست؛ «آفتاب آمد دلیل آفتاب». سخن از عظمت و شرافت کسی که شرف ریزه خوار خوان اوست و کسی که آفرینش به طفیل و بهانه خلقت او ایجاد شد و هستی در خال لب او تفسیر می گردد، فرصتها می طلبد و نوشتنهای بی انتها، از این رو ما قلم خویش را در می کشیم و دریایی را با قطره ای ـ که همانا واژه های نارسای ماست ـ تعریف نمی کنیم و به شعر حافظ بسنده می کنیم که: شهسوار من که مَه آیینه دارِ روی اوست تاجِ خورشید بلندش خاک نعل مرکب است گفتنی است که برخی از ادیبان و مفسران اشعار حافظ «شهسوار» را پیامبر گرامی اسلام دانسته و ماه، که آیینه دار روی اوست، را به مولی الموحدین حضرت

علی(ع) تعبیر کرده و به تأویل برده انـد و حق هم جز این نیست.(۵) مادر بزرگوار رقیه، خـدیجه(س) است که در جای جای تاریخ صدر اسـلام قدمهای اسـتوار و بلند او دیده می شود. اولین زن مسـلمان، اولین نمازگزار و اولین قلبی که برای میهمان حَرا، حضـرت محمـد(ص)، تپیـد و با طپش خود قلب اسـلام را حیاتی دوچندان بخشـید. رسول خوبیها در مورد خدیجه(س) می فرماید: آنگاه که همه مرا تکـذیب کردنـد او مرا تصـدیق کرد و آنگـاه که همه از من دوری می کردنـد او مرا حمایت کرد. همانا او زن پربرکتی بود ...(۶) در روایـات آمـده است که هرگـاه دوسـتان خـدیجه(س)، پاک بانوی بهشتی به خـدمت پیامبر(ص) می رسـیدند مورد احترام فراوان و اکرام حضـرت ختمی مرتبت قرار می گرفتند(۷) زیرا حضـرت همیشه دین اسـلام را مدیون ایثارگریهای او می دانست. در کتب اهل سـنت نیز به این نکته اشاره کرده و می نویسـند: یثنی علیها، یفضّلها علی سائر امّهات المؤمنین و یبالغ فی تعظیمها و ...(۸) پیامبر گرامی اسـلام خدیجه(س) را ستایش می کرد و بر سایر همسران خویش برتری می داد و در بزرگداشت وی بسیار کوشا بود. از بانوی نیایش و ایثار سـخن گفتن نیز مجال فراوان می طلبد و ما به همین مختصر بسنده می کنیم و به بررسی زندگانی نورانی رقیه دختر رسول خدا(ص) می پردازیم تا از خرمن خصال او خوشه ای برچینیم.

تولد یک گل در بوستان رسالت

در مورد تاریـخ تولـد رقیه، تاریـخ سـکوت کرده است. همان گونه که تاریـخ تولد و وفات بسـیاری از مادران و همسـران و دختران ائمه(ع) مشـخص نیست و اگر هم تـاریخی در دست باشـد مـورد اختلاـف بوده و اقوال گونـاگون دارد، تاریـخ تولـد رقیه نیز از این مقوله مسـتثنی نبوده و نیست و شایـد بی مهری زمـان جـاهلیت نسبت به زنـان و یـا غیرت ناموسـی در پاره ای از خانواده ها و یا بی اهمیتی نسـبت به سـرنوشت دختران و زنان علت این شـکاف و خلاء تاریخی شـده باشـد. به هر حال با جسـتجوی دقیق تر در ژرفای تاریـخ مـدون اسـلام می توان حـدود تاریـخ تولـد پرشـکوه افرادی چون رقیه را یـافت. دانسـتیم که رقیه دومین دختـر پیـامبر(ص) و چهارمین فرزند آن بزرگوار است و می دانیم که پیامبر(ص) و حضرت خدیجه(س) پانزده سال قبل از بعثت ازدواج کردند و در آن زمان حضـرت خدیجه(س) چهل ساله و پیامبر(ص) بیست و پنج ساله بودند.(۹) با توجه به دو مطلب فوق تاریـخ میلاد رقیه به بیشتر از ده سال قبل از بعثت نمی رسـد اما نکته دیگری در کتابها ذکر شده است که ما را به تاریخ دقیق تری نزدیک می کند و آن اینکه رقیه در حبـاله نکـاح عتبه بن ابی لهب بوده است و قبـل از بعثت این عقـد خوانـده شـده بود. طبق نقـل تاریـخ، در سـال سوم بعثت، پیـامبر(ص) با آیه شـریفه «و انـذر عشـیرتک الاقربین» دعوت سـرّی خویش را از خانه ارقم بن ارقم به دعوت آشـکارا برای قریش و خانواده خویش تبـدیل نمود و با برپا کردن یک میهمانی تصـمیم به دعوت عَلَنی گرفت. در مجلس اول ابولهب مانع اجرای تصـمیم حضـرت شـد و پیـامبر(ص) شب بعـد میهمـانی دیگری ترتیب داده و اعلاـم نبـوت نمـوده و حـتی وصـی و جانشـین بر حق خویش، علی(ع)، را نیز معرفی نمـود. پس از آزار فراوان ابولهب در همـان اوایـل دعوت آشـکار پیـامبر(ص)، سوره «تبّت» نـازل شـد(۱۰) و ابولهب و همسـرش مورد لعنهٔ و نفرین قرار گرفتند. ام جمیل دختر حرب، خواهر ابوسـفیان و همسـر ابولهب بود که پس از نزول این سوره بیشتر به آزار و اذیت پیامبر(ص) پرداخت و دختران ایشان، رقیه و ام کلثوم، را که برای عتبـهٔ و عتیبهٔ عقد کرده بود طلاق داد. او به فرزندش عتبه در مورد رقیه گفت: طلِّقها یا بُنیَّ فانّها قد صـبَتْ(۱۱). پسـرم او (رقیه) را طلاق بده که خردسال و کوچک است. در مفردات راغب «صـبی» این گـونه تعریف شـده است: «الصـبیُّ من لم یبلُغُ الحُلُم»(۱۲) صبی کسـی است که به بلوغ نرسـیده است احتلاـم از نشـانه هـای بلوغ است. از سوی دیگر در کتـاب مجمع البحرین آمـده است: [«و آتینـاه الحکمَ صبیا ۱۹/۱۶» ای الحکمهٔ و النبوهٔ و هو ابن ثلاث سنین(۱۳)] یعنی آیه شـریفه که در مورد حضـرت یحیی(ع) می فرماید ما، در کودکی به او حکم دادیم منظور از حکم، حکمت و نبوت است و او در آن زمان سه ساله بود. در واقع صبی در آیه شـریفه به کودک سه ساله اطلاق شده است. در جای دیگر می خوانیم که: «و بِنْتُ تسع سـنین لا تسـتصبی الاّ ان یکون فی عقلها ضعف» ای لا تُعَدُ فی الصبایا(۱۴). و این عبارت که

«دختر نه ساله کودک بشمار نمی رود مگر اینکه ضعف عقل داشته باشد» یعنی [این دختر ۹ ساله] جزء کودکان محسوب نمی شود. اکنون شاید بتوان با توجه به مطالب مذکور حدود سال تولد رقیه، پاک بانوی هجرت، را تخمین زده و گفت: در سال سوم هجری رقیه صبی بوده است ـ و ممکن است دلیل باکره بودن وی هنگام طلاق که به اتفاق، همه مورخان ذکر کرده اند همین سن کم باشد ـ و صبی طبق نظر لغت شناسان به دختر یا پسر قبل از بلوغ می گویند و بویژه در مورد دختر قبل از ۹ سالگی واژه صبیه آورده می شود. پس در سال سوم هجری حداکثر سن رقیه می توانست هشت سال باشد. و اگر چنین باشد او در سال پنجم قبل از بعثت به دنیا آمده است. البته اگر کمتر از هشت سال بگیریم با مشکل مواجه خواهیم شد زیرا رقیه و همسرش عثمان در مهاجرت اول به حبشه شرکت داشتند و این هجرت در سال پنجم بعثت صورت گرفت و بنا بر نقل تاریخ رقیه باردار بود، و فرزندش در این سفر سقط شده است پس اگر سن وی را هنگام طلاق از عتبه بن ابی لهب کمتر از هشت سال بگیریم با توجه به اینکه دو سال بعد از طلاق باردار شده است؛ سن او با مسأله بارداری از جهت علم فیزیولوژیست زنان تناسب نخواهد داشت و اما در مورد جمع مفاهیم «صبی» می توان گفت سه ساله بودن و کمتر از ۹ ساله بودن دختران و نیز کمتر از سن بلوغ را می توان در یک جمله جمع کرد، و گفت که صبی یعنی به سن بلوغ نرسیده. بنابراین رقیه پنج سال قبل از بعثت به دنیا آمده و طبق رسوم منطقه ای قبل از بلوغ و در کودکی نام او را بر عتبهٔ بن ابی لهب گذاشته اند تا پس از بلوغ رسما ازدواج کنند و در سال سوم یا چهارم بعثت در هشت سالگی عتبه با اصرار مادر و پدرش او را طلاق می دهد و با فاصله کمی ـ که در آینده توضیح خواهیم داد ـ به عقد عثمان در می آید و این ازدواج باید در اوایل سال چهارم بعثت باشد.

در آینه صفات

ویژگیهای والای رقیه را می توان با تدبر و تأمل در مدت کوتاه زندگانی او دریافت و برای نسلهای آینده واگویه کرد. دوران کودکی رقیه نسبت به دیگر دختران مکه امتیاز ویژه ای دارد. او در خانه بزرگ مردی زندگی می کند که آینده بشریت در دستان توانا و قلب وسیع اوست. مردی که برای رسالت برگزیده شد و پیش از رسالت با صفت «امین» در میان مردم جاهلیت زندگی می کرد و نور ایمان به خدای یکتا و عبادتهای او در حرا قبل از بعثت مشاهده می شد. خلوتهای ملکوتی با خدا و توجه در آیات تکوینی در زندگانی پیامبر(ص) ـ قبل از بعثت ـ در تاریخ ثبت شده است و این ارتباطها به یقین جلوه ای ویژه در خانه یتیم قریش داشته است و رقیه بر سر این سفره نورانی و معنوی میهمان بوده است. او افزون بر اینکه سجایای اخلاقی پدر و صفات شایسته مادر را در نهاد خویش دارد؛ شاهد بزرگترین هدیه الهی به بشریت بوده و این هدیه به کسی جز محمد(ص)، وارث صفات انبیاء، داده نمی شود. حضور جبرائیل، فرشته امین وحی، در خانه پیامبر(ص) و شمیم عرشی او در نورانیت سیمای آسمانی پدر، همه و همه در آینه چشمان رقیه، دختر کوچک خانه پیامبر(ص)، درخششی ناگفتنی دارد. در مورد رقیه، دختر رسالت، به چند پدیده مهم و اساسی برمی خوریم: اسلام آوردن او، بیعت و هجرت تاریخ سازش. در طبقات ابن سعد آمده است که: اَسلَمَتْ حین اَسْلَمَتْ اُمّها خدیجه بنت خویلد و بایعت رسول اللّه (ص) هی و اخواتها حین بایَعَهُ النساء،(۱۵) [رقیه] آن هنگام که مادرش اسلام آورد، دین اسلام را پذیرفت و با رسول خداوند(ص) در «بیعت النساء» بیعت کرد (همراه با خواهرانش). در کتب تاریخی ذکر شده است که اولین زنی که به پیامبر(ص) ایمان آورد و اسلام را به عنوان دین آسمانی پذیرفت خدیجه بنت خویلد، همسر گرامی پیامبر(ص) اسلام، بود. در واقع او اولین کسی بود که شاهد حالات معنوی و عارفانه پیامبر(ص) بود. آنگاه که پیامبر اسلام(ص) از «حرا» برمی گردد و بار نبوت و هدایت مردم را بر دوش می گیرد و حُریّت را برای ابدیت به ارمغان می آورد، خدیجه آرام بخش روح و روان او بوده و با تصدیق سخنان وحیانی او از سنگینی این بار می کاهد. و دختران پیامبر(ص) به استثنای فاطمه(س) که در آن زمان به دنیا نیامده بود در همان خانه شاهد سخنان پدر و مادر بوده و همزمان با مادر صدیّقه و مصدّقه خود به آیین نوپای اسلام می

گروند. بنا بر آنچه پیش از این در مورد تولد رقیه، پاک بانوی هجرت و ایمان، گفتیم در هنگام بعثت، او باید پنج یا شش ساله باشد. ممکن است شبهه ای ایجاد شود که دختر ۵ ساله تکلیف ندارد و اسلام آوردن برای او معنا ندارد. این شبهه را در چند جمله می توان پاسخ داد. اولاً اسلام در مراحل آغازین بر اساس اعتقادات و باورهای دینی مردم ابلاغ شده و فروعات دینی و فقهی پس از اصول دین مطرح شد. از این رو سن تکلیف و اصلاً تکالیف تشریعی دین در روزهای اول بعثت مورد توجه نبود. رقیه همزمان با مادر و خواهران خود اعتقادات و باورهای دین مبین اسلام را می پذیرد اگرچه خردسال باشد همان گونه که حضرت علی(ع) هنگام اسلام آوردن به سن بلوغ نرسیده و با توجه به اینکه سال ۳۰ عام الفیل به دنیا آمده بود، در ده سالگی دین اسلام را پذیرفته و ایمان آورد و نشان افتخارآفرین «اول مسلمان» را به سینه آویخت. ثانیا مرحله اسلام و ایمان با هم متفاوت هستند. اسلام یعنی گفتن شهادتین و قبول توحید و نبوت پیامبر(ص) در مراحل اولیه تشریع دین اسلام و داشتن پدر و مادر و یا جد و جده مسلمان در مراحل بعدی و سالهای پس از تشریع. و ایمان یعنی باور قلبی و التزام عملی که در پی سن تکلیف مطرح شده و مکلف باید آن را در وجود خویش نهادینه کند. اکنون که منافاتی بین سن کم رقیه و اسلام آوردن او نیافتیم به مراحل بعدی می پردازیم. در ادامه روایت می خوانیم که همزمان با خواهران خود در بیعت النساء با پیامبر اسلام(ص) بیعت کرد. بیعت با رهبری یکی از مظاهر حضور سیاسی اجتماعی مسلمانان و بویژه زنان در صدر اسلام بود و اطاعت از ولایت و رهبری و حمایت و دفاع از دین و آیین اسلام و جان رهبر از مفاد این بیعت بود. خداوند متعال در قرآن کریم بیعت با پیامبر(ص) را در حکم بیعت با خدا دانسته و می فرماید: «انّ الذین یبایعونک انّما یبایعون اللّه ید اللّه فوق ایدیهم فمن نکث فانّما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه اللّه فسیُؤتیه اجرا عظیما. فتح/۱۰» در حقیقت کسانی که با تو بیعت می کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می کنند، دست خدا بالای دستهای آنهاست پس هر که پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان می شکند هر که بر پیمانش وفادار بماند به زودی خدا پاداشی بزرگ به او می بخشد. و رقیه در «بیعت النساء» با رسول خدا(ص) و در واقع با خود خدا بیعت کرده و بر این پیمان تا سر حد جان پایبند بود و ما در آینده موارد وفاداری او به این پیمان را بیان می کنیم. در سال دوازدهم بعثت گروهی مرکب از دوازده نفر از مدینه حرکت کرده و در عقبه (نقطه ای در منا) با حضرت پیامبر(ص) ملاقات نموده و نخستین پیمان اسلامی بسته شد. متن این پیمان به قرار زیر بوده است: «با رسول خدا پیمان بستیم که به خدا شرک نورزیم، دزدی و زنا نکنیم، فرزندان خود را نکشیم، به یکدیگر تهمت نزنیم و کار زشت انجام ندهیم و در اعمال نیک نافرمانی نکنیم.»(۱۶) این پیمان در اصطلاح مورخان «بیعهٔ النساء» نام دارد. رقیه به همراه خواهران خود زینب و ام کلثوم در این بیعت شرکت کرده و با رسول گرامی اسلام(ص) نه به عنوان پدر که به عنوان رهبر دینی و سیاسی و ولی امر خویش پیمان بست. جلوه جاودانه دیگری که به زندگی رقیه درخششی افزونتر بخشید هجرت اوست. تاریخ نگاران او را در زمره اولین مهاجران می دانند. در طول تاریخ صدر اسلام در زمان پیامبر گرامی(ص) سه هجرت اساسی صورت گرفت. هجرت اول در سال پنجم بعثت به علت آزار قریش بود. رهبر اسلام مقصد مهاجرین را با بینش و بصیرت ژرف خویش انتخاب کرده و فرمود: «اگر به حبشه سفر کنید برای شما مفید خواهد بود زیرا بر اثر وجود زمامدار نیرومند و دادگر در آنجا به کسی ستم نمی شود. آنجا خاک پاکی و درستی است و شما می توانید در آن خاک به سر برید تا خداوند فرجی برایتان برساند.»(۱۷) تاریخ نگاران می نویسند: عثمان همراه با رقیه دختر رسول خدا به سوی حبشه هجرت کرد پس از آن به سوی مدینه هجرت کرده و چاه رومه را به قیمت بیست هزار درهم خریدند. «ذَهَبی» مورخ شهیر اهل سنت می نویسد: «و هاجَرَتْ معه الی الحبشهٔ الهجرتین جمیعا»(۱۸) و رقیه با عثمان به سوی حبشه مهاجرت کرد و در هر دو هجرت حضور داشت. این بانوی بزرگوار را «سیّدهٔ نساء المهاجرین» می نامند. بنابراین در هجرت اول به حبشه و هجرت دوم حبشه و نیز هجرت مسلمانان به سوی مدینه، رقیه دختر پیامبر(ص) حضور داشته و تاریخ برخی از نکات مهم زندگانی وی را در رابطه با همین مهاجرتها ذکر می کند از جمله اینکه در هجرت اول به خاطر سختیهای راه اولین فرزند رقیه سقط شده و او با تأثر روحی و روانی و همچنین ضعف جسمی این راه را

ادامه داده و حتی این سختیها مانع هجرتهای بعدی وی نشد. ابن سعد می گوید: کانت فی الهجرهٔ الاولی قد اسْقَطَتْ من عثمان سقطا ثم وَلَدت بعد ذلک ابنا سمّاه عبداللّه .(۱۹) در هجرت اول (رقیه) جنینی که از عثمان داشت سقط کرد و سپس پسری به دنیا آورد و نام او را عبداللّه نهاد. دوری از عزیزانی چون پیامبر(ص) و حضرت خدیجه(س) و خواهران دلسوز و نیز غربت و تنهایی و از دست دادن فرزند و مشکلات و سختیهای ناشی از آزار مشرکان غمهای بزرگی بود که به رقیه فشار آورده و رقیه پنج سال قبل از بعثت به دنیا آمده و طبق رسوم منطقه ای قبل از بلوغ و در کودکی نام او را بر عتبهٔ بن ابی لهب گذاشته اند تا پس از بلوغ رسما ازدواج کنند و در سال سوم یا چهارم بعثت در هشت سالگی عتبه با اصرار مادر و پدرش او را طلاق می دهد و با فاصله کمی به عقد عثمان در می آید. بیعت با رهبری یکی از مظاهر حضور سیاسی اجتماعی مسلمانان و بویژه زنان در صدر اسلام بود و اطاعت از ولایت و رهبری و حمایت و دفاع از دین و آیین اسلام و جان رهبر از مفاد این بیعت بود. او را آزار می داده و او چونان کوهی استوار این سختیها را تحمل کرده و چشم به آینده دین نوپای اسلام دوخته بود. مورخان می نویسند: در هجرت دوم که به سرپرستی جعفر ابن ابی طالب صورت گرفت، ۸۳ مرد و ۱۸ زن حضور داشتند. رقیه دختر پیامبر(ص)، اسماء بنت عمیس، ام سلمه، ام کلثوم دختر سهیل و ... از بانوان مهاجر بودند.(۲۰) در تفسیر قرطبی نیز آمده است که رقیه در دو هجرت به حبشه شرکت داشت. او می نویسد: «و من ثم عُدَّتْ من اصحاب الهجرتین»(۲۱) از این جهت رقیه را از یاران دو هجرت شمرده اند. هجرت سوم به سوی مدینه بود. سختیهای این سفر از سفرهای پیشین بیشتر بود. از مکه تا مدینه حدود ۴۷۰ کیلومتر بیابان خشک و سوزان است و مهاجرین در سال سیزدهم بعثت این مسیر را طی کرده و به امر رهبر خویش از وطن و زادگاه خود دست برداشتند و حتی اموال و خانه های شخصی خود را هم رها کردند. ظاهرا هنگام هجرت به مدینه، رقیه، دختر نبوت و ولایت، نوزده سال بیشتر نداشته است و اگر به نقل تاریخ نویسان که آورده اند: «عبداللّه ، فرزند رقیه، در شش سالگی(۲۲) در سال چهارم هجری از دنیا رفت»(۲۳) توجه کنیم می یابیم که فرزند او در آن زمان دو ساله بوده است. عبور از راههای

ازدواج، برگی دیگر از دفتر زندگی

پیش از این اشاره کردیم که رقیه، دخت خورشید، قبل از ازدواج با عثمان به عقد عُتبهٔ بن ابی لهب در آمده بود. البته این مسأله مربوط به قبل از بعثت بود، چنانچه مورخان می نویسند: قبل از نبوت، عتبه، رقیه را عقد کرد و بعد از نزول سوره تبت او را طلاق داد.(۱) در باره این جریان مورخان شیعه و سنی روایات مشترک ذکر کرده و جریان را اگرچه با تعابیر گوناگون ولی به یک مضمون نقل می کنند. رقیه در نکاح عتبه بن ابی لهب بود و ام کلثوم، خواهر بزرگوارش، در نکاح عتیبه بن ابی لهب. ابولهب چهره منفور و شناخته شده ای است و در تاریخ صدر اسلام جای پای کارشکنی ها و لجاجتهای او بر جای مانده است و همسرش ام جمیل، دختر حرب و خواهر ابوسفیان، در عرب مشهور به صفات رذیله ای مثل حسد، بغض و خودخواهی بوده است. در اثر مزاحمتهای فراوان آنها و آزار رسانی به پیامبر(ص) از جمله ریختن امعاء و احشاء گوسفندان و قربانیها بر سر پیامبر(ص) و شرکت در جلسات تبلیغی و منحرف کردن مسیر تبلیغ پیامبر(ص) و آزارهای دیگری که به علت همسایگی با پیامبر(ص) می توانستند به حضرت برسانند؛ در اوایل دعوت آشکار و رسمی پیامبر(ص) سوره تبت نازل شد و چهره خبیث ابولهب و همسرش بیش از پیش به مردم مکه و بویژه مسلمانان شناسانده شد. برخی نوشته اند قبل از نزول آیات سوره تبت نیز خداوند می خواست پیامبر بزرگوارش را با خلاصی از ابولهب و همسرش گرامی بدارد. از این رو پیامبر(ص) مقادیری را به مصلحت رقیه به عنوان مهریه قرار داد. می نویسند: «جَعَل المقادیر تجری لصالح رقیّه رضی اللّه عنها»(۲) و ابولهب از این نکاح منصرف شد ولی پس از مدتی تصمیم گرفتند که با ازدواج دختران پیامبر(ص) با پسران خود موافقت کنند تا با این وسیله از طریق دو دختر حضرت، او را بیشتر آزار دهند و حتی آن بزرگوار را به قتل برسانند. بعد از این واقعه و پذیرش مجدد نکاح به علتهایی که ذکر شد، آیات شریفه نازل شد و ام جمیل

حسد و کینه بیشتر نسبت به پیامبر(ص) پیدا کرده و با طلاق دادن دو دختر ایشان سعی داشت به شخصیت حضرت در زمانی که دختر داشتن هیچ گونه افتخاری نداشته بلکه ننگ آفرین بود، اهانتی کرده باشد. رقیه هنگام طلاق، دختر و باکره بود ولی ام کلثوم مدتی بعد از رقیه طلاق داده شد و در باکره بودن وی اختلاف در اقوال است. طبری، مورخ شهیر اهل سنت، می نویسد: ابولهب دختران پیامبر را قبل از بعثت به همسری پسرانش در آورد و پس از آن، آنها را وادار به طلاق کرد و از خانه خود بیرون ساخت تا آن حضرت را دچار رنج و سختی کند.(۳) او نمی دانست که با این کار نه تنها اهانت به پیامبر(ص) نکرده بلکه او گرامی تر از همیشه نزد مردم شناخته شد زیرا این اتصال نامبارک در کیفیت تبلیغ حضرت هم می توانست اثر گذارد. از طرفی شخصیت پیامبر(ص) به گونه ای بوده است که حتی قبل از نبوت مورد احترام مردم بوده و ازدواج با دختران حضرتش برای هر کس مایه افتخار بود. مورخان اهل سنت می نویسند:(۴) پس از طلاق رقیه و ام کلثوم خداوند خیر را برای پیامبرش بیش از پیش قرار داد. در آن زمان در دل عثمان حسرتی ایجاد شد که چرا بر عتبهٔ بن ابی لهب پیشی نگرفته و قبل از او به خواستگاری رقیه نرفته است. جمال و کمالات رقیه را شنیده بود و به خاطر دوری از این شرف عظیم در اندوه و حسرت به سر می برد. با همان حالت به منزل خاله اش سُعدی بنت کُریز رفت. او در میان عرب جاهلیت به کهانت و آشنایی با رَمل معروف بود. از این رو با دیدن خواهرزاده اش به حزن ضمیر او پی برده و با طبع لطیف شاعرانه اش از دردِ عثمان سخن گفت و چون عثمان بت پرست بود با سرودن اشعاری خطاب به عثمان او را تشویق به پذیرش اسلام کرد. عثمان از منزل خاله خود خارج شد و در افکار خود غرق بود که ابوبکر او را دیده و پس از صحبتهای فراوان او را به اسلام دعوت کرد و سپس نزد پیامبر(ص) رفته و اسلامِ عثمان را اعلام کرد و بعد، از دختر پیامبر(ص) برای او خواستگاری کرد. بر این اساس زندگی مشترک عثمان و رقیه، دختر رسالت، از اوایل بعثت و در واقع بعد از نزول سوره «مَسَد» [تبّت] آغاز شده است که تقریبا سال چهارم بعثت می باشد و باردار بودن وی در هجرت اول به حبشه که سال پنجم بعثت صورت گرفت و سقط جنین وی مؤید دیگری بر این ادعاست که او در سال چهارم هجری در حدود سن ده سالگی با عثمان ازدواج کرده است و با فاصله کمی بارداری و سقط جنین او در سال پنجم صورت گرفته است. پس دوران همسرداری این بانوی شکیبا حدود دوازده سال و شاید هم کمتر بوده است. از کیفیت زندگی مشترک او با عثمان مطالب زیادی در دست نیست جز دو روایت در کتب شیعی که حکایت از ناراحتیهای موجود در خانه رقیه می کند و در آینده، در بخش پایانی مقاله، به آن می پردازیم. مطلبی که از روایات استفاده می شود این است که رقیه، بانوی هجرت، مورد ضرب قرار می گرفته است و یکی از دلایل مرگ او در جوانی همین رفتار بوده است. او چندین بار به خانه پدر آمده و یا پیک فرستاده است که در خانه مورد آزار همسرش قرار گرفته است و پیامبر(ص) در پاسخ او فرموده اند: «اقنی حیاءک فما اقبح بالمرأهٔ ذات حسبٍ و دینٍ فی کلّ یوم تشکو زوجها»(۵) [دخترم] حیای خودت را بیشتر کن چه زشت است برای زنی که دارای حَسَب و دین است اینکه هر روز از همسرش گله و شکایت کند. پیامبر(ص) برای اتمام حجت چند بار دخترشان را این گونه به خانه همسر برگرداندند ولی مرتبه چهارم او را به خانه خویش آوردند و در خانه پیامبر(ص) بود تا هنگام وفات. در این روایات با مضمون مشترک نام همسر عثمان به گونه ای صریح آورده نشده است و با لفظ بنت رسول اللّه (ص) از او سخن به میان آمده است. از این رو احتمال دارد در مورد ام کلثوم، خواهر رقیه باشد، ولی با جمله ای که در مورد رقیه در روایت دیگر ذکر شده که «انّ رقیّه لِمّا قتلها عثمان»(۶) می توان این روایات را به رقیه هم مطابقت داد.

در آستان مقدس «مادری»

«مادر» بودن از جلوه های ویژه یک عمر پربرکت برای بانوان است و بسیاری از بانوان نمونه را بر مسند تربیت و پرورش می توان شناخت و شناساند. رقیه، بانوی صبر و شکیبایی، در نخستین روزهای ازدواج با عثمان برای مقام والای مادری برگزیده شد ولی به

علت مشکلات فراوان سیاسی ـ اجتماعی آن زمان ناچار به هجرت شد و در هجرت اول، فرزند دلبندش سقط شد و رقیه در اندوه غنچه ناشکفته خود به سوگ نشست. به نقل از مورخان شیعه و اهل سنت پس از او صاحب فرزندی به نام عبداللّه شد که در شش سالگی در سال چهارم هجری از دنیا رفته است پس وی، در سال یازدهم یا دوازدهم بعثت در مکه به دنیا آمده است. در کتب تاریخی آمده است که خروسی چشم او را نوک زده و چهره اش متورم شد و بیمار گشت و مرد و رقیه پس از آن فرزندی برای عثمان نیاورد.(۷) ابن عساکر می گوید: کنیه عثمان در دوران جاهلیت اباعمرو بود. پس از اینکه اسلام آورد از رقیه دختر پیامبر(ص) صاحب پسری شد که او را عبداللّه نامیدند و کنیه عثمان هم به همان نام به «اباعبداللّه » تغییر یافت.(۸) البته در برخی منابع شیعی مثل بحارالانوار (ج۲۲، ص۱۶۷) نیز مطالب فوق به همین ترتیب ذکر شده است.

مرگ، شهادت؛ هنگامه دیدار

در مورد علت مرگ رقیه در سنین جوانی یعنی حدود بیست و دو سالگی اختلاف شدیدی بین علماء شیعه و اهل سنت وجود دارد که به علت عدم جمع این روایات و اختلاف بارز و تعارض شدید آنها هر دو گونه نقل را می آوریم و داوری را به شما می سپاریم. همان گونه که قبلاً گفته شد در منابع شیعی است رقیه در اثر آزار شدید عثمان دچار ضعف و بیماری شده و در پی آن ضعف و جراحتها از دنیا رفت. دلایل آنها هم روایاتی است که به صورتهای گوناگون از امام صادق(ع) نقل شده است و آن جریان مغیرهٔ بن ابی العاص، عموی عثمان، و تهمت خبر دادن رقیه به پیامبر(ص) از سوی عثمان است. در کتب اهل سنت علت مرگ را حصبه ذکر کرده و نوشته اند: «رقیه به مرض حصبه مبتلا شد و در بستر بود که پیامبر برای جنگ بدر از مدینه خارج شدند و هنگام برگشت پیامبر از بدر، رقیه فوت کرده بود.»(۹) تقریبا اکثر کتابهای اهل سنت علت مرگ را حصبه دانسته اند. این اعتقاد بر اساس سخن پیشینیان آنهاست. دکتر عایشه بنت الشاطی می نویسد: عبداللّه در کودکی در شش سالگی مرد به خاطر اینکه خروسی چشم او را نوک زده بود و رقیه بسیار محزون شد و برای فرزند از دست رفته بسیار گریست و از این داغ دق کرد و برخی گفته اند به بیماری حصبه مبتلا شد.(۱۰) این سخن درست نیست زیرا مورخان سال وفات رقیه را دوم هجری ذکر کرده اند و مرگ فرزند او سال چهارم هجری بوده است که با این گفتار منافات دارد. برخی مورخان می نویسند: «ماتت فی حیاهٔ ابیها فی السَّنَهٔ الثانیهٔ من الهجرهٔ عقب غزاهٔ البدر»(۱۱) (رقیه) در زمان حیات پدر بزرگوارش در سال دوم هجری و پس از جنگ بدر از دنیا رفت. همین مورخ می نویسد: کانت رقیهٔ اول بنات النبی و فاهٔ بالمدینهٔ المنورهٔ و دُفنت بالبقیع»(۱۲) اولین دختر پیامبر که در مدینه وفات کرد رقیه بود و او در بقیع دفن شد. ابن سعد می نویسد: «توفیت رقیهٔ یوم جاء زید بن حارثه بشیرا بفتح بدرٍ و ...»(۱۳) رقیه در روزی وفات کرد که زید بن حارثه (پسرخوانده پیامبر(ص)) خبر و بشارت فتح مسلمانان در بدر را آورده بود. اکنون با توجه به اینکه جنگ بدر در ماه رمضان واقع شد و به پایان رسید می توان گفت رقیه در ماه رمضان سال دوم هجری وفات کرد و در قبرستان بقیع در مدینه به خاک سپرده شد و در آن زمان فرزندش چهار ساله بود. پس از وفات رقیه، عثمان با ام کلثوم خواهر بزرگوار او ازدواج کرد و این ازدواج با یک محاسبه، حدود ۶ ماه پس از مرگ رقیه بود زیرا ابن سعد می نویسد: آنگاه که خواهر (ام کلثوم)، رقیه وفات کرد پیامبر ام کلثوم را به ازدواج عثمان در آورد در سال سوم هجری در حالی که او باکره بود و فرزندی هم برای عثمان نیاورد.(۱۴) در مورد روزهای پایانی زندگی حضرت رقیه، دختر پیامبر گرامی اسلام(ص)، روایات از بینش و وفاداری این بانو سخن می گویند. ما به ذکر دو روایت که با اندک تفاوت دارای یک پیام تاریخی هستند بسنده می کنیم. مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی ـ که از کتب اربعه شیعه است ـ جریان پناهندگی مغیره، عموی عثمان، را به نقل از امام صادق(ع) این گونه بیان می کند: عثمان عموی خود مغیرهٔ بن ابی العاص را پناه داده بود ـ در حالی که پیامبر(ص) خون او را مباح دانسته و فرمان قتل او را صادر کرده بودند ـ و به دختر رسول خدا (رقیه) گفت که به پدر بزرگوارش خبر ندهد. گویا او نمی دانست که به پیامبر وحی نازل

می شود؛ سپس وحی نازل شد، و پیامبر خبر از مکان مغیره یافت و علی(ع) را به سوی او فرستاده و فرمود: (ای علی) شمشیرت را همراه داشته باش و به خانه دخترعمویت برو و اگر مغیره را یافتی او را به قتل برسان. علی(ع) به خانه رقیه رفت و مغیره را نیافت و نزد پیامبر برگشته و عرض کرد: او را ندیدم. به دستور پیامبر(ص) دوباره برگشت. بعد از خروج علی(ع) عثمان با عمویش مغیره وارد شد و سه بار تقاضای بخشش برای او کرد و به دروغ سوگند خورد که او را امان داده ام! پیامبر(ص) نیز فقط سه روز به او امان داد و تأکید کرد اگر پس از آن بر او دست یابم او را خواهم کشت. و هر گونه مساعدت به مغیره را مورد لعن خداوند قرار داد. روز چهارم توسط جبرئیل از محل مغیره آگاه شد و علی(ع) و عمار و کس دیگری را برای قتل مغیره فرستاد و علی(ع) او را کشت. در ادامه روایت به این مضمون آمده است که عثمان همسرش، دختر پیامبر(ص) را زده و به او گفت: تو به پدرت خبر از مکان مغیره دادی. رقیه، نزد پیامبر آمده و از آنچه اتفاق افتاده بود و وی شاهد آن بود خبر داد و از عثمان شکایت کرد. پیامبر فرمود: بانویی که صاحب حَسَب و دین است نباید از همسرش شکایت کند و او را به خانه همسر فرستاد. عثمان هر روز او را آزار می داد و سخنان قبلی را می گفت تا اینکه سه بار این اتفاق افتاد و مرتبه چهارم پیامبر علی(ع) را فرستاد برای آوردن رقیه و علی(ع) او را آورد. پیامبر(ص) پشت او را نگاه کرد و زخمهای شدید و جراحتهای او را دید. و به شدّت اظهار ناراحتی کرد. این اتفاق روز یکشنبه افتاد و روز دوم و سوم هم گذشت و روز چهارم بعد از ضربات شدید از دنیا رفت(۱۵) و ...» البته روایت دیگر که از نظر مضمون شبیه به این روایت است در بحار وجود دارد که از کتاب «الخرائج» ذکر شده است. با توجه به اینکه در این روایت جریان مغیره و پناهندگی او را بعد از غزوه خندق بیان می کند به نظر می رسد منظور از دختر پیامبر ام کلثوم باشد. در روایت آمده است که امام صادق(ع) در پاسخ پرسشی که از جواز نماز بر جنازه توسط زنان شد فرمود: مغیره کسی بود که ادعای تیراندازی به پیامبر را کرد و ادعا کرده بود که دندانهای پیشین پیامبر را شکسته و لبهای او را شکافته و حمزه را کشته و ... در روزی که غزوه خندق اتفاق افتاده بود خوابید و وقتی بیدار شد از ترس اینکه او را بگیرند ادعاهای خود را انکار کرده و به خانه عثمان پناه برد و(۱۶) ... بنا بر نقل مورخان، جنگ خندق در سال پنجم هجری اتفاق افتاد در حالی که رقیه، دختر پیامبر(ص) در سال دوم هجری از دنیا رفت. از این رو احتمال زیادی دارد که منظور از دختر پیامبر(ص) در این دو روایت، ام کلثوم خواهر رقیه باشد که پس از مرگ خواهرش به عقد عثمان در آمده و در سال نهم هجری از دنیا رفته است. در پایان روایتی را که ابن سعد در کتاب طبقات خود آورده است را بازگو می کنیم. وی به نقل از عبداللّه بن عباس می نویسد: «الحقی بِسلفنا عثمان بن مضعون». فبکت النساءُ فجعَلَ عمر یضربهنَّ بسوطه فاخذ النبی(ص) بیده و قال: دَعهنَّ یبکین ثم قال: ابکین و ایّاکن و تعیق الشیطان فانّه مهمایکن من القلب و العین فمن اللّه و الرّحمهٔ و مهمایکن من الید و اللسان فمن الشیطان. فقعدت فاطمهٔ علی شفیر القبر جنب رسول اللّه فجعلت تبکی فجعل رسول اللّه یمسح الدمع عن عینها بطرف ثوبه.»(۱۷) هنگامی که رقیه، دختر رسول اللّه ، از دنیا رفت پیامبر(ص) فرمود: «به درگذشته شایسته ما عثمان بن مضعون، ملحق شو (دخترم)!» زنان گریستند و عمر بن خطاب با شلاق آنان را زد. پیامبر دست او را گرفت و فرمود: رهایشان کن تا گریه کنند. سپس فرمود: گریه کنید. اما بپرهیزید که شیاطین شما را از خیر باز دارند، چرا که آن سوگواری که از دل و اشک چشم باشد از خداوند و از سر رحمت و مهربانی است و آنچه فقط از دست و زبان باشد از شیطان است. سپس فاطمه کنار رسول اللّه بر سر قبر نشست و شروع به گریه کرد. پیامبر با گوشه لباس خود اشکهای فاطمه را پاک می کرد. ذهبی بعد از ذکر این روایت می گوید: این سخن ناصواب است. و بعد به نقل از ابن سعد می نویسد این مطلب را به محمد بن عمر گفتم و او گفت: از همه روایات ثابت می شود که رقیه زمانی وفات کرد که پیامبر در جنگ بدر شرکت کرده بودند و شاید این روایت در باره غیر رقیه (ام کلثوم) باشد و شاید هم مربوط به زمانی است که پیامبر از جنگ بدر بازگشته و برای زیارت سر قبر رقیه آمده بود (زنان مدینه هم به خاطر پیامبر جمع شده بودند).(۱۸)

پاورقی

۱ ـ سیدجعفر مرتضی العاملی، بَناتُ النَّبی اَم رَبائِبها؟!، ص۳۰. ۲ ـ احمد خلیل جمعه، نساءُ اهل البیت، ص۴۸۵. ۳ ـ محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج۱، ص۱۳۳. ۴ ـ علامه مجلسی(ره)، بحارالانوار، ج۲۲، ص۱۵۲. ۵ ـ احمد بهشتی شیرازی، شرح جنون، ص۸۰۲. ۶ ـ ذبیح اللّه رسولی محلاتی، ریاحین الشریعه، ج۲، ص۲۰۷. ۷ ـ بحارالانوار، ج۱۶، ص۸. ۸ ـ صحیح البخاری، ج۷، ص۱۰۷. ذَهَبی، سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص۱۱۰. ۹ ـ جعفر سبحانی، فرازهایی از تاریخ پیامبر(ص)، ص۸۵. ۱۰ ـ جمعی از نویسندگان، تفسیر نمونه، ج۲۷، ص۴۱۲. ۱۱ ـ محمد بن ابی بکر طبری مکی، خلاصةُ سیر سید البشر، ص۱۳۶. ۱۲ ـ راغب اصفهانی، مفردات القرآن، ص۲۷۴. ۱۳ ـ فخرالدین طریحی، مجمع البحرین، ص۵۸۲ (الربع الثانی، محمود عادل). ۱۴ ـ همان. ۱۵ ـ طبقات ابن سعد، ج۸، ص۳۶. ۱۶ ـ فرازهایی از تاریخ پیامبر(ص)، ص۱۸۲. ۱۷ ـ ابن جریر الطبری، تاریخ طبری، ج۲، ص۷۰. ۱۸ ـ نساء اهل البیت، ص۵۰۳. ۱۹ ـ طبقات ابن سعد، ج۸، ص۳۶. ۲۰ ـ همان، ج۱، ص۲۰۷. ۲۱ ـ قُرطُبی، تفسیر جامع، ج۴، ص۲۴۲. ۲۲ ـ شمس الدین ذَهَبی، سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص۲۵۱. ۲۳ ـ مختصر تاریخ دمشق، ج۱۶، ص۱۱۰.

۱ ـ ابن سعد، الطبقات الکبری، ج۸، ص۳۶. ۲ ـ احمد خلیل جمعه، نساء اهل البیت، ص۴۸۵. ۳ ـ سیدمحمود طالقانی، تفسیر پرتویی از قرآن، ص۲۹۴، به نقل از تاریخ طبری. ۴ ـ نساء اهل البیت، ص۴۹۶. ۵ ـ بحارالانوار، ج۲۲، ص۱۶۱. ۶ ـ الکافی، ج۳، ص۲۳۶. ۷ ـ سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص۲۵۱ و الاستیعاب، ج۴، ص۲۹۴. ۸ ـ مختصر تاریخ دمشق، ج۱۶، ص۱۱۴. ۹ ـ ابن اثیر، اُسدالغابه، ج۶، ص۱۱۴. ۱۰ ـ بنات النبی، ص۱۴۰. ۱۱ ـ نساء اهل البیت، ص۴۸۹. ۱۲ ـ همان. ۱۳ ـ طبقات ابن سعد، ج۸، ص۳۶. ۱۴ ـ همان، ج۸، ص۳۸. ۱۵ ـ کافی، ج۳، ص۲۵۲. ۱۶ ـ بحارالانوار، ج۲۲، ص۱۵۸. ۱۷ ـ طبقات ابن سعد، ج۸، ص۳۷. ۱۸ ـ سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص۲۵۲.

دانستنیهای حضرت زینب (س) و حضرت رقیه (س)

مشخصات کتاب

سرشناسه: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،۱۳۸۷

عنوان و نام پدیدآور: دانستنیهای حضرت زینب (س) و حضرت رقیه (س)/ واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان/تالیف : علی غزالی اصفهانی

مشخصات نشر:اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه و رایانه

وضعیت فهرست نویسی:فیپا

توصیفگر: زینب (س)، بنت علی

توصیفگر: شخصیت

توصیفگر: فضائل اخلاقی

مقدمه

مردانی که در این جهان رتبت برتری و تقدم را حائز گشته‌اند، بی شمارند، ولی زنانی که به این مقام و مرتبت نائل شده‌اند معدوی بیش نیستند.

مادر بشر حضرت حوا علیها السلام که در وصف حضرتش در دعای افتتاح وارد شده: اللهم صل علی اُمنا حواء المطهرهٔ من الرجس

و...(۱) و خواهر حضرت موسی علیه السلام که از ازدواج پیغمبر خاتم صلی الله علیه وآله در جنهٔ المأوی است(۲) و آسیه زوجه فرعون که وی نیز همین شرافت را داراست و مریم بنت عمران مادر عیسی علیه السلام و خدیجه اُمُّ المؤمنین بنت خویلد که خدماتش به دین مقدس مشهود عالمیان است و حضرت صدیقه طاهره انسیه حوراء، بتول عذراء، فاطمه زهرا علیها السلام که مسلم است تقدم و برتری و سیادت حضرتش بر تمام زنهای عالم از اولین و آخرین. و دیگر از زنان مفضله حضرت زینب علیها السلام دختر سید اوصیاء و سید نساء است که شرح مناقب و مراتب احوال آن مفضّله مکرّمه به اختصار ذکر می گردد.

نسب حضرت زینب علیها السلام

دختر امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه است فرزند ابوطالب عبد مناف که او – فرزند عبدالمطلب و اسمش شیبه است و فرزند هاشم و اسمش عمرو فرزند عبد مناف و مادرش فاطمه زهرا علیها السلام دختر خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله، فرزند عبدالله که فرزند عبدالمطلب و فرزند هاشم است و مادر حضرت زهرا علیها السلام خدیجه دختر خویلد فرزند اسد فرزند عبدالعزی فرزند قصی است.

نام و القاب و کنیه حضرت زینب علیها السلام

زینب در لغت به معنای درخت نیکو منظر آمده و مخفف «زین و اَب» یعنی زینت پدر.

هنگامی که زینب علیها السلام متولد شد مادرش حضرت زهرا علیها السلام او را نزد پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام آورده گفتند: این نوزاد را نامگذاری کنید!

حضرت فرمودند: من از رسول خدا جلو نمی‌افتم در این ایام حضرت رسول صلی الله علیه وآله در مسافرت بودند، پس از مراجعت از سفر امیرالمؤمنین به حضرت عرض کردند: یا رسول الله صلی الله علیه وآله نامی برای نوزاد انتخاب کنید. رسول خدا فرمودند: من به پروردگارم سبقت نمی گیرم. در این هنگام جبرئیل فرود آمده سلام خداوند بزرگ را به پیامبر ابلاغ فرمود و گفت: نام این نوزاد را زینب بگذارید! خداوند این نام را برای او برگزیده است. بعد مصائب و مشکلاتی را که بر آن حضرت وارد خواهد شد، بازگو کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله گریست و فرمود: هر کس برای این دختر بگرید مانند کسی است که برای برادرانش حسن و حسین علیهم السلام گریسته باشند.

القاب حضرت زینب علیها السلام

۱- عالمه غیر معلمه (دانای نیاموخته)

۲- کعبهٔ الرزایا (قبله رنجها)

۳- نائبهٔ الزهراء علیها السلام (جانشین و نماینده حضرت زهرا علیها السلام)

۴- نائبهٔ الحسین علیه السلام (جانشین و نماینده حضرت امام حسین علیه السلام)

۵- عدیله الخامس من اهل الکساء (همتای پنجمین نفر از اهل کساء)

۶- کفیلهٔ السجاد (سرپرست حضرت سجاد علیه السلام)

۷- ولیدهٔ الفصاحه (زاده شیوا سخنی)

۸- فصیحه (سخنور گویا)

۹- الفاضلهٔ (بانوی با فضیلت)

۱۰- الکامله (بانوی تامّ و کامل)

۱۱- عقیله بنی هاشم (زن ارجمند)

کنیه حضرت زینب علیها السلام

در کنیه‌های حضرت زینب علیها السلام نیز «ام کلثوم» و «ام عبدالله» ذکر شده که روی این نقل زینب «ام کلثوم کبری» است.

دوران کودکی حضرت زینب علیها السلام

دختر بزرگوار امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا علیها السلام با اینکه پنج یا شش سال بیشتر از عمر خود مادر عزیزش را درک نکرد و در سنین پنج یا شش سالگی مادر را از دست داد اما در همین سنین اندک چنان تربیت شده بود که از فاطمه علیها السلام حدیث و روایت نقل کرده و چند تن از تاریخ نویسان و محدثین سند خطبه «فدک» را به همین بانوی بزرگوار یعنی حضرت زینب علیها السلام رسانده و از او نقل کرده‌اند، بر کسی پوشیده نیست که نقل چنین خطبه‌ای از طرف دختری که در سن پنج یا شش سالگی است و حفظ آن کلمات با آن همه بلاغت و جامعیت دلالت بر کمال رشد و فهم و علم و دانایی او می کند و می‌توان گفت: بهر امر الهی بوده و جنبه فوق العادگی داشته است. حدیث دیگری است که شیخ جعفر نقدی در کتاب زینب کبری نقل شده که گوید روزی امیرالمؤمنین علیه السلام زینب را که در سن طفولیت به سر می‌برد روی زانوی خود نشاند و به او فرمود: بگو «احد» یعنی یکی، زینب علیها السلام گفت: «احد» بعد فرمود: بگو «اثنین» یعنی دو تا، زینب ساکت شد علی علیه السلام بدو گفت:سخن بگو! زینب گفت: زبانی که بگفتن یکی گردش کرده چگونه دو تا بگوید؟ امیرالمؤمنین علیه السلام دختر خود را به سینه چسبانید و او را بوسید.

ازدواج با عبدالله بن جعفر و ادامه زندگی آن بانو

از اخبار و تواریخ بدست می‌آید که در میان یاران و نزدیکان امیرالمؤمنین علیه السلام افراد زیادی که آرزو داشتند به افتخار همسری عقیله بنی هاشم حضرت زینب کبری علیه السلام نایل شوند، ولی هر گاه نزد امیرالمؤمنین علیه السلام از این مقوله سخن به میان می‌آوردند با مخالفت آن حضرت، مواجه می‌شدند تا آنکه عبدالله بن جعفر بن ابیطالب برادر زاده امیرالمؤمنین علیه السلام برای این منظور قدم پیش گذاشت و کسی را از طرف خود برای خواستگاری به خانه آن حضرت فرستاد و علی علیه السلام تقاضای او را قبول فرمود و مهریّه او را نیز بر طبق مهریه مّادرش فاطمه زهرا علیها السلام قرار داد. چنانچه می‌دانیم علی بن ابیطالب علیه السلام نزدیک به ۴ سال از پایان عمر خود را در کوفه گذرانید و این هم به خاطر این بود که بیشتر هوا خواهان آن حضرت در کوفه بودند و با معاویه که در شام سکونت داشت و خوارج که در نهروان بودند در حال جنگ بود و کوفه از این جهت نزدیکتر و آماده‌تر از مدینه بود، امیرالمؤمنین علیه السلام با انتقال دادن مرکز خلافت خود از مدینه به کوفه، زینب نیز با شوهرش عبدالله بن جعفر به کوفه آمد و در آنجا سکونت پیدا کردند و عبدالله بن جعفر در جنگ صفین جزء لشکریان آن حضرت بود فرماندهی گروهی از سربازان علی علیه السلام را به عهده داشت در این مدت بی بی زینب علیها السلام نیز به ارشاد و تعلیم زنان کوفه اشتغال داشت و از خصائص ایشان نقل شده که در کوفه ۳۰ مجلس درسی برای زنها تشکیل داد و برای آنها قرآن را تفسیر می کرد و در یکی از روزها به تفسیر سوره «کهیعص» مشغول بود که امیرالمؤمنین علیه السلام از در وارد شد و از ایشان پرسیدند: «کهیعص» را تفسیر می‌کنی عرض کرد: آری، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: ای نور دیده این حرف رمزی است در مصیبت وارده بر شما عترت پیغمبر صلی الله علیه وآله و سپس سخنانی در این باره به زینب علیها السلام فرمود... که شاعر در این باره می گوید:

روزی آن نادیده مکتب عالمین

پای تا سر فاطمه در فاطمه

مکتب تفسیر قرآن باز کرد

بابی از انوار ایمان باز کرد

در بر بابای خود آن پاکزاد

داشت بر لب کاف و هاء یاء و عین و صاد

گفت: بابایش گو که در عالمین

زینب بابا و فخر فاطمه

ای که بعد از فاطمه مثل تو نیست

یعنی: این حرفها دانی که چیست؟

کاف تو کربلای پر بلاست

های تو های هلاکت ز اشقیاست

یاء تو باشد یزید پر عذاب

ای سراپا عفت و تقوی و نور

صاد تو صبر است نی سنگ صبور

گر حسین این خواهر والا نداشت

کربلا و نهضتش معنا نداشت

بی وجود زینب اسلامی نبود

از حسین و کربلا نامی نبود.

شوهر حضرت زینب علیها السلام

عبدالله بن جعفر طیار رضوان الله علیها که در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام زینب علیها السلام را تزویج نمود، بعد از وفات زینب علیها السلام سالیان دراز عمر نمود و در روایت است که عمرش به نود سال رسیده، علماء رجال وی را از محدّثین شمرده‌اند، در غزوه صفین ملازم رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام بود و در این غزوه او را نامی بلند و ارجمند است، وی شجاعتی به سزا و فصاحتی روح افزا داشت. مداینی روایت نموده است: روزی معاویه نشسته بود و عمروعاص حاضر مجلس بود، در آن اثناء دربان گفت: عبدالله بن جعفر آمد. عمروعاص گفت: به خدا سوگند جعفر را اذیتش نمایم. معاویه گفت: چنین مکن که حریفش نشوی. عبدالله بن جعفر گذشته از شخصیت بزرگی که از نظر خانوادگی و انتساب با خاندان نبوت و بزرگان قریش داشت دارای کمالاتی نیز بوده و از آن جمله جود است و سبب سیادت و بزرگی بیشتری برای او شد و یکی از سخاوتمندان مشهور عرب گردید و او را «بحر الجود» دریای سخاوت می‌نامیدند. تاریخ وفات او را سال ۸۰ هجری نوشته‌اند.

اولاد حضرت زینب علیها السلام

روایت إعلام الوری، سه پسر، علی و جعفر و عون و یک دختر مسمّاۀ به ام کلثوم‌اند.

سن حضرت زینب علیها السلام

در این باب نمی‌توان به تحقیق حکمی نمود و دلیلی بر تعیین سن عمر شریفش نیست. بلی اینقدر می‌توان گفت که در سفر کربلا عمرش از پنجاه سال افزون بوده است زیرا ولادت با سعادت برادر والاگهرش حضرت سیدالشهدا علیه السلام در سنه ۳ هجری بوده و با ولادت حضرت زینب علیها السلام مولود دیگری فاصله نبوده است و سال وفات آن حضرت به کلی مجهول است، وفات آن حضرت در زمان یزید بوده که در هیچ روایتی دیده نشده بلکه تمام کتب تاریخی آن را تکذیب می‌نماید. آن حضرت سفری با شوهر خود، عبدالله بن جعفر)رضوان الله علیه(به شام رفته است و در همان زمان وفات یافته است و در نزدیکی شهر دمشق در راویه مدفون گردیده است، ولی به لحاظ قرائن تاریخیّه بعید نیست بلکه ظاهر همین است که عمر شریفش از ۶۰ سال گذشته و به ۷۰ سال نرسیده بوده است.

مولد و مدفن حضرت زینب علیها السلام

ولادتش در مدینه طیبّه بود و همانجا در خدمت جدّ و پدر زندگی می‌کردند، تا وقتی پدر بزرگوارش در کوفه مستقر گردید، زینب علیها السلام از همان اوقات در کوفه رحل اقامت کردند و پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام که اهل بیت به مدینه بازگشتند وی نیز مراجعت فرمود، تا آنجا که در خدمت حضرت سیدالشهداء علیه السلام به کربلا رفت و پس از شهادت آن حضرت به شام رفت و از آنجا به مدینه و در مدینه مانده تا اواخر عمر شریفش که مسافرتی با شوهر خویش، عبدالله بن جعفر به شام داشت و در همان دوران وفات نمود و در نزدیکی دمشق در راویه مدفون شد. والحال قبرش معروف است و مزار عمومی مسلمانان است. و او را در دمشق «سِتّ» می‌نامند که ظاهراً مخفف سیّده است.

عبادت حضرت زینب علیها السلام

بزرگترین وسیله برای تقرب بدرگاه پروردگار عبادت و بندگی در پیشگاه مقدس اوست، از برخی مورخین نقل شده می‌نویسند در تهجّد و شب زنده داری بی‌بی زینب علیها السلام در تمام مدت عمرش ترک نشد حتی شب یازدهم محرم که از حضرت سجاد علیه السلام روایت شده که فرمود: در آن شب عمّه‌ام زینب را دیدم در جامه نماز نشسته و مشغول عبادت است و با تمام مصیبتهایی که بر او وارد شده بود از کربلا تا شام هیچگاه نوافل خود را ترک نکرد و نیز روایت کردند که چون امام حسین علیه السلام برای وداع با زینب آمد از جمله سخنانی که به او گفت: این بود که فرمود:)یا اُختاه لا تنسینی فی صلاةِ اللیل(خواهر جان مرا در نماز شب فراموش نکن و باز در نقل دیگر از فاطمه دختر امام حسین علیه السلام می گوید: عمّه‌ام زینب پس وی همچنان در آن شب در جایگاه عبادت خود ایستاده بود و به درگاه خدای خود استغاثه می‌کرد و در آن شب چشم هیچ یک از ماها به خواب نرفت و صدای ناله ما قطع نشد. امام سجاد علیه السلام باز در این باره می‌فرمایند: عمّه‌ام زینب علیها السلام همه نمازهای واجب و مستحب خود را در طول مسیر ما از کوفه به شام ایستاده می‌خواند و در بعضی از منزل‌ها نشسته می‌خواند و این هم به جهت گرسنگی و ضعف او بود، زیرا سه شب بود که غذایی را که به او می‌دادند میان اطفال تقسیم می‌کرد چونکه آن مردمان)سنگدل(در هر شبانه روز به ما یک قرص نان بیشتر نمی‌دادند. آری این بود نمونه و گوشه‌ای مختصر از عبادتهای بدنی و انجام نماز واجب و نافله زینب علیها السلام.

مقامات عالیه و قوت ایمان حضرت زینب علیها السلام

پدر بزرگوارشان امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود چنانچه در کتاب اصول کافی نقل شده است:

الایمان له ارکان اربعۀ: التوکل علی الله، تفویض الامر الی اللّه، و الرضا بقضاء الله، التسلیم الی اللّه.

(از برای ایمان چهار رکن می‌فرمایـد: یکی توکل و اطمینان قلب و اعتماد به خداوند جل جلاله دیگری واگذاشـتن کارهای خود به خـدا و سـومی راضـی بودن به رضـای الهی چهـارم تسـلیم بودن به قضـاء و برای کـار خـدای عزوجـل. تبعیّت و احوال آن بزرگوار حضـرت زینب علیهـا السـلام دلالت می‌نمایـد که ارکان ایمان به نحو کامل در حضـرتش مجتمع بوده، اسـتدلال بر این دعوی همان سخنی که در مجلس عبید زیاد فرموده است چنانچه سیّد بن طاووس در لهوف نقل کرده کافیست:
پسـر زیـاد گفت: «کیف رأیت صـنع الله بأخیـک و اهل بیتک» ، زیاد گفت: چگونه دیـدی کار خـدا را با برادرت و خویشاونـدت؟! فقـالت: ما رأیت الّا جمیلا! هولاء قوم کتب الله علیهم القتل، قبر زوالی مضاجعهم و سـیجمع الله بینک و بینهم، فنهاج و تخاصم، فانظر لمن الفلـج یومئذٍ! ثکلتک یابن مرجانه! فرمود: به جز نیکویی ندیـدم آنان جمعی بودنـد که خـدای تعالی مقرّر فرمود بر آنها کشـته شـدن را پس به خوابگاه خود رهسپار شدنـد و در آنجا خوش بخفتنـد و زود باشد که خدای تعالی جمع کند میان تو و آنها و با تو مهاجه و خصومت شود، پس به بنگر در آن روز حجت کدام غالب شود و ظفر که را بود؟! مادر به سوگت بنشیند ای پسر مرجانه!

فصاحت و بلاغت حضرت زینب علیها السلام و ایراد خطبه در کوفه و شام

خطبه‌هـای آن حضـرت دلیـل قوی بر کمـال و فصـاحت و بلاـغت او و بالاـترین وصـفی که در این باب می‌توان گفت همانست که خُزیمه اسدی گوید:)کأنّما تنزع عن لسان امیرالمؤمنین علیه السـلام(و می‌گوید: به خدا سوگند ندیدم زنی را مثل زینب علیها السلام که با شدت حیایی که دارد به این مثابه سـخن سـراید، گویا با زبان امیرالمؤمنین علیه السلام سخن می‌گوید، اشاره به مردم نمود که ساکت شوید، مردم ساکت شدند و جرسها ساکن گردید، این وقت زینب علیها السلام به سخن آمد و فرمود:

متن خطبه در کوفه

الحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمینَ وَالصَّلوةُ وَالسَّلامُ عَلی سَیِّدِ الْمُرْسَلینَ.
أَمَّا بَعْـدُ، یا أَهْلَ الْکُوفَـةِ! یا أَهْلَ الْخَتْلِ وَ الْخَـذْلِ! أَتَبْکُون؟! فَلا سَـکَنَت العَبْرَةُ وَ لا هَدَأَتِ الرَّنَّةُ! إنَّما مَثَلُکُمْ مَثَلُ الَّتی نَقَضَتْ غَزْلَها مِن بَعْـدِ قُوَّةٍ أَنْکاثـاً تَتَّخِـذُونَ أَیْمـانَکُمْ دَخَلاًـ بَیْنَکُمْ! أَلاـ وَ إنّ فیکُم الصَّلَـفُ و الصَّنَف و داء الصّـدر الشَّنِف و مَلَقُ الْأَمَـةِ و حَجزُ الأَعـداء کَمَرْعَی عَلی دِمْنَةٍ أوْ کَفِضَّةٍ عَلی مَلْحُودَةٍ! ألا ساءَ مَا تَزرُونَ! إی وَاللّه فَابْکُوا کَثِیراً وَ اضْـحَکُوا قَلِیلاً، فَقَدْ ذَهَبْتُمْ بِعارِها وَ شَـنارِها، فَلَنْ تَرْحَضُوها بِغَسْلٍ أَبَداً، وَ أَنَّی تَرْحَضُونَ قَتْلَ سَـلیلِ خاتَمِ النُّبُوَّةِ وَ مَعْدِنِ الرِّسالَةِ وَ مَدار حُجَّتِکُمْ وَ مَنارِ مَحَجَّتِکُمْ سَیِّدِ شَبابِ أهْلِ الْجَنَّةِ؟! وَیْلَکُمْ یا أهْلَ الْکُوفَةْ! ألا ساءَ مَا سَوَّلَتْ لَکُمْ أنْفُسُـکُمْ انّ سَـخَطَ اللّهِ عَلَیْکُمْ وَ فِی الْعَـذابِ أنْتُمْ خالِـدُون. أَتَدْرُونَ أیَّ کَبِدٍ لِرَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه وآله فَرَیْتُمْ وَ أیَّ دَمٍ لَهُ سَـفَکْتُمْ وَ أیَّ کَریمَةٍ لَهُ أبْرَزْتُمْ؟! لَقَدْ جِئْتُمْ شَـیْئاً إدّاً تَکادُ السَّمواتُ یَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْاَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبالُ هَدّاً وَ لَقَدْ أَتَیْتُمْ بِها خَرقاءَ شَـوْهاءَ طِلاعِ الاَرضِ! أَفَعَجِبْتُمْ أنْ أمْطَرَتِ السَّماءُ دَماً؟! فَلَعَذابُ الْاخِرَةِ أَخْزَی وَ أَنْتُمْ لا تُنْصَرُونَ! فَلَا یَسْتَخِفَّنَکُمُ الْمَهَل، فَلا یَحْفِزُهُ البِدار وَ لا یُخافُ عَلَیه فَوتُ الثار! کَلّا اِنَّ رَبّی وَ رَبُکُم لَبِالْمِرْصادِ!
و چون سخن به اینجا رسید زینب علیها السلام حرکت نمود و مردم را حیرت زده دست بر دهان نهاده دیدم و...
و این سـخنان بلاغت آمیز از فصاحت آن حضرت ظاهر می‌گردد و سخت‌تر از این موقع مجلس یزید بود(۱۴) زینب علیها السلام در برابر آن جبّار عنید، با حالت غربت و اسارت و تحمل یک عالم مصـیبت و مشاهده سـرهای شـهدا خصوص سـر مقدس امام حسـین علیه السـلام چنـان خطبه‌ای ایراد فرمود که اگر فصـحای معروف عـالم بـا تفکر و تأمـل بسـیار ابراز و اظهـار می‌نمودنـد لاـیق تمجید می‌بودند.

سفر تاریخی حضرت زینب علیها السلام به کربلا

بهترین جلوه گاه برای شـناخت شخصـیت وجودی بی‌بی زینب همان سفر تاریخی کربلا و مطالعه ماجرای جانگداز واقعه «طف» و به دنبال آن خواندن داسـتان اسارت زینب علیها السـلام و همراهان او در کوفه و شام و برخورد با ستمگران و یاغیان آن زمان است که تاریـخ آن را ثبت و عظمت فوق العاده دختر امیرالمؤمنین علیه السـلام را جلوه گر ساخته است. نخستین مطلبی که در آغاز این بحث جالب توجه است این است که چگونه زینب علیها السـلام بدون شوهر خود عبدالله به همراه برادرش امام حسـین علیه السلام اقدام به این سـفر کرده و چرا عبـدالله بن جعفر به همراه آنان نرفت؟ برخی گفته‌اند: شدت علاقه زینب علیها السـلام به برادرش به حدّی بود که هنگام ازدواج با عبدالله شـرط کرد که هرگاه امام حسـین علیه السلام خواست به سفری برود زینب بتواند به همراه برادر مسافرت کند و عبدالله از او جلوگیری نکند، قدر مسلّم اینست که زینب علیها السلام با رضایت شوهر خود به این سفر پر خطر و تاریخی قدم گذاشت و علت همراهی نکردن شوهرش به همراه امام علیه السـلام علتش این بود که برای او مسـلّم نبود سـرنوشت امام حسین علیه السـلام در جنگ به شـهادت منجر خواهد شد اگر چه برای امام حسـین علیه السلام و برخی از نزدیکان مطلب روشن و مسلّم بوده و از این رو در مکه مانـد. چنانچه افراد دیگری از نزدیکان امام علیه السـلام هم به همین علت همراه او نرفتنـد و برخی هم چون اسـتاد توفیق ابوعلم در کتاب فاطمه زهرا خود صفحه ۷۹ گفته‌اند: ناتوانی و عجز عبدالله از مسافرت سبب شد تا نتواند به این سفر برود زیرا سن عبدالله در آن وقت حدود ۷۲ سال بوده است. اما عبدالله بن جعفر به دو فرزند خود دسـتور داد تا ملازم حضرت باشند و آن دو به همراه امام علیه السلام به کربلا آمدند و در روز عاشورا به شهادت رسیدند.

ورود حضرت زینب علیها السلام به کربلا و ماجرای شب و روز عاشورا

ابوالفرج از امام زین العابـدین علیه السـلام نقل می‌نماید فرمود: به خدا سوگند من در اواخر روز با پدرم نشسـته بودم و بیمار بودم و پدرم اصـلاح تیرهایی می‌نمود، و در مقابل او «جون» غلام آزاد کرده ابوذر غفاری نشسـته بود، بناگاه امام حسـین علیه السلام شروع به خواندن این اشعار نمود:

یا دَهْرُ اُف لک من خلیل

کم لَکَ بالاشراقِ و الاصیلِ

من صاحبٍ و ماجدٍ قتیل

والدْهرُ لا یقنع بالبدیلِ

والامرُ فی ذاکَ الی الجلیلِ

و کُلُّ حی سالک سبیلی

یعنی: ای روزگار! چه بـد دوستی هستی! چه بسـیار در بامـدادان و شامگاهان، یار و نامـدارِ کُشـته، داشـته‌ای، و روزگار به جایگزین بسنده نمی‌کند، کار در این باره به دستِ خدای بزرگ است و هر زنده‌ای راه مرا می‌پیماید.

فرمود: اما من شـنیدم و خودداری از گریه نمودم ولی عمّه‌ام زینب تنها از باقی زنان شنید و بی‌تاب شد و نتوانست خودداری کند، و از اینرو از جا برخاست و به نزد امام دوید و فریاد زد: آه از این مصیبت، ای کاش مرگ من رسیده بود! امروز چنان است که مادرم فاطمه و پدرم علی و برادرم حسن از دنیا رفته‌اند، ای بازمانده گذشتگان، و ای دادرس بازماندگان!

امام علیه السـلام که چنان دیـد نظری به خواهر افکنـده و به او فرمود: خواهر جان مواظب باش شـیطان حلم و شـکیبائیت را از کَفَت نربایـد!

امام علیه السـلام فرمودنـد: ای خواهر هرگاه دست از مرغ قطا بردارنـد خواهـد خوابیـد، زینب علیها السـلام عرضه داشت پس معلوم می‌شود خود تن به کشـتن می‌دهی، پس این حال انـدوه مرا طولانی‌تر و دل مرا محزون‌تر می‌نمایـد. این بگفت و غش کرده بر زمین

افتاد امام علیه السلام همی خواهر را قسم داد و او را برگرفت و به خیمه برد.

حضرت زینب علیها السلام روز عاشورا

در تاریخ در ماجرای غم‌انگیز روز عاشورا چند جا نام زینب علیها السلام مذکور است، یکی در وقتی که علی اکبر امام حسین علیه السلام بر روی زمین افتاد و پدر را به بالین خود طلبید نقل شده که زینب علیها السلام خود را به میدان رسانید و روی کشته علی اکبر انداخت و صدا را به «یا اُخیاه و یابن اُخیاه و امهجهٔ قلباه» و امثال این جملات بلند کرد و بگفته بعضی بی‌بی زینب علیها السلام این کار را کرد تا برادرش حسین را به خود متوجه سازد و بدینوسیله از شدت اندوهی که با دیدن فرزند به آن حضرت دست داده بود بکاهد. یکجا می‌بینیم فرزند کوچک امام حسین علیه السلام عبدالله که با دیدن عموی عزیزش که روی خاک افتاده از خیمه بیرون می‌دود تا خود را به عمو برساند، در اینجا امام علیه السلام خواهر را مخاطب ساخته صدا می‌زند، خواهر جان این کودک را نگهدار. حضرت زینب علیها السلام می‌دود و عبدالله را می‌گیرد اما آن کودک دست خود را از دست عمه می‌کشد و به غربت عموی خود می‌گرید و خود را به عمو می‌رساند که سرانجام در آغوش عمو آن سنگدلان وی را به شهادت می‌رسانند. در آخرین ساعات امام علیه السلام برای خداحافظی به نزد زن‌ها می‌آید باز زینب علیها السلام را مخاطب می‌سازد و می‌فرماید:

خواهرم فرزند کوچک من علی اصغر را بیاور تا با او وداع کنم و چون بی‌بی آن فرزند شش ماهه را به دست آن حضرت می‌دهد)حرمله بن کاهل علیه اللعنه(تیری سه شعبه به گلوی نازک آن طفل می‌زند و در آغوش پدر به شهادت می‌رسد. جای دیگر می‌نویسند: برای آخرین بار امام علیه السلام به نزد بانوان حرم می‌آید و محرم اسرار خود بی‌بی زینب علیها السلام را مخاطب می‌سازد و از او جامه کهنه‌ای می‌خواهد تا زیر لباسهای خود بپوشد و می‌گوید: خواهرم جامه کهنه‌ای برایم بیاور که احدی از این مردم در آن رغبت نکنند تا زیر لباسهایم بپوشم شاید بعد از کشته شدنم بدنم را برهنه نکنند و تا آنجا که برادر خود را برای رفتن به میدان شهادت بدرقه می‌کند که یکی از شاعران بنام عُمان سامانی این ماجرای غم‌انگیز را از زبان شعر بیان می‌کند:

خواهرش بر سینه و بر سر زنان

رفت تا گیرد برادر را عنان

سیل اشکش بست بر شه راه را

دود آهش کرد حیران شاه را

در قفای شاه رفتی هر زمان

بانگ مهلاً مهلاًاش بر آسمان

کای سوار سرگران کم کن شتاب

جان من لختی سبکتر زن رکاب

تا ببوسم آن رُخ دلجوی تو

تا ببوسم آن شکنج مُوی تو

شه سراپا گرم شوق و مست ناز

گوشه چشمی به آن سو کرد باز

دید مشکین موئی از جنس زنان

بر فلک دستی و دوستی بر عنان

زن مگو مرد آفرین روزگار

زن مگو بِنْتُ الجَلال اُخْتُ الوَقار

زن مگو خاک درش نقش جبین

زن مگو دست خدا در آستین

باز دل بر عقل میگیرد عنان

اهل دل را آتش اندر جان زنان

میدراند پرده اهل راز را

میزند با ما مخالف ساز را

پنجه اندر جامه جان می‌برد

صبر و طاقت را گریبان می‌درد

هر زمان هنگامه‌ای سر می کند

گر کنم منعش فزونتر می کند

اندر این مطلب عنان از من گرفت

من از او گوش او زبان از من گرفت

پس ز جان بر خواهر استقبال کرد

تا رخش بوسد الف را دال کرد

همچو جان خود در آغوشش کشید

این سخن آهسته در گوشش کشید

کای عنانگیر من آیا زینبی

یا که آه دردمندان در شبی

پیش پای شوق زنجیری مکن

راه عشق است این عنانگیری مکن

با تو هستم جان خواهر همسفر

تو بپا این راه کوبی من بسر

خانه سوزان را تو صاحبخانه باش

با زنان در همرهی مردانه باش

جان خواهر در غمم زاری مکن

با صدا بهرم عزاداری مکن

معجر از سر پرده از رخ وامکن

آفتاب و ماه را رسوا مکن

هست بر من ناگوار و ناپسند

از تو زینب گر صدا گردد بلند

هر چه باشد تو علی را دختری

ماده شیرا کی کم از شیر نری

با زبان زینبی شاه آنچه گفت

با حسینی گوش زینب می‌شنفت

در جای دیگر می‌بینیم زینب علیها السلام وقتی برادرش حسین علیه السلام را روی زمین کربلا دید و لشکر بی‌شرم و مأموران پسر مرجانه و یزید اطراف بدن مطهرّش را برای کشتن آن حضرت گرفته‌اند دید از خیمه بیرون آمد و پسر سعد را مخاطب ساخت و به عنوان سرزنش و ملامت و بصورتی تحقیرآمیز بدو فرمود: ای پسر سعد آیا ابا عبدالله الحسین علیه السلام کشته می‌شود و تو می‌نگری؟ و چرا بی‌تفاوت هستی و سرانجام دختر امیرالمؤمنین علیه السلام به سمت آن قوم بی‌شرم نگاهی کردند و صدا زدند آیا در میان شما یک نفر مسلمان نیست؟ با همین جمله بی‌بی چنان تزلزلی در ارکان لشکر دشمن و روحیه آنها افکند که تا پایان عمر ننگینشان اثر گذارد و از همانجا گروهی را به فکر قیام بر ضد بنی‌امیّه انداخت و بعداً بنام توابّین معروف شدند و با رهبری مختار ثقفی حکومت عبیدالله بن زیاد را در کوفه سرنگون کردند.

حضرت زینب علیها السلام در عصر عاشورا

محدث قمی در راستای وقایع عاشورا از کتاب اخبار الدول قرمانی نقل می‌کند که وقتی آن بی‌شرمان به خیمه‌های امام علیه السلام هجوم آوردند و شروع به غارت خیمه‌ها و سوزاندن آنها کردند، شمر بن ذی الجوشن پیش آمد و آهنگ قتل حضرت علی بن الحسین علیه السلام را که در بستر بیماری بودند کرد در این وقت حضرت زینب علیها السلام بیرون آمد و گفت: به خدا سوگند نمی‌گذارم او را بکشید تا من کشته شوم!

شمر (علیه اللعنه) که چنان دید از کشتن آن حضرت صرفنظر کرد. و این هم یک فضیلت دیگر از فضایل بانوی شجاع و دلیر کربلا که بدینوسیله از جان امام زمان خود را محافظت نمود.(۱۷)

همچنین از حمید بن مسلم روایت شده که عصر عاشورا زنان را از خیمه‌ها بیرون ریختند و آن خیمه‌ها را آتش زدند، فراموش نمی‌کنم دختر امیرالمؤمنین را در همان حالت که در مرثیه برادرش با صوتی حزین و دلی غمگین می‌گفت: یا محمدا صلی علیک ملائکه السماء هذا حسین مرمل بالدماء، و بناتک سبایا الی اللّه المشتکی و الی محمد المصطفی و الی علی المرتضی و الی فاطمهٔ البتول و الی حمزهٔ سید الشهداء یا محمدا هذا حسین بالعراء تسفی علیه الصبا، قتیل اولاد البنایا ((ای محمد سلام ملائکه آسمان بر تو این حسین است که به خون آغشته و اعضای بدنش از هم جدا گشته و دخترانت اسیر گشته، این حسین توست که در اینجا روی زمین افتاده و باد صبا بر پیکر او گرد و غبار می‌افشاند، اینان فرزندان پیغمبر هستند که همچون اسیران آنان را می‌برند))

روز یازدهم محرم و حرکت اسرا به سوی کوفه

آنچه که مورخین نقل کرده‌اند، پسر سعد عصر عاشورا سر مقدس حضرت اباعبدالله علیه السلام و جوانان و یاران شهیدش را از بدن جدا کرده و بوسیله اصبحی و شمر و دیگران)علیهم لعنت الله(و در دو نوبت به کوفه فرستاد و خود و جمعی از لشکریانش آن شب را در کربلا ماند و روز دیگر نزدیک ظهر بود که پس از دفن کشتگان خود کودکان و خواهران امام علیه السلام و زنان بازمانده دیگر را برداشته و سوار بر شتران بی‌جهاز و محمل‌های بی‌روپوش و بی‌فرش و طرز رفتار آن مردم سنگدل و تندخو که همه چیز خود حتی شرف و انسانیت داده چند سکه پول سیاه و یا وعده‌های تو خالی پسر زیاد از دست داده بودند، با آن کودکان بی‌گناه و معصوم به سمت کوفه حرکت و از کنار کشتگان عزیز خود عبور دادند فقط خدا می‌داند چه به آنها گذشت و چه حالی داشتند و چه صحنه‌های دلخراشی پدید آمد که دوست و دشمن به حال آنان گریستند، روز یازدهم که اهل‌بیت را به کوفه حرکت داد تا شب به کوفه رسانید با توجه به فاصله میان کربلا تا کوفه حدود ۸۰ کیلومتر است می‌توان فهمید که بر سر آن مصیبت زدگان و

زنـان داغدیـده کودکان پـدر و برادر از دست داده بر روی مرکبهای تنـدرو و بـدون جهاز آن هم با حال گرسـنگی و تشـنگی و بی خوابی... چه گذشـته است. بخصوص آنکه شـمر بن ذی‌الجوشن مـأمورانی را گماشته بود تا مراقب زنان و کودکان باشـند که آنها گریه و زاری نکننـد و اگر صـدایشان به گریه بلنـد شد آنها را بزنند و با کمال خشونت رفتار کنند، شب دوازدهم محرم بود خاندان پیغمبر را در پشت کوفه در بیابانی فرود آوردند و صبح فردای آن روز وارد شهر کردند حالا آیا کسی بود که در آن شب برای این کودکان معصوم و بی‌گناه خیمه‌ای بزند یا جامه مرتبی داشـتند که آنها را از سرما حفظ کند و آیا آب و غذایی به آنها دادند؟ و آیا خواب به چشم آنها رفت؟... خدا می‌داند؟!

فردا صـبح شـهر کوفه را کنترل و چهـار هزار سـرباز را به جهت جلوگیری از خطرات احتمالی و تهدیـدات دیگر در سـر هر کوی و برزن مسـلح گماردند. در میان این مراقبات خاندان پیغمبر صلی الله علیه وآله را وارد شهر کردند و سرهای شهدا را نیز در نیزه کرده و جلوی آنهـا گرفتنـد و اهـل‌بیت را بصورت اسیر از روم و زنـگ بـدنبال سـرها سوار بر شتران و محملهای بی‌روپوش و جهاز سوار کرده و اطراف را سـربازان مسـلح گماشته و از کوچه و بازار و مسیری که تا قصر حکومتی دارالاماره بود عبور دادند. مردم کوفه به جز سـرکردگان و جنایتکاران این جنایت هولناک تاریخی افراد که از ماجرا مطلع بودنـد و بیشتر نمی‌دانسـتند اینان کیاننـد و از کجا می‌آیند؟ از این رو زنی از اهل کوفه سـر خود را از بام خانه بزیر آورد و از آن پرسید «من اَیّ الاساری اَنتن»؟ شما از کدام اسیران و از چه شـهر و دیاری هستید؟ گفتند: «نحن اُساری آل محمّد» ما اسیران از خاندان پیغمبریم! و آن زن که چنان دید از بام خانه به زیر آمـد و مقـداری جامه و لباس تهیه کرد و به نزد آنها آورده به ایشان داد و آنها به وسـیله آن خود را پوشانیدنـد و حتی عده‌ای نان و خرما از روی ترحم و دلسوزی به دست کودکان اسرا می‌دادند که ام‌کلثوم نان و خرماها را می‌گرفت.

هیاهویی در شـهر پیچیـد و مردم گریه کنان به سـرعت خود را به مسیری که آنان را به سوی دارالاماره می‌بردنـد رسانده و مشـغول تماشا شدنـد، و آن مناظر رقت باری که باور دیـدن آن را نداشـتند از نزدیک می‌دیدند. در این میان دختر امیرالمؤمنین علیه السـلام زینب کبری علیهـا السـلام آن منـاظر رقت‌بـار را مشاهـده می‌کنـد از یک طرف یادگار برادرش علی بن الحسین زین العابـدین علیه السـلام را دست بسـته و سوار بر شتر برهنه بصورت یک اسیر دستگیر شده در غل و زنجیر مشاهده می‌کند! از سوی دیگر سر برادر محبـوب خـود حسین علیه السـلام را که عشـق و علاقه به او، زینب را به این سـفر کشانـده بر فراز نیزه می‌نگرد و خـواهران و برادر زادگـان و زنـان دیگر که بصـورت اسـیران خـارج از اسـلام آنهـا را درآورده می‌بینـد، کودکـان بی‌پنـاه و معصـومی را که آن همه گرسنگی و تشنگی و رنج و تعب دیده و آن همه کتک از این سربازان و مردم بی‌شرم خورده را با رنگهای پریده نگاه می‌کند.

اما در برابر همه این مناظر دلخراش و مصیبتهای کمرشکن بیاد رسالت تاریخی خود می‌افتد، رسالت بیدار کردن فریب خورده و بیان مظالم و جنایتهای دستگاه جبار و طاغوتی یزید بن معاویه و...

خطبه آتشین حضرت زینب علیها السلام در کوفه

الحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمینَ وَالصَّلوهُ وَالسَّلامُ عَلی سَیِّدِ الْمُرْسَلینَ.

أَمَّا بَعْـدُ، یا أَهْلَ الْکُوفَـهِ! یا أَهْلَ الْخَتْلِ وَ الْخَـذْلِ! أَتَبْکُون؟! فَلا سَـکَنَت العَبْرَهُ وَ لا هَدَأَتِ الرَّنَّهُ! إِنَّما مَثَلُکُمْ مَثَلُ الَّتی نَقَضَتْ غَزْلَها مِن بَعْـدِ قُوَّهٍ أَنْکاثـاً تَتَّخِـذُونَ أَیْمـانَکُمْ دَخَلاً بَیْنَکُمْ! أَلا وَ إنّ فیکُم الصَّلَـفُ و الصَّنَف و داء الصّـدر الشَّنِف و مَلَقُ الْأَمَـهِ و حَجزُ الأَعـداء کَمَرْعَی عَلی دِمْنَهٍ أوْ کَفِضَّهٍ عَلی مَلْحُودَهٍ! ألا ساءَ مَا تَزِرُونَ! إی وَاللّه فَابْکُوا کَثِیراً وَ اضْـحَکُوا قَلِیلاً، فَقَدْ ذَهَبْتُمْ بِعارِها وَ شَـنارِها، فَلَنْ تَرْحَضُوها بِغَسْلٍ أَبَداً، وَ أَنّی تَرْحَضُونَ قَتْلَ سَـلیلِ خاتمِ النُّبُوَّهِ وَ مَعْدِنِ الرِّسالَهِ وَ مَدار حُجَّتِکُمْ وَ مَنارِ مَحَجَّتِکُمْ سَیِّدِ شَبابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ؟! وَیْلَکُمْ یا أَهْلَ الْکُوفَهِ! ألا ساءَ مَا سَوَّلَتْ لَکُمْ أَنْفُسُـکُمْ انّ سَـخَطَ اللّهِ عَلَیْکُمْ وَ فِی الْعَـذابِ أَنْتُمْ خالِـدوُن. أَتَدْرُونَ أَیَّ کَبِدٍ لِرَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه وآله فَرَیْتُمْ وَ أَیَّ دَمٍ لَهُ سَـفَکْتُمْ وَ أَیَّ کَرِیمَهٍ لَهُ أَبْرَزْتُمْ؟! لَقَدْ جِئْتُمْ شَـیْئاً إِدّاً تَکادُ السَّمواتُ یَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْاَرْضُ وَ

تَخِرُّ الْجِبالُ هَدّاً وَ لَقَدْ أَتَيْتُمْ بِها خَرقاءَ شَوْهاءَ طِلاعِ الاَرضِ! أَفَعَجِبْتُمْ أَنْ أَمْطَرَتِ السَّماءُ دَماً؟! فَلَعَذابُ الْاخِرَةِ أَخْزَى وَ أَنْتُمْ لا تُنْصَرُونَ! فَلَا يَسْتَخِفَّنَّكُمُ الْمَهَل، فَلا يَحْفِزُهُ البِدار وَ لا يُخافُ عَلَيه فَوتُ الثار! كَلّا اِنَّ رَبّى وَ رَبُكُم لَبِالْمِرْصادِ!

داستان اُمّ حبیبه حضرت زینب علیها السلام

در بحر المصائب می‌خوانیم: یک روز زنی طبقی از طعام آورد و در نزد بی‌بی زینب علیها السلام گذارد. آن علیا مخدّره فرمود این چه طعامی است، مگر نمی‌دانی صدقه بر ما حرام است؟ عرض کرد ای زن اسیر، به خدا قسم صدقه نیست، بلکه نذری است که بر من لازم است و برای هر غریب و اسیر می‌برم. حضرت زینب علیها السلام فرمود این عهد و نذر چیست؟ عرض کرد من در ایّام کودکی در مدینه رسول خدا صلی الله علیه وآله بودم و در آنجا به مرضی دچار شدم که اطبا از معالجه آن عاجز آمدند. چون پدر و مادرم از دوستان اهل‌بیت بودند برای استشفا مرا به دارالشفای امیرالمؤمنین علیه السلام بردند و از بتول عذرا فاطمه زهرا علیها السلام طلب شفا نمودند. در آن حال حضرت حسین علیه السلام نمودار شد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای فرزند، دست بر سر این دختر بگذار و از خداوند شفای این دختر را بخواه! پس دست بر سر من گذاشت و من در همان حال شفا یافتم و از برکت مولایم حسین تاکنون مرضی در خود نیافتم. پس از آن، گردش لیل و نهار مرا به این دیار افکند و از ملاقات موالیان خود محروم ساخت. لذا بر خود لازم کردم و نذر نمودم که هر گاه اسیر و غریبی را ببینم چندان که مرا ممکن می‌شود برای سلامتی آقایم حسین علیه السلام به آنها احسان کنم، باشد که یک مرتبه دیگر به زیارت ایشان نایل بشوم و جمال ایشان را زیارت کنم. آن زن چون سخن را بدین جا رسانید علیا مخدّره زینب علیها السلام صیحه از دل برکشید و فرمود یا اَمَةَ اللّه همین قدر بدان که نذرت تمام و کارت به انجام رسید و از حالت انتظار بیرون آمدی. همانا من زینب دختر امیر المؤمنین ام و این اسیران، اهل‌بیت رسول خداوند مبین هستند و این هم سر حسین علیه السلام است که بر در خانه یزید منصوب است. آن زن صالحه از شنیدن این کلام جانسوز، فریاد ناله برآورد و مدتی از خود بیخود شد. چون به هوش آمد خود را بر روی دست و پای ایشان انداخت و همی بوسید و خروشید و ناله واسیّداه، وا اماماه، و واغریباه به گنبد دوّار رسانید و چنان شور و آشوب برآورد که گفتی واقعه کربلا نمودار شده است. سپس در بقیه عمر خود از ناله و گریه بر حضرت سیّدالشهداء علیه السلام ساکت نگردید تا به جوار حق پیوست.

ذکر منازل راه کوفه تا شام

اهلبیت امام حسین علیه السلام را دیار به دیار و شهر به شهر در غُل جامعه و شکنجه و آزار و شماتت و استهزاء و آزار دشمنان قرار گرفتند این منازل به ترتیب عبارتست از:

۱- تکریت ۲- موصل ۳- حُرّان ۴- دعوات ۵- قنسرین ۶- سیبور ۷- حمص ۸- بعلبک ۹- قصر بنی مقاتل ۱۰- حُماهٔ ۱۱- حَلَب ۱۲- نصیبین ۱۳- عسقلان ۱۴- دیر قسیس ۱۵- دیر راهب.(۲۰)

ورود اهل‌بیت علیهم السلام به شام

اسیران آل محمد صلی الله علیه وآله را در روز اول ماه صفر سال ۶۱ هجری قمری وارد شام کردند در این هنگام حضرت ام‌کلثوم علیها السلام به شمر که رئیس نگهبانان بود نزدیک شد و فرمود: اکنون که ما را به این شهر می‌برید از دروازه‌هایی وارد کنید که تماشاگر کمتر باشد.

دوم اینکه به این مأمورها بگو، سرها را از میان کجاوه‌ها بیرون ببرند و از ما دور کنند تا تماشاگران به تماشای سر بپردازند و از تماشای ما دور گردند ولی شمر از عنادی که داشت عکس آن را انجام داد و دستور داد سرها را در میان کجاوه‌ها عبور دهند و از

همان دروازه حَلَب که جمعیت بیشتر در آن رفت و آمد می‌کند وارد سازند.

وارد کردن اهل‌بیت علیهم السلام به مجلس یزید و حالات حضرت زینب علیها السلام

اسیران اهل‌بیت را در حالی که به ریسمانی بسته بودند وارد مجلس یزید کردند امام سجاد علیه السلام فرمود: «ای یزید اگر رسول خدا صلی الله علیه وآله ما را در این حال ببیند به گمان تو چه خواهد کرد؟» .

یزید دستور داد آن ریسمان را بریدند.

زینب کبری سلام الله علیها وقتی که سر بریده برادر را در جلو یزید دید، دست برد و از شدت مصیبت گریبان خود را پاره کرد و با صدای جگرسوز فریاد زد: یا حُسَیناه یا حبیب رسول الله یابن مکهٔ و منی یابن فاطمهٔ الزهرا سیدهٔ نساء یابن بنت المصطفی!

از آه جانکاه و غمبار زینب کبری علیها السلام همه اهل مجلس به گریه افتادند آن گاه لبهای سر مقدس شروع به حرکت کرده و این آیات قرآن(۲۲) را تلاوت نمود: «و سیعلمون الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون» یزید سنگدل چون دید رسوا می‌شود و خواست او را بر حضار مشتبه سازد در مقابل اهانت امام حسین علیه السلام چوب خیزران را که در دست داشت بر لب و دندان امام حسین علیه السلام زد.

در این بین وقتی فاطمه و سکینه دو دختر امام حسین علیه السلام نگاه کردند و دیدند یزید بر لب و دندان امام حسین علیه السلام چوب خیزران می‌زند، صدای گریه بلند کردند، به طوری که از گریه آنها زنهای یزید و دختران معاویه به گریه افتادند، سرانجام این دو خواهر دلسوخته نتوانستند تاب بیاورند به عمّه خود زینب علیها السلام پناه بردند و گفتند: عمّه جان، یزید با چوبدستی خود دندانهای پیشین پدرمان را می‌زند.

زینب علیها السلام برخاست و به زبان حال چنین گفت: آیا چوب می‌زنی دستت شل گردد، این سر و صورت از چهره‌هایی است که سالهای طولانی برای خدا سجده کرده است.(۲۳)

خطبه حضرت زینب علیها السلام در مجلس یزید

وقتی که یزید در مجلس خود در ملاء عام گستاخی‌های بسیار کرد و با اشعار کفرآمیز آنچه خواست یاوه گفت و دم از شأن پیروزی خود زد، لازم بود که با یک سخنرانی مستدل و آتشین سرکوب گردد و بادهای غرورش از مشک سیاه وجودش خالی شده و ضمناً مردم آگاه شوند و از گمراهی به راه هدایت کشیده شوند و پیام شهیدان و هدف آنها مشخص گردد، قهرمان این میدان دست پرورده امیرمؤمنان و فاطمه زهرا بی‌بی زینب کبری سلام الله علیها بود که برخاست و خطبه خود را چنین آغاز کرد:

این وقت زینب، دختر علی بن ابی طالب و دختر فاطمه زهرا علیهم السلام به پای خواست و فرمود:

الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمین، وَ صَلَّی اللّهُ عَلی جَدِّی رَسُولِ اللّهِ سَیِّدِ الْمُرْسَلین.

صَدَقَ اللّهُ سُبْحانَهُ کَذلِکَ یَقُولُ: ثُمَّ کانَ عاقِبَةَ الَّذِینَ أَسَآءُوا السُّوأَی أَنْ کَذَّبُوا بِایاتِ اللّهِ وَ کانُوا بِها یَسْتَهْزِؤن.

أَظَنَنْتَ - یا یَزِیدُ! - حِینَ أَخَذْتَ عَلَیْنا أَقْطارَ الْأَرْضِ وَ ضَیَّقْتَ عَلَیْنا آفاقَ السَّماءِ فَأَصْبَحْنا لَکَ فی إسارٍ نُساقُ إِلَیْکَ سَوْقاً فی قِطارٍ وَ أَنْتَ عَلَیْنا ذُو اقْتِدارٍ أَنَّ بِنا مِنَ اللّهِ هَواناً وَ عَلَیْکَ مِنْهُ کَرامَةً وَ امْتِناناً وَ أَنَّ ذلِکَ لِعِظَمِ خَطَرِکَ وَ جَلالَةِ قَدْرِکَ؟! فَشَمَخْتَ بِأَنْفِکَ وَ نَظَرْتَ فی عِطْفِکَ تَضْرِبُ أَصْدَرَیْکَ فَرَحاً وَ تَنْفُضُ مِذْرَوَیْکَ مَرَحاً حِینَ رَأَیْتَ الدُّنْیا لَکَ مُسْتَوْسِقَةً وَ الْأُمُورَ لَدَیْکَ مُتَّسِقَةً وَ حِینَ صَفی لَکَ مُلْکُنا وَ خَلُصَ لَکَ سُلْطانُنا!

فَمَهْلًا مَهْلًا! لا تَطِشْ جَهْلًا! أَنَسِیتَ قَوْلَ اللّهِ: وَ لَا یَحْسَبَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّما نُمْلِی لَهُمْ خَیْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّما نُمْلِی لَهُمْ لِیَزْدَادُوا إِثْماً وَ لَهُمْ عَذَابٌ مَهِینٌ؟! أَمِنَ الْعَدْلِ یَا ابْنَ الطُّلَقاءِ تَخْدِیرُکَ حَرائِرَکَ وَ إِمائَکَ وَ سَوْقُکَ بَناتَ رَسُولِ اللّهِ علیه السلام سَبایا؟! قَدْ هَتَکْتَ

سُتُورَهُنَّ وَ أَبْدَیْتَ وُجُوهَهُنَّ یَحْدُوا بِهِنَّ الأعْدَاءُ مِنْ بَلَدٍ إِلَی بَلَدٍ وَ یَسْتَشْرِفُهُنَّ أَهْلُ الْمَناقِلِ، وَ یتبرّزن لِأَهْلِ الْمَناهِلِ، وَ یَتَصَفَّحُ وُجُوهَهُنَّ الْقَرِیبُ وَ الْبَعِیدُ وَ الْغَائِبُ وَ الشَّهِیدُ وَ الشَّرِیفُ وَ الْوَضِیعُ وَ الدَّنِیُّ وَ الرَّفِیعُ، وَ لَیْسَ مَعَهُنَّ مِنْ رِجَالِهِنَّ وَلِیٌّ وَ لَا مِنْ حُماتِهِنَّ حَمِیمٌ، عُتُوًّا مِنْکَ عَلَی اللَّهِ وَ جُحُودًا لِرَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه وآله وَ دَفْعاً لِما جاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللّهِ! وَ لَا غَرْوَ مِنْکَ وَ لَا عَجَبَ مِنْ فِعْلِکَ، وَ أَنَّی یُرْتَجَی مِمَّن لَفَظَ فُوهُ أَکْبادَ الشُّهَداءِ وَ نَبَتَ لَحْمُهُ بِدِماءِ السُّعَداءِ وَ نَصَبَ الْحَرْبَ لِسَیِّدِ الْأَنبیاءِ وَ جَمَعَ الْأَحْزابَ وَ شَهَرَ الْحِرابَ وَ هَزَّ السُّیُوفَ فی وَجْهِ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه وآله؟! أَشَدُّ الْعَرَبِ لِلّهِ جُحُوداً وَ أَنْکَرُهُمْ لَهُ رَسُولاً وَ أَظْهَرُهُمْ لَهُ عُدْواناً وَ أَعْتاهُمْ عَلَی الرَّبِ کُفْراً وَ طُغْیاناً؟! ألا إنَّها نَتِیجَةُ خِلالِ الْکُفْرِ وَ ضَبُّ یُجَرْجِرُ فِی الصَّدْرِ لِقَتْلَی یَوْمِ بَدْرٍ. فَلَا یَسْتَبِطأُ فی بُغْضِنَا أَهْلَ الْبَیْتِ مَنْ کانَ نَظَرُهُ إِلَیْنا شَنفاً وَ شَنآناً وَ إِحَناً وَ أَضغاناً یُظْهِرُ کُفْرَهُ بِرَسُولِهِ وَ یَفْصِحُ ذلِکَ بِلِسانِهِ فَهُوَ یَقُولُ فَرِحاً بِقَتْلِ وَلَدِهِ وَ سَبْیِ ذَرِّیَّتِهِ غَیْرُ مُتَحَوِّبٍ وَ لَا مُسْتَعْظِم.

لَأَهَلُّوا وَاسْتَهَلُّوا فَرَحاً

وَ لَقالُوا یا یَزِیدُ لا تَشَلْ

مُنْتَحِیاً عَلی ثَنایا أَبِی عَبْدِاللّه علیه السلام وَ کانَ مُقَبَّلَ رَسُولِ اللّهِ، یَنْکُتُهَا بِمِخْصَرَتِهِ قَدِ الْتَمَعَ السُّرورُ بِوَجْهِهِ!

لَعمْری لَقَدْ نَکَأْتَ الْقُرْحَةَ وَ اسْتَأْصَلْتَ الشَّافَةَ بِإراقَتِکَ دَمَ سَیِّدِ شَبابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَابْنِ یَعْسُوبِ الْعَرَبِ وَ شَمْسِ ال عَبْدِالْمُطَّلِبِ، وَ هَتَفْتَ بِأَشْیاخِکَ وَ تَقَرَّبْتَ بِدَمِهِ إِلَی الْکَفَرَةِ مِنْ أَسْلافِکَ، ثُمَّ صَرَخْتَ بِندائِکَ وَ لَعَمْری لَقَدْ نادَیْتَهُمْ لَوْ شَهِدُوکَ وَ وَشِیکا تَشْهَدُهُمْ وَ لَنْ یَشْهَدُوکَ وَ لَتَوَدُّ یَمِینُکَ کَمَا زَعَمْتَ شَلَّتْ بِکَ عَن مِرْفَقِها وَ جَذَّتْ وَ أَحْبَبْتَ أُمَّکَ لَمْ تَحْمِلْکَ وَ أَبَاکَ لَمْ یَلِدْکَ حِینَ تَصِیرُ إِلی سَخَطِ اللّهِ وَ یُخاصِمُکَ رَسُولُ اللّهِ.

اللَّهُمَّ خُذْ بِحَقِّنا وَ انْتَقِمْ مِمَّنْ ظَلَمَنا وَ احْلُلْ غَضَبَکَ عَلی مَنْ سَفَکَ دِمائَنا وَ نَقَضَ ذِمامَنا وَ قَتَلَ حُماتَنا وَ هَتَکَ عَنّا سُدُولَنا!

وَ فَعَلْتَ فَعْلَتَکَ الَّتی فَعَلْتَ وَ ما فَرَیْتَ إِلَّا جِلْدَکَ وَ ما جَزَرْتَ إِلّا لَحْمَکَ! وَ سَتَرِدُ عَلی رَسُولِ اللّهِ بِما تَحَمَّلْتُ مِنْ ذُرِّیَّتِهِ وَ انْتَهَکْتَ مِنْ حُرْمَتِهِ وَ سَفَکْتَ مِنْ دِماءِ عِتْرَتِهِ وَ لُحْمَتِهِ حَیْثُ یَجْمَعُ بِهِ شَمْلَهُمْ وَ یلمُّ شَعثَهُمْ وَ یَنْتَقِمْ مِنْ ظالِمِهِمْ وَ یَأْخُذُ لَهُمْ بِحَقِّهِمْ مِنْ أَعْدائِهِمْ فَلَا یَسْتَفِزَّنَکَ الْفَرَحُ بِقَتْلِهِ وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ فَرِحِینَ بِمَا اتاهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ.

وَ حَسْبُکَ بِاللّهِ وَلِیّاً وَ حاکِماً وَ بِرَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه وآله خَصِیماً وَ بِجَبْرَئیلَ ظَهیراً وَ سَیَعْلَمُ مِنْ بَوَّأَکَ وَ مَکَّنَکَ مِنْ رِقابِ الْمُسْلِمینَ أَنْ بِئْسَ لِلظّالِمینَ بَدَلاً وَ أَیُّکُمْ شَرٌّ مَکاناً وَ أَضَلُّ سَبِیلاً.

وَ مَا اسْتِصْغَارِی قَدْرَکَ وَ لَا اسْتِعْظَامِی تَقْرِیعَکَ تَوَهُّماً لِانْتِجاعِ الْخِطابِ فیکَ بَعْدَ أن تَرَکْتَ عُیونَ الْمُسْلِمینَ بِهِ عَبْرَی وَ صُدُورَهُمْ عِنْدَ ذِکْرِهِ حَرَّی، فَتِلْکَ قُلُوبٌ قاسِیَةٌ وَ نُفُوسٌ طاغِیَةٌ وَ أجْسامٌ مَحْشُوَّةٌ بِسَخَطِ اللّه وَ لَعْنَةِ الرَّسُولِ، قَدْ عَشَّشَ فِیهِ الشَّیْطانُ وَ فَرَّخَ، وَ مِن هُناکَ مِثْلُکَ ما دَرَجَ وَ نَهَضَ.

فَالْعَجَبُ کُلُّ الْعَجَبِ لِقَتْلِ الْأَتْقِیاءِ وَ أَسْباطِ الْأَنبیاءِ وَ سَلیلِ الْأَوصیاءِ بِأَیْدِی الطُّلَقاءِ الْخَبِیثَةِ وَ نَسْلِ الْعَهَرَةِ الْفَجَرَةِ تَنْطِفُ أَکُفُّهُمْ مِنْ دِمائِنا وَ تَتَحَلَّبُ أَفْواهُهُمْ مِنْ لُحُومِنا، وَ للجُثَث الزّاکِیَةِ عَلَی الْجُیوبِ الضّاحِیَةِ تَنْتابُها الْعَواسِلُ وَ تُعَفِّرُهَا الْفَراعِلُ!

فَلَئِن اتَّخَذْتَنا مَغْنَماً لَتَتَّخِذُنا وَشِیکاً مَغْرَماً حِینَ لا تَجِدُ إِلَّا مَا قَدَّمَتْ یَدَاکَ وَ مَا اللّهُ بِظَلّامٍ لِلْعَبِیدِ؛ وَ إِلَی اللّهِ الْمُشْتَکی وَ الْمُعَوَّلُ وَ إِلَیْهِ الْمَلْجَأُ وَ الْمؤل؛ ثُمَّ کِدْ کَیْدَکَ وَ اجْهَدْ جُهْدَکَ! فَوَالَّذِی شَرَّفَنا بِالْوَحْیِ وَ الْکِتابِ وَ النُّبُوَّةِ وَ الْإِنْتِجابِ، لا تُدْرِکُ أَمَدَنا وَ لا تَبْلُغُ غایَتَنا وَ لا تَمْحُوا ذِکْرَنا وَ لا یُرْحَضُ عَنْکَ عارُها! وَ هَلْ رَأْیُکَ إِلّا فَنَدٌ، وَ أَیّامُکَ إِلّا عَدَدٌ، وَ جَمْعُکَ إِلّا بَدَدٌ، یَوْمَ یُنادِی الْمُنادِی: أَلَا لَعَنَ اللّهُ الظّالِمَ العادِی؟!

وَ الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی حَکَمَ لِأَولیائِهِ بِالسَّعادَةِ وَ خَتَمَ لِأَصْفِیائِهِ بِبُلُوغِ الْإِرادَةِ وَ نَقَلَهُمْ إِلَی الرَّأْفَةِ وَ الرَّحْمَةِ وَ الرِّضوانِ وَ الْمَغْفِرَةِ، وَ لَمْ یشق بِهِمْ غَیْرُکَ وَ لَا ابْتَلی بِهِمْ سِواکَ، وَ نَسْأَلُهُ أن یُکْمِلَ لَهُمُ الْأَجْرَ وَ یُجْزِلَ لَهُمُ الثَّوابَ وَ الذُّخْرَ، وَ نَسْأَلُهُ حُسْنَ الْخِلافَةِ وَ جَمِیلَ الْإِنابَةِ، إِنَّهُ رَحِیمٌ وَدودٌ.

خطبه آتشین و بلند پایه بی‌بی زینب سلام الله علیها همه نقشه شوم یزیدیان را نقش بر آب کرد و جو آلوده شام را عوض کرد بطوری که یزید اظهار پشیمانی کرد و همه گناهان را بر گردن ابن‌زیاد نهاده و او را لعنت می‌کرد.(۲۴)

حضرت رقیه علیها السلام در عاشورا

در بعضی روایات آمده است: حضرت سکینه علیها السلام در روز عاشورا به خواهر سه ساله‌ای (که به احتمال قوی همان رقیه علیها السلام باشد) گفت: «بیا دامن پدر را بگیریم و نگذاریم برود کشته شود» .

امام حسین علیه السلام با شنیدن این سخن بسیار اشک ریخت و آنقدر رقیه علیها السلام صدا زد: «بابا! مانعت نمی‌شوم. صبر کن تا ترا ببینم». امام حسین علیه السلام او را در آغوش گرفت و لبهای خشکیده‌اش را بوسید. در این هنگام آن نازدانه ندا درداد که: اَلْعَطَشْ اَلْعَطَشْ، فَإنَّ الظُّماَ قَدْ أَحْرَقَنی بابا بسیار تشنه‌ام، شدّت تشنگی جگرم را آتش زده است. امام حسین علیه السلام به او فرمود «کنار خیمه بنشین تا برای تو آب بیاورم». آنگاه امام حسین علیه السلام برخاست تا به سوی میدان برود، باز هم رقیه علیها السلام دامن پدر را گرفت و با گریه گفت: یا آبَهَٔ اَیْنَ تَمْضی عَنّا؟

بابا جان کجا می‌روی؟ چرا از ما بریده‌ای؟ امام علیه السلام یک بار دیگر او را در آغوش گرفت و آرام کرد و سپس با دلی پُر خون از او جدا شد.

آخرین دیدار امام حسین علیه السلام با حضرت رقیه علیها السلام

وداع امام حسین علیه السلام در روز عاشورا با اهل بیت علیهم السلام صحنه‌ای بسیار جانسوز بود، ولی آخرین صحنه دلخراش و جگرسوز، وداع ایشان با دختری سه ساله بود که ذیلاً می‌خوانیم:

هلال بن نافع، که از سربازان دشمن بود، می‌گوید: من پیشاپیش صف ایستاده بودم. دیدم امام حسین علیه السلام، پس از وداع با اهل بیت خود، به سوی میدان می‌آید. در این هنگام ناگاه چشمم به دخترکی افتاد که از خیمه بیرون آمد و با گامهای لرزان، دوان دوان به دنبال امام حسین علیه السلام شتافت و خود را به آن حضرت رسانید. آنگاه دامن آن حضرت را گرفت و صدا زد:

یا اَبَه! اُنْظُرْ إلَیَّ فَإنّی عَطْشانٌ.

بابا جان، به من بنگر، من تشنه‌ام.

شنیدن این سخن کوتاه ولی جگرسوز از زبان کودکی تشنه کام، مثل آن بود که بر زخمهای دل داغدار امام حسین علیه السلام نمک پاشیده باشند. سخن او آنچنان امام حسین علیه السلام را منقلب ساخت که بی‌اختیار اشک از دیدگانش جاری شد. با چشمی اشکبار به آن دختر فرمود:

اَللّهُ یَسْقیكِ فَإنَّهُ وَكیلی. دخترم، می‌دانم تشنه هستی خدا ترا سیراب می‌کند؛ زیرا او وکیل و پناهگاه من است.

هلال می‌گوید: پرسیدم «این دخترک که بود و چه نسبتی با امام حسین علیه السلام داشت؟»

به من پاسخ دادند: او رقیه علیها السلام دختر سه ساله امام حسین علیه السلام است.(۲۵)

به یاد لب تشنه پدر آب نخورد!

عصر عاشورا که دشمنان برای غارت به خمیه‌ها ریختند، در درون خیمه‌ها مجموعاً ۲۳ کودک از اهل‌بیت علیهم السلام را یافتند. به عمر سعد گزارش دادند که این ۲۳ کودک، بر اثر تشنگی در خطر مرگ هستند.

عمر سعد اجازه داد به آنها آب بدهند. وقتی که نوبت به حضرت رقیه علیها السلام رسید آن حضرت ظرف آب را گرفت و دوان دوان به سوی قتلگاه حرکت کرد. یکی از سپاهیان دشمن پرسید: کجا می‌روی؟ حضرت رقیه علیها السلام فرمود: «بابایم تشنه بود.

می‌خواهم او را پیدا کنم و برایش آب ببرم» .

او گفت: آب را خودت بخور. پدرت را با لب تشنه شهید کردند!

حضرت رقیه علیها السلام در حالیکه گریه می‌کرد، فرمود: «پس من هم آب نمی‌آشامم» .

کودکی دامان پاکش شعله آتش گرفت

گفت با مردی بکن خاموش دامان را

دامنش خاموش چون شد، گفت با مرد عرب

کن تو سیراب از کرم این کام عطشان مرا

آب داد او را ولی گفتا نخواهم خورد آب

تشنه لب کشتند این مردم عزیزان مرا

نیز در کتاب مفاتیح الغیب ابن جوزی آمـده است که، صالح بن عبدالله می‌گوید: موقعی که خیمه‌ها را آتش زدند و اهل‌بیت علیهم السلام رو به فرار نهادند، دختری کوچک به نظرم آمد که گوشه جامه‌اش آتش گرفته، سراسیمه می‌گریست و به اطراف می‌دوید و اشـک می‌ریخت. مرا به حـالت او رحم آمـد. به نزد او تـاختم تـا آتش جـامه‌اش را فرو نشـانم. همین که صـدای سم اسب مرا شـنید اضـطرابش بیشتر شـد. گفتم: ای دختر، قصـد آزارت نـدارم. بناچـار با ترس ایسـتاد. از اسب پیاده شـدم و آتش جامه‌اش را خاموش نمودم و او را دلـداری دادم. یک مرتبه فرمود: ای مرد، لبهایم از شـدت عطش کبود شده، یک جرعه آب به من بده. از شـنیدن این کلام رقّتی تمام به من دست داده ظرفی پُر از آب به او دادم. آب را گرفت و آهی کشـید و آهسته رو به راه نهاد. پرسیدم: عزم کجا داری؟ فرمود: خواهر کوچکـتری دارم که از من تشـنه‌تر است. گفتم: مترس، زمـان منع آب گـذشت، شـما بنوشـید. گفت: ای مرد، سؤالی دارم، بابایم حسـین علیه السـلام تشـنه بود، آیا آبش دادند یا نه؟! گفتم: ای دختر نه واللّه، تا دم آخر می‌فرمود: «اُسْقُونی شَرْبَهً مِنَ الماءِ» .

می‌فرمود: یک شربت آب به من بدهید، ولی کسی او را آبش نداد بلکه جوابش را هم ندادند.

وقتی که آن دختر این سـخن را از من شـنید، آب را نیاشامید، و بعضی از بزرگان می‌گویند اسم او حضرت رقیه خاتون علیها السلام بوده است.(۲۶)

به یاد رقیه علیها السلام در مدینه

روایت شده است هنگامی که حضـرت زینب علیها السـلام با همراهان به مدینه بازگشت، زنهای مدینه برای عرض تسلیت به حضور ایشان آمدند. حضـرت زینب علیها السـلام تمامی حوادث جانسوز کربلا و کوفه و شام را برای آنها بیان می‌کرد، و آنها می‌گریستند تا اینکه به یاد حضرت رقیه علیها السلام افتاد و فرمود:

امـا مصـیبت رحلت حضـرت رقیّه علیهـا السـلام در خرابه شـام کمرم را خم و مویم را سـفید کرد. زنهـا وقتی این سـخن را شـنیدند، صدایشان به شیون و ناله و گریه بلند شد، و آن روز به یاد رنجهای جانگداز حضرت رقیّه علیها السلام بسیار گریستند.(۲۷)

ماجرای حضرت رقیه خاتون علیها السلام

امام حسـین علیه السلام دختر کوچکی داشتند که او را بسیار دوست می‌داشت و او نیز پدر را بسیار دوست می‌داشت نامش رقیه و ۳ سال داشت و همراه اسـیران در شام به سـر می‌برد و از فراق پـدر، شب و روز گریه می‌کرد، شبی پـدر را در خواب دید، وقتی که از خواب بیـدار شـد، بی‌تابی شدیـدی کرد و گفت: «پـدرم را بیاوریـد، نور چشـمم را می‌خواهم» . اهل‌بیت علیهم السـلام هر چه را او

نوازش دادند تا آرام شود آرام نگرفت و آنچنان با سوز گریست که همه اهل‌بیت علیهم السلام به گریه افتادند و بصورتشان می‌زدند و خاک بر سر می‌ریختند و موهای خود را پریشان می کردند یزید صدای گریه آنها را شنید گفت: چه خبر است؟ جریان را به او گفتند گفت: سر پدرش را برای او ببرید و جلو او بگذارید تا آرام شود.

سر بریده امام حسین علیه السلام را در میان طبقی گذاشتند و روی آن را با حوله‌ای پوشاندند و نزد رقیّه آوردند و جلو او گذاشتند.

رقیّه گفت: این چیست؟ من پدرم را می‌خواهم، غذا نمی‌خواهم، گفتند: پدر تو در همین جاست، رقیّه حوله را برداشت، ناگهان سر بریده‌ای را دید گفت این سر کیست؟ گفتند: سر پدرت می‌باشد.

سر را برداشت و به سینه‌اش چسباند و می گریست و چنین می گفت:

ای بابا جان چه کسی تو را به خونت رنگین کرده؟ بابا جان چه کسی رگهای گلویت را بریده؟ بابا جان چه کسی مرا در کودکی یتیم کرد؟ بابا جان دختر بی‌بابا به که پناه برد تا بزرگ شود؟ بابا جان کاش نابینا بودم و این منظره را نمی‌دیدم، بابا جان کاش خاک را بالش زیر سر قرار می‌دادم، ولی محاسن تو را خضاب شده به خون نمی‌دیدم.

آنقدر درد دل کرد تا وقتی او را حرکت دادند دریافتند که جان به جانان سپرده.

یزید دستور داد پیکر پاک رقیّه را غسل دادند و کفن نموده و به خاک سپردند.(۲۸)

مقدمات سفر اهل‌بیت علیهم السلام از شام به مدینه و فراق حضرت رقیّه

خطبه‌های امام سجاد علیه السلام و حضرت زینب علیها السلام و جریانات دیگر باعث شد که مردم تغییر جهت دادند و یزید از ترس شورش مردم و اغفال آنها اظهار پشیمانی کرد و ابن‌زیاد را قاتل معرفی می کرد. از سوی دیگر به اهل‌بیت اظهار محبت می کرد و حتّی به آنها اجازه داد که از دمشق برای امام حسین علیه السلام و شهدای کربلا عزاداری کنند.

و بعد جریان به گونه‌ای شد که یزید، ماندن اهل‌بیت امام حسین علیه السلام را در شام خطرناک دانست و در بازگرداندن آنها به وطن خودشان مدینه شتاب نمود.

بعضی گفته‌اند: هنگام بیرون آمدن از شام، زینب علیها السلام و همراهان به یاد رقیّه افتادند، زینب علیها السلام به زنهای شام که به بدرقه آنها آمده بودند فرمود: ما از میان شما می‌رویم ولی یک دختر خردسال را در میان شما گذاشتیم او در این شهر غریب است کنار قبر او بروید و او را فراموش نکنید. زینب علیها السلام و همراهان تا دیوارهای شام دیده می‌شد بیاد رقیّه اشک می‌ریختند آن دخترک ستمدیده که هنگام آمدن به شام بلبل اهل‌بیت بود و همواره سراغ بابا را می گرفت ولی اکنون خاموش شده و در میان کاروان نیست.

کاروان به قصد مدینه حرکت می کرد وقتی به دو راهی رسیدند یک راه به طرف کربلا و یک راه دیگر به طرف مدینه می‌رفت به راهنما گفتند ما را از راه کربلا عبور بده تا پس از زیارت قبور شهیدان از آنجا به سوی مدینه برویم.

بی‌بی زینب علیها السلام به سوی قتلگاه برادر حرکت کرد و به اتفاق اهل‌بیت به عزاداری پرداختند، حضرت زینب با صدای جانکاه که دلها را جریحه‌دار می کرد می‌فرمود: ای وای برادرم حسین جان، ای وای ای محبوب دل پیامبر خدا، ای فرزند مکه و منی، گفت و گفت تا کنار قبر بی‌هوش به زمین افتاد و زنها اجتماع کردند آب به صورت زینب می‌پاشیدند تا به هوش آمد و همواره به عزاداری پرداختند.(۲۹)

امام زمان علیه السلام در مصیبت عمه‌اش حضرت زینب علیها السلام، خون می گرید

حاج ملا سلطان علی، روضه خوان تبریزی، که از جمله عبّاد و زهّاد بوده، گوید: در خواب مشرّف به محضر والای امام زمان علیه السلام شدم، عرض کردم: مولانا! آنچه در زیارت ناحیه مقدّسه ذکر شده است که می‌فرماید: «فَلَأَنْدُبَنَّکَ صَباحاً وَ مَساءً وَ لَأَبْکِیَنَّ

عَلَیْکَ بَدَلَ الدُّمُوعِ دَماً» صحیح است؟

فرمودند: بلی!

عرض کردم: آن مصیبتی که در سوگ آن به جای اشک، خون گریه می‌کنید کدام است؟ آیا مصیبت علی اکبر علیه السلام است؟

فرمودند: نه! اگر علی اکبر علیه السلام زنده بود او هم در این مصیبت، خون گریه می‌کرد!

گفتم: آیا مقصود مصیبت حضرت عباس علیه السلام است؟

فرمودند: نه بلکه اگر حضرت عباس علیه السلام هم در حیات بود او نیز در این مصیبت خون گریه می‌کرد.

گفتم: لابد مصیبت حضرت سیّدالشهداء علیه السلام است؟

فرمودند: نه! حضرت سیّدالشهداء علیه السلام هم اگر در حیات بود، در این مصیبت خون گریه می‌کرد.

پرسیدم: پس این کدام مصیبت است؟

فرمود: آن مصیبت اسیری زینب علیها السلام است.(۳۰)

سفارش و توسّل

آیت الله حاج میرزا احمد سیبویه، ساکن تهران، از آقای شیخ حسین سامرایی که از اتقیای اهل منبر در عراق بودند، نقل کردند: در ایّامی که در سامرّا مشرّف بودم روز جمعه‌ای طرف عصر به سرداب مقدّس رفتم. دیدم غیر از من احدی نیست. حالی پیدا کرده و متوجه مقام صاحب الأمر – صلوات اللّه علیه – شدم. در آن حال صدایی از پشت سر شنیدم که به فارسی فرمود: به شیعیان و دوستان بگویید که خدا را به حقّ عمّه‌ام حضرت زینب – سلام اللّه علیها – قسم دهند که فرج مرا نزدیک گرداند.(۳۱)

کرامت حضرت رقیه علیها السلام

حجّت الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ محمود شریعت زاده خراسانی، طی نامه‌ای در تاریخ دوم جمادی الثانیهٔ ۱۴۱۸ ه. ق نقل کرامت حضرت رقیه به دفتر انتشارات مکتب الحسین علیه السلام ارسال نموده و مرقوم داشته‌اند:

روزی وارد حرم حضرت رقیه علیها السلام شدم. دیدم جمعی مقابل ضریح مقدس مشغول زیارت خواندن و عزاداری می‌باشند و مداحی با اخلاص به نام حاج نیکویی مشغول روضه خوانی است از او شنیدم که می‌گفت:

خانه‌های اطراف حرم را برای توسعه حرم مطهر خریداری می‌نمودند. یکی از مالکین که یهودی یا نصرانی بود، به هیچ وجه حاضر نبود خانه خود را برای توسعه حرم بفروشد. خریداران حاضر شدند که حتی به دو برابر و نیم قیمت خانه را از او بخرند، ولی وی نفروخت. بعد از مدّتی زن صاحب خانه حامله شده و نزدیک وضع حمل وی می‌شد. او را نزد پزشک معالج می‌بردند، بعد از معاینه می‌گوید: بچّه و مادر، هر دو در معرض خطر می‌باشند و خانم باید زیر نظر ما باشد. قبول کردند، تا درد زایمان شروع شد. صاحب خانه می‌گوید: همسرم را به بیمارستان بردم و خودم برگشتم و آمدم درب حرم حضرت رقیّه علیها السلام و به ایشان متوسّل شدم و گفتم اگر همسر و فرزندم را نجات دادی و شفای آنان را از خدا خواستی و گرفتی خانه‌ام را به تو تقدیم می‌کنم.

مدّتی مشغول توسّل بودم، بعد به بیمارستان رفتم و دیدم همسرم روی تخت نشسته و بچّه در بغلش سالم است. همسرم گفت: کجا رفتی؟ گفتم رفتم جایی کاری داشتم. گفت: نه، رفتی متوسّل به دختر امام حسین علیه السلام شدی! گفتم از کجا می‌دانی؟ زن جواب داد: من، در همان حال زایمان که از شدّت درد گاهی بیهوش می‌شدم، دیدم دختر بچه‌ای وارد اطاق بیمارستان شد و به من گفت: ناراحت مباش، ما سلامتی تو و بچّه‌ات را از خدا خواستیم، فرزند شما هم پسر است، سلام مرا به شوهرت برسان و بگو اسمش را حسین بگذارد! گفتم: شما کی هستید؟ گفت: من رقیّه دختر امام حسین علیه السلام هستم.

بعد از روضه خوانی از مداح مذکور (حاجی نیکویی) سؤال کردم این داستان را از که نقل می کنی؟ در جواب گفت: از خادم حرم حضرت رقیّه علیها السلام نقل می کنم، که خود از اهل تسنّن می‌باشد و افتخار خدمتگزاری در حرم نازدانه امام حسین علیه السلام را دارد و پدرش هم از خادمین حرم حضرت رقیّه علیها السلام بوده است.

عبرت خانه

زائرین قبر من این شام عبرت خانه است

مدفنم آباد و قصر دشمنم ویرانه است

دختری بودم سه ساله، دستگیر و بی‌پدر

مرغ بی‌بال و پری را از قفس کاشانه است

بود سلطانی ستمگر صاحب قدرت یزید

فخر می کرد او که مستم در کفم پیمانه است

داشت او کاخی مجلّل، دستگاهی باشکوه

خود چه مردی کز غرور سلطنت دیوانه است

داشتم من بستری از خاک و بالینی ز خشت

همچو مرغی کو بسا محروم ز آب و دانه است

تکیه می‌زد او به تخت سلطنت با کبر و جد

این تکبر ظالمان را عادت روزانه است

من به دیوار خرابه می‌نهادم روی خود

زین سبب شد رو سفیدم، شهرتم شاهانه است

بر تن رنجور من شد کهنه پیراهن کفن

پر شکسته بلبلی را این خرابه لانه است

محو شد آثار او، تابنده شد آثار من

ذلّت او عزّت من هر دو جاویدانه است

(کهنمویی) چشم عبرت باز کن، بیدار شو!

هر که از اسرار حق آگه نشد بیگانه است

در مناقب و مصائب عصمت صغری زینب کبری

صبر از زبان عجز ثنا خوان زینب است

عقل بسیط واله و حیران زینب است

هر آیه در صحایف علوی به وصف صبر

نازل بر انبیا شده در شأن زینب است

ایوب صابر است و لکین در این مقام

انصاف ده که ریزه خور خوان زینب است

در قتلگاه جسم برادر به روی دست

بگرفت کای خدای من، این جان زینب است

قربانی تو است بکن از کرم قبول

کاری چنین به عهده ایمان زینب است

در خطبه‌اش که کوفه از آن شد سکوت محض

گفتی که ممکنات به فرمان زینب است

ابن زیاد شوم به دارالاماره‌اش

رسوا از منطق شرر افشان زینب است

با این که با عیال برادر به شهر شام

در دست اهل ظلم گریبان زینب است

بر همزن اساس جفا کاری یزید

لحن بلیغ و نطق درخشان زینب است

افزون بود ز حوصله خلق عالمی

درد و غمی که در دل سوزان زینب است

در ماتم حسین پریشانی جهان

عکسی ز حال زار پریشان زینب است

دارد «صغیر» امیدی و از روی اعتقاد

چشمش به لطف بیحد و پایان زینب است(۳۲)

شهر شام اوج مصیبت اسارت

اینجا شرار ناله آتش بر فلک زد

اینجا عدو بر زخم پیغمبر نمک زد

از مدخل این شهر تا کنج خرابه

دشمن میان کوچه زینب را کتک زد

اینجا لباس عید پوشیدند زنها

پای سر بریده رقصیدند زنها

اینجا زدند آل علی را ظالمانه

شد بسته بر یک ریسمان ده نازدانه

با دست بسته کودکی نقش زمین شد

برداشتند او را ولی با تازیانه

اینجا سر راه اسیران ایستادند

اینجا به زین العابدین دشنام دادند

اینجا به نوک نیزه‌ها هجده قمر بود

خورشید زهرا جلوه گر از طشت زر بود

لبهای خونینش بهم می‌خورد اما

چشمش به سوی زینب خونین جگر بود

او با لب خونین دم از محبوب می‌زد

دشمن به پاسخ بر دهانش چوب می‌زد

اینجا عدو ظلم و ستم همواره کرده

با چوب، زخم بغض دل را چاره کرده

زینب که صبر از صبر او می‌برد حیران

در پای طشت زر گریبان پاره کرده

می‌رفت چون بالا و پایین چوب کینه

می‌زد به روی ماه خود سیلی سکینه(۳۳)

مرثیه مجلس یزید لعنهٔ اللّه علیه در شام

میان طشت زر خونین گلی بود

کنارش داغدیده بلبلی بود

چه بلبل، بلبل شیرین زبانی

نه او را لانه‌ای، نه آشیانی

اگر چه سر فرو در زیر پر داشت

نظر گاهی میان طشت زر داشت

که ناگه دید گلچین ستمگر

گل سرخش نمود از چوب پرپر

بگفتا با دل پر غصه زینب

مزن چوب جفا ظالم بر این لب

مزن ظالم که او از ره رسیده

لبان غنچه‌اش زهرا مکیده

مزن چوب ستم را بر سر او

به پیش دیدگان خواهر او(۳۴)

والسلام

پاورقی ها

۱) زاد المعارف ص ۲۲.

۲) تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۳۷۷-۳۷۶.

۳) به نقل از فاطمهٔ الزهراء بهجهٔ قلب المصطفی ص ۸۵۴ و دختران فاطمه زهرا، رسولی محلاتی، ص ۲۷۰.

۴) به نقل از دختران فاطمه زهرا، رسولی محلاتی، ص ۲۷۰.

۵) نقل از کتاب ریاحین الشریعه ج ۳، ص ۵۴.

۶) فاطمه زهرا و دختران آن حضرت، ص ۲۷۳.

۷) فاطمه زهرا، رسولی محلاتی، ص ۲۸۵.

۸) شرح نهج‌البلاغه، ۴ جلدی قدیم، ج ۲، ص ۱۰۴.

۹) اُساور من ذهب، ص ۳۱، به نقل از شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۱۰۴.

۱۰) إعلام الوری، ج ۱، ص ۳۹۶.

۱۱) اُساور من ذهب نقل از سیره و سیمای امام حسین، علامه جلالی، ص ۲۹ و عظمت حسین بن علی، زنجانی، ص ۱۰۳.

۱۲) به نقل از اُساور من ذهب در احوالات حضرت زینب علیها السلام، تألیف آیت الله شیخ مهدی نجفی (ره).

۱۳) لهوف، ص ۲۰۱.

۱۴) نقل شده از نورالابصار، چاپ دارالفکر، ص ۲۰۳.

۱۵) نقل از تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۹۱ و ۲۹۲.

۱۶) به نقل از مقاتل الطالبین، طبع نجف، ص ۸۲ و ۸۳.

۱۷) نقل از نفس المهموم، صفحه ۲۰۰.

۱۸) لهوف، ص ۸۵ و نفس المهموم، ص ۲۱۳.

۱۹) ریاحین الشریعهٔ ج ۳ ص ۱۸۸.

۲۰) سوگنامه آل محمد، محمدی اشتهاردی، ص ۴۳۷، به نقل از مثیر الاحزان، ص ۹۶.

۲۱) لهوف، ص ۱۷۴ و نفس المهموم، ص ۲۳۹.

۲۲) سوره شعراء، آیه ۲۲۷.

۲۳) معالی السبطین، ج ۲، ص ۱۵۶، به روایت کبریت الاحمر، ص ۲۵۳، علامه محمد باقر بیرجندی، ص ۲۵۳.

۲۴) ترجمه لهوف، ص ۱۸۱ و ۱۸۶.

۲۵) سرگذشت جانسوز حضرت رقیه علیها السلام ص ۲۲ به نقل از الوقایع والحوادث محمد باقر ملبوبی، ج ۳ ص ۱۹۲.

۲۶) حضرت رقیّه علیها السلام، شیخ علی فلسفی ص ۱۳.

۲۷) حضرت رقیّه علیها السلام، نوشته حجهٔ الاسلام شیخ علی فلسفی ص ۴۸، به نقل از ناسخ التواریخ، ص ۵۰۷.

۲۸) به نقل از منتخب طریحی مطابق نقل معالی السبطین، ج ۲ ص ۱۷۰.

۲۹) ترجمه لهوف، ص ۱۹۶ و ناسخ التواریخ، ج ۲ ص ۴۷۳.

۳۰) شیفتگان حضرت مهدی علیه السلام، آقای قاضی زاهدی، صفحه ۱۴۵، به نقل از عبقری الحسان مرحوم نهاوندی.

۳۱) شیفتگان حضرت مهدی علیه السلام، ج ۱، ص ۲۵۱.

۳۲) مصیبت نامه صغیر اصفهانی صفحه ۱۹۶.

۳۳) غلامرضا سازگار)میثم(، سحاب اشک، ص ۵۲.

۳۴) عبدالحسین رضایی خراسانی.

در یتیم اهل بیت (ع) در شام

مشخصات کتاب

نویسنده : مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما گروه معارف

ناشر : پایگاه اطلاعرسانی زائرین

شجره خانوادگی حضرت رقیّه علیهاالسلام

از مقامات معروف و مشهور در دمشق ، مرقد حضرت رقیّه دختر خردسال حضرت ابی عبدالله الحسین است ، که در ششم صفرسال ۶۱ هجری ، در خرابه شام ، از شدّت سوز و گداز در فراق پدر، جان به جان آفرین سپرد.

فرزندان امام حسین علیه السلام

بـا ملاـحظه کتب و اقوال گوناگون ، مجموع فرزنـدانی که به آن امام مظلوم نسبت داده شـده هشت دختر است ، که فاطمه کبری و فاطمه صـغری و زبیده و زینب و سـکینه و آن دختر که در خرابه وفات کرد (که بعضـی نامش را زبیده و بعضـی رقیّه گفته اند) و ام کلثوم و صـفیه باشـند. و سـیزده پسر: اول علی اکبر، دوم علی اوسط، سوم علی اصغر، چهارم محمّد، پنجم جعفر، ششم قاسم ، هفتم عبدالله ، هشتم محسن ، نهم ابراهیم ، دهم حمزه ، یازدهم عمر، دوازدهم زید، و سیزدهم عمران بن الحسین علیه السلام. زیاده بر این نیز نسبت داده اند که قولی بسیارضعیف است. مرحوم آیه الله حاج میرزا حبیب الله کاشانی (ره) پس از ذکر مطالب فوق می گوید: اعتقاد مؤ لّف آن است که بر تقدیر صـحت ماءخذ، این تعدّد در اسم بوده نه در مسـمّی ، زیرا که آن حضرت به قلّت اولاد معروف بوده است ، پس تواند بود که دو اسم یا زیادتر از اسامی مذکور، برای یک تن باشد و نیز محتمل است که بعضـی از اینها نبیره های آن بزرگوار باشـند. چنانکه محتمل است که بعضی از آنها منسوبان او از بنی هاشم باشند. چه ، آن مظلوم ، پدر یتیمان و متکفّل امر ایشـان بود (۱) آن دخـتری که در خرابه شـام از دنیـا رحلت فرمـوده و شایـد اسم شـریفش رقیّه علیه السـلام بوده و از صـبایای خود حضـرت سیدالشـهدا علیه السـلام بوده چون مزاری که در خرابه شـام است منسوب است به این مخـدّره و معروف است به مزارسـت رقیّه .(۲)

تحقیقی کوتاه درباره حضرت رقیّه علیه السلام

کلمـهٔ رقیّه ، در اصـل از ارتقـاءبه معنی«صـعود به طرف بالاـ و ترقّی»است. این نـام قبـل از اسـلام نیز وجود داشـته ، مثلاـ نام یکی از دختران هاشم (جدّ دوم پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله) رقیّه بوده است ، که عمهٔ پدر رسول خدا رقیّه می شود. (۳) نخستین کسی که در اسـلام ، این نـام را داشت ، یکی از دخـتران رسول خـدا صـلی الله علیه و آله از حضـرت خـدیجه است . پس از آن ، یکی از دختران امیرالمؤ منین علی علیه السـلام نیز رقیه نـام داشت ، که به همسـری حضـرت مسـلم بن عقیل درآمـد. در میان دختران امامان دیگر نیز چنـدنفر این نـام را داشـتند، از جمله یکی از دختران امام حسن مجتبی(ع) (۴) و دو نفر از دختران امـام موسـی کاظم که به رقیّه و رقیّهٔ صـغری خوانده می شدند. اکثر محدّثان دو دختر به نامهای سـکینه و فاطمه برای امام حسـین ذکر کرده اند؛ اما علّامه ابن شهر آشوب ، و محمّدبن جریر طبری شـیعی ، سه دختر به نامهای سـکینه ، فاطمه و زینب را برای آن حضـرت برشمرده اند. در میان محـدّثان قدیم ، تنها علی بن عیسـی اربلی – صاحب کتاب کشف الغمّه (که این کتاب را در سال ۶۸۷ ه–.ق تاءلیف کرده است) – به نقـل از کمـال الـدین گفته است که امـام حسـین شـش پسـر و چهـار دختر داشت ؛ ولی او نیز هنگـام شـمارش دخترها، سه نفر به نامهـای زینب ، سـکینه و فـاطمه را نـام می برد و از چهـارمی ذکری به میـان نمی آورد. احتمال دارد که چهارمین دختر، همین رقیّه بوده باشـد. علامه حائری در کتاب معالی السـبطین می نویسـد: بعضـیماننـد محمّدبن طلحهٔ شافعی ودیگران از علمای اهل تسـنّن و شیعه می نویسند: « امام حسین دارای ده فرزند، شش پسر و چهار دختر بوده است ». سپس می نویسد: دختران او عبارتند از: سکینه ، فـاطمه صـغری ، فاطمه کبری ، و رقیّه علیهن السـلام. آنگاه در ادامه می افزایـد: رقیّه علیه السـلام پنـج سال یا هفت سال داشت و در

شام وفات کرد. مادرش «شاه زنان»دختر یزدجرد بود(یعنی حضرت رقیّه خواهر تنی امام سجّاد بود). (۵)

پاسخ به یک سؤ ال

می پرسند: آیا نبودن نام حضرت رقیّه در میان فرزنـدان امام حسین علیه السلام در کتابها و متون قدیم – مانند: ارشاد مفید، اعلام الوری ، کشف الغمّه و دلائل الامامه طبری – بر نبودن چنین دختری برای امام حسین علیه السلام دلالت نـدارد؟ پاسخ : با توجّه به مطالب زیر، پاسخ این سؤ ال روشن می شود: در آن عصر، به دلیل انـدک بودن امکانات نگارش از یک سو، تعدّد فرزندان امامان از سوی دیگر، و سانسور و اختناق حکومت بنی اُمیّه که سیره نویسان را در کنترل خود داشتند از سوی سوم ، و بالا خره عدم اهتمام به ضبط و ثبت همه امور و جزئیات تاریخ زندگی امامان موجب شده که بسیاری از ماجراهای زندگی آنان در پشت پردهٔ خفا باقی بماند؛ بنابراین ذکرنکردن انها دلیل بر نبود آنها نخواهد شد.

گاهی بر اثر همنام بودن ، وجود نام رقیّه در یک خاندان موجب اشتباه در تاریخ شده و همین مطلب ، امر را بر تاریخ نویسان اندک آن عصر، با امکانات محدودی که داشتند، مشکل می نموده است.

گاهی بعضی از دختران دو نام داشتند؛ مثلا طبق قرائنی که خاطرنشان می شود به احتمال قوی همین حضرت رقیّه را فاطمه صغیره می خواندند، و شاید همین موضوع ، باعث غفلت از نام اصلی او شده باشد.

چنانکه قبلا ذکر شـد و بعد از این نیز بیان می شود، بعضی از علمای بزرگ از قدما، از حضرت رقیّه به عنوان دختر امام حسین یاد کرده انـد و شهادت جانسوز او را در خرابه شام شرح داده اند. پس باید نتیجه گرفت که باید کتابها و دلایلی در دسترس آنها بوده باشـد که بر اساس آن ، از حضرت رقیّه سخن به میان آورده اند؛ کتابهایی که در دسترس دیگران نبوده است ، و در دسترس ما نیز نیست.

بنابراین ذکر نشدن نام حضرت رقیّه در کتب حدیث قدیم هرگز دلیل نبودن چنین دختری برای امام حسین علیه السلام نخواهد بود، چنـانکه عـدم ثبت بسیاری از جزئیات ماجرای عاشورا و حوادث کربلا و پس از کربلا در مورد اسیران ، در کتابهای مربوطه ، دلیل آن نمی شود که بیش از آنچه درباره کربلا و حوادث اسارت آن نوشته شده وجود نداشته است . (۶)

پدر حضرت رقیّه

پدر بزرگوار حضرت رقیّه علیه السلام ، امام عظیم ، حسین بن علی معروفتر از آن است که نیاز به توصیف و معرّفی داشته باشد.

مادر حضرت رقیه علیه السلام

مادر حضرت رقیه علیه السلام ، مطابق بعضی از نقلها «ام اسحاق » نام داشت که قبلا همسر امام حسن علیه السلام بود، و آن حضرت در وصیت خود به برادرش امام حسین علیه السلام سفارش کرد که با ام اسحاق ازدواج و فضایل بسیاری را برای آن بانو بر شمرد. (۷) و به نقلی ، مـادر رقیه علیه السلام «ام جعفر قضاعیه» بوده است ولی دلیـل مستندی در این بـاره ، در دسترس نیست . (۸) شیخ مفید در کتاب ارشاد ام اسحاق بنت طلحه را مادر فاطمه بنت الحسین علیه السلام معرفی می کند. (۹)

سن حضرت رقیه علیه السلام

سن مبارک حضرت رقیه علیه السلام هنگام شهادت ، طبق پاره ای از روایتها سه سال ، و مطابق پاره ای دیگر چهار سال بود. برخی نیز پنج سال و هفت سال نقل کرده اند.

در کتاب وقایع الشهور و الایام نوشته علامه بیرجندی آمده است که ، دختر کوچک امام حسین علیه السلام در روز پنجم ماه صفر سال ۶۱ وفات کرد، چنانکه همین مطلب در کتاب ریاض القدس نیز نقل شده است.

پی نوشت ها

۱. تذکره الشهدا، ص ۱۹۳ آیه الله ملا حبیب الله شریف کاشانی .

۲. منتخب التواریخ ص ۲۹۹

۳. بحار الانوار ج ۱۵، ص ۳۹

۴. ترجمه ارشاد مفید ج ۲، ص ۱۶

۵. سرگذشت جانسوز حضرت رقیه علیهاالسلام ص ۹ به نقل از معالی السبطین ج ۲ ص ۲۱۴

۶. سرگذشت حضرت رقیه علیهاالسلام ص ۱۳

۷. زندگانی چهارده معصوم علیه السلام مرحوم عماد زاده ج ۱ ص ۶۳۳ به نقل از اخبار الطول دینوری ص ۲۶۲، ابصار العین فی انصار الحسین علیه السلام ص ۳۶۸، کشف الغمه ج ۲ ص ۲۱۶ و عوالم جلد امام حسین علیه السلام ص ۳۳۱ از انتشارات مدرسه الامام المهدی

۸. السید رقیه علیه السلام تالیف عامر الحلو، ص ۴۲

۹. ترجمه ارشاد ج ۲ ص ۱۳۷

رقیه دختر سه ساله امام حسین علیه‌السلام

مشخصات کتاب

نویسنده : مهری هدهدی

ناشر : شیعه نیوز

مقدمه

بنا بر ذکر برخی کتب تاریخی روز پنجم صفر، روز شهادت حضرت رقیه(علیه السلام) دختر سه یا چهار ساله امام حسین(علیه السلام) است.

در برخی کتب تاریخی آمده است: یزید، اهل بیت را در محلی خرابه‌گونه جای داد در حالی که زنان خاندان نبوت و اهل بیت طهارت، جریان شهادت حسین(علیه‌السلام) و اهل بیت و یارانش را از کودکان مخفی نگاهداشته و می‌گفتند پدرانشان به مسافرت رفته‌اند، و این جریان ادامه داشت تا این که یزید اهل بیت را در سرای خویش جای داد.(۱)

امام حسین(علیه‌السلام) دختری خردسال داشت که چهار سال از عمر مبارکش می‌گذشت،(۲) شبی از خواب پرید در حالی که سخت پریشان به نظر می‌رسید و جویای پدر شد! و پرسید: پدرم کجاست که من هم اکنون او را دیدم؟!(۳)

بانوان حرم چون این سخن را از او شنیدند، گریستند و کودکان دیگر نیز ناله و زاری سر دادند.

چون صدای شیوه و گریه آنان بلند شد، یزید از خواب بیدار شد و پرسید: این گریه و زاری از کجاست؟

پس از جستجو، یزید را از جریان باخبر کردند، یزید گفت: سر پدرش را نزد او ببرید!

آن سر مقدس را در زیر سرپوشی قرار داده در مقابل او نهادند.

کودک پرسید: این چیست؟

گفتند: سر پدرت حسین(علیه السلام) است.

دختر امام حسین(علیه‌السلام) سرپوش را برداشت و چون چشمش به سر مبارک پدر افتاد ناله‌ای از دل کشید و بیتاب شد و گفت: ای پدر! چه کسی تو را به خونت زنگین کرد؟!

چه کسی رگ‌های تو را برید؟! ای پدر! چه کسی مرا در کودکی یتیم کرد؟! ای پدر! بعد از تو به چه کسی دل ببندم؟! چه کسی یتیم تو را بزرگ خواهد کرد؟! ای پدر! انیس این زنان و اسیران کیست؟! ای کاش من فدایت شده بودم! ای کاش من نابینا شده بودم! ای کاش من در خاک آرمیده بودم و محاسن به خون خضاب شده تو را نمی‌دیدم!

آنگاه لب کوچک خود را بر لب‌های پدر نهاد و گریه شدیدی کرد و از هوش رفت! هر چه تلاش کردند، به هوش نیامد، و این عزیز حسین(علیه‌السلام) در شام به شهادت رسید.(۴)

پژوهشی در دیدگاه‌های تاریخی در مورد حضرت رقیه(علیهاالسلام)

اصل وجود دختری سه، چهار ساله برای امام حسین(علیه السلام) در منابع شیعی ذکر شده است. در کتاب کامل بهائی نوشته علاء الدین طبری(قرن ششم هجری) قصه دختری چهار ساله که در ماجرای اسارت در خرابه شام در کنار سر بریده پدر به شهادت رسیده، آمده است(۵) اما در مورد نام او، آیا رقیه بوده یا فاطمه صغری و ... اختلاف است.

نیامدن نام حضرت رقیه(علیهاالسلام)، در برخی کتاب‌های تاریخی، هرگز دلیل بر نبودن چنین شخصیتی در تاریخ نیست. افزون بر آن، مهمترین دلیلِ فراموشی یا کم رنگ شدن حضور این شخصیت، زمان زندگی کوتاه ایشان است که سبب شده حرف کمتری از ایشان در تاریخ به چشم بخورد. در مورد حضرت علی اصغر(علیه‌السلام) نیز به جرأت می‌توان گفت: اگر شهادت او در بحبوحه نبرد و وجود شاهدان بسیار بر این جریان نبود، نامی از ایشان نیز امروز در بین کتاب‌های معتبر شیعه به چشم نمی‌خورد؛ زیرا تاریخ‌نویسی، فنی است که با جمع آوری اقوال سر و کار دارد که بسیاری از آنها شاهد عینی نداشته و به صورت نقل قول گرد هم آمده است. تنها موضوعی که در آن مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد، درستی و یا نادرستی آن از حیث موثق بودن راوی است که البته این موضوع فقط در تاریخ اسلام وجود دارد.

افزون بر مطالب بالا، دو شاهد قوی نیز بر اثبات وجود حضرت رقیه(علیهاالسلام) در تاریخ ذکر شده است. ابتدا گفتگویی که بین امام و اهل حرم در آخرین لحظات نبرد حضرت سیدالشهدا(علیه‌السلام) هنگام مواجهه با شمر، رخ می‌دهد. امام رو به خیام کرده و فرمودند:

«اَلا یا زِینَب، یا سُکَینَهُ! یا وَلَدی! مَن ذَا یَکُونُ لَکُم بَعدِی؟ اَلا یا رُقَیَه وَ یا اُمَّ کُلثُوم! اَنتم وَدِیعَهُ رَبِّی، اَلیَومَ قَد قَرَبَ الوَعدُ»؛ ای زینب، ای سکینه! ای فرزندانم! چه کسی پس از من برای شما باقی می‌ماند؟ ای رقیه و ای ام‌کلثوم! شما امانت‌های خدا بودید نزد من، اکنون لحظه میعاد من فرارسیده است.(۶)

همچنین در سخنی که امام برای آرام کردن خواهر، همسر و فرزندانش به آنان می‌فرماید، آمده است: «یا اُختَاه، یا اُم کُلثُوم وَ اَنتِ یا زَینَب وَ اَنتِ یا رُقَیَه وَ اَنتِ یا فاطِمَه و اَنتِ یا رُباب! اُنظُرنَ اِذا أنَا قُتِلتُ فَلا تَشقَقنَ عَلَیَّ جَیباً وَ لا تَخمُشنَ عَلَیَّ وَجهاً وَ لا تَقُلنَ عَلیَّ هِجراً»؛ خواهرم، ام‌کلثوم و تو ای زینب! تو ای رقیه و فاطمه و رباب! سخنم را در نظر دارید [و به یاد داشته باشید] هنگامی که من کشته شدم، برای من گریبان چاک نکنید و صورت نخراشید و سخنی ناروا مگویید.(۷)

حضرت زینب(علیهاالسلام) در روز عاشورا بعد از آن وقایع دلخراش شعری می‌خوانند که در آن شعر از رقیه(علیهاالسلام) به فاطمه

صغیره یاد می کند و این مسأله را روشن می کند که فاطمه صغیره که در بعضی از کتاب‌ها از او یاد شده، همان دختر خردسالی است که در خرابه شام جان داده است.

حال برای روشن شدن بیشتر مسأله، گفتار کتاب‌های تاریخی و دیدگاه‌های اندیشمندان اسلامی را بررسی می کنیم.

کامل بهائی

قدیمی‌ترین کتابی که از حضرت رقیه(علیهاالسلام) به عنوان دختر امام حسین(علیه‌السلام) یاد کرده است و شهادت او را در خرابه شام می‌داند، همین کتاب است. این کتاب، اثر عالم بزرگوار، شیخ عمادالدین الحسن بن علی بن محمد طبری امامی است که به امر وزیر بهاءالدین، حاکم اصفهان در روزگار سلطنت هلاکوخان، نوشته شده است. به ظاهر، نامگذاری آن به کامل بهائی از آن روست که به امر بهاءالدین نگاشته شده است.

این کتاب در سال ۶۷۵ هجری قمری تألیف شده و به دلیل قدمت زیادی که دارد، از ارزش ویژه‌ای برخوردار است؛ زیرا به جهت نزدیک بودن تألیف یا رویدادهای نگاشته شده ـ به نسبت منابع موجود در این راستا ـ حایز اهمیت است و منبعی ممتاز به شمار می‌رود و دستمایه تحقیقات بعدی بسیار در این زمینه قرار می گرفته است. شیخ عباس قمی در نفس المهموم و منتهی الامال، ماجرای شهادت حضرت رقیه(علیهاالسلام) را از آن کتاب نقل می کند. همچنین بسیاری از عالمان بزرگوار مطالب این کتاب را مورد تأیید، و به آن استناد کرده‌اند.

اللهوف

یکی دیگر از کتاب‌های کهن که در این زمینه مطالبی نقل نموده، کتاب لهوف از سید بن طاووس است. باید دانست احاطه ایشان به متون حدیثی و تاریخی اسلام و شیعه، ممتاز و چشم گیر است. وی می‌نویسد: «شب عاشورا که حضرت سیدالشهداء(علیه‌السلام) اشعاری در بی وفایی دنیا می‌خواند، حضرت زینب(علیهاالسلام) سخنان ایشان را شنید و گریست. امام(علیه‌السلام) او را به صبر دعوت کرد و فرمود: «خواهرم، ام کلثوم و تو ای زینب! تو ای رقیه و فاطمه و رباب! سخنم را در نظر دارید [و به یاد داشته باشید] هنگامی که من کشته شدم، برای من گریبان چاک نکنید و صورت نخراشید و سخنی ناروا مگویید [و خویشتن‌دار باشید].»

بنابر نقل ایشان، نام حضرت رقیه(علیهاالسلام) بارها بر زبان امام حسین(علیه‌السلام) جاری شده است. این مطلب در مقتل ابومخنف نیز هست که حضرت پس از شهادت علی اصغر(علیه‌السلام)، فریاد برآورد: «ای ام‌کلثوم، ای سکینه، ای رقیه، ای عاتکه و ای زینب! ای اهل بیت من! خدانگهدار؛ من نیز رفتم.» این مطلب را سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی (وفات: ۱۲۹۴ ه .ق) در کتاب ینابیع المودهٔ از مقتل ابومخنف نقل می کند.

المنتخب للطُریحی

این کتاب را شیخ فخرالدین طیحی نجفی (وفات: ۱۰۸۵ ه .ق) نوشته است. این کتاب در دو جلد تنظیم شده و هر یک از مجلدات آن حاوی ده مجلس پیرامون سوگواری حضرت سیدالشهداء(علیه‌السلام) و روایاتی شامل پاداش سوگواری بر آن امام و نیز مشتمل بر اخباری در گستره رویدادهای روز عاشورا و رویدادهای پس از آن می‌باشد. اگر چه نگارنده این کتاب از متأخرین بوده و در عصر صفوی زیسته، اما روایات و موضوعات خوبی را در کتاب خود جمع آوری و تنظیم کرده است. وی سن حضرت رقیه (علیهاالسلام) را سه سال بیان نموده است. پس از او، فاضل دربندی (وفات: ۱۲۸۶ ه.ق) که آثاری همچون اسرار الشهادهٔ و خزائن دارد، مطالبی را از منتخب طریحی نقل کرده است. بعدها سید محمد علی شاه عبدالعظیمی (وفات: ۱۳۳۴ ه .ق) در کتاب شریف الایقاد، مطالبی را از آن کتاب بیان کرده است. همچنین علامه حایری (وفات ۱۳۸۴ ه .ق) نیز در کتاب معالی السبطین از کتاب

منتخب طریحی بهره برده است.

الدروس البهیهٔ

علامه سیدحسن لواسانی (وفات: ۱۴۰۰ ه . ق) در کتاب الدروس البهیهٔ فی مجمل احوال الرسول و العتره النبویهٔ می‌نویسد:
یکی از دختران امام حسین(علیه‌السلام) به نام رقیه(علیهاالسلام)، از اندوه بسیار و گرما و سرمای شدید و گرسنگی، در خرابه شام از دنیا رفت و در همانجا به خاک سپرده شد. قبرش در آنجا معروف و زیارتگاه است.
دیگر کتاب‌هایی که در این زمینه سخنی دارند، مستقیم یا غیرمستقیم از همین منابع نقل کرده‌اند.

پی‌نوشت‌ها

۱- از این نقل چنین نتیجه گرفته می‌شود که این واقعه در سرای یزید رخ داده است. از عبارت شیخ مفید در ارشاد چنین بر می‌آید که اهل بیت را در سرایی جداگانه فرود آوردند و آن منزلگاه به سرای یزید پیوسته بود و چند روزی اهل بیت در آنجا ماندند و سپس یزید در باب الصغیر دمشق اهل بیت را جای داده است.
۲- در نفس المهموم و الدمعهٔ الساکبهٔ و دیگر کتاب‌ها نام این کودک خردسال را یافت نشد، ولی در ریاض الاحزان، ص ۱۴۴ به نقل از بعضی مؤلفات اصحاب آمده است که نام او فاطمه صغری است، و در ریاحین الشریعه، ج ۳، ص۳۰۹ تحت عنوان «بانوان دشت کربلا» او را رقیه بنت الحسین ذکر کرده است.
۳- شاید منظور دختر این بوده که پدر را در خواب دیده است.
۴- نفس المهموم ۴۵۶؛ الدمعهٔ الساکبهٔ ۵/۱۴۱.
۵- کامل بهائی، ج ۲، ص ۱۷۹.
۶ـ جمعی از نویسندگان، موسوعهٔ کلمات الامام الحسین (علیه‌السلام)، قم، دارالمعروف، چاپ اول، ۱۳۷۳ ه . ش، ص ۵۱۱.
۷ـ ابن طاووس، ابوالقاسم ابوالحسن بن سعدالدین، اللهوف علی قتلی الطفوف، قم، انتشارات اسوه، چاپ اول، ۱۴۱۴ ه . ق، ص ۱۴۱؛ اعلام الوری، ص ۲۳۶،(با اندکی تغییر).

زندگی حضرت رقیه سلام الله علیها

مشخصات کتاب

نویسنده: محمد رضایی
ناشر : پایگاه شمیم نینوا

سنّ شریف حضرت رقیه علیهاالسلام

درباره سنّ شریف حضرت رقیه (علیهاالسلام) در میان تاریخ نگاران اختلاف نظر وجود دارد. اگر اصل تولد ایشان را بپذیریم، مشهور این است که ایشان سه یا چهار بهار بیشتر به خود ندیده و در روزهای آغازین صفر سال ۶۱ ه .ق، پرپر شده است. بر اساس نوشته‌های بعضی کتاب‌های تاریخی، نام مادر حضرت رقیه (علیهاالسلام)، امّ اسحاق است که پیش‌تر همسر امام حسن مجتبی (علیه‌السلام) بوده و پس از شهادت ایشان، به وصیت امام حسن (علیه‌السلام) به عقد امام حسین (علیه‌السلام) درآمده است.(۱) مادر

حضـرت رقیه(علیهاالسـلام) از بانوان بزرگ و با فضـیلت اسـلام به شمار می‌آید. بنا به گفته شیخ مفید در کتاب الارشاد، کنیه ایشان بنت طلحه است.(۲) نام مادر حضـرت رقیه (علیهاالسـلام) در بعضی کتاب‌ها، ام‌جعفر قضاعیّه آمده است، ولی دلیل محکمی در این بـاره در دست نیست. هم چنین نویسـنده معالی السبطین، مـادر حضـرت رقیه (علیهاالسـلام) را شـاه زنان؛ دختر یزدگرد سوم پادشاه ایرانی، معرفی می‌کنـد که در حمله مسـلمانان به ایران اسیر شده بود. وی به ازدواج امام حسـین (علیه‌السـلام) درآمد و مادر گرامی حضرت امام سجاد (علیه‌السلام) نیز به شمار می‌آید.(۳) این مطلب از نظر تاریخ نویسان معاصر پذیرفته نشده؛ زیرا ایشان هنگام تولد امام سـجاد (علیه‌السـلام) از دنیا رفته و تاریخ درگذشت او را ۲۳ سـال پیش از واقعه کربلا، یعنی در سال ۳۷ ه .ق. دانسـته‌اند. از این رو، امکان ندارد او مادر کودکی باشد که در فاصـله سه یا چهار سال پیش از حادثه کربلا به دنیا آمده باشد. این مسأله تنها در یک صورت قابل حل می‌باشد که بگوییم شاه زنان کسی غیر از شهربانو (مادر امام سجاد (علیه‌السلام)) است.

نام گذاری حضرت رقیه علیهاالسلام

رقیه از «رقی» به معنی بالا-رفتن و ترقی گرفته شـده است.(۴) گویا این اسم لقب حضـرت بوده و نام اصـلی ایشان فاطمه بوده است؛ زیرا نـام رقیه در شـمار دختران امام حسـین(علیه‌السـلام) کمتر به چشم می‌خورد و به اذعان برخی منابع، احتمال این که ایشان همان فاطمه بنت الحسین (علیه‌السلام) باشد، وجود دارد.(۵) در واقع، بعضی از فرزندان امام حسین (علیه‌السلام) دو اسم داشته‌اند و امکان تشابه اسـمی نیز در فرزنـدان ایشان وجود دارد. گذشـته از این، در تاریخ نیز دلایلی بر اثبات این مدعا وجود دارد. چنانچه در کتاب تاریخ آمده است: «در میان کودکان امام حسـین (علیه‌السـلام) دختر کوچکی به نام فاطمه بود و چون امام حسـین (علیه‌السلام) مادر بزرگوارشـان را بسـیار دوست می‌داشـتند، هر فرزنـد دختری که خـدا به ایشـان می‌داد، نامش را فاطمه می‌گـذاشت. همان گونه که هرچه پسـر داشـتند، به احترام پـدرشان امام علی (علیه‌السـلام) وی را علی می‌نامیـد».(۶) گفتنی است سـیره دیگر امامـان نیز در نـام گذاری فرزندانشان چنین بوده است.

پی نوشتها

۱ ـ الاربلی، علی بن عیسی، کشف الغمهٔ فی معرفهٔ الائمهٔ، تهران، کتاب فروشی اسلامیه، بی‌تا، ج۲، ص۲۱۶ ؛ الطبرسی، ابوعلی فضل بن الحسن، اعلام الـوری بأعلام الهـدی، بیروت، دار المعرفهٔ، ۱۳۹۹ ه .ق، ص۲۵۱. ۲ ـ مفیـد، محمـد بن محمـد، الارشاد، تهران، انتشارات دفتر نشـر فرهنگ اسلامی، چاپ چهارم، ۱۳۷۸ ه . ش، ج۲، ص۲۰۰، اعلام الوری، ص۲۵۱. ۳ ـ حایری، محمـد مهدی، معـالی السـبطین، قم، منشورات الرضـی، ۱۳۶۳ ه . ش، ج۲، ص۲۱۴. ۴ ـ ابـن منظـور، محمـد بـن مکرم، لسـان العرب، بیروت، دار احیـاءالتراث العربی، چاپ اول، ۱۴۱۶ ه . ق، ج۵، ص۲۹۳. ۵ ـ نظری منفرد، علی، قصه کربلا، قم، انتشارات سـرور، ۱۳۷۹ ه . ش، پاورقی ص۵۱۸. ۶ ـ ر.ک: مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ ه . ق، ج۴۴، ص۲۱۰.

ستاره درخشان شام حضرت رقیه دختر امام حسین علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : ربانی خلخالی، علی، - ۱۳۲۵
عنوان و نام پدیدآور : ستاره درخشان شام: حضرت رقیه دختر امام حسین علیهماالسلام/ تالیف علی ربانی خلخالی
مشخصات نشر : قم: مکتب الحسین(ع)، ۱۴۱۸ ه.ق = ۱۳۷۷.

مشخصات ظاهری : ۳۶۷ ص.مصور
شابک : ۹۶۴-۹۱۹۳۳-۲-۴۱۲۰۰۰ریال ؛ ۹۶۴-۹۱۹۳۳-۲-۴۱۲۰۰۰ریال ؛ ۹۶۴-۹۱۹۳۳-۲-۴۱۲۰۰۰ریال ؛ ۹۶۴-۹۱۹۳۳-۲-۴۱۲۰۰۰ریال
وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی
یادداشت : کتابنامه به‌صورت زیرنویس
موضوع : رقیه‌بنت حسین(س)، - ۶۱ق. -- سرگذشتنامه
رده بندی کنگره : BP۵۲/۲/ر۷ر۲
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۹
شماره کتابشناسی ملی : م۷۷-۱۷۸۴۵

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله ربّ العالمین و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرین و لعنهٔ الله علی اعدائهم و غاصبی حقوقهم و منکری فضائلهم و مناقبهم من الجنّ و الانس اجمعین الی یوم الدین .

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم : (النجوم اءمان لا هل السماء و اءهل بیتی اءمانٌ لاُمتی)(۱)

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : (ستارگان امانند برای اهل آسمان و اهل بیت من امانند برای امتم) .

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : (النجوم اءمان لاـ هل السماء ، و اءهل بیتی اءمان لا هل الا رض ، فإ ذا ذهب اءهل بیتی ذهب اءهل الا رض) . (۲)

ستارگان امانند برای اهل آسمان ، و اهل بیت من امانند برای اهل زمین ، پس زمانی که اهل بیت من از زمین رخت بربندند ، اهل زمین هم نابود خواهند شد .

(حاکم) ، عالم مشهور اهل سنّت ، از طریق (ابن عباس) روایت کرده که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود :

(النجوم امان لا هل الا رض من الغرق ، و اءهل بیتی اءمان لاُمّتی من الاختلاف) . (۳)

ستارگان امانند برای اهل زمین ، از غرق شدن ؛ و اهل بیت من امان امت من از اختلافند .

این روایت را حاکم صحیح دانسته ، و جمعی آن را از وی اخذ کرده و تصحیح او را تثبیت نموده اند .

(صبان) در کتاب (الاسعاف) ، بعد از ذکر این روایت افزوده : احتمال دارد که آیهٔ شریفهٔ (وَ ما کانَ اللُّه لِیُعَذِّبَهُمْ وَ اءَنْتَ فیهِمْ) (۴) (ای پیامبر ، مادامی که تو درمیان ایشان هستی ، خدا عذاب بر ایشان نازل نکند)نیز به این معنی اشاره داشته باشد . اگر چه آیهٔ شریفه راجع به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است ، لکن اهل بیت علیهماالسلام در امان بودن ، قائم مقام آن حضرتند ، زیرا طبق بعضی از احادیث ، اهل بیت علیهماالسلام از او و او از اهل بیت علیهماالسلام است .

نیز حاکم از طریق (ابوموسی اشعری) از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده است که فرمود :

(النجوم اءمان لاـ هل السماء ، و اءهل بیتی اءمان لاـ هل الا رض ، فإ ذا ذهبت النجوم ذهب اءهل السماء و إ ذا ذهب اءهل بیتی ، ذهب اءهل الا رض) :

ستارگان امان اهل آسمان ، و اهل بیت من امان اهل زمینند ، وقتی ستارگان نابود شوند اهل آسمان هم نابود می شوند ، و هنگامی که اهل بیت من از زمین رخت بربندند ، اهل زمین هم نابود خواهند شد .

بر این اساس ، خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در هر کجا و هر زمان که باشند ، ستارگان درخشانی هستند که از آسمان فضیلت نور می پاشند و مسیر هدایت خلق را روشن می سازند .

کتاب حاضر ، که با نام (ستارهٔ درخشان شام ، حضرت رقیه علیهاالسلام دختر امام حسین علیه السلام در برابر شما قرار دارد ، زندگینامه غمبار طفل معصوم و مظلومی است که مطالعهٔ آن هر سنگدلی را منقلب می کند؛ کودکی که با مظلومیّت خود ، در ادامه قیام خونین عاشورا ، ظالمین را برای ابد رسوا ساخته و قبر کوچک او در کنار کاخ سبز معاویه و یزید (لعنهما الله) ، سند جاوید مظلومیّت اهل بیت عصمت و طهارت (سلام الله علیهم اجمعین) ، و افشاگر مظالم خاندان پلید اموی می باشد که قرآن کریم از آنها تعبیر به (شجرهٔ ملعونه) (۵) کرده است .

خوابید در خرابه ، که تا کاخ ظلم را

با نالهٔ یتیمی خود ، زیر و رو کند

برای روشنایی چشم دوستداران اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و کوری دیدگان دشمنان این خاندان ، سخن را به حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زینت می بخشیم :

(معرفهٔ آل محمد براءهٔ من النّار ، و حبّ آل محمد جواز علی الصراط ، والولایهٔ لا ل محمد اءمان من العذاب) (۶)

معرفت و شناخت آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم برائت از آتش است ، و دوست داشتن آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم برگهٔ (عبور) از پل صراط ، و پیروی و فرمانبری از آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم امان از عذاب می باشد .

سبب تاءلیف کتاب

تقریبا سالهای ۵۶-۵۷ شمسی بود که یکی از فرزندانم به شدّت مریض شد ، به گونه ای که احتمال صددرصد می رفت در آینده نقصی در بدنش به وجود آید . پس از مراجعه به دکتر و عمل به دستورات وی ، توسّل به نازدانه حضرت سیّدالشهداء اباعبدالله الحسین علیه السلام ، حضرت رقیّه علیه السلام پیدا کرده و نذر کردم که پس از بهبودی فرزندم ، کتابی درباره زندگانی غمبار آن نازدانه بنویسم .

الحمدلله به عنایات این ستارهٔ درخشان (محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم) ، فرزندم شفا گرفت و در پی آن ، پس از مطالعات زیاد و یادداشتهای لازم از لابلای کتب تاریخ و حدیث جمع آوری شد .

مع الوصف ، توفیق چاپ آن یادداشتها فراهم نمی شد و بدینگونه مدّت زیادی از تاریخ جمع آوری یادداشتها گذشت ، تا اینکه پس از چاپ جلد اوّل کتاب (چهره درخشان قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام ، شامل زندگانی کامل آن حضرت ، به ضمیمهٔ ۲۴۰ کرامت نسبت به شیعیان ، اهل سُنّت ، مسیحیان ، کلیمیان و زردشتیان)

دوستداران اهل بیت عصمت و طهارت علیهماالسلام از آن کتاب ، روزی همسرم - که خدا او و فرزندانش را از فتن و شرور آخرالزمان حفظ فرماید- تذکّر داد که شما به نذر خودتان درباره حضرت رقیه علیه السلام عمل کنید . این تذکّر ، قبل از محرّم الحرام سال ۱۴۱۸ ه- . ق . صورت گرفت . شبی تصمیم گرفتم که کتاب را شروع کنم . ولی اندیشهٔ مشکلات و مخارج کار ، باز مانع شده و مرا تا سرحدّ تصمیم مجدّد به انصراف موقّت از شروع کار پیش برد . در عین حال از اینکه کار ، این همه به تاءخیر افتاده و باز هم به عقب می افتاد ، ناراحت بودم ، لذا پس از نماز صبح توسّلی نموده ، سپس برای شروع کار استخاره کردم که مصلحت است که نذر ادا شود یا موقّتا تعطیل گردد .

آیهٔ ۳۱ از سورهٔ حجّ ، هر گونه شکّ و تردید و اضطراب را از دل زدود :

(وَلْيوفُوا نُذُورَهُمْ وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ العَتيقِ)

(و باید که وفا کنند به نذرهای خود ، و باید که طواف کنند به خانهٔ قدیمی خدا که خانهٔ کعبه است) .

همان روز شروع به کار کردم الحمدلله کار به آرامی و خوبی طی شد .

و اینک خدای بزرگ را شاکر و سپاسگزارم که به این کمترین ، توفیق داد که با بضاعت کم ، گوشه ای از زندگینامه جانسوز دُرّ یتیم شام حضرت رقیّه علیهاالسلام را برای دوستان اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام بازگو کرده و پرده ای از مظلومیّت جانگداز آل الله علیهم السلام و مظالم و دشمنان آنان را به تصویر کشم و لله الحمد و له الشکر .

گشت از مرگ جگر گوشه شاه

تا ابد روی شب شام ، سیاه

امید است این اثر بس کوچک ، مورد قبول منجی بزرگ انسانها و منتقم خونهای پاک ریخته شده در راه خدا بویژه خون شهیدان کربلا ، حضرت بقیهٔ الله الا عظم الحجّهٔ بن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف واقع گردد .

یازده شعبان المعظّم ۱۴۱۸ هجری قمری

مطابق ۲۱ آذر ماه ۱۳۷۶ شمسی

سالروز تولد حضرت علی اکبر علیه السلام

قم - حرم اهل بیت علیهم السلام

علی ربّانی خلخالی

بخش اول : حضرت رقیّه علیهاالسلام در اوراق تاریخ

(قدیمترین ماءخذ تاریخی دربارهٔ حضرت رقیّه علیهاالسلام)

۱ مرحوم آیهٔ الله حاج میرزا هاشم خراسانی (متوفّای سال ۱۳۵۲ هجری قمری) در منتخب التواریخ می نویسد :

عالم جلیل ، شیخ محمّد علی شامی که از جملهٔ علما و محصّلین نجف اشرف است به حقیر فرمود : جدّ امّی بلاواسطه من ، جناب آقا سیّد ابراهیم دمشقی ، که نسبش منتهی می شود به سیّد مرتضی علم الهدی و سن شریفش از نود افزون بوده و بسیار شریف و محترم بودند ، سه دختر داشتند و اولاد ذکور نداشتند .

شبی دختر بزرگ ایشان جناب رقیّه بنت الحسین علیهماالسلام را در خواب دید که فرمود به پدرت بگو به والی بگوید میان قبر و لحد من آب افتاده ، و بدن من در اذیّت است ؛ بیاید و قبر و لحد مرا تعمیر کند .

دخترش به سیّد عرض کرد ، و سیّد از ترس حضرات اهل تسنّن به خواب ترتیب اثری نداد . شب دوّم ، دختر وسطی سیّد باز همین خواب را دید . به پدر گفت ، و او همچنان ترتیب اثری نداد . شب سوم ، دختر کوچکتر سیّد همین خواب را دید و به پدر گفت ، ایضا ترتیب اثری نداد . شب چهارم ، خود سیّد ، مخدّره را در خواب دید که به طریق عتاب فرمودند : (چرا والی را خبردار نکردی ؟ !) .

صبح سیّد نزد والی شام رفت و خوابش را برای والی شام نقل کرد . والی امر کرد علما و صلحای شام ، از سنّی و شیعه ، بروند و غسل کنند و لباسهای نظیف در بر کنند ، آنگاه به دست هر کس قفل درب حرم مقدّس باز شد (۷) همان کس برود و قبر مقدّس او را نبش کند و جسد مطهّرش را بیرون بیاورد تا قبر مطهّر را تعمیر کنند .

بزرگان و صلحای شیعه و سنّی ، در کمال آداب غسل نموده و لباس نظیف در برکردند . قفل به دست هیچ یک باز نشد مگر به دست مرحوم سیّد ابراهیم . بعد هم که به حرم مشرّف شدند ، هر کس کلنگ بر قبر می زد کارگر نمی شد تا آنکه سیّد مزبور کلنگ را گرفت و بر زمین زد و قبر کنده شد . بعد حرم را خلوت کردند و لحد را شکافتند ، دیدند بدن نازنین مخدّره میان لحد قرار دارد ، و کفن آن مخدّرهٔ مکرّمه صحیح و سالم می باشد ، لکن آب زیادی میان لحد جمع شده است .

سیّد بـدن شـریف مخدّره را از میان لحد بیرون آورده بر روی زانوی خود نهاد و سه روز همین قسم بالای زانوی خود نگه داشت و متّصل گریه می کرد تا آنکه لحد مخدّره را از بنیاد تعمیر کردند . اوقات نماز که می شد سیّد بدن مخدّره را بر بالای شـی ء نظیفی می گـذاشت و نماز می گزارد . بعـد از فراغ باز بر می داشت و بر زانو می نهاد تا آنکه از تعمیر قبر و لحـد فارغ شدنـد . سیّد بـدن مخـدّره را دفن کرد و از کرامت این مخـدّره در این سه روز سیّد نه محتاج به غذا شد و نه محتاج آب و نه محتاج به تجدید وضو . بعد که خواست مخدّره را دفن کند سیّد دعا کرد خداوند پسری به او مرحمت فرمود مسمّی به سیّد مصطفی .

در پایان ، والی تفصـیل ماجرا را به سـلطان عبدالحمیـد عثمانی نوشت ، و او هم تولیت زینبیّه و مرقـد شـریف رقیّه و مرقد شـریف امّ کلثوم و سـکینه علیهماالسـلام را به سیّد واگذار نمود و فعلا هم آقای حاج سیّد عبّاس پسـر آقا سیّد مصطفی پسر سیّد ابراهیم سابق الذکر متصدّی تولیت این اماکن شریفه است .

آیهٔ الله حاج میرزا هاشم خراسانی سپس می گوید : گویا این قضیّه در حدود سنهٔ هزار و دویست و هشتاد اتّفاق افتاده است . (۸)

مرحوم آیت الله سیّد هادی خراسانی نیز در کتاب معجزات و کرامات ماجرایی را نقل می کنـد که مؤ ید قضـیّهٔ فوق است . وی می نویسد :

روی پشت بام خوابیده بودیم که ناگهان مار دست یکی از خویشان ما را گزید . وی مدّتی مداوا کرد ولی سود نبخشید . آخر الا مر جوانی به نـام سیّد عبـدالامیر نزد مـا آمـد و گفت : کجـای دست او را مار گزیـده است ؟ چون محل مار زدگی را به او نشان داد ، بلافاصـله دستی به آن موضع زد و بکلّی محل درد خوب شد . سـپس گفت من نه دعایی دارم و نه دوایی ؛ فقط کرامتی است که از اجـداد ما به ما رسیده است : هر سـمّی که از زنبور یا عقرب یا مار باشـد اگر آب دهان یا انگشت به آن بگـذاریم خوب می شود . جهتش نیز این است که جدّ ما ، در شام موقعی که آب به قبر شـریف حضـرت رقیّه افتاد جسد حضـرت رقیّه علیهاالسـلام را سه روز روی دست گرفت تا قبر شریف را تعمیر کردند ، و از آنجا این اثر در خود و اولادش نسلا بعد نسل مانده است . (۹)

۲ مرقدی که داسـتان شـگفت فوق در ارتباط با آن رخ داده است ، سابقهٔ بنای آن دست کم به سـیصد و اند سال پیش از آن تاریخ (یعنی حدود ۴ قرن و نیم پیش از زمان حاضر) باز می گردد .

عبدالوهّاب بن احمد شافعی مصری ، مشهور به شعرانی (متوفّی به سال ۳۹۷ ق) ، در کتاب المنن ، باب دهم ، نقل می کند :

نزدیک مسـجد جامع دمشق ، بقعه و مرقدی وجود دارد که به مرقد حضـرت رقیّه علیهاالسـلام دختر امام حسـین علیه السلام معروف است . بر روی سنگی واقع در درگاه این مرقد ، چنین نوشته است :

هذَا البَیْتُ بُقْعَهٌ شُرِّفَتْ بِآلِ النَّبِیّ صلی الله علیه و آله و سلم وَ بِنْتُ الحُسَیْنِ الشَّهید ، رُقَیَّهُ علیهاالسلام

(این خـانه مکانی است که به ورود آل پیامبر صـلی الله علیه و آله سـلم و دختر امام حسـین علیه السـلام ، حضـرت رقیّه علیهاالسـلام شرافت یافته است) . (۱۰)

آیا تاریخ پیش از این زمان (۳۹۷ ق)نیز ردّپایی از رقیّه علیهاالسلام نشان می دهد ؟ بلی :

۳ مورّخ خبیر و ناقد بصـیر ، عمادالدین حسن بن علی بن محمّد طبری ، معاصـر خواجه نصـیرالدین طوسـی ، در کتاب پر ارج کامل بهائی نقل می کند که :

زنان خاندان نبوّت در حالت اسیری حال مردانی را که در کربلا شهید شده بودند بر پسران و دختران ایشان پوشیده می داشتند و هر کودکی را وعده می دادند که پدر تو به فلان سفر رفته است باز می آید ، تا ایشان را به خانه یزید آوردند . دخترکی بود چهارساله ، شبی از خواب بیدار شد و گفت : پدر من حسـین کجاست ؟ این ساعت او را به خواب دیدم . سخت پریشان بود . زنان و کودکان جمله در گریه افتادند و فغان از ایشان برخاست .

یزید خفته بود ، از خواب بیدار شد و از ماجرا سؤ ال کرد . خبر بردند که ماجرا چنین است . آن لعین در حال گفت : بروند سر پدر

را بیاورند و در کنار او نهند . پس آن سر مقدّس را بیاوردند و در کنار آن دختر چهارساله نهادند .

پرسید این چیست ؟ گفتند : سر پدر توست . آن دختر بترسید و فریاد برآورد و رنجور شد و در آن چند روز جان به حق تسلیم کرد (۱۱) .

علاء الـدین طبری این کتاب کم نظیر را در سال ۵۶۷ ه - . تـاءلیف کرده ، و در نگارش آن از منابع باارزش فراوانی اسـتفاده نموده که متاءسّفانه اغلب آنها به دست ما نرسیده است ؛ برخی در کشاکش روزگار از بین رفته ، و برخی دیگر به دست دشمنان اهل بیت علیهم السلام طعمه حریق شده است .

مرحوم محدّث قمی (۱۲) می نویسد : کتاب کامل بهائی ، نوشته عماد الدین طبری ، شیخ عالم ماهر خبیر متدرّب نحریر متکلّم جلیل محـدّث نبیل و فاضل فهّامه ، کتابی پرفایده است که در سنهٔ ۶۷۵ تمام شـده و قریب به ۲۱ سال همت شـیخ مصروف بر جمع آوری آن بوده ، اگر چه در اثنای آن چنـد کتاب دیگر تاءلیف کرده است . سـپس می افزایـد : از وضع آن کتاب معلوم می شود که نُسَـخِ اصـول و کتب قـدمای اصـحاب نزد او موجود بوده است . آنگـاه اشـاره می کنـد که یکی از آن منـابعِ از دست رفته ، کتـاب پرارج الحاویـهٔ در مثالب معاویه است که تاءلیف قاسم بن محمّـد بن احمـد ماءمونی ، از علمای اهل سنّت می باشـد ، و عماد الدین طبری سرگذشت این دختر سه ساله را از آن کتاب نقل کرده است .

بدینگونه ، سابقه اشاره به ماجرای حضرت رقیّه علیهاالسلام در تاریخ ، به حدود هفت قرن و نیم پیش از زمان ما باز می گردد .

آیا باز هم می توان پیشتر رفت و نامی از رقیّه علیهاالسـلام به عنوان دختر امام حسـین علیه السـلام - در اعماق تاریخ سـراغ گرفت ؟ باز هم جواب مثبت است .

۴ ماءخذ کهنتری که در آن ، ضـمن شـرح جریانات عاشورا ، نامی از حضـرت رقیّه علیهاالسـلام به میان آمده ، کتاب مشهور لهوف نوشـتهٔ محدّث و مورّخ جلیل القدر ، آیهٔ الله سیدبن طاووس (متوفّای ۶۶۴ ه- . ق) است که اطلاع و احاطه بسـیار او به متون حدیثی و تاریخی اسلام و شیعه ، ممتاز و چشمگیر است

سید می نویسد : حضـرت سیّدالشهداء علیه السلام زمانی که اشعار معروف (یا دهر اُفّ لک من خلیل . . .) را ایراد فرمود و زینب و اهـل حرم علیهنّ السـلام فریـاد به گریه و ناله برداشـتند ، حضـرت آنان را امر به صبرکرده و فرمود : (یا اختاه یا امّ کلثوم ، و اءنتِ یا زینب ، و اءنتِ یـا رقیّهٔ ، و اءنتِ یـا فاطمـهٔ ، و اءنتِ یـا رباب ، اُنْظُرْنَ إ ذا اءنا قُتِلْتُ فلا تشـققن علی جَیْبا و لا تخمشن علیّ وجها ولا تقلن علی هجرا .) (۱۳) یعنی خـواهرم ام کلثوم ، و تو ای زینب ، و تو ای رقیّه ، و تو ای فـاطمه ، و تو ای ربـاب ، زمـانی که من به قتل رسیدم در مرگم گریبان چاک نزنید و روی نخراشید و کلامی ناروا (که با رضا به قضای الهی ناسازگار است) بر زبان نرانید .

مطابق این نقل ، نام حضرت رقیّه بر زبان امام حسین علیه السلام در کربلا جاری شده است .

مؤ یّـد این نقل ، مطلبی است که سـلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی ، متوفّای ۱۲۹۴ه- . در کتاب ینابیع المودّهٔ ص ۳۳۳-۳۳۵ به نقل از مقتل مسمّی به ابومخنف آورده است .

مقتل منسوب به ابومخنف مطابق نقل قنـدوزی (ینابیع المودّهٔ : ص ۳۴۶ و احقاق الحق : ۱۱/۶۳۳) پس از شرح کیفیّت شهادت طفل شش ماهه می گوید :

ثُم نادی : یا اُم کُلثومَ ، وَ یا سَکینهُ ، و یا رقیهْ ، وَ یا عاتِکَهُ وَیا زینب ؛ یا اءهلَ بَیتی علیکنّ مِنّی السَّلامُ) :

(آنگاه فریاد برآورد : ای اُمّکلثوم ، ای سکینه ، ای رقیّه ، ای عاتکه ، ای زینب ، ای اهل بیت من ، من نیز رفتم ، خداحافظ) . (۱۴)

آیا می توان به همین گونه ، سـیرِ تقهقر در تاریـخ را ادامه داد و مـدرکی قـدیمیتر که در آن از رقیّهٔ بنت الحسـین علیهما السـلام یاد شده باشد ، باز جست ؟

۵ بر آشنایان به تاریخ اسلام و تشیّع ، پوشیده نیست که شیعه ، یک گروه (ستمدیده و غارت زده) است ؛ گروهی است که در طول

تاریخ ، بارها و بارها هدف هجوم و تجاوزهای وحشیانه قرار گرفته ، پیشوایان دین و رجال شاخصش شهید گشته ، و آثار علمی و تاریخیش سوزانده شده است (بنگرید به : کتابسوزی مشهور محمود غزنوی در ری به سال ۴۲۳ ق ، کشتار و کتابسوزی طغرل در بغداد عصر شیخ طوسی ، داستان حَسَنَك وزیر و دربدری فردوسی و . . . کشتارها و کتابسوزیهای (جَزّار) حاکم مشهور عثمانی در شامات ، در جنوب لبنان و . . .) .

شیعه ، در گذر از درازنای این تاریخ پردرد و رنج ، اولا مجال ثبت بسیاری از حوادث تاریخی را- چنانکه شاید و باید - نداشته و ثانیا بخشی قابل ملاحظه از آثار و مآخذ تاریخی خویش را (بویژه آن دسته از (اطلاعات مکتوبی) که حاکی از پیشینه مظلومیت کم نظیر شیعه و قساوت و مظالم حکومتهای جور می باشد) از دست داده است و آنچه برایش مانده ، تنها بخشی از آن آثار مکتوب ، همراه با اطلاعاتی است که به گونه شفاهی ، سینه به سینه نقل شده و اکنون در ذهنیّت شیعه ، به صورت (مشهوراتی نه چندان مستند یا مجهول السند) موجود است .

بیجهت نیست که اطلاعات مکتوب و مستند ما درباره سرنوشت شخصیتی چون زینب کبری علیهاالسلام پس از بازگشت به مدینه از شام (با وجود جلالت قدر و نقش بسیار مهم آن حضرت در نهضت عاشورا) بسیار کم و تقریبا در حد صفر است و با چنین وضعی تکلیف دیگران (همچون ام کلثوم و رقیّه علیهماالسلام) دیگر معلوم است .

در چنین شرایطی ، وظیفه محققان تیزبین و فراخ حوصله (که خود را با نوعی گسست و انقطاع تاریخی یا کمبود اطلاع نسبت به جزئیات ، روبرو می بینند)

چیست ؟ راهی که برخی از محقّقان یا محقّق نمایان در این گونه موارد برمی گزینند ، قضاوت عجولانه درباره موضوع ، و احیانا نفیِ اطلاعات و مشهورات موجود به بهانه برخی (استحسانات و استبعاداتِ قابل بحث) یا (عدم ابتنای اطلاعات مزبور بر مستندات قوی) است ، که گاه ژستی از روشنفکری از نیز به همراه دارد . امّا این راه - که طی آن آسان هم بوده و مؤ ونه زیادی نمی برد ، بیشتر به پاك کردن صورت مسئله می ماند تا حلّ معضلات آن .

راه دیگری که ، البته پویندگان آن اندك شمارند و تنها محقّقان پرحوصله و خستگی ناپذیر ، همّت پیمودن آن را دارند ، این است که بکوشیم به جای ردّ و انکارهای عجولانه ، کمر همّت بسته ، به کمك (تتبّعی وسیع و تحقیقی ژرف) به اعماق تاریخ فرو رویم و با غور در کتب تاریخ و تفسیر و سیره و حدیث و لغت و حتی دَواوین شعرای آن روزگار ، و دقّت در منطوق و مفهوم و مدلول تطابقی و التزامی محتویات آنها ، بر واقعیات هزارتویِ آن روزگار (احاطه و اشراف) یابیم و به مدد این احاطه و اشراف ، نقاط خالی تاریخ را پرسازیم و جامه چاك چاك و ژنده تاریخ را رفو کنیم و توجه داشته باشیم که :

با توجه به کتابسوزیها ، سانسورها و تفتیش عقایدهای مکرّری که در تاریخ شیعه رخ داده ، اوّلاـ (نیافتن) هرگز دلیل (نبودن) نیست (و به اصطلاح : عدم الوجدان لا یدلّ علی عدم الوجود) . ثانیا نمی توان همه جا به منطق لو کانَ لَبانَ (اگر چیزی بود ، مسلّما آشکار می شد) تمسّك جُست و مشهورات مجهول السند را - عجولانه و شتابزده - انکار کرد . ثالثا نبایستی بسادگی - و صرفا روی برخی استبعادات یا استحسانات ظاهرا موجّه - اطلاعات موجود را رد کرد و از سنخ خرافات و جعلیّات انگاشت . زیرا چه بسا استبعادها یا استحسانهای مزبور ، محصول بی اطلاعی یا غفلت ما از برخی جهات و جوانبِ مکتومِ قضیه باشد و با روشن شدن آن جوانب ، تحلیل ما اصولا عوض شده استبعادها جای خود را به پذیرش قضیه (و یا بالعکس) خواهد داد و یا برداشت تازه ای در افق دید ما ظاهر خواهد شد .

رابعا باید توجّه داشت که حتی اطلاعاتی هم که احیانا به صورت خبر واحد یا متکی به منابع غیر معتبر وجود دارد ، لزوما دروغ و خلاف حق نیست و لذا باید همانها را نیز (به جای (انکار عجولانه) با حوصله تمام ، در جریان یك پژوهش و تحقیق وسیع ، مورد بررسی دقیق قرار داد و صحت و سُقمشان را محك زد و احیانا به صورت سر نخ تحقیق از آنها بهره جست ، یا در گردونه (تعارض

ادلّه) ، و صف بندی (دلایل معارض) ، آنها را به عنوان مؤ یّد و مُرَجِّح به کار گرفت .

اصولا (نفی و انکار) نیز ، همچون (اثباتِ) هر چیز ، دلیل می خواهد (و آنچه که دلیل نمی خواهد (نمی دانم) است) و حتّی نفی و انکـار ، مؤ ونه بیشـتری می برد تـا اثبـات . و فرامـوش نکنیم که هر چنـد در عرصه تحقیقـات تـاریخی ، تجزیه و تحلیلهـای عقلی و استبعادها و اسـتحسانهای ذهنی ، جایگاه خاص خود را دارد و نبایستی چیزی را بر خلاف اصول مسلّم عقلی پـذیرفت ، امّا در عین حال باید دانست که حرف آخر را در این عرصه ، (تتبّع و تحقیق ژرف و گسترده در اسناد و مدارک مستقیم و غیرمستقیم تاریخی) می زند . (۱۵)

موضوع مورد بحث در کتـاب حاضـر ، یعنی رقیّهٔ بنت الحسـین علیهمااالسـلام ، نیز از آنچه گفتیم اسـتثنا نیست . به پاره ای از مآخذ کهنِ تاریخیِ دالّ بر وجود آن حضـرت ، پیش از این اشاره کردیم . ببینیم آیا علاوه بر نوشتهٔ کامل بهائی ولهوف ، باز هم می توان به مـددِ تتبّع بیشتر ، ردّپایی کهنتر از حضـرت رقیّه علیه السـلام جست ؟ خوشـبختانه پاسخ مثبت است و مسلّما با تتبّع و تحقیق بیشتر مـدارک دیگری به دست خواهـد آمد . قدیمترین ماءخذی که – بر حسب تتبع ما– در خیل فرزندان رنجدیده و سـتم کشـیده سالار شهیدان علیه السـلام در کربلا از وجود دختری موسوم به رقیّه علیهمااالسـلام (در کنار سـکینه علیهمااالسـلام) خبر می دهد ، قصـیده سوزناک سیف بن عَمیره ، صحابی بزرگ امام صادق علیه السلام است .

۶ سـیف بن عَمیره نخعی کوفی ، از اصـحاب بزرگوار امام صادق و امام کاظم علیهمااالسلام و از راویان برجسته و مشهور شیعه است که رجال شـناسان بزرگی چون شـیخ طوسـی (در فهرست) ، نجاشی (در رجال) ، علامهٔ حلّی (در خلاصه الا قوال) ، ابن داود (در رجال) ، و علامه مجلسـی (در وجیزه) به وثاقت وی تصـریح کرده انـد . این ندیم در فهرست خویش وی را از آن دسته از مشایخ شیعه می شـمرد که فقه را از ائمّه علیهم السـلام روایت کرده اند . شـیخ طوسی در رجال خویش ، وی را صاحب کتابی می داند که در آن از امام صادق علیه السـلام نقل روایت کرده است و مرحوم سـیّد بحرالعلوم در الفوائـد الرجالیّه ، لیستی از راویان شـهیر شـیعه (همچـون محمـد بن ابی عمیر و یـونس بن عبـدالرحمن) را که از وی روایت نقـل کرده انـد به دست داده است . سـیف بن عمیره ، همچنین از جمله راویـان زیـارت معروف عـاشورا (به نقل از امام باقر علیه السـلام) است که قرائت آن در طول سال ، از سـنن رایج میان شیعیان می باشد . (۱۶)

باری ، سیف بن عمیره ، در رثای سالار شهیدان علیه السلام چکامه بلند و پرسوزی دارد که با مطلع :

جلّ المصائب بمن اءصبنا فاعذری

یا هذه ، و عن الملامهٔ فاقصری

آغاز می شود ، که حقیقتا سوخته و سوزانده است .

علّامه سیّد محسن امین (۱۷) و به تبع وی شـهید سید جواد شبّر (۱۸) (از خطبـای فاضـل لبنان) به این مطلب اشاره کرده و تنها بیت نخست قصـیده را ذکر کرده انـد . امّیا شـیخ فخرالـدین طریحی فقیه ، رجالی ، ادیب و لغت شـناس برجسـته شـیعه ، و صاحب مجمع البحرین – درکتـاب (المنتخب) (۱۹) (که سوگنـامه ای منثور و منظوم در رثـای شـهدای آل الله بویژه سالار شـهیدان علیهم السـلام است) کـلّ قصـیده را آورده است که در بیت مـا قبـل آخر آن ، شـاعر صـریحا به هـویّت خود اشـاره ای دارد؛ آنجـا که خطـاب به سادات عصر می گوید :

و عُبَیْدُکُمْ سیفٌ فَتَی ابْنُ عَمیرهٔ

عبدٌ لعبد عبید حیدر قنبر

نکته قابل توجّه در ربط با بحث ما ، ابیات زیر از قصـیده سیف می باشد که در آن دوبار از حضـرت رقیّه علیهاالسلام یاد کرده است :

و سکینه عنها السکینه فارقت

لما ابتدیت بفرقهٔ و تغیّر

و رقیهٔ رقّ الحسود لضعفها

و غدا لیعذرها الّذی لم یعذر

و لاُمّ کلثوم یجد جدیدها

لثم عقیب دموعها لم یکرر

لم اءنسها وسکینهٔ و رقیهٔ

یبکینه بتحسّر و تزفّر

یدعون اُمّهم البتولهٔ فاطما

دعوی الحزین الواله المتحیّر

یا اُمّنا هذاالحسین مجدّلاً

ملقی عفیرا مثل بدر مزهر

فی تربها متعفّرا و مضخما

جثمانه بنجیع دم اءحمر (۲۰)

بخش دوم : شام ؛ جغرافیا ، جمعیت و تاریخ

۱ . جغرافیا

کشور شام ، که امروز سوریه نامیده می شود ، دارای مساحتی به وسعت ۷۲۰۰۰ مایل برابر ۱۱۵۲۰۰ کیلومتر مربع بوده و محدود است از شمال به ترکیه ، از شرق به عراق ، از جنوب به اردن و فلسطین اشغالی ، و از غرب به لبنان و دریای مدیترانه . (۲۱)

سوریه یکی از جذابترین کشورهای عربی است و نام رسمی این کشور (الجمهوریهٔ العربیهٔ السوریهٔ) می باشد .

۲ . جمعیّت

جمعیّت سوریه در سال ۱۹۷۹ م بالغ بر ۸۳۵۰۰۰۰ نفر بوده است (شصت و سومین کشور جهان از نظر جمعیّت)؛ ولی مترجمین سوری وابسته به وزارت ارشاد سوریه اخیرا جمعیّت آن کشور را بالغ بر ۱۲ میلیون نفر معرّفی می کنند .

۸۸ مردم این کشور عرب ، ۳/۶ کرد ، ۸/۲ ارمنی و بقیه ساکنین آن ترک ، آسوری ، و چرکس هستند . ۸۸ مردم آن دارای معتقدات اسلامی (سنّی ، علوی ، دروزی) و ۱۲ مسیحی هستند و زبانهای رایج در آن کشور عبارتند از : عربی (زبان رسمی) ، و کردی که به خط عربی نوشته می شود . زبان فرانسوی و ارمنی نیز رایج است .

پایتخت این کشور شهر دمشق (با ۱۰۹۷۲۰۵ نفر جمعیّت) می باشد .

پرجمعیّت ترین شهرهای سوریه عبارتند از : حَلَب ، حمص ، حماهٔ و لاذقیهٔ . بنادر مهم آن نیز عبارتند از : لاذقیهٔ ، طرطوس ، وبانیاس که در کنار دریای مدیترانه واقع شده است . (۲۲)

۳ . تاریخ

الف – وجه تسمیه شام

شام را بـدین جهت شام گوینـد که طرف شـمال قبله قرار گرفته ، و شام شـمال را گویند . چنانچه یمن را بدین جهت یمن گفته اند که طرف یمین قبله دوم قرار گرفته است .

وجه تسـمیه دیگر آنکه ، بر این سـرزمین سام بن نوح حکومت داشـته ، بنای آن شـهر را او نهاده ، و در نتیجه به اسم او شهرت یافته است . و در لغت سریانی سین و لغت عبرانی و عرب شین خوانده شده است .

برخی گفته انـد از شامه به معنی نقط است که مسـمی به شام شد ، زیرا زمین آنجا منطقه ای سبز و سـیاه و سـفید خال خال است که سام بن ارم بن سام بن نوح ساخت و او پنج پسر داشت که هر یک منطقه ای ساخته و آن شهرها به نان آنها شهرت یافت :

۱ . فلسطین ؛ ۲ . حمص ، ۳ . اردن ، ۴ . ایلیا ، که بیت المقدس است ، ۵ . دمشق .

ب – اولاد سام ، و ایالات شام

۱ . فلسطین : سرزمین جرجیس علیه السلام بود و بعد عیسی علیه السلام به اهل همان ناحیه مبعوث شد .

قبر جرجیس در موصل یا رقه یا خوی فلسطین است که هفتاد پیغمبر درآنجا مدفون می باشند .

این پنـج منطقه ارض مقـدّس است که دعـای سـمات بر محور آن دور می زنـد و امروز مورد توجّه یهود و نصاری و مسـلمانان قرار دارد . زیرا قبلـهٔ اول مسـلمین بوده و مشـهد رجال بزرگ جهان است . قبور انبیای سـلف در این منطقه و آثار تاریخی شـهرهای مهم عمـالقه ، عـاد ، ثمود ، رس ، اهـل البیت و غیره در بعلبـک و تـل سـلیمان و . . . در آن موجود می باشـد که مهمتر از همه آنها بیت المقـدّس و بیت اللحم و خلیل الرحمن است که آثار زنده شـش هزار سال پیش و زیارتگاه عموم پیروان ادیان الهی (یهود و نصاری و مسلمین) محسوب می شود .

در سال ۱۳۷۰ ه- . ق مطابق ۱۳۳۰ ه- . ش ، که سیاست استعمار برای به دست آوردن آرای بیشتری در سازمان ملل به منطوق فَرِّقْ تَسُدْ (تفرقه بینداز و حکومت کن !) که شیوه غربیان است فلسطین را دو قسـمت نمود . قسـمت شـمالی را به یهود دادند ، و قسمت جنوبی را که قسـمت اعظم فلسطین است به عرب که اردن هاشـمی امروز را تشـکیل می دهـد و شـهر عمان پایتخت آن از زیباترین شهرهای احداثی امروزی است . در این منطقه آثار تاریخی بیش از فلسطین یهود است زیرا در آنجا فقط اورشلیم معبد اختصاصی یهود است ولی در این منطقه ، بیت المقـدّس که مورد توجّه هر سه مـذهب زنده جهان است و نیز بیت اللحم و خلیل الرحمن و آثار تاریخی دیگر قرار دارد .

۴ . حمْص : این شهر با عظمت تاریخی را حمص بن سام بنا نمود و آن بین دمشق و حلب است . شهر مزبور یک مکان مقدّس دارد که امیرالمؤ منین علی بن ابی طـالب علیه السـلام آنجا را زیارت نمود و فرمود بسـیاری از صـلحا در آنجا مـدفون هسـتند . این مکان مزار عمومی آن شـهر است و برخی قبر قنبر غلام علی علیه السـلام را آنجا می داننـد ولی اصـح آن است که قبر قنبر غلام در بغـداد است . (۲۳) حمص به نقـل البلـدان شـهر مشـهوری است در طرف قبلی دمشـق و حلب و به نـام حمص بن سـام بن نـوح است . قـبر خالـدبن ولیـد و پسـرش عبدالرحمن و عاص بن عثم در آنجاست و نزدیک آنجا قصـر خالدبن ولید است و قبور بسـیاری از صـحابه آنجا می باشد .

این حمص غیر از حمص واقع در اشبیلیه و نیز مصر و خلخال است .

در سفرنامه ناصرخسرو آمده است که : از شام تا حمص پنجاه فرسخ است .

۳ . اردن : اردن نام پسر سام بن نوح بود و طایف یکی از قطعات اردن است که به لطافت آب و هوا معروف و دارای مناظر زیبا می

باشد .

حضرت ابراهیم خلیل اول در اردن می زیسته و پس از وحی الهی به شهری که امروز به آن شهر الخلیل گویند رفته و در آنجا مسکن گرفته است .

قریه ناصره مسکن حضرت عیسی علیه السلام بود و کلمه نصاری از ناصره دمشق شده که مسکن پیشوای آنها بوده است . حضرت خضر علیه السلام و حضرت موسی علیه السلام ، در این سرزمین ناصره غذا خوردند و در قرآن مجید از آن با عنوان قریه نام یاد شده است ، آنجا که می فرماید :

(فَانْطَلَقا حَتّی اءتیا اءهل قریهْ اسْتَطْعَما اءَهْلَها فَاءَبَوْا اءَنْ یضیفوهما فَوَجَدا فیها جِدارا یُریدُ اءَنْ ینقض فاءقامه قالَ لَوْ شِئْتَ لَتَخَذْتَ عَلَیْهِ اءَجْرا) (۲۴)

یعنی : پس رفتند تا وقتی که آمدند نزدیک اهل دهی (انطاکیه) طلب طعام کردند از اهل آن ده ابا کردند اهل ده از اینکه مهمان کنند موسی و خضر علیهم السلام را؛ ناچار رو به راه نهادند و یافتند در نواحی ده دیواری را که می خواست بیفتد ، خضر آن دیوار را ساخت و با سنگ و گل محکم نمود آن را و رفت . موسی گفت : اگر می خواستی مزدی می گرفتی بر تعمیر آن دیوار چرا مزد نگرفتی ؟ در سوره کهف از ملاقات و همراهی موسی علیه السلام با خضر نبی علیه السلام سخن می گوید که با هم می رفتند تا بدین قریه رسیدند و از مردم آن طعام و غذا خواستند .

ولی آنها به این دو بزرگوار چیزی نفروختند ومهمان نوازی نکردند . مع ذلک هنگامی که می خواستند از شهر بیرون روند چشمشان به دیواری افتاد که کج شده بود . خضر شروع به تعمیر دیوار نمود تا خراب نشود و موسی علیه السلام به وی گفت این مردم از فروختن غذا به شما امتناع کردند ، آنوقت شما دیوار خرابه آنها را راست می کنی ؟ ! خضر علیه السلام گفت این دیوار متعلّق به دو پسر یتیم است و زیر آن گنجی است که اگر خراب شود می برند؛ خواستم باقی بماند تا آن دو کودک بالغ شوند و استیفای حق خود نمایند .

در اردن قبور بسیاری است . از جمله قبر لقمان حکیم ، که در قرآن سوره ای به نام او وجود دارد ، در شهر طبریه واقع است که معروف به حیره طبریه است .

قبور حجر بن عدی ، اویس قرن و بلال حبشی در این منطقه بین اردن و شام است .

۴ . بیت المقدس : شهری که امروز به نام قدس خوانده می شود به دست ایلیا پسر سام بن نوح بنا شده ، و در احادیث آمده است که زمین قدس سرزمین محشر خواهد شد . در این منطقه قبور انبیا و اولیا و بزرگان علما و دانشمندان و اوتاد و بندگان خدا فراوان است .

مشهورترین آن منطقه خلیل الرحمن است که قبر حضرت ابراهیم و پسرش اسحاق و زکریا و یحیی علیهم السلام در آنجاست . این بنای تاریخی همه از سنگ بنا شده و بیش از شش هزار سال از تاریخ بنای آن می گذرد . مسجد بزرگ و بلند آن به سبک مخصوصی است . قبه و بارگاه انبیا و پیغمبران در آن بوده ، و آثار عتیقه بسیار دارد . مسجد بزرگی اطراف آنها بنا شده و شهر زیبای عالی خوش منظره سبز و حمام آنجا را احاطه کرده است .

مسجد اقصی ، که از مساجد محترم و معظم جهان است ، قبله اول مسلمین و مسجد لیله المعراج و بزرگترین معبد مورد اتفاق سه ملّت یهود و نصاری و اسلام

است . این بارگاه باعظمت دیدنی است نه شنیدنی .

قبور بسیاری از انبیا در این منطقه است . نماز در آنجا ثواب هزار نماز را دارد . این مسجد از بناهای حضرت سلیمان علیه السلام است که پایه های آن از سنگ و فلز گداخته ریخته شده است .

در اخبار آمده است که کثرت اولاد حضـرت ابراهیم خلیل علیه السـلام به پاس فداکاری و ذبح فرزندش اسماعیل علیه السلام بود و چون اولاد او زیاد شدند گروهی به عصـیان و تمرّد قوانین الهی پرداختند . به حضرت داود علیه السلام خطاب شد که گناهکاران را به سه بلا مبتلا می سازم : سه سال قحطی یا سه ماه جنگ یا سه روز طاعون .
حضـرت داود علیه السـلام پیام الهی را به ملّت خود ابلاغ کرد . گفتنـد طاقت قحطی نداریم ، جنگ هم بر ما مشـکل است ، ناگزیر برای مرگ حاضر می شویم . گروهی آماده طاعون شده غسل نموده توبه کردند و کفن پوشیده و منتظر نزول عذاب گشتند و بدین منظور با زنان و کودکان به صـحرا رفتنـد . گروهی نیز که به این سـخنان به دیده تمسـخر و اسـتهزا می نگریسـتند در شـهر ماندند و طاعون آمد همه آنها را از بین برد . جمع انبوهی مردند و هلاک شدند . حضرت داود در همین تل (که خاک بیت المقدس است و همیشه پیغمبران بر فراز آن رفته نماز می خواندند و توبه و انابه و دعا می کردند و دعایشان مستجاب می شد) دعا کرد ، خداوند بلا را از آنها برگردانید . به داود خطاب رسـید که در همین محل اسـتجابت دعا مسـجدی بسازند . این نقطه خیمه گاه حضـرت موسـی علیه السلام و صلحای بنی اسرائیل بود .
همه مردم در ساختمان مسـجد همّت گماشـتند . مردی از صـلحای بنی اسرائیل گفت : اینجا ملک من است و اجازه نمی دهم بدون رضای من ساختمان بسازیـد . گفتنـد هر چه خواهی به تو می دهیم تا راضـی شوی . به داود خبر دادنـد ، گفت بایـد رضای او را به دست آوریـد . او هم قیمت را بالاـ برد تا به صـد گوسـفند و صـد گاو و صـد شتر رسـید . باز رضایت نـداد ، تا آنکه گفت دیواری اطراف آن بکشید و برابر آن نقره به من بدهید تا راضی شوم . مردم همچنان حاضر شدند که این معامله انجام شود .
چون دید همه حاضـرند ، گفت من برای رضای خدا و قربهً الی الله از حق خود می گذرم و هیچ پولی نمی گیرم و با شـما همکاری هم می کنم .
بدین ترتیب همگان در ساختمان مسـجد اقصـی شـرکت کردند . حضـرت داود علیه السـلام شخصا با صلحای بنی اسرائیل سنگهای بزرگی را بلند کرده گرد آوردند . امّا در این اثنا به داود خطاب شد سهم تو از ساختمان مسجد تمام شد ، بگذار سلیمان پسرت این وظیفه را انجام دهد . داود در سن ۱۲۷ سالگی بود که کار ساختمان مسجد اقصی را آغاز نمود و در سن ۱۴۰ سالگی وفات کرد .
سلیمان علیه السلام به وصیّت پدرش در سن ۱۳ سالگی به جای وی نشست و شروع به تکمیل ساختمان مسجد نمود . نیروهای نهان و آشـکار جهان ، به او کمک می کردند . قهرمانان جن و انس از معادن دور و نزدیک سـنگهای پهن و سـفید و سبز می آوردند تا آنکه سـلیمان علیه السـلام مسـجد را ساخت و شهر قدس را به دوازده محلّه ، به نام اسباط بنی اسرائیل ، تقسیم نموده و بنا کرد . وی تا ۵۳ سالگی مشغول تکمیل مسجد بود و بدینگونه چهل سال در زمان او طول کشید تا بنای مسجد پایان یافت .
در آنجـا یـک قبه از شـیشه برای سـلیمان ساختنـد . وی در آن قبّه بر عصای خود تکیه زده و فرمان داده بود هیـچ کس بـدون اجازه وارد قبّهٔ بلورین او نشود . روزی دید مردی بی اجازه وارد شد . گفت کیستی ؟ جواب داد : اءنا الذی لا اءقبل الرشاءَ وَلا اءهابَ منَ الملوک ، من آن کسـی هسـتم که رشوه نمی پذیرم و از پادشاهان نمی هراسم ، من ملک الموت هستم ؛ و به همان حال او را قبض روح نمود .
بیت المقدّس و مسـجد اقصـی از مناطق بسیار جالب و جذّاب جهان اسلام است و آثار طبیعی و صنعتی ، طراوت و فراوانی میوه ها و نعمت ، سرتاسر آن منطقهٔ بابرکت را فرا گرفته است .
۵ . دمشـق : دمشـق که امروز به آن سـوریه می گوینـد و مرکز آن شـام است ، به گفته برخی از مورخین به دست پسـر سـام بن نوح ساخته شده است . در عین حال برخی نیز بنای این شـهر را به غلام ابراهیم خلیل علیه السـلام و بعضی دیگر به غلام نمرود بن کنعان نسـبت می دهنـد . در هر حـال دمشق دارای صـفای هوا و لطافت آب و میوه های فراوان مخصوصا موز و مرکبات و زیتون است . با این وجود ، مردم آن سـرزمین در جریان کربلا و اسارت آل الله علیهم السـلام به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و خاندان مکرّم او

جفا کردند . شاعر می گوید :

ز قرآن شده مستفاد این کلام

مقدّس زمینی بود ارض شام

ولی مردمش را نبیّ و دود

به سرّ و علن بس مذمّت نمود

همانا که ایشان به عصر یزید

نمودند اهانت به شاه شهید

خصوص آن زمان کآل خیر الانام

رسیدند دلخون به شام ظلام

همان مردم از خدا بی خبر

ببستند آذین به بام و به در

دف و چنگ در کوی بنواختند

به عیش و طرب جمله پرداختند

طرب را شد اهل طرب مشتری

ولی تنگدل زهره با مشتری

عطارد فکند از کف خود قلم

بنالید ناهید و شد در الم

این بیان مورخین ، معطوف به خبر معروفی است که مدلول آن چنین است :

چون سیدالشهدا علیه السلام روحی فداه شهید شد همه ممکنات که در حیطه ولایت مطلقه او بودند متغیر شدند و حال طبیعی خود را از دست دادند - و این حالت تاءثر و گریه بر شهادت فرمانروای کل عالم وجود بود - مگر سه شهر که کوفه و بصره و شام بوده است . (۲۵)

اخبار دیگری هم مؤ یّد این حقیقت است . چنانچه در مقاتل معتبر نقل شده روز عاشورا هر سنگی را برمی داشتند مثل این بود که زیر آن خون تازه بوده است . محتشم کاشانی در ترکیب بند مشهور خود می گوید :

باز این چه شورش است که در خلق عالم است ؟ !

باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است ؟ !

باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین

بی نفخ صور خاسته تا عرش اعظم است ؟ !

این صبح تیره باز دمید از کجا ، کزو

کار جهان و خلق جهان جمله درهم است ؟ !

گویا طلوع می کند از مغرب آفتاب

کآشوب در تمامی ذرّات عالم است

گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست

این رستخیز عام که نامش محرّم است

در بارگاه مقدس که جای ملال نیست

سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است

جن و ملک بر آدمیان نوحه می کنند

گویا عزای اشرف اولاد آدم است

خورشید آسمان و زمین ، نور مشرقین

پرورده کنار رسول خدا : حسین علیه السلام

در آن عصـر کوفه و بصـره زیر فرمان حکومت ابن زیاد ، فرمانده جنگ و قاتل اصـلی امام حسـین علیه السلام ، بود و شام هم مرکز خلافت یزیـد مستِ مخمور بی اراده و بی دین شـمرده می شـد . لـذا این شـهر یعنی این سه اجتماع به صورت ظاهر تاءثر نداشـتند ، بلکه شادمان شدند ، که روز عاشورا یَومٌ تَبَرَّكَتْ بِهِ بنواُمیّه است . (۲۶)

ج – شام در عهد باستان

سوریه (شام) از لحاظ تاریخی تا قبل از قرون جدید شامل کشورهای کنونی سوریه ، لبنان و قسـمتهایی از اردن و فلسطین می شد ، و تقسیمات کنونی ، حاصل سیاست تفرقه افکن انگلیس و فرانسه در جنگ اول جهانی است .

در سال ۶۳ میلادی امپراتوری روم بر سوریه دست یـافت و از آن تاریـخ سوریه تحت تسلّط رومیـان قرار گرفت ، تـا آنکه در سال ۳۹۵ میلادی پس از تجزیه دولت روم به دو بخش روم شرقی و غربی ، سوریه جزو قلمرو امپراتوری روم شرقی

(بیزانس)گردید . ولی بتدریج استیلای بیزانس بر سوریه ضعیف شد ، تا در قرن هفتم به دست قوای اسلام افتاد . (۲۷)

د – شام در تاریخ اسلام

۱ . سفر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به شام

سرزمین شام ، برای مسـلمانان سرزمین خاطره ها است . این سرزمین پیوندی خاص با تاریخ اسلام دارد که ریشه های آن به سالهای پیش از فتح دمشق باز می گردد؛ به سالهای نوجوانی و جوانی بنیانگذار اسـلام حضـرت محمدبن عبدالله صلی الله علیه و اله و سلم ، که همراه عموی خود سفری به این سرزمین کرد .

در آن سالها حضـرت محمّد صـلی الله علیه و آله جدّ خویش ، عبدالمطلب علیه السلام را از دست داده بود و تحت سرپرستی عموی خود ابوطالب علیه السـلام به سـر می برد . بازرگانان قریش طبق معمول ، هر سال یک بار به شام سفر می کردند . آن سال ابوطالب نیز بـا آنـان آهنـگ سـفر کرد و تصـمیم گرفت که برادرزاده خود را در مکّه بـاقی گـذارده و کسـی را بر حفاظت او بگمارد . ولی هنگـام حرکت برنـامه او دگرگون شـد و تصـمیم گرفت برادرزادهٔ خود را نیز که در آن روز بیش از دوازده بهار از سن او نگذشـته بود همراه خود به شام ببرد . هنوز کاروان به مقصد نرسیده بود که در نقطه ای به نام (بُصـری) حادثه ای پیش آمد و ابوطالب علیه السـلام برنامه مسافرت را نیمه کاره رها کرد و به مکّه بازگشت . علّت قطع برنامه سـفر این بود که در سـرزمین بُصـری راهبی به نام بُحَیْرِی زنـدگی می کرد و به عللی از کـاروان قریش برای اطعام در صومعه خود دعوت کرد . زمانی که قریش از صـرف غـذا فارغ شدنـد رو به آنان کرد و گفت : این کودک (حضـرت محمّـد) متعلّق به کیست ؟ همگی گفتنـد : او برادرزاده ابوطالب علیه السـلام است . وی رو به ابوطـالب کرد و گفت : کودک شـما آینـده درخشـانی دارد ، او همـان پیـامبر موعود تورات و انجیـل است و تمام خصوصـیّاتی که برای پیـامبر پس از مسیـح در کتابهـای دینی خود خوانـده ام بر این کودک منطبق است . او دارای آیینی جـاودانی

است . او را از چشم دشمن پنهان ساز! اگر ملّت یهود او را ببینند و بشناسند نقشه قتل او را می ریزند . چه بهتر که شما از این نقطه به مکّه برگردید . از این جهت ابوطالب برنامه سفر خود را قطع کرد و بسرعت به مکّه بازگشت . ولی برخی از تاریخ نگاران یادآور می شوند که هدف نهایی کاروان قریش همان نقطه بود که با راهب ملاقات کردند و ابوطالب علیه السلام کارهای بازرگانی خود را بسرعت به پایان رسانید و همراه برادرزاده خود به مکّه بازگشت و از آن پس هرگز به سفر نرفت و حفاظت و سرپرستی برادرزاده را بر همه چیز مقدّم داشت . (۲۸)

۲ . دومین سفر

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یک بار دیگر نیز به این سرزمین سفر کرد و آن زمانی بود که حضرت ۲۵ سال داشت و هنوز در کنار عمویش ابوطالب زندگی می کرد . ابوطالب علیه السلام درصدد بود که برای برادرزاده خویش شغل مناسبی در نظر بگیرد . در آن زمان خدیجه ، دختر خویلد ، زنی شرافتمند و تجارت پیشه بود و دامنه تجارت او به مصر و حبشه کشیده شده بود . ازینرو ابوطالب علیه السلام به برادرزاده خود گفت : خدیجه علیه السلام دنبال مرد امینی می گردد که سرپرستی تجارت او را به عهده گیرد؛ چه بهتر که خود را به وی معرّفی کنی . او پیشنهاد ابوطالب را پذیرفت ولی بر اثر مناعت طبع و همّت بلندی که داشت از اینکه مستقیما چنین پیشنهادی را به خدیجه دهد ، خودداری کرد . اتفاقا خدیجه که از امانت و راستگویی و مکارم اخلاق حضرت محمد صلی الله علیه و آله آگاه بود ، هنگامی که از مذاکرات آنان اطلاع یافت فورا کسی را دنبال حضرت فرستاد و پیشنهاد کرد که با سرمایه وی برای تجارت رهسپار شام شود و اعلام کرد که حاضر است دو برابر آنچه به دیگران می دهد به حضرت بپردازد . لذا حضرت محمد صلی الله علیه و آله این پیشنهاد را پذیرفت و هنگامی که کاروان بازرگانی قریش به سمت شام حرکت کرد ، حضرت در راءس کاروان خدیجه رهسپار شام گردید . خدیجه در این سفر شتر راهواری را در اختیار وکیل خود قرار داد ، و نیز دو غلام را که یکی از آنها (میسره) نام داشت همراه او روانه کرد تا در کارها دستیار وی باشند .

سرانجام کاروان به شام رسید . بازرگانان اجناس خود را فروختند و سود خوبی عاید گردید . حضرت محمّد صلی الله علیه و آله در بازگشت کالاهایی برای فروش از بازار (تهامه) خرید و همراه کاروانیان به مکّه بازگشت . (۲۹)

۳ . پیک اسلام در سرزمین شام

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از نخستین روز بعثت ، آیین خود را آیینی جهانی معرّفی می کرد . چنانکه در بسیاری از آیات قرآن به جهانی بودن اسلام تصریح شده است . از آن جمله می فرماید :

(قُلْ یا اءَیُّهَا النّاسُ إِنّی رَسولُ اللهِ إِلَیْکُمْ جَمِیعا) : ای مردم ! من فرستاده خدا به سوی همگی شما هستم . (۳۰)

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از سالهای نخست بعثت ، پیوسته در پی فرصتی بود که به نشر آیین خود در میان ملل جهان بپردازد ، امّا توطئه های مختلف دشمنان اسلام به وی فرصت انجام این کار را نمی داد .

پس از آنکه در سال ششم هجری پیمان صلح حُدیبیّه میان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و قریش بسته شد و فکر رسول خدا از خطر حمله قریش آسوده گردید ، پیامبر تصمیم گرفت زمامداران وقت و رؤ سای کشورهای مختلف آن روز را طی نامه هایی به اسلام دعوت کند و آیین خود را که از دایره یک عقیده ساده گام فراتر نهاده به صورت یک آیین جهانی درآمده بود به ملل جهان آن روز عرضه نماید .

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله شش نفر از ورزیده ترین افراد را طی نامه هایی که رسالت جهانی آن حضرت در آنها منعکس بود به نقاط مختلف روانه کرد . سفیران هدایت دریک روز رهسپار سرزمینهای ایران ، روم ، حبشه ، مصر ، یمامه ، بحرین و حیره شدند . قیصر ، پادشاه روم شرقی ، با خدا پیمان بسته بود که هرگاه در نبرد با ایران پیروز گردد به شکرانه این پیروزی ، از مقر حکومت خود قُسطنطنیه پیاده به زیارت (بیت المقدس) رود . او پس از پیروزی به نذر خود جامه عمل پوشانید و پیاده رهسپار بیت المقدس

گردید .

(دحیه کلبی) ماءمور شد نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله را به قیصر برساند . او قبلا سفرهای متعددی به شام داشت و به نقاط مختلف شام کاملاـ آشنا بود . قیافه گیرا ، صورت زیبا و سیرت نیکوی وی شایستگی همه جانبه او را برای انجام این وظیفه خطیر ایجاب می کرد . وی پیش از آنکه شام را به قصد قُسطنطنیه ترک کند در یکی از شهرهای شام یعنی (بُصْرِی) (۳۱) اطلاع یافت که قیصر عازم بیت المقدس است . لذا فورا با استاندار بُصْرِی ، به نام حارث بن ابی شمر ، تماس گرفت و ماءموریّت خطیر و پر اهمیّت خود را به او ابلاغ کرد . واقدی (۳۲) می نویسد : (پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده بود که نامه را به حاکم بُصْرِی بدهد و او نامه را به قیصر برساند) . شاید این دستور از این نظر صادر شده بود که پیامبر شخصا از مسافرت (قیصر) آگاهی داشت ، و یا اینکه شرایط و امکانات دحیه محدود بوده و مسافرت تا قسطنطنیه خالی از اشکال و مشقّت نبوده است . در هر صورت ، سفیر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با حاکم بُصری تماس گرفت . استاندار ، (عدی بن حاتم) را خواست و او را ماءمور کرد تا همراه سفیر پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی بیت المقدس بروند و پیام و نامه پیامبر را به دست قیصر برسانند .

ملاقات سفیر با قیصر در شهر حمص صورت گرفت . وقتی می خواست به ملاقات قیصر برود ، کارگزاران سلطان به او گفتند که باید در برابر قیصر سر به سجده بگذاری و در غیر این صورت به تو اعتنا نخواهد کرد و نامه تو را نخواهدگرفت . دحیه ، سفیر خردمند پیامبر اسلام ، گفت : (من ، برای کوبیدن این سنّتهای غلط ، رنج این همه راه را بر خود هموار کرده ام . من از طرف صاحب رسالت محمّد صلی الله علیه و آله ماءمورم به قیصر ابلاغ کنم که بشر پرستی باید از میان برود ، و جز خدای یگانه کسی مورد پرستش واقع نگردد . با این ماءموریّت و با این عقیده و اعتقاد ، چگونه می توانم تسلیم نظریّه شما شوم و در برابر غیر خدا سجده کنم ؟) .

منطق نیرومند و نیز صلابت و استقامت سفیر ، مورد اعجاب کارکنان دربار قرار گرفت . یک نفر از درباریان خیر اندیش به دحیه گفت می توانی نامه را روی میز مخصوص قیصر بگذاری و برگردی . کسی جز او دست به نامه های روی میز نمی زند و هر موقع نیز نامه را بخواند ، شما را به حضور خواهد طلبید . دحیه از راهنمایی آن مرد تشکّر کرد و نامه را روی میز قیصر گذارد و بازگشت . قیصر نامه را گشود .

بسم الله الرحمن الرحیم

من محمّد بن عبدالله الی هر قل عظیم الروم ، سلام علی من اتّبع الهدی اءمّا بعد فإ نّی اءدعوک بدعایهٔ الا سلام اءسلم تسلم یؤ تک الله اءجرک مرّتین فإ ن تولّیت فإ نّما علیک اثم (الاریسین) و یا اءهل الکتاب تعالوا إ لیکلمهٔ سواء بیننا و بینکم الّا نعبد إ لّا الله و لا نشرک به شیئا و لا یتّخذ بعضنا بعضا اءربابا من دون الله فإ ن تولّوا فقولوا باءنّا مسلمون (محمّد رسول الله) .

ابتدای نامه ، که با (بسم الله) شروع شده بود ، توجّه قیصر را به خود جلب کرد و گفت : من از غیر سلیمان تاکنون چنین نامه ای ندیده ام .

سپس مترجم ویژه عربی خود را خواست تا نامه را بخواند و ترجمه کند . او نامه پیامبر را چنین ترجمه کرد :

(نامه ای است) از محمّد فرزند عبدالله به هرقل بزرگ روم . درود بر پیروان هدایت ! من تو را به آیین اسلام دعوت می کنم ، اسلام آور تا در امان باشی ، خداوند به تو پاداش می دهد (پاداش ایمان خود و پاداش ایمان کسانی که زیردست تو هستند) . اگر از آیین اسلام روی گردانی گناه (اریسان) نیز بر توست . ای اهل کتاب ، ما شما را به یک اصل مشترک دعوت می کنیم : به اینکه غیر خدا را نپرستیم ، و کسی را انباز او قرار ندهیم ، و بعضی از ما بعضی دیگر را به خدایی نپذیرد . هرگاه (ای محمّد) صلی الله علیه و آله آنان از آیین حق سر برتافتند بگو گواه باشید که ما مسلمانیم .

۴ . نفوذ اسلام به شام

در سال ۱۴ هجری (برابر با حدود نیمه اول قرن هفتم میلادی) شام جزو قلمرو اسلامی گردید . بدین ترتیب که ، در زمان خلافت ابوبکر ارتش اسلام به فرمان وی به سوی منطقه شام حرکت کرد . پس از درگیریهایی که بین نیروهای اسلام و سپاهیان (هرقل) (هراکلیوس) امپراتور روم شرقی) در اردن و فلسطین رخ داد ، نیروهای روم شکست خورده به سمت دمشق عقب نشینی کردند و شهر دمشق توسّط مسلمانان محاصره گردید . در این هنگام ابوبکر درگذشت (۲۲ جمادی الاخر سال ۱۳ هجری) و عمر به خلافت رسید . سرانجام در تاریخ رجب سال ۱۴ هجری شهر دمشق سقوط کرد و سربازان تحت فرماندهی خالدبن ولید پس از پیمان صلح از دروازهٔ شرقی ، و سربازان تحت فرماندهی ابوعبیدهٔ جرّاح با درگیری نظامی از دروازه ای به نام (باب الجابیه) وارد شهر شدند و ابوعبیده نیز پیمان صلح خالد را تصویب کرد (۳۳) یعقوبی در این زمینه می نویسد :

شهر دمشق شهری است با شکوه و کهن ، که در دوران جاهلیت و اسلام مرکز شام بوده است و آن را در همه جندی های شام (۳۴) در بسیاری از رودخانه ها و آبادی و رودخانه اعظمش که (بَرَدا) (۳۵) گفته می شود ، نظیری نیست . شهر دمشق در سال ۱۴ هجری و در عهد خلافت عمربن خطاب گشوده شد و (ابوعبیدهٔ بن جراح) آن را پس از یک سال محاصره از دروازه ای به نام (باب الجابیهٔ) به صلح فتح نمود و خالد بن ولید از دروازه دیگرش به نام (باب الشرقی) بدون صلح درآمد و به عمر بن خطاب نوشتند و او هم عمل ابوعبیده را روا داشت . (۳۶)

البته در پیروزی مسلمانان ، آمادگی مردم آن منطقه جهت پذیرش اسلام بی تاءثیر نبود و عواملی مانند نزدیکی مردم آن منطقه از نظر آداب و رسوم به عرب ، رفتار ساده سپاهیان فاتح اسلام با مردم ، مالیاتهای سنگینی که حکومتهای قبلی از آنان می گرفتند ، خستگی مردم از بحثها و جدالهای کلامی و مکتبهای فکری گوناگون که در مسیحیت آن منطقه پدید آمده بود ، مردم آن سامان را از مسیحیت و حکومت رومیان رویگردان ساخته بود . (۳۷)

در هرحال از آن تاریخ به بعد ، منطقهٔ شام به قلمرو اسلامی پیوست و از سال ۴۰ هجری ، که معاویه پس از شهادت امیرالمؤ منین علی علیه السلام زمام امور مسلمانان را در دست گرفت ، تا سال ۱۳۲ هجری (دمشق) پایتخت حکومت بنی امیه بود . در این تاریخ به دنبال سقوط سلسله بنی امیه با انقلاب عباسیان ، که با پشتیبانی شیعیان و ایرانیان موجب به قدرت رسیدن عباسیان گردید ، شام اعتبار سابق خود را از دست داد و بغداد به عنوان پایتخت انتخاب گردید . (۳۸)

پس از سقوط بنی امیه ، شام ادوار مختلفی را طی کرده است ، که شرح آن نیازمند کتابی دیگر است .

بخش سوم : شجرهٔ ملعونهٔ بنی امیّه

مقدمه

(وَ ما جَعلْنا الرُّؤْیَا الَّتِی اءرَیْناکَ إ لّا فِتْنَةً للنّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ (۳۹) فی الْقُرْآنِ وَ نُخَوِّفُهُمْ فَما یَزیدُهُمْ إ لّا طُغْیانا کبیرا)(۴۰)

مفسّرین ، عموما ، در تفسیر آیهٔ شریفه فوق نوشته اند که : رسول اکرم صلی الله علیه و آله در خواب دید میمونها بر منبر وی بالا می رونـد و سخت متاءثّر گردید . جبرئیل ، پیک الهی ، نازل شد و خواب را چنین تعبیر نمود : بنی اُمیّه بر بنی هاشم غلبه می کنند و از منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله بالا می رونـد ، آنان شجره ملعونه هستند . روایت شده که از این تاریخ به بعد ، دیگر کسی خنده بر لب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ندید . (۴۱)

نیز از جمله آیاتی که در ذمّ بنی اُمیّه نازل شده ، سوره مبارکه قدر است . مقصود از (الف شهر) دراین سوره ، طول دوران دولت بنی اُمیّه است که هزار ماه طول کشید و از برکات و ثواب لیلهٔ القدر محروم بودند و خیر اُخروی یک شب قدر ، از خیر دنیوی هزار ماه ریاست بنی اُمیّه بیشتر است . چنانچه فخر رازی در تفسیر کبیر ، و ابن اثیر در اُسْدُ الغابه ، از حضرت امام مجتبی علیه السلام نقل

می کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خواب بنی اُمیّه را دید که پای بر منبرش می گذارند ، و طبق روایتی : چون بوزینگان بر آن جست و خیز می کنند . حضرت از این صحنه ناراحت شد . پس خدای بزرگ ، سوره مبارکه (إ نّا اءنزلناه) را فرستاد ، یعنی هزار ماه ملک بنی اُمیّه . قاسم ، که راوی حدیث است ، گفته است حساب کردیم ، دیدیم دوران حکومت بنی اُمیّه هزار ماه به طول انجامید . (۴۲)

مسعودی در مروج الذهب آورده است که : جمع مدّت سلطنت بنی اُمیّه تا زمانی که منقرض شدند و خلافت به بنی عبّاس منتقل شد ، بدون کم و زیاد ، هزارماه کامل بوده است .

آیا بنی اُمیّه از قریش بودند ؟ !

در اصل و نسب بنی اُمیّه و پاره ای از افراد مشهورشان ، سخن بسیار است . در ردّ نسبت بنی اُمیّه به قریش گفته شده است که اُمیّه ، نیای آنان ، بنده ای رومی بود ، عبدالشمس او را خرید و به رسم عرب در جاهلیّت او را پسر خود خواند . مؤ یّد این مطلب ، کلام امیرالمؤ منین علی بن ابی طالب علیه السلام در یکی از نامه هایش به معاویه است که مرقوم فرمود : (لیس اُمیّۀ کهاشم ، و لا حرب کعبد المطلّب ، و لا اءبوسفیان کاءبی طالب ، و لا المهاجر کالطلیق ، و لا الصریح کاللّصیق) .

به تصریح دانشمندان ، مانند محمّد عبده مصری در شرح نهج البلاغه ، صریح به کسی گویند که صحیح النسب باشد ، ولصیق کسی است که بیگانه بوده و او را به فامیل و قبیله وی چسبانده باشند .

اُمیّه مرد بدنامی بود که متعرّض زنان می شد و به فحشا و زنا معروف بود . وی همان کسی است که چون به ده سال جلای وطن محکوم شد ، از مکّه به شام رفت و در آنجا ده سال ماند و با زن یهودی شوهرداری زنا کرد .

آن زن در بستر شوهرش ، که فردی یهودی بود ، پسری آورد و امیه او را فرزند خود خواند و بر وی نام ذکوان نهاد و او را مکنّی به ابو عمرو ساخت . سپس زن خودش را در زمان حیات خود به او داد ، و این ذکوان پدر ابومعیط وجد عقبه - پدر ولید بن عقبه ، برادر مادری عثمان - است . (۴۳)

خاندان ابوسفیان

در میان کسانی که در مقابل دعوت اسلام به توحید و خداپرستی عناد ورزیده و لجوجانه مخالفت کردند و مقاومت نشان دادند ، ابوسفیان فساد و عناد و اصرارش از همگان بیشتر بود . وی برای جلوگیری از انوار تابناک اسلام تلاش بسیار کرد و در بدر و احد و خندق ، از سران مشرکین ، و در اُحد و خندق سردار لشگر و زعیم سپاه کفر بود .

ابوسفیان و زن و فرزندانش ، هر چه توانستند رسول اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و از شرک و کفر پشتیبانی کردند . در جنگ بدر سه تن از فرزندانش چ معاویه ، حنظله و عمرو - شرکت داشتند . علی علیه السلام حنظله را کشت و عمرو را اسیر کرد ، ولی معاویه گریخت و شدّت فرار وی از جنگ چنان بود که وقتی به مکّه رسید پاهایش ورم کرده بود! (۴۴)

هند جگرخوار!

مادر معاویه در تاریخ به هند جگرخوار مشهور است ، زیرا وی جگر حمزه سیّدالشّهدا ، عموی بزرگوار رسول خدارا صلی الله علیه و آله در جنگ اُحد به علّت دشمنی با آن حضرت به دندان جوید و قطعات جگر را به رشته کشید و بر گردن آویخت ! این زن نیز ، مانند شوهرش ابوسفیان ، با رسول خدا صلی الله علیه و آله و اسلام سخت دشمن بود ، بلکه شاید دشمنی وی شدیدتر بود .

ابوسفیان ، دشمن اسلام و پیامبر (ص)

پدر معاویه ، ابوسفیان است که آزار و دشمنی او نسبت به پیشوای اسلام از آغاز بعثت تا زمان رحلت آن حضرت ، آشکارتر از (کفر ابلیس) است . وی رهبری دشمنان رسول خدا صلی الله علیه و آله از کفّار قریش و مشرکین مکّه ، را برعهده داشت و همیشه پرچم کفر را بر ضدّ نهضت جوان اسلام به دوش می کشید . او در مکّه دامها و نیرنگهای بسیاری را علیه مقام رسالت به کار گرفت ، و زمانی هم که حضرت به مدینه رفت ، بر ضد ایشان ، دست به ایجاد جنگهای مختلفی زد تا از بت پرستی و رذایل اخلاقی دفاع نماید و رسالت الهی پیامبر صلی الله علیه و آله و فضایل اخلاقی یی را که هدف آن حضرت بود ریشه کن سازد . (۴۵) زمخشری ، دانشمند مشهور اهل سنّت ، گوید : ابوسفیان مردی کوتاه قامت و بدشکل بود و هند ، صباح را (که مزدور و اجیر ابوسفیان بوده و از طراوت جوانی برخوردار بود) به نظر خریداری نگاه می کرد و عاقبت نیز نتوانست خودداری کند و لذا او را به سوی خویش خواند و در میان آن دو ارتباط پنهانی برقرار گشت . این روابط نامشروع تا آنجا بالا گرفت که پاره ای از مورخین معتقدند علاوه بر معاویه ، عتبه (فرزند دیگر ابوسفیان) هم در حقیقت از صباح بوده است ! و نیز گفته اند : هند از به دنیا آوردن این طفل در منزل ابوسفیان خشنود نبود ، لهذا سر به بیابانها نهاد و کودک خود ، عتبه ، را در تنهایی به دنیا آورد .

خاندان بنی اُمیّه

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود : عدل و داد ، هنگامی که در میان پیروان من از بین خواهد رفت که مردی به نام یزید از امویان زمامدار مسلمانان گردد . (۴۶)

امویان ، این خاندان رانده شده و منفور ، نه از مهاجرین بودند و نه از انصار .

آنان ثروت مسلمانان را به غارت بردند ، دین سازی کردند ، و مسلمانان را به بردگی گرفتند . (۴۷)

سراسر دوره بنی اُمیّه جز رجعت به عصر جاهلیّت ، و پیروی از کفر و الحاد چیز دیگری نیست (۴۸)

ابوسفیان گفت : پروردگارا ، بار دیگر دوران جاهلیّت را به ما بازگردان و حکومت و خودمختاری تازیان را زنده کن !(۴۹)

نیز گفت : سوگند به خدا ، اگر زنده بمانم حکومت را از دست هاشمیان بیرون خواهم آورد . (۵۰)

پسرش معاویه هم ، پس از تحمیل صلح بر امام حسن مجتبی علیه السلام ، صراحتا گفت : من در راه دین با شما نجنگیدم ، بلکه تنها به این علّت با شما ستیز کردم که بر شما حکومت کنم (۵۱)

هنگامی که عثمان به خلافت رسید ، ابوسفیان بر او وارد شده و اظهار داشت : خلافت را چون (گوی) در دست بنی اُمیّه بچرخان ، که خلافت و رسالت جز سلطنت چیز دیگری نیست و من بهشت و جهنّمی نمی فهمم . (۵۲)

در حدود پنجاه سال پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله ، بیست سال بعد از شهادت امیرالمؤ منین علیه السلام ، و ده سال بعد از شهادت امام حسن مجتبی علیه السلام بود که در نیمه ماه رجب سال شصتم هجرت معاویهٔ بن ابی سفیان از دنیا رفت . معاویه در حدود چهل و دو سال در دمشق امارت و خلافت کرده بود : حدود پنج سال از طرف خلیفه سوم امیر شام بود؛ کمتر از پنج سال هم در زمان خلافت امیرالمؤ منین علی بن ابی طالب علیه السلام و همچنین حدود شش ماه در خلافت امام حسن علیه السلام حکومت شام را در دست داشت . و در این مدت دائما با علی و حسن بن علی علیه السلام در جنگ و ستیز بود . افزون بر این همه ، چیزی کمتر از بیست سال هم خلافت اسلامی را در چنگ داشت و در اواخر عمر خود برای خلافت فرزندش از مردم مسلمان بیعت گرفت .

عثمان و معاویه ، سرسلسله چهارده نفر خلفای سفیانی و مروانی بنی اُمیه هستند که از سال ۴۱ تا سال ۱۳۲ هجری مدت هزارماه حکومت اسلامی را به دست داشتند . (۵۳)

جنایات معاویه بیشمار است : وی با امام حسن علیه السلام صلح کرده و بر خلاف مواد آن عمل کرد . چنانکه بر خلاف تعهداتش شیعیان علی علیه السلام را در فشار شدیدی قرار داد ، و از جمله حجر بن عدی و ۶ نفر از یاران او را کشت . قدرت معاویه به جایی رسیده بود که هرچه می خواست می کرد .

شجره نفرین شده !

رسول خدا فرمود : (إ ذا راءیتم معاویة علی منبری فاقتلوه) (۵۴) یعنی ، وقتی معاویه را بالای منبر من دیدید ، او را بکشید .
روزی پیامبر گرامی ، ابن عبّاس را برای احضار معاویه فرستاد . ابن عبّاس رفت تا معاویه را احضار کند ، دید مشغول غذا خوردن است . در بازگشت عرضه داشت : غذا می خورد . حضرت فرمود : (لا اءشبع الله بَطَنه) (۵۵) یعنی ، خداوند هیچ گاه شکم او را سیر نکند!
در نتیجهٔ نفرین رسول خدا صلی الله علیه و آله ، معاویه هیچ وقت در غذا خوردن سیر نمی شد . وی می گفت : دست کشیدن من از غذا برای سیری از آن نیست ، بلکه از جهت خستگی از خوردن است ! معاویه شراب می خورد و به اسم اسلام حکومت می کرد (۵۶) .

جاریه و معاویه

نام یکی از رؤ سای عشایر عرب ، (جاریه) بود . به طوری که (اقرب الموارد) ، از کتب مشهور لغت ، می گوید : یکی از معانی جاریه ، (الحیّهٔ من جنس الافعی) است . یعنی ، جاریه یک نوع مار از جنس افعی است . جاریه مردی قوی ، صریح اللّهجه و با شخصیّت بود . او و کسانش از حکومت ظالمانه معاویه ناراضی بودند و در دل نسبت به وی کینه و دشمنی داشتند . معاویه که بدبینی او و کسانش را احساس کرده بود تصمیم گرفت روزی در برابر مردم به وی توهین کند و نامش را وسیله تمسخر و تحقیر او قرار دهد . فرصتی پیش آمد و جاریه با معاویه روبرو شد .
معاویه گفت : تو چقدر نزد قوم و قبیله ات پست و ناچیزی که اسم ترا افعی گذارده اند . جاریه فورا و بدون تامل گفت : تو چقدر نزد قوم و قبیله ات پست و ناچیزی که اسم ترا معاویه گذارده اند (معاویه به معنی سگ ماده است !) (۵۷) معاویه از این جواب سخت ناراحت شد و گفت : بی مادر ، ساکت باش !
جاریه پاسخ داد : من مادر دارم که مرا زاییده است . به خدا قسم دلهایی که بغض ترا در خود می پرورد ، در سینه های ماست و شمشیرهایی که با آنها با تو نبرد خواهیم کرد در دستهای ماست ؛ تو قادر نیستی به ستم ما را هلاک کنی و به زور بر ما حکومت نمایی . تو در حکومتت با ما عهد و پیمانی بسته ای و ما نیز طبق آن متعهّد شده ایم که از تو اطاعت کنیم ؛ اگر تو به پیمانت با ما وفا کنی ما هم در اطاعت از تو پایدار خواهیم بود و اگر تخلّف نمایی بدان که پشت سر ما مردان نیرومند و نیزه های برنده قرار دارند .
معاویه که از صراحت گفتار و روح آزاد جاریه خود را سخت شکست خورده می دید ، گفت : خداوند مانند ترا در جامعه زیاد نکند!

شریک بن اعور و معاویه

شریک بن اعور ، سید و بزرگ قوم خود بود و در زمان معاویه می زیست . وی شکل و شمایل بدی داشت . اسمش شریک بود و پدرش نیز اعور نام داشت که به معنی کسی است که یک چشمش معیوب باشد .

در یکی از روزهـایی که معاویه در اوج قـدرت بود ، شـریک بن اعور به مجلس او آمـد . معاویه ، از اسم نامطبوع وی و پـدرش ، و همچنین از قیافه ناخوشایند او ، سوء استفاده کرده و او را به باد تحقیر و اهانت گرفت .

معـاویه گفت : نـام تو شـریک است و برای خـدا شـریکی نیست ، و تو پسـر اعوری و سـالم از اعور بهتر است ، نیز صورت نازیبایی داری و خوشگل بهتر از بدگل است . چگونه قبیله ات کسی چون تو را به سیادت و آقایی خود برگزیده اند ؟

شریک در جواب گفت : به خـدا قسم ، تو معاویه هستی و معاویه سـگی است که عوعو می کند . تو عوعو کردی و نامت را معاویه گذاردنـد . تو فرزنـد حرب و صـخری و زمین همواره از زمین سـنگلاخ بهتر است . با این همه ، چگونه به مقام زمامـداری مسـلمین نایل آمده ای ؟

سخنان شریک بن اعور ، معاویه را شکست داد و معاویه شریک را قسم داد که از مجلس وی خارج شود . (۵۸)

دو سیاست متضاد

فرمـان علی بن ابی طـالب علیه السـلام به لشـکریانش : کوچکـترین خـونی را ، بنـا حق ، بر زمین جـاری نسازیـد . دسـتور معـاویه به لشـگریان : از کشتن زنان و کودکان نیز دست برندارید . (۵۹) معاویه دسـتور داد در بلاد اسـلامی گردش کنند و هر کس را که از هوا خواهان علی علیه السلام است بکشند . ولی علی بن ابی طالب علیه السلام به والیانش می فرمود : با کسی که با تو نجنگد پیکار مکن و بر مسیحیان و یهودیانی که با مسلمانان عهد بسته اند ستم مکن .

گور معاویه کجاست ؟

سید محمد صادق طباطبائی - رجل معروف ایران در عصـر مشـروطه و پهلوی ، و رئیس پیشـین مجلس شورای ملی - در سال ۱۳۳۵ شمسی مسافرتی به سوریه می کند . در آنجا به فکر می افتد ببیند گور معاویه کجاست و چه وضعی دارد ؟

طباطبائی از هر کس می پرسـد گور معاویه کجاست ؟ همه با یک دیـد نفرت آمیز به او پاسـخ کوتاهی می دهند و از راهنمایی وی خودداری می کنند . ولی وی مصـرانه این جسـتجو را دنبال می کند و سـرانجام در یکی از محلات پشت شهر تنها یک درشکه چی را می یابد که ، با گرفتن دست مزد مضاعف ، حاضـر به بردن طباطبائی سـر قبر معاویه می شود . آن هم با این شرط که طباطبائی را به خارج شهر و نزدیکی آرامگاه معاویه ببرد و آنجا او را پیاده کرده و باز گردد و بقیه راه را خود طباطبائی پیاده برود .

بهتر است از این به بعد رشته کلام را به دست خود طباطبائی داده و بدون ذره ای کم و کاست گفته او را بشنویم :

مسافت زیاد نبود ، رسـیدیم . حیاط خرابه محقری مشـتمل بر دو اطاق کوچک و فضایی در حـدود ۲۰ متر بود . سه پله می خورد . پایین رفتیم . وسط حیاط ، حوض کوچک و مخروبه ای با آب گندیـده ، که سه مرغابی در آن زنـدگی می کردند ، وجود داشت . پیرزنی در گوشه حیاط نشسـته بود . دوکی در دست (داشت) و مقـداری پشم در جلویش بود و نـخ می رشت . همین که ما را دید گفت : اینجا چه کار دارید ؟

گفتم : آمده ام قبر معاویه را ببینم ، کجاست .

گفت : معلوم می شود شـما عراقی هستیـد ، برای اینکه از اهل شام کسـی اینجا نمی آیـد ، و با دست یکی از اطاقها را که در چوبی کهنه ای داشت نشـان داد . در را بـاز کردم ، اطـاقی بود به مسـاحت ده دوازده مـتر که محـل دو قبر در آن ظـاهر بود : روی یکی از قبرها پارچه سبز رنگ رفته و منـدرس افتاده بود و دو شـمعدان مسـی قدیمی هم رویش گذارده بودند؛ و قبر دیگر ساده و بی پیرایه بود . قدری ایستادم و مانند کسی که فاتحه بخواند مقداری لعن به معاویه و بنی اُمیّه فرستادم و از در بیرون آمدم ! (۶۰)

جواز لعن بر معاویه

عین الا ئمّه روایت می کند که به ده دلیل ، لعن بر معاویه رواست :

۱ . خروج او از اطاعت امیرالمؤ منین علی علیه السلام

۲ . شمشیر کشیدن او بر روی امیرالمؤ منین علی علیه السلام

۳ . غصب کردن حقّ حضرت امیرالمؤ منین علی علیه السلام

۴ . انکار اهل بیت علیه السلام

۵ . خود را مستحق امامت شناختن .

۶ . کتمان فضل امیرالمؤ منین علی علیه السلام

۷ . جسارت به امیرالمؤ منین علی علیه السلام بر سر منبرها .

۸ . بهتان بر آن سرور نهادن به خون عثمان .

۹ . ولایت بر اُمّت را به یزید کافر دادن .

۱۰ قتل حسن بن علی علیه السلام و وصیّت کردن به قتل امام حسین علیه السلام

پس معاویه مستحق لعن باشد ، بی شرط . (۶۱)

امام حسین (ع) یگانه حامی دین اسلام

معاویه لعنهٔ الله علیه در طول خلافت بیست ساله خود پایه های حکومت فرزند فرومایه اش یزید را ، که عصاره فساد و ثمره شوم شجره اموی بود ، محکم و استوار ساخت .

پس از درگذشت معاویه ، مردی روی کارآمد که نه تنها تربیت دینی نداشت ، بلکه با اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله روی کینه توزیهای دوران جاهلیّت و جنگهای بدر و اُحُد و احزاب شدیدا مخالف بود . حکومتی که باید پاسدار رسالت اسلام ، مجری قوانین و حدود ، نماینده افکار و آرای مسلمانان ، و تجسّم روح جامعه اسلامی باشد ، به دست مرد پلیدی افتاد که آشکارا موضوع رسالت و وحی محمد صلی الله علیه و آله را انکار می کرد و بسان جدّ خود ، ابوسفیان ، همه را پنداری بیش نمی دانست . (۶۲) آیا در چنین اوضاع و احوال ، و با انتشار فساد در حوزه های حکومت اسلامی ، و نفوذ عناصر مرتجع که می خواستند اوضاع را به دوران جاهلیت بازگردانند ، حضرت حسین بن علی علیه السلام که نمونه تقوی و پرهیزگاری و سمبل آزادی و یگانه حامی دین و یاور پیامبر صلی الله علیه و آله بود می توانست دست بیعت به چنین مردی بدهد و بر جنایات و ستمکاریها و منویّات پلید او صحّه بگذارد ؟

هنگامی که ولید ، استاندار مدینه ، امام علیه السلام را به استانداری دعوت کرد و نامه یزید را برای او خواند و از حضرت خواست که با یزید بیعت کند ، وی در پاسخ گفت : (إ نّا اءهل بیت النبوّهٔ و معدن الرسالهٔ و مختلف الملائکهٔ ، بنا فتح الله) و بنا ختم . . .) (۶۳)

ما خاندان نبوّت و معدن رسالتیم و مرکز آمد و رفت فرشتگان . خدای متعال بنیان دین را به دست مردی از ما خاندان بنیاد نهاد و کار حاکمیّت آن بر جهان را نیز به دست ما به پایان خواهد رساند . و یزید مردی است فاسق و بزهکار ، شرابخوار ، قاتل بی گناهان و متجاهر به فسق ؛ مثل منی با این سوابق درخشان ، با چنین کسی هرگز دست بیعت نمی دهد .

بدینگونه ، امام علیه السلام با نهضت و قیام سازنده خود ، ماهیت کثیف این حکومت را به مسلمانان جهان نشان داد وپرده از روی منویات خطرناك آن برداشت . سرانجام نیز با خون سرخ خویش ، احساسات مردم را بر ضد امویان بسیج کرد و چیزی نگذشت که

در تمام اقطار اسلامی قیامهایی روی داد که نهایتا منجر به نابودی کامل حکومت امویان گردید .

(۶۴)

در حکومت معاویه ، مردان شجاع و نامی فراوانی از مسلمین ، چون حجر بن عدی و رُشَید هجری ، را به جرم محبّت اهل بیت و ولای علی علیه السلام کشتند . علاوه بر همه اینها ، معاویه با تمهید مقدماتی ننگین ، سبط اکبر رسول خدا صلی الله علیه و آله یعنی امام دوّم شیعیان جهان حسن بن علی علیه السلام را مسموم و شهید ساخت . (۶۵)

حمایت امام حسین (ع) از مظلوم

شدّت علاقهٔ امام حسین علیه السلام به دفاع از مظلوم و حمایت از ستمدیدگان را می توان در داستان ارینب و همسرش ، عبدالله بن سلام ، دریافت که اجمال و فشرده آن را در اینجا متذکّر می شویم :

یزید در زمان ولایت عهدی ، با اینکه همه نوع وسایل شهوترانی و کامجویی و کامروایی از قبیل پول ، مقام ، کنیزان رقاصه و . . . . را در اختیار داشت ، چشم ناپاك و هرزه اش را به بانوی شوهردار عفیفی دوخته بود .

پدرش معاویه ، به جای آنکه در برابر این رفتار زشت و ننگین عکس العمل کوبنده ای نشان دهد ، با حیله گری و دروغپردازی و فریبکاری ، مقدماتی فراهم ساخت تا آن زن پاکدامن مسلمان را از خانه شوهر جدا ساخته به بستر گناه آلوده پسرش یزید بکشاند . حسین بن علی علیه السلام که از قضیه با خبر شد در برابر این تصمیم زشت ایستاد و نقشه شوم معاویه را نقش بر آب ساخت . وی با استفاده از یکی از قوانین اسلام زن را به شوهرش ، عبدالله بن سلام ، بازگرداند و دست تعدّی و تجاوز یزید را از سر خانواده ای مسلمان و پاکیزه قطع کرد و با این کار همّت و غیرت هاشمیین را نمایان ساخت و علاقه مندی خود را به حفظ نوامیس جامعه مسلمان ابراز داشت و این رفتار سبب شد که مفاخر آل علی علیه السلام و دنائت و ستمگری بنی اُمیّه ، برای همیشه در تاریخ به یادگار ماند . (۶۶)

وصیّت معاویه به یزید

معاویه ، در مرض وفات خویش ، پسرش یزید را نزد خود خواند و وصیتهایی بدین مضمون به او کرد :

پسرم ، من رنج بار بستن و رفتن بدین سوی و آن سوی را از تو کفایت کردم و کارها را برای تو آسان نمودم و دشمنان را خوار کردم و گردنکشان عرب را برای تو خاضع نمودم و برای تو آن چیز را فراهم نمودم که کسی برای فرزندش فراهم ننمود . پس اهل حجاز را مراعات کن که اصل تواند . هر که از حجاز نزد تو آید او را گرامی دار و هرکه غایب باشد احوال او را بپرس . مردم عراق را مراعات نما و حتی اگر از تو بخواهند که هرروز عاملی را عزل کنی بکن . چه ، عزل یک عامل برای تو آسانتر از آن است که صد هزار شمشیر به روی تو کشیده شود . اهل شام را رعایت کن و آنها را محرم راز خویش قرار ده ؛ اگر از دشمنی بیم داشتی از آنان طلب کمک کن ، و زمانی که به مقصود خویش رسیدی ، آنها را به بلاد شام بازگردان ، چون اگر در غیر بلاد شام بمانند ، اخلاق آنها دگرگون خواهد شد .

من نمی ترسم که در امر خلافت کسی با تو به نزاع برخیزد ، مگر چهار کس از قریش : حسین بن علی علیه السلام ؛ عبدالله بن عمر؛ عبدالله بن زبیر؛ و عبدالرّحمن بن ابی بکر .

۱ . امّا عبدالله بن عمر ، او مردی است که عبادت ، وی را از کار انداخته است و اگر همگان با تو بیعت کنند و کسی غیر او نماند ، او نیز با تو بیعت خواهد کرد؛

۲ . و امّا حسین بن علی علیه السلام ، پس او مردی سبک خیز و تند مزاج است و مردم عراق او را رها نمی کنند تا به خروج

وادارش کنند . پس اگر بر تو خروج کرد و تو بر او ظفر یافتی ، از وی در گذر که او خویشاوند ما بوده و بر ما حقّی عظیم دارد و از خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله است ؛

۳ . و امّا عبدالرّحمن بن ابی بکر ، پس هر چه اصحاب بپسندند او متابعت کند و فکر و همّتش جز مصروف زنان و لهو و لعب نیست .

۴ . و امّا آن کسی که مانند شیر بر زانو نشسته آماده فرو جستن بر تو می باشد و مانند روباه ترا بازی می دهد و اگر فرصتی یافت بر تو می جهد ، عبدالله بن زبیر است . اگر با تو چنین کرد و تو بر او ظفر یافتی ، بند از بند وی جداساز و خون کسان خود را تا می توانی حفظ کن . (۶۷)

مرحوم محدّث قمی می فرماید : نام عبدالرحمن این چنین آمده است و صحیح نیست چون عبدالرحمن بن ابی بکر پیش از معاویه در گذشت . (۶۸)

یزید جنایتکار!

پدر یزید : معاویه ، مادرش : (میسون) صحرانشین ، و معلم سرخانه اش : سرجون رومی بود . یزید کینه و دشمنی با بنی هاشم و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و نظایر این گونه امور را از پدر؛ روحیه صحرانشینی (آزادی و لاقیدی افراطی) و پندارهای خرافی جاهلی را از مادر؛ و میگساری و دشمنی با اسلام و مسلمانان را از معلّم مسیحی و رومیش فراگرفت .

به شهادت تاریخ ، یزید هیچگونه شخصیّت و علایق دینی نداشت . وی جوانی بود که حتّی در زمان حیات پدر ، اعتنایی به اصول و قوانین اسلام نمی کرد و کاری جز عیّاشی و بی بند و باری و شهوترانی نمی شناخت . یزید در سه سال حکومت خود ، فجایعی به راه انداخت که از صدر تاریخ اسلام تا آن روز ، با آن همه فتنه ها که در گذشته رخ داده بود ، سابقه نداشت .

درسال اول ، حضرت حسین بن علی علیه السلام را که سبط پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بود با فرزندان و خویشان و یارانش به فجیعترین وضعی کشت و زنان و کودکان و اهل بیت پیغمبر را به همراه سرهای بریده شهدا در شهرها گردانید (۶۹) در سال دوم ، مدینه را قتل عام کرد و خون و مال و عرض مردم را سه روز بر لشکریان خود مباح ساخت . (۷۰) در سال سوم نیز کعبهٔ مقدّسه را خراب کرده و آتش زد . (۷۱)

پس از یزید ، آل مروان که تیره دیگری از بنی اُمیّه بودند ، زمام حکومت اسلامی را (به تفصیلی که در تواریخ ضبط شده) در دست گرفتند . حکومت این دسته ، یازده نفری ، که نزدیک به هفتاد سال ادامه داشت ، روزگار تیره و شومی را برای اسلام و مسلمین به وجود آورد که در تاریخ کمتر نظیر دارد . در عصر آنان ، جز یک امپراطوری عربی استبدادی ، که نام خلافت اسلامی ! بر آن گذاشته شده بود ، بر جهان اسلام حکومت نمی کرد و در دوره حکومت اینان کار به جایی کشید

که خلیفه وقت که به اصطلاح جانشین پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و یگانه حامی دین شمرده می شد ، بی محابا تصمیم گرفت بالای خانه کعبه غرفه ای بسازد تا در موسم حج در آنجا مخصوصا به خوشگذرانی بپردازد!(۷۲)

یزید هوس باز!

زمانی ، ارتش اسلام در (فرقدونه) برای حمله به روم به انتظار یزید متوقّف مانده بود . مجاهدین مسلمان ، از سوء موقعیّت گرفتار قحط و غلا گشته مبتلا به تب غش شده بودند و مرگ مثل برگ خزان آنها را بر زمین می ریخت ، ولی یزید ، سرفرماندهی ! آنها ، در (دیرمران) سرگرم باده گساری بود! هرچه به او گزارش دادند مؤ ثر نیفتاد تا بالا خره موضوع را با پدرش ، معاویه ، در جریان گذاشتند . معاویه او را از واقعه تب و غش اردو در (فرقدونه) و گرفتاری آنها به قحط و غلا و فقد خواربار باخبر ساخت . در

جواب نامه پدر ، پیامی به شعر فرستاد که ابیات آن در لشگر منتشر شد . مضمون شعر این بود : مرا چه باک که اردو در فرقدونه در خطر تب قرار داشته و با مرگ دست بگریبان است ؟ ! من در (دیرمران) بر متکاها تکیه زده و ام کلثوم در کنار من است !

ما ان ابالی بما لاقت جموعهم

بفرقدونهٔ ، من حمی و من موم

و إ نّنی اءتّکی الا نماط مرتفقا

بدیر مران ، عندی اُمّ کلثوم !

آری ، لشگر اسلام مثل برگ خزان از گرسنگی و ناخوشی پاریز است و کشور مثل خرابه ها ویران ، و او بر خرابی هر دو می خندد! بر روی خرابه های مدینه و مکّه که (مادر کشور) بودند ترنّم می کردند که حباب های شراب نمایش هروله حاجیان را می دهد . اگر آنجا در بمباران مکّه چند نفری از هروله باز ماندند ، اینجا هزاران حباب است که در وقت غلغل ریختن شراب به پیاله زیر و بالا ـ می روند و ورمی جهند ، با این تفاوت که باده وقتی از شیشه در پیاله می ریزد و از مقام خود فرو می آید ، صدهزار حاجی می سازد که به هروله ور می جهند! و با این هزل خود ، نه تنها دین و آیین را مسخره می کرد ، بلکه کشور و کشورداری را نیز به مسخره می گرفت . گویی می گفت خورشیدی که از مشرق دست ساقی می تابد و به مغرب دهان من فرو می رود ، برای مشرق و مغرب کشور کافی است !

شمیسهٔ کرم برجها قعر دنها

و مشرقها الساقی و مغربها فمی

إ ذا نزلت من دنها فی زجاجهٔ

حکت نفرا بین الحطیم و زمزم (۷۳)

زمانی که یزید می خواست شهرهای مقدّس و منازل قدس مانند (مکّه مکرّمه) و (مدینه منوّره) را درهم کوبد و با این شعر و منطق ! شاعرانه تلافی کند ، حتی سران بنی اُمیّه هم مانند عمرو بن سعید بن عاص و ابن زیاد معلوم الحال این ماءموریت را قبول نکردند . برای جنگ با مدینه ، عمرو بن سعید را مقام فرماندهی داد و او قبول نکرد ، خواست ابن زیاد را روانه کند او هم قبول نکرد و گفت : والله من هرگز (کشتن پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله) و (جنگ با قبلهٔ مسلمین) ، این دو ننگ بزرگ را ، برای رضایت این فاسق ، به خود نمی خرم ، لذا مسلم بن عقبه را فرستاد . (۷۴) آری یزید سربازانی از مردم شام را فراهم آورد و به سرپرستی مسلم بن عقبه سفّاك برای سرکوبی مدینه گسیل داشت . مسلم مردم مدینه را سخت به وحشت افکند و اموالشان را غارت کرد و نوامیس آنان را بر سربازان خود مباح نمود . وی مدینه را (گندیده) نامید ، در حالیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را (پاکیزه) نام نهاده بود و بیش از چهارهزار نفر از ساکنین آن را کشت و از بقیه به این عنوان بیعت گرفت که بردگان یزید باشند . (۷۵)

یزید شرابخوار!

بعد از قتل امام حسین علیه السلام روزی یزید در مجلس شراب نشسته بود و ابن زیاد نیز طرف راست او قرار داشت . وی به ساقی گفت : جام شرابی به من ده که مغز استخوانم را نشئه سازد! سپس فرمان داد که مانند همان جام را به ابن زیاد تقدیم دارد . (۷۶)

یزید شراب را خورد و زیادی آن را بر سر امام حسین علیه السلام ریخت . زن یزید آب و گلاب برگرفت و سر امام علیه السلام را پاك بشست و همان شب فاطمه علیه السلام را به خواب دید که از وی تفقّد می کند . پس یزید دستور داد تا سر امام حسین علیه السلام و اهل بیت و اصحاب او را به دروازه های شهر بردند و بیاویختند . (۷۷)

کار یزید ، شرب خمر و ترك صلاهٔ و بازی با سگان و محاوله و طنبور و نای و وطی مادران و خواهران و دختران بوده است . (۷۸)

پرتو نیکان نگیرد هرکه بنیادش بد است

تربیت ، نااهل را چون گردکان برگنبداست

آلت قمار دیدید بر یزید لعن کنید

فضل بن شاذان گفت : از حضرت امام رضا علیه السلام شنیدم که می فرمود : چون سر مبارک امام حسین علیه السلام را به شام بردند یزیدبن معاویه علیه اللعنهٔ امر کرد سفره خوراک و شراب گستردند (و با بدکیشان مانند خود) شروع کردند شراب خوردن .

چون از شراب فارغ شدند امر کرد سر مبارک نور چشم حضرت فاطمه زهرا را آوردند و در طشتی زیر سریر گذاردند و بر روی آن برگ قمار شطرنج نهادند .

از این جهت قمارباز پیرو یزید است .

آن ملعون ازل و ابد با ندیمان خود بر بساط قمار نشست و امام حسین علیه السلام را با پدر و جد بزرگوارش یاد می کرد و به یاد ایشان استهزاء می نمود . پس هروقت بر حریفش زیادی می کرد شرب را برمی داشت و سه بار به او می داد و زیادی آن را پشت طشت از زمین می ریخت .

(فمن کان من شیعتنا فلیتورّع عن شرب الفقاع واللعب بالشطرنج و من نظر الی الفقاع او الی الشطرنج فلیذکر الحسین علیه السلام و لیلعن یزید و آل یزید (علیه اللعنهٔ) یمحو الله عزّوجلّ بذلک ذنوبه ولو کانت بعدد النجوم) .

پس هرکس از شیعیان ما باشد باید از آشامیدن شراب و بازی کردن با شطرنج پرهیز کند و هرکس به شراب یا به شطرنج بنگرد باید امام حسین علیه السلام را یاد کند و باید حتما یزید و آل یزید را لعنت کند .

در مقابل او جزای آن است که خداوند عزوجل به این عمل گناهان او را از بین می برد اگر چه به شماره ستارگان باشد . (۷۹)

فرزند یزید ، وی را رسوا می سازد!

یزید قبل از مرگش برای پسر خویش ، معاویه از مردم بیعت گرفت ولی پسرش معاویه پس از درگذشت پدر از حکومت کناره گیری نمود . چنانکه در کتاب (النجوم الزاهرهٔ) (۸۰) آمده است ، معاویه بن یزید هنگام کناره گیری از سلطنت خطابه ای ایراد کرد و گفت : ای مردم ، همانا جدّم معاویه در موضوع (خلافت) و حکومت با کسی که شایستگی و سزاواریش در تصدّی مقام خلافت بمراتب از او بیش بود ، یعنی با علی بن ابی طالب ، به کشمکش و نبرد برخاست و به اموری دست بیالود که خود می دانید ، تا بالاخره مرگش فرا رسید و اینک در گور خود گرفتار اشتباهات و پاسخگوی گناهان خویش است .

پس از وی پدرم ، یزید ، عهده دار امر حکومت شد ، در حالیکه هیچ گونه شایستگی این کار را نداشت . وی بر مرکب هوی و هوس نشست ، امّا به همه امیدها نایل نیامد ، چون اجل مهلتش نداد . او نیز در گور ، قرین گناهان و گرفتار سیّئات خویش است .

سپس معاویه سخت به گریه افتاد ، چندانکه قطرات اشک بر گونه هایش سرازیر شد و اظهار داشت : من هرگز عهده دار امر حکومت نشده و وزر و وبال شماها را به گردن نمی گیرم . مادر معاویه ، که از جمله حاضران و مستمعان این خطابه بود ، وقتی آخرین کلمات فرزندش را شنید به او خطاب نمود و گفت : ای کاش تو لکّهٔ حیضی می بودی ! (۸۱) معاویه گفت : کاش لکّهٔ حیض بودم و نسبت مرا به یزید نمی دادند .

معاویه بن یزید را مسموم ساختند زیرا او با آنها همعقیده نبود و شباهتی نداشت ؛ و سرانجام پس از مرگ معاویه حکومت از خاندان بنی سفیان به مروان بن حکم ، سرسلسله مروانیان ، منتقل شد . (۸۲) مسعودی در مروج الذهب گوید : سلطنت معاویه بن یزید بعد از پدرش ۴۰ روز بوده است . (۸۳)

رفتار یزید با سر بریده امام حسین (ع)

ماجرای اقدام یزید مبنی بر آلودن سر مبارک آن حضرت به شراب را قبلا آوردیم . در رساله حاویه آمده است که رکن الاسلام خوارزمی گوید : چون سر امام حسین (ع) را پیش یزید لعین نهادند آن ناپاک ، پای بر سر امام نهاد!
زید بن ارقم حاضر بود ، گفت : (لا تفعل ذلک یا یزید ، فإ نّی راءیت رسول الله یقبّل ذلک الفم) . یعنی ، یزید این کار را نکن ، بدرستی که دیدم رسول خدا این دهن را بوسه می داد ، و امّا پیش چنان است که آن لعین تازیانه گرفته بود و بر لب و دندان امام حسین (ع) می زد . نیز در حاویه آمده است که آن لعین در کنار سر امام حسین (ع) شراب طلب کرد و آن را بیاشامید ، و علما گفته اند که آن لعین مست شد ، بعد از آن روزی بر بام رقص می کرد ، از بام بیفتاد و مست به دوزخ رسید ، چنانکه پدرش مست بمرد و صلیب رومی در گردن انداخته بود . و جمعی گویند که یزید با لشگر به صید رفت ، آهویی پیش او آمد ، به عقب آن آهو رفت ، حق تعالی به زمین خطاب کرد که او را فرو برد : (فَخَسَفْنا بِهِ وَ بِدارِهِ الاْ رضَ) . (۸۴)

یزید به بوسه گاه رسول الله (ص) چوب می زند!

شیخ صدوق (قدس سرّه) می نویسد : زمانی که سر اباعبدالله الحسین (ع) را در طشت طلا به مجلس یزید آوردند ، یزید لعین با چوب خیزران به لب و دندان حضرت زده و می گفت : حسین ، عجب لب و دندانهای خوبی داری ! کسی که در همان جا حاضر بود گفت : ای یزید چگونه چنین می کنی ! در حالیکه خودم دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله لبهای حسین علیه السلام را می بوسد ؟ !(۸۵)

میان طشت زر خونین گلی بود
کنارش داغدیده بلبلی بود
چه بلبل ، بلبل شیرین زبانی
نه او را لانه ای ، نه آشیانی
ز سنگ کین پر و بالش شکسته
غبار غم به رخسارش نشسته
اگر چه سر فرو در زیر پر داشت
نظر گاهی میان طشت زر داشت
که ناگه دید گلچین ستمگر
گل سرخش نمود از چوب پرپر
خودش را جانب عمّه کشیده
چو غنچه پیرهن بر تن دریده
ببین ای عمّه چوب خیزران را
که خونین کرده این لعل لبان را
بگفتا با دل پرغصّه زینب
مزن چوب ستم ، ظالم بر این لب
مزن ظالم که او شاه جهان است

ترا ای بی مروّت میهمان است

مزن چوب ستم را بر سر او

به پیش دیدگان خواهر او

خدایا داغ زینب تازه گشته

مصیبت بی حد از اندازه گشته

خداوندا ، به زینب کار تنگ است

دل زینب مگر یا رب ز سنگ است

(رضایی) مختصر بنما سخن را

به تن بدرید زینب پیرهن را

سنگباران کردن امام حسین (ع)

ابوریحان بیرونی گوید : ستمهایی که بر حسین بن علی (ع) کردند در هیچ ملّتی با بدترین افراد انجام ندادند . او را با شمشیر و نیزه و سنگباران از پا درآوردند و سپس بر بدنش اسب تاختند . بعضی از این اسبها به مصر رسیدند . گروهی از مردم نعل آنها را کندند و برای تبرّک به درب خانه های خود نصب کردند و این عمل در میان مردم مصر سنّتی شد که بعد از آن ، همه کس در خانه خود نعل نصب می کرد . (۸۶)

روایت شده که خون امام حسین علیه السلام از جوشش نیفتاد تا اینکه مختار بن ابی عبیده ثقفی خروج کرد و به انتقام خون امام حسین علیه السلام هفتاد هزار نفر را کشت . مختار گفت : من برای امام حسین علیه السلام هفتاد هزار نفر را کشتم ؛ به خدا قسم اگر جمیع اهل زمین را هم می کشتم جبران آن ناخنی را که از آن حضرت گرفته شده نمی کرد . (۸۷)

دشمنان اهل بیت (ع) را بشناسیم

دشمنان اهل بیت رسول (ع) خدا همه حرام زاده اند . چنانکه مرحوم حومانی گفته که نشاشیبی نسبش به امویّن می رسید . باید گفت : اغلب آنهایی که در اعماق قلبشان عداوت و دشمنی با خاندان رسالت و اهل بیت (ع) عصمت و طهارت دیده می شود ، یا احیانا نفس آنان از شنیدن شئون ولایت و امامت و معجزات و کرامات ائمّه علیه السلام مشمئز می گردد ، و یا با دستگاه عزاداری سیّدالشّهدا علیه السلام سر ناسازگاری دارند ، پس از تحقیق ، انسان اطمینان می کند که آبا و اجدادشان از نواصب و دشمنان اهل بیت بوده و یا در اسلافشان اشخاصی وجود داشته که از طریقه اهل بیت برکنار بوده اند . (۸۸)

قال الصادق علیه السلام : (لایبغضنا الا من خبیث ولادته او حملت به امه فی طمثها یعنی حیضها) (۸۹)

عن اءبی رافع عن علی علیه السلام قال : (قال رسول الله صلی الله علیه و آله من لم یحبّ عترتی فهو لا حدی ثلاث : إ مّا منافق ، و إ مّا الزنیة ، و إ مّا امرؤ حلت به اُمّه فی غیرِ طُهر) .

حرامزادگان را بشناسید!

منشاء عداوت فرزند ابو دلف ، ناصبی مشهور ، با علی علیه السلام از حرامزادگی او بوده است .

قطب الدین اشکوری در (محبوب القلوب) ، علی بن حسین مسعودی در (مروج الذهب) ، عبدالله بن اسعد یمنی در(مرآةٔ الجنان) ، ابن خلّکان اربلی در (وفیات الا عیان) ، و جمعی دیگر- همگی در نقل این حکایت به اندک اختلافی اتّفاق نموده اند ، که عیسی بن ابی دلف گفت :

برادرم دلف را از علی بن ابی طالب (ع) انحرافی در عقیدت و عداوتی در ضمیر بود؛ بلکه گاهگاه زبان جسارت دراز نموده به ذیل عصمت آن حضرت ، مطاعن و مثالب چند اسناد می داد . روزی در مجلس نشسته بود ، در اثنای صحبت یکی از حضّار گفت : در احادیث نبویّه وارد است که رسول الله (ص) فرمود : (یا علی لا ـ یُحبِّك إ لّا مؤ من و لا ـ یُبغضك إ لّا منافقٍ شَقیٍّ ولد زنیهٔ اءوحیضهٔ) . یعنی ، یا علی ، ترا دوست ندارد مگر کسی که قلبش به نور ایمان منور باشد و نیز ترا دشمن ندارد مگر منافق که نطفه اش از زنا یا حیض باشد .

دلف گفت : این حدیث را نباید پایه و سندی استوار باشد . چه ، شما همگی پایه غیرت امیر را در حراست از حریم و حفظ ناموس می دانید ، که هیچ فردی را جراءت جسارت نسبت به حرم امیر نیست ، با این حال دل من مالامال از بغض علی بن ابی طالب (ع) است و در عین حال ، حلال زاده ام .

ام عیسی گوید : در این گفتگو بودیم که ناگاه امیر وارد مجلس شد و گفت : صحبتهای شما را شنیدم . در این احادیث هیچ جای تاءمل و تردیدی نیست . سند حدیث و گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله درست است .

به خدا قسم این دلف ، هم ولد حیض است و هم ولد زنا . من پیش از انعقاد نطفه این پسر ، مریض بودم و کسی را نداشتم . در منزل خواهرم بستری بودم و خواهرم پرستاری مرا می کرد . وی کنیزی داشت بسیار زیبا که جمالی آراسته داشت . چون من منزل را خلوت یافتم و شهوت بر من غلبه کرد ، نتوانستم خود را حفظ کنم و او را به رختخواب کشیدم . کنیز هر چه گفت مانع دارم - یعنی حیض می باشم - من اعتنایی نکردم و با او همبستر شدم . بعد از چندی آثار حمل در وی ظاهر شد ، سپس خواهرم او را به من بخشید . ای اهل مجلس ، بدانید که این بچه ، هم ولد الزنا و هم نطفه حیض می باشد!

رنگ از چهره دلف پرید و صحت مضمون حدیث روشن گردید . (۹۰)

قبر یزید ، عبرت تاریخ !

(و اءی عبرهٔ لُاولی الاَبصار اءَعظمُ من کون ضریح الحسین علیه السلام حَرَما معظّما و قبرُ یزیدبن معاویهٔ مزبلهٔ) ؟ !

براستی که گور یزید ، برای صاحبان بصیرت مایه عبرت است . چ...اینک ، قبّه و بارگاهی در جهان ، از حرم حضرت امام حسین (ع) بزرگ تر و با جلالتر نیست ، ولی یزید ، که آن روز سلطنت ظاهری را دارا بود ، آثاری از او باقی نمانده و قبر وی زباله خانه است !

در اخبارالدول آمده است که یزید در ماه ربیع الاول سال ۶۴ ه- . ق به مرض ذات الجنب در حوران به درک واصل شد . جنازه اش را به دمشق آوردند و در باب الصغیر دفن کردند ، و قبرش اینک مزبله می باشد . وی در سن ۳۷ سالگی مرد و خلافتش سه سال و نه ماه طول کشید . (۹۱)

همچنین امام حسین (ع) و فرزندانش ، همه برای رضای خدا ، از جان خود گذشتند و از پسران حضرت ، تنها یک علی بن الحسین (ع) بیشتر نماند و او هم در آن زمان مریض بود . ولی خداوند به اولاد آن بزرگوار برکت داد و در دنیا پخش شدند . (۹۲)

داستان حرّه و احراق بیت

ابوالحسن مدائنی روایت کرده که بعد از واقعه حرّه ، از هزار زن بی شوهر فرزند زنا متولّد گردید که ایشان را اولادالحرّه نامیدند ، و به قولی دیگر : از ده هزار زن . و در اخبارالدول آمده است که مهاجمین اموی ، در مدینه با هزار دختر باکره زنا کردند .

آنان که ، آیینی جز آیین یزید نمی دانستند ، دست تعدّی بر اموال و اعراض مسلمانان گشودند و فسق و فساد و زنا را در شهر پیامبر(ص) مباح شمردند ، تا به حدی که نقل شده در مسجد رسول خدا(ص) نیز زنا کردند .

جنایات مزبور ، پس از سرکوبی قیام مردم مدینه بر ضدّ یزید صورت گرفت و علّت قیام مردم نیز ، پخش خبر فاجعه کربلا و نیز گزارشی بود که فرستادگان مدینه از رذایل اخلاق و رفتار یزید در شام به آنان دادند .

ابن جوزی گوید : جماعتی از مدینه به شام رفتند تا رفتار و کردار یزید را ببینند چون بازگشتند ، گفتند : (قدمنا من عند رجلٍ لیس له دینٌ ، یشرب الخمر و یعزف بالطنابیر و یلعب بالکلاب) یعنی از نزد مردی باز می گردیم که ابدا دین ندارد ، شراب می خورد ، طنبور می نوازد و سگ باز است .

(۹۳)

جنایات فجیع یزید ، و فساد عقیده و بد طینتی و ستمگری و خونریزیهای وی ، و تحقیر و توهین او به دین خدا و شعائر و مقدّسات اسلامی ، مشهور تواریخ بوده و بسیاری از مورخین و محدّثین بزرگ اهل سنّت بدان اشاره کرده اند .

یزید و ابن زیاد را بهتر بشناسیم

در کتاب (جواهر المطالب) ، نوشته ابوالبرکات شمس الدین محمّد باغندی ، که نسخه خطی آن در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است ، به نقل از ابن فوطی در تاریخش ، چنین می خوانیم :

یزید میمونی داشت که آن را (ابوقبیس) نامیده بود . وی این میمون را همیشه در کنار خود می گذاشت و از زیادی کاسه شراب خود به او می نوشانید و می گفت : این میمون ، یکی از پیرمردان بنی اسرائیل است که در اثر گناه مسخ شده است . نیز میمون را برگرده خر ماده ای که برای مسابقه اسب دوانی تربیت شده بود ، سوار می کرد و همراه اسبها به مراسم اسب دوانی و مسابقه می فرستاد . یک روز میمون در مسابقه پیش افتاد ، یزید شاد شد و شعری در تشویق آن حیوان سرود! شگفت آورتر آن بود که وقتی آن میمون مرد ، خاطر پادشاه اموی سخت افسرده شد و دستور داد مردار وی را به رسم آدمیان ، کفن و دفن کنند و مردم شام برایش عزاداری نمایند!

سبط ابن جوزی در کتاب (تذکرة الخواص) می نویسد : یزید پس از شهادت امام حسین (ع) ، ابن زیاد را نزد خود فراخواند و به او بخشش فراوان کرد و هدیه های بسیار داد . وی ابن زیاد را نزد خویش نشاند ، مقام و منزلتش را بالاـ برد ، و ندیم و همدم خودش نمود . شبی از شبها بساط میگساری گسترده بود و آوازه خوان به رامشگری سرگرم بود . یزید بالبداهه این شعر را سرود :

جامی از شراب به من بنوشان که استخوانهای من را سیراب کند ، سپس برگرد و این فاسق ، ابن زیاد ، را از همان جام بنوشان ، همان کسی که راز دار من است ، همان کسی که امین کار من است ، همان کسی که کار من و اساس خلافت من به دست او استوار شده است ، همان کسی که خروج کننده بر من - یعنی حسین بن علی - را کشت ، و دشمنان و حسد ورزان من را نابود و محو ساخت .

ابن عقیل گوید : در بعضی از اشعار یزید ، که به دست ما رسیده ، گواه روشنی بر لزوم لعن و نفرین وی ، بلکه کفر و زندقه او وجود دارد . یزید در برخی از اشعارش آشکارا دم از الحاد زده ، پلیدی سرشت خود را بروز داده و ناراستی باورهای خود را آشکار نموده است . از آن جمله این ابیات است :

ای (علیه) پیش آی و آواز بخوان و آهنگ بنواز ، که همانا من مناجات و راز و نیاز را دوست نمی دارم . بیا و مرا از آن شراب خوشبو سیراب کن ؛ همان شرابی که دختران بی شوهر آن را تهیّه کرده اند . ای زن ، چون من مُردَم ازدواج کن ، و بعد از من درنگ نکرده و عدّه نگاه ندار . می خواهم در روز حشر که به دیدار محمّد(ص) می شتابم شرابی زرد رنگ ، که استخوانهایم را سیراب می کند ، در دست داشته باشم !

آری ، برای امّت اسلامی ننگ بود که کسی چون یزید بر آن حکمفرما باشد و از همین روست که شخصی چون ابوالعلاء معری ،

مسلمانان را به علّت تن دادن به بیعت با یزید سرزنش کرده است :

روزگـار را می نگرم که هر زشتی یی را مرتکب می شود ، و من پیوسته بر شگفتی و حیرتم افزوده می گردد . آیـا این قریش نبود که حسین علیه السلام را به قتل رسانید ، و به حکومت یزید بن معاویه رضایت داد ؟ !

سبط ابن الجوزی می گوید : جد من ، ابوالفرج ، در بغداد بر فراز منبر در حضور دانشمندان و بزرگان یزید را لعن کرد . گروهی از جفاکـاران برخاسته مجلس را ترک کردنـد ، ولی او این آیه قرآن را تلاوت کرد : (اءلا بَعْدا لِمَدْيَنَ كَمَا بَعدَتْ ثَمُودُ) (۹۴) (اهل مدین نابود گردند ، همان گونه که قوم ثمود به هلاکت رسیدند)!

هم او می نویسد : از جدّ من درباره یزید پرسیدند ، گفت : چه می توان گفت درباره مردی که سه سال حکومت کرد و در نخستین سال حکومتش حسین بن علی (ع) را به شهادت رساند ، در سال دوم مدینه را به آشوب کشید ، و در سال سوم خانه خدا را ویران کرد ؟ !

مردم گفتند : آیا می توانیم او را لعن کنیم ؟ پاسخ گفت : بلی او را لعن کنید و بر وی لعنت فرستید .

سبط ابن الجوزی می افزایـد : جدّ من ، در کتاب (الرد علی المتعصب العنیـد) ، نوشته است : در احادیث ما کسانی که یک صـدم کارهـای زشت یزیـد را مرتکب شـده باشـند ، مورد نفرین قرار گرفته انـد . از آن جمله روایـاتی است که بخـاری و مسلم در کتب صحیح خود آورده اند . برای نمونه در حدیثی که ابن مسعود از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند می خوانیم که آن حضرت کسانی را که بر بدن خود نقش و نگار می کوبند ، نفرین فرمودند . ابن عمر نیز نظیر این روایت را ، شخصا از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است . جابر روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله رباخوار و ربا گیرنده را لعنت کردند .

ابن عمر می گوید که شراب از ده جهت حرام و نفرین شده است . این حدیث در مسند احمد بن حنبل ذکر گردیده است . احادیث در این باره بسیار است که همه بر ملعون بودن یزید گواهی می دهند . نکته مهم این است که این گونه کارهای حرام غیر از جنایت هولنـاک یزیـد مبنی بر شـهادت رسانـدن پـاره تن رسول الله صـلی الله علیه و آله حضـرت حسین بن علی علیه السـلام ، و برادران و خویشان و یاران با وفای اوست . بعلاوه ، یزید مدینه و مکّه - دو شـهر مقدس اسلامی - را با خاک یکسان کرد و آشکارا از کفر و زندقه دم زد . (۹۵)

اللهم الْعَن اول ظالِمٍ ظَلَمَ حَق محمد و آل محمد وَ آخِرَ تابعٍ لَهُ عَلی ذلِکَ اللهم الْعَنِ الْعِصابَةِ التی جاهَدَتِ الْحُسَیْنَ وَ شایَعَتْ وَ بایَعَتْ وَ تابَعَتْ عَلی قَتْلِهِ اللهم العنهم جَمیعا . زیارت عاشورا

یزید ، رسوا و بیچاره شد!

یزیـد ، پس از فاجعه عاشورا ، خیلی زود دانست که مردم از کار او منزجر شـده انـد و آن سـخنان یاوه که در باب خانـدان عصـمت گفته و بـدین وسـیله خواسـته بود خون سیّدالشّـهداء(ع) را لوث سـازد ، ره به جایی نبرده است . چگونه او می توانست اتهام کفر و خارجیگری به خاندان پیامبر صـلی الله علیه و آله بندد ، در حالیکه چون دسـتور به کشـتن سـفیر معترض روم داد ، حضار مجلس از سر مقدّس صدایی بلند شنیدند که می فرمود : (لاحول و لا قوّة الا بالله) .

چه کسـی قبل از این دیده یا شـنیده بود که سـر بریده ای به زبانی فصـیح ، سخن بگوید ؟ ! آیا زاده میسون می توانست در برابر این اعجاز الهی مقاومت کند ، یا نور خدا را خاموش سازد ؟ ! کلا و حاشا!

انزجار و تنفّر عمومی از جنایات یزیـد تا بـدانجا پیش رفت که هنـد ، همسـر یزید و دختر عمرو بن سـهیل (که قبلا همسـر عبدالله بن عامربن کریز - پسر دایی عثمان بن عفان - بود و معاویه او را به سبب علاقه یزیـد به هند وادار به طلاق همسرش نموده بود) (۹۶) هنگامی که سر نورانی امام علیه السلام را بر بالای خانه اش دیـد و مشاهده نمود که چگونه انوار الهی از آن به سوی آسمان پرتو

افشـان است و متـوجّه شـد که چه سـان خـون تـازه از آن بر زمین می چکـد ، از خـود بیخود گشت و عنـان قلبش از هم گسـست و سراسیمه و بدون حجاب وارد مجلس یزید شد ، در حالیکه فریاد می زد : (سر مطهر پسر دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بر در خانه ماست !!) . یزیـد با مشاهده این صـحنه برخاست و او را پوشاند و به وی گفت : بر حسـین علیه السـلام گریه و زاری کن که او فریادگر بنی هاشم بود ، و ابن زیاد در قتل او عجله به خرج داد . (۹۷)

نیز همین بانو در رؤ یا مشاهـده کرد که مردانی از آسـمان فرود آمدند و گرد سـر حسـین (ع) گردیدند و بر او سـلام کردند . چون بیـدار گشت ، نزد سـر آمـد و دیـد که نـوری در اطراف آن پرتـو افشـان است در پی شـوهرش ، یزیـد ، برآمـد تـا مـاجرا را برای او بازگوید ، امّا وی را در یکی از اتاقهای قصـر یافت که می گرید و می گوید : مرا با حسـین علیه السـلام چه کار بود ؟ ! و معلوم شد که او نیز همان خواب همسرش را دیده است .

آری ، یزیـد بزودی بـا موجی از انزجـار مردم مواجه گشت و دریـافت که همگان سـخن از سـنگدلی و سـتمی بر زبان دارنـد که او برخانـدان پیامبر صـلی الله علیه و آله وارد ساخته است . لـذا چاره ای نیافت ، جز آنکه گناه این کار را به گردن ابن زیاد بیانـدازد تا مردم از بدگویی و دشـنام به او باز ایسـتند . امّا وضع چنان نبود که او بتواند خورشید حقیقت را از دید مردم پنهان سازد ، زیرا او در نـامه طویلی که برای حـاکم مـدینه فرسـتاده و طی آن دسـتور داده بود که از همه اهل مـدینه برای وی بیعت بگیرد ، همراه این نامه ، نامه کوچکی هم قرار داشت که در آن ، والی را ملزم ساخته بود که از امام حسـین علیه السـلام هم بیعت سـتاند و اگر از قبول بیعت سرباز زد گردنش را بزند . (۹۸) غرض یزید از نگارش این نامه کوچک ، آن بود که وی می دانست پیامبر صلی الله علیه و آله وی را خلیفه خود قرار نـداده ، و بیعتش هم مورد اتّفـاق صـلحا و اشـراف امّت نیست ، و چنـانچه آنهـا در زمـان معاویه موافقتی هم ابراز داشته اند ، به علّت تهدید و زور سرنیزه معاویه بوده است .

به هر روی یزید ، گناه قتل سبط پیامبر(ص) را به ابن زیاد نسبت داد تا به خیال خام خویش از ملامت و دشنام مردم در امان بماند ، ولی آفتاب حقیقت ، پنهان نماند و تاریخ ، او را رسوای خاص و عام کرد .

دفاع غزالی از یزید!

امّا بیاییـد و این امر عجیب و شـگفت را در کتاب (احیاء العلوم) (۹۹) ببینیـد ، که در آنجا ، غزالی آنچنان در تعصب نسـبت به بنی اُمیّه پیش رفته که لعن قاتل حسین را حتّی به صورت مجمل و مبهم (لعنهٔ الله علی قاتل الحسین) نیز ممنوع شمرده است ! دلیل او هم آن است که ممکن است وی توبه نموده باشـد! در حـالیکه اقوال و اعمال یزیـد تا پایان عمر (نظیر قتل عام مردم مـدینه و سـنگباران کعبه و اشعاری که سروده است) همگی حاکی از دوام خبث سیره و سریره اوست .

شگفت تر از این آن است که یزید را با وحشـی ، قاتل جناب حمزه (شـیرخدا و رسول خداصـلی الله علیه و آله) ، قیاس کرده و می گوید : وحشی از کفر و قتل توبه کرد و از این رو لعن او جایز نیست ، با وجود آنکه قتل گناه کبیره است که اگر قاتل توبه نکند در معرض خطر عظیمی است .

در حالیکه در اینجا نیز باید گفت که یزید و وحشی قابل قیاس با هم نیستند . وحشی ، زمانی جناب حمزه را کشت که کافر بود و با اسـلام آوردن وی هر گنـاهی که قبلاـ داشت از پرونـده وی سترده گشت ، زیرا اسـلام اعمـال گذشـته را قطع می کنـد و از بین می برد(الاسـلام ، یجبّ ما قبله) ، و با این حال زمانی که با پیامبر صلی الله علیه و آله دیدار کرد ، حضرت به وی فرمود از برابر من دور شو که تو را نبینم . بر خلاـف یزیـد که امـام حسـین (ع) را زمانی کشت که صورتا مسـلمان بود و خود را خلیفه ! پیامبر می نامیـد . جنایت یزیـد ، بی گمان ، مایه کفر و ارتـداد او گردیـد ، چرا که وی آن حضـرت را- به تصـریح اشـعار خویش - به عنوان انتقام از رسول خدا صلی الله علیه و آله به واسطه کشته شدن دایی و جدّش در جنگ بدر ، به شهادت رسانید ، چنانکه گوید : (لیت اشیاخی

ببدر شهدوا) و نیز : (لعبت هاشم بالملک فلا خبرٌ جاء و لا وحیٌ نزل)!

چگونه غزالی از لعن یزید باز می ایستد ، و حال آنکه علمای بزرگ اهل سنت ، لعن او را جایز شمرده و به خروج او از دین تصریح نموده انـد . کما اینکه سـخنان یزیـد نیز مؤ یّد این امر است . فی المثل ، هنگامی که کاروان اسـرای خانـدان رسالت را در گذرگاه جیرون دید و همانجا صدای کلاغان را نیز شنید ، این شعر را سرود :

لمّا بدت تلک الحمول و اءشرقت

تلک الشموس علی ربی جیرون

نعب الغراب ، فقلت قل اءولا تقل

فقد اقتضیت من الرسول دیونی (۱۰۰)

یعنی ، آن هنگـام که آن کـاروان پدیـدار شـد و آن خورشـیدها بر بالای تپه های جیرون درخشـیدند ، کلاغ بانگ زد . پس به وی گفتم : می خواهی بانگ بزن و می خواهی نزن ، که من دیون خود را از پیامبر(ص) بازپس گرفتم !

از جمع علمای اهل سنت که تصریح به کفر یزید کرده اند می توان قاضی ابویعلی و احمد بن حنبل و ابن جوزی (۱۰۱) و کیاهرسی (۱۰۲) و شیخ محمّد بکری و سعد تفتازانی (۱۰۳) و سبط ابن الجوزی (۱۰۴) را نام برد .

جاحظ می گوید : گناهانی که یزید مرتکب شد ، از کشـتن حسـین علیه السـلام و ترساندن مردم مدینه و خراب کردن کعبه و اسـیر کردن دختران رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و چوب زدن به دنـدان حسـین (ع) ، آیا اینها دلیل قساوت و دشـمنی و تیره راءیی و کینه و عناد و نفاق اوست یا نشانگر اخلاص و علاقهٔ وی به پیامبر صـلی الله علیه و آله و پاسداری از شـریعت و سیره آن بزرگوار ؟ !

سپس می افزایـد : به هرحال ، این کارهای او مصداق فسق و گمراهی بوده ، و وی فاسق ملعون است و کسـی نیز که از ناسـزا گفتن به ملعون جلوگیری کند ملعون می باشد . (۱۰۵)

علامه آلوسـی نیز تاءکیـد دارد که در لعن یزیـد ، تردیـد به خود راه مده ، زیرا که او ویژگیهای ناپسـند بسیار دارد و در تمامی ایام تکلیفش از ارتکاب گناهان کبیره باز نایسـتاده است . در پلیدی او همین بس که در مکّه و مدینه ، آن همه جنایت نمود و به کشـتن امام حسـین علیه السـلام - که برترین درودهای خداوند بر او و جدش باد - رضایت داد و از آن اظهار خوشـنودی کرد و به خاندان آن حضـرت اهانت نمود . و غالب برگمان من چنان است که این خبیث به رسالت حضـرت ختمی مرتبت صـلی الله علیه و آله ایمان نیـاورده بود . به هر حـال ، مجموع جنایات یزیـد درباره ساکنان حرم امن الهی (مکّه) و خانـدان پیامبر صـلی الله علیه و آله و عترت پاک آن بزرگوار ، چه در هنگام حیات حسین بن علی (ع) و چه بعد از ممات ایشان ، و دیگر تبهکاریهای او ، کمتر از این نبود که اوراق قرآن را در میان کثافت افکنـد . من تصور نمی کنم که امر او بر اغلب مسـلمانان مخفی پوشـیده بوده باشد ، چیزی که هسـت مسـلمین در آن هنگام مغلوب و مقهور (خلفای جور) بودند و جز شکیبایی کار دیگری از دستشان برنمی آمد ، تا خداوند خود کار خویش را به پایان برد .

اگر کسی هم ، از سر احتیاط ، می ترسد یزید را صریحا لعن کند ، پس چنین بگوید : (خداوند لعنت کند کسی را که به کشتن امام حسـین (ع) و یارانش راضـی شـد و عترت پیامبر را بدون جهت آزرد و حق آنان را غصب کرد) . زیرا به این ترتیب ، باز (یزید) را لعن کرده ، زیرا او به طور اخص مشـمول این لعن است . با این گونه لعن هیچ کس جز ابن عربی مالکی و پیروانش مخالفت نکرده اند زیرا آنان بر پایه آنچه از آنان نقل شده ، ظاهرا لعن کسی را که راضی به قتل امام حسین علیه السلام می باشد جایز نمی شمارند ، و به جانم قسم ، این همان گمراهی بزرگی است که نزدیک است بر گمراهی خود یزید بچربد (۱۰۶)

دانشـمند گرامی حجّت الاسـلام والمسـلمین علی دوانی ، در پـاورقی کتاب (سـیر حـدیث در اسـلام) ، نوشـتهٔ سـید احمـد میرخانی (صفحه ۳۵۸) درباره محمّد غزالی (متوفای سال ۵۰۵ هجری) چنین می نویسد :

غزالی ظاهرا به واسطه افراط در تصوّف ، چندان اظهار تقدّس و احتیاط می کرده که می گوید : لعن یزید جایز نیست ، چون او یک فرد مسلمان است و ممکن است بعد از واقعه قتل امام حسین (ع) توبه کرده باشد! به قول فغانی ، شاعر سنّی ، خطاب به غزالی :

بر چنین کس نکنی لعنت و ، شرمت بادا

لعن الله یزید و علی آل یزید

حکیم سنایی غزنوی نیز می گوید :

داستان پسر هند مگر نشنیدی

که از او بر سر اولاد پیمبر چه رسید ؟ !

پدر او لب و دندان پیمبر بشکست

مادر او جگر عمّ پیمبر بمکید

خود ، بناحق ، حق داماد پیمبر بگرفت

پسر او سر فرزند پیمبر ببرید

بر چنین قوم چرا لعنت و نفرین نکنم

لعن الله یزیدا و علی آل یزید

آری ، به این گونه کسان باید گفت :

ای که گفتی بر یزید و آل او لعنت مکن

زآنکه شاید حق تعالی کرده باشد رحمتش

آنچه با آل نبی او کرد اگر بخشد خدای

هم ببخشاید ترا گر کرده باشی لعنتش !

آیا سازش نور و ظلمت ممکن است

آیا سازش نور و ظلمت ممکن است (۱۰۷)

رهبر حزب شیطان یزید بن معاویه به خوبی آگاه بود که یک انقلاب و حرکتی از خانه پسر حضرت زهرا و حضرت علی ، امام حسین علیه السلام ، در حال تکون است که بزودی زبانه خواهد کشید و دودمان نحس اموی را خواهد سوزاند .

معاویه برای جلوگیری از انقلاب در حال رشد و خفه کردن آن در نطفه از هر دری درآمد . سلاح زور و زر را به کار برد ، ولی نتیجه نگرفت . عاقبت از در تزویر وارد شد ، و پیشنهاد وصلت و ازدواج با خاندان نبوت را داد ، ولی در این جا هم شکست خورد .

مواقع حسّاس

برای هرکس و یا هرگروه سیاسی و غیر سیاسی مواردی پیش می آید که فوق العاده حساس و خطرناک ، بلکه گاهی سرنوشت ساز است ، و ممکن است مسیر تاریخ ملتی را عوض کند . در این گونه مواقع ، تصمیم گیری درست نشانه عقل و درایت و قاطعیت است ، و غفلت و مسامحه ، و ندیدن عمق قضیه چه بسا باعث از بین رفتن و شکست یک انقلاب باشد .

معاویه برای اینکه جلوی حرکت انقلابی امام حسین علیه السلام را بگیرد با وی بظاهر از در آشتی و دوستی درآمد و پیوند سببی را عامل مؤ ثر در رفع اختلاف میان بنی هاشم و بنی امیه دانست . او انتظار داشت با پیشنهاد وصلت و خواستگاری دختر زینب کبری

علیه السلام برای پسرش یزید ، نرمش و انعطافی در روحیه خروشان امام حسین علیه السلام که دائی دختر بود پدید آید ، یا لااقل جلوی انقلاب تا مدتی گرفته شود .

معاویه به حاکم خود مروان در مدینه نامه نوشت و به او دستور داد دختر عبدالله بن جعفر از زینب کبری علیه السلام را برای یزید ولیعهد خود خواستگاری نموده و به عقد او درآورد و افزود که برای تحقق این منظور ، اختیار تام دارد که از نظر مهریه و شرائط دیگر هرچه مناسب دانست تعهد کند و علاوه بر همه اینها ، یک شرط مهم و اساسی را در ضمن عقد بگنجاند و آن : سازش میان بنی هاشم (حزب الله) و بنی امیه (حزب شیطان) و اعلان ترک مخاصمه ، و متارکه دائمی درگیری میان دو گروه .

دسیسه معاویه نقش بر آب شد

مروان حاکم مدینه پس از دریافت نامه معاویه ، راهی خانه عبدالله بن جعفر پدر دختر مورد نظر شد . شاید چنین تصور می کرد که بنی هاشم از این فرصت کاملا استقبال کرده و به وی خیر مقدم می گویند ، و مانند دیگر دنیا پرستان غرق در شادی شده ، این خدمت را فراموش نمی کنند! هر چه بود مجلس رسمیت یافت ، مروان پیشنهاد شیطانی معاویه را که برای بسیاری از اعضای حزب شیطان مهم و فوق العاده به نظر می آمد مطرح کرد . وی خطبه ای بلیغ ایراد نمود و در ضمن آن از دودمان رسالت و خاندان نبوت تمجید فراوان کرد و پس از بیان مهریه و شرط پرداخت تمام قرضهای پدر دختر ، موقعیت سیاسی و خانوادگی یزید بن معاویه را شرح داده و آشتی و سازش میان دو جناح متخاصم بنی هاشم و بنی امیه را در راءس همه شرطها قرار داد و به انتظار پاسخ مثبت نشست .

سکوت مطلق سراسر مجلس را فراگرفته و نفسها در سینه ها حبس شده بود . افراد ظاهر بین و ساده اندیش و کم تجربه از شادی در پوست خویش نمی گنجیدند ، و بعضی در دل خویش می گفتند چه موقعیت خوب و فرصت طلایی است ، باید از آن در راه سازش و ترک مخاصمه استفاده کرد .

اما سالار شهیدان امام حسین علیه السلام که از رموز کار و نقشه های مرموز دشمن آگاه بود ساکت و آرام نشسته و مجلس را تماشا می کرد و اصلا سخنی نمی گفت ، شاید می خواست افکار دیگران را بفهمد ، و روح انقلابی آنان را بشناسد ، و حزب الله را هم بیازماید ، و استقامت آنان را ارزیابی کند ، اما طولی نکشید که صحنه عوض شد ، امیدها به یاءس تبدیل گشت ، و نقشه شیطانی معاویه نقش برآب شد و بار دیگر رسوا گردید .

عبدالله بن جعفر پدر دختر ، پاسخ گویی به مروان حاکم مدینه و اختیار امر دختر را به امام حسین علیه السلام که آن روز دایی بزرگ دختر و بزرگ بنی هاشم و پیشوای والا مقام بود واگذار کرد .

حسین عزیز بنیان گذار انقلاب خونین و حماسه عاشورای کربلای ۶۱ هجری خطبه زیبایی چون زیبایی خودش خواند و قاطعانه بر خلاف انتظار حضار مجلس سخن گفت و پرده از روی سیاست سیاست بازان برداشت ، و خط فکری هر یک از حزب الله و حزب شیطان را مشخص کرد ، و عنقا را برتر از آن دانست که شکار دام مگسی گردد . حضرت درباره با سه شرط پیشنهادی مروان در ازدواج دختر زینب کبری (ع) چنین فرمود :

– ما خاندان رسالت و نبوّت هرگز مهریه دختران خود را بیشتر از مهر سنّتی مادرمان زهرا(س) قرار نمی دهیم ، همچنین سابقه ندارد که بنی هاشم دیون و بدهیهای مردان را به وسیله زنان پرداخت کرده باشند (اشاره به اینکه بنی امیه بودند که به وسیله زنان ، زندگی خود را تاءمین می کردند ، و قرضهای مردان را از این طریق می پرداختند .)!

اما یزید ، این موقعیت بر شخصیت او نیافزوده علاقمندان به او جز نادانان کسی دیگر نمی باشد .

حق و باطل را هرگز آشتی نباشد

امـام حسـین (ع) در رابطه بـا شـرط سوم ازدواج (آشتی و سـازش بین بنی هـاشم و بنی امیه) و صـلح میان حق و باطل جمله بسـیار ارزنده و سازنده ای فرمود که زیبنده است سرمشق زندگی و برنامه غیرقابل تغییر همه انسانهای آزاده و مسلمانان وارسته باشد :

(إ نّا قوم عادیناکم فی الله و لم نکن نصالحکم للدنیا فلقد اءعیی النسب فکیف السبب) (۱۰۸)

مـا خانـدان محمـد(ص) گروهی هستیم که در راه خشـنودی خـدا با شـما (دشـمنان دین) جنگ و پیکار داریم ، هرگز برای دنیا و مصالح آن با شـما سازش نخواهیم کرد ، قرابت و فامیلی ناتوان و عاجز مانده که صلح را بر ما تحمیل کند ، چه رسد بر قرابت سببی و ازدواج و وضعیت زناشوئی !

این سـخن آخرین پـایه امیـد معاویه و طرفـدارانش را فرو ریخت ، و خط فکری و مشـی سیاسـی حزب الله و طرفـدارانش را در برابر حزب شیطان روشن ساخت . علاوه براین امام حسـین عملی بسـیار جوانمردانه و بزرگانه انجام داد ، بدینگونه که ، در همان مجلس دختـر زینب کـبری را به یکی از فرزنـدان بنی هـاشم تزویـج کرد ، و برای همیشه امیـد یزیـد پلیـد را قطع نمود و بـاغی را که ارزش خوبی داشت از مـال شخصـی خود به دامـاد و عروس هبه کرد . و بـا این عمـل امـام ، ظـاهر بینـان و تنگ نظران خجل و شـرمنده از مجلس خارج شده ، و تفاوت شخصیتها را هم شناختند .

این است ویژگی بارز و ممتاز حزب الله ، که با هیـچ عنوان و عاملی ، با آنان که خط فکری باطل و انحرافی دارند سازش نمی کنند ، و دست دوستی و آشتی به آنان نمی دهند ، و بر هر فرد حزب اللهی لازم است که حسـین وار اندیشند و در پیشنهادهای ارائه شده از طرف دشمن دقت فراوان به کار برند ، و با مسائل چنان برخورد کنند ، که سالار شهیدان ما را آموخت .

خطبهٔ آتشین امام حسین (ع) در مجلس معاویه

سالار جانبازان و رهبر بزرگ انقلاب و حماسه کربلا ، روزی در مجلس معاویه بنا به تقاضای مردم خطبه ای ایراد کرد و حقایقی را برای مسـلمانان روشن ساخت . حضـرت در این خطبه ، قسـمتی از شـرایط رهبری و حزب الله را که معاویه خود را بـدروغ واجد آن شرایط می دانست بیان نمود ، و یکی از شرایط را آگاهی رهبر از حقایق قرآن و پیروی از آن دانست .

امام حسـین علیه السـلام ضـمن ایراد خطبه فصـیح و بلیغ مردم را به پیروی از رهبری خود دعوت فرمود و وظیفه سنگین مسلمانان در انتخاب رهبر و اطاعت از آن را بازگو کرد :

(نَحْنُ حِزْبُ اللهِ الْغـالِبونَ ، وَ عِتْرَةُ رَسوُلِ الله الاـقربون ، وَ اءهـل بَیْتِهِ الطَّیِّبوُنَ ، وَ اءحَـدُالثَّقَلَیْنِ اللـذین جعلنـا رَسولُ اللهِ ثـانی کِتـابِ اللهِ تَبـارَکَ وَ تَعـالی ، الَّذی فیهِ تَفْصـیلُ کُلِّ شَیْءٍ ، لاـ یَاءتیهِ الْباطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ ، وَالْمُعَوَّلُ عَلَیْنا فی تَفسـیرِهِ ، وَ لا یُبْطینا تَاءْویلَهُ ، بَلْ نَتَّبِعُ حَقائقَهُ فَاءطیعوُنا فان طاعَتَنا مَفْرُوضَةٌ ، اءنْ کانَتْ بِطاعَةِ الله مَقرُونَةٌ) . (۱۰۹)

(مـاییم حزب پیروزمنـد پروردگـار و خویشـان نزدیـک و اهـل بیت پاک پیامبر خـدا ، و یکی از دو امانت سـنگین و گران قیمت که رسول خدا (درحدیث ثقلین) ما را جفت کتاب خدا قرارداد ، قرآنی که بیان و تفصـیل هر چیز در آن است ، و هیچ سـخن باطل در آن نسـبت بگذشته و آینده وجود ندارد ، کتابی که در تفسیر و بیان حقایق آن باید به ما تکیه و اعتماد شود ، و فهم تاءویل آن از ما دور نیست ، و ماییم که دائما پیروی از حقایق قرآن را برنامه کار خود قرار می دهیم ، پس ما را (با چنین خصوصـیت) اطاعت کنید ، که اطاعت ما بر شما واجب است . چه ، خدای متعال لزوم اطاعت ما را مقرون به لزوم اطاعت از خود و رسولش قرار داده است) . (۱۱۰)

پیروان معاویه بین ناقه و جمل را ، فرق نمی گذارند!

علی بن حسین مسعودی ، از مورخان و جغرافی شناسان بزرگ اسلام در قرن چهارم ، در کتاب (مروج الذهب) می نویسد : (مردی از اهل کوفه در موقع بازگشتن از صفّین سوار بر شتر به دمشق آمد . یکی از مردم شام با وی درآویخت و گفت : این ناقه که بر وی سواری از آن من است که در جنگ صفین به غارت رفته و در دست تو افتاده است . نزاعشان بالا گرفت و نزد معاویه رفتند . مرد دمشقی پنجاه شاهد آورد که این ناقه مال اوست (در زبان عرب ناقه به شتر ماده گویند) یعنی گواهی دادند این شتر ماده مال این مرد شامی است . معاویه هم به حکم شهادت پنجاه نفر مزبور ، حکم داد که ناقه (یعنی شترماده) مال مرد دمشقی است و فرد عراقی را مجبور کرد که شتر را تحویل وی دهد . مرد عراقی گفت : خدا خیرت دهد! این شتر ناقه نیست جمل است (یعنی ماده نیست ، نر است)! معاویه گفت : حکمی داده ام و برگشت ندارد! بعدها که مردم متفرّق شدند مرد کوفی را خواست و به او گفت : شترت چقدر قیمت داشت ؟ و آنگاه بیش از قیمت شتر به او پرداخته و به او گفت : برای علی علیه السلام خبر ببر که من برای جنگ با وی صدهزار مرد دارم که ناقه را از جمل فرق نمی گذارند! (یعنی اگر به ناقه جمل بگویم و به جمل ناقه ، چون و چرا نمی کنند) .
مسعودی بعد از ذکر این داستان می نویسد : اطاعت مردم از معاویه و نفاذِ حکم وی به جایی رسید که در موقع رفتن به جنگ صفین روز چهارشنبه صلای نماز جمعه در داد و با مردم نماز جمعه خواند و کسی نگفت که امروز چهارشنبه است ، نماز جمعه چرا ؟ !(۱۱۱)
بنی اُمیه معتقد به خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله نبودند
دستگاه بنی امیه در شام ، این همه تبلیغات بر ضد امیرالمؤ منین علی بن ابی طالب علیه السلام کرده اند ، و مردم شام متجاوز از بیست سال لعن و سبّ علی علیه السلام را در منبرها شنیده اند؛ کجا می دانند حق کیست و باطل کدامست ؟ !
فرد شامی که شاید ابدا اسمی از حسنین (ع) نشنیده و شاید یکی از هزاران افتخار بنی هاشم را نمی داند چطور می شود حق را بدو رسانید و او را بیدار کرد ؟ جز اینکه علی بن الحسین (ع) در مرکز خلافت یزید از همان منبری که بر فراز آن پیوسته علیه علی بن ابی طالب (ع) و سایر بنی هاشم تبلیغ شده بود بالا ـ رود و افتخارات علی بن ابی طالب علیه السلام و سایر بنی هاشم را به گوش مردم شام برساند و یزید و معاویه را رسوا کند و اهل شام را بر یزید بشوراند ، تا قصه کشته شدن پدر و برادران او را در کربلا ، اهل شام سالیان دراز گفتگوی هر مجلس و محفل نمایند و در نتیجه آثار شوم تبلیغات معاویه بکلی محو و نابود شود و دشمن با همه سلطه و قدرتی که دارد نتواند حقیقت را وارونه نشان دهد .
پایه تبلیغات سوء اموی در شام را باید از اینجا اندازه گرفت که وقتی امیرالمؤ منین علی بن ابی طالب (ع) در محراب کشته شد ، اهل شام تعجّب کرده و می گفتند مگر علی نماز می خوانده که به مسجد آمده و در محراب او را کشته اند ؟ !(۱۱۲)

انتقال خلافت به معاویه و تبدیل آن به سلطنت موروثی

پس از شهادت امیرالمؤ منین علی (ع) به موجب وصیت آن حضرت مردم با حضرت حسن بن علی علیه السلام ، که نزد شیعیان امام دوم می باشد ، بیعت کردند و حضرت متصدی خلافت شد ، ولی معاویه آرام ننشسته به سوی عراق که مقرّ خلافت بود لشگر کشید و با امام حسن بن علی (ع) به جنگ پرداخت .
معاویه با دسیسه های مختلف و دادن پولهای گزاف ، تدریجا یاران و سرداران حسن بن علی علیه السلام را فاسد کرده به جانب خود کشید و بالاخره حسن بن علی علیه السلام نیز خلافت را به این شرط که پس از درگذشت معاویه ، به وی برگردد و نیز معاویه به شیعیان تعرض نکند ، به او واگذارکرد . (۱۱۳)
در سال چهل هجری معاویه بر خلافت اسلامی استیلا و بلافاصله به عراق آمده در سخنرانی یی که ایراد کرد به مردم اخطار نمود و گفت : (من با شما سر نماز و روزه نمی جنگیدم ، بلکه می خواستم بر شما حکومت کنم و به مقصود خود هم رسیدم) (۱۱۴) نیز

گفت : (پیمانی که با امام حسن علیه السلام بستم لغو و زیر پای من است) (۱۱۵) معاویه با این سخن اشاره کرد که سیاست وی از دیانت جداست و نسبت به مقررات دینی تعهّدی نخواهد داشت و همه نیروی خود را در زنده نگه داشتن حکومت خود به کار خواهد بست ، و البته روشن است که چنین حکومتی سلطنت و پادشاهی است نه خلافت و جانشینی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله . از همین جا بود که بعضی از کسانی که به حضور وی باریافتند به عنوان پادشاهی سلامش دادند (۱۱۶) و خود نیز در برخی از مجالس خصوصی ، از حکومت خود با ملك و پادشاهی تعبیر می کرد (۱۱۷) اگر چه در ملاـ عام خود را خلیفه می شمرد و البته پادشاهی که بر پایه زور استوار باشد وراثت را به دنبال خود دارد . چنانکه بالا خره نیز به نیت خود جامهٔ عمل پوشانید و پسر خود یزید را ، که جوانی بی بند و بار بود و کمترین شخصیت دینی نداشت ، ولی عهد قرار داده به جانشینی خود برگزید (۱۱۸) و آن همه حوادث ننگین را فراهم ساخت .

معاویه ، با بیان گذشته خود رسانید که نخواهد گذاشت حسن علیه السلام پس از وی به خلافت برسد ، یعنی در خصوص خلافت بعد از خود فکری دیگر دارد و آن همان بود که حسن را با سم شهید کرد (۱۱۹) و راه را برای فرزند خود یزید هموار ساخت . معاویه با الغای پیمان نامبرده فهمانید که هرگز نخواهد گذاشت شیعیان اهل بیت در محیط امن و آسایش به سر برند و کما فی السابق به فعالیتهای دینی خود ادامه دهند ، و همین معنی را نیز عملا پیاده کرد . (۱۲۰)

وی اعلام کرد که هرکس در مناقب اهل بیت علیه السلام حدیثی نقل کند هیچگونه مصونیّتی از حیث جان و مال و عِرض خود نخواهد داشت . (۱۲۱) نیز دستور داد هرکه در مدح و منقبت سایر صحابه و خلفا حدیثی بیاورد به وی جایزه ای فراوان دهند . و در نتیجه این دستور ، اخبار بسیاری در مناقب صحابه جعل شد . (۱۲۲) همچنین دستور داد در همه بلاد اسلامی در روی منابر به علی علیه السلام ناسزا گفته شود (و این دستور تا زمان عمربن عبدالعزیز خلیفه اموی ۹۹-۱۱۰ اجرا شد) . معاویه به دستیاری عمّال و کارگردانان خود که جمعی از ایشان صحابی بودند خواصّ شیعه علی علیه السلام را کشت و سر برخی از آنان را به نیزه زده در شهرها گردانید . وی عموم شیعیان را در هرجا بودند به ناسزا و بیزاری از علی تکلیف می کرد و هرکه از این کار خودداری می کرد به قتل می رسید . (۱۲۳)

سخت ترین روزگار برای شیعه

یکی از سخت ترین زمانها برای شیعه در تاریخ تشیّع ، همان زمان حکومت بیست ساله معاویه است که شیعه هیچگونه مصونیّتی نداشت . دو تن از پیشوایان شیعه (امام دوم و امام سوم) که در زمان معاویه بودند کمترین قدرتی برای برگردانیدن اوضاع ناگوار در اختیار نداشتند . حتّی امام سوم شیعه ، که در شش ماه اول سلطنت یزید قیام کرد و با همه یاران و فرزندان خود شهید شد ، در مدت ده سالی که در خلافت معاویه می زیست تمکّن این اقدام را نیز نداشت .

اکثریّت تسنّن این همه کشتارهای ناحق و بی بند و باریها را که به دست برخی از صحابه ، خصوصا معاویه و کارگردانان وی ، انجام یافته است توجیه می کنند که آنان صحابه بودند و به مقتضای احادیثی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیده ، صحابه مجتهدند و معذور ، و خداوند از ایشان راضی است و هر جرم و جنایتی که از ایشان سر بزند معفو است ! ولی شیعه این عذر را نمی پذیرد زیرا :

اولاـ ، معقول نیست یک رهبر اجتماعی مانند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برای احیای حق و عدالت و آزادی به پا خاسته و جمعی را همعقیده خود گرداند که همه هستی خود را در راه این منظور مقدّس گذاشته ، آن را لباس تحقّق بخشند . سپس وقتی که به منظور خود نایل شد ، یاران خود را نسبت به مردم و قوانین مقدسهٔ خود آزادی مطلق ببخشد و هرگونه حق کشی و تبهکاری و بی بندوباری را از ایشان معفوّ داند ، یعنی با دست و ابزاری که بنایی را برپا کرده با همان دست و ابزار نیز آن را خراب کند!

ثانیا ، این روایات که صحابه را تقدیس ، و اعمال ناروا و غیر مشروع آنان را تصحیح می کند و ایشان را آمرزیده و مصون معرّفی می نماید ، از طریق خود صحابه به ما رسیده و مستند به گفتار ایشان است . و این در حالی است که خود صحابه ، به شهادت تاریخ قطعی ، با همدیگر معامله مصونیت و معذوریت نمی کردند؛ چه ، همان صحابه بودند که بعضا دست به کشتار و سبّ و لعن و رسوا کردن همدیگر می زدند و هرگز کمترین اغماض و مسامحه ای در حق همدیگر روا نمی داشتند .

بنابر آنچه گذشت ، به شهادت عمل خود صحابه ، این روایات صحیح نیستند و اگر هم صحیح باشند مقصود از آنها معنای دیگری غیر از مصونیّت و تقدیس قانونی صحابه است .

فرضا اگر خدای متعال در کلام خود روزی از صحابه در برابر خدمتی که در اجرای فرمان او کرده اند اظهار رضایت فرماید معنی آن (۱۲۴) تقدیر از خصوصِ خدمت مزبور یا خدمات پیش از آن تاریخِ آنان است نه اینکه در آینده می توانند هرگونه نافرمانی که دلشان می خواهد بکنند!

استقرار سلطنت بنی امیه

سال شصت هجری معاویه در گذشت و پسرش یزید طبق بیعتی که پدرش بزور از مردم برای وی گرفته بود زمام حکومت اسلامی را در دست گرفت .

چنانکه گفتیم ، یزید به شهادت تاریخ هیچگونه شخصیت دینی نداشت . جوانی لاابالی بود که حتی در زمان حیات پدر اعتنایی به اصول و قوانین اسلام نداشت و جز عیاشی و بی بند و باری و شهوت رانی چیزی سرش نمی شد . وی در سه سال حکومت خود فجایعی به راه انداخت که در تاریخ ظهور اسلام با آن همه فتنه ها که گذشته بود سابقه نداشت .

پس از یزید هم آل مروان از بنی امیه زمام حکومت اسلامی را به تفصیلی که در تواریخ ضبط شده در دست گرفتند . حکومت این دسته یازده نفری که نزدیک به هفتاد سال ادامه داشت روزگار تیره و شومی برای اسلام و مسلمین به وجود آورد که در جامعه اسلامی جز یک امپراتوری عربی استبدادی که نام خلافت اسلامی بر آن گذاشته شده بود حکومت نمی کرد . در دوره حکومت اینان حتی کار به جایی کشید که خلیفهٔ وقت ، که جانشین پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و یگانه حامی دین ! شمرده می شد ، بی محابا تصمیم گرفت بالای خانه کعبه غرفه ای بسازد تا در موسم حج در آنجا مخصوصا به خوش گذرانی بپردازد!(۱۲۵)

خلیفه وقت ، قرآن کریم را آماج تیر قرار داد و در شعری که خطاب به قرآن انشا کرد گفت : روز قیامت که پیش خدای خود حضور می یابی بگو خلیفه مرا پاره پاره کرد! (۱۲۶)

البته شیعه ، که اختلاف نظر اساسی اش با اکثریت تسنّن است بر سر دو مسئله خلافت اسلامی و مرجعیت دینی بوده و هست ، در این دوره تاریک روزگاری تلخ و دشوار را می گذرانید ، ولی شیوه بیدادگری و بی بند و باری حکومتهای وقت و قیافه مظلومیت و تقوی و طهارت پیشوایان اهل بیت ، این گروه را روزبه روز در عقاید خود استوارتر می ساخت و مخصوصا شهادت دلخراش حضرت حسین ، پیشوای سوم شیعه ، در توسعه یافتن تشیّع بویژه در مناطق دور از مرکز خلافت مانند عراق و یمن و ایران کمک بسزایی کرد .

گواه این سخن آن است که در زمان امامت پیشوای پنجم شیعه ، که هنوز قرن اول هجری تمام نشده و چهل سال بیشتر از شهادت امام سوم نگذشته بود ، به مناسبت اختلال و ضعفی که در بنیان حکومت اموی پیدا شده بود ، شیعیان از اطراف کشور اسلامی مانند سیل به دور پیشوای پنجم ریخته به اخذ حدیث و تعلّم معارف دینی در محضر وی پرداختند . نیز هنوز قرن اول هجری تمام نشده بود که چندنفر از امرای دولت شهر قم را در ایران بنیاد نهاده و شیعه نشین ساختند (۱۲۷) هر چند در عین حال شیعه به حسب دستور پیشوایان خود در حال تقیّه و بدون تظاهر به مذهب زندگی می کردند . سادات علوی بارها در اثر کثرت فشار بر ضدّ

بیدادگریهای حکومت قیام کردند ولی شکست خوردند و بالا خره جان خود را در این راه از کف دادند و حکومت بی پروای وقت در پایمال کردنشان از هیچ کاری فرو گذار نکرد . جسد زید ، فرزند امام سجّاد علیه السلام ، را از قبر بیرون آورده به دار آویختند . سه سال جسد وی بر سر دار بود ، سپس آن را پایین آورده آتش زدند و خاکسترش را به باد دادند . (۱۲۸) دامنه جنایات بنی امیه تا آنجاست که امام چهارم و پنجم نیز به دست بنی امیه مسموم شدند (۱۲۹) چنانکه درگذشت امام دوم و سوم نیز به دست آنان بوده است . فجایع اعمال امویان به حدّی فاش و بی پرده است که اکثریت اهل تسنن با اینکه خلفا را عموما مفترض الطاعه می دانند ، ناگزیر شده اند که آنان را به دو دسته تقسیم کنند .

۱ . خلفای چهارگانه نخستین ، که به نظر آنها پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله عبارت از : ابوبکر و عمر و عثمان و علی علیه السلام (۱۳۰) هستند .

۲ . خلفای غاصب ، که از معاویه شروع می شود و بنی سفیان و بنی مروان را فرا می گیرد .

امویین در دوران حکومت خود ، در اثر بیدادگری و بی بند و باری ، به اندازه ای نفرت عموم را برانگیخته بودند که پس از شکست قطعی آن سلسله از عبّاسیان و کشته شدن آخرین خلیفه آنان ، مروان حمار ، زمانی که دو پسر مروان با جمعی از خانواده خلافت از دارالخلافه شام گریختند به هر جا که روی آوردند پناهشان ندادند ، تا بالاخره پس از سرگردانیهای بسیار که در بیابانهای نوبه و حبشه به محنت و بیچارگی افتادند . و بسیاری از ایشان از گرسنگی و تشنگی تلف شدند ، به جنوب یمن در آمدند ، و به دریوزگی ، خرج راهی از مردم تحصیل کرده در زی حمّالان عازم مکّه شدند و آنجا در میان مردم ناپدید گردیدند . (۱۳۱)

شیعه در قرن دوم هجری

در اواخر ثلث قرن دوم هجری به دنبال انقلابات و جنگهای خونینی که در اثر بیدادگری و بدرفتاریهای بنی امیه مناطق مختلف اسلامی را فراگرفته بود ، دعوتی نیز به نام اهل بیت پیغمبراکرم صلی الله علیه و آله در ناحیه خراسان ایران پیدا شد . متصدّی دعوت ، ابومسلم مَروَزی سردار ایرانی بود که برضد خلافت اموی قیام نمود و شروع به پیشرفت کرد تا دولت اموی را برانداخت . (۱۳۲) این نهضت و انقلاب ، اگر چه از تبلیغات عمیق شیعه سرچشمه می گرفت و کم و بیش عنوان خونخواهی شهدای اهل بیت علیه السلام را داشت و حتی سران نهضت از مردم برای یک مرد پسندیده از اهل بیت (به طور سربسته) بیعت می گرفتند ، با این همه به دستور مستقیم یا اشاره پیشوایان شیعه نبود . به دلیل اینکه وقتی ابومسلم بیعت خلافت را به امام ششم شیعه امامیّه در مدینه عرضه داشت ، وی جدا رد کرد و فرمود : (تو از مردان من نیستی و زمانه نیز زمانه من نیست) . (۱۳۳)

بالا خره بنی عباس به نام اهل بیت خلافت را ربودند (۱۳۴) و در آغاز کار موقّتا به مردم و علویین روی خوش نشان دادند . حتی به نام انتقام شهدای علویین ، بنی امیه را قتل عام کردند و قبور خلفای بنی امیه را شکافته هر چه یافتند آتش زدند . (۱۳۵) ولی دیری نگذشت که آنان نیز شیوهٔ ظالمانهٔ بنی امیه را در پیش گرفتند و در بیدادگری و بی بندوباری دست بنی امیه را از پشت بستند!

یک مغنّی با خواندن دو بیت شهوت انگیز ، امین خلیفه عباسی را سر کیف آورد ، و امین سه میلیون درهم نقره به وی بخشید . مغنّی ، از شادی ، خود را به قدم خلیفه انداخته گفت : یا امیرالمؤ منین ، این همه پول را به من می بخشی ؟ خلیفه در پاسخ گفت : اهمیّتی ندارد ، ما این پول را از یک ناحیه ناشناخته کشور می گیریم !(۱۳۶)

ثروت سرسام آوری که همه ساله از اقطار کشورهای اسلامی به عنوان بیت المال مسلمین به دارالخلافه سرازیر می شد به مصرف هوسرانی و حق کشی خلیفه وقت می رسید . شماره کنیزان پری وش و دختران و پسران زیبا در دربار خلفای عباسی به هزاران می رسید .

وضع شیعه پس از انقراض دولت اموی و روی کار آمدن بنی عباس باز کوچکترین تغییری نکرده بود ، تنها ، دشمنان بیدادگر وی

تغییر اسم داده بودند!(۱۳۷)

یزید ، ابتدا مسرور شد ، ولی بعد . . . !

تبلیغات بنی امیه در شام علیه امیرالمؤ منین علیه السلام به اندازه ای بود که مردم آن سامان به غیر از بنی امیّه کسی را جزو اقربا و خویشان رسول الله صلی الله علیه و آله نمی دانستند ، ولی ورود اسرای اهل بیت به شام و بیانات حضرت امام سجّاد علیه السلام در منبر و شوارع دمشق و سخنان زینب کبری علیه السلام در مجلس یزید و تماس گرفتن مردم شام با امام علیه السلام و تحقیق حال از آن حضرت ، پرده از روی کار برداشت و یزید رسوا شد و لذا پس از آن هرگز نتوانست اسرا را در شام نگاه دارد .

تبلیغات خلاف واقع بنی امیه برله خود و علیه اهل بیت علیه السلام یعنی اقربای واقعی رسول الله صلی الله علیه و آله و رسوخ این تبلیغات در اذهان مردم شام ، به اندازه ای شدید بود که در افکار مشایخ دمشق نیز (بنا به نقل (تجارب السلف) جاگیر شده بود و اگر ورود اسرای خاندان رسالت به شام و دمشق وقوع نیافته بود پرده از روی کار برداشته نمی شد . نقل تجارب السلف معتبر است ، و تاریخ مزبور از مآخذ و مصادر محسوب می شود .

در آغاز یزید خیال می کرد چنانچه صورت ظاهر حال هم نشان می داد بر حسین بن علی سیدالشهدا علیه السلام غالب آمده ، سلطنت شومش استقرار می یابد و خود و اعقاب و احفادش مالک الرقاب امم و قهرمان الماء والطین می گردند! ولی نمی دانست که در واقع سیّدالشهدا علیه السلام غالب است (غالبیّهٔ فی صورهٔ المغلوبیّهٔ) و آخر کار یزید بر عکس اول آن است . لذا اندک مدتی نگذشت که از اریکه سلطنت به زمین افتاد و سرنگون گردید و برای ابد رسوا شد . به گونه ای که پس از وی پسرش معاویه بن یزید نیز در بالای منبر در مسجد دمشق رسوایی پدر را نزد عموم اعلام کرد .

یزید در آغاز به اندازه ای از کشتن سیّدالشهدا علیه السلام شاد و مسرور بود که ابن زیاد را نزد خود طلبید و به او انعام و جایزه داد . محدّث قمی (ره) گوید (۱۳۸) : کسی که در افعال یزید و اقوال او نیک بنگرد بر وی آشکار می گردد که چون سر مطهّر حضرت ابی عبدالله علیه السلام و اهل بیت او را آوردند سخت شادمان گشت و آن جسارتها با سر مطهّر کرد و آن سخنان گفت و علی بن الحسین علیه السلام را با سایر خاندان در زندانی کرد که از گرما و سرما محفوظ نبودند تا چهره ایشان پوست انداخت . (۱۳۹) امّا چون مردم آنها را شناختند .

و بزرگواری ایشان را بدانستند و مظلومی آنها را بدیدند و معلوم گردید که آنان از خاندان رسول صلی الله علیه و آله هستند از کار یزید اظهار کراهت نمودند و او را دشنام دادند و لعن کردند و به اهل بیت روی نمودند و یزید بر آن آگاه شد ، خواست خویشتن را از خون آن حضرت بری نماید ، نسبت قتل را به ابن زیاد داد و او را نفرین کرد و از کشتن آن حضرت اظهار پشیمانی نمود و رفتار خویش را با علی بن الحسین علیه السلام نیکو کرد و آنها را در سرای خاص خویش فرود آورد ، حفظ ملک و پادشاهی را ، تا دل مردم را به سوی خویش جلب کند ، نه آنکه راستی کار ابن زیاد را نپسندیده باشد و از کشتن آن حضرت پشیمان شده باشد . دلیل بر این امر ، داستانی است که (سبط ابن الجوزی) در (تذکره) روایت کرده است که ، یزید ابن زیاد را نزدیک خود بخواند و مال فراوان به او بخشید و او را تحفه های بزرگ داد و نزدیک خود نشانید و منزلت او را بلند گردانید . نیز او را به اندرون خود برد نزد زنان خود و ندیم کرد و شبی در حال مستی به مطرب گفت : بخوان و خود این ابیات را بالبداهه انشا کرد :

اسقنی شربهٔ تروی مشاشی (۱۴۰)

ثم مل فاسق مثلها ابن زیاد

صاحب السرّ و الا مانهٔ عندی

و لتسدیدی مغنمی و جهادی

قاتل الخارجی اءعنی حسینا

و مبید الا عداء و الحسّاد

ابن اثیر در کامل نقل کرده است که ، ابن زیاد به مسافر بن شریح شکری در راه شام گفت : من حسین را به امر یزید کشتم . یزید به من گفت : یا باید حسین علیه السلام کشته شود و یا باید تو کشته شوی ؛ و من قتل او را اختیار کردم .

پس اظهار پشیمانی یزید از قتل امام حسین علیه السلام از روی حیله و تزویر و سیاست بوده ، چون دیده است این عمل در انظار مردم و افکار عمومی نتیجه بد علیه اش بخشیده خواسته خود را تبرئه کند ، بلکه با آن رویّه ، جلب قلوب نماید و الّا در باطن از قتل آن حضرت مسرور بوده است .

شمر بن ذی الجوشن نیز نماز می خوانده و بعد از نماز می گفته است : خدایا اطاعت از اولی الا مر مرا وادار کرد که ریحانه رسول الله را به قتل برسانم !!(۱۴۱)

(رجوع شود به میزان الاعتدال ذهبی ج ۲ ص ۲۸۰ ط مصر و انیس الموحدین ص ۱۱۵ ط تبریز سال ۲۱۳۹ ق) .

اولی الا مر چه کسانی هستند ؟

قرآن می فرماید : (یا اءیُّهَا الَّذینَ آمَنوُا اءطیعوااللهَ وَ اءطیعوُا الرَّسوُلَ وَ اوُلی الا مْرِ مِنْکُمْ) (۱۴۲) : ای اهل ایمان فرمان خدا و رسول و فرمانداران (از طرف خدا و رسول) را اطاعت کنید ، اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید ، و این کار (رجوع به حکم خدا و رسول) برای شما از هرچه تصوّر کنید بهتر و خوش عاقبت تر خواهد بود .

ابی بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام راجع به این آیه سؤ ال کرد ، حضرت فرمود : این آیه در شاءن علی بن ابی طالب و امام حسن و امام حسین علیه السلام نازل شده است . (۱۴۳)

در حدیث دیگر از ابی بصیر آمده است که امام فرمود : آیه شریفهٔ اولی الا مر دربارهٔ ائمّه اطهار که از نسل علی و فاطمه می باشند نازل گردیده است . (۱۴۴)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است : (لا طاعهٔ لمخلوق فیمعصیهٔ الخالق) : آنجا که کار به معصیت الهی می انجامد ، هیچ مخلوقی را نباید اطاعت کرد . تنها علی بن ابی طالب و یازده فرزند معصوم وی هستند که به نحو مطلق واجب الاطاعه بوده و خداوند اطاعت آنان را مانند اطاعت رسول الله مطلقا واجب فرموده است . و هرگز خدای متعال اطاعت اشخاص غیرمعصوم را واجب نمی کند و در کنار پیامبر قرارشان نمی دهد .

در تفسیر این آیه ، احادیث فراوانی وارد شده است که بر اساس آنها نبی اکرم در تفسیر اولی الا مر ، فرموده : اوّل آنان علی بن ابی طالب می باشد و سپس تا امام دوازدهم را برشمرده است . (۱۴۵) اولی الا مر یعنی امیر المؤ منین علی علیه السلام (۱۴۶)

معلوم است که اولی الا مر شمر ، عبارت از یزید و ابن زیاد است .

این نیز که یزید اجازه داد اهل بیت در دمشق در دربار خونبار او برای سیدالشهدا علیه السلام عزا برپا نمایند ، از راه حیله و سیاست شومش بوده است ، به این امید که در انظار عموم ، بتواند خود را از جنایت فجیع قتل امام تبرئه نماید .

محدث قمی در (نفس المهموم) آورده است (۱۴۷) : در کامل بهائی گوید : زینب علیه السلام نزد یزید فرستاد و رخصت خواست برای برادرش حسین علیه السلام مجلس عزا برپای دارد . یزید لعنه الله رخصت داد و آنان را در دارالحجاره فرود آورد . هفت روز به آنجا ماتم داشتند و هر روز زنان بسیار نزد ایشان می آمدند ، چندانکه نزدیک بود مردم در سرای یزید ریزند و او را بکشند . مروان آگاه گردید و گفت مصلحت نیست اهل بیت حسین علیه السلام را در این شهر نگاهداری ، برگ سفر بساز و ایشان را سوی حجاز فرست . یزید برگ سفر ایشان بساخت و ایشان را به مدینه روانه کرد . بنابراین روایت ، مروان بدان وقت در شام بود .

بنابر آنچه بیان شد یزید پلید دست و پای خود را گم کرده بود و نمی دانست چه حیله ای بیندیشد تا جلوی تنفّر و انزجار مردم را

بگیرد و از یورش مردم به دربارش که او را بکشند جلوگیری کند . مروان از نیّات مردم آگاه شده و یزید را از واقع امر آگاه ساخته و او را وادار به حرکت دادن اسرای اهـل بیت کرده است . حتی هفت روز عزا برپاکردن اهل بیت بر سیّدالشـهدا علیه السـلام بسیار بعیـد به نظر می رسـد ، بلکه کلی مـدّت مانـدن آنهـا در دمشق هفت روز شـده است . بـا آن هیجان مردم و اضـطراب و تشویش در اذهان آنها ، یزید چطور می توانست اهل بیت را در دمشق بیشتر نگه دارد و تا چهل روز سـر مطهر را در مناره مسـجد جامع آویخته باشـند یا آن سـر انوار اطهر را با اسـرای خانـدان رسالت به مـدینه فرسـتاده باشد . بلکه ملاحظه سـیاست یزید و حیله وی برای جلب قلوب ایجاد می کرده که راءس مطهّر را هر چه زودتر به بدن اطیب برگرداند تا زمینه تحریک افکار عمومی مردم علیه خودش را از بین برده و نظر مساعـد آنها را به خویش جلب نمایـد . و نا گفته نماند که طبری گفته سه روز عزا نگاه داشـتند ، اهل بیت را در اول ورودشـان به دمشق در خانه ویرانی مسـکن داده انـد ، چنانکه در بصائر الـدرجات از حضـرت امام جعفر صادق علیه السـلام روایت کرده که علی بن الحسـین را با همراهان نزد یزید بن معاویه بردند و آنها را در خانه ویران مسکن دادند . یکی از ایشان گفت : ما را در این خانه منزل دادند که سقف فرو افتد و ما را بکشد . پاسبانان به زبان رومی می گفتند : اینها را بنگرید از خراب شدن خانه می ترسـند با آنکه فردا آنها را بیرون می برند و می کشـند . علی بن الحسین علیه السلام فرمود : هیچکس از ما زبان رومی را نیکو نمی دانست جز من .

از این روایت شـریفه اسـتفاده می شود که پاسـبانان دولت بنی امیّه در زنـدان و آنهایی که از سوی یزید بر اسـرای اهل بیت گمارده شـده بوده انـد به زبان رومی تکلّم می نموده انـد ، و ظن قوی آن است که اصـلا رومی بوده اند . چون دولت بنی امیّه با روم مرتبط بود و دولت روم در دربـار بنی امیّه و معـاویه و یزیـد نفوذ داشت . چنـانکه سـر جون بن منصور رومی ، که معرب سـرژیوس (۱۴۸) است ، از زمان معاویه تا دوره عبدالملک تقریبا کاتب و وزیر مشاور در دربار اموی بود و تدبیر قتل سیّدالشـهدا علیه السلام به دست ابن زیاد را او به یزید پیشـنهاد داد . روی همین پیشـنهاد بود که یزید حکومت عراقین بصره و کوفه را یکجا به ابن زیاد واگذار کرد و او را به محاربه سیّدالشـهدا وادار نمود . سـرجون قبلا عهـدی از معاویه اخذ نموده و نگه داشـته بود . از آنجا که روابط یزید با ابن زیـاد خوب نبود ، بعـد از مشـاوره یزیـد بـا سـرجون و پیشـنهاد وی که ولایت عراقین را به ابن زیاد بدهـد و به جنگ امام بفرسـتد ، سرجون آن عهدنامه را به یزید نشان داد و او نیز قبول کرد . به این مطلب شیخ مفید (ره) در ارشاد و دیگران اشاره کرده اند .

ارتبـاط روم بـا دربـار بنی امیّه ، به علّت تمایـل نژادی بنی امیّه به آنها بوده است . معاویه در زمان جنگ صـفّین با روم صـلح کرد و عظمت اسـلام را از نظر آنها انداخت (برای تفصـیل مطلب به کتاب (التدوین) مرحوم اعتمادالسـلطنه رجوع بشود) و بنی امیّه از نژاد اصیل عربی نبودند (رجوع شود به جنّهٔ الماءوی ص ۳۰۴ ط تبریز) .

نیز از روایت اسـتفاده می شود که امـام علیه السـلام زبان رومی را بخوبی می دانسـته ، چنانکه اعتقاد ما امامیّه بر آن است که امام به تمامی زبانها آشنا بوده و به آنها تکلّم می کند . لغتی پیدا نمی شود که امام به آن جاهل باشد زیرا کسی که به لغتی یا چیزی جاهل باشد ، او را نشاید که امام و خلیفه الهی و حجّت خدا بر مردم باشد .

همچنین از روایت مزبـور معلـوم می شود که یزیـد در اول امر ، پس از ورود اهـل بیت به شـام و زنـدانی کردن آنهـا در دمشق ، در خیـال کشـتن و بکلّی از بین بردن آنهـا بوده است ، چنـانکه این مطلب از گفتگوی پاسـبانان زنـدان ظاهر می شود . ولی بعـدا از آن خیال خبیث منصـرف شـده و علت آن هم توجّه افکارعمومی و بیـدار شدن مردم و انقلاب و هیجان آنها و انعکاس قتل سیّدالشـهدا علیه السلام در میان مسلمین و بد نتیجه دادن آن برای یزید بوده است که باعث شده از کشتن افراد خاندان رسالت صرف نظر نماید . چنانکه از فرمایش امام سـجّاد علیه السـلام به یزیـد نیز اسـتفاده می شود که فرمود : اگر مرا خواهی کشت کسـی را ماءمور کن که این زنـان و اطفال را به وطن خودشان برسانـد و یزیـد پلیـد گفت که از قتل شـما گذشـتم و آنها را خود شـما خواهیـد برگردانیـد ، چنانکه در مقاتل نقل کرده اند . از ملاحظه تمامی اینها معلوم می شود که یزید دیگر نمی توانست اهل بیت را در دمشق نگه دارد .

یزید بس رسوا شده دست از قتل اهل بیت علیه السلام برداشت و خود نیز در اندک مدتی از بین رفت و پسرش معاویهٔ بن یزید در بالای منبر باز رسوایش کرد . (۱۴۹)

ظالمین عبرت بگیرند!

خواننده عزیز ، با نظر عبرت بنگر! معاویه و یزید خودشان را با تبلیغات شومشان اقربای رسول الله صلی الله علیه و آله به خورد مردم شامات داده بودند (چنانچه شواهد آن گذشت) ، اما بعد از یزید پسرش معاویه در بالای منبر در میان جمعیّت انبوه از مردم اقرار کرد که احق به خلافت و قرابت رسول الله صلی الله علیه و آله علی امیرالمؤ منین علیه السلام است . خداوند حقایق را بر زبان او جاری کرد ، و این مطلب در تاریخ به یادگار ماند . شگفت آن است که ، تاریخ از فرزند یزید به پاس حق گویی و پرهیز وی از تعصّب جاهلی به نیک نفسی یاد می کند ، ولی ابن تیمیهٔ حرانی ناصبی پس از سالیان دراز کاسه از آش گرمتر شده واضحات و ضروریّات را انکار می کند و لذا از وی با بدنامی و ضلالت و گمراهی یاد می شود ، زیرا تعصّب جاهلانه و خباثت ذاتی وی او را وادار به طرفداری از یزید پلید کرده است . (۱۵۰)

قهستانی گفته : اگر کسی اراده کند که مقتل امام حسین علیه السلام را بخواند و تاریخ شهادت آن حضرت را ذکر کند سزاوار است اوّل مقتل صحابه را بخواند تا به رافضیها شباهت پیدا نکند!

منظورش آن است که ذاکر مقتل امام حسین اوّل باید مقتل عثمان بن عفّان اموی را بخواند ، در صورتیکه قیاس امام حسین با عثمان روا نیست ،

زیرا عموم صحابه اجماع بر کفر عثمان (۱۵۱) کرده و او را واجب القتل دانستند و در نتیجه او را کشته و حتی در قبرستان مسلمانها نیز نگذاشتند دفن شود بلکه چندنفر جنازه او را برده و در (حش کوکب) دفن کردند . .

نیز به عقیده آقای غزالی ، حجت الاسلام سنّیها ، بر شخص واعظ حرام است که مقتل سیّدالشهدا علیه السلام را بخواند! و آنچه میان صحابه از نزاع و دشمنی و خصومت اتّفاق افتاده تمامی آنها را ندیده و نشنیده انگاشته ، و حقایق تاریخی را مستور نگاه دارد ، و از واقعیّات چشم بپوشد تا به دامن آلوده عدّه ای از صحابه که به نصّ قرآن مجید از منافقین بوده اند ، گرد و غباری ننشیند! زیرا معاویه ها و عمرو عاص ها و مغیره ها و ابوسفیان ها و امثال آن منافقین ، که از زنادقه بوده اند ، از اعلام دین و بزرگان اسلام محسوب می شوند . امثال اینها از اعلام دین ! هستند و نباید درباره آنها حقایق تاریخی را به زبان آورد و وقایع صحیح را نگاشت تا مبادا حقایق تاریخ خلفای جاهل نیز آشکار شود . (۱۵۲)

در عصر ما هم دیدند که با آن حرفهای پوسیده غزالیها نمی توانند از فهمیدن و دانستن و کنجکاوی در موضوعات تاریخی و فروعات دینی جلوگیری نمایند ، با افکار ساده و سطحی و غرب زده به فلسفه بافی در موضوع امامت و خلافت اسلامی می پردازند . به این امید که با فلسفه تراشی هایی که غالبا جز ادعای بدون دلیل و فتوای بی مدرک و خیال بافی بیشتر نیست ، بتوانند خلافت اشخاص جاهل و امویهای فاسق را توجیه کرده و به خورد جوانان عصر بدهند و آنها را اولی الا مر بشناسانند . ولی هرچه بگویند و بنویسند جوانان عصر حاضر ، این گونه خلفا را که از رویه ملوک جبابره سر مویی قدم به کنار نگذاشته اند و از ستمکاران روزگار محسوبند خلفای الهی و جانشینان رسول گرامی نخواهند شمرد .

فتواهای امثال غزالی و قهستانی نزد ما ابدا ارزش نداشته و مورد اعتبار و اعتنا نیست . زیرا از ضروریّات مذهب اهل بیت و تابعین و شیعیان آنها این است که خواندن مقتل و تاریخ احوال امام حسین علیه السلام در روز عاشورا یا سایر اوقات از افضل قربات می باشد و ترغیب و تحریص شیعه توسط ائمهٔ اهل بیت به این کار خدا پسندانه از حد تواتر گذشته و ضروری و اجماعی میان شیعهٔ امامیّه است .

زیارت قبور مبارکه آن حضرات ، و عزاداری و گریه و زاری در مصائب وارده بر ائمّهٔ اهل بیت خصوصا بر سیّدالشهدا امام حسین از افضل اعمال و از اعظم مستحبّات و از الزم اموری است که بر عموم شیعه محافظت بر آن واجب ، و زنده نگاه داشتن آن لازم است .

در خصوص گریه و بکای بر مصائب سیّدالشهدا و زیارت آن حضرت ، رجوع شود به صحیحترین ، معتبرترین و جامعترین تاءلیف در اخبار و احادیث صحیحه وارده از اهل بیت معصومین : کتاب (کامل الزیارهٔ) نوشتهٔ شیخ ثقه اجل جعفر بن محمّد بن قولویه قمّی قدّس الله روحه که در سال ۱۳۵۶ ه‍- . ق به همّت علامهٔ کبیر آقای امینی صاحب الغدیر قدّس سرّه طبع و نشر شده و بعدا با طبع افست نیز منتشر شده است .

بـا وجود دستور ائمّهٔ هدی سلام الله علیهم ، چه اعتنایی به فتوای نواصب و خوارج و دشمنان اهل بیت داریم که با عقل ناقص و راءی کاسد خودشان فتوا داده و بر خلاف دین حکم تحریم و تحلیل صادر کرده اند . در صورتی که خاندان رسالت ائمّهٔ اطهار معصوم بوده و هرچه نقل کنند از جدّشان رسول الله به آنها رسیده و لذا اعرف به احکام شرع و اعلم به حلال و حرام و قوانین اسلامند .

باید از آقای غزالی سؤ ال شود که شما با کدام دلیل فتوا داده اید که خواندن مقتل سیّدالشهدا امام حسین و حکایت قضایای کربلا توسّط وعّاظ در شرع حرام است ؟ ! آیا از رسول الله صلی الله علیه و آله به شما خبر رسیده یا از بعضی صحابه که مانند شما اشخاص عادی و غیرمعصوم بوده اند روایتی نقل شده است ؟ ! آیا فتوای امام جعفر صادق علیه السلام قابل اتباع است یا راءی منحوس شما ؟ !اصولا انسان باایمان باید از اقوال خاندان عصمت و طهارت ، که به نص قرآن کریم معصومند و آیه تطهیر در شاءن آنها نازل گشته ، تبعیّت کند یا از قول فردی مثل شما ؟ از آثار فتوای امثال شماهاست که به فرموده امام صادق ، آسمان و زمین برکات خود را قطع می کند . (۱۵۳)

بخش چهارم : شجرهٔ طیّبه

شجرهٔ طیّبه

(إ نَّما یُریدُ الله لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اءهلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیرا)

قرآن کریم : سورهٔ احزاب ، آیهٔ ۳۳

اینک که با شجره ملعونه ، و دو چهره شاخص پلید آن : معاویه و یزید آشنا شدیم ، از باب تُعرف الا شیاء باءضدادها ، خالی از لطف و مناسبت نیست که با شجرهٔ مبارکه طیّبه اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم اجمعین نیز آشنا شویم و بدین منظور برای رعایت اختصار ، و به عنوان نمونه ، برگهایی از پرونده درخشان یکی از برجسته ترین چهره های تابناک این خاندان : پسر عمّ و داماد و وصی پیامبراکرم همسر فاطمه مرضیّه ، ابوالحسنین ، ابوالزینبین و ابوالا ئمّه یعنی اسدالله الغالب علی بن ابیطالب را بگشاییم و شطری از فضایل و مناقب بیشمار آن حضرت را با هم بخوانیم ، تا عمق خسارت جبران ناپذیری را که در اثر جنایات آن شجره ملعونه در حقّ این خاندان طیّبه ، بر عالم اسلام بلکه جهان انسانیّت رفت ، دریابیم و در عصر و مصر خویش ، هشیارانه پاسدار حرمت و فضیلت این خاندان پاک باشیم .

(اءلَمْ تَرَ کَیْفَ ضَرَبَ اللهُ مَثَلا کَلِمَةً طَیِّبَةً کَشَجَرَةٍطَیِّبَةٍ اءصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِی السَّماءِ تُؤْتی اُکُلُها کُلَّ حینٍ بِإِذْنِ رَبِّها وَ یَضْرِبُ اللهُ الا مْثالَ لِلنّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ وَ مَثَلُ کَلِمَةٍخَبیثَةٍ کَشَجَرَةٍخَبیثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الا رْضِ مالَها مِنْ قَرارٍ یُثَبِّتُ اللهُ الَّذینَ امَنُوا بِالْقَوْلِ الثّابِتِ فِی الْحیاةِالدُّنْیا وَ فِی الا خِرَةِوَ یُضِلُّ اللهُ الظّالِمینَ وَ یَفْعَلُ اللهُ ما یَشاءُ) .

قرآن كريم : سوره ابراهيم ، آية ۲۴-۲۷

يعنى : آيا نمى بينيد چگونه زد خدا مثلى كه گويد : مثل كلمه طيبه پاكيزه كه كلمه توحيد و كلمه (لاإ له الّا الله) است مَثَل درخت پاكيزه است كه ريشه آن محكم است در زمين و شاخه آن در سمت آسمان است . مى دهد ميوه خود در همه اوقات به اذن پروردگار خود و مى زند خدا مثلها را از براى مردم ، شايد ايشان ملتفت شوند .

و مثل كلمه ناپاك كه كلمات كفر و ناهنجار است مثل درخت ناپاك است كه ريشه آن پهن شود بر روى زمين كه نيست از براى آن درخت ثباتى . ثابت مى دارد خدا آن كسانى را كه ايمان آوردند به عقيده و قول ثابت در زندگى دنيا و آخرت تا در جواب سؤ ال قبر در نمانند . و وا مى گذارد خدا ظالمين را در گمراهى و خدا هرچه بخواهد مى كند .

كشجرة طيبة

در اخبار اهل بيت شجره طيبه به حضرت رسول و ائمه معصومين تفسير شده ، و شجره خبيثه به اعداى آنها يعنى بنى اميه ، چنانكه در تفسير على بن ابراهيم و تفسير عياشى مذكور است .

ولايت اميرالمؤ منين عليه السلام ركن و اساس توحيد است

۱ . (رُوِىَ عن اءبى الحسن اءنَّهُ قالَ : ولايَةُ عَلىّ مَكْتوُب ج ة جفى جَميعِ صُحُفِ الا نْبياءَ ، وَلَن يَبْعَثَ اللهُ نَبِيّا إ لّا بِنبُوَّةِمحمّد وَ وِلايَةِ وَصِيِّهِ عَلِى (۱۵۴)

از آقا موسى بن جعفر عليه السلام روايت شده كه فرمود :

ولايت و سرپرستى اميرمؤ منان در تمام كتابهاى انبيا نوشته شده است و خداوند هرگز پيغمبرى را به رسالت مبعوث نساخته است مگر با اقرار به نبوّت و پيامبرى حضرت محمّد و ولايت و سرپرستى (و اَوْلى به تصرّف بودن) وصى او حضرت على عليه السلام

۲ . رُوِىَ عَنْ عَلىّ بنِ موسى ، عَنْ اءبيه ، عَنْ جَدِّهِ ، عَنْ ج اءبيه ج مُحمّدبنِ علىّ بن الحُسين فى قَوله تَعالى : (فِطرَةَ اللهِ الَّتى فَطَرَالنّاسَ عَلَيْها)(۱۵۵) قال :

هُوَ لاإ لَهَ إ لّا اللهُ ، مُحَمَّدَ رَسوُلُ اللهِ ، عَلىّ اءميرُالْمُؤْمِنينَ وَلىُّ الله ، إ لى هاهُنااالتوحيدُ . (۱۵۶)

روايت شده از امام بحقّ حضرت على بن موسى از پدرش از جدّش از امام بحقّ محمّد باقر در تفسير و بيان معنى قول خداوند متعال : (فِطرَتَ اللهِ الَّتى فَطَرَ النّاسَ عَلَيْها) (سوره روم ، آية ۳۰) يعنى فطرت خدا آن چنان فطرتى است كه خداوند متعال همه مردم را بر آن فطرت خلق نموده است ، كه فرمود :

اين فطرت خدا عبارت است از لاإ له إ لّا الله ، مُحَمَّد رَسوُلُ الله ، عَلى اميرُالمؤ منين وَلى الله . بعد فرمود توحيد تا اينجاست (يعنى على اميرالمؤ منين ولىّ الله) . زيرا ولايت ركن توحيد است و اگر ولايت ، كه ركن و پايه و اساس توحيد است ، برداشته شود نه توحيد و نه نبوّت هيچكدام باقى نمى مانند .

ولايت اميرالمؤ منين عليه السلام بر هشت درب بهشت نوشته شده

جابر انصارى مى گويد : رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود شبى كه مرا به آسمان بردند امر شد كه بهشت و دوزخ را بر من عرضه نمايند . پس تمام آنها را ديدم ؛ ديدم بهشت و انواع نعمتهاى او را و ديدم آتش و اقسام عذابش را؛ و بر هشت درب بهشت نوشته بود : لاإ له إ لّا الله ، محمّد رسول الله ، على ولى الله . (۱۵۷)

در اطراف عرش نوشته شده : على اميرالمؤ منين (ع)

مروان بن مسلم از امام صادق عليه السلام روايت مى كند كه آن حضرت فرمود : به خط جلى در اطراف عرش نوشته شده است :

لاإ له إ لّا الله ، محمّد رسول الله ، علیّ امیرالمؤ منین . (۱۵۸)

عایشه گفت : در امیرالمؤ منین شک نمی کند مگر کافر

عطا می گوید : از عاشیه درباره علی علیه السلام سوال نمودم ، گفت : او بهترین فرد بشر است ؛ شک نمی کند در او مگر فرد کافر . (۱۵۹)

عایشه گفت : طلحه و زبیر وادارم ساختند با امیرالمؤ منین بجنگم

در حدیثی آمده است : بعد از نقل خبر مذکور از عایشه پرسیدند پس چرا با او جنگ کردی ؟

گفت طلحه و زبیر مرا به این کار وادار کردند . (۱۶۰)

هرکس احدی را بر امیرالمؤ منین مقدّم بدارد کافر است

ابن عمر می گوید : رسول خدا فرمود هرکس احدی از اصحاب من را بر علی مقدم بدارد ، آن کس کافر است . (۱۶۱)

این حدیث صراحتا دلالت دارد کسانی که از غیر علی پیروی کردند و دیگران را بر او مقدّم داشتند کافرند ، بنابراین ، افرادی که مقام مولی را غصب نمودند دیگر حالشان معلوم است .

عمر فضایل امیرالمؤ منین علیه السلام را نقل می کند

عمر بن الخطاب می گوید : رسول خدا فرمود فضل و برتری علی بن ابی طالب بر این امّت مثل برتری ماه رمضان است بر بقیّه ماهها ، و برتری علی بر این امّت مثل برتری شب قدر است بر بقیّه شبها ، و برتری علی بر این امّت مثل برتری شب جمعه است بر بقیّه شبها .

پس خوشا به حال کسی که به او ایمان آورده و ولایت او را تصدیق کند ، و واویلا و صد واویلا بر کسی که انکار نماید او را و انکار نماید حق او را ، بر خدا حتم است که روز قیامت آن شخص را از شفاعت محمّد محروم سازد . (۱۶۲)

این حدیث ، از بهترین احادیثی است که بر برتری علی دلالت داشته و صراحت دارد در اینکه وی خلیفه بلافصل رسول خدا است که همان ولایت باشد ، و به طور واضح می رساند که اگر کسی ولایت و خلافت او را منکر شود روز قیامت از شفاعت رسول اکرم محروم خواهد بود .

عجبا! خود عمر که این حدیث را نقل می کند ، ابوبکر را بر کرسی خلافت می نشاند و سپس خود جای او را می گیرد و بعد از خودش هم تشکیل شوری می دهد و حتی برای بعد از مرگش هم راضی نمی شود خلافت نصیب مولی گردد ، فاعتبروا یا اولی الا لباب !

زهد را بایستی از علی (ع) آموخت

راوی می گوید : علی بن ابی طالب را بر منبر دیدم که می فرمود : چه کسی از من شمشیرم را می خرد ؟ من اگر پول یک پیراهن را داشتم ، شمشیر خود را نمی فروختم . مردی از جای برخاست و عرض نمود : ما وجه پیراهن را الان نمی گیریم و به تاءخیر می اندازیم . راوی می گوید : این جریان در حالی رخ داد که تمام دنیای اسلام به جز شام در دست علی بود . (۱۶۳)

علی اول کسی بود که با رسول خدا نماز خواند

سعد بن ابی وقاص درباره حضرت علی می گوید : آیا علی اول کسی نبود که اسلام آورد ؟ آیا اول کسی نبود که با رسول خدا نماز خواند ؟ آیا علی زاهدترین خلق خدا نبود ؟ آیا علی اعلم و داناتر از همه به خدا نبود . (۱۶۴)

علی سیّد دنیا و آخرت است

ابن عبّاس می گوید : رسول خدا به علی نظر کرد و فرمود : یاعلی ، تو سیّد هستی در دنیا و سیّد هستی در آخرت . دوست تو دوست من ، و دوست من دوست خداست ؛ و دشمن تو دشمن من ، و دشمن من دشمن خداست . وای بر کسی که بعد از من به تو بغض بورزد . (۱۶۵)

در اینجا این سؤ ال مطرح می شود که اشخاصی که امیرالمؤ منین را خانه نشین نمودند ، و حق او را غصب کردند ، و درب خانهٔ فاطمه را آتش زدند ، آیا دوست حضرت بودند یا دشمن وی . بلاشک اینها دشمن اویند ، پس دشمن رسول خدا و دشمن خدا می باشند . حال باید دید آیا امکان دارد که دشمنان رسول خدا و دشمنان خدا ، جانشین رسول خدا باشند ؟ ! خود داوری فرمایید .

جدایی از علی (ع) جدایی از خداست

ابوذر می گوید : رسول خدا فرمود : یا علی کسی که از من جدا شود از خدا جدا شده ، و کسی که از تو جدا شود از من جدا شده است . (۱۶۶) باید پرسید کسانی که حضرت علی را خانه نشین نمودند و متصدّی خلافت شدند ، از علی جدا شده اند یا نه ؟ بلااشکال از حضرت علی جدا شدند ، پس آنان از خدا و رسولش نیز جدا شدند ، و کسی که از خدا و رسول خدا جدا باشد ، لیاقت خلافت رسول خدا را ندارد (دقّت نمایید) .

لافتی إ لّا علی

امام محّمد باقر می فرماید : در روز بدر ملکی که به او رضوان می گویند از آسمان ندا درداد : (لا سیف إ لّا ذوالفقار و لا فتی إ لّا علی)(۱۶۷)

جبرئیل در احد ، یار علی بود

سعید بن مسیب می گوید : در روز احد علی شانزده ضربت خورد و در هر ضربتی به زمین افتاد ، و کسی او را بلند نکرد جز جبرئیل (۱۶۸) .

مبارزهٔ علی از اعمال تمام امّت افضل است

راوی می گوید : رسول خدا فرمود : مبارزه علی بن ابی طالب با عمروبن عبدود در روز خندق افضل است از اعمال امّت من تا روز قیامت . (۱۶۹)

اراده علی تابع اراده خداست

روایت شده است که زن و مردی برای مرافعه و مخاصمه خدمت حضرت علی آمدند . صدای مرد بر روی زن بلند شد . حضرت به آن مرد فرمود : اخساء (کلمه ای که به سگ خطاب می شود) و آن مرد که از خوارج بود ، فورا سرش مثل سر سگ شد . مردی در آنجا بود ، به آقا عرض نمود : شما با یک صیحه سر این خارجی را مثل سر سگ نمودی ، پس چرا معاویه را دفع نمی کنی ؟ فرمود : اگر بخواهم معاویه را با تختش به اینجا حاضر کنم می توانم ، ولکن ما خزینه داران خداهستیم ، (البته) نه بر طلا و نقره ، بلکه خزینه دار اسرار تدبیر خدا هستیم ، آیا نمی خوانی (این آیه را) (بَلْ عِبادٌ مُکْرَموُنَ لا یَسْبِقوُنَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْباءمْرِهِ یَعْمَلوُنَ) . (۱۷۰)

داوری علی را تماشا کن

عمّار یاسر می گوید : در خدمت امیرالمؤ منین بودم ، یکمرتبه صدای بلندی به گوش رسید که مسجد کوفه را فراگرفت . آقا فرمود

: عمّار ، ذوالفقار را بیاور . آوردم . فرمود عمّار برو این زن را از ظلم این مرد نجات ده و اگر نشد ، من با ذوالفقار نجاتش دهم . من رفتم دیدم زن و مردی بر سر یک شتر با هم مخاصمه دارند . به آن مرد گفتم امیرالمؤ منین علیه السلام ترا از ظلم نسبت به این زن نهی می کند . مرد گفت علی به کار خودش مشغول باشد و دست خود را از خونهایی که در بصره ریخته بشوید . او می خواهد شتر مرا بگیرد ، و به این زن دروغگو بدهد . برگشتم که خبر را به آقا برسانم ، دیدم آقا خارج شده است ، و آثار غضب در روی مبارکش نمایان است . به آن مرد فرمود : شتر این زن را به او بده . آن مرد گفت شتر مال من است . آقا فرمود دروغ گفتی ای لعین . آن مرد گفت : یا علی ، چه کسی شهادت می دهد که این شتر مال این زن است ؟ آقا فرمود : شاهدی که احدی درکوفه شهادت او را رد نمی کند . آن مرد گفت : اگر شاهدی شهادت بدهد و راست بگوید ، شتر را به این زن می دهم . آقا به شتر فرمود : ای شتر تکلّم کن ، تو مال چه کس هستی ؟ شتر با زبان فصیح عرض کرد : یا امیرالمؤ منین و یا خیرالوصیین ، من چندین سال است که مال این زن هستم . آقا به آن زن فرمود شتر خود را بگیر و آن مرد را دو نیمه فرمود . (۱۷۱)

به جای مصطفی خفتی شب تار

که از خواب تو عالم گشت بیدار

علی ای محرم اسرار مکتوم

علی ای حقِّ از حقّ گشته محروم

علی از آفتاب برج تنزیل

علی ای گوهر دریای تاءویل

علی ام الکتاب آفرینش

علی چشم و چراغ اهل بینش

علی اسم رضیّ بی مثال است

علی وجه مُضیی ء ذوالجلال است

علی جَنبُ القویّ حق مطلق

علی راه سَویّ حضرت حق

علی در غیب مطلق ، سرُّ الا سرار

علی در مشهد حق ، نورالا نوار

علی حبل المتین عقل و دین است

امام الا ولین والا خرین است

علی ای پرده دار پرده غیب

برافکن پرده از اسرار لاریب

به دانایی ز کُنه کَوْنْ آگاه

به هنگام توانایی ید الله

بُوَد خال لب او نقطه با

به ظاهر اسم و در باطن مسمّی

خم اَبروی او چوگان کَوْنَیْن

که جز احمد رسد تا قاب قوسین ؟

در اوج عِز ، تعالی و تقدّس

به هنگام تنزّل ، فیض اقدس

جهان بودی سراسر شام دَیجور

نبودی گر در او این آیه نور

در آن ظلمت که این آب حیات است

خلیلِ عشق و خضر عقل ، مات است

گشاید گر زبان ، فصل الخطاب است

فرو بندد چو لب ، علم الکتاب است

به تشریع و به تکوین ، جانْ تنِ اوست

ولیّ اللهِ قائم بالسنن ، اوست

ببخشد در رکوع ، خاتم گدا را

به سجده جان و دل داده خدا را

یَلیِ الخلق ویَلیِ الحقّ در علی جمع

فلک ، پروانهٔ رخسار این شمع

شب إ سرا به خلوتگاه معبود

لسانُ الله علی ، احمد اُذُن بود

کلامِ اللهِ ناطق شد از آن شب

که حق با لهجه او گفت مطلب

لسان الصدق او در آخرین است

دلیل رَه برای اوّلین است

چه موزونتر بود زآن قد و قامت

که میزان است در روز قیامت

چو قهر حق بلرزاند جهان را

بُوَد لنگر زمین و آسمان را

در این خاک آنچه بنهفته ز اسرار

چو گوید ما لَها ، گردد پدیدار

ز آدم تا مسیحا ، بسته لب را

مگر بگشاید او اسرار ربّ را

نگاهی گر کند آن ماه رخسار

به خورشید فلک ، مانَد ز رفتار!

کسی که نزد آن اءعلی ، علیّ است

همو بر ما سَوی یکسر ولیّ است

تویی صبح ازل ، بنما تنفّس

که تا روشن شود آفاق و انفس

که موسی آنچه را نادیده در طور

ببیند در نجف نورٌ علی نور

توئی در کنج عزلت کنز مخفی

بیا بیرون که هستی تاج هستی

تودر شب ، شاهد غیب الغیوبی

تو در روز ، ستّار العیوبی

تو نورالله انور در نُمودی

ضیاءالله ازهر در وجودی

تو ساقیّ زُلال لا یزالی

جهان فانی ، تو فیض بی زوالی

تو اوّل واردی در روز موعود

تو اوّل شاهدی در یوم مشهود

لوای حمد در دست تو باید

علمداری خدا را ، چون تو شاید

نه تنها پیش تو پشت فلک خم

که آدم تا مسیحا زیر پرچم

اگر بی تو نبودی ناقص آیین

نبود (الیوم اءکملت لکم دین)

تو چون هستی ولیّ عصمهٔ الدین

ندارد دین و آیین بی تو تضمین

به دوش مصطفی چون پا نهادی

قَدَم بر طاقِ اءو اءدنی نهادی

به جای دست حق پا را تو بگذار

که این باشد یدالله را سزاوار

نباشد جز تو ثانی مصطفی را

تویی در انّما ثالث خدا را

چو در روی تو نور خود خدا دید

تو را دید و برای خود پسندید

چون آن سیرت در این صورت قلم زد

تبارک گفت بر خود کاین رقم زد

اگر بر ماسَوی شد مصطفی سَر

بر آن سَر مرتضی شد تاج و افسر

بود فیض مقدّس سایه تو

ز عقل و وهم برتر پایه تو

تو را چون قبله عالم خدا خواست

به یُمنِ مولد تو کعبه را ساخت

خدا را خانه زادی چون تو باید

که لوث لات و عُزّی را زداید

شد از نام خدا نام تو مشتق

ز قید ماسَوی روح تو مطلق

کلید علم حق باشد زبانت

لسانُ الله پنهان در دهانت

سَلُونی گو تو در جای پیمبر

بِکَش روح القدس را زیر منبر

چو بگشایی لب معجز نما را

چون بنمایی کف مشکل گشا را

بَرد آن دم مسیحا را ز سر هوش

کند موسی ید بیضا فراموش

متاع جان چو آوردی به بازار

به مَنْ یَشْرِی خدایت شد خریدار

به جای مصطفی خفتی شب تار

که ازخواب تو عالم گشت بیدار

زدی بر فرق کفر و شرک ضربت

ز جنّ و انس بردی گوی سبقت

کجا عدل تو آید در عبادت

که ثانی اثنین حقّی در شهادت

بِنِه بر سر تو تاج لافَتی را

به دوش افکن رِدای هَل اتی را

بیا با جلوهٔ طه و یس

نشین بر مسند ختم النبییّن

که آدم تا به خاتم جمله یکسر

نمایان گردد از اندام حیدر

از آن سوزم که بر تخت سلیمان

نشسته دیو و ، آصف زیر فرمان

اقیلونی نشسته بر سر کار

سَلونی لب فرو بسته ز گفتار

گهی بر دوش عقل کل ، سواری

چو خورشیدی که در نصف النهاری

گهی در چنگ دونانی گرفتار

به مانند قمر در عقرب تار

نوای حقّی اندر سوز و در ساز

یَداللّهی گهی بسته ، گهی باز

بر افلاک ار بتابی ، آفتابی

اگر بر خاک خوابی ، بو ترابی

بیا و پرچم حق را برافراز

که حقّ گردد به عدل تو سرافراز

گره بگشا دمی زآن راز پنهان

به تورات و به انجیل و به قرآن

چو بگشایی لب از اسرار تنزیل

فرو ریزد به پایت بال جبریل

به محراب عبادت چون قدم زد

قدم در عرصه مُلک قِدَم زد

همه پیغمبران محو نیازش

ز سوره ی انبیا اندر نمازش

که لرزد عرش او با قلب آرام

شده در ذکر حقّ یکباره ادغام

همه سرگشته او از شوق دیدار

دل از کف داده و داده به دلدار

که ثارالله ناگه بر زمین ریخت

فغان ، شیرازه توحید بگسیخت

چو فرق فَرقَدان شمشیر سایید

قمر مشتقّ شد و بگرفت خورشید

زمین و آسمان اندر تب و تاب

که خون آلوده گشته روی مهتاب

فلک خون در غمش از دیده می سفت

علی فزتُ و ربّ الکعبه می گفت

تعالَی الله از این اعجوبه دهر

خدا را مظهر اندر لطف و در قهر

به شب از ناله اش گوش فلک کر

به روز از پنجه اش خم پشت خیبر

بلرزاند ز هیبت مُلک امکان

ولی خود لرزد از آه یتیمان !

ز جزر و مدّ آن بحر فضایل

خود سرگشته ، پا وامانده در گِل

چه گویم من ز اوصاف کمالش

ببین حق در جمال و در جلالش

چو باشد حیره الکمل صفاتش

خدا می داند و اسرار ذاتش

به حق حق که باشد ظل ممتدّ

ز دیهور و زدیهار و ز سرمد

وحیدم من اگر در جرم و تقصیر

سگی بودم شدم در کوی تو پیر

بر آن خوانی که یک عالَم نشسته

سگی هم در کنارش پا شکسته

تو که قاتل به خوان خود بخوانی

نپندارم که این سگ را برانی (۱۷۲)

بخش پنجم : همراه با کاروان اسرا ، از کوفه تا شام

همراه با کاروان اسرا

پس از قضایای دلخراش کربلا ، بنی اُمیه جنایتکار اُسرای اهل بیت را به عجلهٔ تمام به طرف کوفه حرکت دادند .

پس از توقّف اسرا در کوفه و گزارش ابن زیاد به یزید و صدور فرمان وی مبنی بر حرکت دادن اسرا به سوی شام ، اسباب سفر شام را تهیّه دیدند و اهل بیت سیدالشهدا علیه السلام از راه موصل به طرف شام حرکت دادند .

ابن زیاد زجر بن قیس ، محض بن ابی ثعلبه و شمربن ذی الجوشن را ماءمور نمود که همراه پنج هزار سوار ، اسرا و سرها را به شام برند . روز اول ماه صفر بود که اسرا به شام وارد شدند . اینک حوادث شگفتی که در طول راه رخ داد :

۱ . کنار شط فرات

شمر رئیس قافله بود . امام سجّاد علیه السلام را با غل و زنجیر به شتر بستند و کودکان را با خفّت و خواری روی کجاوه های بی روپوش زنان نشانده و سرهای بریده را بر نیزه ها کرده حرکت نمودند . چون مقداری راه رفتند کنار شط فرات منزل کردند و سرها را پای دیوار خرابه ای گذاشتند و به قمار و لهو و لعب و شرب خمر نشستند . در این بین دیدند دستی از بالای سر مبارک سیّدالشهدا علیه السلام ظاهر شد و با قلم خونین بر دیوار نوشت :

اترجوا اُمّهٔ قتلت حسینا

شفاعهٔ جدّه یوم الحساب ؟ !

آیا مردمی که دست به خون حسین آلوده اند ، توقّع دارند جدّ وی در روز قیامت از آنان شفاعت کند ؟ !

آنها برخاستند که آن دست را بگیرند کسی را نیافتند . باز نشستند و مشغول قمار شدند . دیگر باره آن دست ظاهر شد و این شعر را به رنگ خون نوشت :

فلا والله لیس لهم شفیع

و هم یوم القیامهٔ فی العذاب

نه به خدا قسم ، آنان شفیعی در درگاه الهی نداشته و در روز قیامت گرفتار عذاب خواهند شد .

دویدند دست را بگیرندکه ناپدید شد . باز به عیش خود مشغول شدند که باز این ابیات را از هاتفی شنیدند :

ماذا تقولون إ ذ قال النبیّ لکم

ماذا فعلتم و اءنتم آخر الا مم

بعترتی و باءهلی عند مفتقدی

منهم اُساری و منهم ضرجوا بدمی

چه خواهید گفت زمانی که پیامبر از شما بپرسد که از آخرین امّتها ، این چه کاری بود که پس از رحلت من با اهل بیتم انجام دادید ، برخی را اسیر کردید و برخی را به شهادت رساندید ؟

۲ . تکریت

منزل دوم تکریت بود . در نزدیکی این منزل چندنفر را به شهر فرستادندتا به مردم خبر دهند که از آنها استقبال کنند . اهل شهر تکریت به استقبال اسرای کربلا آمدند . جمعی از نصاری در آن شهر بودند ، گفتند چه خبر است و اینها چه کسانی هستند ؟ گفتند سر حسین را با اسرا می آورند . پرسیدند کدام حسین ؟ گفتند پسر فاطمه ، دخترزاده پیغمبر آخر الزمان . نصاری گفتند اف بر شما مردم باد که پسر پیغمبر را کشتید! و سپس به کنایس خود برگشتند و ناقوس زدند و به گریه پرداختند و عرض کردند ما از این عمل بیزاریم ، و آنها را سرزنش کردند .

۳ . وادی نخله

از تکریت کوچ کرده به وادی نخله رسیدند . در آنجا صدای ضجّه و نوحه بسیاری را شنیدند که اصحابش را نمی دیدند و یکی می گفت :

مسح النبی جبینه و لو یریق فی الخدود

ابواه من علیا قریش و جدّه خیر الجدود

و دیگری می گفت :

الا یا عین جودی فوق جدّی

فمن یبکی علی الشهداء بعدی

علی رهط تقودهم المنایا

إ لی متجبّر بالملک عبدی

۴ . مرشاد

از وادی نخله به مرشاد رسیدند . زنان و مردان آن شهر به استقبال آمدند و با دیدن قافلهٔ اسیران صدای ضجّه و نالهٔ آنها بلند شد و بیم آن رفت که بر قاتلان سیدالشهدا حمله کنند .

۵ . حران

قافله اسرا به نزدیکی حران رسید . در بالای بلندی منزل یک یهودی به نام یحیی خزائی قرار داشت . وی به استقبال ایشان آمد . و به تماشای سرها پرداخت که چشمش به سر مبارک سیّدالشهدا افتاد . دید لبهای مبارکش می جنبد . پیش رفته گوش فرا داد ، این کلام را شنید : (وَ سَیَعْلَمُ الَّذینَ ظَلَموُا اءَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبوُنَ)(۱۷۳)
یحیی از مشاهده این حال به شگفتی فرو رفته پرسید این سر از آن کیست ؟ گفتند سر حسین بن علی است . پرسید مادرش کیست ؟ گفتند فاطمه دختر رسول خدا . یهودی گفت اگر دین او بر حق نبود این کرامت از او ظاهر نمی شد . یحیی اسلام آورد و عمّامه دق مصری که در سر داشت از سر خود برداشت و آن را قطعه قطعه کرد و به خواتین حرم محترم داد و جامه خزی که پوشیده بود به خدمت امام زین العابدین فرستاد ، همراه هزار درهم که صرف ما یحتاج نمایند .
کسانی که موکّل بر سرها بودند بر او بانگ زدند که مغضوبین خلیفه را اعانت و حمایت می کنی ؟ ! دور شو و گرنه تو را خواهیم کشت ! یحیی با شمشیر از خود دفاع کرد . جنگ درگرفت و پنج تن از آنها را کشت و کشته شد . مقبره یحیی در دروازهٔ حران به مقبره یحیی شهید معروف بوده ، و محل استجابت دعاست .

۶ . نصیبین

چون قافله به نصیبین رسید ، شمر یک نفر را فرستاد تا بگوید امیر شهر را خبر کنند و شهر را زینت کرده مهیای پذیرایی اسرای آل عصمت نمایند . امیر شهر ، منصور بن الیاس بود . زمانی که به استقبال قافله رفتند و لشکر کوفه و شام وارد شهر شدند ، ناگهان برقی بجست و نیمی از شهر را سوزاند و کلیّه مردمی که در آن قسمت برق زده بودند سوختند . امیر قافله شرمگین و بیمناک از غضب خدا شد و قافله داران بیدرنگ حرکت کردند .

۷ . حوزه فرمانداری سلیمان یا موصل

قافله اسرا را به شهر دیگری که نامش بر ما معلوم نیست بردند . رئیس این شهر سلیمان بن یوسف بود که دو برادر داشت : یکی در جنگ صفّین به دست امیرالمؤ منین کشته شده بود و دیگری شریک حکومت این شهر بود . یک دروازهٔ شهر متعلّق به سلیمان و دروازه دیگر متعلّق به برادرش بود . سلیمان دستور داد سرهای بریده را از دروازه فرمانفرمایی او وارد کنند . همین امر سبب نزاع دو برادر شده جنگ درگرفت وسلیمان در آن جنگ کشته شد . در نتیجه فتنه و غوغای عجیبی رخ داد که موجب توحّش شمر و رفقایش گردید و در اینجا نیز شتابان از شهر بیرون رفتند .

۸ . حلب

در نزدیکی حلب کوهی است که در دامنهٔ آن قریه ای بود که ساکنان آن یهودی بودند و در قلعه و حصاری محکم زندگی می کردند . شغل آنها حریربافی بود و مصنوع آنها و لباس آنها در حجاز و عراق و شام به لطافت شهرت داشت . در دامن کوه کوتوالی

بود که عزیزبن هارون نام داشت و رئیس یهود بود . قافله را در دامن کوه که آب و علف فراوان داشت فرود آوردند .

شیرین ، آزادکرده امام حسین علیه السلام

چون شب درآمد ، کنیزکی که نامش شیرین بود نزدیک اسرا آمد ویکی از خانمهای اسیر را که در سابق خدمتگزار او بود شناخت . برخی نوشته اند وی شهربانو بود ولی ظاهرا اشتباه است و شاید رباب بوده باشد .

کنیز که چشمش بر خانم افتاد و لباسهای مندرس و کهنه او را دید شروع به گریستن کرد . سبب گریه او را که پرسیدند گفت : فراموش نمی کنم که روزی حضرت امام حسین علیه السلام در صورت شیرین نگریست و به طور مطایبه به شهربانو فرمود : شیرین عجب روی افروخته ای دارد . شهربانو به گمان آن که امام در شیرین میلی کرده عرض کرد : یابن رسول الله صلی الله علیه و آله من او را به تو بخشیدم .

امام فرمود : من او را در راه خدا آزاد کردم . شهر بانو خلعت بسیار نفیسی به کنیزک پوشانید و او را مرخّص کرد . امام حسین فرمودند : تو کنیزان بسیار آزاد کرده ای و هیچیک را خلعت نداده ای . عرض کرد آنها آزادکرده من بودند و این آزاد کرده شماست ، باید فرقی بین آزاد کرده من و آزاد کرده شما باشد . امام شهربانو را دعا فرمود و شیرین هم در خدمت شهربانو بود تا هنگام رحلت . آن شب که وی لباسهای کهنه خانمهای اسیر را دید ، پریشان خاطرشد ، اجازه گرفته داخل ده شد تا از آنچه اندوخته بود لباس خوب تهیّه کرده و برای خانمها بیاورد . چون به حصار رسید در بسته بود . دق الباب کرد . عزیز ، رئیس قبیله ، پرسید آیا شیرین هستی ؟ گفت : آری . پرسید نام مرا از کجا دانستی ؟

عزیز گفت : من در خواب موسی و هارون را دیدم که سر و پای برهنه با دیده های گریان مصیبت زده بودند . سلام کردم و پرسیدم شما را چه شده که چنین پریشان هستید ؟ ! گفتند امام حسین علیه السلام پسر دختر پیغمبر را کشته اند و سر او را با اهل بیتش به شام می برند و امشب در دامن کوه منزل کرده اند .

عزیز گفت : از موسی پرسیدم مگر شما به حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و پیغمبریش عقیده دارید ؟ گفت : آری او پیغمبر بحق است و خداوند از همهٔ ما درباره او میثاق گرفته و ما همه به او ایمان داریم و هرکس از او اعراض کند ما از او بیزاریم . من گفتم نشانی به من بنما که یقین کنم . فرمود اکنون برو پشت در قلعه ، کنیزکی به نام شیرین وارد می شود ، او آزاد کرده حسین علیه السلام است ، از او پذیرایی کن و به اتّفاق او نزد سر مقدّس حسین علیه السلام برو و سلام ما را به او برسان و اسلام اختیار کن . این بگفت و از نظر ما غایب شد . آمدم پشت در ، که تو در زدی !

شیرین لباس و خوراك و عطریّات برداشت و عزیز هم هزار درهم به موکّلان اسرا داد که مانع پذیرایی شیرین نشوند تا خدمتی به اهل بیت نمایند . عزیز خود نیز دو هزار دینار خدمت سیّدالساجدین برد و به دست آن حضرت به شرف اسلام مشرّف گردید و از آنجا به نزد سر مقدّس حضرت سیّدالشهدا علیه السلام آمد و گفت : السلام علیك یابن رسول الله ، گواهی می دهم که جد تو رسول خدا و خاتم پیغمبران بود و حضرت موسی به شما سلام رسانیده اند .

سر مقدّس حضرت حسین علیه السلام با کمال صراحت لهجه آواز داد که سلام خدا بر ایشان باد! عزیز عرض کرد : ای آقای بزرگ شهید ، می خواهم مرا شفاعت کنی و نزد جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله از من راضی باشی . پاسخ شنید : که چون مسلمان شدی خدا و رسول از تو خشنود شدند و چون در حق اهل بیت من نیکی کردی جدّ و پدرم و مادرم از تو راضی گردیدند و چون سلام آن دو پیغمبر را به ما رسانیدی من نیز از تو خوشنود شدم . آن گاه حضرت سیّدالساجدین عقد شیرین را به عزیز بست و تمام اهل قلعه مسلمان شدند .

۹ . دیر نصرانی

قافله از آنجا حرکت کرد و به طرف دیر پیش رفت . ابوسعید شامی با فرماندهان قافله رفیق بود . او روایت می کند که روزی در سفر شام به شمر خبر دادند که نصر حزامی لشکری فراهم کرده می خواهد نصف شب بر آنها شبیخون زند و سرهای بریده را بگیرد . در میان رؤ سای لشکر اضطرابی عظیم رخ داد . پس از تبادل افکار قرار شد شب را به دیر پناه ببرند . شمر و یارانش نزدیک دیر آمدند ، کشیش بزرگ بر فراز دیوار آمد و گفت چه می خواهید ؟ شمر گفت ما از لشگر ابن زیادیم و از عراق به شام می رویم . کشیش پرسید برای چه کار می روید ؟

شمر گفت : شخصی بر یزید خروج کرده بود ، یزید لشگری جرار فرستاد که او را کشتند و اینک سرهای او و اصحاب او را با اسرای حرمش نزد یزید می بریم . کشیش گفت سرها را ببینم . نیزه دارها سرها را نزدیک دیوار بلند کردند . چشم کشیش بر سر مبارک سیّدالشهدا افتاد ، دید نوری از آن ساطع بوده و روشنی مخصوصی از آن لامع است . از پرتو انوار آن ، هیبتی بر دل کشیش افتاد ، گفت این دیر گنجایش شما را ندارد ، سرها و اسیران را داخل دیر نمایید و خودتان پشت دیوار بمانید و کشیک بکشید که مبادا دشمن بر شما حمله کند و اگر حمله کردند بتوانید با فراغت دفاع کنید و نگران اسرا و سرها نباشید . شمر این نظریه را پسندید . سرها را در صندوق نهاده قفل کردند و سر حسین را در صندوق مخصوصی همراه اسرا و امام بیمار داخل دیر کردند و خود بیرون ماندند . کشیش بزرگ اسرا را در محل مناسبی جا داد و سرها را در اطاق مخصوصی نهاد . هنگام شب که به آن سرکشی می کرد دید نوری از سر مبارک سیّدالشهدا پرتوافکن است و به آسمان بالا می رود . سپس ناگهان دید سقف اطاق شکافته شد و تختی از نور فرود آمد که یک خانم محترم در وسط آن تخت نشسته و شخصی فریاد می کشد (طرّقوا طرّقوا رؤ وسکم و لا تنظروا) : راه دهید ، راه دهید و سر خود را پایین افکنید .

گوید : چون خوب نگریستم دیدم حوا مادر آدمیان ، هاجر زن ابراهیم و مادر اسماعیل ، راحیل مادر یوسف و نیز مادر موسی ، و آسیه زن فرعون ، و مریم دختر عمران و مادر عیسی ، و زنان پیغمبر آخرالزمان از آن فرود آمدند و سرها را از صندوق بیرون آورده در بر گرفته به سینه چسبانیدند و دائم می بوسیدند و می گریستند و زیارت می کردند و به جای خود می گذاشتند .

ناگاه دیدم غلغله و شورشی بر پا شد و تختی نورانی آمد . گفتند همه چشم برنهید که شفیعه محشر می آید . من بر خود لرزیدم و بیهوش شدم . کسی را نمی دیدم ، امّا می شنیدم که در میان غوغا و خروش یکی می گوید : سلام بر تو ای مظلوم مادر ، ای شهید مادر ، ای غریب مادر ، ای نور دیده من ، از سرور سینه من ، مادر به فدایت ، غم مخور که داد تو را از کشندگانت خواهم گرفت . پس از آنکه به هوش آمدم کسی را ندیدم .

پیر راهب خود را تطهیر کرده و معطّر نمود ، سپس داخل اطاق شده قفل صندوق را شکست و سر حسین را بیرون آورده و با کافور و مشک و زعفران شست و در کمال احترام او را به طرف قبله ای که عبادت می کرد گذارد و با کمال ادب در مقابل او ایستاد و عرض کرد :

از سَرِ سروران عالم و ای مهترِ بهترین اولاد آدم ، همین قدر می دانم تو از آن جماعتی هستی که خداوند در تورات و انجیل آنان را وصف کرده است ولی به حق خداوندی که ترا چنان قدر و منزلتی داده که مَحرَمان انجمن قدس ربوبی به زیارت تو می آیند ، با من تکلّم کن و به زبان ...ISبگو کیستی ؟

سر مقدّس سیّدالشهدا علیه السلام به سخن آمد و فرمود :

(اءنا المظلوم و اءنا المغموم و اءنا الْمَهْمُومُ ، اءنا الْمَقْتُولُ بِسَیْفِ الْجَفا ، اءنا المَذْبُوحُ مِنَ القَفا) .

پیر راهب گفت ای سر جانم به فدایت ، از این روشنتر بیان کن ، حسب و نسب خود را بگو . سر بریده با کمال فصاحت به صدای بلند فرمود :

(اءنا ابن محمد المصطفی اءنا ابن علی المرتضی اءنا ابن فاطمهٔ الزهراء اءنا الحسین الشهید المظلوم بکربلا) . پدر روحانی سالخورده

کلیسا فریاد و فغان سرداده سر را برداشت و بوسید و بر صورت خود گذاشت و عرض کرد صورت از صورت تو برندارم تا بفرمایی که فردای قیامت شفیع تو خواهم بود .

از سر صدایی شنید که فرمود : بدین اسلام در آی تا تو را شفاعت کنم . راهب گفت : اءشهداءن لاإ له الاالله و اءشهد اءنّ محمّدا رسول الله .

آنگاه پیر روحانی ، شاگردان مکتب کلیسا را جمع کرد و داستان و ماجرای خود از سر شب تا صبح را با آنان در میان نهاد و گفت سعادت در این خانواده است . آن هفتاد نفر همه به اسلام گرویده و در مصیبت حسین علیه السلام گریستند و با لباس عزا خدمت امام زین العابدین علیه السلام رفتند . ناقوسها را شکستند و زنارها را کنار گذاشتند و همه به دست آن حضرت مسلمان شدند و اجازه خواستند که آن قوم قتّال را بکشند و با آنها جنگ کنند . حضرت سجّاد علیه السلام اجازه نداد و فرمود خداوند جبّار منتقم است و خود از آنها انتقام خواهد کشید .

۱۰ . عسقلان

شمر و رفقایش شب در پای دیوار خفتند و صبح سرها و اسرا را گرفته به طرف عسقلان کوچ کردند . امیر آن شهر یعقوب عسقلانی بود که در جنگ کربلا حاضر شده و به پاداش این جنایت ، امارت این شهر را به دست آورده بود . وی دستور داد شهر را آذین بستند و اسباب لهو و طرب به بیرون شهر فرستاد تا بزنند و برقصند . اعیان همکار او در غرفه های مخصوص نشسته سرمست باده و جام و ساغر و ساقی بودند ، که سرهای بریده را وارد کردند و آنان به هم مبارك باد گفتند .

تصادفا تاجری به نام زریر خزاعی در بازار ایستاده بود . دید مردم به هم مبارك باد می گویند و مسرور و شادمانند . گفت چه خبر است که بازار را آذین بسته اید ؟ گفتند شخصی در عراق بر یزید خروج کرده بود ابن زیاد لشگری جرار فرستاد او را کشتند و سرهای او را با اسرایش امروز وارد این شهر می کنند که به شام برند . زریر خزاعی پرسید وی مسلمان بود یا کافر ؟ گفتند از بزرگان اهل اسلام است . پرسید سبب خروجش چه بود ؟ گفتند مدّعی بود که من فرزند رسول خدا هستم و از یزید به خلافت سزاوارتر می باشم . پرسید پدر و مادرش که بود ؟ گفتند نامش حسین علیه السلام ، برادرش حسن علیه السلام ، مادرش فاطمه علیهاالسلام پدرش علی علیه السلام و جدّش محمّد رسول خدا صلی الله علیه و آله است . زریر چون این سخن بشنید بر خود بلرزید ، و دنیا در چشمش تیره و تار شد . سپس شتابان آمد تا خود را به اسرا رسانید ، چون چشمش به علی بن الحسین علیه السلام افتاد سخت با صدای بلند به گریه افتاد . امام سجّاد علیه السلام فرمود ای مرد چرا گریه می کنی ، مگر نمی بینی اهل این شهر همه در شادی هستند ؟ زریر گفت ای مولای من ، من تاجری غریب هستم ، امروز به این شهر رسیدم . کاش قدمهای من خشك شده و دیدگان من کور گشته بود و شما را بدین حال نمی دیدم . آنگاه امام فرمود مثل اینکه بوی محبّت ما از تو می آید . عرض کرد مرا خدمتی فرما که انجام دهم و به قدر قوّهٔ خود جانفشانی کنم .

امام چهارم فرمود اگر می توانی نزد آن شخصی که سر پدرم را بر نیزه در دست دارد برو و او را تطمیع کن که سرها را از میان اسرا بیرون ببرد تا مردم متوجّه سرها شده به زنان آل محمّد صلی الله علیه و آله کمتر نظر افکنند . زریر نزدیک آن نیزه دار رفت و پنجاه اشرفی بدو داد که سر را پیش قافله ببرد . آن بد کیش پول را گرفته و سر را بیرون برد .

زریر باز حضور حضرت سجّاد علیه السلام آمد و عرض کرد خدمتی دیگر فرما .

امام سجّاد علیه السلام فرمود : اگر لباس و پارچه ای داری بیاور که بر این زنان و کودکان برهنه بپوشانم . زریر شتابان رفت لباس فراوانی آورد و برای هر یك از اسرا لباسی مخصوص تقدیم کرد و برای امام نیز عمّامه ای آورد . ناگهان صدای غوغایی برخاست ، معلوم شد شمر صدا به هلهله و شادی بلندکرده و مردم آن شهر هم با او همکاری می کنند . زریر نزدیک شمر رفت و آب دهان

به صورتش انداخت و گفت از خدا شرم نمی کنی که سر پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله را به نیزه زده ای و حرم او را اسیر کرده ای و چنین شادی می کنی ؟ ! سخت او را دشنام داد . شمر گفت او را بگیرید و بکشید . زریر را دستگیر کرده آن قدر زدند که بیهوش افتاد . به گمان آنکه مرده است از بالین او رفتند . نیمه شب زریر به هوش آمد و برخاست خود را به مسجدی که مشهد سلیمان پیغمبر است رسانید و آنجا جماعتی از دوستان آل محمّد صلی الله علیه و آله را دید که سرها را برهنه کرده عزاداری می کنند .

۱۱ . بعلبک

قافله اسرا از عسقلان به طرف بعلبک پیش رفتند . چون شمر ، بنا به رسم معهود ، قبل از ورود قافله مردم را آگاه ساخته بود ، پیر و جوان با ساز و نقاره - طبل زنان و شادی کنان - به استقبال بیرون آمدند . آنان پرچمها را بلند کرده در سایه آن می رقصیدند و اسیران خاندان رسالت را تماشا می کردند ، بدینگونه شش فرسخ از قافله استقبال کردند . حضرت ام کلثوم علیه السلام چون جمعیّت و شادی ایشان را بدین میزان دید دلش به درد آمد و فرمود : خداوند جمعیّت شما را به تفرقه اندازد و کسی را برشما مسلّط کند که همه شما را به قتل برساند . (۱۷۴)

عمادالدین طبری در کامل بهائی (ج ۲ ص ۲۹۲) می نویسد :

ملاعینی که سر امام حسین علیه السلام را از کوفه بیرون آوردند از قبایل عرب خائف بودند که مبادا غوغا کنند و از ایشان بازستانند . پس راهی که به عراق است ترک کردند و بیراهه رفتند . چون به نزدیک قبیله ای رسیدند ، علوفه طلب کردند و گفتند سرهای خارجی همراه داریم . بدین منوال می رفتند تا به بعلبک رسیدند . قاسم بن ربیع که والی آنجا بود گفت : شهر را آذین بستند و با چندهزار دف و نای و چنگ و طبل سر امام حسین علیه السلام را به شهر بردند . چون مردم را معلوم شد که سر امام حسین علیه السلام است ، یک نیمه شهر خروج کردند و اکثر آذینها بسوختند و چند روز فتنه ها پدید آمد .

آن ملاعین که با سر امام حسین علیه السلام بودند پنهان از آنجا بیرون رفتند و به مرزین رسیدند و آن اول شهری است از شهرهای شام . نصر بن عتبه لعین از طرف یزید حاکم آنجا بود ، شادیها کرد و شهر را آذین بست و همه شب به رقص مشغول بودند ، ابری و برقی پیدا شد و آذینها جمله بسوخت .

بدین ترتیب اسرا را وارد شام کردند .

ورود اسرا به شام

شیخ ابوالحق نوشته است ، در آن حال که سر امام حسین (ع) را در شام می گردانیدند ناگاه سر از بالای نیزه بیافتاد؛ دیواری خمیده شد و آن سر را نگاه داشت و نگذاشت که به زمین افتد . پس در آنجا مسجدی ساخته شد (۱۷۵) که تا به حال موجود است .

نیز نوشته است که اهل شام ازدحام نموده از دروازه ساعات بیرون آمدند و اسیران را دیدند در حالیکه مکشفات الوجوه بودند و سرها بر نیزه ها بود . قسم به خدا اسیرانی خوشروتر از آنها ندیده بودم . پس آنها را آوردند تا به در قصر یزید رسیدند .

مردم به امام زین العابدین علیه السلام نظر می کردند در حالیکه محکم به زنجیرها بسته بود . پس اسیران را در خانه یزید نگاه داشتند و به روایتی تا سه ساعت آنها را معطّل کردند تا از یزید اذن بگیرند و آنها را وارد خانه یزید نمایند . پس خولی وارد شد اذن گرفت و اهل بیت را وارد کردند . (۱۷۶)

عمادالدین طبری نیز می نویسد :

قریب پانصد هزار مرد و زن و امیران ایشان با دفها و طبلها و کوسها و بوقها و دهلها بیرون آمدند و چند هزار مردان و زنان و جوانان

رقص کنان و دف و چنگ و رباب زنان استقبال کردنـد . جمله اهل و لایت دست و پای خضاب کرده و سـرمه در چشم کشـیده و لباسها پوشیده ، روز چهارشنبه شانزدهم ربیع الا ول به شهر رفتند از کثرت خلق گویی که رستخیز بود .

چون آفتاب برآمـد ، ملاعین سـرها را به شـهر درآوردنـد . از کثرت خلق به وقت زوال به در خانه یزید لعین رسـیدند . یزید لعنه الله تخت مرصّع نهـاده بود ، خـانه و ایوان آراسـته بود و کرسـیهای زرّین و سـیمین در راست و چپ نهاده . آن جانیان به نزد یزیـد لعین آمدند . او از آن جنایتکاران احوال پرسید ، آنان در جواب گفتند : ما به دولت امیر ، دمار از خاندان ابو تراب برآوردیم . (۱۷۷)

امان از شام !

در روایت آمده از امام سـجّاد علیه السـلام پرسـیدند : سـخت ترین مصائب شـما در سـفر کربلا کجا بود ؟ در پاسخ ، فرمود : (الشّامُ الشّامُ الشّامُ) ، یا سه بار فرمود : (امان از شام) .

به روایت دیگر ، امام سجّاد علیه السلام به نعمان بن منذر مدائنی فرمود : در شام هفت مصیبت بر ما وارد آوردند که از آغاز اسیری تا آخر ، چنین مصیبتی بر ما وارد نشده بود :

۱ . سـتمگران در شـام اطراف مـا را با شمشـیرهای برهنه و نیزه های اسـتوار احاطه کرده بر ما حمله می کردنـد و کعب نیزه به ما می زدند . آنان ما را در میان جمعیّت بسیار نگهداشتند و ساز و طبل می زدند .

۲ . سـرهای شـهدا را میان هودجهای زنهای ما قرار دادن و سـر عمویم عبّاس علیه السلام را در برابر چشم عمه هایم زینب و امّکلثوم علیه السـلام نگهداشـتند ، و سر برادرم علی اکـبر و پسـر عمویم قـاسم علیه السـلام را در برابر چشم سـکینه و فـاطمه (خواهرم) می آوردند و با سرها بازی می کردند ، و گاهی سرها به زمین می افتاد و زیر سم ستوران قرار می گرفت .

۳ . زنهـای شـامی از بالای بامها ، آب و آتش بر سـر ما می ریختنـد . آتش به عمّامه ام افتاد ، ولی چون دسـتهایم را به گردنم بسـته بودند ، نتوانستم آن را خاموش کنم . در نتیجه عمامه ام سوخت و آتش به سرم رسید و سرم را نیز سوزانید .

۴ . از طلوع خورشـید تا نزدیک غروب ما را همراه ساز و آواز ، در برابر تماشای مردم در کوچه و بازار گردش دادند و می گفتند : ای مردم ، بکشید اینها را که در اسلام هیچگونه احترامی ندارند .

۵ . ما را به یک ریسـمان بسـتند و با این حال ما را از در خانه یهودی و نصاری عبور دادند ، و به آنها می گفتند : اینها همان افرادی هسـتند که پـدرانشان ، پـدران شـما را (در خیبر و . . .) کشـتند و خـانه های آنها را ویران کردنـد ، امروز شـما انتقام آنها را از اینها بگیرید .

(یا نُعمانُ فَما بقی اءحد منهم الا وَقَدْ اَلقی عَلَیْنا مِنْ التُرابِ وَالا حجارِ وَالا خشاب ما اءرادَ) .

(ای نعمان هیچ کس از آنها نماند مگر اینکه هرچقدر می خواست از خاک و سنگ و چوب به سوی ما افکند) .

۶ . مـا را به بـازار برده فروشان بردنـد و خواسـتند ما را به جای غلام و کنیز بفروشـند ولی خداونـد این موضوع را برای آنها مقـدور نساخت .

۷ . ما را در مکانی جای دادنـد که سـقف نـداشت ؛ روزها از گرما و ترس کشـته شـدن ، همواره در وحشت و اضـطراب به سـر می برديم . (۱۷۸)

بخش ششم : رویارویی شجره طیّبه و شجره خبیثه در شام

ادامه نبرد صفیّن و عاشورا ، در کاخ یزید

یزیـد لعین بزمی آراسـته بود تـا پیروزی را جشن بگیرد ، کامیـابی خود را نشان دهـد ، و خانـدان وحی را بکوبـد؛ ولی چنین نشـد .

مجلس بزم وی دادگاه محاکمه اش گردید ، و حکم بر علیه او صادر شد!
پیروزی او به شکست تبدیل گردید ، و شهد در کامش شرنگ شد . به جای کوبیدن خاندان وحی ، خود کوبیده شد . آری ، حق در همه جا پیروز است و ناله مظلوم از قدرت ظالم قویتر .
نخستین حکمی که در این محاکمه جهانی ، بر علیه یزید لعین صادر گردید ، از سوی همسرش هند بود . هند ناظر جریانهای مجلس بود . آنچه رخ داده بود دیده و آنچه گفته شده بود شنیده بود .
وی ناگهان خود را به درون مجلس انداخت و از شوهر پرسید : این سر حسین علیه السلام پسر فاطمه علیه السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است ؟ ! یزید لعین گفت : آری ، برو شیون کن و سیاه بپوش ! هند گریه کنان از مجلس بزم شوهر بیرون رفت .
این هم شاهکاری از شاهکارهای زینب علیه السلام بود . یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله که در مجلس بزم شرکت داشت ، روی به یزید کرده گفت : تو ، روز رستاخیز خواهی آمد و ابن زیاد شفیع تو خواهد بود؛ این سر نیز خواهد آمد ، در حالیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله شفیع اوست !
یزید ، به جز ابن زیاد ، شفیعان دیگر نیز دارد! پدرش معاویه ، جدّش ابوسفیان ، و دیگران ! قضات دیگری که حکم بر علیه یزید لعین صادر کردند ، اینان بودند : مسلمانان آن روز ، مردم شام که همگی مسلمان نبودند ، آیندگان بشری ، و فرشتگان آسمانها .
این تازه محاکمه فوری یزید لعین است ، و محاکمه بزرگ او در آینده خواهد بود که حضرت زینب علیه السلام از آن خبر داده است . در دادگاهی که قاضی آن خدای و خصم یزید لعین ، رسول خداصلی الله علیه و آله ، و گواهان آن اعضا و جوارح یزید و فرشتگان می باشند؛ فرشتگانی که از سوی خدای ناظر رفتار و کردار بندگان هستند ، و پرونده ای تشکیل می دهند که محال است چیزی در آن فراموش گردد . گواه بالاتر از همه نیز خود خدا می باشد که هر چه کرده و شده در حضورش بوده و خواهد بود .
یزید لعین دستور داد اسیران را از کاخ بیرون بردند و زندانی کردند . زندان آنها جز خرابه ای نبود؛ خرابه ای که ساکنانش را از گزند سرما و سوز گرما محفوظ نمی داشت . دیری نپایید که چهره اسیران پوست انداخته و سوزش بیرون بر آتش درون آنان افزوده گردید . این ، پذیرایی یزید از مهمانان اسیر بود و آن هم ، پذیرایی کوفیان از میهمانان شهید! هر دو گروه میهمان بودند و هردو گروه پذیرایی شدند و چگونه پذیرایی شدند ؟ !
اسارت زینب و شهادت امام حسین علیه السلام با هم رابطه مستقیم دارند؛ اسارت ، فلسفه شهادت را آشکار می سازد ، و نمی گذارد شهید ناشناخته بماند . (۱۷۹)

اهل بیت علیه السلام در کاخ یزید

زنان آل ابی سفیان جملگی به استقبال دختران رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمدند ، بر دستها و پاهای آنها بوسه زدند و نوحه و گریه کردند و سه روز تعزیت داشتند . گویند چون اهل بیت علیه السلام را بدین صفت دیدند لباسهای خویشتن را درآورده و بدیشان دادند . (۱۸۰)
به روایتی ، اهل بیت علیه السلام را وارد قصر یزید لعین نمودند و در آنجا به روایتی مجلسش که به پایان رسید ، امر کرد تا سر مقدّس را به در خانه اش نصب نمودند ، و زنان را به اندرون خانهٔ خود فرستاد .
پس زنان یزید چون اهل بیت را به آن احوال مشاهده نمودند گریستند و زینتهای خود را انداختند و مشغول عزاداری شدند .

گفتگوی شجاعانه عمروبن حسن با یزید کافر

روزی یزید ملعون علی بن الحسین علیه السلام را با عمرو بن حسن احضار کرد ، عمر کودکی بود گفته شده است که یازده سال

داشت و به عمر گفت : با این فرزند من خالد کشتی می گیری ؟ عمرو در جواب گفت نه ، به کشتی گرفتن با او حاضر نیستم ولی خنجری به من بده و خنجری به او بده تا با هم بجنگیم یزید شعری خواند :

شنشنۀ اءعرفها مِنْ اءَخْزِمٍ

هَلْ تَلِدُالْحَیَّۀُ إ لّا الحیۀ

زاخزم همین خوی دارم امیه

که از مار جز مار ناید پدید

و این دو مثل در عربی در مقام تحسین گفته شود و ما به جای آن در مقام تحسین گوئیم شیر را بچه همی ماند بدو . (۱۸۱)

در بعضی نسخ دارد که گفت با پسرم خالد جنگ می کنی عمرو گفت مرا کاردی ده و او را هم کاردی تا جنگ کنیم .

گفتگوی ام کلثوم علیه السلام با خواهر یزید

نیز به روایتی ، زمانی که حرم امام حسین علیه السلام را وارد مجلس یزید کردند ، سر مطهّر امام حسین علیه السلام در پیش روز یزید بود و فاطمه و سکینه علیه السلام گردن می کشیدند تا آن سر را ببینند . یزید گفت زنها را وارد حرم من نمایید . به روایت دیگر چون حرم امام را به خانه یزید بردند زنان یزید لباسها و جامهای بسیار برای آنها آوردند و آنها قبول نفرمودند . نیز به روایتی ، یزید را خواهری موسوم به هنده بود . وی نزد حرم امام حسین علیه السلام آمد و گفت : ام کلثوم خواهر امام حسین علیه السلام کدام یک از شماهایید ؟ ام کلثوم علیه السلام فرمود :

منم دختر امام زکی و تقی امیرالمؤ منین علی بن ابی طالب . علیه السلام

خواهر یزید گفت : شماها ربیعه و ابوجهل و عتبه را کشتید ، لذا این مصیبتها بر شماها وارد شد . آیا فراموش کرده ایم که پدر تو دربدر مردان ما را کشت ؟ ! ام کلثوم علیه السلام فرمود ای دختر هند جگر خوار ، زنان ما مانند زنان شما نیستند که به زنا مشهور باشند و مردان ما مانند مردان شما نیستند که سالها مشغول بت پرستی بودند . آیا جد تو ابوسفیان نبود که لشگرها گردآورد و با پیغمبر خدا جنگ کرد ؟ ! آیا مادر تو هند نبود که نفس خود را بر وحشی بذل کرد و جگر حمزه سیّدالشهدا علیه السلام را بخورد ؟ ! آیا پدر تو معاویه نبود که شمشیر به روی علی بن ابی طالب علیه السلام کشید ؟ ! آیا برادر تو یزید نیست که از روی ظلم برادر مرا که سیّد شباب اهل جنّت و فرزند دختر پیغمبر خدا است و میکائیل و جبرائیل خادم او بودند کشت ؟ ! خواهر یزید لعین چون این سخنان بشنید هیچ جوابی نتوانست بدهد .

گفتگوی حضرت سکینه علیه السلام با دختر یزید

یزید لعین همچنین دختری به نام عاتکه داشت . وی نیز پرسید سکینه علیه السلام دختر امام حسین علیه السلام کدام یک از شمایید ؟ سکینه فرمود : منم دختر آن کسی که او را در عوض کفّار بدر و حنین کشتید . وای بر تو ما را استهزا می کنید و شماتت می نمایید . دختر یزید لعین گفت :

من عاتکه دختر یزیدم ، صاحب عزّت و دولتم ، و اهل حق و دیانتم !! سکینه علیه السلام فرمود : تو کسی هستی که پدر ستمگرت به کشتن آل محمّد صلی الله علیه و آله فخر می کند و مادرت نیز تمکین غلام خود را کرد ، پس بر تو و بر او لعنت خدا باد!

دختر یزید لعین از این پاسخ گویا سنگ بر دهانش خورد و نتوانست هیچ چیزی بگوید . (۱۸۲)

سر بریده امام حسین علیه السلام قرآن می خواند!

قطب راوندی از منهال بن عمرو روایت کرده است که گفت : به خدا قسم در دمشق دیدم که سر مبارک امام حسین علیه السلام را بر سر نیزه کرده بودند و در پیش روی آن حضرت کسی سوره کهف می خواند ، چون به این آیه رسید (اءمْ حَسِبْتَ اءن اءصْحابَ الْکَهْفِ وَالرَّقیمِ کانوُا مِنْ آیاتِنا عَجَبا)(۱۸۳) : آیا گمان کردی ای پیغمبر صلی الله علیه و آله که داستان (اصحاب کهف) و (اصحاب رقیم) از دلایل قدرت ما چیزی است عجیب ؟ به قدرت خدا سر مقدّس سیّدالشهدا علیه السلام به سخن آمد و به زبان فصیح و گویا گفت : امر من از قصه اصحاب کهف عجیبتر است ؛ و این اشاره است به رجعت آن جناب برای طلب خون خود .(۱۸۴)

امام سجّاد علیه السلام خود را معرفی می کند

مزدوران و جیزه خواران یزید کافر ، اهل حرم و اولاد سیّد پیغمبران را در مسجد جامع دمشق که جای اسیران بود بازداشتند .

در این وقت پیرمردی از اهل شام به نزد اسرا آمد و گفت : الحمدلله که خدا شما را کشت و شهرها را از مردان شما آسوده کرد و یزید را بر شما مسلّط گردانید .

علی بن الحسین امام سجّاد زین العابدین علیه السلام به او فرمود : ای پیرمرد ، آیا قرآن خوانده ای ؟

گفت : بلی .

فرمود : این آیه را خوانده ای : (قُلْ لا اءسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ اءجْرا إ لّا الْمَوَدَّهَ فی الْقُرْبی) (۱۸۵)

یعنی بگو ای پیغمبر من به پاس (رنج) رسالت مزدی از شما نمی خواهم بجز دوستی خویشاوندانم .

علی بن الحسین علیه السلام فرمود : خویشاوندان ، ماییم که خداوند دوستی ما را مزد رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله گردانیده است .

امام باز فرمود : این آیه را خوانده ای : (وَآت ذَالْقُرْبی حقه)(۱۸۶) عرض کرد : بلی . امام سجّاد علیه السلام فرمود : ماییم آنها که خداوند بزرگ پیغمبر خود را امر کرده است که حق ما را عطا کند .

باز فرمود : آیا این آیه را خوانده ای : (وَاعْلَموُا اءنّما غَنِمْتُمْ مِنْ شی فَاءن لِله خُمُسَهُ وَ لِلرَّسوُلِ وَلِذِی الْقُرْبی) (۱۸۷) یعنی بدانید هرچه سود برید پنج یک آن مخصوص خدا و رسول و خویشاوندان رسول است .

امام سجّاد علیه السلام فرمود : آری ماییم خویشاوندان رسول خدا صلی الله علیه و آله .

فرمود : آیا این آیه را خوانده ای : علیه السلام (اِنَّما یُریدُ الله لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرجس اءهْلَ الْبَیْتِ وَ یطهرکم تَطْهیرا) (۱۸۸)

پیرمرد گفت : این آیه را خوانده ام . امام سجّاد زین العابدین علیه السلام فرمود : ماییم آن خاندانی که خداوند آیه تطهیر را مخصوص ما نازل فرموده است .

راوی می گوید : پیرمرد ساکت شد و از گفته های خود پشیمان گردید ، و عمامه خود را از سر افکند و رو به آسمان کرد و گفت : خداوندا ، بیزاری می جویم به سوی تو از دشمنان آل محمد صلی الله علیه و آله (۱۸۹) سپس به حضرت امام سجّاد زین العابدین علیه السلام عرض کرد : آیا راه توبه برای من باز است ؟ امام علیه السلام فرمود : آری ، اگر توبه کنی خداوند توبهٔ ترا می پذیرد و تو با ما خواهی بود . عرض کرد : من توبه کارم .

گزارش رفتار این پیرمرد به یزید لعین رسید دستور داد پیر مرد را کشتند . (۱۹۰)

همچنین می گویند : هفتاد کس از مشایخ دمشق به طلاق و عتاق و حج سوگند خوردند که پیغمبر صلی الله علیه و آله را به غیر از یزید خویشی نمی دانستیم ، و همه از امام زین العابدین علیه السلام عذر خواستند و زاری کردند ، و او نیز همه را عفو فرمود .(۱۹۱)

هندو شاه صاحبی نخجوانی در کتاب تجارب السلف که در سال (۴۷۲ ه) آن را به انجام رسانیده ، در پایان سخنان پیرمرد شامی با امام سجّاد علیه السلام چنین می گوید :

به خدا سوگند من هرگز ندانستم (محمد صلی الله علیه و آله) را به غیر از یزید و خویشان او خویشاوندی دیگر هست .

آنگاه بگریست و از امام زین العابدین علیه السلام عذر خواست . (۱۹۲)

یزید چوب مزن !

از حضرت سکینه بنت الحسین علیه السلام نقل شده که فرمودند : من سخت دل تر از یزید ندیدم ، زیرا در حضور ما آن ملعون چوب بر سر بریده پدرم می زد و ما مشاهده می کردیم . لذا علیا مکرمه سکینه بیطاقت شد و با چشم گریان جلوی تخت یزید دوید و فرمود : آخر سر بریده چه گناه دارد ؟ ! یزید ، بیش از این در حضور ما چوب بر این سر بریده مزن ! یزید از جرئت او تعجّب کرد و گفت : تو کیستی ؟ فرمود من سکینه دختر امام حسین علیه السلام می باشم .

یزید گفت چرا دیده تو گریان است

سکینه گفت که این حالت یتیمان است

یزید گفت چرا بنگرم رُخت نیلی

سکینه گفت زبس شمر دون زده سیلی

یزید گفت چرا سرفکنده ای در پیش

سکینه گفت ز داغ پدر شدم دلریش

یزید گفت چرا می زنی به سینه و سر

سکینه گفت ز داغ برادرم اکبر

یزید گفت ز آستین رخت حجاب مکن

سکینه گفت دلم را ز غم کباب مکن

به جای مقنعه ، پوشم به آستین رویم

مباد آنکه تماشا کند کسی رویم (۱۹۳)

چوب خیزران

وقتی که اُسرا را وارد مجلس یزید (حرام زاده) کردند ، حضرت امام زین العابدین علیه السلام خطاب به یزید فرمود : ای یزید ، اگر جدّ ما ، ما را به این حالت دیده و از تو می پرسید که عترت مرا چرا به این حال به مجلس حاضر کرده ای ، چه در جواب می گفتی ؟ ! یزید چون این سخن بشنید امر کرد که غل و قیدها را از پیکر او برداشتند و اذن داد که زنان بنشینند ، و به روایتی ، سوهانی خواست و به دست خودش با آن سوهان آهنی را که بر گردن امام سجّاد علیه السلام بود برید و گفت : می خواهم که کسی دیگر را بر تو منّتی نباشد .

سپس دستور داد تا طشت طلایی حاضر کردند ، و سر امام علیه السلام را در آن گذاشتند .

پس چون زینب سلام الله علیها یزید را دید که چنین کرد ، فریاد یا حسیناه علیه السلام یا حبیب رسول الله صلی الله علیه و آله برآورد و گفت : یا اباعبدالله ، گران است بر ما که تو را به این حال ببینم و گران است بر تو که ما را به این حالت مشاهده نمایی .

پس از سخنان زینب کبری علیه السلام دست دراز کرد و روپوش سر را برداشت ، ناگاه نوری از آن سر ساطع شد و به آسمان بلند

شد و همه حاضران را مدهوش ساخت . نیز به روایتی ، آن لبها حرکت کرده و شروع به خواندن قرآن نمود ، و گویا این آیهٔ شریفه را خواند : (وَسَیَعْلَمُ الَّذینَ ظَلَموُا اءی مُنْقَلَبٍ ینقلبون) (۱۹۴)

یزید چون دید رسوا می شود و خواست امر را بر حضّار مشتبه سازد چوب خیزرانی را که در دست داشت بر لب و دندان امام حسین علیه السلام زد .

اینجا بود که ابوبرزه اسلمی بلند شد و گفت : یزید چرا می زنی ؟ !

ابوبرزه اسلمی ، به روایتی ، از صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله بود . او مدّتها بودکه در شام منزل داشت و از خانه بیرون نمی آمد و هر قدر معاویه طالب دیدار او می شد او اعتنا نمی کرد ، هرقدر معاویه برایش زر فرستاد قبول نمی کرد ، ولی چون شنید که آل الله را به مجلس یزید آورده اند خود را به مجلس انداخت تا دفع شرّی از آنها نماید . چون این عمل را از یزید مشاهده کرد از جای برخاست و بر عصای خود تکیه داد و گفت : وای بر تو یزید ، با چوب خود به دندانهای امام حسین علیه السلام می زنی ؟ ! و حال آنکه جدّش این دندانها را و دندانهای برادرش را می بوسید و می مکید و می فرمود : (اءنتُما سیّدا شباب اءهل الجنّهٔ ، قاتل الله قاتلکما) .

یزید از شنیدن این سخنان ، غضبناک گردید و امر نمود تا او را کشان کشان از مجلس بیرون بردند و در آن حال چوب بر دندانهای امام حسین علیه السلام را زیادتر کرد که ناگاه کلاغی بر کنگره قصرش شروع کرد به صدا کردن . (۱۹۵)

آن ملعون از شنیدن صدای کلاغ بر خود لرزید و حالش پریشان گردید . به روایت سهل ، در همان حال که سر را در طشت طلا گذاشته ، مندیل دبیقی به رویش افکنده و در پیش روی یزید گذاشتند ، کلاغی شروع به آواز کردن نمود و یزید شعر کُفر آمیزی خواند .

در این حال که از بانگ کلاغ پریشان حال شده بود ، راءس الجالوت که عالم یهودیان بود وارد گردید . او ، که طبیب یزید بود ، از یزید پرسید این سر از آن کیست ؟ گفت : سر خارجی است . گفت : نامش چیست ؟ گفت : حسین . پرسید : او به خلافت از تو سزاوارتر بود ، آیا نمی دانی که میان من و داود پیغمبر چهل جد واسطه است و یهود به این واسطه مرا تعظیم می نمایند و به وجود من تبرّک می جویند؛ و دیروز محمد صلی الله علیه و آله در میان شما پیامبر بزرگواری بود و امروز اولادش را کشتید و حرمش را اسیر نمودید .

سپس شمشیرش را برداشته به یزید حمله کرد که او را بکشد ، حضّار نگذاشتند او به یزید برسد . پس آن یهودی به طرف سر مطهّر حرکت کرد ، سر را برداشت و بوسید و گفت : خدا لعنت کند کشنده تو را ، و جدّت خصم او باشد . گران است بر من که اول کس نباشم که در راه تو شهید می شود . پس از جانب من به جدّت سلام برسان و بگو که من به رسالت تو اقرار دارم .

یزید گفت : اگر نه این بود که مرا در ناخوشیها به معالجه تو حاجت است ، تو را به بدترین کشتنها می کشتم .

طبیب گفت : قسم به خدا که بعد از این ترا معالجه نخواهم کرد ، مگر به چیزی که مرضهای تو را افزون کند .

در اینجا بود که یزید دستور داد طبیب را گردن زدند . (۱۹۶)

به سر امام حسین (ع) تازیانه زدند

هلال بن معاویه می گوید : مردی را دیدم که سر مقدّس حسین بن علی علیه السلام را به همراه داشت و حمل می نمود . آن سر بریده به سخن آمد و آن مرد را مخاطب قرار داد و فرمود : بین سر و بدن من جدایی انداختی ، خدا بین گوشت تو جدایی بیندازد و تو را آیتی قرار دهد برای مردم . آن مرد تازیانه خود را کشید آن قدر به آن سر زد تا ساکت شد . (۱۹۷)

مرحوم مقرّم می نویسد : موقعی که فرستاده پادشاه روم به یزید پرخاش نمود و عمل جنایت بار او را محکوم ساخت و یزید امر به

قتل او داد ، سر مقدّس به صدای بلند به سخن آمد و خواند : لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلّا بِاللهِ . (۱۹۸)

نیز می نویسد : آن سر مقدّس را بر درخت نصب نمودند . مردم دورش جمع شدند دیدند نوری از آن سر ظاهر است و این آیه را می خواند : (۱۹۹) (وَ سَیَعْلَمُ الَّذین ظَلَموُا اءی مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبوُنَ) (۲۰۰) یعنی و به زودی آنان که ظلم کردند خواهند دانست که به کدام مکان باز خواهند گشت ، که آن دوزخ است سلمه بن کهیل شنید که سر مقدّس این آیه را تلاوت می کند : (فَسَیَکْفیکَهُمُ اللهُ وَ هُوَ السَّمیعُ الْعَلیمُ) (۲۰۱) یعنی پس خدا به زودی کفایت کند تو را از شرّ ایشان و اوست دانا و شنوا .

در این زمینه قضایای مشابه دیگری نیز نقل شده که به برخی از آنها ، نظیر داستان یحیی حرّانی قبلا اشاره کردیم .

نصب سر بریده در مسجد شام

یزید پس از جسارتهایی که به سر مقدّس نمود ، دستور داد سر مبارک را در مسجد جامع دمشق نصب کنند ، در همان محلّی که سر شریف یحیی بن زکریّا علیه السلام نصب شد و سر مبارک سه روز در آنجا معلّق بود . (۲۰۲)

حیف است که خون حلق تو ریزد به روی خاک

یحیای من ، اجازه که طشتی بیاورم

زنی از امام حسین علیه السلام دفاع کرد و کشته شد

راوی گوید من در نزد یزید بودم ، زنی را دیدم وارد شد در کمال وقار که نیکوتر از آن زن ندیده بودم . آمد مقابل یزید و پرسید این سر کیست ؟ گفت : سر حسین علیه السلام . آن زن گفت : قسم به خدا که دشوار و گران است بر جدّ و پدر و مادرش که این سرها را به این حال مشاهده نمایند . قسم به خدا که الحال در خواب می دیدم که درهای آسمان گشوده شد و پنج فرشته فرود آمدند ، که به دست آنها قلابهایی از آتش بود ، و می گفتند که از جانب خداوند ماءموریم که خانه یزید را آتش زنیم و بسوزانیم . یزید چون این سخن بشنید به سوی او نگریست و به او گفت : وای برتو ، تو زر خرید من می باشی و نعمت من می خوری و این سخنان می گویی ، قسم به خدا که به بدترین کشتنها تو را بکشم ! آن زن گفت : چه کارکنم که مرا نکشی و از تقصیر من بگذری ؟ یزید گفت : بر فراز منبر بالا رو و علی علیه السلام و فرزندانش را دشنام ده ! گفت : چنین کنم . پس مردم را جمع کردند و آن زن بر بالای منبر رفت و گفت : ای گروه مردمان ، بدانید یزید مرا امر کرده که علی بن ابی طالب علیه السلام و فرزندانش را دشنام دهم و حال آنکه علی علیه السلام در محشر ساقی کوثر و حامل لوای پیغمبر است و فرزندانش حسن و حسین علیه السلام آقایان جوانان اهل بهشتند . پس ای مردم ، گوش کنید آنچه را که من می گویم . مردم گوش فرا داشتند تا ببینند که چه می گوید .

زن گفت : آگاه باشید که لعنت خدا و لعنت تمام لعنت کنندگان بر یزید باد و همچنین بر هر کسی که در قتل امام حسین علیه السلام متابعت و مشایعت او را کرده است و صلوات بر علی و فرزندان علی علیه السلام باد ، از آن روز که خدا دنیا را آفرید تا به امروز ، و بر همین صلوات زنده ام و می میرم و روز قیامت زنده می شوم . یزید چون این سخن بشنید خشمناک گردید و گفت : کیست که این زن را بکشد ؟ پس ملعونی برخاست و شمشیری به آن زن زد و او را کشت .

به روایتی ، این زن زوجه یزید بود و چون از خواب بیدار شد بر صورت خود سیلی زد و تمام لباسهای فاخری که پوشیده بود پاره کرد و گفت :

سپس با سر برهنه به نزد یزید آمد و گفت ای یزید ، دست از ظلم اولاد فاطمه علیه السلام بردار و آنگاه خواب خود را حکایت کرد .

و این قصّه را ابومخنف به نوعی دیگر ذکر کرده است . (۲۰۳)

حامی امام حسین علیه السلام کشته می شود

منصور بن الیاس گفت : بیش از هزار آذین بستند . آن لعین که سر امام حسین علیه السلام را بر سر نیزه داشت خواست که وارد شهر شود ، اسب او فرمان نبرد . چند اسب برایش آوردند فایده نکرد . سر امام حسین علیه السلام از نیزه بیفتاد . ابراهیم موصلی آنجا بود سر را نیک احتیاط کرد ، دانست که سر امام حسین علیه السلام است . خلق را ملامت بسیار کرد و شامیان او را شهید کردند . (۲۰۴)

سر بریده با امام سجّاد سخن می گوید!

در شرح وافیه ابی فراس آمده است : موقعی که امام سجّاد علیه السلام از یزید ملعون خواست سر بریده پدرش را به او نشان دهد و یزید جواب داد ابدا سر پدرت را نخواهی دید ، سر مقدّس در طشت بود و دستمالی بر روی سر انداخته بودند ، ناگهان دستمال از سر مقدّس بلند شد و سر مقدّس شهید کربلا به سخن آمد و فرمود : سلام بر تو ای پسرم ، سلام بر تو ای علی . سپس امام سجّاد علیه السلام عرض کرد : بر تو باد سلام و رحمت و برکات خدا ای پدر ، مرا در این سن کم یتیم کردی و رفتی و بین من و شما جدایی افتاد و من به مدینه و حرم جدّم می روم و تو را نزد خداوند ودیعه می گذارم . خدا نگهدارت باشد . (۲۰۵)

سر بریده ، خواهر را امر به صبر می کند!

از بعضی مقاتل عامّه نقل شده است : زمانی که اهل بیت علیه السلام را وارد شام نمودند علیا مخدّره زینب به شمر ملعون فرمود : ما را از خلوتی عبور دهید . آن لعین اعتنا نکرد و چند تازیانه به بی بی زد . علیا مخدّره ناراحت شد و به زمین امر فرمود : فرو ببر او را ، و زمین تا کمر او را فرو برد . صدای نازنین امام حسین علیه السلام بلند شد : خواهر ، برای رضای خدا صبرکن . بی بی زینب به زمین امر فرمود : رهایش کن ، و زمین رهایش کرد . (۲۰۶)

چه کسی پیروز شد ؟ !

در خبر است که ابراهیم بن طلحه بن عبدالله چون شنید اسرا را به شهر در می آورند ، به استقبال علی بن الحسین علیه السلام سرعت کرد و از در شناعت و شماتت گفت : ای علی بن الحسین ، چه کسی غالب شد ؟ ! و به روایتی ، این وقت آن حضرت در محملی بود و سر در گریبان فرو می داشت ، پس سر برآورد و فرمود : اگر می خواهی بدانی کدام یک غالب شد ، چون هنگام نماز رسید اذان و اقامه بگوی ! کنایه از آنکه در اذان و اقامه آن کس را که بعد از خدای تعالی جلّ جلاله نام مبارکش را به آواز بلند در محضر جماعت قرائت کنند او جد من محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله است و فرزندان او ابدالا باد قاهر و غالبند و این ابراهیم بن طلحه آن کسی است که در جنگ جمل با لشگر طلحه و زبیر همراه بود . (۲۰۷)

ما امامان زنده ایم !

حارث بن وکیده می گوید : من از کسانی بودم که سر امام حسین بن علی را حمل می کردند ، ناگاه شنیدم آن سر مقدّس قرآن می خواند؛ سوره کهف می خواند . متحیّر شدم که من صدای حسین بن علی علیه السلام را می شنوم ، فرمود : ای پسر وکیده ، آیا نمی دانی ما جماعت امامان زنده ایم و در نزد پروردگار به ما رزق می رسد ؟ با خود گفتم : من این سر را می ربایم . آقا فرمود : تو به این مقصود نمی رسی ، بگذار آنها را ، ریختن آنها خون مرا اعظم از گردانیدن سر من است .

سپس خواند : (فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ اذ الاَغْلالُ فی اءَعْناقِهِمْ وَالسلاسل یُسْحَبُونَ) (۲۰۸)

درکتاب مناقب ابن شـهر آشوب نقل شده است : زمانی که سـر مقدّس شـهید کربلا را بر درخت نصب نمودند شنیده شد این آیه را تلاوت می کند : (۲۰۹) (وَ سَیَعْلَمُ الذین ظَلَمُوا اءی مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبونَ) . (۲۱۰)

ابن شـهر آشوب می گوید : سـر بریده امام حسـین علیه السـلام را در یکی از کوچه های کوفه بیاویختند ، آن سر مبارک این آیه را تلاوت کرد (۲۱۱) : (نَحْنُ نَقُص عَلَیْکَ نَبَاءهُمْ بِالْحَق إ نَّهُمْ فِتْیَهٌ آمَنوا بربهم وزدناهم هُـدی) . خداونـد عالم خطاب به رسول اکرم صلی الله علیـه و آلـه می کنـد : مـا می گـوییم برای تـو ای پیغمبر صـلی الله علیـه و آلـه قصه ایشـان را به حقیقت ؛ بـدان که ایشـان جوانمردانی بودند که ایمان آوردند به پروردگار خود و زیاد کردیم ما هدایت ایشان را .

گفتگوی یزید و امام سجّاد علیه السلام

یزید لعین در یک مجلس به امام سـجّاد علیه السـلام عرض کرد : ای فرزند حسـین ، پدر تو قطع رحم من کرد و بر سـر سـلطنت من منازعه نمود و رعایت حق من نکرد؛ خدا نیز با او چنین کرد! حضـرت امام زین العابدین علیه السـلام فرمود : ای پسر معاویه و هند ، پیغمبری و پادشاهی پیوسته با ما و اجـداد ما بود . پیش از آنکه تو متولّـد شوی در روز بـدر و احـد و احزاب پرچم حضـرت رسول صلی الله علیه و آله در دست جـد من علی بن ابی طالب علیه السـلام قرار داشت و پرچم کافران در دست پدر و جد تو بود . وای بر تو ای یزیـد ، اگر بـدانی که در حق برادران و پدران و عموها و اهل بیت من چه کرده ای و چه خطاهایی مرتکب شده ای ، هر آینه به کوهها می گریزی و بر روی خاکستر می نشینی و فریاد واویلا برمی آوری . آیا شـرم نداری که سر پدر من حسین ، فرزند فاطمه و علی علیـه السـلام و جگر گـوشه رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله ، بر در دروازه شـهر شـما آویخته است ، در حـالیکه او یادگـار حضـرت رسالت است . یزید ملعون از سـخنان آن حضرت به خشم آمد و به یکی از ملازمان خود حکم کرد که او را به این باغ ببر و گردن بزن و در آنجا دفن کن ! چون آن ملعون حضـرت را به باغ برد ، مشغول قبرکندن شد و حضرت نیز به نماز پرداخت . چون از کندن قبر فارغ شد و اراده قتل آن حضرت کرد ، دستی از هوا پیدا شد و بر آن لعین خورد . پس او نعره ای زد و بر رو در افتاد و جان به خازن جهنّم سپرد . خالد ، پسر یزید ، چون آن حالت را دید نزد پدر پلید خود رفت و آنچه واقع شده بود برای وی نقل کرد . آن لعین حکم کرد که او را در همان قبری که برای حضرت کنده است دفن کنند و حضرت را به مجلس طلبید . (۲۱۲)

یزید دستور قتل امام سجّاد علیه السلام را داد

شیخ مفید و سیّد بن طاووس و دیگران ، به طرق مختلف از فاطمه دختر حضرت امام حسین علیه السلام روایت کرده اند که چون ما را به مجلس یزیـد بردنـد ابتدا بر حال ما رقت کرد . سپس مرد سـرخ مویی از اهل شام برخاست و گفت : ای یزید ، این دختر را به من ببخش ، و اشاره به من کرد . من از ترس بر خود لرزیدم و به جامه های عمّه خود زینب علیه السلام چسبیدم . عمّه ام مرا تسکین داد و به آن شامی خطاب کرد که ای ملعون ، تو و یزید هیچیک اختیار چنین امری را ندارید . یزید گفت اگر بخواهم می توانم این کـار را بکنم . زینب علیه السـلام گفت : به خـدا سوگنـد که نمی تـوانی کرد ، مگر آنکه از دین مـا بـدر روی و کفر بـاطن خود را اظهار کنی . آن ملعون در غضب شد و گفت : با من چنین سـخن می گویی ؟ ! پدر و برادر تو از دین بدر رفتند! زینب علیه السـلام گفت : تو و پدر و جد تو اگر مسلمان شده باشید ، به دین خدا و دین پدر و برادر من هدایت یافته اید . آن لعین گفت دروغ گفتی ای دشـمن خـدا . زینب علیه السـلام گفت : تو اکنون پادشاهی و به سـلطنت خود مغرور گردیده ای و آنچه می خواهی می گویی . من دیگر جوابی به تو نمی دهم . پس بار دیگر آن فرد شامی سخن را اعاده کرد . یزید گفت : ساکت شو ، خدا ترا مرگ دهد!

به روایتی دیگر ، ام کلثوم علیه السلام به آن فرد شامی خطاب کرد که ساکت شو ای بدبخت ، خدا زبانت را قطع کند و دیده هایت

را کور گرداند و دستهایت را خشک گرداند و بازگشت ترا به سوی آتش جهنّم گرداند ، اولاد انبیا خدمتکار اولاد زنا نمی شوند . هنوز سخن آن بزرگوار تمام نشده بود که حق تعالی دعای او را مستجاب گردانید : زبان شامی لال ، دیده های او نابینا ، و دستهای او خشک شد! پس ام کلثوم گفت الحمدلله که حق تعالی بهره ای از عقوبتت را در دنیا به تو رسانید و این است جزای کسی که متعرّض حرم حضرت رسالت گردد .

به روایت سیّد بن طاووس ، در مرتبه دوم فرد شامی از یزید پرسید که ایشان کیستند ؟ یزید گفت : آن فاطمه دختر حسین علیه السلام است و آن زن زینب دختر علی بن ابی طالب . علیه السلام شامی گفت : حسین پسر فاطمه و علی بن ابی طالب ؟ یزید گفت : بلی . شامی گفت : لعنت خدای بر تو باد ای یزید ، عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله خود را می کشید و ذریه او را اسیر می کنید ؟ ! به خدا سوگند که من می پنداشتم ایشان اسیران فرنگند . یزید گفت : به خدا سوگند که ترا نیز به ایشان ملحق می کنم ، و حکم کرد که او را گردن زدند . سپس امر کرد اهل بیت رسالت را به زندان بردند . (۲۱۳)

معجزه ای از امام سجّاد علیه السلام در حال اسارت

روزی صیّادی که بچه آهویی در بغل داشت آمد از کنار خرابه عبور کند ، چشمش به اسیران و اطفال افتاد . ایستاد و به تماشای کودکان اهل بیت پرداخت . آنان که آهو بره را مشاهده کردند ، به محضر امام زین العابدین علیه السلام آمدند و گفتند ما آهو می خواهیم . حضرت به صیاد فرمودند آیا این بچه آهو را می فروشی ؟ عرض کرد بلی ، ولی چون خوش خط و خال و زیباست قصد دارم او را نزد یزید ببرم تا انعام بسیار بگیرم . حضرت فرمودند هرچه بخواهی در مقابل این آهو برّه به تو خواهم داد . او تعجّب نمود ، و هنوز چیزی نگفته بود که حضرت تعدادی از ریگهای جلوی خرابه را برداشتند و به او دادند . صیّاد مشاهده کرد آنچه به او داده شده جواهرات پر ارزش و قیمتی است . با خرسندی آهو برّه را تقدیم نمود و رفت .

وی این معجزه را برای دیگران بازگو کرد ، به طوری که در شام منتشر شد و به گوش یزید لعین رسید . یزید صیّاد را طلبید و از او خواست که جریان را برایش نقل کند ، و چون مشاهده کرد وی شیعه و مُحب حضرت گردیده و موضوع را به صورت یک کرامت بیان می نماید و قلوب مردم را متوجّه حضرت می کند ، دستور داد صیّاد را بکشند و دفن کنند تا این خبر بیش از آنچه بین اهالی منتشر شده افشا نگردد . ولی فاصله ای چندان نشد که موضوع به عرض امام سجّاد علیه السلام رسید . حضرت به سر قبر صیّاد آمدند ، و با یک اشاره فرمودند ، به اذن خدا از جایت برخیز! بلافاصله قبر شکافته شد و صیّاد از قبر خارج گردید . (۲۱۴)

خطبه زینب کبری

حضرت زینب عقیله بنی هاشم چون جسارت و بی حیائی یزید را تا این حد دید ، و از طرف دیگر جوّ و فضای مجلس را بسیار مناسب دید بپا خاست و فرمود :

الحمد لله رب العالَمینَ وَ صَلَّی اللهُ عَلی رَسُولِهِ وَ آلِهِ اَجْمَعِینَ ، صَدَقَ اللهُ کَذلِکَ یَقوُلُ (ثم کان عاقبةُ الّذینَ اساؤ ا السؤ ی ان کَذبوا بآیاتِ اللهِ وَ کانوا بِها یَسْتَهْزِؤ ونَ) . (۲۱۵)

اضطننت یا یزیدُ حَیْثُ اَخَذتَ عَلَیْنا اَقْطارَ الارض و آفاقَ السماءِ فَاصْبَحْنا نُساقُ کَما تُساقُ الا ساری ان بِنا عَلَی اللهِ هَواناً وَ بِکَ عَلَیهِ کَرامَةً وَ ان ذلِکَ لِعَظم خَطَرِکَ عِنْدَهُ فَشَمخْتَ بِاَنْفِکَ وَ نَظَرْتَ فِی عطْفِکَ جَذْلانَ مَسْرُورا حَیْثُ رَاَیْتَ الدنیا لَکَ مُسْتَوْثَقَةٌ والاُمُورُ متسقةٔ وَ حِینَ صَفا لَکَ مُلْکُنا وَ سُلْطانُنا ، فَمَهْلا مَهْلا اَنَسِیتَ قَوْلَ اللهِ عَز و جل (وَلا یَحْسَبن الذین کَفَروُا انما نُمْلِی لَهُمْ خَیْرا لانْفُسِهِمْ اِنّما نُمْلِی لَهُمْ لِیَزْدادوُا اثما و لهم عَذابٌ مُهِینٌ) . (۲۱۶)

امن العدل یابن الطلقا (۲۱۷) تَخْدیرُکَ حَرائِرَکَ وامائک و سَوقُکَ بَناتِ

رسول اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهوَ آلِهِ وَ سَلم سبايا قد هتكت سُتُور هن و اَبْدَيْتَ وُجوهَهن ، تَحْدوُ بهن الاعْداءُ من بَلَدٍ الى بَلَدٍ يستشر فهن اَهْلُ المناهل وَالمَناقِلِ وَ يتصفح وجوههن القريب وَالْبَعِيدُ والدنى وَالشريف ، ليس معهن مِنْ رجالهن ولى وَ لا مِنْ حماتهن حمى ، وَ كَيْفَ يُرْتَجى مُراقَبَةُ

مَنْ لَفِظَ فُوهُ اكباد (۲۱۸) الازكياءِ وَ نَبَتَ لَحْمُهُ من دما الشهدا ، وَ كَيْفَ لا يستبطا فى بغضنا اهل البَيْتِ مَنْ نَظَرَ الينا بِالشَنَفِ وَالشَنَآنِ والاحن والاضغان ثم تَقولُ غَيْرَ متاءثم وَ لا مستعظم :

لَاَهَلّوا وَاسْتَهَلّوا فرحا

ثم قالوا يا يَزيدُ لا تُشَلْ

مُنْتَحِياً عَلى ثَنايا اَبِى عَبْدِاللهِ سَيّدِ شَبابِ اَهْلِ الجنة تَنْكُتُها بِمِخْصَرَتِكَ وَكَيْفَ لا تَقولُ ذلِكَ وَ قَدْ نَكَاءَتِ القُرْحةُ وَاسْتَاءْصَلَتِ الشّافَةُ بِاِراقَتِكَ دِماءَ ذُرِّيَّةِ مُحَمَّدٍ صَلّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ وَ نُجومَ الاَرْضِ مِنْ آلِ عَبْدِالمُطَّلب ، وَ تَهْتِفُ بِاَشْياخِكَ زَعَمْتَ اَنَّكَ تُنادِيهِمْ ، فَلَتَرِدَنَّ وَشِيكاً مَوْرِدَهُمْ وَلَتَوَدَّنَّ اَنَّكَ شَلَلْتَ وَ بَكَمْتَ ، وَ لَمْ تَكُنْ قُلْتَ وَ فَعَلْتَ ما فَعَلْتَ .

اللهُمَّ خُذْ بِحَقِّنا وَانْتَقِمْ مِنْ ظالِمِنا وَاحْلُلْ غَضَبَكَ بِمَنْ سَفَكَ دِماءَنَا وَ قَتَلَ حُماتَنا ، فَوَاللهِ ما فَرَيتَ إ لّا جِلْدَكَ وَ لا حَزَزْتَ إ لّا لَحْمَكَ وَ لَتَرِدَنَّ عَلى رَسولِ اللهِ بِما تَحَمَّلْتَ منْ سِفْكِ دِماءِ ذُرِّيَّتِهِ وَانْتَهَكْتَ مِنْ حُرْمَتِهِ فِى عِتْرَتِهِ و لُحْمَتِهِ حَيْثُ يَجْمَعُ اللهُ شَمْلَهُمْ وَيَلُمَّ شَعْثَهُمْ وَ يَاءْخُذَ بِحَقِّهِمْ(وَ لا تَحْسَبَنَّ الّذينَ قُتِلوا فى سَبيلِ اللهِ اَمْواتا بَلْ اَحْياءٌ عِنْدَ رَبّهِمْ يُرْزَقونَ)(۲۱۹) وَ كَفى بِاللهِ حاكِماً وَبِمُحَمّدٍ صَلّى اللهُ عَلَيْهِ وآلِهِ وَ سَلّمَ خَصِيماً وَ بِجَبْرئيلَ ظَهيراً وَ سَيَعْلَمُ مَنْ سَوّى لَكَ وَ مَكَّنَكَ مِنْ رِقابِ المُسْلِمِينَ ، (بِئْسَ للظالِمينَ بَدَلا وَاَيُّكُمْ شَرٌّ مَكانا وَاَضْعَفُ جُنْدا) . (۲۲۰)

و لَئِنْ جَرَّتْ عَلَيَّ الدَّواهِى مُخاطَبَتَكَ اِنّى لَاَسْتَصْغِرُ قَدْرَكَ وَ اَسْتَعْظِمُ تَقْرِيعَكَ و اَسْتَكْثِرُ تَوْبِيخَكَ ، لكِنَّ العُيُونَ عَبْرى وَالصُّدُورَ حَرّى ، اَلا فَالْعَجَبُ كُلُّ العجَبِ لِقتْلِ حِزْبِ اللهِ النُّجباءِ بِحزْبِ الشّيْطانِ الطُّلَقاءِ ، فَهذِهِ الا يْدِى تَنْطِفُ مِنْ دِمائِنا وَالافْواهُ تَتحلَّبُ مِنْ لُحومِنا وَ تِلكَ الجُثَثُ الطَّواهِرُ الزَّواكِى تَنْتابُها العَواسِلُ وَ تُعفِّرُها اُمَّهاتُ الفَراعِلُ .

وَ لَئِن اَتَّخَذْتَنا مَغْنَما لَتَجِدَ بِنا وَشِيكاً مَغرَماً حِيْنَ لا تَجِدُ الّا ما قَدَّمَتْ يَداكَ (وما رَبُّكَ بِظَلّامٍ لِلْعَبِيدِ) (۲۲۱) وَ إ لَى اللهِ الْمُشْتَكى وَ عَلَيْهِ الْمُعَوَّلُ فَكِدْ كَيْدَكَ وَاسْعَ سَعْيَكَ وَ ناصِبْ جُهْدَكَ فَوَاللهِ لا تَمْحُو ذِكْرَنا وَ لا تُمِيتُ وَحْيَنا وَلا تُدْرِكُ اَمَدَنا وَلا تَرْحَضُ عَنْكَ عارَها ، وَ هَلْ رَاءْيُكَ إ لّا فَنَدٌ وَ اَيّامُكَ إ لّا عَدَدٌ ، وَ جَمْعُكَ إ لّا بَدَدٌ ؟ يَوْمَ يُنادِي المُنادى : (اَلا لَعْنَةُ اللهِ عَلَى الظّالِمينَ) .

وَالْحَمْدُلِلهِ رَبِّ العالَمينَ الّذى خَتَمَ لِاَوَّلنا بالسّعادة وَالْمَغْفرة وَلِاخِرنا بِالشَّهادَ وَالرَّحْمَةِ ، وَ نساءلُ اللهَ اَنْ يُكْمِلَ لَهُمُ الثّوابَ وَ يوجِبَ لَهُمُ الْمَزِيدَ وَ يُحْسِنَ عَلَيْنا الخِلافَةَ اِنَّهُ رَحِيمٌ وَدوُدٌ ، حَسْبُنَااللهُ وَ نِعْمَ الوَكِيلُ . (۲۲۲)

ترجمه خطبه شريفه زينب كبرى عليه السلام :

سپاس خدایی را سزد که پروردگار جهانیان است و درود خدا بر پیامبر و خاندان او بادا خدای تعالی راست گفت که فرمود : عاقبت آنان که کار زشت کردند ، این بود که آیات خدا را تکذیب نموده و آن را به سخره گرفتند . ای یزید ، اکنون که به گمان خویش بر ما سخت گرفته ای و راه اقطار زمین و آفاق آسمان و راه چاره را به روی ما بسته ای ، و ما را همانند اسیران به گردش در آوردی ، می پنداری که خدا تو را عزیز و ما را خوار و ذلیل ساخته است ؟ ! و این پیروزی به خاطر آبروی تو در نزد خداست ؟ ! پس از روی کبر می خرامی و با نظر عجب و تکبّر می نگری ! و به خود می بالی خرّم و شادان که دنیا به تو روی آورده ، و کارهای تو را آراسته و حکومت ما را به تو اختصاص داده است !

اندکی آهسته تر! آیا کلام خدای تعالی را فراموش کرده ای که فرمود : (گمان نکنند آنان که به راه کفر رفتند مهلتی که به آنان دهیم به حال آنان بهتر خواهد بود ، بلکه مهلت برای امتحان می دهیم تا بر سرکشی بیفزایند و آنان را عذابی است خوار و ذلیل کننده .

ای پسر آزاد شده جد بزرگ ما! آیا از عدل است که تو زنان و کنیزان خود را در پرده بنشانی و پرد گیان رسول خدا صلی الله علیه و آله را اسیر کرده و از شهری به شهر دیگر ببری ؟ ! پرده آبروی آنها را بدری و صورت آنان را بگشایی که مردم چشم بدانها دوزند ، و نزدیک و دور و فرومایه و شریف ، چهره آنها را بنگرند ، از مردان آنان کسی به همراهشان نیست ، نه یاور و نه نگهدارنده و نه مددکاری .

چگونه می توان امید بست به دلسوزی و غمگساری کسی که مادرش جگر پاکان را جویده و گوشتش از خون شهیدان روییده ؟ ! و این رفتار از آن کس که پیوسته چشم دشمنی به ما دوخته است بعید نباشد ، و این گناه بزرگ را چیزی نشماری ، و خود را بر این کردار ناپسند و زشت بزهکار نپنداری ، و به اجداد کافر خویش مباهات و تمنّای حضورشان را کنی تا کشتار بی رحمانه تو را ببینند و شاد شوند و از تو تشکّر کنند! و با چوب بر لب و دندان ابی عبدالله سیّد جوانان بهشت می زنی ! و چرا چنین نکنی و نگویی که این جراحت را ناسور کردی و ریشه اش را ریشه کن ساختی و سوختی و خون فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله را که از آل عبدالمطلب و ستارگان روی زمین بودند - ریختی و اکنون گذشتگان خویش را می خوانی .

شکیبایی باید کرد که دیری نگذردکه تو هم به آنان ملحق شوی و آرزو کنی که ای کاش دستت خشک شده بود و زبانت لال و آن سخن را بر زبان نمی آوردی و آن کار زشت را انجام نمی دادی !!

بارالها! حقّ ما را بستان و انتقام ما را از اینان بگیر و بر این ستمکاران که خون ما ریخته اند خشم و عذاب خود را فرو فرست !

به خدا سوگند ای یزید! که پوست خود را شکافتی و گوشت بدن خود را پاره پاره کردی ؛ و رسول خدا را ملاقات خواهی کرد با آن بار سنگینی که بر دوش داری ، خون دودمان آن حضرت را ریختی و پرده حرمت او را دریدی و فرزندان او را به اسیری بردی ، در جایی که خداوند پریشانی آنان را به جمعیّت مبدّل کرده و داد آنها را بستاند ، (و مپندار آنان که در راه خدا کشته شده اند مرده اند بلکه زنده و نزد خدا روزی می خورند) همین بس که خداوند حاکم و محمد صلی الله علیه و آله خصم اوست و جبرئیل پشتیبان اوست و همان کس که راه را برای تو هموار ساخت و تو را بر مسلمین مسلّط کرد بزودی خواهد یافت که پاداش ستمکاران چه بد پاداشی است ، و خواهد دانست که کدام یک از شما بدتر و سپاه کدام یک ناتوانتر است .

اگر مصائب روزگار با من چنین کرد که با تو سخن گویم ، امّا من ارزش تو را ناچیز و سرزنش تو را بزرگ می دانم و تو را بسیار نکوهش می کنم ، چه کنم ؟ ! دیده ها گریان و دلها سوزان است ، بسی جای شگفتی است که حزب خدا به دست حزب شیطان کشته شوند ، و خون ما از پنجه های شما بچکد ، پاره های گوشت بدن ما از دهان شما بیرون بیفتد و آن بدنهای پاک و مطهّر را گرگهای وحشی بیابان دریابند و گذرگاه دام و ددان قرار گیرند!!

آنچه امروز غنیمت می دانی فردا برای تو غرامت است ، و آنچه را از پیش فرستاده ای ، خواهی یافت ، خدا بر بندگان ستم روا ندارد ، به او شکوه می کنم و بر او اعتماد می جویم ، پس هر نیرنگی که داری بکن و هر تلاشی که می توانی بنما و هر کوششی که داری به کار گیر ، به خدا سوگند یاد ما را از دلها و وحی ما را محو نتوانی کرد ، و به جلال ما هرگز نخواهی رسید و لکه ننگ این ستم را از دامن خود نتوانی شست ، راءی و نظر تو بی اعتبار و ناپیدار و زمان دولت تو اندک و جمعیّت تو به پریشانی خواهد کشید ، در آن روز که هاتفی فریاد زند : (اءلا لعنهُ الله علی القوم الظالمین والحمدلله ربّ العالمین) .

سپاس خدای را که اول ما را به سعادت و آمرزش و آخر ما را به شهادت و رحمت رقم زد و از خدا می خواهم که آنان را اجر جزیل عنایت کند و بر پاداش آنان بیفزایید ، خود او بر ما نیکو خلیفه ای است ، و او مهربان ترین مهربانان است و فقط بر او توکّل می کنیم .

آنگاه یزید رو به شامیان کرد و گفت : نظر شما درباره این اسیران چیست ؟ ایشان را از دم شمشیر بگذرانیم ؟

یکی از ملازمان او گفت : ایشان را بکش .

نعمان بن بشیر (۲۲۳) گفت : ببین اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود با آنان چه می کرد ، همان کن . (۲۲۴)

امام محمّد باقر علیه السلام یزید را رسوا کرد

پس از آنکه اهل بیت علیه السلام را وارد شام کردند ، یزید لعین حضرت امام سجّاد علیه السلام و تمام مخدّرات را که همراه حضرت بودند به مجلس خود طلبید و پس از ایذا و هتک احترامی که به ساحت قدس آن جناب مرتکب گردید به اهل مجلس خود گفت : من دستور دادم مردان اینها را تماما کشتند . و اکنون این زنان و کودکانی که ملاحظه می کنید ، در ریسمان اسارت من گرفتار می باشند ، شما می گویید من با آنان چه کنم ؟ همه گفتند دستور بده تمامی آنها را گردن بزنند تا از نسل علی علیه السلام که دشمن دیرینه تو و پدرت معاویه بودند یک نفر باقی نماند . (۲۲۵)

به محض آنکه اهل مجلس یزید این فتوا را دادند ، امام محمّد باقر علیه السلام که سنین عمر او دو سال و چند ماه و به روایتی پنج سال بیش نبود و جزو اُسرا ایشان را به شام آورده بودند (۲۲۶) برخاست مقابل تخت یزید قرار گرفت و پس از حمد الهی فرمود : یزید ، اگر اجازه دهی من چند کلمه صحبت کنم .

یزید از جرئت آن حضرت تعجّب کرد و گفت : بگو چه می خواهی بگویی ؟ فرمود : اهل مجلس تو از همنشینان فرعون هم بدترند . زیرا فرعون زمانی که با اهل مجلس خود راجع به حضرت موسی و هارون مشورت کرد و گفت با آنان چه کنم ؟ گفتند آنها را به حال خودشان واگذار و متعرّض آنان مشو ، لکن زمانی که تو با اهل مجلس خویش راجع به ما مشورت نمودی ، آنها گفتند تمام ما را گردن بزن ، و در این امر سرّی نهفته است .

یزید گفت : چه سرّی نهفته است ؟ حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود ندمای مجلس فرعون همه حلال زاده بودند ولکن همنشینان تو همه ولدالزنا می باشند . (وَلایقتل الا نبیاء و اءولادهم إ لّا اءولاد الا دعیاء) . یعنی نمی کشد پیغمبران و اولاد پیغمبران را مگر اولاد ولدالزنا . (۲۲۷)

یزید سر به زیر انداخت ، پس دستور داد آنان را از مجلس بیرون برند . (۲۲۸)

فاطمه و سکینه دختران امام حسین علیه السلام که به سر پدر نگاه می کردند دیگر تاب تحمل نداشتند ، فاطمه فریاد کشید : علیه السلام (یا یزید! بَناتُ رَسولِ اللهِ سَبایا ؟ !) (ای یزید! دختران پیامبر را اسیر می کنی ؟) که دیگر بار صدای ناله و گریه حاضران بلند شد و زمزمه های اعتراض از اطراف مجلس به گوش می رسید .

زینب آمد شام را یکباره ویران کرد و رفت

اهل عالم را از کار خویش حیران کرد و رفت

از زمین کربلا تا کوفه و شام بلا

هرکجا بنهاد پا ، فتح نمایان کرد و رفت

با لسان مرتضی از ماجرای نینوا

خطبه ای جانسوز اندر کوفه عنوان کرد و رفت

با کلام جانفزا اثبات دین حق نمود

عالمی را دوستدار اهل ایمان کرد و رفت

فاش می گویم که آن بانوی عظمای دلیر

از بیان خویش دشمن را هراسان کرد و رفت

بر فراز نی چو آن قرآن ناطق را بدید

با عمل آن بی قرین تفسیر قرآن کرد و رفت

در دیار شام برپا کرد از نو انقلاب

سنگر اهل ستم را سست بنیان کرد و رفت

خطبه ای غرّا بیان فرمود در کاخ یزید

کاخ استبداد را از ریشه ویران کرد و رفت

زین خطب اتمام حجّت کرد بر کافردلان

غاصبین را مستحقّ نار و نیران کرد ورفت

از کلام حق پسندش شد حقیقت آشکار

اهل حقّ را شامل الطاف یزدان کرد و رفت

شام غرق عیش و عشرت بود در وقت ورود

وقت رفتن شام را شام غریبان کرد و رفت

دخت شه را بعد مردن در خرابه جای داد

گنج را در گوشهٔ ویرانه پنهان کرد و رفت

زآتش دل بر مزار دختر سلطان دین

در وداع آخرین شمعی فروزان کرد و رفت

با غم دل چونکه می شد وارد بیت الحزن

(سروی) دلخسته را محزون و نالان کرد و رفت

دختر شیر خدا

شام ، روشن از جمال زینب کبراستی

سر به زیرافکن که ناموس خدا اینجاستی

کن تماشا آسمان تابناک شام را

کافتاب برج عصمت از افق پیداستی

آب کرده زهره شیران در این صحرا ، مگر

دختر شیرخدا خفته در این صحراستی

در شجاعت چون حسین و در شکیبایی حسن

در بلاغت چون علی عالی اعلاستی

نغمه مرغ حق از گلزار شام آید به گوش

مرغ حق را نغمه شورانگیز و روح افزاستی

کرد روشن با جمالش آسمان شام را

کز فروغ چهره گویی زهره زهراستی (۲۲۹)

خطبه حضرت سجاد علیه السلام

حضرت علی بن الحسین علیه السلام از یزید درخواست نمود که در روز جمعه به او اجازه دهد در مسجد خطبه بخواند ، یزید رخصت داد؛ چون روز جمعه فرا رسید یزید یکی از خطبای مزدور خود را به منبر فرستاد و دستور داد هرچه تواند به علی و حسین علیه السلام اهانت نماید و در ستایش شیخین و یزید سخن براند ، و آن خطیب چنین کرد .

امام سجّاد علیه السلام از یزید خواست تا به وعده خود وفا نموده و به او رخصت دهد تا خطبه بخواند ، یزید از وعده ای که به امام داده بود پشیمان شد و قبول نکرد . معاویه پسر یزید لعین به پدرش گفت : خطبه این مرد چه تاءثیری دارد ؟ بگذار تا هرچه می خواهد بگوید .

یزید لعین گفت : شما قابلیّتهای این خاندان را نمی دانید ، آنان علم و فصاحت را از هم به ارث می برند ، از آن می ترسم که خطبهٔ او در شهر فتنه برانگیزد و وبال آن گریبانگیر ما گردد . (۲۳۰)

به همین جهت یزید لعین از قبول این پیشنهاد سر باز زد و مردم از یزید لعین مصرانه خواستند تا امام سجّاد علیه السلام نیز به منبر رود .

یزید لعین گفت : اگر او به منبر رود ، فرود نخواهد آمد مگر اینکه من و خاندان ابوسفیان را رسوا کرده باشد!

به یزید لعین گفته شد : این نوجوان چه تواند کرد ؟ !

یزید لعین گفت : او از خاندانی است که در کودکی کامشان را با علم برداشته اند .

بالا خره در اثر پافشاری شامیان ، یزید موافقت کرد که امام به منبر رود .

آنگاه حضرت سجاد علیه السلام به منبر رفته و پس از حمد و ثنای الهی خطبه ای ایراد کرد که همه مردم گریستند و بی قرار شدند . فرمود :

اَیُّها النّاسُ! اُعْطِینا سِتّا وَ فُضِّلِنَا بِسَبْعٍ : اُعْطِینا الْعِلْمَ وَالْحِلْمَ وَالسَماحَةَ وَالفَصاحَةَ وَالشُّجاعَةَ وَالمَحَبَّةَ فِی قُلوبِ الْمُؤْمِنینَ ، وَ فُضّلِنا بان مِنّا النّبیَّ المُختارَ مُحَمّدا وَ مِنّا الصِدّیقُ وَ مِنَّا الطَّیّارُ وَ مِنّا اَسَدُ اللهِ وَ اَسَدُ رَسولِهِ وَ مِنّا سِبْطا هذِهِ الاُمّهٔ .

مَنْ عَرَفَنِی فَقَدْ عَرَفَنی وَ مَنْ لَمْ یَعْرِفْنِی انباءته بِحَسَبی وَ نَسَبی .

اَیُّها النّاسُ! اَنَا اَبْنُ مکهٔ وَ مِنی ، اَنَا اَبْنُ زَمْزَمَ وَالصّفا ، اَنَا اَبْنُ مَنْ حَمَلَ الرُّکْنَ بِاطرافِ الرِّدا ، اَنَا ابْنُ خَیْرِ مَنِ ائتزر وَارْتَدی ، اَنَا اَبْنُ خَیْرُ مَنِ انْتَعَلَ

وَاحْتَفی ، اَنَا ابْنُ خَیْرِ مَنْ طافَ وَ سَعی ، اَنَا ابْنُ خَیْرِ مَنْ حج وَلَبّی ، اَنَا اَبْنُ خَیْرِ مَنْ حُمِلَ عَلَی البُراقِ فِی الهَواء ، اَنَا ابْنُ مَنْ اُسْرِیَ بِهِ مِنَ المَسْجِدِ الحَرامِ اِلی المَسْجِدِ الا قْصی ، اَنَا ابْنُ مَنْ بَلَغَ بِهِ جَبْرئیلُ اِلی سِدْرَهٔ الْمُنْتَهی ، اَنَا ابْنُ مَنْ دَنا فَتَدلّی فَکانَ قابَ قَوْسَیْنِ اَوْادْنی ، اَنَا ابْنُ مَنْ صَلّی بِمَلائکَهٔ السّماء ، اَنَا ابْنُ مَنْ اَوْحی اِلَیْهِ الجَلِیلُ ما اَوْحی ، اَنَا ابْنُ مُحَمّدٍ الْمُصْطفی ، اَنَا ابْنُ عَلیٍ المُرْتَضی ، اَنَا ابْنُ مَنْ ضَرَبَ خَراطِیمَ الخَلقِ حَتّی قالُوا : لا اله الا الله

اَنَا ابْنُ مَنْ ضَرَبَ بَیْنَ یَدیْ رَسُولِ اللهِ بِسَیفیْنِ وَ طَعَنَ بِرُمْحیْنِ وَ هاجَرَ الهِجْرَتَیْنِ وَ بایَعَ البَیْعَتَیْنِ وَ قاتَلَ بِبَدْرٍ وَ حُنَیْنٍ وَ لَمْ یَکْفُرْ بِاللهِ طَرْفَةَ عَیْنٍ ، اَنَا ابْنُ صالِحِ المُؤْمِنینَ وَ وارِثِ النّبییّنَ وَقامِعِ المُلْحِدینَ وَ یَعْسوُبِ الْمُسْلِمینَ وَ نوُرِ المُجاهِدِینَ وَ زَیْنِ العابِدینَ وَ تاجِ البَکّائِینَ وَ اَصْبَرِالصّابِرِینَ وَ اَفْضَلِ القائِمینَ مِنْ آلِ یاسِینَ رَسولِ رَبِّ العَالِمینَ ، اَنَا ابْنُ المُؤَیّدِ بِجَبْرَئیل ، الْمَنْصورِ بِمیکائِیل .

اَنَا اَبْنُ المُحامِی عنْ حَرَمِ الْمُسْلِمینَ وَ قاتِلِ المارِقینَ وَالنّاکِثینَ وَالقاسِطِینَ وَالمُجاهِدِ اَعْداءَ ُ النّاصِبینَ ، وَ اَفْخَرُ مَنْ مَشی مِنْ قُرَیشٍ اَجْمَعِینَ ، وَ اَوَّلُ مَنْ اجابَ وَاسْتَجابَ لِلهِ وَ لِرَسولِهِ مِنَ المُؤْمِنِینَ ، وَ اَوّلُ السّابِقینَ ، وَ قاصِمُ المُعْتَدینَ وَ مُبیدُ المَشْرِکینَ ، وَ سَهْمٌ مِنْ مَرامِی اللهِ عَلَی المُنافِقینَ ، وَ لِسانُ حِکْمَهٔ العابِدینَ وَ ناصِرُ دِینِ اللهِ وَ وَلیُّ اَمْرِاللهِ وَ بُسْتانُ حِکْمَهٔ اللهِ وَ عَیْبَهٔ عِلْمِهِ ، سَمحٌ ، سَخِیٌّ ، بَهِیٌّ ، بَهلُولٌ ، زَکِیٌ ، اَبْطَحِیٌّ ، رَضِیٌّ ، مِقْدامٌ ، هُمامٌ ، صابِرٌ ، صَوّامٌ ، مُهَذَّبٌ؛ قَوّامٌ ، قاطِعُ الاصْلابِ وَ مفرِّقُ الاَحْزابِ ، اَرْبَطُهُمْ عِنانًا وَاثْبَتَهُمْ جِنانا ، وَ اَمْضاهُمْ عَزِیمَةً وَ اَشَدُّهُمْ شَکِیمَةً ، اسَدٌ باسِلٌ ، یَطْحَنُهُمْ فِی الحُروبِ اِذا الزْدَلفتِ الا سِنّهُٔ وَ قَرُبَتِ الاَعِنّهُٔ طَحْنَ الرّحی ، وَ

یَذْرَؤُهُمْ فِیها ذَرْوَ الرّیح الهَشِیم ،

لَیْثُ الحِجازِ وَ کَبْشُ العِراقِ ، مَکّیٌّ مَدَنیٌّ خیْفیٌّ عَقَبیٌّ بِدْریٌّ اُحُدیٌّ شَجَریٌّ مُهاجِریٌّ .

مِنَ العَرَبِ سَیِّدُها ، وَ مِنَ الوَغی لَیْثُها ، وارِثُ المَشعَرَیْنِ وَ اَبوالسِّبْطَیْنِ : الحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ ، ذاکَ جَدّی عَلیُّ بْنُ اَبی طالِبٍ .

ثمّ قالَ : اَنَا ابْنُ فاطِمَةَ الزَّهْراء ، اَنَا ابْنُ سَیِّدَةِ النّساء .

فَلَمْ یَزَلْ یَقولُ : اَنا اَنا ، حَتّی ضَجَّ النّاسُ بِالبُکاءِ وَالنَّحِیب ، وَ خَشِیَ یَزیدُ اَنْ یَکونَ فِتْنَةً فاءَمَرَ المُؤَذِّنَ فَقَطَعَ الکَلامَ ، فَلَمّا قالَ المُؤَذِّنُ : اللهُ اَکْبَر اللهُ اَکْبَرُ ، قال : عَلِیٌّ : لا شَی ءَ اَکْبَرُ مِنَ اللهِ ، فَلَمّا قال المؤ ذن : اَشْهَدُ ان لااله الا اللهُ ، قالَ عَلِی بن الحُسَیْنِ : شَهِدَ بِها شَعْرِی وَ بَشَرِی وَ لَحْمی وَ دَمی ، فَلَمـا قـالَ المُؤَذِّنُ : اَشْهَدُ انَّ مُحَمَّدا رَسولُ اللهِ ، اِلْتَفَتَ مِنْ فَوْقِ المِنْبَرِ اِلی یَزیـد فَقالَ : مُحَمّـدٌ هـذا جَدِّی اَمْ جَدُّکَ یا یَزیدُ ؟ فَإ نْ زَعَمْتَ اَنَّهُ جَدُّکَ فَقَد کَذِبْتَ وَ کَفَرْتَ وَ انْ زَعَمْتَ اَنّهُ جدی فَلِمَ قَتَلْتَ عِتْرَتَهُ ؟

ترجمه خطبه شریفه امام سجّاد علیه السلام

ای مردم ! خداوند به ما شش خصلت عطا فرموده و ما را به هفت ویژ گی بر دیگران فضیلت بخشیده است ؛ به ما ارزانی داشت علم ، بردباری ، سخاوت ، فصاحت ، شجاعت و محبّت در قلوب مؤ منین را؛ و ما را بر دیگران برتری داد به اینکه پیامبر بزرگ اسلام ، صدّیق (امیرالمؤ منین علی علیه السلام) ، جعفر طیّار ، شیر خدا و شیر رسول خدا صلی الله علیه و آله (حمزه) ، و امام حسن و امام حسین دو فرزند بزرگوار رسول اکرم علیه السلام را از ما قرار داد . (۲۳۱)

(با این معرفی کوتاه) هرکس مرا شناخت که شناخت ، و برای آنان که مرا نشناختند با معرفی پدران و خاندانم خود را به آنان می شناسانم .

ای مردم ! من فرزند مکّه و منایم ، من فرزند زمزم و صفایم ، من فرزند کسی هستم که حجرالا سود را با ردای خود حمل و در جای خود نصب فرمود ، من فرزند بهترین طواف و سعی کنندگانم ، من فرزند بهترین حج کنندگان و تلبیه گویان هستم ، من فرزند آنم که بر براق سوار شد ، من فرزند پیامبری هستم که در یک شب از مسجدالحرام به مسجد الاقصی سیر کرد . من فرزند آنم که جبرئیل او را به سدره المنتهی برد و به مقام قرب ربوبی و نزدیکترین جایگاه مقام باری تعالی رسید ، من فرزند آنم که با ملائکه آسمان نمازگزارد ، من فرزند آن پیامبرم که پروردگار بزرگ به او وحی کرد ، من فرزند محمّد مصطفی و علی مرتضایم ، من فرزند کسی هستم که بینی گردنکشان را به خاک مالید تا به کلمه توحید اقرار کردند .

من پسر آن کسی هستم که برابر پیامبر با دو شمشیر و با دو نیزه می رزمید ، و دوبار هجرت و دوبار بیعت کرد ، و در بدر و حنین با کافران جنگید ، و به اندازه چشم بر هم زدنی به خدا کفر نورزید ، من فرزند صالح مؤ منان و وارث انبیا و از بین برنده مشرکان و امیر مسلمانان و فروغ جهادگران و زینت عبادت کنندگان و افتخار گریه کنندگانم ، من فرزند بردبارترین بردباران و افضل نمازگزاران از اهل بیت پیامبر هستم ، من پسر آنم که جبرئیل او را تاءیید و میکائیل او را یاری کرد ، من فرزند آنم که از حرم مسلمانان حمایت فرمود و با مارقین و ناکثین و قاسطین جنگید و با دشمنانش مبارزه کرد ، من فرزند بهترین قریشم ، من پسر اولین کسی هستم از مؤ منین که دعوت خدا و پیامبر را پذیرفت ، من پسر اول سبقت گیرنده ای در ایمان و شکننده کمر متجاوزان و از میان برنده مشرکانم ، من فرزند آنم که به مثابه تیری از تیرهای خدا برای منافقان و زبان حکمت عبّاد خداوند و یاری کننده دین خدا و ولی امر او و بوستان حکمت خدا و حامل علم الهی بود .

او جوانمرد ، سخاوتمند ، نیکو چهره ، جامع خیرها ، سیّد ، بزرگوار ، ابطحی ، راضی به خواست خدا ، پیشگام در مشکلات ، شکیبا ، دائما روزه دار ، پاکیزه از هر آلودگی و بسیار نمازگزار بود .

او رشته اصلاب دشمنان خود را از هم گسیخت و شیرازه احزاب کفر را از هم پاشید .

او دارای قلبی ثابت و قوی و اراده ای محکم و استوار و عزمی راسخ بود و همانند شیری شجاع که وقتی نیزه ها در جنگ به هم در

می آمیخت آنها را همانند آسیا خرد و نرم و بسان باد آنها را پراکنده می ساخت .

او شیر حجاز و آقا و بزرگ عراق است که مکّی و مدنی و خیفی و عقبی و بدری و احدی و شجری و مهاجری (۲۳۲) است ، که در همه این صحنه ها حضور داشت .

او سیّد عرب است و شیر میدان نبرد و وارث دو مشعر (۲۳۳) و پدر دو فرزند : حسن و حسین علیه السلام .

آری او ، همان او (که این صفات و ویژگیهای ارزنده مختص اوست) جدّم علی بن ابی طالب علیه السلام است .

آنگاه گفت : من فرزند فاطمه زهرا بانوی بانوان جهانم .

و آنقدر به این حماسه مفاخره آمیز ادامه داد که شیون مردم به گریه بلند شد! یزید بیمناک شد و برای آنکه مبادا انقلابی صورت پذیرد به مؤ ذن دستور داد تا اذان گوید تا بلکه امام سجّاد علیه السلام را به این نیرنگ ساکت کند!!

مؤ ذّن برخاست و اذان را آغاز کرد ، همین که گفت : الله اکبر ، امام سجّاد فرمود : چیزی بزرگتر از خداوند وجود ندارد .

و چون گفت : اشهد إ ن لاإ له إ لّا الله ، امام علیه السلام فرمود : موی و پوست و گوشت و خونم به یکتائی خدا گواهی می دهد .

و هنگامی که گفت : اشهدانّ محمدا رسول الله ، امام علیه السلام به جانب یزید روی کرد و فرمود : این محمد که نامش برده شد ، آیا جدّ من است یا جدّ تو ؟ ! اگر ادّعا کنی که جدّ توست پس دروغ گفتی و کافر شدی ، و اگر جدّ من است چرا خاندان او را کشتی و آنان را از دم شمشیر گذراندی ؟ !

سپس مؤ ذّن بقیه اذان را گفت و یزید پیش آمد و نماز ظهر را گزارد . (۲۳۴)

در نقل دیگری آمده است که : چون مؤ ذّن گفت : اشهد انّ محمدا رسول الله ، امام سجّاد علیه السلام عمامه خویش از سر برگرفت و به مؤ ذّن گفت : تو را بحقّ این محمّد که لحظه ای درنگ کن ، آنگاه روی به یزید کرد و گفت : ای یزید! این پیغمبر ، جدّ من است و یا جدّ تو ؟ ! اگر گویی جدّ من است ، همه می دانند که دروغ ، و اگر جدّ من است پس چرا پدر مرا از روی ستم کشتی و مال او را تاراج کردی و اهل بیت او را به اسارت گرفتی ؟ ! این جملات را گفت و دست برد و گریبان چاک زد و گریست و گفت : بخدا سوگند اگر در جهان کسی باشد که جدّش رسول خداست ، آن منم ، پس چرا این مرد ، پدرم را کشت و ما را مانند رومیان اسیرکرد ؟ ! آنگاه فرمود : ای یزید! این جنایت را مرتکب شدی و باز می گویی : محمّد صلی الله علیه و آله رسول خداست ؟ ! و روی به قبله می ایستی ؟ ! وای بر تو! در روز قیامت جدّ و پدر من در آن روز دشمن تو هستند .

پس یزید فریاد زد که مؤ ذّن اقامه بگوید! در میان مردم هیاهویی برخاست ؛ بعضی نماز گزاردند و گروهی نماز نخوانده پراکنده شدند . (۲۳۵)

و در نقل دیگر آمده است که امام سجّاد علیه السلام فرمود :

اَنَا ابْنُ الحُسَیْنِ القَتیلِ بِکَرْبَلا ، اَنَا ابنُ عَلیٍّ المُرْتَضی ، اَنَا ابْنُ مُحَمّدٍ الْمُصْطَفی ، اَنَا ابْنُ فاطِمَةَ الزَّهْراءِ ، اَنَا ابْنُ خَدیجةَ الْکُبْری ، اَنَا ابْنُ سِدْرَةُ المُنْتَهی ، اءنا ابْنُ شَجَرَةُ طوبی اَنَا ابْنُ المُرَمّلِ بِالدّماءِ ، اَنَا ابْنُ مَنْ بَکی عَلَیهِ الجِنُّ فِی الظّلْماءِ ، اَنَا ابْنُ مَنْ ناحَ عَلَیهِ الطُّیورُ فِی الهَواءِ . (۲۳۶)

من فرزند حسین شهید کربلایم ، من فرزند علی مرتضی و فرزند محمّد مصطفی و پسر فاطمه زهرایم ، و فرزند خدیجه کبرایم ، من فرزند سدره المنتهی و شجره طوبایم ، من فرزند آنم که در خون آغشته شد ، و پسر آنم که پریان در ماتم او گریستند ، و من فرزند آنم که پرندگان در ماتم او شیون کردند .

پس از (۲۳۷) خطبه غرّای عقیله بنی هاشم حضرت زینب کبری و خطبه حضرت سیّدالساجدین امام زین العابدین علیه السلام ، مردم ماهیّت یزید کافر ستمکار را شناختند و شروع کردند به لعن و طعن یزید . یزید خود را بیچاره دید و فهمید که منفور جامعه است ، با کمال بی شرمی و ندامت تمام این جنایات را به گردن امرای لشگر انداخت تا خود را تبرئه کند ولی این ننگ تا قیامت پاک

شدنی نبود .

یزید ، جنایت را به گردن امرای لشگر انداخت !

فضاحت فاجعه کربلا به حدّی رسید که یزید (لعین) امرای لشگر نینوا را احضار نمود . شبث بن ربعی ، مصائب بن وهیبه ، شمر بن ذی الجوشن ، سنان بن انس ، خولی بن یزید ، قیس بن ربیع و چند تن دیگر نزد وی حاضر شدند . وی نخست متوجّه شبث بن ربعی شد و گفت : تو کشتی حسین علیه السلام را ؟ وی چنین پاسخ داد لعنت خدا بر آن کسی که حسین علیه السلام را کشت ، من او را نکشتم .

یزید گفت : پس قاتل حسین علیه السلام کیست ؟ ! گفت : مصائب . یزید او را مورد خطاب قرار داده همان سؤ ال را تکرار کرد ، و همان جواب را شنید . به همان ترتیب همه امرا را مورد پرخاش و سؤ ال قرار داد ، و همه شدیدا انکار نمودند ، تا نوبت به خولی رسید . وی در جواب متحیّر مانده بود و همه سرهنگان با حالت وحشت و نگرانی چشم به صورت او دوخته بودند و در فکر جواب قاطع بودند . یک مرتبه همه گفتند قاتل حسین قیس بن ربیع بود .

یزید با سخنان درشت خود به وی حمله کرد و گفت : تو کشتی حسین را ؟ ! قیس در جواب گفت : من قاتل اصلی را خوب می شناسم ولی بدون امان از طرف امیر نخواهم گفت . یزید به وی امان داد . سپس چنین گفت : ای امیر ، قاتل حسین آن کسی است که پرچم جنگ را برافراشت و سپاه را فوج فوج به جنگ او روانه ساخت . یزید گفت : آن کس کدام است ؟

قیس در جواب وی گفت : ای امیر ، تو کشتی حسین را! یزید از جای برخاست و به سرای خویش رفت و سر حسین را به طشت طلا گذاشت و در پارچه ای پیچید و در حجره مخصوص خود نگاه داشت . پس از آن همی به صورت خود لطمه می زد و می گفت : (مالی و قتل الحسین) : من چه کاری داشتم به کشتن حسین . (۲۳۸)

ملا حسین کاشفی در روضه الشهداء چنین آورده که امام زین العابدین علیه السلام از یزید خواست قاتل پدر او را به وی تحویل دهد تا قصاص نماید . قاتلان سیّدالشهدا همگی این عمل را به گردن دیگری می انداختند تا نوبت به شمر رسید ، و او هم یزید را متّهم نمود . (۲۳۹)

قصه زنی از مردم شام

از بحرالمصائب نقل می کنند که در خرابه شام هیجده صغیر و صغیره در میان اسیران بود که به آلام و اسقام مبتلا ، و هر بامداد و شامگاه از جناب زینب سلام الله علیه آب و نان طلب می کردند و از گرسنگی و تشنگی شکایت می نمودند . یک روز یکی از اطفال طلب آب نمود . زنی از اهل شام فورا جام آبی حاضر نمود و به علیا مخدره زینب سلام الله علیه عرض کرد که ای اسیر ، ترا به خدا قسم می دهم که رخصت فرمایی من این طفل را به دست خویش آب دهم ، لان رعایه الا یتام یوجب قضاء الحوائج و حصول المرام ، شاید خدای تعالی حاجت مرا برآورد . علیا مخدره فرمود : حاجت تو چیست و مطلوب تو کیست ؟

عرض کرد من از خدمتکاران فاطمه زهرا سلام الله علیه بودم ، انقلاب روزگار به این دیارم افکند . مدّتی دراز است که از اهل بیت اظهار خبری ندارم و بسیار مشتاقم که یک مرتبه دیگر خدمت خاتون خود علیا مخدره زینب برسم و مولای خود امام حسین را زیارت کنم . شاید خداوند متعال به دعای این طفل حاجت مرا برآورد و بار دیگر دیدهٔ مرا به جمال ایشان روشن بفرماید و بقیه عمر را به خدمت ایشان سپری کنم . زینب سلام الله علیه چون این سخن را شنید ناله از دل و آه سرد از سینه برکشید و گفت ای امه الله حاجت تو برآورده شد . ها انا زینب بنت امیرالمؤ منین و هذا راءس الحسین علی باب دار یزید : من زینب دختر امیرالمؤ منینم ، و این نیز سر حسین است که بر درب خانه یزید آویخته است . آن زن با شنیدن این مطلب همانند شخص صاعقه زده مدّتی خیره خیره به علیا مخدّره زینب نظر کرد و سپس ناگهان نعره ای زد و بیهوش بر روی زمین بیفتاد . چون به هوش آمد چنان نعره

واحسیناه ، واسیداه ، واأماماه ، واغریباه ، و واقتیل اولاد علی از جگر برکشید که آسمان و زمین را منقلب کرد . (۲۴۰)

قصه زنی که نذر کرده بود

نیز در بحر المصائب می خوانیم : یک روز زنی طبقی از طعام آورد و در نزد علیا مخدّره گذارد . آن علیامخدّره فرمود این چه طعامی است ، مگر نمی دانی صدقه بر ما حرام است ؟ عرض کرد ای زن اسیر ، به خدا قسم صدقه نیست ، بلکه نذری است که بر من لازم است و برای هر غریب و اسیر می برم . حضرت زینب فرمود این عهد و نذر چیست ؟ عرض کرد من در ایّام کودکی در مدینه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم و در آنجا به مرضی دچار شدم که اطبا از معالجه آن عاجز آمدند . چون پدر و مادرم از دوستان اهل بیت بودند برای استشفا مرا به دارالشفای امیرالمؤ منین علیه السلام بردند و از بتول عذرا فاطمه زهرا طلب شفا نمودند . در آن حال حضرت حسین علیه السلام نمودار شد . امیرالمؤ منین علیه السلام فرمود ای فرزند ، دست بر سر این دختر بگذار و از خداوند شفای این دختر را بخواه ! پس دست بر سر من گذاشت و من در همان حال شفا یافتم و از برکت مولایم حسین تاکنون مرضی در خود نیافتم . پس از آن ، گردش لیل و نهار مرا به این دیار افکند و از ملاقات موالیان خود محروم ساخت . لذا بر خود لازم کردم و نذر نمودم که هرگاه اسیر و غریبی را ببینم چندانکه مرا ممکن می شود برای سلامتی آقایم حسین به آنها احسان کنم ، باشد که یک مرتبه دیگر به زیارت ایشان نایل بشوم و جمال ایشان را زیارت کنم .

آن زن چون این سخن را بدین جا رسانید علیا مخدّره زینب صیحه از دل برکشید و فرمود یا امه الله همین قدر بدان که نذرت تمام و کارت به انجام رسید و از حالت انتظار بیرون آمدی . همانا من زینب دختر امیرالمؤ منینم و این اسیران ، اهل بیت رسول خداوند مبین هستند و این هم سر حسین است که بر در خانهٔ یزید منصوب است . آن زن صالحه از شنیدن این کلام جانسوز ، فریاد ناله برآورد و مدّتی از خود بیخود شد . چون به هوش آمد خود را بر روی دست و پای ایشان انداخت و همی بوسید و خروشید و ناله وا سیّداه ، وا اماماه ، و واغریباه به گنبد دوّار رسانید و چنان شور و آشوب برآورد که گفتی واقعه کربلا نمودار شده است . سپس در بقیه عمر خود از ناله و گریه بر حضرت سیّدالشهدا ساکت نگردید تا به جوار حق پیوست . (۲۴۱)

زن یزید به خرابه شام می آید

در اینجا سخن به اختلاف نقل شده است ؛ بعضی می گویند هند ، دختر عبدالله کریز ، زوجه یزید بوده است ، صدای زینب را که در مجلس شنید بی پرده خود را در میان مجلس افکند و یزید عبا بر سر او انداخت . او یزید را چنان مورد ملامت و شنعت قرار داد که یزید به او گفت برو برای حسین گریه کن ! بعضی دیگر نیز می گویند وی به خرابه آمد با یک تفصیلی که در کتب معتبره یافت نمی شود . ولی حقیر شاهدی پیدا کردم که ممکن است آن زن غیر دختر عبدالله کریز باشد والله العالم ، و آن شاهد ، این است که :

در ناسخ التواریخ ، جلد مربوط به خلفا ، در بیان غزوات زمان خلافت عمر ، در وقعه فتح قلعه ابی القدس گوید : دیده بانان برای ابوعبیده جراح ، که سپهسالار لشگر اسلام بود ، خبر آوردند که در مقابل قلعه ابی القدس بازار مهمّی از نصاری تشکیل داده شده که غنایم بسیاری در اوست ، چون دختر سلطان ابی القدس عروسی دارد . اگر لشگری بر سر آنها بتازد غنیمت بسیار به دست مسلمین خواهد افتاد . ابوعبیده ، عبدالله بن جعفر طیّار را که خط عارضش تازه دمیده بود با پانصد سوار فرستاد . بعد نیز خالد بن ولید را به مدد آنها فرستاد تا بالا خره قلعه را فتح کردند و آن دختر را به اسیری گرفتند . عبدالله بن جعفر گفت من از این غنیمت فقط این دختر را طالبم . ابوعبیده گفت من حرفی ندارم ولی باید رخصت از عمر بیاید . رخصت از عمر آمد که عبدالله بن جعفر حق او بیش از اینهاست .

به عنوان غنیمت دختر را به عبدالله دادند . این دختر در خانه عبدالله بن جعفر بود تا معاویه آوازه حسن او را شنید و از عبدالله وی را برای یزید درخواست کرد ، و پول زیادی در مقابلش قرار داد . آن بحرالجود کنیز مزبور را برای معاویه فرستاد و در مقابل آن ، یک درهم نیز از معاویه قبول نکرد (پایان گزیده کلام ناسخ) .

اکنون ممکن است بگوییم آن زن که در خرابه آمده شاید همین دختر باشد طبعا این دختر سالها در خانه عبدالله بن جعفر زیردست علیامخدّره زینب کاملا تربیت شده ، روزگار او را به شام خراب انداخته و از جایی خبر ندارد . یک وقت بر سر زبانها افتاد که یک جماعت از اسیران خارجی به شام آمده اند . این زن درخواست کرد از یزید به دیدن آنها برود .

یزید گفت شب برو . چون شب فرا رسید فرمان کرد تا کرسیی در خانه نصب کردند . برکرسی قرار گرفت و حال رقّت بار آن اسیران او را کاملا متاءثّر گردانید ، سؤ ال کرد بزرگ شما کیست ؟ علیا مخدّره را نشان دادند . گفت ای زن اسیر ، شما از اهل کدام دیارید ؟ فرمود از اهل مدینه . آن زن گفت عرب همه شهرها را مدینه گوید؛ شما از کدام مدینه هستید ؟ فرمود از مدینه رسول خدا صلی الله علیه و آله . آن زن از کرسی فرود آمد و به روی خاک نشست . علیا مخدّره سبب سؤ ال کرد ، گفت به پاس احترام مدینه رسول خدا . ای زن اسیر ، ترا به خدا قسم می دهم آیا هیچ در محله بنی هاشم آمد و شد داشته ای ؟ علیامخدّره فرمود من در محله بنی هاشم بزرگ شده ام . آن زن گفت ای زن اسیر ، قلب مرا مضطرب کردی . ترا به خدا قسم می دهم ، آیا هیچ در خانه آقایم امیرالمؤ منین عبور نموده و هیچ بی بی من علیامخدّره زینب را زیارت کرده ای ؟ حضرت زینب سلام الله علیه دیگر نتوانست خودداری بنماید ، صدای شیون او بلند شد ، فرمود حق داری زینب را نمی شناسی ، من زینبم !

بگفت ای زن ، زدی آتش به جانم

کلامت سوخت مغز استخوانم

اگر تو زینبی ، پس کو حسینت

اگر تو زینبی کو نور عینت

بگفتا تشنه او را سر بریدند

به دشت کربلا در خون کشیدند

جوانانش به مثل شاخ ریحان

مقطَّع گشته چون اوراق قرآن

چه گویم من ز عبّاس دلاور

که دست او جدا کردند ز پیکر

هم عبدالله و عون و جعفرش را

به خاک و خون کشیدند اکبرش را

دریغ از قاسمِ نو کد خدایش

که از خون گَشته رنگین دست و پایش

ز فرعون و ز نمرود و ز شداد

ندارد این چنین ظلمی کسی یاد

که تیر کین زند بر شیر خواره

کند حلقوم او را پاره پاره

زدند آتش به خرگاه حسینی

به غارت رفت اموال حسینی

مرا آخر ز سر معجر کشیدند

تن بیمار را در غل کشیدند

حکایت گر ز شام و کوفه دارم

رسد گفتار تا روز شمارم

زینب بزرگ سلام الله علیه فرمود ای زن ، از حسین پرسش می کنی ؟ ! این سر که در خانه یزید منصوب است از آن حسین است . آن زن از استماع این کلمات دنیا در نظرش تیره و تار گردید و آتش در دلش افتاد . مانند شخص دیوانه ، نعره زنان ، بی حجاب ، با گیسوان پریشان ، سر و پای برهنه به بارگاه یزید دوید . فریاد زد از پسر معاویه ، راءس ابن بنت رسول الله منصوب علی باب داری : سر پسر دختر پیغمبر را در خانه من نصب کرده ای با اینکه او ودیعه رسول خداست ، واحسیناه واغریباه وامظلوماه واقتیل اولاد الا دعیاء ، والله یعزّ علی رسول الله و علی امیرالمؤ منین . یزید یکباره دست و پای خود را گم کرد ، دید فرزندان و غلامان و حتی عیالات او بر او شوریدند . از آن پس چنان دنیا بر او تنگ شد و زندگی بر او ناگوار افتاد که می رفت در خانه تاریک و لطمه به صورت می زد و می گفت : (مالی و لحسین بن علی) . لذا چاره ای جز این ندید که خط سیر خود را نسبت به اهل بیت عوض کند ، لذا به عیال خود گفت برو آنان را از خرابه به منزلی نیکو ببر . آن زن به سرعت ، با چشم گریان شیون کنان آمد زیر بغل علیا مخدّره زینب را گرفت و گفت ای سیّده من ، کاش از هر دو چشم کور می شدم و ترا به این حال نمی دیدم . اهل بیت را برداشت و به خانه برد و فریاد کشید ای زنان مروانیه ، ای بنات سفیانیه ، مبادا دیگر خنده کنید! مبادا دیگر شادی بکنید! به خدا قسم اینها خارجی نیستند ، این جماعت اسیران ذریّه رسول خدا و فرزندان فاطمه زهرا و علی مرتضی و آل یس و طه می باشند . (۲۴۲)

خواب حضرت سکینه در دمشق (۲۴۳)

شیخ ابن نما گوید : سکینه سلام الله علیه در دمشق خواب دید که گویی پنج شتر از نور به طرف او آمدند ، و بر هر شتری ، پیرمردی نشسته است و فرشتگان گرد آنها را گرفته اند و خادمی با آنها راه می رود . پس شتران بگذشتند و آن خادم به طرف من آمد و نزدیک من رسید و گفت : ای سکینه ، جدّ تو بر تو سلام می فرستد . گفتم : سلام بر او باد ، ای فرستاده رسول خدا ، تو کیستی ؟ گفت : خادمی از بهشتم . گفتم : این پیرمردان شترسوار کیستند ؟ گفت : اوّلی آدم صفوه الله است ، دومی ابراهیم خلیل الله ، سومی موسی کلیم الله و چهارمی عیسی روح الله . گفتم : آن که دست بر محاسن دارد و افتان و خیزان است کیست ؟ گفت جدّ تو رسول الله است . گفتم : به کجا خواهند رفت ؟ گفت : سوی پدرت حسین . پس رو به طرف او کرده و دویدم تا آنچه ستمکاران پس از وی با ما کردند با او بگویم . در این میان پنج کجاوه از نور را دیدم که می آیند و در هر کجاوه زنی است . گفتم : این زنان ، کیستند ؟ گفت : اولی حوّا امّالبشر است ، دومی آسیه بنت مزاحم ، سومی مریم بنت عمران ، چهارمی خدیجه بنت خویلد ، و پنجمی نیز که دست بر سر نهاده و افتان و خیزان است جدّه تو فاطمه بنت محمد و مادر پدرت می باشد . گفتم : به خدا قسم ، به او می گویم که با ما چه کردند . پس به او پیوستم و گریان پیش او ایستادم و گفتم : ای مادر ، به خدا حق ما را انکار کردند . ای مادر ، به خدا جمعیّت ما را پریشان ساختند . ای مادر ، به خدا حریم ما را مباح شمردند . ای مادر ، به خدا پدر ما حسین علیه السلام را کشتند . گفت : دیگر مگوی ای سکینه که جگر مرا آتش زدی و بند دلم را پاره کردی . این پیراهن حسین است که با من است و از من جدا نشود تا به لقای پروردگار رسم .

پس از خواب بیدار شدم و خواستم این خواب را پوشیده دارم ، ولی با کسان خودمان گفتم و میان مردم شایع شد . (۲۴۴)

خواب هند زن یزید

از هند ، زوجه یزید ، روایت شده است که گوید : در بستر خفته بودم ، در آسمان را دیدم گشوده شد ، و فرشتگان دسته دسته نزد سر مطهّر امام حسین علیه السلام می آمدند (۲۴۵) و می گفتند السلام علیك یا اءباعبدالله ، السلام علیك یابن رسول الله . در آن میان پاره ابری دیدم که از آسمان فرود آمد ، مردان بسیار بر آن ابر بودند و مردی درخشنده روی مانند ماه در میان آنها بود ، پیش آمد و خم شد و دندانهای ابی عبدالله را بوسید و همی گفت ای فرزند ، ترا کشتند؛ می شود ترا نشناخته باشند ؟ ! از آب نوشیدن ترا منع کردند . ای فرزند ، من جدّ تو پیغمبرم ، و این پدرت علی مرتضی ، و این برادرت حسن ، و این عمّ تو جعفر ، و این عقیل ، و این دو حمزه و عبّاسند و همچنین یك یك خاندان را شمرد . هند گفت : ترسان و هراسان از خواب برجستم ، روشنایی دیدم که از سر حسین می تافت . در طلب یزید شدم و او را در خانه تاریکی یافتم ، روی به دیوارکرده و می گفت : (مالی وَ لِلْحُسَیْن) : مرا با حسین علیه السلام چکار ؟ ! و سخت اندوهگین بود . خواب را به او گفتم ، سر به زیر انداخت . نیز هند می گوید : چون بامداد شد حرم پیغمبر صلی الله علیه و آله را بخواست و پرسید دوست دارید اینجا بمانید یا به مدینه بازگردید ؟ و جائزه ای گرانبها به شما دهم . گفتند اول باید بر حسین علیه السلام عزاداری کنیم . گفت هر چه می خواهید انجام دهید ، پس حجره ها و خانه ها را در دمشق خالی کرد و هر زن قرشیّه و هاشمیّه جامه سیاه پوشید ، و بر حسین شیون و زاری کردند هفت روز علی ما نُقِل .

ابن نما گفت : زنان در مدّت اقامت در دمشق به سوز و ناله زبان گرفته بودند و با آه و زاری شیون می کردند ، و مصیبت آن گرفتاران بزرگ شده بود و جراح زخم آن داغداران از علاج فرو ماند . آنان را در خانه ای جای داده بودند که آنها را از سرما و گرما حفظ نمی کرد ، یعنی پس از پرده نشینی و سایه پروری رخسارشان پوست انداخت . (۲۴۶)

بخش هفتم : امام سجّاد در یک نگاه

امام سجّاد در یک نگاه

علی بن الحسین ، علیه السلام ملقّب به زین العابدین و سجّاد ، فرزند ارشد امام حسین می باشد که از شاه زنان (۲۴۷) دختر یزد گرد شاهنشاه ایران متولد شده است . ایشان تنها پسر امام حسین علیه السلام است که پس از آن حضرت باقی ماند ، زیرا ۳ برادر دیگرش (علی اکبر ، علی اصغر ، و عبدالله رضیع) در واقعه کربلا به شهادت رسیدند . آن حضرت نیز همراه پدر به کربلا آمد ، ولی چون روی مصلحت الهی سخت بیمار بود و توانایی حمل اسلحه و جنگ را نداشت ، از جهاد و شهادت بازماند . در نتیجه در خیل اسیران به شام اعزام گردید و پس از گذرانیدن دوران اسیری ، به امر یزید برای استمالت افکار عمومی همراه کاروان اسرای اهل بیت به مدینه روانه گردید . بعدها آن حضرت را یك بار دیگر ، و این بار به امر عبدالملك خلیفه سفّاك اموی ، با بند و زنجیر از مدینه به شام جلب کردند که چندی بعد مجدّدا به مدینه بازگشت .

امام چهارم پس از مراجعت به مدینه ، در اثر فشار و اختناق سیاسی شدید حاکم ، انزوا اختیار کرده و مشغول عبادت پروردگار گردید و با کسی جز خواص شیعه مانند(ابوحمزه ثمالی) و (ابوخالد کابلی) و امثال ایشان تماس نمی گرفت . البته خواص ، معارفی را که از آن حضرت اخذ می کردند ، در میان شیعه نشر می دادند و از این راه تشیّع توسعه فراوانی یافت که اثر آن در زمان امامت امام پنجم به ظهور پیوست . (۲۴۸)

ماه ولادت امام سجاد علیه السلام

در تاریخ میلاد حضرت امام سجّاد اختلاف بسیار است و شاید اصحّ اقوال نیمه جمادی الاولی سنه ۳۶ هجری قمری و یا پنجم شعبان سنه ۳۸ هجری بوده است . آن حضرت در مدینه طیّبه دیده به جهان گشود (۲۴۹) که اسم مادر مکرّمه اش را قبلا ذکر کردیم .

شیخ مفید و شیخ طوسی و سید بن طاووس می فرمایند ولادت با سعادت حضرت علی بن الحسین در نیمه جمادی الاولی بود . و در دروس و فصول المهمه است که پنجم ماه شعبان بوده در مناقب و اعلام الوری است که نیمه جمادی الاخره بود و اصح قول اول است . (۲۵۰)

رساله الحقوق و صحیفه سجادیه

از امام زین العابدین کتاب پر محتوای رساله الحقوق به جای مانده است ، که ضرورت دارد جداگانه و با دید علمی و حقوقی مورد دقّت و بررسی قرار گیرد ، و از محتویات عمیق و پربار آن در جهت ساختن مدینهٔ فاضله ، و جامعه ایده آل و مطلوب الهی -انسانی بهره گیری شود . اثر بسیار ارزشمند دیگری که از آن حضرت به یادگار مانده ، صحیفه سجادیه نام دارد که یکی از نابترین و مهمترین گنجینه های معارف اسلامی در قالب دعا و نیایش است .

این کتاب در بین علما و بزرگان به (انجیل اهل بیت) و (زبور آل محمد) ملقّب گردیده است ، چه ، همان طور که انجیل عیسی و زبور داود - علی نبیّنا و آله و علیهم السلام - حاوی علوم و حِکَم الهی و آسمانی می باشند صحیفه سجادیه هم حقایق والایی از معارف اسلامی را در بردارد ، که جهانیان را به سعادت و نیک بختی می رساند .

در بسیاری از اجازات علمای امامیه (چنانکه محدث نوری در کتاب مستدرک الوسائل بیان کرده) صحیفه سجّادیه را (اُخت القرآن) (خواهر قرآن) و نهج البلاغه را (اخ القرآن) (برادر قرآن) وصف کرده اند . زیرا این دو کتاب شریف نیز ، در نهایت امر ، همچون قرآن از منبع علم الهی تراوش کرده و بر زبان مقدس آن دو بزرگوار جاری شده است : قرآن عظیم ، به وحی و املای ذات مقدس الهی ؛ و نهج البلاغه و صحیفه سجادیه ، به الهام خداوندی و تعلیم نَبَوی .

القاب حضرت

مشهورترین کنیه آن حضرت ، ابوالحسن و ابومحمد بوده و القاب مشهور آن حضرت نیز زین العابدین ، سیّدالساجدین و العابدین ، زکی ، امین ، سجّاد ، و ذوالثفنات می باشد .

نقش نگین آن جناب به روایت حضرت امام صادق : (الحمدلله العلی) و به روایت امام محمد باقر(العزّه لله) و (شقی قاتل الحسین بن علی) بود .

نیز امام باقر روایت کرده است که در موضع سجده پدرم ، پینه ها و برآمدگیهای آشکاری وجود داشت بود که در هر سال دو مرتبه آنها را می بریدند ، و در هر مرتبه ثفنه و بر آمدگی پنج موضع سجده را می بریدند . به این سبب آن حضرت را ذوالثفنات می خواندند . (۲۵۱)

آدم بنی الحسین علیه السلام

جمع شدن نجابت عرب و عجم هر دو در او ، به اعتبار پدر و مادر؛ به قول حضرت رسول صلی الله علیه و آله انّ لله من عباده خیرتین فخیرته من العرب قریش و من العجم فارس ، لهذا ملقّب بابن الخیرین شد .

انتشار اولاد رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن حضرت است ، لهذا او را آدم بنی الحسین گویند ، و او اول کسی است که گوشه نشینی و عزلت را اختیار کرد و اول کسی است که به مُهر و تسبیح خاک امام حسین علیه السلام سجده و عبادت کرد و از همه خلایق بیشتر گریست .

وارد شده که رئیس البکّائین چهارند :

آدم ، یعقوب ، یوسف ، امام زین العابدین علیه السلام (۲۵۲)

کجاست زین العابدین علیه السلام

رسول گرامی اسلام فرمود : در روز قیامت منادی ندا می کند که کجاست زین العابدین . پس گویا می بینم که فرزندم علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب در آن هنگام با وقار و آرامش تمام ، صفوف اهل محشر را می شکافد و می آید .

در کشف الغمه می نویسد : سبب ملقّب شدن آن حضرت به (زین العابدین) آن است که شبی آن جناب در محراب عبادت به تهجّد ایستاده بود ، پس شیطان به صورت مار عظیمی ظاهر شد تا آن حضرت را از عبادت حق ، به خود مشغول سازد ، ولی حضرت به او التفاتی نکرد . سپس آمد و انگشت ابهام پای آن حضرت را در دهان گرفت و گزید ، به نحوی که آن حضرت را متاءلّم ساخت ، اما باز ایشان توجهی به شیطان نکرد . زمانی که حضرت از نماز فارغ شد خود دانست که مار مزاحم ، شیطان است ، لذا به او فرمود که : دور شو ای ملعون ! و باز مشغول عبادت شد! در اینجا بود که صدای هاتفی شنیده شد که سه مرتبه خطاب به حضرت ندا در داد : اءنت زین العابدین . تویی زینت عبادت کنندگان .

در نتیجه این لقب در میان مردم ظاهر و مشهور گشت .

سجده برای شکر نعمت

حضرت امام محمد باقر علیه السلام می فرماید : پدرم علی بن الحسین هرگز نعمتی از خدا را یاد نکرد مگر آنکه برای شکر آن نعمت ، خدای را سجده کرد ، چنانکه آیه ای از کتاب خدا را که در آن آیات سجده باشد قرائت نمی نمود مگر آنکه سجده می کرد . نیز هرگاه حقّ تعالی شرّی را از حضرت دفع می کرد که از آن در بیم بود ، یا مکر مکر کننده ای را از او دور می گردانید سجده می کرد ، و هرگاه از نماز واجب فارغ می شد سجده می کرد ، و هرگاه توفیق می یافت که میان دو کس اصلاح کند ، برای شکر این خدمت سجده می کرد . در جمیع مواضع ، سجود آن حضرت به چشم می خورد؛ و به این سبب آن حضرت را سجّاد می گفتند . (۲۵۳)

محتاج به رحمت حق

حدیقه الشیعه نوشته مرحوم آیه الله مقدس اردبیلی ، از طاووس یمانی نقل می کند که می گوید : نیمه شبی داخل حجر اسماعیل شدم ، دیدم که حضرت امام زین العابدین در حال سجده است و کلامی را مدام تکرار می کند . چون گوش کردم ، این دعا بود :

الهی عُبَیدکَ بِفنائِکَ ، مسکینکَ بِفنائک ، فقیرُک بِفنائک .

بعد از آن هر زمان که بلاـ و المی و مرضی مرا پیش آمد ، چون نماز گزارده سر به سجده نهادم و این کلمات را گفتم ، مرا خلاصی و فرجی روی داد .

فناء در لغت به معنی فضای در خانه است . یعنی خدایا ، بنده تو و مسکین تو و محتاج تو ، بر درگاه تو ، منتظر نزول رحمت تو است و از تو چشم عفو و احسان دارد . هرکس این کلمات را از روی اخلاص بگوید البته اثر می کند و هر حاجت که دارد برآورده می شود . (۲۵۴)

پانصد درخت خرما

شیخ صدوق از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود : پدرم حضرت علی بن الحسین در هر شبانه روز هزار

رکعت نماز می گذارد ، چنانکه امیرالمؤ منین علی بن ابی طالب نیز چنین بود . آن حضرت پانصد درخت خرما در تملّک داشت ، و نزد هر درختی دو رکعت نماز می گذارد .

هنگامی که به نماز می ایستاد رنگ مبارکش تغییر می کرد و حالتش نزد خداوند جلیل مانند بندگان ذلیل بود . اعضای شریفش از خوف خداوند می لرزید ، و نمازش نماز مودع بود ، یعنی مانند آنکه می داند این نماز آخر او است و بعد از آن دیگر امکان انجام نماز برای او رخ نخواهد داد . (۲۵۵)

تو در راه خدا آزادی !

روزی امام سجّاد علیه السلام یکی از غلامان خود را دوبار صدا زد ، ولی او جوابی نداد . چون در مرتبه سوم جواب داد ، حضرت فرمود : آیا صدای مرا نشنیدی ؟ عرض کرد : بلی ، شنیدم . فرمود پس چه شد که جواب مرا ندادی ؟ ! عرض کرد چون از تو ایمن بودم ! فرمود : الحمدلله الذی جعلَ مملوکی یاءمننی . حمد خدای را که مملوك مرا از من ایمن گردانید . (۲۵۶)

نیز روایت شده است که ، زمانی ، جماعتی مهمان حضرت سجّاد بودند . یکی از خدّام کبابی را از تنور بیرون آورده با سیخ به حضور مبارك آورد ، در راه به علت عجله و شتاب غلام ، سیخ کباب از دست او بر سر کودکی از آن حضرت که در زیر نردبان بود افتاد و کودك را هلاك کرد .

آن غلام سخت مضطرب و متحیر شد ، امّا حضرت به وی فرمود : اءنت حر ، تو در راه خدا آزادی . تو این کار را به عمد نکردی . پس امر فرمود که آن کودك را تجهیز کرده دفن نمایند . (۲۵۷)

صاحب مناقب از مدائنی نقل کرده است که : چون سیّد سجّاد علیه السلام نژاد و تبار خویش را بیان کرد ، یزید به یکی از اعوان خود گفت : وی را به بوستان برده و خونش را بریز و همانجا او را به خاك بسپار . ماءمور حضرت را به بوستان برده و به کندن قبر پرداخت در خلال حفر قبر حضرت سجاد نیز به نماز ایستاد . زمانی که خواست آن حضرت را به قتل رساند ، دستی از هوا پیدا شد و بر رخسار او سیلی زد که به روی درافتاد و نعره کشید و بی هوش شد .

خالد فرزند یزید که این کرامات را بدید ، رنگ از رخسارش پریده به سوی پدر شتافت و ماجرا را برای وی نقل کرد . یزید امر کرد شخص مزبور را در همان گودال دفن کنند و امام را نیز رها سازند . (۲۵۸)

وصیّت امام سجّاد (ع) به فرزندش امام محمد باقر (ع)

امام محمد باقر علیه السلام می گوید : در وقتی که پدرم عازم سفر بود ، از وی درخواست کردم مرا وصیتی فرماید . به من فرمود با پنج تن دوستی و مجالست مکن :

۱ . با فاسق و نابکار و فرومایه منشین که ترا به یک لقمه نانی می فروشد .

۲ . با مردم بخیل معاشرت مکن که در روز سخت و محنت یاری تو نمی کند .

۳ . از دروغگو پرهیز کن که او به منزله سراب است و ترا می فریبد دور را نزدیك و نزدیك را دور جلوه می دهد .

۴ . از مردم احمق و نادان کناره گیری کن که چون می خواهند به تو سودی رسانند زیان می رسانند .

۵ . از کسی که قطع رحم کرده نیز گریزان باش که خداوند در چند جای قرآن او را لعن کرده است .

حضرت امام زین العابدین فرمود :

مسکینٌ ابن آدمَ لهُ فی کلّ یومٍ ثلاثُ مصائبَ لا یعتبرُ بواحدۀ منهن . . .

یعنی ، بیچاره فرزند آدم ، که برای او در هر روزی سه مصیبت است و از هیچ یك از آنها عبرت نمی گیرد ، که اگر عبرت بگیرد امر دنیا بر وی سهل و آسان خواهد شد .

امّا مصیبت اول : کم شدن هر روز است از عمر او؛ همانا اگر در مال او نقصانی پدید آید مغموم می شود ، با آنکه جای درهم رفته درهمی دیگر می آید ، ولی عمر را چیزی برنمی گرداند .

مصیبت دوم : استیفای روزی او است ، پس هرگاه حلال باشد حساب از او کشیده و اگر حرام باشد او را عقاب کنند .

مصیبت سوم : از این بزرگتر است . پرسیدند چیست ؟ فرمود : هیچ روز را شب نمی کند مگر اینکه یک منزل به آخرت نزدیک تر می شود ، ولکن نمی داند که به بهشت وارد می شود یا به برزخ . (۲۵۹)

فرزندان امام چهارم

شیخ مفید و صاحب فصول المهمّه فرموده اند که اولاد حضرت علی بن الحسین علیه السلام از ذکور و اناث پانزده نفرند : امام محمد باقر علیه السلام مکنّی به ابوجعفر که مادرش ام عبدالله ، دختر امام حسن مجتبی بوده ؛ و حسن و حسین ؛ و زید و عمر از ام ولد دیگر؛ و حسین اصغر وعبدالرحمن و سلیمان از ام ولد دیگر؛ و علی این کوچکترین اولاد حضرت علی بن الحسین بوده ، و نیز خدیجه که مادر آن دو ام ولد بوده ، و محمد اصغر که مادرش ام ولد بود ، و فاطمه و علیه و ام کلثوم مادرشان ام ولد بوده .

مرحوم محدّث قمی (ره) می فرماید : که علیّه همان مخدره است که علماء رجال او را در کُتب رجال ذکر کرده اند و گفته اند کتابی جمع فرموده که زراره از او نقل می کند . (۲۶۰)

شهادت

در بیان روز شهادت آن حضرت مابین علما اختلاف بسیار است ، مشهور است که رحلت آن حضرت در یکی از سه روز بوده است : دوازدهم محرّم ، یا هیجدهم ، یا بیست و پنجم از سال ۹۴ یا ۹۵ هجری ، که آن را ز کثرت مردن فقها و علما (سنه الفقهاء) می گفتند .

روایت شده است که حضرت در شب رحلتش آب وضو طلبید ، زمانی که آب برایش آوردند ، فرمود : در این آب میته ای است ، چون ظرف را نزدیک چراغ بردند ، موش مرده ای در آن یافتند . لذا آن را ریخته و آب دیگر برایش آوردند . سپس خبر رحلت خود را داد .

نیز در آن شب مدهوش شد ، و چون به هوش آمد ، سوره (واقعه) و (انا فتحنا) را خواند و فرمود :

(الحمد لله الذی صدقنا وعده و اءورثنا الارض نتبوّء من الجنه حیث نشاء فنعم اجرُ العاملین)

یعنی ، سپاس خداوند را که به وعده خود با ما وفا کرد و زمین را میراث ما قرار داد و در بهشت ، هر جا که بخواهیم ، اقامت می نماییم ، چه نیک است پاداش اهل عمل ؛ سپس در همان دم از دنیا رفت . (۲۶۱)

آن حضرت ، در وقت رحلت ، فرزند عزیز خویش حضرت امام محمدباقر علیه السلام را به سینه چسبانید و این وصیت را که پدر در وقت شهادت به او کرده بود بیان فرمود که : زنهار ، بر کسی که یاوری به غیر از خداوند ندارد ، ستم مکنید!

پس به روایت راوندی این کلمات را تکرار کرد تا از جهان درگذشت :

اللّهم ارحمنی فإ نکَ کریم ، اللّهم الرحمنی فإ نّک رحیم . (۲۶۲)

خدایا به من رحم کن که تو بزرگوار هستی ، خدایا به من رحم کن که تو مهربان هستی .

بعد از رحلت آن حضرت ، تمامی مردم بجز (سعید بن المسیب) بر جنازه آن حضرت حاضر شدند و آن حضرت را به بقیع برده و در نزد عم بزرگوار و مظلومش حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام دفن کردند .

روایت شده که چون جسم مبارک حضرت را برای غسل برهنه ساخته و روی مغتسل نهادند ، بر پشت مبارک ایشان ، از آن انبانهای طعام و سایر چیزهایی که برای فقرا و ارامل و ایتام به دوش کشیده بود اثرها دیدند که مانند زانوی شتر پینه بسته بود .

آن جناب را ناقه ای بود که ۲۲ بار با آن به حج رفته ولی یک تازیانه بر وی نزده بود . بعد از دفن حضرت ، ناقه مزبور از حظیره خود بیرون آمد و نزدیک قبر آن جناب شتافت بی آنکه آن قبر را دیده باشد ، و سینهٔ خود را بر آن قبر گذاشت و فریاد و ناله سرداد و اشک از دیدگان خود فرو ریخت . خبر به حضرت امام محمدباقر دادند ، تشریف آورد و به ناقه فرمود : ساکت شو و برگرد ، خدا برکت دهد . ناقه به جای خود برگشت و بعد از اندک زمانی باز به نزد قبرآمد و شروع به ناله و اضطراب کرد و تا سه روز چنین بود تا هلاک شد . (۲۶۳)

از اخبار معتبره که بر وجه عموم وارد شده ظاهر می شود که آن حضرت را به زهر شهید کردند . ابن بابویه و جمعی را اعتقاد آن است که ولید بن عبدالملک آن حضرت را زهر داده و بعضی هشام بن عبدالملک گفته اند . (۲۶۴)

در مدت عمر شریف آن حضرت نیز اختلاف است و اکثرا ۵۷ سال گفته اند . شیخ کلینی به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت علی بن الحسین در وقت شهادت ۷۵ سال داشت ، و شهادت آن حضرت در سال ۹۵ واقع شده و بعد از امام حسین صلوات الله علیه ۳۵ سال زندگانی کرد . (۲۶۵)

اشعار ذیل ، که منسوب به امام سجاد علیه السلام می باشد ، بیانگر وضع بسیار سخت و جگر سوز مصائب شام است :

اُقادُ ذلیلا فی دمشق کاءننی

من الزنج عبدٌ غاب عنه نصیر

وجدّی رسول الله فی کلّ موطنٍ

و شیخی اءمیر المؤ منین وزیر

یعنی در شهر شام با خواری کشیده می شوم ، چندانکه گویی من برده ای از زنگبار هستم که مولایش از او غایب شده است .

و حال آنکه ، جدّ من رسول خدا صلی الله علیه و آله بر خلق جهان ، و بزرگ فامیل من امیرمؤ منان علی وزیر رسول خدا صلی الله علیه و آله است . (۲۶۶)

سروده شاعر اهل بیت : حبیب چایچیان (حِسان)

بقیع

می لرزد از غیرت زمین ، از قبرزین العابدین

چون گشته لرزان رکن دین ، از قبر زین العابدین

بی سقف و دیوار و در است ، مخروبه ای حزن آور است

شب مرغ شب نالد حزین ، از قبر زین العابدین

ماه و نجوم آسمان ، بی خواب و حیرانند از آن

گویا عزا دارد زمین ، از قبر زین العابدین

بی فرش و بی کاشانه است ، گنجینه ای ویرانه است

خیزد غبار غم ببین ، از قبر زین العابدین

همچون گلی بی باغبان ، یا بوستانی در خزان

خون است قلب ناظرین ، از قبر زین العابدین

شد روح پیغمبر حزین ، زهرا بود زارو غمین

محزون امیرالمؤ منین ، از قبر زین العابدین

آخر چه شد اسلام ما ، آن فرّ و جاه و نام ما

پیداست حال مسلمین ، از قبر زین العابدین

ریزم به رخسار اشک و خون ، آخر نریزم اشک چون ؟ !

دارم (حسان) داغی چنین ، از قبر زین العابدین

بخش هشتم : دست انتقام حق !

دست انتقام حق !

بس تجربه کردیم در این دیر مکافات

با آل علی هر که در افتاد بر افتاد

امیر قطب الدین تیمور گورکانی ، که در کشورگشایی مانند اسکندر بود ، ممالک وسیع و گوناگون را تسخیر کرد و بر کفّار جزیه نهاد . وی در سال ۸۰۳ به شام رفت و در حدود حلب امرای شام با او مقاتله کرده ، مغلوب و مقهور شدند و سرداران به دست او افتاده مقیّد شدند و شهر حلب مفتوح شد . سپس از آنجا لشگر به دمشق کشید و امرای شام را مقتول ساخت و پادشاه مصر سلطان فرخ به مصر گریخت . امیر تیمور به دمشق آمد و اکثر ولایت شام را غارت کرد و آنقدر غنیمت به دست لشگر وی افتاد که از ضبط آن عاجز آمدند و در همین سال فتح شام ، بغداد را نیز به سبب مخالفت قتل عام نمود .

اینک شما ای خوانندهٔ محترم ، این جریان را با دقّت کامل بخوانید :

بعد از تسخیر شام ستم شامیان را گوشزد امیر تیمورکردند . آتش غیرت در کانون سینه اش زبانه کشید . بزرگان شام مطیع شده بودند . به او گوشزد شدکه سلطان شام دختری در پس پرده دارد . امیرتیمور اسباب جشن آراست و شهر شام را آذین بست و آن دختر را خواستگاری نمود . چون اسباب و وسایل آراسته شد ، از هر طرف صلای عیش دردادند و آن دختر را با مَشّاطگان به حمّام بردند و امیر پیشکار خود را طلبید و به وی فرمان داد : ناقهٔ عریان بر درحمّام فرستد و دختر را عریان در شهر بگرداند .

چون مردم شام از این قصّه مطّلع شدند ، بزرگ و کوچک گریبان دریده و به عرض امیرتیمور رساندند که این چه ظلم است روا می دارید ؟

امیر تیمور به حسرت نگاهی به ایشان نمود و فرمود : این چه غوغا و فغان و شیون است ؟ ! منظور من ظلم به کسی نیست ، گمان کردم قانون شما چنین است که دختر بزرگان را سر برهنه در بازار می گردانید ؟ ! شامیان گفتند : کدام بی دین چنین عملی را به ناموس یک مسلمان روا می دارد ؟ !

امیرتیمور گریبان درید و اشک از دیده فرو بارید و گفت : ای نامسلمانان بی حیا و یزید پرستان پر جفا! اولاد کدام پادشاه نجیبتر از اولاد رسول خداست ؟ و کدام بزرگ عزیزتر از دختر فاطمه زهراست ، که ایشان را بر شترهای برهنه سوار کرده و در بازارها گرداندید و نخلهایی را که جبرئیل آب داده بود از پا درآوردید ، و خیمه های آنان را سوزاندید .

سپس گفت : ای طایفه بی حمیّت ! با آنکه شما دیدید فرزندان احمد مختار را بناحق شهید کردند ، زمانی که دختران پیغمبر خدا را به این دیار آوردند ، بازارها را آذین بستید و به تماشای عترت پیغمبر آمدید . افسوس ! افسوس ! که آن روز در جهان نبودم تا آن بی ناموسان را قطع نسل کنم .

ای شامیان ، به خدا فراموش نمی کنم اهل بیت رسول خدا را هنگامی که چون عِقدِ گهر ایشان را به یک ریسمان بسته مانند اسیران روم و فرنگ پیش یزید حرام زاده بردید . ای شامیان ، آن روز در مجلس یزید فرنگی به تعصّب آمد ، لعنت خدا بر آبا و اجداد شما باد که حمیّت نکردید . شامیان از سخنان وی سر به زیر افکنده جوابی ندادند .

سپس گفت : ای گروه مرتـد نامقبول و ای دشـمنان خدا و رسول ! برهنگی و اسـیری یک دختر شامی بر شـما گران آمد ، آن وقت اینکه شـما دختران فاطمه را در شام بگردانید بر پیغمبر گران نمی باشد ؟ ! پس به سـر برهنگان و دلاوران اشاره کرد که آن مردم را قتل عام کنند و شام را ویران کرد و به نیران فرستاد ، و شهر شام کنونی در عهد سلاطین متاءخّرین آباد شد . (۲۶۷)

مدح و مصیبت حضرت رقیّه سلام الله علیها

بود و در شهر شام از حسین دختری

آسیه فطرتی ، فاطمه منظری

تالی مریمی ، ثانی هاجری

عفّت کردگار ، عصمت اکبری

لب چو لعل بدخش ، رخ عقیق یمن

او سه ساله ولی عقل چلساله داشت

با چهل ساله عقل روی چون لاله داشت

هاله برده ز رخ ، رخ چو گل ژاله داشت

لاله روی او همچو مه هاله داشت

ژاله آری نکوست ، بر گل نسترن

شد رقیّه ز باب نام دلجوی او

نار طورکلیم ، آتش روی او

همچو خیر النساء ، خصلت و خوی او

کس ندیده است و چون چشم جادوی او

نرگسی در ختا ، آهویی در ختن

گرچه اندر نظر طفل بود و صغیر

گر چه می آمدی از لبش بوی شیر

لیک چون وی ندید چشم گردون پیر

دختری با کمال ، اختری بی نظیر

شوخ و شیرین کلام ، خوب و نیکو سخن

از نجوم زمین تا نجوم سما

دید در هجر او تربیت ماسوی

قره العین شاه ، نور چشم هدا

هم ز امرش روان ، هم ز حکمش بپا

عزم گردون پیر نظم دهر کهن

بر عموها مدام زینت دوش بود

عمّه ها را تمام زیب آغوش بود

خواهران را لبش چشمهٔ نوش بود

خردیش را خرد حلقه در گوش بود

از ظهور ذکا ، وز وفور فتن

بس که نشو و نما با پدر کرده بود

روی دامان او ، از و پرورده بود

بابش اندر سفر همره آورده بود

پیش گفتار او ، بنده پرورده بود

از ازل شیخ و شاب تا ابد مرد و زن

دیده در کودکی ، سرد و گرم جهان

خورده بر ماه رخ سیلی ناکسان

کتف و کرده هدف ، بر سنان سنان

در خرابه چه جغد ساخته آشیان

یا چه یعقوب و در کنج بیت الحزن

از یتیمی فلک کار او ساخته

رنگ و رخساره را از عطش باخته

از فراق پدر گشته چون فاخته

بانگ کوکوی او ، شورش انداخته

در زمین و زمان از بلا و محن

داغ تبخاله را پای وی پایدار

طوق و درگردنش از رسن استوار

وز طپانچه بُدَش ارغوانی عذار

گریه طوفان نوح ، ناله صوت هزار

نه قرارش بجان ، نی توانش به تن

در خرابه سکون ساخته در کرب

شور اَیْنَ اءبی ؟ کار او روز و شب

شامگاهان به رنج ، روزها در تعب

ای عجب ای سپهر از تو ثمّ العجب

تا کجا دون نواز شرمی از خویشتن

قدری انصاف و کن آخر از هرزه گرد

عترت مصطفی وینقدر داغ و درد

شد زنانشان اسیر یا که شد کشته مرد

آخر این بیگناه طفل بیکس چه کرد

تا که شد مبتلا اینقدر در فتن

در خرابه شبی خفته و خواب دید

آفتابی به خواب رفت و مهتاب دید

آنچه از بهر وی بود و نایاب دید

یعنی اندر به خواب طلعت باب دید

جای در شاخ سرو کرده برگ سمن

شاهزاده به شه مدّتی راز داشت

با پدر او بهرراه دمساز داشت

ناگهانش ز خواب بخت بد باز داشت

آن زمان با غمش چرخ و دمساز داشت

گشت و بیدار و ماند شکوه اش در دهن

در سراغ پدر کرد و آن مستمند

باز و چون عندلیب آه و افغان بلند

عرش را همچه فرش در تزلزل فکند

ساخت چون نی بلند ناله از بندو بند

جامه جان ز نو چاک و زد در بدن

زد درآن شب به شام برق آهش علم

سوخت برحال خویش جان اهل حرم

باز اهل حرم ریخت از غم به هم

گشته هریک ز هم چاره جو بهر غم

اُمّ کلثوم را زینب ممتحن

ناله وی رسید چون به گوش یزید

کرد بهرش روان راءس شاه شهید

آن یتیم غریب چون سر شاه دید

زد به سر دست غم وز دل آهی کشید

همچو صامت (۲۶۸) پرید مرغ روحش ز تن

بخش نهم : دُرّ یتیم اهل بیت در شام

فصل اول : شجره خانوادگی حضرت رقیّه علیهاالسلام

شجره خانوادگی

از مقامات معروف و مشهور در دمشق ، مرقد حضرت رقیّه دختر خردسال حضرت ابی عبدالله الحسین است ، که در ششم صفرسال ۶۱ هجری ، در خرابه شام ، از شدّت سوز و گداز در فراق پدر ، جان به جان آفرین سپرد .

فرزندان امام حسین علیه السلام

بـا ملاـحظه کتب و اقوال گوناگون ، مجموع فرزنـدانی که به آن امام مظلوم نسـبت داده شـده هشت دختر است ، که فاطمه کبری و فاطمه صـغری و زبیده و زینب و سـکینه و آن دختر که در خرابه وفات کرد (که بعضـی نامش را زبیده و بعضـی رقیّه گفته اند) و ام کلثوم و صفیه باشند .

و سـیزده پسـر : اول علی اکبر ، دوم علی اوسط ، سوم علی اصـغر ، چهارم محمّـد ، پنجم جعفر ، شـشم قاسم ، هفتم عبـدالله ، هشـتم محسن ، نهم ابراهیم ، دهم حمزه ، یازدهم عمر ، دوازدهم زید ، و سیزدهم عمران بن الحسین علیه السلام .

زیاده بر این نیز نسبت داده اند که قولی بسیار ضعیف است .

مرحوم آیه الله حـاج میرزا حبیب الله کاشانی (ره) پس از ذکر مطالب فوق می گویـد : اعتقاد مؤ لّف آن است که بر تقـدیر صـحت ماءخـذ ، این تعـدّد در اسم بوده نه در مسـمّی ، زیرا که آن حضـرت به قلّت اولاـد معروف بوده است ، پس توانـد بود که دو اسم یا زیـادتر از اسـامی مـذکور ، برای یـک تن باشـد و نیز محتمل است که بعضـی از اینها نبیره های آن بزرگوار باشـند . چنانکه محتمل است که بعضـی از آنها منسوبان او از بنی هاشم باشـند . چه ، آن مظلوم ، پـدر یتیمان و متکفّل امر ایشان بود (۲۶۹) آن دختری که در خرابه شام از دنیا رحلت فرموده و شاید اسم شریفش رقیّه علیه السلام بوده و از صبایای خود حضرت سیدالشهدا علیه السلام بوده چون مزاری که در خرابه شام است منسوب است به این مخدّره و معروف است به مزار ست رقیّه . (۲۷۰)

تحقیقی کوتاه درباره حضرت رقیّه علیه السلام

کلمهٔ رقیّه ، در اصل از ارتقاء به معنی (صعود به طرف بالا و ترقّی) است .

این نام قبل از اسـلام نیز وجود داشته ، مثلا نام یکی از دختران هاشم (جدّ دوم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) رقیّه بوده است ، که عمهٔ پدر رسول خدا رقیّه می شود . (۲۷۱)

نخستین کسی که در اسلام ، این نام را داشت ، یکی از دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله از حضرت خدیجه است .

پس از آن ، یکی از دختران امیرالمؤ منین علی علیه السلام نیز رقیه نام داشت ، که به همسری حضرت مسلم بن عقیل درآمد .

در میـان دختران امامـان دیگر نیز چنـدنفر این نام را داشـتند ، از جمله یکی از دختران امام حسن مجتبی (۲۷۲) و دو نفر از دخـتران امام موسی کاظم که به رقیّه و رقیّهٔ صغری خوانده می شدند .

اکثر محدّثان دو دختر به نامهای سـکینه و فاطمه برای امام حسـین ذکر کرده اند؛ اما علّامه ابن شـهر آشوب ، و محمّدبن جریر طبری شیعی ، سه دختر به نامهای سکینه ، فاطمه و زینب را برای آن حضرت برشمرده اند .

در میان محدّثان قدیم ، تنها علی بن عیسـی اربلی - صاحب کتاب کشف الغمّه (که این کتاب را در سال ۶۸۷ ه- . ق تاءلیف کرده است) - به نقل از کمال الدین گفته است که امام حسـین شـش پسـر و چهار دختر داشت ؛ ولی او نیز هنگام شـمارش دخترها ، سه نفر به نامهای زینب ، سکینه و فاطمه را نام می برد و از چهارمی ذکری به میان نمی آورد .

احتمال دارد که چهارمین دختر ، همین رقیّه بوده باشد .

علامه حائری در کتاب معالی السـبطین می نویسـد : بعضـیماننـد محمّـدبن طلحهٔ شافعی ودیگران از علمای اهل تسـنّن و شـیعه می نویسند : (امام حسین دارای ده فرزند ، شش پسر و چهار دختر بوده است) .

سپس می نویسد : دختران او عبارتند از : سکینه ، فاطمه صغری ، فاطمه کبری ، و رقیّه علیهن السلام .

آنگـاه در ادامه می افزایـد : رقیّه علیه السـلام پنـج سـال یا هفت سال داشت و در شام وفات کرد . مادرش (شاه زنان) دختر یزدجرد بود(یعنی حضرت رقیّه خواهر تنی امام سجّاد بود) . (۲۷۳)

پاسخ به یک سؤ ال

می پرسند : آیا نبودن نام حضرت رقیّه در میان فرزندان امام حسین علیه السلام در کتابها و متون قدیم – مانند : ارشاد مفید ، اعلام الوری ، کشف الغمّه و دلائل الامامه طبری – بر نبودن چنین دختری برای امام حسین علیه السلام دلالت ندارد ؟

پاسخ : با توجّه به مطالب زیر ، پاسخ این سؤ ال روشن می شود :

۱ . در آن عصر ، به دلیل اندک بودن امکانات نگارش از یک سو ، تعدّد فرزندان امامان از سوی دیگر ، و سانسور و اختناق حکومت بنی اُمیّه که سیره نویسان را در کنترل خود داشتند از سوی سوم ، و بالاـ خره عدم اهتمام به ضبط و ثبت همه امور و جزئیات تاریخ زندگی امامان موجب شده که بسیاری از ماجراهای زندگی آنان در پشت پردهٔ خفا باقی بماند؛ بنابراین ذکرنکردن انها دلیل بر نبود آنها نخواهد شد .

۲ . گاهی بر اثر همنام بودن ، وجود نام رقیّه در یک خاندان موجب اشتباه در تاریخ شده و همین مطلب ، امر را بر تاریخ نویسان اندک آن عصر ، با امکانات محدودی که داشتند ، مشکل می نموده است .

۳ . گاهی بعضی از دختران دو نام داشتند؛ مثلاـ طبق قرائنی که خاطرنشان می شود به احتمال قوی همین حضرت رقیّه را فاطمه صغیره می خواندند ، و شاید همین موضوع ، باعث غفلت از نام اصلی او شده باشد .

۴ . چنانکه قبلا ذکر شد و بعد از این نیز بیان می شود ، بعضی از علمای بزرگ از قدما ، از حضرت رقیّه به عنوان دختر امام حسین یاد کرده اند و شهادت جانسوز او را در خرابه شام شرح داده اند . پس باید نتیجه گرفت که باید کتابها و دلایلی در دسترس آنها بوده باشد که بر اساس آن ، از حضرت رقیّه سخن به میان آورده اند؛ کتابهایی که در دسترس دیگران نبوده است ، و در دسترس ما نیز نیست .

بنابراین ذکر نشدن نام حضرت رقیّه در کتب حدیث قدیم هرگز دلیل نبودن چنین دختری برای امام حسین علیه السلام نخواهد بود ، چنانکه عدم ثبت بسیاری از جزئیات ماجرای عاشورا و حوادث کربلا و پس از کربلا در مورد اسیران ، در کتابهای مربوطه ، دلیل آن نمی شود که بیش از آنچه درباره کربلا و حوادث اسارت آن نوشته شده وجود نداشته است . (۲۷۴)

پدر حضرت رقیّه

پدر بزرگوار حضرت رقیّه علیه السلام ، امام عظیم ، حسین بن علی معروفتر از آن است که نیاز به توصیف و معرّفی داشته باشد .

مادر حضرت رقیه علیه السلام

مادر حضرت رقیه علیه السلام ، مطابق بعضی از نقلها ، (ام اسحاق) نام داشت که قبلا همسر امام حسن علیه السلام بود ، و آن حضرت در وصیت خود به برادرش امام حسین علیه السلام سفارش کرد که با ام اسحاق ازدواج و فضایل بسیاری را برای آن بانو بر شمرد . (۲۷۵)

و به نقلی ، مادر رقیه علیه السلام (ام جعفر قضاعیه) بوده است ولی دلیل مستندی در این باره ، در دسترس نیست . (۲۷۶)

شیخ مفید در کتاب ارشاد ام اسحاق بنت طلحه را مادر فاطمه بنت الحسین علیه السلام معرفی می کند . (۲۷۷)

سن حضرت رقیه علیه السلام

سن مبارک حضرت رقیه علیه السلام هنگام شهادت ، طبق پاره ای از روایتها سه سال ، و مطابق پاره ای دیگر چهار سال بود . برخی نیز پنج سال و هفت سال نقل کرده اند .
در کتاب وقایع الشهور و الایام نوشته علامه بیرجندی آمده است که ، دختر کوچک امام حسین علیه السلام در روز پنجم ماه صفر سال ۶۱ وفات کرد ، چنانکه همین مطلب در کتاب ریاض القدس نیز نقل شده است .

فصل دوم : رقیه علیه السلام در عاشورا

رقیه علیه السلام در عاشورا

در بعضی روایات آمده است : حضرت سکینه علیه السلام در روز عاشورا به خواهر سه ساله ای (که به احتمال قوی همان رقیه علیه السلام باشد) گفت : (بیا دامن پدر را بگیریم و نگذاریم برود کشته بشود) .
امام حسین علیه السلام با شنیدن این سخن بسیار اشک ریخت و آنگاه رقیه علیه السلام صدا زد : (بابا! مانعت نمی شوم . صبر کن تا ترا ببینم) امام حسین علیه السلام او را در آغوش گرفت و لبهای خشکیده اش را بوسید . در این هنگام آن نازدانه ندا در داد که : العطش العطش ، فان الظما قدا احرقنی بابا بسیار تشنه ام ، شدت تشنگی جگرم را آتش زده است . امام حسین علیه السلام به او فرمود (کنار خیمه بنشین تا برای تو آب بیاورم) آنگاه امام حسین علیه السلام برخاست تا به سوی میدان برود ، باز هم رقیه دامن پدر را گرفت و با گریه گفت : یا ابه این تمضی عنا ؟
بابا جان کجا می روی ؟ چرا از ما بریده ای ؟ امام علیه السلام یک بار دیگر او را در آغوش گرفت و آرام کرد و سپس با دلی پر خون از او جدا شد . (۲۷۸)

آخرین دیدار امام حسین (ع) با حضرت رقیه (ع)

وداع امام حسین علیه السلام در روز عاشورا با اهل بیت علیه السلام صحنه ای بسیار جانسوز بود ، ولی آخرین صحنه دلخراش و جگر سوز ، وداع ایشان با دختری سه ساله بود که ذیلا می خوانید :
هلال بن نافع ، که از سربازان دشمن بود ، می گوید : من پیشاپیش صف ایستاده بودم . دیدم امام حسین علیه السلام ، پس از وداع با اهل بیت خود ، به سوی میدان می آید در این هنگام ناگاه چشمم به دخترکی افتاد که از خیمه بیرون آمد و با گامهای لرزان ، دوان دوان به دنبال امام حسین علیه السلام شتافت و خود را به آن حضرت رسانید . آنگاه دامن آن حضرت را گرفت و صدا زد :
یا ابه ! انظر الی فانی عطشان .
بابا جان ، به من بنگر ، من تشنه ام
شنیدن این سخن کوتاه ولی جگر سوز از زبان کودکی تشنه کام ، مثل آن بود که بر زخمهای دل داغدار امام حسین علیه السلام نمک پاشیده باشند . سخن او آنچنان امام حسین علیه السلام را منقلب ساخت که بی اختیار اشک از دیدگانش جاری شد . با چشمی اشکبار به آن دختر فرمود :
الله یسقیک فانه وکیلی . دخترم ، می دانم تشنه هستی خدا ترا سیراب می کند ، زیرا او وکیل و پناهگاه من است .
هلال می گوید : پرسیدم (این دخترک که بود و چه نسبتی با امام حسین علیه السلام داشت ؟)
به من پاسخ دادند : او رقیه علیه السلام دختر سه ساله امام حسین علیه السلام است . (۲۷۹)

به یاد لب تشنه پدر آب نخورد!

عصر عاشورا که دشمنان برای غارت به خیمه ها ریختند ، در درون خیمه ها مجموعا ۲۳ کودک از اهل بیت علیه السلام را یافتند . به عمر سعد گزارش دادند که این ۲۳ کودک ، بر اثر شدت تشنگی در خطر مرگ هستند .

عمر سعد اجازه داد به آنها آب بدهند . وقتی که نوبت به حضرت رقیه علیه السلام رسید آن حضرت ظرف آب را گرفت و دوان دوان به سوی قتلگاه حرکت کرد .

یکی از سپاهیان دشمن پرسید : کجا می روی ؟ حضرت رقیه علیه السلام فرمود : (بابایم تشنه بود . می خواهم او را پیدا کنم و برایش آب ببرم)

او گفت : آب را خودت بخور . پدرت را با لب تشنه شهید کردند!

حضرت رقیه علیه السلام در حالیکه گریه می کرد ، فرمود : (پس من هم آب نمی آشامم) (۲۸۰)

کودکی دامان پاکش شعله آتش گرفت

گفت با مردی بکن خاموش دامان مرا

دامنش خاموش چون شد ، گفت با مرد عرب

کن تو سیراب از کرم این کام عطشان مرا

آب داد او را ولی گفتا نخواهم خورد آب

تشنه لب کشتند این مردم عزیزان مرا

نیز در کتاب مفاتیح الغیب ابن جوزی آمده است که ، صالح بن عبدالله می گوید : موقعی که خیمه ها را آتش زدند و اهل بیت علیه السلام رو به فرار نهادند ، دختری کوچک به نظرم آمد که گوشه جامه اش آتش گرفته ، سراسیمه می گریست و به اطراف می دوید و اشک می ریخت . مرا به حالت او رحم آمد . به نزد او تاختم تا آتش جامه اش را فرو نشانم . همین که صدای سم اسب مرا شنید اضطرابش بیشتر شد . گفتم : ای دختر ، قصد آزارت ندارم . بناچار با ترس ایستاد . از اسب پیاده شدم و آتش جامه اش را خاموش نمودم و او را دلداری دادم . یکمرتبه فرمود : ای مرد ، لبهایم از شدت عطش کبود شده ، یک جرعه آب به من بده . از شنیدن این کلام رقتی تمام به من دست داده ظرفی پر از آب به او دادم . آب را گرفت و آهی کشید و آهسته رو به راه نهاد . پرسیدم : عزم کجا داری ؟ فرمود : خواهر کوچکتری دارم که از من تشنه تر است . گفتم مترس ، زمان منع آب گذشت ، شما بنوشید گفت : ای مرد سوالی دارم ، بابایم حسین علیه السلام تشنه بود ، آیا آبش دادند یا نه ! گفتم : ای دختر نه والله ، تا دم آخر می فرمود : (اسقونی شربه من الما) می فرمود : یک شربت آب به من بدهید ، ولی کسی او را آبش نداد بلکه جوابش را هم ندادند .

وقتی که آن دختر این سخن را از من شنید ، آب را نیاشامید ، بعضی از بزرگان می گویند اسم او حضرت رقیه خاتون علیه السلام بوده است . (۲۸۱)

کناره سجاده ، چشم به راه پدر بود

از کتاب سرور المومنین نقل شده است : حضرت رقیه علیه السلام هر بار هنگام نماز ، سجاده پدر را پهن می کرد ، و آن حضرت بر روی آن نماز می خواند . ظهر عاشورا نیز ، طبق عادت ، سجاده پدر را پهن کرد و به انتظار نشست . ولی پس از مدتی ، ناگهان دید شمر وارد خیمه شد .

رقیه علیه السلام به او گفت : آیا پدرم را ندیدی ؟ شمر بعد از آنکه آن کودک را در کنار سجاده ، چشم به راه پدر دید ، به غلام خود گفت : این دختر را بزن . غلام به این دستور عمل نکرد . شمر خود پیش آمد و چنان سیلی به صورت آن نازدانه زد که عرش خداوند به لرزه در آمد . (۲۸۲)

سیلی مزن به صورتم

ای خصم بدمنش ، مزن تازیانه ام

من از کنار کشته بابا نمی روم

من با علی اکبر و عباس آمده ام

از این دیار ، بیکس و تنها نمی روم

تنها فتاده چنین در بیان و بی کفن

من سوی شام همره سرها نمی روم

سیلی مزن به صورتم ای شمر بی حیا

من بی علی اکبر و لیلا نمی روم (۲۸۳)

قطره ای بودم که در بحر شهادت جا گرفتم

این شهامت را من از جانبازی بابا گرفتم

آن قدر از دوری بابا فغان و ناله کردم

تا در آغوشم سر ببریده بابا گرفتم

من یتیمم صورتم از ضرب سیلی خویش ، آری

لا جرم این ارث را از جده ام زهرا علیه السلام گرفتم

می کشم بار شفاعت را به دوش خویش ، آری

این شجاعت را ز بابا ظهر عاشورا گرفتم . (۲۸۴)

کنار پیکر خونین پدر ، در شب شام غریبان

در کتاب مبکی العیون آمده است : در شب شام غریبان ، حضرت زینب علیه السلام در زیر خیمه نیم سوخته ، اندکی خوابید . در عالم خواب مادرش حضرت فاطمه زهرا علیه السلام را دید . عرض کرد : مادر جان ، آیا از حال ما خبر داری ؟

حضرت فاطمه زهرا علیه السلام فرمود : تاب شنیدن ندارم . حضرت زینب علیه السلام عرض کرد : پس شکوه ام را به چه کسی بگویم ؟

حضرت فاطمه زهرا علیه السلام فرمود : (من خود هنگامی که سر از بدن فرزندم حسین علیه السلام جدا می کردند ، حاضر بودم . اکنون برخیز و رقیه علیه السلام را پیدا کن)

حضرت زینب علیه السلام برخاست . هر چه صدا زد ، حضرت رقیه علیه السلام را نیافت . با خواهرش ام کلثوم علیه السلام در حالیکه گریه می کردند و ناله سر می دادند ، از خیمه بیرون آمدند و به جستجو پرداختند ، تا اینکه نزدیک قتلگاه صدای او را شنیدند . آمدند کنار بدنهای پاره پاره ، دیدند رقیه علیه السلام خود را روی پیکر مطهر پدر افکنده ، در حالیکه دستهایش را به

سینه پدر چسبانیده است درد دل می کند .
حضرت زینب علیه السلام او را نوازش داد . در این وقت سکینه علیه السلام نیز آمد و با هم به خیمه بازگشتند . در مسیر راه ، سکینه علیه السلام از رقیه علیه السلام پرسید : چگونه پیکر پدر را جستی ؟ او پاسخ داد : آن قدر پدر پدر کردم که ناگاه صدای پدرم را شنیدم که فرمود : بیا اینجا ، من در اینجا هستم . (۲۸۵)

فصل سوم : رحلت

رحلت

محدث خبیر ، مرحوم حاج شیخ عباس قمی (قدس سره) از کامل بهائی (ج ۲ ص ۱۷۹) نقل می کند که : زنان خاندان نبوت در حالت اسیری حال مردانی را که در کربلا شهید شده بودند بر پسران و دختران ایشان پوشیده می داشتند و هر کودکی را وعده می دادند که پدر تو به فلان سفر رفته است باز می آید ، تا ایشان را به خانه یزید آوردند . دخترکی بود چهار ساله ، شبی از خواب بیدار شد و گفت : پدر من حسین علیه السلام کجاست ؟ این ساعت او را به خواب دیدم . سخت پریشان بود . زنان و کودکان جمله در گریه افتادند و فغان از ایشان برخاست . یزید خفته بود ، از خواب بیدار شد و از ماجرا سوال کرد . خبر بردند که ماجرا چنین است . آن لعین در حال گفت : بروند سر پدر را بیاورند و در کنار او نهند . پس آن سر مقدس را بیاوردند و درکنار آن دختر چهار ساله نهادند . پرسید این چیست ؟ گفتند : سر پدر توست . آن دختر بترسید و فریاد بر آورد و رنجور شد و در آن چند روز جان به حق تسلیم کرد .
سپس محدث قمی (ره) می فرماید : بعضی این خبر را به وجه ابسط نقل کرده اند و مضمونش را یکی از اعاظم رحمه الله به نظم در آورده و من در این مقام به همان اشعار اکتفا می کنم . (۲۸۶)
قال رحمه الله :

یکی نو غنچه ای از باغ زهرا
بجست از خواب نوشین بلبل آسا
به افغان از مژه خوناب می ریخت
نه خونابه ، که خون ناب می ریخت
بگفت : ای عمه بابایم کجا رفت ؟
بد این دم دربرم ، دیگر چرا رفت ؟
مرا بگرفته بود این دم در آغوش
همی مالید دستم بر سر و گوش
بناگه گشت غایب از بر من
ببین سوز دل و چشم تر من
حجازی بانوان دل شکسته
به گرداگرد آن کودك نشسته
خرابه جایشان با آن ستمها
بهانه ی طفلشان سربار غمها

ز آه و ناله و از بانگ و افغان

یزید از خواب بر پا شد ، هراسان

بگفتا کاین فغان و ناله از کیست

خروش و گریه و فریاد از چیست ؟

بگفتش از ندیمان کای ستمگر

بود این ناله از آل پیمبر

یکی کودک ز شاه سر بریده

در این ساعت پدر خواب دیده

کنون خواهد پدر از عمه خویش

و زین خواهش جگرها را کند ریش

چو این بشنید آن مردود یزدان

بگفتا چاره کار است آسان

سر بابش برید این دم به سویش

چو بیند سر بر آید آرزویش

همان طشت و همان سر ، قوم گمراه

بیاورند نزد لشگر آه

یکی سر پوش بد بر روی آن سر

نقاب آسا به روی مهر انور

به پیش روی کودک ، سر نهادند

ز نو بر دل ، غم دیگر نهادند

به ناموس خدا آن کودک زار

بگفت : ای عمه دل ریش افگار

چه باشد زیر این مندیل ، مستور

که جز بابا ندارم هیچ منظور

بگفتش دختر سلطان والا

که آن کس را که خواهی ، هست اینجا

چو این بشنید خود برداشت سر پوش

چون جان بگرفت آن سر را در آغوش

بگفت : ای سرور و سالار اسلام

ز قتلت مر مرا روز است چون شام

پدر ، بعد از تو محنتها کشیدم

بیابانها و صحراها دویدم

همی گفتند مان در کوفه و شام

که اینان خارجند از دین اسلام

مرا بعد از تو ای شاه یگانه

پرستاری نبد جز تازیانه

ز کعب نیزه و از ضرب سیلی

تنم چون آسمان گشته است نیلی

بدان سر ، جمله آن جور و ستمها

بیابان گردی و درد و المها

بیان کرد و بگفت : ای شاه محشر

تو بر گو کی بریدت سر ز پیکر

مرا در خردسالی در بدر کرد

اسیر و دستگیر و بی پدر کرد

همی گفت و سر شاهش در آغوش

به ناگه گشت از گفتار خاموش

پرید از این جهان و در جنان شد

در آغوش بتولش آشیان شد

خدیو بانوان دریافت آن حال

که پر زد ز آشیان آن بی پر و بال

به بالینش نشست آن غم رسیده

به گرد او زنان داغدیده

فغان برداشتندی از دل تنگ

به آه و ناله گشتندی هماهنگ

از این غم شد به آل الله اطهار

دوباره کربلا از نو نمودار

بعضی گفته اند و شاید اتفاق افتاده باشد که در شب دفن آن دختر مظلومه اهل بیت اطهار علیه السلام ، جناب ام کلثوم علیه السلام را دیدند که قرار و آرام ندارد و با ناله و ندبه به دور خرابه می گردد و هر چه تسلی می دهند آرام نمی یابد . از علت این بیقراری پرسیدند ، گفت : شب گذشته این مظلومه در سینه من بود ، چون بیدار شدم دیدم که به شدت گریه می کند و آرام نمی گیرد ، از سببش پرسیدم ، گفت : عمه جان ، آیا در این شهر مانند من کسی یتیم و اسیر و دربدر می باشد ؟ عمه جان ، مگر اینها ما را مسلمان نمی دانند ، به چه جهت آب و نان را از ما مضایقه می نمایند و طعام به ما یتیمان نمی دهند ؟ این مصیبت مرا به گریه آورده و طاقت خوابیدن ندارم .

بپیچ ای قلم قصه شهر شام

که شد صبح عالم ز غصه چو شام

تو شیخا نمودی قیامت پدید

به مردم عیان گشته یوم الوعید

ز فرط بکا بر حسین شهید

چو یعقوب شد چشم خلقی سفید (۲۸۷)

ستاره درخشان شام پدر را در خواب می بیند

صاحب (مصباح الحرمین) (۲۸۸) می نویسد : طفل سه ساله امام حسین علیه السلام شبی از شبها پدر را در عالم رویا دید و از دیدارش شاد گردید و در ظل مرحمتش آرمید و فلک ستیزه جو ، این وع استراحت را برای آن صغیره نتوانست ببیند . چون آن محترمه از خواب بیدار شد پدر خود را ندید . شروع به گریه کردن کرد . هر چه اهل بیت علیه السلام او را تسلی دادند آرام نشد . سبب گریه از او پرسیدند ، آن مظلومه در جواب گفت : این ابی ابتونی بوالدی و قره عینی یعنی کجاست پدر من ، بیاورید پدر مرا و نور چشم مرا . پس آن مصیبت زدگان دانستند که آن یتیم پدر را در خواب دیده است ، هر چند تسلی دادند آرام نشد . خود اهل بیت نیز منتظر بهانه برای گریه بودند ، لذا گریه سکوت شب را شکست . همه با آن صغیره هماواز شده مشغول گریه و زاری و ناله شدند . پس موهای خود را پریشان نموده و سیلی بر صورتها می زدند و خاک خرابه را بر سر خود می ریختند ، و صدای گریه ایشان چنان بلند گردید که به گوش یزید پلید کافر رسید .

به روایتی دیگر ، طاهر بن عبدالله دمشقی گوید : من ندیم آن لعین بودم و اکثر شبها برای او صحبت می کردم و او را مشغول می نمودم . شبی نزد آن ملعون بودم و قدری هم از شب گذشته بود ، پس به من گفت : ای طاهر! امشب وحشت بر من غالب است و قلبم در تپش افتاده و دلم از غصه و حزن پر شده ، بسیار اندوه و غصه دارم که حالت نشستن و صحبت کردن ندارم . بیا سر من را در دامن گیر و از افعال ناشایسته و گذشت من صحبت من و طاهر گوید : من سر نحس او را در دامن گرفتم . آن لعین به خواب رفت ، و سر نورانی سیدالشهدا علیه السلام در آن وقت در طشت طلا در مقابل ما بود . چون ساعتی گذشت دیدم که ناگهان پرد گیان حرم محترم امام حسین علیه السلام از خرابه بلند شد . آن لعین در خواب و من در اندوه بودم ، که آیا چه ظلم و ستم بود که یزید بدماب به اولاد بوتراب نمود ؟

به طرف طشت نظر کرده دیدم که از چشمهای امام حسین علیه السلام اشک جاری شده است ، تعجب کردم ، پس دیدم آن سر انور به قدر چهار ذراع گویا بلند شد و لبهای مبارکش به حرکت آمده و آواز اندوهناک و ضعیفی از آن دهان معجز بیان بلند گردید که می گفت : (اللهم هولا ـ اولادنا و اکبادنا و هولا ـ اصحابنا) یعنی خداوندا ، اینان اولاد و جگر گوشه من هستند و اینها اصحاب منند

طاهر گوید : چون این حال را از آن حضرت مشاهده کردم وحشت و دهشت بر من غلبه کرد . شروع به گریه کردن کردم . به بالای عمارت یزید آمدم که خرابه در پشت آن عمارت بود ، خیال می کردم شاید یکی از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله فوت شده ، که مرگ او باعث این همه ناله وندبه شده است . وقتی بالای قصر رسیدم دیدم تمامی اهل بیت اطهار علیه السلام طفل صغیری را در میان گرفته اند و آن دختر ، خاک بر سر می ریزد و با ناله و فغان می گوید :

(یا عمتی و یا اخت ابی این ابی این ابی) . یعنی : ای عمه ، وای خواهر پدر بزرگوار من ، کجاست پدر من ؟ کجاست پدر من ؟ آنها را صدا زدم و از ایشان پرسیدم که چه پیش آمده که باعث این همه ناله و گریه شده است ؟ گفتند : ای مرد ، طفل صغیر سیدالشهدا علیه السلام پدرش را در خواب دیده ، و اینک بیدار شده و از ما پدر خود را می خواهد ، هر چه به وی تسلی می دهیم آرام نمی گیرد .

طاهر گوید : بعد از مشاهده این احوال دردناک ، پیش یزید برگشتم . دیدم آن بدبخت بیدار شده به طرف آن سر ، سر حسین بن علی علیه السلام نگاه می کند ، و از کثرت وحشت و دهشت و خوف و خشیت ، مانند برگ بید بر خود می لرزد . در آن اثنا سر

اطهر آن مولا- به طرف یزید متوجه شده فرمود : ای پسر معاویه ، من در حق تو چه بدی کرده بودم که تو با من این ستم و ظلم نمودی و اهل بیتم را در خرابه جا دادی ؟

(ثم توجه الراس الشریف الی الله الخبیر اللطیف و قال : اللهم انتقم منه بما عامل بی و ظلمنی و اهلی (و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون)

یعنی سر مبارک شریف آن حضرت به سوی خداوند خبیر و لطیف توجه نموده و گفت : خداوندا ، از یزید به کیفر رفتاری که با من کرده و به من و اهل بیت من ظلم نموده انتقام بگیر .

وقتی یزید این را شنید بدنش به لرزه در آمد و نزدیک بود که بندهایش از یکدیگر بگسلد .

پس از من سبب گریه اهل بیت علیه السلام را پرسید و سر آن حضرت را به خرابه نزد آن صغیره فرستاد و گفت : سر را نزد آن صغیره بگذارید ، باشد که با دیدن آن تسلی یابد . ملازمان یزید سر حضرت سیدالشهدا علیه السلام را برداشته به در خرابه آمدند . چون اهل بیت دانستند که سر امام حسین علیه السلام را آورده اند ، تماما به استقبال آن سر شتافتند و سر امام حسین علیه السلام را از ایشان گرفته و اساس ماتم را از سر گرفتند ، بویژه زینب کبری علیه السلام که پروانه وار به دور آن شمع محفل نبوت می گردید . پس چون نظر آن صغیره بر سر مبارک افتاد پرسید : (ما هذا الراس ؟) این سر کیست ؟ گفتند : (هذآراس ابیک) این ، سر مبارک پدر توست . پس آن مظلومه آن سر مبارک را از طشت برداشت و در بر گرفت و شروع به گریستن نمود و گفت : پدر جان ، کاش من فدای تو می شدم ، کاش قبل از امروز کور و نابینا بودم ، و کاش می مردم و در زیر خاک می بودم و نمی دیدم محاسن مبارک تو به خون خضاب شده است . پس این مظلومه دهان خود را بر دهان پدر بزرگوار خود گذاشت و آن قدر گریست که بیهوش شد .

چون اهل بیت علیه السلام آن صغیره را حرکت دادند ، دیدند که روح مقدسش از دنیا مفارقت کرده و در آشیان قدس در کناره جده اش فاطمه زهرا علیه السلام آرمیده است .

چون آن بی کسان این وضع را دیدند ، صدا به گریه و زاری بلند کردند ، و عزای غم و زاری را تجدید نمودند

آن دختری که در خرابه شام از دنیا رحلت فرموده و شاید اسم شریفش رقیه علیه السلام بوده ، و از صبایای خود حضرت سیدالشهدا علیه السلام بوده چون مزاری که در خرابه شام است منسوب به این مخدره و معروف به مزارست رقیه علیه السلام است . (۲۸۹)

دختر حضرت سیدالشهدا علیه السلام و وفات او در خرابه شام و مکالماتش با حضرت زینب علیه السلام و رحلت او و غسل دادن زینب و ام کلثوم علیه السلام او را و آن کلمات و اخبار که از آن صغیره نوشته اند ، که سنگ را آب و مرغ و ماهی را کباب می کند و معلوم است حالت حضرت زینب علیه السلام چه خواهد بود . نوشته اند آن دختر سه ساله بود بعضی نامش را زینب و بعضی رقیه علیه السلام و بعضی سکینه علیه السلام دانسته اند .

و عده ای نوشته اند به دستور یزید ، عمارتی ساختند و واقعه روز عاشورا و حال شهدا و اسیری اسرا را در آنجا نقش کردند و اهل بیت علیه السلام را به آنجا وارد کردند ، و اگر این خبر مقرون به صدق باشد حالت اهل بیت علیه السلام و محنت ایشان را در مشاهدات این عمارات جز حضرت احدیت نخواهد دانست . (۲۹۰)

زبان حال زینب کبری

از دست من گرفته خرابه رقیه را

من بی رقیه سوی عزیزیان نمی روم

دارم خجالت از پدر تا جدار او

بی طوطی عزیز غزلخوان نمی روم

همره نباشدم من دلخون رقیه را

بی همسفر رقیه گریان نمی روم

جان داد در خرابه ز بس ریخت اشک غم

با دست خالی سوی شهیدان نمی روم

شعر از ناشناس

پس آن دختر سید مختار ، و نبیره ولی کردگار ، در آن خرابه بی چراغ در شب تاریک بر روی خاک و ریگ بماند . علی الصباح به اذن یزید لعنه الله علیه ، آن غریبه را در خرابه دفن کردند .

من منتظر در کنج ویران تا که گویند

باب رقیه ناگهان وارد ز در شد

شمع وجود اندر خرابه جلوه گر شد

در پرتوش پروانه ای بی بال و پر شد

صبح امید کودکی گردید طالع

شام غریبانش در آن ساعت سحر شد

آتش گرفت از عشق طفل بینوایی

خاکستر او سرمه اهل نظر شد

جز جان نداشت از بهر مهمان عزیزش

آن هم فدای مقدم راس پدر شد

می گفت : ای بابا بیا ، روزم سیاه است

جان پدر ، طولانی آخر این سفر شد

من منتظر در کنج ویران تا که گویند

باب رقیه ناگهان وارد ز در شد

بابا بیا جان رقیه بر لب آمد

از ضرب سیلی دیگر از خود بیخبر شد

بابا بیا از کعب نی پا تابه سر شد

نیلی تمام پیکرم پا تا به سر شد

بابا ندارم گوشه ویران غذایی

بابا غذای دخترت خون جگر شد

پرپر شد آن گل پیش چشم باغبانش

روحش به پیش زینب از پیکر بدر شد

بلبل کنار گل کجا خوابیده هرگز

یا از کنار گل کجای جای دگر شد ؟

دردانه شه شد (رضائی) پیش بابا

در ماتم او عالمی زیر و زبر شد

پرچم اسیری

مجنون صفت به دشت و بیابان دویده ام

اکنون به کوی عشق تو جانا رسیده ام

در راه عشق تو شده پایم پر آبله

از بس که روی خار مغیلان دویده ام

تنها نشد ز داغ تو موی سرم سفید

همچون هلال از غم عشقت خمیده ام

دیوانه وار بر سر کویت گر آمدم

منعم مکن که داغ روی داغ دیده ام

من پرچم اسیرم و ، بار غم تو را

از کوفه تا به شام به دوشم کشیده ام

عمرم تمام گشته عزیزم در این سفر

دست از حیات خویش حسینم بریده ام

بس ظلمها که شد به من از خولی و سنان

بس طعنه ها ز مردم نادان شنیده ام

گاهی چو بلبل از غم عشق تو در نوا

گاهی چو جغد گوشه ویران خزیده ام

دیدی به پای تخت یزید از جفای او

چون غنچه ، پیرهن به تن خود دریده ام

گنج تو را به گوشه ویران گذاشتم

چون اشک او فتاد رقیه ز دیده ام

می گفت و می گریست (رضایی) ز سوز دل

اشکم به خاک پای شهیدان چکیده ام

طفل یتیم

مگر طفل یتیمی می کند یاد از پدر امشب

که خواب از شوق در چشمش نیاید تا سحر امشب

پناه آورده در ویرانه امشب طایر قدسی

که از بی آشیانی سر کشد در زیر پر امشب

چه شد ماه بنی هاشم ، چه شد اکبر ، چه شد قاسم ؟

سکینه بی پدر گردید و لیلا بی پسر امشب

شهیدان راه فتاده در میان خاک و خون بینی

یتیمان را میان خیمه زار و خونجگر امشب

به روز قتل شه گر آیه (و اللیل) شد پیدا

ز سر شد آیه (و الشمس) هر سو جلوه گر امشب

نگاهی ای امیر کاروان سوی اسیران کن

که خواهر بی برادر می رود سوی سفر امشب

(رسا) را از در احسان مران ای خسرو خوبان

نثار خاک راهت جان کند با چشم تر امشب

سخن گفتن سر بریده امام حسین علیه السلام

آیه الله العظمی میرزا حبیب الله شریف کاشانی (متوفاتی ۱۳۴۰ هجری قمری) می نویسد :

یکی از زنان شام سنگی برداشت و به سر مقدس امام حسین علیه السلام زد و حضرت از بالای نیزه فرمود : انا‌المظلوم . (۲۹۱)

نیز نقل می کند : حضرت زینب کبری علیه السلام توجه به سر برادر نمود ، حضرت به وی فرمود :

یا اختاه اصبری فان الله معنا . یعنی خواهر جان ، صبر کن که خدا با ماست . (۲۹۲)

در سر الاسرار نوشته حاج شیخ عبدالکریم (ص ۳۰۶) ، و نیز منهاج الدموع ص ۳۸۵ و کتاب عوالم (ص ۱۶۹) آمده است که منهال گفت :

سوگند به پرودگار ، دیدم سر امام حسین علیه السلام در شهر شام بالای نیزه مکرر می فرمود : لاحول و لاه قوه الا بالله (۲۹۳)

سر امام حسین علیه السلام با دخترش رقیه سخن می گوید

در کتاب بحر الغرائب ، جلد ۲ ، قریب به این مضامین می نویسد : حارث که یکی از لشگریان یزید بود گفت : یزید دستور داد سه روز اهل بیت علیه السلام را در دم دروازه شام نگاه بدارند تا چراغانی شهر شام کامل شود . حارث می گوید : شب اول من به شکل خواب بودم ، دیدم دختری کوچک بلند و نگاهی کرد . دید لشگر از خستگی راه خوابیده اند و کسی بیدار نیست ، اما فورا از ترسش بازنشست و باز بلند شد و چند قدم آمد به طرف سر امام حسین علیه السلام که بر درختی که نزدیک خرابه دم دروازه شام آویزان بود . آری ، به طرف آن درخت و سر مقدس آمد و از ترس برگشت ، تا چند مرتبه . آخر الامر زیر درخت ایستاد و به سر مقدس امام حسین علیه السلام پایین آمد و در مقابل نازدانه قرار گرفت و رقیه سلام الله علیها گفت : السلام علیک یا ابتاه و امصیبتاه بعد فراقک و اغربتاه بعد شهادتک

بعد دیدم سر مقدس با زبان فصیح فرمود : ای دختر من ، مصیبت تو و رجز و تازیانه و روی خار مغیلان دویدن تو تمام شد ، و اسیریت به پایان رسید . ای نور دیده ، چند شب دیگر به نزد ما خواهی آمد آنچه بر شما وارد شده صبر کن که جز او مزد او شفاعت را در بردارد . حارث می گوید : من خانه ام نزدیک خرابه شام بود ، از اینکه حضرت به او فرموده بود نزد ما خواهی آمد منتظر بودم کی از دنیا می رود ، تا یک شبی شنیدم صدای ناله و فریاد از میان خرابه بلند است ، پرسیدم چه خبر است ؟ گفتند :

حضرت رقیه علیه السلام از دنیا رفته است . (۲۹۴)

نیز حجت الاسلام صدر الدین قزوینی در جلد دوم کتاب شریف ثمرات الحیوه ، به سند خود آورده است : حضرت رقیه علیه السلام لب خود را بر لب پدرش امام حسین علیه السلام نهاد و آن حضرت فرمود : الی ، الی ، هلمی فانا لك بالانتظار . یعنی ای نور دیده بیا بیا به سوی من ، که من چشم به راه تو می باشم ، و در اینجا بود که دیدند حضرت رقیه علیه السلام از دنیا رفت . (۲۹۵)

عمه بیا عقده دل واشده

عمه بیا گمشده پیدا شده

روز فراق عمه به سر آمده

نخل امید عمه به برآمده

طایر اقبال ز در آمده

باب من عمه ز سفر آمده

عمه بیا عقده دل واشده

عمه بیا گمشده پیدا شده

پشت سر باب شدم رهسپر

پای پیاده ، من خونین جگر

تا بکشد دست نوازش به سر

آمده دنبال من اینک ، به سر

عمه بیا عقده دل واشده

عمه بیا گمشده پیدا شده

عمه نیارم دل بابا به درد

اشک نریزم ، مشکم آه سرد

بیند اگر حال من از روی زرد

خصم ، نگویم به من عمه چه کرد

عمه بیا عقده دل واشده

عمه بیا گمشده پیدا شده

عمه زند طعنه خرابه ، به طور

خیزد ازین سر بنگر موج نور

چشم بد از محفل ما عمه دور

عمه خرابه شدم بزم حضور

عمه بیا عقده دل واشده

عمه بیا گمشده پیدا شده

قطره اشک عمه چو دریا شده

غنچه غم عمه شکوفا شده

بزم وصال عمه مهیا شده

وه که چه تعبیر ز رویا شده

عمه بیا عقده دل واشده

عمه بیا گمشده پیدا شده

گوشم اگر پاره شد ای عمه جان

عمه ، به بابا ندهم من نشان

پرسد اگر عمه ز معجر ، چه سان

گو بکنم درد دل خود بیان ؟

عمه بیا عقده دل واشده

عمه بیا گمشده پیدا شده

عمه ، به بابا شده ام میزبان

آمده بابا بر من میهمان

نیست به کف تحفه بجز نقد جان

تا بکنم پیشکش اش عمه جان

عمه بیا عقده دل واشده

عمه بیا گمشده پیدا شده

بس که دویدم ز پی قافله

پای من عمه شده پر آبله

عمه ، به بابا نکنم من گله

کامدم این ره همه بی راحله

عمه بیا عقده دل واشده

عمه بیا گمشده پیدا شده

بود مرا عمه به دل آرزو

تا غم دل شرح دهم مو به مو

ریخته من عمه ، شکسته سبو

باز نگردد دگر آبم به جو

عمه بیا عقده دل واشده

عمه بیا گمشده پیدا شده

کرد تهی دل چو غزال حرم

لب ز سخن بست غزل خوان غم

دست قضا نقش دگر زد رقم

شام ، به شومی ، شد از آن متهم

عمه بیا عقده دل واشده

عمه بیا گمشده پیدا شده

جان خود او در ره جانان بداد

خود به سویی ، سر سوی دیگر فتاد

آه کشید عمه – چو دید – از نهاد

گنج خود او کنج خرابه نهاد

عمه بیا عقده دل واشده

عمه بیا گمشده پیدا شده

خرابه شام ، زندان اهل بیت سیدالشهدا علیه السلام

در روایت مرحوم صدوق (ره) از آن خرابه ، تعبیر به محبس (زندان و بازداشتگاه) شده است ، زیرا آنها در آنجا محصور بودند و اجازه نداشتند به جای دیگر بروند . وی می نویسد :

ان یزید امر بنسا الحسین علیه السلام فحبس مع علی بن الحسین فی محبس لایکنهم من حر و لا قر ، حتی تقشرت وجوههن همانا یزید دستور داد که اهل بیت امام حسین علیه السلام را همراه امام سجاد علیه السلام در محلی حبس کردند . آنها در آنجا نه از گرما در امان بودند و نه از سرما ، تا آنکه بر اثر آن صورتهایشان پوست انداخت . (۲۹۶)

معروف این است که حضرت رقیه علیه السلام در همین خانه یا بازداشتگاه به شهادت رسیده است . در مورد مدت توقف اهل بیت علیه السلام در خرابه ، به اختلاف نقل شده ، به طوری که نمی توان برای آن تعیین وقت کرد . هرگاه ورود اهل بیت علیه السلام به شام را طبق گفته مورخان ، آغاز ماه صفر بدانیم و شهادت حضرت رقیه علیه السلام را در پنجم آن ، نتیجه می گیریم که حضرت رقیه علیه السلام خود چهار روز در آن خرابه سر برده است . همچنین در مورد دشواری وضع خرابه ، غیر از آنچه گفته شد ، مطالب دیگری نیز نقل شده است . از جمله اینکه ، دیوار آن خرابه کج شده و در حال خراب شدن بود .

نیز امام سجاد علیه السلام فرمود : هنگامی که ما را به خرابه شام قرار دادند ، در آنجا انواع رنجها را بر ما روا داشتند . روزی دیدم عمه ام ، حضرت زینب علیه السلام دیگی بر روی آتش نهاده است ، گفتم : عمه جان این دیگ چیست ؟ فرمود : کودکان گرسنه اند ، خواستم به آنها وانمود نمایم که برایشان غذا می پزم و بدین وسیله آنان را خاموش سازم .

نیز نقل شده است : آنها مکرر آب و نان از حضرت زینب علیه السلام طلب می کردند ، حتی بعضی از زنان شام ترحم کرده برای آنها آب غذا می آوردند . (۲۹۷)

به این ترتیب می بینم حضرت زینب علیه السلام افزون بر آن همه داغ و رنج اسارت ، در چنین مکانی جای نداشت و سرانجام نیز غریبانه با شهادت جانسوز حضرت رقیه علیه السلام روبرو شد .

اشکی بر تربت رقیه

من رقیه دختر ناکام شاه کربلایم

بلبل شیرین زبان گلشن آل عبایم

میوه باغ رسولم ، پاره قلب بتولم

دست پرورد حسینم ، نور چشم مصطفایم

کعبه صاحبدلانم ، قبله اهل نیازم

مستمندان را پناهم ، دردمندان را دوایم

من یتیمم ، من اسیرم ، کودکی شوریده حالم

طایری بشکسته بالم ، رهروی آزاده پایم

زهره ایوان عصمت ، میوه بستان رحمت

منبع فیض و عنایت ، مطلع نور خدایم

گلبنی از شاخسار قدس و تقوی و فضیلت

کوکبی از آسمان عفت و شرم و حیایم

شعله بر دامان خاك افکنده آه آتشینم

لرزه بر ارکان عرش افتاده از شور و نوایم

گرچه در این شام ویران گشته ام چون گنج پنهان

دستگیر مردم افتاده پای بینوایم

من گلابم بوی گل جویید از من ز آنکه آید

بوی دلجوی حسین از خاك پاك با صفایم

ای (رسا) از آستانش هر چه خواهی آرزو کن

عاجز از اوصاف این گل مانده طبع نارسایم

گفتگوی زن غساله با زینب کبری علیه السلام

در نقل دیگر آمده است : هنگامی که زن غساله ، بدن حضرت رقیه علیه السلام را غسل می داد ، ناگاه دست از غسل کشید و گفت : (سرپرست این اسیران کیست ؟)

حضرت زینب علیه السلام فرمود : چه می خواهی ؟

غساله گفت : این دخترک به چه بیماری مبتلا بوده که بدنش کبود است ؟

حضرت زینب علیه السلام در پاسخ فرمود : (ای زن ، او بیمار نبود ، این کبودیها آثار تازیانه ها و ضربه های دشمنان است) (۲۹۸)

زبان حال حضرت زینب علیه السلام به زن غسل دهنده چنین بود :

بیا تو ای زن غساله از طریق وفا

به این صغیره بده غسل از برای خدا

نگر که از چه رخ او چو کهربا باشد

ز داغ تشنگی دشت کربلا باشد

نگر که زخم به پایش برون بود از حد

به روی خار مغیلان دویده او بی حد

طبق بعضی روایات ، بعد از رحلت حضرت رقیه علیه السلام یزید دستور داد چراغ و تخته غسل را ببرند ، و او را با همان پیراهن کهنه اش کفن کنند .

زنان شام ازدحام کردند و در حالیکه سیاه پوش شده بودند برای بدرقه اهل بیت علیه السلام از خانه ها بیرون آمدند . صدای ناله و گریه آنها از هر سو شنیده می شد و با کمال شرمندگی با اهل بیت علیه السلام وداع نمودند ، و با کاروان اهل بیت علیه السلام پیدا

بود ، مردم شام گریه می کردند . (۲۹۹)

زینب کبری علیه السلام از این فرصت استفاده های بسیار کرد . از جلمه اینکه هنگام وداع ، ناگاه سر از هودج بیرون آورد و خطاب به مردم شام فرمود :

(ای اهـل شام ، از ما در این خرابه امانتی مانـده است ، جان شـما و جان این امانت . هرگاه کنار قبرش برویـد (او در این دیار غریب است) آبی بر سر مزارش بپاشید و چراغی در کنار قبرش روشن کنید) (۳۰۰)

رفتیم و ماند نزد شما یادگار ما

جان شما و دخترك گلعذار ما

رفتیم و ماند خاطره ای سخت جانگداز

ز این شهر پر بلا ، به دل داغدار ما

ما با رقیه آمده اکنون که می رویم

دیگر رقیه ای نبود در کنار ما

برای حضرت رقیه علیه السلام کفن آورده ام

مداح اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام آقای حاج اسدالله سلیمانی نقل کردند :

از مرحوم حسن ذوالفقاری مـداح تهرانی و از شاعر اهل بیت عصـمت و طهارت علیه السـلام آقای حاج غلامرضا سازگار نقل شـده است که گفت : از کسی شنیدم این قضیه را نقل کرده است که ، برای زیارت حضرت رقیه علیه السلام به شام رفته بودم و یك روز در حرم مطهر ایستـاده و مشغول زیارت خواندن مجذوب خود کرد . دیدم می خواهد یك تکه پارچه سـفید را روی ضریح بیندازد ولی نمی توانـد . جلو رفتیم و گفتم : دختر جان ، چه می خواهی بکنی ؟ لبش را گشود ، دیـدم آذری زبان است ، با پدر و مادرش آمده است . گفتم : همه برای حضرت رقیه علیه السلام اسباب بازی می آورند ، تو چرا پارچه آورده ای ؟

گفت : پدر و مادرم – و آنها را نشان داد – به من گفتند حضرت رقیه علیه السلام کفن ندارد ، من برای او کفن آورده ام

کنج خرابه شد قفسم ای گل عزیز

نی آب خوردم و نه کسی داد دانه ام

بال و پرم ز سنگ حوادث شکسته شد

از بس که شمر شوم زده تازیانه ام

نیلی ز ضرب سیلی شمر است صورتم

جای طناب بسته به بازو نشانه ام

بابا رقیه را خرابه گذاشتم

باشم خجل ز روی تو باب یگانه ام

جان داد در خرابه بی سقف دخترت

آن کودك یتیم تو آن نازدانه ام

گاهی به روی خوار مغیلان دویده ام

گاهی زدند کعب سنان را به شانه ام

گاهی بهانه تو گرفتم پدر به شام

آتش گرفت عمه ام از این بهانه ام

دیدی کجا کشاند فلک عاقبت مرا

با من چه ها نکرد پدر جان زمانه ام

آتش به کاخ زاده سفیان زدم پدر

با ناله سحر گه و آه شبانه ام

می گفت صبح و شام (رضائی) ز جان و دل

تا زنده ام غلام همین آستانه ام

آمدم ببینم آیا زخمهای پایت خوب شده است یا نه ؟

جناب حجه الاسلام و المسلمین سید عسکر حیدری از طلاب حوزه علمیه زینبیه شام (۳۰۱) نقل کردند :

در سال ۱۳۵۶ شمسی بعد از نماز کنار ضریح با صفای حضرت رقیه علیه السلام منظره عجیبی دیدم .

پیر مردی ترک از اهالی تبریز را دیدم که به ضریح مطهر چسبیده و هی فریاد می زند و گریه می کند . مردم هم که این منظره را می دیدند گریه می کردند . یک غوغایی به وجود آمده بود .

پیرمرد با زبان ترکی با دختر امام حسین علیه السلام صحبت می کرد و اشک می ریخت . چون من ترکی بلد نبودم به کسی که زبان ترکی بلد بود گفتم این مرد چه می گوید ؟ گفت او می گوید : رقیه جان ، مدتهاست اسم نوشته ام و چند سال است که آرزو می کردم به شام بیایم . تقاضای من این نیست که بچه ام را شفا بدهی یا وضع دنیوی و مادیم خوب شود یا در قیامت دستم را بگیری . نه ، نه ، برای هیچ کدام نیامده ام . تنها آمده ام ببینم حالت چه طور است ؟ بدنت خوب شده یا نه ؟ آیا آبله پاهایت خوب شده ؟ قلبت خوب شده ؟ برویم ایران ، به تبریز برویم تا آنجا صحن شما را طلا کنم ، جان خود را به شما فدا کنم . اینها را می گفت و گریه می کرد و متوسل بود .

به خودم گفتم کاش این عقیده و اخلاص را من می داشتم .

چه خوابی ای خدا بود ؟ نوای نینوا بود

فرشته بهشتم ، ترا کجا بهشتم

چه بود سر نوشتم به خون دل نوشتم

بخواب جاودانه رقیه ام رقیه

به دامنم مکانت گرفته گرد جانت

تمام همرهانت به نقطه دهانت

نگاهها نشانه ، رقیه ام ، رقیه

پدر مگر کجا بودی ؟ به دردت آشنا بود

چه خوابی ای خدا بود ؟ نوای نینوا بود

گرفته ای بهانه ، رقیه ام ، رقیه

ز جمع ما گسستی ، دل همه شکستی

از این قفس برستی ، بر آن چمن نشستی

به خواندن ترانه ، رقیه ام ، رقیه

رقیه اسیرم ، بپا شو ای صغیرم

به دامنت بگیرم ، به پیش تو بمیرم

کجا شدی روانه رقیه ام ، رقیه

ببین قد کمانم ، بر آسمان فغانم

بسوخت استخوانم ، نبود این گمانم

ز گردش زمانه ، رقیه ام ، رقیه

دل حرم کباب است ، به نغمه رباب است

بگویمش ثواب است رقیه ام به خواب است

بپا شوی تو یا نه ؟ رقیه ام ، رقیه

چو بی پدر شدی تو نه در بدر شدی تو

نه خون جگر شدی تو ، که شعله وریشه ی تو

ز سوز تازیانه ، رقیه ام ، رقیه

زیر ضرب تازیانه

ای گل گلزار پیغمبر کجا افتاده ای

از گلستانت چه شد کاین سان جدا افتاده ای

آمد از گلزار یثرب شاخه ای در کربلا

در دمشق از شاخسار کربلا افتاده ای

از مدینه بر سر دوش پدر تا نینوا

در بیابانهای شام از ناقه ها افتاده ای

بر سرت هر دم شبیخون زد نهیب ساربان

زیر ضرب تازیانه از جفا افتاده ای

عمه معصومه ات شیون کنان دنبال تو

بارها ، برخارها ، دیدت زپا افتاده ای

یک زمان در قحط آب ، و یک زمان در منع نان

وز اسیری در هزاران ماجرا افتاده ای

خواب در چشمت نمی رفت از جفای ظالمان

نیمه شب در خواب خوش امشب چرا افتاده ای

چون شدی دلتنگ از زندگی رفتی به خواب

گفتی ای بابا جدا از جمع افتاده ای

ناله ها کردی زهجران گل ای مرغ بهشت

تا که گفتی شهر شام اندر عزا افتاده ای

کاخ می لرزید ، و می لرزید آن جبار مست

گفت در دل طفل را آن سر ، دوا افتاده ای

یا نوایت هم نوا بود آسمانها و زمین

ناگهان دیدند – آوخ – از نوا افتاده ای

از فغان زینب معصومه اندر مرگ تو

ناله های آتشین در هر فضا افتاده ای (۳۰۲)

گنج میثاقم که می باشد مکان ویرانه ام

شمع عهدم ، جمله جانها بود پروانه ام

طالع نیک اختر عشقم به برج اشتیاق

در کف غواص بحر دل در یکدانه ام

طایر لاهوت مسکن ، مرغ علوی آشیان

این منم ، گر عالم ناسوت شد کاشانه ام

بر در میخانه وحدت ز لطف می فروش

باده خوار عشق را من بهترین پیمانه ام

هدهد زرین پر سیمرغ قاف ز فعتم

قرب من بنگر فراز سدره آمد خانه ام

آن ز پا افتاده هجرم که در شام وصال

بر تسلای دلم آمد به سر جانانه ام

جلوه قدس است در باغ جنان آیینه ام

پنجه حور است بر گیسوی مشکین شانه ام

طوطی شیرین زبان شکرستان نهال

باز دست آموز شاهم زینب شاهانه ام

باغ یاسین را ز حسن سرمدی پیرایه ام

دوحه گلزار طاها را بهین ریحانه ام

روی گلگون ز سیلی گشت نیلی از عدو

تا ز کعب نی یک سو افتاد کتف و شانه ام

بر سر خار مغیلان پا فشاریهای من

شد سبب تا عقل هر فرزانه شد دیوانه ام

گفت (فرخ) تا شفاعتخواه او گردم بحشر

آشنای محضر عشقم ، نه من بیگانه ام (۳۰۳)

مجلس عزای حضرت زینب در شام و روضه خواندن ایشان

پیش از این بیان شد که یزید تغییر مسلک داد . به روایت ابی مخنف و دیگران ، وی امام زین العابدین علیه السلام را بین ماندن شام و حرکت به سوی مدینه مخیر نمود . آن حضرت به پاس تکریم علیا مخدره زینب علیه السلام فرمود : بایستی در این باب با

عمه ام زینب علیه السلام صحبت کنم ، چون پرستار یتیمان و غمگسار اسیران ، اوست . یزید از این سخن بر خود لرزید . چون آن حضرت با زینب کبری علیه السلام سخن در میان نهاد ، فرمود : هیچ چیز را بر اقامت در جوار جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله اختیار نخواهم کرد ، ولی ای یزید بایستی برای ما خانه ای خالی بنمایی که می خواهیم به مراسم عزاداری بپردازیم ، زیرا از هنگامی که ما را از جسد کشتگان خود جدا نمودند نگذاشته اند که بر کشتگان خود گریه کنیم ، و بایستی هر کس از زنان که می خواهد بر ما وارد بشود کسی او را منع ننماید . یزید از این سخنان بر خود لرزید ، و بسی بیمناک شد ، چون می دانست آن مخدره در آن مجلس ، یزید و سایر بنی امیه را با خاک سیاه برابر نموده و بغض و عداوت او را در قلوب مردم مستقر خواهد کرد و آثار آل محمد صلی الله علیه و آله را تازه خواهد نمود ، و زحمات او و پدرش را که می خواسته اند آثار آل محمد صلی الله علیه و آله را نابود کنند به باد فنا خواهد داد . ولی از اجابت چاره ندید ، فرمان داد تا خانه وسیعی برای آنها تخلیه کردند و منادی ندا کرد : هر زنی می خواهد به سر سلامتی زینب علیه السلام بیابد مانعی ندارد . چون این خبر منتشر شد به روایت عوالم ، زنی از هاشمیه در شام نماند مگر آنکه در مجلس حضرت زینب علیه السلام حاضر گردید .

زنان امویه و بنات مروانیه نیز با زینب و زیور وارد مجلس شدند . اما چون آن منظره رقت آور را مشاهده کردند یکباره زیورهای خود را ریخته و همگی لباس سیاه مصیبت در بر کردند و از زنان شام جمع کثیری به آنها پیوستند و همی ناله و عویل از جگر بر کشیدند و جامه ها بر تن دریدند و خاک مصیبت بر سر ریختند و موی پریشان کرده صورتها بخراشیدند ، چندانکه آشوب محشر برخاست و بانگ وزرای به عرش رسید ، در آن وقت زینب کبری علیه السلام به روایت بحار انشاد این اشعار نمود و قلب عالم را کباب نمود . از مرثیه آن مخدره گفتی قیامتی بر پا شد .

فرمود : ای زنان شام ، بنگرید که این مردم جانی شقی ، با آل علی علیه السلام چگونه معامله کردند و چه به روز اهل بیت مصطفی صلی الله علیه و آله در آوردند ؟ ای زنان شام ، شما این حالت و کیفیت را ملاحظه می نمایید ، اما از هنگامه کربلا و رستخیز روز عاشورا و حالت عطش اطفال و شهادت شهدا و برادرم و حالات قتلگاه بی خبر هستید و نمی دانید که از ستم کوفیان بیوفا و پسر زیاد بیحیا و صدمات طی راه ، بر این زنان داغدار و یتیمان دل افگار و حجت خدا سید سجاد علیه السلام چه گذشت ؟

زنان شام و هاشیمات از مشاهده این حال و استماع این مقال جملگی به ولوله در آمدند . (۳۰۴)

آنان تا مدت هفت روز مشغول ناله و سوگواری بودند و افغان به چرخ کبود رسانیدند .

در بحر المصائب گوید : آن مخدره در آن وقت روی به بقیع آورده و این اشعار را خطاب به مادر قرائت نمود ، چنانکه گفتی آسمان و زمین را متزلزل ساخت . به نظر حقیر ، این اشعار هم زبان حال است که به آن مخدره نسبت داده اند .

ایا ام قد قتل الحسین بکربلا

ایا ام رکنی قد هوی وتزلزلا

ایا ام قد القی حبیبک بالعرا

طریحا ذبیحا بالدما مغسلا

ایا ام نوحی فالکریم علی القنا

یلوح کالبدر المنیر اذا نجلا

و نوحی علی النحر الخضیب و اسکبی

دموعا علی الخد التریب مرملا

در این وقت زنان شام هر یک به تسلی و دلداری اهل بیت پرداختند . (۳۰۵)

بخش دهم : رحلت جانسوز حضرت رقیه (ع) در سروده شاعران

مقدمه

ماجرای رحلت جانسوز حضرت رقیه علیه السلام را ، شاعران بسیاری ، در قالب مثنوی و قصیده و غزل و ترجیع بند ، به نظم در آورده اند که پاره ای از آنها را پیش از این در خلال بخشهای گذشته آوردیم . برخی از شاعران ماجرای رحلت آن نازدانه را ، از آغاز تا پایان به گونه مفصل گزارش کرده اند ، که آن ها را یکجا در این بخش گرد آورده ایم .

اینک این شما شیفتگان خاندان عصمت و طهارت علیه السلام ، و این هم شرح قصه درگذشت جانگداز دردانه ابا عبدالله الحسین علیه السلام در خرابه شام :

۱ . سراینده : عبدالله مخبری فرهمند

روزگار آتش بیداد افروخت

دست کین خیمه و خرگاه تو سوخت

کودکی را که پدر در سفر است

روز و شب دیده حسرت به در است

تا زمانی که بود چشم به راه

دلش آزرده بود خواه نخواه

هر صدایی که ز در می آید

به گمانش که پدر می آید

باز چون دیده ز در برگیر

گرید و دامن مادر گیرد

همه کوشند ز بیگانه و خویش

بهر دلجوی او بیش از پیش

آن یکی خندد و بوسد رویش

آن دگر شانه زند بر مویش

مادرش شهد کند در کامش

گاه با وعده کند آرامش

گاه گوید پدرت در راه است

غم مخور ، عمر سفر کوتاه است

می برندش گهی از خانه به در

تا شود منصرف از فکر پدر

نگذارند دمی تنهایش

سر نپیچند ز خواهشهایش

تا که دوران سفر طی گردد

رفع افسردگی از وی گردد

پدرش آید و گیرد به برش

بکشد دست محبت به سرش

دلش از وصل پدر شاد شود

جانش از قید غم آزاد شود

لیک افسوس به ویرانه شام

کار این سان نپذیرفت انجام

بود در شام میان اسرا

طفلی از هجر پدر نوحه سرا

خردسالی به اسارت در بند

مرغ بشکسته پری پا به کمند

کودکی دستخوش محنت و رنج

جای بگزیده به ویرانه چو گنج

بین اطفال یتیم شه دین

گویی آن دختر ویرانه نشین

بود از جمله اطفال دگر

بیشتر عاشق دیدار پدر

چون خبر از ستم شمر نداشت

پدرش را به سفر می پنداشت

روز و شب دیده به در دوخته بود

دلش از آتش غم سوخته بود

داشت از غصه دوری پدر

سر به زانوی غم و دیده به در

لحظه ای بی پدر آرام نداشت

خبر از فتنه ایام نداشت

دائم از حال پدر می پرسید

علت طول سفر می پرسید

که کجا رفت و چرا رفته و کی

از سفر آید و بینم رخ وی ؟

تا به کی بی سرو سامان باشم

روز و شب سر به گریبان باشم

جای در گوشه ویرانه کنم

آرزوی پدر و خانه کنم ؟

جانم آمد به لب از هجر پدر

آه از این محنت و این طول سفر

بود همواره از این غم بیتاب

تا شبی دید به خلوتگه خواب

کان سفر کرده ز در باز آمد

طایر شوق به پرواز آمد

لحظه ای در دل شب گشت جهان

به مراد دل آن سوخته جان

دید در خواب گل روی پدر

جان به وجد آمدش از بوی پدر

بوسه بر پای پدر زد از شوق

دست بر گردنش افکند چو طوق

جای بگزیده به دامان پدر

جانش آمیخته با جان پدر

با لب بسته حکایتها کرد

ز آنچه بگذشت شکایتها کرد

با پدر ز آنچه به دل داشت نهفت

داستانها به زبان جان گفت

گفت کای پشت فلک پیش تو خم

نشود لطف فراوان تو کم

مهر خود شامل ما فرمودی

بذل احسان بجا فرمودی

باز رو جانب ما آوردی

الله الله که صفا آوردی

بود رسم پدرت نیز بر این

که کند لطف به ویرانه نشین

هیچ دانی که در ایام فراق

چو گذشته است به جمعی مشتاق

بی تو در مانده و بیچاره شدیم

در بیابان همه آواره شدیم

روزگار آتش بیداد افروخت

دست کین خیمه و خرگاه تو سوخت

هستی ما همه یکجا بردند

هر چه دیدند به یغما بردند

همه گشتیم گرفتار و اسیر

گاه در بند و گهی در زنجیر

بعد با یک سفر دور و دراز

شد از غم فصل نوینی آغاز

پیش از این ما چو نمودیم سفر

با تو بودیم و به آن شوکت و فر

کاروان قافله سالاری داشت

مثل عباس علمداری داشت

خیمه و خرگه و اسباب سفر

بود ممتاز و پر از زیور و زر

کودکان جمله در آغوش پدر

همه را سایه مهر تو به سر

لیک این بار چو کردیم سفر

سفری بود پر از خوف و خطر

یک نفر دوست به همراه نبود

محرمی غیر غم و آه نبود

نه پدر بود و نه سالاری بود

نه برادر نه علمداری بود

طی ره بیکس و تنها بودیم

مورد کینه اعدا بودیم

دوری راه و مشقات سفر بود از طاقت ما افزونتر

بر همه بود خور و خواب حرام

تا رسیدیم به ویرانه شام

یا مرو ای پدر این بار سفر

یا مرا نیز به همراه ببر

که اگر بی تو بمانم این بار

به فراق تو شوم باز دچار

زین همه غم نتوانم جان برد

از فراق تو دگر خواهم مرد

خود به خواب اندر و ، طالع بیدار

بود از وصل پدر برخوردار

لیک بس زود ، شد آن وجد وصال

باز تبدیل به اندوه و ملال

یعنی آن خواب به پایان آمد

باز غم آمد و هجران آمد

چشم بگشود چو شهزاد ز خواب

آرزوها همه شد نقش بر آب

کرد بر دور و بر خویش نظر

تا ببیند مه رخسار پدر

لیک هر قدر فزونتر طلبید

اثر از گمشده خویش ندید

شهد امید به کامش خون شد

گشت نومید و غمش افزون شد

عاقبت باز در آن نیمه شب

ملتجی گشت به بانو زینب

که دگر باز چه آمد به سرم

بار دیگر به کجا شد پدرم

دیدم او را ز سفر آمده بود

به کجا باز عزیمت فرمود

لحظه ای پیش که آمد پدرم

جای بر سینه خود داد سرم

گفت با من که تو چون جان منی

ساعتی بعد تو مهمان منی

با چنان مرحمت و لطف و نوید

چه ز ما دید که رخ برتابید

ای پدر زود ز ما سیر شدی

چه خطا رفت که دلگیر شدی

روی برتافتی از محفل ما

باز خون شد ز فراقت دل ما

از کفم دامن خود باز مگیر

مپسندم به کف هجر اسیر

دگر از رفته شکایت نکنم

قصه خویش حکایت نکنم

نگذارم که تو افسرده شوی

از من و گفته ام آزرده شوی

رحم بنمای به تنهایی ما

گر خطا رفت ببخشای و بیا

زینب آن مخزن صبر و اسرار

گشت از قصه آن طفل فگار

آب بیانات غم افزا چو شنید

معنی گفته شه را فهمید

دید کان کودک بی صبر و قرار

می کشد رخت به دعوتگه یار

اهل بیت از اثر آن تب و تاب

راه بردند به کیفیت خواب

هر چه کردند که در آن دل شب

گیرد آرام و فرو بندد لب

اشک از دیده نریزد این سان

قصه خویش نیارد به زبان

هیچ تسکین نپذیرفت آن حال

سعی بیهوده شد و امر محال

وعده و پند و تمنا و نوید

هر چه کردند نیفتاد مفید

عاقبت صبر و توان از همه برد

همه را دست غم خویش سپرد

حال آن کودک گم کرده پدر

در یتیمان دگر کرد اثر

داغها تازه شد و درد فزون

اشکها شد همه تبدیل به خون

ناله ای گشت ز ویرانه بلند

که طنین در همه افلاک فکند

آن کهن جایگه بی در و بام

که در آن آل علی داشت مقام

بود با بار گه کفر و ستم

چون شب و روز ، به نزدیکی هم

گشت بیدار از آن ناله یزید

متعجب شد و موجب پرسید

خادمی جانب ویرانه شتافت

زان غمین واقعه آگاهی یافت

خبر آورد که زآن خیل اسیر

یکی از جمله اطفال صغیر

که ندارد خبر از قتل پدر

روز و شب دوخته دیدار به در

به امیدی که پدر باز آید

آن سفر کرده ز در باز آید

همچو آن تشنه پی برده به آب

دیده رخسار پدر را در خواب

بعد از آن خواب چو برداشته سر

روبرو گشته به فقدان پدر

حالیا وصل پدر می جوید

قصه با دیده تر می گوید

همه را در غم او دل شده خون

اختیار از کفشان رفته برون

هر که را می نگری غمزده است

صحن ویرانه چو ماتمکده است

لیک چون بر المش درمان نیست

تسلیت دادن او آسان نیست

بیم آن است که آن کودک زار

با چنین درد نپاید بسیار

شرح این قصه چو بشنید یزید

فکر بی سابقه ای اندیشید

گفت کاین درد نه بی درمان است

بلکه بس چاره آن آسان است

بعد بر طشت زر افکند نظر

گفت از این چه علاجی بهتر

درد او گر غم هجر پدر است

شربت وصل در این طشت زر است

بدهیدش که از آن نوش کند

تا غم خویش فراموش کند

پس به دستور وی آنگه به طبق

جای دادند سر حجت حق

دید کز پرتو آن روی چو مهر

گشته دامان طبق رشک سپهر

گفت با خویش که این مهر منیر

با چنین جلوه شود عالمگیر

عاقبت جلوه این بدر نمام

بدرد پرده رسوایی شام

بهتر آن است که این مطلع نور

سازم از دیده مردم مستور

راز پوشیده هویدا نکنم

مشت رسوایی خود وا نکنم

خواست چون نور خدا را پنهان

گفت سر پوش نهادند بر آن

به گمانی که به روی خورشید

با کفی خاک توان پرده کشید

غافل از آنکه حجاب و سرپوش

نور حق را ننماید خاموش

این نه شمعی است که خاموش شود

یا حدیثی که فراموش شود

تا که بنیاد جهان بر سر پاست

هر شبی صبح شود عاشوراست

بعد آن گنج گرانمایه حق

یافت چون زینب سر پوش و طبق

گفت کاین هدیه بی سابقه را

بفرستید برای اسرا

لحظه ای بعد به دلخواه یزید

شعله شمع به پروانه رسید

چون نهادند طبق را به زمین

نزد آن کودک ویرانه نشین

به گمانی که به وی داور شام

زیر سر پوش فرستاده طعام

گشت آزرده ، سپس با دل ریش

گفت با عمه مظلومه خویش

که مرا رنج فراق پدرم

دارد از هستی خود بی خبرم

در دلم خواهش و سودایی نیست

جز پدر هیچ تمنایی نیست

کرده چشم تر و خون جگرم

بی نیاز از طلب ما حضرم

نه مرا هست به دنیا هوسی

نه بجز وصل پدر ملتمسی

بر من این خواب و خور و آب و طعام

بی رخ ماه پدر باد حرام

زینب آن خواهر غمخوار حسین

مونس و محرم اسرار حسین

آن که در معرض تقدیر و بلا

سر نپیچید ز تسلیم و رضا

آن تسلی ده دلسوختگان

آن مصیبت زده سوخته جان

دید چون حالت آن کودک زار

که به اندوه و الم بود دچار

گفت کای شمع شبستان حسین

گل زیبای گلستان حسین

ای که در حسرت دیدار پدر

دوختی دیده امید به در

آن دری را که به صد عجز و نیاز

می زدی ، حال به رویت شده باز

عاقبت اشک تو بخشید اثر

نخل امید تو آورد ثمر

لطف حق شامل حالت گردید

رهبر کوی وصالت گردید

این طبق مشرق خورشید حق است

جان عالم همه در این طبق است

زیر این پرده سر سر خداست

راس نورانی شاه شهداست

انتظار تو به پایان آمد

آنکه می خواستیش آن آمد

حال دست تو و دامان پدر

بعد از این جان تو جان پدر

طفل ، این نکته چو در گوش گرفت

از طبق پرده و سرپوش گرفت

گشت ویرانه منور ز آن نور

که به موسای نبی تافت به طور

پرتو آن قمر عالم تاب

بر شد از کنگره هفت حجاب

چشم شهزاده چو افتاد به سر

به سر بی تن و پر نور پدر

آتشی شعله آهش افروخت

که سراپای وجودش را سوخت

شد از آن سوز دل و شعله آه

تا ابد روی شب شام سیاه

گفت کای جان به فدای سر تو

که جدا کرده سر از پیکر تو ؟

که تو را کشت و ز حق شرم نکرد

ریخت خون تو و آزرم نکرد ؟

که بریدست رگ گردن تو

به کجا مانده پدر جان ، تن تو ؟

که مرا بی پدر و خوار نمود

به فراق تو گرفتار نمود ؟

آن که این آتش بیداد افروخت

خرمن هستی ما یکجا سوخت

آرزوهای مرا داد به باد

کند از کاخ امیدم بنیاد

کرد کاری که ز دیدار پدر

شد دلم خون و غمم افزون تر

ای پدر کاش به جای سر تو

می بریدند سر دختر تو

بعد از این بی پدر و بی سامان

به چه امید بمانم به جهان

سخت جانم به خداوند بسی

بی تو گر زنده بمانم نفسی

بی خبر از خود و با غم دمساز

با پدر کرد همی راز و نیاز

دلش از غم به تعب آمده بود

جان به نزدیکی لب آمده بود

گه گرفت آن سر پر نور به بر

گاه بوسید رخ ماه پدر

گشت پروانه صفت دور سرش

جان خود کرد فدای پدرش

چشم امید از این عالم بست

ترک جان گفت و به جانان پیوست

جان پاکش به پدر ملحق شد

رفت و قربانی راه حق شد

طایر جان وی از ساحت خاک

بال بگشود به اوج افلاک

تا که در تن رمق از جانش بود

آن سر پاک به دامانش بود

داشت بر سینه چو جان آن سر پاک

تا زمانی که خود افتاد به خاک

بعد چون رخت از این عالم بست

داد با جان ، سر شه نیز از دست

رفت از این عالم و با رفتن خویش

سوخت جان و دل آن جمع پریش

مرگ آن کودک دل خسته زار

برد از اهل حرم تاب و قرار

باز افزود غمی بر غمشان

تازه گردید کهن ماتمشان

یک گل دیگر از آن گلشن عشق

رفت در خاک و خزان شد به دمشق

که شنیده است در اقطار جهان

که به جبران بلای هجران

بفرستند به طفلی مضطر

در دل شب سر خونین پدر ؟

کس ندیده است و نبیند ایام

شب جانسوزتری ز آن شب شام

(مخبری) گرچه سر افکنده بود

خجل و عاصی و شرمنده بود

با توسل به جگر گوشه شاه

دارد امید رهایی ز گناه (۳۰۶)

۲. سراینده : ناشناس

هستی زینب ، نمی خوابی چرا ؟

کار ما را ناله مشکل کرده است

کاروان در شام منزل کرده است

نازنینانی که نور دیده اند

در دل ویرانه ای خوابیده اند

غم بسی افزون ولی غمخوار نیست

کاروان را کاروانسالار نیست

عرش حق لرزان به خود از آهشان

شهپر جبریل ، فرش راهشان

نازدانه دختری با صد نیاز

با دلی آکنده از سوز و گداز

سر نهاده روی خاک و ، خفته بود

لیک همچون زلف خود آشفته بود

آنکه نسبت با شه لولاک داشت

جای دامن ، سر به روی خاک داشت

چون که سر از بستر رویا گرفت

یک جهان غم در دل او جا گرفت

نازنینان ، جملگی در خواب ناز

کودکی بیدار ، گرم سوز و ساز

بهر دیدار بیتاب شد

شمع آسا گریه کرد و آب شد

پای تا سر حسرت و امید بود

ذره آسا در پی خورشید بود

گرد روی ماهش از غم هاله داشت

در فغانش یک نیستان ناله داشت

ناله اش چون راه گردون می گرفت

چشم او را پرده خون می گرفت

هر چه خواهی داشت غم ، شادی نداشت

طایر پر بسته آزادی نداشت

هستیش از عشق مالامال بود

گریه می کرد و سرا پا حال بود

ناله اش چون در دل شب شد بلند

ناله جانسوز زینب شد بلند

گفت با کودک که بیتابی چرا ؟

هستی زینب نمی خوابی چرا ؟

عندلیب من ، چرا افسرده ای ؟

نو گل من از چه پژمرده ای ؟

بهر زینب قصه آن راز گفت

ماجرای خواب خود را باز گفت

گفت : در رویا پدر را دیده ام

دست و پا و روی او بوسیده ام

چون شدم بیدار ، باب من نبود

ماه بود و ، آفتاب من نبود

دید فرزند برادر خسته است

رشته الفت ز جان بگسسته است

درد را می دید و درمانی نداشت

سر زحسرت روی دوش او گذشت

ناگهان ویرانه رشگ طور شد

آفتاب آمد ، جهان پر نور شد

آفتاب عشق در ویرانه تافت

ذره آسا سوی مهر خود شتافت

لحظه ای حیران روی شاه شد

پای تا سر محو ثارالله شد

از دل کودک که محو شاه بود

آنچه بر می خاست دود آه بود

تا ببوسد ، غنچه لب باز کرد

بیقراری را ز نو آغاز کرد

بحر عشق او تلاطم کرده بود

دست و پای خویش را گم کرده بود

ذره سان سرگرم ساز و سوز شد

محو خورشید جهان افروز شد

تحفه ای زیبنده جانان نداشت

رو نمایی غیر نقد جان نداشت

دید چون نور حسینی را به طور

مست شد موسی صفت از جام نور

آن چنان شد مست کز هستی گذشت

کار این می خواره از مستی گذشت

ذره از روشن دلی خورشید شد

محفل افروز مه و ناهید شد

از شراب وصل شد سر مست او

متحد شد هست او با هست او

(دیگر از ساقی نشان باقی نبود)

(ز آنکه آن می خواره جز ساقی نبود)

من چه گویم وصف آن عالی جناب ؟

(آفتاب آمد دلیل آفتاب

۳ . سراینده : علی اکبر پیروی

چه با آن نوگل بستان زهرا علیه السلام شد ، خدا داند

که رفت از هوش و شد مدفون و آنجا بستری دارد

حسین بن علی علیه السلام در شام ویران دختری دارد

به کنج شام ویران دختر نیک اختری دارد

عزیزی ، دلبری ، شیرین زبانی ، ماه رخساری

لطیفی ، نازنینی ، گلرخی ، مه پیکری دارد

به کنج شام و در یک خانه تاریک و ویرانه

در این ویران سرا گنجی و گنجش گوهری دارد

سه ساله دختر مظلومه سلطان مظلومان

(رقیه) رو در آنجا بین چه عالی محضری دارد

اگر صحن و رواق او ندارد ظاهرا وسعت

ولی این جای کوچک در نظر زیب و فری دارد

چو دربار سلاطین معظم آن همایون فر

به دربار همایونش کتاب و دفتری دارد

ز یک سو جمع باشد گرد هم قنداق و گهواره

به سمت دیگری کاخ رفیعش منبری دارد

شهادت می دهند قنداقه و گهواره بر خردیش

دهد منبر گواهی کو مقام اکبری دارد

به دقت گر ببینی آستان اقدس او را

گواهی می دهی که آنجا رواق منظری دارد

ضریح و بارگاه قدسی آن دختر والا

به چشم اهل معنی ، معنی والاتری دارد

ولی این دختر مظلومه هم در شام بدفرجام

ز جور شام ویران سرنوشت دیگری دارد

ز دشت کربلا و کوفه آمد شام و در این جا

چه آمد بر سر او ، قصه حزن آوری دارد

شبی می پرسد از عمه که بابایم کجا رفته ؟

سفر هر چند طولانی است ، آن هم آخری دارد

چو از زینب جواب مثبتی نشنید آن دختر

ز آه و شیونش آن شب خرابه محشری دارد

یزید دون چو بشنید این غریو از خواب شد بیدار

بگفتا : چیست این غوغا که بر جان اخگری دارد ؟

جوابش داد حاجب کاین هیاهو از اسیران است

نوا از دختری باشد که حال مضطری دارد

پدر می خواهد و از دوری او می کند شیون

ز فرط غصه و غم جسم زرد و لاغری دارد

چه با آن نوگل بستان زهرا شد ، خدا داند

که رفت از هوش و شد مدفون و آنجا بستری دارد

یزید و بارگاه قدرتش برچیده شد از بیخ

عمل چون بد بود بی شبهه و شک کیفری دارد

بریزد (پیروی) از پرده دل خون و می نالد

ز فقدان (رقیه) در دل خود آذری دارد

۴ . سراینده : صغیر اصفهانی

پای گلگون شده از خار مغیلان دارم

رخ نیلی شده از سیلی عدوان دارم

باز خواهم که جهان یکسره غمخانه کنم

ساز فریاد و فغان از دل دیوانه کنم

جغد وش روی به ویرانه ز کاشانه کنم

گریم آن قدر که عالم همه ویرانه کنم

کآمد از حالت ویرانه نشینی یادم

وقت آن است کند سیل غمش بنیادم

چون غریبان سری آواره ز سامان دارم

چون یتیمان دلی آزرده و نالان دارم

چون اسران به کف غصه گریبان دارم

چون نی افتاده به چنگ غم و افغان دارم

بهر طفلی که یتیم است و غمین است و اسیر

ناز پرورد حسین آن شه بی یار ونصیر

کیست آن طفل ؟ رقیه ، که ز جور ایام

همه دم داشت فغان خاصه شبی کان ناکام

به خیال پدر افتاد به ویرانه شام

یادش آمد ز پدر ، رفت ز جسمش آرام

خیر مقدم چه به جا آمدی ، احسان کردی

چه شد آخر که زما روی تو پنهان کردی

ای پدر بی تو به ما دست ستم بگشادند

نان و خرما به تصدق به عیالت دادند

درد دل جان پدر با تو فراوان دارم

گاه وصل است و به لب شکوه ز هجران دارم

پای گلگون شده از خار مغیلان دارم

رخ نیلی شده از سیلی عدوان دارم

غیر هر سنگ که فکندند زهر بام و برم

کس دگر دست نوازش نکشیدی به سرم

هیچ داری خبر ای جان پدر از دل ما

که فلک سوخته از برق ستم حاصل ما

داده در گوشه ویرانه ز کین منزل ما

روشن از شعله آه است به شب محفل ما

با پدر گرم فغان بود که ناگه از خواب

گشت بیدار و نظر کرد ابا چشم پر آب

نه پدر دید به بالین ، نه به تن طاقت و تاب

ناله سر کرد دگر باره ز هجر رخ باب

گفت عمه پدرم از سفر آمد چون شد

باز گو کز غم او باز دلم پر خون شد

به خدا عمه پدر بود کنون در بر من

روشن از عارض او بود دو چشم تر من

از چه رو بار دگر پای کشید از سر من

برس ای عمه به داد دل غم پرور من

من غم دیده کجا ، هجر رخ باب کجا

این همه درد کجا ، این دل بی تاب کجا

پس خروشید و خراشید رخ همچون ماه

به فلک گشت روان آه دل آل الله

بر کشیدند ز دل جمله خروشی جانکاه

عالمی را بنمودند پر از ناله و آه

گشت آگاه از آن حال ، جفا پیشه یزید

بفرستاد به ویرانه سر شاه شهید

آه از آن دم که سر شاه به ویران آمد

پی دلجویی آن جمع پریشان آمد

از سر لطف به سر وقت یتیمان آمد

به سر خوان غم آن سر زده مهمان آمد

همه شستند ز جان دست ، چو جانان دیدند

در سپهر طبق آن مهر درخشان دیدند

چون رقیه به رخ باب کبارش نگریست

از سحاب مژه بر آن گل احمر بگریست

گفت پر خون - پدر - این موی نکوی تو ز چیست

سبب قتل تو مرگ من غم زده کیست

جان بابا ، که جدا کرده سر از بدنت

ای سر بی بدن آیا به کجا مانده تنت

کی گمان داشتم ای من به فدای سر تو

که بدین حال ببینم سر بی پیکر تو

غرقه در خون نگرم ماه رخ انور تو

بی تو بابا چه کند دختر غم پرور تو

پس لب خود به لب باب گرامی بنهاد

تا خود از پای نیفتاد سر از دست نداد

علم الله که چه بد حال دل آل رسول

آن زمان کز ستم و کینه آن قوم جهول

کرد رحلت ز جهان آن گل گلزار بتول

در عجب ماند (صغیر) از تو ایا چرخ عجول

که چه با خیل عزیزان تو ستمگر کردی

ظلم بر آل علی بی حد و بی مرز کردی

۵ . سراینده : حسان

عمه جان ، بگذار گریم زار زار

چون که دیگر پر شده پیمانه ام

عمه جان ، کو منزل و کاشانه ام

من چرا ساکن در این ویرانه ام

آشنایانم همه رفتند و ، من

میهمان بر سفره بیگانه ام

عمه جان ، بگذار گریم زار زار

چون که دیگر پر شده پیمانه ام

شمع ، می ریزد گهر در پای من

چون که داند کودکی دردانه ام

عقل ، می گوید به من آرام گیر

او نداند عاشقی دیوانه ام

دست از جانم بدار ای غمگسار

من چراغ عشق را پروانه ام

بگذر از من ای صبا حالم مپرس

فارغ از جان ، در غم جانانه ام

بس که بی تاب از پریشانی شدم

زلف ، سنگینی کند بر شانه ام

من گرفتار به زلف و خال او

من اسیر آن کمند و دانه ام

خانمانم رفته بر باد ای عدو

کم کن آزار دل طفلانه ام

کی توانم رفت از کویش (حسان)

من نمک پرورده این خانه ام

عمه جان شب مرگ من است امشب

وای که از نور رخ بابم خرابه روشن است امشب

به زین العابدین بر گو که ما پیمانه بشکستیم

تو هم پیمانه را بشکن در نزد من است امشب

دختر دردانه منم

به کنج ویرانه منم

عمه چه آمد بسرم

چرا نیامد پدرم ؟

۶ . سراینده : حسان

سوختم ز آتش هجر تو پدر تب کردم

روز خود را به چه روزی بنگر شب کردم

تازیانه چو عدو بر سر و رویم می زد

نا امید از همه کس روی به زینب کردم

اشک یتیم

ای عمه بیا تا که غریبانه بگرییم

دور از وطن و خانه ، به ویرانه بگرییم

پژمرده گل روی تو از تابش خورشید

در سایه نشینیم و به جانانه بگرییم

لبریز شد ای عمه دگر کاسه صبرم

بر حال تو و این دل ویرانه بگرییم

نومید ز دیدار پدر گشته دل من

بنشین به کنارم ، پریشانه بگرییم

گردیم چون پروانه به گرد سر معشوق

چون شمع در این گوشه کاشانه بگرییم

این عقده مرا می کشد ای عمه که باید

پیش نظر مردم بیگانه بگرییم

بخش یازدهم : حرم مطهر حضرت رقیه (ع) ، زیارتنامه حضرت رقیه (ع)

حرم مطهر حضرت رقیه (ع)

من گلابم بوی گل جویید از من زآنکه آید

بوی دلجوی حسین از خاک پاک با صفایم

ای (رسا) از آستانش هر چه خواهی آرزو کن

عاجز از اوصاف این گل مانده طبع نارسایم

چنانکه در آغاز کتاب حاضر آوردیم ، عبدالوهاب بن احمد شافعی مصری ، مشهور به شعرانی (متوفی به سال ۹۷۳ قمری) ، در

کتـاب المنن ، بـاب دهم ، نقـل می کنـد : (نزدیـک مسـجد جامع دمشق ، بقعه و مرقـدی وجود دارد که به مرقـد حضـرت رقیه علیه السلام دختر امام حسین علیه السلام معروف است . بر روی سنگی واقع در درگاه این مرقد ، چنین نوشته است :

هذا البیت بقعه شـرفت بآل النبی صـلی الله علیه و آله و بنت الحسین الشهید ، رقیه علیه السلام (این خانه مکانی است که به ورود آل پیامبر صلی الله علیه و آله و دختر امام حسین علیه السلام ، حضرت رقیه شرافت یافته است) (۳۰۷)

مرقـد مطهر این دختر مظلومه ، در قرون اخیر بارهـا تعمیر شـده است ، یک بار در سال ۱۲۸۰ هجری قمری به دست یکی از سـادات محترم به نام سـید مرتضـی که داستان آن در بخش اول این کتاب ذکر گردیده است . و آخرین تعمیر آن قبل از سالهای اخیر نیز به وسـیله میراز علی اصـغر خان اتابک امین السـلطان صدراعظم ایران در سال ۱۳۲۳ هجری قمری انجـام گرفته است ، در مـورد تعمیر اخیر ، مرحوم علامه سید محسین امین عاملی متوفای ۱۳۷۱ هجری قمری ، اشعاری سروده که بر بالای درب مرقد حضرت رقیه علیه السـلام نقش شـده است و از جمله آنها این دو بیت است ، که خود او در اعیان الشـیعه نقل می کنـد و بیت آخر ، ماده تاریـخ تعمیر مرقد این مظلومه است

له ذوالرتبه العلیا علی

وزیر الصدر فی ایران جدد

و قد ارختها تزهو بنا

بقبر رقیه من آل احمد

در این اواخر ، به علت کثرت توجه علاقمنـدان خانـدان اهـل بیت علیه السـلام به قبر این دختر معصومه و کوچکی محل و گنجایش نداشـتن آن برای زایرین ، مرحوم مغفور حاج شـیخ نصر الله خلخالی در صدد بر آمد که حرم مخدره راتوسعه دهد و بدین منظور با کمـک عـده ای از نیکوکـاران و محبـان این خانـدان ، خانه های اطراف حرم را خریـداری کرد . ولی به خاطر تعصبهای جاهلانه و طمعکاریهـای مغرضـانه جمعی از صاحبـان خـانه هـا از تخلیه بیوت خودداری کردنـد . از آنجـا که بنـای ساختمـان جدیـد به منظور تاسیس یک محل عبادی بود ، متصدیان امر نمی خواسـتند متوسل به زور شوند ، با اینکه شـرعا چنین حقی را داشـتند ، لذا تخلیه و تخریب کامل خانه های اطراف چنـدین سال به طول انجامیـد و چشم علاقمنـدان و مشـتاقان به انتظار بود تا آنکه بحمـدالله در نتیجه مساعی و بذل و بخشـش بی دریغ بانیان و متصدیان ، که اضعاف و مضاعف قیمت استحقاقی را به صاحبان خانه ها پرداخت کردند ، در تاریخ ۱۳۶۴ هجری شمس برابر ۱۹۸۴ میلادی با حضور بعضی از مسولین و مقامات دولتی سوریه و جمعی از علما و روحانیون رسـما شـروع به ساختمان شد . ضمنا برای اطمینان بیشتر از استحکام بنا مسیر رودخانه ای را که در داخل بنای فعلی بود هر چند قبلا تغییر داده بودنـد ، به طور کلی از ساختمان حرم بیرون بردنـد ، و این تغییر پنـج ماه به طول انجامید . سـپس شـروع به پی ریزی بنای جدید حرم گردید .

مجموع مسـاحت ساختمان تقریبا ۴۵۰۰ مـتر مربع است که ۶۰۰ متر مربع تقریبی از این مسـاحت فضـای بـاز ، و باقی زیربناست . در قسـمت جنوبی ساختمان ، مسجدی به وسعت ۸۰۰ متر مربع (۴۰*۲۰) ساخته شده است که وسـعت حرم و رواقهایش در بنای جدید تقریبا ۲۶۰۰ متر مربع خواهد بود . خداوند به بانیانش جزای خیر عنایت فرماید .

زیارتنامه حضرت رقیه علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

السـلام علیـک یا سیـدتنا رقیه علیک تحیه و السـلام و رحمه الله و برکاته السـلام علیک یا بنت امیرالمومنین علی بن ابیطالب السـلام علیک یا بنت فاطمه الزهرا سیده نساءالعالمین السلام علیک یا بنت خدیجه الکبری ام المومنین و المومنات السلام علیک یا بنت ولی

الله السـلام علیک یا اخت ولی الله السلام علیک یا بنت الحسین الشهید السلام علیک ایتها الصدیقه الشهید السلام علیک ایتها الرضیه المرضـیه السـلام علیک ایتها التقیه النقیه السـلام علیک ایتها الزکیه الفاضله السلام علیک ایتها المظلومه البهیه صلی الله علیک و علی روحک و بدنک فجعل الله منزلک و ماواک فی الجنه مع آبائک و اجدادک الطیبین الطاهرین المعصومین السـلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الـدار و علی الملائکه الحـافین حول حرمـک الشـریف و رحمه الله و برکاته و صـلی الله علی سـیدنا محمـد و آله الطیبین الطاهرین برحمتک یا ارحم الراحمین

بخش دوازدهم : اهل بیت (ع) از شام به مدینه باز می گردند

اهل بیت (ع) از شام به مدینه باز می گردند

مـدت توقف اهل بیت علیه السـلام را در شام مختلف نوشـته انـد و علی التحقیق معلوم نیست ، هر کس در این باب سـخنی آورده و تقریبـاتی نموده است . در طراز المـذهب از سـید طباطبائی اعلی الله مقامه نقل کرده که ایشان در حاشـیه ریاض المصائب چهل روز گفته است .

به روایت میلانی از کاشـفی ، وی شـش مـاه گفته و آن را نسـبت به ابن بـابویه داده است . صـاحب مفتاح البکا ومهیـج الاحزان نیز هیجـده روز گفته اند و بعضـی گفته اند که ده روز بیشتر در شام نمانده اند و العلم عندالله . بالجمله ، چون یزید ملعون دید که مردم شام بر او لعنت نثار می کننـد و نزدیک است که فتنه بپا شود ، اهل بیت علیه السـلام را بعد از تفقد ، بین اقامت در شام و حرکت به سوی مـدینه مخیر ساخت . علیاه مخدره زینب علیه السـلام فرمود : ردنا الی المدینه فانها مهاجره جدنا رسول الله صـلی الله علیه و آله (ما را به مدینه که هجرتگاه جد ماست باز گردان)

یزید لعین نعمان بن بشیـر را ، که از صـحابه رسول خدا صـلی الله علیه و آله به شمار می رفت ، طلبید و سی نفر ، و به روایتی پانصد نفر ، از سپاهیان را نیز همراه او کرد و گفت : اهل بیت علیه السلام را به مدینه برسان . همچنین اسباب سفر آنها را ، آنچه لازم بود ، مهیا کرد و سـفارش نمود که به هر مکان که خود آنها اختیار نمایند رهسپار باش و هرجا که می خواهند فرود آیند فرود آی و شما از آنها دورتر فرود آیید که بر زنان دشوار نباشد . (۳۰۸)

یزید لعین سپس فرمان داد شتران را فراهم کردند و مالهای بسیار روی آنها ریخت و گفت : ای زینب و ای ام کلثوم علیه السلام این اموال را بگیرید تا عوض خون امام حسین علیه السلام بوده باشد .

علیا مخدره حضرت زینب کبری علیه السلام فرمود :

(ای یزیـد و یلـک مـا اقـل حیـاءک و اقسـی قلبـک و اصـلب و جهـک تقتل اخی و تقول خـذوا عوضه مالا ، لا والله لا یکون ذلک ، فخجل یزید)

فرمود : ای یزیـد ، وای بر تو چقدر بی حیا و سـنگ دل و بی آزرمی ، برادر مرا به قتل می رسانی و در عوض آن مال به من میدهی نه به خدا قسم این هرگز نخواهد شد . یزید خجلت زده و شرمگین گردید .

ابو مخنف و بعضـی دیگر گوینـد : آنوقت سـر حضـرت سیدالشـهدا علیه السـلام را بـا مشـک و کـافور خوشـبو ساخته و به امام زین العابدین علیه السلام تسلیم کردند و ایشان آن سر مطهر را به کربلا رسانیدند و ملحق به جسد مطهر فرمودند .

در امالی شـیخ صدوق می خوانیم : پس از قتل امام حسـین علیه السلام آثار سماویه نمودار گشت و تا اهل بیت از شام بیرون نشدند و آن سر مطهر را به کربلا باز نگردانیدند ، آن آثار سماویه و ارضیه مزبور مرتفع نگشت

ابو اسحاق اسفراینی در (نور العین) و جمعی دیگر نیز - چنانکه در طراز المذهب آنها را نام برده - می گویند سر مطهر در کربلا به

بدن ملحق گشت .

بالجمله ، یزید دستور داد تا محملهای آنها را به انواع دیبای زر تار مزین کردند . آری ، آن ملعون در ابتدا چندانکه توانست در زجرت و کربت اهل بیت علیه السلام کوشید و آل پیغمبر صلی الله علیه و آله را چندان در ویرانه توقف داد که از رنج گرما و سرما چهره های مبارکشان پوست انداخت و گوشت ایشان از زحمت شتر سواری و زندان و صدمت آن مردم زشت بنیان آب شد و اندام شریفشان از کثرت آزار نزار گشت و هیچ گونه از مقتضیات عدوات و بغض و کین فرو گذار نکرد تا آتش دل پر کین خود را تسکین داد ، تا اینکه رفته رفته مردم دنیا بر او شوریدند و او را مورد هزار گونه لعنت و شنعت قرار دادند ، حتی فرزندان و غلامان و اهل بیت خود وی بر او شوریدند . چون این روزگار تاریک بدیده چاره ندید مگر آنکه با اهل بیت علیه السلام از در مهر درآید و آنها را با مال و عزت و حرمت به جانب مدینه مراجعت دهد . لذا شخصی را همراه ایشان فرستاد و به وی دستور داد که دقیقه ای در احترام و احتشام ایشان کوتاهی نکند .

وی اسباب سفر را به طور خوبی و شایسته مهیا ساخته زنان و دختران شام با لباسهای سیاه به انتظار بیرون شدند و مردم شام برای مشایعت مهیا گردیدند . چون امام زین العابدین علیه السلام از مجلس یزید بیرون شد ، اهل بیت علیه السلام را اجازه داد که بیرون بیایند .

بانوان عصمت از حرمسرای یزید بیرون آمدند . زنان آل ابوسفیان و دخترهای یزید و متعلقات ایشان بیرون دویدند و از گریه و ناله صدا را به چرخ کبود رسانیدند .

گویند : چون علیا مخدره زینب سلام الله علیها چشمش بر آن محملهای زرتار افتاد ناله از دل برکشیده فرمود : مرا با محملهای زرین چه کار ؟ در نتیجه آن محملها را سیاه پوش کردند و با مشاهده آنها صدای شیون مردم بالا گرفت . زمانی که اهل بیت علیه السلام خواستند سوار محمل شوند به یاد آن روزی که از مدینه بیرون شدند افتاده ، ناله ها از دل برکشیدند و امام زین العابدین علیه السلام آنها را تسلیت می داد و به صبر و شکیبایی امر می فرمود . در آن روز به اهل بیت علیه السلام بسی دشوار گذشت و هریک به زبانی اظهار ناله و سوگواری می نمودند تا از دروازه شام بیرون رفتند .

ناله مردم شام از شور قیامت خبر می داد و آنان ساکت نشدند تا زمانی که عماری آنها از نظر مردم شام غایب گردید ، در این وقت نالان و گریان با کمال افسوس به شهر بازگشتند . و اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسیر حرکت هر طور که می خواستند طی طریق می نمودند : هر جا می خواستند فرود می آمدند و در شهر و قریه نیز که وارد می شدند به مراسم عزاداری قیام می کردند و خاک را با اشک خونین عجین می ساختند

نعمان بن بشیر کمال توقیر و تکریم را نسبت به ایشان معمول می داشت و در هر کجا فرود می آمدند ، با مردان خود ، دور از ایشان منزل می کرد تا اهل بیت علیه السلام با فراغت بال و امنیت خیال به حال خود باشند و چنین بود تا هنگامی که به حوالی عراق نزدیک شدند .

از اینجا باید سیاست و کیاست الهی دختر رشید امیرالمومنین علیه السلام را سنجید که چگونه یزید را با خاک سیاه برابر کرد ، چگونه مجلس عزا در عاصمه و پایتخت یزید بر پا کرد ، چگونه فرمان داد که هر زنی از زنان شام می خواهد بیاید کسی او را منع نکند ، چگونه مراثی حاوی مظلومیت آل پیغمبر صلی الله علیه و آله و مثالب و مطاعن بنی امیه را انشا کرد ، و چگونه فرمان داد که عماریها را و علمها را سیاه کنند ؟ البته در هر منزلی زینب علیه السلام همی ندای حق می زد و خط سیر خود را اعلای کلمه حق قرار داده بود ، و بدینگونه تمامی سعی خود را به کار برد تا به هدف رسید ، و این خود نشانگر عظمت و جلالت و شرافت و علو همت و صبر و شکیبایی و علم و دانش خاص و کاملی بود که خداوند متعال به زینب علیه السلام مرحمت کرده بود و در معنی ، این گوهر گرانبها را در خزینه خود برای احیای دین حق ذخیره کرده بود . (۳۰۹)

به یاد رقیه علیه السلام در مدینه

روایت شده است هنگامی که حضرت زینب علیه السلام با همراهان به مدینه بازگشت ، زنهای مدینه برای عرض تسلیت به حضور ایشان آمدند . حضرت زینب علیه السلام تمامی حوادث جانسوز کربلاـ و کوفه و شام را برای آنها بیان می کرد ، و آنها می گریستند تا اینکه به یاد حضرت رقیه علیه السلام افتاد و فرمود :

اما مصیبت رحلت حضرت رقیه علیه السلام در خرابه شام کمرم را خم و مویم را سفید کرد . زنها وقتی این سخن را شنیدند ، صدایشان به شیون و ناله و گریه بلند شد ، و آن روز به یاد رنجهای جانگداز حضرت رقیه علیه السلام بسیار گریستند . (۳۱۰)

بخش سیزدهم : کرامات حضرت رقیه علیه السلام

مقدمه

سه ساله دختری در شام ویران بجاماند ازحسین آن شاه عطشان ز جور اشقیا خاموش و ، اما بتابد تا ابد این مهر رخشان

از حضرت رقیه علیهاالسلام و مرقد مطهر آن حضرت ، در طول تاریخ ، کرامات متعددی بروز کرده است که قبلا در خلال بخشهای گذشته ، به برخی از آنها اشاره کردیم (۳۱۱) و اینک توجه شما را به چند کرامات شگفت دیگر جلب می کنیم :

بگو چند جمله از مصیبت دخترم (رقیه) را بخواند

۱ . مرحوم حاج میرزا علی محدث زاده (متوفای محرم ۱۳۶۹ هجری قمری) ، فرزند مرحوم محدث عالیمقام حاج شیخ عباس قمی (۳۱۲) رضوان الله تعالی علیهما ، از وعاظ و خطبای مشهور تهران بودند . ایشان می فرمود :

یکسال به بیماری و ناراحتی حنجره و گرفتگی صدا مبتلا شده بودم ، تا جایی که منبر رفتن وسخنرانی کردن برای من ممکن نبود . مسلم ، هر مریضی در چنین موقعی به فکر معالجه می افتد ، من نیز به طبیبی متخصص و باتجربه مراجعه کردم .

پس از معاینه معلوم شد بیماری من آن قدر شدید است که بعضی از تارهای صوتی از کار افتاده و فلج شده و اگر لا علاج نباشد صعب العلاج است .

طیب معالج در ضمن نسخه ای که نوشت دستور استراحت داد و گفت که باید تا چند ماه از منبر رفتن خودداری کنم و حتی با کسی حرف نزنم و اگر چیزی بخواهم و یا مطلبی را از زن و بچه ام انتظار داشته باشم آنها را بنویسم ، تا در نتیجه استراحت مداوم و استعمال دارو ، شاید سلامتی از دست رفته مجددا به من برگردد .

البته صبر در مقابل چنین بیماری و حرف نزدن با مردم حتی با زن و بچه ، خیلی سخت و طاقتفرساست ، زیرا انسان بیشتر از هر چیز احتیاج به گفت وشنود دارد و چطور می شود تا چند ماه هیچ نگویم و حرفی نزنم و پیوسته در استراحت باشم ؟ آن هم معلوم نیست که نتیجه چه باشد .

بر همه روشن است که با پیش آمدن چنین بیماری خطرناکی ، چه حال اضطراری به بیمار دست می دهد . اضطرار و ناراحتی شدید است که آدمی را به یاد یک قدرت فوق العاده می اندازد ، این حالت پریشانی است که انسان امیدش از تمام چاره های بشری قطع شده و به یاد مقربان درگاه الهی می افتد تا بوسیله آنها به درگاه خداوند متعال عرض حاجت کرده و از دریای بی پایان لطف خداوند بهره ای بگیرد .

من هم با چنین پیش آمدی ، چاره ای جز توسل به ذیل عنایت حضرت امام حسین علیه السلام نداشتم . روزی بعد از نماز ظهر و عصر ، حال توسل به دست آمد و خیلی اشک ریختم و سالار شهیدان حضرت ابا عبدالله علیه السلام را که به وجود مقدس ایشان

متوسل بودم مخاطب قرار داده گفتم : یابن رسول الله ، صبر در مقابل چنین بیماری برای من طاقتفرساست . علاوه بر این من اهل منبرم و مردم از من انتظار دارند بر ایشان منبر بروم . من از اول عمر تا به حال علی الدوام منبر رفته ام و از نوکران شما اهل بیتم ، حالا چه شده که باید یکباره از این پست حساس بر اثر بیماری کنار باشم . ضمنا ماه مبارك رمضان نزدیك است ، دعوتها را چه کنم ؟ آقا عنایتی بفرما تا خدا شفایم دهد .

به دنبال این توسل ، طبق معمول کم کم خوابیدم . در عالم خواب ، خودم را در اطاق بزرگی دیدم که نیمی از آن منور و روشن بود و قسمت دیگر آن کمی تاریک

در آن قسمت که روشن بود حضرت مولی الکونین امام حسین علیه السلام را دیدم که نشسته است . خیلی خوشحال و خوشوقت شدم و همان توسلی را که در حال بیداری داشتم در حال رویا نیز پیدا کردم . بنا کردم عرض حاجت نمودن ، و مخصوصا اصرار داشتم که ماه مبارك رمضان نزدیك است و من در مساجد متعدد دعوت شده ام ، ولی با این حنجره از کار افتاده چطور می توانم منبر رفته و سخنرانی نمایم و حال آنکه دکتر منع کرده که حتی با بچه های خود نیز حرفی نزنم .

چون خیلی الحاح و تضرع و زاری داشتم ، حضرت اشاره به من کرد و فرمود به آن آقا سید که دم درب نشسته بگو چند جمله از مصیبت دخترم (رقیه) را بخواند و شما کمس اشك بریزید ، ان شاء الله تعالی خوب می شوید . من به درب اطاق نگاه کردم دیدم شوهر خواهرم آقای حاج آقا مصطفی طباطبائی قمی که از علما و خطبا و از ائمه جماعت تهران می باشد نشسته است . امر آقا را به شخص نامبرده رساندم . ایشان می خواست از ذکر مصیبت خودداری کند ، حضرت سیدالشهدا علیه السلام فرمود روضه دخترم را بخوان . ایشان مشغول به ذکر مصیبت حضرت رقیه علیه السلام شد و من هم گریه می کردم و اشك می ریختم ، اما متاسفانه بچه هایم مرا از خواب بیدار کردند و من هم با ناراحتی از خواب بیدار شدم و متاسف و متاثر بودم که چرا از آن مجلس پر فیض محروم مانده ام ، ولی دیدن دوباره آن منظره عالی امکان نداشت .

همان روز ، ویا روز بعد ، به همان متخصص مراجعه نمودم . خوشبختانه پس از معاینه معلوم شد که اصلا اثری از ناراحتی و بیماری قبلی در کار نیست . او که سخت در تعجب بود از من پرسید شما چه خوردید که به این زودی و سریع نتیجه گرفتید ؟

من چگونگی توسل و خواب خودم را بیان کردم . دکتر قلم در دست داشت و سر پا ایستاده بود ، ولی بعد از شنیدن داستان توسل من بی اختیار قلم از دستش بر زمین افتاد و با یك حالت معنوی که بر اثر نام مولی الکونین امام حسین علیه السلام به او دست داده بود پشت میز طبابت نشست و قطره قطره اشك بر رخسارش می ریخت . لختی گریه کرد و سپس گفت : آقا ، این ناراحتی شما جز توسل و عنایت و امداد غیبی چاره و راه علاج دیگری نداشت . (۳۱۳)

آن سر ، که خون او ز گلویش چکیده است

این گنج غم که در دل خاك آرمیده است

این دختر حسین سر از تن بریده است

این است دختری که پدر را به خواب دید

کز دشت خون به نزد اسیران رسیده است

بیدار شد ز خواب و پدر را ندید و گفت

ای عمه جان ، پدر مگر از من چه دیده است

این مسکن خراب پسندیده بهر ما

از بهر خود جوار خدا را گزیده است

زینب به گریه گفت که باشد برادرم

اندر سفر که قامتم از غم خمیده است

پس ناله رقیه و زنها بلند شد

و آن ناله را یزید ستمگر شنیده است

گفتا برند سوی خرابه سر حسین

آن سر که خون او ز گلویش چکیده است

چون دید راس باب ، رقیه بداد جان

مرغ روان او سوی جنت پریده است

این است آن سه ساله یتیمی که درجهان

جز داغ باب و قتل برادر ندیده است

دانی گلاب مرقد این ناز دانه چیست

از عاشقان کربلا اشک دیده است

معمور هست تا به ابد قبر آن عزیز

لیک قبر یزید را به جهان کس ندیده است . (۳۱۴)

حضرت فاطمه زهرا علیه السلام در خرابه شام

حضرت حجه الاسلام و المسلمین آقای سید مرتضی مجتهدی سیستانی از مدرسین حوزه علمیه قم ، طی نامه ای به دفتر انتشارات مکتب الحسین علیه السلام چنین مرقوم داشته اند :

۲ . عالم ربانی و مفسر قرآن ، جناب حجه الاسلام و المسلمین آقای حاج سید حسن درافشان (۳۱۵) درباره کرامات مرحوم آیه الله العظمی آقای حاج سید علی سیستانی (ره) (۳۱۶) چنین نقل کردند .

یک روز در خدمت حضرت آیه الله العظمی آقای حاج سید علی سیستانی نشسته بودم (در آن زمان من شرح قطر می خواندم) ، ایشان پوستینچه ای پوشیده و مشغول مطالعه کتابی بودند . درب خانه را زدند . گفتند معتمد الوزرا آمده و ملاقات می خواهد . در باز شد و او با کفش وارد خانه شد . آقا چند دقیقه به او اعتنا نکردند و پس از آن رو به او کرده و فرمودند : معتمد ، حیا نمی کنی روی فرش نبوی با کفش وارد می شوی . او بیرون رفت و کفشش را در آورد ، سپس داخل اطاق شده هفت تیر و کاغذی را از بغل در آورده و عرض کرد : آقا این حکم قتل شماست ، از مرکز نوشته اند ، بزنم یا زبانتان را جمع می کنید ؟

آقا بغل را باز کردند و فرمودند : لچک خراباتی شهر بر سرت ، بزن . من نگاه می کردم ، دیدم اشک چشم معتمد جاری شده و گفت : مادرم را می شناسم ، یعنی حلال زاده ام . آنگاه هفت تیرش را در قاب کرد و رفت . پسر عمو (۳۱۷) عرضه داشت : بابا چرا تقیه نمی کنید ؟ چرا می خواهید عالمی را یتیم کنید ؟ آقا فرمودند : بابا محمد جلو بیا پسر عمو نزدیک آمد و نشست . آقا فرمودند :

دیشب در عالم رویا در خرابه شام بودم . تمام اسرا در خرابه بودند . حضرت زهرا علیه السلام و هم تشریف داشتند . من که وارد شدم ، مادرم فاطمه زهرا علیه السلام فرمود : مادر علی بیا . من جلو رفتم . حضرت مرا در آغوش گرفته ، صورت و دهانم را بوسید و فرمود : مادر ، بگو و نترس ، حافظ تو منم . پسر جان ، کسی که نگهبانی مثل حضرت زهرا علیه السلام دارد ، برای او دیگران این روباهها چه کسانی هستند ؟

انتقام ، خطاب به امام زمان سلام الله علیه

بیا برادر از خاک سیه این جسم پاک آخر

تن صد پاره را ای شاه دین بنما به خاک آخر

بیا در کربلا بنگر که همچون گل بود پرپر

تن سبط پیامبر گشته از کین چاک چاک آخر

خبرداری چه گفتا در کنار آن تن خونین

میان قتلگه زینب به آه سوز ناک آخر

(به زنجیر ستم بین کودکان و خردسالان را

سه ساله کودکی در کنج ویران شد هلاک آخر

تن جدت به روی خاک بی غسل و کفن باشد

سرش بر روی نی باشد چو ماه تابناک آخر

تو ای دست خدا بیرون بیا از آستین حق

برای انتقام آن همه خونهای پاک آخر

زن فرانسوی در کنار قبر حضرت رقیه علیه السلام

جناب حجه الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ محمد مهدی تاج لنگرودی (واعظ) صاحب تالیفات کثیره ، در کتاب توسلات یا راه امیدواران صفحه ۱۶۱ ، چاپ پنجم چنین می نویسد :

۳ . یکی از دوستانم که خود اهل منبر بوده و در فن خطابه و گویندگی از مشاهیر است و مکرر برای زیارت قبر حضرت رقیه بنت الحسین علیه السلام به شام رفته است ، روی منبر نقل می کرد :

در حرم حضرت رقیه علیه السلام زن فرانسویی را دیدند که دو قالیچه گران قیمت به عنوان هدیه به آستانه مقدسه آورده است . مردم که می دانستند او فرانسوی و مسیحی است از دیدن این عمل در تعجب شدند و با خود گفتند که چه چیز باعث شده که یک زن نامسلمان به این جا آمده و هدیه قیمتی آورده است ؟ چنین موقعی است که حس کنجکاوی در افراد تحریک می شود . روی همین اصل از او علت این امر را پرسیدند و او در جواب گفت :

همان گونه که می دانید من مسلمان نیستم ، ولی وقتی که از فرانسه به عنوان ماموریت به این جا آمده بودم در منزلی که مجاور این آستانه بود مسکن کردم . اول شبی که می خواستم استراحت کنم صدای گریه شنیدم . چون آن صداها ادامه داشت و قطع نمی شد . پرسیدم این گریه و صدا از کجاست ؟ در جواب گفتند : این گریه ها از جوار قبر یک دختری است که در این نزدیکی مدفون است . من خیال می کردم که آن دختر امروز مرده و امشب دفن شده است که پدر و مادر و سایر بازماندگان وی نوحه سرایی می کنند . ولی به من گفتند الان متجاوز از هزار سال است که از مرگ و دفن او می گذرد . برشگفتی من افزوده شد و با خود گفتم که چرا مردم بعد از صدها سال این گونه ارادت به خرج می دهند ؟ بعد معلوم شد این دختر با دختران عادی فرق دارد : او دختر امام حسین علیه السلام است که پدرش را مخالفین و دشمنان کشته اند و فرزندانش را به این جا که پایتخت یزید بوده به اسیری آورده اند و این دختر در همین جا از فراق پدر جان سپرده و مدفون گشته است .

بعد از این ماجرا روزی به این جا آمدم . دیدم مردم از هر سو عاشقانه می آیند و نذر می کنند و هدیه می آورند . متوسل می شوند . محبت او چنان در دلم جا کرد که علاقه زیادی به وی پیدا کردم .

پس از مدتی به عنوان زایمان مرا به بیمارستان و زایشگاه بردند . پس از معاینه به من گفتند کودک شما غیر طبیعی به دنیا می آید

و مـا ناچار از عمل جراحی هستیم . همین که نام عمل جراحی را شـنیدم دانسـتم که در دهان مرگ قرار گرفته ام . خـدایا چه کنم ، خدایا ناراحتم ، گرفتارم چه کنم ، چاره چیست ؟ و اندیشیدم که ، چاره ای بجز توسل ندارم ، و باید متوسل شوم . . .

به ناچـار دسـتم را به سوی این دختر دراز کرده و گفتم : خـدایا به حق این دختری که در اسـارت کتـک و تازیانه خورده است و به حق پـدرش که امام بر حق و نماینـده رسولت بوده است و او را از طریق ظلم کشـته اند قسم می دهم مرا از این ورطه هلاکت نجات بده . آنگاه خود این دختر را مخاطب قرار داده و گفتم : اگر من از این ورطه هلاکت نجات یابم ۲ قالیچه قیمتی به آستانه ات هدیه می کنم .

خـدا شاهـد است پس از نـذر کردن و متوسل شـدن ، طولی نکشـید برخلاف انتظار اطبا و متصدیان زایمان ، ناگهان فرزندم به طور طبیعی متولد شد و از هلاکت نجات یافتم . اینک نیز به عهد و نذرم وفا کرده و قالیچه ها را تقدیم می کنم .

دختر شاه شهید

زایرین ، من پیروی از رادمردان کرده ام

پیروی از نهضت شاه شهیدان کرده ام

باب من در کربلا جان داد و دین را زنده کرد

من هم آخر جان فدای امر قرآن کرده ام

من در دریای عصمت دختر شاه شهید

کاین چنین افتاده ، جا در کنج ویران کرده ام

گرچه خوردم تازیانه از عدو در راه شام

در بقای دین بحق من عهد و پیمان کرده ام

دختری هستم سه ساله رنج بی حد دیده ام

کاخ ظلم و جور را با خاک یکسان کرده ام

خورده ام سیلی ز دشمن همچو زهرا مادرم

چون دفاع از حق جدم شاه مردان کرده ام

رنجها بسیار دیدم در ره شام خراب

دین حق ترویج با رنج فراوان کرده ام

من گلی هستم ولی اعدای دین خوارم نمود

آل سفیان را به ناله خوار و ویران کرده ام

در زمین کربلا گرچه خزان شد باغ دین

من به اشک دیده عالم را گلستان کرده ام

می دویدم بر سر خار مغیلان نیمه شب

این فداکاری برای نور ایمان کرده ام

با پریشانی و با درد و یتیمی تا ابد

قبر خود آباد و قصر کفر ویران کرده ام

پایداری کرده ام در امر باب تاجدار

ظاهرا عالم پریشان و حال گریان کرده ام

در نهادم بود رمزی از شه لب تشنگان

واژگون تخت عدو با راز پنهان کرده ام

روز محشر کن شفاعت از من ای آرام جان

عمر خود بیهوده صرف جرم و عصیان کرده ام (۳۱۸)

مادر مسیحی با دیدن کرامت از رقیه علیه السلام مسلمان شد

جناب حجه السلام و المسلمین آقای سید عسکر حیدری ، از طلاب علوم دینیه حوزه علمیه زینبیه شام چنین نقل کردند :

۴ . روزی زنی مسیحی دختر فلجی را از لبنان به سوریه می آورد . زیرا دکترهای لبنان او را جواب کرده بودند .

زن بـا دختر مریضـش نزدیـک حرم بـا عظمت حضـرت رقیه علیه السـلام منزل می گیرد تا در آنجا برای معالجه فرزنـدش به دکتر سوریه مراجعه کند ، تا اینکه روز عاشورا فرا می رسد و او می بیند مردم دسته دسته به طرف محلی که حرم مطهر حضرت رقیه علیه السلام آنجاست می روند .

از مردم شـام می پرسـد اینجا چه خبر است ؟ می گوینـد اینجا حرم دختر امام حسـین علیه السـلام است . او نیز دختر مریضـش را در منزل تنها گذاشته درب اطاق را می بندد و به حرم حضرت علیه السلام می رود . آنجا متوسل به حضرت رقیه علیه السلام می شود و گریه می کند ، به حدی که غش می کند و بیهوش می افتد . در آن حال کسـی به او می گوید بلند شو برو منزل دخترت تنهاست و خدا او را شـفا داده است . برخاسته به طرف منزل حرکت می کند و می رود درب منزل را می زند ، می بیند دخترش دارد بازی می کند .

وقتی مـادر جویای وضع دخترش می شود و احوال او را می پرسـد ، دختر در جواب مادر می گویـد وقتی شـما رفتیـد دختری به نام رقیه وارد اطـاق شـد و به من گفت بلنـد شو تـا بـا هم بازی کنیم . آن دختر به من گفت : بگو بسم الله الرحمن الرحیم تا بتوانی بلند شوی و سپس دسـتم را گرفت و من بلند شدم دیدم تمام بدنم سالم است . او داشت با من صـحبت می کرد که شما درب را زدید ، گفت : مادرت آمد . سرانجام مادر مسیحی با دیدن این کرامت از دختر امام حسین مسلمان شد .

عبرت خانه

زائرین قبر من این شام عبرت خانه است

مدفنم آباد و قصر دشمنم ویرانه است

دختری بودم سه ساله ، دستگیر و بی پدر

مرغ بی بال و پری را این قفس کاشانه است

بود سلطانی ستمگر صاحب قدرت یزید

فخر می کرد او که مستم در کفن پیمانه است

داشت او کاخی مجلل ، دستگاهی با شکوه

خود چه مردی کز غرور سلطنت دیوانه است

داشتم من بستری از خاک و بالینی ز خشت

همچو مرغی کو بسا محروم ز آب و دانه است

تکیه می زد او به تخت سلطنت با کبر و و جد

این تکبر ظالمان را عادت روزانه است

من به دیوار خرابه می نهادم روی خود

زین سبب شد رو سفیدم ، شهرتم شاهانه است

بر تن رنجور من شد کهنه پیراهن کفن

پر شکسته بلبلی را این خرابه لانه است

محو شد آثار او ، تابنده شد آثار من

ذلت او عزت من هر دو جاویدانه است

(کهنمویی) چشم عبرت باز کن ، بیدار شو

هر که از اسرار حق آگه نشد بیگانه است

شفای دوباره

حجه الاسلام آقای سید شهاب الدین حسینی قمی واعظ ، طی مکتوبی در تاریخ ۲۷ ذی قعده ۱۴۱۴ قمری برابر ۱۸/۲/۷۳ مرقوم داشته اند که : آقای احمد اکبری ، مداح تهرانی ، برای ایشان جریان شفا گرفتن در زندگی دوباره خود را که از عنایات بی بی حضرت رقیه علیه السلام بود ، چنین تعریف کرده است :

۵ . به دردی مبتلا شده بودم که اطبا ناامید کردند . خلاصه کمیسیون پزشکی تشکیل و بنا شد مرا عمل کنند . قبل از عمل به من گفتند ممکن است عمل خوب باشد و ممکن است بد . عمل کردند و نتیجه ای مثبت بعد از عمل حاصل وصیت کن و با زن و بچه ات دیدار و خداحافظی نما . من هم دست و پایم بسته و روی تخت افتاده بودم ، فرستادم همه آمدند . وصیت کرده جریان را گفتم و با بچه ها دیدار و وداع کردم . از جمله طفل کوچکی بغلی بود که او را خم کردند و من صورتش را بوسیدم . همه گریان و افسرده از اطاق بیمارستان بیرون رفتند تا برای تحویل گرفتن جسد من و جریان مرگ و دفن و ناله آماده شوند . با همان وضع دردناک متوسل شدم به حضرت رقیه علیه السلام و اشعاری و ذکر توسلی داشتم . چند لحظه نگذشت که دید خانمی مثل ماه پاره جلوی تخت من حاضر شده و مرا با اسم و شهرت صدا زد : برخیز .

تعجب کردم . این کیست که مرا می شناسد و اسمم را می برد ؟ گفتم لابد دختر یکی از هم اطاقیهای من است که برای احوالپرسی آمده است .

دوباره فرمود : پاشو . گفتم : نمی توانم ، دست و پایم بسته است و حق حرکت ندارم

فرمود : کجا دست و پای تو بسته است ؟ بلند شو . نگاه کردم دیدم دست و پایم باز است .

فرمود : چرا بلند نمی شوی ؟ گفتم : عمل کرده ام و نباید از جا حرکت کنم .

گفت : کجا را عمل کرده ای ؟ ببینم .

نگاه کردم ، دیدم اصلا اثری از عمل در بدن من نیست و جای عمل جوش خورده ، کانه عملی واقع نشده است . تعجب کردم . پرسیدم شما کی هستید ؟ فرمودند : مگر مرا صدا نکرده ، و به من متوسل نشده بودی ؟ و از نظرم غایب شد . با سلامت کامل از تخت برخاستم و لباسم را پوشیدم و بیرون آمدم و جریان کرامت و عنایت بی بی را به همه گفتم و من هم در خیلی از منابر و مجالس این معجزه تکان دهنده را نقل کرده ام

با من سخن بگو

پرده بردار ز رخساره بی پیکر خویش

بار دیگر بگشای آن لب چون شکر خویش

بی تو شد صرت من ، چون ورق برگ خزان

دست من گیر و ببر باز مرا در برخویش

شدهام بی تو اسیر غم و ویرانه نشین

از چه آخر تو نگیری خبر از دختر خویش

آنچنان رنج اسیری ز تنم برده توان

که دگر تاب ندارم بزنم بر سر خویش

که بریده است - پدر جان - سر تو ، تشنه لبان

چه کنم گر ندرم سینه پر اخگر خویش

آتش عشق تو نازم که مجالم ندهد

تا که آبی بفشانم ز دو چشم تر خویش

از رقیه علیه السلام تقاضای همسفری مهربان کردم

۶ . یکی از علما می گفت : حدود سال ۱۳۳۵ شمسی ، پس از سفر حج به شام رفتم ، تا پس از زیارت مرقد مطهر حضرت زینب علیه السلام و حضرت رقیه علیه السلام و . . . ، به کربلا و نجف اشرف بروم در سوریه تنها بوده و بسیار مایل بودم که برای رفتن به عراق همسفر خوبی داشته باشم . هنگامی که وارد حرم حضرت رقیه علیه السلام شدم ، پس از زیارت ، از آن حضرت خواستم لطفی کنند و از خدا بخواهند که همسفر مهربان و خوبی در راه نصیبم شود .

هنوز از حرم بیرون نیامده بودم که یکی از تجار کاظمین با من ملاقات مهر انگیزی کرده ، با یکدیگر همصحبت شدیم و فهمیدم که او نیز عازم عراق است باری ، او رفیق شفیق و همسفر مهربان من شد . با هم به کربلا و نجف اشرف ، و سپس به کاظمین رفتیم . او بسیار به من محبت کرد ، و در طول راه میزبان مهربانی برای من بود ، آنچنان که در این سفر احساس تنهایی نکردم و بسیار به من خوش گذشت دریافتم که این امر از الطاف حضرت رقیه علیه السلام بوده است که از او تقاضای همسفری مهربان کرده بودم

شد یقینم کز عطای ذوالمنن

از رقیه این عنایت شد به من

کس نگشت از درگه او نا امید

لطف او همواره بر شیعه رسید (۳۱۹)

مبلغ آن مقدور نبود

۷ . مولف گوید : در شب ۲۶ محرم الحرام ۱۴۱۸ قمری توفیق رسیدن به خدمت آیه الله آقای حاج سید مهدی حسینی لاجوردی را پیدا کردم . از ایشان پرسیدم آیا کرامتی از فرزند خردسال حضرت امام عظیم حسین بن علی علیه السلام در خاطر دارید ؟ تا در کتابی که درباره کرامات این نازدانه عزیز امام حسین علیه السلام در دست تالیف دارم به نقل از شما درج کنم ؟ ایشان مرقوم فرمودند : این جانب در سفری که به سوریه داشتم با یکی از دوستان در نزدیکی مسجد اموی ، در مغازه ای چند جلد کتاب خطی بسیار قدیم که از جمله آنها نهج البلاغه به خط یکی از علما حدود سنه (۶۰۰) دیدم . از قیت آن پرسیدم ، قیمتی بسیار بالا گفت ، که تهیه و پرداخت مبلغ آن مقدورمان نبود به حرم حضرت رقیه علیه السلام رفتم و متوسل به بی بی سلام الله علیها شدم .

در حین مراجعت ، که از جلوی مغازه می گذشتم ، صدا زد : سینا تعال ارید ان ابیع الکتب و قیمتها با ختیارک . و به قیمت مناسبت

او را راضی کردم ، و کتابها نصیب ما شد . اکنون این نسخه در قم در یکی از کتابخانه های عمومی موجود است . این یکی از کوچکترین کرامات این مظلومه خرابه شام بود .

آه که بمیرد ز غمت دخترت

گفت رقیه به دو چشمان تر

با سر ببریده پاک پدر

آه که شد خاک عزایم به سر

تو حجت ذوالمننی یا ابه

ای شه خوبان که نمودت شهید

تیغ جفای که گلویت برید

ای گل زهرا ز درختت که چید

تو زاده بوالحسنی یا ابه

عجب که یاد از اسرا کرده ای

لطف فراوان تو به ما کرده ای

تو راحت جان منی یا ابه

آه بمیرد زغمت دخترت

از چه کبود است لب اطهرت

برده لب اطهر از خون سرت

رنگ عقیق یمنی یا ابه

خواستم از خالق بیچون تو

تا که ببینم رخ گلگون تو

آه که دیدم سر پر خون تو

از چه جدا از بدنی یا ابه

جان پدر خوش ز سفر آمدی

دیدن این خسته جگر آمدی

پای نبودت که به سر آمدی

تو شه دور از وطنی یا ابه

نیست مرا فرش و اثاثی دیگر

تا که ضیافت کنمت ای پدر

جان تو را تنگ بگیرم به بر

کنون که مهمان منی یا ابه

بعد تو ویرانه سرایم شده

لخت جگر قوت غذایم شده

سنگ جفا برگ نوایم شده

ز جور اعدای دنی یا ابه

(سیفی) غمدیده زار حزین

نوحه گر از بهر من بی معین

تا به سرش ای شه دنیا و دین

گهواره کوچک

۸. عالم متقی و پرهیزگار حضـرت حجه الاسلام و المسلمین جناب آقای سید مرتضی مجتهدی سیستانی از مدرسین حوزه علمیه قم نقل کردند :

آقای حاج صادق متقیان ، ساکن شـهر مشـهد مقدس ، که از خدمتگزاران دربار امام حسـین علیه السـلام است ، در ماه محرم الحرام سال ۱۴۱۸ هجری قمری برایم چنین نقل کرد :

شش سال از ازدواج دخترم گـذشت و در این مدت دارای فرزند نشده بود ، مراجعه به دکترهای متعدد و عمل به نسـخه های زیاد ، سودی نبخشیده بود . تا اینکه در ماه صفر سال ۱۴۱۷ هجری قمری عازم سوریه شدم . قبل از حرکت من ، مادرش گهواره کوچکی درست کرد و به من گفت : آن را به ضریح مطهر حضرت رقیه علیه السلام ببند ، تا از نگاه لطف آمیز آن بزرگوار بهره مند شویم و حاجتمان روا شود .

من گهواره کوچك را با خود به شام بردم . در شام به زیارت حضرت رقیه علیه السلام دختر سه ساله امام حسین علیه السلام رفتم و وارد دربار با عظمت و غم انگیز آن حضـرت شدم . حرم آن مظلومه طوری است که همه زیارت کنندگان را تحت تاثیر قرار میدهد . گهواره را نزدیک ضریح بردم ، و با توجه و امید ، آن را به ضریح نورانی حضرت بستم

شخصـی که آنجا ایستاده و نظاره گر کارهای من بود ، گفت : شما دیگر چرا به این گونه کارها اعتقاد دارید ؟ گفتم : اعتقاد من به شخص حضـرت رقیه علیه السـلام است ، نه گهواره ، و این گهواره را وسیله اظهار اعتقاد و عقیده به خود آن بزرگوار قرار داده ام ، تا از طریق آن ، توجه حضـرت رقیه علیه السـلام را به خود جلب کنم . هر کسـی به قـدر معرفت خود کار می کنـد و معرفت من در این حد است ، نه عظمت آن بزرگوار .

پس از زیـارت مراقـد اهـل بیت علیه السـلام در شام ، به ایران بازگشـتم . هنوز چنـد روز بیشتر نگذشـته بود که مادرش گفت : باید دخترمان به آزمایشگاه برود ، تایقین کنیم که آیا حضرت رقیه علیه السلام حاجت ما را از درگاه الهی گرفته است یا نه ؟

پس از آزمـایش جواب مثبت بود ، معلوم شـد با یک گهواره کوچک ، امیـد و اعتقاد خود را به آن بزرگوار نشان داده و نظر لطف آن حضرت را به سوی خود جلب کرده ایم . اینك ، دخترم کودکی در گهواره دارد

گل و بلبل

آن بلبلم که سوخته شد آشیانه ام

صیاد سنگدل زده آتش به خانه ام

ای گل ز جای خیز که بلبل ز ره رسیده

بشنو صدای نغمه و بانگ ترانه ام

این دختر سه ساله ام رقیه است

جناب حجه الاسـلام و المسلمین ذاکر اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام آقای حاج شیخ محمد علی برهانی فریدنی کرامتی را

به دفتر انتشارات مکتب الحسین علیه السلام فرستاده اند و در آن مرقوم داشته اند :

۹ . طبق امر مطاع جناب مستطاب حجه الاسلام و المسلمین و نخبه المتقین آقای حاج شیخ علی ربانی خلخالی (دامت توفیقاته) کرامتی را که حدود سی و چهار سال قبل در یکی از مجالس سوگواری حضرت سید الشهدا علیه السلام از زبان شیوای خطیب محترم جناب آقای حاج سید عبدالله تقوی شفاها شنیده ام نقل می کنم . جناب تقوی ، که یکی از وعاظ تهران و از اشخاص با اخلاق و نوکران بی ریا و عاشق دلباخته جد مظلومش امام حسین علیه السلام بودند ، فرمودند :

من چندین سال است که در تهران در مجالس و محافل و منازل منبر می روم و افتخار نوکری جد مظلومم ، امام حسین علیه السلام ، را دارم . یکی از شبها که حدود ساعت ۹ شب پس از ختم منبر به منزل بر می گشتم صدای زنگ تلفن بلند شد . گوشی را برداشتم ، دیدم یکی از دوستان است به بنده فرمود فلان شخص بازاری ، به رحمت خدا رفته و فردا بعد از ظهر در فلان مسجد ، مجلس ترحیم اوست . من شما را برای منبر رفتن در ختم آن مرحوم به فرزندان متوفی معرفی کرده ام ، سر ساعت ۳ (یا ۴) بعد از ظهر آنجا حاضر و مهیای منبر رفتن باشید

در همان حال بنده به یادم آمد که روز گذشته در خیابان . . . و کوچه . . . که نام آنها در حافظه این حقیر نمانده است روضه ماهیانه خانگی خواندم و خانمی در همان مجلس با التماس به من گفتند که فردا عصر در همین ساعت یعنی مثلا ساعت ۴ در همین کوچه ، خانه روبرو به منزل ما تشریف بیاورید . من حاجتی دارم و نذر کرده ام سفره حضرت رقیه خاتون علیه السلام را بیندازم و شما باید روضه توسل به آن خانم کوچک و عزیز کرده امام حسین علیه السلام را بخوانید . من هم به وی قول دادم که سر ساعت موعود می آیم . خلاصه ، در تلفن به دوستم گفتم من فردا قول قبلی داده ام در منزلی روضه حضرت رقیه خاتون علیه السلام را بخوانم . دوستم گفت ای آقا ، من خواستم خدمتی به شما کرده باشم . شما چه فکر می کنید

پیش خود فکر کردم که من باید چندین مجلس ، روضه حضرت رقیه و حضرت علی اصغر علیه السلام را بخوانم تا سی تومان پول به من بدهند . این یک تاجر سرمایه دار است که فوت شده ، لااقل پول خوبی به من می دهند . به هر حال از رفتن به منزل آن زن منصرف شده ، رفتم در رختخواب خوابیدم و به خواب رفتم .

در عالم خواب دیدم در خیابان ، سر نبش همان کوچه ای که دیروز در آنجا روضه خوانده بودم ، یک سید نورانی ایستاده و دست یک دختر سه ساله ای را هم در دست دارد . با هم سلام و تعارف کردیم و من از او سوال کردم : نام شریفتان چیست و در کجای تهران سکونت دارید ؟ پاسخ داد : من در همه مجالس سوگواری خودم حاضر می شوم و این دختر هم دختر سه ساله من رقیه است . شما ما خانواده را به مادیات و دنیا نفروشید . چرا این زن را پس از آنکه به وی قول دادید در منزلش روضه بخوانید ، چشم انتظار گذاشتید ؟ چرا به خاطر اینکه آن حاجی بازاری که فوت شده و وراثش پول بیشتری به تو می دهند می خواهی خلف وعده بکنی ؟ و بنا کرد بشدت گریه کردن و با آن دختر به سمت همان خانه ای که آن زن منتظر من بود رفتند .

من بیدار شدم و به دوستم تلفن کردم . حدود ساعت ۲ بعد از نصف شب بود . با گریه به او گفتم : فلانی ، فردا برای مجلس ترحیم آن حاجی ، منتظر من نباشید ، که به هیچ وجهی نخواهم آمد . فردا نیز سر ساعت به منزل آن خانم رفتم و روضه مصیبت حضرت رقیه علیه السلام خاتون را خواندم و قضیه را هم روی منبر گفتم هم خودم و هم مستمعین ، شدیدا منقلب گشته و گریه بی سابقه ای بر ما حاکم شد ، به طوری که بعد از ختم روضه هم باز همگان به شدت گریه می کردیم و بوی عطر خوشی فضای خانه را فرا گرفته بود و من تا به حال چنین حالی در خود ندیده بودم .

احقر الناس مخلصکم

محمد علی برهانی فریدنی

سایه لطفی فکنی یا ابه (۳۲۰)

مرغ دلم خرابه شام آرزو کند

تا با سه ساله دخترکی گفتگو کند

آن دختری که قبله ارباب حاجت است

حاجت رواست هر که بدین قبله رو کند

تاریکی خرابه به چشمان اشکبار

با راس باب شکوه ز جور عدو کند

خونین چه دید راس پدر را رقیه خواست

با اشک خویش خون زرخش شستشو کند

خوابید در خرابه که تا کاخ ظلم را

با ناله یتیمی خود زیر و رو کند

مقداری شیر به فقرا احسان می کنم

۱۰ . فاضل دانشمند حجه الاسلام آقای شیخ هادی اشرفی تبریزی نقل کردند :

در مسافرتی که به تبریز داشتم و در منزل همشیره مهمان بودم ، سخن از شهیده سه ساله حضرت رقیه علیه السلام به میان آمد . گفتم برخی معتقدند که امام حسین علیه السلام دختری به نام رقیه علیه السلام ندارد و این خبر را تکذیب کرده اند . ناگهان مادر شوهر خواهرم با لحنی محکم گفت اگر همه هم او را انکار کنند من یکی نمی پذیرم ، زیرا من چندین بار خودم به ایشان متوسل شده و نتیجه گرفته ام .

از جمله ، چندی پیش که پسرم (صابر ریحانی) در اهواز مشغول خدمت بود اتفاقهای عجیبی افتاد . قضیه از این قرار بود که شوهرم ، که راننده کامیون است ، در نزدیکی میانه از یک تصادف دلخراش اتوبوس که حامل سربازانی بوده و همه آنها در آن تصادف کشته شده بودند مطلع شد و خیلی نگران به منزل آمد . به پادگان تلفن کردیم و از حال صابر پرسیدم ، آنها جواب دادند که صابر در حال مرخصی است و در پادگان نیست . نگرانی مان چند برابر شد و در همان روز در محله ما شایع گشت که دنبال منزل سربازی که (نام پدر آن قدرت الله باشد) می گشته اند تا فوت پسر سربازش را به خانواده اش اطلاع بدهند . دیگر ظن قوی ، بلکه تقریبا یقین ، حاصل شد که صابر مرده است . من در همین حال که روحا منقلب بودم دقیقا توجهم به خانم رقیه عع جلب شد و گفتم : خانم ، اگر خبر سلامتی پسرم را بشنوم ، کاری که از دستم بر نمی آید ولی مقداری شیر به فقرا احسان می کنم

با حالتی بغض آلود افزود : هنوز جمله ام تمام شنده بود که تلفن زنگ زد . با حالتی مضطرب گوشی را برداشتم ، صدای فرزندم صابر بود . . . تا صدای صابر را شنیدم از حال رفتم . پسر بزرگترم (که داماد ما باشد) گوشی را برداشته و صحبت می کند و صابر می گوید وقتی که شما با پادگان تماس گرفته بودید من در مرخصی بودم ، الان برگشتم پیغام شما را گفتند و من تلفن کردم .

جبریل امین خادم و دربان رقیه

گردید فلک و اله و حیران رقیه

گشته خجل او از رخ تابان رقیه

آن زهره جبینی که شد از مصدر عزت

جبریل امین خادم و دربان رقیه

هم وحش و طیور و ملک و عالم و آدم

هستند همه ریزه خور خوان رقیه

خواهی که شود مشکلت اندر دو جهان حل

دست طلب انداز به دامان رقیه

جن و ملک و عالم و آدم همه یکسر

هستند سر سفره احسان رقیه

کو ملک یزید و چه شد آن حشمت و جاهش

اما بنگر مرتبت و شان رقیه

یک شب ز فراق پدرش گشت پریشان

عالم شده امروز پریشان رقیه

دیدی که چسان کند ز بن کاخ ستم را

در نیمه شب آن دل سوزان رقیه

بگو نامش را حسین بگذارد

۱۱ . حجت الاسلام و المسلمین حامی و مروج مکتب اهل بیت علیه السلام آقای حاج شیخ محمود شریعت زاده خراسانی ، طی نامه ای در تاریخ دوم جمادی الثانیه ۱۴۱۸ هجری قمری دو کرامت به دفتر انتشارات مکتب الحسین علیه السلام ارسال نموده و مرقوم داشته اند :

۱ . روزی وارد حرم حضرت رقیه علیه السلام شدم ، دیدم جمعی مقابل ضریح مقدس مشغول زیارت خواندن و عزاداری می باشند و مداحی با اخلاص به نام حاج نیکویی مشغول روضه خوانی است از او شنیدم که می گفت :

خانه های اطراف حرم را برای توسعه حرم مطهر خریداری می نمودند . یکی از مالکین که یهودی یا نصرانی بود ، بهیچوجه حاضر نبود خانه خود را برای توسعه حرم بفروشد . خریداران حاضر شدند که حتی به دو برابر و نیم قیمت خانه را از او بخرند ، ولی وی نفروخت . بعد از مدتی زن صاحب خانه حامله شده و نزدیک وضع حمل وی می شود . او را نزد پزشک معالج می بردند ، بعد از معاینه می گوید : بچه و مادر ، هر دو در معرض خطر می باشند و خانم باید زیر نظر ما باشد . قبول کردند ، تا درد زایمان شروع شد . صاحب خانه می گوید : همسرم را به بیمارستان بردم و خودم برگشتم و آمدم درب حرم حضرت رقیه علیه السلام و به ایشان متوسل شدم و گفتم اگر همسر و فرزندم را نجات دادی و شفای آنان را از خدا خواستی و گرفتی خانه ام را به تو تقدیم می کنم مدتی مشغول توسل بودم ، بعد به بیمارستان رفتم و دیدم همسرم روی تخت نشسته و بچه در بغلش سالم است . همسرم گفت : کجا رفتی ؟ گفتم رفتم جایی کاری داشتم . گفت : نه رفتی متوسل به دختر امام حسین علیه السلام شدی . گفتم از کجا می دانی ؟ زن جواب داد : من ، در همان حال زایمان که از شدت درد گاهی بیهوش می شدم ، دیدم دختر بچه ای وارد اطاق بیمارستان شد و به من گفت : ناراحت مباش ، ما سلامتی تو و بچه ات را از خدا خواستیم ، فرزند شما هم پسر است ، سلام مرا به شوهرت برسان و بگو اسمش را حسین بگذارد . گفتم : شما کی هستید ؟ گفت : من رقیه دختر امام حسین علیه السلام هستم .

بعد از روضه خوانی از مداح مذکور (حاجی نیکویی) سوال کرم این داستان را از که نقل می کنی ؟ در جواب گفت : از خادم حرم حضرت رقیه علیه السلام نقل میکنم ، که خود از اهل تسنن می باشد و افتخار خدمتگزاری در حرم نازدانه امام حسین علیه السلام را دارد و پدرش هم از خادمین حرم حضرت رقیه علیه السلام بوده است .

همان دختر را در خواب دیدم

۱۲ . برادر بزرگوار حجت الاسلام خادم اهل البیت علیه السلام جناب آقای حاج شیخ علی ربانی خلخالی دام عزه العالی

۲ . داستان مذکور را آن گونه که شنیده بودم نقل کردم ، ولی اتفاقی عجیب برای اینجانب رخ داد که دریغ است از ذکر آن در پایان نوشته بگذرم

این جانب روزی مشغول خواندن مصیب حضرت رقیه علیه السلام بودم که در اثنای آن صدای غش کردن خانمی همراه با فریاد و گریه شدید اطرافیان به گوش رسید . خانم مذکور بعد از مجلس به هوش آمد . وی را نزد من آوردند و او به من گفت : خانمی هستم دارای ۳ فرزند مبتلا به مرض قلب شدم و همه دکترها جوابم کردند ، به طوری که ناامید شدم . به شوهرم گفتم : مرا به حرم حضرت رقیه علیه السلام ببر . امروز روز سوم است که ما اینجا هستیم دیشب خواب دیدم دختر بچه ای برگ سبزی را به من داد و گفت : این را بخور ، خوب خواهی شد . گفتم : شما کی هستید ؟ گفت : من رقیه دختر امام حسین علیه السلام هستم . از خواب بیدار شدم ، آمدم به حرم درحینی که شما مشغول خواندن روضه بودید ، همان دختر را در بیداری دیدم که همان برگ سبز را به من داد و همه اطرافیان این صحنه را دیدند . در نتیجه من نتوانستم تحمل کنم و بی اختیار بیهوش شدم ، و بحمدالله الان حالم خیلی خوب است .

دوباره از سقیفه دست آن ظالم برون آمد

که مثل مادرم زهرا ز سیلی پاره شد گوشم

من آن شمعم که آتش بس که آبم کرد ، خاموشم

همه کردند غیر از چند پروانه ، فراموشم

اگر بیمار شد کس گل برایش می برند و من

به جای دسته گل باشد سر بابا در آغوشم

پس از قتل تو ای لب تشنه آب آزاد شد بر ما

شرار آتش است این آب بر کامم ، نمی نوشم

تو را بر بوریا پوشند و جسم من کفن گردد

به جان مادرت هرگز کفن بر تن نمی پوشم

دوباره از سقیفه دست آن ظالم برون آمد

که مثل مادرم زهرا ز سیلی پاره شد گوشم

اگر گاهی رها می شد ز حبس سینه فریادم

به ضرب تازیانه ، قاتلت می کرد خاموشم

فراق یار و سنگ اهل شام ، و خنده دشمن

من آخر کودکم ، این کوه سنگین است بر دوشم

نگاه نافذت با هستی ام امشب کند بازی

گه از تن می ستاند جان ، گه از سر می برد هوشم

بود دور از کرامت گر نگیرم دست (میثم) را

غلام خویش را ، گر چه گنهکار است ، نفروشم

توسل به حضرت رقیه علیه السلام مشکم را چاره کرد .

جناب آقای عبدالحسین اسماعیلی قمشه ای ، از شخصیتهای فرهنگی سابقه دار شهرضا ، پیرو در خواستی که از ایشان شده است ، در باب کرامتی که خود شخصا از حضرت رقیه علیه السلام دیده اند ، نامه زیر را به انتشارات مکتب الحسین علیه السلام ارسال داشته اند :

۱۳ . موضوعی که می نویسم مربوط به حدود ۱۵ سال پیش از این تاریخ ، یعنی اوایل دوران جمهوری اسلامی ایران است . حقیر ، که دارای گذر نامه اقامت در کویت بودم ، در تاریخ ۷ مهر ۱۳۶۱ شمسی به قصد کویت از سوریه حرکت کردم پیش از حرکت ، در دو سه روزی که در دمشق اقامت داشتم ، افتخار پیدا کردم که به زیارت اولاد پیامبر صلی الله علیه و آله نایل شوم و مراقد مطهر حضرت زینب علیه السلام و حضرت رقیه خاتون دختر امام حسین علیه السلام و سایر قبور متبرکه امامزادگان عظام در شام را زیارت کنم .

پیش آمد جالبی که در این سفر رخ داد آن بود که ، هنگام تشرف به حرم مطهر حضرت رقیه خاتون علیه السلام چون قبلا حاجتی داشتم ، پای ضریح مطهر نشسته دست در شبکه پایین ضریح انداختم و عرض کردم :

ای دختر امام حسین علیه السلام ، گرفتن این شبکه مثل گرفتن دامن چادر شما می باشد . شما می دانی که چه حاجاتی دارم ، و احتیاج به بیان اظهار ندارد تو را به حق خود و پدر و اجداد طاهرینت علیه السلام از پدر بزرگوارت بخواه تا از جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله بخواهد از درگاه خداوند متعال مسئلت کند که حاجت مرا برآورده سازد .

این را گفتم و بیرون آمدم و رهسپار کویت شدم . چون ایام ، ایام جنگ تحمیلی و روزهای دشوار و سختی بود و دولت ایران اجازه بیش از دو هزار تومان را نمی داد و حقیر هم بیش از آن نداشتم ، باید برای بازگشت ، طبق معمول برای کرایه و غیره پولی دستگردان کنم و در ایران بپردازم .

موقع ورود به کویت معلوم شد که دولت ایران تصویب کرده که ایرانیان مقیم کویت - که ۶ ماه در کویت می ماندند - می توانند معادل صد هزار تومان به قیمت ارز از ایران اجناس مجاز وارد کنند و این باعث دشوار شدن پول شده بود که این جانب - با مضیقه ای که گرفتار آن بودم - بلاتکلیف ماندم . تا اینکه یک شب ، در حوالی سحر ، مجددا دست التجا به دامان حضرت رقیه علیه السلام زدم و عرض کردم : (بی بی جان . پس نتیجه خواهش و توسل من چه شد ؟) کهناگهان مطلبی به ذهنم خطور کردی که فردای آن شب به سراغ آن مطلب رفتم و تعقیب این امر ، بزودی منجر به رفتن من به مدارس ایرانی کویت و اشتغال به شغل خطاطی نزد اولیای آن مدارس گردید و توسل به آن باب الحوائج ، مشکلاتم را حل کرد و حاجت مزبور به خوبی و زودی برآورده شد .

سال بعد هم به دعوت سرپرست مدارس به کویت رفتم ، ولی بر اثر جنگ تحمیلی و فشار بیگانگان ما را از کویت اخراج کردند که در آن حادثه نیز ، عنایات بی بی با ما بود و شرح آن فرصتی دیگر می طلبد . و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته .

عبدالحسین اسماعیل قمشه ای (شهرضا)

بزن مرا که یتیم ، بهانه لازم نیست .

مرا که دانه اشک است دانه لازم نیست

به ناله انس گرفتم ، ترانه لازم نیست

ز اشک دیده به خاک خرابه بنوشم

به طفل خانه به دوش ، آشیانه لازم نیست

نشان آبله و سنگ و کعب نی کافی است

دگر به لاله رویم نشانه لازم نیست

به سنگ قبر من بی گناه بنویسید

اسیر سلسله را تازیانه لازم نیست

عدو بهانه گرفت و زد و به او گفتم

بزن مرا که یتیم ، بهانه لازم نیست

مرا ز ملک جهان گوشه خرابه بس است

به بلبلی که اسیر است لانه لازم نیست

محبتت خجلم کرده ، عمه دست بدار

برای زلف به خون شسته ، شانه لازم نیست

به کودکی که چراغ شبش سر پدر است

دگر چراغ به بزم شبانه لازم نیست

وجود سوزد از این شعله تا ابد (میثم)

سرودن غم آن نازدانه لازم نیست

حضرت رقیه علیه السلام برایمان ویزای حج گرفت

محقق و مروج مکتب محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله جناب آقای شیخ علی ابوالحسنی (منذر) صاحب تالیفات کثیره بویژه کتاب شریف سیاه پوشی در سوگ ائمه نور علیه السلام در مقاله ای چنین مرقوم داشته اند .

۱۴ . برادر عزیز و گرامی ، جناب حجه الاسلام و المسلمین حاج شیخ علی ربانی خلخالی درخواست فرموده اند که اگر کراماتی از در یتیم اهل بیت علیه السلام در شام ، حضرت رقیه خاتون علیه السلام دیده یا شنیده ام ، برای اطلاع خوانندگان عزیز بنویسم . ذیلا سه کرامت از آن دردانه ابا عبدالله علیه السلام تقدیم می شود :

شب شنبه ۲ آبان ۱۳۷۶ شمسی در تهران ، منزل مرحوم پدرم - حجه الاسلام حاج شیخ محمد ابوالحسنی - خدمت مادر مشرف بودم . به وی گفتم : شما با مرحوم آقا (پدرم) مکرر به سوریه رفته و مراقد مطهر اهل بیت علیه السلام در شام را زیارت کرده اید ، چنانچه طی این مدت از حضرت رقیه علیه السلام کرامتی دیده اید بیان کنید تا در کتاب (ستاره درخشان شام ، حضرت رقیه . . .) نوشته جناب حجه الاسلام و المسلمین ربانی خلخالی درج گردد و شاهدی بر حقیقت و حقانیت این در دانه اهل بیت علیه السلام باشد

مادرم ، در حالیکه از تجدید خاطرات معنوی گذشته به وجد و شور آمده بود ، گفت : بلی ، به چشم خود دیده ام و تعریف کرد :

۱ . اوایل دولت بازرگان بود . در حدود ماه رجب (سال ۱۳۹۹ قمری ، ۱۳۵۸ شمسی) بود که یک روز مرحوم آقا (پدرت) عکس خود و من و دو خواهر و یک برادر کوچکت را به من داد و گفت به سفارت عراق برو بلکه بتوانی ویزای کربلا بگیری و با هم به زیارت حضرت سید الشهدا علیه السلام برویم .

عکسها را به سفارت عراق بردم (که آن روز ، در نزدیکی میدان ولی عصر (عج) قرار داشت) و اسمها را نوشتم و به خانه برگشتم . منتظر بودیم که اسمهامان برای زیارت کربلا در آید . چند ماه گذشت و طی این مدت ، از آنجا که شوق زیادی به زیارت آقا ابا عبدالله الحسین علیه السلام داشتم ، مخصوصا در ماه رمضان چندین بار به سفارت عراق سر زدم تا بلکه اسممان در آمده و ویزا به ناممان صادر شده باشد ، ولی خبری نشد . در ماه شوال هم که اسمها در آمد ، نام مادر میان آنها نبود .

به منزل ام د و در حالیکه سخت غمگین و ناراحت بودم و گریه می کردم ، گفتم : خدایا ما را ، یا این طرفی کن و یا آن طرفی

(یعنی یا به کربلا بفرست و یا سفر مکه را نصیبمان کن)

و در اینجا بود که شوق زیارت بیت الله الحرام در سر مان افتاد و به فکر سفر حج افتادیم .

تـذکره بین المللی ما اجازه می داد که ، پس از انجام تشـریفات اداری ، معمول ، به همه جای دنیا سـفر کنیم ، ولی برای مسافرت به عربستان سعودی در فاصله اول شوال تا ۱۰ ذی حجه (مقام ایام حج واجب) این تذکره کار ساز نبود و سفر حج ، ویزای مخصوص می طلبید .

آقا به خانه آمد و پرسـید : چه شد ، اسم ما در آمد ؟ گفتم : (خیر ، اسمهای ما در نیامده است) و ایشان نیز ناراحت شد . ایشان آن زمـان ، مجلس آیه الله زنجـانی (که حـدود شاهپور سابق منزل داشت) منبر می رفت . آیه الله زنجانی می بینـد آقا ناراحت است . از وی می پرسد : چه مشکلی برایتان پیش آمده است ؟ ایشان قصه را نقل می کند و آیه الله زنجانی می گوید :

نگران نباشید ، من الان یک نامه برای سفارت سعودی در تهران می نویسم ، آنها به شما ویزای مکه خواهند داد .

آقـا ، نـامه آیـه الله زنجـانی را به سـفارت سـعودی می برد و بـا آنهـا به عربی سـخن می گویـد . کارمنـدان سـفارت از ایشـان خیلی خوشـشان آمده ، از وی بگرمی اسـتقبال می کنند و یک ویزای مجانی - برای شخص ایشان ، نه همه - ما صادر می کنند ، و آقا در حالیکه می پنداشته ویزای مزبور برای همه ما صادر شده ، خوشحال و مسرور از سفارت بیرون می آید .

ما در خانه بودیم که آقا آمد و گفت : الحمدلله ، همه چیز درست شد ، مهیای سفر حج شوید .

از شادی در پوست نمی گنجیدیم و مخصوصا بچه ها که قرار بود برای اولین بار به حج روند خیلی خوشحال بودند

مسیر زمینی حـج ، از سوریه می گـذشت و تـذکره بین المللی مـا اجازه سـفر به سوریه را می داد . من برای بچه ها لباس احرام تهیه کردم و آقا هم تشـریفات امضای گـذرنامه برای سـفر به سوریه را به انجام رساند و حدود نیمه شوال (۱۳۹۹ قمری ، شهریور ۱۳۵۸ شمسی) از ایران به سمت سوریه حرکت کردیم

در سوریه ، وارد مسافرخـانه ای شـده و یـک اتاق اجاره کردیم . فرد عربی در جوار ما اتاق داشت که با آقا دوست شـده بود . یک روز به آقا گفت : حاج آقا گذرنامه تان را بدهید ببینم . گرفت و پس از دیدن گفت :

ویزای ورود به مکه ، فقط برای شخص صادر شده ، و خانواده تان با بچه ها ، حق ورود به مکه و مدینه را ندارند

از شـنیدن این سـخن ، گویی دنیا بر سرمان خراب شد ، و مخصوصا بچه ها از اینکه اولین باری بود که قرار بود به سفر حج بروند و اینک ، بر خلاف اشتیاق شدیـدشان ، معلوم شـده بود که راه مکه به رویشان بسـته است ، سـخت ناراحت شدنـد و به گریه و شـیون پرداختند .

آقا گفت : باباجان ، گریه نکنید . من هیچگاه در این سفر ، تنهایتان نمی گذارم . با هم آمده ایم و با هم نیز یا به حج می رویم یا بر می گردیم .

عرب مزبور به آقا گفت : شـما برای بردن خانواده و بچه هایتان به حج ، باید یا به سـفارت سعدودی در دمشق بروی و یا به سفارت ایران سـر بزنی . ولی آقا گفت : خیر ، ما را تا اینجا ، عنایت و کرامت حضـرت رقیه علیه السلام آورده است و از اینجا به بعد نیز می توانـد خودش ویزای ورود به مکه را برایمان درست کند . ما هیچ کجا نمی رویم و فقط به حرم خود این خانم رفته و به وی ملتجی می شویم . فردا صبـح - روز چهارشـنبه - سـاعت ۱۷ از مسافر خانه به سـمت حرم حضـرت رقیه علیه السـلام حرکت کردیم . درب حرم بسـته بود و ما کنار دیوار ایستاده و منتظر ماندیم . حال ، نگاهمان به درب حرم است و من و بچه ها همینطور به حضرت توسل جسته و اشک می ریزیم .

در این اثنا ، چشـممان به یک اقا سـید روحانی جوان (حدودا ۲۵ ساله) با عبا و نعلین و عمامه مشـکی افتاد و که خیلی سـنگین و با وقار ایستاده و منتظر باز شدن درب حرم بود و یک خانم محجبه و پوشیه زده (که صورتش را ندیدم) در کنار وی قرار داشت . آقا

نزد سید رفت و به زبان عربی با ایشان شروع به صحبت کرد . از وی پرسید : شما از کجا آمده اید ؟ و او گفت : از نجف ، و سر صحبت باز شد . مدتی با هم صحبت کردند و آقا ماجرای ما را با ایشان در میان گذاشت . . . در اثر فاصله ای که میان ما و آنها بود ، جزئیات صحبتشان را نیم فهمیدیم . همین قدر متوجه شدیم که به آقا گفت : گذرنامه تان را به من بدهید ، و آقا هم گذرنامه را به او داد . طولی نکشید خادم آمد و درب حرم را به روی زوار گشود . اول ، آقا سید با خانمش ، و سپس نیز ما به دنبال آنان ، وارد حرم دست راست ، مسجدی به نام خرابه شام وجود داشت که می گفتند حضرت رقیه علیه السلام در همانجا از دنیا رفته است . ما به سمت ضریح حضرت رقیه علیه السلام رفتیم و سید و خانمش نیز وارد مسجد مزبور شدند . چند دقیقه بیشتر نگذشت که گذرنامه را به آقا برگرداندند و گفتند

ما ویزای اهل بیت شما را گرفتیم ، و اکنون همراه خانواده به حج بروید

و رفتند و نایستادند وقتی نگاه کردیم دیدیم ویزای خانواده را نیز مجانی صادر کرده اند .

آقا گفت : حال که ویزا گرفته ایم ، بهتر است ماشین گرفته و سریعا به مکه برویم . صبح روز بعد - که پنجشنبه بود - برای رفتن به مدینه یک سواری گرفتیم (اول ، به مدینه می رفتیم) آقا گفت : در این سفر ، باید یک نفر عرب را هم که راه را به خوبی بلند باشد ، همراه خود ببریم . مسیر حرکت سوریه به عربستان ، از کشور اردن می گذشت ، چون روابط سوریه و عراق خوب نبود .

بزودی عربی پیدا شد که همچون ما قصد رفتن به مدینه را داشت و با راه هم خوب آشنا بود . خوشحال شدیم .

با سواری از شام حرکت کردیم ، ولی هنوز از کشور سوریه خارج نشده بودیم که ماشین خراب شد و از رفتن باز ماندیم . راننده رفت و ماشین دیگری بیاورد و ما از حدود ۷ صبح تا ۴ بعد از ظهر معطل وی شدیم ولی خبری از او نشد . شخص عرب همراه ، که ظاهرا یک مقام امنیتی بود ، تلفنی به سازمان امنیت سوریه زد و با نقل ماجرا ، درخواست یک وسیله کرد . بعد ازختم گفتگوی تلفنی ، به ما گفت : الان ساعت ۴ بعد از ظهر است ، ساعت ۵/۴ ماشین خواهد آمد . بزودی یک ماشین از راه رسید ، آن هم چه ماشینی بهترین ماشینی که می توانستیم تصور کنیم : راحت ، جادار ، کولردار ، سریع السیر . . . و دارای یک راننده بسیار خوب که راه را کاملا بلد بود و میانبر می زد . دفعه های قبل که از شام به مکه می رفتیم ، اتوبوسها از داخل اردن می گذشتند و مسیر طولانی تر می شد ، اما او به جای آنکه ما را وارد اردن کرده و گرفتار ترافیک خیابانها سازد ، یکراست از جاده کمربندی بیرون شهر به سمت مرز عربستان برد .

نزدیکیهای مرز عربستان ، یک قهوه خانه پیدا شد . آقا به راننده گفت : شما خسته شده ای ، بهتر است یک ساعت در اینجا استراحت کنی ، و ما هم هوایی بخوریم . راننده ساعتی خوابید و سپس برخاست و دوباره به راه افتادیم و در حدود ساعت ۱ یا ۲ نصف شب ۲۹ شوال (۱۳۹۹ قمری) به مرز عربستان رسیدیم .

برای عبور از مرز بایستی بازرسی می شدیم و از این بابت ، نگران بودیم اعتبار ویزایی که در حرم حضرت رقیه علیه السلام برای ما صادر شده بود ، اکنون معلوم می شد : هنگام بازرسی ، شرطه ها یک نگاه به ما کردند و یک نگاه هم به ویزای ما ، و تمام شد . . . خیلی راحت و آسان از ایستگاه بازرسی شدیم .

وارد عربستان شدیم و فردا ساعت ۱۱ صبح روز جمعه ، جلوی قبرستان بقیع از ماشین پیاده شدیم و محلی برای اقامت تهیه دیدیم .

آقا گفت : الحمدلله وارد عربستان شدیم ، اما باز این احتمال هست که در ایام حج ، مانع رفتن ما به مکه شوند . بهتر است تا حجاج نیامده و شلوغ نشده است به مکه برویم و یک حج عمره بجا آوریم تا اگر بعدا امکان انجام دادن حج با حجاج پیش نیامد ، حسرت زده نباشیم .

تقریبا حدود پنجم یا ششم ذی القعده بود . پس از نماز مغرب و عشا و صرف شام ، یک ماشین سواری گرفته و عازم مکه شدیم . راننده از شیعیان سیاه پوست بود . در طول راه ، هر جا به مامورین سعودی بر می خوردیم ، راننده خود ، گذرنام ما را می برد و

نشان می داد و بر می گشت ، و خلاصه هیچ جا جلوی ما را نگرفتند . حتی به ما گفته بودند که در مسیر مدینه به مکه ، بین راه ، بعضی جاهها مامورین سعودی پول می گیرند و باید پول همراهتان باشد ، و به همین علت آقا در جیبش پول گذاشته بود ، ولی هیچ جا کسی از ما پولی نخواست و خرج راه ، منحصر به همان دستمزد راننده بود .

حدود ساعت ۱۲ شب به مکه مکرمه رسیدیم . قبلاـ در میان راه ، در مسجد شجره محرم شده بودیم و در پی آن ، اعمال حج را همان شبانه انجام دادیم . صدای اذان صبح که برخاست ، کار ما تمام شده بود . نماز صبح را خوانده مقداری استراحت کردیم و در ساعت ۵/۸ - ۹ صبح به قصد بازگشت به مدینه ، به ترمینال مکه رفتیم . دیدیم هیچ ماشینی نیست . با خود گفتم : خدایا . خودت ما را به مهمانی دعوت کردی و به اینجا آوردی ، حالاـ هم خودت ماشین بفرست . یک وقت دیدیم شخصی با یک بنز سفید مدل بالا و خیلی شیک ، جلوی پای ما ترمز کرد و بعد از کمی صحبت (به زبان عربی) با آقا ، گفت : سوار شوید . سوار شدیم و او ما را سریعا به مدینه رسانید و پولی هم نگرفت . اینک ، در مدینه بودیم . پس از حدود ۲۵ روز اقامت در مدینه ، سر و کله حجاج پیدا شد و آقایانی که در کاروانهای مختلف بودند و آقا را می شناختند ، هر کدام اصرار داشتند که ما (برای سهولت در انجام اعمال حج ، و رفتن به منا و . . .) به کاروان آنها ملحق شویم . و ما هم بالاخره کاروان حاج سید محسن آل احمد را که بیشتر از دیگران اصرار می کرد برگزیدیم .

در هنگام بجا آوردن اعمال حج اکبر نیز هیچکس مانع و مزاحم ما نشد ، تا اینکه زمان حج به پایان رسید و ما از سر پل حضرت ابوطالب علیه السلام با یک اتوبوس ، یکراست به شهر مقدس قم آمده و از آنجا راهی تهران شدیم . این کرامتی بود که ما به چشم خود ، از توسل به حضرت رقیه علیه السلام دیدیم .

ناسزا گفتن ، سزای صوت قرآنی نبود

روز ما در شامتان جز شام ظلمانی نبود

ای زنان شام ، این رسم مهمانی نبود

سنگ باران مسلمان ، آنهم آخر از بالای بام

این ستم بالله روا در حق نصرانی نبود

پایکوبی در کنار راس فرزند رسول

با نوای ساز آیین مسلمانی نبود

ما که رفتیم ای زنان شام نفرین بر شما

ناسزا گفتن سزای صوت قرآنی نبود

مردهاتان بر من آوردند هفده دسته گل

دسته گل غیر آن سرهای نورانی نبود

ای زنان شام آتش بر سر ما ریخته

در شما یک ذره خلق و خوی انسانی نبود

ای زنان شام در اطراف مشتی داغدار

جای خوشحالی و رقص و دست افشانی نبود

ای زنان شام گیرم خارجی بودیم ما

خارجی هم گوشه ویرانه زندانی نبود

طفل ما در گوشه ویران ، دل شب دفن شد

هیچ کس آگاه از این سر پنهانی نبود

ای سرشک شیعه شاهد باش بر آل رسول

کار (میثم) غیر مدح و مرثیت خوانی نبود

کربلای شما هم درست شد

از مادر پرسیدم : آیا کرامت دیگری از آن حضرت در خاطر داری ؟ گفت : بله ، کرامت دیگری در یاد دارم که چند سال قبل از کرامت فوق رخ داده است ، و چنین تعریف کرد :

۱۵ . کربلای شما هم درست شد .

۲ . حدود بیست سال قبل ، در اوج حکومت پهلوی . من و مرحوم آقا ، با گذرنامه بین المللی به سوریه رفتیم تا از آنجا ویزای عراق گرفته به کربلا برویم . در سوریه ، برای گرفتن ویزای عراق ، حدود ۱۵ روز توقف کردیم و در این مدت ، چندین بار به لبنان رفته و برگشتیم . از جمله روز ۱۵ شعبان آن سال در لبنان بودیم . آقا گذرنامه را به سفارت عراق در لبنان برده بود که برای گرفتن ویزای کربلا اسم نویسی کند .

من در هتل ، تنها بودم . روز ولادت آقا امام زمان عج بود دیدم اینجا در لبنان خبری از جشن و چراغانی نیست . دلم هم برای زیارت کربلا تنگ شده بود . گفتم : ای امام زمان ، الان روز ولادت تو در ایران چه خبر است ؟ همه جا چراغانی و نقل شیرینی . . . ولی انیجا سوت و کور است . . در همان حین یک لحظه خوابم برد . در خواب دیدم یک جوان خوش سیما و چهار شانه عرب که انسان حظ می کرد نگاهش کند ، جلوی تخت من با قدمهای بلند از این سو به آن می رود و می گوید : کربلای شما هم درست شد .

از خواب بیدار شدم . مرحوم آقا از سفارتخانه عراق برگشت و گفت : اسمها را نوشتم . ما به سوریه بازگشتیم ولی بعد از چند روز معلوم شد که به ما ویزا نمی دهند .

دیدیم که این راه به جایی نرسید . در سوریه ، یک نفر به نام سید انور بود که بنگاهی داشت و به اصطلاح کار چاق کن بود . وی که با راننده های ایرانی دست داشت ، گذرنامه ها را از زوار می گرفت و توسط افرادی که در اختیار داشت به ایران می فرستاد و آنان توسط عواملی که در سفارت سعودی و جاههای دیگر می شناختند ، به طور قاچاقی برای صاحبان گذرنامه ها ، ویزای مکه می گرفتند و به سوریه می آوردند .

سید انور گذرنامه ما و جمعی دیگر از زوار را گرفته دست افراد مزبور داد تابرایمان از ایران ویزای حج بگیرند . فردی که گذرنامه من و آقا به دستش داده شده بود ، یک افغانی بود .

گذرنامه ها را بردند و ما به انتظار نشستیم . بزودی خبر رسید که افراد مزبور در هنگام بازگشت به سوریه ، در فرودگاه ایران دستگیر شده و به زندان افتاده اند .

این خبر ، به نحو زاید الوصفی ، مایه ناراحتی و نگرانی زوار شد و آنان را سخت دلگیر و متوحش ساخت . چه ، علاوه بر محرومیت از حج ، ممکن بود سوء سابقه نیز برای آنها ایجاد کند . بعضی از زوار گفتند : برای فرح - شهبانوی وقت ایران - نامه می فرستیم و از وی تمنا می کنیم که مشکل ما را حل کند . . . آقا به آنها گفت : نه ، این کار را نکنید ، بیایید متوسل به حضرت رقیه علیه السلام شویم ، آن حضرت کارمان را درست خواهد کرد .

برخی از زوار هر روز در هر حرم آن حضرت جمع می شدند و آقا برایشان صحبت می کرد و روضه می خواند . حدود بیست روز طول کشید تا اینکه بعضی از گذرنامه (و نه همه آنها) آمد . معلوم شد زمانی که فرد افغانی مزبور پس از گرفتن ویزا به فرودگاه

تهران آمـده بود تا به سوریه باز گردد ، مامورین ایرانی با مشاهده گذرنامه های ایرانی نزد او ، به وی می گویند : این گذرنامه های ایرانی در دست تو افغانی چه می کند ؟ و در مقام دستگیری او بر می آیند .

فرد افغانی می دود که از دست مـامورین خلاـص شود و در این حین ، بعضـی از گـذرنامه ها از دست یا جیب او در جوی آب می افتـد و آب آنها را می برد . ولی گذرنامه من و آقا داخل جیب او بوده و نمی افتد و عجیب این است که پس از دسـتگیری و زندان نیز مامورین متوجه آن ها نمی شوند و محفوظ می ماند .

به هرحال گذرنامه چند نفر گم شده بود ولی گذرنامه ما و جمعی دیگر به دستمان رسید .

وقتی گذرنامه ها رسیـد ، دیدیم ویزای ما را داده اند ولی یک روز بیشتر برای ورود عربستان مهلت نداریم (زیرا ویزای ما تقریبا ۲۰ روز بیش صادر شده بود و به علت دسـتگیری فرد افغانی ، اینک یک روز بیشتر از مهلت اعتبار آن باقی نمانده بود ، و بایستی عجله می کردیم) لـذا همـان روز ماشـینی گرفته حرکت کردیم و بـا سرعتی که داشت شب هنگام به مـدینه رسـیدیم و بعـد از برگزاری اعمال حج ، به ایران بازگشتیم .

هنگام گرفتن ویزای حج در سوریه (که شـرح آن گذشت) به حضـرت رقیه علیه السـلام عرض کرده بودم که اگر وسایل سفر ما به کربلاـ نیز فراهـم شـود ، مجـددا بـه پابوسـش آمـده و از آنجـا ، بـه کربلاـ خـواهیم رفت . زمـانی که از مکه به ایران برگشـتیم ، در سفارتخانه عراق در تهران برای سـفر به کربلا اسم نویسـی کردیم و در ضـمن ، آقا گـذرنامه را به کسـی داد که به طور سفارشـی ، برای ما ویزای سفر به عراق را بگیرد . ۳ هفته از آن تاریخ گذشت و خبری نشد . به نحوی که مایوس شدیم و خواستیم گذرنامه را از شـخص مـذکور بگیریم ولی او نـداد و گفت ، بگذارید باز هم نزد من باشد ، ببینم چکار می توانم بکن مدت کوتاهی نگذشـت که اسم ما در روزنامه برای یک سـفر ۷ روز به کربلا در آمـد و همزامان با آن ویزای سفارشـی نیز آماده شـد . آقا گفت من هفت روزه به کربلا نمی روم و آنجا باید مدتی بیشتر بمانیم . لذا از ویزای سفارشی استفاده کردیم به کربلا مشرف شدیم .

از آنجا که با حضـرت رقیه علیه السـلام عهـد کرده بودیم که اگر سـفر کربلا درست شود مجـددا به زیارت او خواهیم رفت ، مسـیر حرکت به عراق را از طریق سوریه قرار دادیم . پس از فراغ از زیارت مراقـد اهل بیت علیه السـلام در شام ، به ما گفتنـد چون روابط بین دولتین سوریه و عراق خوب نیست ، بایـد از طریق اردن به بغـداد برویـد . من ترسـیدم و به اقا گفتم : من سوار این ماشـینها نمی شوم .

در سوریه ، یـک حاج محمود شـیرازی بود که نزدیک حرم حضـرت رقیه علیه السـلام به زوار منزل کرایه می داد و ما نیز وارد بر او بودیم . آقا از وی پرسید : آیا اینجا برای رفتن به بغداد ، هواپیما ندارد ؟ منزل ما می ترسد با ماشین برود . حاج محمود گفت : آری ، امروز یک هواپیما از فرانسه به دمشق می آیـد ، ۲ نفر از مسافرینش را پیاده می کند و سپس به بغداد می رود . من آن دو صندلی خالی را برای شـما رزرو می کنم . شما سوار آن شوید و به بغداد بروید . ۲ بلیط هواپیما را برای ما گرفت و ما شب جمعه ساعت ۷ بعد از ظهر به فرودگاه دمشق رفتیم و از آنجا ساعت ۹ با هواپیما به سمت بغداد حرکت کردیم .

هواپیما ساعت ۱۰ وارد فرودگاه بغـداد شـد . پس از پیاده شدن از هواپیما جمعی از سرنشـینان گفتند ما به کاظمین علیه السـلام می رویم ، ولی آقا گفت : امشب شب جمعه و شب زیارتی آقا اباعبدالله الحسـین علیه السـلام است و من باید کربلا باشم . خوشبختانه ، از نظر اسـباب و اثاثیه سـفر نیز سـبکبار بودیم . یک سواری گرفتیم و سـریع به کربلا رفتیم . حـدود نیمه شب به کربلا رسـیدیم و تا صبح بین حرم امام حسین علیه السلام و حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام در رفت و آمد و زیارت بودیم .

سفرمان در آن سال در عراق ۴۰ روز طول کشـید و در پایان ، سالم و خورسند به ایران بازگشتیم . رزقنا الله تعالی فی الدنیا زیارتهم و فی الاخره شفاعتهم .

خویش را امشب به دامانم تو جا دادی پدر

بیت الاحزان مرا امشب صفا دادی پدر

با وصال خویش قلبم را شفا دادی پدر

ز آتش هجران تو یک شب نه هر شب سوختم

خوش به من در کودکی درس وفا دادی پدر

در منای عشق رفتی یا به قربانگاه خون

جان خود را در ره جانان کجا دادی ، پدر ؟

بر عزاداران خود امشب به ویران سرزدی

اجر نیکویی به این صاحب عزا دادی پدر

من در آغوش تو هر شب داشتم جا مرحبا

خویش را امشب به دامانم تو جا دادی پدر

همره خود بر مرا ، تا اهل عالم بنگرند

دخترت را نیز در راه خدا دادی پدر

نظم (میثم) (۳۲۱) برد دل از دوستان و شیعیان

کز کرم او را تو طبع دلربا دادی پدر

دستهای کوچک دارد ، ولی گره های بزرگ را باز می کند

۱۶ . در اواخر ماه مبارک رمضان ۱۴۱۷ هجری قمری سیمای جمهوری اسلامی ایران (به مناسبت روز قدس) سریالی به نام بازمانده نشان داد که قبلا فیلم آن نیز با همین عنوان در سینماهای کشور نمایش داده شده بود

سریال بازمانده ، بر محور زندگی یک زن و مرد مسلمان فلسطینی (سعید و لطیفه) دور می زند که درجریان کشت و کشتار وحشیانه فلسطینیها توسط اسرائیلیها در سال ۱۹۴۸ در شهر حیفا به نحوی جانگداز به قتل می رسند و کودکی شیرخوار (به نام فرحان) از آنها باقی می ماند که پس از دو سه روز گرسنگی و تشنگی ، همراه با خانه مسکونی پدر و مادرش (سعید و لطیفه) به تصرف و اشغال یک خانواده مهاجر صهیونیست (از اروپای شرقی) در می آید .

خانواده صهیونیست ، که بچه دار نمی شده اند ، از دیدن بچه در خانه بسیار خوشحال شده او را در اختیار می گیرند و نام وی را از فرحان به موشه (تلفظ عبری موسی) تغییر می دهند . سرگذشت (فرحان) ، نمادی گویا و غم انگیز از اشغال (فلسطین) و سیاست (یهودی کردن) آن از سوی صهیونیستهای زور گو و اشغالگر است .

چندی بعد مادر بزرگ فرحان (موسوم به صفیه) پس از قتل پسر و عروسش (سعید و لطیفه) ، به اسم دایه پیشین کودک خود را به خانه مزبور رسانیده و در صدد بر می آید که در اولین فرصت مساعد ، نوه خویش (فرحان) را از چنگ صهیونیستها نجات بخشد . دیری نمی گذرد که خانواده صهیونیست عزم سفر به یافا می کنند قرار می شود بچه و صفیه را نیز همراه خود ببرند . وسیله نقلیه مورد نظر ، قطاری بود که مقادیر بسیار زیادی مهمات نظامی سرباز اسرائیلی برای کشتار فلسطینیهای یافا می برد .

ماجرا ، با نشیبت و فرازهای مهیج خویش ، سر انجام به اینجا منتهی می شود که مادر بزرگ (صفیه) از سوی همسر مبارز خود (رشید) ماموریت می یابد که یک چمدان پر از مواد منفجره را همراه خود به داخل قطار ببرد و در میان راه آن را منفجر سازد و خود با بچه بیرون بپرد

در صحنه بسیار جالب و هیجانزای پایانی فیلم ، صفیه فرحان را به بهانه تعویض لباس به یک کوپه خالی می برد و در آنجا ضامن

انفجار چمـوان را می کشـد ، سپس کودک را در آغوش فشرده و برای حفظ جـان او ، که نمـادی از فلسطین در بنـد است ، آیه الکرسی می خواند و آنگاه در حالیکه کودک را در بغل دارد از قطار در حال حرکت بیرون می پرد : صفیه جادر جا می میرد؛ قطار کمی بالاتر همراه با انبوه مسافران صهیونیست و تسلیحات مرگبارش منفجر می شود ، و فرحان موسی وارد در چنگ فرعونیان اما در کنف حفظ خداوند تنها و بی سرپرست زنده مانده و باشیون خویش ، در انتظار جلوه ای از لطف الهی باقی می ماند . . .

فیلم بازمانده در سوریه ساخته شده ، و هنر پیشه های آن تماما سوری و مصری هستند ، ولی کارگردان آن یک هنرمند ایرانی به نام آقای سیف الله داد است . بازمانده ، برای نخستین بار در جشنواره فیلم دمشق نمایش داده شده و خاصه به دلیل صحنه فینال (پایانی) آن ، از سوی طبقات مختلف مردم مورد استقبالی بی سابقه قرار گرفت . به قول کارگردان فیلم (در مصاحبه با مجله نیستان ، ش ۸ ، اردیبهشت ۱۳۷۵ شمسی ، ص ۶۰) : (فیلم به ۵ نوبت نمایش اضافه کشیده شد . سالن سینمای جشنواره ، ۳۰۰ نفری بود ولی به علت هجومی که مردم برای دیـدن فیلم آورده بودنـد ، اینها مجبور شدنـد که یک سالن ۱۵۰۰ نفره را تـدارک ببینند که فیلم را در چنـد نوبت در آنجا نمایش دادنـد به اضافه دانشگاه و غیره . . . بعـد از اینکه فیلم جلسات اول و دوم نمایش عادی خود را داشت و انعکاس خیلی شدید مطبوعاتی پیدا کرد ، همه مردم شائق شده بودن که این فیلم را ببینند و آن هجومها به وجود آمد . من به کرات در پایـان فیلم شاهـد این بودم که زنهـا با چشـمان خیس و گریان بیرون می آمدنـد و مردها با بغض خیلی از کسانی که در قضایای فلسطین استخوان خرد کرده بودند به شدت احساس خوشایند خودشان را با فیلم می گفتند)

جالب این است که به گفته آقای سیف الله داد ، کارگردان فیلم بازمانده : در خود فیلمنامه و سناریوی فیلم چنین پایان زیبا و بسیار مهیجی پیش بینی نشده بود و کارگردان در یافتن چنین خاتمه دل انگیزی برای فیلم ، مرهون توسل به حضـرت رقیه علیه السلام در دمشق بوده است .

آقای داد ، در همان مصاحبه (ص ۶۷) در توضیح ماجرا می گوید :

موضوع فیلم (در جریان مطالعات تاریخی و سایر عوامل به شدت تغییر کرد و بعد یک جایی به داستان حضـرت موسی پیوند خورد و جنبه گویـاتری پیـدا کرد و کـل سـناریو چهـار یا پنـج بار بازنویسـی شـد و از اول تا آخر همه چیزش به هم می ریخت و دوباره با حوصـله آن را می نوشـتم . فصـل فینال چیزی که الان می بینیم ، فصـلی است که من اصـلا در سـناریو ننوشـته بودم . یعنی در اولین نسـخه ، فیلم در ایستگاه قطـار تمـام می شـد . در دومین نسـخه ، فیلم در قطـار در حال حرکت تمام می شـد . امام موقع فیلمبرداری احساس کردم که ایرادهایی وجود دارد . مثلا رشـید ، یعنی پـدر بزرگ بچه ، هم در ایسـتگاه قطار از بین می رفت . بعـد در جریان ساخت فیلم ، صحنه را با همان دیالوگها ، جابه جا ردم و این برای خودم و بچه ها جالب بود که از دیالوگهای یک آدم سالم برای یک آدم در حال موت اسـتفاده می کردم . یعنی او در حالت عادی می گفت که : اگر من نتوانسـتم چمدان را بگیرم ، غسان هست و اگر او نبود مریم هست . ولی در حین اجرا دیدم که چیز خوبی نمی شود و بهتر است که زودتر تکلیف رشـید را روشن کنم ، این را برای دوسـتان خودم می گویم ، بـا توجه به اعتقاداتشان . احساس می کردم دیگر نمی دانم پایان فیلم را بایـد چه کار کنم ، یعنی سناریو را داشتم ولی برایم کافی نبود .

خیلی فکر کردم ، یـک یـا دو هفتـه هم بین تمـام شـدن بخشـهای قبلی فیلم و شـروع فیلمـبرداری در ایسـتگاه قطـار فاصـله افتـاد . ما فیلمبرداری می کردیم ولی بچه ها هم می دیدند که من با سناریو پیش نمی روم و من فقط شب به شب می فهمیدم که باید چه کار بکنم و این هم بر می گشت به آن که من دچار چنان استیصالی شدم که دست کمی از استیصال خود صفیه نداشت . البته هیچ وقت رفتاری نمی کردم که دیگران فکر کنند که من نمی دانم چه کار کنم نهایتا به حضـرت رقیه متوسل شدم . این توسل و نذرها سبب شد که به نظر خودم ، یکی از درخشانترین فینالهای فیلم ایجاد شود .

در دمشق وقتی برای بار آخر به جشـنواره رفته بودم ، دیـدم که فینال فیلم چه تاثیری روی همه گـذاشت و پیداست که در فینال فیلم

چیزی خارج از نفس ما به آن خورده است . بعد از جشنواره در جلسه اول ، خداحافظی کردم و رفتم به حرم حضرت رقیه برای تشکر کردن . البته این حرفها در عالم سینما و روشنفکرها خیلی معنا ندارد ولی این شد و من آنجا متوجه شدم که می شود چیزهایی را از کسانی گرفت که ظاهرا اصلا نبایست به تو بدهند . مثل آن آیه ای که می گوید اگر بر خدا توکل کنید از جاهایی که حساب نمی کنید به شما روزی می رسد . به نظر خودم و به نظر تمام بچه هایی که فیلم را دیده اند خیلی تعجب آور بود که آدمهایی را می دیدیم که به نظر می آمد هیچ وابستگی مذهبی ندارند ولی فینال فیلم زیر و رویشان می کرد و تکانشان می داد . این نفس مال حضرت رقیه است و بی معرفتی و ناشکری است اگر این را در یک جایی نگوییم .

راستی آیا تاکنون اندیشیده ایم که وجود مرقد مطهر حضرت رقیه و عمه بزرگوارش زینب کبری سلام الله علیهما در شام ، به لطف الهی ، چه برکاتی از حیث حفظ منطقه از دستبرد صلیبیون در قرون وسطی و نیز تجاوز صهیونیستهای خون آشام و جلوگیری از اجرای نقشه (نیل تا فرات) آنان در عصر حاضر داشته است ؟ و آیا تا کنون برای نجات (قدس) در بند ، انسان دلسوخته ای دست توسل به این دو گنج پنهان شام زده است ؟

آقای سیف الله داد ، که گوشه ای از قدرت شگرف نازدانه ابا عبدالله الحسین علیه السلام را در یک تجربه معنوی به چشم دیده است ، می گوید : (من آنجا متوجه شدم که می شود چیزهایی را از کسانی گرفت که ظاهرا اصلا نبایست به تو بدهند) آری ، رقیه علیه السلام دستهایی کوچک دارد ولی گره های بزرگ را باز می کند .

زبان حال رقیه بنت الحسین علیه السلام

صبا به پیر خرابات از خرابه شام

ببر ز کودک زار ، این جگر گداز پیام

که ای پدر ز من زار هیچ آگاهی

که روز من شب تار است و صبح روشن شام

به سرپرستی ما سنگ آید از چپ و راست

به دلنوازی ماها ز پیش و پس دشنام

نه روز از ستم دشمنان تنی راحت

نه شب ز داغ دل آرامها دلی آرام

به کودکان پدر کشته ، مادر گیتی

همی ز خون جگر می دهد شراب و طعام

چراغ مجلس ما شمع آه بیوه زنان

انیس و مونس ما ناله دل ایتام

فلک خراب شود کاین خرابه بی سقف

چه کرده باتن این کودکان گل اندام

دریغ و درد کز آغوش نار افتادم

به روی خاک مذلت ، به زیر بند لئام

به پای خار مغیلان ، بهدست بند ستم

ز فرق تا قدم از تازیانه نیلی فام

به روی دست تو طوطی خوش نوا بودم

کنون چو قمری شوریده ام میانه دام

به دام تو چو طوطی شکر شکن بودم

بریخت زاغ و زغن زهر تلخم اندر کام

مرا که حال ز آغاز کودکی این است

خدای داند و بس تا چه باشدم انجام

هزار مرتبه بدتر ز شام ماتم بود

برای غمزدگان صبح عید مردم شام

به ناله شررانگیز بانوان حجاز

به نغمه دف و نی شامیان خون آشام

سر تو بر سر نی شمع ، ما چو پروانه

به سوز و ساز زنا سازگاری ایام

شدند پردگیان تو شهره هر شهر

دریغ و درد ز ناموس خاص و مجلس عام

سر برهنه به پا ایستاده سرور دین

یزید و تخت زر و سفره قمار و مدام

ز گفتگوی لبت بگذرم که جان به لب است

کراست تاب شنیدن ، کرا مجال کلام ؟

بخش چهارهم : آثار و ابنیه تاریخی شام

فصل اول : سرزمین شام از دیدگاه قرآن و روایات

آیات و روایاتی در توصیف و تمجید از شام و بخصوص از دمشق در دست است که بعضی از آنها شایان توجه می باشد . از جمله آیات مزبور این آیه شریفه است : یا قوم ادخلوا الارض المقدسه التی کتب الله لکم . . . (۳۲۲)

خدای تعالی (آن زمان که بنی اسرائیل هنوز به جرم سرپیچی از فرمان پیامبر ، مغضوب و مطرود درگاه الهی قرار نگرفته بودند) به آنان خطاب می کند : به سرزمین مقدسی که خدای تعالی به نام شما ثبت کرده است داخل شوید . در روایات عامه و خاصه وارد شده است که مقصود از زمین مقدس ، کشور شام است .

محدث جلیل صاحب تفسیر شریف صافی در ذیل همین آیه شریفه به نقل از تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود :

(الارض المقدسه یعنی الشام) مقصود از زمین مقدس ، شام است صاحب مجمع البیان نقل می کند که مقصود از ارض مقدسه ، دمشق و فلسطین و قسمتی از اردن است . و این مکان از آنرو مقدس خوانده شده که چون جایگاه انبیا و مومنین بوده از آلودگی به شرك ، پاك و پاکیزه بوده است

در بعضی از کتب آمده است که چون ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام در کوه لبنان اقامت گزید ، پس از مدتی علاقمند شد

که دیداری از ارض مقدس بکند . خدای تعالی به او وحی فرمود که بر فراز قله کوه بر شو و نگاه کن ، هر چه که در چشم انداز تو قرار گیرد مقدس است . آن حضرت نگاه کرد ، دمشق و فلسطین و اردن در دیدگاه حضرتش قرار گرفت .

(نزل ابراهیم علیه السلام بجبل لبنان ، و اقام به مده ، فاشتاق الی الارض المقدسه ، فاوحی الله الیه : اصعد علی راس الجبل و انظر ، فما ادرک نظرک فهو مقدس ، فنظر فانتهی نظره الی دمشق و فلسطین و الاردن . رواه مقاتل و الکلبی) (۳۲۳)

دیگر از آیات ، آیه شریفه سوره اسرا است :

(سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بار کنا حوله . . . .) (۳۲۴)

منزه است آن خدایی که بنده اش را شب هنگام از مسجد الحرام به مسجد اقصی برد ، همان مسجد اقصی که اطراف و جوانبش را مبارک ساختیم

گفته اند مقصود از اطراف مسجد اقصی که مبارک شده ، دمشق و فلسطین است .

چهار قصر از بهشت در دنیا

از نظر احادیث اسلامی از طرق خاصه سفینه البحار - قدس باب فضل بیت المقدس الاسرا الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله (امالی) از امیر المومنین علی علیه السلام روایت کرده که فرموده : چهار قصر از بهشت در دنیاست : مسجد الحرام و مسجد الرسول صلی الله علیه و آله و مسجد بیت المقدس و مسجد کوفه

(من لایحضره) از امیرالمومنین علی علیه السلام روایت کرده که فرمود :

یک نماز در بیت المقدس معادل هزار نماز است ، و یک نماز در مسجد اعظم معادل صد نماز است ، و نمازی در مسجد قبیله معادل بیست و پنج نماز است

و نمازی در مسجد بازار معادل دوازده نماز است . و نماز مرد در خانه خود یک نماز است

(لالی الاخبار) از طریق خاصه روایات کثیره است که مسجد الحرام به صد هزار نماز است و مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله (در مدینه) به ده هزار نماز است و هر کدام از مسجد کوفه و مسجد الاقصی به هزار نماز است و مسجد جامع برای جمعه و جماعات و اگر چه متعدد باشد صد نماز است . و مسجد قبیله مانند مسجد محله در بلد ، بیست و پنج نماز است . و مسجد بازار به دوازده نماز است و مسجد زن خانه او است .

از ابن عباس آمده که ارض مقدس همان فلسطین است خدا آن را از آن جهت تقدیس کرده که حضرت یعقوب علیه السلام در آن متولد شد و آن مسکن پدر او حضرت اسحاق و حضرت یوسف علیه السلام بود ، و همه بعد از مرگ جنازه شان به سرزمین فلسطین انتقال یافت . مقبره همه در شهر خیل الرحمن است و جنازه حضرت یوسف علیه السلام را از مصر آوردند و در آنجا دفن کردند .

ساختمان بنای بیت المقدس بر دست حضرت داود و حضرت سلیمان علیه السلام بوده است .

تجلیل امپراطوران از بیت المقدس

همین که روم بر فارس غلبه کرد (هراکلیوس امپراطور) خسرو پرویز را شکست داد بیت المقدس را پس گرفت (حتی تا به مدائن پایتخت ایران آمد و صلیب عیسی علیه السلام را از مدائن پس گرفت) و برای شکر گزاری آنکه بیت المقدس را گرفته امپراطور روم پیاده از مرز ایران به بیت المقدس آمد زیر پای او گل و ریاحین افشاندند بر گل و ریاحین تا بیت المقدس پیاده قدم زد . (۳۲۵)

منتخبات التواریخ (نوشته حصنی) از سهیلی نقل می کند که گفته است : مراد از (بار کنا حوله) شام است ، و شام در لغت سریانی به معنای پاکیزه است ، و به آن از آن جهت شام گفته شده ، که سرزمینی پاکیزه است و نعمتش فراوان

نیز در آیات شریفه : (قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم و ارادوا به کیدا فجعلناهم الاخسرین و نجیناه و لوطا الی الارض التی بارکنا فیها للعالمین) و آیه : (تجری بامره الی الارض التی بار کنا فیها . . .) (۳۲۶) مقصود از (بار کنافیها) در هر دو آیه شام است مرحوم خراسانی در منتخب التواریخ از روضات نقل می کند که ابوبکر خوارزمی آورده است :

(جنات الدنیا اربع : غوطه دمشق و صفد سمرقند و شعب بوان و ابله البصره . وافضلها غوطه دمشق) باغهای بهشتی دنیا چهار است : غطوطه دمشق و . . و غوطه دمشق از همه بهتر است

در روایات عامه ، مدح بلیغی از شام ، خصوصا دمشق شده است - هر چند به احتمال قوی بیشتر آنها روایاتی است که وعاظ السلاطین به منظور جلب رضایت دولتمردان و یا توجیه جنایات آنان جعل کرده اند . مخصوصا ابو هریره - راوی زبر دست عامه - روایات عجیبی در این باره دارد . از جمله می گوید : چهار شهر از شهرهای بهشت است : مکه و مدینه و بیت المقدس و شام

نیز می گوید : (رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : پس از من فتنه هایی روی خواهد داد ، عرض شد ، یا رسول الله چه دستور می فرمایید ؟ فرمود : شام را رها نکنید (ستکون فتن قیل یا رسول الله فما تامرنا ؟ قال علیکم بالشام)

و این در حالی است که شام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله حدود یک قرن جایگاه بوزینگان اموی گردید و امام باقر علیه السلام از مردم آن به بدی یاد می کرد .

محدث جلیل ، فیض کاشانی (قدس سره) در تفسیر صافی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود :

چه زمین خوبی است شام ، و چه مردم بدی هستند اهل شام ، و چه بلاد بدی است مصر . بدانید که آنجا زندان کسانی است که خدای تعالی بر آنها غضب کرده است ، و داخل شدن بنی اسرائیل به مصر نبود مگر به علت سرپیچی آنها از فرمان خدا . زیرا خدای تعالی فرمود : داخل شوید به زمین مقدسی که خداوند به نام شما نوشته است یعنی شام . ولی آنان از داخل شدن به شام خودداری کردند ، و به جزای این سرپیچی چهل سال در بیابانها مصر سرگردان شدند و پس از چهل سال سرگردانی داخل مصر شدند ، و فرمود : تا توبه نکردند و خداوند از آنان راضی نشد از مصر در نیامده و داخل شام نشدند .

(نعم الارض الشام ، و بئس القوم اهلها ، و بئس البلاد مصر ، اما آنهاسجن من سخط الله علیه ، و لم یکن دخول بنی اسرائیل الا معصیته منهم لله . لان الله قال ادخلوا الارض المقدسه التی کتب الله لکم ، یعنی الشام ، فابوا ان یدخلوها بعد اربعین سنه . قال : و ما خروجهم من مصر و دخولهم الشام الا بعد توبتهم و رضاء الله عنهم) (۳۲۷)

در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام آمده است : که وقتی خبر سر پیچی معاویه لعنه الله علیه به امیر المومنین علیه السلام رسید گفته شد که صدهزار نفر با او هستند فرمود : از کدام طایفه اند ؟ گفتند از اهل شام . فرمود : نگویید اهل شام و لکن بگویید اهل شومی . اینان از فرزندان مصرند که به زبان داود لعن شدند ، و خداوند بعضی از آنان رابدل به میمون و خوک ساخت .

(لما بلغ امیرالمومنین علیه السلام امر معاویه ، و انه فی ماه الف قال : من ای القوم ؟ قالوا من اهل الشام . قال : لاتقولوا من اهل الشام ، و لکن قولوا من اهل الشوم ، هم من ابنا مصر ، لعنوا علی لسان داود ، فجعل منهم القرده و الخنازیر) (۳۲۸)

فصل دوم : آثار و ابنیه تاریخی شام

مقدمه

منطقه شام ، مخصوصا دمشق ، به خاطر لطافت هوا و وفور نعمت و مهمتر از آن ، حساسیت سیاسی - نظامی منطقه ، همواره مورد توجه طاغوتها و ابر قدرتها بوده ، و نیز به علت سابقه تاریخی دارای بناهای مهم و مشاهد و مزارهایی است که مقداری از آن ذیلا ذکر می شود :

الف – آثار تاریخی شام ، از عهد پیامبران (ص)

منتخبات التواریخ ، اثر محمد ادیب آل تقی الدین الحصنی ، از سفرنامه ابن بطوطه نقل می کند که قاسیون کوهی است در شمال دمشق ، و صالحیه در دامنه آن کوه واقع شده ، و مشهور است که کوه با برکتی است ، زیرا همیشه انبیا علیه السلام بر آن کوه بر شده اند ، و از مشاهده کریمه آن کوه ، غاری است که حضرت ابراهیم علیه السلام در آن غار تولد یافته . غاری است تنگ و مسجدی بزرگ و صومعه ای عالی بر آن کوه است ، و داستان مشاهده حضرت ابراهیم علیه السلام ستاره و ماه و آفتاب را که در قرآن آمده است از این غار بوده است ، و مقام آن حضرت در پشت این غار است که حضرت هنگامی که از غار بیرون می آمده آنجا می نشسته است . در نزدیکی این غار محل دیگری است به نام (مغارالدم) یعنی غار خون بر فراز آن غار سنگ سرخی است که چون قابیل ، هابیل را کشت و جسدش را کشان کشان تا این غار آورد ، خدای تعالی اثر خون هابیل را بر آن سنگ باقی نگاهداشته است . و گویند که در آن غار حضرت ابراهیم و موسی و عیسی و ایوب و لوط علیه السلام نماز خوانده اند ، و در آنجا مسجدی هست که باید برای ورود به آن از پله ها بالا رفت و چند خانه و اطاقک برای سکونت آنجاست .

نیز بر فراز کوه کهفی است که منسوب به آدم علیه السلام است و بنایی دارد و پایینتر از آن (غار جوع) است . قزوینی و ابن الوردی هم گفته اند که (به طور خلاصه) : کوه قاسیون مشرف بر دمشق است ، و در آن آثار انبیا و غارها و کهفها است ، از جمله (غار خون) ، و گویند که قابیل ، هابیل را در آن غار کشته است ، و در آنجا سنگی است که می گویند با آن سنگ قابیل فرق هابیل را شکافته و غار دیگری آنجا است که (غار جوع) ش می نامند .

شهاب مینی نیز نقل می کند که : کوه قاسیون مشرف بر دمشق است ، و در دامنه اش شهرکی است معروف به صالحیه که در قدیم به آن (قریه النخل) یا (قریه الجبل) می گفتند ، و در دامنه کوه قبرهای بی شماری از انبیا و صلحا وجود دارد ، که با گذشت روزگار از بین رفته ، و تنها قبر ذی الکفل علیه السلام ظاهرا باقی مانده است . اثر باستانی دیگر ، کهفی است که در قرآن از آن یاد شده است بنا بر قولی ، و لکن قول صحیح آن است که آن کهف در طرسوس است ، و در است ، و در این کوه مقام چهل نفر از ابدال بود ، که در آنجا مشغول عبادت بوده اند که مشهور است و برای استجابت دعا روی به آن می آورند ، و پهلوی این مقام (غار خون) است ، و اندکی بالاتر از این مقام جایی است که برای استجابت دعا مجرب است و آن را (مستغاث) گویند و ارباب حوائج به آنجا می روند تا دعا کنند .

ب – آثار تاریخی شام ، از دوران اسلام

۱ . مسجد جامع دمشق در شام

از بناهای تاریخی شام ، مسجد جامع دمشق است ، که از عجایب آن شهر به شمار می آید ، این مسجد را ولید بن عبد الملک به سال ۸۶ یا ۸۷ یا ۸۸ بنا نموده ، و خراج هفت سال کشور را در آن مسجد خرج کرده است ، و مورخین مطالبی اغراق آمیز درباره آن گفته اند . ابن بطوطه گوید :

مسجد دمشق بزرگترین مسجد دنیاست از نظر اجتماع مردم در آن و محکمترین آنها از نظر ساختمان ، و بدیع ترینشان از حیث زیبایی و بهجت و جمال ، که مانندی برای آن معلوم نشده و شبیهی ندارد . سپس خصوصیات بنا و ستونها و محرابها و قبه النسر و دیگر خصوصیات آن را شرح می دهد . گفتار مورخان هر چه باشد ، انصاف آن است که بگوییم زیبایی فوق العاده مسجد و دقت صنعت آن مخصوصا در حجاریهای محراب و منبر غیر قابل انکار و اعجاب انگیز است . در وسط مسجد گنبدی است به نام قبه

النسر که بر چهار ستون استوار بوده و از زیبایی خاصی برخوردار است ، و در دو طرف آن به دو ردیف یعنی محاذی هر یک از چهار ستون قبه النسر ، ستونهای سنگی زیبایی کار گذاشته اند ، هر ردیف به تعداد ده ستون که مجموعا چهل ستون می شود . نیز در قسمت غربی آن چاهی است و حوض سنگی یی که چاه را پر کرده اند و دهانه چاه با سنگی استوانه ای مشخص است

یاقوت حموی در معجم البلدان نقل کرده که جامع دمشق را ولید بن عبدالملک بن مروان در سال ۸۷ یا به قولی ۸۸ بنا کرده و تلاش زیادی را در عمارت مسجد متحمل شده است .

نیز به گفته یاقوت : برای آن چهار در قرار دادند : در طرف شرق باب جیرون ، در طرف غرب باب البرید ، در سمت قبله باب الزیاره ، و در مقابل آن (پشت به قبله) باب الفرادیس . (۳۲۹)

آتش سوزی در مسجد جامع دمشق

احمد غسان سباتو ، یکی از نویسندگان عرب ، در کتابش (دمشق فی دوائر المعارف العربیه و العالمیه ، ص ۱۱۹) درباره مسجد جامع دمشق می گوید : از خراج شام مدت ۲ سال ، و بنابر قولی بیشتر از خراج ۲ سال ، برای بنا و تزیین مسجد جامع دمشق استفاده کردند ، تا آنکه به صورت یکی از زیباترین مساجد در پایتخت خلافت اسلامی در آمد . مسجد مزبور تا سال ۴۶۱ به همان صورت باقی ماند . در این سال ، که عصر حکومت فاطمیین بود ، آتش سوزی مهیبی در مسجد رخ داد ، و بعد از آن نیز شش بار آتش سوزی در مسجد تکرار شد که آخرینش در سال ۱۳۱۰ هجری قمری واقع شد . وی همچنین بیان می کند که مسجد جامع دمشق ابتدا کلیسا بوده که امپراطور (کیودسیوس اول) آن را بنا کرده بود . (۳۳۰)

ابن عساکر ، یکی از مورخین بنام ، که هشتاد جلد کتاب در مورد تاریخ دمشق تالیف کرده است ، نقل می کند که : مسجد جامع دمشق یکی از کلیساهای نصاری بود . هنگامی که دمشق فتح شد مسلمانان در یک قسمت آن نماز می خواندند و نصاری در قسمت دیگر ، تا اینکه به وسیله ولید بن عبدالملک بن مروان نصف دیگر آن نیز از نصاری گرفته شد ، و تماما به صورت مسجد در آمد . (۳۳۱)

صاحب کتاب زیارات الشام در توصیف مسجد جامع دمشق از جمله چیزهایی که ذکر می کند (صخره القربان) است . وی می گوید : نزدیک دری که (باب الساعات) نامیده می شود صخره بزرگی است که در گذشته بر روی آن قربانی می گذاشتند . ابن عساکر نیز در تاریخ خود نقل کرده است که قربانی را روی صخره قرار می دادند ، چنانچه مقبول واقع می شد آتش می آمد و آن را در بر می گرفت ، و چنانچه مقبول واقع می شد آتش می آمد و آن را در بر می گرفت ، و چنانچه مقبول نمی افتاد به حال خود باقی می ماند . (۳۳۲) یاقوت حموی ، صاحب معجم البلدان ، نیز نظیر این قول را بیان می کند .

ابن عساکر همچنین می گوید : مسجد علی بن الحسین علیه السلام در جامع دمشق معروف است ، و آن حضرت در قسمت شمال شرقی مسجد در هر شبانه روز هزار رکعت نماز می خوانده است . (۳۳۳)

شبستان مسجد

شبستان کنونی مسجد ، ۱۵۱۳۲ متر مربع وسعت دارد و دارای ۴۴ ستون و ۲ طبقه می باشد . این شبستان از سه قسمت تشکیل شده ، که قسمت وسط آن دارای گنبد بزرگی به نام (عقاب) است .

منبری در داخل مسجد وجود دارد که معروف است حضرت امام سجاد زین العابدین علیه السلام خطبه خود را در زمان یزید بن معاویه لعنه الله علیهما بر فراز منبری که آن روز در محل آن قرار داشت ، ایراد کرده است . همچنین در قسمت دیگری از داخل مسجد ، گنبد کوچکی روی چهار ستون قرار دارد که به مقام امام زین العابدین معروف است و گفته می شود که حضرت در آنجا استراحت می کرده است .

در کنار مسجد یاد شده در قسمت شرقی مسجد ، مقام راس الحسین علیه السلام قرار گرفته است که زیارتگاه شیعیان می باشد .

(۳۳۴)

۲ . مقام انبیا علیه السلام در مسجد جامع دمشق

الف . محل دفن و مرقد مطهر سر مبارک حضرت یحیی علیه السلام

مرقد شریف سر مقدس حضرت یحیی علی نبینا و آله و علیه السلام در این مسحد است . و امام مرقد بدن شریف آنحضرت طبق آنچه تاریخ منتخبات التواریخ می نویسد در مسجد دلم در یکی از نواحی دمشق به نام زبدانی است .

صاحب تاریخ فوق ، از زید بن واقد نقل می کند که من هنگامی که می خواستند مسجد دمشق را بنا کنند ، سر مبارک حضرت یحیی علیه السلام را مشاهده کردم ، که از زیر یکی از ارکان قبه مسجد بیرون آوردند و پوست صورت آن حضرت و حتی موی سر مبارک تغییری نکرده بود . و هم در آن کتاب است که زید بن واقد گوید : موقعی که مسجد جامع دمشق را می ساختند من از طرف ولید سر کارگر بودم ، ناگاه گودالی باز شد ، و غاری نمایان گشت . جریان را به ولید گزارش دادیم ، چون شب فرا رسید ولید خودش در حالیکه پیشاپیش او شمع گرفته بودند آمد و به اندرون آن غار رفت ، دیدیم که کنیسه و نماز خانه کوچکی است به مساحت ۳ ذرع و در ۳ ذرع ، و صندوقی آنجاست ، ولید در صندوق را گشود ، در میان آن صندوق سبدی بود که در میان آن ، سر حضرت یحیی علیه السلام بود ، و بر آن سبد نوشته بود : (هذا راس یحیی بن زکریا) ولید دستور داد که سر مقدس را به جایگاهش بر گردانند ، و ستونی راکه بر قبر می گذارند با بقیه ستونها امتیازی داشته باشد . (۳۳۵)

یحیی علیه السلام این بنده صالح خدا فرزند زکریاست ، که خدای تعالی او را در سن پیری ، زکریا ، به وی عطا فرمود چنانچه آیات اول سوره مریم به آن اشاره می کند : (کهیعص * ذکر رحمه ربک عبده زکریا . . .) الایات . (۳۳۶)

این بزرگوار در دوران کودکی به مقام بزرگ نبوت نائل آمد (. . . واتیناه الحکم صبیا) (۳۳۷)

و آنقدر در نزد خدای تعالی مقام و منزلت داشت که امام محمد باقر علیه السلام بر حسب روایت کافی شریف فرمود : هر وقت خدای تعالی را می خواند ، جواب (لبیک یا یحیی) از خداوند می شنید .

او با این مقام ارجمند آنقدر از خوف خدای تعالی گریست که گوشت گونه های صورتش فرو ریخت پاره نمدی بر صورت خود می گذاشت تا اشک چشمهایش را به خود بگیرد و بر صورت مبارکش جاری نشود ، که اشک نمکین است و سوزش زخم را می افزاید . (۳۳۸)

بجز مرقد مطهر سر حضرت یحیی علیه السلام در مسجد جامع دمشق قبور دیگری نیز از انبیا علیه السلام است که تاریخ منتخب التواریخ از صاحب روضه الانام نقل می کند که گفته است قبر حضرت هود علیه السلام در دیوار جنوبی مسجد جامع دمشق است ، مقابل سر مبارک حضرت یحیی علیه السلام ، ولی نشانه ظاهری ندارد . و هم او گفته است که شمار زیادی از مورخین دمشق این مطلب را ذکر کرده اند .

ب - قبر هود علیه السلام

وهروی نیز در اشارات گفته است که قبر حضرت هود علیه السلام در دیوار سمت قبله مسجد است و بعضی از مورخین نقل کرده اند که نزد قبر حضرت هود علیه السلام سنگ قبری است که بر آن نوشته شده :

(و قضی ربک ان لا تعبدوا الا ایاه ولالوالدین احسانا) (۳۳۹) انا هود بن الجلود بن عاد بن عوص بن سام بن نوح . قال : جئتهم بالرساله و بقیت فیهم مده عمر فکذبونی فاخذهم الله بالریح العظیم)

یعنی : فرمان خداوندی است که بجز او کسی را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید ، منهم هود بن . . گوید من از طرف خداوند

پیام آوردم و تمام عمرم را در میان مردم بودم ولی آنان دروغگویم پنداشتند ، پس خداوند آنان را به وسیله بادی سهمناک گرفتار کرد . (۳۴۰)

ج . مقام حضرت خضر علیه السلام

حضرت خضر نبی علیه السلام همواره در این مسجد نماز می گذاشت ، در سمت شرقی قبله (جنوب شرقی) نزدیک مناره شرقی بوده است ، اکنون نزدیک به محراب اصلی مسجد و به موازات مقام هود علیه السلام بر دیوار قبله عنوان (هذا مقام خضر النبی علیه السلام) بر تابلویی سبز دیده می شود . شایان گفتن است در بسیاری از نقاط سوریه مقام حضرت خضر علیه السلام دیده می شود . آن حضرت بر اساس روایات تا ظهور حضرت حجه بن الحسن العسکری (عجل الله تعالی فرجه الشریف) زنده هستند ، پس از ظهور حضرت او هم خواهد آمد و در پشت سر حضرت نماز خواهد خواند و یارانش را به یاری حضرت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) دعوت خواهد کرد .

د- مکان نزول حضرت عیسی علیه السلام

مسلم از اوس بن اوس و از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که حضرت عیسی بن مریم علیه السلام کنار مناره شرقی دمشق ، یعنی مسجد جامع دمشق نزول خواهد کرد و کنار قطعه سنگی که حضرت موسی علیه السلام در (کوه طور) با عصای خود بر آن زد و دوازده چشمه جاری شده وجود دارد . (۳۴۱)

۳ . مراقد اهل بیت علیه السلام در شام

۱ . آرامگاه حضرت زینب علیه السلام

در جنوب شرقی دمشق ، پایتخت کشور سوریه ، قبری واقع شده است که در سالهای اخیر به صورت وسیع و بسیار آراسته و با شکوه تجدید بنا شده است . دلایل و شواهد فراوانی گواهی می دهد که قبر حضرت زینب کبری علیه السلام دختر امیر مومنان علیه السلام همین قبر است ، منتها دانشمندان گاهی از او به عنوان (ام کلثوم علیه السلام) و گاهی به نام (زینب علیه السلام) یاد کرده اند . توضیح اینکه مورخان نام صاحب این قبر را چهار گونه ذکر کرده اند :

۱ . عده ای از او فقط با نام ام کلثوم علیه السلام یاد کرده اند

۲ . گروهی او را زینب مکنی به ام کلثوم علیه السلام دانسته اند و گاهی این را نیز اضافه کرده اند که وی دختر حضرت زهرا علیه السلام بوده است .

۳ . دسته سوم او را زینب صغری مکنی به ام کلثوم علیه السلام می دانند و می گویند : او همسر محمد بن عقیل و مادرش کنیز بوده است

۴ . و بالاخره گروهی از دانشمندان شیعه و سنی تصریح کرده اند که کسی که در قریه راویه دفن شده است ، زینب کبری دختر امیر مومنان علیه السلام است که مادرش حضرت زهرا علیه السلام بوده است .

می توان این اقوال را بدین گونه جمع کرد که چون بنا به دلایل متعددی که دانشمندان ما ارائه کرده اند ، کنیه زینب کبری علیه السلام ام کلثوم بوده است ، لذا اختلافی میان نظریه یکم و دوم و چهارم وجود ندارد . نیز با توجه به اینکه نظریه سوم ، دلیل روشن تاریخی ندارد و دانشمندان ما این نظریه را رد کرده اند ، نتیجه می گیریم که صاحب قبر مزبور حضرت زینب کبری علیه السلام دختر بزرگ امیر مومنان علیه السلام و فاطمه زهرا علیه السلام است .

امام اینکه حضرت زینب علیه السلام چرا و چگونه به شام سفر کرده و چگونه در آنجا در گذشته است ؟ و نیز اینکه آیا وی در سال

قحطی همراه همسرش ، عبدالله بن جعفر علیه السلام ، به آنجا سفر کرده و یا در فاجعه حره و حمله سپاه یزید به مدینه به شام آمده است ؟ در منابع قدیم چیزی در این زمینه به چشم نمی خورد . البته در بعضی از کتابهای متاخرین و معاصرین جریان سفر این بانوی بزرگ نقل شده است ، ولی صحت و جزئیات آن روشن نیست .

از حافظ شمس الدین محمد بن طولون دمشقی متوفی ۹۵۲ هجری نقل شده است که وی در کتابی که درباره زندگی حضرت زینب علیه السلام تالیف نموده نوشته است که حضرت زینب علیه السلام در جریان فاجعه (حره) (سال ۶۲ هجری) به شام سفر کرد .

اما مرحوم علامه امینی از کتاب تحیه اهل القبور بالماثور نقل می کند که : زینب کبری علیه السلام در زمان عبدالملک مروان در سال قحطی همراه همسرش عبدالله بن جعفر به شام رفت تا عبدالله در آنجا به قرا و مزارعی که داشت رسیدگی کند . زینب علیه السلام در آن مدت در گذشت و در آنجا به خاک سپرده شد . اعتماد السلطنه نیز در کتاب (خیرات حسان) در این زمینه می نویسد :

(اما تربت زینب کبری علیه السلام به اصح روایات در یکی از قرای شام است . سال مجاعه که در مدینه اتفاق افتاد ، عبدالله جعفر با عیال به سمت شام روانه شد و در ایام توقف در قریه ای که اکنون مزار زینب کبری آنجاست ، آن بانوی معظمه ناخوش شده و به آن مرض درگذشت و همانجا به خاک رفت . (۳۴۲)

عقیله بنی هاشم زینب کبری علیه السلام

زینب کبری علیه السلام روز پنجم جمادی الاول سال ۵ یا ۶ هجرت در مدینه چشم به جهان گشود . خبر تولد نوزاد عزیز ، به گوش رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید . رسول خدا صلی الله علیه و آله برای دیدار او به منزل دخترش حضرت فاطمه زهرا علیه السلام آمد و به دختر خود فاطمه علیه السلام فرمود : (دخترم ، فاطمه جان ، نوزادت را برایم بیاور تا او را ببینم) فاطمه علیه السلام نوزاد کوچکش را به سینه فشرد ، بر گونه های دوست داشتنی او بوسه زد ، و آنگاه به پدر بزرگوارش داد . پیامبر صلی الله علیه و آله فرزند دلبند زهرای عزیزش را در آغوش کشیده صورت خود را به صورت او گذاشت و شروع به اشک ریختن کرد .

فاطمه علیه السلام ناگهان متوجه این صحنه شد و در حالیکه شدیدا ناراحت بود از پدر پرسید : پدرم ، چرا گریه می کنی ؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : (گریه ام به این علت است که پس از مرگ من و تو ، این دختر دوست داشتنی من سرنوشت غمباری خواهد داشت ، در نظرم مجسم گشت که او با چه مشکلات دردناکی روبرو می شود و چه مصیبتهای بزرگی را به خاطر رضای خداوند با آغوش باز استقبال می کند) در آن دقایقی که آرام اشک می ریخت و نواده عزیزش را می بوسید ، گاهی نیز چهره از رخسار او برداشته به چهره معصومی که بعدها رسالتی بزرگ را عهده دار می گشت خیره خیره می نگریست و در همین جا بود که خطاب به دخترش فاطمه علیه السلام فرمود : (ای پاره تن من و روشنی چشمانم ، فاطمه جان ، هر کس که بر زینب و مصائب او بگرید ثواب گریستن کسی را به او می دهند که بر دو برادر او حسن و حسین گریه کند) (۳۴۳)

نام گذاری زینب کبری علیه السلام

علی و فاطمه علیه السلام هیچ گاه در نامگذاری فرزندان خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیشی نمی گرفتند . نام بزرگوار (زینب) را نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله بر این بانوی بزرگ گذاشت . آری ، در نامگذاری ، فاطمه زهرا علیه السلام از علی بن ابیطالب علیه السلام سبقت نمی گیرد و علی علیه السلام هم از رسول خدا صلی الله علیه و آله جلو نمی افتد . رسول خدا نیز چشم به آسمان و گفته حق دارد . اسم مبارک زینب علیه السلام را جبرئیل امین از طرف خدای بزرگ آورد . از دو دختر حضرت علیه السلام ، یکی را زینب کبری و دیگری را زینب صغری علیه السلام نامیده اند ، نیز او را به ام الحسن مکنی فرمود (در بعضی روایات دارد که او را کلثوم هم گفته اند)

و حضرت را ملقب به عقیله کرده اند : عقیله بنی هاشم و عقیله الطالبیین . عقیله ، آن زن کریمه را گویند که در بین فامیل بسیار عزیز و در خاندان خود ارجمند باشد . زینب علیه السلام با القاب موثقه ، عارفه ، عالمه غیر معلمه ، فاضله ، کامله ، عابده آل علی و غیره معروف است ، و محدثه هم گفته شده است ، چنانکه وی را بطله کربلا یعنی قهرمان کربلا نیز نامیده اند .

امام سجاد علیه السلام درباره اش فرموده است : (انت بحمد الله عالمه غیر معلمه و فهیمه غیر مفهمه)

رویای شگفت حضرت زینب علیه السلام

مولف طراز المذهب ، از بحر المصائب و سایر کتب نقل می کند :

اواخر عمر رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود ، و زینب علیه السلام نزد جدش آمد و عرض کرد : یا جداه ، خواب دیدم باد تندی وزیدن گرفت که دنیا را تارک نمود و من از شدت باد در پناه درخت بزرگی جا گرفتم ، که ناگهان دیدم آن درخت عظیم در اثر فشار سخت باد از جا کنده شد ، خود را به درخت دیگر رساندم که شاخه همان درخت بود ، باز تند باد سخت آن را هم کند . پس از آن به شاخه دیگر آن درخت پناه بردم ، آن هم شکست . آنگاه به دو شاخه باقی مانده پناه بردم ، آنها هم یکی بعد از دیگری بر اثر تند باد حوادث از بین رفتند ، و من از شدت اضطراب از خواب بیدار شدم . پیغمبر صلی الله علیه و آله گریان شد و فرمود : آن درخت بزرگ ، من هستم که از میان شما می روم ، و شاخه اول آن مادرت فاطمه است ، و شاخه دومی پدرت علی علیه السلام و دو شاخه دیگر نیز برادرانت ، حسن و حسین علیه السلام ، هستند که با فقدان آنها جهان تیره و تار می گردد . (۳۴۴)

عبادت زینب کبری علیه السلام

حضرت زینب کبری علیه السلام در عبادت و بندگی وارث مادر و پدر بود . وی اکثر شبها را با تهجد به صبح می رساند و دائما قرآن تلاوت می فرمود . در روایت آمده است : زمانی که حضرت امام حسین علیه السلام برای وداع به خیمه ها آمد ، به زینب کبری علیه السلام فرمود : (یا اختاه لاتنسینی فی نافله اللیل) یعنی ، خواهرم مرا در نماز شب فراموش مکن ، به گفته بعضی از مورخین : تهجد و شب زنده داری زینب علیه السلام در طول عمرش ترک نشد ، حتی شب ۱۱ محرم حضرتش با آن همه فرسودگی و خستگی و دیدن آن مصیبتهای دلخراش ، این سنت حسنه را فراموش نکرد .

حضرت امام سجاد علیه السلام فرمود : در آن شب دیدم عمه ام در جامه نماز نشسته و مشغول عبادت است .

همچنین از امام سجاد علیه السلام روایت شده است که فرمود : عمه ام زینب علیه السلام با آن کثرت رنج و تعب از کربلا تا شام به نافله شب قیام و اقدام داشت ، اما در یکی از منازل دیدم با حالت نشسته مشغول خواندن نماز نافله است . سبب این امر را پرسیدم ، گفت : سه شب است که حصه طعام خود را به اطفال خردسال می دهم و امشب از نهایت گرسنگی ، قدرت ایستادن ندارم ، چه آن مردم بدبخت بسیار بر اهل بیت سخت می گرفتند .

شاید اگر حرکت علیا مخدره ، زینب کبری علیه السلام ، از کربلا ـ به کوفه و از کوفه به شام صورت نگرفته بود نهضت عاشورا نافرجام مانده و دین و عبادت محو و مندرس شده بود .

زهد علیا مخدره زینب علیه السلام

زینب کبری علیه السلام اعلا درجه رضا و تسلیم را دارا و حائز بود . زنی که شوهرش بحر الجود ، عبدالله بن جعفر علیه السلام بود ، و خانه اش بعد از منزل خلفا و ملوک در درجه اول عظمت بود و ارباب حوائج همواره در آن بیت الشرف تجمع داشته و برای خدمت ، کمر بسته ، آماده و فرمانبردار بودند - با این حال برای کسب رضای خدا از همه آنها صرف نظر کرد و از مال و جاه و جلال دنیوی به کلی چشم پوشید . حتی از شوهر (البته ، با رضای او) و نیز از اولاد و خدم و حشم چشم پوشید و به کمک برادرش امام حسین علیه السلام شتافت تا دین خدا را نصرت کند و برای جلب رضایت حق ، تن به اسارت داد تا آنکه به مقامات عالیه نایل گردید . (۳۴۵)

مجلس درس زینب کبری علیه السلام در کوفه

جزائری می نویسد : در ایامی که امیر المومنین علی علیه السلام در کوفه تشریف داشت ، آن مکرمه را مجلسی در منزل خود بود که برای زنها تفسیر قرآن بیان می فرمود . یکی از روزها تفسیر کهیعص (۳۴۶) را می فرمود ، در این بین امیرالمومنین علی علیه السلام وارد شده و فرمود : شنیدم تفسیر کهیعص را می نمایی ؟ عرض کرد : بلی یا ابتاه فدایت شوم . فرمود : ای نور دیده ، آن رمزی است در مصیبت وارده بر شما عترت پیغمبر . پس مصائب و نوائبی را که در آینده بر آنها وارد می شد برای آن مخدره بیان فرمود و با شنیدن آنها فریاد ناله و گریه آن مظلومه بلند شد . (۳۴۷)

جود و سخاوت زینب کبری علیه السلام

روزی میهمانی برای امیر المومنین علی علیه السلام رسید . آن حضرت به خانه آمده و فرمود : ای فاطمه ، آیا طعامی برای میهمان خدمت شما می باشد ؟ عرض کرد : فقط قرص نانی موجود است که آن هم سهم دخترم زینب می باشد . زینب علیه السلام بیدار بود ، عرض کرد : ای مادر ، نان مرا برای میهمان ببرید ، من صبر می کنم . طفلی که در آن وقت ، که چهار یا پنج سال بیشتر نداشته این جود و کرم او باشد ، دیگر چگونه کسی می تواند به عظمت آن بانوی عظمی پی ببرد ؟ زنی که هستی خود را در راه خدا بذل بنماید ، و فرزندان از جان عزیزتر خود را در راه خداوند متعال انفاق بنماید و از آنها بگذرد بایستی در نهایت جود بوده باشد . (۳۴۸)

اثر سریع نفرین زینب کبری علیه السلام در شام

سپهر در ناسخ گوید : اهل بیت علیه السلام را از دروازه ساعات ، که ابعد طرق به دار الاماره یزید بود ، داخل شام نمودند . نیز شهر شام را زینت کردند و پرده های زرنگار و دیبا به دیوارهای کوچه و بازار بیاویختند و زنان مغنیه ، بی پرده ، به نواختن طبول و دفوف دست افشان و پای کوبان بودند و یزید یکصد و بیست پرچم برای استقبال از ایشان برافراشت و مردم به همدیگر مبارکباد می گفتند و آن روز را عید قرار دادند .

نیز به روایت ابی مخنف ، عیال الله را از پای قصر عجوزه ای که او را ام الحجام می گفته اند عبور دادند . آن عجوزه ها با چهار زن دیگر در میان آن غرفه نشسته بود . چون چشم آن ملعون به آن سر مطهر افتاد که نور از جبین او ساطع بود ، با سنگی چهره مبارکش را مجروح ساخت ، چندانکه خون بریخت . چون علیاه مخدره زینب علیه السلام این بدانست ، با ناله و گریه روی خود را بخراشید و موی خود را پریشان کرد و دست به دعا و نفرین برداشت و عرض کرد : (اللهم خرب قصرها و احرقها بنار الدنیا قبل نار الاخره)

راوی گوید : قسم به خدای ، که چون آن دعا بفرمود ، در ساعت آن قصر ویران شد و منهدم گردید و آتشی در آن افتاد و همی بسوخت تا آنکه نشانی از او نمانده و یکسره خاکستر گردید ، و هم در آن حال بادی بوزید و خاکسترش را پراکنده ساخت ، چندانکه اثری از او بر جای نماند ، گویا هرگز علامتی و عمارتی و اهلی نبوده است .

خطابه و مرثیه سرایی حضرت زینب علیه السلام در شام

در بحر المصائب گوید : چون جناب زینب خاتون علیه السلام در کوچه و بازار شام رسید و سر حضرت سیدالشهدا را در پیش روی خود بدید و مردم شام اظهار خورسندی و سرور می نمودند و نای و طنبور می نواختند و آن سر مبارک در هر چند قدم به کلمه (لا حول و لا قوه الا بالله العظیم) متکلم می گشت ، آن مخدره آهی از دل برکشید و فرمود : (یا اخاه انظر علینا و لا تغمض عینک عنا و نحن بین العدی) در این حال سر مبارک تکلم کرد و فرمود : (یا اختاه اصبری ، فان الله تعالی معنا) . آن مخدره چون صدای برادر را شنید بحر غیرتش به جوش آمد و بی تابانه به آن قوم خطاب کرد که : ای گروه نامحمود ، همانا به قتل اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله خود و سید جوانان اهل بهشت ، و گردش دادن دختران و حرم سید انس و جان ، و تزیین شهر خود ، شادان هستید و

مباهات می کنید و مع هذا خود را از اهل اسلام می شمارید ؟ امیدوارم که خداوند جبار هرگز در شما به نظر رحمت ننگرد و بر شما نبخشاید .

برخی از کرامات زینب کبری علیه السلام

اولا- باید دانست که وجود زینب کبری علیه السلام اصولا- سراپا کرامت است ، چه آنکه وی برگی از آن شجره طیبه است که (اصلها ثابت و فرعها فی السما) ، ثانیا پرونده حیات و زندگانی او خود شهادت می دهد که سراپا کرامت بوده است . با این همه ، برای روشنایی چشم محبان و تنویر قلوب شیعیان به پاره ای از آنها اشاره می کنیم :

اول : همین قصه که فوقا ذکر شد و در آن ، حضرت زینب جلوه ای از غیب را به آن مرد نشان داد تا شان و مقام اهل بیت علیه السلام را بشناسند .

دوم : اجابت دعای او در حق ام الحجام و خراب شدن و آتش گرفتن فوری قصر او ، که در صفحات پیشین مذکور افتاد

سوم : داستان جبل جوشن که معدن مس بود و سقط طفلی که محسن نام داشت که در تاریخ ذکر شده است .

چهارم : تصرف او در نفوس ، هنگام قرائت خطبه در بازار کوفه ، حتی در جمادات ، چنانکه نوشته اند : هنگامی که فرمود ساکت شوید ، نفسها در سینه ها حبس شد و زنگهای شتران دیگر صدا برنیاورد

پنجم : لدنی بودن علم آن مخدره ، به گواهی امام زین العابدین علیه السلام که می فرمود : (یا عمه انت بحمدالله عالمه غیر معلمه . . .)

ششم : اجابت نفرین او در حق کسی که در مجلس یزید ، یکی از دختران امام حسین علیه السلام را به کنیزی خواست

هفتم : کیفیت متولد شدن او

هشتم : حکایت طبخ حریره است

نهم : خبر دادن از بقای آثار اهل بیت نبوت علیه السلام ، و سرعت زوال سلطنت بنی امیه ، در خطبه ای که در مجلس یزید قرائت کرد ، که الفاظ شیوا و جملات پر شور آن خطبه ، بتنهایی خود کرامتی است .

دهم : قصه شیر و فضه است که ثقه الاسلام کلینی آن را در روضه کافی روایت کرده و در بحار و دیگر کتب مقاتل نیز مسطور است .

یازدهم : استجابت دعای آن مخدره است در موقع آتش زدن خیمه ها ، و نفرین او به ان مرد کبود چشم که در تواریخ آمده است .

دوازدهم : دیدن او جبرئیل و رسول خدا صلی الله علیه و آله را در گودی قتلگاه . شیخ جعفر نقدی ، در کتاب مدکور ، از بحار از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که زینب ، در قتلگاه حضرت امام حسین علیه السلام پیغمبر صلی الله علیه و آله را دید و خطاب به سپاه یزید فرمود ای لشگر ، مگر نمی بینید پیغمبر خدا گریان است ؟ وای بر شما اگر نفرین کند زمین شما را فرو می برد و هلاک می نماید . فسوسا که آن سنگدلان اعتنایی به حرف وی نکرده ، بلکه آن را حمل بر جنون نمودند . مشاهده جبرئیل توسط آن مخدره نیز در تاریخ آمده است .

سیزدهم : علامه نوری در دار السلام کرامتی را از حضرت زینب علیه السلام به این شرح و روایت می کند :

سید محمد باقر سلطان آبادی ، که از بزرگان ارباب فضایل و راسخین در علم بوده ، فرموده است در بروجرد به مرض درد چشم مبتلا شدم ، بسیار سخت به حدی که علمای طب از معالجه عاجز آمدند . از آنجا مرا به سلطان آباد آوردند . مرض چشم شدت کرد و ورم بسیار نمود و دیگر سیاهی چشم نمایان نبود . از شدت درد چشم ، خواب و آرام از من برفت و تمامی اطبای شهر را برای من آوردند و همه اظهار عجز نمودند از معالجه ، و بعضی می گفتند تا شش ماه محتاج معالجه است و برخی چهل روز .

این بیانات ، روح مرا افسرده و خسته نموده حوصله بر من تنگ شد و فوق العاده نگران و مهموم شدم ، تا اینکه یکی از دوستان به

من گفت : بهتر است برای استشفا به زیارت مشرف شوی ، و من عازم سفر هستم با من بیا ، و چنانچه از خاک کربلا سرمه بکشی شفا خواهی یافت . گفتمش : با این حال چگونه می توانم حرکت کنم ؟ مگر طبیب اجازه بدهد . چون به طبیب رجوع کردم ، گفت : هرگز جایز نیست ، و اگر حرکت کنی یکسره نابینا خواهی شد و به منزل دوم نخواهی رسید که بکلی از دیده محروم خواهی شد . رفیق من رفت و من به خانه برگشتم .

یکی دیگر از دوستان من آمد و گفت : مرض ترا ، جز خاک کربلا و مقتل شهدا و مریضخانه اولیای خدا شفا نبخشد ، و ضمنا خود شرح داد که ۹سال مبتلاـ به طپش قلب بودم و همه اطبا از معالجه ام عاجز ماندند ، تنها از تربت قبر امام حسین علیه السلام شفا حاصل شد ، چنانچه میل داری متوکلا علی الله حرکت کن .

من با توکل حرکت کردم و در منزل دوم مرض شدت کرد و چنان چشم به درد آمد که از فشار درد چشم چپ به درد آمد . همه مصاحبین مرا ملامت کرده و متفقا گفتند : بهتر است که مراجعت کنی . چون هنگام سحر شد و درد آرام گرفت ، در خواب رفتم ، حضرت علیا مکرمه صدیقه صغری زینب کبری علیه السلام را در عالم رویا دیدم . بر آن حضرت وارد شدم و گوشه مقنعه او را گرفته بر چشم خود کشیدم و از خواب بیدار شدم ، دیگر هیچ المی و دردی در چشم سالم دیگرم هیچ فرقی نداشت و آن واقعه را به رفقا گفتم ، آنها به چشم من نگاه می کردند و می گفتند : ما آثار دردی نمی بینیم ، و هیچ فرقی بین دو چشم شما نیست ، و این کرامت را که از حضرت زینب علیه السلام ظاهر گشته بود برای همه رفقا از زوار و غیر زوار نقل کردم . (۳۴۹)

چهاردهم : نامه ای است که حاج شیخ محمد تقی صادق ، به زبان عربی نوشته و ما ترجمه آن را از کتاب توسلات یا راه امیدواران برگرفته ایم :

معظم له بعد از سلام و درود به مخاطب خود و به تمام مومنین از شیعه آل محمد صلی الله علیه و آله چنین می نویسد که تقدیم می دارم به سوی تو کرامتی را که هیچگونه شک و شبهه ای در او نباشد و آن کرامت از علیا مکرمه حضرت زینب علیه السلام بانوی بانوان عالم و برگرفته امت است . و آن قضیه این است که زنی به نام فوزیه زیدان (۳۵۰) از خانـدان مردمی صالح و متقی و پرهیزکار در یکی از قرای جبل عامل به نام جویه مبتلاـ به درد پای بی درمانی شد تا بجایی که به عنوان عمل جرای متوسل به بیمارستانهای متعدد گردید ولی نتیجه ای شد که سستی در رآنهاو ساق پای وی پدید امد و هیچ قادر به حرکت نبود مگر اینکه نشسته و به کمک دو دست راه می رفت و روی همین اصل ۲۵ سال تمام خانه نشین شد و به همان حال صبر می کرد و مدام به این حال می بود تا اینکه عاشورا فرا رسید ولی او دیگر از مرض بستوه آمده بود و عنان صبر از دست او بدر رفته ناچار برادران و خواهران خود را که از اطیاب مومنین به شمار می روند خواست و از آنان تقاضا کرد که او را به حرم حضرت زینب علیه السلام در شام می روند خواست و از آنان تقاضا کرد که او را به حرم حضرت زینب علیه السلام در شام برده تا در اثر توسل به ذیل عنایت دختر کبرای علی علیه السلام شفا یافته و از گرفتاری مزبور بدرآید .

ولی برادران پیشنهاد وی را نپذیرفتند و گفتند که شرعا مستحسن نیست که تو را با این حال به شام ببریم و اگر بناست حضرت زینب علیه السلام تو را شفا دهد همینجا که در خانه ات قرار داری برای او امکان دارد

فوزیه هر چه اصرا کرد بر اعتذار آنان می افزود ناچار وی خود را به خدا سپرد و صبر بیشتری پیشه کرد تا این که در یکی از روزهای عاشورا در همسایگی مجلس عزایی جهت حضرت سیدالشهدا علیه السلام بر پا بود ، فوزیه به حال نشسته و به کمک دو دست به خانه همسایه رفت ، از بیانات وعاظ استماع کرد و دعا کرد و توسل جست و گریه بسیاری کرده تا اینکه بعد از پایان عزاداری به حال مزبور به خانه آمد شب شد و به همان حال گریه و توجه به توسل بعد از ادای فریضه خوابید تا اینکه نزدیک صبح بیدار شد تا نماز صبح بخواند ولی هنوز فجر طالع نشده بود و او به انتظار طلوع فجر به سر می برد . در این اثنا متوجه دستی شد که بالای مچ وی را گرفته و یک نفری می گوید : قومی یا فوزیه برخیز ای فوزیه

او با شـنیدن این سـخن و کمک آن دست فوری برخاست و به دو قدم خود ایستاد و از عقال و پای بندی که از او برداشته شده بی اندازه مسرور و خوشحال گردید . آن وقت نگاهی به راست و چپ کرد احدی را ندید ، پس رو کرد به مادرش که در همان اطاق خوابیده بود و بنا کرد به الله اکبر و لااله الا الله گفتن وقتی که مادرش او را به آن حال دید مبهوت شد ، سپس از نزد مادرش بیرون دوید و به خارج از خانه رفت و صدای خود به الله اکبر و لااله الاالله بلند کرد تا اینکه برادرانش با شنیدن صدای خواهر به سوی وی آمدند وقتی آنان وی را به آن حال غیر مترقبه دیدند صدا به صلوات بلند کردند . آنگاه همسایگان خبردار شدند و آنان نیز صلوات و تهلیل و تکبیر بر زبان جاری داشتند . این خبر کم کم به تمام شهر رسیده و سایر بلاد وقرای مجاور نیز خبردار شدند و مردم از هر جانب برای دیدن واقعه می آمدند و تبرک می جستند و مرتب خانه او مرکز آیند و رند مردم دور و نزدیک بود . پس سلام و درود بی پایان بر تربیت یافته مکتب وحی حضرت زینب علیه السلام باد .

پانزدهم : شفای دختر هندی

در یکی از کتب مسطور است : موقعی که متولی باشـی حرم حضـرت زینب علیه السـلام صـحن و بقعه مطهر آن حضرت را در شام تعمیر می کرد ، مردم از اطراف برای آن حضـرت نـذورات می آوردنـد او به آنهـا قبض می داد . روزی یـک مرد هنـدی آمـد و از حضـرت زینب علیه السـلام برای حـل مشـکل خود درخواست کمـک کرد و گفت : من الان عهـد می کنم که اگر به حاجت خود رسـیدم ، شـخصا یک ضـریح جواهر نشان تهیه نمایم که بهای آن از یک میلیون دینار تجاوز کند ، زیرا من در ۲۴ بانک هندوستان سهم دارم . سپس به طرف شـهر بیروت رفت . طولی نکشـید که تلگرافی از او به این مضـمون به متولی باشی رسید که ، من دستور ساخت ضـریح جواهر نشانی را صادر کردم ، فلان روز ضـریح مزبور را با تشریفات خاصی به آنجا می آوریم و شما یک مجلس با شکوه بی سابقه ای به هزینه من از فلان بانک فراهم کنید .

چون روز موعود فرا رسید ضریح مقدس را با مراسم خاصی از هندوستان به آن محفل با اهمیت آوردند . شخص هندی شخصا نطق شگفت آوری نمود ، که مفاد آن چنین بود :

من دختری دارم که سالیان دراز از هر دو پا فلج بود ، با آنکه شاید فردی ثروتمندتر از من در هندوسـتان یافت نشود و در این مدت هر چه توانسـتم طبیب آوردم و دارو مصـرف کردم ، هیـچ سودی نکرد ، تا آنکه به زیارت حضـرت زینب علیه السـلام آمده از وی درخواست کمـک کردم و برای شـفای صبیه خود یک ضـریح جواهر نشان نـذر نمودم . در پی این توسل به بیروت رفتم و در آنجا تلگراف بشارت سـلامتی فرزنـدم به دس من داده شـد . لـذا خود را به وطن رسانـدم و از نزدیک ، توجه خاص حضـرت زینب علیه السـلام به او را که بکلی شفا یافته بود ، مشاهده کردم و همین سبب شیعه شدن عده ای بی شمار و باعث ازدیاد محبت شیفتگان آن حضرت گردید . (۳۵۱)

امام زمان علیه السلام در مصیبت عمه اش ، حضرت زینب علیه السلام ، خون می گرید

حاج ملا سـلطانعلی ، روضه خوان تبریزی ، که از جمله عباد و زهاد بوده گویـد : در خواب مشـرف به محضـر والای امام زمان علیه السـلام شـدم ، عرض کردم : مولانا آنچه در زیارت ناحیه مقـدسه ذکر شـده است که می فرمایـد : (فلا نـدبنک صـباحا و مساء و لا بکین علیک بدل الدموع دما) صحیح است ؟

فرمودند : بلی

عرض کردم : آن مصـیبتی که در سوگ آن به جـای اشک ، خون گریه می کنیـد کـدام است ؟ آیا مصـیبت علی اکبر علیه السـلام است ؟

فرمودند : نه . اگر علی اکبر علیه السلام زنده بود او هم در این مصیبت ، خون گریه می کرد .

گفتم : آیا مقصود مصیبت حضرت عباس علیه السلام است ؟

فرمودند : نه بلکه اگر حضرت عباس علیه السلام هم در حیات بود او نیز در این مصیبت خون گریه می کرد

گفتم : لابد مصیبت حضرت سیدالشهدا علیه السلام است ؟

فرمودند : نه حضرت سیدالشهدا علیه السلام هم اگر در حیات بود ، در این مصیبت خون گریه می کرد .

پرسیدم : پس این کدام مصیبت است ؟

فرمود : آن مصیبت اسیری زینب علیه السلام است (۳۵۲)

سفارش و توسل

آیت الله حاج میرزا احمد سیبویه ، ساکن تهران ، از آقای شیخ حسین سامرایی که از اتقیای اهل منبر در عراق بودند ، نقل کردند : در ایامی که در سامرا مشرف بودم روز جمعه ای طرف عصر به سرداب مقدس رفتم . دیدم غیر از من احدی نیست . حالی پیدا کرده و متوجه مقام صاحب الامر - صلوات الله علیه - شدم . در ان حال صدایی از پشت سر شنیدم که به فارسی فرمود : به شیعیان و دوستان بگویید که خدا را به حق عمه ام حضرت زینب - سلام الله علیها - قسم دهند که فرج مرا نزدیک گرداند . (۳۵۳)

اگر زینب نبود

کعبه بی نام و نشان می ماند اگر زینب نبود

بی امان دار الامان می ماند اگر زینب نبود

گرچه دادند انبیا هر یک نشان از کربلا

کربلا هم بی نشان می ماند اگر زینب نبود

مکتب سرخ تشیع کز غدیر آغاز شد

تا ابد بی پاسبان می ماند اگر زینب نبود

مکتب قرآن که از خون شهیدان جان گرفت

بی تحرک همچنان می ماند اگر زینب نبود

کاروان مهدویت در مسیر فتنه ها

بی امیر کاروان می ماند اگر زینب نبود

مجری احکام قرآن او بود با صبر خویش

دین حق بی حکمران می ماند اگر زینب نبود

کرد اسلام حسینی از یزیدی را جدا

حق و باطل توامان می ماند اگر زینب نبود

در شناسای مسیر حق و باطل فکرها

بی گمان اندر گمان می ماند اگر زینب نبود

شد گلستان کربلا از لاله های احمدی

وین گلستان در خزان می ماند اگر زینب نبود

شعله عالم فروز نهضت سرخ حسین

زیر خاکستر نهان می ماند اگر زینب نبود

ناله مظلومی لب تشنگان دشت خون

در گلوگاه زمان می ماند اگر زینب نبود

خون ثارالله رمزی را که بر صحرا نوشت

داغ ناکامی به جان می ماند اگر زینب نبود

ای (موید) (۳۵۴) هر چه هست از زینب و ایثار اوست

جان هستی ناتوان می ماند اگر زینب نبود

وفات علیا مخدره زینب علیه السلام

در بحر المصائب گوید : حضرت زینب علیه السلام بعد از واقعه کربلا و رنج شام و محنت ایام ، چندان بگریست که قدش خمیده و گیسوانش سفید گردید ، دائم الحزن بزیست تا رخت به دیگر سرای کشید .

نیز گوید : عیاه مخدره ام کلثوم علیه السلام ، بعد از چهار ماه از ورود اهل بیت علیه السلام به مدینه طیبه ، از این سرای پر ملال به رحمت خداوند لایزال پیوست . وقتی هشتاد روز از وفات ام کلثوم علیه السلام بگذشت ، شبی عیا مخدره زینب علیه السلام مادرش را در خواب دید و چون بیدار شد بسیار بگریست و بر سر صورت خویش بزرد تا از هوش برفت . زمانی که آمدند و آن مخدره را حرکت دادند ، دیدند روح مقدس او به شاخسار جنان پرواز کرده است . این وقت آل رسول و ذریه بتول ، در ماتم آن مخدره به زاری در آمدند چندانکه گویی اندوه عاشورا و آشوب قیامت برپا شد . و این واقعه جانگداز ، در دهم رمضان (یاچهاردهم رجب ، بنابر قول عبیدلی نسابه متوفی در سنه ۲۷۷ در کتاب اخبار زینبیات) از سال ۶۲ هجری روی داد . وفات این مخدره در سنه ۶۲ مورد اتفاق همگان است ، ولی در تارخ روز وفات وی بین مورخان اختلاف وجود دارد ، و گذشته بر دو قولی که ذکر شد ، بعضی نیز وفات او را در شب یکشنبه پنجم ماه رجب دانسته اند ، و الله اعلم بحقائق الامور .

فرزندان علیا مخدره زینب علیه السلام

سبط ابن جوزی در تذکره الخواص گوید : عبدالله بن جعفر را فرزندان متعدد بوده است : از آن جمله ، علی و عون الاکبر و محمد و عباس و ام کلثوم می باشند که مادر آنان حضرت زینب بنت علی بن ابیطالب علیه السلام از بطن فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است .

ابن قتیبه نیز درکتاب المعارف ، جعفر الاکبر را از بطن علیا مخدره زینب علیه السلام می شمارد .

مولف عمده الطالب گوید : زینب کبری دختر علی علیه السلام است که کنیت او ام الحسن بوده و از مادرش فاطمه زهرا علیه السلام نقل روایت می کند . وی به حباله نکاح پسر عمش ، عبدالله بن جعفر بن ابیطالب ، در آمد و علی و عون و عباس و غیر هم از وی پدید آمد .

در اعلام الوری می خوانیم که : زینب کبری علیه السلام به سرای عبدالله بن جعفر بن ابیطالب علیه السلام رفت و علی و جعفر و عون الاکبر و ام کلثوم علیه السلام از آن حضرت متولد گردید . وی از مادرش روایت می کند

شبلنجی در نور الابصار گوید : زینب علیه السلام را از عبدالله جعفر چهار پسر و یک دختر بوده است .

نیز می گوید : ذریه آن مخدره تاکنون در کمال عدت و کثرت در امصار و بلاد ، اسباب شرف و برکت هستند . ودر ناسخ آمده است : عون بن عبدالله و برادرش محمد ، که مادر آنها علیا مخدره زینب علیه السلام است ، در زمین کربلا به درجه رفیع شهادت رسیدند .

محل دفن زینب علیه السلام

راجع به محل دفن حضرت زینب علیه السلام سه نظر وجود دارد :

۱ . مدینه منوره ، در کنار قبور خاندان اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام یعنی در قبرستان بقیع

۲ . قاهره مصر

۳ . مقام معروف و مشهور در قریه (راویه) واقع در منطقه غوطه دمشق قول اول ، ظاهرا هیچ مدرکی بجز حدس و تخمین ندارد ، و مبتنی بر این نظریه احتمالی است که چون حضرت زینب علیه السلام پس از حادثه کربلاـ به مدینه مراجعت کرده است ، چنانچه رویداد تازه ای پیش نیامده باشد ، به طور طبیعی در مدینه از دنیا رحلت کرده و نیز به طور طبیعی در بقیع آرامگاه خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله دفن شده است .

در مورد قول دوم نیز ، که مصر باشد ، مدرک درستی در دست نیست

با تضعیف اقوال فوق ، اعتبار قول سوم ثابت می شود که قبر حضرت زینب علیه السلام را در قریه راویه از منطقه غوطه شام ، واقع در هفت کیلومتری جنوب شرقی دمشق ، می داند . در آنجا بارگاه و مرقد بسیار باشکوهی به نام حضرت زینب علیه السلام دختر امیر المومنین علیه السلام وجود دارد که همواره مزار دوستان اهل بیت و شیعیان و حتی غیر شیعیان بوده است . آنچه از تاریخ به دست می آید قدمت بسیار بنای این مزار است که حتی در قرن دوم نیز موجود بوده است ، زیرا بانوی بزرگوار سیده نفیسه ، همسر اسحاق موتمن فرزند امام جعفر صادق علیه السلام ، به زیارت این مرقد مطهر آمده است . (۳۵۵)

روز رحلت زینب کبری علیه السلام افلاکیان عزادارند

سید عالم ثقه جلیل حاج سید اسد الله اصفهانی مجاور کربلای معلی در سنه ۱۳۱۹ برای مولف کبریت احمر در کربلای معلی نقل کرد که حضرت حجت بن الحسن امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در عالم خواب به وی فرمود از روز وفات عمه شان حضرت زینب سلام الله علیها اهل آسمانها جمع می شوند و خطابه آن مخدره را که در کوفه خوانده است می خوانند و گریه می کنند ، و حضرت باید آنان را ساکت گردانند که شیرازه عالم از یکدیگر گسسته نشود . (۳۵۶)

نیز عالم بزرگوار مرحوم ملا علی خیابانی در کتاب وقایع الایام فی تتمه محرم الحرام داستانی طولانی رانقل می کند ، که آن مقدار از آن را که مربوط به جریان فوق می باشد در اینجا می آوریم .

راوی می گوید : در عالم رویا حضرت حجت بن الحسن العسکری علیه السلام را دیدم که درکمال آشفته حالی هستند . پیش رفته سلام کردم و از حال ایشان سوال نمودم . فرمودند بدان که ، از روزی که عمه ام زینب سلام الله علیها وفات کرده ، همه ساله در روز وفات آن مخدره ملائکه در آسمانها مجلس می گیرند و خطبه آن مخدره را که در بازار کوفه بیان کرده می خوانند و گریه می نمایند ، به طوری که من باید بروم و آنها را از گریه ساکت نمایم . امروز روز وفات عمه ام زینب علیه السلام بود و اکنون من از آن مجلس مراجعت نموده ام

زینب کبری علیه السلام پس از شهادت امام حسین علیه السلام بیش از یکسال و نیم نزیست ، اما در همین مدت کوتاه توانست مسیر تاریخ را تغییر دهد .

با اقدام زینب کبری علیه السلام شادی بنی امیه دیری نپاییده پیروزی دوامی نیافت و زمانی دراز نگذشت که نتیجه کار زینب علیه السلام به شکست و نابودی امویان منتهی شد .

آری ، هنوز زینب کبری علیه السلام از شام نرفته بود که یزید احساس کرد بر روی شادمانی یی که از قتل امام حسین علیه السلام به او دست داده است پرده تیره ای کشیده می شود و تیرگی آن اندك اندك شدید می گردد ، تا آنجا که به پشیمانی سخت مبدل شد و در سه سال باقی مانده عمر وی ، گریبان او را رها نکرد . (۳۵۷)

تکلم کردنش را هر که دیدی فاش می گفتی

لسان حیدری گویا که در طی لسان دارد

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است با آن همه مصیبت و مشقت که بر عمه ام زینب علیه السلام وارد آمده ، مع ذلک نماز شب از او ترک نشد . بس است برای اهل معرفت فرمایش حضرت خامس آل عبا اباعبدالله الحسین علیه السلام ، که در وداع آخرین به

خواهرش زینب کبری علیه السلام فرمود : (یا اختاه لاتنسینی فی نافله اللیل)
این مکرمه چون از عبادات به مقامات غیر متناهیه نائل شده ملقب به عابده شده . (۳۵۸)
امام حسین علیه السلام مقابل زینب کبری علیه السلام چشمها را روی هم گذاشت
نگارنده گوید : در ایام بمباران قم توسط صدام جنایتکار ، چندی به مسجد مقدس جمکران قم (که به نام ولی الله اعظم ، حضرت حجه بن الحسن العسکری ، امام زمان ، عجل الله تعالی فرجه الشریف بنا شده است) پناهنده شده بودم . روزی از آن مکان شریف برای زیارت حرم حضرت فاطمه معصومه علیه السلام کریمه اهل بیت علیه السلام به قم آمده و سپس به محضر مبارک آیت الله العظمی سید شهاب الدین نجفی مرعشی (قدس سره) رسیدم . از هر دری سخن به میان آمد تا اینکه حضرت آیت الله مرعشی فرمودند : وقتی که حضرت فاطمه زهرا علیه السلام قنداقه حضرت زینب علیه السلام را به محضر رسول الله صلی الله علیه و آله برد ، این نوزاد عزیز فاطمه علیه السلام چشم مبارک را برای هیچ کدام از اهل بیت علیه السلام باز نکرد . و تنها وقتی قنداقه در بغل امام عظیم حسین بن علی علیه السلام قرار گرفت چشم مبارک را گشود .
و افزودند : در مجلس یزید - علیه اللعنه و العذاب - نیز سر مبارک آقا از فراز نیزه به تمام اسرا نگاه کرد ، ولی وقتی که مقابل حضرت زینب کبری رسید ، چشمها را روی هم گذاشت و از گوشه های چشم مبارکش اشک جاری شد .
گویی می خواست فرموده باشد که : خواهر عزیز ، از اینکه این همه محبت به یتیمانم کرده اید ، ممنون شما هستم ، و بیش از این مرا خجل مکن .
امام زمان علیه السلام در حرم حضرت زینب علیه السلام
مرحوم خطیب شهیر حاج محمد رضا سقازاده ، در مقدمه کتاب (خصائص زینبیه) از زبان مرحوم آیه الله آخوند ملاعلی همدانی ، که در این اواخر بزرگترین شخصیت علمی و روحانی همدان بود و چندی پیش از پیروزی انقلاب اسلامی به رحمت الهی پیوست ، نقل می کند که : روزی در پاسخ حقیر راجع به مدفن حضرت زینب سلام الله علیها فرمودند :
آیه الله آقا ضیاء عراقی رضوان الله علیه فرمودند : شخصی شیعه مذهب از شهر قطیف حجاز به قصد زیارت حضرت ثامن الائمه امام رضا علیه السلام حرکت می کند . در وسط راه پولی را که برای مخارج رفت و آمد برداشته بود گم می نماید . با وقوع این حادثه ، نه دیگر روی برگشتن به وطن ، و نه خرج ادامه سفر را داشته است . لاجرم متوسل به ذیل عنایت حضرت بقیه الله الاعظم مولانا و مقتدانا الامام حجه بن الحسن العسکری روحی و ارواح العالمین له الفداء می شود . در همان حال ملاحظه می کند سید نورانی جلیل القدری با او همراهی می کند ، می فرماید : این وجه را بگیر ترا به سر من رای می رساند . در آنجا نزد وکیل ما ، حاج میرزا حسن شیرازی ، برو و بگو سید مهدی فرمودند : پولی از ما در پیش تو است ، این قدر بدهد تا به زیارت جدم علی بن موسی الرضا علیه السلام بروی . آن شخص می گوید متوجه نشدم که این بزرگوار کیست و از کدام جانب آمد ؟ عرض کردم : هرگاه به آیه الله شیرازی عرض کنم (سید مهدی فرمودند) از من می پرسد کیست و چه نشانه وسند و علامتی داری ؟ فرمود : به آقای شیرازی بگو سید مهدی فرمود به این نشانی که امسال در فصل تابستان شما با حاج ملا علی کنی طهرانی در شام در حرم عمه ام (زینب کبری علیه السلام) مشرف بودید و چون از کثرت زوار و ازدحام جمعیت در سطح حرم زباله ریخته بودند شما عبای خود را از دوش برداشته و در دست جمع کرده و به آن وسیله حرم را جاروب کردی و در گوشه ای از حرم گرد آوردی و حاج ملا علی کنی با دستهای خود آنها را برداشته و بیرون برد ، من آنجا بودم .
قطیفی می گوید : وقتی در سر من رای به خدمت آیه الله شیرازی رسیدم و مطلب را عرض کردم ، بی اختیار از جا بلند شد و دست در گردنم انداخت و چشمهایم را بوسید و تبریک گفت
بعد گفت : در تهران خدمت آیه الله کنی رسیدم وماجرا را گفتم . وی نیز مطلب را تصدیق کرد ولیکن قلبا ناراحت شد که چرا

حواله و فرمانی به ایشان از جانب آن حضرت صادر نشده است . (۳۵۹)

۲ . حضرت ام کلثوم علیه السلام

ام کلثوم ، بنت فاطمه الزهرا علیه السلام عمه دیگر حضرت رقیه از بطن دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد ، که ابن عبدالبر در استیعاب او را نام برده ، و سبط بن جوزی نیز در تذکره الخواص گوید : حضرت فاطمه علیه السلام را فرزندانی به این ترتیب بوده است : حضرت امام حسن ، حضرت امام حسین علیه السلام ، زینب علیه السلام و ام کلثوم علیه السلام

علامه خبیر ، سید محسن امین عاملی ، در اعیان الشیعه از وی نام برده ، و در پایان شرح حال او گوید : او را به حباله نکاح عون بن جعفر طیار رضی الله عنه در آوردند . (۳۶۰)

روایت شده است که چون حضرت سیده النساء ، فاطمه الزهرا علیه السلام دنیا را وداع گفت ، حضرت ام کلثوم علیه السلام برقعی به صورت انداخته و عبایی بر سر کشد که دامن آن به روی زمین می کشید و با ناله جانسوز پیاپی می گفت : یا ابتاه ، یا رسول الله ، الان مصیبت و سختی پنهان شدن تو در نظر ما آشکار گردید و این فراقی است که هرگز لقایی بعد از آن نخواهد بود .

دو شیخ بزرگوار ، مفید و طوسی ، در امالی خویش آورده اند که : انه لما ضرب امیر المومنین علیه السلام احتمل فادخل داره فقعدت لبابه عند راسه و جلست ام کلثوم عند رجلیه ففتح عینیه فنظر الیها فقال الرفیق الاعلی خیر مستقر و احسن مقیلا فنادت ام کلثوم وا ابتاه ثم جاءت الی عبدالرحمن بن ملجم و قالت : یا عدوا الله قتلت امیرالمومنین علیه السلام قال : انما قتلت اباک قالت : یا عدوا الله انی لارجوان لا یکون علیه باس قال : فارک لها تبکین علیه و الله لقد ضربته لو قسمت بین اهل الکوفه لاهلکتهم .

یعنی هنگامی که ابن ملجم ملعون ضربت بر فرق امیر المومنین علیه السلام زد آن حضرت را به سوی خانه حمل دادند ، لبابه بالای سر آن حضرت و ام کلثوم علیه السلام نزدیک قدمهای آن حضرت نشستند . حضرت در این وقت دیدگان حق بین خود را گشود و به جانب ام کلثوم لانظری افکند و فرمود : اکنون به سوی خداوند مهربان سفر می کنم که بهترین مقام و نیکوترین منزل است . ناله ام کلثوم علیه السلام به وا ابتاه بلند شد ، سپس به نزد ابن ملجم لعین آمد و فرمود : ای دشمن خدا ، کشتی امیرالمومنین علیه السلام را ؟ آن ملعون گفت : من امیرالمومنین علیه السلام را نکشتم ، بلکه پدر ترا کشتم . آن مخدره فرمود : امیدوارم که بر پدرم ا این ضربت باکی نباشد ، آن ملعون گفت : (گویا) می بینم که بر مرگ پدرت ناله و گریه می کنی ، زیرا به خدا قسم ، ضربتی بر او زدم که اگر آن را بر همه اهل کوفه قسمت کنند همه را هلاک خواهد کرد .

خطبه علیا مخدره ام کلثوم علیه السلام در کوفه

سید بن طاووس در لهوف می نویسد : بعد از ذکر خطبه علیا مخدره فاطمه بنت الحسن علیه السلام ، ام کلثوم این خطبه را قرائت نمود :

(قالت : یا اهل الکوفه سواه لکم ما لکم خذلتم حسینا و قتلتموه و انتهبتم امواله و ورثتموه و سبیتم نساه و نکبتموهن فتبا لکم و سحقا ویلکم اتدرون ای دواه دهتکم ؟ وای وزر علی ظهوتکم حملتم ؟ وای دما سفکتموها ؟ وای اموال نهبتموها ؟ وای کریمه سبیتموهن ؟ وای صبیه سلبتموهن ؟ قتلتم خیر رجالات بعد النبی صلی الله علیه و آله و نزعت الرحمه من قلوبکم الا ان حزب الله هم الفائزون و حزب الشیطان هم الخاسرون ،) ثم قالت :

قتلتم اخی صبرا فویل لامکم

ستجزون نارا حرها یتوقد

سفکتم دما حرم الله سفکها

و حرمها القرآن ثم محمد

الا فابشروا بالنار انکم غدا

لفی سقر حقا یقینا مخلد

و انی لابکی فی حویتی علی اخی

علی خیر من بعد النبی مولد

بدمع غریز مستهل مکفکف

علی الخد منی دائما لیس یجمد

یعنی : ای اهل کوفه ، قبیح باد روهای شما . شما را چه پیش آمد که از نصرت حسین علیه السلام دست بازداشتید و او را مخذول کردید ، تا اینکه او را شهید کردید و اموال او را به غارت بردید و آن را میراث خود شمردید و عیالات او را اسیر کردید و آنها را برهنه و دچار بدبختی نمودید ؟ اف باد بر شما ، و دور باد رحمت حق از شما . ای وای بر شما . آیا میدانید چه مصیبت بزرگی بر پا کردید و چه گناه عظیمی مرتکب شدید و چه خون پاکی را ریختید و چه اموالی را غارت کردید و چه دختران پرده نشین و بانوان آل طه و یس را اسیر کردید ؟

شما کسی را کشتید که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بهتر از همه جهانیان بود ، و از سوء کردار شما رحمت از دلهای شما برطرف گردید و دچار قساوت و ضلالت شدید . همانا حزب خداوند فائز و رستگارند و حزب شیطان خاسر و زیانگار . مادرانتان به عزایتان بنشینند ، که برادرم را با شکنجه کشتید ، بزودی جزا داده خواهید شد به اتشی که خاموشی ندارد . شما خونی را ریختید که خداوند متعال و قرآن و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را حرام کرده بود . همانا به شما بشارت می دهم که فردای قیامت در قعر جهنم مخلد خواهید بود و من تا زنده هستم ، بر برادرم که بهترین مولود پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله بود ، خواهم گریست ، به اشکی که چون سیل به صورت من جاری و متراکم باشد و هرگز خشک نشود

گفتگوی شجاعانه ام کلثوم علیه السلام با ابن زیاد

سپهر می نویسد : چون سخنان زینب علیه السلام در مجلس ابن زیاد پایان یافت ، ام کلثوم آغاز سخن کرد و فرمود : (یابن زیاد . ان کان قرت عینک بقتل الحسین فقد کانت بعین رسول الله قرت برویته و کان یقبله و یمص شفتیه و یحمله هو و اخوه علی ظهره فاستعد غدا للجواب)

یعنی : ای پسر زیاد . اگر چشم توبه قتل حسین علیه السلام روشن گردید ، (بدان که) هر آینه چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله به دیدار او خرسند می شد و حضرتش پیوسته حسین علیه السلام را می بوسید و لبهای او را می مکید و او را در آغوش می کشید و گاهی او را با برادرش حسین علیه السلام ، بر دوش خود سوار می نمود ، پس خود را آماده پاسخگویی در روز قیامت (و در برابر محکمه عدل الهی) ساز .

ممانعت ام کلثوم علیه السلام از گرفتن اطفال ، صدقه اهل کوفه را

مسلم جصاص گوید : مردم کوفه را دیدم که بر حال اطفال اهل بیت علیه السلام رقت آورده و از فراز بام نان و خرما به ایشان بذل می نمودند و کودکان نیز گرفته و بر دهان خود می گذاشتند . اما ام کلثوم علیه السلام آن نان پاره ها و گردوها و خرماها را از دست و دهان کودکان می ربود و می افکند . پس بانگ بر اهل کوفه زد و فرمود : (یا اهل الکوفه . ان الصدقه علینا حرام) ، یعنی : ای اهل کوفه دست از بذل این اشیا باز گیرید که صدقه بر ما اهل بیت روا نیست .

نیز زمانی که ام کلثوم علیه السلام دید زنان کوفه برکاروان اسرا زار زار می گریند ، سر از محمل بیرون کرد (فقالت لهم : یا اهل الکوفه تقتلنا رجالکم و تبکینا نساوکم ؟ فالحاکم بیننا و بینکم الله یوم فصل القضا)

یعنی : ای اهل کوفه ، مردان شما مردان ما را می کشند و زنان شما بر حال ما گریه می کنند ؟ در فردای قیامت ، خداوند متعال بین ما و شما حکم خواهد فرمود .

اثر دعای ام کلثوم علیه السلام در شهر سیبور

سپهر ، در ناسخ گوید : چون اهل بیت رسول خدا را به سیبور (نام شهری نزدیک کفرطاب) کوچ دادند ، اهل سیبور جمع شده و پیران و جوانان آنها گرد آمدند . سپس شیخی سالخورده که زمان خلافت عثمان را درک کرده بود ، از میانشان برخاست و گفت : فتنه برنینگیزید که همانا این سرها را در تمام امصار و بلدان گردانیده اند و کسی از در منع سخن نکرده است ، بگذارید تا از شهر شما هم بگذرانند . جوانان گفتند که : والله ، هرگز نمی گذاریم این قوم پلید شهر ما را به قدوم خویش آلوده سازند . در زمان ، بشتافته و پل روی آب را که از آن عبور می شد ، قطع کردند و ساخته جنگ شدند . در پی این ماجرا ، حرب در پیوست و رزمی سخت بر پای ایستاد ، چندانکه ششصد تن از لشگر ابن زیاد دستخوش تیغ فولاد شدند و جماعتی نیز از جوانان سیبور به خاک افتادند . در این وقت ام کلثوم علیه السلام فرمود : نام این بلد چیست ؟ گفتند : سیبور است . فرمود : (اعذب الله شرابهم و ارخص اسعار هم و رفع ایدی الظلمه عنهم) ابو مخنف گوید : از اثر دعای ام کلثوم ، اگر جهان همه انباشته ظلم و جور بودی ، در اراضی ایشان جز آیت نعمت و بذل و رایت قسط و عدل افراشته نگشتی .

اثر نفرین ام کلثوم علیه السلام در شهر بعلبک

نیز صاحب ناسخ گوید : چون اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را به بعلبک نزدیک کردند ، به حاکم بعلبک نوشتند که : اینک سرهای خوارج و اهل بیت ایشان است که به درگاه یزید حمل می دهند ، علف و آذوقه مهیا کن و به استقبال ما بیا . حاکم بعلبک فرمان داد تا جای آسایش و آرامش از بهر ایشان مهیا ساختند و از سویق و سکر و دیگر مشروبات و ماکولات فراهم آوردند و دفها بنواختند و رایتها برافراختند و در بوقها بدمیدند و آن کافران را استقبال کردند و به شهر در آوردند . در این وقت ام کلثوم علیه السلام فرمود : نام این بلند چیست ؟ گفتند : بعلبک . فقالت : (اباد الله تعالی خضرائهم و لا اعذب الله شرابهم و لا رفع الله ایدی الظلمه عنهم) قال ابو مخنف : (و لو ان الدنیا کانت مملو عدلا و قسطا لما انالهم الا ظلما و جورا)

یعنی : آن مخدره در حق آنها نفرین کرد که خدای تعالی نابود کند وسعت معیشت شما را و خوشگوار نگرداند آب شما را و دست ظالمان را از سر شما کوتاه نکند ، و ابو مخنف گوید : اگر همه دنیا را عدالت و رفاه فرا گیرد ، در بعلبک جز آثار ظلم و بیچارگی چیز دیگر نیست .

ورود ام کلثوم علیه السلام به دروازه شام و توصیه او به شمر لعین

سید بن طاووس در لهوف گوید : چون کاروان اسرای اهل بیت علیه السلام نزدیک دروازه شام رسیدند ، ام کلثوم علیه السلام شمر بن ذی الجوشن را طلب کرد و فرمود : مرا با تو حاجتی است . گفت : حاجتت چیست ؟ فرمود : اینک شهر دمشق است ، ما را از دروازه ای داخل کن که مردمان در آن کمتر انجمن باشند و بگو سرهای شهدا را از میان محملها دور کنند تا مردم به نظاره سرها مشغول شده و به حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله ننگرند . شمر ، که خمیر مایه شرارت بود ، چون مقصود آن مخدره بدانست یکباره بر خلاف مقصود آن مخدره کمر بست و فرمان داد تا سرهای شهدا را در خلال محملها جای دهند و ایشان را از دروازه ساعات ، که مجمع رعیت و رعات بود ، به شهر در آوردند تا مردم بیشتر بر آنها نظاره کنند

و سپهر در ناسخ گوید : در آن حال ، شمر ، حامل سر حضرت امام حسین علیه السلام بود و پیوسته گفت : (انا صاحب رمح طویل ، انا قاتل الدین الاصیل ، انا قتلت ابن سید الوصیین و اتیت براسه الی یزید امیرالمومنین)

ام کلثوم علیه السلام چون بشنید که شمر به عمل خویش افتخار کرده و می گوید : من صاحب نیزه بلند و کشنده فرزند ارجمند سید اوصیا و قتال کننده با دین اصیل بلند پایه می باشم ، یکباره آتش خشمش زبانه زدن گرفت و فرمود : (و فیک الکثکث یا لعین بن اللعین ، الا لعنه الله علی الظالمین یا ویلک اتفتخر علی یزید الملعون بن الملعون بقتل من ناغاه فی المهد جبرئیل و من اسمه مکتوب علی سرداق عرش الجلیل و من ختم الله بجده المرسلین و قمع بابیه المشرکین فاین مثل جدی محمد المصطفی و ابی

المرتضی و امی فاطمه الزهرا صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین)

یعنی : خـاک بر دهـانت بـاد ای ملعـون . لعنت خداونـد بر سـتمکاران بـاد . وای بر تـو . آیـا فخر می کنی بر یزیـد ملعون که به قتل رسانیـدی کسـی را که جبرئیـل در گهواره برای او ذکر خواب می گفت و نام گرامیش در سـرداق عرش جلیل پروردگار ، مکتوب است ؟ کشتی کسی را که خداوند متعال پیامبری را به جد وی ، رسول خدا ، خاتمه داد . آیا افتخار تو این است که به قتل رسانیدی کسـی را که پـدرش نابود کننـده مشـرکین بود ؟ کجا جـدی و پـدری و مـادری مثل جـد و پـدر و مادر من پیدا خواهد شد ؟ خولی اصبحی که نگران این بیانات بود ، به ام کلثوم علیه السلام گفت : تابین الشجاعه و انت بنت الشجاع ، یعنی تو هرگز از شجاعت سر بر نتابی ، همانا تو دختر مرد شجاعی هستی .

مراجعت ام کلثوم علیه السلام از شام به مدینه و مرثیه سرایی او

در جلـد عاشـر بحار (طبع کمپانی) و غیر آن مروی است که چون یزیـد خواست عیال الله را روانه مدینه نماید اموال و اثقال و عطایا را بر زبر هم نهاد . . . تا آنجا که گویـد : آنگاه روی به مـدینه نهادنـد ، چون دیوارهای مـدینه نمودار گردید ، ام کلثوم با دلی پر از اندوه سیلاب اشک از دیده جاری ساخته به قرائت این مرثیه پرداخت و زمین و آسمان را منقلب ساخت :

مدینه جدنا لا تقبلینا

فبا لحسرات و الا حزان جئنا

الا اخبر رسول الله عنا

بانا قد فجعنا فی اخینا

ایـن شـعر منسـوب به ام کلثـوم سـلام الله علیهـا در کتب مقاتـل مفصـل آمـده برای تیمن و تـبرک دو بیت از آن را زینت بخش این مجموعه نمودیم .

آنگاه بر سـر قبر مادرش ، فاطمه زهرا علیه السـلام آمـد و از بانگ ناله و عویل ، شور محشـر برپا کرد . مردم گریبانها چاک زدنـد ، صورتها خراشیدند ، و ناله واحسیناه به چرخ برین رسانیدند . در آن وقت ام کلثوم علیه السلام ، با چشم پر آب و قلب کباب ، بر سر قبر مادر این مرثیه را بگفت که سنگ را آب و آب را کباب نمود :

افاطم لو نظرت الی السبایا

بناتک فی البلاد مشتتینا

افاطم لو نظرت الی الحباری

و لو ابصرت زین العابدینا

افاطم لو رایت بتنا سهاری

و من سهر المیالی قد عیینا

افاطم ما لقیت من عداک

فلا قیرات مما قد لقینا

فلو دامت حیاتک لم تزالی

الی یوم القیامه تندبینا

وفات علیا مخدره ام کلثوم علیه السلام

در بحر المصائب گویـد که : ام کلثوم علیه السـلام چون وارد مـدینه شـد (بعد از واقعه جانسوز کربلا) بعد از چهار ماه از این سـرای پربلا به رحمت خداونـد لایزال پیوست ، بنا بر قول علامه حلی در منهاج الصـلاح و شـیخ کفعمی در مصـباح و شـیخ مفید در ارشاد

(که می فرمایند ورود اهل بیت علیه السلام در مدینه بیستم شهر صفر بوده است) وفات آن بانوی بزرگوار بایستی تقریبا در اواخر شهر جمادی الثانی ۶۲ از هجرت باشد ، و الله العالم . و در مدفن این مخدره به نام ام کلثوم علیه السلام غیر مدینه و در جای دیگر ذکری ندارد . سلام الله علیها و علی جدها و امها و ابیها و اخویها . (۳۶۱)

۳ . حضرت سکینه دختر امام حسین علیه السلام مصر - شام

مادرش رباب دختر امر القیس بن عدی بن اوس بن جابر بود . این شعر منسوب به امام حسین علیه السلام است :

لعمرک اننی لاحب دارا

تضیفها سکینه و الرباب

احبهما و ابذل بعد مالی

و لیس للائمی بها عتاب

و لست لهم و ان عتبوا مطیعا

حیاتی او یغیبنی التراب (۳۶۲)

اصبغ بن عبدالعزیز بن مروان بن حکم سکینه را خواستگاری کرد ، او را به مصر بردند ، موقعی رسید که اصبغ مرده بود .

در شعر منسوب به حضرت سید الشهدا علیه السلام به سکینه علیه السلام با عنوان خیره النسوان (بهترین زنان) خطاب شده است .

او که تمام انقلابات زمان را درک و خود در دانش و ادب سر آمد زنان عصر بود ، در انقلاب حسینی و بیداری زنان نسبت به فجایع بنی امیه نقش موثری داشت و در کاروان اسرای شام همچون عمه اش زینب علیه السلام ، در نگهداری کودکان و تبلیغ اهداف حسینی تلاش می کرد .

حضرت سکینه علیه السلام ، هم در مصر و هم در باب الصغیر شام ، قبه و بارگاه و زایران زیادی دارد که از همه کشورهای اسلامی به زیارتش می روند . حضرت سکینه علیه السلام که سالها پس از قضیه کربلا زنده بود ، یکی از راویان صحنه کربلا و یاد آور فداکاری یاران امام حسین علیه السلام است . (۳۶۳)

۴ . فاطمه صغری علیه السلام دختر امام حسین علیه السلام مدینه - شام للّه للّهللّه

فاطمه صغری دختر امام حسین علیه السلام از (ام اسحاق) بنت طلحه بن عبیدالله بن تیمیه بوده است . (۳۶۴) وی در سال سی ام هجری به دنیا آم د و در واقعه کربلا نیز حدود سی سال سن داشته است . (۳۶۵) لذا می توان گفت از خواهرش حضرت سکینه علیه السلام بزرگتر بوده است . فاطمه صغری زنی بزرگوار و دارای مقام عالی دینی و علمی بود ، به طوری که پدرش سید الشهدا علیه السلام به این امر شهادت داده است و آن هنگامی بود که حسن مثنی برای خواستگاری یکی از دختران امام حسین علیه السلام آمد حضرت به او فرمود : من فاطمه را برای تو بر می گزینم که به مادرم حضرت فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار شبیه ، و در دین ، تمام شب به نماز و عبادت می پردازد ، روزها را روزه می دارد و در شکل مشابه حور العین است . (۳۶۶) او از پدر ، برادرش - امام زین العابدین علیه السلام - و عمه اش - حضرت زینب علیه السلام - عبدالله بن عباس و اسما بنت عمیس حدیث روایت می کرده و فرزندان او ، عبدالله ، ابراهیم ، حسین همچنین ام جعفر ، ابوالمقدم ، و زهیر بن معاویه نیز از او حدیث نقل کرده اند ، احادیث او در سنن ترمذی ، ابوداود ، ابن ماجه ، نسایی ، و تالیفات ابن حجر آمده است . فاطمه صغری علیه السلام در منزل فاطمه زهرا علیه السلام مادر بزرگش - در مسجد النبی صلی الله علیه و آله می زیست وقتی ولید دستور تخریب خانه های مسجد النبی صلی الله علیه و آله را صادر کرد او به خارج مسجد رفته ، و در آنجا خانه ای ساخت ، چاهی حفر کرد که برکت فراوانی داشت . این چاه را زمزم می خوانده و مردم از آن تبرک می جستند .

فاطمه علیه السلام همانند زینب کبری علیه السلام در حوادث کربلا مامن و پناهگاه اهل بیت علیه السلام بوده و دربارگاه عبیدالله بن

زیاد و یزید خطبه های غرا خوانده است . او به سال ۱۱۰ هجری وفات یافت . (۳۶۷)

پشت قبر سکینه علیه السلام و ام کلثوم علیه السلام سمت چپ آن ، قبری منسوب به فاطمه صغری علیه السلام دختر امام حسین علیه السلام است .

در بیشتر منابع روایت می کنند که فاطمه صغری علیه السلام در منزل خود ، یعنی در پشت مسجد النبی صلی الله علیه و آله وفات یافت و در بقیع به خاک سپرده شد .

در کتاب از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تا حضرت زین العابدین علیه السلام نوشته شیخ علی فلسفی ، چاپ ۱۴۱۳ هجری قمری چنین نقل می کند :

فاطمه صغری علیه السلام در شهر شام مدفون و دارای بقعه و حرم بسیار زیبا و زائرین فراوانی دارد و اضافه می کند : در کتاب بحار الانوار ، ص ۲۴۷ از کتاب مناق و نیز در کتاب ناسخ التواریخ ص ۴۹۵ از حضرت سجاد علیه السلام روایت می کند که مرغی روز عاشورا پر و بال خود را در خون امام حسین علیه السلام بیالود و پرواز نمود و به مدینه رسید و بر سر دیوار خانه فاطمه صغری علیه السلام دختر امام حسین علیه السلام نشست و فاطمه علیه السلام بر او نگریست و متوجه یتیمی خود گردید و این اشعار را بگفت :

نعب الغراب فقلت من

تنعماه و یلک یا غراب

قال : الامام ، فقلت : من

قال : الموفق للصواب

ان الحسین بکربلا

بین الاسنه و الضراب

گفت ای مرغ چرا حال پریشان داری

از غم کیست چنین ناله و فغان داری

اشک خونین ز چه از چشم ترت می ریزد

گو به من خون که از بال و پرت می ریزد

من ماتم زده آخر پدر در سفر است

ز غم دوری او خون دلم در بصر است

نه خبر از پدر و نه ز برادر دارم

روز و شب آروزی دیدن اکبر دارم

تو مگر هدهدی و سوی سبا آمده ای

یا مگر قاصدی از کرب و بلا آمده ای

بلکه آورده ای ای مرغ به این شوین و شین

به صغرای جگر خون خبر مرگ حسین

گفت : ای فاطمه با شور و نوا آمده ام

قاصد مرگم و از کرب و بلا آمده ام

کربلا یکسره صحرای منا بود امروز

روز قربانی شاه شهدا بود امروز

فاش گویم پدرت از ستم شمر و سنان

کشته شد با لب عطشان به لب آب روان

۵ . میمونه دختر امام حسن علیه السلام

۶ . حمیده دختر مسلم بن عقیل علیه السلام

این دو بانوی بزرگوار (در مقبره اسماء بنت عمیس همسر جعفر بن ابیطالب علیه السلام می باشند) در یک حجره و مقبره قرار دارند که در پشت مقابر سکینه و ام کلثوم علیه السلام در سمت چپ قبر عبدالله بن جعفر صادق علیه السلام واقع شده است . بر بالای حجره آنان گنبدی به رنگ سبز و در داخل آن تابوتی بزرگ و چوبین دیده می شود . حجره مذکور در سال ۱۳۳۰ هجری بازسازی شده و به وسیله پلکانی به زیر زمین داخل آن راه است که در آن جا هر سه قبر در کنار هم می باشد .

قبر اول از (حمیده دختر مسلم بن عقیل علیه السلام) متوفی سال هفتاد هجری - قبر دوم از (اسما بنت عمیس) . همسر جعفر طیار و علی علیه السلام متوفی سال ۶۵ هجری ، و سومین قبر نیز از میمونه دختر امام حسین علیه السلام است که هر سه در داخل یک مقبره کاشیکاری شده و چوبین قرار دارند . (۳۶۸)

۷ . عبدالله بن جعفر طیار - باب الصغیر

پدرش شهید عالیقدر اسلام حضرت جعفر طیار ، و مادرش اسما بنت عمیس می باشد . او برادرزاده و داماد حضرت امیرالمومنین علیه السلام است . عبدالله از اسخیا و بخشندگان مشهور عرب بوده است . همچنین در حمایت از خاندان نبوی و ارادت به آستان علوی و علاقه به حسنین علیه السلام مشهور است .

در سنین جوانی در جنگهای روم و جهادهای حضرت امیر المومنین علیه السلام شرکت داشت و از فرماندهان شجاع بود . در قضیه کربلا احتمالا به اجازه امام در حجاز مانده و پسرانش را برای قربانی در راه خدا به همراه امام حسین علیه السلام به کربلا فرستاد که به شهادت رسیدند . پس آز آن نیز هرگز زبان به ندامت و ناشکری نگشود . گویند : وقتی خبر شهادت فرزندان خویش را دریافت به عزاداری پرداخت ، غلامش بر زبان راند که این مصیبت به خاطر حسین علیه السلام به ما رسیده است ، عبدالله سخت برآشفت و غلام را توبیخ کرد .

نوشته اند که عبدالله به خاطر املاکی که در شام داشت به آنجا مسافرت کرده و در همانجا درگذشت . گرچه وفات او را در مدینه و مدفنش را در جوار عمویش عقیل نیز نوشته اند ، مع ذلک رحلت همسر عالیقدرش حضرت زینب سلام الله علیها در شام موید وجود قبر او در شام می باشد . به اعتقاد راقم این سطور ، ممکن است توطن اهل بیت و طرفداران آنان در شام خود حرکتی به منظور ابطال تبلیغات امویان باشد ، چنانکه بسیاری معتقدند وجود شیعه در شام از برکات همین مهاجرتها و اسارتها و تبعیدها به شام و مهاجرت بلال و ابوذر و عبدالله و دیگران بوده است .

فرزندان عبدالله در قیامهای اسلامی علیه بیدادگران اموی و عباسی نقش موثری داشته اند که در کتب رجال و انساب و تاریخ مضبوط است . (۳۶۹)

۸ . مقام حضرت سجاد علیه السلام و سرهای شهدای کربلا - شام ، باب الصغیر

در قبرستان باب الصغیر شام ، بقعه و ضریحی وجود دارد که مدفن سرهای مقدسه ۱۷ تن از شهدای اهل بیت علیه السلام در کربلا می باشد و در جنب آن نیز مقام حضرت سجاد علیه السلام وجود دارد . (۳۷۰)

چند سر از شهدا را در (باب الصغیر) به خاک سپردند . امروز این مکان که حدود پنجاه متر بالاتر از در اصلی قبرستان باب الصغیر و سمت چپ کوچه می باشد دارای محوطه ای بزرگ است که در وسط آن حجره یا اطاقکی بوده و سرهای مقدس در این اطاقک دفن شده اند . در سالهای اخیر بر مدفن آنان ضریحی از نقره ساخته شده است . هر چند که بر بالای این حجره ، اسامی شانزده تن

از شهدای کربلا نوشته شده لیکن به احتمال قوی تنها سر سه تن از شهدای کربلا در این مکان به خاک سپرده شده اند . این سرها عبارتند از :

۱ – سر مقدس حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام

۲ – سر مقدس حضرت علی اکبر علیه السلام

۳ – سر مقدس حبیب بن مظاهر علیه السلام

محسن الامین در سال ۱۳۲۱ هجری کتیبه ای بر بالای در ورودی این مقام با این عبارت دیده بود (هذا راس عباس و علی بن الحسین علیه السلام و حبیب بن مظاهر) بعدها که ضریحی بر روی این محل گذاشته شد نام شانزده تن ذکر گردید . (۳۷۱) با توجه به اینکه منابع تاریخی شیعه اذعان دارند بیشتر سرهای کربلا به بدنهای آنان ملحق شد به نظر نمی رسد در این مکان بیش از سه سر به خاک سپرده شده باشد .

والله اعلم بالصواب

نام سرهایی که بر سقف گنبد این مکان ثبت شده عبارتند از :

۱ – عباس ، ۲ – علی اکبر ، ۳ – حبیب بن مظاهر ، ۴ – قاسم بن الحسن ، ۵ – عبدالله بن علی ، ۶ – عمر بن علی ، ۷ – حر ریاحی ، ۸ – محمد بن علی ، ۹– عبدالله بن عون ، ۱۰ – علی بن ابی بکر ، ۱۱ – عثمان بن علی ، ۱۲ – جعفر بن علی ، ۱۳ – جعفر بن عقیل ، ۱۴ – محمد بن مسلم ، ۱۵ – عبدالله بن عقیل ، ۱۶ – حسین بن عبدالله .

۹ . عبدالله الباهر

قبر عبدالله بن امام زین العابدین علیه السلام معروف به عبدالله باهر در کنار دیواره شرقی باب الصغیر قرار دارد ، که از قبرستان مستقل و راه آن پس از در اصلی قبرستان می باشد . دارای صحن و گنبد و سبز و شبستان نسبتا بزرگی است . اطراف مقبره و مرقد او که در سال ۱۳۳۰ هجری قمری بازسازی شده است ، دیواری کشیده اند که آن را از قبرستان مستقل و مجزا ساخته اند .

عبدالله با امام محمد باقر علیه السلام از یک مادر است . او در میان برادران به حسن و جمال معروف و به علت درخشندگی چهره ، معروف به باهر بود و در هیچ مجلسی نمی نشست جز آنکه حاضران را از فروغ روی و درخشندگی دیدار خویش نور و فروغ می بخشید ، وی متولی صدقات رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المومنین علیه السلام بود . عبدالله مردی فاضل و زاهد و فقیه و محدث بود . از طریق آباء کرام خود از حضرت رسول صلی الله علیه و آله اخبار زیادی نقل کرده و حدیث فراوانی از وی منقول است . برخی وفات وی را در مدینه دانسته اند و بعضی تل زینبیه بغداد .

۱۰ . عبدالله بن جعفر الصادق علیه السلام

قبر فرزند گرامی امام جعفر صادق علیه السلام رئیس مذهب شیعه ، کمی بالاتر از قبر فاطمه صغری علیه السلام و در سمت چپ آن قرار دارد ، که دارای گنبدی کوچک به رنگ سبز بوده و داخل آن تابوتی چوبین با محفظه ای فلزی دیده می شود ، این جا قبر فرزند امام ششم شیعیان است . (۳۷۲)

۳ . اصحاب و تابعین

۱ . اسماء بنت عمیس بن معبد بن تمیم بن مالک – باب الصغیر شام للّه

وی از نخستین زنان گرونده به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اولین دسته مهاجرین است که با شوهر ارجمندش حضرت جعفر طیار علیه السلام به حبشه هجرت نمود . فرزندش عبدالله نیز در حبشه به دنیا آمد . همزمان نجاشی ، پادشاه حبشه ، نیز دارای پسری شد که به تبعیت از جناب جعفر طیار دارای سه پسر شد (عبدالله ، محمد ، عون)

وی پس از شهادت حضرت جعفر علیه السلام همسر ابوبکر شد و ثمره این ازدواج پسری به نام محمد بود که از یاران مخلص مولی

علی علیه السلام و استاندار حضرت بود که در مصر شهید شد . اسماء بعد از ابوبکر به افتخار همسری مولی علی علیه السلام نایل آمد که از او نیز داری دو پسر شد به نام یحیی (که برخی او را عداد شهدای کربلا می دانند و بعضی نسابه ها می نویسند در زمان حیات والدین از دنیا رفت) و محمد اصغر .

اسما از زنان پاک طینت و سعادتمندی بود که در تغسیل و تکفین مخفیانه حضرت زهرا علیه السلام به امیر المومنین کمک کرد .

قبر اسما در باب الصغیر ، در بقعه ای که در کنارش سر فرزندش محمد بن ابی بکر و میمونه حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام دفن شده ، در پشت بقعه حضرت سکینه علیه السلام واقع شده است . (۳۷۳)

۲ . فضه ، خادمه حضرت زهرا علیه السلام - باب الصغیر شام للّه

فضه از زنان فاضله و نمونه روزگار خویش و از اراتمندان خاص خاندان عصمت و طهارت است . بعضی تاریخ نویسان او را از شاهزادگان ایرانی و بعضی شاهدخت نوبه ای می دانند که از بلاد نوبه با توجه به خوابی که دیده بود در معیت اسیران وارد سرزمین اسلام شد و به خانواده پیغمبر صلی الله علیه و آله پیوست . حضرت زهرا علیه السلام کارهای خانه را با فضه یک روز در میان تقسیم کرده بود . فضه در بیست سال آخر عمر سخنی نگفت و جواب مردم را همواره با آیات قرآن می داد . وی که به متابعت از اهل بیت علیه السلام و به موجب نذری که برای شفای امام حسین علیه السلام کرده بود سه روز روزه گرفت و افطارش را به یتیم و مسکین و اسیر داد ، مشمول این آیه شریفه است که در سوره هل اتی می فرماید : (ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا) (۳۷۴) لذا در روز عاشورا نیز ، به هنگام و داع حضرت سید الشهدا علیه السلام با اهل حرم ، در کنار حضرت زینب و ام کلثوم و سکینه و رباب علیه السلام ، مورد خطاب تفقدآمیز امام غریب و مظلوم قرار گرفت .

بقعه حضرت فضه در باب الصغیر شام بعد از خروج از بقعه عبدالله بن جعفر طیار و بلال به طرف بقعه محمد بن ابی بکر به سمت دست راست قرار گرفته و روی سر در بقعه نوشته است : (فضه خادمه رسول الله) (۳۷۵)

۳ و ۴ ام سلمه و ام حبیبه همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله

در انتهای دیواره شرقی قبرستان ، کمی بالاتر از در اصلی و پس از قبر عبدالله بن سجاد علیه السلام ، حجره ای بطور مستقل و جدا از سایر قبرستان است که در آن دو قبر ام حبیبه و ام سلمه همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله دیده می شود . قطع به یقین باید گفت این امر صحت ندارد ، زیرا ام سلمه و ام حبیبه هر دو در قبرستان بقیع در مدینه مدفون هستند . (۳۷۶)

۵ . مقداد بن اسود کندی بهرانی - مقداد بن عمرو - شام

مقداد از سابقین در اسلام و از مجاهدین بزرگ است که در جنگها شرکت جسته ، حکم بن کیسان را وی اسیر و دعوت به اسلام نمود .

در آغاز رنج فراوان برد ، چنانکه خودش گوید : در آغاز مسلمانی که به مدینه آمدیم پیغمبر ما را به گروههای ده نفری تقسیم کرده بود که در یک خانه زندگی می کردیم و من با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم .

مقداد از دسته های سه یا چهار یا هفت نفری اولیه است که به زبان خاندان نبوت تمجید شده اند . وی در یاری و همبستگی با اهل بیت گوی سبقت را ربوده و پس از سلمان فارسی کسی به پایه او نمی رسد . چنانکه درباره اش فرموده اند :

(ما بقی احد الا و قد جال جوله الا مقداد بن الاسود فان قلبه کان مثل زبر الحدید)

رسول خدا صلی الله علیه و آله دختر عمویش زبیر بن عبدالمطلب را به همسری مقداد در آورد .

گرچه محدث قمی نوشته است که قبر مشهور در شهر وان به نام مقداد ، قبر شیخ جلیل معظم فاضل مقداد است که از علمای جلیل الشان شیعه و صاحب مولفات نفیسه می باشد و قبر مقداد را در جرف نزدیکی مدینه می داند ، ولی در بازگشت از زینبیه به طرف شام در سمت دست راست تابلو سبز رنگی وجود دارد که نوشته است : (سیدی مقداد) . در کنار جاده ، مسجد زیبایی است به نام

مقداد و مقبره ای در صحن مسجد و جود دارد که اطراف آن نرده آهنی دارد و قبر با سنگهای مرمر زیبایی نوسازی شده و این اشعار بر روی سنگ نقش بسته است :

انا المقداد بو معبد

انا بن السید الاسود

تهز الارض حملاتی

و ابواب السما ترعد

انا المقداد فی یوم القتال

ابید البیض بالسمر العوالی

و سیفی فی الوغا ابیض صقیلا

طلیق الحد فی اهل الضلال

۶ . بلال بن رباح موذن رسول الله صلی الله علیه و آله - باب الصغیر شام -

بلال از سابقین در اسلام است . نخست غلام امیه بن خلف بود ، ابوبکر او را خرید و آزاد کرد . وی موذن رسول خدا صلی الله علیه و آله بود ولی بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله در مدینه نماند و برای ابوبکر و عمر اذان نگفت و به شام مسافرت کرد و در سال بیستم یا بیست و یکم در سن ۶۳ یا ۷۰ سالگی در شام درگذشت و در باب الصغیر دفن شد و اکنون با عبدالله بن جعفر در یک بقعه قرار گرفته است .

شبلنجی در نور الابصار می نویسد : بلال اولین موذن رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و بعد از آن برای هیچکدام از خلفا اذان نگفت و در سال ۱۷ یا ۱۸ هجری درگذشت . (۳۷۷)

۷ . اویس قرنی پسر انیس ، سوریه - رقه

اویس یکی از چهارمین فرد ممدوح از زهاد ثمانیه در اسلام است . دوستی دو جانبه میان پیغمبر صلی الله علیه و آله و اویس ضرب المثل است . او در طول مدت عمر نتوانست پیغمبر صلی الله علیه و آله را ببیند ولی در عین حال ، چنان شمایل پیغمبر صلی الله علیه و آله را توصیف می نمود که یاران چند ساله پیامبر صلی الله علیه و آله از آن درمانده شده بودند . او از مادرش اجازه گرفته بود که برای دیدن پیغمبر صلی الله علیه و آله به مدینه برود ، به شرط اینکه اگر حضرت در مدینه نبود فوری برگردد . اویس نیز با اشتیاق به مدینه آمد ولی پیامبر صلی الله علیه و آله را زیارت نکرد و برگشت وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه آمد فرمود : (انی لا جد نفس الرحمن من قبل الیمن) من بوی خوش رحمان را از جانب یمن استشمام می کنم .

اویس قرنی از اکابر تابعین و از حواریون حضرت امیر المومنین علیه السلام است و در زهد و جلالت شان و رفعت مقام و تقوایش همه مسلمانان اتفاق دارند و کتابها مشحون از فضائل اوست . پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود : او راهب این امت است ، و نیز فرموده است : اویس قبایل بزرگی از ربیعه و مضر را شفاعت می کند .

اویس در جنگ صفین به یاری حضرت امیر المومنین علی علیه السلام شتافت و با وی بیعت کرد و در همین جنگ به شهادت رسید و در صفین مدفون گشت .

قبر وی اکنون در شهر رقه واقع در ۲۰۰ کیلومتری حلب و ۴۵۰ کیلومتری شام نزدیک قبر جناب عمار واقع شده است .

۲ - عمار یاسر : شهر رقه - نزدیک قبر اویس قرنی

۳ - زکریای پیغمبر : شهر رقه جامع زکریا

۸ . عبدالله بن ام مکتوم عامری موذن پیغمبر صلی الله علیه و آله - باب الصغیر

برخی نام او را عمرو نوشته اند . مادرش ام کلثوم و پدرش قیس است عبدالله قدیم الاسلام و مهاجر است و چون نابینا بود سیزده بار پیغمبر صلی الله علیه و آله او را در مدینه گذاشت که به جایش نماز بخواند و لذا به غزوات نرفت . او در جنگ قادسیه حاضر بود . بعضـی مفسـرین ، فرد اعمای مذکور در سوره عبس را همین شـخص می دانند و به مناسبتهای دیگر نیز نام وی در تارخ اسلام آمده است . نیز آورده اند که وی بعد از جنگ بدر به مدینه آمد و نابینا بود و حضـرت رسول صـلی الله علیه و آله در تمام غزواتی که از مـدینه خارج می شـد وی را به پیشـنمازی مـدینه معرفی می فرمود . عبـدالله در قادسـیه دو زره پوشـیده و پرچم سـیاهی نیز به دسـت داشت و پس از جنگ به مدینه مراجعت و در آنجا در گذشت .

ولی اکنون آرامگاهی در کنار حضـرت عبدالله الباهر به نام وی در باب الصـغیر مشهور است و نزدیک بقعه او اطاقی وجود دارد که به یکی از همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله منسوب است . (۳۷۸)

۹ . قبر اوس بن اوس

(اوس بن اوس) یکی دیگر از صحابه جلیل القدر رسول خدا صلی الله علیه و آله است . وی از کسانی بود که در مسجد النبی صلی الله علیـه و آله و بر (ایـوان صـفه) زنـدگی می کرد . اوس بن اوس در نهـایت فقر و تنگـدستی روزگـار می گذرانیـد و همـواره در مسـجد رسول خـدا صـلی الله علیه و آله مشـغول تهجـد و عبـادت و اعتکاف بود . وی به شام هجرت کرد و پس از وفات در دوران خلافت عثمان ، در باب الصـغیر مـدفون شد . (۳۷۹) مقبره وی اکنون در مقابل مـدرسه صابونیه در سـمت دیواره غربی باب الصـغیر است .

۱۰ . وائله بن الاسقع

یکی دیگر از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله که همراه اوس بن اوس و عمار بن یاسر و دیگران بر ایوان صفه در مسجد النبی صلی الله علیـه و آلـه زنـدگی می کرد وائله بن الاسـقع بـود . وی عمری بالنسبه طولانـی داشت و گوینـد در سن ۱۵۰ سـالگی - در خلافت عبدالملک مروان (سال ۸۳ هجری) - در دمشق از دنیا رفت و در باب الصـغیر مدفون شد . او آخرین صحابه ای بود که در این شهر وفات یافت . (۳۸۰) وائله پس از شهادت امام حسین علیه السلام به شدت خشمگین بوده و همواره به نقل آیه تطهیر که در شان خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده می پرداخته (۳۸۱)

است .

۱۱ . فضاله بن عبید

(فضاله بن عبید) یکی از صـحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که پس از فتح دمشق به این شهر آمد و در آنجا سکونت گزید . در دوران معاویه ، کرسـی قضاوت در این شـهر را بر عهده داشت و در سال ۵۳ هجری در گـذشت . وی را در کنار ابی درداء وام درداء مدفون ساختند . (۳۸۲)

۱۲ . سهل بن ربیع انصاری

(سـهل بن ربیع انصاری) یکی دیگر از صـحابه بزرگوار و از قبیله اوس بود که در مشق ساکن شده و در اوائل خلافت معاویه وفات یافت . او را در باب الصغیر (جنوب قبرستان) به خاک سپردند . (۳۸۳)

۱۳ . حجر بن عدی کندی یمنی

- شهید ولای علی علیه السلام - دمشق ۲۰ کیلومتری دمشق در قریه عـذرا که اکنون در محل عدر تلفظ می شود و از توابع دوما که بعد از حرستا در سمت راست دوما می باشد . ایستگاه اتوبوسهای آن در شارع الثوره است .

حجر از تابعین کبار و سران زهاد و از ابدال یاران علی علیه السلام و معروف به حجر الخیر است .

حضرت به او فرمود : ترا امر می کنند که به من لعنت کنی ، در آن موقع چه خواهی کرد ؟ پرسید : چه کنم ؟ فرمود : لعن بکن ولی

بیزاری مجوی که من بر دین خداوندم .

پس از شهادت حضرت امیر علیه السلام محمد بن یوسف ، عامل یمن ، حجر را بر در مسجد صنعا نگه داشت . او را کتک زیادی زدند تا مولا را لعن کند ، و وی در انظار مردم گفت :

(ان الامیر امرنی ان العین علیا . فالعنوه لعنه الله) (۳۸۴)

امیر مرا فرمان می دهد که علی را لعنت کنم . پس او را (منظورش محمد بن یوسف بود) لعنت کنید که خدایش لعنت کند .

حجر به کثرت نماز و زیادی زهد معروف بود . وی در آخرین دقایق نزدیک به شهادت حضرت امیرالمومنین علیه السلام شعری خواند ، حضرت چشم گشود و فرمود : ای حجر ، چه می کنی زمانی که ترا به بیزاری جستن از من بخوانند ؟ عرض کرد : به خدا سوگند ای امیر مومنان ، اگر مرابا شمشیر پاره پاره کنند و در آتشم افکنند و بسوزانند ، تحمل همه ناگواریها را بر برائت از تو ترجیح می دهم .

حضرت فرمود : (و فقت لکل خیر یا حجر جزاک الله خیرا عن اهل بیت نبیک) (۳۸۵)

عایشه به معاویه گفت : از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود : پس از من در (عذرا) مردانی کشته می شوند که خداوند و اهل آسمانها به خاطر آنها خشمناک می شوند . (۳۸۶)

مرگ حجر چنان کشورهای اسلامی را تکان داد که معاویه را رسوا کرد . ربیع بن زیاد ، استاندار و فرمانده ارتش معاویه در خراسان ، پس از نماز موضوع را در منبر بیان کرد و از خداوند مرگ خود را طلب کرد و دعایش مستجاب گردید . (۳۸۷) ابن اثیر گفته است : قبر حجر در عذرا معروف و مستجاب الدعوه است (قبر مزبور در کنار مسجدی است که ماذنه قدیمی دارد و اخیرا به همت مردم مسلمان صحن و بارگاهی برای آن می سازند)

حجر با وجود سن کمش از بزرگان یاران علی علیه السلام محسوب می شود و در صفین فرمانده قبیله کنده و در نهروان فرمانده میسره لشکر حضرت امیرالمومنین علیه السلام بود . ماجرا جویانی دنیا پرست مانند : ابو برداه پسر ابوموسی اشعری ، شمر بن ذی الجوشن ، شبث بن ربعی و عمر بن سعد استشهادیه ای تنظیم کردند که حجر و یارانش خلیفه را لعن کرده و از مردم خواسته است علیه معاویه وارد جنگ شوند . ماموربن حکومتی آنها را به طرف شام حرکت دادند . هنگامی که آن ان را از کنار منزل قبیصه یکی از همراهان حجر عبور می دادند ، دخترانش می گریستند ، آنها را امر به سکوت کرد و گفت : من یا به فیض شهادت می رسم که خداوند نگهدار شماست ، و یا آنکه بر می گردم . . .

ایشان را به مرج عذرا (نزدیک دمشق) بردند ، قبرهای آنان را کنده و با شمشیر برهنه در برابرشان ایستادند . ۶ نفر به درخواست بستگانشان آزاد شدند . هشت نفرشان تا صبح نماز خواندند ، بامداد خواستند آنها را بکشند دو نفر را به نزد معاویه بردند ، وی یکی را به شرط آنکه به کوفه نرود آزاد کرد و دیگری را به نام عبدالرحمان به کوفه فرستاد تا با شدیدترین وجه او را شهید نمایند .

حجر اجازه گرفت و دو رکعت نماز طولانی خواند و فرود : این کوتاهترین نمازی بود که در مدت زندگیم خوانده ام . جلاد پرسید : چرا بدنت می لرزد ؟

فرمود : چرا نترسم و حال آنکه قبر آماده و کفن حاضر و شمشیر کشیده شده است ، ولی به خدا سوگند اگر چه بدنم می لرزد اما چیزی نمی گویم که خداوند را به خشم بیاورم .

تعداد شهدا : ۱ - حجر بن عدی ۲ - شریک بن شداد حضرمی ۳ - صیفی بن شبل شیبانی ۴ - قبیصه بن ضبیعه عبسی ۵ - محرز بن شهاب منقری ۶ - کدام بن نحیان عنزی ۷ - عبدالرحمان حسان عنزی

در شمال شرقی قبر حضرت رقه علیه السلام ، مسجد قصب معروف به مسجد سادات واقع است که می گویند قبور شهدای مرج

عذرا در آنجا واقع شده است ، یا بعضی از اعضای بدن آنان در آنجا مدفون شده است . (۳۸۸)

۱۴ . محمد بن ابی ابکر - باب الصغیر شام

وی فرزند ابوبکر ، ولی پرورش یافته و (ربیب) علی علیه السلام است و مادرش اسماء بنت عمیس از زنان پاك طینت روزگار بود که فرزندان رشیدی تحویل جامعه اسلامی داد . محمد علاوه بر فضایل و مکارمی که داشت جد مادری حضرت امام صادق محسوب می شود . بدین گونه که پسری به نام قاسم فقیه حرمین داشت که دختر او ام فروه همسر امام باقر علیه السلام و مادر حضرت امام صادق علیه السلام است .

محمد و عبدالله و عون فرزندان حضرت جعفر طیار ، و یحیی پسر حضرت علی علیه السلام ، برادران مادری محمد می باشند . محمد از طرف حضرت امیر المومنین دوبار به استانداری مصر منصوب شد ، یکبار قبل از مالك اشتر و بار دیگر بعد از مالك . در مرتبه دوم ، معاویه بن خدیج و عمر و عاص به دستور معاویه او را به شهادت رسانیده و نعش مطهرش را در شکم الاغی مرده گذاشته و آتش زدند و سرش را برای معاویه به شام فرستادند (اکنون مدفن سر مقدسش در باب الصغیر شام مشهور است)

گویند عایشه در شهادت محمد گریست و در قنوت هر نماز بر معاویه و عمرو عاص و معاویه بن خدیج لعن می کرد .

امیرالمومنین علیه السلام نیز سخت بر محمد گریست و فرمود : (محمد ابنی من ظهر ابی بکر) ع : محمد پسر من است از پشت ابوبکر . محمد به هنگام شهادت بیست و هشت ساله بود و پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از ولادت از شهادت وی خبر داده بود . قبر وی در مصر خیابان حیضان جنب جامع الدعا در پشت دانشگاه الازهر واقع شده است .

والسلام

قم - حرم اهل بیت علیه السلام

علی ربانی خلخالی

پی نوشتها

پی نوشتها ۱

۱- ملحقات احقاق الحق ، بزرگ مرجع شیعه مرحوم آیهٔ الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی نجفی (متوفای ۱۴۱۱ ق)،ج ۳۳،ص ۶۱چاپ اول . برای توضیح بیشتر ر.ك به کتاب (سیرتنا و سنتنا) تالیف مرحوم علامه امینی صاحب کتاب الغدیر

۲- ملحقات احقاق الحق ، بزرگ مرجع شیعه مرحوم آیهٔ الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی نجفی (متوفای ۱۴۱۱ ق)،ج ۳۳،ص ۶۱چاپ اول . برای توضیح بیشتر ر.ك به کتاب (سیرتنا و سنتنا) تالیف مرحوم علامه امینی صاحب کتاب الغدیر

۳-ملحقات احقاق الحق ، بزرگ مرجع شیعه مرحوم آیهٔ الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی نجفی (متوفای ۱۴۱۱ ق)،ج ۳۳،ص ۶۱چاپ اول . برای توضیح بیشتر ر.ك به کتاب (سیرتنا و سنتنا) تالیف مرحوم علامه امینی صاحب کتاب الغدیر

۴- سوره انفال ، آیه ۳۳

۵- سوره اسراء آیه ۶۰

۶- بحارالانوار مرحوم علامه مجلسی (متوفای ۱۱۱۱ هجری قمری). المراجعات ، مرحوم آیهٔ الله سید عبدالحسین شرف الدین عاملی (متوفای ۱۳۷۷ ه ق)، ص ۲۹، ج ۳۹، ص ۲۷۸. الغدیر مرحوم علامه امینی (متوفای ۱۳۹۰ ه ق)، ج ۱۰ ص ۲۸۰، چاپ سوم سال ۱۳۷۸ قادتنا کیف نعرفهم (پیشوایانمان را چگونه بشناسیم ؟) صفحات و بزرگ مرجع عالم تشیع مرحوم حضرت آیهٔ الله العظمی سید محمد هادی میلانی (متوفای رجب ۱۳۹۵ق)

۷- احتمال دارد که این عمل والی برای تجربه صحت خواب نیز بوده است .

۸- منتخب التواریخ ، حاج میرزا هاشم خراسانی ، چاپ و انتشارات علمیه اسلامیه ، ص ۳۸۸، باب ششم

۹- کرامات و معجزات خراسانی ص ۹

۱۰- سرگذشت جانسوز حضرت رقیه (ع) ص ۵۳ به نقل از معالی السبطین

۱۱- کامل بهائی ،ج ۲، ص ۱۷۹.

۱۲- فوائد الرضویه ، ص ۱۱۱.

۱۳- اللهوف علی قتلی الطفوف ، سید بن طاووس ، تحقیق و تقدیم : شیخ فارس تبریزیان (حسون)، انتشارات اسوه ، قم ۱۴۱۴ ق ، ص ۱۴۱ - ۱۴۰.

۱۴- در نسخه جداگانه و مستقلی نیز که با عنوان (مقتل الحسین و مصرع اهل بیته و اصحابه فی کربلا، المشتهر بمقتل الی مخنف) توسط منشورات الرضی قم (۱۳۶۲ ش) از مقتل مزبور چاپ شده عبارت فوق الذکر چنین درج شده است : ثم نادی یا ام کلثوم و یا زینب و یا سکینه و یا رقیه و یا عاتکه و یا صفیه علیکن منی السلام (ص ۱۳۱)

۱۵- با استفاده از: آب در عاشورا ؛ بستر رویارویی دو فرهنگ (اسلام و جاهلیت ، نوشته فاضل دانشمند جناب آقای شیخ علی ابوالحسنی (منذر) مخطوط.

۱۶-سیاهپوشی در سوگ ائمه نور، تالیف محقق و نویسنده گرانقدر آقای شیخ علی ابوالحسنی (منذر، ص ۱۴۰ - ۱۴۱

۱۷- اعیان الشیعه ، سید محسن امین ، تحقیق و اخراج : سید حسن امین (قطع رحلی دار التعارف للمطبوعات ، بیروت ۱۴۰۳ - ۱۹۸۳) ۷/۳۲۶.

۱۸- ادب الطف او شعراءالحسین (ع) ۱/۱۹۶، سید جواد شبر، موسسه البلاغ - دارالمرتضی ، بیروت ۱۴۰۹ ق / ۱۹۸۸ م .

۱۹- المنتخب للطریحی فی جمع المرائی و الخطب المشتهر بالفخری ، شیخ فخر الدین طریحی نجفی ، مؤ سسه الاعلمی للمطبوعات ، طبع مصحح ، بیروت ۱۴۱۲ ق - ۱۹۹۲ م ، ۲/۴۳۶.

۲۰- سیاهپوشی در سوگ ائمه نور، همان ، ص ۳۲۰، به نقل از المنتخب طریحی

۲۱- مراقد اهل بیت (ع) در شام ص ۷، از تالیفات آیهٔ الله حاج سید احمد فهری زنجانی امام جمعه محترم زینبیه شام .

۲۲- شام سرزمین خاطرهها، از دانشمندان معاصر و نویسنده گرانقدر مهدی پیشوایی ، ص ۲۲

۲۳- بستان السیاحهٔ و بقاع الامکنهٔ

۲۴- سوره کهف : آیه ۷۷

۲۵-حضرت زینب کبری علیه السلام ، عمادزاده به نقل از مصباح الحرمین ص ۳۶۳

۲۶- حضرت زینب کبری (س) ص ۲۵۷ عمادزاده

۲۷- گیتاشناسی کشورها، چاپ ۱۳۶۵، ص ۱۸۵

۲۸- تاریخ اسلام (سال چهارم آموزش متوسطه عمومی) تالیف محقق بزرگ آیت الله حاج شیخ جعفر سبحانی ص ۲۷

۲۹- فروغ ابدیت ، از هم ایشان ،ج ۱، ص ۱۵۶

۳۰- سوره اعراف ، آیه ۱۵۸

۳۱- بصری مرکز استانداری حوران بود که از مستعمرات قیصر به شمار میرفت و حارث بن ابی شمر و به طور کلی ملوک غسان به صورت دست نشاندگی از قیصر در آنجا حکومت میکردند.

۳۲- طبقات الکبری ، ج ۱، ص ۲۵۹

۳۳- فتوح البلـدان ، ابوالحسن امـد بن يحيى بلاـذرى ، ص ۱۳۰-۱۲۸. در آغـاز جنگ با روميان خالـدبن وليـد در عراق بود و چون گزارش رسـيد كه نيروهاى روميان بسـيار مجهز و تعـدادشان زياد است ابوبكر به خالـد دسـتور داد به منطقه شام رهسـپار شود(فتوح البلدان ص ۱۱۷).

۳۴- جند در اينجا تقريبا نزديک به معنى استان است .

۳۵- بزرگترى رودخانه دمشق است

۳۶- البلدان ، احمد بن يعقوبى ، ترجمه دكتر محمد ابراهيم آيتى ، ص ۱۰۵

۳۷- تاريخ تحليلى اسلام ، دكتر سيد جعفر شهيدى ، ص ۱۰۸

۳۸- شام سرزمين خاطرهها، ص ۱۹

۳۹- تفسير على بن ابراهيم قمى : ج ۲ ص ۲۱، چاپ نجف اشرف سال ۱۳۸۷ ه . ق . و تفسير عياشى محدث الجليل ابى نصر محمد بن مصـعود بن عياش السلمى السمرقندى : ج ۲ ص ۲۹۸، چاپ علميه اسـلاميه ، به تصـحيح سيد هاشم رسولى محلاتى ، ذكر نومده اند كه : والشجرة الملعونه فى القران هم بنى اميه .

۴۰- قرآن كريم ، سوره بنى اسرائيل : آيه ۶۰

۴۱- تفسير مجمع البيان : جلد سوم صفحه ۴۲۴؛ تفسير نور الثقلين : جلد ۳، صفحه ۱۷۹

۴۲- تتمه المنتهى ، مرحوم محدث قمى صفحه ۱۰۸

۴۳- پرتوى از عظمت امام حسـين (ع)، آية الله العظمى شـيخ لطف الله صافى گلپايگانى : ص ۲۳۰، به نقل از شـرح نهج البلاغه : ج ۳، ص ۲۵۴ و ۴۶۷

۴۴- پرتوى از عظمت امام حسين (ع): ص ۲۳۷

۴۵- فلسفه انقلاب حسين (ع): ص ۸۰

۴۶- هزارماه سياه از دانشمند محترم ابوالفضل قاسمى ، ض ۱۸۹

۴۷- هزار ماه سياه : ص ۸۴

۴۸- هزار ماه سياه ، ص ۷۶

۴۹- هزار ماه سياه ، ص ۶۳

۵۰- امام على (ع)، ص ۲۱۲

۵۱- عايشه در دوران معاويه ، نوشته علامه سيد مرتضى عسكرى ، ص ۱۲۵

۵۲- فلسفه انقلاب حسين (ع) ص ۲۸

۵۳-مرحوم دكتر آيتى بيرجندى ، بررسى تاريخ عاشورا ص ۴۷

۵۴-الغدير: جلد ۱۰، آيه الله شيخ عبدالحسين امينى ، چاپ بيروت ، صفحه ۱۴۲، فضائل الخمسه : جلد ۳، آيه الله سيد مرتضى فيروز آبادى ، صحفه ۲۴۳، ميزان الاعتدال ذهبى : جلد ۲، صفحه ۷ و ۱۲۹

۵۵-سفينه البحار: جلد ۱، مرحوم محدث بزرگوار حاج شيخ عباس قمى ، صفحه ۶۸۳

۵۶-الغدير: جلد ۱۰، صفحه ۸۳

۵۷-كودک از نظر وراثت و تربيت ، جلد ۱، نوشته حجه الاسلام و المسلمين حاج شيخ محمد تقى فلسفى ، صفحه ۳۳۰

۵۸-كودک : جلد ۲، صفحه ۲۳۲

۵۹-عايشه در دوران معاويه : صفحه ۱۲۰

۶۰-هزار سیاه : صفحه ۱۶۷، به نقل از مجله خواندنیها: شماره ۱۳۱

۶۱-کامل بهائی : جلد ۲، صفحه ۲۱۰

۶۲-البدایه و النهایه : صفحه ۱۹۷، مقاتل الطالبیین : صفحه ۱۲۰

۶۳-بحار: جلد ۴۴، صفحه ۳۲۵، الدمعه الساکبه : صفحه ۲۷۳، اعیان الشیعه : جلد ۴ صفحه ۱۱۲، مقتل خوارزمی : جلد ۱، صفحه ۱۸۴

۶۴-مکتب اسلام : شماره ۲، صفحه ۱۲

۶۵-اقتباس از: تحقیقی کوتاه درباره شیعه ، نوشته آیه الله علامه شیخ یحیی نوری : صفحه ۹۳

۶۶-پیشوای سوم ، از انتشارات موسسه در راه حق ، به نقل از الامامه و السیاسه : جلد ۱ صفحه ۲۵۳ به بعد

۶۷-نفس المهموم : صفحه ۲۹

۶۸-همان : صفحه ۲۹

۶۹-یعقوبی ج ۲ ص ۲۱۶. ابوالفداء ج ۱ ص ۱۹۰. مروج الذهب ج ۳ ص ۶۴ و تواریخ دیگر.

۷۰-تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۲۴۳. ابوالفداء ج ۱ ص ۱۹۲. مروج الذهب ج ۳ ص ۷۸

۷۱- -یعقوبی ج ۲ ص ۲۲۴. ابی الفداء ج ۱ ص ۱۹۲. مروج الذهب ج ۳ ص ۸۱

۷۲-شیعه در اسلام ، علامه طباطبائی : همان صفحه ۲۵

۷۳-تتمه المنتهی : صفحه ۴۳

۷۴-سرچشمه آب حیات ، آیه الله حاج میرزا خلیل کمره ای (ره)، صفحه ۵۰ و ۵۱

۷۵-فلسفه انقلاب : صفحه ۱۴۸

۷۶-مروج الذهب : مسعودی ، جلد ۳، صفحه ۶۷

۷۷-کامل بهائی : جلد ۱، صفحه ۱۸۸

۷۸-مروج الذهب : جلد ۳، صفحه ۶۷، تتمه المنتهی : صفحه ۳۶

۷۹-کیفر کردار، ج ۲، ص ۷۵، به نقل از من لا یحضره ، ص ۵۹۱

۸۰-النجوم الزاهره : چاپ اول ، ۱/۲۴۶

۸۱-مروج الذهب : ج ۳، ص ۷۳

۸۲-فلسفه انقلاب حسین علیه السلام : صفحه ۱۵۰

۸۳-مروج الذهب : جلد ۳، صفحه ۷۲

۸۴-کامل بهایی : ج ۲، ص ۱۷۳

۸۵-امالی صدوق : صفحه ۹۹

۸۶-چهره خونین : صفحه ۳۶۸، به نقل از آثار الباقیه : صفحه ۳۱۹ و کتاب التعجب : صفحه خونین ۴۶

۸۷-ترجمه اثبات الوصیه : صفحه ۳۱۱

۸۸-تحقیق درباره روز اربعین : آیت الله شهید سید محمد علی قاضی طباطبائی تبریزی ، صفحه ۳۹۲

۸۹-جامع احادیث الشیعه : صفحه ۱۹۰

۹۰-نامه دانشوران : جلد ۲، صفحه ۱۱۱

۹۱-تتمه المنتهی : صفحه ۴۲

۹۲-چهره درخشان حسین بن علی علیه السلام : (اثر نگارنده) چاپ اول ، صفحه ۲۵۴، به نقل از اعیان الشیعه : جلد ۴ صفحه ۱۳۴، چاپ دمشق .

۹۳-بررسی تاریخ عاشورا: صفحه ۲۲

۹۴-قرآن کریم ، سوره هود، آیه : ۹۵

۹۵-امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام : علامه سید محسن امین ، صفحه ۲۸۱

۹۶-مقتل خوارزمی . در اینجا حیله گری معاویه برای گرفتن هند برای یزید بیان شده است ، و این امر از معاویه شگفت و دور نیست . و ابن قتیبه در (السیاسه و الامامه) جلد ۱، صفحه ۶۱ آورده اند که : ارینب در عقد نکاح عبدالله بن سلام قرشی بود، جمال و زیبایی وی موجب رغبت یزید در وی شد و معاویه ، عبدالله را وادار به طلاق ساخت . این داستان را مولف (نهایه الارب) نیز در جلد ۶، صفحه ۱۸۰، آورده و نام آن زن را زینب دانسته است .

۹۷-مقتل العوالم : صفحه ۱۵۱، تاریخ طبری : ج ۶، صفحه ۱۵۰

۹۸-تاریخ طبری : جلد ۶، صفحه ۱۸۸، تاریخ ابن اثیر: جلد ۴، صفحه ۵، البدایه : جلد ۸، صفحه ۱۴۶

۹۹-احیاء العلوم ، جلد ۳، صفحه ۱۰۶، بخش آفت هشتم از آفات زبان

۱۰۰-روح المعانی ، ج ۸، ص ۱۲۵، در تفسیر آیه : فهل عسیتم ان تولیتم ...

۱۰۱-تذکره الخواص : صفحه ۱۶۲

۱۰۲-وفیات الاعیان ابن خلکان

۱۰۳-السیره الحلبیه : جلد ۱، صفحه ۱۷۲

۱۰۴-تذکره الخواص

۱۰۵-رسائل جاحظ: صفحه ۲۹۸

۱۰۶-روح المعانی : جلد ۸، صفحه ۱۲۵، در مطالب فوق و نیز صفحات گذشته ، از کتاب سردار کربلا، ترجمه العباس علیه السلام استفاده شده است .

۱۰۷-با استفاده از: سازندگیهای اخلاقی امام حسین علیه السلام ، نوشته آیه الله شیخ احمد صابری همدانی ، ص ۹۵

۱۰۸-مناقب ، جلد ۴، صفحه ۳۹، بحار الانوار، جلد ۴۴، صفحه ۳۱۸

۱۰۹-موسوعه کلمه الامام الحسین علیه السلام ، معهد تحقیقات باقر العلوم علیه السلام ، منظمه الاعلام الاسلامی ، قم صفحه ۲۴۰ - ۲۴۱ چاپ سوم

۱۱۰-خطبه امام علیه السلام اشاره به حدیث ثقلین (انی تارک فیکم الثقلین) و آیه (اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم) (سوره نساء آیه ۵۹) می باشد

۱۱۱-مرحوم دکتر محمد ابراهیم آیتی بیرجندی ، بررسی تاریخ عاشورا ص ۴۸

۱۱۲-بررسی تاریخ عاشورا، ص ۳۴

۱۱۳-یعقوبی ج ۲ ص ۱۹۱ و سایر تواریخ

۱۱۴-ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۱۶۰. طبری ج ۴ ص ۱۲۴. ابن اثیر ج ۳ ص ۲۰۳

۱۱۵-همان مدرک

۱۱۶-یعقوبی ج ۲ ص ۱۹۳

۱۱۷-یعقوبی ج ۲ ص ۲۰۲

۱۱۸–یزید مردی بود عیاش و هوسران و دائم الخمر. وی لباسهای حریر و جلف می پوشید و سگ و میمونی داشت که ملازم و همبازی وی بودند. مجالس شب نشینی او با ساز و شراب برگزار می شد. نام میمون یزید ابوقیس بود که او را لباس زیبا پوشانیده در مجلس شرابش حاضر می کرد، و گاهی هم سوار اسبش کرده به مسابقه می فرستاد (یعقوبی ج ۲ ص ۱۹۶ مروج الذهب ج ۳ ص ۷۷)

۱۱۹–مروج الذهب ج ۳ ص ۵، ابوالفداء ج ۱ ص ۱۸۳

۱۲۰–النصایح الکافیه ص ۷۲ نقل از کتاب الاحداث

۱۲۱–روی ابوالحسنی المدائنی فی کتاب الاحداث قال : کتب معاویه نسخه واحده الی عماله بعد عام الجماعه : انی برئت الذمه ممن روی شیئا من فضل ابی تراب و اهل بیته (کتاب النصائح الکافیه تالیف محمد بن عقیل ، ص ۸۷، چاپ نجف سال ۱۳۸۶ هجری)

۱۲۲–النصایح الکافیه ص ۷۲ – ۷۳

۱۲۳–النصایح الکافیه ص ۵۸ و ۶۴ و ۷۷ – ۸۷

۱۲۴–سوره توبه ، آیه ۱۰۰

۱۲۵–ولید بن یزید. تاریخ یعقوبی ج ۳ ص ۷۳

۱۲۶–ولید بن یزید. مروج الذهب ج ۳ ص ۲۲۸

۱۲۷–معجم البلدان ماده (قم)

۱۲۸–مروج الذهب ج ۳ ص ۲۱۷ – ۲۱۹. یعقوبی ج ۳ ص ۶۶

۱۲۹–کتاب بحار ج ۱۲ و سایر مدارک شیعه

۱۳۰–از نظر شیعه : سه خلیفه غاصب حق امیرالمومنین علی بن ابیطالب علیه السلام بودند و خلیفه بلافصل حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله امیرالمومنین علی علیه السلام بوده است . کلب آستان اهل بیت علیه السلام علی ربانی خلخالی .

۱۳۱–شیعه در اسلام : علامه طباطبائی : صفحه ۲۶

۱۳۲–یعقوبی ج ۳ ص ۷۹ ابوالفداء ج ۱ ص ۲۰۸ و تواریخ دیگر

۱۳۳–یعقوبی ج ۳ ص ۸۶. مروج الذهب ج ۳ ص ۲۶۸

۱۳۴–یعقوبی ج ۳ ص ۸۶. مروج الذهب ج ۳ ص ۲۷۰

۱۳۵–یعقوبی ج ۳ ص ۹۱ – ۹۶. ابی الفداء ج ۱ ص ۲۱۲

۱۳۶–کتاب اغالی ابی الفرج قصه امین

۱۳۷–این قسمت از کتاب (شیعه در اسلام) از ص ۲۰ الی ۲۸ آیه الله علامه طباطبائی صاحب تفسیر المیزان استفاده شده است .

۱۳۸–ترجمه نفس المهموم محدث قمی (ره) به قلم آقای شعرانی ص ۲۶۶ چاپ تهران

۱۳۹–از این تعبیرات خیال نشود که مدتهای زیادی در حبس مانده اند، زیرا پوست انداختن صورتهای خاندان رسالت و پرده گیان امامت در ظرف چند روز در عرض راهها با آن سرعت سیر دادن به آنها در هوای خشک و سوزان صحراها به مرحله عمل می رسد احتیاج به مدتهای زیادی ندارد، چنانچه عملا در ظرف چند روز در مسافرت آن صفحات و راه رفتن در آفتاب آن سامان دیده می شود.

۱۴۰–مشاش سر استخوان است .

۱۴۱–آنان که امثال معاویه و یزید را اولی الامر می دانند و طاعت آنها را واجب می شمارند، بایستی عقل خودشان را حاکم قرار بدهند و در وجدان خود قضاوت نمایند که آیا می شود خداوند امثال معاویه ها و یزیدها را اولی الامر قرار بدهد؟ و آنها هم بر

خلاف احکام خدا حکم نمایند و امر به قتل ریحانه رسول الله صلی الله علیه و آله کنند؟ اگر نعوذبالله خدا همچو اطاعتی را واجب کند و آنها را اولی الامر قرار بدهد تناقض واضح لازم می آید. آیا از خداوند تناقض صادر می شود؟ آیا قرآن کریم به تناقض حکم می کند؟ پس عقل حاکم است که اولی الامر باید معصوم باشد تا تناقض لازم نیاید.

۱۴۲-قرآن کریم ، سوره نساء آیه ۵۹

۱۴۳-کافی ج ۱ ص ۲۸۶ و غایه المرام ص ۲۲۹

۱۴۴-تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۴۹۹

۱۴۵-اصول عقاید اسلامی ص ۵۱۱ به نقل از تفسیر عیاشی ، تفسیر برهان و الغدیر

۱۴۶-تفسیر القمی ج ۱ ص ۱۴۱ چاپ نجف

۱۴۷-نفس المهموم ، ص ۲۶۲

۱۴۸-راجع به این مرد مرموز رومی که از بطارقه (پاتریک) است رجوع شود به کتاب (التدوین فی احوال جبال شروین) تالیف محمد حسن خان اعتماد السلطنه وزیر علوم ایران در دوره قاجار.

۱۴۹-تحقیق درباره روز اربعین حضرت سید الشهدا علیه السلام شهید بزرگوار آیت الله حاج سید محمد علی قاضی طباطبائی تبریزی (ره) از ص ۴۵۸ الی ص ۴۶۶

۱۵۰-تحقیق درباره روز اربعین حضرت سیدالشهدا علیه السلام شهید آیت الله قاضی تبریزی ص ۴۶۸

پی نوشتها ۲

۱۵۱-عثمان را که کشتند جنازه وی را بر مزبله انداختند و سه روز در آنجا ماند و شبانه چند نفر مانند مروان جنازه او را حمل کردند که دفن نمایند قومی از بنی مازن فریاد زدند که هرگاه او را در مقبره دفن کرده باشید فردا به مردم خبر خواهیم داد. و لذا جنازه را از آن جا برداشتند و به (حش کوکب) که یهودیها اموات خودشان را در آن جا دفن می کردند بردند و دفن کردند و (وحش به فتح اول و تشدید ثانی و به ضم اول نیز ضبط شده به معنی بستان است و کوکب نام مردی از انصار بوده)

۱۵۲-تحقیق درباره روز اربعین حضرت سیدالشهدا علیه السلام ص ۱۷۴

۱۵۳-تحقیق درباره روز اربعین حضرت سید الشهدا علیه السلام ص ۲۷۸

۱۵۴-صراط مستقیم ص ۱۰ به نقل از کتاب بصائر الدرجات ص ۷۲ ح ۱

۱۵۵-سوره روم : آیه ۳۰

۱۵۶-صراط مستقیم ص ۱۹ به نقل از کتاب تفسیر علی بن ابراهیم قمی : ج ۲ ص ۱۵۵، انتشارات علامه

۱۵۷-کتاب امیرالمومنین ، تالیف آیه الله حاج سید تقی طباطبائی قمی ، ص ۱۶۶ به نقل از بحار الانوار ج ۲۷ ص ۱۱

۱۵۸-همان ، ص ۱۶۶ به نقل از بحار الانوار ج ۲۷ ص ۱۱

۱۵۹-همان ، ص ۱۷۲ به نقل از بحار الانوار ج ۳۸ و ص ۵ و ۷

۱۶۰-همان ، ص ۱۷۲ به نقل از بحار الانوار ج ۳۸ و ص ۵ و ۷

۱۶۱-همان ، ص ۱۷۳ به نقل از بحار الانوار ج ۳۸ و ص ۶ و ۱۴

۱۶۲-کتاب امیرالمومنین ص ۱۷۴ به نقل از بحار الانوار ج ۳۸ ص ۱۴

۱۶۳-کتاب امیرالمومنین ص ۱۹۱ به نقل از کتاب فضائل الخمسه ج ۳ ص ۳

۱۶۴-کتاب امیرالمومنین ص ۱۹۲ به نقل از کتاب فضائل الخمسه ج ۳ ص ۷

۱۶۵-همان ص ۲۰۱ به نقل از کتاب فضائل الخمسه ج ۲ ص ۲۰۰

۱۶۶-همان ، ص ۲۰۱ به نقل از کتاب فضائل الخمسه ج ۲ ص ۲۲۸

۱۶۷-همان ، ص ۲۰۲ به نقل از کتاب فضائل الخمسه ج ۲ ص ۳۱۸

۱۶۸-همان ، ص ۲۰۲ به نقل از کتاب فضائل الخمسه ج ۲ ص ۳۱۹

۱۶۹-همان ، ص ۲۰۳ به نقل از کتاب فضائل الخمسه ج ۲ ص ۳۲۰

۱۷۰-همان ، ص ۲۱۱ به نقل از کتاب بحار الانوار ج ۱۴ ص ۱۹۱

۱۷۱-همان ، ص ۲۱۲ به نقل از کتاب بحار الانوار ج ۱۴ ص ۲۳۶

۱۷۲-این قصیده غرا، اثر طبع فقیه فرزانه ، مدافع پرسوز و گداز حریم اهل البیت علیه السلام آیه الله العظمی آقای حاج شیخ حسین وحید خراسانی دام ظله الوارف است که در منقبت حضرت مولی الموحدین ، مظلوم تاریخ ، مولود کعبه ، شهید محراب حضرت امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام سروده اند.

۱۷۳-سوره شعرا، آیه ۲۲۷

۱۷۴-شهید کربلا ج ۲، ص ۱۴۹ - ۱۵۹، به نقل از زندگانی امام حسین علیه السلام عمادزاده ص ۶۰۱ - ۶۰۹

۱۷۵-تذکره الشهدای کاشانی ص ۴۱۳

۱۷۶-تذکره الشهدای کاشانی ص ۴۱۴

۱۷۷-کامل بهائی ۲/۲۹۲

۱۷۸-سوگنامه آل محمد صلی الله علیه و آله به نقل از تذکره الشهدا ملا حبیب الله کاشانی ص ۴۱۲

۱۷۹-پیشوای شهیدان ، نوشته حضرت آیت الله فقید سید رضا صدر (ره) ص ۲۷۶

۱۸۰-کامل بهائی ج ۲ ص ۱۷۸

۱۸۱-نفس المهموم ترجمه مرحوم آیه الله آحاج میرزا ابوالحسن شعرانی چاپ علمیه اسلامیه ربیع الاول ۱۳۷۴ ه ق ص ۲۶۶ و ترجمه لهوف از آیه الله سید احمد فهری زنجانی

۱۸۲-تذکره الشهدای آیه الله ملا حبیب شریف کاشانی متوفی سال ۱۳۴۰ ه ق ص ۴۲۵

۱۸۳-سوره کهف : آیه ۹

۱۸۴-منتهی الامال : ج ۱ ص ۴۲۴

۱۸۵-سوره شوری : آیه ۳۳

۱۸۶-سوره اسرا: آیه ۲۶

۱۸۷-سوره انفال : آیه ۴۲

۱۸۸-سوره احزاب : آیه ۳۳

۱۸۹-احتجاج طبرسی : ج ۲ ص ۳۳ چاپ نجف

۱۹۰-چهره درخشان حسین بن علی علیه السلام ص ۳۷۶ و شهید کربلا ج ۲ ص ۳۸

۱۹۱-تحقیق درباره روز اربعین حضرت سیدالشهدا ص ۴۵۹ به نقل از تجارب السلف ص ۶۹

۱۹۲-تحقیق درباره روز اربعین ص ۴۵۹

۱۹۳-منهاج الولایه ص ۳۸۲، از دانشمند محترم آقای حاج شیخ علی قرنی گلپایگانی .

۱۹۴-سوره شعرا: آیه ۲۲۷

۱۹۵-کبریت احمر، مرحوم علامه محمد باقر بیرجندی ، متوفای ۱۳۵۲ ه ق ، ص ۲۵۳

۱۹۶-تذکره الشهداء ملا حبیب کاشانی ، ص ۴۱۷

۱۹۷-شهید کربلا ج ۲ ص ۳۶ به نقل از مرحوم مقرم

۱۹۸-شهید کربلا ج ۲ ص ۳۷ به نقل از مرحوم مقرم

۱۹۹-شهید کربلا ج ۲ ص ۳۷ به نقل از مرحوم مقرم

۲۰۰-سوره شعرا: آیه ۲۲۷

۲۰۱-سوره بقره : آیه ۱۳۷

۲۰۲-شهید کربلا ج ۲ ص ۳۱ به نقل از حیاه الحسین علیه السلام ج ۳ ص ۳۷۵

۲۰۳-تذکره الشهدا ص ۴۱۹

۲۰۴-کامل بهائی ج ۲ ص ۲۹۲

۲۰۵-معالی السبطین ، مرحوم شیخ مهدی مازندرانی ، متوفای سال ۱۳۸۰ ه ق ، ج ۲ ص ۱۱۲

۲۰۶-شهید کربلا ج ۲ ص ۳۲۸ به نقل از خصائص الزینبیه جزایری ص ۱۲۰

۲۰۷-شهید کربلا ج ۲ ص ۴۱

۲۰۸-سوره مومن ، آیه ۷۱

۲۰۹-شهید کربلا ج ۲ ص ۲۹

۲۱۰-تفسیر نور الثقلین : ج ۴ ص ۷۴

۲۱۱-شهید کربلا: ج ۲ ص ۲۹

۲۱۲-جلاء العیون مرحوم علامه مجلسی ج ۲ ص ۶۱۲

۲۱۳-جلاء العیون ج ۲ ص ۶۱۳

۲۱۴-مجموعه انوار علمی معصومین از رسول خدا تا امام زین العابدین علیه السلام . اثر حاج شیخ علی فلسفی .

۲۱۵-سوره روم : ۱۰

۲۱۶-سوره آل عمران : ۱۷۸

۲۱۷-اشاره به فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در فتح مکه رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوسفیان جد یزید لعنه الله علیهما مورد عفو قرار داد و آنها را آزاد نمود و فرمود: (اذهبوا فانتم الطلقا)

۲۱۸-این جمله مبارکه اشاره است به هند جگر خواره که در جنگ احد دستور داد شکم حضرت سیدالشهدا را پاره نموده و جگرش را به دندان گرفت ، خداوند در او تلخی قرار داد تا به بدن نجس او نرود.

۲۱۹-سوره آل عمران : ۱۶۹

۲۲۰-سوره مریم : ۷۸

۲۲۱-سوره فصلت : ۴۶

۲۲۲-بحار الانوار، ۴۵/۱۳۳، الاحتجاج ۲/۱۲۲ با کمی اختلاف .

۲۲۳-نعمان بن بشیر، از انصار است و پدرش بشیر بن سعد از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله است او امیر کوفه بود در زمان معاویه ، و در سال ۶۵ در حمص به قتل رسید.

۲۲۴-قمقام زخار، ۵۶۵

۲۲۵-ترجمه اثبات الوصیه لعلی بن ابی طالب علیه السلام ، ص ۳۱۹

۲۲۶-قول مشهور، سن شریف حضرت را چهار سال می داند.

۲۲۷-منهاج الولایه ص ۳۳۲

۲۲۸-اثبات الوصیه ، تالیف علی بن حسین مسعودی ، متوفای ۳۴۶ ه ق ۱۷۰

۲۲۹-شعر از دکتر قاسم رسا (ره)

۲۳۰-نفس المهموم ، ص ۴۵۰

۲۳۱-در این خطبه آمده که هفت عامل برتری به اهل بیت داده شده ، ولی شش خصلت بیشتر ذکر نگردیده است . در نقل کامل بهائی آمده است که خصلت هفتم : (والمهدی الذی یقتل الدجال) (و مهدی که دجال را می کشد، از ماست) (نفس المهموم ۴۵۰

۲۳۲-از شجره رسالت و در بیعت شجره شرکت کرد، و از مکه به مدینه هجرت نمود.

۲۳۳-ممکن است مراد از دو مشعر، دو بهشت باشد زیرا مشعر به موضعی گفته می شود که دارای درخت زیاد باشد، بنابراین مراد (وارث دو بهشت است)، و در آیه مبارکه آمده است (و لمن خاف مقام ربه جنتان)، و ممکن است مراد از مشعر، مزدلفه باشد و آن جایی است که حاجیان شب دهم تا طلوع آفتاب روز دهم ذیحجه در آنجا وقوف می کنند و این موقف از جمله مکانهای حرم است ، و در این صورت مراد از دو مشعر، مزدلفه و عرفات باشد.

۲۳۴-بحار الانوار ۴۵/۱۳۷، الاحتجاج ۲/۱۳۲ به اختصار نقل کرده است

۲۳۵-نفس المهموم ۴۵۱

۲۳۶-نفس المهموم ۴۵۱

۲۳۷-قصه کربلا، اثر ارزنده حجه الاسلام و المسلمین حاج شیخ علی نظری منفرد از خطبای بزرگ حوزه علمیه قم ، ص ۴۹۹ - ۵۱۳

۲۳۸-شهر حسین علیه السلام ص ۶۳ به نقل از ناسخ التواریخ جلد ۷ ص ۳۵۲

۲۳۹-شهر حسین علیه السلام ص ۶۳ به نقل از روضه الشهدا ص ۳۶۸

۲۴۰-ریاحین الشریعه ، مورخ بزرگ شیعه ، علامه بزرگوار حاج شیخ ذبیح الله محلاتی ، متوفای سال ۱۴۰۶ هجری قمری ، ج ۲ ص ۱۸۷

۲۴۱-ریاحین الشریعه ج ۳ ص ۱۸۸

۲۴۲-ریاحین الشریعه ، ج ۳، ص ۱۹۱

۲۴۳-سفینه البحار، ج ۳ ص ۲۵۰، چاپ جدید

۲۴۴-نفس المهموم ص ۲۵۹ و جلاء العیون ج ۲ ص ۶۱۸. این قسمت را اخوی عزیزم و معلم شهید عاشق اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام حبیب الله کیکاوسی (معروف به محمد ربانی خلخالی) تقریبا ۳ سال قبل از شهادتشان تایپ کرده بودند. خواستم یادی هم از ایشان شده باشد. آن عزیز در سن ۲۹ سالگی در تاریخ ۲۸/۱۲/۱۳۶۴ شمسی در جزیره مجنون شربت شهادت نوشید، جنازه اش را با تجلیل زیاد به قم آوردند و در گلزار شهدای علی بن جعفر علیه السلام دفن شد. روحش شاد، یادش گرامی باد.

۲۴۵-سفینه البحار ج ۳ ص ۲۵۱

۲۴۶-نفس المهموم ، ترجمه ص شعرانی ص ۲۵۹

۲۴۷-در اسناد دست اول و نزدیک به عصر اول نام مادر امام چهارم زین العابدین علیه السلام بدین صورتها دیده می شود: شهر

بانو، شهر بانویه ، شاه زنان ، جهان شاه ، شهرناز، جهان بانویه ، خوله ، بره ، سلافه ، غزاله ، سلامه ، حرار، مریم ، فاطمه ، از میان این اسامی که نوشته شده شهربانو از همه مشهورتر است . شهرت شهر بانو تا بدانجاست که مزاری هم به نام بی بی شهربانو در نزدیکی شهر ری در دل کوه برای او و به نام او برپاست . شیخ صدوق می نویسد: مادر علی بن الحسین علیه السلام هنگام وضع حمل ایشان در گذشت ، و کنیزی از کنیزان امام حسین علیه السلام تربیت نوزاد را به عهده گرفت .

۲۴۸-شیعه در اسلام علامه سید محمد حسین طباطبایی ، متوفای سال ۱۴۰۲ ه ق ، ص ۱۳۸، به نقل مقاتل الطالبین ص ۵۲ و ۵۹ و تذکره الخواص ، ص ۳۲۴، اثبات الهداه ج ۵، ص ۲۴۲

۲۴۹-منتهی الامال ، محدث قمی ، متوفای سال ۱۳۵۹ ه ق ، ج ۲ ص ۲

۲۵۰-منتخب التواریخ ، مرحوم حاج ملا هاشم خراسانی ، متوفای سال ۱۳۵۲ هق باب ششم ، ص ۳۴۸

۲۵۱-منتهی الامال ، ج ۲ ص ۳

۲۵۲-منتهی الامال ج ۲، ص ۲۹

۲۵۳-منتهی الامال ج ۲، ص ۳، به نقل از شیخ صدوق (ره)، متوفای سال ۳۸۱ ه ق

۲۵۴-منتهی الامال ج ۲، ص ۸

۲۵۵-منتهی الامال ، ج ۲، ص ۶

۲۵۶-منتهی الامال ، ج ۲، ص ۴

۲۵۷-منتهی الامال ، ج ۲، ص ۴

۲۵۸-دمع السجود، ترجمه مردم مرحوم میرزا ابوالحسن شعرانی ، نفس المهوم ، ص ۲۶۲

۲۵۹-منتهی الامال ، ج ۲، ص ۱۱۱

۲۶۰-منتهی الامال ج ۲، ص ۳۰

۲۶۱-منتهی الامال ، ج ۲، ص ۲۸.

۲۶۲-منتهی الامال ، ج ۲، ص ۲۸

۲۶۳-فیض العلام فی عمل الشهور و وقایع الایام محدث قمی ، ص ۱۶۶

۲۶۴-منتهی الامال ، ج ۲، ص ۲۷

۲۶۵-منتهی الامال ، ج ۲، ص ۲۷

۲۶۶-عنوان الکلام فشارکی ، ص ۱۱۸، (مجلس ۲۱)

۲۶۷-دانستنیهای تاریخ ، ج ۱، ص ۱۸۷، حجه الاسلام غلام حسین عابدی (ره)، چاپ اول ، ۱۳۶۴ شمسی .

۲۶۸-از دیوان شاعر اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام (صامت) مرحوم آقا محمد باقر بروجردی ، ص ۳۰۳ - ۳۰۶، انتشارات سازمان چاپ و انتشارات جاویدان ، تهران .

۲۶۹-تذکره الشهدا، ص ۱۹۳ آیه الله ملا حبیب الله شریف کاشانی .

۲۷۰-منتخب التواریخ ص ۲۹۹

۲۷۱-بحار الانوار ج ۱۵، ص ۳۹

۲۷۲-ترجمه ارشاد مفید ج ۲، ص ۱۶

۲۷۳-سر گذشت جانسوز حضرت رقیه علیهاالسلام ص ۹ به نقل از معالی السبطین ج ۲ ص ۲۱۴

۲۷۴-سر گذشت حضرت رقیه علیهاالسلام ص ۱۳

۲۷۵- زندگانی چهارده معصوم علیه السلام مرحوم عماد زاده ج ۱ ص ۶۳۳ به نقل از اخبار الطول دینوری ص ۲۶۲، ابصار العین فی انصار الحسین علیه السلام ص ۳۶۸، کشف الغمه ج ۲ ص ۲۱۶ و عوالم جلد امام حسین علیه السلام ص ۳۳۱ از انتشارات مدرسه الامام المهدی

۲۷۶- السید رقیه علیه السلام تالیف عامر الحلو، ص ۴۲

۲۷۷- ترجمه ارشاد ج ۲ ص ۱۳۷

۲۷۸- وقایع عاشورا سید محمد تقی مقدم ص ۴۵۵ و حضرت رقیه علیه السلام تالیف شیخ علی فلسفی ص ۵۵۰

۲۷۹- سرگذشت جانسوز حضرت رقیه علیه السلام ص ۲۲ به نقل از الوقایع و الحوادث محمد باقر ملبوبی ج ۳ ص ۱۹۲

۲۸۰- سرگذشت جانسوز حضرت رقیه علیه السلام ص ۲۹ به نقل از ثمرات الحیاه ج ۲، ص ۳۸

۲۸۱- حضرت رقیه علیه السلام شیخ علی فلسفی ص ۱۳

۲۸۲- سرگذشت جانسوز حضرت رقیه علیه السلام ص ۲۶ به نقل از حضرت رقیه علیه السلام تالیف علی فلسفی ص ۷

۲۸۳- شعر از ناشناس

۲۸۴- شعر از ناشناس

۲۸۵- سرگذشت جانسوز حضرت رقیه علیه السلام ، ص ۲۷

۲۸۶- منتهی الامال ، محدث قمی ، ج ۱ ص ۳۱۷، چاپ علمیه اسلامیه .

۲۸۷-مصباح الحرمین ص ۳۷۱

۲۸۸- مولف مصباح الحرمین ، عبدالجبار بن زین العابدین الشکوئی

۲۸۹- منتخب التواریخ ، باب پنجم ، ص ۲۹۹

۲۹۰- ناسخ التواریخ زندگانی حضرت زینب کبری علیه السلام ، ج ۲، ص ۴۵۶

۲۹۱- سخن گفتن امام حسین علیه السلام در ۱۲۰ محل ص ۵۳

۲۹۲- سخن گفتن امام حسین علیه السلام در ۱۲۰ محل ص ۵۲

۲۹۳- سخن گفتن امام حسین علیه السلام در ۱۲۰ محل ص ۵۲

۲۹۴- نقل از کتاب حضرت رقیه ص ۲۶

۲۹۵- سخن گفتن امام حسین علیه السلام در ۱۲۰ محل ص ۵۹

۲۹۶- زینب علیه السلام فروغ تابان کوثر، نوشته فاضل دانشمند حجه الاسلام و المسلمین حاج شیخ محمد محمدی اشتهاردی ، ص ۲۶۵ به نقل از امالی صدوق ، مجلس ۲۱

۲۹۷- زینب علیه السلام فروغ تابان کوثر، ص ۲۶۶، به نقل از ریاحین الشریعه ج ۳، ص ۱۹۱ - ۱۸۶ و ۱۸۷

۲۹۸- زینب علیه السلام فروغ تابان کوثر، ص ۳۶۶ به نقل از الوقایع و الحوادث ، ج ۵، ص ۸۱

۲۹۹- زینب فروغ تابان کوثر، ص ۳۷۰، به نقل از الخصائص الزینبیه ، ص ۲۹۶

۳۰۰- زینب فروغ تابان کوثر، ص ۳۷۰، به نقل از ریاض القدس ، ج ۲، ص ۲۳۷

۳۰۱- حوزه علمیه زینبیه شام را، شهید بزرگوار، مدافع پر سوز و گداز حریم اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام آیه الله حاج سید حسن حسینی شیرازی (قدس سره الشریف) در کنار حرم مطهر حضرت زینب تاسیس فرمودند. این جناب در سال ۱۳۵۷ شمسی در مکه معظمه به خدمتشان کرارا رسیدم و ایشان مرا برای بعضی از کارهای دینی مذهبی به شام دعوت فرمودند متاسفانه اجل به ایشان مهلت نداد و حزب بعث عفلقی وی را ترور کرد و در تاریخ ۱۶ جمادی الثانی ۱۴۰۰ هجری قمری در بیروت شهید

شد، بدن مطهرش را از بیروت به تهران و سپس به قم منتقل کردند و در قم تشییع مفصلی شد و در مسجد طباطبائی (موزه) جنب حرم مطهر کریمه اهل بیت علیه السلام حضرت فاطمه معصومه علیه السلام به خاک سپرده شد

نگارنده گوید: ایام فاطمیه سال ۱۴۱۸ قمری بود و نیز مصادف با روز تولد عقیله بنی هاشم زینب کبری علیه السلام یکی از مجاورین زینبیه شام ، برای یکی از مراجع بزرگ قم نقل کردند که درخواب دیدم ، حضرت زینب کبری علیه السلام در جایی نشسته اند، شهید بزرگوار آقای حاج سید حسن شیرازی (ره) از آنجا عبور کردند، زینب کبری علیه السلام اشاره به شهید شیرازی می کند و می فرماید: ایشان مرا از غربت بیرون آورد. می توان گفت : مقصود عقیله بنی هاشم علیه السلام تشکیل و بنیاد حوزه علمیه زینبیه و عزاداری توسط ایشان در دیاری می باشد که زمانی مرکز حکومت بنی امیه بوده است (علی ربانی خلخالی)

۳۰۲- این قطعه از جده تا دمشق سروده شده است (سال ۱۳۹۲ قمری) از شاعر اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام استاد حاج شیخ عباس شیخ الرئیس کرمانی

۳۰۳- عارف علی فرخ همدانی

۳۰۴- ریاحین الشریعه ج ۳ ص ۱۹۳

۳۰۵- ریاحین الشریعه ج ۳ ص ۱۹۵

۳۰۶- کتاب شبهای شام ، چاپ دوم ، سال ۱۳۴۱ شمسی ، مطابق ماه صفر ۱۳۸۲ هجری قمری

۳۰۷- سرگذشت جانسوز حضرت رقیه علیه السلام ص ۵۳، به نقل از معالی السبطین

۳۰۸- ناسخ التواریخ ، مورخ شهیر، دانشمند محترم عباسقعلی خان سپهر، ج ۲ ص ۴۷۳

۳۰۹- ریاحین الشریعه ج ۳ ص ۱۹۸

۳۱۰- حضت رقیه علیه السلام نوشته حجه الاسلام شیخ علی فلسفی ص ۴۸، به نقل از ناسخ التواریخ ، ص ۵۰۷

۳۱۱- بنگرید به بخش اول : حضرت رقیه علیها السلام دراوراق تاریخ .

۳۱۲- حاج شیخ عباس قمی در ۲۳ ذیحجه سال ۱۳۵۹ هجری قمری در گذشت ودر نجف اشرف ، در صحن مقدس مرتضوی مدفون گردید (ریحانه الادب ج ۴ ص ۴۸۸).

۳۱۳- توسلات و راه امیدواران ، ص ۱۷۳

۳۱۴- شعر از مرحوم حضرت آیه الله العظمی حاج سید علی فانی اصفهانی (ره) متوفای ۲۳ شوال ۱۴۰۹ هجری قمری ، مطابق ۸ خرداد ۱۳۶۸ شمسی نگارنده گوید: روزی خدمت ایشان رسیدم که کتاب (عزاداری از دیدگاه مرجعیت شیعه) را تقدیم نمایم و نظرشان را راجع به عزاداری اهل بیت علیه السلام و نظر مبارک مرحوم آیه الله العظمی میرزای نائینی را بدانم . مرحوم علامه فانی فتوای مرحوم میرزای نائینی را تاییید فرمودند. این جانب یاد آور شدم که کتابی در باب زندگینامه غمبار سه ساله دختر امام حسین علیه السلام حضرت رقیه علیه السلام مشغولم . لذا ایشان فرمودند: شعری در باب عرض ارادت به ساحت مقدس حضرت رقیه علیه السلام سروده ام ، ما هم این شعر را به یادگار از ایشان در اینجا آوردیم .

۳۱۵- ایشان برادرزاده مرحوم آیه الله العظمی سیستانی هستند و چند سال محضر آن بزرگوار را درک کرده اند.

۳۱۶- مرحوم آیه الله العظمی سیستانی از شاگردان مرحوم میرزای شیرازی و مرحوم صدر بودند و اندکی نیز محضر مرحوم شیخ انصاری را درک کرده بودند. آن مرحوم عالم بزرگ خطه خراسان و صاحب کرامات فراوان بود و از مخالفان جدی حکومت وقت به شمار می رفت . لذا از سوی آنان مکرر مورد سو قصد واقع شد و آنان به سوی ایشان تیراندازی نمودند که از عنایات حضرت فاطمه زهرا علیه السلام به ایشان اصابت ننمود. سرانجام نیز در سیزدهم ماه رمضان ۱۳۴۱ هجری قمری به اجل طبیعی از دنیا رفتند و در حرم مطهر حضرت ثامن الحجج علیه السلام با کمی فاصله از ضریح مطهر مدفون شدند.

۳۱۷- مقصود آیه الله آقـای حـاج سیـد محمـد بـاقر مجتهـدی سیسـتانی پـدر بزرگوار بزرگ مرجع جهان تشیع ، فقیه فرزانه آیه الله العظمی آقای حاج سید علی سیستانی دام ظله العالی است .

۳۱۸- از ذاکر آل محمد صلی الله علیه و آله حسین کشمیری

۳۱۹- سرگذشت جانسوز حضرت رقیه علیه السلام ، ص ۵۹

۳۲۰- این شـعر و شـعر صفحه ۲۷۵ همین کتـاب را، از تـابلویی که وقف حرم حضـرت رقیه علیه السـلام بود نگارنـده روز شـنبه ۱۱ جمادی الاول سال ۱۴۰۴ هجری قمری مطابق سال ۱۳۶۲ هجری شمسی ، ساعت ۱۲ به وقت سوریه در حرم مطهر یادداشت کردم

۳۲۱- حاج غلامرضا سازگار از شعرای معاصر و از مداحین محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله

۳۲۲- سوره مائده : ۲۱. سفینه البحار ج ۴ ص ۳۶۱

۳۲۳- روایت فوق را محمد ادیب الحصنی از تفسیر ابن الخازن نقل می کند و اگر روایت صحیح باشد با توجه به مقام ولایتی بسیار والای خلیل الرحمن توجیه عرفانی لطیفی دارد. خواننده عزیز، هم اگر دقت کند متوجه می شود.

آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند

آیا شود که گوشه چشمی به ما کنند؟

۳۲۴- الاسرا: ۱

۳۲۵- بیت المقدس و تحول قبله ، نوشته حضرت آیه الله فقید فرزانه ، مرحوم حاج میرزا خلیل کمره ای ، ص ۵۳

۳۲۶-الانبیاء: ۶۹ - ۷۱

۳۲۷- سفینه البحار ج ۴ ص ۳۶۱، چاپ جدید

۳۲۸- سفینه البحار ج ۴ ص ۳۶۱، چاپ جدید

۳۲۹-ر ک معجم البلدان ج ۲، ص ۴۶۳ - ۴۷۰

۳۳۰- مراقد اهل بیت ص ۱۴

۳۳۱- مهذب تاریخ دمشق : ج ۱، ابن عساکر

۳۳۲- مهذب تاریخ دمشق : ج ۱ ص ۱۹۷

۳۳۳- مراقد اهل بیت علیه السلام در شام ، ص ۷ - ۱۵

۳۳۴- شام سرزمین خاطره ها ص ۶۳

۳۳۵- برای توضیح بیشتر مراجعه شود به کتاب مراقد اهل بیت علیه السلام در شام نوشته آیه الله سید احمد فهری زنجانی

۳۳۶- مریم : ۱

۳۳۷- مریم : ۱۲

۳۳۸- برای توضیح بیشتر به کتاب مراقد اهل بیت علیه السلام در شام ، مراجعه شود.

۳۳۹- سوره اسرا: آیه ۲۳

۳۴۰- مراقد اهل بیت علیه السلام در شام ، ص ۲۴

۳۴۱- تاریخ و اماکن سیاحتی و زیارتی سوریه ، ص ۹۲ - ۹۳ و مراقد اهل بیت علیه السلام در شام ، ص ۲۴

۳۴۲- شام سرزمین خاطره ها، مهدی پیشوایی ، ص ۲۱۵ - ۲۱۶

۳۴۳- خطابه زینب کبری علیه السلام پشتوانه انقلاب امام حسین علیه السلام : صفحات ۵۵ - ۵۷ اثر دانشمند محترم محمد مقیمی از انتشارات سعدی ، به نقل از طراز المذهب : صفحه ۳۲ و ۲۲

۳۴۴- حضرت زینب کبری علیه السلام : محمد مقیمی ، صفحه ۴۹ از انتشارات سعدی

۳۴۵- ریاحین الشریعه : اثر دانشمند فقید شیخ ذبیح الله محلاتی (ره) جلد ۳ صفحه ۶۳ دار الکتب الاسلامیه تهران

۳۴۶- سوره مریم : آیه ۱

۳۴۷- خصائص زینبیه : صفحه ۲۷، ریاحین الشریعه : جلد ۳ صفحه ۵۷

۳۴۸- ریاحین الشریعه : جلد ۳ صفحه ۶۴

۳۴۹- ریاحین الشریعه : جلد ۳ صفحه ۱۶۴

۳۵۰- این خانم پس از ۲۵ سال گرفتاری درد پا عاقبه الامر از عنایات حضرت احدیت با توسل به مقام زینب کبری علیه السلام بهره مند گردید و شفا یافت و روزنامه های کثیر الانتشار بیروت ، السیاسه ، المساء، الهدی و سایر روزنامه ها نوشتند و ما برای سهولت ، ترجمه نامه حاج شیخ محمد تقی صادق را در اینجا آوردیم که اصل نامه در تاریخ ۱۳۷۹ هجری قمری - ۷ صفر منتشر شده است . (توسلات یا راه امیدواران ، محمد مهدی تاج لنگرودی ، ص ۵۱ - ۵۴)

۳۵۱- مجموعه انوار علمی معصومین علیه السلام ص ۶۵، نوشته شیخ علی فلسفی

۳۵۲- شیفتگان حضرت مهدی علیه السلام ، آقا قاضی زاهدی ، صفحه ۱۴۵، به نقل از عبقری الحسان مرحوم نهاوندی

۳۵۳- شیفتگان حضرت مهدی علیه السلام : ج ۱، صفحه ۲۵۱

۳۵۴- کتاب گلهای اشک ، از شاعر اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام سید رضا موید، ص ۱۵۸

۳۵۵- برای توضیح بیشتر به کتاب شریف مراقد اهل بیت علیه السلام نوشته آقای فهری مراجعه شود.

۳۵۶- کبریت احمر، ص ۸۵، چاپ کتابفروشی اسلامیه

۳۵۷- شیر زن کربلا یا زینب دختر علی علیه السلام دکتر سید جعفر شهیدی

۳۵۸- ویژگیهای حضرت زینب علیه السلام ترجمه الخصائص الزینبیه ، ص ۲۱۶

۳۵۹- مراقد اهل بیت علیه السلام در شام : سید احمد فهری ، ص ۷۵

۳۶۰- ریاحین الشریعه : جلد ۳ صفحه ۲۴۵

۳۶۱- ریاحین الشریعه : جلد ۳ صفحه ۲۵۶

۳۶۲- این اشعار در نسب قریش زبیری چنین است ، ولی به طریق دیگر نیز ذکر شده است .

۳۶۳- راهنمای حج و زیارتگاههای جهان اسلام ، ص ۱۲۰

۳۶۴- زبیر بن بکار کتاب نسب قریش ، ص ۵۹. حسن الامین ، دائره المعارف الاسلامیه الشیعیه ، ج ۱، جزء دوم ، ص ۲۵

۳۶۵- الکامل فی التاریخ ابن الاثیر، ج ۴، ص ۳۵. تهذیب التهذیب ، ابن حجر، ج ۱۲ ص ۴۴۲

۳۶۶- تاریخ و اماکن زیارتی و سیاحتی سوریه ، دانشمند محترم آقای اصغر قائدان ، ص ۱۳۷، چاپ اول ، سال ۱۳۷۳، به نقل از مقتل الحسین علیه السلام او حدیث کربلا، سید عبدالرزاق موسوی مقرم ، ص ۴۰۵، و اسعاف الراغبین ، ص ۲۰۲

۳۶۷- بحار الانوار، علامه مجلسی ، جزء ۴۵ از مجلد پانزدهم ، ص ۳۳۱. طبرسی ، الاحتجاج ، ج ۲، ص ۳۰۲ سیدعبدالکریم سید علیخان مقتل الحسین بن علی علیه السلام ص ۷۱ - ۶۹

۳۶۸- تاریخ و اماکن سیاحتی و زیارتی سوریه ، نوشته اصغر قائدان ، ص ۱۴۹، چاپ اول سال ۱۳۷۳ شمسی

۳۶۹- راهنمای حج و زیارتگاههای جهان اسلام ، نوشته حجه الاسلام و المسلمین ، حاج شیخ محمد ابراهیم وحید دامغانی ، ص ۱۳۱، به نقل از ارشاد شیخ مفید (ره)

۳۷۰-راهنمای حج و زیارتگههای جهان اسلام ، ص ۱۲۵

۳۷۱- محسن الامین ، اعیان الشعیه ، ج ۱، ص ۶۲۷، حسن الامین ، همان کتاب ، ج ۱، ص ۳۲

۳۷۲- تاریخ و اماکن سیاحتی و زیارتی سوریه ، ص ۱۴۹ - ۱۳۹

۳۷۳- راهنمای حج و زیارتگاههای جهان اسلام ، ص ۱۲۷

۳۷۴- سوره دهر (الانسان)، آیه ۸

۳۷۵- راهنمای حج و زیارتگاههای جهان اسلام ، ص ۱۲۹، به نقل از اسدالغابه ج ۵ ص ۵۳۰

۳۷۶-تاریخ و اماکن سیاحتی و زیارتی سوریه ، ص ۱۴۹

۳۷۷- راهنمای حج و زیارتگاههای جهان اسلام ، ص ۱۲۹

۳۷۸- راهنمای حج و زیارتگاهها جهان اسلام ، ص ۱۳۱

۳۷۹- ابن حورانی ، همان کتاب ص ۴۳

۳۸۰- پیشین ، ص ۴۹

۳۸۱- باقر شریف القرشی ، همان کتاب ، ج ۳، ص ۳۹۷

۳۸۲- ابن حورانی ، همان کتاب ، ص ۵۰

۳۸۳- ابن حورانی ، همان کتاب ، ص ۵۱

۳۸۴- معجم رجال الحدیث ، حضرت آیه الله العظمی مرحوم حاج سید ابوالقاس خوئی (ره)، متوفای سال ۱۴۱۳ هجری قمری ، ج ۴، شماره ۲۶۰۸

۳۸۵- سفینه البحار، ج ۲، ص ۹۶، چاپ جدید

۳۸۶- سفینه البحار، ج ۲، ص ۹۵، چاپ جدید

۳۸۷- سفینه البحار، ج ۲، ص ۹۷، چاپ جدید

۳۸۸- راهنمای حج و زیارتگاههای جهان اسلام ، ص ۱۲۴

ستاره دمشق حضرت رقیه علیهاالسلام

مشخصات کتاب

پدید آورنده : حبیب مقیمی

ناشر : مجله حوزه

صفحه ۲۱۱

کودکی در کربلابچه ها! همه شما بارها و بارها داستان های زیادی از عاشورا و شهادت امام حسین علیه السلام شنیدید.

چکیده

ببینم، تا حالا درباره کودکانی که در کربلا بودن هم چیزی شنیدید و اونارو می شناسید. یکی
ازکودکان امام حسین علیه السلام که در کربلا بود، رقیه نام داشت. بچه ها! رقیه علیهاالسلام دختر سه ساله امام
حسین علیه السلام بود که به همراه خانواده امام حسین علیه السلام به کربلا اومده بود تا در کنار پدرو خویشانش باشه.
اون پدرش امام حسین علیه السلام رو خیلی خیلی دوست داشت و بالاخره هم درهمون سن کم، در سرزمین شام

به شهادت رسید. امیدوارم که از بزرگ تراتون بخواید تا بیش تر درباره حضرت رقیه براتون حرف بزنن.به یاد پدرزینب کوچولو، هر وقت اسم رقیه علیهاالسلام رو می شنوه، اشک توی چشماش حلقه می زنه. می دونید
چرا بچه ها؟ آخه اون یه داستان درباره حضرت رقیه علیهاالسلام شنیده که خیلی ناراحتش کرده. شما هم
می خواید اون داستان رو بشنوید، پس خوب گوش کنید. عصر عاشورا، وقتی دشمنان دین خدا،
امام حسین و یارانش رو به شهادت رسونده بودن، یه عده کودک توی یکی از خیمه ها جمع شده
بودن. اونا خیلی خیلی تشنه بودن. فرمانده سپاه دشمن که دید اونا دارن از شدت تشنگی می میرن،
خواست کمی آب به اونا بده. ولی وقتی به حضرت رقیه رسید،حضرت رقیه از اون آب نخورد،
ظرف آب رو برداشت و به طرف پدرش امام حسین علیه السلام دوید. اون می خواست آب رو برای
پدرش ببره، ولی بچه ها امام حسین علیه السلام ، پدر رقیه، حالا دیگه شهید شده بود. همه با هم سلام
می فرستیم به روح بزرگ رقیه کوچک.سقمرضیه، دختر کوچولوییه که همیشه با مادرش تو مراسم عزاداری امام حسین و یارانش شرکت
می کنه. اون هر سال چنین روزی که روز شهادت حضرت رقیه علیهاالسلام هست، یه کار خیلی خیلی زیبا
انجام می ده. مرضیه که تازه به کودکستان می ره، هر سال کوزه آبی رو برمی داره و توی این روز به
یاد کودک تشنه کربلا حضرت رقیه، به اهالی محل و رهگذرانی که تشنه هستن آب می رسونه.
آفرین به مرضیه خانوم و همه دخترها و پسرهای خوب و با ایمان که دوستان خونواده پیامبراند.کودک اسیربعد از واقعه عاشورا چه اتفاقی افتاد؟ شما می دونید. حتما تا حالا از بزرگ تراتون شنیدید. بله
دشمن تمام کسایی رو که زنده مونده بودن، اسیر کرد. میون این اسرا، یه دختر کوچولو هم دیده
می شد. این دختر کوچولو رقیه بود. رقیه دختر امام حسین علیهاالسلام که حالا بعد از شهادت پدرش به
همراه عمه اش زینب و اسرای دیگه به طرف شام می رفت. می بینید بچه ها، حضرت رقیه با اون
سن و سال کم چقدر سختی کشیده. اون دشمنا اون قدر بی رحم بودن که حتی این دختر کوچولو
رو هم آزار می دادن. پس همه دست هامون رو به آسمون بلند می کنیم و از خدا می خوایم که تمام
دشمنای دین خدا واهل بیت نابود بشن. ان شاءالله.شهید کوچکاز توی خرابه های شام، صدای یه کودک به گوش می رسید. همه اونایی که در میون اسرا بودن،
می دونستن که این صدای رقیه، دختر کوچک امام حسینه. اون حالا از خواب بیدار شده بود و
سراغ پدرش رو می گرفت. او انگار خواب پدرش رو دیده بود. اون وقت یزید، کسی که دستور
داده بود امام حسین و یارانش رو به شهادت برسونن، دستور داد سر امام حسین علیه السلام رو به دختر
کوچولو نشون بدن. وقتی حضرت رقیه علیهاالسلام سر بریده پدرش امام حسین علیه السلام رو دید، با فریاد و ناله
خودشو روی سر بریده پدرش انداخت و همون جا، روحش به سوی آسمون آبی پرواز کرد.
سلام ما به روح بلند او.

ستاره های خونین «۶» حضرت رقیــه خاتون علیهاالسلام

مشخصات کتاب

ستاره های خونین «۶» حضرت رقیّه خاتون۳

تدوین: محمّدحسین رفوگران

به اهتمام امور فرهنگی مجتمع فاطمیّه اصفهان

تایپ، ویرایش و صفحه آرایی: جلال کوساری

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ، ۱۳۹۱

نوبت چاپ: اوّل ، پاییز ۱۳۹۱

تیراژ: ۱۵۰۰ عدد

قیمت: ۲۵۰۰۰ ریال

تلفن مرکز پخش: ۴۷۰۴۰۸۱ – ۰۳۱۱

fatemiyeh۱۳۵@Gmail.com

زیارتنامه ی حضرت رقیّه خاتون۳

بسم الله الرّحمن الرّحیم

السَّلامُ عَلَیْكِ یَا سَیِّدَتَنا رُقَیَّةَ عَلَیْكِ تَحِیَّةِ وَ السَّلام وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكاتُهُ السَّلامُ عَلَیْكِ یا بِنْتَ اَمیرالْمُؤمِنینَ عَلِیِّ بْنِ اَبی طَالِبٍ السَّلامُ عَلَیْكِ یا بِنْتَ فَاطِمَةَ الزَّهْراءِ سَیِّدَةِ نِسآءِ الْعَالَمینَ السَّلامُ عَلَیْكِ یا بِنْتَ خَدیجَةَ الْكُبْری اُمُّ الْمُؤمِنینَ وَ الْمُؤمِناتِ السَّلامُ عَلَیْكِ یا بِنْتَ وَلِیِّ اللهِ السَّلامُ عَلَیْكِ یا اُخْتَ وَلیِّ اللهِ السَّلامُ عَلَیْك یا بِنْتَ الْحُسَیْنِ الشَّهیدِ السَّلامُ عَلَیْكِ اَیَّتُهَا الصِّدِّیقَةِ الشَّهیدَةِ السَّلامُ عَلَیْكِ اَیَّتُهَا الرَّضِیَّةِ الْمَرْضِیَّةِ السَّلامُ عَلَیْكِ اَیَّتُهَا التَّقِیَّةِ النَّقِیَّةِ السَّلامُ عَلَیْكِ اَیَّتُهَا الزَّكِیَّةِ الْفَاضِلَةِ السَّلامُ عَلَیْكِ اَیَّتُها الْمَظْلُومَةِ الْبَهِیَّةِ صَلَّی اللهُ عَلَیْكِ وَ عَلی رُوحِكِ وَ بَدَنِكِ فَجَعَلَ اللهُ مَنْزِلَكِ وَ مَأواكِ فِی الْجَنَّةِ مَعَ آبائِكِ وَ أجْدادِكِ الطَّیبینَ الطَّاهِرینَ الْمَعْصُومینَ السَّلامُ عَلَیْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدَّارِ وَ عَلَی الْمَلائِكَةِ الْحافِّینَ حَوْلَ حَرَمِكِ الشَّریفِ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكاتُهُ وَ صَلَّی اللهُ عَلی سَیِّدِنا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّیبینَ الطَّاهِرینَ بِرَحْمَتِكَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمینَ».

مقدمه

بسمه تعالی

یکی از مصائبی که از ابتدای خلقت حضرت آدم۷ در عالم وجود مطرح شده و تا انقراض این عالم فراموش نشدنی است مصیبت حضرت امام حسین۷ و واقعه ی جانسوز عاشوراست، بلکه باید گفت طبق آنچه که در متن زیارت صحیح السّند عاشوراء آمده « مُصِیبَةً مَا أَعْظَمَهَا وَ أَعْظَمَ رَزِیَّتَهَا فِی الإِسْلام» مصیبتی است که بزرگتر از آن در عالم وجود نداشته و نخواهد داشت.

خدای متعال قضیّه ی عاشورا را برای تمام انبیای خود به نحوی بیان فرمود که غالباً محزون شده و بعضی از آنها گریه کرده اند و از بدن حضرت ابراهیم و حضرت موسی۸ خون جاری شده و تمام انبیائی که از کربلا عبور کرده اند به قاتل امام حسین۷ لعنت کرده اند که شرح و بسط آن از این مقدّمه بیرون است. محقّقین محترم می توانند به کتاب شریف بحارالأنوار مرحوم علّامه ی مجلسی اعلی الله مقامه جلد ۴۴ از صفحه ی ۲۴۲ الی ۲۴۵ احادیث شماره ی ۳۷ تا ۴۴ مراجعه فرمایند.

البته قابل ذکر است تک تک مصائب کربلا از این اهمیّت برخوردار است که مصیبتی بالاتر از آن نیست مثلاً مصیبت حضرت اباالفضل۷ یا حضرت قاسم۷.

از مصائب دیگری که از اهمیّت ویژه ای برخوردار بوده مصیبت دختر سه ساله ی حضرت اباعبدالله الحسین۷، حضرت رقیّه ی مظلومه۳ است.

از جمله دلائل اهمیّت آن بحث اسارت آن نازدانه ی معظّمه است که در مسیر اسارت آن مظلومه اذیّت فراوان دیده و شکنجه هایی تحمّل نموده که گفتن و شنیدن بعضی از آنها، از طاقت انسان خارج است. مثلاً بستن تمام افراد حتّی کودکان به طناب یا زنجیر، زدن با تازیانه به آنها به خاطر سریع حرکت کردن یا ساکت کردن آنها از گریه، زندانی کردن آنها در کوفه و جای دادن آنها در خرابه ی شام به اضافه ی تمام مصائبی که در شهر شام بر اهل بیت: وارد شده و دیگر جا دادن این طفل در کنار سر بریده ی پدر بزرگوارشان و دفن شدن غریبانه آن دردانه در آن محلّ.

کتاب حاضر ششمین شماره از سلسله کتاب های ستاره های خونین است که توسط مدّاح گرانقدر جناب آقای حسین رفوگران تدوین و توسط امور فرهنگی مجتمع فاطمیه اصفهان چاپ شده است.

امید است خداوند توفیق خدمت به آستان مقدّس حضرت امام حسین۷ را به همگان عنایت فرماید و دنیا و آخرت، آنی و کمتر از آنی ما را از آن ذوات مقدّسه جدا نفرماید.

سیّد محمّد قائم فرد

امور فرهنگی مجتمع فاطمیه ی اصفهان

ذیحجّه ۱۴۳۳ هجری قمری

اشاره به فرزندان امام حسین۷

علی بن عیسی اربلی صاحب کتاب کشف الغمه (که این کتاب را در سال ۶۷۸ هجری قمری تألیف کرده است) به نقل از کمال الدّین گفته است که امام حسین۷ شش پسر و چهار دختر داشت، ولی او هنگام شمارش دخترها، سه نفر به نام های زینب، سکینه و فاطمه را نام می‌برد و از چهارمی ذکری به میان نمی‌آورد. احتمال دارد که چهارمین دختر، همین حضرت رقیّه۳ بوده باشد.

علّامه ی حائری در کتاب معالی السّبطین می‌نویسد:

بعضی مانند محمّد بن طلحه ی شافعی و دیگران از علمای اهل تسنّن و شیعه می‌نویسند: امام حسین۷ دارای ده فرزند، شش پسر، و چهار دختر بوده است.

سپس می‌نویسد: دختران ایشان عبارتند از سکینه، فاطمه ی صغری، فاطمه ی کبری، و رقیّه:.

تحقیقی کوتاه در رابطه با نام رقیّه۳

کلمه ی رقیّه، در اصل از ارتقاء به معنی (صعود به طرف بالا و ترقّی) است. این نام قبل از اسلام نیز وجود داشته، مثلاً نام یکی از دختران هاشم (جدّ دوّم پیامبر۶) رقیّه بوده است، که عمّه ی پدر رسول خدا۶ رقیّه می‌باشد .

نخستین کسی که در اسلام، این نام را داشت، یکی از دختران رسول خدا۶ از حضرت خدیجه۳ است. پس از آن، یکی از دختران امیرالمؤمنین علی۷، نیز رقیّه۳ نام داشت، که به همسری حضرت مسلم بن عقیل۷ درآمد. در میان دختران امامان دیگر نیز چند نفر این نام را داشتند، از جمله یکی از دختران امام حسن مجتبی۷ و دو نفر از دختران امام موسی کاظم۷ که به رقیّه و رقیّه ی صغری خوانده می‌شدند.

پدر و مادر حضرت رقیّه۳

پدر حضرت رقیّه۳:

پدر بزرگوار حضرت رقیّه۳، حضرت امام حسین بن علی۸ هستند که معروف تر از آن می باشند که نیاز به توصیف و معرّفی داشته باشند و قلم از توصیف آن امام، عاجز و بیان، اَلکن است.

مادر حضرت رقیّه۳:

در معالی السّبطین علّامه ی حائری می‌نویسد:

مادر حضرت رقیّه۳، شاه زنان دختر یزجرد بود که بنا بر این قول حضرت رقیّه۳ با امام سجّاد۷ خواهر تنی می‌باشند .

در کتب دیگر مادر آن حضرت را امّ اسحاق که قبلاً همسر امام حسن۷ بود و آن حضرت در وصیّت خود به برادرش امام حسین۷ سفارش کرد که با امّ اسحاق ازدواج کند و فضائل بسیاری را برای آن بانو برشمرد، نام می‌برند .

شیخ مفید در کتاب ارشاد مادر حضرت رقیّه۳ را امّ اسحاق بنت طلحه معرّفی می‌نماید .

سنّ حضرت رقیّه۳

سنّ مبارک حضرت رقیّه۳ هنگام شهادت، طبق پاره‌ای از روایت ها سه سال و مطابق پاره‌ای دیگر چهار سال بود.

برخی نیز پنج سال و هفت سال نقل کرده‌اند. در کتاب وقایع الشّهور و الایام نوشته ی علّامه ی بیرجندی۱ آمده است که، دختر کوچک امام حسین۷ در روز پنجم ماه صفرالمظفر سال ۶۱ وفات کرد، چنان که همین مطلب در کتاب ریاض القدس نیز نقل شده است.

وداع حضرت امام حسین۷ در عصر عاشورا

با اهل حرم

علّامه ی مجلسی۱ در بحارالأنوار ذکر نموده که چون امام مظلوم هفتاد و دو نفر از اصحاب خود را دید که روی زمین افتاده‌اند و بی کس و تنها مانده است، به جهت وداع متوجّه خیمه‌ها شد.

« وَ نَادَی یَا سُکَیْنَهُ وَ یَا رقیَّهُ وَ یَا عَاتِکَهُ وَ یَا زَیْنَبُ وَ یَا فاطِمَهُ، یَا أُمَّ کُلْثُوم عَلَیْکُنَّ مِنِّی السَّلام» .

اهل حرم را صدا زد: ای سکینه و ای رقیّه و ای عاتکه و ای زینب و ای فاطمه و ای امّ کلثوم، خداحافظ.

زنان و دختران و کنیزان چون این صدا را شنیدند همگی از خیمه‌ها بیرون دویدند، و صدا به گریه و ناله بلند کردند. حضرت یک یک را سفارشی می‌فرمود که دلها را آتش می‌زد، نگاه حسرتی به ایشان کرد و آه از دل سوخته خود کشید... حضرت فرمود:

« وَ کَأَنِّی بِکُمْ غَیْرَ بَعیدٍ کَالْعَبیدِ یَسُوقُونَکُم أمامَ الرِّکابِ وَ یَسُومُونَکُمْ سُوءَ الْعَذَابِ، فَتَضارَخْنَ النِّساءُ فَسَکَّتَهُنَّ».

ای خواهر، گویا می‌بینم که در این نزدیکی، شما را مثل بندگان و کنیزان اسیر کرده، در جلو اسب ها می‌دوانند و عذاب می کنند، که اهل حرم صدا به گریه و ناله بلند کردند، آن حضرت ایشان را ساکت گردانید و امر به شکیبایی نمود و سپس روانه ی میدان شد.

وداع امام حسین۷ در روز عاشورا

با حضرت رقیه۳

چنانکه نافع بن هلال گوید در میان دو صف لشکر ایستاده نگاه می کردم:

« فَرَأَیْتُ صَغیرَهً بَاکِیَهً جَاءَتْ وَ اَخَذَتْ بِذَیْلِ أبیها فَقَالَتْ: یَا اَبَهِ اُنْظُرْ اِلَیَّ فَاِنِّی عَطْشانٌ».

دیـدم دختر کوچکی آمـد و دامن امام مظلوم را گرفت و عرض کرد: ای پـدرا! مرا دریاب که بسیار تشـنه‌ام، آن حضـرت نگاهی به صورت آن طفل کرده و گریسته و فرمودند: صبر کن ای نور دیده،

« اللهُ یُسْقیکَ فَاِنَّهُ وَکیلی».

خداوند تو را آب خواهد داد، همانا او وکیل من است.

دست او را گرفته و به خیمه برگردانید. نافع بن هلال گوید: پرسـیدم این طفل کیست و چه نام دارد؟ شخصـی گفت: دختر سه ساله ی حسین، رقیّه است .

حضرت رقیّه۳ در شام عاشورا به یاد

لب تشنه ی پدر آب نخورد

عصر عاشورا که دشمنان برای غارت به خیمه‌ها ریختند، در درون خیمه‌ها مجموعاً ۲۳ کودك از اهل بیت: را یافتند.

به عمر سـعد گزارش دادند که این ۲۳ کودك، بر اثر شدّت تشـنگی در خطر مرگ هسـتند. عمر سعد اجازه داد به آنها آب بدهند. وقتی که نوبت به حضرت رقیّه۳ رسـید آن حضـرت ظرف آب را گرفت و دوان دوان به سوی قتلگاه حرکت کرد. یکی از سپاهیان دشمن پرسید: کجا می‌روی؟

حضرت رقیّه۳ فرمود: « بابایم تشـنه بود، می‌خواهم او را پیدا کنم و برایش آب ببرم». او گفت: آب را خودت بخور. پدرت را با لب تشنه شهید کردند! حضرت رقیّه۳ در حالی که گریه می‌کرد، فرمود: « پس من هم آب نمی‌آشامم» .

حضرت رقیّه۳ کنار پیکر خونین پدر

در شام غریبان

در کتاب مبکی العیون آمده است:

در شام غریبان، حضرت زینب۳ در زیر خیمه ی نیم سوخته ای، اندکی خوابید.

در عالم خواب مادرش حضـرت فاطمه ی زهرا۳ را دیـد. عرض کرد: مـادر جان! آیا از حال ما خبر داری؟! حضـرت فاطمه۳ فرمود: تاب شـنیدن ندارم. حضرت زینب۳ عرض کرد: پس شـکوه‌ام را به چه کسـی بگویم؟ حضرت زهرا۳ فرمود: « من خود هنگـامی که سر از بدن فرزندم حسین۷ جدا می‌کردند، حاضر بودم. اکنون برخیز و رقیّه۳ را پیدا کن».

حضرت زینب۳ برخاست. هر چه صدا زد، حضـرت رقیّه۳ را نیـافت. با خواهرش امّ کلثوم۳، در حالی که گریه می‌کردند و ناله سر می‌دادند، از خیمه بیرون آمدند و به جسـتجو پرداختند تا این که نزدیک قتلگاه صدای او را شنیدند. کنار بدن های پاره پاره، دیدند رقیّه۳ خود را روی پیکر مطهّر پـدر افکنـده و در حالی که دست هایش را به سـینه ی پدر چسـبانیده است درد دل می‌کند. حضـرت زینب۳ او را نوازش کرد. در این وقت سکینه۳ نیز آمد و با هم به خیمه بازگشتند. در مسیر راه سکینه۳ از رقیّه۳ پرسید: چگونه پیکر پدر را پیدا کردی؟ او پاسخ داد: « آن قدر پدر پدر کردم که ناگاه صدای پدرم را شنیدم که فرمود: بیا اینجا، من در این جا هستم» .

خرابه ی شام

مجلس یزید در قصـری بود بسـیار مجلّل، که به دسـتور معاویه ساخته شده بود، و در آن زمان طرز معماری و ساختمان آن معروفیت خاصـی داشت، و مورخین شرح مفصّلی از معماری و تزیین و تشریفات آن نوشته‌اند و گفته شده: هنگامی که معاویه خواست آن را بسـازد منـازل اطراف آن را از مـالکین خریـد، ولی پیره‌زنی که خـانه‌ای مخروبه در آن نـاحیه داشت از فروش خـانه خودداری کرد.

چون معاویه خواست با زور آن منزل را بگیرد، عمرو عاص و دیگر نزدیکان، او را منع کردنـد که این کار را نکن تا مثل انوشیروان به عـدالت مشـهور شوی، که برای ساختن ایوان مدائن عدالتش اجازه نداد که صاحب خانه‌ای را ناراحت کند، و ایوان را به صورت ناقص ساخت.

معاویه از خانه ی پیرزن صرف نظر کرد و قصر را ساخت و آن خانه خرابه در کنارش به همان حالت باقی ماند .

خرابه ی شام، زندان اهل بیت سیّدالشّهداء:

در روایت مرحوم صدوق۱ از آن خرابه، تعبیر به محبس (زنـدان و بازداشـتگاه) شده است، زیرا آنها در آنجا محصور بودند و اجازه نداشتند به جای دیگر بروند. وی می‌نویسد:

« إنَّ یَزیـدَ لَعَنَهُ اللَّهُ أَمَرَ بِنِسَـاءِ الْحُسَـیْنِ: فحبس [فَحُبِسْنَ] مَعَ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَـیْنِ۸ فِی مَحْبِسٍ لا ـ یَکُنُّهُـمْ مِـنْ حَرٍّ وَ لا ـ قَرٍّ حَـتَّی تَقَشَّرَتْ وُجُوهُهُم» .

همانا یزید دستور داد که اهل بیت امام حسین: را همراه امام سجّاد۷ در محلّی حبس کردند. آنها در آن جا نه از گرما در امان بودند و نه از سرما، تا آن که بر اثر آن صورت هایشان پوست انداخت .

چون اولاد رسول و ذراری فاطمه ی بتول۳ را در خرابه ی شام منزل دادند، آن غریبانِ سـتمدیده و آن اسیرانِ داغدیده، صبح و شام برای جوانان شـهید خود در ناله و نوحه بودنـد. عصـرها که می‌شـد آن اطفال خردسال درب خرابه صف می‌کشـیدند، می‌دیدند که مردم شام خرّم و خوشحال هستند اطفال خود را گرفته آب و نان تهیه کرده به خانه‌های خود می‌روند. آن طفلان خسته مانند مرغان پر شکسته دامن عمّه را می‌گرفتند که ای عمّه! مگر ما خانه نداریم؟ مگر بابا نداریم؟

می‌فرمود: چرا نور دیدگان، خانه‌های شما در مدینه و بابای شما به سفر رفته است.

خواب دیدن حضرت رقیّه۳ در خرابه ی شام

و شهادت آن حضرت

صاحب (مصباح الحرمین) می‌نویسید:

طفل سه ساله ی امام حسین۷ شبی از شب ها پـدر را در عالم رؤیا دیـد و از دیدارش شاد گردید و در ظلّ مرحمتش آرمید و فلکِ ستیزه جو، این نوع استراحت را برای آن صغیره نتوانست ببیند. چون آن محترمه از خواب بیدار شد پدر خود را ندید. شروع به گریه کرد. هر چه اهل بیت: او را تسلّی دادند آرام نشد. سبب گریه از او پرسیدند، آن مظلومه در جواب فرمود:

« أیْنَ اَبی ایتُونِی بِوَالِدِی وَ قُرَّةُ عَیْنِی».

پدر من کجاست؟ پدر و نور چشم مرا بیاورید.

پس آن مصـیبت زدگان دانسـتند که آن یتیمه پـدر را در خواب دیده است، هر چند تسـلّی دادند آرام نشد. خود اهل بیت نیز منتظر بهانه برای گریه بودند، لذا گریه سـکوت شب را شـکست. همه با آن صـغیره هم آوازه شده مشغول گریه و زاری و ناله شدند. پس موهای خود را پریشان نموده و سـیلی بر صورت ها می‌زدنـد و خاک خرابه را بر سـر خود می‌ریختند، و صدای گریه ی ایشان چنان بلند گردید که به گوش یزید پلید کافر رسید.

قول طاهر بن عبدالله دمشقی

طاهر بن عبدالله دمشقی گوید: من نَدیم یزید ملعون بودم و اکثر شب ها برای او صحبت می‌کردم و او را مشغول می‌نمودم. شبی نزد

آن ملعون بودم و قدری هم از شب گذشته بود، پس به من گفت: ای طاهر! امشب وحشت بر من غالب است و قلبم در تپش افتاده و دلم از غصه و حزن پر شده، بسیار اندوه و غصّه دارم که حالت نشستن و صحبت کردن ندارم. بیا سر من را در دامن گیر و از افعال ناشایسته و گذشته من صحبت مکن. طاهر گوید: من سر نحس او را در دامن گرفتم. آن لعین به خواب رفت، و سر نورانی سیّدالشّهدا۷ در آن وقت در طشت طلا در مقابل ما بود.

چون ساعتی گذشت دیدم که ناله ی پردگیان حرم محترم امام حسین۷ از خرابه بلند شد. آن لعین در خواب و من در اندوه بودم، که این چه ظلم و ستم بود که یزید به اولاد امیرالمؤمنین۷ نمود؟! به طرف طشت نظر کرده دیدم که از چشم های امام حسین۷ اشک جاری شده است، تعجّب کردم! پس دیدم آن سر انور به قدر چهار ذراع گویا بلند شد و لب های مبارکش به حرکت آمده، آواز اندوهناک و ضعیفی از آن دهان معجز بیان بلند گردید که می‌فرمود:

« اللَّهُمَّ هَؤُلاءِ اَوْلادنا و اَكْبادنا وَ هَؤُلاءِ اَصْحابنا».

خداوندا! اینان اولاد و جگر گوشه ی من و اینها اصحاب من هستند.

طاهر گوید: چون این حال را از آن حضرت مشاهده کردم وحشت و دهشت بر من غلبه کرد. شروع به گریه کردم. به بالای عمارت یزید آمدم که خرابه در پشت آن عمارت بود، خیال می‌کردم شاید یکی از اهل بیت رسول خدا۶ فوت شده، که مرگ او باعث این همه ناله و ندبه شده است. وقتی بالای قصر رسیدم دیدم تمامی اهل بیت اطهار: طفل صغیری را در میان گرفته‌اند و آن دختر، خاک بر سر می‌ریزد و با ناله و فغان می‌گوید:

« يَا عَمَّتِي وَ يَا اُخْت اَبِي اَيْنَ أَبِي، أَيْنَ أَبِي».

ای عمّه! و ای خواهر پدر بزرگوار من، کجاست پدر من؟! کجاست پدر من؟!

آنها را صدا زدم و از ایشان پرسیدم که چه پیش آمده که باعث این همه ناله و گریه شده است؟! گفتند: ای مرد، طفل صغیر سیّدالشّهداء۷ پدرش را در خواب دیده، و اینک بیدار شده و از ما پدر خود را می‌خواهد، هر چه به وی تسلّی می‌دهیم آرام نمی‌گیرد.

طاهر گوید: بعد از مشاهده ی این احوال دردناک، پیش یزید برگشتم. دیدم آن بدبخت بیدار شده به طرف آن سر (سر امام حسین۷) نگاه می‌کند و از کثرت وحشت و دهشت و خوف و خشیت، مانند برگ بید بر خود می‌لرزد. در آن اثنا سر اطهر آن مولا به طرف یزید متوجّه شده و فرمود:

ای پسر معاویه! من در حقّ تو چه بدی کرده بودم که تو با من این ستم و ظلم را نمودی و اهل بیتم را در خرابه جا دادی؟

« ثُمَّ تَوَجَّهَ الرَّأسُ الشَّرِيف اِلَى اللهِ الْخَبير اللَّطيف وَ قَالَ: اَللَّهُمَّ انْتَقِمْ مِنْهُ بِمَا عامِلَ بِي وَ ظَلَمَنِي وَ اَهْلِي وَ سَيَعْلَمُ الَّذينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ ».

سر مبارک و شریف آن حضرت به سوی خداوند خبیر و لطیف، توجّه نموده و عرض کرد: خداوندا! از یزید به کیفر رفتاری که با من کرده و به من و اهل بیت من ظلم نموده، انتقام بگیر!

وقتی یزید این را شنید بدنش به لرزه درآمد و نزدیک بود که بندهایش از یکدیگر بگسلد. از من سبب گریه ی اهل بیت: را پرسید و سر آن حضرت را به خرابه نزد آن صغیره فرستاد و گفت:

سر را نزد آن صغیره بگذارید، باشد که با دیدن آن تسلّی یابد.

ملازمان یزید سر حضرت سیّدالشّهداء۷ را برداشته به در خرابه آمدند. چون اهل بیت دانستند که سر امام حسین۷ را آورده‌اند، تماماً به استقبال آن سر شتافتند و سر امام حسین۷ را از ایشان گرفته و اساس ماتم را از سر گرفتند. به ویژه، زینب کبری۳ که پروانه وار به دور آن شمع محفل نبوّت می‌گردید. پس چون نظر آن صغیره بر سر مبارک افتاد پرسید:

« مَا هَذَا الرَّأس؟»

این سر کیست؟ گفتند:

« هَذَا رَأسُ اَبیک».

این سر مبارک پدر توست.

پس آن مظلومه آن سـر مبارک را از طشت برداشت و در بر گرفت و شـروع به گریسـتن نمود و گفت: پدر جان، کاش من فدای تو می‌شـدم، کـاش قبـل از امروز کور و نابینـا بودم، و کـاش می‌مردم و در زیر خـاک می‌بودم و نمی‌دیـدم محـاسن مبارک تو به خون خضـاب شـده است. پس این مظلومه لب هـای خود را بر لب های پـدر بزرگوار خود گـذاشت و آن قـدر گریست که بیهوش شـد. چون اهـل بیت: آن صغیره را حرکت دادنـد، دیدنـد که روح مقدسـش از دنیـا مفارقت کرده و در آشـیان قـدس در کنار جدّه‌اش حضرت فاطمه۳ آرمیـده اسـت. چـون آن بی‌کسـان این وضـع را دیدنـد، صـدا به گریه و زاری بلنـد کردنـد، و عزای غم و زاری را تجدیـد نمودنـد. آن دختـری کـه در خرابـه ی شـام از دنیـا رحلـت فرمـوده، شایـد اسـم شـریفش رقیّه بـوده و از صـبایای حضـرت سیّدالشّهداء۷ بوده چون مزاری که در خرابه ی شام است منسوب به این مخدّره و معروف به مزار حضرت رقیّه۳ است .

در منتخب آمده است که حضرت رقیّه۳ پدرش را مخاطب قرار داده و می‌فرمود:

« یا اَبَتاهُ مَنْ ذَاالذَّی خَضَبَکَ بِدِمائِکَ».

پدر جان! کی صورت منورت را غرق خون ساخته؟

« یا اَبَتاهُ مَنْ ذَا الَّذی قَطَعَ وَریدَیْکَ».

پدر جان! چه کسی رگهای گردنت را بریده است؟

« یا اَبَتاهُ مَنِ الَّذی اَیْتَمَنی عَلی صِغَرِ سِنّی»؟

پدر جان! کدام ظالم مرا در کودکی یتیم کرده است؟

« یا اَبَتاهُ مَنْ لِلْیَتیمَهِٔ حتّی تَکْبُرَ».

پدر جان! چه کسی متکفّل یتیمه‌ات می‌شود تا بزرگ شود؟

« یا اَبَتاهُ مَنْ لِلنِّساءِ الْحاسِراتِ».

پدر جان! چه کسی به فریاد این زنان سر برهنه می‌رسد؟

« یا اَبَتاهُ مَنْ لِلأَرامِلِ الْمُسَبَّیاتِ».

پدر جان! چه کسی داد رسی از این زنان بیوه و اسیر می‌کند؟

« یا اَبَتاهُ مَنْ لِلْعُیُونِ الْباکِیاتِ».

پدر جان! چه کسی نظر مرحمتی به سوی این چشم های ما که شب و روز در فراق تو گریان است، می‌کند؟

« یا اَبَتاهُ مَنْ لِلضَّایِعاتِ الْغَریباتِ».

پدر جان! چه کسی متوجّه این زنان بی‌صاحبِ غریب خواهد شد؟

« یا اَبَتاهُ مَنْ لِلشُّعُورِ الْمَنْشُوراتِ».

پدر جان! چه کسی از برای این موهای پریشان خواهد بود؟

« یا اَبَتاهُ مَنْ بَعْدَکَ؟ واخَیْبَتاهُ».

پدر جان! بعد از تو داد از ناامیدی!

« یا اَبَتاهُ مَنْ بَعْدَکَ واغُرْبَتاهُ».

پدر جان! بعد از تو داد از غریبی و بی کسی!

« یا اَبَتاهُ لَیْتَنی کُنْتُ لَکَ الْفِداءُ».

پدر جان! کاش من فدای تو می‌شدم.

« یا اَبَتاهُ لَیْتَنی کُنْتُ قَبْلَ هذَا الْیَوْمِ عَمْیاءُ».

پدر جان! کاش من پیش از این روز کور شده بودم، و تو را به این حال نمی‌دیدم.

« یا اَبَتاهُ لَیْتَنی وَسَدْتُ الثَّری وَ لا اَری شَیْبَکَ مُخَضَّباً بِالدِّماءِ».

پدر جان! کاش مرا در زیر خاک پنهان کرده بودند و نمی‌دیدم که محاسن مبارکت به خون خضاب شده باشد.

آن معصومه نوحه می کرد و اشک می‌ریخت تـا آن که نفس او به شـماره افتـاد و گریه راه گلویش را گرفت، مثـل مرغ سـر کنـده، گاهی سر را به طرف راست می‌نهاد و می‌بوسید و بر سر می‌زد، و زمانی به چپ می گذارد و می‌بوسید... پس آن ناز دانه لب بر لب پدر نهاد، زمان طویلی از سخن افتاد.

« فَنَادیَ الرَّأْسُ بِنْتَهُ، إلَیَّ إلَیَّ، هَلُمِّی فَأنَا لَکِ بِالْإنْتِظَارِ فَغُشِیَ عَلَیْهَا غَشْوَةً لَمْ تُفِقْ بَعْدَها، فَلَمَّا حَرَّکُوها فإذا هِیَ قَدْ فارَقَتْ رُوحُهَا الدُّنْیا».

آن رأس شـریف دختر را صـدا کرد که به سوی من بیا، من منتظرت هسـتم، او غش کرد و دیگر به هوش نیامـد، چون او را حرکت دادند متوجه شدند که روح شریفش از بدن مفارقت کرده و به خدمت پدر شتافته است .

راوی گویـد: وقتی که خواسـتند نعش آن یتیم را از خاک خرابه بردارند علم های سـیاه بر پا کرده بودند و مردان و زنان شامی همه جمع شـده گریه و نـاله می کردنـد و سـنگ بر سـر و سینه می‌زدنـد. او را غسـل دادنـد و کفن نمودنـد و بر او نماز گزاردنـد و دفن نمودند، که الآن قبر ایشان معلوم و مشهور است .

زن غساله با تخته و آب و چراغ وارد شـده، پیراهن از تن طفل بیرون آورد، همین که دیـد بدن نازنین او سـیاه و مجروح است، با دو دست بر سر خود زد!

گفتند: چرا خود را می‌زنی؟ گفت: مادر این طفل (یا بزرگ اسیران) کیست؟ تا بگوید این بچه به چه مرضی از دنیا رفته است؟ چرا بدنش کبود است؟

بانوان با چشم اشکبار گفتند: او مرضی نداشت، اینها جای کعب نیزه و تازیانه است .

گفتگوی زن غسّاله با حضرت زینب کبری۳

در نقل دیگر چنین آمده است:

هنگامی که زن غسّاله، بدن حضرت رقیّه۳ را غسل می‌داد، ناگاه دست از غسل کشید و گفت: سرپرست این اسیران کیست؟

حضرت زینب۳ فرمود: چه می‌خواهی؟

غسّاله گفت: این دخترک به چه بیماری مبتلا بوده که بدنش کبود است؟

حضرت زینب۳ در پاسخ فرمود: « ای زن، او بیمار نبود، این کبودی ها آثار تازیانه‌ها و ضربه‌های دشمنان است» .

سر مقدّس امام حسین۷

با دخترش حضرت رقیّه۳ سخن می گوید

در کتاب بحر الغرائب، جلد دوّم، قریب به این مضامین می‌نویسد:

حـارث که یکی از لشـکریان یزیـد بود گفت: یزیـد دسـتور داد سه روز اهل بیت: را در پشت دروازه ی شام نگاه دارنـد تا چراغانی

شهر شام کامل شود.

حارث می گوید: شب اوّل من به شکل خواب بودم، دیدم دختری کوچک بلند شد و نگاهی کرد. دید لشگر از خستگی راه خوابیده‌اند و کسی بیدار نیست، امّا فوراً از ترسش باز نشست و باز بلند شد و چند قدم آمد به طرف سر امام حسین۷ که بر درختی نزدیک خرابه، دم دروازه ی شام آویزان بود. آری، به طرف آن درخت و سر مقدّس آمد و از ترس برگشت، تا چند مرتبه. آخر الامر زیر درخت ایستاد و به سر بابایش نگاه کرد و کلماتی فرمود و اشک ریخت. سپس دیدم سر مقدّس امام حسین۷ پایین آمد و در مقابل نازدانه قرار گرفت و رقیّه۳ گفت:

« اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا اَبَتاهُ وامُصیبَتاهُ بَعْدَ فِراقِکَ وَاغُرْبَتاهُ بَعْدَ شَهادَتِک».

بعد دیدم سر مقدس با زبان فصیح فرمود: ای دختر من، مصیبت تو و زجر و تازیانه و روی خار مغیلان دویدن تو تمام شد، و اسیریت به پایان رسید. ای نور دیده، چند شب دیگر به نزد ما خواهی آمد آن چه بر شما وارد شده صبر کن که جزا و مزد او شفاعت را در بر دارد.

حارث می گوید: من خانه‌ام نزدیک خرابه ی شام بود، از این که حضرت به او فرموده بود نزد ما خواهی آمد منتظر بودم کی از دنیا می‌رود، تا یک شبی شنیدم صدای ناله و فریاد از میان خرابه بلند است، پرسیدم چه خبر است؟ گفتند: حضرت رقیّه۳ از دنیا رفته است .

بی‌قراری حضرت امّ کلثوم۳

در شب دفن حضرت رقیّه۳

در شب دفن آن دختر مظلومه ی اهل بیت:، جناب امّ کلثوم۳ را دیدند که قرار و آرام ندارد و با ناله و ندبه به دور خرابه می گردد و هر چه تسلّی می‌دهند آرام نمی‌یابد. از علّت این بی‌قراری پرسیدند، گفت:

شب گذشته این مظلومه در آغوش من بود، چون بیدار شدم دیدم که به شدت گریه می کند و آرام نمی گیرد، از سببش پرسیدم؟ گفت: عمّه جان، آیا در این شهر مانند من کسی یتیم و اسیر و در به در می‌باشد؟ عمّه جان، مگر اینها ما را مسلمان نمی‌دانند، به چه جهت آب و نان را از ما مضایقه می‌نمایند و طعام به ما یتیمان نمی‌دهند؟! این مصیبت مرا به گریه آورده و طاقت خوابیدن ندارم.

***

ز خانه ها همه بوی طعام می آمد

ولی به جان تو عمّه گرسنه خوابیدم

***

بدرقه ی اهل بیت: از شام به سمت مدینه

زنان شام ازدحام کردند و در حالی که سیاه پوش شده بودند برای بدرقه ی اهل بیت از خانه‌ها بیرون آمدند.

صدای ناله و گریه ی آنها از هر سو شنیده می‌شد و با کمال شرمندگی با اهل بیت وداع نمودند، و تا کاروان اهل بیت: پیدا بود، مردم شام گریه می کردند .

زینب کبری۳ از این فرصت استفاده‌های بسیار کرد. از جمله این که هنگام وداع، ناگاه سر از هودج بیرون آورد و خطاب به مردم اشاره فرمود: ای اهل شام! از ما در این خرابه امانتی مانده است، جان شما و جان این امانت، هرگاه کنار قبرش بروید (او در این دیار غریب است) آبی بر سر مزارش بپاشید و چراغی در کنار قبرش روشن کنید .

تعمیر قبر حضرت رقیّه خاتون۳

عـالم بزرگوار مرحوم ملّا محمّـد هاشم خراسانی۱ می‌نویسـد: عـالم جلیـل شـیخ محمّـد علی شامی که از جمله علماء نجف اشـرف می‌باشد به حقیر فرمود:

جَدّ اُمّیِ من جناب آقا سیّد ابراهیم دمشقی که نسبش به سیّد مرتضی علم الهدی منتهی می‌شد، و سن شریفش بیش از ۹۰ سال بود، سه دختر داشت و اولاد پسر نداشت. شبی دختر بزرگ ایشان، حضرت رقیّه۳ دختر امام حسین۷ را در خواب دید که فرمودند:

به پدرت بگو به والی بگوید: میان لحد و جسد من آب افتاده، و بدن من در اذیت است، بیاید قبر و لحد مرا تعمیر کند.

دختر به سیّد عرض کرد، ولی سیّد از ترس اهل تسنن، به خواب اعتنا ننمود.

شب دوّم دختر وسطی سیّد همین خواب را دید و به پدر گفت، ترتیب اثری نداد.

شب سوّم دختر کوچک سیّد همین خواب را دید و به پدر گفت، باز ترتیب اثری نداد.

شب چهارم خود سیّد حضرت رقیّه۳ را در خواب دید که به طریق عتاب فرمودند: چرا والی را خبر نکردی؟

سیّـد بیدار شد، صبح نزد والی شام رفت و خوابش را گفت. والی به علماء و صـلحاء شام از شیعه و سنّی امر کرد که غسل کنند و لبـاس هـای پاکیزه بپوشـند، به دست هر کس قفل درب حرم مطهّر باز شـد همان کس برود و قبر مقـدّس او را نبش کنـد، جسـد را بیرون آورد تا قبر را تعمیر کنند.

صلحـاء و بزرگان از شـیعه و سنّی در کمال آداب غسل کردنـد و لباس پاکیزه پوشـیدند، قفل به دست هیـچ کس باز نشـد، مگر به دست مرحوم سیّد، و چون میان حرم آمدند کلنگ هیچ کدام بر زمین اثر نکرد، مگر به دست سیّد ابراهیم.

حرم را خلوت کردند، لحد را شـکافتند، دیدند بدن نازنین مخدره میان لحد و کفن صحیح و سالم است، لکن آب زیادی میان لحد جمع شـده است. سیّد بـدن شـریف را از میـان لحـد بیرون آورد و بر زانوی خود نهاد، و سه روز بـدین گونه بالای زانوی خود نگه داشت و گریه می‌کرد تـا این که قـبر آن بی‌بی را تعمیر کردنـد. وقت نمـاز که می‌شـد سیّد بـدن مخـدّره را بر روی چیز پـاکیزه ای می‌گـذاشت. بعـد از فراغ از نماز برمی‌داشت و بر زانو می‌نهاد، تا این که از تعمیر قبر و لحد فارغ شدند، سیّد بدن را دفن کرد. و از معجزه ی این مخـدّره این که، سیّد در این سه روز احتیاج به غـذا و آب و تجدید وضو پیدا نکرد. و چون خواست بدن را دفن کند دعا کرد که خداوند پسـری به او عطاء فرماید. دعای سـیّد به اجابت رسـید و در سن پیری خداوند پسری به او لطف فرمود، نام او را سیّد مصطفی گذاشت. آنگاه والی واقعه را به سلطان عبدالحمید عثمانی نوشت، او هم تولیت زینبیه و مرقد شریف حضرت رقیّه و امّ کلثوم و سکینه: را به او واگذار نمود.

این قضیّه در حدود سال ۱۲۸۰ قمری بوده است .

در معالی این قضیّه را مجملاً نقل کرده و در آخر اضافه فرموده است:

« فَنَزَلَ فِی قَبْرِهَا وَ وَضَعَ عَلَیْهَا ثَوْباً لَفَّهَا فیهِ وَ أَخْرَجَهَا، فَإِذَا هِیَ بِنْتُ صَغیرةٌ دُونَ الْبُلُوغِ وَ کانَ مَتْنُهَا مَجْرُوحَةٌ فِی کَثْرَةِ الضَّرْبِ».

آن سیّد جلیـل وارد قبر شـد و پـارچه‌ای بر او پیچیـد و او را خـارج نمود، دختر کوچکی بود که هنوز به سن بلوغ نرسـیده، و پشـت شریفش از زیادی ضرب مجروح بود .

اشعار مربوط به حضرت رقیـّه خاتون ۳

عمّه جان، بگذار گریم زار زار عمّه جان، کو منزل و کاشانه‌ام

من چرا ساکن در این ویرانه‌ام

آشنایانم همه رفتند و من

میهمان بر سفره ی بیگانه‌ام

عمّه جان، بگذار گریم زار زار

چون که دیگر پر شده پیمانه‌ام

شمع، می‌ریزد گهر در پای من

چون که داند کودکی دردانه‌ام

عقل، می گوید به من آرام گیر

او نداند عاشقی دیوانه‌ام

دست از جانم بدار ای غمگسار

من چراغ عشق را پروانه‌ام

بگذر از من ای صبا حالم مپرس

فارغ از جان، در غم جانانه‌ام

بس که بی‌تاب از پریشانی شدم

زلف، سنگینی کند بر شانه‌ام

من گرفتارم به زلف و خال او

من اسیر آن کمند و دانه‌ام

خانمانم رفته بر باد ای عدو

کم کن آزار دل طفلانه‌ام

کی توانم رفت از کویش (حسان)

من نمک پرورده ی این خانه‌ام

حسان چایچیان

اشکی بر تربت رقیّه۳ من رقیّه دختر ناکام شاه کربلایم

بلبل شیرین زبان گلشن آل عبایم

میوه ی باغ رسولم، پاره ی قلب بتولم

دست پرورد حسینم، نور چشم مصطفایم

کعبه ی صاحبدلانم، قبله ی اهل نیازم

مستمندان را پناهم، دردمندان را دوایم

من یتیمم، من اسیرم، کودکی شوریده حالم

طایری بشکسته بالم، رهروی آزرده پایم

زهره ی ایوان عصمت، میوه ی بستان رحمت

منبع فیض و عنایت، مطلع نور خدایم

گلبنی از شاخسار قدس و تقوی و فضیلت

کوکبی از آسمان عفت و شرم و حیایم

شعله بر دامان خاک افکنده آه آتشینم

لرزه بر ارکان عرش افتاده از شور و نوایم

گر چه در این شام ویران گشته‌ام چون گنج پنهان

دستگیر مردم افتاده پای بینوایم

من گلابم بوی گل جویید از من ز آن که آید

بوی دلجوی حسین از خاک پاک با صفایم

ای (رسا) از آستانش هر چه خواهی آرزو کن

عاجز از اوصاف این گل مانده طبع نارسایم

مرحوم قاسم رسا

گمشده پیدا شده عمّه بیا عقده ی دل وا شده

عمّه بیا گمشده پیدا شده

روز فراق عمّه به سر آمده

نخل امید عمّه به بر آمده

طایر اقبال ز در آمده

باب من عمّه ز سفر آمده

عمّه بیا عقده ی دل وا شده

عمّه بیا گمشده پیدا شده

پشت سر باب شدم رهسپر

پای پیاده، من خونین جگر

تا بکشد دست نوازش به سر

آمده دنبال من اینک، به سر

عمّه بیا عقده ی دل وا شده

عمّه بیا گمشده پیدا شده

عمّه نیارم دل بابا به درد

اشک نریزم، مکشم آه سرد

بیند اگر حال من از روی زرد

خصم، نگویم به من عمّه چه کرد

عمّه بیا عقده ی دل وا شده

عمّه بیا گمشده پیدا شده

عمّه زند طعنه خرابه، به طور

خیزد ازین سر بنگر موج نور

چشم بد از محفل ما عمّه دور

عمّه خرابه شده بزم حضور

عمّه بیا عقده ی دل وا شده

عمّه بیا گمشده پیدا شده قطره ی اشک، عمّه چو دریا شده

غنچه ی غم، عمّه شکوفا شده

بزم وصال، عمّه مهیا شده

وه که چه تعبیر ز رؤیا شده!

عمّه بیا عقده ی دل وا شده

عمّه بیا گمشده پیدا شده

گوشم اگر پاره شد ای عمّه جان

عمّه، به بابا ندهم من نشان

پرسد اگر عمّه، ز معجر، چه سان

گو بکنم درد دل خود بیان؟

عمّه بیا عقده ی دل وا شده

عمّه بیا گمشده پیدا شده

عمّه، به بابا شده‌ام میزبان

آمده بابا بر من میهمان

نیست به کف تحفه بجز نقد جان

تا بکنم پیشکش‌اش عمّه جان

عمّه بیا عقده ی دل وا شده

عمّه بیا گمشده پیدا شده

بس که دویدم ز پی قافله

پای من عمّه شده پر آبله

عمّه، به بابا نکنم من گله

کآمدم این ره همه بی‌راحله

عمّه بیا عقده ی دل وا شده

عمّه بیا گمشده پیدا شده

بود مرا عمّه به دل آرزو

تا که غمم شرح دهم مو به مو

ریخته مِی عمّه، شکسته سَبُو

باز نگردد دگر آبم به جو

عمّه بیا عقده ی دل وا شده

عمّه بیا گمشده پیدا شده

کرد تهی دل چو غزال حرم

لب ز سخن بست غزل خوان غم

دست قضا نقش دگر زد رقم

شام، به شومی، شد از آن متهم

عمّه بیا عقده ی دل وا شده

عمّه بیا گمشده پیدا شده

جان خود او در ره جانان بداد

خود به سویی، سر سوی دیگر فتاد

آه کشید عمّه - چو دید - از نهاد

گنج خود او کنج خرابه نهاد

عمّه بیا عقده ی دل وا شده

عمّه بیا گمشده پیدا شده

زبان حال حضرت رقیّه۳ زائرین قبر من، این شام عبرت خانه است

مدفنم آباد و قصر دشمنم ویرانه است

دختری بودم سه ساله دستگیر و بی‌پدر

مرغ بی‌بال و پری را این قفس کاشانه است

بود او مردی ستمگر، صاحب قدرت، یزید

فخر می‌کرد او که مستم در کفم پیمانه است

داشت او کاخی مجلل، دستگاهی با شکوه

خود چو مردی کز غرور منصبش دیوانه است

داشتم من بستری از خاک و بالینی ز خشت

همچو مرغی کو بسا، محروم ز آب و دانه است

تکیه می‌زد او به تخت سلطنت با کر و فر

این تکبر ظالمان را عادت روزانه است

من به دیوار خرابه می‌نهادم روی خود

آن سبب شد رو سپیدم شهرتم شاهانه است

بر تن رنجور من شد کهنه پیراهن کفن

پر شکسته بلبلی را این خرابه لانه است

محو شد آثار او تابنده شد آثار من

ذلت او عزت من هر دو جاویدانه است

(کهنموئی) چشم عبرت باز کن بیدار شو

هر که از اسرار حق آگه نشد بیگانه است کهنمویی

زبان حال حضرت رقیّه۳ صبا به پیر خرابات از خرابه ی شام

ببر ز کودک زار این جگر گداز پیام

که ای پدر ز من زار هیچ آگاهی

که روز من شب تار است و صبح روشن شام

به سرپرستی ما سنگ آید از چپ و راست

به دلنوازی ماها ز پیش و پس دشنام

نه روز از ستم دشمنان تنی راحت

نه شب ز داغ دل آرامها دلی آرام

به کودکان پدر کشته مادر گیتی

همی ز خون جگر می‌دهد شراب و طعام

چراغ مجلس ما شمع آه بیوه زنان

انیس و مونس ما ناله ی دل ایتام

فلک خراب شود کاین خرابه ی بی‌سقف

چه کرده با تن این کودکان گل اندام

دریغ و درد کز آغوش ناز افتادم

بروی خاک مذلت بزیر بند لئام

بپای خار مغیلان بدست بند ستم

ز فرق تا قدم از تازیانه نیلی فام

بروی دست تو دستان خوشنوا بودم

کنون چو قمری شوریده‌ام میانه ی دام

بدامن تو چو طوطی شکر شکن بودم

بریخت زاغ و زغن زهر تلخم اندرکام

مرا که حال ز آغاز کودکی این است

خدای داند و بس تا چه باشدم انجام

هزار مرتبه بدتر ز شام ماتم بود

برای غمزدگان صبح عید مردم شام بناله ی شررانگیز، بانوان حجاز

بنغمه ی دف و نی، شامیان خون آشام

سر تو بر سر نی شمع و ما چو پروانه

بسوز و ساز ز ناسازگاری ایام

شدند پردگیان تو شهره ی هر شهر

دریغ و درد ز ناموس خاص و مجلس عام

سر برهنه بپا ایستاده سرور دین

یزید و تخت زر و سفره ی قمار و مدام

ز گفتگوی لیت بگذرم که جان بلب است

کِراست تاب شنیدن، کِرا مجال کلام مرحوم کمپانی

در حوادث شام و مصیبت جگر گوشه ی امام۸ بود از مظهر حق دخترکی در اسرا

موکنان مویه کنان جامه دران نوحه سرا

قامت از بار یتیمی شده یکباره دو تا

وز غم در بدری گرد بسر خار بپا

بر دل آشوبی و در خون جگری یار همه

صبح چهرش ز صفا شمع شب تار همه

هر دم از مهر پدر روی به دیوار گریست

در و دیوار هم از آن مه خونبار گریست

ام کلثوم پی تسلیتش زار گریست

زینب از دیدن این هر دو به یکبار گریست

دایم از گریه‌اش اندر اسرا ولوله بود

بدتر از این همه در گردن او سلسله بود

خفت یکشب بصد اندوه بویرانه ی شام

خواب بربودش از آن بی سر و بن خانه ی شام

آسمان گفت زهی همت مردانه ی شام

کامشب این دخترك آسوده به کاشانه ی شام

غافل از این که بدامان پدر در سخن است

ساعتی دیگر از او تازه عزای کهن است

دید در خواب که جا کرده در آغوش پدر

گویدش ای تو قرار دل پر جوش پدر

چند نالی که نه‌ای هیچ فراموش پدر

نیست خالی ز تو یک لحظه بَر و دوش پدر

این قدر جامه‌ات از فرقت من چاك مزن

آتش اندر دلم از دیده ی نمناک مزن گفت ای کز غم هجر تو بزندان بودم

همه گر مرحله پیمای بیابان بودم

« آمدی وه که چه مشتاق و پریشان بودم»

« تا برفتی ز برم صورت بیجان بودم»

جگرم را ز عطش خسته و تفتیده نگر

گردنم را ز رسن رنجه و سائیده نگر

صورتم نیلی از سیلی اعداست هنوز

اثر کعب نیم ظاهر از اعضاست هنوز

زِینِ عُباد بزنجیر غم افزاست هنوز

امّ لیلی پی فرزند دلاراست هنوز

« همچو فرهاد بود کوهکنی پیشه ی ما»

« سنگ ما سینه ی ما ناخن ما تیشه ی ما»

ولی از بخت فرو خفته فرا جست زخواب

دید بر خشت سر خویش، نه بر دامن باب

گفت کو آن که زدود از دل و جانم تب و تاب

ز چه ننموده درنگ و ز چه فرموده شتاب

گر چه از دیده دُر اشک همی سفتم من

لیک جز درد دل خویش نمی گفتم من

بکجا رفت پدر از بر غمگین دل من

او که آگاه شد از حال من و منزل من

مگر آزرد ورا صحبت ناقابل من

یا که افسرده شد از تیر گی محفل من

این همه خواری ما بی گل رخسارش بود

او که می‌رفت به ما از چه سر و کارش بود

اهل بیتی که بُد از خواب نهفته غمشان

باز آهوی حرم داد ز رامش رمشان

تازه گردید از آن قصه کهن ماتمشان

چرخ، لرزنده شد از ناله ی زیر و بمشان

سبک از خواب گران جست سر شوم یزید

گفت باز این اسرا را چه ستم گشته مزید

خادمی داد جوابش که یتیمی ز حسین

دیده در خواب پدر، وزگهر آموده دو عین

گفت برخیز بطشت زر و سرپوش لجین

سر سردار سران را بنهش بین یدین

مگرش کشته ندانسته نموید چندین

من بخوابم خوش و او باب نجوید چندین

خادم اینسان چو نهادش سر و سرپوش به پیش

گفت کی خواست غذا آن که ندارد سر خویش

زینبش گفت که ای راحت مجموع و پریش

نی غذا بلکه ترا هست دوای دل ریش

او چو سرپوش نمود از زبر طشت بلند

سر پر خون پدر دید و بیفتاد نژند

گفت آوخ که امیدم همه ره یافت به بیم

ای پدر خود که بدین کودکیم کرده یتیم

این چه حالست که یکباره دلم گشت دو نیم

بچه رو بر سر دور است دگر عرش عظیم

کاشکی پیشتر از دیدن تو کور شدم

کاشکی زنده ز احوال تو در گور شدم

که بریده است بشمشیر رگ گردن تو

که جدا کرده منور سر تو از تن تو

که به خون کرده تر آن خط به از سوسن تو

که زده چوب به لبهای ز دُرّ مخزن تو

که به خاکستر از آئینه ی تو رنگ زده

که به پیشانی نورانی تو سنگ زده

بود سرگرم سر شاه که شد سرد تنش

جان ز انبوهی غم کرد فرار از بدنش

نعره ی آل علی شد چو بلند از حزنش

رفت اشارت ز یزید از پی غسل و کفنش

چشم تاج الشعرا در غم او جیحون شد

زان غریبی که بلا غسل و کفن مدفون شد

جیحون یزدی

غنچه ی نشکفته من غنچه ی نشکفته ی بستان حسینم

من نوگل پر پر به گلستان حسینم پژمرده گلی، ریخته از گلبن زهرا

من طفل نوآموز دبستان حسینم من کودک معصومم و مظلوم، رقیّه

از جسم حسینم من و از جان حسینم یک آه جگر سوز، ز سوز دل زینب

یک قطره ی اشک از سر مژگان حسینم من گنج نهان در دل ویرانه ی شامم

من شمع شب افروز شبستان حسینم آنشب، که به دیدار من آمد به خرابه

وقتی پدرم دید پریشان حسینم همراه سر خویش، مرا پای بپا برد

تا جنّت فردوس، بداماں حسینم جان بر سر سودای غمش دادم و، شادم

کامروز حسین از من و من زان حسینم قربانی حق شد پدرم شاه شهیدان

فخر من از آنست که قربان حسینم روشن کن این شام سیاهم که شعاعی

از روی چو خورشید درختان حسینم بر پادشهان فخر از آن کرد (ریاضی)

کز لطف خدا بنده ی احسان حسینم مرحوم سیّد محمّدعلی ریاضی یزدی

دیدن طفلان بابا خرابه، دیدن طفلان خوش آمدی

امشب به سرکشی یتیمان خوش آمدی

هجرت ربوده بود ز کف صبر و طاقتم

بر لب رسانده بود مرا جان خوش آمدی

بر مهر و ماه فخر کنم حالیا ز شوق

ای ماه من به گوشه ویران خوش آمدی

ناموس وحی گوشه ویران مکان گرفت

مهمان ما خرابه نشینان خوش آمدی

من میهمان عمّه تو مهمان دختری

مهمان برای دیدن مهمان خوش آمدی

مهمان کسی شنیده نهد خشت زیر سر

ای شمع من به کنج شبستان خوش آمدی

جسمت کجاست ای گل گلزار مصطفی

با سر برای دیدن طفلان خوش آمدی

فرشی خرابه نیست اگر غیر بوریا

منّت نهاده بر روی چشمان خوش آمدی

لبهای نازنین تو زد بوسه مصطفی

بابا بزیر چوب خزیران خوش آمدی

من را پدر به دامن خود پرورانده‌ای

برگو به روی خار مغیلان خوش آمدی

(علامه) سوخت قلب محبان دوباره گوی

بابا خرابه، دیدن طفلان خوش آمدی مرحوم علامه

خرابه ی شام آن شب فضای شام پر از ابر تیره بود

چشمی به چشم چشمه ایثار خیره بود

آن شب عروس حجله شب التهاب داشت

مرغ سحر ترانه ی تعبیر خواب داشت

آن شب خرابه از تب محنت خراب بود

فرمانروای دوزخیان مست خواب بود

آن شب شفق به دست شقایق پیاله داد

در شهر داغ درس صبوری به لاله داد

آن شب طلوع فجر به ماتم نشسته بود

دل را به تار گیسوی دلدار بسته بود

آن شب گل امید اسارت جوانه زد

آتش ز باغ سبز ولایت زبانه زد

آن شب ز نای خسته ی طفل سه ساله‌ای

بر گوش می‌رسید غم‌انگیز ناله‌ای

می گفت و می گریست که ای شمع دل فروز

پروانه‌ام در آتش عشقت مرا بسوز

ای داده تشنه سر به ره حق خوش آمدی

بابا تویی حقیقت مطلق خوش آمدی

بابا بگو به دختر خود پیکرت کجاست

از پیکرت بگو به چه عنوان سرت جداست

خواهم من از تو معذرت ای میر سرفراز

از این که نامدم سر راهت به پیشواز

بابا مرا ببخش و گذر از گناه من

چون پای پر ز آبله شد سد راه من

بنشین که عمّه را ز حضورت خبر کنم

نخل امید در دل او بارور کنم عمّه بیا که هستی من از در آمده

بابای من به دیدن من با سر آمده

عمّه بیا که آمده از ره برادرت

آن نازنین برادر با جان برابرت

بابای من به دامن من سر گذاشته

فکرم قدم به خانه ی باور گذاشته

عمّه بیا که کوکب اقبالم آمده

بابای سر بریده به دنبالم آمده مرحوم ژولیده نیشابوری

حضرت رقیّه۳ در خرابه عمّه بیا که میهمان بهر تو از در آمده

اگر که پای آمدن نداشت با سر آمده

به من نوید می‌دهد نگاه غمگنانه‌اش

که با سر بریده‌اش در بر خواهر آمده

نوید می‌دهد به من به نقد بوسه‌ای پدر

که از برای بردن سه ساله دختر آمده

عمّه مرا حلال کن ناله دگر نمی‌کنم

که بهر دلنوازی رقیّه دلبر آمده

عمّه دگر ز چشم من سر شک غم نمی‌چکد

که نور چشم من کنون به دیده ی تَر آمده

ز سیلی عدو دگر سرخ رخم نمی‌شود

که بهر بردنم پدر ز نزد مادر آمده

به تازیانه‌ام دگر خصم مرا نمی‌زند

که عمر درد و رنج من در این جهان سرآمده

لب به لبش نهاده‌ام که جان نثار او کنم

که او به نقد بوسه‌ای بریده حنجر آمده مرحوم ژولیده نیشابوری

زبان حال حضرت رقیّه۳ شیعیان شرح شب تار مرا گوش کنید

قصّه ی دیده ی خونبار مرا گوش کنید

مو به مو راز دل زار مرا گوش کنید

داستان من و دلدار مرا گوش کنید

تا بدانید چرا خسته و بیمار شدم

این چنین در کف اغیار گرفتار شدم

روزگاری به سر دوش پدر جایم بود

ساحت کاخ شرف منزل و ماوایم بود

دیده ی مام و پدر محو تماشایم بود

ماه شرمنده ز رخسار دل آرایم بود

حال در گوشه ی ویرانه بود منزل من

خون دل گشته ز بی‌تابی دل، حاصل من

یک شبی ناله ز هجران پدر سر کردم

دامن خویش ز خوناب جگر تر کردم

صحبت باب بر عمّه مکرر کردم

گفت بابت به سفر رفته و باور کردم

تا سر غرفه به خونش به طبق من دیدم

من از این واقعه چون بید به خود لرزیدم

گفتم ای جان پدر من به فدای سر تو

ای سر غرقه به خون، گو چه شده پیکر تو

کاش می‌مرد نمی‌دید تو را دختر تو

بنشین تا که زنم شانه به موی سر تو

ز چه خاکستری ای سر، شده این سان رویت

همچو احوال من آشفته شده گیسویت غم مخور آن که کند موی تو را شانه منم

آن که از هجر تو از خود شده بیگانه منم

آن که شد معتکف گوشه ی ویرانه منم

تو مرا شمع شب افروزی و پروانه منم

بنشین تا ببرت راز دل ابراز کنم

شاید امشب گره از مشکل دل باز کنم

ای سر غرقه بخون، از ره دور آمده‌ای

طالب فیض حضورم، به حضور آمده‌ای

تو کلیم الهی، از وادی طور آمده‌ای

بهر دیدار من، از کنج تنور آمده‌ای

بی تو ای جان پدر، تنگ مرا حوصله شد

پایم از خار مغیلان، هله پر آبله شد

دوست دارم که مرا از قفس آزاد کنی

همره خود ببری خاطر من شاد کنی

راحتم ز آتش سوزنده ی بیداد کنی

از ره لطف به (ژولیده) دل امداد کنی

کو بود شاعر دربار تو ای خسرو دین

باش او را به قیامت ز وفا یار و معین مرحوم ژولیده نیشابوری

مرثیه ز تنهایی دلم دیوانه گشته

پدر جان، منزلم ویرانه گشته

بود هر شب مرا یادت در آغوش

چرا کردی مرا بابا فراموش؟ سرم آن شب که روی سینه‌ات بود

رُخم بر روی چون آینه‌ات بود

کنون ویرانه باشد منزل من

ز دوری تو تنگ آمد، دل من پدر امشب در این ویرانه رو کن

به فرزندت، رقیّه گفت و گو کن

پدر بنگر رُخم گردیده نیلی

ز بس خوردم ز دست شمر سیلی من از آن شب که از اشتر فتادم

برهنه پا به صحرا رو نهادم

شده پر آبله، پایم بدینسان

دویدم بس که بر خار مغیلان مرا با تازیانه زجر دون کشت

سیه باشد از آنم بازو و پشت

چنین با رأس بابش گفت و گو کرد

که جان خویش را قربان او کرد مرحوم خوشدل تهرانی

ریحان آرزو آن که در این مزار شریف آرمیده است

ام البکاء رقیّه ی محنت کشیده است

این قبر کوچک است از آن طفل خردسال

کز دشمنان دون بسی رنج دیده است

اینجا ز تاب غم، دل زینب شده است آب

بس ناله ی یتیم برادر شنیده است

این جا ز مرگ دختر مظلومه ی حسین

کلثوم زار جامه ی طاقت دریده است

اینجا ز داغ نوگل گلزار شاه دین

از چشم اهل بیت نبی خون چکیده است

این جا ز پا فتاده و او را ربوده خواب

طفلی که روی خار مغیلان دویده است

اینجاست کز رقیّه ی دلخسته مرغ روح

بر شاخسار روضه ی رضوان پریده است

یا رب، به جز رقیّه کدامین یتیم را

تسکین، به دیدن سر از تن بریده است

گر بنگری به دیده ی دل بر مزار او

ریحان آرزو گل حسرت دمیده است

نازم به آن که هستی خود داد و از خدای

روز ازل متاع شفاعت خریده است

در امر صبر، طاقت زینب عجیب نیست

حق، صبر را ز طاقت وی آفریده است

از جدّ و باب و مام و برادر غم بلا

ارث مسلّمی است که بر او رسیده است

بر چیدنش مَحال بود تا ابد (صغیر)

شاه شهید، طرفه بساطی که چیده است مرحوم صغیر اصفهانی

آه مظلومی عمّه جان، امشب ز هجر باب افغان می کنم

من پریشانم جهانی را پریشان می کنم

گر چه من طفلم ولیکن طفل عاشق زاده‌ام

اقتدا بر باب خود، شاه شهیدان می کنم باب من جان داد و تن بر ذلت و خواری نداد

پیروی من از شه آزاد مردان می کنم

خشت بالین، خاک بستر، کنج ویرانم وطن

آن چه بابم خواست، در راه خدا آن می کنم با یزید دون بگوئید از من ویران نشین

خانه ی ظلم تو را، با ناله ویران می کنم

ای جنایت کار، من با روی سیلی خورده‌ام

این شب تاریک را، صبح درخشان می کنم ای ستمگر، ز آه مظلومی من بنما حذر

کاخ بیداد تو را، با خاک یکسان می کنم

رأس بابش را چو آوردند، بوسید و بگفت

میهمان من، فدای مقدمت جان می کنم هیچ می‌پرسی چرا شد صورت طفلت کبود؟

با تو بابا درد دل امشب فراوان می کنم

غم مخور (صالح) که آیم من به وقت مردنت

تلخی جان دادنت را سهل و آسان می کنم مرحوم حاج احمد صالح

حدیث غربت ای پدر پروانه‌ی شمع رخت جان می‌کنم

من که در جمع پریشان مو پریشان می کنم

دامنم رحل است و رأس پاک تو قرآن بود

جزئی از سی جزء آن را بوسه باران می کنم

هم چو زهرا مادرم با اشک چشم و سوز دل

گوشه ی ویران سرا را بیت الاحزان می کنم

پاک کن گرد یتیمی از رخم با دست مهر

ورنه شور غم به پا در کنج ویران می‌کنم

صورتم از ضرب سیلی گشته نیلی ای پدر

آشکارا، بر تو من غمهای پنهان می‌کنم

ای گل باغ ولا شد پای من پر آبله

شکوه نزد تو من از خار مغیلان می‌کنم

در خراب آباد با سیل سر شکم روز و شب

کاخ ظلم خصم را با خاک یکسان می‌کنم

با سرشک دیده سازم شستشو زخم سرت

زخم پیشانی تو، با اشک درمان می‌کنم

میزبانت با متاع جان پذیرایی کند

میهمانا! جان فدایت از دل و جان می‌کنم

گر کنم عنوان حدیث غربتم را (آهیا)

تا قیامت عالمی را مات و حیران می‌کنم حاج علی آهی

گل باغ زهرا۳۱ نگر در نوا مرغ خاموش را

گرفت از طبق چون که سر پوش را

رقیّه چو رأس پدر بر گرفت

به سوز دل این نغمه از سر گرفت

کجا بودی ای عرش حق را تو زین

خرابه شده منزلم یا حسین

شنیدم بسی طعنه از کودکان

چو در کنج ویرانه کردم مکان

یکی گفت، این کودک دل غمین

ندارد در این شهر، یار و معین

یکی گفت: طفلی دل افسرده است

یتیم است و بابای او مرده است

یکی زد مرا بر سرم سنگ کین

که آندم فتادم به روی زمین

هر آن کس ز تو گیرد از من خبر

بگویم بود باب من در سفر

کنون آمدی از سفر در برم

تو منت نهادی پدر بر سرم

پدر جان چه گویم ز رنج سفر

که زد بر دل و جانم از غم شرر

بمان نزد من ای به جسمم تو جان

روم تا که من در بر کودکان

بگویم به آنها من خونجگر

که بابای من آمده از سفر

بیایند و این جا تماشا کنند

تماشا گل باغ زهرا کنند که زخم زبان جان من سوخته

به ملک دلم آتش افروخته

از این قصّه (آهی) دگر دم مزن

که از غصه سوزد دل مرد و زن حاج علی آهی

مجذوب عشق!

یک بوسه زدم، بر رخ او، مست شدم

مجذوب رخش گشتم، و از دست شدم

من، او همه گشته بودم و، او همه من

در او همه نیست گشتم و، هست شدم

محمّد فکور

دختر

همه می‌دانند که از بهر پدر

هست کانون محبّت، دختر پدری را که خدا دختر داد

در محبّت ز پسر بهتر داد پدری کو را، دختر نبود

در سپهر دلش اختر نبود نه همین چشم و چراغ پدرند

گل صد برگ به باغ پدرند یک جهان عاطفه و احساسند

هیچ جز مهر پدر نشناسند جایشان دامن و آغوش پدر

بعد آغوش پدر دوش پدر روشنی بخش سرای دل اوست

نقل هر مجلس و هر محفل اوست هر چه گوید همه شیرین باشد

هست شیرین و نمک می‌پاشد با نگاهش ز پدر، دل ببرد

ناز او را پدر از جان بخرد

تا پدر می‌رود، از دنبالش

وقت برگشت، به استقبالش چشم او دوخته بر در گردد

تا پدر کی به برش برگردد تا صدایش ز پس در شنود

بی‌خود از خود، به سوی در، بدود بیشتر از همه گردد خوشحال

پیش‌تر، از همه در استقبال دختری هم پسر زهرا داشت

که به دامان و بَرِ او جا داشت تا بر او طرح جفا ریخت فلک

تیغ بیداد بر آهیخت فلک پدرش کشته ی آزادی شد

بر رخش بسته در شادی شد باری، از کینه ی عمّال یزید

کس چه داند که در این راه چه دید جا به ویرانه ی شامش دادند

روز او برده و شامش دادند روز و شب بود به فکر پدرش

بود رخسار پدر در نظرش اشک می‌ریخت چنان از غم باب

که دل سنگ، ز غم می‌شد آب همه ورد لب او بابا بود

ذکر روز و شب او بابا بود عمّه‌اش گاه، تَسَلا می‌داد

وعده ی دیدن بابا می‌داد تا شبی یاد پدر تابش برد

گریه‌ها کرد و سپس خوابش برد ساعتی بود به خواب آن دُر ناب

گشت بیدار ولی بخت به خواب داده آن دیده که بر نرگس رشک

خالی از خواب شد و پر از اشک خود به هر سوی بیانداخت نگاه

ناامیدانه کشید از دل، آه گشت در ویرانه و گم کرده نیافت

در بر عمّه ی سادات شتافت کودک از عمّه پدر می‌طلبید

مهر را، قرص قمر می‌طلبید چه کند عمّه چه گوید به جواب؟

ریخت اختر دل شب، بر مهتاب لاجرم ناله زبس، دختر زد

سر باب آمد و او را سر زد همچو آن هجر کشیده بلبل

که فتد دیده ی او بر رخ گل میزبان گرم پذیرایی شد

کنج ویرانه تماشایی شد گفت ای عمّه بیا در بر من

سایه افکنده هما بر سر من دیگرم رنج به پایان آمد

گنج خود گوشه ی ویران آمد آن که رفته به سفر باز آمد

رفته با پا و، به سر، باز آمد طوطی، آیینه خود پیدا کرد

لب بی‌جان به سخن گویا کرد آمدی گوشه ی ویران چه عجب!

زده‌ای سر به یتیمان چه عجب! کنج ویرانه مزین کردی

چشم ما را همه روشن کردی سر زدی با سر خود طفلان را

پای تو کو؟ که ببوسم آن را دست تو کو؟ که بگیری به برم

یا کشی دست نوازش به سرم تو مپندار که مهمان منی

بهتر از جانی و جانان منی امشب از روی تو مهمان خجلم

وز پذیرایی خود منفعلم گر که در خانه کسی مهمان برد

کی دگر خاطر او را آزرد ولی امشب تو، به ویرانه بساز

تا کنم با تو دمی راز و نیاز اشک چشم من اگر بگذارد

دردِ دلهام، شنیدن دارد می‌نشاندی تو مرا در دامن

حال، بنشین به روی دامن من در بر غمزده دختر بنشین

ماه من در بر اختر بنشین سایه ی خود چو گرفتی ز سرم

من همان طایر بی‌بال و پرم یاد آغوش تو برد از دل تاب

دیدم آغوش تو، اما در خواب کی به پیشانی تو سنگ زده‌ست؟

کی ز خون بر رخ تو رنگ زده‌ست؟ سر پر شور تو در نزد که بود

کی لب لعل تو را کرده کبود؟ تو که مهمان، بر بیگانه شدی

چه خطا رفت که بر ما نشدی رخ تو شرح دهد کنج تنور

بوده اسباب پذیرایی، جور دارم ای کرده به دل کاشانه

دل ویرانه‌تر، از ویرانه آن قدر ضعف به پیکر دارم

که سرت را نتوان بر دارم جان طلب می‌کنی از من، جان کو

بر تو جانی که کنم قربان کو هدیه ی خویش به جانان جان کرد

جان فدای قدم مهمان کرد حاج علی انسانی

یک آینه و صد سنگ

اینجا، گل ناشکفته ئی پژمرده است

این آینه، صد سنگ ز طفلان خورده است

آرام کنید کودکان خود را

این طفل عزیز، تازه خوابش بُرده است

شب و ماهتاب آن شب ز عمّه، طفل سراغ پدر گرفت

اختر، ز ماهتاب، خبر از قمر گرفت

هر روز ناامیدتر از روز پیش بود

هر شب بهانه بیشتر از پیشتر گرفت

چشمش ز خواب خالی و لبریز اشک بود

وز آب چشم او دل هستی شرر گرفت

تا روی زرد خویش کند سرخ، پیش خصم

یاری ز چشم خویش به خون جگر گرفت

هر گاه خواست آن سوی ویران رود ز ضعف

در بین ره، مدد ز یتیم دگر گرفت

سر را چو دید و با خبر از سرگذشت شد

ناچار، دست کوچک خود را به سر گرفت

با دست بی‌رمق ز رخش خاک و خون زدود

و آن گاه بوسه زان لب خشکیده برگرفت

گفتا مرا فراق تو و شرم عمّه کشت

کاین مرغ پر شکسته ازو بال و پر گرفت

بَس حرف داشت لیک توان بیان نداشت

وز عمر کوتهش سخن او اثر گرفت حاج علی انسانی

تعبیر خواب دختری بی‌قرار، خوابی دید

در دل شام، آفتابی دید

او که دل تنگ روی بابا بود

خسته از فتنه‌های دنیا بود

دید جایش به دامن پدر است

دست لطف پدر ورا به سر است

پدر آن نازنین، نوازش کرد

هدیه دادش هر آن چه خواهش کرد

شاد شد دخترک ز دیدن باب

گشت بیدار ناگهان از خواب

چشم بگشود و دید بابا نیست

آن چه را دیده، غیر رؤیا نیست

گفت: ای عمّه جان کجاست پدر؟

از چه دور از من و شماست پدر؟

عمّه گفتش که: ای فروغ بصر

غم مخور رفته است او به سفر

در دل طفل، غصه خانه گرفت

کرد دل تنگی و بهانه گرفت

گفت: این غم فسرده است مرا

از چه همره نبرده است مرا؟

آن قدر گریه کرد، تا ز سفر

پدر آمد به دیدنش با سر

زد به دفتر چنین رقم تقدیر

که شود خواب دخترک تعبیر

لیک این بارگشت رأس پدر

زینت افزای دامن دختر سر بابا به روی دامن داشت

حرفها با پدر ز دشمن داشت

گفت: با سر خوش آمدی بابا

پیش دختر خوش آمدی بابا

گشته رویت ز خون خضاب چرا؟

بسته خاکسترش نقاب چرا؟

تو که با اصغرت سفر کردی

با خود او را چرا نیاوردی

شکوه‌ها دارم، از جفای عدو

کو علی اکبرت، کجاست عمو؟

هر چه بر روی لب مرا گله است

بیش از آن زیر پام، آبله است

بین ره، زجرها کشیدم من

بر سر خارها دویدم من

دخترت، خسته با دلی غمناک

یک شب از ناقه اوفتاد به خاک

گم شده، اشک ریخت، واهمه کرد

تا که پیداش شخص فاطمه کرد

راستی صورتش چه نیلی بود

به گمانم که جای سیلی بود

مگر او نیز ناله سر می‌کرد

پیش دشمن پدر پدر می‌کرد

دخترک از سرشک، دُر می‌سفت

با پدر دردهای خود می‌گفت

سجده ی شکر بر وصال پدر

کرد و بوسید از جمال پدر

چون که لب بر لب پدر بنهاد

طوطی وحی، از نوا افتاد

(ایزدی) از غم رقیّه بگو

لعن بر عترت امیه بگو امیر ایزدی همدانی

خرابه ی شام شب و خورشید و آشیانه ی من

نور باران شده است خانه ی من

طبق نور شد در این دل شب

پاسخ گریه ی شبانه ی من

بوی بابا رسد مرا به مشام

ابتا مرحبا! سلام، سلام

***

مصحف روی دست من سر توست

هیفده آیه نقش منظر توست

زخم‌های سر بریده تو

شاهد زخم های پیکر توست

در رگ حنجر تو دیده شده

که سرت از قفا بریده شده

***

تو نبودی فراق آبم کرد

عمّه بیدار ماند و خوابم کرد

صوت قرآن تو دلم را برد

لب خشکیده‌ات کبابم کرد

ای علی بر لب تو بوسه زده!

چوب کی بر لب تو بوسه زده؟

***

تا به رویت فتاد چشم ترم

پاره شد مثل حنجرت جگرم

خواستم پا نهی به دیده ی من

پس چرا با سر آمدی به برم

دامن دخت داغدیده‌ی تو

گشت جای سر بریده ی تو طفل قامت خمیده دیده کسی؟!

مثل من داغدیده، دیده کسی؟!

بر روی دست دختری کوچک

سر از تن بریده، دیده کسی؟!

من نگویم به من تبسّم کن

با نگاهت کمی تکلّم کن

***

ماه در خاک و خون کشیده ی من!

گل سرخ ز تیغ، چیده ی من!

کاش جای سر بریده ی تو

بود این جا سر بریده ی من

نیزه بر صورت تو چنگ زده

کی به پیشانی تو سنگ زده؟

***

هر کجا از تو نام می‌بردم

از عدو تازیانه می‌خوردم

وعده ی ما خرابه بود ولی

کاش در قتلگاه می‌مردم

به خدا شامیان بدند، بدند

تو نبودی مرا زدند، زدند

***

کودک وحی کی حقیر شود؟

طفل آزاده چون اسیر شود؟

از تو می‌پرسم ای پدر! دیدی

دختر چارساله پیر شود؟

قامت خم گواه صبر من است

گوشه ی این خرابه قبر من است

***

حیف از این لب و دهن باشد

که بر او چوب بوسه زن باشد

دوست دارم که وقت جان دادن

صورتت روی قلب من باشد

اشک تو جاری از دو عین من است

بوسه ی من شهادتین من است

***

شامیان گریه ی مرا دیدند

همگی کف زدند و خندیدند

من گل نوشکفته‌ای بودم

همه با تازیانه‌ام چیدند

تازیانه گریست بر بدنم

بدنم گشت رنگ پیرهنم

***

همه عالم گریستند به من

هم چو (میثم) گریستند به من

دل تنگ عدو نسوخت ولی

سنگها هم گریستند به من

گریه باشد برای غربت من

که شود این خرابه تربت من

***

حاج غلامرضا سازگار (میثم)

باب الحوائج این جا مزار فاطمه ی کوچک خداست

ریحانه‌ای ز گلشن سر سبز ابتداست

یک کعبه ی ملائکهٔ الله در زمین

یک سوره ی مبارکه ی نور در سماست

باب الحوائجی است که هم چون عموی خویش

پیوسته خَلق را به درش روی التجاست

در سن کودکی است علمدار شهر شام

هم چون عموی خود که علمدار کربلاست

گنجی است در خرابه و ماهی است در زمین

نوری است بین ظلمت و طوری به قلب ماست

مجموعه ی فضائل زهرا به کودکی

منظومه ی اسارت و محبوبه ی خداست

خاک خرابه‌اش که بود تربت حسین

چون خاک کربلا به همه دردها دواست

قرآن کوچکی به روی دست اهل بیت

آیات وحی‌اش اثر کعب نیزه‌هاست

ذکر خدا تمام نفس‌های خسته‌اش

سر تا قدم شراره ی فریاد بی‌صداست

تنها نه جان و تن، پدر و مادرم فداش

این نازدانه، دختر ناموس کبریاست

هم سنگر شهیده ی زهرا و زینبین

آیینه ی حسین و حسن، قلب مرتضاست

مانند تحت قبّه ی مولایمان حسین

حاجات جن و انس در این آستان رواست

هر نازدانه را به سر دست، لاله‌ایست

او را به روی دست، سر از بدن جداست

دانی چرا چو فاطمه شب زیر خاک رفت

میراث این سه ساله غم دخت مصطفاست

این ماه پاره، پاره ی ماهی است از حسین

این سوره ی مبارک والشّمس والضّحی ست

حاجت از او بخواه که باب الحوائج است

مشکل بر او بیار که دستش گره گشاست

یاس کبود آل نبی، پای تا به سر

آیینه دار فاطمه از فرق تا به پاست

او یک فرشته و به رُخَش جای دست دیو

یا یک ملک، که گوشه ی ویرانه‌اش سراست

می کرد زیر لب، دل شب از خود این سؤال:

بابا چه شد؟ برادر من کو؟ عمو کجاست؟

اطراف قبر کوچک این دختر حسین

سوز درون، اشک بصر بهترین دعاست

با آن که در خرابه غریبانه داد جان

ملک خدا به یاد غمش محفل عزاست

با اشک، روی سنگ مزارش نوشته‌اند

بر برگ یاس سوخته سیلی زدن خطاست حاج غلامرضا سازگار (میثم)

زیارتگاه حضرت رقیّه خاتون۳ این جا محیط سوز و اشک و آه و ناله است

این جا زیارتگاه، زهرای سه ساله است

این جا دمشقی‌ها گلی پژمرده دارند

در زیر گِل، مهمان سیلی خورده دارند

این جا دل شب کودکی هجران کشیده

گل بوسه بگرفته ز رگهای بریده

این جا بهشت دسته گلهای مدینه است

این جا عبادتگاه کلثوم و سکینه است

این جا زیارتگاه جبریل امین است

این جا عبادتگاه زین العابدین است

این جا ز چشم خود گلاب افشانده زینب

این جا نماز شب نشسته خوانده زینب

این جا به خاکش هر وجب دردی نهفته

این جا سه ساله دختری بی‌شام خفته

این جا قضا بر دختر هجران ورق زد

این جا رقیّه پرده یک سو از طبق زد

این جا دو عاشق بر وصال هم رسیدند

لبهای خشک یکدگر را می‌مکیدند

این جا همای فاطمه پر باز کرده

این جا کبوتر از قفس پرواز کرده

این جا شرار از دامن افلاک می‌ریخت

زینب بر اندام رقیّه خاک می‌ریخت

ای دوستان، زهرای کوچک خفته اینجا

یک زینب کبرای کوچک خفته اینجا

در گوشه ی ویرانه باغ گل که دیده

در خوابگاه جغدها بلبل که دیده ای آل عصمت روی نیلی را بشوئید

با اشک زینب جای سیلی را بشوئید

خون جگر بر غیرت بلبل بریزید

از پاره ی دل بر مزارش گل بریزید

ای مانده بر دلهایتان بغض ترانه

کی دیده بلبل را به زیر تازیانه

فریاد و درد و اشک تنهایی است این جا

وصل دو دلداده تماشایی است اینجا

بلبل به خاک افتاده و گل در کنارش

یار این چنین باید رسد بر وصل یارش

تا حشر از این غم دل (میثم) بسوزد

تنها نه میثم عالم و آدم بسوزد حاج غلامرضا سازگار (میثم)

شب زیارتی رسید یار من از راه، راه باز کنید

ستاره‌ها همه بر ماه من نماز کنید

حوائج همه در منظر دو دیده ی اوست

به سوی او همه دست دعا دراز کنید

کشید ناز قدمهای میهمان مرا

به آفتاب و به ماه و ستاره ناز کنید

خرابه را همه با زلف خویش فرش کنید

مرا که چهره به خاک است سرفراز کنید

بر آن سرم که گلم را به سینه چسبانم

ز دستهای من امشب طناب باز کنید

شب زیارتی است و خرابه گشته حرم

سلام بر حرم خسرو حجاز کنید

گل خزان شده همراه باغبانش رفت

ز سوز سینه به یادش ترانه ساز کنید

الا تمامی اطفال بی‌پدر امشب

ز دور با حرم این سه ساله راز کنید

ز سوز سینه بخوانید (نخل میثم) را

هماره ناله به آهنگ جانگداز کنید

حاج غلامرضا سازگار (میثم)

گیسوی خون گرفته شعله ی آه، دسته گل، اشک شده گلاب من

تا به خرابه سر زند ماه به خون خضاب من

ستاره‌های سوخته نگه به ماه دوخته

صبح، زره نیامده سر زده آفتاب من

الا نگار نازنین مگر تو گفتی آمین!

که زود مستجاب شد دعای مستجاب من

سحر به خواب می‌زدم دو چشم باز خویش را

فدای لحظه‌ای شوم که آمدی به خواب من

مرا ببخش ای پدر که وقت رفتن سفر

شراره زد به قلب تو صدای آب آب من

سؤال کردم از همه کجاست ماه فاطمه

نداد هیچ کس مگر به کعب نی جواب من

گرد و غبار کربلا گشته به رخ نقاب تو

گیسوی خون گرفته شد مقنعه ی حجاب من

من به گلوی خشک تو اشک فشانم از بصر

یا که تو گریه می‌کنی بر جگر کباب من

جسم نحیف من در این خرابه دفن می‌شود

جان شده عازم سفر، همره رأس باب من

(میثم) خسته دل بخوان گشته ز نظم تو عیان

ناله و سوز سینه و گریه ی بی‌حساب من

حاج غلامرضا سازگار (میثم)

مصیبت حضرت رقیّه۳ من پاک سلاله ی حسینم

زهرای سه ساله ی حسینم

گنجی به دل خرابه ی شام

در شام شدم سفیر اسلام

من زینب دیگر حسینم

من سوره ی کوثر حسینم

روح شرف و قیام دارم

یک کرب و بلا پیام دارم

نور شهداست هاله ی من

شمشیر خداست ناله ی من

احیاگر عشق و شور و حالم

قرآن حسین خَطّ و خالم

عشق آمده سرفراز از من

عباس کشیده ناز از من

گردونه ی صبر پای بستم

گل بوسه ی حور روی دستم

از وادی کربلا خروجم

تا شام بلا چهل عروجم

ماه رخ من که بی‌قرینه است

خورشید گرفته ی مدینه است

هر چند که دختر حسینم

آیینه ی مادر حسینم

بگذاشته بر تنم نشانه

کعب نی و سنگ و تازیانه

صد کوه بلا به دوش بُردم

خم گشتم و سرفراز مردم عالم همه کربلای من بود

زینب سپر بلای من بود

من یاس کبود باغ نورم

در خاک خرابه نخل طورم

نفرین هماره باد بر شام

و الله مرا زدند در شام

کردند ز غم کباب ما را

بستند به یک طناب ما را

با آن که عزیز بوترابم

بردند به مجلس شرابم

آن شب که پدر به خوابم آمد

خورشید سحر به خوابم آمد

لب تشنه به خواب، آب دیدم

گم گشته ی خود به خواب دیدم

جان کرده، چه کس نثار حق؟ من

خورشید که دیده در طبق؟ من

من حنجر پاره پاره دیدم

در دامن خود ستاره دیدم

از دیده بسی گوهر گرفتم

چون روح ورا به بر گرفتم

با گریه عقیق سرخ سفتم

حرف دل خود به دوست گفتم

کی حسن تو آیت خدایی

کار تو همیشه دلربایی

بگذار سرت به بر بگیرم

یک بوسه بگیرم و بمیرم

یک بوسه گرفت و داد هستش

افتاد سر پدر ز دستش

بر چرخ، بلند این ندا شد

بلبل به کنار گل فدا شد

یک بوسه گرفت و گفت بدرود

این رمز کمال و عاشقی بود حاج غلامرضا سازگار (میثم)

رباعی

ای داغ غمت، لاله به باغ دل ما

نام تو رقیّه جان، چراغ دل ما

دل سوختگان غم خود را، دریاب

بگذار تو مرهمی به داغ دل ما

سیّد رضا مؤیّد

کبود اندام من آن شمع سراپا آتشم کز ناله خاموشم

سرشکم سرخ و اندامم کبود و خود سیه پوشم

همیشه طفل کوچک جا در آغوش پدر دارد

من ویران نشین باشد سر بابا در آغوشم

لبان تشنه‌ات را بوسه دادم سوخت لبهایم

از این پس غیر اشک چشم خود آبی نمی‌نوشم

در آن روزی که زیورهای ما را خصم غارت کرد

نمی‌گویم چه شد آن قدر گویم پاره شد گوشم

ز زهرا مادر خود یاد دارم راز داری را

از آن رو صورت خود را ز چشم عمّه می‌پوشم

اگر گاهی رها می‌شد ز حبس سینه فریادم

به ضرب تازیانه قاتلت می‌کرد خاموشم

فراق باب و سنگ اهل شام و خنده ی دشمن

من آخر کودکم این بار سنگینی است بر دوشم

سپر می‌کرد عمّه خویش را بر حفظ جان من

نگردد مهربانی‌های او هرگز فراموشم

دو چشم نیم بازت می‌کند با هستیم بازی

هم از تن می‌ستاند جان هم از سر می‌برد هوشم

بود دور از کرامت گر نگیرم دست (میثم) را

غلام خویش را گر چه گنهکار است نفروشم غلامرضا سازگار (میثم)

فیض دیدار امشب کسی پناه من خسته بال نیست

در شام همنشین دلم جز ملال نیست

بابا به پیشم آمد و در مقدمش مرا

جز غنچه‌های اشک غم و اشتعال نیست

در تنگنای حنجره‌ها ناله بشکنید

وقت وصال فرصت قال و مقال نیست

اکنون که فیض دیدن بابا میسر است

دیگر برای ناله و شیون مجال نیست

بنهاده‌ام سر از سر حسرت به زانویش

دردا که جز حکایت خواب و خیال نیست

بابا ز پیش دختر غمدیده‌ات مرو

بی‌صحبت جلیل تو ما را جلال نیست

بر پیکرم شکفته گل از زخم نیزه‌ها

جز شعر زخم پیش توأم عرض حال نیست

(پژمان) به مهر آل علی دل نهاده‌ای

جز این دری به گلشن سبز کمال نیست پژمان دیری

اسیر سلسله مرا که دانه اشک است، دانه لازم نیست

به ناله انس گرفتم ترانه لازم نیست

ز اشک دیده به خاک خرابه بنوشتم

به طفل خانه به دوش آشیانه لازم نیست

نشان آبله و سنگ و کعب نی کافیست

دگر به لاله ی رویم نشانه لازم نیست

به سنگ قبر من بی گناه بنویسید

اسیر سلسله را تازیانه لازم نیست

عدو بهانه گرفت و زدم، به او گفتم:

بزن مرا که یتیمم، بهانه لازم نیست

مرا ز ملک جهان گوشه ی خرابه بس است

به بلبلی که اسیر است لانه لازم نیست

محبّتت خجلم کرده عمّه دست بدار

برای زلف به خون شسته شانه لازم نیست

به کودکی که چراغ شبش سر پدر است

دگر چراغ به بزم شبانه لازم نیست

وجود سوزد از این شعله تا ابد (میثم)

سرودن غم آن نازدانه لازم نیست غلامرضا سازگار میثم

زبان تاول به کوچه‌های غریبی مرا پناهی نیست

جدا ز شانه ی دیوار تکیه گاهی نیست

در این سکوت و سیاهی به غیر زخم تنم

نشان ضربه ی شلاق را گواهی نیست

برای ما که مسیحا نفس‌تر از سحریم

به سینه جز دم اندوه و دودآهی نیست

به جرم عصمت و پاکی چنین گرفتاریم

و گرنه در صف ما حرفی از گناهی نیست

عزیز کرده ی دامان پاک طاها را

قسم به عشق که در مذهب اشتباهی نیست

به پاسداری گلها در این کویر ستم

به غیر سرزنش خارها گیاهی نیست

بریده‌اند مگر بازوان غیرت را

که در حمایت ما دست دادخواهی نیست

در این دیار که بر نیزه می‌رود خورشید

به شام غمزدگان صحبت از پگاهی نیست

زبان تاول پاهای من خبر دارد

که تا زیارت خورشید عشق راهی نیست عبدالعلی صادقی

کلبه ی احزان ای کاش اشک دیده ی من بسترم نبود

می‌سوختم چو شمعی و خاکسترم نبود

بود اوّل مصیبت من غصّه ی فراق

دردا که داغ هجر، غم آخرم نبود

ای ماه من، به کلبه احزان خوش آمدی

بی روی تو فروغ به چشم ترم نبود

خون جگر به خوان پذیرایی من است

شرمنده‌ام که سفره ی رنگین ترم نبود

ای روشن از جمال تو صبح امید من

در کودکی یتیم شدن باورم نبود

منزل به منزل آمدم اما هزار حیف

در راه شام سایه ی تو بر سرم نبود

شد خورد استخوان من از تازیانه چون

تاب تحمل این همه در پیکرم نبود

ناز مرا به ضربت سیلی کشید خصم

بابا گمان نبر، که نوازشگرم نبود

تا زنده‌ام، به جان تو مدیون زینبم

جز او کسی به فکر من و خواهرم نبود

افتادم آن شبی که ز ناقه به روی خاک

از ترس مرده بودم اگر مادرم نبود

جز دیدن جمال امام زمان (شفق)

در روزگار، آرزوی دیگرم نبود سیّد محمّد جواد غفور زاده – شفق

غمِ عشق

الا ای سرّ نی در نینوایت

سرت نازم، به سر دارم هوایت

گلاب گریه‌ام در ساغر چشم

گرفته رنگ و بوی کربلایت

جدایی بین ما افتاد و هرگز

نیفتادم چو اشک از چشمهایت

در ایام جدایی در همه حال

به دادم می‌رسد دست دعایت

بلا گردان عالم! رو مگردان

از این عاشق‌ترین درد آشنایت

به دامن ریختم یک بوستان گل

ز اشک دیده دارم رو نمایت

بیا بنشین و بنشان آتش دل

دلم چون غنچه تنگ است از برایت

« عزیزم کاسه ی چشمم سرایت»

« میون هر دو چشمم جای پایت»

« از آن ترسم که غافل پا نهی باز»

« نشیند خـــار مژگانـم به پایت»

من ای گل! نکهت از بوی تو دارم

شمیم از گلشن روی تو دارم

اگر آهوی دلها شد اسیرم

کمند از تاب گیسوی تو دارم

حضور قلب بر سجّاده ی نور

ز محراب دو ابروی تو دارم

من از بین تمام دیدنی‌ها

هوای دیدن روی تو دارم

به خوابم آمدی ای بخت بیدار

که دیدم سر به زانوی تو دارم

گل آتش کجا بودی که حیرت

من از خاکستر موی تو دارم

بیابان گردم و چون مرغ یا حق

تمام شب هیاهوی تو دارم

« به سر، شوق سر کوی تـو دارم»

« به دل مهـــر مه روی تـو دارم»

« بت من، کعبه ی من، قبله ی من»

« تویی هر سو، نظر سوی تو دارم»

تو که از هر دو عالم دل ربودی

کجا بودی که پیش ما نبودی

تو در جمع شهیدان خدایی

یگانه شاهد بزم شهودی

به سودای وصالت زنده ماندیم

به امید سلامی و درودی

ببوسم روی ماهت را که امشب

ز پشت ابر غیبت رخ نمودی

تو با یک جلوه و با یک تبسّم

در جنت به روی ما گشودی

مپرس از نوگل پژمرده ی خود

چرا نیلوفری رنگ و کبودی

به شکر دیدن صبح جمالت

بخوانم در دل شب‌ها سرودی

« اگر دردم یکی بودی چه بـــودی»

« اگر غم اندکی بودی چه بـــــودی»

« به بالینــم طبیبــی یا حبیبـــی»

« از این دو، گر یکی بودی چه بودی»

تو بودی چشم بیدار محبّت

که عالم شد خریدار محبّت

به سودای تماشای تو افتاد

به باغ گل سر و کار محبّت

به امید بهار جلوه ی تو

پرستو شد پرستار محبّت

محبّت تا ابد خون گریه می کرد

نمی‌شد گر غمت یار محبّت

سرت نازم که از شوق شهادت

کشیده دوش تو بار محبّت

چه حالی داشتند آنان که دیدند

سرت را بر سر دار محبّت

از آن روزی که در قربانگه عشق

مرا بردی به دیدار محبّت

« دلی دارم خریدار محبّـت»

« کز و گرم است بازار محبّت»

« لباسی یافتم بر قامـت دل»

« ز پود محنت و تار محبّت»

به جز روی تو رؤیایی ندارم

به جز نام تو نجوایی ندارم

به جز گلگشت بستان خیالت

سر سیر و تماشایی ندارم

بسوز ای شمع و ما را هم بسوزان

که من از شعله پروایی ندارم

بیابان گردم و اندوهم این است

که پای راه پیمایی ندارم

مرا اعجاز عشقت روح بخشید

به غیر از تو مسیحایی ندارم

یک امشب تا سحر مهمان ما باش

که من امید فردایی ندارم

« به سر غیر از تو سودایی ندارم»

« به دل جـــز تو تمنّایی ندارم»

« خـدا داند که در بازار عشقت»

« به جز جان هیچ کالایی ندارم»

تو را از جوهر جان آفریدند

مرا از جان جانان آفریدند

تو را از نکهت ریحانه ی عشق

مرا از عطر ریحان آفریدند

تو را دامان عصمت پرورش داد

مرا از مهر خوبان آفریدند

تو را هم چون شقایق داغ بر دل

مرا سر در گریبان آفریدند

تو را ای شاهد گل‌های پرپر

ز گلبرگ شهیدان آفریدند

مرا در آسمان ابری چشم

به جای گریه، توفان آفریدند

ز هر چیزی که رنگ عاشقی داشت

مرا در خلقت از آن آفریدند

« مرا نه سر، نه سامان آفـــریدند»

« پریشانم، پریشـــان آفـــریدند»

« پریشان خاطران رفتند در خاک»

« مرا از خـــاک ایشـان آفریدند»

محبّت، خون دل در ساغرم کرد

جدایی، خاک غربت بر سرم کرد

به دستاویز غم گلچین ایّام

گلاب از من گرفت و پرپرم کرد

گل آتش نگفتی با که گویم

که سوز هجر تو خاکسترم کرد؟

من از هجران نمی‌نالم که در عشق

جدایی هر نفس عاشق‌ترم کرد

چه خون هایی که با اشک یتیمی

فراق تو به چشم خواهرم کرد

چه شب هایی که از من دلنوازی

نگاه مهربان مادرم کرد

نمی گویم که باران محبّت

چها با چشمه ی چشم ترم کرد

« غم عشقت بیابـــون پرورم کرد»

« هوای بخت، بی بـــال و پرم کرد»

« به مو گفتی صبوری کن صبوری»

« صبوری طرفه خاکی بر سرم کرد» سیّد محمّد جواد غفور زاده (شفق)

شرح ماجرا شد خدمت شاهانه عادت ما

عشق حسین سر سعادت ما

وصف جمال او عبادت ما

بنگر به اخلاص و ارادت ما

ما می‌خریم از جان و دل بلا را

***

او در بهشت آرزو گل ماست

او مایه ی صبر و توکّل ماست

بر روی دریای گنه پل ماست

بر دامنش دست توسّل ماست

آری به شه حاجت بود گدا را

***

من بلبلم اما نفس ندارم

میل پریدن از قفس ندارم

چشم کرم از هیچ کس ندارم

جز کربلا دیگر هوس ندارم

یا رب اجابت کن تو این دعا را

***

آیینه ی قلبم جلا گرفته

الهام از قالو بلی گرفته

دستی به زنجیر ولا گرفته

تنها ره شام بلا گرفته

تا حل کند با گریه عقده‌ها را

***

اینجا بهشت و روضهٔ النّعیم است

اینجا همان صراط مستقیم است

جبرئیل بر این آستان مقیم است

اینجا مزار دختری یتیم است

این جا تجلّی‌ها بود خدا را

***

آبادی دلها از این خراب است

اینجا دعای خلق مستجاب است

آهسته اینجا دختری به خواب است

لب تشنه ای در جستجوی آب است

آتش زده یکباره قلب ما را

***

من کیستم دیوانه ی رقیّه

او شمع و من پروانه ی رقیّه

کنج دلم شد خانه ی رقیّه

لبریز شد پیمانه ی رقیّه

صبری که گویم شرح ماجرا را

***

گفت عمّه جان امشب در اضطرابم

چون شعله ی آتش به پیچ و تابم

چشم انتظار وصل روی بابم

آمد پدر در خواب خوش به خوابم

دیدم جمال شمس و الضّحی را

***

عمّه چرا بابم ز در نیامد

از کربلا دیگر خبر نیامد

رفت از کفم صبر و ظفر نیامد

بابم چرا از این سفر نیامد

مُردم ز هجر روی او خدا را

***

شب آمد و از آسمان شفق رفت

باطل به جلوه گاه اهل حق رفت

از زانوی زینب دگر رمق رفت

رقیّه خاتون جانب طبق رفت

شد سرّ مخفی ناگه آشکارا

***

آهسته سر را بوسه داد و برداشت

گاهی نظر به عمّه، گه به سر داشت

گویا ز سرنوشت خود خبر داشت

آن دل شکسته ناله‌اش اثر داشت

تنها نه در دل بلکه سنگ خارا

***

گفت ای پدر جان عاشق گلم من

شیرین زبان مانند بلبلم من

بی‌طاقت و صبر و تحمّلم من

چون عرش رحمان در تزلزلم من

مظهر تویی جلال کبریا را

***

بابا سر ما گر چه روی خشت است

این بازی تقدیر و سرنوشت است

ما را تولای تو در سرشت است

با وصل تو ویرانه هم بهشت است

ای گلشن روی تو جنّت آرا

***

روشن شد از نور تو محفل ما

مهر تو شد سرشته با گل ما

خوش آمدی بابا به منزل ما

امّا شکسته از غمت دل ما

مشکن دل اولاد مصطفی را

***

من دل به عشق و جلوه ی تو بستم

در کودکی رفتی پدر ز دستم

من دختر سه ساله ی تو هستم

کز هجر تو کمان شدم شکستم

وصلت مگر بخشد به من شفا را

***

یا رب به یک نگاه این سه ساله

یا رب به روی ماه این سه ساله

یا رب به رنجِ راه این سه ساله

یا رب به اشک و آه این سه ساله

بگشا به روی ما تو کربلا را

***

یا رب (شفق) درمانده و حقیر است

عبد ذلیل و خاضع و فقیر است

مسکین و مستکین و مستجیر است

عمریست در دام هوس اسیر است

آزاد کن این بنده ی هوی را

*** سیّد محمّد جواد غفور زاده (شفق)

گوهر ویرانه کیست این دختر که جان ها را به خود پروانه کرده

کیست این دلبر که عشقش شیعه را دیوانه کرده

کیست این گوهر که مسکن در دل ویرانه کرده

ناز او دارد خریدن نام او بس دلفریب است

آن که می‌گویند زهرای سه ساله این غریب است

***

کیست این دختر که رنج و محنت و هجران کشیده

کیست این عاشق که طوفان در ره جانان کشیده

جذبه ی حسنش مرا بر شام، از ایران کشیده

بارگاهش خار چشم زُمره ی سفیانیان است

سیزده قرن است قبرش قبله ی ایرانیان است

***

کیست این دختر که اهل دل صفا می‌خواهد از او

هر مریضی می‌رسد از ره شفا می‌خواهد از او

این دل مسکین برات کربلا می‌خواهد از او

در هوای کربلا داغ بلا بر جان خریده

عاشقان کربلا، او قبر بابا را ندیده

***

کیست این بی‌آشیان کاندر دل ما خانه دارد

آشنایی بین نظر با مردم بیگانه دارد

او سفیر زینب است اینجا سفارتخانه دارد

بی‌رضایش زائر زینب شدن معنا ندارد

گر نبوسی قبر او پاسبورت تو ویزا ندارد

***

کیست این دختر که نور هر دو چشمان پدر بود

اندرین ویرانه دائم چشم گریانش به در بود

میوه ی قلب حسین از قتل بابا بی‌خبر بود

تا شبی صبرش سر آمد قاصد غم از در آمد

او پدر می‌خواست اما در طبق خونین سرآمد

***

گفت بابا جان که رگهای گلویت را بریده

یوسف زهرا چه کس پیراهنت از تن دریده

دخترت امشب تو را بر قیمت جانش خریده

حمدلله یار خود را از کف دشمن گرفتم

تو نداری دست بابا، من تو را در بر گرفتم

***

ای شه وارسته بابا، دل به جانان بسته بابا

بویمت آهسته بابا، بوسمت پیوسته بابا

جان فدای چشم مستت، خسته بابا خسته بابا

ای پناه دردمندان چاره و درمان مایی

یاد مشتاقان نمودی امشبی مهمان مایی کلامی زنجانی

خرابه ی شام

سرم سودای جانان دارد امشب

دلم آوای هجران دارد امشب

بسوز ای دل که زینب در خرابه

غم شام غریبان دارد امشب

رقیّه گشته ممنوع الملاقات

که در ویرانه مهمان دارد امشب

پذیرائی ببین از میهمانش

به سفره میزبان، جان دارد امشب

در این مجلس سر شاه شهیدان

به لبها ذکر قرآن دارد امشب

بیا زهرا که زهرای سه ساله

گل سرخی به دامان دارد امشب

لب این طفل با لبهای بابا

حدیث بوسه باران دارد امشب

ز هر زخمی که می‌بوسید می‌گفت

به دردم یار درمان دارد امشب

خدایت باد حافظ عمّه جانم

گل، آهنگ گلستان دارد امشب

ببند این چشم های منتظر را

که دل رنج فراوان دارد امشب

فدا خواهم نمود این جان به جانان

رقیّه عهد و پیمان دارد امشب

چه شب هایی که بی‌بابا سحر شد

دلم درد دو چندان دارد امشب

من این دامان نخواهم داد از دست

اگر چه سر نگهبان دارد امشب

عمویم کو که از چشم نگهبان

سر سردار پنهان دارد امشب

گدایی کن گدایی کن (کلامی)

رقیّه خوان احسان دارد امشب کلامی زنجانی

قبله ی عظیم ای بارگاه کوچک تو قبله‌ای عظیم

وی روضه ی مبارک تو روضةٌ نعیم

باشد حریم اقدس تو قبله گاه دل

تا خفته چون تو جان جهانی در آن حریم

هم دختر امامی و هم خواهر امام

هم خود کریمه هستی و هم دختر کریم

قَدرت همین بس است که خوانند اهل دل

حق را به آبروی تو ای رحمت نعیم

یک دختر سه ساله و این مرتبت دگر

گیتی بود ز زادن هم چون توئی عقیم

ای نور چشم زاده ی زهرا رقیّه جان

هر چند کودکی تو، بود ماتمت عظیم

دریای صبر را تو فروزنده گوهری

زان دشمنت به رشته کشید، ای دُرّ یتیم!

آن شب که جای، گوشه ی ویرانه ساختی

روشنگرت سرشک بود و آه دل ندیم

تا قلب اطهرت ز فراق پدر گداخت

از مرگ جانگداز تو دلها بود دو نیم

شد منهدم بنای ستمکاری یزید

از آه آتشین تو ای دختر یتیم

آباد شد خرابه ی شام از جلال تو

امّا خراب گشت ز بُن کاخ آن لئیم

خواهم که بر مزار تو گردم شبی دخیل

خواهم که در جوار تو باشم شبی مقیم

بی مهر هشت و چهار (مؤید) مجو بهشت

چون می‌رسی به جنّت از این راه مستقیم سیّد رضا مؤیّد

ماه منیر شام ای اختر مدینه و ماه منیر شام

برآفتاب روی تو هر روز و شب سلام

هم خود کریمه هستی و هم زاده ی کریم

هم خواهر امامی و هم دختر امام

چشم امید ماست به سویت تمام عمر

روی نیاز ماست به کویت علی الدّوام

در رشته ی اسارت اگر جان سپرده‌ای

سر رشته ی امور به دستت بود مدام

ای رفته پا به پای اسیران دشت خون

تا دیر و تا خرابه و زندان و بزم عام

هم محمل مجاهده ی دختر علی

هم سنگر مبارزه ی چارمین امام

پیدا بود که واقعه ی دشت کربلا

با جان نثاری تو به ویرانه شد تمام

تفسیر خون سرخ حسینی به مرگ تست

ای یادگار خون خدا در دیار شام

مهرت چراغ محفل ارباب معرفت

قبرت برای اهل نظر مرکز پیام

دلها به سوی تست پس از سالها هنوز

ای گنبدت منادی پیروزی قیام

ما را بر آستان تو روی ادب همه

ما را به پیشگاه تو عرض دعا تمام

با دست های کوچکت از ما بگیر دست

در صحنه‌های عالم و در عرصه ی قیام سیّد رضا مؤیّد

نخله ی طور! پدر من، پسر فاطمه، مهمان منست

عمّه، مهمان نه، که جان من و جانان منست

کنج ویرانه ی شام و، سر خونین پدر

آسمان در عجب از این سر و سامان منست

از بهشت آمده آقای جوانان بهشت

یوسف فاطمه، در کلبه ی احزان منست

اوست موسای من و غمکده‌ام، وادی طور

آتش نخله ی طور، از دل سوزان منست

یاد باد، آن که شب و روز مرا می‌بوسید

این که امشب سر او، زینت دامان منست

گر لبش سوخته از تشنگی و، سوز جگر

به خدا سوخته‌تر، از لب او جان منست

می‌زنم بر لب او بوسه، که الفت ز قدیم

بین این لعل لب و دیده ی گریان منست

بر دل و جان (مؤیّد) شرری زد، غم من

که پس از دیر زمان، باز، غزل خوان منست

سیّد رضا مؤیّد

رباعی

خورشید به خون طپیده را دیدم من

آن عاشق سر بریده را دیدم من

با زخمه ی زخم بی‌شمارش می گفت

در دامن شب سپیده را دیدم من

جواد نعیمی

غمکده ی شام می‌روم از سر کوی تو و خون می‌گریم

با دل غمزده از سوز درون می گریم

همه اشیاء نگرانند به گرییدن من

تو هم از خاک ببین عمّه که چون می گریم

کاروان عازم راه است و من خسته هنوز

بر سر قبر تو افتاده و خون می گریم

آمدم با تو درین غمکده ی شام ولی

می‌روم بی‌تو و از بخت نگون می گریم

عمّه جان من که به هر رنج و غمی کردم صبر

دیگر از هجر تو بی‌صبر و سکون می گریم

هم چو مرغ سحر از داغ غمت می‌نالم

هم چو ابر از ستم چرخ زبون می گریم

آن چه در سینه ز غم عقده به هم پیوستم

چون مجال آمده در دست کنون می گریم

دیگر از گریه رقیّه، نکند کس منعم

فارغ از سرزنش دشمن دون می گریم

خود به دست خودم ای دختر ناکام حسین

کردمت دفن و از این درد فزون می گریم

هر زمان سوگ رقیّه ز (مؤیّد) شنوم

سخت می‌نالم و ز اندوه برون می گریم سیّد رضا مؤیّد

یتیمانه ای عمّه بیا تا که غریبانه بگرییم

دور از وطن و خانه، به ویرانه بگرییم

پژمرده گل روی تو از تابش خورشید

در سایه نشینیم و به جانانه بگرییم

لبریز شد ای عمّه اگر کاسه ی صبرم

بر حال تو و این دل دیوانه بگرییم

نومید ز دیدار پدر گشته دل من

بنشین به کنارم که یتیمانه بگرییم

گردیم چو پروانه به گرد سر معشوق

چون شمع درین گوشه ی غمخانه بگرییم

این عقده مرا می‌کشد ای عمّه که باید

پیش نظر مردم بیگانه بگرییم حبیب چایچیان (حسّان)

ستاره ی شام تو راست بستر خواب از تراب ای گل من

بخواب نور دو چشمم، بخواب ای گل من

گذشت نیمه شب ای مه نخفته‌ای تو هنوز

به شام تار منی ماهتاب ای گل من

رُخت لطیف‌تر از غنچه‌ی گل سرخ است

ز اشک داغ تو گردد گلاب ای گل من

چنین به چهره مران سیل اشک چشمانت

که گشت خانه ی صبرم خراب ای گل من

مزن به آتش غم، جان خود سمندروار

که سوخت زینب از این التهاب ای گل من

بر آب می‌دهی از اشک ملک هستی را

مریز بر رخت از دیده آب ای گل من

اسیر خسته دل عشق، ای ستاره ی شام

چه جای نوحه بود وقت خواب ای گل من

تو نور چشم حسینی و دخت شاه نجف

چنین منه سر خود بر تراب ای گل من

سرت به دامن من نِه که قصّه‌ها گویم

ز سرگذشت گل و قحط آب ای گل من

کُشد چو شمع تو را این سرشکِ بی‌پایان

مکن امید مرا نقش آب ای گل من

نخفتی آن قدر ای مه، دمید صبح وصال

به طشت زر بنگر آفتاب ای گل من

کنون که از سفر آمد پدر غنیمت دان

ببوس از رخ دلجوی باب ای گل من

نشسته خاک ره از آن، به چهره ی پدرت

که آمده ز پی‌ات با شتاب ای گل من به شیوه‌ای که پدر را ندا همی کردی

به پای خیز و کن او را خطاب ای گل من

ز بوسه‌ای که گرفتی ز لعل خونینش

به راه عشق شدی کامیاب ای گل من

مکن سکوت که دیوانه می‌کنی ما را

نمی‌دهی ز چه آخر جواب ای گل من

بسوخت سینه ی زینب ز داغ این حسرت

که کودکی و غمت بی‌حساب ای گل من حبیب چایچیان (حسان)

پیام رسان کوچک پدر جان عاقبت من هم سرت را دیدم و رفتم

ز احوال تو من هم عاقبت پرسیدم و رفتم

خدا داند پیام خون سرخت را رساندم من

به قدر خویشتن من هم پدر کوشیدم و رفتم

نمی‌گویم چه کردم با سرت امّا دم رفتن

تو را از جان و دل بوسیدم و بوئیدم و رفتم

تو را در خواب خود دیدم که با من گفتگو کردی

خوشا بر من که با رؤیای تو خوابیدم و رفتم

من اینجا کنج ویرانه چو گنجی خفته ام امّا

خدا را شکر دیدم عاقبت خورشیدم و رفتم

مرا گل زخم های نیلی است و پای خون آلود

ولی از صورتت هم غنچه‌هایی چیدم و رفتم

پدر جان باغبانی کرده بر گل های تو زینب

گه رفتن از این رو عمّه را بوسیدم و رفتم منصور رضایی آدریانی

آیینه و طوطی بیا عمّه که امشب، خرابه شده گلشن

پدر آمد و برگو، که چشم همه روشن

کنم جان به فدایش برای رو نمایش

واویلا واویلا واویلا واویلا

بگو عمّه که دیشب، پدر پیش که بودست

چرا سرش شکسته، چرا لبش کبودست

کنم جان به فدایش برای رو نمایش

واویلا واویلا واویلا واویلا

اگر به پا نخیزم، مگو ادب ندارم

که بهر عذرخواهی، رمق به لب ندارم

کنم جان به فدایش برای رو نمایش

واویلا واویلا واویلا واویلا

ز بسکه پیش دشمن، سپر به کودکان شد

بیا و عمّه را بین، که این سپر کمان شد

کنم جان به فدایش برای رو نمایش

واویلا واویلا واویلا واویلا

تویی آینه ی من، منم مرغ سخنگو

ولی طوطی سبزت، شده رنگ پرستو

کنم جان به فدایش برای رو نمایش

واویلا واویلا واویلا واویلا حاج علی انسانی

نوحه حضرت رقیّه۳ شد دیدنی گوشه ی ویرانه‌ام ** عمّه ببین آمده جانانه‌ام

او شمع و من مانند پروانه‌ام

شب فراق من سر آمد مهمانم امشب با سر آمد

*****

ای باغبان، نیلوفر تو هستم ** بابا ببین من دختر تو هستم

امّا شبیه مادر تو هستم

شب فراق من سر آمد مهمانم امشب با سر آمد

*****

بابا ببین در پرده ی عفافم ** به گوشه ی ویران در اعتکافم

کعبه ی من دور تو در طوافم

شب فراق من سر آمد مهمانم امشب با سر آمد

*****

از عطر گیسوی تو مست مستم ** ای میهمان کنار تو نشستم

من زائر سر بریده هستم

شب فراق من سر آمد مهمانم امشب با سر آمد

*****

دیده‌ام از غم تو خون فشان است ** بگو چرا لبت چو ارغوان است

گمان کنم که جای خیزران است

شب فراق من سر آمد مهمانم امشب با سر آمد

***** سیّد محسن حسینی

نوحه حضرت رقیّه۳ تو باغبانی من، نیلوفرت هستم

من دخترت هستم، من دخترت هستم

ای بهتر از جان من – هستی تو مهمان من – بنشین بدامان من

بابا حسین جانم، بابا حسین جانم

*****

من شاهد چشم، از خون ترت هستم

من دخترت هستم، من دخترت هستم

ای شام من را سحر - رویت چو قرص قمر - با خود تو من را ببر

بابا حسین جانم، بابا حسین جانم

*****

تو دلربا هستی، من دل به تو بستم

من دخترت هستم، من دخترت هستم

ای شام من را سحر - رویت چو قرص قمر - با خود تو من را ببر

بابا حسین جانم، بابا حسین جانم

*****

امشب من از عطر، گیسوی تو مستم

من دخترت هستم، من دخترت هستم

ای ماه خاکستری - ناز مرا می‌خری - امشب مرا می‌بری

بابا حسین جانم، بابا حسین جانم

*****

سر بسته می گویم، چشمم شده دستم

من دخترت هستم، من دخترت هستم

قربان چشم ترت - گو پاسخ دخترت - از چه شکسته سرت

بابا حسین جانم، بابا حسین جانم

*****

باور ندارم من، پیش تو بنشستم

من دخترت هستم، من دخترت هستم

چشمت بود چون شفق - دیگر ندارم رمق - آیم به سوی طبق

بابا حسین جانم، بابا حسین جانم

*****

سیّد محسن حسینی

نوحه حضرت رقیّه۳ ای سفر کرده که صد قافله دل همره تو اســت

این همه زخم چرا بر روی هم چون مه تو است

ابتا یا ابتا

دست پیش آورم و جامه به تن چاک کنم

تا که اشک از رخ نورانی تو پاک کنم

ابتا یا ابتا

شعله بیدادگران بر پر پروانه زدند

همه با سنگ جفا موی مرا شانه زدند

ابتا یا ابتا

خنده و شادی و دشنام و کف و هلهله بود

ده تن از عترت تو بسته به یک سلسله بود

ابتا یا ابتا

شامیان یکسره بر گریه ی ما خندیدند

پای آوازه ی قرآن سرت رقصیدند

ابتا یا ابتا

گلشن وحی خزان گشته، گل یاس کجاست؟

ساقی تشنه لبان حضرت عباس کجاست؟

ابتا یا ابتا

خاک ویرانه کجا و شجر طور کجا

شب تاریک کجا و طبق نور کجا

ابتا یا ابتا حاج غلامرضا سازگار

حضرت رقیّه۳ رقیه دخت مهد عالمینم ** سه ساله‌ام دردانه‌ی حسینم

ز دوری پدر به شور و شینم

رفته بابا سفر زد به جانم شرر

رویم چو زهرا شده نیلی از ستم و ضربت سیلی

***

پدر دلم از تو نماید گله ** بسکه دویدم عقب قافله

پای من از ره شده پر آبله

پیکرم لاله گون پای من غرق خون

سر تو را به بر بگیرم آن قدر زنم بوسه بمیرم

***

پدر ببین دختر دردانه‌ام ** خوش آمدی به کنج ویرانه‌ام

تو شمعی و من به تو پروانه‌ام

کنج ویران ما آمدی از وفا

عمّه خرابه شده گلشن آمد پدر چشم تو روشن سیّد موحد

حضرت رقیّه۳ سه ساله دلبند حسین زهرا

در کنج ویرانه نشسته تنها

بابا کجایی وای از جدایی

بابای مظلومم بابا حسین جان

این قلب کوچکم گیرد بهانه

گشته نیلی تنم با تازیانه

بنما نگاهم من بی‌پناهم

بابای مظلومم بابا حسین جان

بابا خوش آمدی کنج ویرانم

قربان مقدمت تازه مهمانم

قربان رویت مستم ز بویت

بابای مظلومم بابا حسین جان

رفتی از پیش من ای نور دیده

بگو چه ظالمی سرت بریده

بنما نگاهم من بی پناهم

بابای مظلومم بابا حسین جان

موحد

حضرت رقیّه۳ در کنج ویران طفلی محزون نشسته

از هجر روی بابا قلبش شکسته

با چشم گریان گوید پدر جان

رفتی کجا ای بابا داد از جدایی

ببین که رخسار من از ضرب سیلی

مانند روی زهرا گردیده نیلی

دخت سه ساله در آه و ناله

رفتی کجا ای بابا داد از جدایی

بیا تماشایم کن بابا حسین جان

پر آبله پایم از خار مغیلان

به روی دامان مرا تو بنشان

رفتی کجا ای بابا داد از جدایی

بالای نی خوش بودی در ذکر قرآن

غافل کجا بودی تو از حال طفلان

از آن بیابان تا شام ویران

رفتی کجا ای بابا داد از جدایی

خون گشته از جسم من بابا روانه

از بس کتک زد دشمن با تازیانه

باب کبارم بی تاب و زارم

رفتی کجا ای بابا داد از جدایی موحد

خرابه ی شام یار سفر کرده ی من از سفر آمده

خرابه را زینت کنم که پدر آمده

خوش آمدی ای پدر! مرا به همره ببر

تو کعبه ای و من نماز آورم سوی تو

با اشک خود شویم غبار از گل روی تو

خوش آمدی ای پدر! مرا به همره ببر

جان پدر کبودی صورتم را ببین

شبیه مادرت شدم، قامتم را ببین

خوش آمدی ای پدر! مرا به همره ببر

قدم قدم به زخم دل، نمکم می زدند

پدر پدر می گفتم و کتکم می زدند

خوش آمدی ای پدر! مرا به همره ببر

نفس دورن سینه ام، شده تاب و تبم

من بوسه گیرم از گلو، تو ز لعل لبم

خوش آمدی ای پدر! مرا به همره ببر

چرا عذار لاله گون، بَرِ من آورده ای

محاسن غرقه به خون، بَرِ من آورده ای

خوش آمدی ای پدر! مرا به همره ببر حاج غلامرضا سازگار (میثم)

شهادت حضرت رقیه علیهاالسلام

مشخصات کتاب

نویسنده : الهام موگوئی

ناشر : مجله حوزه

مقدمه

عمه، بابایم کجاست؟اسارت دشوار و یتیمی دردی عمیق است. یک سه ساله، چگونه می تواند تمام رنجِ تشنگی و
زخم تازیانه اسارت و از آن بدتر، درد یتیمی را به جان بخرد، آن هم قلب کوچکِ سه ساله ای که
تپیدن را از ضربانِ قلب پدر آموخته و شبی را بی نوازش او به صبح نرسانده است. امّا... امّا او رقیه
حسین است و بزرگی را هم از او به ارث برده است. رقیه پس از عاشورا، پدر را از عمه سراغ
می گیرد و لحظه ای آرام ندارد، با نگاه های کنجکاوش از هر سو ـ تمام عشقش ـ پدرش را
می جوید و سکوتِ عمه، سؤال او را بی جواب می گذارد و او باز هم می پرسد: «عمه، بابایم
کجاست؟...»لحظه های بی قراراین جا خرابه های شام، منزل گاه اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است. رقیه با اسیران دیگر
وارد خرابه
می شوند، اما دیگر تاب دوری ندارد. پریشان در جست و جوی پدر است. امشب رقیه، فقط پدر
و نوازش های پدر را می خواهد. امشب رقیه علیهاالسلام است و عمه، امشب رقیه علیه السلام است و سر بابا،
امشب ملائک آسمان از غم دختر حسین علیه السلام در جوش و خروشند، امشب شب وداع رقیه علیهاالسلام و
زینب علیهاالسلام است. او در آغوش عمه، بوی پدر را به یاد می آورد و دستان پر مهر او را احساس
می کرد.گل نازدانه پدررقیه ...رقیه نجیب! ای مهتاب شب های الفت حسین! ای مظلوم ترین فریاد خسته! گلِ نازدانه پدر
و انیس رنج های عمه!رقیه... رقیه کوچک! ای یادگار تازیانه های نینوا و سیل سیلی کربلا! دست های کوچکت
هنوز بوی نوازش های پدر را می داد، و نگاه های معصوم و چشمان خسته ات، نور امید را به قلب
عمه می تاباند.رقیه... رقیه صبورا! بمان، که بی تو گلشن خزان دیده اهل بیت، دیگر بوی بهار را استشمام
نخواهد کرد، تو نوگل بهشتی و فرشته زمینی، پس بمان که کمر خمیده عمه، مصیبتی دیگر را تاب
نخواهد آورد.غربتِ خرابهیا رب امشب چه شبی است. در و دیوار فرو ریخته این خرابه غزل کدامین خداحافظی را
می سرایند؟ زینب، این بانوی نور و نافله های نیمه شب، دستی به آسمان دارد و دستی بر سر رقیه؛
بخواب عزیز برادرم!باز هم رقیه علیهاالسلام و گریه های شبانه، باز هم بهانه بابا و بی قراری هایش، و این بار شامیان چه
خوب پاسخ بی قراریِ رقیه علیهاالسلام را می دهند و سر حسین علیه السلام را نزد او می آورند.آن شب، هیچ کس توان جدا کردن
رقیه علیهاالسلام را از سرِ بابا نداشت.

تو با سرِ بابا چه گفتی؟

چشم های پدر، کدامین سرود رفتن را برایت خواند که مانند فرشته ای کوچک، از گوشه خرابه تا
عرش اعلا پر کشیدی و غربتِ خرابه را برای عمه به جای نهادی.متاب ای ماه، متاب!امشب، غم گین ترین ماه، آسمان دنیا را تماشا
می کند. آسمان! چه دل گیری امشب، گویی غم
مصیبتی به گستردگی زمین، قلبت را می فشرد. امشب فرشته های سیاه پوش، بال در بال هم، فوج
فوج به زمین می آیند و ترانه غم می سرایند. در و دیوار خرابه، از اندوه زینب علیهاالسلام ، بر سر و سفیر
می کوبند. امشب چشمه های آسمان، از گریه خونین زینب علیهاالسلام ، خون می بارد و چهره زمین از
وسعت اندوه، تاریک است. متاب امشب ای ماه، متاب! هیچ می دانی، امشب گیسوان پریشانِ
رقیه، به خواب کدامین نوازش رفته است؟ متاب که دردهای آشکار بسیار است. متاب که
زخم های بی شمار بسیار است. متاب که دل پر شرار زینب علیهاالسلام به شراره جدایی نازنینی دیگر، در

سوز و گداز است. متاب که امشب خرابه شام، از داغ سه ساله گل حسین، تیره ترین خرابه
دنیاست. متاب ای ماه، متاب!آرام نازنین عمهآرام نازنین عمه! آرام، مبادا شامیان صدای گریه و بی تابی دختر حسین را بشنوند. این خرابه کجا
و آغوش گرم و نوازش های مهربان بابا کجا؟ این سر بریده بابا و این دختر کوچک حسین. هر چه
می خواهد دل تنگت، بگو. بابا، امشب به مهمانی دلِ بی قرارت آمده، بگو از سیلی خوردن ها و
تازیانه ها و آتش خیمه های عصر عاشورا. بگو از درد غربت و محنت غریبی، بگو از
صورت های نیلی و اسیری و بیابان های بی رحمی. بگو از بی شرمی یزیدیان و کوفیان سست
پیمان و استقبال شامیان، آرام، نازنین عمه! آرام. اکنون تو، به مهمانی بابا می روی. سفر به
سلامت!اندوه هجرتامشب به وعده گاه نخستین باز می گردی. آن جا پدر و ملائک، به اشتیاق، در انتظار تو هستند.
امشب آسمان گرفته و تاریک است و باد خزان غبار مرگ می پاشد. گریه امان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم
را بریده است و عشق از غم این هجران، و اندوه هجرت تو گل تازه شکفته و معطری که در قلب
بهار می پژمرد، زار می نالد، آرام و قرار زینب علیهاالسلام ، رفته است. سرانجام آن لحظه فرا رسید و

رقیه علیهاالسلام کوچک زینب (س)

از خاک تا افلاک پر کشید.تو را چه بنامم‌تو را چه بنامم، که ناب تر از شبنم های صبح گاه بر گلبرگ تاریخ نشسته ای. تو را چه بسرایم که
آوازه برکت و کرامت، موج وار، همه دل ها را به تلاطم در آورده است. تو را چه بنامم که بیش از
سر بهار در آغوش بابا، طعم زندگی را نچشیدی و مانند او، غریبانه از غربت این غریبستان خاکی
بار سفر بستی. پس سلام بر تو، روزی که به عالم خاکی گام نهادی و روزی که به افلاک پر کشیدی.میلاد نوگل امام حسین علیه
السلام امام حسن مجتبی علیه السلام ، به برادرش امام حسین علیه السلام وصیت نمود که با ام اسحاق که همسرش بود
وصلت کند. امام حسین علیه السلام به سفارش برادر عمل کرد و ثمره آن ازدواج، دختر نازدانه ای به نام
رقیه شد. با تولد حضرت رقیه علیهاالسلام در سال ۵۷ قمری، مدینه نور دیگری گرفت و خانه کوچک
امام، گرمای تازه ای یافت. دیری نپایید که ام اسحاق جان به جان آفرین تسلیم کرد و رقیه کوچک
از نعمت مادر محروم شد. امام حسین علیه السلام او را در آغوش پر مهر خویش، بزرگ کرد و پیوسته به
خواهرش زینب علیهاالسلام سفارش می فرمود که برای رقیه علیهاالسلام مادر باشد و به او محبّت کند.بی مادری حضرت رقیه علیهاالسلام ، پرستاری های حضرت زینب علیهاالسلام و سفارش های حضرت امام
حسین علیه السلام باعث شده بود، پیوندی عمیق، بین حضرت زینب علیهاالسلام و حضرت رقیه علیهاالسلام پدید آید.رقیه در کربلااز لحظه ورود کاروان به کربلا، رقیه لحظه ای از پدر جدا نمی شد، شریکِ غم ها و مصیبت های او بود
و با دیگر یاران امام از درد تشنگی می سوخت. یکی از افراد سپاه یزید می گوید:من در میان دو صف لشکر ایستاده بودم، دیدم کودکی از حرم امام حسین علیه السلام بیرون آمد، دوان
دوان خود را به امام رسانید، دامن آن حضرت را گرفت و گفت: ای پدر، به من نگاه کن! من
تشنه ام. این تقاضای جان سوز آن دختر تشنه کام و شیرین زبان، چون نمکی بر زخم های دل
امام بود و او را منقلب کرد، بی اختیار اشک از چشمان اباعبدالّله علیه السلام جاری گردید و با چشمی

اشک بار فرمود: «دخترم، رقیه! خداوند تو را سیراب کند؛ زیرا او وکیل و پناه گاه من است.»
پس دست کودک را گرفت و او را به خیمه آورد و او را به خواهرانش سپرد و به میدان
برگشت.رقیه و سجاده پدرگاه سجاده امام حسین علیه السلام ، با دست های کوچک حضرت رقیه علیهاالسلام باز می شد و او به انتظار پدر
می نشست تا می آمد و در آن سجاده به نماز می ایستاد و رقیه علیهاالسلام از آن رکوع و سجود امام لذت
می برد. در کربلا نیز رقیه علیهاالسلام ، هر بار هنگام نماز، سجاده امام را می گشود. ظهر عاشورا به عادت
همیشگی منتظر بابا بود، ولی پس از مدتی، شمر وارد خیمه شد و رقیه علیهاالسلام را کنار سجاده پدر دید
که سراغ او را می گرفت، آن ملعون نیز جواب این سؤال را با سیلی محکمی که به صورت کوچک
او نواخت، پاسخ گفت.رقیه در راه شامکاروان کربلا، از کوفه راهی شام شد، همان کاروانی که اهل بیت پیامبر بودند و به اسیری از کربلا
آورده شده بودند، در بین راه که سختی و مشکلات بر رقیه کوچک فشار آورده بود، شروع به
گریه و ناله کرد. یکی از دشمنان چون آن فریاد و ضجه را شنید، به رقیه علیهاالسلام گفت: ای کنیز، ساکت
باش؛ زیرا این با گریه تو ناراحت می شوم. آن حضرت بیشتر اشک ریخت، بار دیگر آن نامرد
گفت: ای دختر خارجی، ساکت باش. حرف های زجر دهنده آن مرد، قلب رقیه علیهاالسلام را شکست،
رو به سر پدر فرمود: ای پدرا تو را از روی ستم و دشمنی کشتند و نام خارجی را هم بر تو
گذاردند، پس از این جمله ها، آن دشمن خدا، غضب کرد و با عصبانیت رقیه را از روی شتر بر
زمین انداخت.رقیه در خرابه شامبعد از ورود اهل بیت امام حسین علیه السلام به شام، آنان را در خرابه ای نزدیک کاخ سبز یزید جای دادند.
روزها آفتاب و شب ها، سرما به شدت آنان را اذیت می کرد. علاوه بر آن، نگاه مردم شام که به
تماشای خرابه نشینان می آمدند، داغی جان سوز بود. روزی حضرت رقیه علیهاالسلام ، به جمع شامیان که
در حال برگشتن به خانه های خود بودند، اشاره کرد و ناله ای دردناک از دل برآورد و به عمه اش
گفت: ای عمه، اینان کجا می روند؟ آن حضرت فرمود: ای نور چشمم اینان ره سپار خانه و کاشانه
خود هستند. رقیه گفت: عمه جان مگر ما خانه نداریم، و زینب علیهاالسلام فرمود: نه، ما در این جا غریبه
هستیم و خانه ای نداریم، خانه ما در مدینه است. با شنیدن این سخن، صدای ناله و گریه رقیه بلند شد.رقیه و خواب پدرسختی های
اسارت، رقیه علیهاالسلام را به شدت می رنجاند و او یک سره بهانه بابا را می گرفت، شبی در
خرابه شام و در خواب، پدر را دید، چون از خواب برخاست و چشم گشود، خود را در خرابه
یافت و از پدر نشانی ندید. از عمه سراغ پدر را گرفت و زینب علیهاالسلام بسیار گریه کرد و رقیه علیهاالسلام نیز با
عمه گریست. آن شب باز صدای عزاداری زنان اهل بیت بلند شد؛ مجلسی که نوحه سرایش
رقیه علیهاالسلام بود. از سر و صدای اهل بیت، یزید از خواب بیدار شد و پرسید چه خبر است؟ به او خبر
دادند که کودکی سراغ پدرش را گرفته است. یزید دستوری داد، سر پدرش را برای او ببرند.این دستور یزید نشان از رذالت و شقاوت طینت او بود و برگی دیگر از دفتر مظلومیت های
بی شمار اهل بیت را گشود.پرواز به سوی پدروقتی به دستور یزید، سر پدر را برای رقیه علیهاالسلام آوردند، رقیه سر را در بغل گرفت و عقده های دل

را باز کرد و هر چه می خواست با سر بابا گفت. آن شب رقیه علیهاالسلام ، گم شده خود را یافته بود، اما
بی نوازش و آغوش گرم. پس لب هایش را بر لب های بابا گذاشت و آن قدر گریست تا جان به جان
آفرین تسلیم کرد. پشت خمیده زینب علیهاالسلام شکست، رو به سر برادر فرمود: آغوش بگشا که امانتت
را باز گرداندم. دیگر کسی ناله های شبانه رقیه علیهاالسلام را در فراق پدر نشنید.وداع زینب علیهاالسلام با رقیه علیهاالسلام وقتی
کاروان اسیران کربلا، به مدینه بر می گشت، غمی جان کاه وجود زینب علیهاالسلام را می آزرد؛
چگونه از خرابه و شام دل بکند؟ نو گلی از بوستان حسین علیه السلام در این خرابه آرمیده، شام بوی
رقیه علیهاالسلام را می دهد، رقیه ای که یادگار برادر بود و نازدانه پدر و در دست زینب علیهاالسلام امانت.
زینب علیهاالسلام بی رقیه چگونه به کربلا و مدینه وارد شود؟ غم سراسر شام را گرفته و گریه ها، باز هم
سکوت شهر را در هم شکسته است.راز دل با پدرهنگامی که در خرابه شام، سر پدر را نزد رقیه علیهاالسلام آوردند، آن دختر
کوچک بسیار گریست و
سخنانی بر زبان آورد که شیون اهل بیت علیه السلام را بلند کرد و آتش بر دل زینب علیهاالسلام نشاند:پدر جان! کدام سنگ دلی
سرت را برید و محاسن تو را به خون پاکت خضاب کرد؟پدر جان! چه کسی مرا در کودکی یتیم کرد؟ پس از مادر از غم فراق او
به دامان تو پناه می آوردم و
محبت او را در چشم های تو سراغ می گرفتم، اکنون پس از تو به دامان که پناه برم؟پدر جان! پس از تو چه کسی نگهبان دختر
کوچکت خواهد بود، تا این نهال نو پا به بار بنشیند؟پدر جان! پس از تو چه کسی غم خوار چشم های گریان من خواهد بود؟پدر
جان! در کربلا، مرا تازیانه زدند، خیمه ها را سوزاندند، طناب بر گردن ما انداختند و بر شتر
بی حجاز سوار کردند و ما را اسیران از کوفه به شام آوردند.شام، حرم یادگار حسین علیه السلام رقیه کوچک و یادگار حسین علیه
السلام ، پس از رحلت در خرابه شام، همان جا مدفون گردید، کم کم
مقبره ای به روی قبر بی چراغ او ساخته شد و بارگاهی برای عاشقان شد. حرمش، میعادگاه
عاشقان دل سوخته اباعبداللّه است. بوی حسین، از هر گوشه اش روح و جان را می نوازد.
نیازمندان، دست حاجت به سویش دراز می کنند و خسته دلان بار سنگین دل را در کنار او
می گشایند. زیارت حرم و بارگاهش آرزوی هر دل داده ای است.شهادت حضرت رقیه در سروده شاعران
سوختم ز آتش هجر تو پدر تب کردم

روز خود را به چه روزی بنگر شب کردم

تازیانه چو عدو بر سر و رویم می زد

ناامید از همه کس روی به زینب علیهاالسلام کردم

* * *اشک یتیم
ای عمه بیا تا که غریبانه بگرییم

رو از وطن و خانه، به ویرانه بگرییم

پژمرد گل روی تو از تابش خورشید

در سایه نشینیم و به جانانه بگرییم

لبریز شرای عمه دگر کاسه صبرم

بر حال تو و این دل ویرانه بگرییم

نومید ز دیدار پدر گشته دل من

بنشین به کنارم، پریشانه بگرییم

گردیم چو پروانه به گرد سر معشوق

چون شمع در این گوشه کاشانه بگرییم

این عقده مرا می کشد ای عمه

غم نامه حضرت رقیه علیهاالسلام

مشخصات کتاب

نویسنده:حاج شیخ علی ربانی خلخالی
ناشر : پایگاه آوینی

غم نامه خانم حضرت رقیه (سلام الله علیها)

در بعضی روایات آمده است : حضرت سکینه علیها السلام در روز عاشورا به خواهر سه ساله ای (که به احتمال قوی همان رقیه علیه السلام باشد) گفت : بیا دامن پدر را بگیریم و نگذاریم برود کشته بشود(سلام الله علیها).
امام حسین علیه السلام با شنیدن این سخن بسیار اشک ریخت و آنگاه رقیه علیها السلام صدا زد : بابا! مانعت نمی شوم . صبر کن تا ترا ببینم (سلام الله علیها) امام حسین علیه السلام او را در آغوش گرفت و لبهای خشکیده اش را بوسید. در این هنگام آن نازدانه ندا در داد که :

العطش العطش ، فان الظما قدا احرقنی بابا بسیار تشنه ام ، شدت تشنگی جگرم را آتش زده است . امام حسین علیه السلام به او فرمود : کنار خیمه بنشین تا برای تو آب بیاورم آنگاه امام حسین علیه السلام برخاست تا به سوی میدان برود، باز هم رقیه دامن پدر را گرفت و با گریه گفت : یا ابه این تمضی عنا؟

بابا جان کجا می روی ؟ چرا از ما بریده ای ؟ امام علیه السلام یک بار دیگر او را در آغوش گرفت و آرام کرد و سپس با دلی پر خون از او جدا شد . (وقایع عاشورا سید محمد تقی مقدم ص ۴۵۵ و حضرت رقیه علیه السلام تالیف شیخ علی فلسفی ص ۵۵۰)

آخرین دیدار امام حسین علیه السلام با حضرت رقیه علیه السلام

وداع امام حسین علیه السلام در روز عاشورا با اهل بیت علیهم السلام صحنه ای بسیار جانسوز بود، ولی آخرین صحنه دلخراش و جگر سوز، وداع ایشان با دختری سه ساله بود که ذیلا می خوانید:

هلال بن نافع ، که از سربازان دشمن بود، می گوید: من پیشاپیش صف ایستاده بودم . دیدم امام حسین علیه السلام ، پس از وداع با اهل بیت خود، به سوی میدان می آید در این هنگام ناگاه چشمم به دخترکی افتاد که از خیمه بیرون آمد و با گامهای لرزان ، دوان دوان به دنبال امام حسین علیه السلام شتافت و خود را به آن حضرت رسانید. آنگاه دامن آن حضرت را گرفت و صدا زد:

یا ابه ! انظر الی فانی عطشان .

بابا جان ، به من بنگر، من تشنه ام

شنیدن این سخن کوتاه ولی جگر سوز از زبان کودکی تشنه کام ، مثل آن بود که بر زخمهای دل داغدار امام حسین علیه السلام نمک پاشیده باشند. سخن او آنچنان امام حسین علیه السلام را منقلب ساخت که بی اختیار اشک از دیدگانش جاری شد. با چشمی اشکبار به آن دختر فرمود:

الله یسقیک فانه وکیلی . دخترم ، می دانم تشنه هستی خدا ترا سیراب می کند، زیرا او وکیل و پناهگاه من است .

هلال می گوید: پرسیدم این دخترک که بود و چه نسبتی با امام حسین علیه السلام داشت ؟

به من پاسخ دادند: او رقیه علیها السلام دختر سه ساله امام حسین علیه السلام است . (سرگذشت جانسوز حضرت رقیه علیها السلام ص ۲۲ به نقل از الوقایع و الحوادث محمد باقر ملبوبی ج ۳ ص ۱۹۲)

به یاد لب تشنه پدر آب نخورد!

عصر عاشورا که دشمنان برای غارت به خیمه ها ریختند، در درون خیمه ها مجموعا ۲۳ کودک از اهل بیت علیه السلام را یافتند. به عمر سعد گزارش دادند که این ۲۳ کودک ، بر اثر شدت تشنگی در خطر مرگ هستند. عمر سعد اجازه داد به آنها آب بدهند. وقتی که نوبت به حضرت رقیه علیه السلام رسید آن حضرت ظرف آب را گرفت و دوان دوان به سوی قتلگاه حرکت کرد.

یکی از سپاهیان دشمن پرسید: کجا می روی ؟ حضرت رقیه علیه السلام فرمود: (سلام الله علیها) بابایم تشنه بود. می خواهم او را پیدا کنم و برایش آب ببرم (سلام الله علیها)

او گفت : آب را خودت بخور. پدرت را با لب تشنه شهید کردند!

حضرت رقیه علیها السلام در حالی که گریه می کرد، فرمود: پس من هم آب نمی آشامم

نیز در کتاب مفاتیح الغیب ابن جوزی آمده است که ، صالح بن عبدالله می گوید: موقعی که خیمه ها را آتش زدند و اهل بیت علیهم السلام رو به فرار نهادند، دختری کوچک به نظرم آمد که گوشه جامه اش آتش گرفته ، سراسیمه می گریست و به اطراف

می دوید و اشک می ریخت . مرا به حالت او رحم آمد. به نزد او تاختم تا آتش جامه اش را فرو نشانم . همین که صدای سم اسب مرا شنید اضطرابش بیشتر شد. گفتم : ای دختر، قصد آزارت ندارم . بناچار با ترس ایستاد. از اسب پیاده شدم و آتش جامه اش را خاموش نمودم و او را دلداری دادم . یکمرتبه فرمود: ای مرد، لبهایم از شدت عطش کبود شده ، یک جرعه آب به من بده . از شنیدن این کلام رقتی تمام به من دست داده ظرفی پر از آب به او دادم . آب را گرفت و آهی کشید و آهسته رو به راه نهاد. پرسیدم : عزم کجا داری ؟ فرمود: خواهر کوچکتری دارم که از من تشنه تر است . گفتم مترس ، زمان منع آب گذشت ، شما بنوشید گفت : ای مرد سوالی دارم ، بابایم حسین علیه السلام تشنه بود ، آیا آبش دادند یا نه ! گفتم : ای دختر نه والله ، تا دم آخر می فرمود: (اسقونی شربه من الماء) می فرمود: یک شربت آب به من بدهید، ولی کسی او را آبش نداد بلکه جوابش را هم ندادند. وقتی که آن دختر این سخن را از من شنید، آب را نیاشامید، بعضی از بزرگان می گویند اسم او حضرت رقیه خاتون علیه السلام بوده است . (حضرت رقیه علیها السلام شیخ علی فلسفی ص ۱۳)

کناره سجاده ، چشم به راه پدر بود

از کتاب سرور المومنین نقل شده است : حضرت رقیه علیه السلام هر بار هنگام نماز، سجاده پدر را پهن می کرد، و آن حضرت بر روی آن نماز می خواند. ظهر عاشورا نیز ، طبق عادت ، سجاده پدر را پهن کرد و به انتظار نشست . ولی پس از مدتی ، ناگهان دید شمر وارد خیمه شد.

رقیه علیه السلام به او گفت : آیا پدرم را ندیدی ؟ شمر بعد از آنکه آن کودک را در کنار سجاده ، چشم به راه پدر دید، به غلام خود گفت : این دختر را بزن . غلام به این دستور عمل نکرد. شمر خود پیش آمد و چنان سیلی به صورت آن نازدانه زد که عرش خداوند به لرزه در آمد.

محدث خبیر، مرحوم حاج شیخ عباس قمی ((قدس سره)) از کامل بهائی (ج ۲ ص ۱۷۹) نقل می کند که : زنان خاندان نبوت در حالت اسیری حال مردانی را که در کربلا شهید شده بودند بر پسران و دختران ایشان پوشیده می داشتند و هر کودکی را وعده می دادند که پدر تو به فلان سفر رفته است باز می آید، تا ایشان را به خانه یزید آوردند. دخترکی بود چهار ساله ، شبی از خواب بیدار شد و گفت : پدر من حسین علیه السلام کجاست ؟ این ساعت او را به خواب دیدم . سخت پریشان بود. زنان و کودکان جمله در گریه افتادند و فغان از ایشان برخاست . یزید خفته بود، از خواب بیدار شد و از ماجرا سوال کرد. خبر بردند که ماجرا چنین است . آن لعین در حال گفت : بروند سر پدر را بیاورند و در کنار او نهند. پس آن سر مقدس را بیاوردند و درکنار آن دختر چهار ساله نهادند. پرسید این چیست ؟ گفتند: سر پدر توست . آن دختر بترسید و فریاد بر آورد و رنجور شد و در آن چند روز جان به حق تسلیم کرد.

سپس محدث قمی (ره) می فرماید: بعضی این خبر را به وجه ابسط نقل کرده اند و مضمونش را یکی از اعاظم رحمه الله به نظم در آورده و من در این مقام به همان اشعار اکتفا می کنم . (منتهی الامال ، محدث قمی ، ج ۱ ص ۳۱۷، چاپ علمیه اسلامیه) قال رحمه الله :

یکی نو غنچه ای از باغ زهرا

بجست از خواب نوشین بلبل آسا

به افغان از مژه خوناب می ریخت

نه خونابه ، که خون ناب می ریخت

بگفت : ای عمه بابایم کجا رفت ؟

بد این دم دربرم ، دیگر چرا رفت ؟

مرا بگرفته بود این دم در آغوش

همی مالید دستم بر سر و گوش

بناگه گشت غایب از بر من

ببین سوز دل و چشم تر من

حجازی بانوان دل شکسته

به گرداگرد آن کودک نشسته

خرابه جایشان با آن ستمها

بهانه ی طفلشان سربار غمها

ز آه و ناله و از بانگ و افغان

یزید از خواب بر پا شد، هراسان

بگفتا کاین فغان و ناله از کیست

خروش و گریه و فریاد از چیست ؟

بگفتش از ندیمان کای ستمگر

بود این ناله از آل پیمبر

یکی کودک ز شاه سر بریده

در این ساعت پدر خواب دیده

کنون خواهد پدر از عمه خویش

و زین خواهش جگرها را کند ریش

چو این بشنید آن مردود یزدان

بگفتا چاره کار است آسان

سر بابش برید این دم به سویش

چو بیند سر بر آید آرزویش

همان طشت و همان سر، قوم گمراه

بیاورند نزد لشگر آه

یکی سر پوش بد بر روی آن سر

نقاب آسا به روی مهر انور

به پیش روی کودک ، سر نهادند

ز نو بر دل ، غم دیگر نهادند

به ناموس خدا آن کودک زار

بگفت : ای عمه دل ریش افگار

چه باشد زیر این مندیل ، مستور

که جز بابا ندارم هیچ منظور

بگفتش دختر سلطان والا

که آن کس را که خواهی ، هست اینجا

چو این بشنید خود برداشت سر پوش

چون جان بگرفت آن سر را در آغوش

بگفت : ای سرور و سالار اسلام

ز قتلت مر مرا روز است چون شام

پدر، بعد از تو محنتها کشیدم

بیابانها و صحراها دویدم

همی گفتند مان در کوفه و شام

که اینان خارجند از دین اسلام

مرا بعد از تو ای شاه یگانه

پرستاری نبد جز تازیانه

ز کعب نیزه و از ضرب سیلی

تنم چون آسمان گشته است نیلی

بدان سر، جمله آن جور و ستمها

بیابان گردی و درد و المها

بیان کرد و بگفت : ای شاه محشر

تو بر گو کی بریدت سر ز پیکر

مرا در خردسالی در بدر کرد

اسیر و دستگیر و بی پدر کرد

همی گفت و سر شاهش در آغوش

به ناگه گشت از گفتار خاموش

پرید از این جهان و در جنان شد

در آغوش بتولش آشیان شد

خدیو بانوان دریافت آن حال

که پر زد ز آشیان آن بی پر و بال

به بالینش نشست آن غم رسیده

به گرد او زنان داغدیده

فغان برداشتندی از دل تنگ

به آه و ناله گشتندی هماهنگ

از این غم شد به آل الله اطهار

دوباره کربلا از نو نمودار

بعضـی گفته اند و شاید اتفاق افتاده باشد که در شب دفن آن دختر مظلومه اهل بیت اطهار علیه السلام ، جناب ام کلثوم علیه السلام

را دیدنـد که قرار و آرام نـدارد و با ناله و ندبه به دور خرابه می گردد و هر چه تسلی می دهند آرام نمی یابد. از علت این بیقراری پرسیدند، گفت : شب گذشته این مظلومه در سینه من بود، چون بیدار شدم دیدم که به شدت گریه می کند و آرام نمی گیرد، از سببش پرسیدم ، گفت : عمه جان ، آیا در این شهر مانند من کسی یتیم و اسیر و دربدر می باشد؟ عمه جان ، مگر اینها ما را مسلمان نمی دانند، به چه جهت آب و نان را از ما مضایقه می نمایند و طعام به ما یتیمان نمی دهند؟ این مصیبت مرا به گریه آورده و طاقت خوابیدن ندارم .

بپیچ ای قلم قصه شهر شام

که شد صبح عالم ز غصه چو شام

تو شیخا نمودی قیامت پدید

به مردم عیان گشته یوم الوعید

ز فرط بکا بر حسین شهید

چو یعقوب شد چشم خلقی سفید (مصباح الحرمین ص ۳۷۱)

من طاقت شنیدن ندارم

در کتـاب «مبکی العیون» آمـده است که : در شب شام غریبان حضـرت زینب (سـلام الله علیها) در زیر خیمه نیم سوخته ، انـدکی به خواب فرو رفت . ناگاه در عالم خواب حضـرت زینب(سـلام الله علیها) مادر خود حضـرت فاطمه زهرا(سـلام الله علیها) را دید. او به مادر خویش عرض کرد :« مادرجان ! آیا از حال ما خبر داری ؟!»

حضـرت فاطمه زهرا(سـلام الله علیها) فرمودنـد : «من طاقت شـنیدن ندارم» . حضـرت زینب(سـلام الله علیها) عرضه داشت : «پس من شکوه و شکایت خویش را به چه کسی بگویم ؟»

حضـرت فاطمه زهرا(سـلام الله علیها) فرمودند : «آن گاه که سـر از تن فرزندم حسین (علیه السلام) جدا کردند ، من حضور داشتم و شاهد این قضـیه بودم . اینک از جای برخیز و حضـرت رقیه(سـلام الله علیها) را پیدا کن» . حضـرت زینب(سـلام الله علیها) از خواب برخواست . رقیه(سـلام الله علیها) را صدا می کرد ، اما پاسـخی نمی شنید . سرانجام با خواهرش حضرت ام کلثوم در حالی که گریه می کردنـد و نـاله سـر می دادنـد ، از خیمه بیرون آمدنـد و برای پیـدا کردن حضـرت رقیه(سـلام الله علیها) به راه افتادنـد . ناگاه در نزدیکی قتلگاه صدای حضـرت رقیه(سـلام الله علیها) را شـنیدند . جلوتر آمدند تا اینکه به پیکرهای آغشته به خون رسیدند . در این هنگام مشاهده کردند که حضـرت رقیه(سـلام الله علیها) خود را بر روی پیکر پاک و مطهر پدر بزرگوارش حضـرت امام حسین) ع) انداخته و در حالی که دستهایش را به سینه پدر چسبانده با او درد و دل می کند . حضرت زینب(سلام الله علیها) او را نوازش کرد . در این هنگام حضـرت سکینه(سلام الله علیها) آمد و آنها با هم به خیمه گاه برگشتند . در بین راه حضرت سکینه(سلام الله علیها) از حضـرت رقیه(سـلام الله علیها) پرسید : «چگونه پیکر پدر را در این شب تیره و تار پیدا کردی ؟!» حضرت رقیه(سلام الله علیها) پاسخ داد : «آنقدر پدر را صدا کردم و پدر پدر گفتم تا اینکه صدای پدرم را شنیدم که فرمود : «اینجا بیا ، من اینجا هستم» . (۲۰۰ داستان از فضایل و کرامات حضرت زینب ، ص ۱۱۳).

سر امام حسین علیه السلام با دخترش – رقیه علیه السلام – سخن می گوید :

در کتاب بحر الغرائب ، جلـد ۲، قریب به این مضامین می نویسد: حارث که یکی از لشـگریان یزید بود گفت : یزید دسـتور داد سه روز اهل بیت علیه السـلام را در دم دروازه شام نگاه بدارند تا چراغانی شهر شام کامل شود. حارث می گوید: شب اول من به شکل

خواب بودم ، دیدم دختری کوچک بلند و نگاهی کرد. دید لشگر از خستگی راه خوابیده اند و کسی بیدار نیست ، اما فورا از ترسش بازنشست و باز بلند شد و چند قدم آمد به طرف سر امام حسین علیه السلام که بر درختی که نزدیک خرابه دم دروازه شام آویزان بود. آری ، به طرف آن درخت و سر مقدس آمد و از ترس برگشت ، تا چند مرتبه . آخر الامر زیر درخت ایستاد و به سر مقدس امام حسین علیه السلام پایین آمد و در مقابل نازدانه قرار گرفت و رقیه سلام الله علیها گفت : السلام علیك یا ابتاه و امصیبتاه بعد فراقك و اغربتاه بعد شهادتک . بعد دیدم سر مقدس با زبان فصیح فرمود: ای دختر من ، مصیبت تو و رجز و تازیانه و روی خار مغیلان دویدن تو تمام شد، و اسیریت به پایان رسید. ای نور دیده ، چند شب دیگر به نزد ما خواهی آمد آنچه بر شما وارد شده صبر کن که جز او مزد او شفاعت را در بردارد. حارث می گوید: من خانه ام نزدیک خرابه شام بود، از اینکه حضرت به او فرموده بود نزد ما خواهی آمد منتظر بودم کی از دنیا می رود، تا یک شبی شنیدم صدای ناله و فریاد از میان خرابه بلند است ، پرسیدم چه خبر است ؟ گفتند: حضرت رقیه علیها السلام از دنیا رفته است . (نقل از کتاب حضرت رقیه ص ۲۶)

نیز حجت الاسلام صدر الدین قزوینی در جلد دوم کتاب شریف ثمرات الحیوه ، به سند خود آورده است : حضرت رقیه علیه السلام لب خود را بر لب پدرش امام حسین علیه السلام نهاد و آن حضرت فرمود: الی ، الی ، هلمی فانا لک بالانتظار. یعنی ای نور دیده بیا بیا به سوی من ، که من چشم به راه تو می باشم ، و در اینجا بود که دیدند حضرت رقیه علیها السلام از دنیا رفت . (سخن گفتن امام حسین علیه السلام در ۱۲۰ محل ص ۵۹)

ستاره درخشان شام پدر را در خواب می بیند

صاحب ((مصباح الحرمین)) می نویسد: طفل سه ساله امام حسین علیه السلام شبی از شبها پدر را در عالم رویا دید و از دیدارش شاد گردید و در ظل مرحمتش آرمید و فلک ستیزه جو، این وع استراحت را برای آن صغیره نتوانست ببیند. چون آن محترمه از خواب بیدار شد پدر خود را ندید. شروع به گریه کردن کرد. هر چه اهل بیت علیه السلام او را تسلی دادند آرام نشد. سبب گریه از او پرسیدند، آن مظلومه در جواب گفت : این ابی ابتونی بوالدی و قره عینی یعنی کجاست پدر من ، بیاورید پدر مرا و نور چشم مرا. پس آن مصیبت زدگان دانستند که آن یتیم پدر را در خواب دیده است ، هر چند تسلی دادند آرام نشد. خود اهل بیت نیز منتظر بهانه برای گریه بودند، لذا گریه سکوت شب را شکست . همه با آن صغیره هماواز شده مشغول گریه و زاری و ناله شدند. پس موهای خود را پریشان نموده و سیلی بر صورتها می زدند و خاك خرابه را بر سر خود می ریختند، و صدای گریه ایشان چنان بلند گردید که به گوش یزید پلید کافر رسید.

به روایتی دیگر، طاهر بن عبدالله دمشقی گوید: من ندیم آن لعین بودم و اکثر شبها برای او صحبت می کردم و او را مشغول می نمودم . شبی نزد آن ملعون بودم و قدری هم از شب گذشته بود، پس به من گفت : ای طاهر! امشب وحشت بر من غالب است و قلبم در تپش افتاده و دلم از غصه و حزن پر شده ، بسیار اندوه و غصه دارم که حالت نشستن و صحبت کردن ندارم . بیا سر من را در دامن گیر و از افعال ناشایسته و گذشت من صحبت من و طاهر گوید: من سر نحس او را در دامن گرفتم . آن لعین به خواب رفت ، و سر نورانی سیدالشهدا علیه السلام در آن وقت در طشت طلا در مقابل ما بود. چون ساعتی گذشت دیدم که ناگهان پرد گیان حرم محترم امام حسین علیه السلام از خرابه بلند شد. آن لعین در خواب و من در اندوه بودم ، که آیا چه ظلم و ستم بود که یزید بدماب به اولاد بوتراب نمود؟

به طرف طشت نظر کرده دیدم که از چشمهای امام حسین علیه السلام اشك جاری شده است ، تعجب کردم ، پس دیدم آن سر انور به قدر چهار ذراع گویا بلند شد و لبهای مبارکش به حرکت آمده و آواز اندوهناك و ضعیفی از آن دهان معجز بیان بلند گردید که می گفت : ((اللهم هولا ـ اولادنا و اکبادنا و هولا اصحابنا)) یعنی خداوندا، اینان اولاد و جگر گوشه من هستند و اینها

اصحاب منند

طاهر گوید: چون این حال را از آن حضرت مشاهده کردم وحشت و دهشت بر من غلبه کرد. شروع به گریه کردن کردم . به بالای عمارت یزید آمدم که خرابه در پشت آن عمارت بود، خیال می کردم شاید یکی از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله فوت شده ، که مرگ او باعث این همه ناله وندبه شده است . وقتی بالای قصر رسیدم دیدم تمامی اهل بیت اطهار علیه السلام طفل صغیری را در میان گرفته اند و آن دختر، خاک بر سر می ریزد و با ناله و فغان می گوید:

((یا عمتی و یا اخت ابی این ابی این ابی)) . یعنی : ای عمه ، وای خواهر پدر بزرگوار من ، کجاست پدر من ؟ کجاست پدر من ؟ آنها را صدا زدم و از ایشان پرسیدم که چه پیش آمده که باعث این همه ناله و گریه شده است ؟ گفتند: ای مرد، طفل صغیر سیدالشهدا علیه السلام پدرش را در خواب دیده ، و اینک بیدار شده و از ما پدر خود را می خواهد، هر چه به وی تسلی می دهیم آرام نمی گیرد.

طاهر گوید: بعد از مشاهده این احوال دردناک ، پیش یزید برگشتم . دیدم آن بدبخت بیدار شده به طرف آن سر، سر حسین بن علی علیه السلام نگاه می کند، و از کثرت وحشت و دهشت و خوف و خشیت ، مانند برگ بید بر خود می لرزد. در آن اثنا سر اطهر آن مولا ـ به طرف یزید متوجه شده فرمود: ای پسر معاویه ، من در حق تو چه بدی کرده بودم که تو با من این ستم و ظلم نمودی و اهل بیتم را در خرابه جا دادی ؟

((ثم توجه الراس الشریف الی الله الخبیر اللطیف و قال : اللهم انتقم منه بما عامل بی و ظلمنی و اهلی (و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون))

یعنی سر مبارک شریف آن حضرت به سوی خداوند خبیر و لطیف توجه نموده و گفت : خداوندا، از یزید به کیفر رفتاری که با من کرده و به من و اهل بیت من ظلم نموده انتقام بگیر.

وقتی یزید این را شنید بدنش به لرزه در آمد و نزدیک بود که بندهایش از یکدیگر بگسلد.

پس از من سبب گریه اهل بیت علیهم السلام را پرسید و سر آن حضرت را به خرابه نزد آن صغیره فرستاد و گفت : سر را نزد آن صغیره بگذارید، باشد که با دیدن آن تسلی یابد. ملازمان یزید سر حضرت سیدالشهدا علیه السلام را برداشته به در خرابه آمدند. چون اهل بیت دانستند که سر امام حسین علیه السلام را آورده اند، تماما به استقبال آن سر شتافتند و سر امام حسین علیه السلام را از ایشان گرفته و اساس ماتم را از سر گرفتند، بویژه زینب کبری علیه السلام که پروانه وار به دور آن شمع محفل نبوت می گردید. پس چون نظر آن صغیره بر سر مبارک افتاد پرسید: ((ما هذا الراس ؟)) این سر کیست ؟ گفتند: ((هذا راس ابیک)) این ، سر مبارک پدر توست . پس آن مظلومه آن سر مبارک را از طشت برداشت و در برگرفت و شروع به گریستن نمود و گفت : پدر جان ، کاش من فدای تو می شدم ، کاش قبل از امروز کور و نابینا بودم ، و کاش می مردم و در زیر خاک می بودم و نمی دیدم محاسن مبارک تو به خون خضاب شده است . پس این مظلومه دهان خود را بر دهان پدر بزرگوار خود گذاشت و آن قدر گریست که بیهوش شد.

چون اهل بیت (علیهم السلام) آن صغیره را حرکت دادند، دیدند که روح مقدسش از دنیا مفارقت کرده و در آشیان قدس در کناره جده اش فاطمه زهرا علیه السلام آرمیده است .

چون آن بی کسان این وضع را دیدند، صدا به گریه و زاری بلند کردند، و عزای غم و زاری را تجدید نمودند

آن دختری که در خرابه شام از دنیا رحلت فرموده و شاید اسم شریفش رقیه علیه السلام بوده ، و از صبایای خود حضرت سیدالشهدا علیه السلام بوده چون مزاری که در خرابه شام است منسوب به این مخدره و معروف به مزار رقیه علیها السلام است . (منتخب التواریخ ، باب پنجم ، ص ۲۹۹)

دختر حضرت سیدالشهدا علیه السلام و وفات او در خرابه شام و مکالماتش با حضرت زینب علیها السلام و رحلت او و غسل دادن زینب و ام کلثوم علیه السلام او را و آن کلمات و اخبار که از آن صغیره نوشته اند، که سنگ را آب و مرغ و ماهی را کباب می کند و معلوم است حالت حضرت زینب علیه السلام چه خواهد بود. نوشته اند آن دختر سه ساله بود بعضی نامش را زینب و بعضی رقیه علیه السلام و بعضی سکینه علیه السلام دانسته اند.

و عده ای نوشته اند به دستور یزید، عمارتی ساختند و واقعه روز عاشورا و حال شهدا و اسیری اسرا را در آنجا نقش کردند و اهل بیت علیهم السلام را به آنجا وارد کردند، و اگر این خبر مقرون به صدق باشد حالت اهل بیت علیهم السلام و محنت ایشان را در مشاهدات این عمارات جز حضرت احدیت نخواهد دانست . (ناسخ التواریخ زندگانی حضرت زینب کبری علیها السلام ، ج ۲، ص ۴۵۶)

فاطمه سه ساله : حضرت رقیه علیهاالسلام

مشخصات کتاب

نویسنده : واحد تحقیقات معاونت فرهنگی واجتماعی سازمان اوقاف و امور خیریه

ناشر: چاپخانه بزرگ قرآن کریم معاونت فرهنگی واجتماعی سازمان اوقاف و امور خیریه

قطع: جیبی

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۱

شمارگان: ۵۰۰۰۰ نسخه

سایت سازمان: www.awqaf.ir

سایت معاونت: www.mfso.ir

سایت مجتمع: www.mfpo.ir

آدرس: تهران، خیابان نوفل لوشاتو، سازمان اوقاف و امور خیریه، معاونت فرهنگی واجتماعی

آدرس مجتمع: قم، خیابان صفائیه، کوچه ممتاز، کوی ۷، پلاک ۳۲ مجتمع فرهنگی پژوهشی معاونت فرهنگی واجتماعی سازمان اوقاف و امور خیریه

تلفن: ۷۷۴۶۴۳۱ - ۰۲۵۱ نمابر: ۷۷۳۷۱۳۱ - ۰

زهرای سه ساله

تو را چه بنامم، که ناب‌تر از شبنم‌های صبحگاه بر گلبرگ تاریخ نشسته‌ای؟ تو را چه بسرایم که آوازه برکت و کرامت، موج‌وار، همه دل‌ها را به تلاطم در آورده است؟ تو را چه بنامم که بیش از سه بهار در آغوش پدر، طعم خوش زندگی را نچشیدی و مانند او، غریبانه از غربت این غریبستان خاکی بار سفر بستی؟

آری، آری، می‌دانم که نام زیبایت رقیه است؛ نازبانوی سه ساله سید شهیدان، حسین q؛ همو که کربلا را، با همه سترگی‌اش، برای همیشه تاریخ به یادگار گذاشت، و تو را، تا ندای مظلومیت پدر را به گوش جهانیان برسانی.

و چه زیبا خواسته‌اش را اجابت کردی، ای یادآور زهرا؛ ای زهرای سه ساله!

منزلگاه غریبانه

اینجا خرابه شام، منزلگاه غریبانه اهل بیت پیامبر t است. رقیه با دیگر اسیران خانـدان عصـمت و طهارت وارد خرابه می‌شونـد، اما دختر سه ساله سرور و سالار شهیدان، دیگر تاب دوری ندارد و پریشان در جستجوی پدر است. امشب رقیه، فقط پدر و نوازش های پدرانه او را می‌خواهد. امشب رقیه است و عمه؛ امشب رقیه است و سر بابا. امشب فرشتگان آسمان از غم دختر حسین q در جوش و خروش‌اند. امشب شب وداع رقیه و زینب است. او در آغوش عمه، بوی پدر را به یاد می‌آورد و دستان پرمهر او را احساس می‌کند.

درد دل با پدر

هنگامی که در خرابه شام، سـر پدر را نزد رقیه آوردند، به ناگاه آن دختر سه ساله و رنج کشـیده، شـروع به درد دل با آن سـر بریده کرد:

•پدر جان! کدام سنگدلی سرت را برید و محاسن تو را به خون پاکت خضاب کرد؟

•پدر جان! چه کسی مرا در کودکی یتیم کرد؟ پس از مادر، از غم فراق او به دامان تو پناه می‌آوردم و محبت او را در چشم‌های تو سراغ می گرفتم، اکنون پس از تو به دامان که پناه برم؟

•پدر جان! پس از تو چه کسی نگهبان دختر کوچکت خواهد بود، تا این نهال نو پا به بار بنشیند؟

•پدر جان! پس از تو چه کسی غمخوار چشم های گریان من خواهد بود؟

•پـدر جـان! در کربلاـ مرا تازیـانه زدنـد، خیمه‌ها را سوزاندنـد، طناب بر گردن ما انداختنـد و بر شتر بی‌جحاز سوار کردنـد و ما را چونان اسیران از کوفه به شام آوردند.

غزل خداحافظی

یـا رب امشب چه شبـی است. در و دیـوار فرو ریخته این خرابه، غزل کـدامین خـداحافظی را می‌سـرایند؟ زینب r، این بـانوی نور و نافله‌های نیمه شب، دستی به آسمان دارد و دستی بر سر رقیه؛ بخواب عزیز برادرم!

بـاز هم رقیه و گریه‌های شـبانه، باز هم بهانه بابا و بی‌قراری‌هایش، و این بار شامیان چه خوب پاسخ بی‌قراریِ رقیه را می‌دهنـد؛ سـر بریده سید شهیدان جهان در کنار رقیه است.

آن شب، هیچ کس توان جدا کردن رقیه را از سرِ بابا نداشت. تو با سرِ بابا چه گفتی؟ چشم‌های پدر، کدامین سرود رفتن را برایت خواند که مانند فرشته‌ای سبک‌بال، از گوشه خرابه تا عرش اعلا پر کشیدی و غربتِ خرابه را برای عمه به جای نهادی.

متاب امشب ای ماه

امشب، غمگین‌ترین ماه، آسمان دنیا را تماشا می‌کند. آسـمان! چه دلگیری امشب؛ گویی غمِ مصیبتی به گستردگی زمین، قلبت را می‌فشرد. امشب فرشته‌های سیاه‌پوش، بال در بال هم، فوج فوج به زمین می‌آیند و ترانه غم می‌سرایند.

در و دیوار خرابه، از انـدوه زینب r بر سـر و سـینه می‌کوبند. امشب چشمه‌های آسمان از گریه خونین زینب r خون می‌بارد و چهره زمین از وسعت اندوه، تاریک است.

متاب امشب ای ماه، متاب! هیچ می‌دانی امشب گیسوان پریشانِ رقیه، به خواب کدامین نوازش رفته است؟ متاب که دردهای آشکار بسیار است. متاب که زخم‌های بی‌شـمار بسیار است. متاب که دل پر شرار زینب r به شـراره جدایی نازنینی دیگر، در سوز و گداز است. متاب که امشب خرابه شام، از داغ سه ساله گل حسین، تیره‌ترین خرابه دنیاست.

متاب ای ماه، متاب!

سوزناک‌ترین قصه عالم

امشب می‌خواهم سوزناک‌ترین قصه عالم را برایت بگویم:

یکی بود یکی نبود. خدا بود و تو و نگاه‌های پر معنایت. تو بودی و خیمه‌هایی که چون آتش دل کوچکت، زبانه می‌کشید و بوی اسارت که تا فرسنگ‌های بیابان غربت به مشام می‌رسید و خورشید که از شرم نگاهت، سرش را پایین انداخته بود!

آن روز، افق از شدت گریه، چشمانش سرخ سرخ شده بود. تو، انتظار معجزه مسیحایی داشتی که خورشید غروب کرده تو، باردیگر از گودال قتلگاه طلوع کند!

بخواب، ای مهربان! تا همیشه دنیا شرمسار نگاه آخرت بماند. دیگر هیچ چیز زیبایی ندارد. این سرزمین، مردمانش با مردمان دیار تو فرق دارند؛ اینجا مردمانش گندم نفاق درو می‌کنند و نان ناجوانمردی می‌خورند.

اینجا سرزمین بی‌مهری است که در مغازه‌هایشان بر ترازوی بی‌عدالتی، کالای نیرنگ عرضه می‌کنند. اینجا سرزمین بی‌وفایی است که گل‌ها را با باد تازیانه نوازش می کنند.

بخواب زیبای مهربانم! تا بر دستان کوچکت، رنگ کبود کینه را بیش از این حک نکنند.

بخواب و وسعت بی‌نهایت دردهایت را در سکوت من به یادگار بسپار! هر چند زبری پیراهنم، صورت لطیفت را می‌آزارد؛ اما بعدها ای شاهزاده کوچکم! من قصر بزرگ تو خواهم شد.

بخواب، زهرای سه ساله‌ام، بخواب!

فاطمه شریف زاده

تا پای‌بوسی شکنجه و زخم

گوشواره‌هایت کو رقیه؟ / چرا صورتت نیلی است؟ / گیسوانت چرا بوی آتش می دهند؟ / چرا پیراهنت پاره است؟ / چرا دست‌های کوچکت زخمی است؟ / چرا بازوانت کبودند؟ / چرا آهسته آهسته قدم برمی‌داری؟ / مگر پاهایت زخمی‌اند؟ / مگر انگشتان کوچکت شکسته‌اند؟ / چرا چشم‌هایت را می‌بندی؟ /

سرت را بر زانوان عمه بگذار، رقیه! / چشم‌هایت را مبند! / بگذار تا باران خون‌رنگ چشمانت / آبروی این شب سیاه را ببرد / بگذار تا ردّ تازیانه بر بازوانت / پرده از چهره ستم بردارد / بگذار تا صدای روشنت / گوش شام را کر کند / بگذار تا پاهای برهنه‌ات / کمر شام را بشکند / بیابان را شعله شعله بسوزاند / بگذار برق چشمان خون‌بارت / زمین را یک جا چنگ بزند /

بیدار شو! / ببین چه بر سر کاروان آمده است! / ببین چه بر سر خیمه‌گاه آمده است! / رقص شمشیرها و تازیانه‌ها را تماشا کن! / ببین چقدر کوچه‌ها سنگدل شده‌اند، / چقدر آسمان گرفته است، / چقدر مرگ می بارد! /

زخم تازیانه‌هایت را بپوشان رقیه! / دیگر سراغ گاهواره را از من مگیر / دیگر دل سوخته‌ام را آتش نزن / لب‌های خونی‌ات را بپوشان! /

اینجا شام است / شام بی‌حرمتی‌ها / شام نیرنگ ها و دسیسه‌ها / شام کسالت‌آور رنج / شام بدبختی و پریشانی / شام زنجیرها و شلاق‌ها / شام تهمت و مصیبت / شهر بام‌های سنگ‌انداز / شهر کوچه‌های دشنام / ما به پای‌بوسی شکنجه آمده‌ایم / به پای‌بوسی تازیانه آمده‌ایم / مگذار تا صدایت را خفاش‌ها بشنوند / مگذار زخم‌هایت را شماره کنند /

چشم‌هایت را مبند رقیه! / مرا مسوزان! / از خرابه‌های شام سراغت را بگیرم یا از تلّ زینبیه؟ / در کاروان اسیران جستجویت کنم یا

در گودی قتلگاه؟ / که چشم‌های تو، هم خرابه‌های شام را زیابت کردند و هم تلّ زینبیه را به تماشای خون نشستند و هم در کاروان اسیران، زیر باران شکنجه و سنگ، خون گریستند /

کربلاـ از نگاه کودکانه تو زیباتر است/ که چشم‌های تو هم گودی قتلگاه را / هم به آتش کشیدن خیمه‌گاه را / هم تازیانه بر بدن پاره پاره شهیدان را / و هم زخم زنجیر و تهمت را به تماشا نشستند /

چشم‌هایت را مبند رقیه! / ما را به میهمانی شلاق و شمشیر آورده‌اند / برایمان جشن خون و گریه به راه انداخته‌اند / مجلس دشنام و تهمت ترتیب داده‌اند / ما را بر سر سفره خون نشانده‌اند / با سنگ به استقبالمان آمده‌اند / با تازیانه تحویلمان گرفته‌اند /

مصیبت تو را در گوش کدام سنگ بخوانم که / ذره ذره بشکند / ای صوبر سه ساله! / که خداحافظی تو / سر آسمان شام را بر جاده‌ها کوبید / و استخوان پیشانیِ زمین را / رشته رشته کرد / که خداحافظی تو / پیراهن مرگ بر تن دریا کرد /

اندوه تو، گریبان‌گیر عالم شده است / ای طعمه تازیانه‌های بی‌رحم / ای هوای گُر گرفته اندوه / ای بنفش دقایق دمشق

مریم سقلاطونی

داستان یتیم سه ساله

در دل شهری سرد

در دل شام غریب

گوشه کوچکی از غم و اندوه بزرگ

باغ ویرانی بود

کنج این ویرانه

دختری بود یتیم

آه تنها سه بهار است که چرخیده زمین دور سرش

روزگاری همه دخترکان

آرزو می‌کردند

پیش او بنشینند

تا که می‌خواست به بازی برود

خواب می‌برد ز چشمان همه

دختران می‌گفتند

کاش هم‌بازی او ما بودیم

کاش یک لحظه کنارش بودیم

ولی هم‌بازی او، شیرمردی بود غیور

پهلوانی که قد و قامت او می‌سایید

به ستیغ خورشید

گاه در دامن او می‌خوابید

گاه در لحظه عشق

مرکبش بود به وقت بازی

گاه بر شانه او

راه می‌رفت سر دوش عمو

تا که از سقف سپهر

دامنی ماه و ستاره چیند

همه مجذوب نگاهش بودند

چقدر شیرین بود

لحظه‌هایی که عمو

چشم خود را می‌بست

چشم‌هایی که ندیده است به عمرش خورشید

دست در گردن و با بوسه او

چشم عمو وا می‌شد

خنده می‌کرد جهان

باز زیبا می‌شد

یادش آمد که به شب خواب نداشت

تا مگر دست پدر

بالش دختر دریا می‌شد

قصه می‌گفت برایش

ز یلِ بدر و حنین

قصه خیبر را

قصه مادر را

تا که خوابش ببرد روزها ساعت‌ها

چقدر بابا گفت

دخترم راه برو

که در این قامت سبز

مادرم را بینم

قدری آرام که دلتنگ تماشای توام

با خودش گفت پدر، مادرت را دیدم

راست می‌گفتی

چقدر مثل همیم

هر دو با قد خم و گوشه چشمان کبود

گیسوی هردویمان پیر و سپید

یادش آمد که برایش آورد

با تبسم اکبر

گل سر تا بزند بر سر گیسویش باز

یادش آمد که برایش آورد

گوشواری که به گوشش آویخت

دست در گوشش زد

جای آن خالی بود

سر انگشتانش، باز هم خونی بود

زیر لب با خود گفت

خوب شد غارت شد آن گل سر

نیست مویی که به آن آویزم

آه بابا! مشتی از گیسو رفت

گل سر با مو رفت

یادش آمد که ز کاشانه‌شان

همه روزی خوردند

همه مردم شهر، دامنی می‌بردند

برکت می‌بارید

تشنه‌ای بود اگر آب به دستش می‌داد

یا گدا می‌آمد

هر چه می‌خواست از این خانه به او می‌دادند

باز هم با خود گفت

ولی آرام مبادا شنود گوش کسی

چند شب هست نخوردیم غذا

گرچه انداخته‌اند از هر سو

همه در پیش قدم‌هایم نان

راستی بابا جان!

خارجی یعنی چه؟

دختر شاه کجا

گوشه ویرانه کجا

آه گیرم که یتیمم اما

دختری حاضر نیست

تا که هم بازی‌ام اینجا باشد

همه بابا دارند

بغض سربسته ترک خورد و به هق هق افتاد

که سرم می‌سوزد

خواستم با نوك انگشتانم

شعله را بردارم

نوك انگشتم سوخت

راستی بابا جان ...

زیارتنامه حضرت رقیه علیهاالسلام

درود و سلام بر تو ای خانم ما رقیه!

بر تو باد احترام و سلام و عنایات و بركات خداوندگار ما.

سلام بر تو ای دخت رسول خدا p!

سلام بر تو ای دخت امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب q!

سلام بر تو ای دخت فاطمه زهرا r سرور زنان دو عالم!

سلام بر تو ای دخت خدیجه كبری r مادر مردان و زنان مسلمان!

سلام بر تو ای دخت ولی خدا!

سلام بر تو ای خواهر ولی خدا!

سلام بر تو ای دخت حسین شهید q!

سلام بر تو ای راستگوی شهید!

سلام بر تو ای كه از راهی كه پیمودی راضی بودی و خدا از مسیرت خشنود بود!

سلام بر تو ای پرهیزكار و پاكیزه‌تن!

سلام بر تو ای تزكیه شده برتر!

سلام بر تو ای مظلوم!

صلوات خداوند بر تو و بر روح تو و جسم پاكت!

خداوند تبارك و تعالی، خانه و زندگی تو را در بهشت قرار داده، در كنار پدران و اجداد پاك و گرامی معصومت. درود بر شما به آنچه صبر كردید؛ پس چه زندگی زیبایی در انتظار شماست!

و نیز به فرشتگان پاسدار حَرَمت كه نگهبان مقامت هستند، كرنش می‌كنم.

و درود خداوند باری تعالی بر آقای ما، محمّد p و خاندان پاك و طاهر او، و سلام او بر ایشان باد؛ به بركت رحمت تو، ای رحم كننده‌ترین رحم‌كنندگان.

بهترین بازمانده

عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّ علیه السلام قَالَ:
لَیسْ یتْبَعُ الرَّجُلَ بعْدَ مَوْتِهِ منَ الْجْرِ إلَّ ثلَثُ خِصَالٍ صَدَقَةٌ أَجْرَاهَا فِی حَیاَتِهِ فهِیَ تجْری بعْدَ مَوْتِهِ إِلیَ یوْمِ الْقِیَامَةِ صَدَقَةٌ مَوْقُوفَةٌ لَ توُرَثُ أوْ سُنةٌّ هُدًی سَنهَّا فَكَانَ یعْمَلُ بهَا وَ عَمِلَ مِنْ بعْدِهِ غَیْرُهُ أوْ وَلَدٌ صَالِحٌ یَسْتَغْفِرُ لَه

از امام صادق)علیه السلام(نقل شده كه فرمود:

پس از مرگ، چیزی جز سه خصلت به عنوان پاداش به دنبال شخص نیست:

۱.صدقه ای که در زمان حیاتش جاری ساخته است که تا روز قیامت جریان دارد.

۲. صدقه ی موقوفه ای که ارث برده نمی شود.

۳. عملی که دیگران برایش انجام دهد یا اینکه فرزند صالحی که برای او طلب آمرزش کند.

فرشته غم ویژه‌نامه حضرت رقیه علیهاالسلام

مشخصات کتاب

ناشر و تهیه‌کننده: مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

نویسنده: ابوالفضل هادی‌منش

چاپ و صحافی: نگارش لیتوگرافی: سروش مهر

شمارگان: ۱۲۰۰ نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۱

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

بهاء: ۶۰۰ تومان

نشانی: قم، بلوار امین، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما تلفن: ۲۹۳۵۸۰۳ و ۲۹۱۰۶۰۲ نمابر: ۲۹۳۳۸۹۲

پست الکترونیکی: Email: IRC@IRIB.COM

www.pajuhesh.irc.ir

چکیده

عاشورا برهه ای از تاریخ است و کربلا، سرزمینی کوچک از گستره بی کران زمین. با این حال، این برگ زرین تاریخ، حرکت و پویایی را ارمغان جهانیان ساخته که همگان در پرتو آن، ایمانشان را حفظ کرده اند. یکی از این نقش آفرینان، رقیه، دختر سه ساله امام حسین علیه السلام است که هر چند عمری کوتاه داشت؛ ولی در پرتو تربیت دینی چنان آموزه های نورانی از خود بر جای نهاد که انقلابیون از او عبرت بگیرند. این کتاب که ویژه نامه حضرت رقیه علیهاالسلام است، از سه بخش تشکیل شده است. در بخش اول این مطالب را می خوانیم: زلال غربت (تولد و خانواده حضرت)، سفر به وادی مصیبت ها، همراه با رقیه، همگام با اسیران، وفات حضرت رقیه در شام، پژوهشی درکتاب های معتبر شیعه و دیدگاه های اندیشمندان اسلامی در مورد حضرت رقیه علیهاالسلام، کرامت ها و حرم مطهر حضرت رقیه. بخش گزیده ادب فارسی، ۱۶ متن ادبی را در بردارد. در بخش سوم نیز با عنوان همراه با برنامه سازان، پیشنهادها، پرسش ها، متن نمایش نامه و پیام تسلیت گوینده بیان شده است.

دیباچه

عاشورا، برهه ای از تاریخ است و کربلا، سرزمینی کوچک از گستره بی کران زمین. با این حال، این برگ زرّین تاریخ و نبض پر تپش زمین، حرکت و پویایی را ارمغان جهانیان ساخته و نقش آفرینانی را به جامعه انسانیت ارزانی داشته است که همگان در پرتو این مشعل های مقدس، شب های دیجور را به صبح رسانده و با اقتدا به آنان، از خطر رهزنان ایمان و هواپرستان دنیاگرا رهیده اند. یکی از این نقش آفرینان، رقیه، دختر سه ساله امام حسین علیه السلام است که هرچند عمری کوتاه داشت، در پرتو تربیت دینی

چنان آموزه های نورانی از خود برجای نهاد که انقلابیون در مقابل او زانو می زنند.

به راستی، دستانِ کوچک، ولی پرتوان او قدرتی دارند که با هزاران ضربه شمشیر برابری می کند.

قطره های اشکش، سیلی بود که خواب و آرامش را از امویان ربود و پایه های ستم و بیداد را از ریشه کند.

نـدای آرامش آفرین و پیـام سـترگ او در رواق تاریـخ طنین انـداز شـد و بوی نـا و کهنگی را از زمینیـان برگرفت و عشق و ایثـار و اخلاص و پرواز را ارزانی راهشان داشت.

سلام و درود خدا بر او که با ناله جانسوز خویش، پرچم کربلا را برافراشـته داشت و سـرانجام به بلندای ابدیت پرکشید و روح امید، گرمی، لطـافت و عشق را به همه آزادگـان جهـان هـدیه کرد، اینـک در سـالی که رهـبر فرزانه انقلاـب، آن را سـال عزت و افتخـار حسینی نامیده و همگان را به الگوگیری از نقش آفرینان حادثه کربلا فرا خوانده اند، شایسته است حیات و شهادت این فرشته غم را دیگرباره و این بار شفاف تر ورق زنیم تا حسینیان اهل معرفت، جان شان را با نام و یاد و آموزه هایش، عطرآگین سازند.

به همین دلیل، پژوهشـگر ارجمنـد، جناب حجه الاسـلام ابوالفضل هادی منش کوشـیده اند مجموعه حاضـر را فرا راه ما قرار دهند و حقیقتی فراتر از زمین و زمـان را به تصویر کشـند. بـا سپاس از ایشان، امیـد است این کار مورد اسـتفاده برنامه سازان و بهره برداران ارجمند قرار گیرد. «انّه ولی التوفیق»

«اداره کل پژوهش مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما»

پیش گفتار

قلم سـرگردان میان بُهت و اندوه، بر صـفحه کاغذ طلسم شده بود. پس از ساعتی خیره ماندن، کوشـید تا مشقی دیگر از صفحه های تاریخ بنگارد؛ از صفحه ای که چند سطر بیشتر نداشت. چقدر انجام این تکلیف برای این انگشتانِ لرزان، سخت و دشوار بود.

قلم بر بستر سـفیدِ کاغـذ می لغزیـد و گاهی در دل آن نمی از اشک، فرو می ریخت. آن گاه بر بستر کاغذ می آرمید و بار دیگر به تکاپوی خود ادامه می داد، ولی این بار با طراوتی از اشک می نگاشت و با بغضی سنگین دست نگه می داشت.

سخت تر از این تکلیف، انجام نداده بود. خاکستر خیمه ها و شعله هایی را که از تازیانه زبانه می کشید، به یاد می آورد و مویه های فرشـته کوچک غم در دلش زنده می شد. اما باید می نگاشت تا کودک دل آرام بخوابد و فردا مشق شـبش را پیش روی او گذارد و به پذیرفته بودنش سر بلند دارد.

این مشق، نخست از زلاـل غربت فرشـته غم دیـده تر کرده است و در نگـاه دوم به جمع نگارگران مـدحت سـرای او رفته و در نگاه سوم به نقد دیگر نگارینه ها نشسته است: «تا چه قبول افتد و چه در نظر آید».

هر انسانی در سیر تکامل و زندگی خود به راهنمایی و دستگیری نیازمند است. پیشوایان معصوم علیهم السلام، که هم چون مشعل فروزان بر کوره راه زنـدگی بشـر می تابنـد، بهـترین آموزگـاران انساننـد. آنـان عمر سراسـر خیر و برکت خویش را به هـدایت بشـر اختصاص داده و در این راه حتی جانشان را نیز فـدا کرده اند. پس در گذشـتن از این راه پر فراز و نشیب باید از آنان پیروی کرد و دست توسل به دامان با کرامت آنان دراز کرد که: طی این مرحله بی همرهی خضر مکن ظلمات است، بترس از خطر گمراهی

به یقین، آن بزرگواران به دل هایی که گنـج ولایت در خود دارنـد، بیشتر عنایت می ورزند. از رهگذر همین ولایت و محبت اسـت که انسان به معارف غنی و ناب اسـلام راه می یابـد و روح و جان تشـنه اش از زلال معرفت آن سـیراب می شود؛ زیرا بدون گذر از شاه راهِ روشن عشقِ به ائمه هـدی علیهم السـلام رسـیدن به سـعادت دنیا و آخرت محال می نماید. آنان که شالوده فکری و اعتقادی شان در پای بندی و محبت به این خاندان بنا نهاده شده است، در دنیا کام یاب و در آخرت، سربلند و روسفیدند.

بـاری هر که چیزی دارد، از برکت همین عشـق و ارادت گران بهـاست. البته این گونه نیست که این محبت و علاـقه تنهـا در بعضـی

کارهـای معنوی و حاجت های آخرتی به کار آیـد، بلکه در همین دنیا و امور روزانه نیز گره گشا است. در پایان، در برابر مقام بلند این بزرگ هادیان بشـر، زانوی ادب بر زمین زده و دست توسل به سویشان دراز کرده، می گوییم: از رهگـذر خاک سـر کوی شـما بود هر نافه که در دست نسیم چمن افتاد

بخش اوّل: نگاهی به زندگانی حضرت رقیه علیهاالسلام

فصل اوّل: از زلال غربت

دیگر فرزندان امام حسین علیه السلام

هوا گرم بود و سـکوت، خیره خیره، پرده سـیاه شب را تماشا می کرد. شـهر در سیّال سیاه «تاریکی» فرو رفته بود. پنجره خانه ای در شهر، گرم انتظـار و محو گفت وگوی شب بـا سـتارگان بود. نسـیم، بر دیواره هـای آفتـاب خورده خانه می وزیـد. قلب شـهر از تنها پنجره باز و روشن خود می تپید و همه به انتظار نشسته بودند که ناگاه صدای گریه نوزادی خجسته، احساس شب را به بازی گرفت. اشک شوق بر گونه ها چکیـد و لب ها، یک صـدا، ترانه لبخنـد سـرودند. مادر تاریخ، کتاب کهن خویش را گشود و بر صـفحه ای مبهم از آن، قلم را به تکاپو واداشت.

غنچه ای دیگر، به باغ حسـین علیه السـلام روییـده بود و همه بر گلبرگ رخش، غنچه های عاطفه، نثار می کردند. رقیه علیهاالسـلام در آن شب شـکفت، ولی آن صـفحه مبهمِ تاریـخ، در تـاخت و تـاز روزهـا از دفترِ گـذار زمـان جـدا گشت و از حـافظه آن ناپـدید گردیـد. در کتابچه کوچک زنـدگانی رقیه علیهاالسـلام ، لحظه روییدنش بدون هیچ سـطری، سـفید ماند و نام هیچ روزی به عنوان زادروزش ثبت نشد.

درباره سنّ شـریف حضـرت رقیه علیهاالسـلام نیز در میان تاریـخ نگاران اختلاف نظر وجود دارد. مشـهور این است که ایشان، سه یا چهار بهار بیشتر به خود ندیده و در روزهای آغازین صفر سال ۶۱ ه . ق پرپر شده است.

براساس نوشـته های بعضـی کتاب های تاریخی، نام مادر حضـرت رقیه علیهاالسـلام ، امّ اسـحاق است که پیش تر همسـر امام حسـن مجتبی علیه السـلام بوده و پس از شـهادت ایشان، به وصـیت امام حسن علیه السـلام به عقد امام حسـین علیه السـلام درآمده است.۱ ایشان از بانوان بزرگ و با فضیلت اسلام به شمار می آید، بنا بر گفته شیخ مفید در کتاب الارشاد، کنیه ایشان بنت طلحه است.۲

نام مادر حضـرت رقیه علیهاالسلام ، در بعضی کتاب ها ام جعفر قضاعیّه آمده است، ولی دلیل محکمی در این باره در دست نیست. هم چنین نویسـنده معالی السـبطین، مادر حضـرت رقیه علیهاالسلام را شاه زنان؛ دختر یزدگرد سوم، پادشاه ایرانی معرفی می کند که در حمله مسـلمانان به ایران اسیر شده بود. وی به ازدواج امام حسین علیه السلام درآمد و مادر گرامی حضرت سجاد علیه السلام نیز به شمار می آید.۳

ایـن مطلـب از نظر تاریـخ نویسـانِ معاصـر پـذیرفتنی نیسـت؛ زیرا ایشـان هنگـام تولـد امـام سـجاد علیه السـلام از دنیـا رفت و تـاریخ درگذشت او را ۲۳ سال پیش از واقعه کربلا؛ یعنی در سال ۳۷ ه . ق دانسته اند. امکان ندارد او مادر کودکی باشد که در فاصله سه یا چهار سال پیش از حادثه کربلا به دنیا آمده است. این مسئله تنها در یک صورت قابل حل است که بگوییم شاه زنان کسی غیر از شهربانو ـ مادر امام سجاد علیه السلام ـ است.

۱ . کشف الغمه، عیسی اربلی، ج ۲، ص ۲۱۶؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۵۵.

۲ . ترجمه الارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۱۳۷؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۵۵.

۳ . معالی السبطین، محمدمهدی حائری، ج ۲، ص ۲۱۴.

نام گذاری رقیه علیهاالسلام

رقیه از ارتقا به معنی بالا رفتن و ترقی گرفته شده است. احتمالاً این اسم، لقب حضرت و نام اصلی ایشان فاطمه بوده است. هم چنان که در بعضی کتاب ها، نام رقیه در شمار دختران امام حسین علیه السلام کمتر به چشم می خورد و به اذعان برخی کتاب های دیگر، احتمال این که ایشان، همان فاطمه بنت الحسین باشد، وجود دارد.۱ در واقع، همان گونه که پیش تر گفتیم بعضی از فرزندان امام حسین علیه السلام دو اسم داشته اند و امکان تشابه اسمی در فرزندان ایشان وجود دارد. گذشته از این، در تاریخ نیز دلایلی بر اثبات این مدعی وجود دارد. چنان چه در کتاب ریاض القدس آمده است: «در میان کودکان امام حسین علیه السلام دختر کوچکی به نام فاطمه بود. چون امام حسین علیه السلام مادر بزرگوارشان را بسیار دوست می داشت، هر فرزند دختری که خدا به او می داد، نامش را فاطمه می گذاشت. هم چنان که هر چه پسر داشت، به احترام پدرش امام علی علیه السلام ، وی را علی می نامید».۲

گفتنی است سیره دیگر امامان نیز در نام گذاری فرزندانشان چنین بوده است.

۱ . قصه کربلا، علی نظری منفرد، پاورقی ص ۵۱۸.

۲ . رمز المصیبهٔ، ج ۳، برگرفته از: رقیه؛ چاووش کربلا، ص ۲۰.

نام رقیه در تاریخ

این نام ویژه تاریخ اسلام نیست، بلکه پیش از ظهور پیامبر گرامی اسلام نیز این نام در جزیره العرب رواج داشته است. به عنوان نمونه، نام یکی از دختران هاشم ـ نیای دوم پیامبر ـ رقیه بود که عمه حضرت عبداللّه علیه السلام ، پدر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به شمار می آید.۱

نخستین فردی که در اسلام به این اسم، نام گذاری گردید، دختر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت خدیجه علیهاالسلام بود. پس از این نام گذاری، نام رقیه به عنوان یکی از نام های خوب و زینت بخش اسلامی درآمد. امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز یکی از دخترانش را به همین اسم نامید که این دختر بعدها به ازدواج حضرت مسلم بن عقیل علیه السلام درآمد. این روند ادامه یافت تا آن جا که برخی دختران امامان دیگر مانند امام حسن مجتبی علیه السلام ،۲ امام حسین علیه السلام و دو تن از دختران امام کاظم علیه السلام نیز رقیه نامیده شدند. گفتنی است برای جلوگیری از اشتباه، آن دو را رقیه و رقیه صغری می نامیدند.۳

۱ . بحارالانوار، محمدباقر مجلسی، ج ۱۵، ص ۳۹.

۲ . ترجمه ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۶.

۳ . همان، ص ۲۳۶.

خاستگاه تربیتی

حضرت رقیه علیهاالسلام در خانواده ای پرورش یافت که پدر، مادر و فرزندان، همگی به عالی ترین فضلیت های اخلاقی و پارسایی آراسته بودند. افزون بر آن، فضای دل انگیز شهر پیامبر صلی الله علیه و آله که شمیم روح افزای رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام و فاطمه علیهاالسلام هنوز در آن جاری بود و مشام جان را می نواخت، در پرورش او نقش داشت. او در خانواده ای رشد یافت که همگی از زلال معرفت امام حسین علیه السلام نوشیده بودند؛ خانواده ای که از بزرگ ترین اسطوره های علم و ادب و معرفت و ایثار مانند زینب کبری علیهاالسلام ، اباالفضل العباس علیه السلام ، علی بن الحسین علیه السلام ، علی اکبر

علیه السلام و... فراهم آمده بود.

حضرت رقیه علیهاالسلام در عمر کوتاهش در دامان این بزرگواران، به ویژه پدر گرامی اش، امام حسین علیه السلام پرورش یافت و با وجود همان سن کم، به عنوان یکی از زیباترین اسطوره های ایثار و مقاومت در تاریخ معرفی گردید.

فصل دوم: سفر به وادی مصیبت ها

همراه با کاروان

با آغاز قیام امام حسین علیه السلام ، حضرت رقیه به همراه پدر و دیگر بستگانش، در شبِ یک شنبه ۲۸ رجب سال ۶۰ ه . ق، از مدینه به سوی مکه مکرمه روانه می شود. این دوره زمانی، نقطه آغاز نخستین و آخرین و بزرگ ترین رویداد در زندگی حضرت رقیه علیهاالسلام به شمار می آید. کاروان، شبانه راه مدینه را در پیش گرفت و در سحرگاه شب جمعه، سوم شعبان به مکه رسید و سپس رهسپار کربلا شد.

با رقیه علیهاالسلام در عصر عاشورا

روز عاشورا، پس از کشته شدن یاران امام حسین علیه السلام و تنها ماندن آن بزرگوار، حضرت سکینه علیهاالسلام به دلیل ترس از کشته شدن پدر، به خواهر سه ساله اش (که به احتمال زیاد همان حضرت رقیه علیهاالسلام است) رو می کند و می گوید: بیا دامن پدر را بگیریم و نگذاریم به میدان برود و کشته شود. دراین لحظه، امام علیه السلام متوجه سخن آنان می شود و بسیار اشک می ریزد. آن گاه رقیه علیهاالسلام به پدر می گوید: پدر جان! مانع رفتن تو به میدانِ نبرد نمی شوم، ولی کمی صبر کن تا تو را ببنیم. امام حسین علیه السلام ، حضرت رقیه را در آغوش گرفت و او را مورد نوازش قرار داد. رقیه علیهاالسلام با دیدن نوازش پدر، غریبانه او را می نگرد و می گوید:

اَلْعَطَشْ!اَلْعَطَشْ! فَإنَّ الظَّمَأَ قَدْ اَحْرَقَنی.

ای پدر! تشنه ام! تشنه ام! تشنگی جگرم را آتش زده است.

امام با ناراحتی و اندوه گفت: عزیزم! کنار خیمه بنشین تا برایت آب آورم. پس برخاست تا به میدان جنگ برود که باز هم رقیه علیهاالسلام جلو آمد. دامن پدررا گرفت و گفت:

یا اَبَهَ! اَیْنَ تَمْضی عَنّا.

پدر! چگونه ما را تنها می گذاری؟

حضرت بار دیگر برگشت، او را در آغوش کشید و آرام کرد. سپس با دلی پراندوه از آنان جدا شد و روانه میدان گشت.۱

۱ . حضرت رقیه علیهاالسلام ، قاسم میرخلف زاده، ص ۵۵۰، برگرفته از: وقایع عاشورا، ص ۴۵۵.

دیدار واپسین

آخرین دیدار امام حسین علیه السلام با خانواده اش از دلخراش ترین رویدادهای تاریخ کربلا به شمار می رود، ولی غم انگیزترین صحنه این خداحافظی، وداع حضرت با دختر سه ساله اش است.

هلال بن نافع یکی از سربازان دشمن و از شاهدان عینی ماجرا می گوید: «من پیشاپیش صف جنگ جویان لشکر عمر سعد ایستاده

بودم. دیدم امام حسین برای وداع به طرف خیمه های خود رفت. پس از آخرین دیدار با خانواده اش، به سمت میدان جنگ بازگشت. در این هنگام ناگاه چشمم به دخترکی افتاد که از خیمه ها بیرون آمده بود و با گام هایی لرزان به سوی حسین می دوید. دخترک خود را به او رسانید و دامن او را گرفت و گفت:

یا اَبَهْ! اُنْظُرْ اِلَی فَإنّی عَطْشَانٌ.

پدر جان! مرا ببین که چقدر تشنه ام!

شنیدن این جمله از دخترکی خسته و تشنه و ناامید به قدری جگرسوز بود که گویی نمک بردل زخم دیده حسین پاشیدند. بی اختیار اشک از چشمانش سرازیر شد و او با چشمانی اشکبار، دختر کوچکش را در آغوش گرفت و گفت:

اَللّه ُ یَسْقیکِ فَإِنَّهُ وَکیلی.

دخترم! خدا تو را سیراب می کند که من بر او توکل کرده ام.

من از همرزمانم پرسیدم این دخترک چه نسبتی با حسین داشت؟ گفتند: او رقیه، دختر سه ساله حسین است».۱

۱ . سرگذشت جان سوز حضرت رقیه علیهاالسلام ، محمدمحمدی اشتهاردی، ص ۲۲.

فصل سوم: همراه با رقیه علیهاالسلام ، همگام با اسیران

غارت خیمه ها

از بزرگ ترین فجایع غم انگیز کربلا، حمله دشمن به خیمه ها و غارت موجودی آن ها و ربودن وسایل و تجهیزات شهیدان حتی ناچیزترین اشیای شخصی آنان است. دشمنان دسته جمعی به خیمه ها هجوم بردند و به چپاول آن ها پرداختند، تا آن جا که چادرهایی را که بانوان حرم به کمر بسته بودند کشیدند و ربودند.۱ در میان اشیای غنیمتی که از شهیدان کربلا به یغما رفت، پیراهنی از حضرت سیدالشهدا علیه السلام بود که بنابر نقل امام صادق علیه السلام ، جای ۳۳ یا ۳۴ ضربه شمشیر و نیزه دشمن بر آن دیده می شد.۲

در تاریخ آمده است که وقتی لشکر به سوی خیمه گاه هجوم برد، کودکان از شدت وحشت بیرون دویدند. دراین میان، بعضی از آنان زیر دست و پای اسب ها افتادن و به شهادت رسیدند که یکی از آن ها عاتکه، دختر حضرت مسلم بن عقیل علیه السلام بود.۳ بعضی دیگر که سر راه سواران قرار گرفته بودند، به شدت آسیب دیدند که حضرت رقیه علیهاالسلام نیز در میان آنان بود. فاطمه صغری علیهاالسلام یکی از دختران امام حسین علیه السلام می گوید: «من کنار خیمه ها ایستاده بودم و بدن های چاک چاک شهیدان را نگاه می کردم که سواران دشمن به تاختن بر بدن های بی سر آن ها پرداختند. در این فکر بودم که سرانجام چه بر سر ما می آید؛ آیا ما را نیز می کشند یا به اسیری می برند؟ در همین لحظه دیدم سواری به سرعت به طرف ما می آید. او با کعب نیزه اش به آن ها می زد و چادر و روسری های آنان را می کشید و می برد. آن ها می گریختند و با فریاد کمک می خواستند. من از ترس می لرزیدم و به سوی عمه ام، ام کلثوم پناه بردم ناگهان دیدم یکی از آن ها به طرف من می آید. خواستم از چنگ او فرار کنم، ولی او به من رسید و با نیزه اش به شانه ام زد. من به صورت بر زمین افتادم. دستش را به سمت من دراز کرد، گوشواره ام را کشید و مقنعه ام را نیز ربود. خون از گوشم جاری گشت و از هوش رفتم.

وقتی به هوش آمدم، دیدم عمه ام زینب علیهاالسلام با گریه مرا از زمین بلند کرد و گفت: برخیز دخترم! برخیز به خیمه برویم. گفتم: عمه جان! آیا چیزی داری که من سرم را از دید نامحرمان بپوشانم؟ با گریه گفت: عزیزم! عمه نیز مانند توست. به خیمه رفتیم. همه چیز را برده بودند و برادر بیمارم امام سجاد علیه السلام ، با صورت روی زمین افتاده بود و توان بلند شدن نداشت. ما بر

او می گریستیم و او بر ما».۴

در این تاخت و تاز وحشیانه، چند زن و کودک از شدت ترس و گرسنگی و افتادن زیر سم اسب مهاجمان از بین می روند که شمار آنان چهار نفر ذکر شده است. آنان عبارت بودند از: عاتکه؛ دختر مسلم علیه السلام (که هفت سال بیشتر نداشت)، سعد و عقیل، برادرزاده های مسلم علیه السلام و دو زن به نام های ام الحسن و ام الحسین از نزدیکان امام حسن مجتبی علیه السلام .

۱ . لهوف، سید بن طاووس، ص ۱۳۰.

۲ . مثیرالاحزان، ابن نما حلّی، ص ۵۵.

۳ . ترجمه لهوف، ص ۱۹۴.

۴ . بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۶۰.

آتش در حرم

پس از غارت خیمه ها، عمر سعد دستور داد خیمه ها را آتش زنند. امام سجاد علیه السلام برای حفظ جان زنان و کودکان فرمود همگی به سوی بیابان پراکنده شوند. اهل حرم در حالی که فریاد می کشیدند، از خیمه های آتش گرفته بیرون دویدند. در این میان، حضرت زینب علیهاالسلام نگرانِ حال امام سجاد علیه السلام بود؛ چون نمی توانست حرکت کند و از بیماری به خود می پیچید.

یکی از سربازان دشمن می گوید: «بانوی بلند قامتی را کنار خیمه ای دیدم، در حالی که آتش در اطراف او زبانه می کشید، و او نگران و پریشان به این سو و آن سو می رفت. گاه به آسمان نگاه می کرد و از شدت ناراحتی، دست هایش را به هم می زد و گاه وارد خیمه می شد و بیرون می دوید. شتابان به سمت او رفتم و گفتم: چرا مثل دیگران فرار نمی کنی؟ گفت:در خیمه بیماری دارم که قدرت فرار کردن ندارد. چگونه او را تنها گذارم؟»۱

حمید بن مسلم یکی دیگر از سربازان می گوید: «در این میان دختر خردسالی را دیدم که دامنش آتش گرفته بود و با پریشانی فریاد می کشید و می دوید. به سویش رفتم تا آتش دامنش راخاموش کنم، ولی او که گمان کرد می خواهم به او آزاری برسانم، پا به فرار گذاشت. به سویش دویدم، او را گرفتم و آتش دامنش را خاموش کردم. غریبانه در من نگریست و پرسید: ای مرد! راه نجف از کدام سمت است؟ گفتم: چرا می پرسی؟ گفت: آخر من یتیمم! می خواهم به قبر جدم علی علیه السلام پناه ببرم.»۲

۱ . معالی السبطین، ج ۲، ص ۸۸.

۲ . تذکرهٔ الشهداء، ص ۳۵۸، برگرفته از: سوگ نامه آل محمدص، ص ۳۸۰.

به یاد لب های خشکیده پدر

پس از سوختن خیمه ها، به عمرسعد گزارش دادند که ۲۳ کودک در حرم باقی مانده اند و از شدت تشنگی در خطر مرگ هستند. عمر سعد اجازه داد که به آنان آب دهند. سربازان، مشک های آب را به حرم بردند و یکایک آنان را سیراب کردند.

وقتی نوبت به حضرت رقیه علیهاالسلام رسید، ظرف آب را از دست سرباز گرفت و دوان دوان به طرف قتلگاه حرکت کرد. یکی از سپاهیان از او پرسید: به کجا می روی؟ حضرت رقیه علیهاالسلام پاسخ داد: وقتی پدرم به میدان می رفت تشنه بود، می خواهم پیدایش کنم و این آب را به او بدهم. او گفت: آب را خودت بخور! پدرت بالب تشنه کشته شد. حضرت رقیه علیهاالسلام از شنیدن این خبر گریان شد و فرمود: پس من هم می خواهم تشنه باشم.۱ براساس این نقل، حضرت رقیه علیهاالسلام در این لحظه از

شهادت پدر آگاه می شود، ولی بنابر بعضی نقل های دیگر، او از شهادت پدر بی اطلاع بوده است.
این مطلب در مفاتیح الغیب ابن جوزی به شکل دیگری نقل شده است: صالح بن عبداللّه گوید: وقتی خیمه ها را آتش زدند، اهل بیت از خیمه های آتش گرفته بیرون دویدند. در این میان، دختر خردسالی را دیدم که گوشه لباسش آتش گرفته بود و سرآسیمه به این سو و آن سو می دوید و به شدت گریه می کرد. من از دیدن این صحنه بسیار ناراحت شدم و دلم سوخت و برای خاموش کردن لباسش به طرف او تاختم. او همین که صدای پای اسب مرا شنید، پریشان تر شد و از دست من فرار کرد. من به طرفش رفتم و گفتم: دختر جان! قصدآزارت را ندارم، بایست! به ناچار با دلهره ایستاد. از اسب پیاده شدم و آتش جامه اش را خاموش کردم و او را نوازش کردم. دخترك از این ابراز محبت، با من احساس انس کرد و گفت: ای مرد! لب هایم از تشنگی کبود شده است، یک جرعه آب به من می دهی. با شنیدن این سخن قلبم به درد آمد، به سرعت ظرفی را پر از آب کردم و به دستش دادم. آب را گرفت، آهی کشید و به راه افتاد. از او پرسیدم: به کجا می روی؟ گفت: خواهرم از من تشنه تر است. آب را برای او می برم. گفتم: نترس دختر جان! به همه آب داده ایم. خودت بخور! گفت: ای مرد! پدرم وقتی به میدان می رفت تشنه بود، آیا به او آب دادند یا نه؟ گفتم: نه به خدا! تا دم آخر می گفت جگرم از تشنگی می سوزد، به من جرعه آبی بدهید، ولی کسی به او آب نداد. وقتی دخترك این سخنان را شنید، بغض گلویش را گرفت و آب ننوشید. بعضی از بزرگان گفته اند او حضرت رقیه بنت الحسین علیه السلام بوده است.»۲

۱ . ثمرات الحیاة، ج ۲، ص ۳۸، برگرفته از: سرگذشت جان سوز حضرت رقیه علیهاالسلام ، ص ۲۹.

۲ . حضرت رقیه علیهاالسلام ، ص ۱۳.

زبان دردمندی رقیه علیهاالسلام

هنگامی که آفتاب، بساطش را جمع می کرد، کاروانی مرکب از چهل شتر برهنه، به دروازه کوفه رسید، فرمان دادند که کاروان را بیرون شهر نگاه دارند و فردا آنان را وارد شهر کنند. سپاهیان خیمه های خود را به پا می کنند و بساط غذا می گسترانند، ولی زنان و کودکانِ گرسنه را در برهوت، گرسنه و بی سرپناه نگاه می دارند. بانوان در آن شب، کودکانِ خود را گرسنه می خوابانند و صبح روز دوازدهم، دروازه شهر را می گشایند و سرها برفراز نیزه ها برافراشته می شود.۱
کودکان با حیرت، مردمی را که برای تماشا آمده بود، می نگریستند. سر بریده امام حسین علیه السلام را جلوی محمل حضرت زینب علیهاالسلام می برند. حضرت از شدت اندوه سر خود را بر چوبه محمل می کوبد و خون از زیر مقنعه اش جاری می گردد. سپس با اشعاری جان سوز، سر بریده برادر را مخاطب قرار می دهد و از بی سرپناهی کودکان سخن می گوید:

ای هلالی که وقتی به کمال رسیدی، به خسوف رفتی و پنهان گشتی.

ای پاره دلم! گمان نمی کردم چنین روزی و چنین مصیبتی را ببینم.

ای برادر عزیزم! با این دخترك خردسال خود سخن بگو که دلش از اندوه گداخته گشته است.

ای برادر! چرا آن دل مهربانت این قدر با ما نامهربان گشته است؟

برادر جان! چقدر برای یتیم خردسال تو سخت است که پدرش را صدا بزنند، ولی پدر پاسخ او را ندهد.۲

رقیه علیهاالسلام نیز این اشعار جان سوز را که زبان دردمندی اش بود، می شنید و سر بریده پدر را خیره خیره تماشا می کرد.

۱ . معالی السبطین، ج ۲، ص ۹۶.

۲ . نفس المهموم، شیخ عباس قمی، ص ۲۲۱.

به سوی شام

کاروان به سمت شام ـ شهر نامرادی ها ـ حرکت کرد. راهی طولانی و طاقت فرسا بود. کودکان خسته و کتک خورده، می بایست پانزده منزلگاه را می پیمودند تا به دیار غم ها برسند.

هوا سوزان بود و آب مشک ها رو به پایان. کاروان ناگزیر به سمت منزلگاه قصر بنی مقاتل رهسپار گردید. و در آن جا توقف کرد. یکی از دختران امام حسین علیه السلام از شدت خستگی، به سایه درختی پناه برد و به خواب رفت. کاروان به راه افتاد و او در بیابان جا ماند. خواهرش در میانه راه متوجه شد و به ساربان خبر داد، ولی کاروان بی اعتنا هم چنان راه خود را می رفت. سرانجام با التماس فراوان این خواهر، کسی را در پی دخترک فرستادند تا او را به کاروان برساند.

در ادامه راه، کاروان به معدنی رسید که کارگرانش مشغول کار بودند. اهل حرم به دلیل گرسنگی شدید و از روی ناچاری، برای درخواست مقداری آب و غذا به آنان مراجعه کردند، ولی آنان با سنگدلی و ناسزا، بانوان را از آن جا راندند. در آن محل، کودک یکی از زنان امام حسین علیه السلام به نام محسن سقط می شود که طفل نشکفته را در همان جا به خاک می سپارند.۱

هنگامی که اهل بیت به شهر پر نفاق و کینه بعلبک می رسند، فرماندار آن جا دستور می دهد کودکان شهر برای استهزا و تمسخر اسیران، به پیشواز کاروان روند.۲

پس از ساعتی، کاروان به نزدیک دیر راهبی نصرانی می رسد. ساربانان سنگدل، سرها را از داخل صندوقچه ها بیرون می آورند و بر نیزه ها می کنند. سپس در برابر چشمان کودکان گرسنه، سفره غذا و بساط مستی می گسترند و تا صبح پیاله گردانی می کنند.۳

کاروان همین گونه راه می پیمود و ساربانان، زنان و کودکانِ معصوم را آزار می دادند. این همه، گوشه ای از دریای بی ساحل اندوه طفلی سه ساله بود که آن را از پشت پنجره باران خورده چشمان معصومش تماشا می کرد. او همواره لحظه ای را انتظار می کشید تا سختی دردهای دل کوچکش را با جرعه ای از دیدار چهره خورشیدی پدر درمان کند.

۱ . نفس المهموم، ص ۲۳۹.

۲ . بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۷.

۳ . معالی السبطین، ج ۲، ص ۱۲۵.

فصل چهارم: وفات حضرت رقیه علیهاالسلام در شام

شام درگذر تاریخ

شام را از دو جهت به این نام خوانده اند. نخست این که شام به معنای شمال است و دلیل این نام گذاری، قرار گرفتن آن در سمت شمال قبله است. هم چنان که یمن به معنای راست از آن جهت به این اسم، نام گذاری شده است که در سمت راست قبله قرار دارد. علت دیگری نیز که برای نام گذاری شام گفته اند آن است که: سام بن نوح بر آن سرزمین حکومت می کرد و هنگام برگرداندن آن واژه به عربی، به شام تبدیل شده است.۱

این سرزمین در دوران باستان شامل کشورهای کنونی سوریه، لبنان، فلسطین و بخش هایی از اردن می شد که پس از جنگ جهانی اول و در پی تقسیم بندی های کشوری و سیاست های تفرقه افکن انگلستان و فرانسه، به صورت کشورهای کنونی درآمد.

امپراتوری روم در سال ۶۳ میلادی، شام را به تسخیر خود درآورد که پس از تجزیه دولت روم به دو بخش روم شرقی و غربی در سال ۳۹۵ میلادی، شام جزو قلمرو امپراتوری روم شرقی (بیزانس) گردید. البته سیطره بیزانس بر شام به تدریج کم رنگ شد و سرانجام در قرن هفتم میلادی به دست مسلمانان افتاد.۲

ریشه پیوندهای خاص این سرزمین با تاریخ اسلام، به سال های پیش از فتح دمشق باز می گردد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در دوران نوجوانی و جوانی به همراه عمویش، ابوطالب، به آن سرزمین سفر کرد، ولی هنوز به مقصد نرسیده، رویدادی برای ابوطالب رخ داد که مجبور شد سفرش را نیمه کاره رها سازد و به مکه باز گردد. آن رویداد، خبری بود که بُحیری، راهب بصری درباره پیامبری محمد دوازده ساله به ابوطالب داد و او را از خطر گزند رساندن یهودیان به پیامبر آخرالزمان، برحذر داشت.۳ دومین سفر حضرت محمّد به شام در ۲۵ سالگی اش انجام گرفت. ایشان در این سفر، سرپرستی کاروان تجاری حضرت خدیجه را بر عهده داشت و با سود خوبی نیز بازگشت.۴

پس از تحکیم پایه های اسلام در جزیره العرب، شام در سال۱۴ هجری برابر با نیمه قرن هفتم میلادی، به تسخیرمسلمانان درآمد و به قلمرو اسلامی پیوست. شام از سال ۴۰ هجری تا سال ۱۳۲ هجری، پایتخت حکومت بنی امیه بود. در این تاریخ و در پی سقوط بنی امیه که به دست عباسیان و با پشتیبانی ایرانیان انجام پذیرفت، شام اعتبار گذشته اش را از دست دادو بغداد به عنوان پایتخت اعلام گردید.۵

۱ . شام سرزمین خاطره ها، مهدی پیشوایی، ص ۲۲.

۲ . گیتاشناسی کشورها، چاپ ۱۳۶۵، ص ۱۸۵.

۳ . تاریخ اسلام، سال چهارم آموزش متوسط عمومی، ص ۲۷.

۴ . فروغ ابدیت، جعفر سبحانی، ج ۱، ص ۱۵۶.

۵ . شام سرزمین خاطره ها، ص ۱۹.

شام؛ خاستگاه عُقده های کهنه

شهر شام یکی از سرزمین های پرخاطره صدر اسلام و از کهن ترین خاستگاه های کینه ورزی دشمنان اسلام به شمار می آید؛ سرزمینی که وطن سرسخت ترین دشمنان اسلام یعنی امیه، ابوسفیان و معاویه است.

داستان این کینه توزی از زمانی آغاز می شود که امیّه در اثر آتش حسادتی که از عمویش، هاشم۱ در وجود پلیدش زبانه می کشید، همیشه با وی دشمنی می کرد. با این حال و با وجود کوشش ها و کارشکنی های زیادی که برای بدنام کردن هاشم به عمل می آورد، روز به روز بر عزّت و بزرگی هاشم در میان مردم، افزوده می شد. سرانجام امیه، عمویش را وادار کرد تا پیش کاهنان عرب روند و هر کدام مورد تحسین آنان قرار گرفتند، زمام امور قبیله را به دست گیرند. بزرگواری هاشم مانع از آن می شد که بر سر قدرت با برادرزاده اش درگیری داشته باشد. از این رو، پیشنهادش را می پذیرد و امیّه شرط می گذارد که هر کس بازنده این جنگ سرد شد، باید از مکه بیرون رود و هر ساله، صد شتر سیاه چشم در روزهای حج قربانی کند.

از حسن اتفاق، کاهن همین که هاشم را می بیند، زبان به مدح وی می گشاید و بدون آغاز رسمی رقابت، هاشم برنده می شود. امیه نیز به ناچار با پرداخت غرامتی سنگین، مکه را به سوی شام ترک گوید و این جا نخستین جرقه دشمنی میان دو خانواده بنی امیه و بنی هاشم شعله ور می شود. دشمنی و حسادت که تا ۱۳۰ سال پس از ظهور اسلام ادامه می یابد و سبب پیدایش جنایت هایی می گردد که سیاه ترین صفحه های تاریخ را به خود اختصاص داده است.

رقابتی که آن روز از روی حسادت شکل گرفت، افزون بر این که ریشه دار بودن کینه بنی امیه را نسبت به خاندان هاشم روشن می سازد، علل نفوذ امویان را در سرزمین شام تبیین می کند. هم چنین آشکار می شود که روابط دیرینه امویان با اهالی این مرز و بوم، زمینه را برای شکل گیری حکومت بنی امیه در این منطقه فراهم ساخته است.۲

رگه های بزرگی از عقده جاهلی و کینه امویان در دوران زندگانی نخستین پیشوایان معصوم به خوبی هویداست. جنگ های امویان

با امیرالمؤمنین علی علیه السلام ، تیرباران کردن بدن مسموم امام مجتبی علیه السلام ، حادثه دلخراش کربلا، اسارت اهل بیت امام حسین علیه السلام ، از همان بغضِ کهنه سرچشمه گرفته است. یزید نیز در مجلس با چوب زدن بر لب و دندان مبارک امام حسین علیه السلام ، عقده گشایی می کند و از بغضی چندین ساله چنین پرده برمی دارد:

ای کاش! پدرانم که در جنگ بدر کشته شدند، عجز و زاری قبیله خزرج را می دیدند و درآن حال از شادی فریاد می کشیدند که «دست مریزاد ای یزید!» بنی هاشم با سلطنت بازی کردند و گرنه نه خبری برایشان می آمد و نه وحیی از آسمان نازل می شد. از دودمان خویش نباشم اگر به خاطر آن چه محمد انجام داد، از فرزندانش انتقام نگیرم.۳

۱ . جد دوم پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم .

۲ . برگرفته از: فرازهایی اززندگانی پیامبر اسلام، ص ۴۱ با گزینش.

۳ . قصه کربلا، ص ۴۹۵.

ورود به شام

بیشتر تاریخ نویسان بر این عقیده اند که اهل بیت علیهم السلام در روز اول ماه صفر وارد شام شده اند، ولی شهید مطهری رحمهم الله تاریخ ورود اسیران را به دمشق، روز دوم ماه صفر می داند.۱

سرزمین شام چهل سال زیر سیطره سلطنت معاویه بود و اهالی آن با شایعه ها و تبلیغات سوء بنی امیه علیه خاندان وحی خو گرفته بودند. از روزی که شامیان به اسلام گرویده بودند، حکمرانان فاسقی هم چون معاویه و پسر فاسدش یزید بر آنان حکم می راندند. در واقع، اسلام آنان از بنی امیه به ارث رسیده بود و آنان تربیت یافتگان حکومتی سراسر فساد و تزویر بودند. تا آن جا که معاویه، صدهزار نفر از آنان را در جنگ صفین علیه امیرمؤمنان علی علیه السلام شوراند و چنان پرده ای از دورویی و نفاق بر دل آن مردم افکند که امام علی علیه السلام را واجب القتل دانستند و سال ها به او و فرزندانش در بالای منبرها دشنام می دادند.

با چنین شرایطی، اهل بیت علیه السلام وارد شام؛ پایتخت کشور نفاق و کینه می شوند. آنان را از شلوغ ترین دروازه شهر وارد می کنند؛ در حالی که صدای مردم به هلهله وشادی بلند است. در شهر، شادی عمومی اعلام شده است و مردم لباس های نو پوشیده اند. زنان دف می زنندو اسیران اهل بیت علیهم السلام از میان شلوغی ها، می گذرند. برای سوزاندن دل اهل بیت علیهم السلام، سرها را پیشاپیش محمل ها می برند. جلوتر از همه، سر علمدار کربلا جلوه می کند و بنابر بعضی نقل ها، سر مقدس امام حسین علیه السلام را پشت سر محمل ها وارد می کنند تا مردم به اشتباه بیفتند و کسی از دوستداران، آنان را نشناسد و عیش مردم را بر هم نزند. هتاکی ها شروع می شود؛ پیرزنی به سر بریده حضرت سنگ می زند و مردم که مست هوسرانی و ولنگاری هستند، از او تقلید می کنند.۲ امام سجاد علیه السلام می فرماید:

در شام هفت مصیبت بر ما وارد آوردند که از آغاز اسیری تا پایان بی سابقه بود: ساربانان با کعب نی و تازیانه، ما را از میان جمعیت مطرب گذارندند. نیزه داران با سرها بازی می کردند و نیزه هایشان را در هوا می چرخاندند. گاهی سرها از بالای نیزه ها روی زمین و زیر دست و پای مردم و مرکب ها می افتاد.

زنان شامی از بالای بام ها روی سر ما آتش و خاکستر داغ می ریختند که تکه ای از آن روی عمامه ام افتاد و چون دست هایم را با زنجیر به گردنم بسته بودند، عمامه ام سوخت و آتش به سرم رسید.

از طلوع آفتاب تا غروب ما را در کوچه ها می گردانیدند و می گفتند «این نامسلمان ها را بکشید!» ما را با یک رشته طناب به هم بسته بودند و از دهلیز خانه یهودیان و مسیحیان می گذارندند و به آنان می گفتند: این ها قاتلان پدران و فرزندان شما هستند، انتقام خودتان را بگیرید! در این لحظه همگی آنان به سوی ما سنگ و چوب پرتاب کردند.

افزون بر آن، ما را به بازار برده فروشان بردند و ما را در معرض فروش قرار دادند. هم چنین ما را در خرابه ای جای دادند که روزها از گرما و شب ها از سرما آسایش نداشتیم.۳

۱ . حماسه حسینی، مرتضی مطهری، ج ۱، ص ۱۷۷.

۲ . برداشت از: قصه کربلا، صص ۴۸۴ و ۴۸۷.

۳ . تذکره الشهدا، ص ۴۱۲، برگرفته از: سوگ نامه آل محمد، ص ۴۶۰.

فتحی بدون پیروزی!

پادشاهی می گسار، ورود اسیرانی آزاده را به انتظار نشسته است؛ پادشاهی که هم پیاله اش، میمونی است که جرعه ای خود می نوشد و جرعه ای به او می دهد. هنگام مردن آن میمون نیز در شهر عزای عمومی اعلام می کند و برای او مراسم غسل و کفن و دفن برپا می دارد. پادشاهی که کمتر هُشیار بود و بیت المال را به رامش گران و آوازه خوانان اختصاص داده بود.۱

یزید بالای کاخش می رود تا وضع کاروان و شادی مردمان را تماشا کند. در این هنگام، کلاغی بانگ برداشت (عَرَب، صدای کلاغ را به فال بد می گیرد) و یزید شعری به این مضمون خواند:

وقتی که نور سرها بر برج قصر جیرون بتافت، کلاغ بانگ برمی دارد.

من هم به آن می گویم: تو بانگ برآری یا برنیاری، من کار خودم را کردم و طلبم را از محمد گرفتم.۲

با این که از دروازه ساعات ـ محل ورود اسیران ـ تا کاخ یزید فاصله زیادی نبود، ولی کاروان را هنگام طلوع آفتاب وارد کردند که هنگام رسیدن به کاخ یزید، خورشید در حال غروب بود.۳

اهل بیت علیهم السلام که با ریسمان به هم بسته شده بودند، وارد مجلس یزید شدند. یزید لباس های نو پوشیده بود و شراب می نوشید. او سر بریده حضرت را میان تشتی از طلا گذاشته بود و برای بازداشتن زینب علیهاالسلام و امام سجاد علیه السلام از سخن گفتن، با چوب به چهره تابناک امام حسین علیه السلام می زد. با این حال ساعتی نگذشته بود که سخنان کوبنده امام سجاد علیه السلام و زینب کبری علیهاالسلام چنان رسوایی برای یزید و یزیدیان به بار آورد که طعم پیروزی به تلخی گرایید. از این رو، یزید برای نشان دادن هیبت بر باد رفته اش، اسیران بی دفاع را روانه خرابه شام ساخت.

۱ . ستاره درخشان شام، ص ۶۸، برگرفته از: تذکرهٔ الخواص.

۲ . رقیه؛ چاووش کربلا، سیدمجتبی موسوی زنجان رودی، ص ۵۶.

۳ . تذکره الشهدا، ص ۴۱۰، برگرفته از: سوگ نامه آل محمدص، ص ۴۴۹.

ویرانه ای مهمان سرا

پس از آن که حضرت زینب علیهاالسلام با خطبه پرشکوه و بلند آوازه خود در مجلس یزید، از فاجعه روز عاشورا پرده برداشت، وجدان های غافل و خواب آلوده، اندکی به خود آمد و جوش و خروشی در مردم پدیدار گشت. سخنان روشن گرانه زینب علیهاالسلام و امام سجاد علیه السلام ، اساس تفکر در حادثه کربلا را در ذهن ها بنا نهاد و حاضران مجلس، تا اندازه ای حقیقت را دریافتند.

یزید با دیدن اوضاع نابسامان دربارش، آزادگان را از کاخ بیرون راند و در خرابه ای جای داد که سقفی نداشت و دیوار آن ترک برداشته بود، به گونه ای که اهل بیت می ترسیدند دیوار بر سرشان خراب شود. روزها از شدت گرماو شب ها از سوز سرما در آن

خرابه خواب نداشتند و تشنگی و گرسنگی و خطر درندگان آن ها را تهدید می کرد.۱

براساس پژوهشی که در زمینه تاریخ وقایع عاشورا به عمل آمده است، روز شهادت امام حسین علیه السلام در عاشورای سال ۶۱ هجری، با بیست و یکم مهرماه سال ۵۰ شمسی برابر بوده است. با به حساب آوردن ورود اهل بیت علیهم السلام به شام که در اول صفر همان سال بوده است، نتیجه می گیریم که اهل بیت علیهم السلاماواخرآبان ماه یا اوایل آذر در شام بوده اند وطبیعی است که سردی هوا در این ماه ها موجب آزار آنان می گشته است.۲

اسیران عزادار، روزها به عزاداری و گریه بر مصیبت ها می پرداختند و این گونه مردم را از فجایع کربلا آگاه می ساختند و از چهره کریه عاملان آن فجایع هولناک، پرده برمی داشتند. شیخ صدوق رحمهم الله می نویسد: «یزید دستور داد اهل بیت امام حسین علیه السلام را همراه امام سجاد علیه السلام در خرابه ای زندانی کنند. آن ها در آن جا نه از گرما در امان بودند و نه از سرما؛ به گونه ای که بر اثر نامناسب بودن آن محل و گرما و سرمای هوا، صورت هایشان پوست انداخته بود.»۳

در میان ناله و اندوهِ بانوان رها شده از زنجیر ستم، کودکان مظلومی به چشم می خوردند. آنان در حالی که گرسنه بودند، هر روز عصر با لباس های کهنه جلوی در خرابه صف می کشیدند و مردم شام را که دست کودکانشان را گرفته بودند و با آذوقه به خانه هایشان برمی گشتند، غریبانه تماشا می کردند و آه حسرت می کشیدند. دامان عمه را می گرفتندو می پرسیدند: «عمه! مگر ما خانه نداریم؟ پدران ما کجا هستند؟» حضرت زینب علیهاالسلام نیز برای تسلای دل کوچک و غم دیده آنان می فرمود: «چرا عزیزانم! خانه شما مدینه است و پدرانتان به سفر رفته اند.»۴

۱ . تذکره الشهداء، ص ۴۱۲.

۲ . سرگذشت جان سوز حضرت رقیه علیهاالسلام ، ص ۴۱.

۳ . امالی، شیخ صدوق، مجلس ۳۱، حدیث ۴.

۴ . رقیه؛ چاووش کربلا، ص ۶۶.

خرابه شام از زبان امام سجاد علیه السلام

امام سجاد علیه السلام در مورد ویرانه شام می فرماید: «در مدت اسارتمان در خرابه شام، چه رنج ها و مصیبت هایی که ندیدیم! روزی دیدم عمه ام زینب علیهاالسلام دیگی را روی آتش گذارده است. پرسیدم: عمه! در این دیگ چیست؟ پاسخ داد: دیگ خالی است، ولی چون کودکان گرسنه اند، برای این که آنان را ساکت کنم، وانمود کردم که می خواهم برایشان غذا بپزم تا با این بهانه آنان را خواب کنم.»

نقل شده است که کودکان گرسنه پیوسته پیش حضرت می آمدند و از گرسنگی ناله می کردند تا آن جا که دل زنان شام به رحم می آمد و برای آنان آب و غذا می آوردند.۱ در رویدادهای شب وفات حضرت رقیه علیهاالسلام آمده است که وقتی سر امام حسین علیه السلام را که درون طبقی گذاشته و روی آن را پوشانیده بودند، پیش حضرت رقیه علیهاالسلام آوردند، حضرت رقیه علیهاالسلام نخست پنداشت که برای او غذا آورده اند. این وضعیت، شدت گرسنگی کودکان را می رساند.۲

امام صادق علیه السلام در مورد این محل فرموده است:

وقتی اهل بیت علیهم السلام را در ویرانه جای دادند، یکی از آنان با دیدن وضع ناجور و دیوارهای ترک خورده گفت: این ها ما را در این خرابه جای داده اند تا این دیوارها بر سرمان خراب شود و ما را بکشند. پاسبانان خرابه به زبان رومی به هم گفتند: این ها را ببینید که از خراب شدن دیوارها بر سرشان می ترسند با آن که فردا آن ها را بیرون خواهند کشید و خواهند کشت. علی بن الحسین علیه السلام فرمود: جز من، هیچ یک از اهل خرابه زبان رومی نمی دانست.»۳

در خرابه شام چنین وضع اسفناکی حکم فرما بود. در بعضی کتاب های تاریخ آمده است نُه تن از کودکان از شدت سرما و گرما و گرسنگی در خرابه جان باختند که نهمین آن ها حضرت رقیه علیهاالسلام بود.۴

۱ . ریاحین الشریعهٔ، ج ۳، ص ۱۸۷، برگرفته از: سرگذشت جان سوز حضرت رقیه علیهاالسلام ، ص ۴۳.

۲ . معالی السبطین، ج ۲، ص ۱۷۰.

۳ . ستاره درخشان شام، ص ۹۵.

۴ . منتخب التواریخ، ملاهاشم خراسانی، ص ۲۲۹.

ترحم شامیان بر اهل خرابه

شامیان با دیدن وضع رقت بار کودکانِ خرابه، به آنان ترحّم می کردند. روزی زنی که از جلوی خرابه می گذشت، دریافت یکی از کودکان از تشنگی گریه می کند. زن بی درنگ رفت و ظرف آبی آورد و به حضرت زینب علیهاالسلام عرض کرد: «ای اسیر! تو را به خدا قسم می دهم که اجازه دهی من این کودک را با دست خودم سیراب کنم؛ زیرا محبت کردن به یتیمان، خواسته های انسان را برآورده می کند. شاید با این کار خداوند حاجت مرا نیز برآورد».

حضرت زینب پرسید: «چه حاجتی داری؟» گفت: «من در دوران جوانی ام، خدمت گزار حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام بودم، ولی چرخش زمانه مرا از مدینه و خدمت کاری ایشان دور ساخت و از این شهر سر درآوردم مدت ها است که از او و فرزندانش بی خبرم. من کودکی فرزندان او را دیده ام و با آن ها بوده ام. از خداوند خواسته ام که حتی برای یک بار هم شده، فرزندان او را زیارت کنم و خدمت گزارشان باشم. شاید خدا به واسطه این یتیم نوازی، حاجت مرا برآورد و بار دیگر به خدمت آن خانواده درآیم و بقیه عمر را در محضر آنان باشم».

حضرت زینب علیهاالسلام تا این سخنان را شنید، آهی سوزناک از سینه پر دردش کشید و فرمود: «ای کنیز خدا! حاجت تو برآورده شد. من، زینب دختر فاطمه ام و آن سر که از بالای قصر یزید آویزان است، سر برادرم حسین است. این کودکان نیز که می بینی، یتیمان اویند که مدتی است سایه پدر از سرشان کوتاه شده است و این گونه گرد و غبار یتیمی و اسیری بر رخسارشان نشسته است».

آن زن با شگفتی، به سخنان زینب علیهاالسلام گوش می داد و خیره خیره به او و کودکان می نگریست. همین که سخن حضرت پایان یافت، از ناراحتی فریادی کشید و بیهوش روی زمین افتاد. وقتی به هوش آمد، به ناله و زاری پرداخت و با اهل خرابه در سوگ حسین علیه السلام هم ناله گشت. آن زن باقی عمرش را در شیون و زاری بر شهیدان کربلا و رنج اسیری اهل بیت علیهم السلامگذرانید، تا این که به رحمت حق پیوست.۱

۱ . ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۱۸۸، برگرفته از: ستاره درخشان شام، ص ۱۶۷.

نسیم آشنا

نسیمی از مدینه برخاسته و اینک در ویرانه ای از شهر سیاهِ نیرنگ، غبار غم گرفته بود. بعضی که محبت خاندان وحی را در دل داشتند، در مسیر این نسیم قرار می گرفتند و می شکفتند. یکی از اینان، هند؛ زن یزید، دختر عبدالرحمن بن عامر بود.

وقتی پدر هند از دنیا رفت، او در خانه امیرالمؤمنین علی علیه السلام ماند و همان جا به خدمت حضرت زهرا علیهاالسلام و دخترانش ام کلثوم و زینب علیهاالسلام درآمد. نقل شده است که وی در دوران کودکی بر اثر یک بیماری، فلج گردید و هر چه او را درمان کردند، فایده ای نداشت. سرانجام به سرچشمه زلال امامت، امیرمؤمنان علی علیه السلام متوسل گشتند و شفایش را از

حضرت خواستند. حضرت فرمود طبیب دل های شیعیان ـ حسین علیه السلام ـ بیاید. وقتی حسینِ خردسال آمد، حضرت ظرفی را پر از آب کرد و به جگر گوشه اش فرمود تا دستش را داخل آب بزند. سپس آب را به بدن هند پاشید. پس از مدتی، وی از آن بیماری هلاک کننده نجات یافت.

هند به شکرانه این کرامت در خانه امیرالمؤمنین علی علیه السلام به خدمت مشغول گشت تا دین خود را به این خانواده ادا کند. خانواده او نیز با دیدن این معجزه، اسلام آوردند و از آیین یهودیت دست برداشتند. هند در محضر ائمه اطهار علیهم السلام پرورش یافت تا این که در زمان امام حسن علیه السلام که معاویه، وی را به ازدواج پسر خود یزید درآورد. از آن روز، میان او و اهل بیت علیهم السلامجدایی افتاد تا آن که پس از مدت ها، در خرابه شام با دلبردگان واقعی اش دیدار کرد.

گفتنی است به دلیل خارجی دانستن اسیران، دوستداران اهل بیت علیهم السلام آنان را نمی شناختند و دیگران نیز به شادی های پوچ و ننگین خود سرگرم بودند. پس از ورود اهل بیت علیهم السلام به خرابه، یکی از کنیزانِ هند به او گفت: جمعی اسیر را در خرابه جای داده اند، خوب است ما هم برای تفریح به تماشای آنان برویم. هند پذیرفت و لباس های گران قیمتی پوشید و دستور داد صندلی مخصوصش را همراه او آورند. وقتی به خرابه آمد، حضرت زینب علیهاالسلام بی درنگ وی را شناخت و به خواهرش ام کلثوم علیهاالسلام گفت: خواهرم! این کنیز ما، هند دختر عبداللّه است که مدتی با ما زندگی می کرد. ام کلثوم علیهاالسلام نیز او را شناخت و سرش را پایین انداخت. هند متوجه گشت و به زینب علیهاالسلام رو کرد و گفت: ای زن! چرا سرت را بلند نمی کنی؟ زینب علیهاالسلام پاسخی نداد.

ـ شما از کدام شهر هستید؟

ـ مدینه!

هند وقتی نام مدینه را شنید، مشتاق تر شد و از روی احترام برخاست و نزدیک تر آمد و گفت: سلام خدا بر مردم مدینه!

ای زن! آیا اهل مدینه را می شناسی؛ می خواهم درباره خانواده ای از تو بپرسم.

ـ آری! هر چه می خواهی بپرس.

اشک در چشمان هند حلقه زد و با بغضی در گلو گفت: می خواهم از خانواده علی بپرسم. من مدتی کنیز آنان بوده ام.

زینب علیهاالسلام پرسید: جویای کدام یک از اهل بیت او هستی؟

ـ می خواهم احوال حسین و خواهرانش، زینب و ام کلثوم را بدانم. آیا از آنان خبری داری؟

حضرت زینب علیهاالسلام گریست و فرمود: ای هند! اگر از خانه علی می پرسی، بدان که آن را ترک کرده ایم و منتظریم که خبر مرگمان را به آن خانه ببرند. اگر از حسین می پرسی، آن سر بریده که به دیوار کاخ شوهرت آویزان است؛ سر اوست. اگر از برادران او، عباس و دیگر فرزندانِ علی علیه السلام می پرسی، بدان که سر از بدنشان جدا کردند و بدن هایشان را قطعه قطعه کردند. اگر از زینب می پرسی، من زینبم و این خواهرم، ام کلثوم است که لباس اسیری بر تن کرده ایم و اینان نیز یتیمان حسین علیه السلام هستند.

هند که سخنان زینب علیهاالسلام را به دقت و شگفتی گوش می داد، سر به شیون و زاری برداشت و گفت: وای مولایم حسین! کاش کور بودم و تو و خواهران و کودکانت را در این وضع نمی دیدم.

او خاک بر سر پاشید و سنگی از زمین برداشت و محکم بر سرش کوبید که خون از سرش جاری شد و از هوش رفت. وقتی به هوش آمد، حجاب از سرافکند، گریبان درید و پای برهنه به کاخ یزید رفت و فریاد زد: ای یزید! نفرین بر تو باد که سر پسر رسول خدا را جدا کرده ای و اهل بیتش را در مقابل نگاه های مردم قرار داده ای! در حالی که زنان خودت در حرم سرایت دور از نظرها هستند. یزید سرآسیمه، قبایش را درآورد و سر هند را پوشاند!

این کار، اوج سنگ دلی و بی رحمی یزید ملعون را نشان می دادکه از هیچ آزاری نسبت به خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله فرو گذار نکرده بود. استبداد همراه با عشرت طلبی، او را به گرداب فسادها و زشتی ها افکنده بود. او در قبیله ای روزگار گذرانده بود که آداب و رسوم و فرهنگ مسیحیت بر آن حاکم بود؛ زیرا مادر و اطرافیانش مسیحی بودند. هنری لامنس معتقد است یزید به دست نسطوری های شام تربیت یافته بود. او در دربارش، مشاوران غیر مسلمان را به کار می گرفت. حتی حاکمیت عبیداللّه بن زیاد نیز به اشاره سرژیوس، وزیر اعظم او بود. همیشه شاعری که صلیبی بر گردن داشت، مشغول سرگرم کردن او بود. همه این ها اسلام ستیزی او را نشان می داد.۱

پس از دیدار هند با حضرت زینب علیهاالسلام ، ورق زندگی اش برگشت؛ لباس سیاه پوشید و هر روز بر کشتگان کربلا عزاداری می کرد. در نتیجه بالا گرفتن این سوگواری ها، یزید مجبور شد اسیران را به مدینه باز گرداند.۲

۱ . پیام آور عاشورا، ص ۳۳۱.

۲ . نفس المهموم، ص ۲۵۹.

واپسین شب زندگی رقیه علیهاالسلام

در یکی از شب های رقیه علیهاالسلام پدرش را در خواب می بیند و پریشان از خواب برمی خیزد. او گریه کنان می گوید: من پدرم را می خواهم! هر قدر اهل خرابه خواستند او را ساکت کنند، نتوانستند. داغ همه از گریه او تازه تر گردید و همه به گریه و زاری پرداختند.

مأموران خرابه پرسیدند: چه خبر شده است؟ گفتند: دختر خردسال امام حسین علیه السلام پدرش را خواب دیده است و او را می خواهد. آنان سر بریده حضرت را در درون طبقی نهادند و روی آن را با پارچه ای پوشاندند و جلوی او گذاشتند. شدت ضعف و گرسنگی، کودك را به توهّم انداخته بود. او گریه می کرد و می گفت: من که غذا نخواستم؛ من پدرم را می خواهم. مأموران گفتند: این پدرت است.

وقتی رقیه علیهاالسلام روپوش را کنار زد، سر بریده پدر را به سینه چسباند و دلسوزانه می گفت:

چه کسی صورتت را با خون سرت رنگین کرد؟ چه کسی رگ های گلویت را برید؟ چه کسی مرا در این خردسالی یتیم کرد؟ کاش جانم فدایت می شد! ای کاش می مُردم و محاسن به خون رنگینت را نمی دیدم!

سپس آن قدر گریه کرد تا از هوش رفت و ناله اش برای همیشه خاموش گشت. صدای گریه ها بالا گرفت و مصیبتی دیگر بر دل داغدار اهل بیت نشست و این گونه واپسین شبِ زندگانی کوتاه فرشته غم، با غصه سپری شد.

بدن معصوم و ستم دیده اش را درهمان خرابه به خاك سپردند. او روز اول صفر به آن ویرانه آمد و پس از چهار شب در پنجم صفر سال ۶۱ هجری، به سوی پدر شهیدش پر کشید.۱

۱ . معالی السبطین، ج ۲، ص ۱۷۱.

سخن طاهر دمشقی

طاهر دمشقی هم نشین یزید بود و شب ها، او را با شعر و داستان گویی سرگرم می کرد. وی درباره شب وفات حضرت رقیه علیهاالسلام می گوید: «آن شب من پیش یزید بودم. به من گفت: «طاهر! امشب از ترسِ کابوس های وحشتناك، قلبم به تپش افتاده است. سرم را روی زانویت بگذار و از فجایعی که من در گذشته کرده ام، برایم تعریف کن». من سرش را روی زانو گذاشتم و از

گذشته سیاهش برای او گفتم. تا این که پس از ساعتی به خواب رفت. ناگهان دیدم از خرابه، صدای شیون و ناله می آید. او در خواب بود و من در اندیشه جنایت های او که نگاهم به تشت طلایی افتاد که سر حسین علیه السلام در آن قرار داشت. با تعجب دیدم سر بریده، اشک می ریزد. لب هایش به حرکت درآمد و گفت: خداوندا! اینان، فرزندان و جگرگوشه های من هستند که این گونه از دنیا می روند.

چون این منظره را دیدم، حالتی از ترس و غم در دلم افتاد که ناخودآگاه اشکم جاری شد. یزید را رها کردم و به بالای کاخ درآمدم. صدای گریه لحظه به لحظه بیشتر می شد. از بالای بام به درون خرابه که کنار کاخ بود، نگاه کردم؛ دیدم خرابه نشینان دورِ دخترکی را گرفته اند و خاک بر سر می ریزند و به شدت گریه می کنند. یکی از آن ها را صدا زدم و پرسیدم چه خبر شده است؟ گفت: دختر سه ساله امام حسین علیه السلام ، پدرش را در خواب دیده است و اکنون از خواب پریده و پدرش را از ما می خواهد.

پس از دیدن این صحنه دردناک، پیش یزید برگشتم. دیدم او هم خواب زده شده است و با حالتی عجیب، به سر بریده نگاه می کندو از شدت ترس و ناراحتی، دندان هایش را بر هم می ساید و به خود می لرزد. دوباره از سر بریده ندایی برخاست و این آیه را تلاوت کرد:

وَ سَیَعْلَمُ الَّذینَ ظَلَمُوا اَی مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُون.۱

و به زودی کسانی که ظلم کردند، خواهند فهمید که به چه جایگاهی داخل خواهند شد.

ترس بر وجود یزید چیره گشته بود؛ در همان حالت ناراحتی از من پرسید: این صدای گریه از کجاست؟ جریان را برای او گفتم. با عصبانیت فریاد کشید: چرا سر پدرش را نزد او نمی برید؟ ببرید و صدایش را بند آورید. نگهبانان بی درنگ سر را درون طبقی گذاردند و به خرابه آوردند. دخترک با دیدن سر بریده پدر آن قدر گریست که جان داد.»۲

به خوبی روشن است که یزید در این ماجرا قصد تسلّی خاطر اهل خرابه را نداشته، بلکه با این کار می خواست آنان را به یاد مصیبت هایشان اندازد و آنان را آزار دهد.۳

۱ . شعرا، ۲۲۷.

۲ . مصباح الحرمین، برگرفته از: ستاره درخشان شام، ص ۲۰۸.

۳ . نک: مطلب «از نگاه یک عالم» در همین اثر.

ردّ سیاه ستم

وقتی حضرت رقیه علیهاالسلام در خرابه از غم ها و غصه های دنیا چشم بر هم نهاد، بدنش را نزد زنی غسّاله بردند تا او را غسل دهد. آن زن بدن حضرت را غسل می داد که ناگاه دست از کار کشید و پرسید: «سرپرست این بچه کیست؟» حضرت زینب علیهاالسلام فرمود: من هستم؛ چه می خواهی؟» گفت: «این دخترک به چه بیماری ای مبتلاـ بوده است که این گونه بدنش کبود است؟» حضرت فرمود: «ای زن! این دختر بیمار نبود و این کبودی ها ردّ سیاه تازیانه های ستم است که اثرش بر بدن او باقی مانده است».۱

نقل کرده اند که در سال ۱۲۸۰ ه . ق قبر حضرت رقیه علیهاالسلام دچار آب گرفتگی می شود. شخصی به نام سید ابراهیم دمشقی برای تعمیر قبر حضرت، سنگ قبر را می شکافد و بدن حضرت را بیرون می آورد تا کفن تازه بر آن بپوشاند. در این حال می بیند آثار تازیانه های دشمن پس از گذشت صدها سال هنوز بر بدن آن کوچک مظلوم باقی مانده است.۲

۱ . الوقایع و الحوادث، محمدباقر طبوبی، ج ۵، ص ۸۱.

۲ . معالی السبطین، ج ۲، ص ۱۰۲.

سوگواری بر رقیه علیهاالسلام

پس از درگذشت رقیه علیهاالسلام ، حضرت ام کلثوم علیهاالسلام ؛ خواهر حضرت زینب علیهاالسلام چند خشت را جمع می کند و کنار هم می چیند. سپس بدن بی جان رقیه علیهاالسلام را بر آن می نهدو اهل بیت علیهاالسلام را دور آن جمع می کند و به عزاداری می پردازد. در میان حلقه سوگواران، وی از همه جان سوزتر ناله می کرد. وقتی او را تسکین دادند، گریه اش بیشتر اوج گرفت و به زینب علیهاالسلام گفت: «خواهرم! دیشب رقیه به من می گفت: عمه جان! گرسنه ام و از گرسنگی توان گریستن هم نداشت، ولی اکنون جنازه اش پیش روی من است و من بر او می گریم در حالی که دیگر گرسنه نیست».۱

بنابر نظر بعضی تاریخ نویسان، یزید پس از شهادت حضرت رقیه علیهاالسلام دستور داد چراغ و تخته غسل ببرند و او را در همان خرابه همراه با لباس های کهنه اش به خاک سپارند.۲ او با این کار می کوشید تا چهره ای حق به جانب به خود بگیرد و هم چنان سیاست های عوام فریبانه اش را ادامه دهد.

۱ . حضرت رقیه علیهاالسلام ، ص ۸۴.

۲ . ریاض القدس، واعظ قزوینی، ج ۲، ص ۳۲۴.

از نگاه یک عالم

ابن عابد شروانی حایری درباره انگیزه شوم یزید در فرستادن سر امام علیه السلام به خرابه و دیگر رخدادهای آن شب می نویسد: «این که گفته شده است یزید برای تسلّای خاطر حضرت رقیه علیهاالسلام دستور داد تا سر بریده پدرش را نزد او ببرند، اشتباه است؛ زیرا مقصود یزید تسلی دادن کودک نبود، بلکه می خواست با این کار، دل اهل بیت علیهم السلام را بیشتر بسوزاند. او می خواست آنان با دیدن سر بریده ـ در آن موقعیت حساس که همه به یاد مصیبت های کربلاـ افتاده بودند ـ از بی تابی هلاک گردند و عاشورای دیگری در شام به وجود آید. قصد او تنها این نبود که رقیه علیهاالسلام از شدت اندوه از دنیا برود، بلکه می خواست همه اهل بیت علیهم السلام جان دهند.

اهل بیت علیهم السلام با دیدن شهادت حضرت رقیه، سر بریده امام حسین علیه السلام و غسل دادن و کفن کردن پیکر مطهر حضرت رقیه علیهاالسلام ، به یاد بدن های پاره پاره و بی غسل و کفن شهیدان کربلا افتادند و به راستی عاشورای دیگری در آن جا پدید آمد. صدای گریه اهل بیت علیهم السلام آن چنان بلند شد که مردم شام و اطراف همه فهمیدند. از این رو، همگی نزدیک آمدند و گریه سردادند. همین امر موجب شد تا احساسات مردم بر ضد یزید به جوش آید. به گونه ای که آن ها علیه یزید سخن می گفتند و این ماجرا، یزید را به شدت وحشت زده کرد. یزید که در ظاهر خود را تبرئه می کرد و قتل امام حسین علیه السلام و شهیدان کربلا را به گردن ابن زیاد می انداخت، اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را از آن زندان (خرابه شام) آزاد کرد.»۱

۱ . حضرت رقیه علیهاالسلام ، ص ۸۶، برگرفته از: اکسیر العبادات، ص ۵۳۳.

شام در سوگ رقیه علیهاالسلام

با مشوّش شدن افکار عمومی مردم شام در اثر جنایت های یزید که با وفات حضرت رقیه علیهاالسلام شدت گرفته بود، مصلحت را در آن دید که از شدت فشار بر اهل بیت علیهم السلام بکاهد و آنان را از بند اسیری آزاد کند. او آنان را مخیر گذاشت که به

مدینه باز گردند یا در شام بمانند. امام سجاد علیه السلام و حضرت زینب علیهاالسلام تصمیم گرفتند که پس از برپایی مجلس عزای عمومی، شام را به مقصد مدینه ترک کنند؛ زیرا از هنگام شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش، اهل بیت علیهم السلام نتوانسته بودند برای آنان عزاداری کنندو دشمن، آنان را از این کار باز داشته بود. یزید بر خلاف میل باطنی اش ناچار شد این شرط را بپذیرد؛ زیرا به خوبی می دانست برپایی سوگواری از سوی قهرمان کربلا؛ حضرت زینب علیهاالسلام ، پایه های حکومت استبدادی اش را سست خواهد کرد. با این حال، به دلیل تدابیری که برای جلوگیری از موج فزاینده اعتراض ها و نارضایتی های مردم اندیشیده بود، ناگزیر این شرط را پذیرفت. یزید در مرکز شهر، خانه ای را برای عزاداری در نظر گرفت و دستور داد زنان برای تسلیت گویی به حضرت زینب علیهاالسلام و برپایی مجلس عزا (که زیر نظر جاسوسان بود) در آن خانه حضور یابند. با انتشار این خبر در شهر، تمامی زنان هاشمی با لباس سیاه در مجلس حضور یافتند و به زینب علیهاالسلام تسلیت گفتند. زنان بنی امیه و بنی مروان نیز با زینت و زیورشان به مجلس آمدند و به زینب علیهاالسلام تسلیت گفتند. البته شنیدن مصیبت های کربلا که از زبان دختر علی علیه السلام بیان می شد، انقلابی شگرف در دل شان ایجاد کرد و آنان نیز با پوشیدن لباس سیاه، ابراز هم دردی کردند.

هفت روز در شام مجلس عزاداری بر پا شد. شام روحیه انقلابی گرفته بود و نزدیک بود سیل خروشان انتقام و نارضایتی، حکومت یزید را درهم بشکنند.۱ این شهرِ خاموش و ماتم زده، مانند چند روز پیش نبود که اهل بیت بدان وارد شدند. مردمان شام کم کم سیاست رسوا شده تبلیغات سوء یزید را علیه این خاندان شناخته بودند. چهره شهر تغییر کرده بود؛ مردمی که چندی پیش از کاروان اسیران با آتش و خاکستر استقبال کرده بودند، اینک با شرمندگی، کاروان اسیران را با تکریم و احترام بدرقه می کردند.

یزید سیاست دوگانه سرکوب و تبسّم؛ را در پیش گرفته بود؛ از یک سو اجازه برپایی مراسم عزاداری را به اهل بیت می داد و عبیداللّه را مسؤول قتل شهیدان کربلاـ معرفی می کرد و از سوی دیگر، با آویزان کردن سر امام علیه السلام بر در کاخ خویش و اسیر کردن اهل بیت علیهم السلام، قدرت خویش را در مقابل هرگونه شورش احتمالی به نمایش می گذاشت. یزید می خواست بر موج بنشیند و احساس آرامش کند و جز این چاره ای نداشت؛ زیرا این آخرین تیر او در ترکش انتقام بود.

مردم شام در آستانه استحاله ای بزرگ و فهم و درک واقعیت ها بودند. آسمان اندیشه آنان که با اسلام تحریف شده معاویه و ترور شخصیت علی علیه السلام و خانواده اش سیاه و غبارآلود شده بود، با خطبه های توفنده زینب علیهاالسلام و امام سجاد علیه السلام آفتابی و روشن شد. این موج ناخشنودی به سرای خاموش یزید نیز رسوخ کرده بود و تنها خروج اهل بیت علیهم السلام بود که می توانست آسایشی کوتاه، آن هم در شام برای او ایجاد کند. از این رو، کاروان اسیران را از شام خارج کرد.۲

۱ . ریاحین الشریعهٔ، ج ۳، ص ۱۹۳، برگرفته از: ستاره درخشان شام، ص ۲۲۷، با گزینش.

۲ . پیام عاشورا، ص ۳۲۶ با گزینش.

وداع با شهر خاطره ها و رقیه علیهاالسلام

شتران آماده حرکت اند و یزید دستور داده است محمل ها را زینت کنند! زینب علیهاالسلام دستور داد تا زیورها را از محمل شتران باز کنند و محمل ها را سیاه پوش سازند. مردمان شام به بدرقه آمده اند، ولی خجالت و شرمندگی از نگاه هایشان می بارد. با شرمساری و سرافکندگی، رکاب زینب علیهاالسلام و کودکان را گرفتند و آنان را بر هودج های سوگ نشاندند. زینب علیهاالسلام سر از کجاوه بیرون آورد و به عنوان آخرین پیام به شامیان فرمود: «ای اهل شام! ما از این شهر می رویم، ولی در این خرابه امانتی از ما پیش شما باقی می ماند. جان شما و جان این امانتِ لطمه خورده! هرگاه کنار قبرش رفتید، آبی بر مزار کوچکش بپاشید و چراغی کنارش روشن کنید که او در این شهر غریب است».۱

کاروان آهسته آهسته گام برمی دارد و از شهر و نگاه های غم گرفته مردم دور می شود. زینب علیهاالسلام و بانوان کاروان تا

مسافت های دور، به بیرون از کجاوه هایشان می نگریستند و به یاد رقیه علیهاالسلام و رنج هایش اشک می ریختند؛ دخترکی زخم دیده و کتک خورده که جایش در محمل زینب علیهاالسلام خالی است، ولی خاطره اش همراه کاروان.

۱ . ریاض القدس، ج ۲، ص ۲۳۷.

به یاد رقیه علیهاالسلام

چهل روز از شهادت حسین علیه السلام و یارانش گذشته و کاروان به سوی شهر پیامبر در حرکت است. بر سر دو راهی کربلا و مدینه، با درخواست اهل بیت، کاروان راه کربلا را در پیش می گیرد و در کربلا توقف می کند. اهل بیت علیهم السلام از محمل ها پیاده می شوند و به سوی مزار خاموش شهیدان می روند. زینب علیهاالسلام قبر برادر را در آغوش می گیرد و آن قدر می گرید که از هوش می رود. زن ها آب به صورتش می پاشند تا به هوش آید. او با برادر درد دل می کند و شرح حال سفر پر خاطره اش را باز می گوید و اشک می ریزد. گریه اش وقتی شدت می گیرد که از رقیه علیهاالسلام برای برادر می گوید:

«برادر جان! همه کودکانی را که به من سپرده بودی، بر مزارت آورده ام، جز رقیه ات که او را در شهر شام با بدنی کبود و دلی پر غصه به خاک سپردم».۱ سپس کاروان با دلی غم زده راهی مدینه می شود.

۱ . حضرت رقیه علیهاالسلام ، علی فلسفی، ص ۴۷.

مدینه بی یار سفر کرده

کاروان آزادگان در آستانه ورود به مدینه قرار دارد؛ شهر پیامبر صلی الله علیه و آله و زهرا علیهاالسلام و علی علیه السلام ؛ شهری آشنا که بیشتر مردمانش دوستدار این خانواده اند. بار دیگر خاطره های روز خروج از آن، در دل های محنت کشیده اهل بیت زنده می شود.

پرده های اشک، نگاه ها را بر دروازه شهر ورق می زند؛ مسافران این دیار آشنا باز گشته اند، ولی چقدر تعداد کاروانیان کم شده است؟ دیگران کجایند؟ شاید با کاروانی دیگر برسند؟

این ها پرسش هایی بود که از نگاه های منتظر مردمان شهر خوانده می شد. محمل های سیاه وتعداد اندک کاروانیان، همه چیز را روشن می کند. از چهره های آفتاب سوخته و چشم های غمگین، همه چیز پیداست. خورشید و ماه و ستارگان آسمانِ مدینه، همه در پس ابری از ستم، چهره در خون شسته بودند و مردم این را کم کم می فهمیدند. صدای غم انگیزِ بشیر بن جَذلم نیز سایه ای از غم و اندوه بر شهر می کشید.

مردم مدینه! دیگر این شهر جای ماندن نیست. حسین علیه السلام کشته شد باید چشم ها پیوسته بر او بگریند.

ـ پیکرش در کربلا آغشته به خون اوست و سرش را بالای نیزه ها گرداندند.۱

سپس نوبت کعبه غم ها و بلاها، زینب کبری علیهاالسلام بود که شرح ماجرا کند و گذشته غمبارش را باز گوید. زینب علیهاالسلام با توسن سخن تاخت و قافله خاطره ها را تا ژرفای جان ها پیش برد. رو به سوی قبر پیامبر صلی الله علیه و آله کرد و با ناله ای جگرسوز گفت: «سلام بر تو ای جد بزرگوارم! ای رسول خدا! من خبر شهادت جگرگوشه ات حسین را آورده ام». زینب علیهاالسلام می گفت و مردم با صدای بلند می گریستند. فرمود: «ای مردم مدینه! در کربلا نبودید تا ببینید چگونه برادرم را کشتند».

سپس پیراهن خونین و پاره پاره امام حسین علیه السلام را که از یزید باز پس گرفته بود،۲ به مردم نشان داد.

سکینه علیهاالسلام پیش رفت و فرمود: «ای مردم! کاش در شام بودید و می دیدید که چه وحشیانه ما را با سنگ و چوب می زدند.

کاش می دیدید که یزید چگونه به لب و دندانِ سر بریده پدرم چوب می زد؟»۳

چون سخن از شام به میان آمد، زینب علیهاالسلام بار دیگر به یاد رقیه علیهاالسلام افتاد و با گریه گفت: «مصیبت وفات رقیه در خرابه شام، کمرم را خمیده و مویم را سپید کرد». او جریان وفات رقیه را در آن شب ظلمانی واگویه کرد و صدای ضجه و ناله بود که به آسمان برمی خاست.۴ بدین گونه داستان غم انگیز ستاره دور افتاده از آسمان مدینه، بار دیگر مرور شد و کتاب کوچکی بسته گردید.

۱ . پیام عاشورا، ص ۳۴۰ باگزینش.

۲ . ترجمه لهوف، ص ۱۹۳.

۳ . سوگ نامه آل محمدص، صص ۵۲۳ ـ ۵۲۵.

۴ . ناسخ التواریخ، محمدتقی سپهر، ص ۵۰۷.

الگوگیری از شخصیت حضرت رقیه علیهاالسلام

حضرت رقیه علیهاالسلام یکی از بارزترین نمادهای مظلومیت اهل بیت علیهم السلام و نشانِ کینه دیرینه بنی امیه با آنان است. ایشان زیباترین الگوی تربیت به شمار می رود و پرورش یافته دامان حسین علیه السلام ، امام زین العابدین علیه السلام و حضرت زینب علیهاالسلام است. رقیه در محیطی رشد یافت که همه اعضای خانواده اش بهترین محیط تربیتی را برای کسب فضایل اخلاق اسلامی فراهم آورده بودند. او با سن کم و زندگانی کوتاهش، چنان معرفت وشناخت والایی داشت که رخدادهای پیش آمده را به خوبی درك می کرد.

این معرفت ودرك عمیق در شب دیدارش با سر بریده پدر در پشت دروازه شام و نیز شب وفاتش به خوبی نمایان است. رقیه علیهاالسلام با دیدن سر بریده پدر از گریه دست می کشد و با گفتن جمله هایی رسا و نغز، معرفتی را که نتیجه پرورش یافتن در مکتب اهل بیت است، به نمایش می گذارد. او بدون عنوان کردن خواسته های کودکانه، با چند پرسش و خواسته همه حرف هایش را با پدر می زند:

پدرا! چه کسی صورتت را به خون سرت رنگین کرده است؟ چه کسی رگ های گلویت را بریده است؟ چه کسی مرا در این خردسالی یتیم کرد؟۱

و با این سه پرسش، جریان روز عاشورا را برای همه یادآوری و از ستم کاران شکایت می کند. سپس می پرسد:

دخترت از این پس به که پناه برد؟ بانوان بدون پوشش چه کنند؟ زنان بی سر و سامان و اسیر به کجا پناه ببرند؟ چشم های گریان چه چاره سازند؟۲

او با این سخنان، از رویدادهای اسیری و سرگردانی اهل حرم و شکستن حرمت در شهرهای گوناگون، پیش پدر شکوه می کند و می گوید:

زنان مو پریشان پس از اسیری چه کنند؟ پناه گاه زنانی که کسی جز تو نداشتند، از این پس کیست؟۳

و بدین سان از دربه دری زنان اهل حرم که شوهرانشان کشته شده است، می پرسد. این پرسش ها به خوبی افق معرفتی حضرت رقیه را نشان می دهد که چگونه به واقعه کربلا می نگریسته و با همان سن کم چگونه همه آن مسایل را به خوبی درك کرده است. این در حالی است که او هنوز در بند به سر می برد و طعم رهایی را نچشیده است. در پایان نیز با سه آرزو، اندوه دل خویش را آشکار می کند: پدر جان! ای کاش جانم فدایت می شد! کاش این روز را نمی دیدم! کاش می مُردم و محاسن خونینت را نمی دیدم!۴

سپس مظلومانه جان به جان آفرین تسلیم می کند. این جمله ها همه مصیبت ها را از آغاز تا انجام برای مردم یادآوری و عاشورایی دیگر در خرابه برپا می کنـد. این بهترین آموزه تربیتی برای یک خانواده مسلمان و معتقـد است که فرزنـدانشان را این چنین تربیت کنند و از همان کودکی، آنان را از درک و اندیشه والای اسلامی برخوردار سازند.

۱ . معالی السبطین، ج ۲، ص ۱۷۷.

۲ . همان.

۳ . معالی السبطین، ج ۲، ص ۱۷۷.

۴ . همان.

فصل پنجم: پژوهشی در کتاب های معتبر شیعه و دیدگاه های اندیشمندان اسلامی درباره حضرت رقیه علیهاالسلام

طرح یک پرسش

برای روشن شـدن مطلب، این بحث را با طرح یک پرسـش زیربنایی از اندیشـمند فرزانه، استاد محمد محمدی اشـتهاردی آغاز می کنیم.

آیا نبودن نام حضـرت رقیه علیهاالسـلام در ردیف فرزنـدان امام حسـین علیه السـلام در کتاب های معتبری چون ارشاد مفیـد، اعلام الوری، کشف الغمه و دلائل الامامهٔ طبری بر نبودن چنین شخصیتی در تاریخ دلالت دارد؟

پاسخ: با بیان چند مقدمه پاسخ این پرسش به خوبی روشن می شود:

۱ـ در عصـر زنـدگانی ائمه اطهار علیهم السـلام و در صـدر اسـلام مسایلیماننـد کمبود امکانات نگارشـی، اختناق شدید حکمرانان اموی، کم توجهی به ثبت و ضـبط جزییات رویدادها، فشار حکومت بر سـیره نویسان، دخالت جانب داری ها و... سـبب بروز بعضی اختلافات در نقل مطالب تاریخی شده است.

۲ـ در اثر تـاخت و تازهـا و وجود بربریت و دانش ستیزی بعضـی حکمرانـان، بسـیاری از منـابع ارزشـمند از میان رفته است. به همین دلیل، این گمان تقویت می شود که چه بسا بسـیاری از این اسـناد و منابعِ معتبر، در جریان این درگیری ها، از بین رفته و به دست ما نرسیده است.

۳ـ تعدد فرزندان، تشابه اسـمی و موارد همسان، امر را بر تاریخ نویسان مشـتبه کرده است که در همین کتاب نیز به مواردی از آن ها برمی خوریم. برای مثال، در مورد روایت طاهر دمشـقی که در فصل پیشـین گـذشت، کتاب ریاض القـدس، او را طاهر بن عبداللّه و تذکرهٔ الشـهدا، طاهر بن حارث خوانده اند که دو شخصـیت جدا هسـتند. هم چنین در مورد هند زن یزید، بعضی او را دختر عبداللّه بن عامر۱ و بعضـی دیگر، وی را دختر خانواده ای یهودی۲ دانسـته اند که درهر دو مورد، افزون بر اشتباه در عنوان شخصیت ها، در نقل این رویداد تاریخی نیز دوگانگی وجود دارد که این گونه خطاها درتاریخ نویسی قدیمی، امری طبیعی است.

۴ـ همـان گونه که پیش تر گفته شـد، امـام حسـین علیه السـلام به دلیـل شـدت علاقه به پـدر بزرگوار و مـادر گرامی شان، نام همه فرزندان خود را فاطمه و علی می گذاردند. این امر خود منشأ بسیاری از سـهوِ قلم ها در نگاشـتن شـرح حال زندگانی فرزندانِ امام حسـین علیه السـلام گردیده است. قرینه ها و شواهدی در دست هست که رقیه علیهاالسـلام را فاطمه صـغیره می خوانده اند. احتمال دارد همین موضوع سبب غفلت از نام اصلی ایشان شده باشد.۳

بنابراین، نیامدن نام حضـرت رقیه علیهاالسـلام در کتاب های تاریخی، هرگز دلیل برنبودن چنین شخصیتی در تاریخ نیست. افزون بر آن، مهم ترین دلیلِ فراموشی یا کم رنگ شدن حضور این شخصیت، زندگانی کوتاه ایشان است که سبب شده ردّ کمتری از ایشان

در تاریخ به چشم بخورد.

در مورد تشابه اسمی رقیه علیهاالسلام و فاطمه صغیره به یک جریان تاریخی اشاره می کنیم. مسلم گچ کار از اهالی کوفه می گوید: «وقتی اهل بیت علیهم السلام را وارد کوفه کردند، نیزه داران، سرهای مقدس شهیدان را جلوی محمل زینب علیهاالسلام می بردند. حضرت با دیدن آن سرها، از شدت ناراحتی، سرش را به چوبه محمل کوبید و با سوز و گداز شعری را با این مضامین سرود: ای هلال من که چون بدر کامل شدی و در خسوف فرو رفتی! ای پاره دلم! گمان نمی کردم روزی مصیبت تو را ببینم! برادرا! با فاطمه خردسال و صغیرت، سخن بگو که نزدیک است دلش از غصه آب شود. چرا این قدر با ما نامهربان شده ای؟ برادر جان! چقدر برای این دختر کوچک سخت است که پدرش را صدا بزند، ولی او جوابش را ندهد.۴

حضرت زینب علیهاالسلام در این شعر از رقیه علیهاالسلام به فاطمه صغیره یاد می کند و این مسئله را روشن می کند که فاطمه صغیره که در بعضی از کتاب ها از او یاد شده، همان دختر خردسالی است که در خرابه شام جان داده است.

در این جا برای روشن شدن بیشتر مسئله، گفتار کتاب های تاریخی و دیدگاه های اندیشمندان اسلامی را بررسی می کنیم.

۱ . سوگ نامه آل محمدص، ص ۴۸۵.

۲ . همان، پاورقی ص ۴۸۶ .

۳ . سرگذشت جان سوز حضرت رقیه علیهاالسلام ، ص ۱۲.

۴ . نفس المهموم، ص ۲۲۱.

کامل بهایی

قدیمی ترین کتابی که از حضرت رقیه علیهاالسلام به عنوان دختر امام حسین علیه السلام یاد کرده است و شهادت او را در خرابه شام می داند، همین کتاب است. این کتاب، اثر عالم بزرگوار، شیخ عمادالدین الحسن بن علی بن محمد بن طبری است که به امر وزیر بهاءالدین۱ ـ حاکم اصفهان در روزگار سلطنت هلاکوخان ـ نوشته شده است. به ظاهر، نام گذاری آن به کامل بهایی از آن روست که به امر بهاءالدین نگاشته شده است.

شیخ عباس قمی در نفس المهموم و منتهی الآمال، ماجرای شهادت حضرت رقیه علیهاالسلام را از آن کتاب نقل می کند. هم چنین بسیاری از عالمان بزرگوار، مطالب این کتاب را تأیید و به آن استناد کرده اند؛ از جمله آیت اللّه صفایی خوانساری از فقیهان برجسته معاصر در مورد این کتاب می گوید: «قدیمی ترین کتابی که در این خصوص می شناسم، کتاب کامل بهایی است».۲

۱ . وفات: ۶۷۵ ه . ق.

۲ . فوائد الرضویه، ص ۱۱۱.

لهوف

یکی دیگر از کتاب های کهن که در این زمینه، کتاب لهوف از سید بن طاووس (وفات: ۶۶۴ ه . ق) است. باید دانست احاطه ایشان به متون حدیثی و تاریخی اسلام و شیعه، ممتاز و چشم گیر است. وی می نویسد: «شب عاشورا که حضرت سیدالشهداء اشعاری در بی وفایی دنیا می خواند، حضرت زینب علیهاالسلام سخنان ایشان را شنید و گریست. امام علیه السلام او را به صبر دعوت کرد و فرمود: «خواهرم، ام کلثوم و تو ای زینب! ای رقیه، ای فاطمه، ای رباب! وقتی من به قتل رسیدم، در مرگم گریبان چاک نزنید و کلامی که با رضا و تسلیم سازگار نیست، مگویید».۱ بنابر نقل ایشان، نام حضرت رقیه علیهاالسلام بارها بر زبان امام حسین علیه

السلام جاری شده است.

این مطلب در مقتل ابومخنف نیز هست که حضرت پس از شهادت علی اصغر علیه السلام ، فریاد برآورد: «ای ام کلثوم، ای سکینه، ای رقیه، ای عاتکه و ای زینب! ای اهل بیت من! خدا نگهدار؛ من نیز رفتم».۲

این مطلب را سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی (وفات: ۱۲۹۴ ه . ق) در کتاب ینابیع المودهٔ از مقتل ابومخنف نقل می کند.۳

۱ . کامل بهایی، ج ۲، ص ۱۷۹، برگرفته از: نفس المهموم، ص ۲۶۰.

۲ . لهوف، ص ۱۴۰.

۳ . ینابیع المودهٔ، صص ۳۳۳ ـ ۳۳۵، برگرفته از: ستاره درخشان شام، ص ۱۶.

المنتخب فی جمع المراثی و الخطب؛ معروف به منتخب طُریحی

این کتاب را شیخ فخرالدین طریحی (وفات: ۱۰۸۵ ه . ق) نوشته که در آن، سن حضرت رقیه علیهاالسلام ، سه سال بیان شده است. پس از او، فاضل دربندی (وفات: ۱۲۸۶ ه . ق) که آثاری هم چون اسرار الشهادهٔ و خزائن دارد، در کتاب اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات، مطالبی را از منتخب طریحی نقل کرده است. بعدها سیدمحمد علی شاعبدالعظیمی (وفات: ۱۳۳۴ ه . ق) در کتاب شریف الایقاظ، مطالبی را از کتاب طریحی بیان کرده است. هم چنین علامه حایری (وفات: ۱۳۸۴ ه . ق) در کتاب معالی السبطین از این کتاب بهره برده است. بیش تر مطالب این تحقیق در مورد درگذشت حضرت رقیه علیهاالسلام ، از کتاب منتخب طریحی گرفته شده است.۱

۱ . سرگذشت جان سوز حضرت رقیه علیهاالسلام ، صص ۳۵ ـ ۴۰ با گزینش.

الدروس البهیهٔ

علامه سید حسن لواسانی (وفات: ۱۴۰۰ ه . ق) در کتاب الدروس البهیهٔ فی مجمل احوال الرسول و العتره النبویه در مورد حضرت رقیه علیهاالسلام می نویسد:

«یکی از دختران امام حسین علیه السلام به نام رقیه، از اندوه بسیار و گرما و سرمای شدید و گرسنگی، در خرابه شام از دنیا رفت و در همان جا به خاک سپرده شد. قبرش در آن جا معروف و زیارت گاه است».۱

تمام قول هایی را که درمورد حضرت رقیه علیهاالسلام بیان شده بود، آوردیم. دیگر کتاب هایی که در این زمینه سخنی دارند، مستقیم یا غیرمستقیم از همین منابع نقل شده اند. در این جا به بررسی دیدگاه های برخی اندیشمندان اسلامی در این باره می پردازیم:

۱ . الدروس البهیهٔ، ص ۷۱، برگرفته از: سرگذشت جان سوز حضرت رقیه علیهاالسلام ، ص ۴۵.

دیدگاه آیت اللّه العظمی گلپایگانی رحمهم الله

از آیت اللّه العظمی سید محمدرضا گلپایگانی رحمهم الله در مورد حضرت رقیه علیهاالسلام و مرقد ایشان در دمشق و هم چنین داستان تعمیر قبر حضرت که به دستور خود ایشان انجام گرفت، پرسیدند. ایشان فرمود:

این گونه مطالب که نقل شده است، هیچ گونه محال بودنی از نظر عقلی ندارد؛ لکن از اموری که اعتقاد به آن لازم و واجب باشد، نیست.۱

۱ . مجمع المسائل، ج ۱، ص ۱۰، برگرفته از: سرگذشت جان سوز حضرت رقیه علیهاالسلام ، پاورقی ص ۲۰.

دیدگاه استاد مهدی پیشوایی؛ تاریخ نویس معاصر

ایشان در پاسخ به این پرسش که: «آیا امام حسین علیه السلام ، دختری به نام رقیه داشته است؟» می فرماید:
با مراجعه به کتاب هایی مانند کشف الغمه، بحارالانوار، مناقب ابن شهرآشوب متوجه می شویم که دختری به نام رقیه برای امام حسین علیه السلام ثبت نشده است. بنده زمانی تحقیق کردم که آیا اساسا نام رقیه در آن زمان، مرسوم بوده است یا نه؟ متوجه شدم که حضرت امیر علیه السلام ، دختری به نام رقیه داشتند. معلوم می شود که در آن زمان رقیه اسمی برای زنان بوده است، ولی منابع اصلی ما، در میان دختران امام حسین علیه السلام ، دختری به نام رقیه را برای ایشان ثبت نکرده اند. این مطلب که دختر کوچکی از امام حسین علیه السلام در مدّت اسیری در شام، پدر را در خواب می بیند و بعد بیدار می شود و بی تابی می کند و از عمه و امام سجاد علیه السلام پدر را درخواست می کند، قدیمی ترین منبع این سخن، کامل بهایی است. بعدها، هر کسی که مطالبی آورده است، به نظر می رسد که از او گرفته باشد.
این جریان را عمادالدین طبری برای بهاءالدین وزیر هلاکوخان ـ نوشته است. به نظر می رسد این وزیر، همانند صاحب بن عباد، عالمی دانش دوست بوده است که ظاهرا به تشیع هم گرایش داشته است. با درخواست او، عمادالدین طبری، کتاب کامل بهایی را درباره سقیفه و موضوع خلافت و امامت نوشته است. او هم در آن کتاب از حضرت رقیه علیهاالسلام اسم نبرده است. می نویسد: «دخترکی چهار ساله پدر را درخواب دید و بی تابی کرد و...».
این کتاب که در سال ۶۷۵ ه . ق نوشته شده است، قدیمی ترین سندی است که بنده در مورد این قضیه یافته ام. البته نویسنده کامل بهایی، این جریان را از یک دانشمند سنی به نام قاسم بن محمد بن احمد مأموفی نقل می کند. کتاب این دانشمند سنی الحاویهٔ نام دارد که از منابع عمادالدین طبری بوده است.۱
۱ . نک: مقاله تحریف های عاشورا، مجله کانون گفتمان دینی، شماره ۱۹، ص ۹.

ابهام زدایی

شاید با بررسی دیدگاه های گوناگون که بیان شد، این توهم پیش آید که در بیان رویدادهای زندگی حضرت رقیه علیهاالسلام ، نوعی ناسازگاری و ناهم آهنگی وجود دارد. برای نمونه، در بخش به یاد لب های خشکیده پدر بیان شد که حضرت رقیه علیهاالسلام ، از شهادت پدر آگاه شده است، ولی در شرح رویدادهای شب درگذشت رقیه علیهاالسلام گفته شد که کودکان از شهادت پدرانشان آگاه نبوده اند و به آن ها گفته شده بود که پدرانشان در سفرند. برای زدودن این ابهام باید گفت بر اساس منابع موجود، هیچ گونه ناهماهنگی وجود ندارد؛ زیرا منابع این مطالب را نقل کرده اند. این گونه اختلاف نظرها در پاورقی این کتاب، آمده است.

فصل ششم: کرامت ها

شفای حنجره

حاج میرزا علی محدث زاده (وفات: محرم ۱۳۹۶ ه . ق) فرزند حاج شیخ عباس قمی رحمهم الله می فرمود: «به بیماری حنجره مبتلا

شدم تا جایی که سخنرانی کردن برایم ممکن نبود. پس از معاینه پزشک، مشخص شد که بعضی از تارهای صوتی ام از کار افتاده و بیماری لاعلاجی است. پزشک دستور استراحت داد و گفت باید تا چند ماه سخنرانی نکنم و حتی با کسی حرف نزنم و اگر چیزی می خواهم، آن را بنویسم. بسیار ناراحت بودم و به شدت احساس درماندگی می کردم.

روزی پس از نماز ظهر و عصر به حضرت سیدالشهداء علیه السلام توسل جستم و عرض کردم: یابن رسول اللّه ! خودداری از سخنرانی برایم خیلی سخت است. من از اول عمر تا به حال، منبر رفته ام، و سال ها از خادمان شما اهل بیت بوده ام، ولی اکنون باید یکباره این لباس نوکری را، کنار بگذارم. افزون بر آن ماه رمضان هم نزدیک است، با دعوت های مردم چه کنم؟

بعد از التماس و خواهش فراوان، در پی این توسل، در عالم رؤیا دیدم در اتاق روشنی نشسته ام، ولی یک طرف آن تاریک است. امام حسین علیه السلام را در آن قسمت روشن اتاق دیدم. در همان حال به حضرت متوسل شدم و مشکلم را عنوان نمودم و بسیار پافشاری کردم. حضرت روبه من کرد و فرمود: «به آن سید که دم در نشسته، بگو چند جمله مصیبت دخترم رقیه را بخواند و شما هم اشک بریزید. ان شاءاللّه خوب می شوید». به طرف در اتاق که نگاه کردم شوهرخواهرم، حاج آقا مصطفی طباطبایی قمی را که از عالمان تهران بود دیدم. ایشان روضه حضرت رقیه علیهاالسلام خواند و من هم مشغول گریه شدم. در همین حالت مرا از خواب بیدار کردند.

روز بعد به همان پزشک متخصص مراجعه کردم. او پس از معاینه ای سرپایی دید اثری از بیماری در حنجره من نیست. خوابم را برای او تعریف کردم. او پس ازشنیدن آن، بی اختیار قلم از دستش افتاد و اشک در چشمانش حلقه زد. سپس گفت: «آقا، این بیماری شما لاعلاج بود و جز شفای اهل بیت علیهم السلام هیچ راه دیگری نداشت.»[1]

۱ . کرامات الحسینیه، علی میرخلف زاده، ج ۲، ص ۸۸.

همسفری مهربان

استاد محمد محمدی اشتهاردی از قول عالمی نقل می کند: «در سال ۱۳۳۵ ه . ش، پس از سفر حج به شام رفتم تا پس از زیارت حضرت زینب علیهاالسلام و حضرت رقیه علیهاالسلام و دیگر اماکن متبرکه آن جا به کربلا و نجف، مشرف شوم. در سوریه تنها بودم و می خواستم برای رفتن به عراق همسفر خوبی داشته باشم. پس از زیارت حضرت رقیه علیهاالسلام از ایشان خواستم تا از خدا بخواهد همسفر خوبی نصیبم گردد. هنوز از حرم بیرون نیامده بودم که با یکی از تاجران کاظمین آشنا و هم صحبت شدیم. او گفت می خواهم به عراق بروم. با او همسفر شدیم و با هم به کربلا و نجف و سپس به کاظمین رفتیم. در آن سفر من هرگز احساس تنهایی نکردم و دریافتم که این همسفر خوب از کرامت های حضرت رقیه علیهاالسلام بوده است.»[1]

۱ . سرگذشت جان سوز حضرت رقیه علیهاالسلام ، ص ۵۸.

از کوچک ترین کرامت ها

نویسنده کتاب ستاره درخشان شام از قول آیت اللّه حاج سید مهدی حسینی لاجوردی نقل می کند که فرمود: «در سفری که به سوریه داشتم، در مغازه ای نزدیک مسجد اَمَوی، چند جلد کتاب خطی بسیار قدیمی از جمله نهج البلاغه ای به خط یکی از علمای سال ۶۰۰ ه . ق دیدم. با توجه به قیمت بالایی که فروشنده می گفت، پرداخت مبلغ آن برای من ممکن نبود. به حرم حضرت رقیه علیهاالسلام رفتم و به حضرتش متوسل شدم. در هنگام برگشت از جلوی مغازه می گذشتم، فروشنده صدا زد: سیّد بیا! می خواهم این کتاب ها را به هر قیمتی که می خواهی بخری! قیمت مناسبی به او دادم و کتاب ها را خریدم. در حال حاضر آن کتاب ها در

یکی از کتاب خانه های عمومی قم موجود است.»۱

۱ . ستاره درخشان شام، ص ۲۷۴.

کرامت های حضرت در حق نامسلمانان

توسل زن فرانسوی

زنی فرانسوی را در حرم مطهر حضرت رقیه علیهاالسلام دیدند که دو قالیچه گران بها را به عنوان هدیه به آستانه مقدسه آورده است. وقتی مردم با شگفتی علت آن کار را از او پرسیدند، گفت: «به سبب مأموریتی که در دمشق داشتم، کنار این حرم منزلی اختیار کردم. شب اول اقامتم، صدای مداوم گریه شنیدم، وقتی پرسیدم این صداها از کجاست، گفتند: این صدای گریه ها از کنار قبر دختری می آید. که در این نزدیکی به خاک سپرده شده است. نخست خیال کردم آن دختر امروز مرده و به تازگی دفن شده است و این هم صدای گریه نزدیکان اوست، ولی وقتی گفتند که این دختر بیش از هزار سال است که از دنیا رفته است، بر شگفتی من افزوده شد که چرا مردم بعد از صدها سال این گونه برای او می گریند. وقتی پرسیدم، گفتند: این دختر با دختران دیگر فرق دارد. او دختر پیشوای مسلمانان است که دشمنان، پدرش را کشتند و او را به همراه دیگر فرزندانش به این جا که پایتخت شان بود، آوردند و آن دختر از فراق پدر در همین محل جان داد. بعد از آن شب، به این محل می آمدم و می دیدم که مردم چگونه از هر سو عاشقانه به زیارت او می آیند و هدیه می آورند و به او توسل می جویند. به همین دلیل، علاقه خاصی نسبت به او پیدا کردم.

پس از مدتی اقامت دردمشق، مرا برای زایمان به بیمارستان بردند، ولی پزشکان پس از معاینه گفتند که بچه حالت طبیعی ندارد و زایمان خطرناک است و باید عمل جراحی صورت گیرد. وقتی دریافتم که در کام مرگ قرار گرفته ام، بسیارنگران و غمگین شدم. چاره ای جز توسل به این دختر ستم کشیده نداشتم. از این رو، دست توسل به سویش دراز کردم و با التماس از او خواستم که مرا از مرگ نجات دهد و گفتم اگر خواسته ام را برآورده کنی، دو قالیچه نفیس به آستانه ات هدیه می کنم. طولی نکشید که بر خلاف انتظار پزشکان، بچه به حالت طبیعی به دنیا آمد و من نیز از مرگ نجات یافتم. اکنون آمده ام که به عهدم وفا کنم.»۱

۱ . حضرت رقیه علیهاالسلام ، میرخلف زاده، ص ۲۵.

هم بازی رقیه علیهاالسلام

زنی مسیحی دختر فلجش را که دکترها جواب کرده بودند، از لبنان به سوریه آورد. آن زن درنزدیکی حرم حضرت رقیه علیهاالسلام ، منزلی اجاره می کند تا دخترش را برای معالجه پیش دکترهای دمشق ببرد. روز عاشورا فرا می رسد و او مردم را می بیند که دسته دسته به طرف حرم حضرت رقیه علیهاالسلام می روند. وقتی علت را می پرسد، می گویند: این جا حرم دختر امام شیعیان است. او دختر بیمارش را تنها در منزل می گذارد و به طرف حرم می رود و با دیدن حالت غمزده مردم، به قدری گریه می کند که از شدت ناراحتی و گریه از هوش می رود. مردم دورش را می گیرند و او را به هوش می آورند. کسی به او می گوید: به خانه ات برو که خدا دخترت راشفا داده است. او سراسیمه به طرف خانه می رود و در می زند. با شگفتی دخترش را مشغول بازی می بیند. وقتی از حال او می پرسد، دخترش می گوید: وقتی تو رفتی، دختری به نام رقیه واردشد و به من گفت بلند شو تا با هم بازی کنیم. آن دختر به من گفت: بگو بسم اللّه الرحمن الرحیم تا بتوانی بلند شوی. سپس دستم را گرفت و از زمین بلند کرد و من

با تعجب دیدم که سالم شده ام. او با من بازی می کرد که شما در زدید. آن زن مسیحی با دیدن این کرامت از حضرت رقیه علیهاالسلام ، مسلمان شد.۱

۱ . ستاره درخشان شام، ص ۲۷۰.

هم نام حسین علیه السلام

یکی از خادمان حرم حضرت رقیه نقل می کند: «وقتی خانه های پیرامون حرم را برای توسعه بیشتر خریداری می کردند، مالك یکی از این خانه ها شخصی یهودی بود که به هیچ وجه حاضر به فروش خانه اش نبود. حتی حاضر بودند بیش از دو برابر قیمت را به او بپردازند، ولی او راضی نمی شد. بعد ازمدتی که وضع حمل همسرش نزدیك شد، او را نزد پزشك بردند. پزشك بعد از معاینه گفت: بچه و مادر هر دو در معرض مرگ هستند. آن شخص یهودی می گوید: همسرم را بستری کردم و برای نجات همسر و فرزندم به حضرت رقیه علیهاالسلام متوسّل شدم و گفتم اگر آن دو از مرگ نجات یابند، خانه ام را به طور رایگان در اختیار طرح توسعه حرم می گذارم. پس از عمل جراحی، همسر و فرزندم را در کمال سلامتی دیدم. همسرم از من پرسید: به کجا رفتی؟ گفتم: کاری داشتم، رفتم و انجام دادم. او گفت: نه! تو رفتی و به حضرت رقیه متوسل شدی! گفتم: تو از کجا فهمیدی؟ گفت: من در حالت بیهوشی که دیدم دختر بچه ای وارد اطاق عمل شد و به من گفت: ناراحت نباش! ما سلامتی تو و بچه ات را از خدا خواسته ایم. فرزندت پسر است. سلام مرا به شوهرت برسان و بگو اسم او را حسین بگذارد. گفتم: شما کیستید؟ گفت: من رقیه، دختر امام حسین ام.»۱

۱ . ستاره درخشان شام، ص ۲۸۱.

نتیجه توسل

دکترها به من جواب رد داده بودند و پس از تشکیل کمیسیون پزشکی قرار شد مرا عمل کنند. عمل انجام پذیرفت و نتیجه ای نداد. وقتی پزشکان گفتند که هیچ امیدی نیست، زن و بچه ام را خواستم تا با آن ها خداحافظی کنم. همه از حالت من گریان و افسرده شده بودند، با همان وضع وخیم، به حضرت رقیه علیهاالسلام متوسل شدم. ذکر توسلی از او کردم و از هوش رفتم. در حال بیهوشی دیدم، دختر بچه ای مرا با اسم صدا زد و گفت: برخیز! تعجب کردم که او کیست که اسم مرا می داند. با خودم گفتم حتما بچه هم اتاقی های من در بیمارستان است. دوباره گفت: بلند شو! گفتم: دست و پایم را بسته اند و نمی توانم بلند شوم. گفت: بلند شو! وقتی نگاه کردم، دیدم دست و پایم باز است. گفت: چرا بلند نمی شوی؟ گفتم: عمل کرده ام، نمی توانم. آن گاه به محل عملِ من نگاه کرد. سپس دیدم اثری از جای عمل نیست.

با شگفتی پرسیدم: دختر جان! شما کیستید؟ گفت: مگر تو چند لحظه پیش مراصدا نکردی و به من متوسل نشدی؟ این را گفت و از نظرم پنهان شد. وقتی برخاستم دیدم شفا گرفته ام.۱

۱ . ستاره درخشان شام، ص ۲۷۲.

خاطره یک هنرمند

فیلم هنرمنـدانه بازمانده یکی از کارهای موفق و ماندگار در عرصه فیلم سازی است. نکته جالب در این فیلم به گفته کارگردان فیلم آن است که در خود فیلم نـامه چنـان پایان شورانگیز و غمناکی پیش بینی نشـده بود و کارگردان یافتن چنین پایان دل انگیزی برای فیلم را مرهون توسل به حضرت رقیه علیهاالسلام می داند.

وی در این باره می گوید:

«فصل فینال این فیلم، فصلی است که من هرگز در سناریو ننوشته بودم. در اولین نسخه، فیلم در ایستگاه قطار تمام می شد. در دومین نسـخه فیلم در قطـار در حـال حرکت تمـام می شـد؛ یعنی هنگـام فیلم برداری احساس کردم که ایرادهایی در کارمان وجود دارد. و نمی دانسـتم چگونه فیلم را بایـد به پایان برسانم؛ یعنی سـناریو را داشـتم، ولی برایم کافی نبود. فیلم برداری می کردیم، ولی بچه ها می دیدنـد که من بـا سـناریو پیش نمی روم و من تنهـا شب به شب می فهمیـدم که بایـد چه کار بکنم. در همان جا؛ یعنی دمشق به حضـرت رقیه علیهاالسـلام متوسل شـدم. این توسل و نـذرها سـبب شـد که به نظر خودم یکی از درخشان ترین فینال های فیلم ایجاد شود. پیدا بود که در فینال فیلم چیزی خارج از نَفَس ما به آن خورده است.

بعد از جشنواره، برای تشکر کردن به حرم حضرت رقیه علیهاالسلام رفتم. البته این گونه حرف ها در عالم سینما و روشنفکرها خیلی معنا ندارد، ولی این کار صورت گرفت.

به نظر خودم و تمام کسانی که فیلم را دیـده انـد، خیلی شـگفتی آور بود که کسانی را می دیـدیم که به ظاهر هیـچ گونه وابسـتگی مـذهبی نداشـتند، ولی فینـال فیلم آن هـا را زیر و رو کرده بود. این نَفَسِ حضـرت رقیه علیهاالسـلام بود و بی معرفتی بود اگر این را نمی گفتم.»۱

۱ . مجله نیستان، شماره ۸، اردیبهشت ۱۳۷۵، صص ۶۰ و ۶۷.

فصل هفتم: حرم مطهر حضرت رقیه علیهاالسلام

تاریخچه حرم مطهر

پیشینه بارگاه ملکوتی و باشکوه حضرت رقیه علیهاالسلام در شام، خرابه ای بوده است که اهل بیت امام حسین علیه السلام را در آن جای دادند. این مکان شـریف امروزه در کنار بازارچه قدیمی و با فاصـله کمی از مسـجد اَمَوی قرار دارد. حرم مطهر در خیابان حرم واقع شده است که به خیابان «ملک فیصل» ختم می شود.۱

بر اساس پژوهش هـای انجام یافته، از اولین دوره ساخت بنای حرم حضـرت رقیه علیهاالسـلام ، آگاهی دقیقی در دست نیست، ولی نخستین تجدید بنا به دسـتور خود حضـرت رقیه علیهاالسـلام بوده است که در این باره در کتاب منتخب التواریخ این گونه نقل شده است: «عالم بزرگوار شـیخ محمـد علی شامی از پـدر بزرگوار و او نیز بـدون واسـطه از سـید ابراهیم دمشـقی نقل می کنـد که دختر بزرگ سـید ابراهیم شبی حضـرت رقیه علیهاالسـلام را در خواب می بینـد. وی می فرمایـد: به پـدرت بگو قبر من در میان آب افتاده است و بدن مرا اذیت می کند. بگو بیایند و آن را تعمیر کنند. او خواب را برای پدرش نقل می کند، ولی او به دلیل فشار اهل تسنن ترتیب اثر نمی دهد. شب دوم، دختر دیگر سید ابراهیم همان خواب را می بیند، ولی او با خود می گوید به واسطه خواب یک دختر نمی توان به قبر دختر امـام حسـین علیه السـلام دست زد. شب سوم، دختر کوچـک وی بـاز همان خواب را می بینـد و برای پـدرش تعریف می کنـد. سـید ابراهیم ناراحت می شود، ولی جرأت چنین کاری را به خود نمی دهد و اعتنایی نمی کند. شب چهارم، خود سید ابراهیم حضرت رقیه علیهاالسلام را در خواب می بیند که با عتاب به وی می گوید: «چرا والی دمشق را برای تعمیر قبر من باخبر نکردی؟ سریع برای این کار اقدام کنید».

صبح فردا سید ابراهیم جریان را برای والی شهر دمشق باز می گوید و او هم جریان را به عالمان شیعه و سنی شهر خبر می دهد تا در این باره تصمیمی بگیرند. همگی با غسل و طهارت کامل برای تعمیر قبر وارد عمل می شوند. سنگ قبر را می شکافند. خود سید ابراهیم برای تعمیر اقدام می کند. وقتی سید سنگ لحد را برمی دارد، می بیند بدن حضرت هنوز سالم است و در میان آب افتاده است. بدن را از قبر بیرون می آورد و روی زانوانش قرار می دهند. عده ای داخل قبر می روند و پس از سه روز آن را تعمیر می کنند. سید ابراهیم پس از عوض کردن کفن حضرت، بدن مطهرش را داخل قبر می گذارد و قبر را می چینند و سنگ قبر جدیدی بر روی آن می گذارد.»

نویسنده کتاب، تاریخ این رویداد را سال ۱۲۸۰ ه . ق ذکر کرده است.۲

آرامگاه حضرت رقیه علیهاالسلام برای بار دوم، در سال ۱۳۲۳ هجری به دست میرزا علی اصغر خان اتابک، صدر اعظم دولت ایران، تجدید بنا گردید.۳ در سال ۱۳۳۴ هجری، بنای بارگاه با معماری بهتری به دست «سید محمد علی» و سید کامل آل نظام ـ فرزندان «سید محمد نظام دمشقی» ـ ساخته شد. در سال ۱۳۷۶ ه . ق نیز هیأت بنی الزهرای تهران ضریح طلاکاری شده ای را به آستانه هدیه کرد.

پس از آن، به دلیل توجه ویژه علاقه مندان اهل بیت علیهم السلام به زیارت حرم شریف حضرت رقیه علیهاالسلام و محدود بودن فضای زیارتی حرم، برای رفاه حال زایران، کار توسعه حرم به سرپرستی گروهی شامل امام موسی صدر، شیخ نصراللّه خلخالی، حاج ابوالقاسم همدانی و سیدرضا وردی کاظمی آغاز شد. آنان با خرید خانه های اطراف حرم، در توسعه حرم کوشیدند، ولی به دلیل بعضی طمع کاری های مغرضانه و تعصب های قومیتی این کار تا چندین سال به طول انجامید.

البته با عنایت های اهل بیت علیهم السلام و کمک شیعیان، در تاریخ ۱۳۶۴ ه . ش، با حضور مقام های دولتی سوریه، کار توسعه حرم مطهر به طور رسمی ادامه یافت و در مدت پنج ماه، حرم مطهر به شکل کنونی در آمد که مساحت آن ۴۵۰۰ متر مربع است.

۱ . رقیه؛ چاووش کربلا، ص ۴۱.

۲ . منتخب التواریخ؛ ملاهاشم خراسانی، ص ۳۸۸، باب ششم، برگرفته از: منهاج الدموع، ص ۳۹۵؛ معانی السبطین، ج ۲، ص ۱۷۱؛ نورالابصار، ص ۲۳۸.

۳ . اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۲۳.

گور یزید؛ مایه عبرت

ضریح مطهر حضرت که کار هنرمندان اصفهانی است، به آیه ۲۵ سوره آل عمران مزیّن شده است که می فرماید:

«خداوندا! هر که را می خواهی، عزت می دهی و هر که را بخواهی، خوار می گردانی.»۱

حرم ملکوتی حضرت رقیه علیهاالسلام در مقابل گور بی نام و نشان یزید و پدرش که به زباله دان دمشق تبدیل گردیده، به خوبی نمایانگر تفسیر این آیه شریف است.

«سید محمد طباطبایی»، عالم معروف عصر مشروطه، در سفری به دمشق می کوشد از وضع قبر معاویه آگاه شود. او از هرکه می پرسد، همگی با نگاه نفرت آمیزی از پاسخ به او طفره می روند تا این که یک درشکه چی با کرایه ای زیاد حاضر می شود تا او را به آن جا ببرد. او می گوید: «مسافت زیادی از شهر نداشت. حیاط، خرابه ای بود که در اتاق کوچک ۲۰ متری با سه پله داشت. در حیاط، حوض کوچکی پر از آب گندیده بود و سه مرغابی در آن شنا می کردند. پیرزنی در گوشه ی حیاط مشغول نخ ریسیدن با دوک بود. با دیدن من فهمید که اهل شام نیستم، چون اهل شام آن جا نمی روند. در داخل اتاق، دو قبر کثیف بود که پارچه کهنه ای روی آن انداخته بودند و دو شمعدان مسی قدیمی هم بر روی قبرش گذاشته بودند.

قبر یزید هم اکنون در «باب صغیر» به زباله دانی تبدیل شده و در بی نام و نشانی افتاده است.»۲

۱ . رقیه؛ چاووش کربلا، ص ۵۲.

۲ . ستاره درخشان شام، صص ۵۱ ـ ۶۷ با گزینش.

دیگر مکان های مقدس شام

شام، سرزمینی باستانی، دارای تمدنی کهن و از نظر آب و هوایی از مناطق زیبای جهان است. این سرزمین محل تولد بسیاری از پیامبران الهی بوده که با گذشت کمتر از یک قرن از ظهور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، به پایتخت درندگان اموی بدل گشت. امام باقر علیه السلام در مورد شام می فرماید: «شام؛ چه سرزمین خوبی، اما چه اهالی پستی!»۱ در تفسیر امام حسن عسگری علیه السلام نیز آمده است: «وقتی خبر سرپیچی معاویه، به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید و گفتند که صد هزار نفر با او هستند، حضرت پرسید: از کدام طایفه اند؟ گفتند: اهل شام اند. فرمود: نگویید اهل شام، بلکه بگویید اهل شوم.»۲ این مردم، بسیاری از خاندان وحی علیهم السلام را شهید کردند که هم اکنون مقبره پاک آنان در این سرزمین پرتوافشانی می کند. در این جا به آوردن نام آنان بسنده می کنیم.

۱ . سفینهٔ البحار، ج ۴، ص ۳۶۱.

۲ . همان.

آرامگاه فرزندان اهل بیت علیهم السلام

۱. آرامگاه حضرت زینب علیهاالسلام
۲. آرامگاه حضرت ام کلثوم علیهاالسلام
۳. آرامگاه حضرت سکینه علیهاالسلام ؛ دختر امام حسین علیه السلام
۴. آرامگاه حضرت فاطمه صغری علیهاالسلام ؛ دختر امام حسین علیه السلام
۵. آرامگاه حضرت میمونه؛ دختر امام مجتبی علیه السلام
۶. آرامگاه حضرت حمیده؛ دختر مسلم بن عقیل علیه السلام
۷. آرامگاه عبداللّه بن جعفر طیار علیه السلام
۸. آرامگاه عبداللّه الباهر؛ پسر امام زین العابدین علیه السلام
۹. آرامگاه عبداللّه بن جعفر؛ فرزند امام صادق علیه السلام
۱۰. مقام حضرت سجاد و سرهای شهیدان کربلا

آرامگاه اصحاب و تابعین

۱. آرامگاه اسماء بنت عمیس؛ خادم حضرت زهرا علیهاالسلام
۲. آرامگاه فضه؛ خادم حضرت زهرا علیهاالسلام
۳. آرامگاه ام سلمه و ام حبیبه؛ از همسران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
۴. آرامگاه بلال بن رباح؛ مؤذن رسول اللّه صلی الله علیه و آله

۵. آرامگاه اویس قرنی

۶. آرامگاه حجر بن عدی

۷. آرامگاه عبداللّه بن ام مکتوم؛ مؤذن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

۸. آرامگاه مقداد بن اسودکندی بهرانی و مقداد بن عمرو و برخی از صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله.

۹. آرامگاه محمد بن ابی بکر؛ فرزند ابوبکر و پرورش یافته مکتب علی علیه السلام (مادر ایشان، اسماء بنت عُمَیْس است.)

آرامگاه پیامبران

۱. آرامگاهِ حضرت یحیی و محل دفن سر مقدس ایشان

۲. آرامگاه حضرت هود علیه السلام

۳. آرامگاه حضرت خضر علیه السلام

زیارت نامه حضرت رقیه علیهاالسلام

بسم اللّه الرحمن الرحیم

اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا سَیِّدَتَنا رُقَیَّةُ، عَلَیْکِ تَحیَّةُ وَ السَّلامُ وَ رَحْمَةُ اللّه وَ بَرَکاتُهُ. اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ خاتَم الأَنْبیاءِ وَ الْمُرْسَلین مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّه ُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ. اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ اَمیرَالْمُؤمِنینَ عَلی بْنِ اَبی طالِب عَلَیْهِ السَّلام. اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ فاطِمَةُ الزَّهْراءِ سَیِّدَةِ نِساءِ الْعالَمین. اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ خَدیجَةَ الْکُبْری اُمَّ الْمُؤْمِنین و المُؤمِنات. اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ الْحُسَیْنِ الشَّهید. السّلامُ عَلَیْکِ اَیَّتُهَا الصِّدیقَةُ الشَّهیدَةَ. السَّلامُ عَلَیْکِ اَیَّتُهَا الرَّضیَّةِ المَرْضیَّةِ. السّلامُ علیکِ اَیَّتُهَا التَّقیَّةُ النَّقیه. السلام علیکِ ایتها الزَّکیَّةُ الفاضِلَهْ. السلامُ علیکِ اَیَّتُهَا الْمَظلوُمَةُ الْبَهیَّةُ صَلّی اللّه ُ علیکِ وَ عَلی رُوحِکِ وَ بَدَنِکِ. فَجَعَلَ اللّه ُ مَنْزِلَکِ وَ مَأواکِ فِی الجَنَّةِ مَعَ آبائِکِ وَ اَجْدادِکِ الطَّیبینَ الطاهِرینَ المَعْصوُمینَ. السّلامُ عَلَیْکُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدّار و عَلَی الْملائِکَةِ الحافّینَ حَوْلَ حَرَمِکِ الشَّریفِ و رحمةُ اللّه وَ بَرَکاتُه وَ صلّی اللّه ُ عَلی سَیِّدَنا مُحَمّدٍ وَ آلِهِ الطَّیِّبینَ الطّاهِرین. بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمین.

سلام و درود بر تو ای بانوی بزرگ! ای رقیه! درود و تحیّت خداوند بر تو باد!

سلام بر تو ای دخت آخرین فرستاده خدا، محمد که سلام و ثنای الهی بر او و خاندانش باد! سلام بر تو ای دختر امیرالمؤمنین علیه السلام . سلام بر تو ای دختر بزرگ بانوی جهان، فاطمه زهرا علیهاالسلام . درود خدا بر تو ای دختر مادر بزرگوار مؤمنان، حضرت خدیجه علیهاالسلام . سلام بر تو ای دختر حسین شهید علیه السلام . درود خدا بر تو باد ای راست گفتار شهید. درود بر تو ای آن که به رضای حق راضی گشتی. تحیّت پروردگار بر تو ای بانوی پرهیزگار و پسندیده. سلام بر تو ای بانوی پاکدامن و فرهیخته. سلام بر تو ای بانوی بزرگوار و ستم دیده. سلام و ثنای خداوند بر تو و بر روح و جسم تو. خداوند جایگاه تو را در بهشت نزد نیاکان وارسته و پاک و معصومت قرار دهد. سلام بر آن صبری که پیشه ساختید و چه جایگاه نیکویی بر خود رقم زدید. سلام بر فرشتگانی که گرداگرد حرم ملکوتی ات در گردش اند. تحیت پروردگار بر همگی شما باد. خداوندا بر آقای ما محمد و خاندان پاکش درود فرست که تو مهربان ترین مهربانانی!

بخش دوم: برگزیده ادب فارسی

برگزیده اشعار

اشاره

کهن ترین سروده ای که در آن، نام حضرت رقیه علیهاالسلام برده شده و ماجرای اسیری اهل بیت علیهم السلام به نظم درآمده، قصیده جان سوز «سیف بن عمیره» ـ از شاعران معاصر امام صادق علیه السلام ـ است. او یکی از راویان زیارت عاشورا از امام باقر علیه السلام هست که در این چکامه بلند و سوزناک، دو بار نام حضرت رقیه علیهاالسلام را می آورد. اینک برگردان چند بیت آن را می آوریم:

چقدر بزرگ است مصیبت این بزرگواران؛ پس ای دیده! عذرم را بپذیر و سرزنشت را کوتاه کن.

وقتی حسین علیه السلام از سکینه جدا گشت، آرامش از روانش رخت بربست. به حال رنجوری و ضعف رقیه، دل دشمن غدّار سوخت. باید در قیامت از او عذر بخواهد، ولی عذر دشمنش پذیرفته نخواهد شد. بر ام کلثوم مصیبت هایی رسید که هرگز تکرار نخواهد شد و چهره اش را با اشک پوشاند.

هرگز فراموش نمی کنم ام کلثوم و سکینه و رقیه را که با حسرت، آه و سوز بر او می گریستند. در آن هنگام که مادرشان فاطمه علیهاالسلام را صدا می زدند؛ مانند کسی که با ناراحتی و سرگردانی کسی را می خواند:

ای مادر، فاطمه! این حسین توست که مانند ماه شب چهارده، روی خاک پرتو افشانی می کند؛ در حالی که روی زمینِ خاک آلود و قطعه قطعه، اعضایش در خونش شناورند.۱

۱ . سیاهپوشی در سوگ ائمه نور، علی ابوالحسنی، ص ۱۴۰.

شمع بی پروانه

من آن شمعم که آتش بس که آبم کرده، خاموشم

همه کردند غیر از چند پروانه فراموشم

اگر بیمار شد کس، گل برایش می برند و من

به جای دسته گل، باشد سر بابا در آغوشم

پس از قتل تو ای لب تشنه، آب آزاد شد بر ما

شرار آتش است این آب بر کامم، نمی نوشم

تو را در بوریا پوشند و جسم من کفن گردد

به جان مادرت! هرگز کفن بر تن نمی پوشم

دوباره از سقیفه دست آن ظالم برون آمد

که مثل مادرم زهرا ز سیلی پاره شد گوشم

اگر گاهی رها می شد ز حبس سینه، فریادم

به ضرب تازیانه، قاتلت می کرد خاموشم

فراق یار و سنگ اهل شام وخنده دشمن

من آخر کودکم، این کوه، سنگین است بر دوشم

نگاه نافذت با هستی ام امشب کند بازی

گه از تن می ستاند جان، گه از سر می برد هوشم

غلام رضا سازگار

طفل خانه به دوش

مرا که دانه اشک است، دانه لازم نیست

به ناله اُنس گرفتم، ترانه لازم نیست

ز اشک دیده، به خاک خرابه بنوشتم

طفل خانه به دوش را آشیانه لازم نیست

نشان آبله و سنگ و کعب نی کافی است

دگر به لاله رویم، نشانه لازم نیست

به سنگ قبر منِ بی گناه بنویسید

اسیر سلسله را تازیانه لازم نیست

عدو بهانه گرفت و زد و به او گفتم:

بزن مرا که یتیمم؛ بهانه لازم نیست

مرا ز ملک جهان، گوشه خرابه بس است

به بلبلی که اسیر است، لانه لازم نیست

محبتت خجلم کرده، عمّه دست بدار!

برای زلف به خون شسته، شانه لازم نیست

به کودکی که چراغ شبش، سر پدر است

دگر چراغ به بزم شبانه لازم نیست

غلام رضا رستگار

کنار حسین

بلبلی بود و آشیانه نداشت

به قفس مبتلا و لانه نداشت

اوفتاده به دام عشقِ حسین

احتیاجی به آب و دانه نداشت

بود درّ یتیم، جز زهرا

صدف؛ این گوهرِ یگانه نداشت

خفته در گوشه خرابه شام

میل رفتن به سوی خانه نداشت

درد دل با سر پدر می کرد

خون دل از مژه روانه نداشت

گفت بابا اگر چه سوخت مرا

آتش عشق من زبانه نداشت

با من دل شکسته غمگین

سرسازش چرا زمانه نداشت

من یتیم و شکسته دل بودم

تن من تاب تازیانه نداشت

خواست تا جان دهد کنار حسین

بهتر از این اگر بهانه نداشت

محمدحسین بهجتی «شفق»

سوز دل پروانه

سوز دل من در دل پروانه نباشد

پروانه چو من عاشق دیوانه نباشد

ای شمع بسوزم که وفاداری من هم

کمتر ز وفاداری پروانه نباشد

چون گنج درین گوشه ویرانه نهانم

چون گنج به جز گوشه ویرانه نباشد

در محفل ما یک شبی ای دوست گذر کن

کاین جا اثر از مردم بیگانه نباشد

چون مرغ گرفتار قفس باشم و اما

جز قطره خونِ جگرم دانه نباشد

هرگز نرود مهر تو بابا ز دل من

این قصه عشق است، چو افسانه نباشد

نه شمع و چراغی به جز از پرتو رویت

در گوشه این کلبه و غمخانه نباشد

بابا تو چرا غافلی از حال دل من

هرگز خبرت از من دُردانه نباشد

در شام به جز گوشه ویرانه بی سقف

بهر من بیچاره، دگر خانه نباشد

عبدالحسین رضایی

گنج ویرانه

من در سه ساله، رنجِ چهل سال دیده ام

گنجم، به کنج کلبه ویران خزیده ام

درد یتیمی و ستمِ راه و تشنگی

زین ها بهتر شماتت اعدا شنیده ام

مجروح گشته پای من اندر مسیر عشق

از بس به روی خار مغیلان دویده ام

طی کرده ام سه ساله، ره شصت ساله را

یکباره سرد و گرم جهان را چشیده ام

در راه وصل تو، من مظلوم بی نوا

از ماسوا به جان خودت دل بریده ام

ح - م

نماز نافله

شبی که عشق به دستش عنان راحله داشت

ز راه دور، یتیمی نظر به قافله داشت

دلش به همره آن کاروان سفر می کرد

ز کاروان اسیران اگر چه فاصله داشت

ز رنج و درد و غم او همین قدر کافی است

به پای کوچک و مجروح خویش آبله داشت

شبانه زینب مظلومه بهر گم شده اش

دعا به درگه حق در نماز نافله داشت

سید هاشم وفایی

کاخ عدل

تا رقیه منزلش در گوشه ویرانه شد

هم چو بلبل دور از گلزار و آب و دانه شد

کاخ عدلی در بر کاخ ستم ایجاد کرد

کاخ بیداد و ستم، ویران از آن ویرانه شد

چون که رأس باب او گردید شمع محفلش

او به گرد شمع رخسار پدر، پروانه شد

گشت پرپر از جفا آن گل به پیش باغبان

پس خرابه زان گل پرپر شده، گلخانه شد

زینب، او را در خرابه بهر حفظ دین گذاشت

خود روان از شامِ غم با داغ آن دُردانه شد

عشق او آورد زینب را دوباره سوی شام

تا که زینب با رقیه باز هم پیمانه شد

علی هنرور

راز پر اندوه

عمه امشب کُنج این ویرانه غوغا می کنم

این جنایت پیشگان را جمله رسوا می کنم

بلبل باغ رسولم، گشته ویران منزلم

من همین ویرانه را چون طور سینا می کنم

گر بیاید باب من امشب در این ویران سرا

راز پر اندوه خود را نزدش افشا می کنم

کاخ بیداد یزید از آه خود سازم خراب

من همین برنامه را امروز اجرا می کنم

انقلابی می کنم از نو به پا در شهر شام

با بیان دل نشینم، شور و غوغا می کنم

ای یزید! امروز اگر کُشتی تو بابای مرا

روز محشر من شکایت نزد زهرا می کنم

شیفته

خرابه شام

زهرای حزین به اشک و آه آمده بود

جبریل، پریشان به نگاه آمده بود

در کنج خرابه در میان طبقی

خورشید به مهمانی ماه آمده بود

سهرابی نژاد

ثاراللّه

چون رفت به ویرانه سر ثاراللّه

وز حال پدر، رقیه چون شد آگاه

سر را به بغل گرفت و حیرت زده گفت:

لا حول و لا قوّة الاّ باللّه

ناشناس ققنوس بی بال و پر

قفنوس ستاره، بال و پر می خواهد

گل، لطف صحاری سحر می خواهد

در ساکت شب، رقیه از خواب پرید

از زینب خون جگر، پدر می خواهد

غلام رضا رحم دل

برگزیده متون ادبی

فرشته غم

افسرده بود و غصه، دانه دانه از نگاه خسته اش می چکید. معجَر خاکی اش در نسیم گرم رها بود. پژواک بغض سنگینش، در گوش زمان می پیچید، ولی هیچ نمی گفت.

تنهـا انگشت بی صبری به دهـان گرفته بود و از پشت پنجره باران خورده نگاهش، خورشـید را بر نیزه تماشا می کرد. کتاب شـیرازه شـده تنهایی را آرام ورق می زد و محبت پـدرانه را در آغوش گرم خورشـید تجسم می کرد. زخم پاهای برهنه او بر دل کوچکش نیشتر می زد و لب های قفل شده و لرزانش جز بوسه بر خورشیدی رخسار پدر هیچ تمنایی نداشت.

آسـمان؛ غم، زمین؛ غصه، نسـیم؛ داغ و دشمن؛ نامهربان بود و این دل کوچک، تاب این همه را یک جا نداشت. لباس های کهنه و خاکی دختر خورشـید، انگشت نمای کودکان بی عاطفه شـهر نامهربانی ها شده بود. دسـتانش توان بغل کردن زانوان سـنگین غم را نداشت و تنها گرمای پرتو خورشید می توانست بلور سرد غصه اش را ذوب کند. مهمان نشین خرابه بود.

شبی از شب ها، آتش خرابه گلسـتان شد و خورشـید در ناامیدی خرابه تابید. رؤیای شیرین دیدار در میان طبقی از نور واقعیت یافت و سماعی غریبانه، نور را در میان خود گرفت.

کوچکِ عـاشق، خورشـیدی ترین عشق آسـمانی را در آغوش خود کشـید. شـعاع خورشـید، التیام بخش همه دردهای دلش شـد و سوزش ردّ سـیاه ستم را بر اندام کوچک و لطیف خود از یاد برد. کودک بر مهمان خود می بالید و زیباترین گلبوسه های باغ آرزو را تحفه خورشید می کرد.

او با هر ناز غریبانه، پرتوی از بی منتهای خورشـید را در دل کوچک خود می کشاند تا آن جا که از نور سـرشار شد و چهره زردش بسان خورشید درخشید، آن قدر که در خورشید محو شد. سلام بر دختر خورشید.۱

۱ . نویسنده.

غربت خرابه

اسارت سـخت است و یتیمی، درد عمیقی است. یک قلب سه ساله چگونه می توانـد تمام رنجِ تشـنگی و زخم و تازیانه اسارت و از آن بدتر درد یتیمی را به جان بخرد؛ آن هم قلب کوچک سه ساله ای که تپیدن را از ضربان قلب پدرآموخته و شبی را بی نوازش او

به صبح نرسانده است! اما... اما او رقیه حسین است و بزرگی را هم از او به ارث برده است.

رقیه پس از عاشورا، پدر را از عمه سراغ می گیرد و لحظه ای آرام ندارد، با نگاه های کنجکاو، تمام عشقش ـ پدرش ـ را می جوید و سکوت زینب، پرسش او را بی پاسخ می گذارد و او باز هم می پرسد: «عمه! بابایم کجاست؟»

رنج اسارت اگرچه سخت است و محنت آن طاقت فرسا، ولی رقیه به امیدِ یافتن نشانه ای از پدر و دیدار روی او، پابه پای عمه و دیگر اسیران بیابان را می پیماید و دم بر نمی آورد... .

این جا خرابه شام است و منزلگاه اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله. رقیه با اسیران دیگر وارد خرابه می شود، ولی دیگر تاب دوری ندارد. پریشان است؛ در جست وجوی پدر، لحظه ای قرار و آرامش ندارد و باز همان پرسش: «عمه! بابایم کجاست؟»

و این بار، شامیان پاسخ بی قراری رقیه را می دهند؛ سر حسین علیه السلام را نزد او می آورند و او در آغوش عمه، بوی پدر را به یاد می آورد و دستان پرمهرش را احساس می کند... .

رقیه از این کافران بی دین نزد پدر شکوه می کند؛ تازیانه ها و سیلی خوردن های عمه را که سپر بلای یتیمان می شد، برای حسین بازگو می کند، صورت نیلی اش را که زمانی بوسه گاه مهربان ترین بوسه های پدر بود، به او نشان می دهدو چه ناگفته ها که برای حسین علیه السلام نمی گوید!

ای رقیه! حضور تو در خرابه، همه دل ها را آرام می کرد. آن شب، هیچ کس را یارای جدا کردن تو از سر پدر نبود. هیچ کس نفهمید آن شب تو با سر پدر چه گفتی. چشم های پدر، کدامین سرود رفتن را برایت خواند که مانند فرشته ای کوچک از گوشه این خرابه تا عرش اعلی و پیش پدر، پر کشیدی و غربت خرابه را برای عمه به جا نهادی![1]

الهام موگویی

۱ . مجله اشارات، شماره ۳۶، اسفند ۱۳۸۰.

فریادی از سکوت

می گویند امشب شب وفات توست؛ باور کردنش سخت است. درک هجران تو؛ یعنی کشتن یک دشت چکاوک های شیرین زبان؛ یعنی پرپر کردن گل برگ های یک گلستان اقاقیا!

از امشب می گفتم، گویی چند روز است پس از سفرهای خسته کننده، آرامش سکوت گرفته ای. همین قدر می دانیم که تاریخ نگاران زبردست، تنها و تنها یک نام توانسته اند بر خانه تان در شام بگذارند؛ عجب سنگین است این واژه: خرابه.

کِی خیال روزگار به خود اجازه می داد در گذران خود، آل اللّه را خاک نشین ببیند. کی آفتاب به خود می دید که از نور افشانی اش خجل باشد.

رقیه جان! شنیده ام امروز نیشخند بچه ها را به جان کوچکت می خریدی. می گفتند: تو بابا نداری؛ اما تو می دانستی که بابایت در سفر است. آری می دانم، خودش گفته بود. خودش وقتی با همه خداحافظی می کرد، به تو گفت که وقتی به شام رسیدی، من هم می آیم.

می دانم امروز خیلی خسته شده ای، کلی گریه کرده ای؛ اما بی صدا، ولی مگر اشکی در چشمانت مانده بود؟

زود بخواب، همه خسته اند، اما خستگی عمه ات زینب کجا و شما کجا؟ عمه ات دیگر نمازش را نشسته می خواند، ولی اگر بابا آمد به او چیزی نگو!

بخواب!! من برایت می نویسم. همه خوابند و این سیاهی، عمه است که پستی بلندی های خرابه، روی سایه اش راه می روند. دست به دیوار، خود را بالای سر همه می رساند. تنها صدای فریاد مظلومیت است که دیوارهای خرابه را این چنین ویران ساخته است.

حتی گزمه های دشمن هم خواب وعده های حکومت را می بینند؛ اما امشب عادی نیست؛ چرا؟ نمی دانم. مرتب در دل دعا می کنم که کسی خواب عزیز سفر کرده اش را نبیند. آن هم در این خرابه، آن هم اگر نازدانه باشد و بهانه بگیرد... .

... صدای گریه ای، فریاد سکوت را در گلو می خشکاند؛ صدای تو بود، همان که نباید می شد. بهانه بابا! دانستم که خوابش را دیده ای! حق داشتی؛ خودش قول داده بود.

سخنان عمه آرامت نمی کرد. هق هق گریه ات، دل بچه ها را می رنجاند و خواب را از چشمانشان به اسارت می برد. صدای خشم که از غرش شحنگان برمی خواست، تن همه را می لرزاند. صدای گریه ات، آرامش پلیدشان را سیاه تر کرده بود. بنازم به آن اشک های دردانه ات که آرامش پادشاه کفر پیشه را برهم زد.

اما ای کاش کار بدین جا نمی رسید. در سیاهی نیمه شب باز خباثت درونش رخنه می کند. گویی برای آرام کردنت به تکاپو افتاده است. شاید برایت تحفه ای بفرستد تا خاطر دریایی ات را با هدیه ای از یاد پدر بیشتر بیازارد.

سربازان به خرابه می آیند؛ صدای گام هایشان، ضرب آهنگ قلب بانوان را در تب و تاب می اندازد. همه به گوشه ای از خرابه پناه می برند. تو در وسط خرابه، تنهای تنها با مویه های سوزناکت، منتظر نشسته ای. عمه را ترجیح می دهی.

ولی عمه! من که غذا نخواستم!؟

طَبَق را در مقابلت به زمین می گذارند.

اما رقیه جان!... سرپوش بر مدار! تو را به قد خمیده عمه ات زینب بر مدار! جان بابایت حسین... .

دستان کوچکت به سوی طبق دراز می شود. تحفه یزید خودنمایی می کند. سرپوش کنار می رود و نور به آسمان پرتو افشانی می کند. اهل حرم سر به دیوار خرابه می کوبند. عاشورایی دوباره برپا می شود. همه از درد و داغ کنار می کشند و گوشه ای را برای تسکین درد اختیار می کنند. اما تو دختر حسینی! تو برای دیدار از همه مشتاق تر بودی! حالا همه تو را از پشت پنجره باران خورده چشم، می نگرند و مبهوت نوحه سرایی تو گشته اند. میزبان پدر تو بودی و تو باید پذیرایی می کردی!

سر پدر را به سینه می چسبانی. اما... اما پدر وقتی می رفت، صورتش خونی نبود. آری! صورت تو هم نیلی نبود.

این ها اثر گردش سیاه چرخ زمانه است. مویه می کنی! ناله می زنی؛ اشک می ریزی؛ به خود لطمه می زنی و کسی را یارای فریادرسی نیست. تنها تو را با اشک یاری می دهند و حرف هایت را تأیید می کنند؛ سر تکان می دهند و اشک می ریزند.

اما چقدر زود از دیدار پدر طفره می روی، ناله ات خاموش می شود و عمه سرآسیمه به سوی تو می رود. خاک به سر می ریزد و فریاد می کشد. آری، تو به مهمانی پدر رفته بودی.۱

۱ . یحیی جواد مقدسان (با گزینش).

بخش سوم: همراه با برنامه سازان

پیشنهادهای کلی

۱. یکی از محورهای برنامه ریزی برای ارایه بهتر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام و رخدادهای مربوط به آن بزرگواران، ایجاد هم بستگی میان این فرهنگ و آداب و رسوم ملی است. به کارگیری این شیوه، سبب ایجاد جاذبه در مردم و ماندگاری برخی آداب و رسوم ملی می گردد.

برای نمونه، «سریال شب دهم» که در محرم سال ۸۰ و هم زمان با عید نوروز پخش شد، یکی از کارهای نسبتا موفق در این زمینه به نظر می آید؛ زیرا کارگردان در این مجموعه می خواهد با ایجاد وابستگی میان آداب و رسوم ملی و فرهنگ مذهبی، مخاطبان خود

را ـ در هر سطحی از پای بندی به اصول ـ راضی نگاه دارد و به تماشای سریال تشویق کند.

این مجموعه با ظرافتی ویژه و با اشاره ای غیر مستقیم به رویدادهای عاشورا می کوشد حال و هوایی عاشورایی و مناسب با شب های محرم به جامعه ببخشد، ولی پرداختن بیش از اندازه به «فخرالزمان» و فخرآفرینی او در این سریال، بیننده را کمی از غرض اصلی دورتر می کند. با این که سازنده مجموعه می کوشد پایان این عشقِ مجازی را به عشق فناناپذیر الهی بکشاند، ولی پرداختن نُه شب به عشق فخرالزمان و اختصاص دادن تنها یک شب به عشق امام حسین علیه السلام ، بدنه اصلی این عاشقی را فلج می سازد و تنها در عشق به همان خانم خلاصه می شود.

ضعفی که در بیشتر فیلم ها و سریال های ایرانی به چشم می خورد، در این مجموعه نیز تکرار می گردد؛ یعنی در بخش وسیعی از کار، به ماجراجویی، داستان پردازی و ابهام آفرینی پرداخته می شود و تنها در یک بخش، آن هم در بخش آخر فیلم، همه آن ماجراجویی ها پایان می پذیرد، پرسش ها پاسخ داده می شود و ابهام ها از میان می رود. داستان پایان می یابد؛ زیرا اگر این گونه نباشد، کار ناقص باقی می ماند. در همین مجموعه سرانجام کار فخرالزمان مبهم باقی می ماند و بیننده دوست دارد بداند آن آتشی که «حیدر» از قصه کربلا در وجود او برافروخت تا کی زبانه می کشد و پس از کشته شدن شخصیت های اصلی، این شور و غوغا به کجا کشیده می شود؟ آیا زنان تنها، از پای می نشینند؟ آیا این کشتار، در مردم هم اثری دارد؟ آیا راه حیدر ادامه می یابد؟

اگر به این پرسش ها پاسخ داده می شد، مجموعه پربارتر می گردید و این مسیر تا پایان محرم پابه پای عزاداری های مردم در مساجد و تکایا ادامه می یافت. گذشته از آن، قیام دشمنْ شکن حضرت زینب علیهاالسلام نیز برای مردم روشن تر می شد و از جان فشانی های احیاگر عاشورا نیز سخنی به میان می آمد و سبب انسجام بیشتر درون مایه این مجموعه می گردید. ناگفته نماند که بسیاری از عزاداری های مردمی نیز به همین شکل است. به طور معمول، مردم تا روز دهم محرم بر سر و سینه می زنند، ولی پس از روز دهم که تازه آغاز، قیام عاشوراست، برخی با پایان بخشیدن به عزاداری، به خانه هایشان می روند و روزمرّگی خود را آغاز می کنند. بدین گونه در نقطه اوج درس گرفتن از عاشورا، کلاس درس را ترک می کنند.

بنابراین، رسالتِ صدا و سیما این است که با فرهنگ سازی و پرداختن به جنبه های گوناگون قیام حسینی پس از عاشورا، این مهم را در میان مردم گسترش دهد تا جامعه از دست آوردهای این قیام بیشتر بهره گیرد. جای شگفتی است که بعضی طنزهای تلویزیونی که در ردیف برنامه های خنثی هستند و هیچ گونه بار فرهنگی برای مخاطب ندارند و تنها جنبه سرگرمی دارند، گاه تا یک فصل طول می کشد و هم چنان حرف برای گفتن دارد، ولی در زمینه فرهنگ عاشورا، وقتی به «شب دهم» می رسیم، انگار که دیگر چیزی برای گفتن نمانده است!

۲. امروزه برخی راهزنان دین و فرهنگ، در پی ضربه زدن به باورهای اصیل مردم هستند که از چشمه های جوشان اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله سرچشمه می گیرد. جا دارد این رسانه ملّی رویکرد بیشتری به مسئله توسل و زیارت نشان دهد. بحمداللّه در چند سال اخیر این مسئله بیشتر مورد توجه دست اندرکاران رسانه (در قالب تهیه گزارش مستقیم از مراسم سوگواری، زیارت خوانی، جشن های مذهبی و...) قرار گرفته است. با این حال، نباید تنها به پخش این گونه مراسم ها بسنده کرد، بلکه باید به شکل زیر بنایی به مسئله توسل توجه شود؛ زیرا توسل به امامان معصوم علیهم السلام و نهادینه شدن فرهنگ اخلاقی آنان در جامعه، در رشد سطح معنوی مردم نقش بسزایی خواهد داشت و به تعالی و تأمین نیازهای معنوی آنان خواهد انجامید.

۳. چون مخاطبان رسانه پس از دریافت پیام های آن و در هم آمیختن داشته های ذهنی خویش با آن، به درک و معرفتی جدید می رسند، حساسیت فرآیند سازگاری این پیام ها با معارف حوزه دین به خوبی احساس می شود. به همین دلیل، اگر رسانه در روند این سازگاری، عملکردی ضعیف و غیرکارشناسانه داشته باشد، پی آمدهای نامناسبی برای مخاطب دربرخواهد داشت. مقام معظم رهبری نیز در حکم انتصاب ریاست محترم سازمان صدا و سیما به این مسئله اشاره فرموده است:

در مباحث اسلامی، به کیفیت و عمق و والایی مطالب توجه شود و از طرح مطالب ضعیف و آمیخته با اوهام و سلایق شخصی پرهیز گردد.

واضح است که طرح و اشاعه مطالب ضعیف در ویژه برنامه هایی که به طور مستقیم بر فرهنگ دینی و مذهبی جامعه تأثیرگذار است، اثر فزاینده تری دارد و به نتیجه های نامطلوبی خواهد انجامید.

برای نمونه، در برنامه خانواده، به مناسبت سال روز درگذشت حضرت رقیه علیهاالسلام با کارشناسی گفت وگو می شد. در این گفت وگو از کارشناس محترم برنامه در مورد چگونگی وفات حضرت رقیه علیهاالسلام پرسیده شد. ایشان در بخشی از پاسخ خود گفت: «وقتی حضرت رقیه علیهاالسلام از خواب پرید و شروع به گریه کرد... یزید برای تسلای خاطر دختر، دستور داد که سر بریده پدر را برایش ببرند؛ زیرا او گمان می کرد این دختر بچه، تفاوت میان انسان زنده با سر بریده را نمی داند! به همین جهت این کار را انجام داد.»

این در حالی است که هرگز چنین نبود و قصد یزید، تسلی خاطر حضرت رقیه علیهاالسلام نبوده، بلکه قصد آزار اهل بیت را داشته است. متأسفانه استفاده از دیدگاه های غیرکارشناسانه نیز به اندازه خود تأثیر نامطلوبی در مخاطب خواهد داشت.

۴. ویژه برنامه هایی که در زمینه شهادت یا ولادت معصومان علیهم السلامساخته می شود، فرصت مناسبی برای شناسایی چهره واقعی ائمه اطهار علیهم السلام و جایگاه حقیقی آنان در همه زمینه ها است، ولی در این شب ها تنها به جنبه سوگواری و بیان مصیبت های آنان پرداخته می شود و دیگر جنبه های وجودی و شخصیت اهل بیت علیهم السلام مانند عرفان و حماسه آنان و... ناگفته باقی می ماند. متأسفانه رسانه در طول سال به این مسایل نمی پردازد یا میزان آن بسیار ناچیز است و در ویژه برنامه ها نیز به تبیین بازتاب فرهنگ معصومان علیهم السلام اهمیت کافی داده نمی شود.

افزون بر آن، کلی گویی، بهره گیری از سوژه های تکراری و کسل کننده، اجرای نمایش نامه های سرد و بی روح با حضور بازیگرانی نه چندان مسلط، صحنه پردازی تاریک و غبار آلود، صدای خشن ترومپت که از شب شهادت آغاز می شود و تا آخرین لحظه های روز، مخاطب را همراهی می کند و نمونه هایی مانند آن، در بازتاب دادن غم و اندوه و عزا ناموفق می نمایاند. درست است که ساخت این برنامه ها به انگیزه القای اندوه و غمِ شب شهادت بوده است، ولی استفاده بیش از اندازه از نمادهای عزا مانند شمع و صدای طبل و شیپور و... و افراط در پخش صحنه های تکراری و خسته کننده مانند نمای کتیبه ها و سیاه پوشی ها، خستگی روحی و کسالت مخاطب را در پی دارد.

باید دانست گسترش حال وهوای عزاداری در استفاده از این نمادها خلاصه نمی شود، بلکه می توان حتی بدون به کارگیری آن نیز این کار را عملی ساخت. برای نمونه، در بخش «کودک و نوجوان» پخش سرود جالبِ دو کبوتر، انیمیشن جذاب گریه نوزاد و نیز عزاداری هم آهنگ نوجوانان در استودیوی سیما در روز شهادت امام مجتبی علیه السلام بدون استفاده از روش های قدیمی و تکراری، برای بیننده بسیار جذاب و دیدنی جلوه می کند.

در گیر و دار تهاجم فرهنگی، از دست اندرکاران و برنامه سازان ساخت برنامه های مذهبی، انتظار بیشتری هست، ولی متأسفانه برخلاف این چشم داشتِ روز افزون، ضعف چشم گیری در فعالیت های رسانه در این زمینه دیده می شود. محتوای ضعیف بسیاری از برنامه ها، ضعف در موضوع شناسی برای بازتاب دادن مشکلات جامعه، جزیی نگری در بیان مشکلات فرهنگی و رها کردن دشواری های اساسی، رویکرد بیش از اندازه به نوع زندگی طبقه مرفه جامعه ـ که بخش کوچکی از جمعیت کشور را تشکیل می دهند، فاصله گرفتن از سنت های اسلامی و روی آوردن به مدگرایی ها و فرهنگ بیگانه، این توهم را در مخاطب برمی انگیزد که فعالیت رسانه در زمینه های فرهنگی ـ مذهبی، حالت رفع تکلیف به خود گرفته است و تنها برای رضایت احتمالی بافت مذهبی جامعه و برآوردن انتظارات آنان ساخته می شود. امید است با تغییر نگرش در این روند، رسانه به گونه ای موفق تر در این زمینه

عمل کند.

پیشنهادهای برنامه ای

اشاره

۱. تهیه گزارش از مکـان های مقـدس، تفریـح گاه ها، بناهای تاریخی، موزه ها، حوزه های علمیه، مساجـد بزرگ و جامع عالمان و بزرگان و اندیشمندان، جغرافیای طبیعی و شهر دمشق و آداب و رسوم مردم شام، در شناخت این منطقه، سهم بسزایی ایفا می کند.
۲. با توجه به خردسال بودن حضرت رقیه علیهاالسلام و رویدادهایی که برای ایشان پیش آمد، به نظر می رسد ساخت فیلم کارتونی از این رویـدادها، می توانـد رخـدادها و واقعیت هـای کربلا را از دریچه نگاه یک کودک سه ساله به دیگر کودکان القا کنـد و در شناساندن قیام حسینی به خردسالان، نقش اساسی داشته باشد.
۳. تهیه گزارش از خاطره های کسانی که به گونه ای با بارگاه پر شـکوه حضـرت رقیه علیهاالسـلام در ارتباط هسـتند؛ مانند خادمان حرم، بازاریان اطراف حرم و مردم کوچه و بازار دمشق که به زیارت حضرت رقیه علیهاالسلام می آیند.
۴. تهیه گزارش از کرامت هـای حضـرت رقیه علیهاالسـلام ، گفت وگـو بـا کسـانی که کرامـتی از حضـرت دیـده انـد و تهیه فیلم و نماآهنگ از این کرامت ها که جاذبه های ویژه ای دارد و در علاقه مند کردن جامعه به خاندان عصمت علیهم السلام مؤثر است.
۵. گفت وگو با زایران حضـرت که به امیـد برآورده شدن حاجت هایشان با دلی شکسـته، روی به آسـتان حضـرتش آورده اند. این گفت وگو سـبب می شود مخاطب درانگیزه یابی برای توسل به ائمه اطهار علیهم السـلام فعال تر شود و از متوسل نبودن به حضـرت در خود احساس کمبودی کند و سرانجام به جرگه عاشقان بپیوندد.
۶. گفت وگو بـا کسـانی که آرزوی زیارت حضـرت رقیه علیهاالسـلام را دارنـد. از آنان پرسـیده شود که اگر به حرم حضـرت رقیه علیهاالسـلام برویـد، از ایشان چه می خواهید. این پرسـش، راهکار خوبی برای دقیق شدن در حاجت ها و خواسـته های معنوی افراد است.
۷. معرفی شاعران و اشـعار جدیـدی که درباره حضـرت رقیه علیهاالسـلام سـروده شده است. هم چنین اجرای این سـروده ها و متون ادبی در شناخت و گرایش خردسالان و دیگر قشرهای جامعه به اهل بیت علیهم السلام مؤثر خواهد بود.
۹. فرهنگ سازی برای کودکان و نوجوانان. به دلیل مناسـبت سـنی که میان کودکان و نوجوانان با حضـرت رقیه علیهاالسـلام وجود دارد، زمینه درک بیشتری را در آنان پدید می آورد.
۱۰. موضوع هایی مانند فراخوان مقاله، یک جمله زیبا، نامه ای به حضـرت رقیه علیهاالسلام و... سبب باروری اندیشه جوانان دختر و پسر در زمینه درک مشکلات و سوگ های آن عزیز خواهد شد.
۱۱. اجرای نمایش های رادیویی و تلویزیونی که در آن ها از بازیگران کودک و نوجوان استفاده شده باشد.

متن مناسب برای نمایش

اشاره

در این جا برای نمونه سازی، از نوشـته های هنرمند متعهد، آقای سـید مهدی شـجاعی که در مورد خرابه شام نگاشته است، بهره می گیریم:

غریبه شام

خرابه، جایی است بی سقف و حصار، در کنار کاخ یزید که پیداست بعد از اتمام بنای کاخ، معطل مانده است. نه در مقابل سرمای شب، حفاظی دارد و نه در مقابل آفتاب طاقت سوز روز، سرپناهی.

تنها در گوشه ای از آن، سقفی در حال فروریختن است که جای امنی برای ماندن بچه ها نیست. وقتی یکی از کودکان با دیدن سقف، وحشت زده می شود و به احتمال فرو ریختن آن اشاره می کند، مأمور می خندد و به دیگری می گوید: «این ها را نگاه کن! قرار است فردا همگی کشته شوند و امروز نگران فرو ریختن سقف اند؟»

طبیعی است این کلام، ترس و وحشت بچه ها را بیشتر کند. اما حرف های امام تسلی و آرامش شان می بخشد: «عزیزانم! مطمئن باشید ما کشته نخواهیم شد. ما به مدینه برمی گردیم.» دل های بچه ها به امید آینده آرام می گیرد. اما به هر حال خرابه، خرابه است و جای زندگی کردن نیست.

چهره هایی که آسمان هرگز رنگ رویشان را ندیده است، باید در هجوم سرمای شب بسوزند و در تابش مستقیم آفتابِ ظهر، پوست بیندازند. انگار که لطیف ترین گل های گل خانه ای را به کویری ترین نقطه جهان، تبعید کرده باشند.

تو هنوز زن ها و بچه ها را در خرابه جای نداده ای، هنوز اشک هایشان را نَستُرده ای، هنوز آرامشان نکرده ای و هنوز گرد و غبار راه را از سر و رویشان نگرفته ای که زنی با ظرف غذا وارد خرابه می شود. به تو سلام می کند و ظرف غذا را پیش رویت می نهد. بوی غذای گرم در فضای خرابه می پیچد و توجه کودکانی را که مدت هاست جز گرسنگی نکشیده اند و جز نان خشک نچشیده اند، به خود جلب می کند.

تو زن را دعا می کنی و ظرف غذا را پس می زنی و به زن می گویی: «مگر نمی دانی که صدقه بر ما حرام است؟»

زن می گوید: «به خدا قسم! این صدقه نیست. نذری است بر عهده من که هر غریب و اسیری را شامل می شود».

تو می پرسی: «این چه عهد و نذری است؟!»

و او توضیح می دهد: «در مدینه زندگی می کردیم و من کودک بودم که به بیماری لاعلاجی گرفتار شدم. پدر و مادرم، مرا به خانه فاطمه بنت رسول اللّه بردند تا او و علی برای شفای من دعا کنند. در این هنگام پسری خوش سیما وارد خانه شد. او حسین فرزند آنان بود. علی علیه السلام او را صدا کرد و گفت: حسین جان! دستت را بر سر این دختر قرار ده و شفای او را از خدا بخواه. حسین، دست بر سر من گذاشت و من بلافاصله شفا یافتم. آن چنان که تاکنون به هیچ بیماری مبتلا نشده ام. گردش روزگار، مرا از مدینه و آن خاندان دور کرد و در اطراف شام جای داد. من از آن زمان نذر کرده ام که برای سلامتی آقایم حسین، به اسیران و غریبان احسان کنم تا مگر جمال آن عزیز را دوباره ببینم.»

تو همین را کم داشتی زینب! که از دل صیحه بکشی و پاره های جگرت را از دیدگانت فرو بریزی. و حالا این سجاد است که بایدتو را آرام کند و این کودکانندکه باید به دلداری تو بیایند.

در میان ضجه ها و گریه هایت به زن می گویی: «حاجت روا شدی زن! به وصال خود رسیدی. من زینبم؛ دختر فاطمه و علی و خواهر حسین و این سر که بالای دارالاماره نصب شده، سر همان حسینی است که تو به دنبالش می گردی و این کودکان، فرزندان حسین اند. نذرت تمام شد و کارت به انجام رسید.»

زن نعره ای از جگر می کشد و بی هوش بر زمین می افتد. تو پیش پیکر نیمه جان او زانو می زنی و اشک های مداومت را بر سر و صورت او می پاشی. زن به هوش می آید، گریه می کند، زار می زند، گیسوانش را می کند، بر سر و صورت می کوبد و دوباره از

هوش می رود. باز به هوش می آید. خود را بر خاک می کشد، بر پای کودکان بوسه می زند خاک پایشان را به اشک چشم می شوید و باز از هوش می رود. آن چنان که تو مجبور می شوی دست از تعزیت خود برداری و به تیمار این زن غریب بپردازی.

تو هنوز خود را باز نیافته ای و کودکان هنوز از تداعی این خاطره جگرسوز فارغ نشده اند که زنی دیگر با کوزه آبی در دست وارد خرابه می شود.

چهره این زن، اما برای تو آشناست. او تو را به جا نمی آورد اما تو خوب او را به یاد می آوری. چهره او از دوران کودکی ات به یاد مانده است. زمانی که به خانه مادرت زهرا می آمد و در کارهای مادرت، به او کمک می کرد.

او دختر کوچک و دوست داشتنی و شیرینی را در خاطره اش دارد به نام زینب که هر بار به خانه فاطمه می رفته، سراپای او را غرق بوسه می کرده است و او را در آغوش می گرفته و قلبش التیام می یافته است. آن چنان که تا سال ها کمک به کار خانه را بهانه می کرده تا با محبوبِ کوچک خود، تجدید دیدار کند و از آغوش او وام التیام بگیرد.

او سرگشته زینب شده، اما حوادثی او را از مدینه دور کرده و دست نگاهش را از جمال زینب کوتاه ساخته است و برای این که خدا، عطش اشتیاق او را به زلال وصال زینب فرو بنشاند، عهد کرده است که عطش غریبان و اسیران و در راه ماندگان را فرو بنشاند.

او باور نمی کند که تو زینبی! و چگونه ممکن است آن عقیله، آن دُردانه و عزیز کرده قوم وقبیله، اکنون ساکن خرابه ای در شام شده باشد؟! چگونه ممکن است آن بانوی بانوان عالم، رخت اسیری بر تن کرده باشد؟! انگار او و نقل خاطرات او تنها کاری که می کند، مشتعل کردن آتش عزای تو و بچه هاست... .

خرابه تا نیمه های شب، نه خرابه ای در کنار کاخ یزید که عزاخانه ای است در سوگ حسین و برادران و فرزندان حسین. بچه ها با گریه به خواب می روند و تو مهیّای نماز شب می شوی. اما هنوز قامت نشسته خود را نبسته ای که صدای دختر سه ساله حسین به گریه بلند می شود. گریه ای نه مثل همیشه؛ گریه ای وحشت زده؛ گریه ای به سان مار گزیده؛ گریه کسی که تازه داغ دیده. دیگران به سراغش می روند و در آغوشش می گیرند و تو گمان می کنی که اکنون آرام می گیرد و صبر می کنی.

بچه، بغل به بغل و دست به دست می شود، اما آرام نمی گیرد. پیش از این هم رقیه هرگز آرام نبوده است؛ از کربلا تا همین خرابه. لحظه ای نبوده که آرام گرفته باشد؛ لحظه ای نبوده که بهانه پدر نگرفته باشد؛ لحظه ای نبوده که اشکش خشک شده باشد و با زبان کودکانه اش، مرثیه نخوانده باشد.

انگار داغ رقیه بر خلاف سن و سالش، از همه بزرگ تر است. به همین دلیل، در تمام طول راه و همه منزل های بین راه، همه ملاحظه او را کرده اند. به دلش راه آمده اند، در آغوشش گرفته اند. دلداری اش داده اند، به تسلایش نشسته اند و یا دست کم پابه پای او گریسته اند. هر بار که گفته است: «کجاست پدرم؟ کجاست پناهگاهم؟» همه با او گریسته اند و وعده برگشت پدر از سفر را به او داده اند.

هر بار که گفته است: «سکینه جان! دل و جگرم از تکان های شتر آب شد»، دل و جگر همه برای او آب شده است. هر بار که گفته است: «عمه جان! از ساربان بپرس کی به منزل می رسیم؟» همه تلاش کرده اند که با نوازش او، سخن گفتن با او و دادن وعده های شیرین به او، رنج سفر را برایش کم کنند.

اما امشب انگار ماجرا فرق می کند؛ این گریه با گریه همیشه تفاوت دارد. این گریه، گریه ای نیست که به سادگی، آرام بگیرد و به زودی پایان پذیرد. انگار نه خرابه، که شهر شام را بر سرش گذاشته است. این دختر سه ساله، فقط خودش که گریه نمی کند؛ با مویه های کودکانه اش، همه را به گریه می اندازد و ضجه همه را بلند می کند.

تو هنوز بر سر سجاده ای که از سر بریده حسین می شنوی می گوید: «خواهرم! دخترم را آرام کن!» تو ناگهان از سجاده کنده می

شوی و به سمت سجاد می روی. او رقیه را در آغوش گرفته است، بر سینه چسبانیده است و مدام بر سر و روی او بوسه می زند و تلاش می کند با لحن شیرین پدرانه و برادرانه آرامش کند، اما موفق نمی شود.

تو بچه را در آغوش می گیری و به سینه می چسبانی و از داغ سوزنده کودك وحشت می کنی: «رقیه جان! رقیه جان! دخترم! نور چشمم! به من بگو چه شده عزیز دلم؟ بگو که در خواب چه دیده ای! تو را به جان بابا حرف بزن!»

رقیه که از شدت گریه به سکسکه افتاده است، بریده بریده می گوید: «بابا، بابا را در خواب دیدم. بابا خودش به من گفت بیا!»

تو با هر زبانی که بلدی و با هر شیوه ای که همیشه او را آرام می کرده ای، تلاش می کنی آرامش کنی و از یاد پدر غافلش گردانی، اما نمی شود. این بار دیگر نمی شود. گریه او، بی تابی او و ضجه های او، همه کودکان و زنان خرابه نشین را و سجاد را آن چنان به گریه می اندازد که خرابه یکپارچه گریه و ضجه می شود و صدا به کاخ یزید می رسد.

یزید که می شنود دختر حسین به دنبال سر پدر می گردد، دستور می دهد سر او را به خرابه بیاورند. ورود سر بریده امام به خرابه انگار تازه اول مصیبت است. رقیه خود را به روی سر می اندازد و مثل مرغ پرکنده پیچ و تاب می خورد. می نشیند، برمی خیزد، دور سر می چرخد، به سر نگاه می کند، بر سر و صورت و دهان خود می کوبد، خم می شود، زانو می زند، سر را در آغوش می کشد، می بوید، می بوسد. خونِ سر را با دست و صورت و مژگان خود می سترد و با خون خود که از دهان و گوشه لب ها و صورتش جاری شده، در می آمیزد. اشك می ریزد، ضجه می زند، صیحه می کشد، مویه می کند، روی می خراشد، گریه می کند، می خندد. تاول های پایش را به پدر نشان می دهد؛ شکوه می کند، دلداری می دهد، اعتراض می کند، تسلی می طلبد و خرابه و جان همه خراباتیان را به آتش می کشد.

ـ بابا! چه کسی محاسن تو را خونین کرده است؟

ـ بابا کی رگ های تو را بریده است؟

ـ بابا! چه کسی در این کوچکی مرا یتیم کرده است؟

ـ بابا! چه کسی یتیم را پرستاری کند تا بزرگ شود؟

ـ بابا! این زنان بی پناه را چه کسی پناه دهد؟

ـ بابا! این چشم های گریان، این موهای پریشان، این غریبان و بی پناهان را چه کسی دست گیری کند؟

ـ بابا! شب ها وقت خواب چه کسی برایم قرآن بخواند؟ چه کسی با دست هایش، موهایم را شانه کند؟ چه کسی با لب هایش، اشك هایم را بروبد؟ چه کسی سرم را بر زانویش بگذارد؟ چه کسی دلم را آرام کند؟

کاش مرده بودم؛ بابا! کاش فدای تو می شدم! کاش زیر خاك بودم! کاش به دنیا نمی آمدم! کاش کور می شدم و تو را در این حال و روز نمی دیدم. مگر نگفتند به سفر می روی بابا؟ این چه سفری بود که میان سر و بدنت فاصله انداخت؟ این چه سفری بود که تو را از من گرفت؟

ـ بابای شجاع من! چه کسی جرأت کرد بر سینه تو بنشیند! چه کسی جرأت کرد سر تو را از بدنت جدا کند؟ چه کسی جرأت کرد دخترت را یتیم کند؟

ـ بابا! کجا بودی وقتی ما را بر شتر بی جهاز نشاندند.

ـ تو کجا بودی بابا! وقتی به ما سیلی می زدند.

ـ بابا! کجا بودی وقتی آب را از ما دریغ می کردند.

ـ بابا! به ما گرسنگی می دادند.

ـ عمه ام را کتك می زدند.

ـ برادرم سجاد را به زنجیر بستند.

ـ بابا! شب ها در بیابان های تاریک و ترسناک رهایمان می کردند.

ـ بابا! تو کجا بودی وقتی مردم به ما می خندیدند.

ـ کجا بودی بابا! وقتی ما بر روی شتر خواب می رفتیم و از مرکب می افتادیم و زیر دست و پای شترها می ماندیم.

ـ بابا! کجا بودی وقتی مردم از اسیری ما شادی می کردند و پیش چشمان گریان ما می رقصیدند.

ـ کجا بودی بابا! وقتی بدن هایمان زخم شد و پوست صورتمان برآمد.

ـ بابا! کجا بودی وقتی عمه ام زینب، نمازهای شبش را نشسته می خواند و دور از چشم ما تا صبح گریه می کرد.

ـ کجا بودی بابا! وقتی از زخم های غل و زنجیرِ سجاد خون می چکید.

ـ بابا! جان من فدای تو باد که مظلوم ترین بابای عالمی! بابا! من این را می فهمم که تو فقط بابای من نیستی؛ بابای همه یتیمانی، پدر همه کودکانی امام دنیا و آخرتی، فرزند پیامبری، فرزند علی و فاطمه ای، پدر سجادی و پدر امامان بعد از خودی، تو برادر زینبی! من این را می فهمم و خوب می فهمم که تو بابای همه کودکان جهانی و می فهمم که همه دنیا به تو نیازمند است. اما الآن من بیش از همه به تو محتاجم و بیشتر از همه، فرزند توام، دختر توام، دردانه توام. هیچ کس به اندازه من غربت و یتیمی و نیاز دست های تو را احساس نمی کند. همه ممکن است بدون تو هم زندگی کنند، ولی من بدون تو می میرم. من از همه عالم به تو محتاج ترم. بی آب هم اگر بتوانم زندگی کنم، بی تو نمی توانم تو نفس منی. بابا! تو روح و جان منی! بی روح، بی نفس، بی جان، چه کسی تا به حال زنده مانده است؟ بابا! بیا و مرا ببر!

... زینب! زینب! زینب!

این جا همان جایی است که تو به اضطرار و درماندگی می رسی. این جا همان جایی است که تو زانو می زنی و مرگت را آرزو می کنی. تویی که در مقابل یزید و ابن زیاد، آن چنان استوار ایستادی که پشت نخوتشان را به خاک مالیدی، اکنون، این جا و در مقابل این کودک سه ساله احساس عجز می کنی. چه کسی می گوید این رقیه بچه است؟ فهم همه بزرگان را با خود دارد. چه کسی می گوید این دختر، سه ساله است؟ عاطفه همه زنان عالم را می پرورد. چه کسی می گوید این رقیه کودک است؟ زانوان بزرگ ترین عارفان را با ادراکش می لرزاند.

نگاه کن! اگر ساکت شده است، لب هایش را بر لب های پدر گذاشته و چهار ستون بدنش می لرزد. اگر صدایش شنیده نمی شود، تنهاگوش شنوای پدر را شایسته شنیدن یافته است.

نگاه کن زینب! آرام گرفت! انگار رقیه آرام گرفت.

دلت ناگهان فرو می ریزد و صدای حسین در گوش جانت می پیچید که رقیه را صدا می زند و می گوید: «بیا! بیا! دخترم! که سخت چشم انتظار تو بودم».

شنیدن همین ندا، عروج روح رقیه را برای تو محرز می کند. نیازی نیست که خودت را به روی رقیه بیندازی او را در آغوش بگیری، بدن سردش را لمس کنی و چشم های بازمانده و بی رمقش را ببینی. درد و داغ رقیه تمام شد. و با سکوت او انگار خرابه آرامش گرفت. اما اکنون ناگهان صیحه توست که سینه آسمان را می شکافد. انگار مصیبت تازه آغاز شده است. همه کربلا و کوفه و شام یک طرف و این خرابه یک طرف. همه غم ها و دردها و غصه ها یک طرف و غم رقیه یک طرف.

نه زنان و کودکان کاروان و نه سجاد و نه حتی فرشتگان آسمان نمی توانند تو را در این غم تسلی بخشند. چگونه تسلی دهند فرشتگانی که خود صاحب عزایند و پر وبالشان به قدری از اشک سنگین شده است که پرواز به سوی آسمان را نمی توانند. تنها حضور مادرت زهرا می تواند تسلی بخش جان سوخته تو باشد. پس خودت را به آغوش مادرت بسپار و عقده فرو خورده همه این

داغ ها و دردها را بگشا... .۱

سیدمهدی شجاعی

* هم چنین در این زمینه برنامه سازان گرامی می توانند از کتاب «رقیه در خرابه»۲ (که متن مناسبی برای اجرای نمایش نامه در مورد حضرت رقیه علیهاالسلام است)، بهره گیرند.

۱ . آفتاب در حجاب، سید مهدی شجاعی، ص ۲۱۳.

۲ . نک: رقیه در خرابه، حسین صبوری، قم، نشر جمال، ۱۳۷۹ ه . ش.

پرسش های مسابقه ای

۱ـ حضرت رقیه علیهاالسلام در کجا به دنیا آمد؟ مدینه

۲ـ حضرت رقیه علیهاالسلام دختر کدام امام معصوم است؟ امام حسین لیه السلام

۳ـ حضرت رقیه علیهاالسلام هنگام شهادت چند ساله بود؟ سه ساله (بنابر مشهور)

۴ـ حضرت رقیه در کجا از دنیا رفت؟ نام امروزی آن منطقه چیست؟ شام، کشور سوریه ـ شهر دمشق

۵ـ مرقد مطهر ایشان در کدام شهر است؟ دمشق؛ پایتخت سوریه

۶ـ حضرت رقیه علیهاالسلام با امام سجاد علیه السلام چه نسبتی داشت؟ خواهر و برادر بودند.

۷ـ چند تن از خواهران حضرت رقیه علیهاالسلام را نام ببرید؟ حضرت سکینه علیهاالسلام ، فاطمه کبری علیهاالسلام .

۸ـ حضرت زینب علیه السلام با حضرت رقیه علیهاالسلام چه نسبتی دارد؟ عمه حضرت رقیه علیهاالسلام بود.

۹ـ حضرت رقیه علیهاالسلام در زمان کدام پادشاه ستمگر وفات یافت؟ یزید بن معاویه.

۱۰ـ علت شهادت حضرت رقیه چه بود؟ اندوهِ مصیبت و هجران پدر

پرسش های مردمی

۱ـ در مورد حضرت رقیه علیهاالسلام چه می دانید؟

۲ـ آیا تاکنون کرامتی از ایشان دیده یا شنیده اید؟

۳ـ آیا تا به امروز به زیارت حضرت رقیه علیهاالسلام مشرف شده اید؟

۴ـ از زیارت حضرت رقیه علیهاالسلام چه خاطره ای دارید؟

۵ـ اگر به زیارت حضرت رقیه علیهاالسلام بروید، از او چه می خواهید؟

۶ـ چرا حضرت رقیه علیهاالسلام در شام درگذشت؟

۷ـ کدام ویژگی حضرت رقیه علیهاالسلام برجسته تر است؟

۸ـ انگیزه شما از زیارت حضرت رقیه علیهاالسلام چه بود؟

۹ـ هنگام مشاهده حرم با صفای حضرت رقیه علیهاالسلام نخست چه چیزی به ذهن شما خطور کرد؟

۱۰ـ چرا مردم به حضرت رقیه علیهاالسلام علاقه دارند؟

۱۱ـ اگر حضرت رقیه علیهاالسلام خواسته شما را برآورده کند، چه تغییری در زندگی خویش می دهید؟

۱۲ـ اگر در مجاورت حرم حضرت رقیه علیهاالسلام ساکن بودید، چقدر به زیارت او می رفتید؟

۱۳ـ آیا دوست داشتید حرم حضرت رقیه علیهاالسلام در ایران می بود؟

۱۴ـ برای مردم دمشق که حضرت رقیه علیهاالسلام در شهر آنان است، چه پیامی دارید؟

۱۵ـ آیا دوست دارید باز هم به زیارت حضرت رقیه علیهاالسلام بیایید، حتی اگر حاجت شما برآورده نشود؟

پرسش های کارشناسی

۱ـ چرا نام حضرت رقیه علیهاالسلام در کتاب های تاریخی قدیم نیست؟

۲ـ در مورد تاریخچه زندگانی حضرت رقیه علیهاالسلام توضیح دهید؟

۳ـ فضای اعتقادی شهر شام هنگام ورود اهل بیت علیهم السلام به این شهر چگونه بود؟

۴ـ تبلیغات بنی امیه در مورد شهیدان کربلا و مخفی نگه داشتن حقیقت قیام آنان تا چه اندازه موفق بود؟

۵ـ سیاست یزید از گرداندن اهل بیت علیهم السلام در شهرهای گوناگون چه بود؟

۶ـ چرا یزید مجبور شد اهل بیت علیهم السلام را از شام به وطن خودشان بازگرداند؟

۷ـ دلیل باب الحوایج بودن حضرت رقیه علیهاالسلام را چه می دانید؟

۸ـ در مورد شب وفات ایشان توضیح فرمایید؟

۹ـ از شخصیت و زندگانی کوتاه ایشان چه الگوهایی می توان گرفت؟

۱۰ـ فکر می کنید دلیل این همه علاقه و محبت مردم به ساحت مقدس ایشان چیست؟

۱۱ـ قصد یزید از آن همه آزاررسانی حتی به کودکان اهل بیت علیهم السلام چه بود؟

۱۲ـ بازتاب درگذشت حضرت رقیه علیهاالسلام در شام چه بود؟

۱۳ـ در مورد کینه دیرینه بنی امیه با اهل بیت علیهم السلام توضیح بفرمایید؟

۱۴ـ بنی امیه چقدر در انزوا و دور نگه داشتن اهل بیت علیهم السلام موفق بودند؟

۱۵ـ اسیری اهل بیت علیهم السلام در فروپاشی حکومت یزید چه سهمی داشت؟

پیام تسلیت گوینده

ای نوگل حسین و ای پرورش یافته دامان کربلا! رنج هجران پدر در کنج ویرانه به پایان رسید و گلستان محبت پدر پذیرای محبت کودکانه ات گردید و شب هجران سیاهت در گوشه خرابه به درخشش وصل روشن شد. این وصال بر تو تبریک و بر شیفتگان خانواده کریمت تسلیت باد.

خورشید در میان طبق به مهمانی کوکب محنت کشیده رفت و اندام ضعیف و کبود آن دختر نازنین را با گرمای خود التیام بخشید. رخ نیلگون خود را در تابش خورشیدی پدر گرفت و غریبانه با او به زمزمه نشست. خورشید، روح سبز کودک را در آغوش کشید و به آسمان برد و اهل خرابه را در حسرت دیدار گذاشت و کودکان احساس را در غم، تنها رها کرد. بر دل های حسرت زده تسلیت می گوییم.

ای دختر حسین و ای فرشته کوچک عفاف! چگونه با آن عمر کوتاه تر از گلت، آن همه مصیبت را در بلور نازک دل جای داده بودی؟ چگونه خورشید را در دریای خون و فراز نیزه ها و تشت زر دیدی؟

سلام بر تو و غم های بی شمارت! سلام بر آن بدن کبود شده ات از جور زمانه! سلام بر آن پاهای آبله بسته ات که چهل منزل را به شوق دیدار پدر در پی کاروان دوید و تو را به طواف کعبه خورشید رسانید! حَجَّت قبول، سعی ات گرامی باد!

ای شاه بیت صبر و شکیبایی! عطفِ جمله کمالی، در عین خردسالگی! آسمان شام از غم بی منتهایت، تیره بود و زمین تب دار اثر

تپش هـای ناموزون قلب رنجورت. اکنون در آغوش گرم پـدر آرام گیر که دیگر کسـی خواب کودکانه ات را نمی دزدد و عربـده های بی رحمی و زوزه های وحشت، قلب کوچکت را نمی لرزاند. آرام گیر که پدر به سـراغت آمده است تا رخ کبودت را نوازش دهد. دیدار مبارک!

پیکر نـازنینش، صـحنه هـای خـط سـیاه سـتم را نشان می داد و گیسوان پریشانش از فاجعه ای دردناک خبر داشت. پنجه های کینه، نقشـی خشن بر لوح کوچک صورتش کشـیده بود و دفترچه خاطرات دلش را از صـفحه های سیاه، پر کرده بود. اینک صفحه های آن را پیش رو گشاده ایم و بر تلخی آن اشک می ریزیم و این اندوه بی پایان را بر عاشوراییان تسلیت می گوییم.

زیرنویس تلویزیونی

ای رقیه!ای بزرگ ترین غم! پرواز کبوترِ کوچک جانت را از قفسِ تن کبود شده ات، تسلیت می گوییم.

ای رقیه!ای اسوه پرورش یافتگی در مکتب عاشورا! عروجت را گرامی می داریم.

ای نوگل پژمرده باغ حسین! پژمردنت در سیاهی و سرمای سخت غربت چه سهمگین بود.

ای ستاره کوچک، ولی بلند اختر آسمان کربلا! سوگ هجرانت فراموش نمی شود.

کتاب نامه

* قرآن کریم.

۱ـ ابن نما حلّی؛ مثیرالاحزان، قم، چاپ مدرسهٔ امام المهدی عج الله تعالی فرجه الشریف ، ۱۴۰۶ ه . ق.

۲ـ ابوالحسنی، علی؛ سیاهپوشی در سوگ ائمه نور، قم، نویسنده، چاپ الهادی، ۱۳۷۵ ه . ش.

۳ـ ابومخنف؛ مقتل ابی مخنف، قم، انتشارات بنی الزهرا، ۱۳۷۸ ه . ش.

۴ـ اربلی، عیسی؛ کشف الغمهٔ، بیروت، دارالکتاب الاسلامی، بی تا.

۵ـ پیشوایی، مهدی؛ شام؛ سرزمین خاطره ها، تهران، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۶۹ ه . ش.

۶ـ ــــــــــــــ؛ مجموعه جزوات کانون گفتمان دینی (نشست ۱۹)، قم، مرکز تحقیقات و پژوهش های حوزه علمیه قم، ۱۳۸۰ ه . ش.

۷ـ حایری، محمدمهدی؛ معالی السبطین، قم، منشورات الرضی، ۱۳۶۳ ه . ش.

۸ـ حیدری قاسمی، محمد؛ کتاب شناسی عاشورا، تهران، انتشارات اطلاعات،۱۳۷۸ ه . ش.

۹ـ خراسانی، ملاهاشم؛ منتخب التواریخ، تهران، انتشارات علمیه اسلامیه، بی تا.

۱۰ـ ربانی خلخالی، علی؛ ستاره درخشان شام، قم، انتشارات مکتب الحسین،۱۳۷۷ ه . ش.

۱۱ـ سازگار، غلام رضا؛ نخل میثم، قم، انتشارات حق بین، ۱۳۷۵ ه . ش.

۱۲ـ سبحانی، جعفر؛ فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام، تهران، انتشارات مشعر،۱۳۷۴ ه . ش.

۱۳ـ سبحانی، جعفر؛ فروغ ابدیت، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی،۱۳۷۳ ه . ش.

۱۴ـ سپهر، محمدتقی؛ ناسخ التواریخ، تهران، کتاب فروشی اسلامیه،۱۳۰۷ ه . ش.

۱۵ـ سید بن طاووس؛ لهوف، تهران، انتشارات جهان، ۱۳۴۸ ه . ش.

۱۶ـ شجاعی، سید مهدی؛ آفتاب در حجاب، تهران، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۷۷ ه . ش.

۱۷ـ شیخ مفید؛ الارشاد، مجموعه ۲ جلدی، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ه . ق.

۱۸ـ غفورزاده، محمدجواد؛ رستاخیز لاله ها، مشهد، انتشارات رستگار،۱۳۷۹ ه . ش.

۱۹ـ قزوینی، واعظ؛ ریاض القدس المسمی بحدائق الانس، تهران، کتاب فروشی اسلامیه، بی تا.

۲۰ـ قمی، شیخ عباس؛ سفینه البحار، دوره ۸ جلدی، قم انتشارات اسوه،۱۴۱۴ ه . ق.

۲۱ـ قمی، شیخ عباس؛ نفس المهموم، قم، مکتبه بصیرتی، ۱۴۰۵ ه . ق.

۲۲ـ مجلسی، محمدباقر؛ بحارالانوار، بیروت، مؤسسه الوفا، ۱۴۰۴ ه . ق.

۲۳ـ مجله نیستان، شماره ۸، اردیبهشت ۱۳۷۵ ه . ش.

۲۴ـ محدثی، جواد؛ فرهنگ عاشورا، قم، نشر معروف، ۱۳۷۶ ه . ش.

۲۵ـ محمدی اشتهاردی، محمد؛ سرگذشت جان سوز حضرت رقیه علیهاالسلام ، تهران،انتشارات مطهر، ۱۳۸۰ ش.

۲۶ـ ــــ ــــ؛ سوگ نامه آل محمد صلی الله علیه و آله، قم، انتشارات ناصر، ۱۳۷۴ ه . ش.

۲۷ـ مطهری، مرتضی؛ حماسه حسینی، قم، انتشارات صدرا، ۱۳۷۹ ه . ش.

۲۸ـ ملبوبی، محمدباقر؛ الوقایع و الحوادث، قم، کتاب فروشی خرد،۱۳۴۱ ه . ش.

۲۹ـ موسوی زنجان رودی، سید مجتبی؛ حضرت رقیه علیهاالسلام ؛ چاووش کربلا، قم،موسسه انتشاراتی شاکر، ۱۳۷۶ ه . ش.

۳۰ـ مهاجرانی، سید عطاءاللّه ؛ پیام آور عاشورا، تهران، انتشارات اطلاعات،۱۳۷۱ ه . ش.

۳۱ـ میرخلف زاده، علی؛ کرامات الحسینیهٔ، قم، نویسنده، ۱۳۷۷ ه . ش.

۳۲ـ میرخلف زاده، قاسم؛ حضرت رقیه علیهاالسلام ، قم، انتشارات روحانی،۱۳۸۰ ه . ش.

۳۳ـ نظری منفرد، علی؛ قصه کربلا، قم، انتشارات سرور، ۱۳۷۹ ه . ش.

کرامات السیدهٔ رقیهٔ

اشارهٔ

المولف : منتدیات شیعهٔ علی علیه السلام وفاطمهٔ الزهراء علیها السلام

ناشر :پایگاه رقیه – www.roghayeh.ne

لا یدخل الضریح الا الطاهر المرضی

یروی أحدهم حادثهٔ حصلت معه فیقول: اقدم لکم هذه الحادثهٔ والتی حصلت لی بمرقد السیدهٔ رقیهٔ علیها السلام بسوریهٔ، ذهبت لزیارهٔ سیدتی ومولاتی السیدهٔ رقیهٔ بنت الامام الحسین الشهید علیهم السلام، وعند الانتهاء من الزیارهٔ والتهجد داخل الضریح خرجت الی الصحن الشریف حیث إننی جلست هناک لما رأیته من روحانیهٔ وأیضاً قلت أنتظر وقت صلاهٔ المغرب لإقتراب الوقت. وعند جلوسی فی ذلک المکان رأیت شیء غریب لایصدق!! حیث أنه اتی شخص

من احدی الدول العربیهٔ (لا أدری من أی بلد بالتحدید)، وعند دخوله من باب الصحن الشریف

أخذ ینادی بأعلی صوته (السلام علیک یابنت الحسین.. السلام علیک یابنت رسول الله..

السلام علیک یابنت أمیر المؤمنین)، وفی نفس الوقت واضعاً حذائه بین ابطیه . أنا قلت فی نفسی (هذا الایمان وإلا فلا) وخصوصاً بأنه من عند الباب وهو ینادی بأعلی صوته

وبینما هو کذلک وعند اقترابه من باب الضریح فجأه توقف ذلک الرجل وتوقف نفسه وکأن احداً

كتم انفاسه وأخذ يدور حول نفسه عدة مرات، فأسرع خدم الضريح

واخرجوه للخارج وحينها عادت له انفاسه...

فحينها بدأ دورى وأخذنى الفضول لأستكشف الحقيقة.. فذهبت الى خدمة المرقد الشريف فسألتهم بما حصل مع ذلك الرجل ومالذى جعله فجاة يتوقف ويدور حول نفسه! فأجابنى بكلمة واحدة فقط، قال لى الرجل ثمل (سكران). عندها ذرفت دموعى وبكيت لعظمة وشأن أهل البيت عند رب العزة والجلالة وأيقنت بأنهم مطهرون طاهرون لم يدنسهم أى شىء، وما حصل للرجل هو امتناع من الله سبحانه وتعالى له لكى لا يدخل الضريح لأنه لا يدخل ذلك الضريح الا الطاهر المرضى .

شيعتنى رقية

أحدهم يروى عن سبب تشيعه فيقول: أحببت أن أكتب عن سبب استبصارى اذ يتلخص السبب فى كلمة واحدة وهى ((رقية))، ان اسم رقية فى الحقيقة الذى أعنيه هنا فى الحقيقة لم أكن أعرف عنه شئ, ولكن بعد البحث الكبير الذى قمت به منذ شهر رمضان الماضى وحتى الآن ونحن فى عام ٢٠٠٧ م صادفنى فيلما بعنوان" موكب الإباء، "كان هذا الفيلم وسيلتى للتعرف على السيدة الكريمة بنت الامام الحسين عليه السلام أعنى بذلك السيدة رقية تلك الطفلة التى لم تبلغ عامها الخامس, فى الحقيقة لم نكن ندرى شيئا عن الفظائع التى أعقبت جريمة كربلاء حيث سيق آل بيت النبوة سبايا فى عهد يزيد بن معاوية بن أبى سفيان لعنهم الله جميعاً. من خلال هذا الفيلم تعرفت على السيدة رقية عليها السلام وفى الحقيقة لقد تألمت كثيرا عما حدث من فظائع تجاه أعظم خلق الله قاطبة آل بيت أعظم خلق الله سيدنا محمد صل الله عليه وآله وسلم، وخاصة الفجيعة العظمى وهى موت الحبيبة السيدة رقية حال رؤية رأس أبيها الامام الحسين عليه السلام وفمها فى فم أبيها تشتم رائحته. ولما كنت أعلم مدى حب البنت لأبيها وحب الأب لإبنته هذا الحب العظيم، شعرت بكل كيانى يرتجف ولم أتمالك نفسى لأننى كنت فى دهشة بالغة من هذه الأحداث لم أصدق حدوثها من الأصل وأخذت أبحث عن الحقيقة من الكتب التى كتبت فيها وتوصلت الى أن كل ما شاهدته فى الفيلم نقطة من محيط وما خفى كان أعظم رغم أن الله عز وجل أنعم علينا بأبحاث كثيرة والقاء الكثير من المحاضرات والكثير منها على الانترنت ورغم أنى بعد هذه الابحاث كنت أعلم بأن المذهب الشيعى هو المذهب الحق الا أننى وجدت تسويف أمر اعلان التشيع حتى أستزيد من الأبحاث, الا أننى بعدما شاهدت فيلم" موكب الاباء "وتحققت من صحة أحداثه قررت على الفور إعلان تشيعى فى غرفة أخى الحبيب رفيق الموسوى ولا سيما وأننى كنت قد عاهدتهم أننى سألقى محاضرة عن أحداث ما بعد كربلاء. لم أكن أظن أن الله سبحانه وتعالى سيقدر لى أن أشاهد فيلم موكب الاباء والتعرف عن السيدة رقية, بل لم يكن فى الحسبان وفى هذا الوقت الراهن اتخاذ قرار اعلان التشيع, ولما انتهيت من البحث قررت اعلان التشيع بعد محاضرتى وكان هذا القرار مفاجئاً لكل الاخوة والاخوات اذ لم يعلم أحد أننى سأعلن تشيعى فى هذا الوقت وكان ذلك فى يوم الثانى عشر من مايو عام ٢٠٠٧ م , فلما سئلت عن سبب تشيعى قلت لهم شيعتنى رقية... سلام الله على حبيبتى رقية التى شيعتنى واضطرتنى واستفزتنى حتى ألجأتنى الى سرعة اعلان تشيعى دون تسويف...

شفاء طفلة مسيحية

كانت عائلة مسيحية تسكن الشام، لديها طفلة مصابة بالشلل ولا تستطيع المشى، وقد عرضوها على أطباء فى سوريا وخارجها فعجزوا عن مداواتها . وفى أحد الأيام جاء والد الطفلة وأمها إلى مرقد السيدة رقية بنت الحسين عليهما السلام، فطلبت الأم السماح لها بالجلوس على عتبة باب السيدة رقية سلام الله عليها فسمحوا لها، وبعد جلوسها على عتبة الباب، أخذها النعاس وراحت فى نوم عميق، وفى منامها رأت : أن طفلة قد فتحت باب دارها وذهبت إلى غرفة ابنتها المريضة وأيقظتها من نومها وطلبت منها النهوض من مقعدها واللعب معها. فقالت لها الطفلة: أنا مريضة ولا أستطيع القيام واللعب معك . فقالت لها: أنا أتيت للعب معك فيجب عليك القيام

فسحبتها من مكانها، وقالت لها: تعالى نلعب فما كان من الطفلة إلا أن قامت وراحت تلعب معها وهى فرحة. عندها استيقظت الأم من منامها وهى فى دهشة واستغراب وطلبت من زوجها الذهاب فوراً إلى البيت لأنها رأت شيئاً عجيباً يكاد لا يصدق، فذهبوا فوراً إلى البيت وعندما طرقوا باب البيت وإذا بإبنتهم المريضة هى التى تفتح الباب، وتستقبلهم حتى أنهم لم يصدقوا ما أمامهم وماذا حدث، وابنتهم وسطهم فرحة فقالوا لها: ماذا حدث؟ قالت: عند خروجكم من البيت وبعد ساعة وإذا بطفلة واقفة على رأسى وتقول لى: استيقظى وتعالى نلعب. فقلت لها: أنا مريضة ولا أستطيع القيام فكيف ألعب معك. فقالت : يجب عليكِ القيام، فسحبتنى نحوها وقمت ألعب معها وها أنا كما ترونني. فقالت الأم : نعم لقد صدقت الرؤيا، إنى رأيت الطفلة التى دخلت عليكِ فى المنام وقصّت ما رأت على زوجها عندها علموا أن هذه الطفلة هى السيدة رقية بنت الإمام الحسين عليهما السلام. وهذا الأمر من كرامات هذه العلوية المظلومة بفضل الله . لا علاج لابنتك:

ذكر سماحة حجة الإسلام السيد عسكر حيدرى , وهو من طلاب الحوزة العلمية الزينبية فى الشام الكرامة التالية: يُقال أنه فى أحد الأيام أقبلت إمرأة مسيحية مع طفلتها المشلولة الى سوريا بعد أن أجابها أطباء لبنان وأخبروها بأن لا علاج لابنتك، ولحسن الحظ أنها استأجرت منزلاً كان قريباً من حرم السيدة رقية عليها السلام واتخذته كمقرٍ لها أثناء تواجدها فى سوريا لمعالجة طفلتها المريضة . وفى أحد الأيام شاهدت المرأة أفواجاً من الناس يقبلون إلى الحرم الشريف مما أثار تعجبها وتساؤلها فقالت: ما الخبر؟ ولماذا يأتى هؤلاء الناس إلى هنا؟ وما هى المناسبة؟ فقالوا لها : إن اليوم هو يوم عاشوراء وهذا حرم السيدة رقية بنت الإمام الحسين سلام الله عليهما، والناس يأتون لإقامة العزاء عند مرقدها الطاهر، وإذا بالمرأة تترك طفلتها فى البيت وتذهب إلى الحرم الشريف وتتوسل بالسيدة رقية عليها السلام، وتلحّ عليها فى قضاء حاجتها بكل إخلاص, إلى أن فقدت الوعى وغشى عليها, وفيما هى كذلك, أحست المرأة أنّ شخصا يقول لها: قومى واذهبى إلى بيتك فإن ابنتك بقيت وحيدة ولا أحد معها وقد شافاها الله تعالى .وبالفعل فقد استيقظت المرأة وذهبت إلى منزلها وإذا بها تجد طفلتها تلعب وكأن لم يكن بها شىء أصلاً, آنذاك تساءلت الأم وقالت: ما الخبر؟ وكيف تحسن حالك؟ قالت البنت: عندما خرجتِ من المنزل دخلت الدار طفلة اسمها رقية وقالت لى: قومى لنلعب معاً، ثم إنها قالت لى: قولى بسم الله الرحمن الرحيم لتستطيعى القيام والنهوض على قدميك، ثم إنها أخذت يدى وأوقفتنى وقد أحسست منذ ذلك الوقت أننى قد شُفيت من المرض وبينما كانت الطفلة تحدثنى إذا بكِ تفتحين الباب, فقالت: لقد جاءت أمكِ واختفت. يقولون على أثر هذه الكرامة للسيدة رقية عليها السلام اهتدت المرأة المسيحية ودخلت فى مذهب الحق مذهب أهل البيت عليهم السلام. ليقل للوالى أن يعمر قبرى ولحدى:

قال الخراسانى فى (منتخب التواريخ): قال لى العالم الجليل الشيخ محمد على الشامى وهو من العلماء فى النجف الأشرف:كان لجدى من أمى السيد إبراهيم الدمشقى الذى يصل نسبه إلى السيد مرتضى علم الهدى والذى عمر أكثر من تسعين سنة، ثلاث بنات وكان محروماً من البنين. وفى احدى الليالى رأت ابنته الكبرى رقية بنت الإمام الحسين عليهما السلام فى المنام وقالت لها: قولى لأبيك أن ماء وقع بين قبرى ولحدى مما آذى بدنى، وليقل للوالى أن يعمر قبرى ولحدى. فذكرت الفتاة رؤياها لأبيها ولكن سيد إبراهيم لم يهتم بذلك خوفاً من الأمويين. وفى الليلة الثانية رأت الفتاة الثانية الرؤيا نفسها وذكرتها لأبيها ولم يتهم بها. وفى الليلة الثالثة رأت الفتاة الثالثة الرؤيا نفسها وذكرتها لأبيها ولم يرتب أثرا. وفى الليلة الرابعة رأى سيد إبراهيم رقية فى المنام وقالت له بلهجة حادة وعتاب : لماذا لم تُخبر

الوالى؟ فإستيقظ السيد من النوم وذهب صباحاً إلى والى الشام وذكر للوالى رؤياه.

فأمر الوالى علماء وصلحاء الشام من السنة والشيعة بالاغتسال وارتداء ثياب طاهرة ? وقال: كل من يفتح قفل باب الحرم المقدس? يذهب وينبش القبر الشريف ويخرج الجسد المطهر لرقية كى يتم تعمير القبر الشريف. إغتسل العلماء والصالحون من الشيعة والسنة بمنتهى الآداب وارتدوا ملابس طاهرة ?ولم يفتح القفل على إلا على يد المرحوم السيد إبراهيم الدمشقى فدخلوا الحرم ولم يؤثر

معول أی شخص فی الأرض إلا معول سید إبراهیم. وبعد ذلک أخلوا الحرم وفتحوا اللحد فرأوا بدن رقیة وکفنها بین اللحد سلیمین. ولکن کان هناک ماء کثیر بین اللحد فأخرج السید بدنها الشریف من اللحد ووضعه علی رکبته ثلاثة أیام وبکی حتی تم تعمیر لحد المخدرة. وعندما کان یحین وقت الصلاة کان السید یضع بدنها علی شیء طاهر ? وبعد الصلاة کان یرفعه ویضعه علی رکبته حتی انتهی تعمیر القبر واللحد، ودفن السید بدن بنت الإمام الحسین علیهما السلام ومن کرامة رقیة لم یحتج السید فی تلک الأیام الثلاثة إلی ماء وطعام وتجدید وضوء. عند دفنها طلب السید من الله تعالی أن یرزقه ابناً، وببرکة البنت الصغیرة للإمام الحسین علیهما السلام، استجاب الله تعالی دعاء السید ورزقه فی سن یتجاوز تسعین سنة إبناً سماه مصطفی. وکتب والی الشام تفصیل هذه القصة عبد الحمید، فأوکل سدنة الحرم المطهر لزینب ورقیة والمرقد الشریف لأم کلثوم وسکینة إلی سید إبراهیم. وقد وقعت هذه القضیة فی حوالی عام الف ومئتین وثمانین.

منزلی هدیة لحضرتک

نقل احد العلماء عن احد خدام حرم السیدة رقیة(ع)وهو ما للعوام ویفتخر بهذه الخدمة وکان أبوه من خدام الحرم یقول: فیما کان مسؤولو حرم السیدة رقیة علیها السلام یشترون المنازل المجاورة لتوسعة المرقد الشریف رفض أحد الیهود أو النصاری المجاورین للحرم ان یبیع منزله وبقی یصر علی ذلک، علماً أنهم عرضوا علیه أکثر من ضعفی قیمة منزله الا إنه رفض وبقی یعاند بکل اصرار. وبعد مدة من الزمن حملت زوجته، وقبل ولادتها أخذها الی بعض الاطباء لمعاینة حالتها فأخبروه ان الام والطفل معرضان للخطر ولذلک یجب أن یبقیا تحت إشراف الأطباء فی تلک الفترة. یقول الرجل: عندما أخذ الطلق من زوجتی مأخذه أخذتها الی المستشفی ورجعت الی حرم السیدة رقیة علیها السلام، وبقیت أتوسل بها وقد عاهدتها بأنها اذا تشفعت لی بسلامة
زوجتی وطفلی فإننی أهدی المنزل الیها. بقیت فترة أتوسل بها ثم ذهبت الی المستشفی فوجدت زوجتی جالسة علی سریر وفی حجراها طفل وهما فی أحسن حال وهی تقول: این ذهبت؟! قلت: لقد کان لدی أمر مهم ذهبت لأدائه، فقالت: لا لقد ذهبت وتوسلت بإبنة الامام الحسین علیه السلام، قلت: من أین عرفت؟ قالت:عندما کنت أعانی من آلام الطلق أغمی علی واذا بطفلة صغیرة دخلت الغرفة وقالت: لا تقلقی، لقد طلبت من الله تعالی سلامتک أنت وطفلک وهو ولد، ثم انها قالت: ابلغی سلامی الی زوجک وقولی له أن یسمیه حسین، فقلت لها: من أنت؟
قالت انا رقیة بنت الامام الحسین علیهما السلام.

رثاء علی ابنتی رقیة

قال المرحوم محدث زادة ابن المرحوم الحاج الشیخ عباس القمی (صاحب مفاتیح الجنان): اصبت بمرض شدید وکانت حنجرتی تؤلمنی کثیرا وقد أشار جمیع الاطباء الی ان مرضی غیر قابل للعلاج ولم یکن ثمة أمل بتحسن صحتی وقال الاطباء یجب ان لا تخطب من علی المنبر لقد تمزقت أوتارک الصوتیة حتی إن الکلام ممنوع علیک. لم اکن اعلم ماذا أصنع وقد تألمت کثیرا وذات لیلة جلست نحو القبلة وبدات أطرح همومی علی الامام الحسین علیه السلام والدموع تسیل علی خدی وتغیر حالی ونمت وفی عالم الرؤیا وجدت نفسی عند الامام أبی عبدالله علیه السلام والتفت الی ذلک الامام الهمام وقلت یا امامی لقد خطبت علی المنبر فترة طویلة وقمت بخدمتک ماذا جری الان حتی لم یعد مسموحا لی بالکلام وکان هناک سید مکرم جالس قرب الامام الحسین علیه السلام التفت الی الامام وقال: ما مضمونه یا محدث زادة لماذا لا تقول لهذا السید أن یقرا لک رثاء علی ابنتی رقیة اقتربت من السید وقلت: له هل بالامکان أن تقرا لی رثاء علی رقیة فقال: اننی لا اقر رثاء. فقلت : ان الامام دعاک الی ان تقرأ رثاء علی رقیة، بدأ السید بقراءة الرثاء وکان یقرأه علی السیدة رقیة بصورة مؤلمة وقد تألمت جدا علی المصیبة وارتفع صوت صیاحی وبکائی وانا فی عالم الرؤیا

واستیقظ الاولاد من النوم علی صوت صیاحی وأیقظونی وقالوا: یا أبتاه لماذا تبکی هکذا؟! لماذا ذرفت کل هذه الدموع؟! وکانت الدموع سالت علی جمیع وجهی ولما استیقظت نهضت وبدأت أتکلم ولم یکن فی حنجرتی أثر للمرض ولغرض التأکد أکثر راجعت الطبیب صباح الیوم التالی وطلبت منه أن یفحصنی. نظر الطبیب الی حنجرتی وفی یده مصباح یعمل بواسطة البطاریة ولعله رأی شیئا عجیبا سألنی بإستغراب أی طبیب راجعت منذ لیلة امس حتی الان؟! وما هو الدواء الذی تناولته؟! لا ـ یمکن لأی طبیب أن یرمم أوتارک الصوتیة هکذا وأضاف یا محدث زاده قل أین کنت اللیلة الماضیة ماذا جری؟! فقلت : کنت فی اللیلة الماضیة عند الطبیب الصغیر للامام الحسین علیه السلام السیدة رقیةعلیها السلام وقد شافتنی ثم ذکرت له الموضوع القصة المحزنة للسیدة رقیة علیها السلام.

المصدر: منتدیات شیعة علی علیه السلام وفاطمة الزهراء علیها السلام

نام رقیه سلام الله علیها در تاریخ

مشخصات کتاب

نویسنده: محمد رضایی

ناشر : پایگاه شمیم نینوا

نام رقیه در تاریخ

این نام ویژه تاریخ اسلام نیست، بلکه پیش از ظهور پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) نیز این نام در جزیرة العرب رواج داشته است. به عنوان نمونه، نام یکی از دختران هاشم (نیای دوم پیامبر (صلی الله علیه و آله)) رقیه بود که عمه حضرت عبدالّله، پدر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به شمار می‌آید.(۱) نخستین فردی که در اسلام به این اسم، نام گذاری گردید، دختر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و حضرت خدیجه بود. پس از این نام گذاری، نام رقیه به عنوان یکی از نام‌های خوب و زینت بخش اسلامی درآمد. امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) نیز یکی از دخترانش را به همین اسم نامید که این دختر بعدها به ازدواج حضرت مسلم بن عقیل (علیه‌السلام) درآمد. این روند ادامه یافت تا آن جا که برخی دختران امامان دیگر مانند امام حسن مجتبی (علیه‌السلام)،(۲) امام حسین (علیه‌السلام) و دو تن از دختران امام کاظم (علیه‌السلام) نیز رقیه نامیده شدند. گفتنی است، برای جلوگیری از اشتباه، آن دو را رقیه و رقیه صغری می‌نامیدند.(۳)

پژوهشی در دیدگاه‌های تاریخی در مورد حضرت رقیه علیهاالسلام

در بعضی کتاب‌های تاریخی، نام حضرت رقیه (علیهاالسلام) آمده، ولی در بسیاری از آن‌ها نامی از ایشان برده نشده است. این احتمال وجود دارد که تشابه اسمی میان فرزندان امام حسین (علیه‌السلام)، سبب پیش آمدن این مسأله شده باشد. هم چنان که بعضی از کتاب‌ها به این مسأله اذعان دارند و بنابر نقل آن‌ها، حضرت رقیه (علیهاالسلام) همان فاطمه صغری (علیهاالسلام) است. در چگونگی درگذشت ایشان نیز اختلاف نظر وجود دارد که در این جا به این دو مسأله خواهیم پرداخت.

طرح بحث

برای روشن شدن این مطلب، بحث را با طرح یک پرسش بنیادین و بسیار مشهور آغاز می‌کنیم که: آیا نبودن نام حضرت رقیه

(علیهاالسلام) در شمار فرزندان امام حسین (علیه‌السلام) در کتاب‌های معتبری چون ارشاد مفید، اعلام الوری، کشف الغمهٔ و دلائل الامامهٔ، بر نبودن چنین شخصیتی در تاریخ دلالت دارد؟ با بیان چند مقدمه، پاسخ این پرسش به خوبی روشن می‌شود: ۱) در دوره زندگانی ائمه اطهار (علیهم‌السلام) و در صدر اسلام مسائلی مانند کمبود امکانات نگارشی، اختناق شدید حکمرانان اموی، کم توجهی به ثبت و ضبط جزئیات رویدادها، فشار حکومت بر سیره نویسان، جانب داری‌ها و... سبب بروز بعضی اختلافات در نقل مطالب تاریخی می‌شده است. ۲) در اثر تاخت و تازها و وجود بربریت و دانش ستیزی بعضی حکمرانان، بسیاری از منابع ارزشمند از میان رفته است. به همین دلیل، این گمان تقویت می‌شود که چه بسا بسیاری از این اسناد و منابع معتبر، در جریان این درگیری‌ها، از بین رفته و به دست ما نرسیده است. ۳) تعدد فرزندان، تشابه اسمی و به ویژه سرگذشت‌های شبیه در مورد شخصیت‌های گوناگون تاریخی و گاه وجود ابهام در گذشته‌ها و پیشینه زندگی افراد، امر را بر تاریخ نویسان مشتبه کرده است. همان گونه که این مسأله در مورد دیگر شخصیت‌های تاریخی ـ حتی در جریان قیام عاشورا ـ نیز به چشم می‌خورد. ۴) همان گونه که پیش‌تر گفته شد، امام حسین (علیه‌السلام) به دلیل شدت علاقه به پدر بزرگوار و مادر گرامی‌شان، نام همه فرزندان خود را فاطمه و علی می‌گذاشتند. این امر خود منشأ بسیاری از سهوِ قلم‌ها در نگاشتن شرح حال زندگانی فرزندانِ امام حسین (علیه‌السلام) گردیده است. قراین و شواهدی نیز در دست است که رقیه (علیهاالسلام) را فاطمه صغیره می‌خوانده‌اند. احتمال دارد همین موضوع سبب غفلت از نام اصلی ایشان شده باشد.(۵) بنابراین، نیامدن نام حضرت رقیه (علیهاالسلام)، در کتاب‌های تاریخی، اگر چه شک در وجود تاریخی او را بسیار تقویت می‌کند، اما هرگز دلیل بر نبودن چنین شخصیتی در تاریخ نیست. افزون بر آن، مهم‌ترین دلیلِ فراموشی یا کم رنگ شدن حضور این شخصیت، زندگانی کوتاه ایشان است که سبب شده ردّ کمتری از ایشان در تاریخ به چشم بخورد. در مورد حضرت علی اصغر (علیه‌السلام) نیز به جرأت می‌توان گفت: اگر شهادت او بحبوحه نبرد و وجود شاهدان بسیار بر این جریان نبود، نامی از حضرت علی اصغر (علیه‌السلام) نیز امروز در بین کتاب‌های معتبر شیعه به چشم نمی‌خورد؛ زیرا تاریخ‌نویسی فنی است که با جمع آوری اقوال سر و کار دارد که بسیاری از آن‌ها شاهد عینی نداشته و به صورت نقل قول گرد هم آمده است. تنها موضوعی که در آن مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد، درستی و یا نادرستی آن از حیث ثقه بودن راوی است که البته این موضوع فقط در تاریخ اسلام وجود دارد. اما به عنوان نمونه، در بحث حدیث، معرفه‌ها و مشخصه‌های دیگری نیز برای سنجش درستی اخبار، موجود می‌باشد که خبر را با تعادل و نیز تراجیح، علاج معارضه و تزاحم، بررسی دلالت و عملیات‌های دیگر مورد بررسی قرار می‌دهند. افزون بر مطالب بالا، دو شاهد قوی نیز بر اثبات وجود ایشان در تاریخ ذکر شده است. ابتدا گفتگویی که بین امام و اهل حرم در آخرین لحظات نبرد حضرت سیدالشهدا (علیه‌السلام) هنگام مواجهه با شمر، رخ می‌دهد. امام رو به خیام کرده و فرمودند": اَلا یا زِینَب، یا سُکَینَهٔ! یا وَلَدی! مَن ذَا یَکُونُ لَکُم بَعدِی؟ اَلا یا رُقَیّه وَ یا اُمِّ کُلثُوم! اَنتم وَدِیعَهُ رَبِّی، اَلیَومَ قَد قَرَبَ الوَعدُ؛" ای زینب، ای سکینه! ای فرزندانم! چه کسی پس از من برای شما باقی می‌ماند؟ ای رقیه و ای ام‌کلثوم! شما امانت‌های خدا بودید نزد من، اکنون لحظه میعاد من فرارسیده است.(۶) هم چنین در سخنی که امام برای آرام کردن خواهر، همسر و فرزندانش به آنان می‌فرماید، آمده است: «یا اُختَیاه، یا اُم کُلثُوم وَ اَنتِ یا زَینَب وَ اَنتِ یا رُقَیّه وَ اَنتِ یا فاطِمَه و اَنتِ یا رُباب! اُنظُرنَ اذا أنَا قُتِلتُ فَلا تَشقَقنَ عَلَیَّ جَیباً وَ لا تَخمُشنَ عَلَیَّ وَجهاً وَ لا تَقُلنَ عَلَیَّ هِجراً»؛ خواهرم ،ام کلثوم و تو ای زینب! تو ای رقیه و فاطمه و رباب! سخنم را در نظر دارید [و به یاد داشته باشید] هنگامی که من کشته شدم، برای من گریبان چاك نزنید و صورت نخراشید و سخنی ناروا مگویید.(۷) در مورد تشابه اسمی رقیه (علیهاالسلام) و فاطمه صغیره به یک جریان تاریخی اشاره می‌کنیم. مسلم گچ‌کار از اهالی کوفه می‌گوید: «وقتی اهل بیت (علیهم‌السلام) را وارد کوفه کردند، نیزه داران، سرهای مقدس شهیدان را جلوی محمل زینب (علیهاالسلام) می‌بردند. حضرت با دیدن آن سرها، از شدت ناراحتی، سرش را به چوبه محمل کوبید و با سوز و گداز شعری را با این مضامین سرود: ای هلال من که چون بدر کامل شدی و در خسوف فرورفتی! ای پاره دلم! گمان نمی‌کردم روزی مصیبت تو را

ببینم. برادر! با فاطمه خردسال و صغیرت، سخن بگو که نزدیک است دلش از غصه آب شود. چرا این قدر با ما نامهربان شده ای؟ برادرجان! چقدر برای این دختر کوچکت سخت است که پدرش را صدا بزند، ولی او جوابش را ندهد.»(۸) حضرت زینب (علیهاالسلام) در این شعر از رقیه (علیهاالسلام) به فاطمه صغیره یاد می‌کند و این مسأله را روشن می‌کند که فاطمه صغیره که در بعضی از کتاب‌ها از او یاد شده، همان دختر خردسالی است که در خرابه شام جان داده است.

پی نوشتها

۱ـ ر.ک: مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ ه . ق، ج۱۵، ص۳۹. ۲ ـ الارشاد، ج۲، ص۲۲. ۳ ـ همان، ص۳۴۳. ۴ـ محمدی اشتهاردی، محمد، سرگذشت جان سوز حضرت رقیه (علیهاالسلام)، تهران، انتشارات مطهر، ۱۳۸۰ ه . ش، ص ۱۲. ۵ـ جمعی از نویسندگان، موسوعهٔ کلمات الامام الحسین (علیه‌السلام)، قم، دارالمعروف، چاپ اول، ۱۳۷۳ ه . ش، ص ۵۱۱. ۶ ـ ابن طاووس، ابوالقاسم ابوالحسن بن سعدالدین، اللهوف علی قتلی الطفوف، قم، انتشارات اسوه، چاپ اول، ۱۴۱۴ ه . ق، ص ۱۴۱؛ اعلام الوری، ص ۲۳۶،(با اندکی تغییر(. ۷ـ قمی، شیخ عباس، نفس المهموم، تهران، مکتبهٔ‌الاسلامیهٔ، ۱۳۶۸ ه . ق، ص ۲۵۲؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۵.

نقش کودکان در بالندگی حماسه عاشورا

مشخصات کتاب

پدید آورنده : ابوالفضل هادی منش

ناشر : مجله حوزه

مقدمه

حماسه شکوهمند روز دهم سال ۶۱ هجری، نگارینه ای از زیباترین طرح ها و نقش ها را در تاریخ حک نمود.

حماسه از سرخی خون

برترین رادمردان خدا، خامه گرفت و دست نقاش چیره شهادت که از آستین بزرگ آموزگار آن، حضرت حسین(علیه السلام) بیرون آمده بود، بر

پرده کربلا، در آن ساعتی که عقربه های آفرینش لحظه عروج را نشان می دادند، چشم نوازترین تصویر را به نقش کشید.منشور درخشنده عاشورا که تابناکی خود را از درخشش خورشید کربلا و ستارگانی که گرد منظومه آن نورافشانی می کردند. با عرفان و حماسه خود چراغ فرا راه بشر روشن نمودند که تا روز رستاخیز، راه آزاد زیستن و سربلند رهیدن را به بشریت نشان داد.در این رهگذر، هر یک از آزاد مردان و شیر زنان عاشورا، به سهم خود بر اعتلا و سربلندی این حماسه افزودند اما کربلا از حماسه کودکانی که در این سفر جاودانه، هم پای ایثارگران و جانبازان عاشورا، چکامه حضور سرودند، خاطره ها بر لوح سینه دارد. کودکان بی گناهی

که طعمه آتش افروزی پست ترین آفریدگان خدا شدند. کودکانی که در جنگی نابرابر قربانی زراندوزی و زور مداری حریص ترین شغالان

بیشه طمع ورزی گشتند. کودکانی که در خون طپیدن پدران و برداران خود را پیش روی خویش دیدند، مبارزه با ستم و فریاد در برابر تفرعن را

آموختند و به پدران و برادران خویش اقتدا نمودند. آنان اگر چه نجنگیدند اما حضور و شهادتشان نقش مهمی در عزت و عظمت ابعاد قیام و

نیز شتاب بخشیدن در فروپاشی بنیان ظلم و استبداد در جامعه اسلامی گردید. عاشورا، بالنده ترین و پاکترین حماسه ای است که در خاطره تاریخ نقش بسته و تابناک ترین سرمشقی است که مادر فرتوت تاریخ آن را در

کتاب کهن خویش نگاشته است، اما نقش زیبایی را که کودکان عاشورا، بر این کتاب افزودند: نباید از یاد برد. هر یک نمادی بالنده بر این نگار

بودند که دختر خورشید کربلا، حضرت رقیه(علیهاالسلام) بهانه ای به دست داد تا به دیگر کودکان سربلند عاشورا نیز اشاره ای بکنیم و نقش برخی

از آنان را در قالب نمادی از آموزه های بزرگ تربیتی که در دامان اهل بیت(علیهم السلام) فرا آموخته بودند، مورد بررسی قرار می دهیم.نماد مظلومیتشاید جانسوزترین ساعت واقعه عاشورا، لحظه ای است که امام فریاد بر می آورد: «هَل من ذاب یذب عن حرم رسول الله ؛ آیا کسی هست

که از حرم رسول خدا دفاع کند؟ آیا یگانه پرستی هست که از خدا بترسد؟ آیا فریادرسی هست که به خاطر خدا به ما کمک کند؟ آیا کسی هست

که به امید آن چه خدا به او ارزانی خواهد داشت ما را یاری نماید؟»زنان پرده نشین، با شنیدن آوای مظلومیت امام، بر حال او و خود گریستند. آن گاه امام فرمود، کودک شیرخوار من علی(علیه السلام) را بیاورید.

سپس برای سیراب نمودن او که از تشنگی بی تاب شده بود رو به لشگر دشمن نمود و فرمود: ای مردم! اگر به من رحم نمی کنید به این کودک

رحم نمایید. در این لحظه تیری توسط حرملهٔ بن کاهل اسدی از سوی دشمن به سوی کودک پرتاب شد و کودک به شهادت رسید. امام فرمود:

خدایا! میان ما و این مردم که مرا دعوت کردند تا یاری ام کنند و به عوض ما را در خون می کشند خود داوری کن۱ امام خون او را به آسمان پاشید

و گفت: [خدایا] این که تو این صحنه ها را می بینی تحمل بر من آسان می شود.۲ امام از اسب پیاده شد و بدن بی جان کودک تشنه را پشت

خیمه ها برد و با غلاف شمشیر، قبری کوچک حفر نمود و او را دفن کرد.۳این صحنه یکی از دردناکترین لحظات روز عاشوراست و این نوزاد کوچک امام، گویاترین سند مظلومیت در پهنه کربلاست. آن سان که با

شهادت خود این مظلومیت را به اثبات می رساند. چرا که در هیچ آئینی، خواه آسمانی باشد و خواه غیر آسمانی، نوزاد شیرخوار هیچ گناهی

ندارد که کسی بخواهد با او دشمنی کند و یا او را بکشد و در هیچ نقطه ای از هستی و هیچ اندیشه ای کشتن نوزاد بی گناه را بر نمی تابد. از این رو

با کشته شدن طفلی تشنه، که توان هیچ گونه دفاعی از خود نداشت. حجت بر دشمنان امام و عدم رستگاری آنان تمام شد و شهادت علی

اصغر(علیه السلام) با این وضع دلخراش خونخواری دشمنان و مظلومیت بی شائبه عاشورائیان را به اثبات رسانید.نماد دفاع از حق و حقیقتدر واپسین لحظه های نبرد بین امام و دشمن، در صحنه ای که امام آخرین رمق های خود را از دست می دهد، شمر بن ذی الجوشن به همراه

گروهی پیاده برای به شهادت رسانیدن امام وارد گودال قتلگاه می شوند. در بین کودکان حرم، فرزندی از امام مجتبی(علیه السلام) به نام عبدالله

اصغر بن الحسن (علیه السلام) وجود داشت که سن او را ۸، ۹ سال ذکر نموده اند و مادرش رَملهٔ دختر سلیل بن عبدالله بجلی بوده است.۴ او با دیدن

این صحنه به سوی امام دوید. امام به خواهرش حضرت زینب (علیهاالسلام) فرمود: او را نگهدار. اما آن کودک شجاع برای دفاع از جان عمو، به

طرف میدان نبرد دوید و خود را به امام رساند و گفت: به خدا قسم، هرگز از عمویم جدا نمی شوم.۵ بحربن کعب، با شمشیر به سوی امام حمله برد ولی عبدالله گفت: می خواهی عموی مرا بکشی؟ و دست خود را جلوی ضربه شمشیر او

گرفت. دست عبدالله قطع گردید و از پوست آویزان شد. کودک فریاد زد: مادر، به فریادم برس. امام او را در آغوش کشید و فرمود: پسر برادرم!

صبر کن و شکیبا باش تا تو هم به دیدار نیاکان وارسته ات رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)، علی (علیه السلام)، حمزه و جعفر و پدرت حسن

(علیه السلام) بشتابی. سپس دست به دعا برداشت و عرض کرد: خداوندا! باران رحمت آسمان و برکت زمین را آن ها دریغ دار... .

۶در این هنگامه، حرمله بن کاهل تیری به سوی او پرتاب کرد و عبدالله را در آغوش امام به شهادت رساند.۷عبدالله که از کودکی در دامان عموی خود امام حسین (علیه السلام) پرورش یافته بود، به خوبی دفاع از حق را فرا گرفته و در برهه ای که حق و

حقیقت زیر گام های ناجوانمردی خرد می شد، سفری را با امام به سوی دشت کربلا آغاز نمود و در هنگامه ای که خورشید حقیقت در پس

ابرهای تیره ظلم و بیداد پرتوافشانی می کرد. به آفتابِ حق و حقیقت پیوست. نماد معرفت و شناخت از جمله تربیت های راهبردی پیشوایان معصوم (علیهم السلام) نسبت به فرزندان خود، ارتقاء سطح معرفت و بینش عمیق دینی آنان بوده

است، به گونه ای که جاودانگی قیام عاشورا را در برخی جنبه ها، می توان مرهون خطبه ها و سخنرانی های آتشین امام سجاد (علیه السلام)، حضرت

زینب (علیهاالسلام) و دیگر زنان و کودکان دانست. این سخنرانی های کوبنده و افشاگرانه که از زلال معرفت و بینش آنان سرچشمه می گرفت، گام

مؤثری در پاسداشت مبارزات نظامی و سیاسی شهیدان کربلا به شمار می رود و به عنوان مکمّلی در به ثمر رسیدن اهداف قیام امام حسین

(علیه السلام) قلمداد می شود. در مجلس یزید، آن جا که می رفت خطبه های روشن گرانه امام سجاد (علیه السلام) و حضرت زینب (علیهاالسلام) پرده از چهره منحوس یزید

بردارد و بنیان حاکمیت فاسد او را فروپاشد، یزید عصبانی شده و با مشورت حاضران، تصمیم به قتل امام سجاد (علیه السلام) و حضرت زینب

(علیهاالسلام) می گیرد، با کمی دقت در تصمیم خود، این کار را ضامن رسوایی خود یافته و از کشتن آنان صرف نظر می کند.۸ او

دچار اشتباهی

بزرگ شده بود و می پنداشت که اگر امام سجاد (علیه السلام) و زینب (علیهاالسلام) را به قتل برساند ندای اناالحق عاشوراییان خاموش می شود اما

هرگز نمی پنداشت که کودکان آنان نیز زلال معرفت را از سرچشمه آن نوشیده اند و همان سان که پدران شان بزرگ ترین آموزگاران بشر

هستند، کودکان آنان نیز برترین شاگردان مکتب آنان می باشند. وقتی یزید به واسطه مشورت حاضران و مشاوران، تصمیم به کشتن امام سجاد (علیه السلام) و حضرت زینب (علیهاالسلام) گرفت اما سپس

دست شست و آنان را ساکت نمود، امام باقر (علیه السلام) که حدود چهار سال داشت به سخن آمد و با چند جمله آتش عصبانیت را که پدرش امام

سجاد (علیه السلام) به جان یزید انداخته بود، دوباره روشن کرد به گونه ای که زخمِ التیام نیافته یزید از تندی کلام آتشین امام سجاد (علیه السلام)،

دوباره سرباز نمود. امام باقر (علیه السلام) فرمود: مشاوران تو برخلاف مشاوران فرعون نظر دادند زیرا آنان در مقام مشورت با فرعون درباره

موسی و هارون گفتند: أَرجِه وَ أخاهُ وَ أرسِل فِي المَدائِنِ حاشِرِينَ؛۹ (و به فرعون) گفتند: او و برادرش را بازدار، و گردآورندگان را به شهرها

(دنبال جادوگران) بفرست. اما مشاوران تو نظر به قتل ما دادند که البته بی علت هم نیست. یزید با چشمانی گرد شده از شگفتی چنین معرفتی

در این کودک پرسید: علت آن چیست؟ امام باقر (علیه السلام) فرمود: آنان فرزندانی پاک و حلال بودند و از درک کافی برخوردار. اما مشاوران تو

نه آن درک را دارند و نه فرزندان حلالی هستند زیرا پیامبران و فرزندان آن ها را فقط ناپاکان می کشند [که نظر به چنین کاری دادند]. یزید با

شنیدن این سخن کوتاه و رسا، آبروی خود را رفته یافت و به ناچار سکوت کرد.۱۰نماد ظلم ستیزی یزید گر چه به سختی تلاش می کرد تا با به کارگیری حربه ای، برای یک بار هم که شده، اسیران کربلا را مغلوب خود سازد اما هر بار به

گونه ای غیر قابل پیش بینی ناکام می ماند. اهل بیت را خارجی می خواند و دستور داد اهل بیت را تحقیر کنند و شهر را آذین بندند؛ شکست

خورد. زیرا اسرا در ارتباط مستقیم با مردم قرار داد و امام سجاد (علیه السلام) و حضرت زینب (علیهاالسلام) ولی آنان خود را معرفی کردند و گفتند که

خاندان پیامبرند و در قرآن آیاتی در شأن آنان وجود دارد.۱۱ به حربه افتخار متوسل شد و به سان سرداران پیروز اسیران را در مجلس شراب

وقمار و عیاشی فراخواند ؛ و با بزرگی و تکبر با آنان سخن گفت ؛ اما باز هم شکست خورد زیرا هر چه گفت، پاسخ از آیات قرآن شنید و پیش

سفیر روم رسوا گردید و به ناچار دستور به قتل سفیر داد.۱۲ با خود گفت در مجلس که نشد بهتر است بر مردم فخر فروشی کنم؛ سر بریده اما را

بر بالای کاخ خود نصب کرد ؛ و بار دیگر طعم تلخ شکست در کامش ریخته شد؛ همسرش هند پرسید این سر کیست و هنگامی که دانست سر

مولایش حسین (علیه السلام) است با موی باز به داخل کاخ دوید و یزید را برآشفته ساخت و یزید عبا از دوش خود برداشت و بر سر زنش

انداخت.۱۳ گفت از درِ گفتگو و منطق وارد شوم ؛ نتیجه تغییری نکرد. دستور داد امام بالای منبر برود و برای مردم صحبت کند. دید خود زمینه

رسوایی خویش را فراهم آورده و سخنان شیوا و رسای امام دارد همگان را بیدار می نماید، به ناچار دستور داد مؤذن اذانی دروغین بگوید تا

امام مجبور شود سخن خود را قطع کند.۱۴ همه تیرهایش به سنگ می خورد؛ مدام شکست پشت شکست. این بار تصمیم گرفت تا گناه قتل شهدای کربلا را به دیگران بیندازد و این

گونه دست به عوامفریبی بزند. گناه قتل امام حسین علیه السلام و یارانش را به گردن عبیدالله انداخت و اذعان داشت که آنان خودسرانه دست به

چنین جنایتی زده اند و او تنها دستور به ستاندن بیعت از امام داده بود.۱۵ اما انتشار این خبر را هم موجب از بین رفتن شکوه و جلال خود

می دید. پس چه باید می کرد؟ بهتر دید از راه درست و اظهار همدردی وارد شود و وانمود کند که گذشته ها را باید فراموش کرد. او که فکر

می کرد راه حلی بکر و مؤثر به ذهنش آمده است برای عوض کردن فضا و ایجاد فضایی عاری از تشنج ـ لااقل برای خود ـ پسرش خالد را

فراخواند و رو کرد به یکی از کودکان که «عمربن الحسن علیه السلام»، فرزند دیگری از امام مجتبی (علیه السلام) بود و با لبخندی مرموز به او گفت: با

پسر من کُشتی می گیری؟ آن فرزند خردسال امام مجتبی (علیه السلام) که هرگز خاطره شهادت برادران، عمو و دیگر اعضای خانواده اش را از یاد

نبرده بود، با بغضی سنگین در گلو، کوبنده پاسخ داد: ولکن إعطنی سکّینا و اعطه سکّینا ثم اقاتله؛ نه [چرا کُشتی بگیریم] بهتر است خنجری به

من و خنجری نیز به او بدهی تا با هم بجنگیم. یزید از این پاسخ یکّه خورد و زیر لب غرّید:

شِنْشِنَةٌ اَعرِفُها مِن اَخْزَمَ

هَل تَلِدُ الحَیَّةَ اِلّا الحَیَّةَ؟

این خوی و عادتی است که از اخزم آن را سراغ دارم. آیا مار جز مار می زاید.۱۶آری، این بار نیز سیاست های عوام فریبانه و مزوّرانه یزید با شکست روبه رو گردید و ظلم ستیزی فرزندی از خاندان اهل بیت (علیهم السلام)

او را در دستیابی به اغراض پلیدش ناکام گذاشت. نماد ایستادگی و جانفشانی خوش رنگ ترین نگار عاشورا، ایستادگی و جانفشانی آنان است که از ساعتی که صدای زنگ شتران از مدینه بلند شد

در پرده حماسه

عاشورائیان ظاهر گردید و از آغاز سفر بر سرلوحه قلبشان نقش بست. امام حسین (علیه السلام) به آنان می فرمود: صَبراً بنی الکِرام! فَمَا المَوتُ الاّ

قَنطَرَهٔ تَعبُرُ بِکُم عَنِ البُؤسِ وَ الضَّرّاءِ الَی الجِنانِ الواسِعَهِٔ و النَّعیمِ الدّائِمَهِٔ؛ ای بزرگ زادگان! پایداری کنید که مرگ تنها پلی است که شما را از رنج

و سختی به سوی گستره بهشت و جاودانگی نعمت ها رهنمون می شود.۱/۱۷عاشورائیان دریافته بودند که ایستادگی و پایمردی است که آنان را جاودانه می کند. این گونه است که در پرده عاشورا، هر یک رنگی از

چشم نوازترین پایمردی ها را در نقش می آورند و سهمگین ترین تازیانه های نیستی را بر سینه فکار خویش می خرند و هر آن، برافروخته تر

می شوند، تا به هستی چنگ زنند. تشنگی بی تابشان نمی کند، زخم شمشیر و نیزه ها، به زمین شان در نیندازد، سوگ عزیزان، به فریادشان

نمی آورد، و سنگدلی دشمن و تنهایی در بیابان. غبار از حقد و حقارت بر سیمای شان نمی نشاند؛ آمده اند که فنا شوند تا به بقا برسند که

«لِیَرْغَبُ المَؤمِنُ فِی لِقَاءِ اللّهِ.»۲/۱۷ عجب رازی در این رمز نهفته است؛ کربلا آمیزه کرب است و بلا. و بلا افق طلعت شمس اشتیاق است. و آن

تشنگی که کربلائیان کشیده اند. تشنگی راز است. و اگر کربلائیان تا اوج آن تشنگی ـ که می دانی ـ نرسند. چگونه جانفشان سرچشمه رحیق

مختوم بهشت شود؟ آن شراب طهور که شنیده ای بهشتیان را می خورانند، میکده اش کربلاست و خراباتیانش این مستانند که این چنین بی سر

و دست و پا افتاده اند. آن شراب طهور که شنیده ای، تنها تشنگان راز را می نوشانند و ساقی اش حسین (علیه السلام) است، حسین (علیه السلام) از

دست یار می نوشد و از دست حسین (علیه السلام).۱۸می جنگیدند ولی سرودند:

صبراً علی الاسیاف و الأسنّهٔ

صبراً عَلَیها لدخول الجنّهٔ

صبر بر ضربه شمشیر و نیزه ها می کنم، صبر تا به واسطه آن وارد بهشت شوم.۱۹این ویژه آنانی بود که جنگیدند و صبر بر ضربه شمشیر را زبان جانفشانی و ایستادگی خود کردند. اما، ایستادگی و جانفشانی خلاصه در

شمشیر به دستان عاشق نمی باشد، گروهی دیگر نیز بودند که وسعت سینه و صبر جگرسوز را ترجمان عشق خود کردند و بردبارانه ایستادند و

ظرف وجود خود را از شکیبائی پر کردند و آن گاه که ظرف لبریز از شکیبایی و بردباری شان شد، فنا یافتند وبه بقا دست یازیدند. آنان که

ضربه های دردناکِ خنجر دیدن و دم بر نیاوردن، را به جان خریدند و در سکوت و صبر معنا شدند. شمشیر برنده، سنخیتی با گوشت دست

آدمی ندارد؛ می دَرَد و پاره می کند. اما سخت تر از ضربه شمشیر هم هست و آن فراق دیدن و آه نکشیدن است ؛ پرپر شدن عزیزان دیدن و کمر

خم نکردن است ؛ ناسزا شنیدن و پاسخ نگفتن است؛ تهمت خوردن و تسلیم نشدن است ؛ خارجی خوانده شدن و قرآن خواندن است؛ سر دلبر

بر نی دیدن و استوار ایستادن است؛ چوب بر لب و دندان معشوق دیدن و زاری نکردن است؛ سر بریده در طشت طلا دیدن و گلایه نکردن

است؛ سر دلدار خاکستری دیدن و بغض فروخوردن است و سر بریده پدر در آغوش گرفتن و خنده دیدار کردن است. شیخ صدوق می نویسد:یزید دستور داد اهل بیت امام حسین(علیه السلام) را به همراه امام سجاد(علیه السلام) در خرابه ای زندانی کنند. آن ها در آن جا نه از گرما در امان

بودند و نه از سرما؛ به گونه ای که بر اثر نامناسب بودن آن محل و گرما و سرمای هوا، صورت های شان پوست انداخته بود.۲۰در میان ناله و اندوهِ بانوان رها شده از زنجیر ستم، کودکان مظلومی به چشم می خوردند. آنان در حالی که گرسنه بودند، هر روز عصر با

لباس های کهنه جلوی در خرابه صف می کشیدند و مردم شام را که دست کودکان شان را گرفته بودند و با آذوقه به خانه های شان برمی گشتند،

غریبانه تماشا می کردند و آه حسرت می کشیدند. دامان عمه را می گرفتند و می پرسیدند: «عمه! مگر ما خانه نداریم؟ پدران ما کجا هستند؟»

حضرت زینب (علیهاالسلام)نیز برای تسلای دل کوچک و غم دیده آنان می فرمود: «چرا عزیزانم! خانه شما مدینه است و پدران تان به سفر

رفته اند.»۲۱نگاشته اند در یکی از شب های اقامت اسیران کربلا در خرابه شام، رقیه (علیهاالسلام)پدرش را در خواب می بیند و پریشان از خواب

برمی خیزد. او گریه کنان می گوید: من پدرم را می خواهم! هر چه اهل خرابه خواستند او را ساکت کنند، نتوانستند. داغ همه از گریه او تازه تر

گردید و همه به گریه و زاری پرداختند.مأموران خرابه پرسیدند: چه خبر شده است؟ گفتند: دختر خردسال امام حسین(علیه السلام)پدرش را خواب دیده است و او را می خواهد.

آنان سر بریده حضرت را در درون طبقی نهادند و روی آن را با پارچه ای پوشاندند و جلوی او گذاشتند. شدت ضعف و گرسنگی، کودک را به

توهّم انداخته بود. او گریه می کرد و می گفت: من که غذا نخواستم؛ من پدرم را می خواهم. مأموران گفتند: این پدرت است. وقتی رقیه

(علیهاالسلام)روپوش را کنار زد، سر بریده پدر را به سینه چسباند و دلسوزانه می گفت:«یَا اَبَتَاه! مَن ذَا الّذِی خَضَبَکَ بِدِمَائِکَ؟ یَا اَبَتَاه! مَن ذَا الَّذِی قَطَعَ وَرِیدَکَ؟ یَا اَبَتَاه! مَن ذَا الَّذِی اَیتَمَنِی عَلی صِغَرِ سِنِّی؟ یَا اَبَتَاه! مَن بَقِیَ بَعدَکَ

نَرجُوهُ؟ یَا اَبَتَیاه! مَن لِلیَتِیمَهِٔ حَتَّی تَکبرُ؟ یَا اَبَتَاه! مَن لِلنِّسَاءِ الحَاسِرَاتِ؟ یَا اَبَتَاه! مَن لِلاَرَامِلِ المُسبَیَاتِ؟ یَا اَبَتَاه! مَن لِلعُیُونِ البَاکِیَاتِ؟ یَا اَبَتَاه! مَن

لِلضَّایِعَاتِ الغَرِیبَاتِ؟ یَا اَبَتَاه! مَن لِلشُّعُورِ المَنشُورَاتِ؟ یَا اَبَتَاه! مَن بَعدُکَ؟ وَا خَیبَتَاه مِن بَعدِکَ، وَا غُربَتَاه! یَا اَبَتَاه! لَیتَنِی لَکَ الفِدَاءُ! یَا اَبَتَاه! لَیتَنِی

قَبلَ هَذَا الیَومِ عُمیَاءٌ! یَا اَبَتَاه! لَیتَنِی تَوَسَّدتُ التُّرَابِ وَ لا اَری شَیبَکَ مُخضَباً بِالدِّمَاءِ»۲۲ ای پدر! چه کسی صورتت را با خون سرت

رنگین کرد؟ چه کسی رگ های گلویت را برید؟ چه کسی مرا در این خردسالی یتیم کرد؟ چه
کسی بانوان را در پناه خود می گیرد؟ چه کسی زنان بیوه شده را آشیان می دهد؟ چه کسی اشک از چشم های اشک بار پاک می کند؟ چه کسی
زنان آواره را مأوا می دهد؟ چه کسی موهای پریشان مان را می پوشاند؟ پس از تو که... وای بر خواری پس از تو؟ وای از غریبی!کاش پیش از
دیدن این روز کور می شدم! کاش چهره در خاک می بردم و محاسن تو را خونین نمی دیدم.سپس آن قدر گریه کرد تا از هوش رفت و ناله اش برای همیشه خاموش گردید. صدای گریه بالا گرفت و مصیبتی دیگر بر دل داغدار
اهل بیت نشست و این گونه واپسین شبِ زندگانیِ کوتاه فرشته غم، با غصه سپری شد و بدن مجروح و ستم دیده او را در همان خرابه به خاک
سپردند. او روز اول صفر به آن ویرانه آمد و پس از چهار شب، در پنجم صفر سال ۶۱ هجری، به سوی پدر شهیدش پر کشید.۲۳طاهر دمشقی که از ندیمان دربار یزید بود و شب ها، او را با شعر و داستان گویی سرگرم می کرد، درباره رخدادهای شب وفات حضرت
رقیه (علیه السلام)می گوید: «آن شب من پیش یزید بودم. او به من گفت: «طاهر! امشب از ترسِ کابوس های وحشتناک، قلبم به تپش افتاده است. سرم را روی زانویت بگذار و فجایعی را که من در گذشته کرده ام،

برایم تعریف کن

من سرش را روی زانو گذاشتم و از گذشته سیاهش برای او گفتم. تا این که پس از ساعتی به خواب رفت. ناگهان دیدم از خرابه، صدای
شیون و ناله می آید. او در خواب بود و من در اندیشه جنایت های او که نگاهم به تشت طلایی افتاد که سر حسین (علیه السلام) در آن قرار داشت.
گویا دیدم سر بریده، لب هایش به حرکت درآمد و گفت: «خداوندا! اینان، فرزندان و جگرگوشه های من هستند که این گونه از دنیا می روند.»چون این منظره را دیدم، حالتی از ترس و غم در دلم افتاد که ناخودآگاه اشکم جاری شد. یزید را رها کردم و به بالای کاخ آمدم. صدای گریه
لحظه به لحظه بیشتر می شد. از بالای بام به درون خرابه که کنار کاخ بود، نگاه کردم؛ دیدم خرابه نشینان دورِ دخترکی را گرفته اند و خاک بر سر
می ریزند و به شدت گریه می کنند. یکی از آن ها را صدا زدم و پرسیدم: چه خبر شده است؟ گفت: «دختر امام حسین (علیه السلام)، پدرش را در
خواب دیده است و اکنون از خواب پریده و پدرش را از ما می خواهد».پس از دیدن این صحنه دردناک، پیش یزید برگشتم. دیدم او هم خواب زده شده است و با حالتی عجیب، به سر بریده نگاه می کند و از
شدت ترس و ناراحتی، دندان هایش را بر هم می ساید و به خود می لرزد. دوباره از سر بریده ندایی برخاست و این آیه را تلاوت کرد: «وَ سَیَعْلَمُ
الَّذینَ ظَلَمُوا اَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُون»۲۴و به زودی کسانی که ظلم کردند، خواهند فهمید که به چه جایگاهی داخل خواهند شد.ترس بر وجود یزید چیره گشته بود. در همان حالت ناراحتی از من پرسید: «این صدای گریه از کجاست؟» جریان را برای او گفتم. با

عصبانیت فریاد کشید: «چرا سر پدرش را نزد او نمی برید؟» نگهبانان بی درنگ سر را درون طبقی گذاردند و به خرابه آوردند. دخترک با دیدن

سر بریده پدر آن قدر گریست که جان داد.»۲۵به خوبی روشن است که یزید در این ماجرا قصد تسلّی خاطر اهل خرابه را نداشته، بلکه با این کار می خواست آنان را به یاد مصایب شان

اندازد و آنان را بیشتر آزار دهد.و این ها همه، ضربات تازیانه روزگاری غربت، بر بدن مجروح و نازک تر از گل دختری سه ساله است. بدنی که هر کبودی اش، خاطره ای

از داغی جگرسوز است و سند گویایی بر عشقی عالم افروز؛ کتابی که تازیانه بر آن مشق نوشته بود و خار مغیلان، پاورقی اش زده بود؛ کتابی که

کتاب سال نه، کتاب قرن نه، کتاب تاریخ شده بود؛ کتابی برگزیده در ایستادگی و جانفشانی ؛ کتابی به وسعت عاشورا. می گویند رقیه (علیهاالسلام)

در قاموس تاریخ معنا ندارد! چه غم که رقیه (علیهاالسلام) در لغت نامه سترگ عشق و عاشورا، غمّازترین است.

پی نوشت ها

۱ـ شیخ عباس قمی، نفس المهموم، تهران، مکتبة الاسلامیة، ۱۳۶۸ ه. ق ،ص ۲۱۶.۲ـ ابوالقاسم، ابوالحسن بن سعد الدین، ابن طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، قم، انتشارات اسوه، چاپ اول، ۱۴۱۴ ه. ق ،ص ۱۶۸.۳ـ احمدبن علی بن ابی طالب الطبرسی، الإحتجاج، قم، انتشارات اسوه، چاپ دوم، ۱۴۱۶ ه.ق، ج ۲، ص ۱۰۱؛ آغابن عابد الشیروانی، اکسیر العبادات فی اسرار

الشهادات، بحرین، شرکة المصطفی للخدمات الثقافیه، چاپ اول، ۱۴۱۵ ه. ق، ج ۲، ص ۷۶۲.۴ـ محمدبن جریر طبری، تاریخ الطبری، مصر، دارالمعارف، ۱۹۶۰ م، ج ۵، ص ۴۶۸؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، بیروت، دارالمعرفة، بی تا، ص ۸۹.۵ نفس المهموم، ص ۲۲۴. ۶ـ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۵۰؛ مفید، محمدبن محمد، الارشاد، تهران، انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ چهارم، ۱۳۷۸ ه. ش، ج ۲، ص ۱۶۵. ۷ـ همان، ص ۴۵۱. ۸ـ شیخ عباس قمی، منتهی الامال، قم، انتشارات هجرت، چاپ هشتم، ۱۳۷۴ ه. ش، ج ۱، ص ۷۹۷. ۹ـ اعراف/ ۱۱۱. ۱۰ـ منتهی الامال، ج ۱، ص ۷۹۸؛ ابوالحسن علی بن الحسین السعودی، اثبات الوصیة، تهران، کتاب فروشی اسلامیه، ۱۳۴۳ ه. ش ،ص ۳۱۹. ۱۱ـ محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ ه.ق، ج ۴۵، ص ۱۲۹ . ۱۲ـ ر:ک، همان، ص ۱۴۱ . ۱۳ـ ر:ک، همان، ص ۱۴۰؛ موفق بن احمد الخوارزمی، مقتل الحسین (علیه السلام) للخوارزمی، قم، مکتبة المفید، بی تا، ج ۲، ص ۷۴. ۱۴ـ مقاتل الطالبین، ص ۱۲۱. ۱۵ـ عبدالرحمن بن علی ابن الجوزی، المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوک، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۲ ه. ق، ج ۵، ص ۳۴۰ ؛ منتهی الامال، ج ۱، ص

۸۱۴. ۱۶ـ سید محسن امین عاملی، اعیان الشیعة، بیروت، دارالمتعارف للمطبوعات، بی تا، ج ۱، ص ۶۱۲ ؛ سید محسن امین عاملی، لواعج الاشجان، قم، منشورات مکتبة

بصیرتی، بی تا، ص ۲۳۸ ؛ فرهاد میرزا، قمقام زخّار و صمصام بتّار، تهران، کتاب فروشی اسلامیه، ۱۳۷۷ ه. ق، ص ۵۷۸ ؛ احمدبن داود ابن قتیبة الدینوری، اخبار الطّوال،

بیروت، دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۲۱ ه. ق، ص ۳۸۶؛ اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۲۲۴. ۱/۱۷ـ نفس المهموم، ص ۱۵۳. ۲/۱۷ـ ابوجعفر محمدبن علی، ابن شهرآشوب، مناقب آل ابی طالب، بیروت، دارالاضواء، بی تا، ج ۳، ص ۲۲۴، بحاالانوار ج ۷۵، ص ۱۱۷. ۱۸ـ سید مرتضی آوینی، فتح خون، تهران، کانون فرهنگی و هنری ایثارگران، چاپ دوم، ۱۳۷۴ ه .ش، ص ۵۶. ۱۹ـ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۰۱. ۲۰ـ الشیخ الصدوق، الامالی، نجف، مطبعة الحیدریة، ۱۳۸۹ ه . ق، مجلس ۳۱، حدیث۴؛ قمقام

زخار، ص ۵۷۰؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۰. ۲۱ـ ذبیح الله محلاتی، ریاحین الشریعة، تهران، دار الکتب الاسلامیة، بی تا، ج ۳، ص ۳۰۹.۲۲ـ نفس المهموم، ص ۲۳.۲۹۰ـ عمادالدین محمدبن علی الطبری، کامل بهائی، قم، مؤسسه طبع و نشر، ۱۳۳۴ ه .ش، ج ۲، ص ۱۷۹؛ ریاحین الشریعة، ج ۲، ص ۳۰۹؛ منتهی الامال، ج ۱، ص

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار–ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۶۰۹۰به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
اصفهان
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹